1

ومنع نمود ایشان را ازانکه استغفار کناهان وامرزش طلبند از اغرید کار خود بعد از آیان بوی الا ان تاتیهم مکر طلب ایشان
بیاید بدیشان سنة الاولین سنت خدای در هلاک کردن پیشینیان او یاتیهم العذاب یا بیاید بدیشان عذاب
قبلا روی باروی و مستاصل کردند یعنی در روز بدر وما نرسل المرسلین و نمی فرستیم ما فرستادکان را الا مبشرین
مکر مژده دهندکان مر اهل ایمان را بثواب ابدی ومنذرین و بیم کنندکان مر کافران را بعقاب سرمدی ویجادل الذین کفروا و مجادله
میکنند آنانکه کافر شدند بالباطل به بیهوده که اقتراح آیاتست بعد از ظهور معجزات و حجت میکنند لیدحضوا تا زایل
کردانند از مقر خود و باطل سازند به الحق بان جدال حق را که قرآنست استیناد بن قوم محمد صلی الله علیه وسلم واتخذوا آیاتی
و فرا کرفتند آیتهای کتاب یا دلایل قدرت مرا وما انذروا و آنچه را بیم کرده شده اند بدان از قیامت و عذاب یعنی
قرآن و مواعید اخروی را کرفتند هزوا افسوس کرده شده یا ان ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن ذکر از کسی
که پند داده شود بایات ربه بایات پروردکار او که قرآنست فاعرض عنها پس روی بتابد از آن و قبول نکند
ونسی و فراموش کند ما قدمت یداه عاقبت آن عملها که پیش فرستاده است هر دو دست او یعنی فراموش کرده آنچه
از کفر و معاصی خود و فکر نمیکند در عواقب آن انا جعلنا بدرستی که ما نهادیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة
پوششها ان یفقهوه تا در نیابند آنرا وفی آذانهم و در کوشهای ایشان افکندیم وقرا کرانی تا نشنوند آنرا
چنانچ استماع است وان تدعهم و اکر بخوانی تو ایشان را الی الهدی بانچه سبب هدایت است یعنی ایمان و قرآن فلن
یهتدوا پس راه نیابند اذا آنگاه که دعوت کنی یعنی بدعوت تو براه نیابند ابدا هرکز مراد جمعی اند از کفار که
که علم حق بعدم ایمان ایشان متعلق بود وربک الغفور و پروردکار تو آمرزنده است و عیب پوشنده ذو الرحمة خداوند
بخشش لو یؤاخذهم اکر بکیرد ایشان را یعنی کافران را بما کسبوا بانچه میکنند از کناهان که شرکست و تکذیب پیغمبر
و قرآن لعجل هر آینه بشتاباند لهم العذاب برای ایشان عذاب را در دنیا بل لهم بلکه عذاب مر کافرانرا
هست موعد وعده یا زمانی وعده که روز بدرست یا قیامت که چون آن وعده در آید لن یجدوا نیابند من دونه
بجز خدای موئلا پناهی و کریزکاهی وتلک القری و آن دیهها که قصه ایشان بر تو خوانده ایم یعنی حجر و احقاف و
موتفکات اهلکناهم هلاک کردیم اهالی آنرا لما ظلموا آنهنکام که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب و عناد و معاصی
وجعلنا و مقرر کردانیدیم لمهلکهم برای هلاک ایشان موعدا وقتی معلوم که چون برسد از آن [illegible] پس
نیفتد پس چرا قریش عبرت نمیکیرند و از ترک و نافرمانی دست باز نمی دارند السعید من وعظ بغیره رشید الدین وطواط
شکر الله سعیه در ترجمه این کلام سعادت اعلام فرموده نظم نیکبخت آنکسی بود که دلش ـ آنچه نیکی دروست پند پذیرد
دیکرانرا چو پند داده شود ـ او از آن پند بهره بر کیرد آورده اند که موسی علی نبینا وعلیه السلام بعد از هلاک فرعونیان
بنی اسرائیل را جمع کرده خطبه خواند که فغان از مستمعان بر آمد و همه در ادای آن کلمات و تامل در معانی و حقایق متحیر شدند

یکی از عظمای قوم گفت یا کلیم الله هیچکس باشد در روی زمین از تو دانا تر موسی علیه السلام فرمود عبد از خود در علم عالم دانا تر و گویند در ضمن مبارک گذشت این صورت که نشت بی آنکه بدان تلفظ فرماید حق سبحانه وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بنده است که اختصاص داده ایم او را بعلم خاص برو با یکی از خواص خود منزل وی و با خود ماهی بریان که حق راه برکه او ترا بدو راه خواهد نمود حضرت موسی علیه السلام بنا بر فرموده روی براه آورد وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم چون گفت موسی لِفَتَاهُ مر شاگرد و خادم خود را یعنی یوشع بن نون را علیه السلام که بطلب خضر لَا أَبْرَحُ همیشه خواهم رفت حَتَّىٰ أَبْلُغَ تا برسم مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ که مکان او است و آن ملتقی بحر فارس و روم بوده گویند آن موضع از آذربیجان است و در زاد المسیر طنجه مغرب آورده و در بعضی آن ببین گفته الله اعلم قصه موسی علیه السلام فرمود که مدام روم تا برسم در منزل او أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا یا میروم زمانی دراز که هشتاد سال باشد یعنی بهیچ وجه روی از سفر بر نمی تابم و دست از طلب ندارم تا کام مهمت برآید ای یوشع تو با من موافقت مینمائی در طلب این بنده صالح یوشع فرمود که آری با تو موافقت و رفاقت مینمایم و خوش است آن کسی را که همراه چنین باشد پس یوشع علیه السلام نهی چند نان و ماهی بریان برداشته با اتفاق موسی کلیم علیه السلام روان شد فَلَمَّا بَلَغَا پس آنهنگام که رسیدند مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا بمجمع که میان دو دریا ست لب بر صخره که بر کنار چشمه بود بنشستند و موسی علیه السلام در خواب رفت یوشع در آن چشمه وضو ساخت قطره از دست وی بر آن ماهی بریان چکید فی الحال زنده شده روی بدریا نهاد یوشع متحیر گشت و موسی علیه السلام از خواب در آمده تعجیل حال یوشع و ماهی نا گفته روی براه نهاد و از غایت تعجیل سفر نَسِيَا حُوتَهُمَا فراموش کردند ماهی خود را فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ پس فرا گرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ در دریا سَرَبًا مثل سردابه که در آن توان رفت هر جا که ماهی میرفت آب بالای او چون طاق میایستاد و زمین خشک میگشت فَلَمَّا جَاوَزَا پس وقتی که در گذشتند از مجمع البحرین قَالَ گفت موسی علیه السلام لِفَتَاهُ مر جوان مرد یعنی یوشع را که وقت چاشت شد آتِنَا غَدَاءَنَا بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه شدیم و دیگر بدانیم لَقَدْ لَقِينَا هر آینه دیدیم مِنْ سَفَرِنَا هَٰذَا از این سفر که کردیم نَصَبًا رنج و سختی چون یوشع سفره آورد قصه ماهی بیاد وی آمد قَالَ أَرَأَيْتَ گفت خبر داری إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ چون جای گرفته بودیم با آن صخره بر کنار چشمه فَإِنِّي پس بدرستی که من نَسِيتُ الْحُوتَ فراموش کردم ماهی یعنی قصه او را که با تو بگویم وَمَا أَنْسَانِيهُ و فراموش نگردانید مرا از ذکر آن إِلَّا الشَّيْطَانُ مگر شیطان که مرا مشغول ساخت أَنْ أَذْكُرَهُ از آنکه یاد کنم ترا وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ و گرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ در دریا عَجَبًا راه عجب هر جا که میرفت راهی فراخ پیدا میشد ... یا بر خشک ی گشت قَالَ گفت موسی علیه السلام ذَٰلِكَ آن قصه ماهی است مَا كُنَّا نَبْغِ آنچه بودیم ما که میطلبیدیم چه حق سبحانه وحی فرستاده که آن ماهی ما را راه خواهد نمود بدان کس که میطلبیم فَارْتَدَّا پس باز گشتند عَلَىٰ آثَارِهِمَا بر نشانهای قدم خود قَصَصًا از پی رفتنی تا رسیدند بدان موضع که ماهی بدریا رفته بود راهی دیدند گشاده و خشک

بدان در آمدند پس یافتند عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا بنده را از بندگان ما که بخصوص عنایت آتَيْنَاهُ دادیم او را رَحْمَةً بخششی از نزد یکی ما که آن وحی است و نبوت بقول که او را پیغمبر دانند یا طول عمر عند بعض اتمه که بنبوت او قایل نیستند وَعَلَّمْنَاهُ و بیاموختیم او را مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا از نزدیک ما علمی که خاص است بما و کسی آن را ندانند الا بتعلیم ما در حقایق سلمی از ذو النون مصری نقل فرماید که علم لدنی آنست که حکم بر خلق بر واقع توفیق و خذلان و گفته اند علمی است که حاصل شود بی واسطه کتب و تلقین حروف صاحب کشاف الاسرار فرموده که دانند این علم مخفی است از یافته سخن گویند در فتوحات از سلطان العارفین نقل میکنند که با جمعی دانشمندان میگفته الله اخذتم علمکم میتا عن میت و اخذنا علمنا عن حی الذی لا یموت ... گلشن گر نقل بعید یکدم است گلشن گر عشق جو جمله جرست گلشن گر کل دمه گردد تباه گلشن گر دل دمد وافرحناه علم چون بر دل زند یاری شود علم چون بر گل زند ماری شود آورده اند که چون بجای خضر رسیدند او را دیدند تکیه زده گاه و جامه خرد در سر کشیده موسی علیه السلام سلام کرد خضر جامه از روی دور کرده جواب داد و گفت تو کیستی گفت من موسی ام بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که بتو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم و در جواب کسی که گوید که پیغمبر صاحب شریعت چگونه از کسی چیزی آموزد گفته رسول باید که اعلم باشد از مرسل الیهم در آنچه بدیشان آرد از اصول و فروع دین و هرچه نه از این قبیل باشد تعلیم آن منافی نبوت نیست و نکته انتم اعلم بامور دنیاکم مؤید این قول است قَالَ لَهُ مُوسَىٰ گفت موسی مر خضر را علیهما السلام هَلْ أَتَّبِعُكَ آیا پیروی کنم ترا عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ بر شرط آنکه بیاموزانی مرا مِمَّا عُلِّمْتَ بدانچه ترا آموخته اند رُشْدًا علمی که مبنی بر رشد باشد یعنی اصابه حق قَالَ إِنَّكَ گفت خضر بدرستی که تو لَنْ تَسْتَطِيعَ نتوانی مَعِيَ صَبْرًا با من شکیبائی کردن را موسی علیه السلام گفت چرا صبر نتوانم کرد گفت بجهت آنکه تو پیغمبری و حکم تو بر ظاهر است شاید از من عملی صادر شود در ظاهر که آن منکر و ناصواب نماید و توجیه و حکمت آن را ندانی بر آن صبر کردن نتوانی وَكَيْفَ تَصْبِرُ و چگونه صبر کنی عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ بر آن چیز که احاطه نکرده ای بآن خُبْرًا ... از روی دانش یعنی علم تو بآن نرسیده باشد قَالَ سَتَجِدُنِي گفت موسی علیه السلام زود باشد که یابی مرا إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای صَابِرًا صبر کننده بر آنچه از تو بینم وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا و نافرمانی نکنم مر ترا در هیچ کاری قَالَ گفت خضر فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي پس اگر پیروی کنی مرا فَلَا تَسْأَلْنِي پس مپرس مرا عَنْ شَيْءٍ از چیزی که منکر باشد و وجه صحت آن ندانی یعنی انکار مکن حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ تا پیدا سازم برای تو مِنْهُ ذِكْرًا از آن چیز بیانی که تو در باب موسی علیه السلام قبول فرمودی هر دو با هم روی براه نهادند و یوشع بر عقب ایشان میرفت فَانْطَلَقَا پس رفتند بر ساحل دریا رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعا کردند که ایشان را بنشانند اهل کشتی خضر را شناخته بتعظیم تمام بکشتی در آوردند حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا تا چون نشستند فِي السَّفِينَةِ در کشتی و میانه دریا رسیدند خضر تیشه برداشت و بشکست خَرَقَهَا سوراخ کرد کشتی را ... گفت آیا سوراخ کردی کشتی را لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا تا غرق گردانی اهل کشتی را چه سوراخ سبب دخول آب شد و آن دخول آب موجب غرق شدن سفینه لَقَدْ جِئْتَ بدرستی که آوردی شَيْئًا إِمْرًا چیزی شگفت و شنیع

کرا نه قال کفت خضر الم اقل ایا نکفتم انک بدرستی کتو لن تستطیع نمیتوانی معی صبرا ط بامن صبر کردن کفت
موسی که آن سخن از خاطر من رفته بود لا تؤاخذنی مواخذه مکن مرا بما نسیت بآنچه فراموش کردم و لا ترهقنی ودر
مرسان مرا من امری از کار من عسرا ط دشواری یعنی بر من سخن فرا مکیر و بلیت بدین مضایقه مکن فانطلقا پس از
سفینه بیرون آمده رفتند تا بدیهی رسیدند در خارج دیه جمعی کودکان بازی میکردند و پسری زیبا روی و بلند قامت خط سبز
بر پشت لب او ظاهر شده نام او خوش بود یا حیسور و نام پدر او سلاس یا کازدی و نام مادرش شاهویه یا رحمی در میان
ایشان بود و موسی و خضر علیهما السلام میرفتند حتی اذا لقیا غلاما تا چون دیدند پسر را که ذکر کردیم خضر علیه السلام
او را از میان اقران طلبیده در پس دیوار برد فقتله پس بکشت او را بذبح یا خناق قال اقتلت کفت موسی آیا
بکشتی نفسا زکیة نفس پاک را بغیر نفس ط بغیر نفس که او کشته باشد یعنی او پاک بود از قتل بغیر حق پس بی قصاص
چکونه او را بکشتی لقد جئت هر اینه آوردی شیئا نکرا ط چیزی ناپسندیده را الجزء السادس
عشر من اجزاء الثلثین قال الم اقل لک انک کفت خضر را نکفتم مر ترا در اول مصاحبت بدرستی که تو لن تستطیع قوت
نداری و نتوانی معی بامن و بی تعلمهای من صبرا ط شکیبائی ورزیدن قال کفت موسی علیه السلام
ان سألتک اکر سوال کنم ترا عن شیء از چیزی که صادر شود مثل این افعال منکره بعدها پس از این کرت
فلا تصاحبنی پس مصاحبت مکن با من قد بلغت بدرستی که رسیدی من لدنی عذرا ط از نزدیک من بعذری
یعنی چون سه بار ترا مخالفت کنم هر اینه در ترک صحبت من معذور باشی و در حدیث آمده که خدای رحمت کند بر برادر موسی
که از روی شرم کفت فلا تصاحبنی اکر چنانچه صبر کردی و با مصاحبی خود درنک نمودی هر اینه چیزها شکفت دیدی فانطلقا
پس درکذشتند و رفتند حتی اذا اتیا چون آمدند اهل قریة با اهل دیهی که انطاکیه بود یا ابله بصره یا ماجیران
از ارمنیه یا برقه از روم یا بین زمیت و اهل آن دیه چون شب شدی دروازه دربستندی و برای هیچکس نکشادندی
نماز شام بود که موسی و خضر علیهما السلام بدان دیه رسیده خواستند که بدیه درآیند کسی دروازه نکشود استطعما طلب طعام
کردند اهلها اهل آن دیه را و کفتند اینجا غریب رسیده‌ایم و کرسنه نیز هستیم چون ما را در دیه جای ندادید باری طعام
بفرستید فابوا پس سرباز زدند اهل آن قریه ان یضیفوهما از آنکه ایشان را مهمانی کنند ایشان بیت
کرسنه بیرون دیه بودند و بامداد روی براه نهادند فوجدا پس یافتند فیها در آن نواحی دیه جدارا
دیواری مایل شده بیکطرف یرید میخواست دیوار ان ینقض آنکه بیفتد و درکرده آن از اراده دیوار مجاز است
یعنی نزدیک بود بافتادن فاقامه ط پس خضر راست کرد آن را بآنکه اساسش را بسنک و کل استحکام داد قال کفت موسی
علیه السلام که اهل این دیه ما را اینجا جای ندادند و طعام نیز نفرستادند پس بچه جهت دیوار ایشان را عمارت کردی لو
شئت اکر میخواستی لاتخذت هر اینه فرا میکرفتی علیه بر آن اجرا ط مزدی قال هذا کفت

خضر این فراق بینی و بینک ط جدائی میان من و تو یعنی کننده بردی اکر نوبت ثالثه چیزی پرسیم با من صحبت مدار اینک وقت
فراق رسید سأنبئک زود باشد که آکاه سازم ترا بتأویل ما لم تستطع یعنی انچه نتوانستی علیه صبرا ط بیان
شکیبائی نمودن و از حیثیت ظاهر بیان انکار کردی اما السفینة فکانت اما کشتی بود لمساکین مر محتاجان که ده
برادر بودند پنج بیمار و برجا مانده و پنج دیکر ملاحان که بجهت تحصیل معیشت یعملون فی البحر کار میکنند در دریا فاردت
پس خواستم بحکم خدای ان اعیبها آنکه سوراخ سازم و عیب ناک کنم و کان وحال آنست که هست وراءهم در پیش
راه ایشان ملک پادشاهی که او را جلندی بن کرکر میکویند یأخذ میکیرد کل سفینة هر کشتی درست که ببیند غصبا ط
بغصب یعنی از کشتی بانان باز میستانند من آن کشتی را معیوب کردم تا او غصب نکند که آن محتاجان بلی محروم نکردند پس
کر خضر در بحر کشتی را شکست صد ربح در شکست خضر هست و اما الغلام و اما آن پسر که کشته شد فکان ابواه پس بودند پدر و مادر
او مؤمنین کرویدکان فخشینا پس دانستیم یا ترسیدیم ان یرهقهما آنکه رساند بدیشان طغیانا ط بی باکی و کفرا
و کفران نعمت یعنی شاید که با فسق و کفر او در رسانیدن و از روی مهربانی که والدین بر ولد هست و او در ساختن موجب کفر و طغیان
باشد فاردنا پس خواستیم ان یبدلهما آنکه بدل دهد ایشان را ربهما پروردکار ایشان خیرا منه بهتر
از او زکوة از روی طهارت و پاکی زکی یعنی از لوث کناه و شوب اخلاق رذیله متزکی باشد و اقرب رحما ط و نزدیکتر
از جهت بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر آورده‌اند که حق سبحانه بعوض آن پسر ایشان را دختر داد و پیغمبری را بعقد خود درآورد هفتاد
پیغمبر از نسل او پدید آمدند نظم از پسر اکش خضر ببرد حلق سر آن درنیابد عام خلق آنکه جان بخشد اکر بکشد رواست نایب
است و دست او دست خداست پس عدوی انهار آن یار برد پس خرابیها که معماری بود و اما الجدار فکان اما دیوار هست
لغلامین یتیمین برای دو کودک یتیم نام ایشان اصرم و صریم و ایشان هستند فی المدینة در شهر مراد قریه مذکوره است و
کان تحته و هست در زیر دیوار کنز لهما کنجی برای ایشان و اکر دیوار بیفتادی آن کنج ظاهر شدی و برده ماندی
برداشتندی و کان ابوهما و بود پدر ایشان صالحا ط مردی شایسته نام او کاشح و کفته‌اند میان ایشان و پدر صالح ایشان
هفت پدر دیکر بوده خدای ایشان را بجهت صلاح آن پدر محافظت فرمود فاراد ربک پس خواست آفریدکار تو ان یبلغا
آنکه برسند بسیار اشدهما بقوت و کمال رشد خود و یستخرجا و بیرون آرند کنزهما کنج خود را رحمة بخشش
من ربک از پروردکار تو و ما فعلته و نکردم آنچه تو دیدی عن امری ط از رای خود بلکه بفرمان حق تعالی کردم که او
خواست که کنج بمستحقان رسد آورده‌اند که آن کنجی بود از زر و نقره و کویند کتب علم بود و اشهر آنست که لوح بود از زر و در
و نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم عجب دارم از کسی که ایمان دارد بقضا و قدر چکونه اندوهکین شود و شکفت میدارم از
کسی که یقین است به رزاقی حق چرا خود را در تعب افکند و عجب است از کسی که اعتقاد به مرک کند چرا شاد باشد
و شکفت از شخصی که ایمان دارد بحساب قیامت برای چه غافل و عجب از آنکه دنیا دنی و تقلب او و انقلاب احوال

احوال ارباب او داند چرا دل در وی بندد که لا اله الا الله محمد رسول الله ذٰلِكَ اینست تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ حقیقت آنچه
نتوانستی عَلَيْهِ صَبْرًا ط بر آن صبر کردن آورده اند که موسی و خضر علیهما السلام یکدیگر را وداع کردند و هر یک روی بسوی خود
آوردند و محققان را درین قصه لطایف نکات و اسرار است خصوصا صاحب بحر الحقائق آداب مرید صادق و اشفاق پیر محقق
بنیاد بخشیده و ترتیب دلکش آورده و بعضی از آن در جواهر التفسیر بیان فرموده یافت وَيَسْأَلُونَكَ و میپرسند ترا مشرکان
مکه بامتحان یهود عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ ط از ذو القرنین که پادشاه شرق و غرب بوده و بدین جهة ذو القرنین گفتند که بکرانه
مشرق و مغرب طواف کرد یا در زمان او دو قرن از مردم درگذشت یا تاج او دو شاخ داشته یا دو دست و رکاب حرب
مینموده یا کریم الطرفین بود یا انواع علم ظاهر و باطن جمع کرده یا دو ضفیره داشته یعنی دو گیسو بافته از دو جانب سر و اشهر آنست
که این سکندر رومی است در نبوت او خلاف کردند قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ زود باشد
که بخوانم بر شما مِنْهُ ذِكْرًا ط از وی خبری و بیانی إِنَّا مَكَّنَّا بدرستی که ما تمکین کرده ایم یعنی دست رس دادیم
لَهُ مر او را با ستیلا فِي الْأَرْضِ در زمین وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم او را مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که خلق
بدان محتاج بودند یا از آنچه سلاطین را بکار آید در تسخیر شهرها و محاربه با اعدا یا دادیم او را از هر چیزی که میخواست سَبَبًا
دست آویزی که بدان سبب او را آن چیز میسر میشد آورده اند که حق سبحانه نور و ظلمت او را مسخر او کرد اند و در زاد المسیر
گوید که سحاب را بفرمان او کرد سوار شده هر جانب میخواست میرفت روزی که از حرم بیرون آمده مصر را مسخر ساخت
و با ملکیان حرب کرده و بر ایشان غالب شد عزم مغرب کرد فَأَتْبَعَ سَبَبًا ط پس از پی در رفت سببی را که بمغرب تواند
رفت و بآن سبب توسل جسته میرفت حَتَّى إِذَا بَلَغَ تا چون رسید مَغْرِبَ الشَّمْسِ بجای فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت
عمارت در جانب مغرب وَجَدَهَا یافت آفتاب را که رای العین تَغْرُبُ فرو میرود فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ در
چشمه آب گرم و بعضی حمیة میخوانند یعنی چشمه آب گل و لای آمیز وَوَجَدَ عِنْدَهَا و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای
محیط غربی قَوْمًا ط گروهی را که ناسک گویند و ایشان قوی پر دند بربست سیه چشم سرخ موی ستاور با هیبت
لباس ایشان پوست حیوانات و طعام ایشان گوشت وحوش و جانوران آبی قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتیم ما ای ذو القرنین
این ندا اگر او نبی بوده باشد بوحی است اگر نبی نبوده بالهام یا بر لسان پیغمبر او بر تقدیر حق تعالی فرموده که إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ
یا آنست که عذاب میکنی این قوم را یعنی میکشی اگر ایمان نیارند وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ و یا آنکه فرا میگیری فِيهِمْ در باب ایشان
حُسْنًا ط نیکوئی اگر بگروند قَالَ گفت ذو القرنین أَمَّا مَنْ ظَلَمَ اما کسی که ستم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد
فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ پس زود باشد که عذاب کنیم یعنی من و هر که با منست بکشیم او را و این عذاب دنیاست ثُمَّ يُرَدُّ پس
بازگشته شود إِلَى رَبِّهِ بسوی جزا دهنده خود در قیامت فَيُعَذِّبُهُ پس عذاب کند خدای او را عَذَابًا
نُكْرًا ط عذابی سخت و منکر که مثل او معهود نباشد وَأَمَّا مَنْ آمَنَ و اما هر که بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا و عمل کند شایسته

یعنی

یعنی بر مقتضای ایمان فَلَهُ پس مر او راست در هر دو سرای جَزَاءً الْحُسْنَى ج پاداش نیکو وَسَنَقُولُ لَهُ و زود باشد که
بگوییم مر او را مِنْ أَمْرِنَا از فرمان ما یعنی از آنچه فرماییم يُسْرًا ط کاری آسان فراخور طاقت او آورده اند که لشکر ظلمت را
بر قوم ناسک گماشت تا بگوش و دهن ایشان در آید و زینهار خواسته بدین ایمان آورده اند ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ط پس دیگر بار از پی آمد
سببی را که بمشرق تواند رفت و قوم ناسک را با خود برده لشکر نور را از پیش روان کرد و عسکر ظلمت را از عقب بداشت و بجانب
جنوب متوجه شده قوم هاویل که در قطر آن بودند مسخر کرد بهمان طریق که در قصه ناسک مذکور شد پس رو به مشرق نهاد
حَتَّى إِذَا بَلَغَ تا چون برسید مَطْلِعَ الشَّمْسِ بجای بر آمدن آفتاب یعنی موضعی که مبدا عمارت است از جانب مشرق وَجَدَهَا
یافت آفتاب را که هر بامداد تَطْلُعُ بر می آید و شعاع او می افتد عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی که ما لَمْ نَجْعَلْ نکرده ایم
بودیم و پیدا نکرده لَهُمْ برای ایشان مِنْ دُونِهَا از دون آفتاب در وقت طلوع سِتْرًا لا پوششی از لباس و بنا که
میان ایشان و آفتاب حاجز باشد چه ایشان را پوشش نبود و زمین ایشان نیز بنا نگاه نمیداشت از غایت نرمی و سستی پس
چون آفتاب طلوع کردی بسردابها در آمدندی تا وقتی که از ارتفاع بدر رفتی و از سمت راس ایشان دور گشتی از زیر زمین بیرون
آمده ماهی گرفتندی و با آفتاب بریان کرده خوردندی و ایشان قوم منسک بودند كَذَٰلِكَ ط همچنان کرد اسکندر با ایشان که با اهل
مغرب کرد یا همچنان اتباع سبب کرد و بجانب قطر ایشان روان شد و بجزیره رسید که ایشان را تاویل خوانند و با ایشان همان سلوک
نمود که با قوم هاویل وَقَدْ أَحَطْنَا و بدرستی که ما احاطه داشتیم بِمَا لَدَيْهِ بآنچه نزدیک او بود خُبْرًا ط از روی آگاهی
یعنی لشکرها و ادوات حرب و اسباب جهانداری که بر وی جمع شده بود بهمه محیط بودیم و مجموع را دانستیم ثُمَّ أَتْبَعَ پس اسکندر
از پی در آمد سَبَبًا ط راهی و طریقی دیگر را از شرق بشمال حَتَّى إِذَا بَلَغَ تا چون رسید در منقطع ارض ترک بَيْنَ السَّدَّيْنِ
میان دو کوه که از پس ایشان زمین یاجوج و ماجوج است وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا یافت در پیش آن دو کوه قَوْمًا گروهی را با
هیئتهای عجیب و شکلهای غریب لَا يَكَادُونَ نزدیک نبودند که از اندکی فطنت يَفْقَهُونَ قَوْلًا ط دریابند سخنی را و کسی نیز از
لشکر ذو القرنین سخن ایشان در نمی یافت قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتند یعنی مترجم ایشان گفت ای ذو القرنین إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ
بدرستی که یاجوج و ماجوج مُفْسِدُونَ تباهی کنندگانند فِي الْأَرْضِ در زمین ما هرگاه که از پس این کوهها بیرون آیند
از گیاه آنچه سبز یابند بخورند و آنچه خشک باشد با خود ببرند و تمام انعام ما را بخورند و اگر جمعی پایمال نیافتند آدمی را بعوض آن
بکار برند و ایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن نوح علیه السلام و در عجائب المخلوقات آورده که آدم را علیه السلام احتلام افتاد
و منی او بخاک آلوده شد آدم علی نبینا و علیه السلام از آن حال اندوهناک گشت و حق تعالی این دو قوم را از آن خاک آلوده منی ابو البشر
بیافرید و بقول کسی که گوید انبیا علیهم السلام محتلم نشوند این قول ضعیف است و در اشکال و احوال ایشان اختلاف کردند از مرتضی
علی رضی الله عنه منقول است که جماعتی بعضی از ایشان بیک وجب قد بعضی بغایت دراز و در حدیث آمده که صنفی از ایشان
بر مثال شجره ارزند و آن درختی است در ولایت شام طول او صد و بیست گز و صنفی را طول و عرض مساوی است و صنفی آنند

که از یک گوش فراش و از دیگر لحاف سازند و در صفت ایشان کرده اند نظم بکوتاه چشمی سگی جبینه جوی بگوش دراز از حدات
برده گوی نه نرمی و نه بنفشی دلبران یکی گوش کوتاه دیگر دراز بهنگام خفتن نخسپند سپس یکی گوش بالا و دیگر بزیر شکن برشکن
چین ابروی شان اکثاف ریش تا زیر ابروی شان بیرون آمده اشکنان چون گران شکم بهنوه پاخورد و کردن در آن چون بیگان
آمده در وجود مژه ترید رخ سرخ و دیده کبود ندارند جز خواب و خور هیچ کار غیر یکی تا نزاید هزار القصه آن گروه با اسکندر گفتند
کیما از این قوم بتنگ آمده ایم فَهَلْ نَجْعَلُ پس آیا بکنیم یعنی مقرر سازیم لَكَ برای تو بیرون آریم از میان مالهای خود
خَرْجًا مزدی عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ پس بشرط آنکه بکنی بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ میان ما و میان ایشان سَدًّا ط بندی که منع کند ایشان را
بیرون آمدن قَالَ گفت اسکندر مَا مَكَّنِّي آنچه دست رس داده مرا فِيهِ در آن رَبِّي آفریدگار
من خَيْرٌ بهتر است از آنچه شما میخواهید که بمن دهید فَأَعِينُونِي پس مرا یاری دهید بِقُوَّةٍ بتوانائی یعنی بمردان
توانا یا چیزی که بدان قوت یابم در این کار أَجْعَلْ تا بکنم بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ میان شما و ایشان رَدْمًا لا حجابی سخت
که بعضی از آن بر بعضی مرکب باشد آتُونِي بیارید برای من زُبَرَ الْحَدِيدِ ط قطعهای آهن منقول است که فرمود تا
خشتها از آهن بساختند بیت بفارغ دلی جابجا بر زدند همه روز و شب خشت آهن زدند آنگاه حکم کرد که میان
دو کوه که چهار هزار قدم بود در شصت و پنج گز عرض بکندند تا آب رسید پس در ته زمین و روی آب یک حجر از سنگ
خاره بنهادند و خشتهای آهن بر بالای آن فرش کردند حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ تا چون مساوی شد یعنی فرش یافت بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ
میان دو کوه بفرمود تا هیمه بسیار ببالای آن ریختند دمها بر جوانب ترکیب کردند قَالَ انْفُخُوا ط گفت مرعمله را که بدمید در
آهنها حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ تا چون کرد آنرا آن خشتهای آهن را نَارًا مانند آتش قَالَ آتُونِي گفت بیارید أُفْرِغْ عَلَيْهِ
تا بریزم بر بالای این آهن گرم شده قِطْرًا ط روی گداخته شعر یعنی روی فرشی که انگیختند بر روی حل کرده
بریختند و برین گونه دیواری صد و پنجاه گز در ارتفاع بر آمد مانند کوهی یکپاره و هموار و ملسا فَمَا اسْطَاعُوا پس نتوانستند
یاجوج و ماجوج أَنْ يَظْهَرُوهُ آنکه بالای روند بر آن سد بسبب ارتفاع وَمَا اسْتَطَاعُوا و نتوانستند لَهُ نَقْبًا ط مر او را سوراخ
کردن بواسطه سختی و صلابت آن قَالَ گفت ذوالقرنین بعد از ساختن این سد هَٰذَا این سد و اقتدار بر اتمام آن رَحْمَةٌ
بخششی است مِنْ رَبِّي از پروردگار من بر اینها که پیش سد اند از فتنه یاجوج و ماجوج فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ
رَبِّي وعده آفریدگار من بخروج یاجوج و ماجوج جَعَلَهُ کند این سد را دَكَّاءَ ط زمینی هموار یعنی او را از
پیش راه ایشان بر دارد وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي و هست وعده پروردگار من حَقًّا درست و راست خروج این گروه
از عقب سد یکی از علامات قیامت است و در اواخر سورة انبیا ذکر آن خواهد آمد وَتَرَكْنَا و بگذاریم بَعْضَهُمْ برخی از
یاجوج و ماجوج را يَوْمَئِذٍ آنروز که خروج کنند از حام غرد يَمُوجُ فِي بَعْضٍ اضطراب در هم آیند میکنند و داخل میشوند
در برخی و گفته اند مراد آنست که روز قیامت انس و جن از روی حیرت و اضطراب در هم آیند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ودمیده

شود در صور برای قیام قیامت فَجَمَعْنَاهُمْ پس جمع کنیم همه خلق را جَمْعًا ۷ جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصه محشر
وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ و ظاهر کرده ایم دوزخ را يَوْمَئِذٍ آنروز لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان عَرْضًا ۷ ظاهر کردنی
و اظهار آن بر ایشان قبل دخول در آن جهة زجر و تهویل باشد الَّذِينَ آن کافرانی که از فرط غفلت كَانَتْ هست
أَعْيُنُهُمْ چشمهای دل ایشان فِي غِطَاءٍ در پوششی عَنْ ذِكْرِي ۷ از یاد من یعنی از مشاهده آیاتی که باعث یاد کرد منست
بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان وَكَانُوا و هستند کافران که بجهت ناشنوائی سخن حق لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند سَمْعًا ط شنودن
کلام من یا محجوب ی مانند از استماع قرآن بسبب حجاب السمع کما قال تعالی واذا قرأت القرآن جعلنا بینک وبین الذین لا یؤمنون
بالاخرة حجابا مستورا نظم چون تو قرآن خوانی ای صدر الامم کو نشنوا نزایدن گروه را تیز نیم اصم چشمشان را بین سازم چشم بند
تا نه بینند و کلامت نشنوند أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا آیا می پندارند آنانکه نگرویدند أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي آنکه فرا گیرند بندگان
مرا که عیسی و عزیر و ملائکه اند علیهم السلام مِنْ دُونِي بجز من أَوْلِيَاءَ ط دوستان یعنی معبودان ملخص سخن آنکه آیا می
پندارند کافران که فرا گیرند ایشان بندگان مرا بخدای ایشان را نفع خواهد رسانید استفهام بمعنی انکارست یعنی اتخاذ ایشان
جمعی را بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ بدرستی که ما آماده کرده ایم دوزخ را لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان
نُزُلًا ط منزلی یا نزلی که برای مهمانان آرند و درین معنی تهکم است و تنبیه بر آنکه ایشان را عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش
آن محقر باشد قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم هَلْ نُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنیم شما را بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ط بزیانکارترین
مردمان از روی کردارها الَّذِينَ ضَلَّ آنانند که گم شد و ضایع گشت سَعْيُهُمْ شتافتن ایشان بعملهای نیکو غایت
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا چون قسیسان و رهبانان با آنکه اکثر اوقات در زیر دها بصلوة و صوم میگذرانند و بسبب
کفران همه عملها باطل است و ثوابی بر آن مترتب نیست و گفته اند مراد ازین طائفه خوارج اند یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل
بریا و سمعه کنند و اشهر آنست که از کفار صله رحم و اطعام فقرا و عتق رقاب واقع شد میشد حق سبحانه ببطلان آنها حکم کرده و فرمود
که وَهُمْ يَحْسَبُونَ و ایشان می پندارند أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ آنکه ایشان نیکوئی میکنند صُنْعًا ط کار را أُولَٰئِكَ آن گروه
که ذکر کرده شد الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار خود که قرآنست یا بدلائل
توحید وَلِقَائِهِ و بدیدار او یعنی بعث و حشر که در آن وقت رؤیة میسر خواهد شد اهل آنرا فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ پس تباه شد
کارهای ایشان که در صورت نیکو بود و بران جزای خیر خواهد یافت فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ پس اقامت نخواهیم کرد برای
اعمال ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَزْنًا ط ترازوئی که بدان بسنجند آن عملها را چه همه حبط شده و نابود گشته یا
ایشانرا وزنی نخواهیم نهاد یعنی مقداری و اعتباری نخواهند داشت بلکه خوار و مذلل خواهند بود ذَٰلِكَ آنست کار که گفته
شد از بطلان عمل و خست قدر ایشان جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ پاداش ایشان دوزخ است بِمَا كَفَرُوا بسبب آنچه نگرویدند
وَاتَّخَذُوا آيَاتِي و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا وَرُسُلِي و فرستادگان مرا هُزُوًا ط افسوس کرده شده یعنی باکتاب

ویقین بخریه کردند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا یعنی آنانکه بگرویدند بکتاب و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند علمهای پسندیده و شایسته
كَانَتْ لَهُمْ هست مر ایشانرا در حکم خدای جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ بهشتهای فردوس یعنی بوستانهای مشتمل بر اشجار که اکثر آن تاک بود نُزُلًا پیش کش در بیان آورده که خدای فردوس را بید قدرت خود آفریده و بعد از هر روز آن روزهای
دنیا پنجاه نوبت بدو نظر کرده میفرماید ازدادی طیبا وحسنا للولیائی افزون ساز حسن وجمال و پاکیزگی خود را برای
دوستان من مخبری وماحضری تراند بود وانچ عطا باشد الا دولت لقا ع نعمت فردوس زاهد را وما را روی دوست وابن
جنت منزل را نزل دوستان میگوید تشبیه برانکه ایشانرا عطاها باشد که نعیم فردوس بازای آن مَعراج قیمت بعد هر کس رحمت والای
اوست وگویند فردوس ارفع درجات جنات است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده فاذا سالتم الله فاسالوه الفردوس
قولی آنست که اسمی از اسمای جنان است که اهل ایمان در آنجا فرود آیند خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاودان باشند در آن
لَا يَبْغُونَ نجویند عَنْهَا از آن بهشتها حِوَلًا ط بدلی یا نطلبند از و تحویل بمکانی دیگر زیرا که همه مطالب ایشان
در آن مهیا باشد قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ بگو اگر باشد آب دریای محیط که شامل ارض است مِدَادًا سیاهی لِكَلِمَاتِ رَبِّي
برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن یا معلومات او لَنَفِدَ الْبَحْرُ هر آینه فانی گردد و نماند آب دریا زیرا که
جسم است و هر جسمی متناهی باشد پس او بنهایت رسد قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ پیش از آنکه بسر رسد و نماند كَلِمَاتُ رَبِّي علوم او زیرا که
من جهت آنکه آن غیر متناهی است پس بمداد متناهی کلمات نامتناهی نوشته نشود وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ واگر بیاریم مثل دریای
محیط مَدَدًا مدد آن مداد و برآن افزائیم گویند این آیه وقتی نازل شد که یهود مر مسلمانانرا گفتند که در کلام خود میخوانید
وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا و زعم محمد آنست که او را حکمت داده اند پس علم شما بسیار باشد و دیگر باره میخوانید که وما
اوتیتم من العلم الا قلیلا جمع میان این سخن چگونه تواند کرد حق سبحانه درین آیه فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد هرچند کسی را
علم بسیار بود در جنب علم الهی کم از کم میتواند بود نظم علمها از بحر علمش قطره آن چو خورشید است ایشان ذره پیکر
کسی در علم صد لقمان نبوده پیش علم کاملش نادان بود قُلْ بگوای محمد صلی الله علیه وسلم إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ جز این نیست که من
آدمی ایم مِثْلُكُمْ مانند شما ودعوی احاطه کلمات الهی نمیکنم این مقدار هست که بوساطت جبرئیل يُوحَىٰ إِلَيَّ وحی کرده
میشود بمن أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ جز این نیست که معبود شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبودی یکتاست بی شریک فَمَنْ كَانَ يَرْجُو پس هر که امید
میدارد لِقَاءَ رَبِّهِ دیدار پروردگار خود را در بهشت یا هر که میترسد از رسیدن بحق یعنی باز گشتن بدو و بودن
رستخیز فَلْيَعْمَلْ پس باید که بکند عَمَلًا صَالِحًا کرداری شایسته یعنی پسندیده خدای و در خور آورده که عمل
صالح متابعت پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم و شارع منهاج سنت او بظاهر که ترک دنیا و ... نفس و دوام عبودیت است و بباطن بریدن است
از خلق و پیوستن بحق یعنی دیده هست از مشاهده ماسوی بر بستن و جز بشهود حضرت مولی نگشودن کما قال ما زاغ البصر وما طغی
بیت روی از همه گردانیم و سوی تو کردیم چشم از همه بربستیم و ترا دیدیم آورده اند که جندب بن زهیر عامری

رضی الله عنه بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عرض کرد یا رسول الله من عمل از برای خدا میکنم اما چون کسی بران مطلع شود
خوش دل میگردم حضرت فرمود که خدای عمل را که عین نهان شریک باشد قبول نمیکند حق سبحانه تصدیق سخن پیغمبر خود را
فرستاد وَلَا يُشْرِكْ و باید که بنده که عمل صالح دارد شریک نیارد و انباز نسازد بِعِبَادَةِ رَبِّهِ در پرستش پروردگار
خود أَحَدًا یکی را یعنی بریا تضییع عمل نکند که ریا شرک اصغر است و تباه کند عمل نعوذ بالله من الریا و نعتصم به من وقوع
الزلل

سورة مريم بسم الله الرحمن الرحيم كهيعص

در مواهب صوفیا باد به هو الاسم الاعظم ۱۲ ... از مواهب الهی که بر حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره فرود آمده مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
سه صورت است یکی بشری کقوله تعالی انما انا بشر مثلکم دوم ملکی چنانچه فرموده انی لست کاحدکم انی ابیت عند ربی سیم حقی کما قال لی مع
الله وقت و از این روشن تر من رآنی فقد رای الحق و حق سبحانه را با او در هر صورتی سخنی بعبارتی دیگر واقع شده در صورت بشری
کلمات مرکبه چون قل هو الله احد و در صورت ملکی حروف مفرده چون کهیعص و اخوانه و در صورت حقی کلامی مبهم که فاوحی الی عبده ما
اوحی نظم در تنگنای حرف نگنجد بیان ذوق زان سوی حرف نقطه حکایات دیگر است پس حروف مقطعه رمزی است
میان حق سبحانه جل وعلا و حبیب او صلی الله علیه وآله وسلم و کهیعص از آن جمله است وگفته اند این حروف اسماء الهیه اند و از حضرت
علی کرم الله وجهه منقول است که در بعضی ادعیه میخواند یا کهیعص یا حمعسق وگفته اند کاف مفتاح اسم کافی و کبیر و کریم است و ها اشارت
باسم هادی و چون مبدا هیچ یک از اسماء الهی حرف یا واقع نشده گویند ایمائی است بآنکه ید الله فوق ایدیهم و در لباب آورده که من مجیب
و الیا ز علیه و عین از اسم عزیز و علیم و عدل است و صاد از صادق و شاید که نام سوره باشد و مابعد او مرتب بر وی یعنی این سوره
ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ یاد کردن خداوند تست بمهربانی عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ط بنده خود زکریا بن آذن را و او از اولاد رحبعم بن سلیمان
بن داود علیهما السلام بوده پیغمبری عالی شان و مهتر احبار بیت المقدس و صاحب قربان پس از قصه او بخوان و یاد کن إِذْ نَادَىٰ
رَبَّهُ چون ندا کرد و بخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس یعنی بعد از تقرب بقربان نِدَاءً خَفِيًّا ط خواندنی پنهان
که آن باخلاص اقرب است یا دعا بلند میکرد و از قوم پنهان بود چه شرم میداشت که در نزد ایشان سالکی با وجود زنی کلان سال نازا
طلب فرزند کند یا پیری آواز او را ضعیف ساخته بود هرچند بلند میگفت کس نمیشنید و نداء او این بود که آن روی بیان قَالَ
رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ بدرستی که سست شده است استخوانی که ستون خانه بدن است مِنِّي از من
و چون استخوان که صلب ترین اعضاست سست شده باشد پس بدن بطریق اولی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا و سپید شده است
سر من سپید سدی و گفته اند تشبیه کرده است شیب را بدرخشی باتش و غرو گرفتن او موی را با شعال آن یعنی روشن
و درخشنده شد سر من از پیری وَلَمْ أَكُنْ و نبوده ام بِدُعَائِكَ رَبِّ بخواندن من ترا ای پروردگار من شَقِيًّا ط بی بهره
و نا امید یعنی هرگاه که دعا کرده ام باجابت رسانیده و من بدان خو کرده شده ام وَإِنِّي و بدرستی که من خِفْتُ الْمَوَالِيَ میترسم
از بنی اعمام خود که ایشان در سهم حیرت و اقامت دین سهاون و رتربند و خلافت من در امت بنکوبجای نیارند مِنْ وَرَائِي

بدعائك

از پس مرگ من پس مرا خلفی می باید وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وحال آنکه زن من هست نازاینده و در سن نود و هفت سالگی فَهَبْ لِي
پس ببخش مرا مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خود وَلِيًّا فرزندی که متولی امور دین باشد و از روی استحقاق يَرِثُنِي میراث
برد امامت و حبوریت از من وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ و میراث گیرد علم و حکمت از آل یعقوب بن اسحاق علیهما السلام یا یعقوب
بن ماثان برادر عمران که پدر مریم بود وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا و گردان فرزند مرا ای آفریدگار من شایسته و پسندیده که بود
قول و فعل وی راضی باشی بعد از این دعا سر بسجده نهاد و تضرع میفرمود که ندای کرم ربانی از روی وعده با جابت دعای او
فرمود که يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ ای زکریا ما بشارت میدهیم ترا بِغُلَامٍ به پسری اسْمُهُ يَحْيَى نام او یحیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ
نیافریدیم مراو را مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا پیش از و همنامی در زاد المسیر آورده که وجه فضیلت نه از آن رویست که قبل از و کسی مسمی
باین اسم نبوده که بسیار ادنی برین وجه یافته میشود که پیش از و کسی او نبوده باشد بلکه فضیلت آنست که حق سبحانه بخود تولی تسمیه
او نموده بپدر و مادر حواله نکرده امام ثعلبی آورده که ذکر قبل از آن فرموده که بعد از و نظیر نخواست آورد که او را بخند بن اسم خاص
اختصاص دهد و اسم سازی او از اسم ها باین فرجام مشتق سازد شعر وشق له من اسمه ليجله فذو العرش محمود وهذا محمد
بیت ای خواجه که عاقبت کار است محمود زان شده است که نامت محمد است و گویند سمی یعنی شبیه است یعنی مثل او نیافریده ایم
در آنکه هرگز عصیان و قصد عصیان از وی بظهور نرسید قَالَ رَبِّ گفت زکریا ای خداوند من أَنَّى يَكُونُ لِي چگونه باشد مرا
غُلَامٌ پسری وَكَانَتِ امْرَأَتِي و هست زن من عَاقِرًا نازاینده وَقَدْ بَلَغْتُ و بدرستی که رسیده ام مِنَ الْكِبَرِ
عِتِيًّا از بزرگ سالی بنهایتی و نحافت و ضعف اعصاب و قوی این سخن از روی استعلام گفت نه بطریق استبعاد یعنی
ما را چون خواهی ساخت یا هم درین پیری رایت قدرت خواهی افراخت قَالَ گفت فرشته بامر خدای تعالی ای زکریا
كَذَلِكَ همچنین است که تو گفتی از پیری و ضعف اما قَالَ رَبُّكَ گفت خدای تو هُوَ این کار که آفریدن فرزند است
عَلَيَّ هَيِّنٌ بر قدرت من آسانست وَقَدْ خَلَقْتُكَ و بدرستی که بیافریده ام ترا مِنْ قَبْلُ پیش
درین سن از این دو شخص انجی وَلَمْ تَكُ شَيْئًا و نبودی چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا موجود کرده ایم پس من که ترا از عدم بوجود آورده ام قادرم بایجاد
فرزند از دو پیر زکریا علیه السلام از بشارت مسرور شد اما دانست که عنقریب وجود خواهد گرفت یا مدت دیگر انتظار
خواهد رسید قَالَ گفت رَبِّ اجْعَلْ لِي ای پروردگار من گردان برای من یعنی بنمای بمن آيَةً علامتی که بدان وقت
وقوع این واقعه معلوم گردد قَالَ گفت خدای مر زکریا را علیه السلام آيَتُكَ نشانه تو أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ آنست
که سخن نتوانی گفت با مردمان ثَلَاثَ لَيَالٍ سه شبانه روز سَوِيًّا بی درستی یعنی هم بی بسته باقادر نباشی و تکلم
در حالتی که سوی تخلق و تندرست باشی آورده اند که در همان وقت زبان او در دهان او بزرگ شد بر وجهی که تحریک را
مجال نماند فَخَرَجَ پس بیرون آمد عَلَى قَوْمِهِ بر گروه خود صباح آن روز که در شب آن ایشاع حامله شده بود مِنَ
الْمِحْرَابِ از مصلی خود فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ پس اشارت کرد با ایشان أَنْ سَبِّحُوا آنکه نماز گذارید یا تسبیح گویید خداوند

خود را بُكْرَةً بامداد وَعَشِيًّا و شبانگاه القصه سه روز بزبان سؤال گذشت پس بحال خود آمد و یحیی علیه السلام بعد از انقضی
مدت حمل متولد شد و در کودکی پلاس پوشیده با احبار در عبادت بطریق ریاضت موافقت مینمود تا وقتی که وحی بدو فرود آمد
و از حق سبحانه خطاب رسید که يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ ای یحیی فراگیر تورات را بِقُوَّةٍ بجد و جهد یا قوت دل وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ
و دادیم یحیی را حکمت و فهم تورات صَبِيًّا در حالتی که کودک بود سه ساله یا هفت ساله آورده اند که کودکان محله روزی
سالگی او گفتند ای یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود مَا لِلَّعِبِ خُلِقْنَا ما برای بازی آفریده نشده ایم درین سخن پند عظیم است بغافلان
بازیگاه غفلت را که عمر عزیز خود ببازی بگذرانند و بدام فریب انما الحیوة الدنیا لعب و لهو بند و مشغوف بی مانند و نعم ما قال
نظم عمر بباز بچه بری بری باید زانده بدری بری یه که زبانی جهان باکنی طفل الله چند ببازی خوشی وَحَنَانًا و دیگر
دادیم یحیی را رحمی و مهربانی و رقت قلبی مِنْ لَدُنَّا از نزدیک ما وَزَكَاةً و طهارت از گناه یا ستایشی نزدیک خلق وَكَانَ
تَقِيًّا و بود پرهیزکار یا فرمان بردار یا مجتنب از کبر حرام و لغو و از وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ و نیکوکار به پدر و مادر یا فرمانبردار و
خدمت کننده مر ایشان را وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا و نبود سرکش یعنی عاق و نافرمان مر والدین را عَصِيًّا و نبود عاصی مر امر پروردگار
خود را وَسَلَامٌ عَلَيْهِ و سلام از ما بر یحیی علیه السلام يَوْمَ وُلِدَ روزی که متولد شد وَيَوْمَ يَمُوتُ و روزی که بمیرد
وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا و روزی که برانگیخته شود زنده یعنی در آخرت گویند مراد سلامتی یحیی است روزی که متولد شد از غم
شیطان و وقتی که وفات کرد از عذاب قبر و روز قیامت از هول رستخیز و قصه خوف و بکای یحیی در غایت اشتهار است وَ
اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ و یاد کن در قرآن مَرْيَمَ قصه مریم بنت عمران او پیوسته در مسجد مقدس بودی بوقت عذر بخانه
خاله رفتی و بعد از طهر بمسجد باز آمدی وقتی بخانه خاله بود و بغسل محتاج شد موضعی طلبید که انجا غسل کند و حق سبحانه و تعالی از آن
خبر میدهد إِذِ انْتَبَذَتْ چون دور شد مریم و یکرانه رفت مِنْ أَهْلِهَا از اهل خود یعنی خاله و قوم او مَكَانًا شَرْقِيًّا در مکانی
از جانب شرقی از بیت المقدس یا از سرای خاله بجهت اغتسال در زمستان و آن موضعی بود آفتاب روی فَاتَّخَذَتْ پس فرا گرفت
مِنْ دُونِهِمْ از پیش ایشان یعنی سوی ایشان حِجَابًا پرده که مانع باشد از دیدن و بعد از آنکه غسل فرمود و جامه پوشید
فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم ما إِلَيْهَا بسوی او رُوحَنَا روح مارا که جبرئیل است اضافه روح بخود جهت تشریف و
تخصیص اوست فَتَمَثَّلَ لَهَا پس متمثل شد جبرئیل علیه السلام برای مریم بَشَرًا سَوِيًّا آدمی تمام خلقت یعنی بصورت آدمی
خود را بوی نمود مریم که در مغتسل خود مردی بیگانه دید قَالَتْ إِنِّي گفت بدرستی که من أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ پناه میگیرم بخدای
بزرگ بخشاینده مِنْكَ از تو إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا اگر هستی پرهیزکار یا غایتی بالغه در عفاف یعنی اگر تو متقی و پرهیزگاری من از تو
پرهیز کنم و پناه بحق میبرم فکیف که چنین نباشی و گفته اند تقی نام شریری بود در آن زمان که متعرض نسوان میشد و مریم قصه او
استماع نموده بود گمان برد که مگر او ست از حق سبحانه پناه برد اما چون جبرئیل علیه السلام اضطراب او مشاهده فرمود قَالَ
إِنَّمَا أَنَا گفت جز این نیست که من رَسُولُ رَبِّكِ فرستاده پروردگار تو که بدو پناه میگیری مرا اینجا فرستاده لِأَهَبَ لَكِ تا به

بخشم من ترا بفرمان او غلاما زكيا ط پسري پاك وستوده قالت كفت مريم انى يكون چگونه بود لي غلام مرا
پسري ولم يمسسني بشر ومرا نسوده است آدمي يعني هيچ كس بطريق جماع بمن نرسيده ولم اك بغيا ط ونبودم زناكار
وجوينده بغي قال كذلك كفت جبرئيل عليه السلام كه چنين است كه تو ميكويي هيچ كس بنكاح وسفاح ترا مس نكرده قال ربك
كفت پروردگار تو هو علي هين اين كار كه اعطاي ولد است بي پدر برمن آسانست ما ترا پسر ميدهيم تا [illegible]
بر قدرت ما ولنجعله وتاكردانيم او را آية للناس علامتي براي مردمان كه دليل برد بر توانائي ما در ايجاد ورحمة
منا وتاكردانيم او را سبب بخشش از ما براي آنانكه بدو بكروند وكان وهست خلق او بي پدر امرا مقضيا ط كاري محكوم
يعني معلوم مقرر شده ومسطور كشته در لوح محفوظ پس جبرئيل عليه السلام نزديك وي آمد ودميد در آستين يا كريبان يا
دهان او فحملته پس مريم باركرفت در دهان دم بعيسى عليه السلام فانتبذت به پس بيرون شد ودور كشت بعيسى يعني
وقتي كه در بطن او بود مكانا قصيا ط مكاني دور از شهر ايليا كويند بكوهي رفت در جانب شرقي از شهر يا بوادي بيت لحم كه شش
ميل دور بود از ايليا و بعد از نه ماه يا هشت ماه وضع حمل واقع شد وكويند حمل ووضع در يكساعت بوده ودر زاد نه ساعت نيز
ومقاتل كويد سه ساعت يكساعت خلق بود ويك ساعت تصوير ويك ساعت وضع وبر هر تقدير چون وضع حمل نزديك رسيد مريم را
درخت خرماي خشك شده ديد شاخهاي آن بريده وتنه مانده فاجاءها المخاض پس آورد او را درد زادن الى جذع النخلة
بسوي تنه درخت خرما تا پشت خود بدو باز نهاده قالت كفت ياليتني مت (وهو وجع الولادة) كاشكي بمرده بودمي قبل هذا پيش ازين
صورت وكنت وبودمي نسيا منسيا ط چيزي باز كذاشته فراموش شده يعني هيچكس مرا نشناختي وازمن حسابي نداشتي حالا
احبار بيت المقدس مرا مي شناسند كه دختر امام ايشانم ودر كفالت زكريا عليه السلام بوده ام وهنوز بكارت من زايل نشده وشوهر
نكرده ام واكنون فرزندي زايم واز خجالت اين حال ندانم كه چكنم. بيت: هرچند بروي كار دري نكرم محنت زده چرخ خود نمي بينم من
فناديها پس آواز داد مريم را من تحتها آنكه در زير او بود يعني در شكم مراد عيسى است عليه السلام كه با او سخن كفت وبنده را
فرمود ألا تحزني آنكه اندوهكين مباش وتمناي مرك مكن وحفص من تحتها خوانده يعني عيسى از زير او يا فرشته از زير او
درخت خرما آواز داد كه غم مخور قد جعل ربك بدرستي كه پيدا كرد وروان كرد آفريدكار تو تحتك در زير قدم تو سريا ط
جوي آب كه از آن بياشامي وبدان طهارت كني وهزي وبجنبان وميل ده اليك بجذع النخلة بسوي خود تنه درخت خرماي خشك
شده تساقط تا فرو ريزد وحفص تساقط خوانده يعني تا درخت بيفكند عليك برتو رطبا جنيا ط خرما تر وتازه فكلي
پس بخور از رطب واشربي وبياشام از آب وقري عينا وروشن كن چشم را بفرزند يا خوش دل شو ببين شدن
درخت وبر آمدن آب كه مناسب حال تو دارد چه آنكه قادر است بر اظهار خرما از درخت يابس قدرت دارد بر ايجاد ولد از زن
بي وساطت پدر پس حق سبحانه ملائكه را فرستاد تا كرد مريم در آمدند وچون عيسى عليه السلام متولد شد او را فرا كرفتند وشستند
ودر حرير بهشت پيچيده در كنار مريم نهادند وندا رسيد كه فاما ترين پس اكر ببيني من البشر احدا ط از انسيان يكي را

واز تو بپرسند كه اين فرزند از كجاست فقولي اني نذرت پس بكوي بدرستي كه من نذر كرده ام للرحمن صوما براي
خداي روزه را و روزه ايشان ترك طعام وكلام بوده فلن اكلم اليوم پس سخن نخواهم كفت امروز انسيا ط با هيچ آدمي بلكه
با ملائكه سخن ميكويم و با حق مناجات ميكنم واين مقدار سخن بجهت اخبار از نذر بوده يا باشارت اين خبر داده آورده اند كه چون
اهل مسجد مريم را در محراب او نيافتند بتفحص مشغول شده از هر جا از هر كس ميجستند تا كسي نشان داد كه او را در بيت لحم ديدم
قوم بدانجا رفتند وچون مريم ايشان را ديد عيسى را بر داشته متوجه ايشان شد فاتت به پس آورد مريم عيسى را قومها
بقوم خود تحمله ط برداشته او را همين كه چشم آن كروه بروي افتاد قالوا يا مريم كفتند اي مريم لقد جئت شيئا فريا ط
بدرستي كه آوردي چيزي شكفت يا زشت كه در ميان اهل بيت تو مثل اين واقع نبوده يا اخت هارون اي خواهر هارون
كويند او را برادري هارون نام بوده يا هارون مردي صالح بوده در بني اسرائيل كه در صلاحيت بدو مثل زدندي يا فاسقي بوده
كه ضرب المثل اهل فسق بودي پس كفتند اي مثل هارون در زهادت يا مانند او در فجور ما كان نبود ابوك امرا سوء
پدر تو عمران مرد بد بلكه امام مسجد اقصى واشراف احبار بوده وما كانت ونبود امك مادر تو حنه بنت فاقود بغيا ط
زناكار وفاجر تو با وجود اين پدر ومادر فرزندي بدين ازكجا آوردي فاشارت اليه ط پس مريم اشارت كرد بعيسى عليه
السلام كه با او سخن كوييد واز جواب شنويد قالوا كفتند كيف نكلم چگونه سخن كوييم من كان با آنكه هست في
المهد در كهواره يعني در خورد كهواره صبيا ط كودكي كه فهم خطاب وقدرت جواب ندارد كويند عيسى عليه السلام پستان
در دهن داشت چون كلام قوم شنيد دهن از پستان باز كرفت وبر پاي خود [illegible] قال كفت اني عبد الله بدرستي كه من بنده
خدايم آتاني الكتاب داده است مرا كتاب يعني حكم كرده در ازل كه انجيل بمن دهد ثعلبي كويد آورده كه تعليم داده مرا در
شكم مادر وجعلني نبيا ط وكردانيد مرا پيغمبر كويند در آن حال پيغمبر بود وبكلام بطريق اعجاز ميكرد وجعلني وساخت مرا
مباركا بابركت ونفع اينما كنت هر جا باشم واوصاني وامر كرد مرا بالصلوة باقامت نماز والزكوة وباداي
زكوة ما دمت حيا ط ما داميكه زنده باشم وبرا بوالدتي وكردانيد مرا نيكوكار با مادر من ومهربان برو ولم يجعلني
ونكردانيد مرا جبارا كردن كشي متعظم كه با خلايق تكبر كنم وايشانرا برنجانم شقيا ط بدبختي كه فرمان او نبرم والسلام علي
وسلام خداي برمن است چنانچه بر يحيى عليه السلام يوم ولدت روزي كه بزادم ويوم اموت وروزي كه بميرم ويوم
ابعث حيا ط وروزي كه برانگيخته شوم زنده ذلك عيسى ابن مريم آنكه ذكر او كذشت ووصف او كرديم عيسى پسر مريم است
نه آنكه نصاري او را وصف ميكنند قول الحق ميكويم كفتني درست وراست الذي آن كفتني كه جهودان فيه يمترون ط
در آن شك دارند يعني قصه عيسى كه حمل بر چيزها ناشايست ميكنند يا ترسايان در آن جدال نموده جمعي او را خدا وبعضي پسر خدا ميدانند
ما كان لله نيست ونشايد مر خداي را ان يتخذ من ولد آنكه فرا كيرد فرزندي چه عيب ولد را بايد وحق سبحانه از جنسيت
منزه است سبحانه ط پاكست از اتخاذ ولد اذا قضى امرا چون حكم كند وخواهد كاري را كه بسازد يعني اراده احداث شيء نمايد

فانما يقول له كن مر آن چيز را كه بگويد بباش فيكون پس باشد بي درنگ وان الله ربي وربكم و بدرستي
كه خداي من و پروردگار من و شماست فاعبدوه پس او را بپرستيد و بعبادت غير او مشغول نگرديد هذا صراط مستقيم اينست راهي راست
كه بجنت رساند فاختلف الاحزاب پس اختلاف كردند جماعتها من بينهم ميان يكديگر يعني يهود و نصارى در بيان عيسى عليه السلام
چه يهود آن طريق تفريط گرفتند و ترسايان در جانب افراط افتادند يا مختلف شدند ترسايان و سه فرقه گشتند نسطوريه عيسى را ابن الله
گفتند و يعقوبيه الله خواندند و ملكائيه بثالث ثلاثه قايل شدند فويل للذين كفروا پس واي بر آنانكه كافر شدند و استبعاد نمودند من
مشهد يوم عظيم از حاضر شدن در روز بزرگ كه قيامت است يا از مشاهده احوال آن روز اسمع بهم چه شنوا باشند كافران
وابصر و چه بينا يوم ياتوننا در آن روز كه بيايند بما ولي سود نكند ايشان را ديدن و شنيدن يعني مشاهده كنند مواعد
الهي را و بدان يقين كردند اما نفع ندهد و گويند اين بطريق تهديد است يعني در آن روز چه شنوا باشند نعرهاي موحش را و چه
بينا بعقوبات با هول لكن الظالمون اليوم ليكن ستمكاران امروز في ضلال مبين در گمراهي هويدا اند وانذرهم و بيم كن ايشان را يعني
ستمكاران مكه يوم الحسرة از روز حسرت كه بدان متحير باشند كه چرا بد كرديم و نيكان حسرت خورند كه چرا نيكي بيشتر نكرديم اذ قضي
الامر چون كار ساخته شود و حساب پرداخته گردد و حكم شود كه فريق في الجنة وفريق في السعير [illegible] در بهشت است
وهم في غفلة و ايشان در غفلت و بيخبري اند در دنيا وهم لا يؤمنون و ايشان يعني كافران نمي گروند بآخرت و متعلقات آن
انا نحن بدرستي كه ما نرث الارض ميراث بريم زمين را ومن عليها و هر كرا بر روي زمين است يعني همه فاني
كرده شوند و ما باقي باشيم والينا يرجعون و بسوي ما باز گردانيده شوند بعد از مرگ در كشف الاسرار آورده كه اشارتست بعتاب
احديت و فناي خلقيت چون سطوت ازلي اندوه هيبت لم يزلي الطناب و رسوم كون را آتش بي نيازي در زند و غبار اغيار
از ذات قدرت بنشانند و جام اعدام بر سر هر مركب وجود كنند نداء كبريا رسد لمن الملك اليوم و چون ما سوى الله معدوم باشند
جلال احديت و جمال صمديت عز قدسي و كمال سبوحي را جواب دهد كه لله الواحد القهار قطعه صرصر قهر چون ز مكمن وحدت برزد
خس و خاشاك يقين همه را باد ببرد هرچه در عرصه امكان بوجود آمده بود سيل غيرت همه تا عدم آباد ببرد واذكر و ياد كن
براي قوم خود في الكتاب ابراهيم در قرآن قصه ابراهيم را عليه السلام كه همه اهل ملل بفضل او مقر و معترف اند و مشركان عرب بنسبت
او مباهات ميكنند پس از توحيد او حيرت ده ايشان را انه كان بدرستي كه او بود صديقا راست گوينده و مبالغه كننده در آن
يا راست كار و درست گفتار نبيا پيغمبري خبر دهنده يا بلند قدر اذ قال لابيه ياد كن آنرا كه گفت مر پدر خود را
يا ابت اي پدر من لم تعبد چرا ميپرستي ما لا يسمع آنرا كه نميشنود دعا و نياز ترا ولا يبصر و نمي بيند خضوع و
خشوع كه نسبت بدو ميكني ولا يغني عنك شيئا و دفع نميكند از تو چيزي را از مكاره يا نفع نميرساند ترا در دفع مضار و جذب منافع
يا ابت اني قد جاءني اي پدر من بدرستي كه آمده است بمن بطريق وحي من العلم از دانش ما لم ياتك آنچه بتو نيامده
فاتبعني پس پيروي من كن اهدك تا بنمايم ترا صراطا سويا راهي راست درست كه سالك خود را بمقصد رساند

يا ابت

يا ابت لا تعبد الشيطان اي پدر من مپرست ديو را و فرمان او را مبر تا فرمان خداي نبري ان الشيطان بدرستي كه شيطان
كان هست للرحمن عصيا مر خداي را فرمان نابرنده و از جمله عصيان او آنكه آدم را سجده نكرد يا ابت اني اخاف اي پدر من
ميترسم ان يمسك آنكه برسد بتو عذاب من الرحمن عذابي از خداي تعالى بسبب متابعت تو شيطان را و چون عذاب الهي بتو رسد
فتكون پس باشي للشيطان وليا مر شيطان را دوست يعني قرين در لعنت و همنشين در عذاب قال گفت پدر ابراهيم
مر او را اراغب انت آيا روي گردانيده تو عن آلهتي يا ابراهيم از پرستش خدايان من اي ابراهيم و ترك كننده ايشاني
لئن لم تنته اگر باز نه ايستي از مخالفت يا از گفتن عيب و مذمت ايشان لارجمنك هر آينه ترا دشنام دهم يا سنگسار كنم
واهجرني مليا و دور باش از من زماني دراز تا از حضرت و مغفرت من ايمن باشي قال سلام عليك گفت ابراهيم عليه السلام
كه سلام بر تو يعني ميروم و وداع ميكنم و گفته اند مقابله كرد بسلام بد و ملام او را سلام تا شايد كه متاثر گردد و بيان در آيد در اخبار آمده
كه چون ابراهيم عليه السلام قصد مهاجرت كرد پدرش گفت از رفتن ملول مباش كه تو نيك خدائي داري ترا فرو نخواهد گذاشت
ابراهيم على نبينا وعليه السلام بايمان او اميدوار شده بود و سلام كرد و فرمود ساستغفر لك زود باشد كه آمرزش طلبم از براي تو
ربي از پروردگار خود استغفار او براي كافران استدعاء توفيق است از حق سبحانه براي ايمان ايشان كه سبب مغفرت همان ميتواند
بود انه كان بي حفيا بدرستي كه خداي من هست بمن مهربان و باجابت دعاء مرا وعده داده واعتزلكم و كناره ميگيرم از شما
مراد آزر است و امثال او از بت پرستان ميگويد كه دور ميرويم از همه شما وما تدعون و از آن چيزها كه ميخوانيد و ميپرستيد من
دون الله بجز خداي يعني بتان وادعوا ربي و ميخوانم خداي خود را و ميپرستم بيگانگي عسى الا اكون شايد آنكه نباشم
بدعاء ربي شقيا بخواندن و پرستيدن خداي خود نا اميد و بي بهره تنبيه است برآنكه شما از خواندن بتان بي بهره و ضائع
ايد و من اميد دارم كه از حق سبحانه و تعالى بهره بسيار گيرم نظم حاجت ز كسي خواه كه محتاج ترا بي بهره نگرداند از انعام عميم در
بحر العيون في تفسير كتاب المسطور آورده كه ابراهيم عليه السلام از بابل بكوهستان فارس آمد و هفت سال در اطراف آن جبال سير ميفرمود
تا پدرش بمرد و بجانه تعلق بعشق هاي بر گرفت بار ديگر ببابل آمد و مذمت بتان آغاز كرد و در اين نوبت بتان را بشكست و آتش نمرود
بر وي سرد شد و با ساره و لوط عزيمت شام فرمود حق سبحانه از اين هجرت خبر داد كه فلما اعتزلهم پس آنهنگام كه دوري جست ابراهيم
از بت پرستان و بگذاشت ايشان را وما يعبدون و از آنچه ميپرستيدند من دون الله بجز خداي وهبنا له بخشيديم
مر او را از ساره اسحاق ويعقوب يعني فرزندي و پس از وي نبيره وكلا جعلنا نبيا و همه را گردانيديم پيغمبر ووهبنا لهم
و بخشيديم مر ايشان را من رحمتنا از بخشش خود و گفته اند مراد از رحمت اموال و اولاد است كه بديشان ارزاني داشت و
جعلنا لهم و داديم مر ايشان را لسان صدق سخني گفتن مشتمل بر صدق يا ذكري نيكو عليا بلند و ساير ميان مردمان
اشارت باجابت دعاء ابراهيم است صلوات الله وسلامه عليه حيث قال واجعل لي لسان صدق في الآخرين واذكر في الكتاب
و ياد كن در قرآن موسى قصه موسى را عليه السلام انه كان مخلصا بدرستي كه او بود پاك كرده شده از ادناس نفس

وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ط و بود فرستاده شده از نزد حق خبر دهنده خلق را از خدای اهل معانی در تقدیم رسول بر نبی با آنکه اخص و اعلی
است گفته اند که خدای اول او را فرستاد پس او خلق را خبر داد وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم موسی را مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ از جانب
کوه زبیر از طرف راست موسی وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا ط و نزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب در حالتی که راز گوینده بود با ما و آنکه نجی را بمعنی
مرتفع داشته میگوید موسی را علیه السلام بالا بردند از آسمانی باسمانی و از حجابی به پس حجابی دیگر تا بجایی که آواز قلم که توریه بدان
نوشته می‌شد استماع کرد و امام ثعلبی آورده که نماند میان حق سبحانه و موسی مگر یک حجاب صاحب کشف الاسرار گوید که حضرت موسی را علی
نبینا و علیه السلام هم روش بود هم کشش اشارت پرورش او و طا جاء موسی هم عبارت از کشش او و قربناه نجیا سالک تا در
روش است خطر دارد چون در کشش رسید خطر را با او کار نیست یعنی در سلوک نوب تفرقه هست و جذبه محض جمعیت است

نظم تا خود روی بحاصلی چون او کشیدت واصلی رفتن کجا بردن کجا این سیر ربانی است این وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم
مر موسی را و عطا کردیم مِنْ رَحْمَتِنَا از بخشش و مهربانی ما أَخَاهُ هَارُونَ یاری کردن برادر او هارون او را بر زیارت و
تدبیر مهم نَبِيًّا ط در حالتی که پیغمبر بود وَاذْكُرْ و یاد کن فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ در قرآن قصه اسماعیل را إِنَّهُ كَانَ بدرستی
که او بود صَادِقَ الْوَعْدِ راست وعده وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ط و بود فرستاده بخلق خبر دهنده از حق آورده اند که کسی را وعده
داده بود که من درین مکان تا تو بیایی سه شبانه روز و بقولی یکسال اقامت کرد تا آن مرد بیامد و درین مدت جز پوست درخت
خوردنی نداشت نظم هر که ازین پایه و غایت کم است آن نه وفا بلکه فریب و دم است نیست بر مردم صاحب نظر صورتی
از صدق و فا خوبتر پس دیگر باره در صفت اسماعیل میفرماید وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ و بود که میفرمود کسان خود را و گفته اند همه
امت خود را بِالصَّلَاةِ بنماز که اشرف عبادات بدنیه است وَالزَّكَاةِ و بزکوة که اکمل عبادات مالیه است وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ
مَرْضِيًّا ط و بود نزدیک آفریدگار خود پسندیده بجهت استقامت اقوال و افعال وَاذْكُرْ و یاد کن فِي الْكِتَابِ در قرآن إِدْرِيسَ
قصه ادریس را که پسر شیث و جد پدر نوح است علیهم السلام و نام او اخنوخ بوده و بجهت دراست علوم با دریس ملقب
شده و اول کسی که بقلم خط نوشت و از نجوم سخن گفت و خیاطت بکرد وی بود و سی صحیفه بروی نازل شد در جامع الاصول آورده که
ادریس بصد سال پس از وفات آدم علیه السلام متولد شده إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود صِدِّيقًا راست گوینده
با خلق نَبِيًّا خبر دهنده از حق وَرَفَعْنَاهُ و برداشتیم او را مَكَانًا عَلِيًّا ط بمکانی بلند که شرف نبوت و درجه قرب ما او را
به بهشت رسانیدیم یا باسمان چهارم چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ادریس را در آسمان
چهارم ملاقات فرموده و در رفع ادریس اخبار متنوعه است ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که روزی ادریس را صلوات
الله علیه حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که الهی با وجود این مقدار بعد که میان من و آفتاب است از حرارت او با حراق نزدیک
شده تا آن فرشته که حامل اوست بچه حال باشد خدایا بار آفتاب را بر وی سبک گردان و او را از تاب حرارت آفتاب در سایه عنایت
خود محفوظ دار نظم از تاب حوادث آفتاب چه غم خورد آنرا که سایه بان عنایت پناه اوست حق سبحانه دعاء او را مستجاب کرد

روز

روز دیگر آن فرشته که حامل آفتاب است خود را سبک بار یافت و تاثیری از حرارت او فهم نکرد بسبب آن از حضرت استدعا نمود خطاب
رسید که بنده من ادریس در حق تو دعا فرموده و من اجابت کردم و فرشته اجازت نموده تا بزیارت ادریس علیه السلام بزمین آید و بالتماس
او ادریس را بر پر خود نشانده باسمان برد و نزدیک مطلع آفتاب رسانید و بالتماس ادریس علیه السلام کمیت عمر و کیفیت اجل وی از ملک
الموت علیه السلام پرسید و عزرائیل در دیوان اعمار نگاه کرد فرمود حکم الهی درباره آنکس که تو میگویی آنست که حالی نزدیک مطلع
آفتاب متوفی شود چون فرشته باز آمد ادریس را یافت نقد جان بخازن اجل سپرده و طوطی روحش بشکرستان قدس پرواز کرده
و روایتی آنست که ملک الموت از کثرت طاعت ادریس علی نبینا و علیه السلام مشتاق دیدار وی شده و باذن حق سبحانه بزمین آمد و ویرا
دریافت و بامر الهی بالتماس ادریس جانش برداشته و باز حق تعالی جان بوی داده و عزرائیل او را باسمان برده و دوزخ بدو نموده و از آنجا
به بهشت رفت و دیگر بیرون نیامد أُولَئِكَ آن گروه انبیا که مذکور شدند از زکریا تا ادریس علیهم الصلوة و السلام الَّذِينَ أَنْعَمَ
اللَّهُ آنانند که انعام کرد خدای عَلَيْهِمْ بریشان بانواع نعم دینیه و دنیویه و اصناف مواهب صوریه و معنویه مِنَ النَّبِيِّينَ از
پیغمبران بیان موصول است یعنی آنان پیغمبرانند مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ از فرزندان آدم که ادریس است و باقی ایشان وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ
و از ذریه آنها که برداشتیم ایشانرا در کشتی با نوح علیه السلام و آنها غیر ادریس اند وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ و از فرزندان ابراهیم علیه
السلام وَإِسْرَائِيلَ و از فرزندان یعقوب علیه السلام وَمِمَّنْ هَدَيْنَا و از جمله آنها که راه نمودیم ایشانرا بحق وَاجْتَبَيْنَا ط و بر
گزیدیم ایشانرا از میان مردمان بنبوت إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ چون خوانده شود بریشان آيَاتُ الرَّحْمَنِ آیتهای خدای در کتب منزل
بریشان خَرُّوا بروی در افتادند سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدای را وَبُكِيًّا ط و گریندگان از خوف و گریه
را باستماع و تلاوت کلام ربانی نسبتی خاص هست چنانچه در خبر آمده که قرآن خوانید و بگریید و اگر نتوانید خود را بتکلف در گریه آرید صالح
مری رحمه الله تعالی فرموده که در خواب قرآن بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم خواندم فرمود یا صالح هذه القراءة فاین البکاء کلام دوست
تهیج شوق است چون آتش شوق در کانون دل برافروخته گردد از دیده آب حزین ریختن گیرد و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول
ترى اعينهم تفيض من الدمع نظم ای دریغا اشک من دریا بدی تا نثار دلبر زیبا بدی اشک کو از بهر آن بارند خلق
گوهرست و اشک پندارند خلق این سجده پنجم است از سجدات کلام الله حضرت شیخ قدس سره این سجده را که بجهت تلاوت آیات رحمان
وقوع می‌یابد سجود انعام عام گفته و گریه که متفرع بر رویت آنست گریه فرح و سرور میداند چه رحمت رحمانیت مقتضی لطف و رافت است
و موجب بهجت و مسرت پس نتیجه او طرب است نه اندوه و تعب فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ پس در رسیدند از پس ایشان خَلْفٌ فرزندان
بد که از فرط غفلت أَضَاعُوا الصَّلَاةَ فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک کردند وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ و پیروی کردند آرزوهای نفس را
از انواع معاصی چون خمر و زنا و امثال آن فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا لا پس زود باشد که ببینند جزای گمراهی و تباه کاری یا عذاب و زیان
و گویند غی چاهی است در دوزخ که اهل دوزخ از آن چاه پناه بخدای جویند و بقول بعضی وادی است در جهنم آتش او تیزتر
و عذاب او سخت تر که بی‌نمازان و متابعان آرزو را بدانجا برند إِلَّا مَنْ تَابَ مگر آنکه بازگشته باشد از معصیت وَآمَنَ و ایمان

آورد و بدل و برباب وَعَمِلَ صَالِحًا و کرده کردارهای شایسته فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه تایب مؤمن يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ درآورده شوند
و حنص نقل معلوم خوانده یعنی درآیند در بهشت وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا و ستم دیده نشوند در چیزی از پاداش خود یعنی از مزد ایشان کم نکنند
و ان بهشت باشد که ایشان درآرند جَنَّاتِ عَدْنٍ بوستانهای اقامت الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ آنها که وعده داده است خدای با
عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ بندگان خود را پیش کی یعنی ایشان را وعده داده است بهشت و ان از ایشان غایب است یا ایشان از ان
غایب اند و چون وعده هست از بی عیبت باک نیست إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست وَعْدُهُ مَأْتِيًّا وعده خدای یعنی موعود او که
بهشت است آمدنی است و مؤمنان بان رسیدنی لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا نشنوند بهشتیان در ان بهشتها لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا سخن بیهوده
و تباه لیکن شنوند سلام از خدای یا ان ملایکه یا از یکدیگر وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا و مر ایشان راست روزی ایشان از نعم بهشتی در جنت بُكْرَةً
وَعَشِيًّا بامداد آن و شبانگاه یعنی بمقدار طرفین روز ایشان را نعمتهای بهشت خورانند چنانچه عادت متنعمانست که در روزی
دو نوبت طعام میخورند یا مراد دوام رزق باشد و توالی آن و در بهشت اگرچه شب و روز نخواهد بود اما علامتها باشد که بدان
مقدار لیل و نهار را باشند شناسند و در عین المعانی آورده که زمان لیل بشب و گذاشتن پردها و بستن درها معلوم شود و زمان نهار
برفع حجاب و فتح درها و در تبیان گفته که در زمان شب کنیزان خدمت مؤمنان کنند و در زمان روز غلمان و ولدان تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ
آن بهشت که ذکر کردیم آنست که بمیراث میدهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما مَنْ كَانَ تَقِيًّا هر کرا که پرهیزکار باشد آورده اند
که چون حضرت رسالت را صلوات الله علیه وسلامه از اصحاب کهف و ذو القرنین و روح سوال کردند فرمود که فردا بیایید تا جواب
دهم و استثنا نکرد پانزده یا دوازده یا بیست و پنج روز جبرئیل علیه السلام فرود نیامد و حضرت رسول علیه السلام بعد از نزول با
او گفت دیر آمدی و من منتظر بودم جبرئیل علیه السلام جواب داد و حکایت قول او در قرآن اینست که وَمَا نَتَنَزَّلُ و فرود نیاییم ما فرشتگان
إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ مگر بفرمان و دستوری پروردگار تو لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا مر او راست آنچه در پیش ماست از کارهای آینده وَ
مَا خَلْفَنَا و آنچه از پس گذاشته ایم یعنی امور گذشته وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ و آنچه در میان ما هست یعنی در حال یا مر او راست حکم در ابتداء
آفرینش ما و انتهای آجال ما و آنچه در مدت حیات ما هست و آنچه در مکان و مایکون هست وَمَا كَانَ و نیست و نبود و نخواهد بود
رَبُّكَ نَسِيًّا پروردگار تو فراموش کار یعنی از حال تو آگاه است هرگاه خواهد ما را بتو فرستد رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست پروردگار
آسمانها و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آنست پس آفریننده ارض و سما و پرورنده اهل ایشان نه شاید که فراموش کار بود
فَاعْبُدْهُ پس او را پرستش کن وَاصْطَبِرْ و شکیبا باش لِعِبَادَتِهِ مر پرستش او را یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده بر
عبادت خود ثابت باش و با بطاء وحی دلتنگ مباش هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا آیا میدانی مر خدا را مانندی که او را الله توان گفت یا همنامی
یعنی هیچ میدانی که کسی را الله نام بوده باشد یکی از آثار سطوت الهی آن بود که هیچکس از اهل شرک معبود خود را الله نگفتند بلکه آله میگفتند
عزت احدیت و غیرت الوهیت این اسم سامی را از تحرف کفار در آن و تسمیه بتان بدان در حصن امان محفوظ داشت و زبان اهل
ایمان را در نعت و محبت و مراوعظ بتکرار آن نام نامی جاری کرده اند نظم الله الله چه طرفه نام است این خرم دل و ورد جان

تمام

تمام است این پس بود ترد صاحب یعنی حسبی الله گواه این دعوی وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ و میگوید انسان یعنی در میان ایشان میگوید ابی بن
خلف استخوانهای ریزه شده را دی آورد و بطریق استبعاد میگوید أَإِذَا مَا مِتُّ آیا چون بمیرم من لَسَوْفَ أُخْرَجُ هر آینه بیرون
آورده شوم از خاک حَيًّا زنده یعنی چگونه بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید حق سبحانه و تعالی در جواب او میفرماید که أَوَلَا يَذْكُرُ
الْإِنْسَانُ آیا نمی اندیشد و یاد نمیکند آدمی أَنَّا خَلَقْنَاهُ آنکه آفریدیم او را مِنْ قَبْلُ پیش از این وَلَمْ يَكُ شَيْئًا و نبود چیزی بلکه عدم
صرف بود یعنی باید که شک کرد این معنی را که ایجاد معدوم مشکلتر است از اعاده بعد از تفریق آن فَوَرَبِّكَ پس بحق پروردگار تو که
بوقت قیام قیامت لَنَحْشُرَنَّهُمْ هر آینه حشر کنیم ایشان را یعنی کافران را وَالشَّيَاطِينَ یا دیوان یعنی با قرینان از شیاطین که در دنیا داشته
اند هر یکی را با قرین او در سلسله مقید سازند ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ پس حاضر کردانیم ایشان را حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا گرداگرد دوزخ
بزانو درآمده از هول حساب و احضار ایشان بر حوالی دوزخ جهت آنست که تا سعدا بعد از آنکه از چه بلیه خلاص یافته اند سرور
ایشان بیفزاید و اشقیا آنچه خود را در دوزخ ببینند ملال ایشان زیاده کردد ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ پس بیرون آریم نخست مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ
از هر گروهی أَيُّهُمْ هر کرا باشد از ایشان أَشَدُّ سخت تر و بنیان تر عَلَى الرَّحْمَٰنِ عِتِيًّا بر خدای از جهت سرکشی و جرأت
یعنی اول از هر امتی انرا که کافرتر و نافرمانتر بود جدا کنیم ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ پس هر آینه ما داناتریم بِالَّذِينَ هُمْ بآنانکه ایشان
أَوْلَىٰ بِهَا سزاوارترند باتش دوزخ صِلِيًّا از جهت اندر آمدن یعنی میدانیم که کیست سزای آنکه نخستین او را در آتش افکنند
وَإِنْ مِنْكُمْ و نیست از شما ادمیان هیچکس إِلَّا وَارِدُهَا مگر آنکه رسنده است و گذرنده بدوزخ اما چون مؤمنان بران گذرند
آتش مرده افسرده کردد چه در حدیث آمده که بعضی بهشتیان از بعضی سوال کنند نه حق تعالی ما را وعده کرده بود که وان منکم الا واردها
پس چه حال بود که ما آتش را ندیدیم فرشتگان گویند قد و قدرتها و هی خامده بدرستی که شما گذر کردید بدوزخ اما آتش او بسبب نور
ایمان شما مرده بود پیر رومی قدس سره فرموده نظم مؤمن فسون خوانده بر آتش بخواند سوزش شد در آن نماند کرد چون نور
كَانَ هست ورود دوزخ عَلَىٰ رَبِّكَ بر پروردگار تو حَتْمًا جزمی و قطع مَقْضِيًّا کاری محکم کرده شده بدان
یعنی وعده ایست که البته واقع خواهد بود و در ان خلاف نیست و جمعی برانند که ورود بمعنی دخول است چه جابر بن عبد الله رضی الله عنه
از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که ورود دخول است هیچ بری و فاجری نباشد الا بد درآید اما آتش بر
مؤمنان برد کردد تا سلامت باشد چنانچه بر ابراهیم علیه السلام و مؤید این قول است آنکه حق سبحانه میفرماید که ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا

خ

پس نجات دهیم آنان را که پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم از دوزخ وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ و بگذاریم ستمکاران را فِيهَا جِثِيًّا در دوزخ
بزانو درآمدگان وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر مشرکان آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ آیتهای ما هویدا و روشن معانی آن یا
دلایل یا اعجازش قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه نگرویدند از صنادید قریش لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را از فقرا که گرویده اند
یعنی توانگران درویشان را گویند أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ کدام از این دو گروه مؤمن و کافر خَيْرٌ مَقَامًا بهتر اند از جهت مکان و موضع
یعنی مال و منزل نزه است و همه اسباب نعمت در وی آماده و شما را نه گوشه ایست معین و نه توشه مهیا و تحقیق مراد از خیریت

مقام حسن حال وسعت معیشت و ملخص سخن آنکه مشرکان مؤمنان را میگفتند از ما دو گروه کدام خوشحالتر اند وَاَحْسَنُ نَدِيًّا ط و نیکوتر از جهت
مجلس یعنی آراسته تر چه در مجموع ما هم صنادید و اشراف عرب اند و در مجلس شما موالی و ضعفا پس حق سبحانه بنای افتخار و مباهات
ایشان را در هم شکسته میفرمود که وَكَمْ اَهْلَكْنَا وچند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از مشرکان عرب مِنْ قَرْنٍ گروهی که مجتمع
بودند در زمان واحد و نسب واقع بودند هُمْ اَحْسَنُ اَثَاثًا ایشان از کفار عرب نیکوتر از جهت امتعه بیت که آرایش منازل بدان
باشد وَرِئْيًا ط و نیکوتر ایشان در هیات و منظر نه آن مال هلاک ایشان دفع کرد و نه آن جمال عذاب ایشان باز داشت نظم
بمال و جمال خویش تکیه مکن که آنرا بشبی برند و این را به تبی قُلْ بگو مر ایشان را که بمال و منازل مفتخر و مستظهر اند که عذر مشو بد زیرا که
مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ هر که هست در گمراهی و دوری از حق فَلْيَمْدُدْ پس باید که مدد کند خبر است در صورت امر یعنی مدد میکند لَهُ
الرَّحْمٰنُ مَدًّا ط مر او را خدای و بان میکشد عمر او را باز کشیدنی یعنی او را مهلت میدهد و نعمت پی در پی میرساند حَتّٰى اِذَا رَاَوْا تا وقتی
که به بینند مَا يُوعَدُونَ آنچه بیم کرده شده اند بدان اِمَّا الْعَذَابَ یا عذاب در دنیا بقتل و اسر وَاِمَّا السَّاعَةَ ط و یا در روز قیامت شاهد
انواع خزی و نکال فَسَيَعْلَمُونَ پس زود بدانند مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا آنرا که بدتر است از دو گروه از جهت مکان چه جای مؤمنان
درجات جنان باشد و ماوی ایشان درکات نیران وَاَضْعَفُ جُنْدًا ط و بدانند آنرا که ضعیف تر است از جهت سپاه یعنی دوستان و مددکاران
چه اهل ایمان را از خدای و ملائکه و انبیای یاری و مددکاری رسد و مشرکان را مطلقا یاری و مددکاری نباشد وما للظالمین من انصار وَيَزِيدُ
اللّٰهُ و می افزاید خدای در دنیا الَّذِينَ اهْتَدَوْا آنان را که راه یافته اند بکتاب هُدًى ط راه نمودن یعنی گرویده اند با آنچه از
قرآن نازل شده و حق سبحانه هدایت ایشان را بتصدیق هر چه منزل میشود زیاده میکند وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ و عملهای شایسته
یا صلوات خمسه یا کلمات اربعه سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر و عیر آن مر ایشان را خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا بهتر است
نزدیک آفریدگار تو از جهت پاداش وَخَيْرٌ مَرَدًّا ط و بهتر است از جهت بازگشت یعنی اگر کافر را در دنیا جاه و مال است
در آخرت وبال و نکال خواهد بود اما مؤمن در دنیا هم هدایت دارد و هم حمایت در آخرت هم ثواب خواهد داشت و هم حسن
المآب بیت بد بیاس غرانه و نام دارند بعضی کانکارو کامرانند آورده اند که خباب بن الارت را رضی الله عنه بر عاص
بن وائل تیمی دینی بود و تعنی او را باداء آن تقاضا کرد او گفت وام ترا باز ندهم تا بمحمد صلی الله علیه و سلم کافر نشوی خباب
گفت لا والله کافر نشوم بدا الحضرت نه زنده و نه مرده و نه روزی که برانگیخته شوم عاص گفت آنروز که برانگیخته شوی بیا وام خود
از من بستان که اگر آنچه میگوئی حق است من آنجا از تو افضل خواهم بود و مال من و فرزند من پیشتر حق سبحانه آیة فرستاد که
اَفَرَاَيْتَ الَّذِي كَفَرَ آیا دیدی آنرا که کافر شد بِاٰيَاتِنَا بآیتهای ما یعنی قرآن یا دلایل وحدت وَقَالَ و گفت عاص بن وائل
که فردای قیامت لَاُوتَيَنَّ هر آینه داده شوم یعنی بمن دهند مَالًا وَوَلَدًا ط مال و فرزند را اَطَّلَعَ الْغَيْبَ آیا مطلع شد
بر غیب و لوح محفوظ را مطلع کرده و این سخن را از آنجا میگوید اَمِ اتَّخَذَ یا فرا گرفته است عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْدًا نزدیک خدای
عهدی و پیمانی در این صورت كَلَّا ط نه چنانست که او میگوید سَنَكْتُبُ زود باشد که بنویسیم یعنی نگاه داریم مَا يَقُولُ

آنچه میگوید تا بدان او را جزا دهیم یا حفظ را امر کنیم که بنویسند وَنَمُدُّ لَهُ و باز کشیم برای او مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا از عذاب باز کشیدنی
یعنی دراز کنیم و پیوسته کرده آنید بهم عذاب او را بر این وجه که عذابی بر بالای عذابی بدو رسانیم وَنَرِثُهُ و میراث گیریم یعنی از
ستانیم بمرگ او مَا يَقُولُ آنچه میگوید که فردا بمن خواهند داد یعنی مال و فرزند وَيَاْتِينَا و بیاید بما بوقت مرگ یا روز حشر
فَرْدًا ط تنها نه مال رفیق او بود و نه فرزندان قرین او وَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند مشرکان قریش مِنْ دُونِ اللّٰهِ اٰلِهَةً بجز خدای
خدایان چون اصنام و ملائکه لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا تا باشند این معبودان مر ایشان را سبب عزت و ارجمندی یعنی شفاعت ایشان
سعی کردند نزدیک خدای كَلَّا ط نه چنانست که عزیز کردند سَيَكْفُرُونَ زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند الهه
ایشان و منکر باشند بِعِبَادَتِهِمْ بپرستش ایشان یا کافران چون با هول قیامت دانا کردند منکر گردند پرستش بتان را وَ
يَكُونُونَ و باشند عَلَيْهِمْ ضِدًّا ط بر معبودان خود دشمن یا الهه ایشان دشمن ایشان اَلَمْ تَرَ اَنَّا اَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ آیا ندیدی
و ندانستی آنرا که ما فرستادیم دیوان را عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران یعنی مسلط ساختیم بر ایشان یا قرین و رفیق ایشان کردانیدیم تَؤُزُّ
هُمْ اَزًّا بجنبانند ایشان را جنبانیدنی یعنی حریص میکنند ایشان را بر معاصی و از جای میبرند بتسویلات و وساوس فَلَا تَعْجَلْ
عَلَيْهِمْ ط پس شتاب مکن بر ایشان یعنی بعذاب ایشان تعجیل منمای اِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا ط جز این نیست که میشماریم برای ایشان ایام
آجال ایشان را شمردنی که در آن غلط نیست چون آن ایام معین منقضی گردد بدیشان فرود آید آنچه فرموده اید يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ یاد کن
روزی را که فراهم آریم پرهیزکاران را و جمع کنیم اِلَى الرَّحْمٰنِ وَفْدًا بسوی بهشت خدای بخشاینده در حالتی که سواران باشند بر
ناقهای بهشت یعنی ایشان را سواره به بهشت برند چنانچه وافدان را بدرگاه ملوک میبرند امام قشیری قدس سره فرموده که بعضی
بر نجایب طاعات و عبادات باشند و قومی بر مراکب همتها یعنی آنانکه بر مراکب طاعات باشند بهشت جویانند ایشان را بر منت
جنان برند و آنانکه بر نجایب همتها باشند خدای طلبانند ایشان را بقرب رحمت خوانند جنان جوی دیگر است و رحمن جوی دیگر
در کشف الاسرار آورده که ممشاد دینوری قدس سره در حال نزع بود درویشی پیش او استاده بود دعا میکرد که خدایا بر وی رحمت
کن و بهشت او را کرامت کن ممشاد بانگ بر وی زد که ای غافل سی سال است که بهشت را با غرف و حور و قصور و فرش بر من جلوه
میدهند و من گوشه چشم همت بر وی نیفکنده ام اکنون بدرگاه قرب میروم تحفه خود آورده برای من بهشت و رحمت میخواهی
بیت باغ فردوس از برای دیدنش باید مرا بی جمالش روضه جنت چکار آید مرا وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ و برانیم کافران را
اِلٰى جَهَنَّمَ بسوی دوزخ چنانچه بهائم را رانند وِرْدًا ط تشنگان یا پیادگان یا تنها ماندگان لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ نتوانند
و نیابند نه متقی و نه مجرم درخواست هیچ شفیعی اِلَّا مَنِ اتَّخَذَ مگر کسی که فرا گرفته باشد عِنْدَ الرَّحْمٰنِ نزدیک خدای عَهْدًا ط
پیمانی برای شفاعت و آن بیان توحید است و عمل صالح یا کسی نتواند کسی را شفاعت کردن مگر از خدای دستوری یافته باشد
وَقَالُوا و گفتند کفار بنو ملیح و یهود و نصاری از روی جهل که اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ فرا گرفت وَلَدًا ط فرزندی یعنی ملائکه
و عیسی و عزیر علیهم السلام بگوای محمد مر ایشان را لَقَدْ جِئْتُمْ بدرستی که آوردید شَيْئًا اِدًّا چیزی زشت یعنی سخن

ناخوش وبی ادبانه تَكَادُ السَّمٰوٰتُ نزدیک شد آسمانها يَتَفَطَّرْنَ شکافته شوند مِنْهُ از عظمت آن سخن وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وپاره شکافد زمین وَتَخِرُّ الْجِبَالُ وبیفتد کوهها هَدًّا بشکند شکستنی یعنی پاره پاره کردد أَنْ دَعَوْا از آنکه خواندند لِلرَّحْمٰنِ وَلَدًا مر خدای را فرزند یعنی بدو اسناد کردند وَمَا يَنْبَغِي ونسزد ولایق نباشد نسبت لِلرَّحْمٰنِ مر خدای را أَنْ يَتَّخِذَ آنکه فراکیرد وَلَدًا فرزندی چه اتخاذ ولد مقتضی مجانست زیراکه ولد از جنس والد باید وحق سبحانه از مجانست منزه است یا بغنای ذاتی محتاج نیست بمعاونت اولاد وانس والفت با ایشان واستظهار ونسبت بدیشان إِنْ نیست كُلُّ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها وزمین است إِلَّا آتِي الرَّحْمٰنِ مکر آیند در قیامت بسوی رحمن عَبْدًا در حالتی که بنده باشد لَقَدْ أَحْصٰهُمْ بدرستی که همه را دانسته است وبدیشان احاطه کرده بجیثیتی که از حوزه علم وقدرت او بیرون نشوند وَعَدَّهُمْ وشمرده است از اشخاص وافعال ایشان عَدًّا شمردنی وَكُلُّهُمْ وهمه ایشان آتِيهِ آیند بانند بوی يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز فَرْدًا تنها بی اتباع وانصار إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه بکرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وکردند عملهای پسندیده سَيَجْعَلُ زود باشد که پدید کند لَهُمُ الرَّحْمٰنُ برای ایشان خدای وُدًّا دوستی در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی اسباب ووسائط آن در حدیث آمده که چون حق سبحانه بنده را دوست دارد جبرئیل علیه السلام کوید که من فلان را دوست میدارم تو هم او را دوست دار جبرئیل او را دوست کیرد ومنادی کند در میان اهل آسمان که حق تعالی فلان را دوست میدارد شما هم دوست دارید پس آسمانیان او را دوست دارند آنگاه محبت او را وضع کنند در زمین تا زمینیان نیز او را دوست کیرند فَإِنَّمَا يَسَّرْنٰهُ پس جز این نیست که آسان کرده ایم قرآن را بانکه منزل ساخته ایم بِلِسَانِكَ بزبان تو یعنی بلغت عرب یا خواندن آن بزبان تو آسان کرده ایم لِتُبَشِّرَ تا مژده دهی بِهِ الْمُتَّقِينَ بدو پرهیزکارانرا که از شرک اجتناب نموده اند وَتُنْذِرَ بِهٖ وبیم کنی بان قَوْمًا لُدًّا کروهی ستیزه کاران سخت حضومت را وَكَمْ أَهْلَكْنَا وچند هلاک کرده ایم قَبْلَهُمْ پیش از قوم تو مِنْ قَرْنٍ از اهل زمان یعنی در هر قرنی قومی از مشرکان را بهلاکت رسانیده ایم هَلْ تُحِسُّ هیچ یابی وبینی مِنْهُمْ از آن هلاک شدکان مِنْ أَحَدٍ هیچ یکی را أَوْ تَسْمَعُ یا بشنوی لَهُمْ مر ایشانرا رِكْزًا آوازی پوشیده یعنی چون عذاب مابدیشان فرود آمد از بیخ برکنده ومستاصل شدند از ایشان شخصی باقی که کسی بیند ونه آوازی برجای که کسی بشنود بلکه بوکل قهر الهی با هیچکدام در ساخته وهمه را بدست فنا در دام خمول ونسیان انداخته کان لم یحل ولم یکن شیئا نظم کو اثر از سروران تاج بخش کو نشان از خسروان تاج دار سوخت دیهیم شهان کامجوی خاک شد تخت ملوک کامکار

سورة طه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ طٰهٰ در هیچ یک از حروف مقطعه که مبادی سورت این مقدار اختلاف نیست که در طه بعضی این را حروف مقطعه دانند وکویند اسم قرآن است یا اسم سورة یا اسم از اسماء الهی یا مفتاح اسم طاهر وهادی وجمعی برآنند که اسمی است از اسماء حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم چنانچه مزمل ومدثر پس منادی باشد حرف ندا از وی محذوف یا اشارت است بدو واسم کت حضرت که طالب است وهادی یعنی

طالب شفاعت وهادی بشریعت یا طاهر از ذنوب وهادی بمعرفت علام الغیوب یا طهارت دل اوست از غیر حق وهدایت اوست بقرب حق در حقائق سلمی آورده که طا اشارتست بانکه طی کرده شد نقوش اکوان از صحیفه سر محمدی علیه الصلوة والسلام وها رمزی است از آنکه هدایت یافت بقرب بکونت برتری وبدولی یعنی این دو حرف مقسم بهما الله وهر یک اشارتست بچیزی در تبیان کوید که قسم بطول وهدایت الهی است یا بطینت پاک وهمت عالی حضرت رسالت پناهی ودر تیسیر از تجمیز امام صادق رضی الله عنه نقل میکند که طه سوکندست بطهارت اهل بیت رسول لقوله تعالی ویطهرکم تطهیرا وبقولی بطونی وهاویه کاشارت است بجنت ونار ودر زاد المسیر آورده که طا طیبه مدینه محترم است وها مکه ویدین دو حرف محترم قسم یاد میکند یا طا طلب غار یاست وها هرب کافران یا طرب اهل جنانست وهوان ارباب قربی برآنند که این لفظ از حروف مقطعه نیست بلکه موضوع است بازاء یا رجل بلغت عکه یا حبشه یا نبطیه یا سریانیه کما قیل ان السفاهة طاها فی خلائقکم ودیکر کفت هتفت بطاها فی القتال فلم یجب وبدین قول منادی حضرت رسول باشد ودر بعضی تفاسیر آمده که طا بحساب جمل نه است وها پنج مجموع چهارده باشد وغالب آنست که ما را مرتبه بدریه در چهاردهم حاصل شود پس در ضمن این خطاب مدح است که ای ماه شب چهارده ومنادی حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم وبدین اشارتست بکمال مرتبه جامعیت آنحضرت کما لا یخفی علی العرفاء نظم ماه چون کامل شود انور بود زانکه او مراة نور خور بود کاه ماه بدری وکه شاه بدن صدر نو مزوج کاریت شرح صدر در شب تاریکی کفر وضلال از رهت روشن شد انوار جلال وکویند طاها در اصل طاها بوده که همزه را حذف کردند طأ امر است از وطأ بطأ ها کنایت است از ارض کنایت غیر مذکور در بدایة حال که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بتهجد برخاستی بریکقدم ایستادی وبدین سبب پشت مبارکش ورم کرد این سوره نازل شد وامر کرد که طاها یعنی بسپر بقدمین خود زمین را یعنی کف هر دو پای بر زمین نه وکویند روزی ابو جهل واحزاب حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم کفتند که تو بترک دین ما خود را در رنج انداخته یا طعنه میزدند که قرآن بر محمد فرو نیامده مکر برای آنکه او را در رنج وتعب اندازد آیه آمد که طه ای مرد که هیچکس چون تو قدم در میدان مردی ننهاده مَا أَنْزَلْنَا نفرستادیم عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو قرآن را لِتَشْقٰى تا در رنج افتی وشب خواب نکنی وبواسطه قیام در غار آلم ورم بپای محترمت رسد إِلَّا تَذْكِرَةً لیکن فرستادیم او را بر تو جهت پند دادن لِمَنْ يَخْشٰى مر آنکس را که بترسد تخصیص خاشی با آنکه تذکیر عام است جهت انتفاع اوست بان تَنْزِيلًا فرو فرستاده شد فرستادنی مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ از آنکس که بیافرید زمین وَالسَّمٰوٰتِ الْعُلٰى وآسمانها بلند را الرَّحْمٰنُ اوست بسیار بخشاینده عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى بر عرش مستولی شد امر او واضافه استیلا بعرش بانکه حق سبحانه بر همه موجودات مستولی است جهت آن تواند بود که اعظم مخلوقات است در تاویلات امام ماتریدی مذکورست که عرش بمعنی ملک آید وحق سبحانه وتعالی بر ملک خود مستولی وغالب است در فتوحات آورده که شیخ ما قدس سره در باب آیة بر عرش وقف میکرد ومیکفت استوی له ما فی السموات ای ثبت له وشیخ الاسلام قدس سره فرموده که استوی خداوند بر عرش در قرآن است ومراد بدین ایمان است تاویل بجویم که تاویل در این باب طغیانست بظاهر قبول کنم وبباطن تسلیم روم که این دین تسلیمست امیدوارم که

که محتاج مکان است نه عرش بردارنده اوست بر دارنده و نگه دارنده عرش نظم فی مکان ره یافت سر بسر زبان نی بیان دارد
خبر زو نی عیان آن همه مخلوق حکم داور است خالق عالم از عالم برتر است لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ مر او راست آنچه در آسمانهاست از
مبدعات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمینهاست از مخترعات سفلیه وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه میان هر دو باشد از اصناف
ملائکه و طبقات ناری و هوائی وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ ط وآنچه در زیر طبقه ترابی است از زمین زیر طبقه ترابیست از زمین زیر طبقه
زیر ترست از طبقات ارض و آن موضعی است که صخره صما بر بالای اوست در تبیان و عنوانه از تفاسیر بروایة وهب بن منبه مذکور
است که هفت طبقه زمین بر دوش فرشته است و قدم فرشته بر صخره است و صخره بر شاخ گاوی از فردوس و قوائم گاو بر پشت
ماهی از حوض کوثر و ماهی ثابت بر بحر و بحر بر جهنم و جهنم بر متن ریح و ریح بر حجابی از ظلمت و آن حجاب بر ثری و علم اهل
آسمان و زمین تا ثری بیش نرسد و ما تحت الثری جز حق تعالی نداند وَإِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ و اگر آشکارا کنی سخن را فَإِنَّهُ پس بدرستی
که او يَعْلَمُ السِّرَّ میداند پوشیده را وَأَخْفَى ط وآنچه پوشیده تر است از پوشیده گویند سر آنست که بنده میکند و میپوشد و
اخفی آنکه نداند که دیگر چه خواهد کرد یا سر آنست که با کسی گوید و اخفی آنکه در دل خود نهان دارند اللَّهُ اوست خداوند تعالی
لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ ط نیست معبودی سزای پرستش مگر او لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ ط مر او راست نامهای نیکو یا صفتها پسندیده و
هَلْ أَتَاكَ و آمده است بتو حَدِيثُ مُوسَىٰ خبر موسی بن عمران و قصه او دانسته پس در صبر بر مکاره بدو اقتدا کن إِذْ رَأَىٰ و
یاد کن چون دید موسی نَارًا آتشی در اخبار آمده که چون از شعیب علیهما السلام دستوری طلبید که بمصر رود و مادر و برادر خود
را ببیند شعیب علیه السلام اجازت داده اهل او را با او روان کرد شبی که هوا سرد بود و مظلم و برف میبارید ایشان راه گم کرده بنزدیک
وادی ایمن رسیدند و صفورا دختر شعیب را علیه السلام که حلیله او بود درد وضع حمل پدید آمده بآتش محتاج شد موسی علیه
السلام چند آنچه سعی نمود از سنگ و آهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید فَقَالَ پس گفت لِأَهْلِهِ امْكُثُوا مر اهل
و عیال و خدم خود را که درنگ کنید درهمین موضع که إِنِّي آنَسْتُ بدرستیکه من دیدم نَارًا آتشی لَعَلِّي آتِيكُم شاید که بیارم
برای شما مِنْهَا بِقَبَسٍ از آن آتش شعله در سر چوب یانی که بینه یا جزء خود از آن یعنی فتیله یا چوبی روشن کنم یا اخگری بیارم
أَوْ أَجِدُ یا شاید که بیابم عَلَى النَّارِ بر سر آن آتش هُدًى ط راه نمای که ما را بشارع رساند پس کسان خود را بگذاشت و
تنها بجانب آتش روان شد فَلَمَّا أَتَاهَا پس آنهنگام که بیامد بآن آتش آتشی دید سفید در درختی سبز که عناب یا عوسج
بوده برافروخته و در حوالی آتش هیچکس نی بالفعل متحیر شد و از روشنی آتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه نُودِيَ يَا مُوسَىٰ ندا
کرده شد که ای موسی إِنِّي أَنَا رَبُّكَ بدرستیکه من منم پروردگار تو تکرار ضمیر برای تاکید و تحقیق است یعنی شک مکن متیقن
شو بآنکه من آفریدگار توام فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ پس بیرون کن و بیفکن از پای خود نعلین خود را گفته اند آن نعلین از جنس بوده
از پوست حمار غیر مدبوغ و اصح آنست که نعلین از جلد بقر بود و ظاهر آنست که حق سبحانه بخلع آن فرموده تا قدم موسی علی نبینا و علیه السلام
بتراب ارض مقدسه راست کند و برکت آن بپای وی رسد و محققان گویند اینه تعلیم طریق تواضع و ادب است که بر بساط ملوک با نعلین

نتوان رفت و لهذا طایفه از سلف چون بشر حافی قدس سره و غیر او پای برهنه سیر میفرموده اند نظم بجئی که زمین و آسمان
طالب اوست چون در نگری برهنه پایان دارند و گفته اند نعلین بیفکن یعنی دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ کن امام قشیری
رحمه الله تعالی فرموده که فکر دنیا و آخرت را از دل بیرون افکن یعنی در عالم تجرید قدم برد و کون نه إِنَّكَ بدرستیکه تو بِالْوَادِ
الْمُقَدَّسِ طُوًى ط بوادی پاکیزه مبارک شده که طوی نام اوست وَأَنَا اخْتَرْتُكَ و من برگزیدم مر ترا برای نبوت فَاسْتَمِعْ پس گوش
فرا دار لِمَا يُوحَىٰ مر آنچه وحی کرده میشود بتو و آن وحی کدام است إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ بدرستیکه منم خدای لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا
نیست خدای بجز من فَاعْبُدْنِي پس مرا پرستش کن و این وحی مقصود بوده بر تقریر توحید که منتهی علم است و امر بعبادت
که کمال عمل است پس از اقسام عبادت نماز را تخصیص نموده فرمود که وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را لِذِكْرِي برای آنکه
مرا یاد کنی در آن یا من در آن ترا یاد کنم إِنَّ السَّاعَةَ بدرستیکه ساعت رستخیز آتِيَةٌ آینده است أَكَادُ أُخْفِيهَا میخواهم
که پنهان دارم وقت آن را جهت تخویف بندگان که وقت آن معلوم نیست اتم و اشد باشد و اگر اخفا بمعنی سلب خفا دارند معنی آنست
که نزدیک شد که ظاهر گردانم آن را لِتُجْزَىٰ متعلق است بآتیة یعنی قیامت بی شک آینده است تا پاداش داده شود كُلُّ
نَفْسٍ هر تنی را بِمَا تَسْعَىٰ ط بآنچه میشتابد از عملها و میکند فَلَا يَصُدَّنَّكَ پس باید که ترا باز ندارد عَنْهَا
از ایمان بقیامت مَن لَّا يُؤْمِنُ آنکس که نگرود بِهَا بوقوع آن وَاتَّبَعَ و پیروی کرده است هَوَاهُ آرزوی نفس
خود را پس تصدیق نکند و این کس از راه مرو فَتَرْدَىٰ ط که هلاک شوی خطاب با موسی علیه السلام است و مراد امت او بند
امام علم الهدی و فقیه ابو اللیث رحمهما الله تعالی برآنند که از اینجا و انا اخترتک تا اینجا مخاطب حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم
و بر تقدیر مراد است وی باشد القصه چون موسی علی نبینا و علیه السلام نعلین بیرون کرد و در وادی مقدس قرار
گرفت خطاب رسید که وَمَا تِلْكَ و آن چه چیز است بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ بدست راست تو ای موسی حق سبحانه جهت
استیناس موسی و رفع هیبت با وی سخن گفت و پرسید که چه داری در دست استفهام متضمن تنبیه است یعنی حاضر باش
تا عجائب بینی قَالَ گفت موسی علیه السلام هِيَ عَصَايَ این عصای من است و آن عصا از چوب مورد بهشت بود طول
او ده گز و سر او دو شاخه و سه خط بر وی نبشته بود خط اول القدرة لله خط دوم العظمة لله خط سیوم محمد رسول الله و در زیر
او سنانی نشانده و نامش علیق بود یا نبعه از آدم علی نبینا و علیه السلام میراث بشعیب رسیده بود و از وی بموسی علیه السلام
رسید القصه جواب داد و جهت نقد ادیعم ربانی بر آن افزود و گفت أَتَوَكَّأُ تکیه میکنم عَلَيْهَا بر آن عصا چون مانده
میشوم در راه یا وقتی که بر سر رمه می باشم که می چرند وَأَهُشُّ و فرو میریزم برگ از درخت بِهَا بدان عصا عَلَىٰ غَنَمِي
بر گوسفندان خود وَلِيَ فِيهَا و مرا در آن عصا مَآرِبُ أُخْرَىٰ ط کارهای دیگر هست آورده اند که در راه با موسی علیه السلام
سخن گفتی و از سباع و هوام او را نگاه داشتی و با دشمنی حرب کردی و چون در خواب بودی رمه را محافظت نمودی و
برای جاهی رسیدی بقدر او حبل و شعبتین او دلو شدی و چون بر زمین زدی درختی سایه دار گشتی و با دشمن وی حرب

کردی وچون درخواب بودی رمه وهر میوه که مرغوب موسی علی نبینا وعلیه السلام بودی بر چوب پدید آمدی ودر شبهای تیره
چون شمع وچراغ نور دادی وچون موسی علیه السلام اجمالا گفت که مرا با وی کارهاست قال گفت خدای ألقها یا موسی
بیفکن اورا ای موسی حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام گمان برد که اورا هیچ تعلیق دوستی باید افکند فألقاها پس
بیفکند اورا از قفای خود فی الحال آوازی عظیم بگوش وی رسید باز نگریست فاذا هی پس آنجا آن عصا حیة ماری
بود تسعی همی شتافت بهر جانب آورده اند که اول ماری زرد شد مر عصا بعد از آن بزرگ شد برابر شتر بختی ودراز گشت
وبر چهار قائمه سطبر کوتاه رفتن آغاز کرد ومیان کنارهای دهن او هفتاد یا چهل ذرع بود ودر دهان او دندانهای بزرگ
ودو چشم چون برق میدرخشید بسنگهای عظیم میرسید یک لقمه کردی ودرختهای بزرگ از بیخ بر کندی وبخوردی چون
موسی علیه السلام ویرا دید ترسان شد وروی بگریز نهاد قال خذها گفت خدای که بگیر ویرا ولا تخف ومترس از
وی سنعیدها زود باز گردانیم وبیم اورا سیرتها الاولی بهیئت نخستین که داشت یعنی همان عصا سازیم
چون خطاب الهی بموسی علیه السلام رسید روی باژدها روان شده دست خود در دهان او کرد ولحیین او را بگرفت
همان عصا شد ودوشعبه در دست وی دل موسی علیه السلام که آرام گرفته دیگر باره ندا آمد که واضمم یدک وببر دست
خود را الی جناحک بسوی بغل خود در زیر بغل تخرج تا بیرون آید بیضاء سفید روشن من غیر
سوء بی عیبی وعلتی یعنی سفیدی برص نباشد بلکه سفیدی درخشنده وباشعاع بود مانند برق آیة اخری فرا گیر آیتی
وعلامتی دیگر بر نبوت خود لنریک این چنین کردیم تا بنمائیم ترا من آیاتنا الکبری یعنی از نشانهای بزرگ اذهب
برو برین معجزه الی فرعون بسوی فرعون ودعوت کن اورا بپرستش من انه طغی بدرستی که او از حد درگذشته
ودعوی ربوبیت میکند چون حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام مامور شد بدعوت فرعون با خود اندیشید که من با تنها با
فرعون ولشکر او چگونه مقاومت توانم کرد پس از خدای تقویت طلبیده آغاز دعا کرد واز روی نیاز قال گفت رب
اشرح لی ای پروردگار من گشاده گردان برای من صدری سینه مرا تا در وی بگنجد آنچه بمن وحی میکنی بار متحمل
وبردبار ساز تا از هر سختی تنگ نشوم ویسر لی وآسان کن برای من امری کار مرا که تبلیغ رسالتست واحلل وبگشای
گره را من لسانی از زبان طفولیت بر کنار داشت موسی دست بریش مرصع او دراز کرد وتدریب از آن بگرفت وبر کند
فرعون خشم گرفته بقتل او حکم کرد وآسیه خاتون عذرخواهی آغاز نمود وفرمود که این کودک جوهر رخشان پدید وبدان
بتجربه شد واگر جمره آتش بیند هم دست بدان خواهد رسانید پس طشت آتش وظرف پر از یاقوت پیش موسی آوردند
وجبرئیل علیه السلام دست ویرا گرفته بسوی جمرات آتش برد وجمره برداشته در دهان نهاد وزبانش بسوخت وگرهی
بران بمانده سخنش نیک مفهوم نشد اینجا درخواست کرد تا آن عقده ... کند ودیگر گفت واجعل لی وگردان برای من
یعنی معین که وزیرا یاری دهنده ویا بار بردارنده من اهلی از کسان من هارون اخی هارون برادر مرا اشدد

عقدة

به محکم بوی ازری پشت مرا واشرکه وانباز کن اورا فی امری در کار من یعنی شریک ساز او را در نبوت با من کی نسبحک
تا ترا بپاکی یاد کنیم یا برای تو نماز گذاریم کثیرا بسیار ونذکرک کثیرا ویاد کنیم ترا بحمد وثنا ودعا بسیار انک بدرستی که تو
کنت هستی بنا باحوال ما بصیرا بینا یا تو دانائی بآنچه صلاح ما دران است قال قد اوتیت گفت خدای که بتحقیق داده
شدی سؤلک یا موسی مطلوب ومقصود خود را ای موسی یعنی هرچه خواستی بتو دادیم ولقد مننا وبدرستی که منت نهاده ایم
علیک بر تو ونعمت داده ایم ترا مرة اخری در وقتی دیگر اذ اوحینا چون وحی کردیم الی امک بسوی مادر تو ما یوحی
آنچه توان دانست مگر بوحی یا او را الهام دادیم در وقتی که ترا زاده بود وکسان فرعون در طلب پسران بودند که بکشند واو بکار تو درمانده
شد ما ملهم ساختیم او را یا بر زبان ملکی نه بر وجه نبوت بدو پیغام کردیم ان اقذفیه آنکه بیفکن موسی را فی التابوت در صندوقی
الهاء ضمیر مفعول یرجع الی موسی علیه الصلوة والسلام
بعد از آنکه پنبه در وی نهاده باشی وسر آن محکم ساخته فاقذفیه پس بیفکن آن تابوت را فی الیم در دریای نیل فلیلقه
الیم پس باید که بیفکند دریا صورتش امرست ومعنیش خبر یعنی دریا او را بیفکند بالساحل بکناره یاخذه تا فرا
گیرد او را عدو لی دشمن که مراست وعدو له ودشمنی که او راست یعنی فرعون تکرار عدو بجهت مبالغه عداوت اوست او را اند
که مادر موسی علیه السلام بامر الهی موسی را در صندوق نهاده بدریای نیل افکند وجوی از آن دریا بخانه فرعون میرفت صندوق
از آن جوی بباغ فرعون درآمد واو با زن خود آسیه بر کنار جوی بود چون صندوق پیش ایشان رسید بگرفتند وسر باز کرده کودکی
روی سیاه چشم برون آمده نظم ماه زیباست ولی روی تو زیباتر ازوست چشم نرگس چه کنم چشم تو رعناتر ازوست
قتاده رحمه الله تعالی فرمود که در چشمهای موسی علی نبینا وعلیه السلام ملاحتی بود که هر که او را دیدی دوست داشتی آسیه وفرعون
که چشم او را دیدند محبت او در دل ایشان پدید آمد چنانچه حق سبحانه میفرماید والقیت علیک وافکندم بر تو محبة دوستی
کائن منی از من یعنی تخم محبت ترا در دلها میکاشتم تا بر تو مهربانی ورزند ولتصنع وتا پرورده شوی علی عینی در
بر دیدن من یعنی بعلم وارادت من در حینی که فرعون وآسیه او را بفرزندی برداشتند وبترتیب مهد ودایه اشتغال نمودند
هرچند دایه آوردندی موسی علیه السلام شیر وی نگرفتی مادر موسی دختر خود مریم را گفته بود که بر کنار نیل میرو وچشم
بر صندوق میدار از آنجا که میرود چون صندوق بباغ فرعون درآمد مریم نیز خود را دران باغ انداخت وصورت حال مشاهده
کرد که برادرش شیر کس نمیستاند خود را پیش آسیه افکند اذ تمشی یاد کن چون میرفت اختک خواهر تو فتقول
پس گفت هل ادلکم آیا دلالت کنم شما را ای حاضران علی من یکفله بر کسی که تکفل این طفل کند واو را شیر دهد آسیه گفت اگر چنین
کنی با تو احسان تمام میکنیم بیرون آمد وفی الحال این طفل مادر را بیاورد وموسی را در کنار وی نهادند فرجعناک پس باز گردانیم
ترا الی امک بسوی مادر تو بوعده وفا کردیم کی تقر تا شاید روشن شود عینها چشم مادر بلقای تو ولا تحزن
وتا اندوهناک نگردد بفراق تو وقتلت نفسا وبکشتی نفسی یعنی آن قبطی که بنی اسرائیل بتو استغاثه کرد از وی وفرعونیان دانستند
وقصد قتل تو کردند بجهت قصاص فنجیناک پس ما برهانیدیم ترا من الغم از غم کشتن واس کردیم که بدین مجرب

وَفَتَنَّاكَ و بیازمودیم ترا فُتُونًا آزمودنی یعنی ترا در بوته بلاها افکندیم و پاک و خالص بیرون آمدی قصه ولادت حضرت
موسی و قتل قبطی و هجرت بمدین در سوره قصص مشروح می آید فَلَبِثْتَ پس درنگ کردی سِنِينَ سالها فِي أَهْلِ مَدْيَنَ در میان
اهل مدین و آن هژده یا بیست و هشت سال است ثُمَّ جِئْتَ پس آمدی بدین وادی عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ بر اندازه که مقدر کرده بودم
ای موسی و اینجا با تو سخن گفتم وَاصْطَنَعْتُكَ و ترا برگزیدم و خاص ساختم لِنَفْسِي برای محبت خود یعنی ترا دوست گرفتم اذْهَبْ
أَنْتَ برو تو وَأَخُوكَ و برادر تو بِآيَاتِي بمعجزهای من وَلَا تَنِيَا و سستی مکنید فِي ذِكْرِي در رسانیدن ذکر من
بتوحید و عبادت اذْهَبَا بروید هر دو إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستی که او در عصیان از حد در
گذشته است فَقُولَا لَهُ پس سخن گوئید با او قَوْلًا لَيِّنًا سخن گفتنی نرم یعنی مدارا نمائید با او و او را دعوت کنید دعوت
مشورت مثل هل لک الی ان تزکی تا از آن درشتی نمائید بر شما غضب کند یا آنکه حق تربیت او در خورش مخفی مرعی دارید و گفته اند
او را بکنیت خوانید چون ابوالعباس و بقولی ابوالولید و ابومره نیز گفته اند و بر هر تقدیر عنف مکنید لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ شاید او پند
گیرد بکلام شما أَوْ يَخْشَىٰ یا بترسد از عذاب خدای تذکر بعد تحقق است و خشیت حصه متوهم پس موسی علی نبینا و علیه
السلام ازین محل متوجه مصر شد و با اهل خود نرفت در تفسیر آورده که کسان موسی علیه السلام شب انتظار بردند و نیامد و روز نیز
از وی خبری نیافتند در آن صحرا متحیر ماندند قضا را جمعی از اهل مدین آنجا رسیده و صفورا را بشناختند پیش پدرش بردند و بعد از غرق
شدن فرعون خبر موسی علی نبینا و علیه السلام بدیشان رسید القصه چون موسی بمصر توجه نمود وحی بهارون علیه السلام که باستقبال برادر
بر راه مدین روان شو پس در اثنای طریق ملاقات کردند و موسی علیه السلام شرح احوال تمامی باز گفت و بیان از آنکه باتفاق پیش فرعون
می باید رفت و او را بحق دعوت نمود چند داده هارون علیه السلام گفت ای برادر شوکت و عظمت و سطوت فرعون از آنچه تو دیده زیاده
شده و بادنی سببی حکم بقتل و قطع و صلب میکند موسی علیه السلام اندیشه ناک شد و هر دو برادر باتفاق قَالَا رَبَّنَا گفتند ای
آفریدگار ما إِنَّنَا نَخَافُ بدرستی که ما میترسیم أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا از آنکه فرعون پیشی گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد
که معجزه بدو نمایم أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ یا آنکه زیاده کند طغیان خود را و نسبت با حضرت مقدس تو سخنی بی ادبانه گوید قَالَ گفت
خدای که ای موسی و هارون لَا تَخَافَا مترسید از فرط و طغیان او إِنَّنِي مَعَكُمَا بدرستی که من با شما ام بحفظ و نصرت
أَسْمَعُ می شنوم دعای شما با آنچه او میگوید بنسبت من وَأَرَىٰ و می بینم آنچه کند با شما یعنی خاطر جمع دارید که من شنوا
و بینایم نگذارم که ضرری بشما رساند فَأْتِيَاهُ پس بروید بدو فَقُولَا پس بگوئید إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ ما دو فرستاده
پروردگار توایم فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را تا بارض مقدسه باز رویم که مسکن
آبا و اجداد ما بوده وَلَا تُعَذِّبْهُمْ و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و کشتن و قتل اولاد قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ بدرستی که
آورده ایم نشانی یعنی معجزه مِنْ رَبِّكَ از نزدیک آفریدگار تو وَالسَّلَامُ و سلام ملائکه یعنی خزنه بهشت عَلَىٰ مَنِ
اتَّبَعَ الْهُدَىٰ بر آنکس است که پیروی ایمان کند و راه راست رود یا سلامت هر دو عالم مر او راست إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا بدرستی

که وحی

که وحی کرده اند با یعنی پروردگار ما حکم فرموده أَنَّ الْعَذَابَ بآنکه عذاب دنیا و آخرت عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ بر آن کس است که تکذیب کند
آنچه آورده ایم وَتَوَلَّىٰ و پشت بر آن کند و اعراض نماید از آن پس موسی و هارون علی نبینا و علیهما السلام بحکم الهی بدربارگاه فرعون
آمدند و بعد از تعب که ملاقات او میسر شد گفتند ما رسولان پروردگاریم و ترا بعبادت او میخوانیم و آن کلماتی که از حق سبحانه تلقین
کرده بودند ادا کردند قَالَ گفت فرعون فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ پس کیست پروردگار شما یا موسی که مرا بپرستش او دعوت میکنید
نکته در آنکه موسی را تخصیص کرد با آنکه خطاب با هر دو برادر بود آنست که دانسته بود که بر زبان موسی عقده هست و سخن او نیک
مفهوم نمیشود خواست که او را نزد حضار مجلس انفعالی دهد و از اختلال عقده خبر نداشت پس موسی بزبان فصیح قَالَ گفت
رَبُّنَا الَّذِي پروردگار ما آنکس است که از محض رحمت أَعْطَىٰ داده است كُلَّ شَيْءٍ هر چیزی را از انواع مخلوقات
خَلْقَهُ صورت او و شکل لائق و موافق حال او یا داد هر یک را از خلائق آنچه قوام و استقلال او در وجود و معاش بدانست
ثُمَّ هَدَىٰ پس راه نمود او را بدان یعنی شناسا کرد ایشان را بکیفیت انتفاع از آن یا هر حیوانی را از وجه داد نظیر او در خلق و صورت
و راه ازدواج و امتزاج بدو نمود و گفته اند خلقه مفعول اول است و تقدیر کلام این داد او بندگان خود را هر چیزی که بدان محتاجند
و چون مقصود بیان معطی بود است از آن تقدیم کرد فرعون که این سخن بشنید بترسید که مبادا قوم او بعبادت چنین خدای میل کنند
سخن را بجای دیگر کشانید و بجهت تعجیز موسی علیه السلام قَالَ گفت فرعون فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ پس چیست حال اهل
قرنهای گذشته چون قوم نوح و عاد و ثمود که این خدا را نپرستیدند این زمان در سعادت و دولت اند یا در شقاوت و نکبت
قَالَ گفت موسی عِلْمُهَا علم حال و مآل آن گروه عِنْدَ رَبِّي نزدیک آفریدگار من است فِي كِتَابٍ در لوح محفوظ نوشته
شده لَا يَضِلُّ خطا نمیکند و فرو نمیگذارد رَبِّي پروردگار من هیچ چیز را وَلَا يَنْسَى و فراموش نمیکند بلکه دانش
او بهمه محیط است و من بنده ام مثل شما نمیدانم مگر آنچه مرا از آن خبر دهند و گفته اند مراد فرعون استفسار حال قیامت بود گفت
چیست حال گذشتگان برانگیخته نمیشوند موسی علی نبینا و علیه السلام جواب داد که از آن جز خدای من کسی دیگر نمیداند و باز بر همان
سخن اول رفت که وصف حق سبحانه میکرد و گفت پروردگار من الَّذِي جَعَلَ آنست که گردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را
مَهْدًا فرشی گسترده که بر آن می نشینید و مسکن میسازید وَسَلَكَ لَكُمْ و روشن کرد برای شما فِيهَا در زمین سُبُلًا
راهها تا بر آن راه از زمینی بزمینی میروید و بمصالح خود قیام مینمائید وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد از آسمان مَاءً آبی
که باران است فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آوردیم بسبب آن آب التفات از غیبت بتکلم تنبیه است بر کمال قدرت و حکمت
یعنی هر کسی را چیزی اخراج میسر نیست ما بیرون می آریم بآب باران أَزْوَاجًا اصناف گوناگون مِنْ نَبَاتٍ شَتَّىٰ از رستنیهای
پراکنده که لون و طعم و رائحه هر یک مخالف آن دیگریست با وجود اتحاد آب و زمین كُلُوا پس گفتیم بخورید از آنچه آوردیم
هر چه خوردن را شاید از ثمار و حبوب وَارْعَوْا و بچرانید أَنْعَامَكُمْ چهارپایان خود را در چراگاههای تا بچرند
گیاهها که خوردن شما را نشاید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی در آنچه مذکور شد لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهاست بر قدرت ربانی

وحدت او را لَأُولِي النُّهَىٰ ط مر خداوندان خرد را که عقول ایشان ناهی باشد از اتباع باطل و ارتکاب قبایح مِنْهَا از زمین خَلَقْنَاكُمْ
آفریدیم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما و اول مواد ابدان شما خاک زمین است و در تبیان فرموده که حق سبحانه فرشته میفرستد تا از خاک موضعی
که مدفن کسی خواهد بود تدریج بر میدارد و بر نطفه که ماده وجود او ست میریزد و آنکس از تراب و نطفه مخلوق میشود و در زمان خاک مدفون
میگردد چنانچه حق تعالی فرمود شما را از زمین آفریدیم وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ و در زمین باز بریم بعد از مرگ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ و از زمین بیرون
آریم تَارَةً أُخْرَىٰ ط بار دیگر بجهت حساب و جزا حکیم فردوسی راست نظم بخاکت در آرد خداوند پاک * دگرره برون آردت
زیر خاک * بران حال کاین بخاک اندرون * بران گونه ای برون * اگر پاک در خاک گیری مقام بر آئی از او پاک و پاکیزه نام پس فرعون حجتی و معجزه
طلبید و حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام عصی بیفکند اژدها شد و باز بکف همان عصا شد و ید بیضا بیرون نمود و از آیات تسع معجزه بعد
از معجزه میدید و میکرد و چنانچه حق سبحانه فرمود وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ و بدرستی که ما بنمودیم فرعون را آيَاتِنَا كُلَّهَا همه معجزهای ما که
بموسی علیه السلام داده بودیم فَكَذَّبَ پس به دروغ نسبت داد موسی را وَأَبَىٰ ط و سر باز زد از آنکه ایمان آرد و فرمان پذیرد
کند و از روی عناد قَالَ گفت أَجِئْتَنَا آیا آمده بسوی ما لِتُخْرِجَنَا تا بیرون کنی ما را مِنْ أَرْضِنَا از زمین ما که مصر است
بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ ط بجادوئی خود ای موسی یعنی دانستم که تو ساحری و میخواهی که بسحر ما را بیرون کنی از مصر و بنی اسرائیل را تمکن سازی
و پادشاهی بر ایشان فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ پس هر آینه بیاریم ما برای تو جادوئی مِثْلِهِ مانند جادوئی تو و بیان با تو بمعارضه
کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی جادوگری فَاجْعَلْ پس مقرر کن بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ میان ما و میان خود مَوْعِدًا وعدهٔ
بجهت معارضه چنان وعده که بهیچ وجه لَا نُخْلِفُهُ خلاف نکنیم آن را نَحْنُ وَلَا أَنْتَ نه ما و نه تو چون وعده برسد حاضر شویم مَكَانًا
سُوًى ط در جائی که مساوی باشد مسافت قوم ما و قوم تو با مکان مستوی یعنی هموار که در وی پستی و بلندی نباشد تا همه مردم نظاره
توانند کرد قَالَ گفت موسی علیه السلام مَوْعِدُكُمْ زمان وعده شما يَوْمُ الزِّينَةِ روز آرایش قبطیان است و آن روز عیدی
بود مر اهل مصر را که همه آراسته در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی یا روز نیل روز بوده یا عاشورا وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ و آنکه
جمع کرده شوند مردمان ضُحًى ط در چاشتگاه که روشن تر است از باقی روز یعنی موعد ما روز اجتماع ایشان است بوقت چاشت
حضرت موسی علیه السلام آن روز تعیین کرد تا ظهور حق و زهوق باطل علی رؤس الاشهاد سمت وقوع پذیرد و خبر آن باطراف و اکناف
عالم برسد فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ پس برگشت فرعون از مجلس و بخلوت در آمد و جهت جمع کردن سحره رای ساز دو کسان فرستاد
فَجَمَعَ كَيْدَهُ پس جمع آن چیز را که بدان کید کند یعنی سحره و آلات سحر ثُمَّ أَتَىٰ ط پس آمد بوعده گاه ساحران قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ گفت
موسی مر جادوان را چون ملاقات نمود با ایشان که ای قوم وَيْلَكُمْ وای بر شما لَا تَفْتَرُوا افترا مکنید و مبندید عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
بر خدای دروغی که آیهٔ او را سحر گوئید و خواهید که با آن معارضه کنید یا دروغ بر خدای مبندید بشرکت دیگری با او فَيُسْحِتَكُمْ
که مستاصل گرداند و از بیخ برکند شما را بِعَذَابٍ بعذابی که نازل گرداند بر شما وَقَدْ خَابَ و بدرستی که بی بهره
نا امید اند مَنِ افْتَرَىٰ ط هر که افترا کند بر خدای فَتَنَازَعُوا پس گفت و شنود کردند جادوان أَمْرَهُمْ در کار خود

بینهم

بَيْنَهُمْ میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسی علیه السلام و گفتند این سخن ساحران نمی ماند وَأَسَرُّوا النَّجْوَىٰ ط و پنهان داشتند راز گفتن
را از ملازمان فرعون و بر این قرار دادند که اگر او بر ما غالب شود متابعت او باید کرد آورده اند که فرعون از غرفه دید که ایشان
با یکدیگر سخنی میگویند و مشاورت میکنند و پرسید که این سحره چه میگویند ایشان از ترس فرعون قَالُوا گفتند إِنْ هَٰذَانِ بدرستی
که این هر دو لَسَاحِرَانِ جادوانند يُرِيدَانِ میخواهند هر دو أَنْ يُخْرِجَاكُمْ آنکه بیرون کنند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما
بِسِحْرِهِمَا بجادوئی خود و مملکت مصر را در تصرف آرند وَيَذْهَبَا و ببرند بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَىٰ ط مذهب شما را که افضل
مذهب است و دین و مذهب خود را ظاهر کنند یا ببرند اشراف و اکابر شما را یعنی روی دل ایشان از شما بر گردانند و بسوی خود متوجه
سازند علما را در لفظ هذان خلاف است گویند اسم ان است و بلغت خثعم تثنیه در هر سه حال از اعراب بالف میباشد و این حرف موافق
ایشان واقع شد یا ان بمعنی نعم باشد و هذان مبتدا چنانچه ان و صاحبها و بعض از محققین بخاطر دارند انه مبتدا اند و لام را بمعنی الا دیگر
هذان ساحران القصه چون فرعون از سحره شنود که موسی و هارون علیهما السلام ساحرانند و داعیه اخراج قبطیان دارند از مصر بر آشفت
گفت فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ پس چون حال چنین است جمع کنید ادوات کید خود یعنی آلات سحر را ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا ط پس بیایند صف کشیده
بوجهی میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر ایشان غالب شوید وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَىٰ و بدرستی که فیروزی یافت و بمطلب
خود رسید امروز هر که در برآید در سحر پس جادوان هفتاد هزار یا سی و سه هزار صف برکشیدند و موسی و هارون علیهما السلام
برابر ایشان بایستادند سحره بتوانی سیصد خروار حبل و چوب میان تهی کرده و بزیبق ساخته بمیدان آوردند و بطریق ادب قَالُوا
يَا مُوسَىٰ گفتند ای موسی إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ یا آنکه تو افکنی عصای خود را وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ و یا آنکه ما باشیم أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ ط نخست کسی که
بیفکند موسی علی نبینا و علیه السلام از روی مقابله ادب با ادب یا از وجه بی اعتباری آن و بی حسابی ایشان قَالَ بَلْ أَلْقُوا گفت بلکه
شما بیفکنید ایشان جادوئیهای خود بیفکندند و بسبب حرارت هوا زیبق در اضطراب آمد فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ پس ناگاه رسنها
و عصاهای ایشان يُخَيَّلُ إِلَيْهِ نموده شد بموسی مِنْ سِحْرِهِمْ از جادوئی و کید ایشان که گوئی أَنَّهَا تَسْعَىٰ ط بدرستی که آن میرود
و میشتابد فَأَوْجَسَ پس دریافت فِي نَفْسِهِ در دل خود خِيفَةً مُوسَىٰ ط خوف موسی از آنکه نظارگیان میان سحر و معجزه فرق
نکنند یا آنکه متفرق گردند پیش از القاء عصا و چون این وهم بر موسی طاری شد قُلْنَا گفتیم لَا تَخَفْ مترس از آنچه تو در بیم افتادهٔ
که امر برانی غایت وضوح بر عام و خاص ملتبس نخواهد گشت إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ ط بدرستی که تو برتری از ایشان و غالب بر ایشان
وَأَلْقِ و بیفکن مَا فِي يَمِينِكَ آنچه در دست راست تست تحقیر عصا میکند یعنی از بسیاری عصا و رسن ایشان باک مدار
و آن چوب که در دست تست بیفکن تَلْقَفْ تا فرو برد مَا صَنَعُوا ط آنچه ساخته اند إِنَّمَا صَنَعُوا بدرستی که آنچه
ساخته اند كَيْدُ سَاحِرٍ ط فریب جادو است وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ و رستگاری نیابد ساحر و فیروز نشود حَيْثُ أَتَىٰ ط هر جا
باشد و بهر جا رود حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام عصا بیفکند فی الحال اژدهای عظیم شد و دهن خود گشاده تمام ادوات جادوان را
فرو برد و مردم از ترس وی روی بگریز آوردند موسی علیه السلام او را بگرفت همان عصا شد جادوان دانستند که آن

سحر نیست زیرا که سحر سحری دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خدا و معجزهٔ موسی است فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ پس درافکنده شدند یعنی نامدا ایشان یعنی
ایشانرا در روی افکند سُجَّدًا درحالتی که سجده مکنند کان بودند موحد اثر ان روی تقدیم هارون جهت رعایت فواصل و ملاحظه
رؤس الآیات فرعون که این صورت مشاهده کرد قَالَ آمَنتُمْ گفت آیا ایمان آورده اید و حفص آمنتم خواند بر سبیل اخبار یعنی شما
بگروید و تصدیق کردید لَهُ مر موسی را قَبْلَ أَنْ آذَنَ پیش از آنکه دستوری دهم لَكُمْ مر شما را و فرمایم که بدو بگروید
إِنَّهُ بدرستی که موسی لَكَبِيرُكُمُ هراینه بزرگ شماست الَّذِي عَلَّمَكُمُ آنکه بیاموخت شما را السِّحْرَ جادوئی یعنی استاد
و معلم و مهتر جادوان است شما با هم ساخته اید خواهید که ملک ما را براندازید فَلَأُقَطِّعَنَّ پس هراینه ببرم أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ دستهای
و پایهای شما را مِّنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر یعنی یکی از راست و دیگری از چپ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ و بر آویزم شما را فِي جُذُوعِ النَّخْلِ بر تنهای
نخل خرما یعنی درخت خرما که دراز ترین درختانست تا همه کس شما را ببیند و عبرت گیرد وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا و تا بدانید تا کدام از ما
یعنی من یا خدای موسی که بدو گرویده اید أَشَدُّ عَذَابًا سخت ترست از روی عذاب وَأَبْقَىٰ و پاینده تر از جهت عقاب
ساحران چون انجام جذبه حق مست شده بودند و از انوار ملاطفات ربانی که بر دل ایشان تافته از دست شده نظم
خورده یکجرعه از کف ساقی هرچه فانی است کرده در باقی دامن از فکر غیر افشانده لیس فی الدار غیره خوانده لا جرم در جواب
فرعون قَالُوا لَن نُّؤْثِرَكَ گفتند که ما ترا اختیار نکنیم و اختیار نکنیم عَلَىٰ مَا جَاءَنَا بر آنچیزی که آمد بما مِنَ الْبَيِّنَاتِ از معجزات واضحات
و گویند در حین سجده بهشت و نعیم او را بدیشان نموده بودند پس گفتند ما ترا اختیار نکنیم بر آنچه دیدیم از نشانهای روشن و سوگند میخوریم
وَالَّذِي فَطَرَنَا بخدای که ما را آفرید فَاقْضِ پس بکن مَا أَنتَ قَاضٍ هرچه هستی کننده آن یعنی هرچه خواهی با ما بکن که ما
بنوای آن ندارِیم إِنَّمَا تَقْضِي جز این نیست که تو حکم کنی هَٰذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی حکم تو در این جهان که ما هستیم
پیش جاری نیست هرچه بخواهی بکنی در آخرت که بهترست و پاینده تر از حکم معزول و بیم خود مشغول خواهی بود نظم امروز
بجور هرچه خواهی بکنی فردا ببین هرچه خواهند کشید إِنَّا آمَنَّا بدرستی که ما گرویدیم بِرَبِّنَا بپروردگار ما لِيَغْفِرَ لَنَا تا
بیامرزد ما را خَطَايَانَا گناهان ما از کفر و معاصی وَمَا أَكْرَهْتَنَا وبیامرزد آنچه اکراه کردی ما را عَلَيْهِ بر آن چیز مِنَ
السِّحْرِ از آموختن جادوئی آورده اند که فرعون مردم را بر آموختن سحر اکراه میکرد یا خواندن او ایشانرا اکراه بود چه مجرد حکم
سلطان اکراهست و ایشان از خدای مغفرت آن اکراه طلبیدند زیرا که در جمیع ادیان با اکراه مواخذ بودند و این مواخذه از امت حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم برداشته شده وَاللَّهُ خَيْرٌ و خدای بهترست از روی پاداش وَأَبْقَىٰ و پاینده تر از جهت ثواب
تو ما را بکشتن تهدید میدهی که انقطاع بدان راه دارد و خدای برایمان اجری عطا میکند که گرد زوال گرد آن نگردد إِنَّهُ مَن يَأْتِ بدرستی
که هرکس آید رَبَّهُ بنزدیک پروردگار خود مُجْرِمًا مشرک یعنی بر کفر میرد فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ پس بدرستی که مر او راست دوزخ
لَا يَمُوتُ فِيهَا نمیرد در آن تا از عذاب برهد وَلَا يَحْيَىٰ و زنده نباشد بزندگانی که خوش گذارند وَمَن يَأْتِهِ و هر که
بیاید بوی مُؤْمِنًا درحالتی که مؤمن باشد قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ بتحقیق کرده کارهای شایسته فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مؤمنان

قَالُوا آمَنَّا گفتند گرویدیم بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَىٰ بپروردگار هارون و موسی علیهما السلام

ونیکوکاران لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ مر ایشانراست درجهای بلند که آن درجها جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت است تَجْرِي میرود
بپیوسته مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا منازل آن جویها خَالِدِينَ درحالتی که ان گروه جاوید ان باشند فِيهَا در آن بوستانها
وَذَٰلِكَ و این ثواب جَزَاءُ مَن تَزَكَّىٰ پاداش آنکس است که پاک باشد از ادناس کفر و ارجاس عصیان یا متطهر بود بطاعت و اعمال
خیر تا اینجا کلام سحره و چون قصه ایشان بترجیح لائق در سورهٔ اعراف گذشته بود اینجا بطریق ایجاز دو سه کلمه آورده بر مضمون آیات اقتصار نموده
وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا و هراینه وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ بموسی علیه السلام یعنی وقتی که فرعون از رؤیهٔ معجزات متاثر نشد و در تعذیب بنی اسرائیل
افزود ما گفتیم موسی را أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي آنکه بشب ببر بندگان مرا از مصر و چون بکنار دریا رسند و لشکر فرعون از عقب بیایند
باک مدار فَاضْرِبْ لَهُمْ پس فرا گیر برای ایشان طَرِيقًا راهی ابن عیسی فرموده که بزن عصا تا بسازیم برای ایشان فِي الْبَحْرِ در
دریا يَبَسًا خشک که در وی آب نباشد لَّا تَخَافُ نترسی دَرَكًا از دریافتن دشمن یعنی ایمن باش که فرعونیان شما را دریابند
وَلَا تَخْشَىٰ و نترسی از غرقه شدن که شما را بسلامت بگذرانیم پس موسی بامر الهی بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد و دیگر روز
قبطیان خبردار شدند اما در خانه هر یک از ایشان مصیبتی عظیم افتاده که بخود درماندند روز دیگر لشکرها جمع شد فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی
درآمدند بنی اسرائیل را فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فرعون با لشکر خود و بکنار دریا رسیدند موسی با قوم خود گذشته بود فرعونیان نیز در دریا
آمدند فَغَشِيَهُم پس دریافت ایشانرا مِّنَ الْيَمِّ از دریا مَا غَشِيَهُمْ آنچه دریافت ایشانرا از ... مسند الیه
یعنی موجی دریافت ایشانرا که کس بکنه آن نرسد تا لفظی باز ای وی وضع تواند کرد وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ و گمراه کرد فرعون قَوْمَهُ
گروه خود را در دین وَمَا هَدَىٰ و راه ننمود ایشانرا هدایت فرعون تهکم است چه او میگفت وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ و گفته اند
فرعون قوم خود را در دریا گم کرد و خود نیز نجات نیافت يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب قَدْ أَنجَيْنَاكُم بدرستی که برهانیدیم
شما را مِّنْ عَدُوِّكُمْ از دشمنان شما که فرعون و قوم او بودند وَوَاعَدْنَاكُمْ و وعده دادیم پیغمبر شما را بجهت انزال توریت
برای شما جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ جانب راست کوه طور وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكُمُ الْمَنَّ بر شما ترنجبین وَالسَّلْوَىٰ
و مرغ بریان وقتی که در تیه سرگردان بودید و گفتیم كُلُوا بخورید مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزها و حلالها که شما را
روزی کرده ایم وَلَا تَطْغَوْا و از حد در مگذرید فِيهِ در آن چیز یعنی ستم مکنید و هر یک حصهٔ خود بگیرید یا ذخیره منهید
برای روزی دیگر یا شکر فرو مگذارید که شکر قید نعمت موجود و صید نعمت مفقود است بیت شکر نعم واجب آید در خرد
ورنه بکشاید در خشم ابد ورنه بکشاید و گفته اند قوت آن نعمت را بمعصیت صرف مکنید که اگر چنین کنید فَيَحِلَّ پس فرود آید
عَلَيْكُمْ غَضَبِي بر شما خشم من وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ و هر که فرود آید بروی غَضَبِي خشم من فَقَدْ هَوَىٰ پس بتحقیق افتاد
در هاویه یا هلاک شد وَإِنِّي لَغَفَّارٌ و بدرستی که من هراینه نیک نیک آمرزنده ام لِّمَن تَابَ مر آنکس را که توبه کرد از
شرک وَآمَنَ و ایمان آورد بوحدانیت من وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل نیکو یعنی فرایض را ادا نمود ثُمَّ اهْتَدَىٰ پس راه
راست رفت یعنی بر سنت پیغمبر مواظبت کرد یا بر هدایت استقامت نمود یا طریق اهل سنت و جماعت گرفت نظم راه سنت

رو اگر خواهی صراط مستقیم * کز ستم راهی بود سوی رضای ذوالمنن * هر دم در چشم وی همچون سنان تیز باد * گر سنانی زندگی خواهد
زمانی بی سنن * آورده اند که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی علیه السلام استدعا نمودند که از برای ما قوانین شریعتی و قواعد
احکام ملتی معین و مبین سازد موسی علی نبینا علیه السلام در این باب با حضرت رب الارباب مناجات کرد خطاب رسید با جمعی از اشراف
بنی اسرائیل بکوه طور آی تا کتابی که جامع احکام شرعی باشد بتو دهم موسی علیه السلام هارون را بجای خود بگذاشت و با وجود قوم که
هفتاد تن بودند متوجه طور شد و قوم را وعده کرد که چهل روز دیگر بیایم و کتاب بیارم و چون بنزدیک طور رسیدند قوم
را بگذاشت و از غایت اشتیاق که بکلام و پیام الهی داشت زودتر ببالای کوه بر آمد خطاب ربانی در رسید وَمَا أَعْجَلَكَ و چه چیز
شتابان ساخت ترا تا تعجیل کردی و پیشتر آمدی عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ ۝ از گروه خود ای موسی قَالَ هُمْ أُولَاءِ گفت موسی
علیه السلام که ایشان گروه مردان اینک می آیند عَلَىٰ أَثَرِي بر پی من و ساعت بساعت برسند وَعَجِلْتُ و بشتافتم إِلَيْكَ رَبِّ بسوی
تو ای پروردگار من لِتَرْضَىٰ ۝ تا خشنود گردی از من چه امتثال امر موجب رضای آمرست یعنی پیش آمدن من از قوم نه بجهت
تعظیم بود بر ایشان بلکه طلب خشنودی تو کردم قَالَ فَإِنَّا گفت خدای که پس بدرستی که ما قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ در فتنه انداختیم قوم
ترا و مبتلا ساختیم بعبادت عجل مِنْ بَعْدِكَ از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ و گمراه کرد یعنی سبب گمراهی
ایشان شد سامری و او مردی بوده منسوب بقبیله سامره از عظماء بنی اسرائیل و گویند از کرمان بود یا از باجرما موضعی است در عراق
عرب و نه از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمعی گوساله پرستان بوده و اول موسی بن ظفر گفتندی و اصح آنست که او از بنی اسرائیلیان است
وقتی که فرعون ابناء ایشان را میکشته او متولد شده و مادر بعد از تولد او را بکنار نیل در چنبره بیفکند و حق سبحانه جبرئیل را علیه
السلام امر فرمود تا او را پرورش دهد و ماکول و مشروب او مهیا کرد اند و بدین سبب او جبرئیل را می شناخته و در روز غرق شدن
فرعونیان از زیر سم اسب وی قبضه خاک برداشته و محافظت نموده در آن وقت که موسی علیه السلام بطور رفت سامری نزد هارون
علیه السلام آمد و گفت پیرایه که از قبطیان بعاریت گرفته ایم با ماست و ما را در آن تصرف کردن روا نیست و می بینم که بنی اسرائیل از آن می خرند
و میفروشند حکم فرمای تا همه جمع کنند و بسوزند هارون علیه السلام امر فرمود تا تمام پیرایها آوردند و در حفره ریختند آتش در آن
زدند و سامری زرگری چالاک بود همچنین که زرها بگداخت وی قالبی ساخته بود آن زر گداخته را در آن ریخت و بشکل گوساله
چیزی بیرون آورد قدری خاک زیر سم اسب جبرئیل علیه السلام که فرس حیوة میگفتند که برداشته بود در درون وی ریخت
فی الحال زنده گشت و گوشت و پوست برو پدید آمد و باواز در آمد و گویند زنده نشد لیکن بهمان وضع ریخته بود که بانگی کرد که جهان
دا آنکه از قوم بنی اسرائیل وی را سجده کردند و حق سبحانه مر موسی را علیه السلام خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شدند
فَرَجَعَ مُوسَىٰ پس بازگشت موسی علی نبینا و علیه السلام از مناجات خود بعد از آنکه چهل روز گذشت و الواح فرا گرفته إِلَىٰ قَوْمِهِ
بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمناک بر ایشان أَسِفًا ۚ اندوهگین از عمل ایشان و چون بمیان قوم رسید بانگ و خروش
از ایشان شنید که گرداگرد گوساله دف میزدند و رقص میکردند عتاب آغاز کرد و از روی ملامت قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای

گروه

گروه أَلَمْ يَعِدْكُمْ آیا وعده نداده بود شما را رَبُّكُمْ آفریدگار شما وَعْدًا حَسَنًا ۚ وعده راست و نیکو که تورات بشما دهد و
من با اشراف قوم شما بطلب آن رفته بودم أَفَطَالَ آیا دراز شد عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ بر شما زمان مفارقت من و چهل روز وعده
کرده بودم و بهمان وعده باز آمدم أَمْ أَرَدْتُمْ یا خواستید أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ آنکه فرود آید بشما غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ خشمی از خدای
شما بعبادت با خواستید عجل فَأَخْلَفْتُمْ پس خلاف کردید مَوْعِدِي ۝ عهدی مرا یا وعده را که کرده بودید بثبات بر ایمان و
قیام بر اوامر من قَالُوا گفتند گوساله پرستان مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ خلاف نکردیم با وعده ترا بِمَلْكِنَا بقدرت و اختیار
خود وَلَٰكِنَّا حُمِّلْنَا و لیکن برداشته بودیم حفص حملنا خوانده بضم حا از باب تفعیل یعنی تحمل کرده بودیم بار انرا که ما را تکلیف
کردند تا برداشتیم أَوْزَارًا بارها مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ از پیرایه گروه قبط که عاریة گرفته بودیم از ایشان فَقَذَفْنَاهَا پس
بیفکندیم آنرا در آتش بحکم هارون فَكَذَٰلِكَ پس همچنانکه ما افکنده بودیم أَلْقَى السَّامِرِيُّ ۝ سامری نیز آنچه با او بود در
آتش افکند فَأَخْرَجَ لَهُمْ پس بیرون آورد سامری برای ایشان عِجْلًا گوساله جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ کالبدی از زر
مر ورا بانگ گوساله بود فَقَالُوا پس گفتند سامری و متابعان او هَٰذَا إِلَٰهُكُمْ این گوساله خدای شماست وَ
إِلَٰهُ مُوسَىٰ و خدای موسی فَنَسِيَ ۝ پس فراموش کرد موسی خدا را و بطلب او بکوه طور رفت این قول عبده عجل
است و گویند نسی قول حق سبحانه است یعنی ترک کرد سامری آنچه بر وی بود از اثبات بر ایمان أَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند گوساله
پرستان أَلَّا يَرْجِعُ آنکه باز نمیگرداند گوساله إِلَيْهِمْ بسوی ایشان قَوْلًا سخن را یعنی هر چند او را میخوانند جواب
نمیدهد وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ و نمی توانند برای ایشان ضَرًّا زیانی وَلَا نَفْعًا ۝ و نه سودی یعنی قدرت ندارد بر رسانیدن
زیان و سود بکسی و چنین چیز برا که داعی خود را جواب ندهد و بر انتفاع و اضرار ایشان قادر نبود چگونه ترا آن پرستید وَلَقَدْ قَالَ
و بدرستی که گفت لَهُمْ هَارُونُ مر ایشان را هارون علیه السلام مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن موسی علیه السلام از روی موعظه
يَا قَوْمِ ای گروه من إِنَّمَا فُتِنْتُمْ جز این نیست که مبتلا شدید بِهِ ۖ بگوساله یعنی بپرستش او وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ
و بدرستی که آفریدگار شما خدای بسیار بخشاینده است فَاتَّبِعُونِي پس پیروی کنید مرا در عبادت او وَأَطِيعُوا و
گردن نهید أَمْرِي ۝ فرمان مرا در عبادت او و بر دین ثابت باشید قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ گفتند ما پیوسته باشیم
عَلَيْهِ بر پرستش گوساله عَاكِفِينَ مجاوران معتکفان حَتَّىٰ يَرْجِعَ تا وقتی که باز گردد إِلَيْنَا مُوسَىٰ ۝ بسوی ما
موسی از طور و به بینیم که او پرستش میکند یا نی و آنچه سامری گفت که این خدای موسی است راست گفت یا نی پس چون
موسی علیه السلام باز آمد اول با قوم عتاب کرد چنانچه گذشت آنگه روی ببرادر آورد و از غایت غضب موی پیشانی بدستی
و محاسن او بدستی گرفته سوی خود کشید و از روی عتاب قَالَ يَا هَارُونُ گفت یا هارون مَا مَنَعَكَ چه چیز باز
داشت ترا إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ۝ چون دیدی که ایشان گمراه شدند أَلَّا تَتَّبِعَنِ ۖ از آنکه متابعت من کنی در غضب
برای خدای و حمایت دین یا از آنکه از پی من در آئی و خود را بمن رسانی أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ۝ آیا سرکشیدی از فرمان من

تحمیل

قال گفت هارون علیه السلام از روی استعطاف یا ابن امّ ای پسر مادری من اگرچه برادر پدر مادری بود اما ذکر مادر
کرد برای دل موسی و بملایمت گفت لا تأخذ فرا مگیر بلحیتی محاسن مرا و لا برأسی و نه موی سر مرا انّی خشیت بدرستی
که من ترسیدم که اگر مقاتله کنم با ایشان یا ایشان را بگذارم و از پی تو آیم ان تقول آنکه تو گوئی فرّقت بین بنی اسرائیل جدائی
انداختی میان بنی اسرائیل و لم ترقب و نگاه نداشتی قولی سخن مرا که گفته بودم و اصلح امری و حضرت موسی علیه السلام بوقت
رفتن بطور مر هارون را علیه السلام گفته بود و اخلفنی فی قومی و اصلح یعنی اصلاح نگاه داشت جماعت است و مدارا با ایشان بر موسی علی
نبینا و علیه السلام این عذر را مسلم داشت و روی بسامری آورده قال فما خطبک یا سامری گفت موسی چیست این کار عظیم تو ای سامری
یعنی چیست که کردی قال بصرت گفت سامری که بینا شدم بما لم یبصروا بآن چیزی که بینا نبودند بنی اسرائیل به با جبرئیل یعنی
جبرئیل را علیه السلام دیدم و بشناختم فقبضت پس فرا گرفتم قبضة مشتی خاک من اثر الرسول از نشان سم اسب
رسول یعنی جبرئیل علیه السلام مراد است که خاک زیر سم اسب وی گرفتم و با خود داشتم چون گوساله را از قالب بیرون آوردم فنبذتها
پس در افگندم آن را در درون گوساله تا زنده شد و با واز آمد و کذلک و همچنین که گفتم سوّلت بیاراست لی برای من و در نظر
من نیکو آورد این کار را نفسی نفس من در این باب مذکور است که موسی علیه السلام قصد قتل سامری کرد و از حق تعالی وحی آمد که
او را مکش که صفت سخاوت بر وی غالب است و چون از سخای او خلق را منفعت بوده نفع حیات از وی باز نتوان داشت سرّ و اما
ما ینفع الناس فیمکث فی الارض اینجا ظاهر میشود نظم هر نهالی که برگ دارد و بر باد از آب حیات تازه و تر و الجه بی میوه
باشد و سایه به که کرده تنور را مایه قال گفت موسی مر سامری را که چون مرا از قتل تو منع کردند فاذهب پس بیرون
رو از میان ما فانّ لک پس بدرستی که هست ترا از عقوبت فی الحیوة در زندگانی تو ان تقول آنکه گوئی هر کرا نزدیک
تو آید لا مساس مس مکن مرا و وی بر وجه مقرر شده بود که هر که نزدیک شود بوی او را و آن کس را هر دو تب گیرد پس مردم
از وی متنفر شدند و او تنها چون وحشیان در صحرا میگشت و هر کرا دو رمید دید مبالغه میکرد که نزدیک من میا و در بعضی تفاسیر
هست که جمعی از اولاد سامری در زمان نیز همان حال دارند القصه حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام سامری را حکم کردن
بی نفت و گفت لا مساس و فرمود که عقوبت دنیا است و انّ لک و بدرستی که مر عذاب تراست موعدا وعدهٔ در آخرت که
بهیچ وجه لن تخلفه خلاف نکنند با تو در آن بلکه بر تو فرا رسانند و انظر و نگاه کن الی الهک الذی بآن معبودی که ظلت
علیه بودی بر وی پیوسته بر پرستش او عاکفا مقیم لنحرّقنّه هر آینه بسوزانیم او را بآتش و این بر قول کسی است که گوید
آن کاو را گوشت و پوست بود یا بسوهان او را براده سازیم و این بر آن قول است که او جسدی بود زرین بی حیات ثمّ لننسفنّه
پس بر آن کنده سازیم خاکستر یا براده او را فی الیمّ در دریا نسفا پراکنده ساختنی تا بدان اثر که چیزی که او را توان
سوخت و سوهان توان ساخت صفت الوهیت بر وی اطلاق کردن عین جهالت و محض ضلالت است انّما الهکم جز این نیست
که معبود شما که مستحق عبادت است الله الذی آن خدائی است که لا اله الّا هو نیست معبودی فی الحقیقة بجز او وسع

قول

قول رسیده است کلّ شیء بهمه چیزها علما از روی دانش یعنی خدای بحق آنست که علم او محیط باشد بهمه اشیا نه قالب
گوساله که اگر بتیر زنند باشد مثل است در غباوت و نادانی پس موسی علیه السلام بفرمود تا آن عجل را بسوختند و خاکستر او در دریا
ریختند ع با دست موسی چه زند سحر سامری کذلک همچنانکه این قصه موسی بر تو خواندیم نقصّ علیک میخوانیم بر تو
ای محمد من انباء ما قد سبق اخبار بحقیقی گذشته است یعنی از امور سابقه و قرون ماضیه ترا خبر میدهیم تا معجزه نبوت تو بود و تنبیه
و تذکیر مستبصران امت تو و قد آتیناک و بدرستی که ما داده ایم من لدنّا از نزدیک ما ذکرا یادکردی که موجب شرف باشد
یعنی نبوت یا کتابی مشتمل بر اقاصیص و اخبار من اعرض هر که روی بگرداند عنه از این ذکر که نبوت تست یا قرآن فانّه پس
بدرستی که آن شخص یحمل بردارد یوم القیمة روز رستخیز وزرا باری بد که کفر است خالدین فیه در حالتی که جاوید
باشند در آن وزر یعنی در جزاء آن جمع خالدین و توحید اعراض حمل است بر معنی و لفظ و ساء لهم و بد است مر ایشان را یوم
القیمة حملا روز قیامت بار ایشان که کفر و تکذیب است یوم ینفخ روزی که دمیده شود فی الصّور در صور یعنی اسرافیل علیه
السلام در صور در دمد و نحشر المجرمین و حشر کنیم ما کنه کاران را یعنی آنها که شرک آورده اند یومئذ زرقا در آن روز کبود چشمان
و در حدیث است که زرقة عین و سواد وجه علامت دوزخیان خواهد بود و گفته اند حشر کنیم ایشان را تشنگان با کوران چه غالبا چشم در عما کبود
میشود و از غایت تشنگی بینی بر رقه میل میکند و چون حشر کنیم ایشان را یتخافتون بینهم پنهان و آهسته میگویند با یکدیگر ان لبثتم
درنگ نکردید در گورها الّا عشرا مگر ده شبانروز یا در دنیا این مقدار بیش نبودید یعنی بسبب درازی مدت آخرت
کوتاه شمرند مدت دنیا را نحن ماکه خداوندیم اعلم بما یقولون دانا تریم بآنچه ایشان میگویند اذ یقول چون گوید امثلهم
طریقة تمام ترین ایشان از روی عقل ان لبثتم درنگ نکردید در قبر یا در دنیا الّا یوما مگر روزی یعنی مدت شما
در دنیا یا در قبر مقدار یک شبانروز بیش نبودی گفته اند که هول قیامت بر ایشان فراموش کرد اند زمان بودن ایشان را
در دنیا و قبر یا بنسبت درازی انروز عمر دنیا را کوتاه شمرند حضور عمری که بجهالت و ضلالت صرف شده باشد ع عمری که
بد انسان گذرد کوته به آورده اند که مشرکان قریش یا یکی از ثقیف از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که حال کوهها با وجود
صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود آیة آمد و یسئلونک و میپرسند ترا عن الجبال از کوهها یعنی مآل
حال آن فقل پس بگوی تا حین در جواب ایشان که ینسفها ربّی آفریدگار من نسفا پراکنده ساختنی
صاحب لباب آورده که برکند آنها را از بیخ پس اجزاء آنها را ریزه کرد اند چون ریگ پس باد دبور را بفرستد تا آنها را متفرق سازد و در
تبیان آورده گفته که کوهها را از اماکن ایشان بر دارد و در دریا افکند فیذرها پس بگذارد قرارگاه ایشان یعنی زمین را
قاعا خالی صفصفا هموار لا تری فیها نه بینی در آن عوجا پستی و مغاره و لا امتا و نه بلندی و پشته
یومئذ در آن روز یتّبعون الدّاعی پیروی کنند مردمان آواز خواننده را یعنی اسرافیل که ایشان را بخواند بحشرگاه لا
عوج له هیچ میل و کجی نکنند از و یعنی هیچ مدعوی نتواند که عدول کند از خواندن بلکه همه انقیاد نمایند متوجهان بسرعت و

کاقران بد رنگ و گفته اند آنتی بیاید و مشرکان برانند تا محشر **وخشعت الاصوات** و پست شود آوازها **للرحمن** برای سخن گفتن
خدای یا از عظمت و مهابت وی **فلا تسمع** پس نشنوی تو دران روز **الا همسا** مگر آوازی نرم یعنی صوت اقدام ایشان
در رفتن بمحشر **یومئذ** آن روز **لا تنفع الشفاعة** سود ندارد درخواست کسی کسی را **الا من اذن** مگر آنرا که دستوری دهد
له الرحمن مر شفاعت او را خدای **ورضی له** و بپسندد برای وی **قولا** سخن شفیع را **یعلم** میداند خدای
ما بین ایدیهم آنچه پیش آید یا است از امور آخرت **وما خلفهم** و آنچه از پی ایشانست از کار دنیا **ولا یحیطون** و احاطه
نمیتوانند کرد جمیع عالمیان **به** بذات خدای **علما** از جهت دانش یعنی ذات الهی معلوم نکردد زیرا که مقتضای او علم
احاطه علم است بدو و حقیقت علم احاطه است بمعلوم و کشف او بر سبیل تمیز از غیر او پس احاطه نمودن علم چیزی را که ذات او
مقتضی عدم احاطه است بدو ممتنع باشد چه زوال ذاتیات و قلب حقائق روا نیست و عدم احاطه بدو نه از قصور نسبت علیه
و نقصان است بلکه از کمال ذات متعالی و بی نهایتی اوست **نظم** کجا دریابد او را عقل چالاک که بیرون است از سر حد ادراک
تماشای کن اسما و صفاتش که آگه نیست کس از کنه ذاتش **وعنت الوجوه** و خوار و فروتن شوند اصحاب روی‌ها یعنی
روز حشر همه مردمان ذلیل و خاضع باشند **للحی القیوم** مر خدای زنده پاینده را همچون اسیران در دست امیران و گویند مراد
مشرکان و مجرمانند **وقد خاب** و بدرستی که بی بهره ماند و نومید کشد **من حمل ظلما** هر که برداشت ظلم را یعنی بار شرک یر گرفته
بموقف حشر آورد **ومن یعمل** و هر که بکند **من الصالحات** بعضی از کارهای ستوده **وهو مؤمن** و حال آنکه او مؤمن باشد
در صحت طاعات و قبول حسنات ایمان شرط است الخ هر مؤمنی که عمل نیکو کند **فلا یخاف** پس نترسد در آن روز **ظلما** از ستم
و بیداد که زیادتی سیآت **ولا هضما** و شکست که نقصان حسنات یعنی نه از حسنات مؤمن کم کنند و نه بر سیآت وی
افزایند **وکذلک** و همچنانکه منزل ساختیم این آیات متضمنه مر وعید را **انزلناه** فرو فرستادیم کتاب را **قرآنا عربیا**
قرآنی بلغت تازی **وصرفنا** و مکرر کردانیدیم **فیه من الوعید** در وی از آیات وعید چون ذکر طوفان و رجف و صیحه و خسف
و مسخ **لعلهم یتقون** شاید که بپرهیزند مشرکان و بترسند از آنکه مثل اینها بدیشان فرود آید **او یحدث** یا پدید کند
قرآن **لهم ذکرا** مر ایشانرا پند و عبرت استماع وی کنند **فتعالی الله** پس برتر است خدای تعالی از صفات مخلوقات یا
بزرگتر از الحاد ملحدان یا پاکست از قول مشرکان **الملک** پادشاه نافذ الامر **الحق** ثابت در ذات و صفات خود یا سزاوار
باوصاف کمال و هو الکبیر المتعال آورده اند که جبرئیل علیه السلام بوحی نازل شد ابی بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خواندی
آنحضرت قبل از تمام آن از خوف آنکه مبادا چیزی فوت شود یا فراموش کند با جبرئیل قرائت فرمود آیه آمد **ولا تعجل** و شتاب
منمای **بالقرآن** بقرائت قرآن **من قبل ان یقضی** پیش از آنکه اداکرده شود **الیک وحیه** بتو وحی آن ما وردی فرموده که
سوال استدل قرآن مکن پیش از آنکه وحی بیاید و گفته اند مجمل قرآن را من سئل نخلق تا وقتی که بیان آن بتو فرود آید در زاد
المسیر از قول امام حسن بصری رحمة الله علیه آورده که مردی زن خود را طپانچه زد او پیش حضرت رسالت صلی الله

علیه وسلم آمد قصاص طلبید آنحضرت خواست که بقصاص حکم کند این آیه فرود آمد و حضرت در آن حکم متوقف شد تا آیه الرجال قوامون
علی النساء نازل شد پس معنی آیه آنست که حکم مکن بقرآن مگر بعد از انزال آن **وقل رب** و بگوای پروردگار من **زدنی**
علما بیفزای مراد انش یاحکام شرع یا بقرآن و معانی آن یا زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی میکنی یا بیفزا مرا علمی
بعد از علمی در لطائف تفسیر مذکور است که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام زیادة علم طلبید او را حواله بخضر علیه السلام کردند
و نبی طلب بیغمبر ما را دعا زیاده علم بیاموخت و حواله بغیر خود نکرد تا معلوم شود آنکه در مکتب ادبنی ربی سبق و قل رب
زدنی علما خوانده باشد هر آینه در درگاه و علمک مالم تکن تعلم نکته فعلمت علم الاولین والآخرین بگوش هوش شنید آن حقائق
اشیا تواند رسانید **نظم** علمهای انبیا و اولیا در دلش رخشنده چون شمس الضحی عالمی نامور کاریش حق بود علم او کامل
و مطلق بود **ولقد عهدنا** و بدرستی که ما وحی فرستادیم **الی آدم** بسوی آدم صفی **من قبل** پیش از این زمان و فرمودیم
او را که کرد شجره منهیه نگردد و از آن نخورد **فنسی** پس فراموش کرد آن امر را **ولم نجد له** و نیافتیم مر او را **عزما**
عزیمتی بر گناه یعنی بخطا نه بعمد صورت بست آن از و صدور یافت یا نبود او را صبری بر آن نهی **واذ قلنا** و یاد کن چون
گفتیم **للملائکة** مر ملائکه را که **اسجدوا** سجده کنید **لآدم** مر آدم را سجده تحیت و کرامت **فسجدوا** پس همه
سجده کردند **الا ابلیس** مگر دیو دور مانده از رحمت **ابی** سر باز زد از سجده **فقلنا** پس گفتیم **یا آدم**
ان هذا ای آدم بدرستی که این دیو **عدو لک** دشمن است مر ترا **ولزوجک** و مر جفت ترا که حوا است **فلا یخرجنکما**
پس باید که بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون شدن شما نشود **من الجنة** از بهشت **فتشقی** که تو در رنج افتی
یعنی چون از بهشت بیرون روی بکد یمین و بعرق جبین اسباب معاش مهیا باید کرد **ان لک** بدرستی که ترا هست
در بهشت **ان لا تجوع فیها ولا تعری** آنکه گرسنه نشوی در وی که همه نعمتها آماده است و برهنه نمیکردی که از ملبوسات آنچه
باید هست **وانک لا تظمأ** و بدرستی که تو تشنه نمیشوی **فیها** در وی که عیون و انهار دایم است **ولا تضحی** و در آفتاب
نمی باشی که ظل بهشت همه ظلیل است و در بیرون بهشت این صورتها میسر نیست **فوسوس الیه الشیطان** پس القاء وسوسه
کرد بسوی آدم علیه السلام شیطان پس از آنکه ببهشت در آمد و حوا را دید و از مرگ بترسانید و حوا آدم را گفت و آدم از
مرگ ترسان شده با ابلیس که بصورت پیری خود را بدیشان نموده بود رجوع کرده بطریق تضرع از وی علاج مرگ طلبید
قال یا آدم گفت ای آدم علاج این مرض خوردن میوه شجرة الخلد ست **هل ادلک** آیا دلالت کنم ترا **علی شجرة الخلد**
بر درخت جاویدی که هر که از آن بخورد هرگز نمیرد **وملک لا یبلی** و بر ملک دایم ترا که کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد
آدم گفت آری دلالت کن مرا پس ابلیس راه نمون شد آدم و حوا را علیهما السلام بشجره منهیه **فاکلا منها** پس بخوردند از آن
درخت **فبدت لهما** پس آشکار شد مر ایشانرا **سوآتهما** عورات ایشان یعنی لباس بهشت از ایشان بریخت و برهنه
شدند **وطفقا یخصفان** و در ایستادند و می چسبانیدند **علیهما** بر عورات خود **من ورق الجنة** از برگ درخت

بهشت وَعَصَىٰ آدَمُ وخلاف کرد آدم رَبَّهُ امر پروردگار خود را در خوردن درخت فَغَوَىٰ پس بی بهره ماند
از مطلوب خود که عمر جاودانی بود بعد از آن بتوبه و استغفار قیام نمود و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بشفاعت آورد
ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ پس برگزید ویرا خدای او فَتَابَ عَلَيْهِ و قبول کرد توبه او را وَهَدَىٰ و راه نمود او را بثبات
بر توبه قَالَ اهْبِطَا گفت خدای مر آدم و حوا را که فرو روید مِنْهَا جَمِيعًا از بهشت همه با هم بَعْضُكُمْ بعضی
از اولاد شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر بعضی را دشمن بود چنانچه حالا واقع است از تخاصم و تحارب و اگر مخاطب آدم و ابلیس اند عداوت
در میانه ظاهر است فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ پس اگر بیاید بشما وقتی که در زمین باشید مِنِّي از نزدیک من هُدًى
راه نماینده یا آنچه سبب هدایت بود یعنی کتاب و رسول فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ پس هر که پیروی کند آن هدی مرا فَلَا يَضِلُّ
پس گمراه نشود در دنیا وَلَا يَشْقَىٰ و رنج نبیند در آخرت یعنی بعقوبت و عذاب مبتلا نشود وَمَنْ أَعْرَضَ و هر که روی
بر تابد عَنْ ذِكْرِي از هدی که سبب یاد کردن منست یا اعراض کند از کتاب من فَإِنَّ لَهُ پس بتحقیق مر او راست
مَعِيشَةً ضَنْكًا زیستنی تنگ و سخت در دنیا یعنی در کسب حرام افتد یا بعمل بد مبتلا گردد یا قناعت از وی بستانند و بدام
حرص در ماند و گفته اند معیشت تنگ عذاب قبر است یا زقوم دوزخ وَنَحْشُرُهُ و حشر کنیم او را یعنی معرض را يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ
در روز قیامت نابینا که هیچ چیز نه بیند مگر جهنم و اصناف عقوبتهای آن قَالَ رَبِّ گوید ای پروردگار من لِمَ
چرا حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ حشر کردی مرا اعمی یعنی نابینا یعنی بچه سبب مرا نابینا محشور کردی و ایراد فعل ماضی جهت اثبات
بتحقیق و قوع این قضیه وَقَدْ كُنْتُ و حال آنکه بودم یعنی که بودم بَصِيرًا بینا وقتی که مرا از قبر بر آوردیم قَالَ گوید
حق سبحانه كَذَٰلِكَ کار همچنین است که دانستی أَتَتْكَ آيَاتُنَا آمد بتو آیتهای کتاب ما و دلایل قدرت و علامات وحدت
فَنَسِيتَهَا پس تو چشم بر هم نهادی از آن و ترک کردی آن را بالقصد وَكَذَٰلِكَ و همچنین ترک کردن تو آن را در دنیا الْيَوْمَ
تُنْسَىٰ امروز ترک کرده شدی و ماندی در عذاب وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه روی گردانیدی از کتاب ما جزا دادیم
نَجْزِي پاداش میدهیم مَنْ أَسْرَفَ آنرا که از حد درگذشته یعنی شرک آورده وَلَمْ يُؤْمِنْ و نگروید بِآيَاتِ رَبِّهِ
بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب نمود وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای أَشَدُّ سخت ترست از تنگی
عیش این سرای وَأَبْقَىٰ و پاینده تر جهت آنکه انقطاع ندارد أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود مر مشرکان قریش را و طریق
اعتبار بدیشان روشن نساخت آنکه كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اصحاب
قرنهای گذشته قوم عاد و ثمود يَمْشُونَ میروند بوقت تجارت فِي مَسَاكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان جز احقاف
و دیار حجر و علامت و عذاب می بینند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در این اهلاک لَآيَاتٍ نشانها است برای اعتبار با
دلیلها بر عذاب اهل انکار لِأُولِي النُّهَىٰ مر خداوندان عقل ناهیه را یعنی عقلهای که نهی کند ارباب خود را از تغافل
وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نه کلمه ایست سَبَقَتْ پیش رفته و پیشی گرفته مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو که عذاب ایشان را با آخرت

انکند

انکند یا از نسل ایشان مؤمنان بیرون آرد لَكَانَ هر آینه بودی عذاب ایشان لِزَامًا لازم مر ایشان را که بهیچ وجه مفارقت نکردی
تا وقتی که مستاصل ساختی وَأَجَلٌ مُسَمًّى و وقتی نام برده شده عطف است بر کلمه یعنی اگر وعده تاخیر عذاب و حکم اجل مسمی نبودی
بهمه کافران نازل شدی چنانچه بعاد و ثمود نازل شد فَاصْبِرْ پس شکیبا باش ای محمد عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند اهل
شرک از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتی که حکم الهی در رسد و این صبر باية السیف منسوخ است وَسَبِّحْ و نماز گذار بِحَمْدِ رَبِّكَ
نماز مقترن بحمد پروردگار تو یعنی نماز گذار بر وقتی که حمد گوئی خدا را بر توفیق و هدایه قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از طلوع
آفتاب یعنی نماز بامداد وَقَبْلَ غُرُوبِهَا و پیش از فرو رفتن شمس یعنی نماز دیگر وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ و در بعضی از ساعتهای
شب فَسَبِّحْ پس نماز گذار یعنی مغرب و عشاء وَأَطْرَافَ النَّهَارِ و در طرفهای روز یعنی نماز ظهر چه وقت او نزدیک
زوال است و آن طرف آخر نصف اول است از نهار و طرف اول نصف آخر و جمع او امن است از الباس یا باعتبار نصفین
پس در بین لوقات اداکن نماز را لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ بشاید و البته چنین است که خشنود کرده شوی و خشنود شوی و حفص بر بناء
فاعل میخواند یعنی خشنود شوی و خشنودی از اصح اقوال بگرامتی باشد که خدای او را عطا دهد و آن شفاعت امت است و نکته و لسوف
يعطيك ربك فترضى تقویت این قول میکند رباعی است همه جسم اند تو جان همه ایشان همه آن تو و تو آن همه خشنودی
تو جست خدا و تو خشنود نه مگر بغفران همه ابو رافع رضی الله عنه نقل میکند که مهمانی بنزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و در
خانه چیزی که بدان اصلاح شان مهمان باشد حاضر نبود مرا بنزد یکی از یهود فرستاد و گفت او را بگو که محمد رسول الله میگوید که
مهمانی بمنزل ما نزول فرموده و نمی یابیم نزدیک خود آنچه بدان شرائط ضیافت تقدیم افتد این مقدار آرد با فروش و معامله کن تا
هلال رجب چون وقت برسد بها بفرستم من پیغام بیهودی رسانیدم وی گفت نفروشم و معامله نکنم مگر آنکه چیزی در گرو
بنهد من باحضرت مراجعت نمودم صورت حال باز گفتم فرمود که والله انی لامین فی السماء امین فی الارض اگر با من معامله کردی هر آینه حق او را
اداکردی پس زره خود بمن داد تا نزد او گرو نهادم این آیة جهت تسلی دل مبارک وی نازل شد وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ و باز مکش
نظر چشمهای خود را یعنی منگر إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ بسوی آن چیزی که برخوردار کرده ایم بدان چیز أَزْوَاجًا مِنْهُمْ صنفهای
از کفره جون و ثنی و کتابی دادیم ایشان را زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا زینت زندگانی دنیا که مال و منال است لِنَفْتِنَهُمْ تا بیازمائیم
فِيهِ در آن یا از فتنه و بلای ایشان سازیم یا عذاب کنیم روز قیامت ایشان را بسبب آن وَرِزْقُ رَبِّكَ و روزی داد
پروردگار تو ترا روز برین و نیا آنچه روزی داده ترا در نبوت و هدایت خَيْرٌ بهترست از نعمای فانی بی اعتبار ایشان
وَأَبْقَىٰ و باینده تر در کشف الاسرار آورده که زهرة الحیوة در لغة شکوفه است حق سبحانه دنیا را شکوفه خواند زیرا که تری و
تازگی او دو سه روز بیش نباشد اندک فرصتی را پژمرده گردد و نیست شود نظم مال جهان نه بباغ تنعم شکوفه است کاول
بجلوه دل بر بایدز اهل حال یکهفته نگذرد که فرو ریزد از درخت بر خاک ره شود چو خس و خاک پایمال اهل کمال در دل خود
جا چرا دهند از آنکه دم بدم نقش است زوال وَأْمُرْ أَهْلَكَ و امر کن کسان خود را بِالصَّلَاةِ بنماز وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا و صبر کن

قال عبد الله بن سلام کان النبی صلی الله علیه وسلم
اذا نزل باهله ضیق او شدة امرهم بالصلوة
و تلا هذه الآیة ١٢ تفسیر

و قال ابو بکر بن عبد الرحمن
اذا اصاب اهله خصاصة
قال قوموا فصلوا بهذا امر
اللهم سو لله و عن مالک
بن دینار مثله ١٢ مدارک

بران یعنی مد اوست نمای لا نسألك رزقا نمی خواهیم از تو روزی دادن یعنی تکلیف نمیکنیم که خود و کسان خود را روزی دهی نحن نرزقك
ما روزی میدهیم ترا و ایشان را پس بر آن نماز و تهیه اسباب آن فارغ بال باش والعاقبة و سرانجام پسندیده للتقوی مر خداوندان
تقوی است در تبیان از ابن سلام رضی الله عنه نقل میکند که چون سختی ببعضی از اهالی آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسیدی ایشان را بنماز امر فرمودی
و این آیة خواندی وقالوا و گفتند مشرکان مکه لولا یأتینا بآیة چرا نمی آرد برای ما آیتی من ربه از پروردگار خود یعنی حبل از آنچه
ما میطلبیم معجزه ظاهر نمی کرداند اولم تأتهم آیا نیامد بدیشان بینة ما فی الصحف الاولی خبر آنچه در کتابهای پیشین است از اعدا
متفرع بر تکذیب انبیا و هلاک قومی که بعد از طلب معجزات اقتراح آیات کردند یا نیامد بدیشان یعنی نشنودند از اهل کتاب بیان
آنچه در توریة و انجیل است از صفت محمد صلی الله علیه و سلم و بشارت قدوم او و حقیقت آنست که چون ایشان طلب معجزه
کردند حق تعالی الزام کرده ایشان را باعظم معجزات که قرآنست و فرمود که آیا نیامده است بدیشان بیانی روشن مشتمل بر فحاوی و زبده
آنچه در کتب سماویه بوده و آورنده آن امی است که از صحف را ندیده و نشنیده و از کسی تعلیم نگرفته و همه فصحای عرب از
اتیان مثل سورة از آن عاجزند با وجود چنین معجزی واضح ایا دیگر طلبیدند عین عناد و انکارست ولو انا اهلکناهم و
اگر ما هلاک کردی کفار مکه را بعذاب بعذاب از نزدیک ما بسبب کفر ایشان من قبله پیش از بعثت محمد صلی الله علیه
و سلم یا قبل از نزول قرآن لقالوا ربنا هر آینه گفتندی ای پروردگار ما لولا ارسلت چرا نفرستادی الینا رسولا
بسوی ما فرستاده تا ما را بطاعت تو خواندی فنتبع آیاتك پس ما پیروی میکردیم آیتهای ترا که باوی بفرستادی
من قبل ان نذل پیش از آنکه خوار شویم بقتل و سبی ونخزی و رسوا گردیم در قیامت بدخول در آتش پس
تا قطع حجت ایشان را پیغمبر و قرآن فرستادیم و ایشان تکذیب کردند قل کل بگو هر یکی از ما و شما متربص منتظر است
مال حال دیگری را یعنی شما نکبت ما را چشم میدارید و ما عقوبت شما را فتربصوا پس انتظار برید و مترصد باشید فستعلمون
پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت معلوم گردد که بحقیقت من اصحاب الصراط السوی کیانند خداوندان راه راست
ومن اهتدی و کیست راه یافته بحق مراد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که هم راه یافته بود و هم راه نماینده بیت
راه دان و راه بین و راه بر در حقیقت نیست جز خیر البشر الجزء السابع عشر من
الثلثین سورة الانبیاء بسم الله الرحمن الرحیم اقترب للناس نزدیک آمد مر مردمان را حسابهم حساب
ایشان و وقت محاسبه اعمال ایشان یعنی روز قیامت و گفته اند مراد از ناس کفار مکه اند یعنی نزدیک شد وقت مواخذه
و پاداش ایشان که قتل و گرفتاری روز بدرست وهم فی غفلة و ایشان در بیخبری از حساب یا مواخذه معرضون
اعراض کنندگانند از تفکر در آن یا معرض اند از طریق توبه و انابه ما یأتیهم نیاید بدیشان من ذکر هیچ پندی
من ربهم از آفریدگار ایشان محدث نو فرستاده و بتجدید منزل شده الا استمعوه مگر بشنوند آن را از پیغمبر صلی
الله علیه و سلم وهم یلعبون و حال آنکه ایشان بازی کنند بدان و استهزا نمایند با آن میشنوند آن ذکر را لاهیة قلوبهم دلهای

١٧ الجزء السابع

ایشان

ایشان مشغول بچیزی دیگر یعنی غافل از تامل در معنی قرآن و تفکر در حقائق آن سلمی از ابو بکر وراق قدس سره نقل میکند
که قلب لاهی دلی است مشغول باموال دنیا و غافل از احوال عقبی واسروا النجوی و پوشیده میدارند کافران راز گفتن خود را الذین
ظلموا گفتند آنانکه ستم کردند برخود بشرک و معصیت هل هذا آیا هست این که شما را دعوت میکند یعنی محمد
صلی الله علیه و سلم الا بشر مگر آدمی مثلکم مانند شما در اکل و شرب و ذهاب و مجی پس او رسالت را نشاید و
رسول باید که فرشته باشد افتأتون السحر آیا می آیید شما بجادوی یعنی قبول میکنید سحر او را اعتقاد کفار آن بود که حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم آن کلام الهی که ایشان برایشان میخواند سحر است پس پنهان با یکدیگر مشاورت کردند و گفتند بعضی
مر بعضی را که شما میدانید که هرچه میخواند سحر است وانتم تبصرون و شما می بینید که او آدمی مثل ما و شما و فرشته نیست پس چه
فکر میکنید که سهم او در هم شکند حق سبحانه پیغمبر خود را از آن مشاورت خبر داد و فرمود که در جواب ایشان قل بگوی
حفص قال میخواند یعنی پیغمبر در جواب کافران گفت که ربی پروردگار من یعلم القول میداند گفتن هر گوینده
فی السماء والارض در آسمان و زمین اگر بجهر گویند و اگر بسر وهو السمیع و او شنواست گفتار کفار را العلیم داناست
باسرار و ضمائر ایشان بل قالوا اضراب است از آنچه گفتند قرآن سحر است بلکه گفتند اضغاث احلام سخنانیست چون خواب
پریشان یعنی پراکنده از هر جای و آن نیز نیست بل افتریه بلکه بر بسته است از خود و افترا کرده بر خدای و این نیز
نیست بل هو شاعر بلکه او شاعرست کلام شعری میگوید و در خیال سامع می افکند یعنی چند که هیچ حقیقتی ندارد حاصل
که ایشان در کار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم متحیر و مضطرب گشته گاهی او را شاعر و وقتی او را ساحر و زمانی مفتری و
نوبتی بر ایشان سخن میخواند و میگفتند که اگر چنین که ما میگوییم نیست فلیأتنا بآیة پس باید که بیارد برای ما معجزی کما ارسل
الاولون همچنان معجزی که فرستاده شده بودند بآن پیغمبران پیشین چون ناقه و عصا و ید بیضا و احیاء موتی حق تعالی فرمود که
ما آمنت نگرویده بودند بآیات ظاهر بعد از اقتراح قبلهم پیش از ایشان من قریة اهلکناها هیچ اهل شهری که
هلاک کردیم ایشان را یعنی امم گذشته آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و بانکار و تکذیب هلاک شدند افهم آیا
صنادید یؤمنون ایمان آورند اگر آن آیتها بیابیم یعنی ایمان نیارند بواسطه آنکه سخت دل و ستیزنده ترند از مشرکان گذشته
وما ارسلنا و نفرستادیم قبلك پیش از تو به پیغمبری الا رجالا نوحی مگر مردانی که وحی فرستاده شد و حفص نوحی میخواند
یعنی وحی فرستادیم الیهم بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبر ملک نبوده همه بشر بودند تا میان ایشان و امم بسبب جنسیت افاده و استفاده
وجود گیرد فاسئلوا پس بپرسید این سخن را که انبیا بشر بوده اند یا ملک اهل الذکر از اهل کتاب که باخبار انبیا
دانا اند ان کنتم لا تعلمون اگر هستید که نمی دانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را چگونه خورد و خواب بود
وما جعلناهم و ما نساختیم پیغمبران را جسدا خداوندان جسدی که بآن لا یأکلون الطعام نخورند خوردنی وما کانوا
و نبودند خالدین باقی در دنیا که نمیرند ثم صدقناهم الوعد پس راست گردانیدیم وعده ایشان را یعنی وعده که با ایشان

کرده بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان فَأَنْجَيْنَاهُمْ پس نجات دادیم انبیا را وَمَنْ نَشَاءُ و هر کرا خواستیم از مومنان
یا کسانی در ابقاء ایشان حکمتی بود وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ ط و هلاک کردیم کزاف کاران و کزاف کویان را لَقَدْ أَنْزَلْنَا هر آینه فرستادیم
إِلَيْكُمْ بسوی شما ای کروه قریش كِتَابًا فِيهِ کتابی که در وست ذِكْرُكُمْ ط شرف نام و ذکر و آوازه شما یا پند و موعظه
شما أَفَلَا تَعْقِلُونَ ط آیا در نمی یابید یا تعقل نمیکنید تا شما را برانی دارد که بدو بکروید این آیة اهل قرآن را شرف تمام و تکریمی بالا
کلام است و حیز اشراف امتی حملة القرآن می بید و می که این اجلال و اکرام نظم اهل قرآنند اهل الله پس اند ریشان کی رسد
هر بو الهوس ٭ اهل باشد جنس جنس این کلام ٭ نیست جز مسعی که بر پرد ز دام ٭ هر که اندر دام نفس است و هوا ٭ اهل شیطانست
نی اهل خدا ٭ آورده اند که در ولایت یمن دیهی بود که از احضور یا حضورا گفتند حضرت عزت پیغمبری بدیشان فرستاد و او را ان
روی غضب و عناد بکشتند غضب ربانی بخت نصر را بریشان کماشت تا شمشیر در ایشان نهاد و ندای از آسمان بیامد یا لثارات
الانبیاء یعنی ای قصاصات پیغمبران بیابید که وقت شما در آمد نادم شدند و ندامت در آن وقت نفع نکرده بنای هلاک کشتند کما قال الله تعالی
وَكَمْ قَصَمْنَا و چند در هم شکستیم مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ دیهی را که بود ظَالِمَةً ستمکاره یعنی هلاک کردیم و معذب ساختیم اهل
شهر و دیهی را که بسبب شرک بودند بیداد کر و ستمکار وَأَنْشَأْنَا و پدید کردیم بَعْدَهَا بعد از هلاک آن مردم قَوْمًا آخَرِينَ ط کروهی
از دیگران بجای ایشان تنبیه میکند کفار عرب را که آن قادری که عاجز نبود از هلاک پیشینیان توانا ست بر هلاک پس آمدگان فَلَمَّا
أَحَسُّوا پس آنهنگام که اهل آن دیه یعنی از حضوریان دریافتند بَأْسَنَا عذاب ما را و مشاهده کردند بخت نصر که لشکر بختناصر
کرد ایشان در کرفته اند إِذَا هُمْ آنجا ایشان مِنْهَا از آن دیه يَرْكُضُونَ ط هزیمت میکردند و بشتاب میراندند چهار پایان
خود را پس ملائکه بطریق استهزا گفتند لَا تَرْكُضُوا مدوید و پای مجنبانید و از عذاب خدای مکریزید وَارْجِعُوا و باز کردید
إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ بسوی آنچیزی که منعم شدید فِيهِ در آن چیز وَمَسَاكِنِكُمْ و باز آیید بمسکنهای خود لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ ط
شاید که شما پرسیده شوید از قتل پیغمبر خود چون اهل حضور مقدمات عذاب را دیدند و خلاصی را وجهی نیافتند
قَالُوا يَا وَيْلَنَا گفتند ای وای ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ظَالِمِينَ ط ستمکاران بر نفس خود که پیغمبر را بقتل رسانیدیم
فَمَا زَالَتْ پس همیشه بود تِلْكَ دَعْوَاهُمْ آن خواندن ایشان یعنی کلمه یا ویلنا میگفتند حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ تا وقتی که
کردانیدیم ایشانرا حَصِيدًا کیاه درووده یعنی چنانچه کیاه را بداس درووند ایشانرا بشمشیر درو بدیم و ساختیم ایشانرا خَامِدِينَ ط
مردکان و افسردکان وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست لَاعِبِينَ ط در حالتی
که بازی کننده بودیم یعنی اینها بیانی بی نیافریدیم بلکه بتصرع اهل بینش و تذکیر ارباب دانش پر مشحون کردانیدیم بانواع بدایع و
غرائب و اصناف صنائع و بدائع و عجایب نظم بنکر بچشم فکر که از عرش تا بفرش ٭ در هیچ ذره نیست که سر عجیب نیست لَوْ أَرَدْنَا
اگر خواستیم أَنْ نَتَّخِذَ آنکه فرا گیریم لَهْوًا چیزی که بآن بازی کنند و بیوه که مستانس شوید چون زن و فرزند لَاتَّخَذْنَاهُ
هر آینه فرا میگرفتیم مِنْ لَدُنَّا از جهت قدرت خود یا از نزدیک خود یعنی بر وجهی که لایق حضرت ما بودی فرا میگرفتیم إِنْ كُنَّا

نکبیم

فَاعِلِينَ ط اگر میبودیم کننده این کار بَلْ اضراب است از اتخاذ لهو و تنزیه است از صاحبه و ولد یعنی هرگز لهو و لعب قبل
بلکه نَقْذِفُ بِالْحَقِّ بیفکنیم حق را که جد ست عَلَى الْبَاطِلِ بر باطل یعنی لهو و لعب یا اسلام را بر کفر مسلط کنیم فَيَدْمَغُهُ پس
فرو شکند او را فَإِذَا هُوَ پس آنجا او یعنی لهو یا کفر زَاهِقٌ ط محو شده باشد و زایل کشته وَلَكُمُ الْوَيْلُ و مر شما راست
ویل که کلمه حسرت و ندامت است یا شما راست شدت عذاب مِمَّا تَصِفُونَ ط از آنچه صفت میکنید خدا را بوصفی که نشاید
از فرا گرفتن زن و فرزند وَلَهُ و مر او راست مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست از روحانیات وَالْأَرْضِ ط و هر که
در زمین است از جسمانیات یعنی همه اهل آسمان و زمین مخلوق و مملوک ویند وَمَنْ عِنْدَهُ و کسانی که نزدیک اویند یعنی ملائکه
افراد ایشان از اهل آسمان بجهت تعظیم است یعنی فرشتکان که مقربان درکاه الوهیت اند و شما ایشانرا میپرستید لَا يَسْتَكْبِرُونَ
سرکشی نمیکنند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش او وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ط و هیچ مانده نمیشوند و از عبادت نمی زنند يُسَبِّحُونَ تنزیه
میکنند حق را با نمازها میکذ ارند یا ستایش مینمایند اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز یعنی پیوسته بتعظیم امر حق میکذرانند لَا
يَفْتُرُونَ ط سست و ضعیف نمیشوند أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً آیا فرا کرفته اند کافران خدایان باطل را مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی
خدایانی که از اجزای زمین مصنوع اند چون زر و نقره و چوب و سنگ یعنی آیا خدایانی فرا کرفته اند که از قدرت هُمْ يُنْشِرُونَ ط ایشان
زنده کنند مردکان را تجهیل مشرکان میکند یعنی شما بنام الهه میکوئید و از لوازم الوهیت اقتدار است بر ممکنات و میدانید که ایشان
قدرت نیست و با وجود این عجز از عبادت ایشان دست باز نمیدارید لَوْ كَانَ اگر باشد فِيهِمَا در آسمان و زمین
آلِهَةٌ خدایان که تدبیر امر آنها کنند إِلَّا اللَّهُ بجز خدای لَفَسَدَتَا ط هر آینه تباه شود آسمان و زمین و کارها در هم
شکند چه اگر الهه متعدد موافق باشند چند تن قدرت بر یک مقدور بطارئی کردد و اگر در کاری مخالفت نمایند در تعویق افتاده
ناساخته بماند پس مدبر عالم یکی باید و جز حضرت الله نشاید نظم در دو جهان قادر یکتا توئی ٭ جمله ضعیفند توانا توئی ٭
چون قدمت بانک بر ابلق زند ٭ جز تو که یارد که انا الحق زند فَسُبْحَانَ اللَّهِ تنزیه کن تنزیه کردنی خدای را رَبِّ الْعَرْشِ که
آفریدکار عرش است عَمَّا يَصِفُونَ ط از آنچه وصف میکنند از اتخاذ صاحبه و ولد لَا يُسْأَلُ پرسیده نشود خدای عَمَّا يَفْعَلُ
از آنچه میکند بجهت عظمت و تفرد بالوهیت یا بسبب آنکه هر چه کند عین حکمت و صوابست وَهُمْ يُسْأَلُونَ ط و ایشان یعنی
بندکان پرسیده شوند از آنچه میکنند جهت آنکه مملوک اند و مملوک را ناچار است که حساب اقوال و افعال خود با مالک راست کند
أَمِ اتَّخَذُوا آیا فرا کرفتند مِنْ دُونِهِ بجز خدای آلِهَةً ط خدایان و ما مور بودند باتخاذ ان قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ بکو
بیارید دلیل اتخاذ الهه بدون خدای عقلا و نقلا هَٰذَا اینست ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ یاد کرد کسانی که با منند از امت یعنی قرآن
وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي ط و اینست یاد کرد آنانکه پیش از من بودند یعنی توریت و انجیل و سائر کتب سماویه در آنجا نکه بدو از انها
که بدانها دانا اند بپرسید که در همه نیست الا امر بتوحید و نهی از شرک بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر کفار یعنی همه ایشان لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ
نمیدانند حق را و میان وحی و باطل تمیز نتوانند فَهُمْ مُعْرِضُونَ ط پس ایشان اعراض کنند که از ایمان بخدای و متابعت

رسول او وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ ونفرستادیم پیش از تو مِن رَّسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ مگر وحی کرده شده بود و حقیقت
نزد خواند یعنی ما وحی کردیم بدو أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ آنکه نیست خدای بحق إِلَّا أَنَا مگر من فَاعْبُدُونِ پس مرا پرستید وَ
قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وگفتند فراگرفت خدای بسیار بخشاینده وَلَدًا فرزندان از ملائکه سُبْحَانَهُ پاکست او و منزه از این
بَلْ عِبَادٌ بلکه ایشان یعنی ملائکه بندگانند مُّكْرَمُونَ گرامی داشتگان و نواختگان لَا يَسْبِقُونَهُ پیشی نگیرند بر خدای بِالْقَوْلِ
بسخن گفتن یعنی پیشدستی بروی در سخن نگویند مراد ازین سخن قطع طمع کافرانست از شفاعت ملائکه یعنی ایشان بی اذن خدای
شفاعت نتوانند کرد وَهُم بِأَمْرِهِ و ایشان بفرمان خدای يَعْمَلُونَ کار میکنند يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه
پیش ازین کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه پس ازین کنند وَلَا يَشْفَعُونَ و درخواست نمیکنند إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ مگر هر کسی را که خدای
بپسندد شفاعت او را یا کسی را که بیکانگی حق اقرار کند ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که شفاعت نکنند مگر کسی را که گوید لا اله الا الله
محمد رسول الله وَهُم و فرشتگان مِّنْ خَشْيَتِهِ از ترس عذاب و عقوبت الهی مُشْفِقُونَ لرزانند یا از مهابت و عظمت
او ترسانند وَمَن يَقُلْ مِنْهُمْ و هر که گوید از ملائکه یا سائر مخلوقات که إِنِّي إِلَٰهٌ بدرستی که من خدایم مِّن دُونِهِ بجز وی
فَذَٰلِكَ پس آن قایل نَجْزِيهِ پاداش دهیم او را جَهَنَّمَ دوزخ كَذَٰلِكَ همچنین که مدعی ربوبیت را جزا میدهیم
نَجْزِي الظَّالِمِينَ پاداش دهیم او را خواهیم داد ستمکاران را بپرستش ایشان أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا آیا ندیدند یعنی ندانسته
اند آنانکه کافر شده اند أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنکه آسمانها و زمینها كَانَتَا رَتْقًا بودند بسته یعنی مجتمع مراد آنست که حقیقت
متحده بودند فَفَتَقْنَاهُمَا پس بازگشادیم ایشان را از یکدیگر بتنویع و تمییز یا آسمانها یکی بود و بتحریکات مختلفه چندین
فلک ساختیم و یک زمین را نیز باختلاف کیفیات و احوال طبقات چندین نوع کرده ایم یا ارض و سما بیکدیگر ملتحم بودند یعنی
برهم چسپیده و میان ایشان فرجه نبود هوا را در میان در آوردیم و ایشان را از همدیگر جدا ساختیم در زاد المسیر آورده که از زمین
شش طبقه اخراج کردیم تا هفت طبقه گشت و گفته اند آسمان بسته بود از وی باران نمی آمد و زمین بسته بود از وی گیاه نمی رست
ما از ابر باران و از زمین گیاه کشاده گردانیدیم وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ و بیافریدیم از آب كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ هر چیزی که زنده است یعنی
همه حیوانات را از آب مخلوق ساختیم چه اعظم مواد ایشان آبست و احتیاج ایشان بآب و انتفاع از آن بر همه کس ظاهر است یا از
نطفه آفریدیم یا آب را سبب حیوة هر زنده ساختیم و کل برای اغلب است اینجا نه بجهت عموم أَفَلَا يُؤْمِنُونَ آیا نمیگروند
مشرکان با وجود این آیات واضحه و علامات لائحه وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ و خلق کردیم در زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند أَن
تَمِيدَ بِهِمْ تا نجنبد زمین و نگرداند آدمیان را وَجَعَلْنَا فِيهَا و ساختیم و پیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها فِجَاجًا سُبُلًا
راههای گشاده لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ تا باشد که ایشان راه یابند در سفرها بمنازل مقصود وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ و گردانیدیم آسمان را
سَقْفًا مَّحْفُوظًا سقفی نگاهداشته از افتادن یا از اختلال تا وقتی معلوم یا از استراق سمع یا محفوظ در هوا بی علاقه و ستون
وَهُمْ و کافران عَنْ آيَاتِهَا از نشانهای ما در آسمان که دلالت آن بر وجود صانع و وحدت و کمال قدرت او در غایت

ظهور است مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکسی که بکمال قدرت خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بیافرید شب
تیره را تا در وی آرام یابند و روز روشن را تا در وی بجهت کسب معیشت تصرف نمایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید آفتاب و ماهتاب را
كُلٌّ هر یکی از ایشان فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در چرخی آشنا میکنند یعنی بر سطح فلک بشتابند چون شناوران آشناور بر سطح آب در کشف الاسرار
آورده که نزد اهل اشارت شب و روز نشان قبض و بسط عارفانست گاه یکی را بقبضه قبض گیرد تا سلطان جلال داغ فراق نهاد او برارد
و گاه یکی را بسط بر بساط بسط نشاند تا میزبان جمال او را از خوان نوال اقبال دهد و آفتاب نشانه صاحب توحیدست بصفت تمکین در حضرت
شهود آراسته نه فزاید و نه کاهد لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و قمر نشانه اهل تلوین است گاه در کاهش بود و گاه در فزایش زمانی
بظهور نور برق وحدت در محاق نیستی افتد و ساعتی بر وفور رموز جامعیت بمرتبه بدریه رساند و رسد گوئیا در کلام حقائق انجام حضرت
شاه قاسم انوار قدس سره اشارتی بدین معنی هست نظم زبیم سوز هجرانت ز مو یار بکش کردم چو روز وصل یاد آرم شوم در
حال از آن فربه حضرت بین روی روح الله روحه میفرماید قطعه چون روی برتابی ز من گردم هلال محنتی ور روی سوئی
من کنی چون بدر بی نقصان شوم تو آفتابی من چو مه گرد تو گردم روز و شب که در محاق افتم ز تو که شمع نورافشان شوم آورده اند که معاندان
بارگاه رسالت از روی غوایت و ضلالت میگفتند نتربص به ریب المنون انتظار آن بریم که گردباد حوادث برآید و یاران محمد را متفرق
ساخته او را در ورطه هلاک اندازد حق سبحانه و تعالی تسلیه آنحضرت را میفرماید وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ و ما ندادیم مر آدمی را مِّن قَبْلِكَ
الْخُلْدَ پیش از تو پایندگی در دنیا أَفَإِن مِّتَّ آیا اگر تو بمیری فَهُمُ الْخَالِدُونَ پس ایشان یعنی منتظران مرگ پاینده گانند خواهند
بود و از دام مرگ رهائی خواهند یافت نی نی كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی در دنیا ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگ است هر که قدم از دروازه بفضای
عدم بصحرای وجود نهاده بضرورت شربت فنا خواهد نوشید و لباس ممات بفوات خواهد پوشید بیت هر که آمد بجهان اهل
فنا خواهد بود آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود وَنَبْلُوكُم و می آزمائیم شما را بِالشَّرِّ ببدی یعنی بلاها و مصیبتها وَالْخَيْرِ
و به نیکوئی یعنی عطاها و نعمتها فِتْنَةً آزمودنی مصدرست از غیر لفظ و معنی سخن آنکه با شما معامله آزمایندگان میکنیم در سختی
و آسانی و نکبت و دولت تا مرتبه هریک در صبر و جزع و شکر و کفران بر عالمیان ظاهر شود وَإِلَيْنَا و بسوی ما تُرْجَعُونَ بازگردیده
خواهید شد و بحسب اعمال جزا خواهید یافت آورده اند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بجمعی از صنادید عرب بگذشت
ابوجهل از آن میان طرح بی ادبی افکنده بخندید و گفت این نبی بنی عبد مناف است آیه آمد وَإِذَا رَآكَ و چون به بینند ترا الَّذِينَ
كَفَرُوا آنانکه نگرویده اند إِن يَتَّخِذُونَكَ آنکه نگیرند ترا إِلَّا هُزُوًا مگر بمسخره یعنی کسانی که با او استهزا کنند مراد آنست
که ایشان با استهزا ترا پیغمبر خوانند و با یکدیگر گویند أَهَٰذَا الَّذِي آیا این آنکس است که بسستی يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ یاد میکند
خدایان شما را به بدی و مذمت وَهُم و حال آنست که کافران بِذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ بیاد کردن خدای واحد یکی دانستن یا بقرآن یا
بنام رحمن هُمْ كَافِرُونَ ایشان گرویدگان نیند پس مستحق استهزا و لائق سخریه ایشانند خُلِقَ الْإِنسَانُ آفریده شده است
انسان مِنْ عَجَلٍ از شتاب غایة با لغه است یعنی از فرط استعجال و قلة تأنی در اموری گوئیا که مخلوق از شتاب است و از عجله

شتابکاری او آنکه استعجال عذاب الهی میکنند چون نضر بن حارث که تعجیل میکرد بعقوبت حق سبحانه فرمود که سَأُرِيكُمْ زود باشد که بنمایم
شما را آيَاتِي نشانهای عقوبت خود در دنیا واقعهٔ بدر بود و در آخرت عذاب دوزخ فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ پس شتاب مکنید مرا
نخواستن آن و گفته اند مراد از انسان آدم است علیه السلام و عجلهٔ او آنکه چون روح بر چشم او در آمد نگاه کرد آفتاب را دید که بغروب
نزدیک است گفت یا رب تعجیل کن در اتمام خلق من پیش از آنکه آفتاب غایب گردد وَيَقُولُونَ و میگویند کافران مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کی
باشد این وعدهٔ عذاب یا وعدهٔ قیامت یا مابکی بید إِن كُنتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان مخاطب حضرت پیغمبر
است صلی الله علیه وسلم و صحابهٔ او رضی الله عنهم حق سبحانه بازاء گفتار ایشان فرمود لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا اگر بدانند آنانکه کافر اند
حِينَ لَا يَكُفُّونَ هنگامی را که باز ندارند یعنی باز نتوانند داشت عَن وُجُوهِهِمُ النَّارَ از رویهای خود آتش دوزخ را وَلَا عَن
ظُهُورِهِمْ و نه از پشتهای خود زیرا که احاطه کرده باشد بدیشان وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ و نباشند ایشان که یاری داده شوند یعنی یاری که
عذاب از ایشان باز دارد نیابند جواب شرط در اینجا محذوف است تقدیرش چنین که اگر کافران بدانند چنین عذابی را تعجیل نکنند
بی فزع آن یاد اند صدق پیغمبر و بطلان قول خود را بَلْ تَأْتِيهِم بلکه بیاید بدیشان ساعت قیامت بَغْتَةً ناگهان فَتَبْهَتُهُمْ
پس مبهوت و متحیر گرداند ایشان را فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند رَدَّهَا باز داشتن اهوال آن از خود وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ و
نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت یا آنکه منتظر نکردند یعنی در پیشان و نه در زاری ایشان نکردند وَلَقَدِ
اسْتُهْزِئَ و بدرستی که افسوس کرده اند بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ برسولان پیش از تو حق سبحانه تسلی دل آنحضرت از انبیاء گذشته و استهزاء
معاندان با ایشان خبر میدهد و میتهدد مستهزیان جناب رسالت مآب را میگوید ایشان استهزا کردند فَحَاقَ پس احاطه کرد
بِالَّذِينَ سَخِرُوا بآنکه سخریه کردند مِنْهُم از پیغمبران یعنی قومی که با انبیا تسخر نمودند بدیشان رسید مَّا كَانُوا بِهِ جزای
آنچه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند پس یکسانی نیز که با تو این سلوک میکنند همان صورت واقع خواهد شد قُلْ
بگو ای محمد با مستهزیان که مَن يَكْلَؤُكُم که نگاه میدارد شما را بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز مِنَ الرَّحْمَٰنِ از عذاب خدای
و انتقام او اگر خواهد بشما بَلْ هُمْ بلکه ایشان عَن ذِكْرِ رَبِّهِم از یاد پروردگار خود یا از قرآن یا از مواعظ آن مُّعْرِضُونَ
روی گردانند کانند که هرگز بخاطر ایشان خطور نکند از عقوبت الهی که بترسند و نگاه دارنده چه شناسند أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ آیا
مر ایشان راست خدایانی که از ره توانائی تَمْنَعُهُم باز دارند ایشان را مِّن دُونِنَا بجز ما عذابی را که باشد از نزدیک ما و گفته اند
در این آیه تقدیم و تاخیر هست تقدیرش اینکه ام لهم آلهة من دوننا تمنعهم پس بیان ضعف آلهه ایشان میکند و میفرماید
لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند بتان که بزعم ایشان آلهه اند نَصْرَ أَنفُسِهِمْ یاری دادن مر نفسهای خود را یعنی اگر کسی با ایشان
مکروهی خواهد از کسر و قلع و تلویث و امثال آن از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه عبدهٔ خود را نگاه توانند داشت وَلَا هُم
و نیستند اصنام یا پرستندگان ایشان که بدیگری مِّنَّا از عذاب ما يُصْحَبُونَ نگاه داشته و زینهار داده شوند بَلْ
مَتَّعْنَا بلکه ما برخورداری دادیم هَٰؤُلَاءِ این گروه مکیان را بسعت عیش و ایمنی و سلامتی وَآبَاءَهُمْ و پدران

ایشان را حَتَّىٰ طَالَ تا دراز شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ بر ایشان مدت زندگانی و بدان مغرور شده پنداشتند که همیشه چنین خواهد بود و
ندانسته اند که دم بدم بنای عیش در هم خواهد شکست و اساس عمر منهدم خواهد شد نظم مغرور مشو که دمبدم دست اجل بر هم
زند این بنا که افراشته أَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند کافران أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ آنانکه می آییم یعنی می آید فرمان ما بزمین ایشان نَنقُصُهَا
مِنْ أَطْرَافِهَا کوتاه میکنیم آن زمین را از اطراف آن یعنی میگشاییم از آن بر مسلمانان تا هر روز قلعه میگیرند و منزلی بحوزهٔ تصرف در می
آرند أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ آیا ایشان غلبه کنندگان اند یا پیغمبر و مؤمنان قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُم بگو جز این نیست که من بیم میکنم شما را
بِالْوَحْيِ بآنچه وحی کرده میشود بمن یعنی از قبل خود سخن میگویم و شما از بیم دادن من متاثر نمیشوید وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ و نمیشنوند
کران خواندن را إِذَا مَا يُنذَرُونَ چون بیم کرده شوند کافران را در عدم انتفاع بدانچه میشنوند تشبیه میکند بکرانکه چیزی مسموع
ایشان نمیشود وَلَئِن مَّسَّتْهُمْ و اگر برسد بکتره نَفْحَةٌ اندک چیزی مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ از عذاب پروردگار تو
یعنی از آنچه ایشان را بان بیم میکنی خوار و فرو ریخته شوند و از غایت اضطراب و حیرت لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند يَا وَيْلَنَا
ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما ظَالِمِينَ ستم کنندگان بر خود بترک و تکذیب وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ و وضع
کنیم ترازوها در ذات العدل را لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ برای جزای روز رستخیز صاحب لباب و بعضی مفسران بر آنند که میزان
عبارت از عدل است یعنی وضع موازین تمثیل از برای محافظت حساب و مکافات اعمال براستی و جمهور بر آنند که مراد میزانی
که او را عمودی و دو کفه باشد چون ترازوی که بدان می سنجند و در تیسیر آورده که ایراد میزان بلفظ جمع جهت تعظیم شان اوست
چنانچه یا ایها الرسل کلوا نسبت با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با آنکه اعمال هر یک از مکلفان را بدان میسنجند پس برای هر یک
میزانی باشد و جمعیت او باضافه با جمع است و بعضی بر آنند که علاحده هرکس را میزان خواهد بود که عمل او بدان بسنجند فَلَا تُظْلَمُ
پس ستم دیده نشود نَفْسٌ نفسی شَيْئًا چیزی را از حق خود یعنی از نیک و بد هیچ عملی ناسنجیده نگذارند وَإِن كَانَ و ان
و اگر باشد عمل مِثْقَالَ حَبَّةٍ همسنگ دانه مِّنْ خَرْدَلٍ از سپندان که اصغر حبات است أَتَيْنَا بِهَا بیاریم آنرا و نزد ترا
ازو حاضر سازیم وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ و بسنده ایم ما شمار کنندهٔ مر اعمال بندگان را چه کمال علم و جلال و عدل ماراست وَ
لَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که دادیم ما مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ موسی و هارون را کتابی جدا کنندهٔ میان حق و باطل یا نصرت
بر اعادی یا شکافتن دریا وَضِيَاءً و دادیم ایشان را روشنی یعنی کتابی روشن که متابعان آن بدان از ظلمات حیرت
باز رهند وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ و پندی پرهیزکاران را الَّذِينَ يَخْشَوْنَ آنانکه میترسند رَبَّهُم از عذاب آفریدگار خود
بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی خدای را نادیده از وی میترسند و عذاب را مشاهده نکرده از آن بیم دارند یا میترسند به
پنهانی چنانچه اظهار خوف میکنند باشکار در موضح از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که هرکه ایمان دارد بوحدانیت خدای
و بکرو بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بدرستی که ترسیده است از خدای بغیب وَهُم و پرهیزکاران
مِّنَ السَّاعَةِ از اهوال قیامت مُشْفِقُونَ ترسندگان اند وَهَٰذَا و این قرآن ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ سخنی است بسیار خیر و با

منفعت که بر محمد صلی الله علیه و سلم أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم او را و او از خود نیافت أَفَأَنْتُمْ آیا شما لَهُ مُنْكِرُونَ مر قرآن را
انکار کنند کانیک وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه دادیم إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مر ابراهیم را راه یافتن او بوجود صلاح مِنْ قَبْلُ پیش از
موسی و هارون یا قبل از محمد علیهم الصلوة والسلام یا پیش از نبوت او را توفیق شناخت دادیم وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ و بودیم باستحقاق
او مر عطاها را دانا پس فاخر استحقاق او را نوازش دادیم إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود آزر را وَقَوْمِهِ
و مر گروه خود یعنی اهل بابل را مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي چیست این شکلها و صورتها که بیوسته أَنْتُمْ لَهَا شما برای پرستش آن
عَاكِفُونَ مجاور اید و آن هفتاد و دو صورت بوده و در تیسیر گوید نود بت بوده و بزرگتر همه را از زر ساخته بودند و دو
گوهر شاهوار در جای چشمهای او ترکیب کرده و در تبیان آورده که صورتها بودند بر هیئت سباع و طیور و بهایم و انسان و
بقول بعضی تماثیل بر صور هیاکل کواکب بوده و بر هر تقدیر ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام فرمود که این چه صورتهاست که
میپرستید قَالُوا وَجَدْنَا گفتند یافتیم ما آبَاءَنَا پدران خود را لَهَا عَابِدِينَ مر آنرا پرستندگان ما نیز تقلید ایشان
کردیم قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ بخدای که بوده اید شما وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در
گمراهی روشن و خطای آشکارا قَالُوا گفتند نمرودیان از روی تعجب أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ آیا آورده ای با این سخن راستی
و جد أَمْ أَنْتَ یا تویی مِنَ اللَّاعِبِينَ از بازی کنندگان که بر سبیل ملاعبه و مطایبه سخن میگویی استبعاد کردند از تضلیل
خود و تجهیل آباء خود قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام بَلْ نیستم بازی کننده رَبُّكُمْ آفریدگار شما رَبُّ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمان و زمین است الَّذِي فَطَرَهُنَّ آنکه او آفرید کار آسمان و زمین یا تماثیل شما را وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ
و من بر آنچه او پروردگار من و شماست مِنَ الشَّاهِدِينَ از گواهانم یعنی از روی تحقیق ادا شهادت مینمایم آورده اند که نمرودیان
روز عیدی داشتند که در آن روز بصحرا رفتندی و تا آخر روز تماشا کردندی و در باز گشتن به بتخانه در آمده و بتان را
بیاراسته بنوعها بر آختندی آنکه سر بر زمین نهاده و رسم پرستش بجای آورده بخانهای خود باز گشتندی چون ابراهیم علی نبینا
و علیه السلام با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرمود گفتند فردا عید ماست بیرون آی تا ببینی که دین و آیین ما چه زیباست
ابراهیم علیه السلام بلا نعم جواب ایشان نگفت و روز دیگر که بیرون شدند ابراهیم علیه السلام پنهان از ایشان فرمود که وَتَاللَّهِ
و بخدای سوگند که من لَأَكِيدَنَّ هر آینه تدبیر کنم و جهد نمایم تا بشکنم أَصْنَامَكُمْ بتان شما را بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا بعد از آنکه
روی بگردانید از ایشان یعنی بروید بعیدگاه و باشید مُدْبِرِينَ پشت بر ایشان کنندگان یعنی وقتی که بتان را بگذارید و بتماشا خود
بروید یکی از آن جمع این سخن را شنید و با کسی نگفت اما چون قوم برفتند حضرت خلیل جلیل تبری بر داشته به بتخانه در آمد
فَجَعَلَهُمْ پس کرد ایشان را یعنی بتان را بزخم تبر جُذَاذًا پاره پاره إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ مگر بزرگی که از اصنام را بود یعنی بت
بزرگ تر را نشکست بلکه تبر بر گردن او نهاده بیرون آمد لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ شاید قوم نمرود با آن بت بزرگتر يَرْجِعُونَ
باز گردند یعنی بدو رجوع کرده از وی پرسند که شکننده بتان کیست چه از ایشان معبود آنست که در حل مشکلات رجوع بوی کنند

وغرض

وغرض ابراهیم علیه السلام از این عمل تبکیت قوم بود و گفته اند ضمیر الیه راجع بابراهیم است یعنی وی بتان را بشکست تا شاید که رجوع بدو
کنند و او عجز بتان را حجت بر ایشان ثابت کند القصه نمرودیان آخر روز به بتخانه درآمدند از وقوع آن صورت متحیر شدند قَالُوا
مَنْ فَعَلَ گفتند که کرده است هَٰذَا این عمل بِآلِهَتِنَا با خدایان ما و ایشان را در هم شکسته است إِنَّهُ بدرستی که او لَمِنَ
الظَّالِمِينَ هر آینه از ستمکارانست بر الهه چه ایشان را تعظیم می باید کرد او اهانت کرده یا از ظالمانست بر نفس خود که بدین عمل خود را
در ورطه هلاک افکنده است نمرود و قوم او در تفحص افتاده خواستند که بت شکن را بیابند آن کس که کلمات تالله لاکیدن اصنامکم
از ابراهیم علیه السلام شنیده بود باد بکرد و گفت و زبان بزبان فی الحال با امراء نمرود رسید قَالُوا گفتند با نمرود که از قومی شنیدیم
که ایشان میگویند سَمِعْنَا فَتًى شنودیم از جوانی که به بدی يَذْكُرُهُمْ یاد میکرد بتان را يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ میگویند مر او را ابراهیم
یعنی نام او ابراهیم است قَالُوا گفتند نمرود و امراء او فَأْتُوا بِهِ پس بیارید او را عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ بر چشمهای مردمان
یعنی چنان کنید که مردم او را ببینند لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ شاید که گواهی دهند که اینست که بتان را نکوهش میکند پس ابراهیم را گرفته پیش
نمرود حاضر کردند قَالُوا أَأَنْتَ گفتند آیا تو فَعَلْتَ هَٰذَا کرده این کار را که می بینیم از کسر و قطع بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ
بخدایان ما یا ابراهیم قَالَ گفت من نکرده ام بَلْ فَعَلَهُ بلکه کرده است این را كَبِيرُهُمْ هَٰذَا این بزرگ ایشان
از روی خشم بر ایشان که داشت با وجود من چرا ایشان را پرستند فَاسْأَلُوهُمْ پس بپرسید شما از ایشان که که کشته است شما را
إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ اگر هستند که سخن گویند فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ پس باز گشتند با عقول خود با یکدیگر فَقَالُوا پس
گفتند یعنی با بعضی إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ بدرستی که شما ستمکارانید بپرستش چیزی که نشنود و نه گوید ثُمَّ نُكِسُوا پس
نگونسار کرده شدند عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ بر سرهای خود یعنی سر در پیش افکندند از خجالت و حیرت و گفتند لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستی
که تو دانسته که مَا هَٰؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ این بتان سخن نگویند چرا امر میکنی که از ایشان بپرسید و چون اعتراف نمودند بعجز الهه
خود قَالَ گفت ابراهیم أَفَتَعْبُدُونَ آیا پرستش میکنید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا آنرا که سود
نرساند بشما چیزی که او را پرستید وَلَا يَضُرُّكُمْ و زیان نکند شما را اگر ترک پرستش او کنید أُفٍّ لَكُمْ زشتی و
ناخوشی باد مر شما را وَلِمَا تَعْبُدُونَ و مر آنچیز را که میپرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید
قباحت عمل خود را چون قوم نمرود این سخن را شنیدند از محاجه بمضاره نقل کرده قَالُوا حَرِّقُوهُ گفتند بسوزید او را که
عقوبت آتش با هوال است وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ و یاری کنید خدایان خود را با انتقام کشیدن از وی إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید
فَاعِلِينَ کنندگان نصرت یعنی یاری دهندگان مر بتان را پس نمرود کرد تا حظیره در پیش کوهی بنا کردند و ارتفاع دیوار شصت
گز و قریب یکماه هیزم جمع کرده از بر ساختند و روغن فراوان بر هیمه ریخته آتش در آن زدند و ابراهیم را صلوات الرحمن علی نبینا
علیه غل بر کردن و بند بر پای و دست نهاده از بالای منجنیق با آتش افکندند جبرئیل علیه السلام از هوا بوی رسید و گفت هل لک
من حاجة هیچ حاجتی داری جواب داد که اما الیک فلا حاجت دارم ولی بتو نی جبرئیل گفت بهر که داری بخواه فرمود که او میداند حاجت

خواستن بنت جون توکل خلیل بر خدای و انقطاع از ماسوی درست بود قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي گفتیم ما که آتش باش بَرْدًا وَسَلَامًا
عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ خداوند سردی و سلامت بر ابراهیم علیه السلام ابن عباس رضی الله عنه فرمود که اگر نگفتی مر او را با سلامت سردی شدی ممکن بودی که
ابراهیم علیه السلام از سرما بیفسردی وَأَرَادُوا وخواستند نمرودیان بِهِ كَيْدًا با ابراهیم مکری در سوختن او فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ
ما کردانیدیم ایشان را زیانکار ترجمه سعی ایشان برهانی قاطع شد بر حقیت قول ابراهیم و بطلان فعل ایشان آورده اند که چون ابراهیم خلیل
صلوات الرحمن علیه بمیان آتش فرود آمد فی الحال غل و بند او بسوخت و بر حوالی او گل و نرگس بدمید و چشمه آب شیرین پدید
آمد و هفت روز در حظیره آتش بماند و نمرود از بالای برج دید که ابراهیم در بستانی خوش و گلستانی بغایت دلکش نشسته و با ملک
الظل سخن میگوید و بر گرد اگرد ایشان آتش شعله میزند نمرود آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت او درین مرتبه است که
بیم بزرگ خدایی است و من برای او قربان کنم ابراهیم علیه السلام فرمود که خدای من از قربان از تو قبول نکند مادام که بر کیش خود باشی
و در اخبار آمده که نمرود چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایذاء ابراهیم گرفت در کشف الاسرار آورده که نزد محققان خطاب یا نار کونی با آتشی
است که در کانون دل خلیل بود و شعله شوق محبت بیت آتش دارد دل من آتش دارد٭ وان آتش دل دل مرا خوش دارد٭ خلیل
نزدیک آتش نمرودی رسید و خواست که از سوز شهود عشق آه کند و آتش نمرودی را تباه سازد ندا رسید که ای آتش شهود سرد شو بر آتش
نمرودی و بسلامت باش بر ابراهیم علیه السلام چه ما حکم کرده ایم که در آن آتش بمعجزه خلیل بوستانی ظاهر کنم اگر تو سلطنت خود بنمایی
نمرودی برانی نابود شود بوستان ببید و معجزه هویدا نگردد و اگر بر ابراهیم بسلامت نباشی از شعله نار الله الموقده بسوزد
و قاعده دعوی برافتد و ازینجا معلوم میشود که آتش عشق بر همه چیز غلبه کند بیت عشق آن شعله است که چون برفروخت٭
هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت وَنَجَّيْنَاهُ ونجات دادیم ابراهیم را از عراق که منزل نمرود و قوم او بود وَلُوطًا و
برادرزاده او لوط بن هاران را و رسانیدیم ایشان را إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا بان زمینی که برکت کردیم و افزونی دادیم فِيهَا
لِلْعَالَمِينَ ط در آن مر جهانیان را یعنی ولایت شام و برکت تمام یعنی انبیا علیهم السلام در آن ولایت و بسیاری نعمت و ارزانی
آورده اند که ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بفلسطین نزول فرمود و لوط علیه السلام بمؤتفکات و میان این دو موضع مسافت یکشبانه روز
بود وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابراهیم را از ساره که دختر عم او بود پسری إِسْحَاقَ اسحاق نام او وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً ط و
دادیم او را یعقوب زیادتی بر سوال او یعنی از ما پسری طلبیده بود ما او را پسری بخشیدیم و نبیره وَكُلًّا جَعَلْنَا و همه را
کردانیدیم یعنی ابراهیم و لوط و اسحاق و یعقوب علیهم السلام صَالِحِينَ ط نیکان و شایستگان وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً و ساختیم ایشانرا
پیشوایان که خلق را يَهْدُونَ راه نماینده بِأَمْرِنَا بفرمان ما وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ و وحی کردیم بدیشان فِعْلَ الْخَيْرَاتِ
کردن نیکوئیها یعنی اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب نمایند وَإِقَامَ الصَّلَاةِ و بپای داشتن نماز وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ و دادن زکوة تخصیص نماز و بپای داشتن
و زکوة از خیرات جهت تفضیل است وَكَانُوا لَنَا و بودند ما را عَابِدِينَ ط پرستندگان با خلاص وَلُوطًا آتَيْنَاهُ و لوط
را دادیم حُكْمًا حکمت یا نبوت یا فصل میان خصوم وَعِلْمًا و دانشی که پیغمبرانرا باید از قواعد شرع و ملت وَنَجَّيْنَاهُ

و برهانیدیم

و برهانیدیم او را مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي از آن دیهی که كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ ط بود آن دیه که میکرد یعنی اهل آن میکردند عملهای
ناپاک و آن دیه سدوم بود از مؤتفکات که اهل آن بلواطه اشتغال مینمودند و راه میزدند ما ایشانرا هلاک کردیم إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند
ایشان قَوْمَ سَوْءٍ گروهی بد فَاسِقِينَ ط بیرون رفتگان از دائره فرمان وَأَدْخَلْنَاهُ و در آوردیم لوط را فِي رَحْمَتِنَا ط در
بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل کردانیدیم یا در بهشت که محل رحمت است إِنَّهُ بدرستی که لوط مِنَ الصَّالِحِينَ ط از نیکوکاران
و شایستگانست و قصه لوط علی نبینا و علیه السلام قبل ازین بتفصیل گذشته وَنُوحًا و یاد کن نوح را إِذْ نَادَىٰ چون ندا کرد مِنْ
قَبْلُ پیش از ابراهیم و لوط علیهم السلام یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود فَاسْتَجَبْنَا پس اجابت کردیم لَهُ مر دعاء
او را فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ و اهل بیت او را از فرزندان و زنان ایشان مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ط از
غمی بزرگ یعنی محنت طوفان وَنَصَرْنَاهُ و یاری دادیم او را مِنَ الْقَوْمِ بر قوم او یعنی غالب ساختیم بر منکران الَّذِينَ
كَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا ط آیتهای ما را إِنَّهُمْ بدرستی که قوم نوح علی نبینا و علیه السلام كَانُوا بودند
قَوْمَ سَوْءٍ گروهی بد یعنی کافر بودند چه کفر سر همه بدیهاست فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ط پس غرق کردانیدیم همه ایشانرا
وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ و یاد کن قصه داود پیغامبر و پسرش سلیمان را علیهم السلام إِذْ يَحْكُمَانِ چون حکم کردند فِي الْحَرْثِ در کشت
آورده اند که چون داود علیه السلام در محکمه بود و حکم بیرون آمدی از مهر وحی و حکم بدو استیفا کردی روزی دو کس بمحکمه آمدند
یکی دهقان و او را ایلیا گفتندی و یکی گوسفند دار نام او یوحنا ایلیا گفت یا خلیفه الله همسایه من یوحنا بشب رمه خود را
بچرانیده بکشت زار من در آمده اند و تمام خورده قولی آنست که ببوستان وی رفته بودند و خوشهای انگور را خورده و تلف کرده
داود علیه السلام از یوحنا پرسید جواب داد که آری چنین واقع شده داود حکم کرد که گوسفندان خود را با ایلیا دهد و در شریعت
داود علیه السلام حکم برین سوال بوده چون از محکمه بیرون آمدند و مضمون قضیه مر سلیمان را معلوم شد بمحکمه در آمد در سن سیزده
سالگی و با پدر فرمود که اگر حکمی جز این بودی اصلح و ارفق نمودی داود علیه السلام گفت چه نوع توان کرد سلیمان جواب داد که گوسفند
را تسلیم ایلیا باید کرد تا از و نفع گیرد بشیر و روغن و پشم و موی و باغ یا زرع را به یوحنا باید داد تا غم خورد و بدان مرتبه رساند
که بوده چون خوشهای انگور پدید آید یا کشت برسد تسلیم ایلیا کند و گوسفند از خود بگیرد تا هیچ کدام بی بهره نماند داود علیه السلام
برین منوال حکم فرموده و حق سبحانه خبر داد مر پیغمبر خود را که قصه داود و سلیمان علیهما السلام برین قوم خوان وقتی که حکم کردند در زرع
یا باغ إِذْ نَفَشَتْ چون بشب رفته بود فِيهِ در آن کشت زار یا بوستان غَنَمُ الْقَوْمِ گوسفندان قومی وَكُنَّا و بودیم ما
لِحُكْمِهِمْ مر حکم حاکم را و محاکمان شَاهِدِينَ ط دانندگان یعنی دانستیم که داود و سلیمان بر ایلیا و یوحنا چه حکم فرمودند فَفَهَّمْنَاهَا
سُلَيْمَانَ ط پس تعلیم دادیم حکومت مر سلیمان را و بفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفند بصاحب باغ دهند تا از و
نفع گیرد و بدان تلافی نقصان خود کند و باغ را صاحب گوسفند بصاحب باغ دهند تا آن را نفع گیرد و بدان معنی را کی نماید و
بمرتبه نخستین باز رساند تا دیگر از زمانه غافل نگردد در حقیقت آنست که در آن زمان حکم چنان بوده که از داود علیه السلام صادر

گشته و خدای وحی کرده بسلیمان علیه السلام بنصی که ناسخ آن حکم شد و داود علیه السلام بعد از اطلاع بنسخ حکم سابق بنص ناسخ
حکم فرموده وَكُلًّا آتَيْنَا و هر یک از پدر و پسر را دادیم حُكْمًا حکم کردن یا پیغمبری وَعِلْمًا ۚ و دانش با مودت وَسَخَّرْنَا و
رام ساختیم مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ با داود کوهها را يُسَبِّحْنَ تسبیح میکردند خدا را باتفاق او در تبیان فرموده که بر آن سؤال که ذکر
از داود علیه السلام میشنودند از کوهها نیز میشد و این معجزه آنحضرت بود وَالطَّيْرَ ۚ و مسخر کرده بودیم مرغان را نیز تا در تقدیس
با وی موافقت مینمودند وَكُنَّا فَاعِلِينَ ۚ و هستیم ما کننده مر امثال اینها را و در قدرت ما بدیع نیست اگرچه نزد شما عجیب است صاحب
انوار فرموده که بعضی تسبیح را بمعنی سیاحت داشته اند یعنی هرجا داود علیه السلام رفتی کوهها با وی روان شدی در فواید آورده که سیر
جبال با داود در قرآن مذکور نیست پس ضرورت نباشد حمل تسبیح بر سیر جمعی برانند که تسبیح طیر و جبال بلسان حال بوده و بر آن تقدیر
جمله اشیا بهمان زبان بتسبیح الهی ناطقند پس وجه اختصاص بداود علیه السلام چه تواند بود مؤمن موقن باید که اعتقاد کند بر این
وجه که کوهها و مرغان بموافقت داود علی نبینا و علیه السلام بر وجهی تسبیح میگفته اند که همه سامعان ترکیب حروف و کلمات آن
مفهوم میشد و این معنی از قدرت الهی غریب نیست نظم هرکجا قدرتش علم افراخت ز غرایب هرانچه خواست بساخت قدرتی
را که نیست نقصانش کارها جمله هست آسانش وَعَلَّمْنَاهُ و بیاموختیم مر داود را صَنْعَةَ لَبُوسٍ ساختن زره لَكُمْ
برای شما لِتُحْصِنَكُمْ تا نگاه دارد مر شما را و حفص بتا میخواند یعنی تا نگاه دارد زره شما را مِنْ بَأْسِكُمْ ۚ از کارزار شما یعنی از قتل
و جراحت در کارزار فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما شَاكِرُونَ ۚ سپاس گویندگان بر این نعمت امر است در صورت استفهام
یعنی شکر گویید خدا را بر چنین لباسی وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر کردانیدیم برای سلیمان باد را عَاصِفَةً سخت و تند در روزی که
و تندی او آن بود که تخت سلیمان را بیکدم برداشتی و بروزی یکماهه راه بردی تَجْرِي بِأَمْرِهِ و بود که میرفت بفرمان سلیمان یعنی بمشیت
او إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا بدان زمینی که برکت کرده ایم فِيهَا در آن زمین یعنی بولایت شام در تلخیص آورده که در شام شهری
بود تدمر نام که دیوان برای سلیمان علیه السلام ساخته بودند صباح از آنجا بیرون آمدی و بیان نماز شام باد وی را بدانجا آوردی
در مختار المقتص آورده که بامداد از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر فارس کردی و شبانگاه بکابل رفتی و روزی
دیگر از کابل بیرون آمدی چاشت در اصطخر بودی و شام بتدمر باز آمدی وَكُنَّا و هستیم بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ ۚ بهمه چیز همه
دانا وَمِنَ الشَّيَاطِينِ و مسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان مَنْ يَغُوصُونَ کسانی که غواصی کنند در دریاها لَهُ برای جهت
استخراج نفایس وَيَعْمَلُونَ و بکنند عَمَلًا دُونَ ذَٰلِكَ ۚ جز عملی دیگر جز غواصی مثل بنائی و سایر صناعات عجیبه وَ
كُنَّا لَهُمْ و بودیم مر دیوان را حَافِظِينَ ۚ نگاه دارندگان تا از فرمان سلیمان بیرون نروند وَأَيُّوبَ و یاد کن
ایوب را و او پسر اموص بن رازح بن روم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم است علیهم السلام حق سبحانه او را مال بسیار داده
بود و خلعت نبوت پوشانیده بولایت بثنیه فرستاده بارض شام شب و روز بطاعت گذرانیدی و مراسم خیرات کما ینبغی بتقدیم
رسانیدی ابلیس لعین بر وی حسد برده با حق سبحانه مناجات کرد که الهی بنده تو در عافیت و سعت عیش است و مال بسیار و فرزندان

بزرگوار

بزرگوار دارد اگر او را بانتزاع اموال و اولاد مبتلا سازی زود از راه تو برگردد و طریق کفران نعمت پیش آرد حق تعالی فرمود که نه چنین
است که تو میگوئی او مرا بنده ایست پسندیده اگر هزار بار در کوره ابتلایش بگدازیم بر محک اعتبار تمام عیار خواهد بود نظم جان اهل
عشق یکی و غم اگر تیغ رود بر سر ما بر ندارند سر از تیغ چو شمع استاده بر جا در بسیاری از تفاسیر آورده که ابلیس درخواست که مرا بر مال و
فرزند و جسد او مسلط کردان تا حقیقت حال وی ظاهر کردد و حق تعالی ابلیس را بر ظاهر وی تسلط داد و او دیوان را برگماشت تا با هلاک آن
اشتغال نمودند و در حقایق آورده که بر این سخن در کتاب و سنت دلیلی نیست بلکه اخبار یهود است که کعب و وهب نقل کرده اند حقیقت آنست
که حق سبحانه اقسام محن بر وی کماشت پس انواع بلا متواتر شد و امواج دریای عنا متراکم گشت القصه شترانش بصاعقه هلاک شد شد
و گوسفندان بسبب سیل در گرداب فنا افتادند و زراعت بریح عاصف متلاشی شد و هفت پسر و سه دختر در زیر دیوار آمدند و قروح
بر جسد مبارکش ظاهر شد و متعفن گشته کرم در آن پدید آمدند یعنی کرمان و مؤمنان ترک وی کرده وی را از هر ده و منزل که میرفت بیرون
میکردند زن او رحمه دختر افرائیم بن یوسف یا ماخیر دختر میشا بن یوسف علیه السلام در خدمت او بماند و مدت هفت سال و هفت
ماه و هفت روز و هفت ساعت بدین محنت مبتلا بود و هژده یا سیزده سال نیز گفته اند حق سبحانه تسلیه دل مبارک حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم و تعلیم ثبات بر شکیبائی حالت او را ذکر کرده و فرموده که یاد کن قصه ایوب را علیه السلام إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ چون
بخواند پروردگار خود را أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ بآنکه مرا رسید رنج و سختی وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ۚ و تو بخشنده ترین بخشایندگانی مذکور است
میگویند که حق سبحانه درباره ایوب علی نبینا و علیه السلام فرموده که انا وجدناه صابرا و انکه انی مسنی الضر منافی است چه شکایت از رنج
نشان بی صبری است و جواب بر این وجه تقریر میکنند که از شماتت شیطان نش رنج عظیم رسید چه نزد او آمد که مرا سجده کن تا ترا از این
بلا بیرون آرم ایوب علیه السلام با حق سبحانه از غیر روی شکایت کرد نه از رنج خویش در عرائس آورده که جمعی از آنها که با وی
ایمان آورده بودند گفتند اگر درو خیری بودی بدین مبتلا نگشتی این شماتت دل مبارک او را مجروح ساخت و این سخن بر زبان راند
یا چنان ضعیف شد که بفرض نماز و بعرض بنیان قیام نمیتوانست نمود بدین سخن تکلم فرمود یا سپاه کرمان آهنگ دل و زبان کردند و این دو
عضو محل تمجید و توحید بود از فوات ایشان ترسید و این کلمه گفت یا زنش از غایت بیچارگی گیسوی خود را بفروخت و برای وی
قوتی خرید و ایوب برین حال مطلع شده آواز انی مسنی الضر برکشید در حقائق سلمی از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که چهل
روز بوحی و نبی بوی نیامد این شکایت بجهت آن کرد و گفته اند از آن کرمان که بدن وی میخوردند یکی بر روی زمین افتاده برخاک
کرم می طپید ایوب او را برداشته بجای او نهاد چون این کار باختیار واقع شد چنان بگزید که طاقت نیاورد این کلام بر زبانش
جاری شد و گویند هر سحری بی واسطه ملکی و بی ذریعه انبیا از پیشگاه کبریا این خطاب مستطاب با ایوب مکروب رسیدی که ای بیمار ما چگونه
و ایوب بذوق و شوق این پرسش کوه بلا را بجان میکشید و آن بیماری خوش بود نظم گر بر سر بیمار خود آئی بعیادت
صد سال بامید تو بیمار توان بود در سحر آن روز که سروح الحت میرسد بتحفه این خطاب سرافراز نشد فریاد کرد که انی مسنی
الضر جمعی گفته اند که شکایت با او بوده نه از غیر او و در بحر الحقائق آورده که نتیجه ایوب از الضر جسمانی نالید اما رنج جانیش ناظر

جمال بیلی شده کمال عنایت ندیدایید یدلا جرم زبان بشریتش انی مسنی الضر گفت ولسان روحانیتش بند ای وانت ارحم الراحمین
مشرغ شد در لطائف قشیری مذکور است که این سخن نه بر وجه اعتراض است بر حکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشری
است چه منقول است که جبرئیل علیه السلام بوی آمد و گفت چرا خاموش نشسته گفت حکم مکو برجبرئیل علیه السلام فرمود که بلا یادر خزائن
حق بسیارست تو طاقت نداری دیناری از حق عافیت خواه ایوب علیه السلام این سخن فاستجبنا له پس اجابت کردیم دعای وی را
فکشفنا پس ببردیم ما مابه من ضر آنچه وی را بود از رنج یعنی او را شفا دادیم و شرح آن در سوره ص خواهد آمد وآتیناه وعطا
کردیم او را اهله فرزندان وی که باعیان ایشان زنده کرده ایدیم ومثلهم معهم و مانند ایشان یعنی هفت پسر و سه دختر دیگر نیز
ببکید یکی این عباس فرموده که اولاد و اموال و مواشی وی را مضاعف بوی داد و ابی بن کعب (؟) باسند فرستاد تا ملخ زرین بر وی بیارید
و در حقائق آورده که سه شبانروز در حوالی سرای وی می بارید رحمة من عندنا این کارها بسبب ایوب کردیم برای ایصال رحمت
وانعامی از نزدیک ما بدو آو یافت نظم هرکه او در راه حق صابر بود بر مراد خویشتن قادر شود صبر باید تا شود یکسو حرج
زانکه گفت الصبر مفتاح الفرج واسمعیل وادریس و یاد کن اسمعیل و ادریس را وذا الکفل و خداوند نصیب را که الیاس است
یا یوشع یا زکریا علیهم السلام و وجه تسمیه آنکه از خدای بهره مند بود و گفته اند کفل بمعنی ضعف است یعنی عمل او دو برابر عمل انبیای
زمان او بوده و کفل بمعنی ضمانت نیز هست در بحر آورده اليسع از الیاس علیهما السلام متکفل شد که بامر دین قیام نماید بعد از ذهاب
وی و بدین جهت ذو الکفل لقب یافت و امام محیی السنة رحمه الله تعالی و صاحب تبیان آورده اند که یکی از انبیاء بنی اسرائیل وحی آمد
که من بخواهم که روح ترا قبض کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن هرکه پایند ان شود که همه شب نماز گذارد و روزها روزه دارد و ان
روزه دارد وافطار نکند و میان مردم حکم فرماید و خشم نگیرد بادشاهی خود بدو تسلیم کن بعد از آنکه آن پیغمبر این سخن بر بنی اسرائیل
ظاهر کرد جوانی از میان قوم برخاست و گفت انا اتکفل لک بهذا پیغمبر ملک بدو تسلیم کرد و او بر عده وفا نموده خلعت پیغمبری یافت
وحق سبحانه او را ذو الکفل خواند کل این همه این پیغمبران که اسمعیل و ادریس و ذو الکفل اند من الصابرین از صبر کنندگان
بودند بر مشقت تکلیف یا بر شدائد زمان اسمعیل بر اقامت بمکه وادی غیر ذی زرع بود صبر فرمود و ادریس روزگار دراز
بر بلای قوم صبر کرد و بدو ایمان نیاوردند و ذو الکفل شکیبائی نمود بر آنچه متکفل آن شده بود وادخلناهم و در آوردیم ایشان را
فی رحمتنا در بخشش ما که نبوت است یا نعمت آخرت انهم بدرستی که ایشان من الصالحین از شایستگان و فرمانبرداران
بودند و ذا النون و یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس را اذ ذهب چون برفت مغاضبا خشمناک بر قوم خود که دعوت
وی قبول نکردند و جنید قدس سره فرموده که بر نفس خود خشم گرفت در رفتن چه امر الهی برفتن او صادر نشده بود گفته اند که
ایشان را وعده عذاب داده بود چون میعاد در رسید و عذاب دیرتر آمد پنداشت که او را دروغ گوی خواهند دانست
از میان ایشان بیرون رفت فظن پس گمان برد یعنی از وی فعل کسی صادر شد که گمان برد ان لن نقدر علیه آنکه تنگ نخواهیم
ساخت علیه بر وی راه رفتن را پس ما او را بعد در آوردیم در شکم ماهی بزندان کردیم فنادی پس ندا کرد فی الظلمات

وذکری للعابدین و پندی برای پرستندگان تا صبر کنند چنانکه او کرد و جزا یابند چنانچه او یافت

در تاریکیها یعنی در ظلمت بحر و بطن حوت و تاریکی شب و بخواند مرا ان لا اله الا انت بآنکه گفت هیچ معبودی نیست مگر تو سبحانک
پاکی تو از آنکه در چیزی عاجز شوی انی کنت بدرستی که من هستم من الظالمین از ستمکاران بر نفس خود که بمهاجرت مبادرت
کردم در اثر از حضرت سید مختار صلی الله علیه و سلم نقل میکند که هیچ مکروبی خدا را بدین دعا نخواند الا که اجابت کند مر او را فاستجبنا
له پس ما اجابت کردیم مر دعای یونس را ونجیناه و برهانیدیم او را من الغم از غم دریا و التقام حوت یعنی ماهی
را فرمان دادیم تا او را از شکم خود بیرون افکند بر ساحل دریا و کذلک و همچنانکه او را از غم نجات دادیم ننجی المؤمنین
میرهانیم و نجات میدهیم گرویدگان را و قصه ماهی و دریا در سوره والصافات بتفصیل می آید وزکریا و یاد کن زکریا بن
آذر را اذ نادی ربه چون بخواند پروردگار خود را و گفت رب لا تذرنی ای آفریدگار من مگذار مرا فردا تنها یعنی
بی فرزندی که از من میراث برد وانت خیر الوارثین و تو بهترین وارثانی پس اگر مرا وارث ندهی باک ندارم فاستجبنا له پس
ما اجابت کردیم مر دعای او را ووهبنا له یحیی و بخشیدیم مر او را یحیی پسری که بدو زنده شد معالم دین واصلحنا له و بصلاح
آوردیم برای او زوجه زن او ایشاع بنت عمران برای ولادت بعد از عقر او و گفته اند او را خوش خوئی کرده ایدیم برای
زکریا بعد از آنکه سیئ الخلق بود انهم بدرستی که این پیغمبران که مذکور شدند کانوا یسارعون بودند که میشتافتند فی
الخیرات در نیکوئیها ویدعوننا و میخواندند ما را رغبا از روی رغبت بثواب ورهبا و از جهت ترس از
عقاب وکانوا لنا و بودند ما را خاشعین فروتنان و فرمان پذیران یا نیازمندان محققان گویند که نیاز برای او باید و ناز بدو
شاید در کشف الاسرار آورده که هرکه نیاز برد و نیاز او بپذیرند تا او را از نازش سازند و هرکه ناز بدو کند عزیزش کرداند بیان نیاز نشانه
ناز بخشی و رب العرش معبودی نظم گدای میکده ام لیک وقت مستی بین که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم والتی احصنت و یاد کن
آن زنی را که نگاه داشت فرجها فرج خود را از حلال و حرام مراد مریم بنت عمران رضی الله عنها که خود را پاکیزه داشت و دست
هیچکس بدامن عصمت وی نرسید فنفخنا پس در دمیدیم یعنی جبرئیل را فرمودیم تا دمید فیها در پیراهن یا در وی
او من روحنا از روح که آن با مر ماست محصل سخن آنکه جاری کردانیدیم در وی روح مسیح را وجعلناها و کردانیدیم قصه وی را
وابنها و خبر پسر وی عیسی را آیة حجتی و علامتی للعالمین مر عالمیان را چون تامل کنند بر ایشان روشن شود که ظهور پسری
بی پدر از بتول عذرا بمجرد نفخه دلالت بر کمال قدرت صانع حکیم جل ذکره دارد ان هذه امتکم بدرستی که ملت توحید و دین
اسلام که واجبست شما را استقامت بر آن امة واحدة ملتی است یگانه یعنی اختلافی نیست در آن بلکه همه انبیا بر آن بوده اند و در اصل
توحید همه متفق اند وانا ربکم و منم آفریدگار شما ام فاعبدون پس مرا پرستید نه غیر مرا وتقطعوا و ببریدند امم
ماضیه امرهم بینهم کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود و نصاری و هر یک تکفیر دیگری کردند
کل همه این فرقها الینا راجعون بسوی ما بازگردندگانند و ما ایشان را فراخور اعمال ایشان پاداش خواهیم داد فمن
یعمل و هرکه بکند من الصالحات از عملهای پسندیده وهو مؤمن و حال آنکه او گرویده باشد بخدای و رسول

لکفایة المهمات و قضاء الحاجات و دفع الاعراض و الامراض و رفع الغم ... و کشف الغموم و ... الآیة الکریمة سبعین ... من الالف ... فهو حصن ... رسالة

فَلَا كُفْرَانَ پس ناسپاسی نیست لِسَعْيِهِ مر شتافتن او را بعمل یعنی ضایع نسازیم که دارای ولی وَإِنَّا لَهُ و ما مر سعی او را كَاتِبُونَ
نویسنده‌ایم یعنی اثبات کننده در صحیفه عمل او مراد آنست که کار او بهیچ وجه ضایع نخواهد بود نظم مزد کار نیکوان ضایع نباشد
نزد حق لا یضیع الله فی الدارین اجر المحسنین وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ و ممتنع است بر اهل دیهی که ما أَهْلَكْنَاهَا هلاک کردیم ایشان را أَنَّهُمْ
لَا يَرْجِعُونَ انکه ایشان باز نکردند بدنیا یعنی حرام است بر هلاک شدگان که بدنیا رجوع کنند بجهت تلافی اعمال و تدارک احوال
و بعضی لا را اصلی دانند نه زاید و گویند معنی ایه آنست که ممتنع است بر هلاکان و نشاید که رجوع ننمایند بمحشر برای حساب بلکه بیایند و
محاسب شوند و قول اول اشهر است که ایشان را رجوع بدین عالم نباشد و در قبور معذب باشند حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ تا وقتی که کشاده
شود يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ سد یاجوج و ماجوج یعنی تا قیام قیامت که فتح سد یاجوج و ماجوج علامت آنست وَهُم و یاجوج و
ماجوج مِّن كُلِّ حَدَبٍ از هر بلندی يَنسِلُونَ میشتابند و میدوند تا همه عالم را فرو گیرند و آبها دریا تمام بیاشامند و آن
خشک و تر هرچه یابند بخورند صاحب معتمد فی المعتقد در ذکر علامات قیامت آورده که بعد از هلاک شدن دجال و اتباع او بر دست
عیسی علی نبینا و علیه السلام خروج یاجوج و ماجوج باشد و کشاده شدن سد ایشان و تحصن عیسی علیه السلام با مؤمنان بکوه طور
و در بعضی احادیث وارد شده که بروند تا جبل الخمر که کوه بیت المقدس است و گویند اهل زمین را کشتیم بیائید تا بکشیم هرچه در
آسمانست پس تیرها بطرف آسمان افکنند و خون آلود فرود آید و کار بر عیسی علیه السلام و اصحاب او دشوار شود دعا کنند
و حق سبحانه بیک دفعه همه را هلاک کند وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ و نزدیک رسید وعده راست که وقوع قیامت فَإِذَا هِيَ پس انجا
قصه آنست که باشد شَاخِصَةٌ خیره و باز مانده از هول رستخیز أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا دیدهای آنانکه نگرویدند و ایشان میگویند
يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما قَدْ كُنَّا بدرستی که بودیم ما در دنیا فِي غَفْلَةٍ در بیخبری مِّنْ هَٰذَا از این روز و از این حال بَلْ كُنَّا
بلکه بودیم ما ظَالِمِينَ ستمکاران بر خود که سخن پیغمبران نشنیدیم إِنَّكُمْ بدرستی که شما ای مشرکان وَمَا تَعْبُدُونَ و آنچه میپرستید
مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای از بتان و دیوان حَصَبُ جَهَنَّمَ آتش انگیز دوزخ اید أَنتُمْ لَهَا شما با بتان بدوزخ وَارِدُونَ
گذرندگانید و در ایراد آن در تبیان گفته که حکمت در ایراد بتان بدوزخ زیادت تعذیب بت پرستانست چه بدیشان آتش افروخته
گردد و احتراق ایشان بیفزاید و دیگر تعبیه ایشانست چه آنها را پرستیده‌اند که حالا با ایشان در آتش اند لَوْ كَانَ هَٰؤُلَاءِ اگر بودندی
این بتان آلِهَةً خدایان چنانچه گمان میبردند مَّا وَرَدُوهَا در نیامدندی بدوزخ چه خدای معذب باشد نه معذب وَكُلٌّ
و همه بتان و بت پرستان فِيهَا در دوزخ خَالِدُونَ جاوید مانندگانند چه ایشان را از آن روی خلاصی نیست لَهُمْ مر
ایشان راست فِيهَا در دوزخ زَفِيرٌ ناله زار وَهُمْ فِيهَا و ایشان در آتش لَا يَسْمَعُونَ نمیشنوند سخنی که بدان
شاد شوند آورده‌اند که چون آیه انکم وما تعبدون من دون الله نازل شد آتش غضب در مشرکان افتاد و ابن الزبعری ایشان را
پریشان دیده گفت غم مخورید و اضطراب مکنید تا من با محمد مباحثه کنم پس گفت ای محمد قد خصمتک و رب الکعبه تو میگوئی که هرچه
مادون الله میپرستند همه دوزخ خواهد بود حال آنکه عزیر و عیسی و ملائکه معبود یهود و نصاری و بنی ملیح اند هرگاه که این معبودان

حصب جهنم باشند گو بتان ما نیز باشند آیه آمد إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ بدرستی که آنانکه پیشی گرفته است لَهُم برای ایشان مِّنَّا الْحُسْنَىٰ
از ما سابقه نیکو که سعادتست و توفیق طاعت یا بشارت بجنت و آن عیسی و عزیر و ملائکه اند علیهم السلام أُولَٰئِكَ آن گروه که سابقه
عنایت مخصوصند عَنْهَا مُبْعَدُونَ از دوزخ دور کرده شدگانند صاحب جواهر فرموده است که سبق عنایت در بدایت موجب ظهور
ولایت است در نهایت بیت هر تخم که در ازل بکشتند نهان در مزرعه ابد بروید بعیان لَا يَسْمَعُونَ نمیشنوند آن دوربودگان
از دوزخ حَسِيسَهَا آواز آتش او را بجهت آنکه ایشان در اعلی علیین اند و دوزخ در اسفل سافلین است وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ و ایشان
در آنچه آرزو برد أَنفُسُهُمْ دلهای ایشان خَالِدُونَ جاویدانند یعنی مشتهیات خود را دائم می یابند لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ
اندوهگین نگرداند ایشان را فزع اکبر یعنی قول ملائکه که گویند لا بشری چه ایشان این کلمه نخواهند شنید یا وقتی که گویند وامتازوا الیوم و
ایشان ملول نخواهند بود چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند شد و گفته اند فزع اکبر وقتی باشد که موت را بصورت
قوچی املح بر بلندی بدارند و بکشند و این ندا بر آید که یا اهل النار خلود لا موت و یا اهل الجنة خلود لا موت دوزخیان فزع کنند و
بهشتیان با فرح گذرانند وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ و پیش آیند ایشان را ملائکه وقت بیرون آمدن از قبور و گویند هَٰذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي این
آن روزیست که در دنیا كُنتُمْ تُوعَدُونَ بودید که بدین وعده داده میشدید یعنی اینست روز ثواب و کرامت شما عابدانرا
گویند این روز خجسته شماست عارفانرا خطاب رسد که این روز تماشای شماست نظم نیک مردان را نعیم اندر نعیم عشقبازان
را لقا اندر لقا حصه آنها وصال حور عین بهره اینها جمال کبریا يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ یاد کن روزی را که طی کنیم و در هم پیچیم آسمانرا
كَطَيِّ السِّجِلِّ همچون پیچیدن طومار لِلْكُتُبِ برای کتابت و حفص بجمع میخواند یعنی همچو طی کردن سجل مر نوشتها و سجل نام
کاتب حضرت رسالت بود صلی الله علیه و سلم و گویند ملکی است که چون کرام الکاتبین نامهای اعمال بوی سپارند در هم پیچد كَمَا بَدَأْنَا
همچنانچه آغاز کردیم أَوَّلَ خَلْقٍ نخست بار آفریدن را بی ماده و مددی نُّعِيدُهُ باز گردانیم آنرا که آفریده‌ایم اعاده مثل ابدا
باشد در ایجاد از عدم و هر دو نزد قدرت ما آسانست وَعْدًا وعده دادیم باعاده وعده دادنی عَلَيْنَا بر ماست وفا
کردن بدان إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ بدرستی که ما کننده‌ایم بی شبهه یعنی چنانچه از اول بوجود آورده‌ایم برای معرفت دیگر باره موجود
خواهیم ساخت برای مکافات وَلَقَدْ كَتَبْنَا و بدرستی که نوشتیم ما فِي الزَّبُورِ در کتاب داود علیه السلام مِن بَعْدِ الذِّكْرِ از
پس توریه یعنی بعد از آنکه در توریة نوشته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم أَنَّ الْأَرْضَ آنکه زمین بهشت يَرِثُهَا میراث
گیرند آنرا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ بندگان شایسته من یعنی امت محمد صلی الله علیه و سلم و گفته اند عامه مؤمنان إِنَّ فِي هَٰذَا
بدرستی که درین که یاد کردیم از اخبار و مواعظ و مواعید لَبَلَاغًا هر آینه کفایتست لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ مر گروه پرستندگانرا
مراد امت حضرت رسالت اند صلی الله علیه و سلم که خبر و موعظه قرآن ایشانرا بسنده است در رسیدن بمطلوب وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و
نفرستادیم ترا ای محمد إِلَّا رَحْمَةً مگر بخشایشی لِّلْعَالَمِينَ مر عالمیان را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رحمتست مر مؤمنانرا
که بدو راه یافتند انما انا رحمة مهداة و رحمتست مر کافرانرا که بسبب وی از عذاب استیصال ایمن بودند ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم

در کشف الاسرار آورده که از رحمت وی بود که امت را در هیچ مقام فرو گذاشت نکرد اگر در مکه معظمه بود و اگر در مدینه زاهره اگر در مسجد مکرم بود و اگر در حجره طاهره همچنین بند روزه عرش و مقام قاب قوسین یاد فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین فردا در مقام محمود بساط شفاعت گسترد گوید امتی امتی شعر عاصیان پر کنند در دامن آخر زمان دست در دامان تو دارند جان در آستین نا امید از حضرت بانحرت نتوان شدن چون توئی در هر دو عالم رحمة للعالمین قل بگوای محمد مر کافران را انما یوحی الی جز این نیست که وحی فرستاده میشود بسوی من انما الهکم انکه جز این نیست که خدای شما اله واحد خدای یگانه است و یکتا فهل انتم پس آیا هستید شما مسلمون گردن نهادگان مقتضی وحی را فان تولوا پس اگر برگردند از توحید فقل آذنتکم پس بگو آگاه کردم شما را علی سواء برابر یعنی من و شما در علم بآنچه اعلام کردم برابریم در موضح آورده که اعلام کردم شما را از آنچه بمن وحی کردند و بر شما روشن شد و مؤمن و کافر در علم بدین مساوی شدند و ان ادری و نمیدانم من اقریب آیا نزدیکست ام بعید یا دورست ما توعدون آنچه وعده داده شده اید بدان انحضرت یا غلبه مسلمانان انه بدرستیکه خدای یعلم الجهر میداند آشکارا من القول از سخن کافران در طعن اسلام و یعلم ما تکتمون و میداند آنچه پنهان میدارید از حسد بر پیغمبر و حقد بر مسلمانان و ان ادری و نمیدانم لعله فتنة شاید که تاخیر آن موعود یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما بشما آزمایشی باشد لکم مر شما را یعنی بطریق استدراج در تاخیر انداخته و متاع و شاید که برخورداری بود شما را الی حین تا هنگامی که اجل مقدر برسد قال رب احکم بگوای آنحضرت کار من حکم کن میان من و اهل مکه و حفص قال میخواند یعنی گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که ای پروردگار من حکم کن میان من و اهل مکه بالحق براستی و ربنا الرحمن و پروردگار ما بسیار رحمت بر اهل و بیدکار خود المستعان یاری خواسته شده یعنی یاری ازو خواهند علی ما تصفون بر آنچه شما صفت میکنید و میگویید عذاب موعود اگر حق است چرا فرود نمی آید یا رایت اسلام دم بدم نگونسار خواهد شد یعنی شما سخنان ناسزا میگویید و ما از خدای پروردگار آن یاری میخواهیم و امیدواری معونت از حضرت او داریم

بیت مراد خویش ز درگاه پادشاهی خواه که هیچکس نشود نا امید از آن درگاه

سوره حج بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الناس ای مردمان خطاب با عامه مکلفانست میگوید اتقوا ربکم بترسید از عذاب پروردگار خود ان زلزلة الساعة بدرستیکه جنبانیدن قیامت زمین را شیء عظیم چیزی بزرگ و پر هول است اسناد تحریک بساعت مجازیست و این زلزله از علامات قیامت است که باشد و قبل طلوع شمس از مغرب وقوع یابد و در زاد المسیر آورده که قبل از نفخه اولی زمین متزلزل شود و ندای از آسمان برسد که یا ایها الناس اتی امر الله فزعی عظیم در خلائق پدید آید بیت در طبقات فلک افکنده بیم زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها در روزی که به بینید آن روز را یعنی آن زلزله را تذهل غافل شود و فراموش کند از هیبت آن کل مرضعة هر شیر دهنده عما ارضعت از آن فرزند که وی را شیر میدهد با وجود مهربانی مرضعه بر رضیع و تضع و بیفکند کل ذات حمل هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفکند هر زن باردار حملها فرزند خود را و تری الناس و به بینی مردمان را از غایت دهشت در آن وقت سکاری مستان یعنی مانند مستان عقل و تمیز از ایشان زایل شده و ما هم بسکاری

و نباشند ایشان مستان بحقیقت زیرا که زوال عقل از خوف و حیرت سکر نباشد و اگرچه در رای العین مانند سکر نماید پس ایشان بتحقیق مست نباشند و لکن عذاب الله شدید ولیکن عذاب خدای سخت است از هول آن مدهوش نمایند و من الناس و از مردمان من یجادل کسی هست که جدال کند فی الله در کتاب خدای چون نضر بن حارث که میگوید ان هذا الا اساطیر الاولین یا بحث کند در قدرت حق سبحانه چون ابی بن خلف که انکار بعث مینماید حشر را بغیر علم بی دانشی و معرفتی و نه برهانی و حجتی و یتبع و پیروی کند در مجادله یا در معامله احوال خود کل شیطان مرید هر دیوی سرکش گمراه را که در ازل کتب علیه نوشته شده است بران دیو در لوح محفوظ انه من تولاه انکه هرکس او را دوست دارد و متابعت کند فانه پس آن دیو یضله گمراه کند تابع خود را و یهدیه و راه نماید او را الی عذاب السعیر بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را بران کار دارد که مکافات آن دوزخ برد و در احقاف فرموده که ضمیر علیه راجع بمجادل است یعنی حکم کرده خدای بران جدال کننده که هر که بدین وی رود بدوزخ رسد یا ایها الناس ای مردمان گویند خطاب با کفارست منکران حشر را میگوید ان کنتم اگر هستید شما فی ریب من البعث در شک از برانگیختن خلق و میگویید اعاده ممکن و مقدور نیست اخر نظر کنید در اول حال خود فانا پس بدرستیکه ما خلقناکم آفریدیم پدر شما را من تراب از خاک و شما فرع اویید ثم من نطفة پس آفریدیم شما را از منی ثم من علقة پس از مقدار خون بسته ثم من مضغة پس از قطعه گوشت مقدار آنکه بخایند مخلقة تمام خلقت که در وی هیچ عیبی و نقصی نبود و غیر مخلقة و ناتمام که در بعضی از اجزاء وی نقصانی باشد یا مصوره و غیر مصوره در وسیط آورده که این معنی در سقط است که یکی بیفتد بعضی از عضو و یکی تمام صورت یافته ملخص کلام آنکه شما را منتقل ساختیم از حالی بحالی لنبین لکم تا بیان کنیم برای شما ابتدای آفرینش شما تا استدلال کنید از مبدا بر معاد و تامل نمایید که هرچه قابل تغییر و تکوین است باری دیگر قبول آن میتواند کرد و نقر و قرار میدهیم فی الارحام در رحمها ما نشاء آنچه خواهیم که قرار دهیم یعنی جنینی ساقط نشود و در رحم مادر بماند الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که زمان وضع است ثم نخرجکم طفلا پس بیرون آریم شما را از بطون امهات طفلی که از غایت ضعف یا مقدور قیام نتوانید نمود ثم لتبلغوا پس تربیت کنیم شما را تا برسید اشدکم بکمال قوت و جمال فهم و خرد که میان سی و چهل سالگی است و منکم و از شما کسی باشد من یتوفی که متوفی گردد نزدیک بلوغ شد یا قبل از آن و منکم من یرد و بعضی بود که رد کرده شود الی ارذل العمر بتر زندگانی که سن خرافت است لکیلا یعلم تا نداند من بعد علم بعد از دانستن شیئا چیزی را یعنی بحالت کودکی باز گردد و هرچه دانسته باشد فراموش کند و عود آدمی از نهایت بدایت اشارتی است بآنکه قدرت کامله عاجز ندارد از اعاده چنانچه از ابدا نداشته پس دیگر باره جهت استدلال بر بعث میفرماید که و تری الارض و می بینی ای آدمی زمین را هامدة خشک و بی رونق چون مرده فاذا انزلنا پس چون ما فرو فرستیم از ابر علیها الماء بر آن زمین آب باران اهتزت جنبش کند آن زمین بگیاه و ربت و بیفزاید و برآید و انبتت و برویاند من کل زوج از هر صنفی از نباتات بهیج تازه

و تن و نیکو و بجهت انزای بس تادری که زمین مرده را بابی زنده سازد توانا ست برانکه اجزای موتی را جمع ساخته بهمان حال که بودند باز پس **نظم** انکه نی دانهٔ نهال انداخت دانه را هم شجر تواند ساخت کرد نابود را بقدرت بود چه عجب کرد هد بوده وجود **ذلك** انچه کفته شد از افرینش انسان در اطوار مختلفه وتحویل ایشان باحوال متنوعه واحیاء زمین بعد از موت **بان الله** بسبب انست که خدای **هو الحق** او ثابت در ذات خود ومستحق صفات کمال است **وانه** وبجهت آنست که او **یحیی الموتی** زنده میکرداند مرده کان را واکر نه نطفه مرده و زمین خشک شده را زنده و تازه نساختی **وانه علی کل شیء قدیر** وبرای آنست که او بر همه جیزها قادر و توانا ست چه قدرت از صفات ذاتیه است ونسبت او بهمه مقدورات متساوی پس جون مشاهده قدرت بر احیاء یعنی از اموات دلالت کرد لازم آمد اقتدار او بر احیاء همه اموات **وان الساعة آتیة** وایراد این دلایل برای آنست تا بدانند که قیامت آینده است **لا ریب** هیچ شکی نیست **فیها** در آمدن او **وان الله** وبدانند آن نیز که خدای **یبعث** بر می انکیزد **من فی القبور** کسانرا که در کورها اند بمقتضای وعده خود تا ایشانرا حساب کند وجزا دهد **ومن الناس** واز مردمان **من یجادل** کس هست که از روی ستیزه جدال کند **فی الله** در کلام خدای یا قدرت او تکرار برای تاکید ست یعنی قبل از این بهمین الفاظ کذشته یا مراد از مجادل اول رؤسای کفارند جون نضر والی واضراب ایشان واز ثانی تبعه ومقلدان که هر یکی از ایشان نیز طرح جدال می افکند **بغیر علم** بی دانشی که بدو داده باشند **ولا هدی** ونی دلیلی که راه نماید بمقصد **ولا کتاب منیر** ونی کتاب روشن که بدان صواب از خطا متمیز کردد یعنی مجادله میکند بی سند از استدلال یا وحی بلکه در صدد جدال است بمحض تقلید وتقلید محض **ثانی عطفه** در حالتی که بپیچنده دامن خود ست واین کنایت باشد از تکبر چه متکبر دامن از هر جیز در می جیند پس این مقلد متکبر جدال میکند **لیضل عن سبیل الله** تا کمراه کرداند مردم را از راه خدای یعنی از فرمان برداری او **له فی الدنیا** مر ویراست در دنیا **خزی** رسوائی بقتل جنانچه در بدر رسید **ونذیقه** ونجشانیم او را **یوم القیامة** روز رستخیز **عذاب الحریق** عذاب آتش سوزنده وکوییم **ذلک** این خزی وعذاب **بما قدمت یداک** بسبب آن جیزیست که از پیش فرستاد دستهای تو یعنی انچه کسب کرده از کفر ومعصیت **وان الله** وبسبب انست که خدای **لیس بظلام** نیست ستم کننده **للعبید** بر بندکان خود ایراد صیغه مبالغه جهت کثرت عبید ست آورده اند که جمعی اعراب بمدینه آمده بشرف اسلام دریافتند پس هر کدام از ایشان مرضی عارض نشد وتن ایشان پسری بزاد واسب او کره خوب آورد ومواشی او نتاج نیکو دادند کفتند اسلام نیکو دینی است ومرا بسبب قبول او نیکوها پیش آمد دل او باسلام آرامیده شد واکر قضیه بر عکس آمد از دین برکشته کفت اسلام بر من میمون نیست آیه نازل شد که **ومن الناس** واز مردمان **من یعبد الله** کس هست که پرستد خدا را **علی حرف** بر اختلاف واضطراب یا بر طرف یعنی بر کناره ایستاده ودر کار خود غیر متمکن ومانند کسی که در لشکر بر کناره ایستاده باشد اکر بیند فتح بود یا غنیمت نزدیک آید واکر نه بکریزد **فان اصابه** پس اکر برسد او را **خیر** نیکوئی جون صحت وغنا **اطمأن به** آرام کیرد بدین وثابت شود بران بسبب آن جیز **وان اصابته فتنة** واکر برسد او را آن مانند جون مرض وفقر **انقلب** برکردد **علی وجهه** بر روی خود یعنی از جهتی که آمده باز بدان

عود کند مراد آنست که مرتد کردد واز دین اسلام دین دست باز دارد قولی آنست که یکی از یهود ایمان آورده نابینا شد وبلاها پیش وی آمد باحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کفت من دین اسلام را شوم کرفتم مرا اقاله کن حضرت جواب داد ان الاسلام لا یقال یهودی مرتد شد وی این آیه فرود آمد که هر که از دین برکشت **خسر الدنیا** زیان کرد در دنیا که بمراد نرسید **والآخرة** وزیان دارد در آخرت که عملها او نابود شد **ذلک** زیان هر دو سرای **هو الخسران المبین** آنست زیان هویدا چه بر همه عقلا ظاهر است که زیانی از ان عظیم تر نیست **شعر** نه مال ونه اعمال نه دنیا ونه دین نه لامعه صدق نه انوار یقین در هر دو جهان منفعل وخوار حزین البته زیانی بنود بدتر از این **یدعو** میخواند آن پیرستد مرتد یا مشرک **من دون الله** بجز خدای **ما لا یضره** آنچیزی که ضرر بدو نرساند اکر نه پرستد او را **وما لا ینفعه** وسود ندهد ویرا اکر پرستش کند **ذلک** آن پرستش **هو الضلال البعید** آنست کمراهی دور از مقصد **یدعو** میپرستد **لمن ضره** انرا که ضرر پرستیدن او که قتل دنیا وعذاب آخرتست **اقرب** نزدیکتر است **من نفعه** از سود او که توقع شفاعتست وتوسل بحضرت عزت **لبئس المولی** هر آینه بد یاریست بت **ولبئس العشیر** وبد مصاحبی واین کار بت **ان الله** بدرستی که خدای **یدخل الذین آمنوا** در می آرد انانرا که تصدیق خدا و رسول کردند **وعملوا الصالحات** وکارهای شایسته بجای آوردند **جنات تجری** در بوستانها که میرود **من تحتها الانهار** از زیر اشجار آن جویها وغایت نزهت باغ وبوستان آن باب روانست **ان الله یفعل** بدرستی که خدای تعالی میکند **ما یرید** آنچه میخواهد از مکافات موحد ومشرک آورده اند که کروهی از غطفان در قبول اسلام توقف نموده کفتند شاید محمد از پیش نرود و دوستی که میان ما ویهود است منقطع کشته مدد ایشان بما نرسد حق سبحانه آیه فرستاد که **من کان یظن** هر که باشد که کمان برد **ان لن ینصره الله** انکه نصرت ندهد خدای پیغمبر خود را **فی الدنیا** در دنیا باعلاء کلمه واظهار حجت وغلبه بر اعادی **والآخرة** ودر آخرت بعلو درجه وشفاعت وتقریب وکرامت **فلیمدد بسبب** پس باید که فرو کذارد رسنی **الی السماء** بسقف خانه یعنی رسنی از سقف بیاویزد ودر حلق بندد **ثم لیقطع** پس ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد و ببرد یا رسن در کردن افکند ومختنق شود وکفته اند رسنی از آسمان دنیا بیاویزد ودست در ان زده قطع مسافت کند تا بفلک رسد ودفع نصرت از پیغمبر صلی الله علیه وسلم جهد تمام نماید **فلینظر** پس در نکرد بنظر تامل که با وجود این کلفتها **هل یذهبن** ایا میبرد **کیده** فعل حیلت انداز او **ما یغیظ** آنچه او را بخشم اورده است انکار پیغمبر وغلبه انکه او شاید نصرت نشود **وکذلک** وهمچنانکه بیان کردیم این کار را وروشن کرد انیدیم **انزلناه** فرو فرستادیم قرآنرا **آیات بینات** ایتهای روشن در احکام واخبار تا بر شما هویدا کردد **وان الله** وبرای انکه خدای **یهدی** راه مینماید بدان ایتها یا بر هدایت ثابت دارد **من یرید** هر کرا خواهد **ان الذین آمنوا** بتحقیق انانکه کرویدند **والذین هادوا** وانانکه یهودی شدند **والصابئین** وستاره پرستان **والنصاری** وترسایان **والمجوس** وکبران **والذین اشرکوا** وانانکه شرک آوردند یعنی عبدهٔ اصنام **ان الله یفصل** بدرستی که خدای جدا کند **بینهم** میان ایشان **یوم القیامة** روز رستخیز بحکم محکم

و قضای مبرم تا حق از باطل متمیز کردد إِنَّ اللَّهَ بتحقیق که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ برهمه چیزها شَهِيدٌ گواه است و از حال همه
آگاه أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی یعنی نمی دانی أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای يَسْجُدُ لَهُ سجده میکند مر ورا مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست
ملائکه سجده طوع و باقی سجده تسخیر وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و هر که در زمینهاست مؤمنان سجود طاعت و دیگران سجود خضوع و ذلت
وَالشَّمْسُ و آفتاب بطلوع و غروب وَالْقَمَرُ و ماه بشروق و افول وَالنُّجُومُ و ستارگان برفتن و آمدن وَالْجِبَالُ و
کوهها بجریان ینابیع و پرورش معادن وَالشَّجَرُ و درختها بسایه وَالدَّوَابُّ و چهارپایان بعجایب ترکیب وَكَثِيرٌ و
بسیاری از ایشان مِنَ النَّاسِ از مردمان سجده کنند او را سجده طاعت وَكَثِيرٌ و بسیاری از ایشان که اباکردند از سجود
حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ حکم شده است بر ایشان در لطائف فرموده که در حقیقت وضع جبهه بر زمین سجود نیست چه اگر کسی از
روی استهزا پیش کسی پیشانی بر زمین نهد آنرا از حساب سجده نشمارند بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تخشع
و غایت تعظیم و تکریم است و همه ذرات عالم مر خدای را خاضع و خاشع اند بدلالت حال که انفع است از دلالت مقال در نکته تا
بی از عین شهود جمله ذرات جهان را در سجود این سجده ششم است باتفاق علما از سجدات قرآنی و در فتوحات این
سجده مشاهده و اعتبار گفته و فرموده که همه اشیا غیر از میان را بتبعیض نکرد پس بنده باید که مبادرت نماید بسجده تا از کثیر
اول باشد که اهل سجده و اقترابند نه از کثیر ثانی که مستحق عذاب و عقابند وَمَن يُهِنِ اللَّهُ و هر کرا خوار کرداند خدای بشقاوت
یا اضلال یا خذلان یا دخول در دوزخ فَمَا لَهُ پس نیست او را مِن مُّكْرِمٍ هیچ گرامی کننده و نوازنده و عزیز سازنده
بسعادت یا هدایت یا توفیق یا وصول ببهشت إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بدرستی که خدای بکند مَا يَشَاءُ آنچه خواهد از اهانت
و اکرام آورده اند که اهل کتاب با زمره اصحاب در مقام مخاصمه آمده گفتند پیغمبر ما مقدم و دین ما قدیم است و ما بدین سزاوار
تریم از شما مؤمنان جواب دادند که ما پیغمبر خود و پیغمبر شما را تصدیق میکنیم و بکتاب خود و کتاب شما ایمان داریم و شما با آنکه پیغمبر و
کتاب ما را میشناسید از روی حسد بران تمکین نکنید پس حق در طرف ما باشد نه در جانب شما حق سبحانه آیة فرستاد هَٰذَانِ
خَصْمَانِ این دو گروه دشمنان اخْتَصَمُوا جنگ کردند و جدال نمودند فِي رَبِّهِمْ در دین پروردگار خود و از ابوذر
غفاری رضی الله عنه منقول است که سوگند میخورم بخدای که این آیه در شان شش کس است که در روز بدر مبارزت کردند
از جانب کفار عتبه و شیبه و ولید و از طرف مؤمنان حمزه و علی و عبیده رضی الله عنهم و در تبیان از مرتضی علی رضی الله عنه نقل
کرده که نزلت الآیة فی مبارزت الکفار یوم بدر و در وسیط آورده که فرق خمسه مذکوره یعنی یهود و صابیان و نصاری و مجوس
و مشرکان یک گروه خصم اند و مؤمنان علاحده گروهی خصم و این دو خصم پیوسته در ذات و صفات خدای جنگ کنند فَالَّذِينَ
كَفَرُوا پس آنانکه نگرویدند قُطِّعَتْ لَهُمْ ببرند برای ایشان بمقدار جثه ایشان ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ جامها از آتش
که جسد ایشان را فرا گیرد چون احاطه جامه بتن يُصَبُّ ریخته میشود مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ از زبرهای ایشان یعنی بر زبر سر
بر سر ایشان الْحَمِيمُ آبی گرم که از غایت حرارت يُصْهَرُ بِهِ گداخته شود بآن مَا فِي بُطُونِهِمْ آنچه در شکمهای

ایشان باشد از امعا و احشا وَالْجُلُودُ و بگدازد پوستهای ایشان یعنی اثر آن حرارت بظاهر و باطن ایشان برسد وَلَهُم و مر تعذیب
ایشان را مَّقَامِعُ گرزها باشد در دست زبانیه مِنْ حَدِيدٍ از آهن كُلَّمَا أَرَادُوا هر گاه که خواهند أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا آنکه بیرون
آیند از آتش مِنْ غَمٍّ از جهت غمی که ایشان را دریافته باشد أُعِيدُوا باز کردانیده شوند بدان گرزها فِيهَا در دوزخ
یعنی چون بکناره دوزخ رسیده بخروج نزدیک شوند زبانیه گرز بر سر ایشان میزنند و بازپس دوانند بدرکات و میگویند وَذُوقُوا و بچشید
عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزنده إِنَّ اللَّهَ بتحقیق که خدای يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در آرد آنانرا که گرویدند بخدای و رسول
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر مساکن
و قصور آن جویها يُحَلَّوْنَ آراسته کرده شوند و پیرایه بندند ایشان را فِيهَا در بهشت مِنْ أَسَاوِرَ بدستوانهای
مِن ذَهَبٍ از زر وَلُؤْلُؤًا و بیارایند شان بمروارید وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا و جامها که پوشند ایشان در بهشت حَرِيرٌ ابریشم
خالص است و در حدیث آمده که هر که حریر پوشد در دنیا نپوشد آنرا در آخرت مراد مردان اند که لبس حریر بر ایشان حرام است
وَهُدُوا و راه نموده شده اند مؤمنان إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ به پاکیزه از قول یعنی سخن پاک راه نمایند ایشانرا در آخرت
و آن چنان باشد که چون نظر ایشان بر بهشت افتد گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و چون ببهشت در آیند بر زبان رانند که الحمد لله الذی
اذهب عنا الحزن و چون در دنیا منازل خود گیرند گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده یا قول پاکیزه آن بود که در بهشت لغو و فحش باطل
نگویند و نشنوند لا یسمعون فیها لغوا و لا تأثیما و اکثر مفسران بر آنند که ایشان راه یافته اند بقول طیب در دنیا که گفتن کلمه شهادتست یا قرائت
یا استغفار سلمی رحمه الله آورده که قول طیب ذکر الله است یا نصیحت مسلمانان و گفته اند ارشاد مرید است یا دعای مؤمنان یا امر معروف
و نهی منکر در لطائف قشیری مذکورست که قول طیب آنست که صادر شود از دل خالص و مصافی و مقترن بود برضای حضرت الهی در کشف
الاسرار فرموده که کلام پاکیزه آنست که از دعوی پاک باشد و از عجب دور و بنیاز نزدیک سهل تستری رحمه الله تعالی فرموده که درین کار
نظر کردم هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب صعبتر از دعوی نیافتم بیت این ابادست این راه نیاز ترک نازش کرده با این ره
بسان وَهُدُوا و راه یافته اند اهل ایمان إِلَىٰ صِرَاطِ الْحَمِيدِ براه خداوند ستوده که آن دین اسلام است إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه
نگرویدند بخدا و رسول وَيَصُدُّونَ و باز میدارند عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی مردم را از طاعت منع میکنند وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و
از طواف مسجد حرام بقول اکثر مراد روز حدیبیه است که پیغمبر و اصحاب را از طواف خانه و مسجد باز داشتند الَّذِي جَعَلْنَاهُ آن مسجدی
که ساختیم او را لِلنَّاسِ برای مردمان و مخصوص نیست ببعضی دون بعضی سَوَاءً یکسانست الْعَاكِفُ فِيهِ مقیم در وی وَالْبَادِ
و آینده یعنی غریب و شهری در قضای مناسک حج و اداء لوازم تعظیم خانه مساوی اند یا در قبله یا در ایمن بودن در وی پس قول مراد
از مسجد نفس او باشد و این مذهب امام شافعی است رحمه الله تعالی و بقول امام اعظم و امام احمد حنبل رحمهما الله تعالی مراد از مسجد همه حرم است
و در سکنی مکه و نزول در منازل آن مسافر و مقیم یکسانند یعنی حاج و معتمر در موسم بهر منزل که خواهند فرود آیند اما سکان بیوت را
اخراج کنند و از فاروق رضی الله عنه منقول است که در موسم منادی فرمود که درهای سرای مکه در نه بندند تا آیندگان هر جا خواهند فرود

اینک وَمَنْ یُرِدْ وهر که خواهد فِیهِ درحرم بِإِلْحَادٍ میل کردن از حق یعنی هر که درحرم اراده کند کردیدن از راه راست بِظُلْمٍ
بستمکاری نُذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ از عذاب دردناک والحاد درحرم بقول اصحاب حرام است وکفته اند البته آنچه
منهی عنه است حتی دشنام دادن خادم و در تیسیر کوید احتکار طعام واکثر علما برانند که اراده کناه درحرم موجب استحقاق عذاب است وهر که
قصد کناهی کند در غیر حرم اکر بفعل آرد سیئه بروی نویسند واکر فی الاد درحرم که اکر اندیشه کناهی کند بی آنکه بفعل آرد از خطیه بروی می
نویسند ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که اکر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی اید پیشه غاید که کسی را در مکه بکشد از عذاب الیم
خواهد چشید امام علم الهدی رحمه الله تعالی فرموده که چون بمکه محترمه مخصوص است بتضاعف حسنات چه نمازی در و باچند ین نماز در غیر
او برابرست پس جزای مساوی در و کلی ترست از سائر مواضع حبرانه الذین کنموا که در لعلد ابه کفت محذوف است تقدیرش انکه
انکسان هلاک شد ند یان بانکار کشته وَإِذْ بَوَّأْنَا ویاد کن چون معین وبیان کردانیدیم لِإِبْرَاهِيمَ برای ابراهیم خلیل مَكَانَ الْبَيْتِ
جای خانه کعبه را در وقت ساختن بانکه ابری فرستادیم تا سایه کرد بران مقدار که زمین خانه بود یا بادی برانکیختیم تا بیدان اندازه زمین
را برفت وا و خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی أَنْ لَا تُشْرِكْ آنکه شرک میاور وانباز مکیر بِي شَيْئًا بمن چیزی را که من از شریک مقدس
ومنزهم وَطَهِّرْ بَيْتِيَ وپاک دار خانه مرا از بتان وچیزهای ناشایسته لِلطَّائِفِينَ برای طواف کنندکان کرد اکرد وی از غایبان
وَالْقَائِمِينَ وبرای استادکان یعنی مقیمان بلد وکفته اند برای بپا استادکان در نماز وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ورکوع وسجود کنندکان یعنی خانه
کعبه را از اقذار وانجاس پاک سازتا ویرا طواف کنند و در و نماز کذارند این قول بلسان اهل علم است اما بزبان اهل اشارت میفرماید
که دل خود را که دار الملک کبریای منست از همه چیز پاک کن وعیبی برابد و راه مده که او پیمانه شراب محبت ماست القلوب اوانی الله فی
الارض فاحب الاوانی اصفاها وحی آمد بداود علی نبینا وعلیه السلام که برای من خانه پاک ساز که نظر عظمت من بروی فرود آید
داود علیه السلام کفت وای بیت یسعک کدام خانه است که عظمت وجلال ترا شاید فرمود که ان دل بنده مؤمنست داود علیه السلام
فرمود که او را چکونه پاک سازم کفت اتش عشق در وی زن تا هرچه غیر ماست همه بسوزند بیت خوش آن آتش که در
دل برفروزند بجز حق هرچه پیش آید بسوزند چون ابراهیم صلوات الرحمن علیه خانه کعبه را تمام کرد وحی آمد که مردمان را بزیارت خانه
آواز ده ابراهیم فرمود که اواز من بکجا رسد خطاب رسید که از تو ندا کردن واز من رسانیدن پس خلیل در مقام ابراهیم یا بر کوه ابو قبیس
خاست وندا کرد که ای مؤمنان خدای حج خانه خود بر شما نوشت وشما را بران میخواند اجابت کنید حق سبحانه اواز او را بذرات
ذریات رسانید و همه را صدای دعوت او بشنوانید وهر که در علم الله بود که حج کذارد بجواب لبیک اللهم لبیک مبادرت فرمود وقصه
نادین خلیل اینست که حق سبحانه فرمود وَأَذِّنْ وندا ده ای ابراهیم فِي النَّاسِ در میان مردمان وبخوان ایشانرا بِالْحَجِّ
بحج خانه خدای و در عین المعانی کفته که امر متوجه حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم پیغمبر باید که خبر ده مردمانرا از وجوب حج
يَأْتُوكَ تا بیایند بتو مردمان رِجَالًا پیادکان وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ وسواران بر هر شتری لاغر شده ونزار کشته که بجد تمام
يَأْتِينَ می ایند آن شتران مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ از هر راهی دور یعنی تو در دعوت کن که سواره وپیاده بحج خواهند آمد لِيَشْهَدُوا

تاحاضر

تا حاضر شوند مَنَافِعَ لَهُمْ نزدیک منفعتها که مر ایشانراست یعنی بمنافع دنیا واخرت برسند وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ ویاد کنند نام خدا را یعنی لبیک کویند
فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ در روزهای دانسته شده که ایام عشرست از ذی حجه وقولی انتها آنست که نام خدای برند در ایام نحر وتشریق عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ
بر ذبح آنچه روزی داده است ایشانرا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بسته زبان انعام یعنی شتر وکاو وکوسفند مراد قربانی است که بنام خدای
کشند وکفار بنام حدیث قربانی میکردند واز کوشت قربانی نمیخوردند حق سبحانه فرمود مؤمنانرا که بنام من قربان کنند فَكُلُوا مِنْهَا پس
بخورید از کوشت آن این امر اباحتست و در قربانی تطوع وارد شده چه اکر قربان در کفارت باشد یا جبر نقصانی صاحب قربانرا خوردن
آن جائز نبود وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ وبخورانید از ان قربانی درمانده محنت کشیده محتاج تنکدست را ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ پس
تابکذارند عطف است بر یذکروا یعنی بحج می آیند تا خدا را یاد کنند وقضا نمایند ایشان حاجتهای خود را تا بجای آرند مناسک حج را
یا زائل کردانند وسخ وشوریده را از خود بکرفتن موی لب وچیدن ناخن ونتف ابط همانند آن وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ ووفا کنند
بنذرهای خود را از نیکوئیها وَلْيَطَّوَّفُوا وتا طواف کنند کان طواف زیادت رکن است یا طواف وداع بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانه
آزاد از تملک مردمان یا از تسلط جباران یا خانه قدیم که متعبد اول اوست مراد خانه کعبه است ذَٰلِكَ آنچه کفته شد از اعمال
واحکام حج دین خداست وَمَنْ يُعَظِّمْ وهر که بزرک دارد حُرُمَاتِ اللَّهِ احکام خدا را که هتک حرمت او روا نیست فَهُوَ
پس آن بزرک داشت خَيْرٌ لَهُ بهترست مراو را عِنْدَ رَبِّهِ نزدیک پروردکار او از جهت پاداش وَأُحِلَّتْ و
حلال کرده شد لَكُمُ الْأَنْعَامُ مر شما را چهارپایان إِلَّا مَا يُتْلَىٰ مکر آنکه خوانده شده است عَلَيْكُمْ بر شما تحریم آن
که مردارست وکوشت خوک وجز آن فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس یکسو روید از پلیدی مِنَ الْأَوْثَانِ از بتان که عین رجس اند وَ
اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ واجتناب کنید از سخن دروغ که اتخاذ شرکاء یا کواهی دروغ یا قولی که بزبان اید ودل با او موافق نبود
حُنَفَاءَ در حالتی که مخلص باشید لِلَّهِ مر خدا را ومایل بدین او که اسلام است غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ شرک آرندکان بدو وَ
مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ وهر که شرک آورد بخدای فَكَأَنَّمَا خَرَّ پس همچنانست که کوئیا در افتاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بر روی
زمین وهلاک شد فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ پس در ربایند او را مرغان مردارخوار از روی زمین واعضا واجزای او را متفرق
ومتفرق میسازند أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ یا باد بر انکند او را یا از موضع مرتفع فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ درجای دور از غرباد رسد
وسکیر این کلمات از تشبیهات مرکبه است یعنی هر که از اوج ایمان بحضیض کفر افتد هواهای نفس او را پریشان وپامال سازند
یا باد وسوسه شیطانی او را در وادی ضلالت افکند ونابود شود ملخص کلام هلاکت مشرکانست ذَٰلِكَ آنست کار که فرمودند
از اجتناب اوثان وپرهیز از دروغ وَمَنْ يُعَظِّمْ وهر که تعظیم کند شَعَائِرَ اللَّهِ نشانهای خدا را که مناسک حج است
یا هدایا و تعظیم هدایا آنست که فربه باشد وبی عیب وکران بها فَإِنَّهَا پس بدرستی که بزرک داشت مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ از
تقوی دلهاست یعنی از افعال خداوندان قلوب وتقوی دلها ترسکاری بوده از موجبات غضب حضرت الهی لَكُمْ فِيهَا
مر شما را در انعام مَنَافِعُ سودهاست از شیر وپشم وموی وسواری وبارکردن ونژاد إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی

نام برده که زمان نحر تست ثُمَّ مَحِلُّهَا پس جای ذبح یا وجوب نحر آن منتهی شود إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ ط بخانه آزاد از غرقه شدن بوقت
طوفان یا خانه بزرگوار وَلِكُلِّ أُمَّةٍ و مر هر گروهی را از اهل ادیان که پیش از شما بودند جَعَلْنَا مَنْسَكًا دادیم قربانی یعنی
فرمودیم بقربانی لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ تا یاد کنند نام خدا را عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه داده ایم ایشانرا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ ط از
بهیمه چهارپایان یعنی هر امتی مقرر کرده بودیم که قربانی کنند بنام ما فَإِلَٰهُكُمْ پس خدای شما و خدای ایشان إِلَٰهٌ وَاحِدٌ
یک خدایست فَلَهُ أَسْلِمُوا ط پس مر او را گردن نهید و تن با او بترک آمیخته مسازید وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ و بشارت ده ای محمد
فروتنان را بترک آن حرایا ترسکاران را برحمت بی منتها و سلمی رحمه الله تعالی فرموده که مژده ده مشتاقان را بسعادت لقا که هیچ مژده
از بن فرح افزای تر نیست پس در صفت مخبتین میگوید الَّذِينَ آنانکه إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان
وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ بترسد دلهای ایشان از هیبت اشراق اشعه جلال ربانی و طلوع انوار عظمت جاودانی و خواهند که خود را
پروانه وار بشعله جمال بسوزند و دیده همت از نظر بغیر وجه مقدس حضرت قدیم بر دوزند بیت دیده از غیر تماشای
تو بر دوخته باد ز آتش تو جان و دل ما سوخته باد پس با نجاح مطلوب مژده ده ایشانرا وَالصَّابِرِينَ و دیگر صبر کنندگان را عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ
بآنچه بایشان رسیده و میرسد از تکالیف و محن وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ و بپای دارندگان نماز را و ادا کنندگان در اوقات آن وَ
مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا داده ایم ایشانرا يُنْفِقُونَ ط نفقه میکنند در وجوه خیر و صرف مینمایند بمصارف پسندیده وَ
الْبُدْنَ و شتران و گاوان که برای هدی رانده اند جَعَلْنَاهَا لَكُمْ ساختیم آنها یعنی کشتن آنها مر شما را مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ از نشانهای
دین خدای لَكُمْ مر شما را فِيهَا خَيْرٌ ط در آنها نیکوئیست از منافع دینیه و دنیاویه فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ پس یاد کنید
نام خدا را عَلَيْهَا بر کشتن صَوَافَّ ط در حالتی که بر پای ایستاده باشند و شتر را ایستاده ذبح کردن سنت است و بعضی
بوقت نحر گویند الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر اللهم منک ولک فَإِذَا وَجَبَتْ پس چون بیفتد بر زمین جُنُوبُهَا پهلوهای
مذبوحات و روح از ایشان بیرون رود فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از گوشتهای ایشان و این خوردن سنت است وَأَطْعِمُوا
الْقَانِعَ و بخورانید درویش قناعت کننده ناخواهنده را وَالْمُعْتَرَّ ط و سوال کننده و خواهنده را و در زاد المسیر آورده
که قانع ساکن مکه است و معتر درویش آفاقی كَذَٰلِكَ همچنانکه بیان کردیم کیفیت نحر ایشانرا سَخَّرْنَاهَا رام کردانیدیم ایشانرا
با وجود قوت و عظم جثه لَكُمْ برای شما تا میگیرید و میبندید و میکشید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ط شاید که شما سپاس داری کنید
مر خدا را بر نعمتهای او آورده اند که اهل جاهلیت خون قربانیها بر دیوار کعبه میمالیدند و آن را سبب تقرب میپنداشتند
در زمان اسلام مؤمنان نیز بهمان قاعده سابقه داعیه آلودگی دیوار محترم کعبه معظم داشتند حق سبحانه از آن نهی کرد و فرمود
لَنْ يَنَالَ اللَّهَ نمیرسد بخدای لُحُومُهَا گوشتهای قربانی که صدقه میدهید وَلَا دِمَاؤُهَا و نه خونهای ایشان
که بوقت قربانی میریزید وَلَٰكِنْ يَنَالُهُ و لیکن میرسد بمحل قبول وی التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ ط آنچه مصاحب است با او پرهیزگاری
از شما که آن تعظیم امر خداوند است و تقرب نمودن بقربات پسندیده كَذَٰلِكَ همچنانکه یاد کرده شد سَخَّرَهَا لَكُمْ رام کرد

یوم

انعام

انعام را برای شما لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ تا تکبیر گوئید نزدیک ذبح یا ببزرگی یاد کنید خدا را عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ بر آنچه راه نمود شما را
بطریق نحر ضحایا و کیفیت تقرب بدان وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ط و بشارت ده نیکوکاران را ببهشت یا بقبول طاعات إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ بدرستیکه
خدای باز دارد غائله مشرکان و فتنه ایشان را عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا ط از آنکه بگرویده اند یعنی نصرت دهد ایشانرا بر اعادی إِنَّ اللَّهَ
لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای دوست نمیدارد كُلَّ خَوَّانٍ هر خیانت کننده را که در امانت دین خائن است كَفُورٍ ط
ناسپاس بر نعمت او که بمحض انعام انعام بدیشان میدهد و بنام بتان قربان میکنند در اسباب نزول آورده که کفار مکه بدست
و زبان در آزار مؤمنان میکوشیدند و هر ساعت از صحابه سرشکسته و دست بربسته بحضرت نبوت آمده شکایت مینمودند
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان مامور نیستم چون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در
رسید و اول آیتی که در این باب نازل شد این آیه بود أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ مر آنانرا که خواهند کارزار کنند با کافران بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا ط
بسبب آنکه ستم رسیده شده اند و جفای دشمنان بسیار کشیده و حفص بفتح تا میخواند یعنی آنانرا که کافران با ایشان مقاتله میکنند
دستوری دادیم که قتال کنند وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای عَلَىٰ نَصْرِهِمْ بر یاری دادن مظلومان که اصحاب پیغمبرند
لَقَدِيرٌ هر آینه تواناست الَّذِينَ أُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شد مِنْ دِيَارِهِمْ از سراهای خود که بمکه داشتند
بِغَيْرِ حَقٍّ بنا حق یعنی مستوجب اخراج نبودند بحقیقت و چیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی
إِلَّا أَنْ يَقُولُوا مگر آنکه میگفتند رَبُّنَا اللَّهُ ط پروردگار ما خداست و بیکانگی وی اقرار میکردند وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه دفع
کردن خدای بودی مردمانرا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ یعنی را بعضی بغلبه مؤمنان بر کافران لَهُدِّمَتْ هر آینه ویران
کرده شدی باستیلای کافران بر اهل ملل صَوَامِعُ صومعه‌های راهبان وَبِيَعٌ و کنیسه‌های ترسایان وَصَلَوَاتٌ
و کنشتهای جهودان وَمَسَاجِدُ و مسجدهای مسلمانان که همواره يُذْكَرُ فِيهَا یاد کرده میشود در آن مساجد و گفته
اند در جمیع بقاع مذکوره اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا ط نام خدای بسیار وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ و هر آینه یاری دهد خدای مَنْ يَنْصُرُهُ ط
کسی را که دین او را یاری دهد إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ بتحقیق که خدای تعالی تواناست بر نصرت مؤمنان عَزِيزٌ ط غالبست
بر همه کس و همه چیز هر که خواهد غلبه دهد خدای درین آیه وعده داد مظلومان صحابه را بنصرت و بدان وفا کرد که
اموال و دیار قیاصره و اکاسره بدیشان ارزانی فرمود پس دیگر باره در صفت ایشان بقتال میفرماید الَّذِينَ ایشان
آنانند که بر صفت شامله إِنْ مَكَّنَّاهُمْ اگر جای دهیم ایشانرا فِي الْأَرْضِ در زمین و دستگاه و اختیار یابند أَقَامُوا
الصَّلَاةَ بپای دارند نماز را بجهت تعظیم وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة مال را بجهت مساعدت بندگان
وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ و بفرمایند بنیکوئی یعنی آنچه شرعا و عقلا از آن تحسین کرده‌اند وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ ط و باز دارند از زشتی
یعنی آنچه اهل علم و عقل از آن تقبیح شمرند وَلِلَّهِ و مر خدا راست عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ط نهایت کارها یعنی سرانجام همه امور آنست
باشد که او خواهد رباعی این دولت و مال و جاه که هوی میخواهد وان گلشن باغ و حوض و جو میخواهد از حق همه

ثلثه

پس حال نیکو نمی خواهد آنست سرانجام که او میخواهد وَإِن يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اند و محزون که تکذیب
قوم مخصوص بتو نیست فَقَدْ كَذَّبَتْ پس بدرستی که تکذیب کردند قَبْلَهُمْ پیش از صنادید مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح
مر نوح را وَعَادٌ و گروه هالی عاد و هود را وَثَمُودُ و گروه ثمود صالح را وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ و گروه ابراهیم ابراهیم را وَقَوْمُ
لُوطٍ و گروه لوط او را وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ ط و اهل مدین شعیب را وَكُذِّبَ مُوسَىٰ و تکذیب کرده شد موسی یعنی قبطیان
او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت دادم لِلْكَافِرِينَ مر تا کسی و بد کافران تا وقتی که اجل
مقدر در آمد ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بگرفتم ایشانرا بعذاب طوفان و ریح صرصر و صیحه و لشکر بعوضه و خسف و حجاره و عذاب یوم
الظله و غرقه شدن فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ ط ناپسند بدن من ایشانرا یعنی انکار کردم بر کار ایشان و نعمت را بدل
ساختم بمحنت و زندگی را بهلاک و عمارت را بخرابی وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ پس چند دیه و شهر که ما أَهْلَكْنَاهَا هلاک
کردیم انرا باهلاک اهل آن وَهِيَ و حال آنکه آن دیه ظَالِمَةٌ ستمکار بود یعنی اهل آن مشرک و ظالم بودند فَهِيَ پس
آن دیه خَاوِيَةٌ افتاده است عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفهای خود یعنی اول سقف بناهای آن بیفتاد پس دیوارها بر آن فرود
آمده وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ و چند چاه دست باز داشته که اهل آن آب هلاک شدند و کس نیست که بعمارت آن پردازد وَقَصْرٍ
مَّشِيدٍ ط و چند کوشک بلند گچ کاری کرده که آنرا از ساکنان خالی کردیم در اکثر تفاسیر معتبر هست که این چاه در پایان
کوهی بود بحضرموت و قصر مشید بر قله آن کوه در لباب آورده که بانی آن قصر پسر عاد ثانی بود که او را هند رکو یند واضح آنست
که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح علی نبینا و علیه السلام با چهار هزار کس از مؤمنان بدیار یمن آمد و در بعضی از منازل ولایت
موت بر سر چاه حاضر شد و ازان حضرموت نام نهاده اند و اصحاب او جلاس بن سوید یا جلیس بن جلاس را بخود امیر ساختند و
و زن رات او به سنجاریب بن سواده دادند و بر سر آن چاه که بیر معطله اشارت بدانست قرار گرفتند و قصر مشید ساختند
و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز نهادند و بت آبا و اجداد بر کشتند و بخزانی و زاری حنظلة بن صفوان را که
پیغمبری بدیشان آمده بود بکشتند و خدای ایشانرا هلاک کرد و چاه ایشان معطل و کوشکی ایشان خالی ماند و در تیسیر
آورده که پادشاه مسلمان غضب کرده خواست که او را بکشد و زن بریکبخت با چهار هزار کس از اهل ایمان و در پایان کوه
حضرموت که هوای خوش داشت منزل ساخت هرچند چاه میکندند آب تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسیده
موضعی جهت چاه نشان کرد و چون بکندند آبی در غایت صفا و لطافت و نهایت رقت و عذوبت بیرون آمد بیت در
مزه چون شیره شاخ نبات و در خوبی همشیره آب حیات ایشان آن چاه را گشاده ساختند از پایان تا بالا بخشتها از زر
و نقره بر آوردند و بپرستش پرورد کار مشغول گشتند بعد از مدتی تمادی شیطان بصورت عجوزه صالحه بر آمد زنان را دلالت
کرد برانکه بوقت غیبت شوهران بسحق اشتغال کنند و دیگر باره بشکلی پیری زاهد بر ایشان ظاهر شده مردانرا بوقت دوری
از واج ایشان با تبان بساعی ترغیب نمود و چون این دو عمل قبیح در میان ایشان پدید آمد حق سبحانه و تعالی حنظله با تعاقه بن

صفوانرا

صفوانرا به پیغمبری بدیشان فرستاد و بدو نگرویدند آب ایشان غائر شد و بعد از وعده ایمان پیغمبر دعا فرموده آب باز آمد و هم
فرمان نبردند حق تعالی فرمود که بعد از هفتاد سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت عذاب بدیشان میرسد ایشان قصر مشید
را بنا کردند بخشتهای زر و نقره و بیاقوت و جواهر مرصع ساختند و بعد از انقضای زمان مهلت رجوع بدان قصر مشید کرده
درها فرو بستند و جبرئیل علیه السلام فرود آمده ایشانرا با کوشک بزمین فرو برد چاه ایشان مانده است و دودی سیاه
منتن از آنجا بر می آید و در آن نواحی ناله هلاک شدگان میشنوند أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا نرفتند و سیر نکردند قوم تو و سیر نکنند فِي الْأَرْضِ
در زمین یمن و شام تا آیات عذاب در مصارع منکران مشاهده کنند و عبرت گیرند فَتَكُونَ لَهُمْ پس باشد ایشانرا قُلُوبٌ
يَعْقِلُونَ دلهای که تعقل کنند بِهَا بآن چیزها که سبب استیصال یا مؤدی باعتبار باشد أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ یا باشد
ایشانرا گوشها که بشنوند بِهَا ط بدان چیزهای امم ماضیه و وقایع ایشانرا فَإِنَّهَا پس قصه اینست که لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ
نابینا نمیشود دیدهای حس یعنی در مشاعر ایشان خللی نیست همه چیزی بینند وَلَٰكِن تَعْمَى و لیکن نابینا میشود از مشاهده
اعتبار الْقُلُوبُ الَّتِي آن دلها که هست فِي الصُّدُورِ ط در سینها یعنی چشم دل ایشان پوشیده است از مشاهده احوال گذشتگان
لاجرم بدان عبرت نمیگیرند نظم چشم دل بگشا به بین بی انتظار هر طرف آیات قدرت آشکار چشم سر چون پوست خود بینی
ندید چشم سر در مغز هر چیزی رسید وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و بشتاب میخواهند از تو کافران مکه چون نضر بن حارث و اضراب او یعنی
تعجیل مینمایند بِالْعَذَابِ بنزول عذاب موعود وَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ و خلاف نخواهد کرد خدای وَعْدَهُ ط وعده خود را که
در انزال عذاب ایشان فرموده وَإِنَّ يَوْمًا و بدرستی که روزی از روزهای شما عِندَ رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو كَأَلْفِ
سَنَةٍ مانند هزار سال است مِّمَّا تَعُدُّونَ ط از آنچه میشمرید یعنی نزدیک خدای یکروز و هزار سال برابر است زیرا که حکم
زمان بر وی جاری نیست پس وجود و عدم و قلت و کثرت آن بنزد او یکسان باشند هر گاه که خواهد عذاب فرستد و بر استعجال زمان
عقوبت هیچ اثر مترتب نگردد نظم تا در نرسد وعده هر کار که هست هر چند کنی جهد بجائی نرسد وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ و
چندی از دیهها یعنی اهالی آن که من بمحض رحمت رحمانیت أَمْلَيْتُ لَهَا مهلت دادم اهل آنرا بتاخیر عذاب وَهِيَ ظَالِمَةٌ
و حال آنکه آن قریه یعنی مردم در وی ستمکار بودند و مهلت بجهت آن بود که توبه کنند و چون باز نگردند ثُمَّ أَخَذْتُهَا پس بگرفتم
ایشانرا چون توبه نکردند بعذابی سخت در دنیا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ ط و بسوی منست بازگشت در آخرت و آن جهان نیز بجزا
خواهند رسید قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگوای ادمیان إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ جز این نیست که من مر شما را نَذِيرٌ بیم کننده ام مُّبِينٌ ط
هویدا یا آشکارا کننده آنچه بدان بیم میکنم فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند بآنچه گرویدن بدان واجبست وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند طاعتها و نیکوئیها لَهُم مر ایشانراست مَّغْفِرَةٌ آمرزش گناهان گذشته وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ط و روزی نیکو
در حال یعنی رزق بی رنج و منت یا بهشت در آخرت وَالَّذِينَ سَعَوْا و آنانکه بشتافتند فِي آيَاتِنَا در رد و ابطال آیتهای
ما یعنی قرآن مُعَاجِزِينَ در حالتی که پیشی گیرندگانند بزعم یا گمان خود یعنی خواهند که از ما در گذارند و پیشی گیرند و بعذاب ما

از ایشان نوبت شود أُولَٰئِكَ آن گروه أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخ اند در بعضی تفاسیر قصه القاء شیطان در امنیت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بر وجهی آورده اند که مرضی اهل تحقیق نیست و ما از تاویلات علم الهدی و تیسیر و دیگر کتب معتبر چون معتقد فی المعتقد
و روضة الاحباب مدت از از جمال مؤلفه الی یوم الحساب از انجا اینجا ایراد کردیم بطریقی که مستحسن اهل سنت است آورده اند چون
سوره والنجم نازل شد سید عالم صلی الله علیه وسلم از اد مسجد الحرام در مجمع قریش میخواند و در میان ایشان توقف میفرمود تا مردم تلقی
نموده یاد گیرند پس بطریق مذکور بعد از تلاوت آیه افرأیتم اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری متوقف شد و
شیطان در انسان مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی حاصل معنی آنکه ایشان بر مکان قوم
با مرغان بلند پرواز ند و امید بشفاعت ایشان میتوان داشت کفار باستماع این کلمات خوش دل شده پنداشتند که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم خواند و بتان ایشانرا ستایش کرد لاجرم در آخر سوره که آنحضرت با مؤمنان سجده کردند اکثر اهل شرک اتفاق
نمودند جبرئیل علیه السلام فرود آمد صورت حال بعرض آنحضرت رسانید و دل مبارک پیغمبر از ان بسیار رالد و غمناک شد و حضرت
باری تعالی و تقدس جهت تسلیه خاطر عاطر سید عالم صلی الله علیه وسلم این آیه فرستاد وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما مِنْ قَبْلِكَ پیش
از فرستادن تو مِنْ رَسُولٍ هیچ رسولی وَلَا نَبِيٍّ و نه نبیی و فرق میان نبی و رسول آنست که رسول صاحب شریعت است
و نبی تابع او در ان شرع چون لوط پیغمبر علیه السلام که بشریعت ابراهیم خلیل الرحمن دعوت میکرد و همچنین یوشع و موسی و شمعون
و عیسی علیه السلام یا رسول داعی است بشریعت خاص و نبی عام است و شامل او را و دیگری را که مقرر شرع سابق باشد پس نبی
عام تر است از رسول و گفته اند رسول آنست که جمع کند معجزه را با کتابی که منزل باشد بروی و نبی که غیر رسول بود آنست که کتابی بروی
نازل نشود و گویند رسول آن بود که فرشته بوحی بدو فرود آید و نبی آنکه آواز شنود یا ملهم گردد یا خواب بیند و بر هر تقدیر
معنی آیه که هیچ رسول و نبی نفرستادیم إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ مگر چون تلاوت کرد أَلْقَى الشَّيْطَانُ بیفکند شیطان فِي أُمْنِيَّتِهِ نزدیک
تلاوت او آنچه خواست چنانچه بوقت تلاوت او آنچه خواست چنانچه بوقت تلاوت پیغمبر ما شیطانی که او را ابیض گویند بهنجار
آواز حضرت این کلمات برخواند و جمعی گمان بردند که آن تلاوت پیغمبر است فَيَنْسَخُ اللَّهُ پس زایل و باطل کرداند خدای
مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ آنچه افکنده باشد شیطان از کلمات کفر ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ پس ثابت کند خدای آيَاتِهِ آیتهای خود را
که پیغمبر میخواند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست باحوال مردمان حَكِيمٌ حکم کننده بحق بر ایشان لِيَجْعَلَ و القا کرد شیطان
بوقت تلاوت انبیا تا گرداند خدای مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ آنچیزیرا که القا میکند شیطان فِتْنَةً آزمایشی و ابتلائی لِلَّذِينَ
فِي قُلُوبِهِمْ مر آنانرا که در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری شک و شبهه است یعنی منافقان وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ و مر آنانرا که سخت است
دلهای ایشان یعنی کافران مراد آنست که منافق و مشرک از القای شیطان در شک و حیرت افتند وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستی که
ستمکاران یعنی دو گروه وضع مظهر بوضع مضمر حکم است بر ایشان بظلم یعنی فرقه کفره و اهل نفاق لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ هر اینه
در خلاف دور و دراز و در ستیزه و عنادی بی پایاند وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ و دیگر القا برای آنست تا بدانند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ که داده

شده اند علم را یعنی اهل دانش بدانند أَنَّهُ الْحَقُّ آنکه قرآن حق است مِنْ رَبِّكَ نازل از پروردگار تو و شیطان را مجال تصرف در ان
نیست فَيُؤْمِنُوا بِهِ پس ایمان آرند بقرآن فَتُخْبِتَ پس نرم شود لَهُ برای قرآن قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان و احکام او را قبول
کنند وَإِنَّ اللَّهَ و بتحقیق خدای لَهَادِ الَّذِينَ راه نماینده است آنانرا که گرویده اند إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست یعنی هرچه
بر مؤمنان مشکل گردد حق سبحانه ایشانرا راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا زود بمقصود رسند وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و همیشه باشند آنانکه
نگرویده اند فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ در شک از قرآن یا از رسول یا از القای شیطانی چه کفار میگفتند چه شد محمد را از ستایش بتان ما پشیمان
شد پس ایشان همواره در شک اند حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ تا وقتی که بیاید بدیشان قیامت یا مرگ که قیامت صغری است یا بیاید بدیشان
اشراط ساعت بَغْتَةً ناگهان أَوْ يَأْتِيَهُمْ یا بیاید بدیشان عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ عذاب روزی که نسل ایشان براندازد چون روز
بدر و گفته اند روز عقیم روز قیامت است که بعد از و روزی نخواهد بود الْمُلْكُ پادشاهی و فرمان دهی يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ آن روز خدای راست
بی مدعی و منازعی یعنی امروز ملوک و سلاطین را دعوی سلطنت و ملک داری هست در ان روز که حیرت از میان بتحیر ان بگشایند و تاج تجبر
از سر خسروان بر بایند دعویها منقطع و کبانها مرتفع گردد مالک ملک رخت تخیلات و تصورات ملوک را در نقش دریای عدم افکند و رسوم
توهمات و تنکرات سلاطین را بعند مت لِمَنِ الْمُلْكُ در هم شکند همه را احتیاطها را عبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی چاره نباشد نظم آن
سر که حیث اهل افسرش از چرخ برگذشت روزی بر آستانه او خاک و چون ملک ملک حقیقی ظاهر گردد يَحْكُمُ حکم میکند بی شرکت کسی بَيْنَهُمْ
میان بندگان از مؤمنان و کافران فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای ستوده کردند فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ
در بوستانهای ناز و نعمت اند بی رنج و محنت وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند مر آیتهای مارا
فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده و رسوا سازنده وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه هجرت کردند
و از دیار خود ببریدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در طاعت خدای و از برای طلب رضای وی ثُمَّ قُتِلُوا پس کشته شدند در جهاد با دشمنان
دین در جهاد با دشمنان دین أَوْ مَاتُوا یا بمردند در غربت شهادت ناچشیده لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ هر اینه روزی دهد خدای ایشانرا
رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو که نعیم بهشت نه تعبی رسد در تحصیل آن و نه علتی بود در تناول آن و نه دغدغه انقطاع باشد در ان آورده اند
که بعضی صحابه رضوان الله علیهم اجمعین گفتند یا رسول الله ما با جمعی برادران دینی بجهاد میرویم ایشان شهید میشوند و بعطیات الهی اختصاص
می یابند اگر ما بمیریم و شهید نشویم حال ما چون باشد این آیه فرود آمد که چون همه در نیت جهاد متفق اند همه را رزق حسن خواهیم
داد وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ هر اینه اوست بهترین روزی دهندگان که بی حساب میدهد لَيُدْخِلَنَّهُمْ
هر اینه در آرد ایشانرا ببهشت مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ در آوردنی که به پسندند آنرا یعنی ملائکه را باستقبال ایشان فرستد و بتعظیم تمام در آرد و بدید هد
ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای داناست باحوال ایشان و اعادی ایشان لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ
بردبار است در عقوبت اعدا تعجیل نکند در تبیان آورده که قومی از مشرکان در اواخر محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از
قتال در ماه محرم اجتناب نموده گفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد کافران راضی نشدند و مسلمانان با ایشان کارزار کردند و مظفر و منصور شدند و این

آیة ازان خبر میدهد ذلک آنست که گفته شد در باب مؤمن و کافر ومن عاقب وهرکه عقوبت کند یعنی با منکران مقاتله نماید بمثل ما
عوقب به مانند آنکه با او عقوبت کرده اند یعنی قتال کردند جزا را بطریق ازدواج عقوبت میگوید ثم بغی پس ستم کرده شود علیه
بر وی یعنی معاودت کنند با عقوبت معاقب ثانی که مجازی و منتقم است لینصرنه الله هرآینه نصرت دهد خدای او را ان الله
لعفو عفو کننده است غفور آمرزنده منتقم را تعریض است بانکه عفو از انتقام بهتر است ولمن صبر وغفر ان ذلک لمن عزم الامور
صاحب موضح میفرماید که حکم آیة در بیان جراحات یعنی کسی را که مجروح ساختند واو در برابر جارح خود را مجروح کرد اندک باره باید
این جرح بر مجروح اول اعادهٔ جرح کردند حق سبحانه او را یاری میکند ذلک آن نصرت مظلوم را بان الله بسبب آنست که خدای قادر است
بر آنکه چیزی بر چیزی غالب کرداند و از جمله آنکه یولج اللیل درمی آرد شب را فی النهار در روز ساعت او را می افزاید یا ظلمت
شب بجای روشنی روز می نهد ویولج النهار ودرمی آرد روز را فی اللیل در شب و ساعتهای او را زیاده میسازد یا ضوء نهار
را بجای ظلمت لیل می آرد وان الله وبسبب آنست که خدای سمیع شنواست قول معاقب را بصیر بیناست باحوال منتقم
ذلک آن وصف که حق را بکمال قدرت کرده شد بان الله بسبب آنست که خدای هو الحق اوست ثابت در نفس خود واجب
بذات خود وان ما یدعون وبجهت آنکه آنچه شما میپرستید وحقتعالی بیا میخوانید یعنی آنچه میخوانند ومیپرستند کافران من دونه بجز
خدای هو الباطل اوست باطل معدوم در حد ذات خود و دیگران اگرچه موجود ند وجود ایشان بدوست پس بنفس خود باطل
باشند چه باطل آنست که موجود نبود چون دعاوی باطله وبدین سبب حضرت سید صلی الله علیه وسلم فرمود که اصدق بیت قاله
العرب قول لبید الا کل شئ ما خلا الله باطل ودر مثنوی فرمود نظم این دو بیتی اوصاف دید احوال است وبعد اول آخر اخرا ول
است کل شئ ما خلا الله باطل ان فضل الله غیم هاطل ملک ملک اوست او خود مالک است غیر ذاتش کل شئ هالک است وان الله و
بسبب آنکه خدای هو العلی اوست برتر از همه اشیا الکبیر بزرگتر از نسبت شریک وهمتا الم تر آیا ندیدی وندانستی
استفهام تقریرست یعنی دانسته ان الله آنرا که خدای انزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان ماء آبی
فتصبح الارض پس گشت زمین ایراد ماضی بلفظ مضارع افاده بقای اثر مطر میکند مدت متمادی یعنی پیوسته هست زمین بسبب آن
آب مخضرة سبز گشته بگیاه بعد از پژمردگی وخشکی ان الله بدرستی که خدای لطیف لطف کننده است با بندگان
بر رویانیدن گیاه تا ایشان از آن روزی دهد خبیر داناست بحال رزق وتنوف له ما فی السموات مر وراست آنچه در
آسمانها بود وما فی الارض وآنچه در زمینها باشد خالق ومالک همه اوست وان الله وبدرستی که خدای لهو الغنی هر آینه اوست
بی نیاز در ذات خود از همه اشیا الحمید ستوده وستاینده یا سزاوار ستایش بصفات وافعال خود الم تر ان الله آیا ندانستی
یعنی دانستی آنکه خدای سخر لکم رام کرد برای شما ما فی الارض آنچه در زمین است از حیوانات وغیر آن یعنی هرچه منتفع شوند
بان انسان والفلک ومسخر کردانید مر شما را کشتی تجری فی البحر میرود در دریا بامره بفرمان او ویمسک السماء و
نگاه میدارد خدای آسمانرا ان تقع ازانکه بیفتد علی الارض بر زمین الا باذنه مگر بحکم او یعنی هرگاه که

وعن ابی حنیفة رضی الله عنه
ان الاسم الله الاعظم فی الآیات
انتها لی تستجاب لقارئها البتة ۱۲
مدارک

حق سبحانه افتادن او خواهد بیفتد ان الله بتحقیق خدای بالناس بمردمان لرؤف رحیم مهربان وبخشاینده است
که ابواب منافع بریشان کشود وانواع مضار از ایشان دفع نمود وهو الذی احیاکم واوست آنکه زنده کرد شما را بعد از آنکه نطفه بودید
ثم یمیتکم پس بمیراند شما را چون اجل برسد ثم یحییکم پس زنده کرده اند شما را روز قیامت ان الانسان بدرستی که
آدمی لکفور هرآینه ناسپاس است که با وجود چندین نعم پرستش منعم نمیکند لکل امة مر هر کیشی را از اهل ملل
جعلنا منسکا یعنی ساختیم دینی وشریعتی که بامرما هم ناسکوه ایشان پذیرنده آن دین اند فلا ینازعنک پس باید که نزاع
نکنند سائر ارباب ادیان با تو فی الامر در کار دین چه امر دین تو از آن ظاهرترست که تصور نزاع در آن توان کرد ع در
نور آفتاب چه جای تامل است وادع وبخوان مردمان را الی ربک بتوحید وعبادت آفریدگار خود انک بدرستی
که تو لعلی هدی مستقیم هرآینه بر راستی راه راستی وان جادلوک واگر خصومت ورزند با تو وجدال کنند وحال آنکه حق ظاهر
شده وحجت لازم گشته فقل الله پس بگو خدای اعلم داناترست بما تعملون بآنچه میکنید از عناد وجدال وبران
شما را جزا خواهد داد ودر زاد المسیر آورده که این آیة بآیة السیف منسوخ است الله یحکم خدای حکم کند بینکم میان
مؤمنان از شما وکافران یوم القیمة روز رستخیز فیما کنتم فیه در آنچه هستید شما که در وی تختلفون اختلاف میکنید
در امر دین وحکم چنان باشد که مؤمن را بدرجات ثواب برلد وشرک را در درکات عقاب افکند الم تعلم آیا ندانستی
یعنی دانسته ان الله آنرا که خدای یعلم ما فی السماء میداند آنچه در آسمانست از عجایب علویات والارض وآنچه در
زمین است از غرائب سفلیات وهیچ چیز بر وی پوشیده نیست ان ذلک بدرستی که همه آنچیز فی کتاب در لوح محفوظ
واثبات نزدیک اوست ان ذلک بدرستی که علم همه اشیا علی الله یسیر برخدای آسانست چه تعلق علم او بهمه معلومات
یکسانست ویعبدون ومیپرستند کفار مکه من دون الله بجز خدای ما لم ینزل آنچیزی را که نفرستاد خدای به
بپرستش او سلطانا حجتی وبرهانی وما لیس لهم وعبادت میکنند چیزی را که نیست مر ایشان را به علم بآن
چیز دانشی یعنی علم استدلالی ندارند بر پرستش ایشان بلکه از محض جهل وتقلید میپرستند وما للظالمین ونیست مر کافران را من
نصیر هیچ یاری که دفع عذاب کند از ایشان واذا تتلی وچون خوانده شود علیهم بر کافران آیاتنا آیتهای
یعنی قرآن بینات درحالتی که آن آیتها روشن اند وهویدا از لبس وتناقض واحتلاف واختلال تعرف میشناسی
فی وجوه الذین کفروا در رویهای آنانکه نگرویدند المنکر انکار و ناشناخت را یعنی چون قرآن بر کافران خوانی
اثر کراهت ونفرت در روی ایشان به بینی از فرط عناد ولجاج با حق دارند یکادون یسطون نزدیک باشد که بکینه از غایت
خشم یا بکشایند دستها بالذین بر آنانکه یتلون میخوانند علیهم بریشان آیاتنا آیتهای ما را قل
افانبئکم بگو آیا شما را خبر کنم بشر من ذلکم به بدتر از آنکه میخواهید به تالیان قرآن النار آن آتش دوزخ است
سخت تر ومکروه تر از خشم وسطوت شما وعدها الله وعده داده است بآن آتش خدای الذین کفروا آنانرا که نگرویدند

و وعده براين وجه است كه ايشانرا در وي جاي دهد وبئس المصير وبد بازگشتني است آتش يا ايها الناس اي مردمان ضرب مثل
زده شده است مثلي براي عبادت كنان مر اصنام را و بيان كرده شده در سورهٔ عنكبوت برين وجه كه مثل الذين اتخذوا من دون الله اولياء
كمثل العنكبوت اتخذت بيتا فاستمعوا له پس بشنويد ان مثل را بگوش هوش و در ان تامل كنيد ان الذين تدعون بدرستي آنانكه
ميخوانند از بتان وان سيصد و شصت بت بودند برحوالي خانه نهاده حق تعالى فرموده كه اين همه بت ميپرستيد من دون الله بجز خداي
لن يخلقوا ذبابا نيافرينند مگسي را با وجود صغر جثه ولو اجتمعوا واگرچه اجتماع كنند واتفاق نمايند له براي آفريدن او
وان يسلبهم الذباب واگر بربايد مگس از ايشان شيئا چيزي را از طيب و عسل كه بدان آلوده اند لا يستنقذوه نميتوانند
رهانيد يعني باز نميتوانند رهانيد ستدن آن چيز را منه از مگس رسم ايشان آن بود كه بتان را بعسل و خلوق مي اندودند
و درهاي بتخانه بر ايشان مي بستند مگسان از روزن درآمده آنها را ميخوردند و بعد از چند روز كه از طيب و عسل بر آن
بتان نبود شادي مينمودند كه الهه ما آنرا خورده اند حق سبحانه از عجز و ضعف بتان خبر داد كه نه بر آفريدن مگس قادر و نه بر
دفع ايشان از خود ضعف الطالب سست شد جوينده يعني بت كه نتواند ستد آنچه مگس از و ربوده والمطلوب و سست شد
مطلوب يعني مگس كه خواهند از و استرداد كنند يا سست و عاجزند پرستنده و پرستيده يعني مشرك و صنم نظم عاجزان كه عاجزرا
بنده اند چون فتد كارشان زعم ترمند اند عجز امكان لازم يكديگرند پس همه خلقان زهم عاجزترند قوت از حق است و قوت حق از
ست آن او معرفت وان خلق پوست آورده اند كه مالك بن صيف و كعب بن اشرف با جمعي ديگر از يهود گفتند خداي تعالى عالم را به شش
روز آفريد مانده شد بروز شنبه براي استراحه بر پشت تكيه كرد حق تعالى آية فرستاد كه ما قدروا الله نشناختند يهود خدايرا
حق قدره سزاي شناختن او يا تعظيم ننمودند او را حق تعظيم كه رنج و تعب را بدو نسبت دادند و قولي آنست كه اية در شان
مشركان است ميفرمايد كه ايشان خدايرا چنانچه بايد نداشتند كه بد و شرك آوردند و جمادات را كه الهه نام نهادند محققان برانند
كه چنانچه اهل شرك بحق المعرفة او را نشناختند اهل علم نيز بمعرفت او راه نبردند زيرا كه دور باشد والمحيطون به علما كسي را
درحوالي بارگاه كبريا تمكين ارد و بغيب هويت خود هيچ رهرو را راه نميدهد شيخ ابو بكر واسطي قدس سره فرموده كه لا يعرف
حق قدره الا هو حق قدر او را جز او نداند و بر معرفت او جز او پي نبرد ميان او و ماسوي او هيچ نوع نسبتي نيست تا در طريق معرفت
شروع تواند كرد و معرفت بي مناسبت از قبيل محالات است ما للطين و رب العالمين ع چه نسبت خاك را با حضرت پاك ان الله
بدرستيكه خداي لقوي هر آينه توانا است بر خلق اشيا عزيز غالب بر همه چيزها الله يصطفي خداي ميگزيند
من الملائكة از فرشتگان رسلا فرستادگان كه واسطه باشند ميان وحي و پيغمبران وحي برسانند ومن الناس و
ميگزيند از آدميان پيغمبرانرا تا خلق را دعوت كنند بوي ان الله سميع بتحقيق كه خداي شنوا است مقالهٔ پيغمبر را در وقت تبليغ
بصير بينا بهمه احوال او در رد و قبول دعوت يعلم ميداند ما بين ايديهم آنچه در پيش آدميان است يعني عملها
كه كرده اند وما خلفهم وآنچه از پس ايشانست يعني كارها كه خواهند كرد والى الله وبسوي خداي ترجع الامور باز

كردانيده

كرده ايند ميشود كارها يا ايها الذين آمنوا اي كسانيكه گرويده ايد اركعوا واسجدوا ركوع و سجود كنيد در نماز در اوايل اسلام
در نماز همين قعود و قيام بوده بدين آية ركوع و سجود داخل شد و گويند معني اية آنست كه نماز گذاريد تعبير كرد از صلوة بركوع
و سجود كه دو ركن اعظم است از ان و لهذا امام اعظم و امام مالك رحمهما الله تعالى درين اية سجده نميكنند چه ذكر ركوع و سجود با هم
ايماي ميكند بانكه مراد نماز است و امام شافعي و امام احمد رحمهما الله تعالى سجده ميكنند و ميگويند ظاهر امر بسجود هست و در
حديثي نيز آمده كه فضلت سورة الحج بسجدتين من لم يسجدهما فلا يقرأهما اين سجده مختلف فيه است و بمذهب امام شافعي رح
سجدهٔ هفتم باشد از سجدات قران و حضرت شيخ قدس سره اين را سجدة الفلاح گفته و فعل حنفيه را كه بعد از ين مذكور ميگردد
حمل ميكند بر عبادت بسجود واعبدوا و بپرستيد ربكم آفريدگار خود را وافعلوا الخير و بكنيد نيكوئي يعني عملي
كه پسنديده باشد در شرع لعلكم تفلحون شايد كه شما رستگار شويد يا بمقصود و مطلوب رسيد وجاهدوا و جهاد
كنيد في الله در راه خداي و براي خداي حق جهاده چنانچه سزاوار جهاد او باشد يعني بدل صافي و نيت خالص
و جهاد دو است يكي با دشمنان ظاهر چون اهل شرك و بغي و ديگر با اعادي باطن چون نفس و هوا چنانچه حضرت رسالت پناه
عليه صلوات الله بعد از رجوع از غزوهٔ تبوك فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر نظم اي شهان كشتيم ما خصم
برون ماند خصمي زو بتر اندر درون كشتن اين كار عقل و هوش نيست شير باطن سخرهٔ خرگوش نيست وانين است كه
امام قشيري رحمه الله فرموده كه حق جهاد آنست كه يك چشم زدن از مجاهدهٔ نفس باز نه ايستد زيرا كه از وايمن نميتوان بود و بروي
اعتماد نميتوان كرد و اعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك اشارت بدين نفس هو اجتباكم او اختيار كرد و برگزيد شما را براي نصرت
دين خود وما جعل و نساخت و مقرر نكرد عليكم بر شما في الدين من حرج در دين هيچ تنگي يعني بر شما تنگ فرا نگرفت
در احكام دين و تكليف ما لا يطاق نكرد و بوقت ضرورت رخصتها داد چون قصر و تيمم و افطار در مرض و سفر نيز روي كنيد
ملة ابيكم ابراهيم كيش پدر خود ابراهيم را چه اكثر عرب از ذرية ابراهيم على نبينا و عليه الصلوة والسلام بودند تغليب
كرد ايشانرا بر همه امت يا انكه او پدر پيغمبر ما است صلى الله عليه وسلم و آنحضرت پدر امت و پدر پدر حكم پدر دارد هو خداي
شما سماكم المسلمين نام نهاد شما را مسلمانان من قبل پيش از قران در كتب منزله وفي هذا در قرآن نيز يا ابراهيم عليه
السلام تسميه كرد شما را و مسلمان خواند در زمان خود و درين زمان نيز شما را باسلام ياد فرمود چنانچه در قرآن مذكور است كه
ومن ذريتنا امة مسلمة لك پس ملازم دين او باشيد ليكون الرسول تا باشد پيغمبر يعني محمد صلى الله عليه وسلم روز قيامت شهيدا عليكم
گواه براي شما بقبول دعوت و متابعت ملت خليل وتكونوا شهداء و تا باشيد شما گواهان على الناس بر مردمان برسانيدن
انبيا دعوت حق را بديشان فاقيموا الصلوة پس بگذاريد نماز را بجهت تعظيم امر خدا وآتوا الزكوة و بدهيد زكوة را براي
شفقت بر خلق خداي واعتصموا بالله و چنگ در زنيد بفضل خدا يعني در جميع امور خود اعتماد بر و كنيد و ياري از و طلبيد
يا بكتاب و سنت متمسك شويد سلمي قدس سره فرموده كه اعتصام بحبل الله امر عوام است و بالله كار خواص اما اعتصام بحبل

الله وقوف است بر حد او امر و نواهی و اعتصام بالله خلو دل است از ما سوی حضرت الهی هُوَ مَوْلٰكُمْ ط اوست یار بنده کان
و متولی کار درماند کان فَنِعْمَ الْمَوْلٰى پس نیکو یاری است او وَنِعْمَ النَّصِيْرُ ط و نیکو مددکاری بیاری عیبها بپوشد بمددکاری
کناهان بخشد یاری از وجوی که از یاری درماند مددکاری از وطلب که از مددکاری عاجز نشود نظم از یار ما خلق
بکذر ای مرد خدا یاری طلب الجنان که از روی وفا تمام توان که بپاید همه وقت دست تو ان که بکیرد همه جا ط

الجزء الثامن عشر

سورة المؤمنون بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

اجزاء الثلثین قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ بدرستی که رستکار شدند و بمقصود خود رسیدند مؤمنان الَّذِيْنَ هُمْ آنانکه ایشان
فِيْ صَلَاتِهِمْ در نماز خود خَاشِعُوْنَ ترسکارانند چشم بسجده کاه نهاده و بدل بدرکاه مناجات حاضر شده آورده اند
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بوقت اداء نماز بجانب آسمان نظر میفرمود چون این آیه نازل شد نظر بموضع سجود کماشت
در لباب فرموده که در حالت قیام دیده بر سجده کاه باید نهاد مکر بمکه معظمه که در خانه مکرم باید نکریست و کفته اند خشوع آنست
که مصلی بداند که بر دست راست وجیب او کیست واسطی قدس سره فرموده که خشوع اداء نماز است لله فی الله بی ملاحظه اغراض
و اعواض او و در بحر الحقائق مذکور است که خشوع در ظاهر آنست که سر پیش افکند و دیده را از التفات بجیب و راست منع کند
و دست راست بر چپ نهد و قرائت او از حضور بود و در باطن آنکه خواطر و هواجس را منع کند و بر مراقب حق باشد و در بحر
شهود مستغرق کشته از شعله آثار طلس را نوار جلال و جمال بکذارد محقق فرموده است که در نماز اول از خود بیزار باید شد پس
طالب وصول بقرب یار باید کشت نظم یار بیزار است از تو تا توئی اول از خود خویش را بیزار کن کفر تو بکذر ه باقی
مانده است خرقه و تسبیح باز نار کن خویش بترک هردو عالم کیسروی دو مندیش و چون عطار کن وَالَّذِيْنَ هُمْ و آنکسانی که ایشان
عَنِ اللَّغْوِ از سخن باطل و کردار ناشایست مُعْرِضُوْنَ اعراض کنندکانند امام قشیری رحمه الله تعالی فرموده که هرچه برای خدا
نیست حشو است و آنچه از خدا باز دارد سهو است و آنچه بنده را در آن حظی باشد لهو است و آنچه از خدا نبود لغو است و حقیقت
آنست که لغو چیزی را کویند که از اقوال و افعال که بهیچ کار نیاید وَالَّذِيْنَ هُمْ و آنانکه ایشان لِلزَّكٰوةِ مر زکوة واجب را از مال خود
فَاعِلُوْنَ ادا کنندکانند و کفته اند زکوة مطلق را یا صدقات تطوع را وَالَّذِيْنَ هُمْ لِفُرُوْجِهِمْ و آنانکه ایشان مر فرجهای خود را
از حرام حٰفِظُوْنَ نکاه دارندکانند اِلَّا عَلٰٓى اَزْوَاجِهِمْ مکر از زنان خود اَوْ مَا مَلَكَتْ یا از آنانکه مالک شده است ایشان
اَيْمَانُهُمْ دستهای ایشان مکر کنیزکان که ملک یمین اند فَاِنَّهُمْ پس بدرستی که نکاه دارندکان فروج غَيْرُ مَلُوْمِيْنَ ملامت
کرده شده نیستند برایتان ایشان بشرط آنکه در حیض و نفاس و روزه و احرام نباشند و در غیر ملک بهیچ رو نشاید فَمَنِ ابْتَغٰى
پس هر که جوید برای مباشرت وَرَآءَ ذٰلِكَ غیر ذلک غیر زنان و کنیزکان خود فَاُولٰٓئِكَ پس آن کروه جویندکان
هُمُ الْعٰدُوْنَ ط ایشان درکذرندکانند از حلال بحرام یا کاملوا اند در ستمکاری و آنکه استمنا بید کند هم از این کروه است وَ
الَّذِيْنَ هُمْ و آنانکه ایشان لِاَمٰنٰتِهِمْ مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشان را برآن امین ساخته باشند از امانات و ودایع

استمنا طلب منی کردن بدست

خلق یا آنچه امانت حق است چون نماز و روزه و غسل جنابت وَعَهْدِهِمْ و مر عهدها را که با حق و خلق بندند رٰعُوْنَ رعایت کنندکانند
یعنی بنکاه داشت آن قیام مینمایند وَالَّذِيْنَ هُمْ و آنانکه عَلٰى صَلَوٰتِهِمْ بر نمازهای خویش يُحَافِظُوْنَ محافظت میکنند یعنی برآن مداومت
مینمایند و آداب آنرا باوقات ادا میفرمایند ذکر صلوة در مبدا و منتهای این اوصاف که موجب فلاح مؤمنان است اشارتست بتعظیم
شان نماز اُولٰٓئِكَ آن کروه مؤمنان که جامع این شش صفت اند هُمُ الْوٰرِثُوْنَ ایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وراثت بریشان
اطلاق توان کرد الَّذِيْنَ آنانکه از روی استحقاق يَرِثُوْنَ الْفِرْدَوْسَ ط میراث برند فردوس را که بلند ترین درجات بهشت و
کویند منازل کفار را از بهشت میراث کیرند چه هریک از مؤمنان و کافران را در بهشت و دوزخ منزلی است منازل مؤمنان از دوزخ
اضافت منازل کفار کنند و منزلهای ایشان از بهشت بر منزل مؤمنان افزایند در زاد المسیر آورده که بهشت منظر کفار دارند و مقامهای
ایشان را که اکر ایمان آوردندی بدیشان نمایند تا حسرت ایشان زیادت کردد نظم نظر اندوه حجاب نان بدان ماند که کافر را بهشت
اندر نمایند کان سوزی دکر باشد هُمْ ایشان وارثان فردوس اند فِيْهَا در بهشت خٰلِدُوْنَ ط جاوید مانندکانند
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ و بدرستی که ما آفریدیم آدم را مِنْ سُلٰلَةٍ از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده مِنْ طِيْنٍ از کل
یا بیافریدیم آدمیان را از منی که بیرون آمد از کل که آدم است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ثُمَّ جَعَلْنٰهُ نُطْفَةً پس کردانیدیم نسل
او را یعنی آفریدیم از نطفه و بر تفسیر ساختیم جوهر بیرون آمده را نطفه جای کرفته فِيْ قَرَارٍ مَّكِيْنٍ در قرارکاه استوار یعنی رحم و جمله روز او را
سفید نکاه داشتیم ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ پس کردانیدیم نطفه سفید را عَلَقَةً پاره خون سرخ بسته جمله روز فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ پس
ساختیم آن خون را مُضْغَةً آن مقدار کوشت که بیکبار بخایند کوشت بی استخوان جمله روز فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ پس ساختیم آن کوشت
را عِظٰمًا استخوان بآنکه محکم کردانید آنرا بعد از سه اربعین فَكَسَوْنَا الْعِظٰمَ پس بپوشانیدیم استخوان را لَحْمًا کوشتی یعنی بر
بر و پانیدیم کوشت بعد از رستن عروق و اعصاب و اوتار و عضلات بروی ثُمَّ اَنْشَاْنٰهُ پس بیافریدیم او را خَلْقًا اٰخَرَ ط آفرینش
دیکر در بطن ام یعنی روح در ودمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه مرده بود یا بعد از خروج او را دندان و موی دادیم و راه پستان بروی بکشادیم
و از مقام رضاع بفطام رسانیده بعد احوال کوناکون تربیت فرمودیم و چون قدم در حد بلوغ نهاد قلم تکلیف بروی جاری کردیم و بمراتب
شباب و کهولت و شیخوخیت بکذرانیدیم فَتَبٰرَكَ اللّٰهُ پس بزرکست خدای اَحْسَنُ الْخٰلِقِيْنَ ط نیکو نکارنده تر نکارندکانست
ای عزیز حق سبحانه عرش و کرسی و لوح و قلم و ملائکه و نجوم و سموات و ارضین بیافریده و ذات مقدس را بدین نوع ثنا که بعد از آفرینش
انسان فرموده نفرموده و این دلیل تفضیل و تکریم انسانست نظم بر عرق روی تو لطف خدا آیه حسنت که تحریر کرد و فی المثنوی
المعنوی مثنوی ای رخ چون زهره ات شمس الضحی ای کدای رنگ تو کلکونها تاج کرمناست بر فرق سرت طوق فضلنا ست آویز برت
هیچ کرم ناشنید این آسمان که شنید این آدمی پر عنان احسن التقویم در والتین بخوان که کرامی کوهریست ای جان کرامی قیمت
آن ممتنع تا بسوزیم هم بسوزد مستمع بعضی از وجدان کویند که چون در این آیه احوال بنی آدم و ترقی از معانی بمعانی بیان فرموده داشت
که او را زبانی که بادای مراسم حمد و ثنائی که مستحق بارکاه قدم باشد نخواهد بود در ستایش ذات مقدس او را از جانب او نیابت

نموده کفت فتبارک الله احسن الخالقین ثم انکم پس شما بعد ذلک بعد ازانچه ذکر کردیم از آفرینش شما لمیتون هر آینه
مردکانید یعنی مآل حال شما عنقریب خواهد کشید و ساغر فنا از دست ساقی اجل بخواهد چشید ثم انکم پس بدرستی که شما یوم القیمة
روز رستخیز تبعثون برانگیخته شوید برای محاسبه و مجازات ولقد خلقنا فوقکم و بدرستی که آفریدیم زبر شما سبع طرائق
هفت آسمان طبقه بالای طبقه یا هر طبقه ازان راهی از راههای فرشتکان وما کنا ونیستیم ما عن الخلق ازین مخلوق که آسمانست
غافلین بی خبر که امر او را مهمل بگذاریم بلکه او را تا وقتی معلوم ازخلل نگاه داریم یا ازجمیع اشیا که از غافل نیستیم و بخیر و شر
و کفر و شکر ایشان مطلعیم وانزلنا و فرو فرستادیم من السماء ازآسمان آبی بقدر باندازه که صلاح بندکان دران
دانستیم فاسکناه فی الارض پس ساکن کردانیدیم آن آب را در زمین در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که حق سبحانه
پنج جوی آب ازیک چشمه از چشمهای بهشت بربال جبرئیل علیه السلام نهاده از آسمان فرو فرستاد سیحون که نهر هند است و
جیحون که نهر بلخ است و فرات و دجله که نهرین عراقند و نیل که نهر مصر است و آنها را ودیعت بجبال داده و بجهت منافع
خلق جاری میکرداند واینست که میفرماید که آب در زمین ثابت و ساکن ساختیم وانا و بدرستی که ما علی ذهاب به به بردن
آن آب و زایل ساختن لقادرون توانائیم چنانچه بر انزال ان قادر بودیم و کفته اند که بعد از خروج یاجوج و ماجوج جبرئیل علیه السلام
بزمین آید و قرآن و حجر الاسود و مقام ابراهیم و تابوت سکینه و این پنج نهر را باسمان برد و بعد ازان بر روی زمین هیچ خیر و
برکتی نماند فانشأنا لکم به پس بیافریدیم برای شما بسبب این آب جنات بوستانها من نخیل از درختان خرما واعناب و از
تاک تخصیص این دو درخت جهت اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طائف بانکور است و نخل و عنب در زمین حجاز انهمه در باغ
بیشتری باشد لکم فیها شما را در بوستانها فواکه کثیرة میوهای بسیار است غیر تمر و عنب ومنها و از آن بوستانها
یعنی از ثمار و زرع آن تاکلون میخورید یا ما لابد معیشت ازان حاصل میکنید وشجرة تخرج و دیکر بیافریدیم برای شما درختی که بیرون
می آید من طور سیناء از کوه زیبا که جبل موسی است علیه السلام میان مصر و ایله و کویند اول درختی که بعد از طوفان برست این درخت بود
یعنی زیتون تنبت بالدهن میروید با روغن وصبغ و نان خورشی للآکلین مر خورندکان را یعنی درخت زیتون میروید بچیزی
که جامع است دهنیت و صبغیت را هم بدان روغن چراغ افروختن توان و هم ازان نان خورش توان ساخت وان لکم فی الانعام و بدرستی
که مر شما راست در چهارپایان یعنی ابل و بقر و غنم لعبرة چیزی که بدان اعتبار کیرند بر قدرت الهی استدلال نمایند نسقیکم
می آشامانیم شما را مما فی بطونها ازانچه در شکم ایشانست یعنی شیر خالص ولکم فیها و مر شما راست در ایشان منافع
کثیرة سودهای بسیار که بعضی را سوار میشوید و برخی را بار میکنید و از بعضی نتایج میستانید و از پشم و موی ایشان بهره میکیرید
ومنها تاکلون و از ایشان میخورید یعنی از کوشت ایشان تناول مینمائید یا از ایشان و بسبب ایشان روزی میخورید وعلیها
و بر آنها یعنی شتران از ایشان در خشکی وعلی الفلک و بر کشتیها در تری تحملون برداشته میشوید یعنی شتر و کشتی شما
بر میدارند و از موضعی بموضعی میبرند ولقد ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم پیش ازتو نوحا الی قومه نوح را بسوی کروه وی

فقال پس کفت از روی دعوت یا قوم اعبدوا الله ای کروه من خدایرا پرستش کنید ما لکم من اله نیست شما را معبودی که
مستحق عبادت باشد غیره بجز وی افلا تتقون آیا نمیترسید از عذاب وی یعنی بترسید و بعبادت غیر او میل مکنید فقال الملأ
الذین کفروا پس کفتند کروهی بزرکان آنانکه کافر شدند من قومه از کروه وی مر درویشان و عوام خلق را یعنی چون اکابر
قوم اصاغر را دیدند که دعوت نوح علی نبینا و علیه السلام مایل دیدند ایشانرا تنفیر نموده کفتند ما هذا نیست این کس که شما را
بتوحید الا بشر مکر آدمی مثلکم مانند شما در خوردن و آشامیدن و غیرآن یرید ان یتفضل میخواهد که افزونی جوید علیکم بر شما
و مهتر کردد و شما را محکوم و متبوع خود سازد ولو شاء الله و اکر خدای خواستی که رسول به بنی آدم فرستد لانزل ملائکة هر آینه فرو فرستادی
فرشتکان را تا منزلت رسل به متین بودی ما سمعنا بهذا ما نشنوده ایم این را که آدمی رسول خدای تواند بود فی آبائنا الاولین در پدران
پدران ما که کذشته بوده اند و این سخن را از فرط عناد میکفتند یا میان ادریس علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و میان ایشان مدتی مدید کذشته
بود و نشنوده بودند که اولاد آدم علیه السلام پیغمبری بوده ان هو نیست نوح الا رجل به جنة مکر مردی که در وی دیوانکی هست که
اکر جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد فتربصوا به پس انتظار برید وی را و چشم دارید حتی حین تا هنکامی از زمان
یعنی صبر کنید که اندک وقتی را بمیرد و از وی باز رهیم یا از جنون با هوش آید و ترک کفتن این سخنان نموده بی کار خود کیرد قال کفت
نوح علیه السلام یعنی بعد از انکه نومید شد از ایمان ایشان بطریق مناجات فرمود رب انصرنی ای پروردکار من یاری ده مرا
و انتقام من بکش از ایشان بما کذبون بسبب آنکه مرا تکذیب کردند فاوحینا الیه پس ما وحی کردیم بنوح ان اصنع الفلک آنکه بساز
کشتی را باعیننا بنکاهداشت ما یعنی ترا بمحافظت تمام که خطا نکنی ووحینا و بامر ما و بتعلیم ما یعنی بکوییم که چکونه سازی فاذا جاء
پس چون بیاید امرنا فرمان ما بسوار شدن بر کشتی یا نازل شدن عذاب ما وفار التنور و بجوش شد تنور یعنی بر تنی که زن نوح نان
می پخت دران آتش آب برآید فاسلک فیها پس درآر تو در کشتی من کل زوجین از هر دو صنف از حیوانات که جفت یکدیکرند
اثنین دو تا یعنی نری و ماده و در تبیین کوید بکشتی در نیاورد مکر آنها را که از ایشان بیضه ی نهند واهلک و دیکر درآر
در کشتی کسان خود را از اهل بیت و مؤمنان الا من سبق مکر آنرا که پیشی کرفته است علیه القول برو قول ازلی یعنی هلاک او
نوشته شده در لوح محفوظ منهم از کسان تو مثل دیکر پسر و یک زن او ولا تخاطبنی و خطاب مکن با من یعنی دعا مکن مرای
فی الذین ظلموا در باب نجات آنها که ستم کردند بر خود بشرک انهم مغرقون بدرستی که ایشان غرقه شدکانند پیشک فاذا
استویت انت پس چون بوقت ظهور عذاب برآمدی تو ومن معک و هرکس که با تست علی الفلک بر کشتی و راست بنشستی
فقل الحمد لله پس بکوی همه ستایشها مر خدای را الذی نجانا آنکه نجات داد ما را من القوم الظالمین از جفای ستمکاران
یعنی مشرکان وقل و بکو در وقت نشستن در کشتی رب انزلنی ای پروردکار من فرود آر مرا منزلا مبارکا بمنزلی با برکت
که سبب سلامت و نجات مؤمنانست و جمعی منزلا بضم میم و فتح زاء میخوانند و مصدر میمی میدانند یعنی فرود آر مرا فرود آوردنی
وانت و تو خیر المنزلین بهترین فرود آرندکانی در منازل مبارکه قولی آنست که امر بدین دعا در وقت خروج از کشتی

واشهر آنست که برقت دخول وخروج این دعا فرموده سلمی از ابن عطا قدس سرهما نقل میفرماید که منزل مبارک آن منزل است که در
وی از هواجس نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشد واثار قرب از محال قدس بدان نازل باشد هرکجا پرتو انوار جمال پیشتر برکت آن منزل
از همه منازل افزونتر **نظم** در منزلی که روزی یاری رسیده باشد٭ با ذرهای خاکش دارم مرحباهاء٭ **اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ** بدرستی
که در قصه نوح علیه السلام وآنچه با قوم او کرده شد **لَاٰیٰتٍ** هرآیینه نشانهاست مراهل عبرت را **وَّاِنْ كُنَّا** وبدرستی که بودیم
ما **لَمُبْتَلِیْنَ** ط آزماینده مر آن قوم را وابتلا دهنده بیلای بزرگ یا امتحان کننده بندگان را بدین آیات تا حال مصدقان ومکذبان
ظاهر کردد **ثُمَّ اَنْشَاْنَا** پس بیافریدیم **مِنْۢ بَعْدِهِمْ** از پس قوم نوح **قَرْنًا اٰخَرِیْنَ** گروهی دیگر یعنی قوم عاد وگویند ثمود **فَاَرْسَلْنَا**
فِیْهِمْ پس فرستادیم در میان ایشان **رَسُوْلًا مِّنْهُمْ** پیغمبری از ایشان که هود بود یا صالح علیهما السلام وگفتیم مر آن قوم را از زبان رسول
ایشان **اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ** آنکه بپرستید خدا را **مَا لَكُمْ** نیست شما را **مِّنْ اِلٰهٍ غَیْرُهٗ** ط هیچ خدایی که استحقاق پرستش داشته باشد
مگر وی **اَفَلَا تَتَّقُوْنَ** ط آیا پرهیز نمیکنید از عذاب او یعنی بپرهیزید از عقوبت او وبعبادت غیر او اشتغال مکنید **وَقَالَ الْمَلَاُ** وگفتند
گروهی بزرگان **مِنْ قَوْمِهٖ** از قوم آن رسول **الَّذِیْنَ كَفَرُوْا** آنانکه نگرویدند **وَكَذَّبُوْا بِلِقَآءِ الْاٰخِرَةِ** ودروغ شمردند دیدن
سرای قیامت را یعنی ببعث وحشر ایمان نیاوردند **وَاَتْرَفْنٰهُمْ** ونعمت داده بودیم ایشان را **فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا** در زندگانی دنیا
بکثرت اموال واولاد یعنی کفتند بعضی کافران تابعی را که در فراخی عیش ونازو تنعم گذرانیده بودند بعضی را که **مَا هٰذَاۤ** نیست
این رسول که بحق دعوت میکند **اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ** مگر آدمی مثل شما در صفات واحوال بشریت **یَاْكُلُ** میخورد **مِمَّا تَاْكُلُوْنَ مِنْهُ**
از آنچه شما میخورید **وَیَشْرَبُ** ومی آشامد **مِمَّا تَشْرَبُوْنَ** ط از آنچه شما آشامید یعنی بغذا محتاج است مانند شما اگر نبی بودی
بایستی که متصف بصفات ملائکه بودی نخوردی ونیاشامیدی **وَلَئِنْ اَطَعْتُمْ** واگر فرمان برید شما در اوامر ونواهی **بَشَرًا مِّثْلَكُمْ**
آدمی را که مانند شماست **اِنَّكُمْ اِذًا** بدرستی که شما آنگاه **لَّخٰسِرُوْنَ** ط زیانزدگانید که خود را مامور ومتبوع مثل خودی میسازید
اَیَعِدُكُمْ آیا وعده میدهد شما را این پیغمبر **اَنَّكُمْ اِذَا مِتُّمْ** بدرستی که شما چون بمیرید وکهنه شوید **وَكُنْتُمْ تُرَابًا** وباشید خاکی
وَّعِظَامًا واستخوانی چند مجرد از گوشت وپوست ورگ وپی **اَنَّكُمْ** بدرستی که شما **مُّخْرَجُوْنَ** بیرون آورده شدگانید
از گورها زندگان **هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ** چه دورست وچه دورست **لِمَا تُوْعَدُوْنَ** آنچه وعده داده میشوید از بعث وجزا یعنی هرگز
نباشد **اِنْ هِیَ** نیست زندگی **اِلَّا حَیَاتُنَا** مگر زندگانی ما در دنیا **الدُّنْیَا نَمُوْتُ** میمیریم **وَنَحْیَا** وزنده میشویم یعنی
یکی از ما میمیرد ویکی میزاید [illegible] ونیستیم ما [illegible] برانگیختگان وزنده شدگان بعد از مرگ [illegible] نیست
هود یا صالح علیهما السلام **اِلَّا رَجُلُ نِ افْتَرٰی** مگر مردی که بربندد **عَلَی اللّٰهِ كَذِبًا** بر خدای دروغ ومیگوید مرا فرستاده اند
بشما وشما را بعد از مرگ زنده خواهد کرد **وَّمَا نَحْنُ لَهٗ** ونیستیم ما مرین مرد را **بِمُؤْمِنِیْنَ** ط گروندگان در آنچه خبر میدهد
قَالَ گفت پیغمبر بعد از استماع این قول ویاس او از ایمان قوم **رَبِّ انْصُرْنِیْ** ای خدای من مرا یاری کن بغالب وایشان را
مغلوب کردان بعذاب **بِمَا كَذَّبُوْنِ** ط بسبب آنچه مرا تکذیب نمودند **قَالَ** گفت خدای **عَمَّا قَلِیْلٍ** از زمان قلیل یعنی اندک

وقتی را **لَّیُصْبِحُنَّ** کردند کافران ومکذبان **نٰدِمِیْنَ** ط پشیمانان از تکذیب خود **فَاَخَذَتْهُمُ الصَّیْحَةُ** پس بگرفت ایشان را صیحه یعنی
جبرئیل علیه السلام فریادی عظیم کرد که دلهای ایشان شکافت وبمردند چنین قوم ثمود را گفته اند دلیل ایشان اینست که صیحه مر ثمود را بود وانانکه گویند
قوم عاد بوده اینجا صیحه را بیان فتنه مراد عادست وبرین قول هر عذابی را که سبب استیصال باشد صیحه توان گفت وبرهر تقدیر بگرفت ایشان را صیحه **بِالْحَقِّ**
بحکم قضا یا بوعده صادق یا باستحقاق ایشان مر عذاب را **فَجَعَلْنٰهُمْ** پس کردانیدیم ایشان را **غُثَآءً** ط چون خاشاک آب آورد یعنی هلاک کردیم
وتابود ساختیم چون خس وخاشه که سیل باطراف افکند وسیاه وکهنه کردد **فَبُعْدًا** پس دوری باد از رحمت خدای **لِّلْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ** ط مر
گروه ستمکاران را **ثُمَّ اَنْشَاْنَا** پس کردانیدیم **مِنْۢ بَعْدِهِمْ** پس از ایشان **قُرُوْنًا اٰخَرِیْنَ** ط قرنهای دیگر را یعنی بیافریدیم اهل قرون را چون
قوم شعیب علیهما السلام **مَا تَسْبِقُ** پیشی نتوانست گرفت **مِنْ اُمَّةٍ** هیچ گروهی **اَجَلَهَا** بر وقتی که جهت عذاب ایشان مقرر کرده بودیم
وَمَا یَسْتَاْخِرُوْنَ ط ونه باز پس ماندن از آن **ثُمَّ اَرْسَلْنَا** پس فرستادیم **رُسُلَنَا** فرستادگان خود را **تَتْرَا** ط از درپی یعنی یکی در عقب
دیگری **كُلَّمَا جَآءَ اُمَّةً** هرگاه آمد بگروهی **رَّسُوْلُهَا** پیغمبر آن گروه **كَذَّبُوْهُ** تکذیب کردند او را وآنچه گفت از توحید ونبوت وبعث
وحشر دروغ بنداشتند وبتقلید پدران ولزوم عادات ناپسندیده از دولت تصدیق محروم ماندند **فَاَتْبَعْنَا** پس از پی درآوردیم
بَعْضَهُمْ بَعْضًا بعضی را بعضی را در هلاک کردن یعنی هیچکدام را مهلت ندادیم واخرین را چون اولین معاقب کردانیدیم **وَجَعَلْنٰهُمْ** وساختیم
ایشان را **اَحَادِیْثَ** ط سخنان یعنی عبرت خلق کردانیدیم که دایم عذاب ایشان را یاد کنند وبدان مثل زنند خلاصه سخن آنکه از ایشان غیر حکایتی
باقی نماند که مردم افسانه وار میگویند واگر سخن نیکی از ایشان بماندی به بودی بزرگی گفته است **شعر** تفنی وتبقی عنك احدوثة ٭ فاجهد
بان تحسن حدوثتك تو در ترجمه آن فرموده اند **نظم** پس از تو این بیت چون فسانه خواهد ماند٭ در آن بکوش که نیکو بماند افسانه٭
پس دوری باد از رحمت حق **لِّقَوْمٍ لَّا یُؤْمِنُوْنَ** ط مر گروهی را که نمیگروند بانبیا وتصدیق ایشان نمیکنند **ثُمَّ اَرْسَلْنَا مُوْسٰی** پس فرستادیم
موسی **وَاَخَاهُ هٰرُوْنَ** وبرادر او هارون را **بِاٰیٰتِنَا** بمعجزها وپیغامهای ما **وَسُلْطٰنٍ مُّبِیْنٍ** وحجتی آشکارا یعنی عصا تخصیص کرد او را
بجهت آنکه اول معجزات موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام آن بود وچند معجز دیگر چون فرو بردن جادویها وشکافتن دریا وروان شدن
آب از سنگ تعلق بوی داشت پس ما موسی وبرادر او را علی نبینا وعلیهما السلام بمعجزات تسع فرستادیم **اِلٰی فِرْعَوْنَ وَمَلَا۟ىِٕهٖ** بسوی فرعون
وقوم او وایشان پیغام ما برسانیدند **فَاسْتَكْبَرُوْا** پس سرکشیدند قوم ننگ از ایمان ومتابعت پیغمبران **وَكَانُوْا قَوْمًا عَالِیْنَ** ط وبودند گروهی
گردن کش وبر مردمان بقهر وغلبه **فَقَالُوْۤا اَنُؤْمِنُ** پس گفتند آیا ایمان آوریم یعنی نیاریم وتصدیق نکنیم **لِبَشَرَیْنِ مِثْلِنَا** مر دو آدمی را
که مانند مانند در صفتهای بشریه **وَقَوْمُهُمَا** وحال آنکه گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل **لَنَا عٰبِدُوْنَ** ط ما را پرستندگانند یعنی در فرمان
ما چون بندگانند مرخواجگان را ودر بعضی از تفاسیر آورده که بنی اسرائیل فرعون را میپرستیدند واو بت میپرستید یا گوساله **فَكَذَّبُوْهُمَا** پس
تکذیب کردند فرعون وقوم او موسی وهارون را **فَكَانُوْا** پس گشتند بسبب آن تکذیب **مِنَ الْمُهْلَكِیْنَ** ط از هلاک شدگان یعنی
غرق شدند در بحر قلزم **وَلَقَدْ اٰتَیْنَا** وبدرستی که دادیم **مُوْسَی الْكِتٰبَ** موسی را توریة بعد از هلاك فرعون وقوم او **لَعَلَّهُمْ**
شاید که بنی اسرائیل ببرکت آن **یَهْتَدُوْنَ** ط راه یابند باحکام شریعت **وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْیَمَ** وساختیم قصه پسر مریم یعنی عیسی **وَاُمَّهٗۤ اٰیَةً** ومادر

اولا آیةً حجتی بر قدرت ما یا هر یکی را آیتی ساختیم بر استدلال بر آنکه در مهد سخن گفت و مادر را باب که نی مساس بشری جنانت
پسری بزاد وآویناهما و جای دادیم ما مادر و پسر را یعنی که از یهود فرار کردند و باز آوردیم الی ربوةٍ بسوی ربوه از زمین بیت
المقدس یا دمشق یا رمله یا فلسطین یا مصر و ربوه موضعی بود ذات قرارٍ خداوند قرار یعنی مستقری که بزرگ و رام توان گرفت ومعینٍ
و خداوند آب ظاهر و جاری در کشاف از ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند که ملازم گیرید این رمله فلسطین را که آن ربوه است که خدای
در قرآن یاد کرده آورده که مریم با پسر و پسر عم خود یوسف بن ماثان دوازده سال در آن موضع بسر بردند و طعام عیسی علیه السلام از بهای
ریسمان بود که مادر بافتی رشت و میفروخت یا ایها الرسل خطاب است با عیسی علیه السلام بر سبیل تعظیم میفرماید کلوا من الطیبات بخورید
از طعامهای پاکیزه و حلال واعملوا صالحاً و بکنید کارهای ستوده در قوت القلوب آورده که اکل طیبات را بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که
او نتیجه آنست حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که لقمه تخم است و عمل بر چند تخم پاکتر برش بهتر در مناهج آورده که هر غذای
که شرع آنرا حلال داشته است حکم عدالت و استقامت شرع که میزان و حد دست در وی سرایت کرده پس هر که از آن تناول نماید اثر عدالتی
که از حکم شرع بآن غذا همراه است در نفس و همه اعضا پدید آید و حینئذ در اداء عبادت نرم و منقاد شوند ثم تلین جلودهم وقلوبهم
الی ذکر الله اشارت بدین است و هر چه شرع آنرا حرام کرده یا وجه حلیت آن مشتبه و پوشیده است حکم انحراف و مخالفت شرع بآن
غذا اگر همه یک لقمه باشد همراه بود و حینئذ حکم انحراف آن غذا بنفس و اعضا سرایت کند و آثار طغیان و عصیان و ارتکاب مناهی
و مباشرت اخلاق ردیه بظهور رسد و در حدیث آمده که ان الله طیب لا یقبل الا طیبا صاحب روضة الابرار فرموده نظم
دل از زمزم و کوثر بشوئی ٭ و آب زمزم چشمه تسنیم بجوئی ٭ لقمه که در اصل نباشد حلال ٭ زو نفتد مرد بکن در ضلال ٭ قطره باران چون
صاف نیست ٭ گوهر دریای تو شفاف نیست ٭ و گفته اند یا ایها الرسل خطابست با جمیع انبیا نه در یک دفعه چه ایشان در ازمنه مختلفه بوده اند
بلکه بدان معنی که هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب بدین خطاب بوده اند پس همه در تحت این خطاب داخل باشند و بعضی بر آنند که
خطاب با حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم و او را بنام همه پیغمبران خواند زیرا که سید همه است و ذات معالی او جامع فضایل و کمالات
که با همه بوده مصراع وقد جمع الرحمن فیک المفاخرا ع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری ٭ و در روضه آورده که خطاب با حضرت
میفرماید که امت عالی همت خود را بگوی که حلال خورید و عمل صالح کنید انی بدرستی که من بما تعملون بآنچه شما میکنید علیم
دانا ام وان هذه امتکم و بدرستی که اینست ملت شمای رسل امةً واحدةً ملتی یگانه در عقاید و اصول شرایع یا جماعت شما امت محمد
جماعتی متحد اند متفق بر ایمان و توحید وانا ربکم و منم آفریدگار شما فاتقون پس بترسید از من در مخالفت کلمه فتقطعوا پس
ببریدند و ساختند اهل کتاب امرهم بینهم کار دین خود را در میان یکدیگر زبراً پارها یعنی گروه گروه شدند و اختلاف کردند
کل حزبٍ هر گروهی از ایشان بما لدیهم بآنچه نزدیک ایشانست از دین فرحون شادان و نازانند و اعتقاد کرده که حق
آنست فذرهم پس بگذار ای محمد علیه الصلوة والسلام کافران مکه را فی غمرتهم در گرداب غفلت و ضلالت ایشان حتی حینٍ
تا هنگامی که کشته شوند یا بمیرند و بهر آخرت ایحسبون ایا می پندارند کافران که انما نمدهم آنچه عطا میدهیم ایشانرا و مدد کنیم به

باچنین

باچنین من مالٍ وبنین از مال و پسران نسارع لهم میشتابیم برای ایشان باچنین فی الخیرات در نیکوئیها یعنی گمان میبرند که امداد ما
ایشانرا بمال و فرزند مسارعت ازما برای ایشان در نیکوئی و اعمال ایشانرا استحقاق آن هست که ما پاداش آن یا ایشان نیکوئی کنیم
بل نه چنین است که پندارند بلکه لا یشعرون نمیدانند که این امداد استدراج است نه مسارعت در خیر ان الذین هم بدرستی
آنانکه ایشان من خشیة ربهم از عذاب آفریدگار خود مشفقون ترسانند عذاب را خشیت گفت چه آن سبب اینست والذین هم
و آنانکه ایشان بآیات ربهم بآیتهای پروردگار خود که قرآنست یا دلایل قدرت یؤمنون میگروند والذین هم و آنانکه ایشان
بربهم بخداوند خود لا یشرکون شرک نمی آرند نه شرک جلی و نه شرک خفی والذین یؤتون و آنانکه میدهند ما آتوا آنچه
میدهند از صدقات و زکوات و توسل مینمایند بحضرت حق بانواع خیرات و مبرات وقلوبهم وجلةٌ و دلهای ایشان ترسانست
از ناگاه خیر ایشان مردود نگردد و میدانند انهم آنکه ایشان الی ربهم راجعون بسوی پروردگار خود بازگردندگانند اولئک آن
گروه که بدین صفتها موصوفند یسارعون میشتابند فی الخیرات در طاعتها یا در نیکی خیرات دینیه یا اعمال صالحه متنوع است کما
قال الله تعالی فآتیهم الله ثواب الدنیا وهم لها و ایشان بسوی خیرات سابقون پیشی گیرندگانند یا سابقند بر همه مؤمنات
یعنی در طاعت یا بحصول برای طاعت باید خول بهشت ولا نکلف نفساً و تکلیف نمیکنیم هیچ نفسی را الا وسعها مگر بگنجایش او یعنی بقدر
طاقت ولدینا کتابٌ و نزدیک ما کتابی است یعنی لوح محفوظ که ینطق بالحق سخن گوید براستی یعنی مخالف واقع در و نوشته نیست یا
نزد ماست نامه اعمال هر کس که گواهی دهد بر کردار هر کس وهم و ایشان که عاملانند لا یظلمون ستم دیده نخواهند شد
بافزونی عتاب و نقصان ثواب بل قلوبهم بلکه دلهای کفره فی غمرةٍ در غفلت و حیرتند من هذا ازین که گفته شد یا
از کتاب حفظه یا از قرآن ولهم اعمالٌ و مر ایشانراست عملهای ناپاک و خطاها من دون ذلک بجز این خطای عظیم که بر آنند یعنی
شرک مراد آنست که غیر از شرک گناهان دیگر هست که هم لها ایشان مر آنرا عاملون کنند کانند بحسب حکم قضا و ارادت که
و ایشان درین غفلت و معصیت باشند حتی اذا اخذنا تا وقتی که بگیریم مترفیهم متنعمان ایشانرا بالعذاب بعذاب
جوع یا قتل اذا هم یجأرون انگاه ایشان فریاد در گیرند و استغاثه کنند و ماگوییم لا تجأروا الیوم فریاد مکنید امروز که
طمع فریاد رسی مکنید انکم منا بدرستی که شما از جهت ما لا تنصرون یاری کرده نخواهید شد یا از عذاب ما ممنوع نخواهید
قد کانت آیاتی بدرستی که هست آیتهای من یعنی قرآن که بهر وقت تتلی علیکم خوانده میشود بر شما فکنتم پس
هستید که از شنیدن آن علی اعقابکم بر پاشنهای خود تنکصون باز میگردید یعنی بقهقری رجوع میکنید و کلام من
نمیشنوید مستکبرین در حالتی که طلب رفعت دارید بر مردمان و تعظیم مینمائید به بحرم مکه و میگوئید ما اهل حرمیم یا مستکبرید
بتکذیب قرآن سامراً حدیث کنندگان در شب تهجرون هذیان میگوئید یا میگذارید قرآنرا یا پیغمبر را یا خانه را که
در حوالی او افسانه میگوئید و بدو نمی نازید و طواف نمیکنید افلم یدبروا القول آیا تفکر نمیکنند در قرآن تا بر اعجاز لفظ و
وضوح معنی بدانند که کلام حق است ام جاءهم یا آمد بدیشان از کتاب و رسول ما لم یأت آنچه نیامده بود

آباءهم الاولین بپدران پیشین ایشان تا عذر کویند که ما از پیغمبر و کتاب خبر نداریم یعنی همچنانچه نوح و ابراهیم را علی نبینا و علیه السلام بپدران ایشان فرستادیم همچنین محمد را نیز برای ایشان برانگیختیم تا عذر نیارند قال الله تعالی لتنذر قوما ما انذر اباؤهم ام لم یعرفوا یا نشناختند رسولهم پیغمبر خود را با امانات و راستی و حلم و وفا و کرم و مروت و نیکو خویی و کمال علم با وجود عدم تعلم فهم له پس ایشان مر او را منکرون منکران و ناشناسندگان باشند یعنی نه آنست که نمیشناسند حضرت پیغمبر را تا انکار کنند و کویند بیگانه ایست ما حقیقت حال او را نمیدانیم ام یقولون یا میکویند به جنة در دیوانگی است که این سخن او حساب ندارند بل نه چنین است که ایشان میکویند جاءهم آمد محمد بدیشان بالحق بدین درست یعنی اسلام با سخن راست که قرآن است واکثرهم و بیشتر کافران للحق کارهون مر حق را ناخواهانند که مخالف طبع و آرزوی ایشانست قید اکثر برای آنست که بعضی کفار از ننگ و توبیخ مردم ایمان نمی‌آوردند نه از کراهت حق ولو اتبع الحق و اگر پیروی کردی حق سبحانه اهواءهم آرزوهای کافران را در وجود الهه یعنی اگر بفرض خدایان واقع بودندی لفسدت السموات والارض هر آینه تباه و ناچیز شدندی آسمان و زمین ومن فیهن و هر که در آسمان و زمین است از ملک و انس و جن و جز آن چنانچه در کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا گذشت و گفته اند مراد از حق دین اسلام است اگر متابعت آرزوی کافران کردی یعنی شرک منقلب شدی حق سبحانه قیامت ظاهر کردی و آسمان و زمین و اهالی آن تباه و هلاک شدندی بل اتیناهم بذکرهم بلکه آوردیم بدیشان کتابی که وعظ ایشانست یا دید به عزت و صیت شرف ایشان فهم عن ذکرهم پس ایشان از موعظه خود یا از آنچه سبب بزرگی ایشان در دنیا و آخرت است معرضون روی کردانندگانند ام تسئلهم یا آنکه تو میخواهی از ایشان برادای رسالت خرجا مزدی تا بسبب طمع در مال ایشان ترا متهم دارند برسالت فخراج ربک پس مزد پروردگار تو که روزی دنیا و ثواب عقبی است خیر بهتر است ترا از مال ایشان وهو و خدای خیر الرازقین بهترین روزی رسانانست وانک لتدعوهم و بدرستی که تو میخوانی ایشان را الی صراط مستقیم براهی راست که دین اسلام است وان الذین لا یؤمنون و بدرستی آنانکه نمیکروند بالآخرة برای دیگر یعنی بقیامت و متعلقات آن عن الصراط از آن راه راست لناکبون کردندگانند و میل کنندگان به بیابان گمراهی ولو رحمناهم و اگر ما بخشایش بر ایشان وکشفنا و برداریم ما بهم آنچه بدیشان واقع است من ضر از سختی یعنی قحط که بر ایشان غلبه کرده للجوا هر آینه ستیزگی کنند فی طغیانهم در سرکشی خود یعمهون سرگشته میشوند و تردد مینمایند یعنی اگر بلا از ایشان دفع کنیم همچنان از روی ستیز و عناد بر کفر و تکذیب ثابت خواهند بود

بیت
ستیزندگی کار دیو و دد است
ستیزنده را دشمنی با خود است

آورده اند که چون قحط بنهایت رسید و اهل مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا شدند ابو سفیان بمدینه آمده با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت تو کمان میبری که رحمت عالمیانی و اهل مکه برحمت دعای تو درمانده اند پدران را بشمشیر بکشتی و فرزندان را بآتش گرسنگی بسوختی حق سبحانه آیه فرستاد ولقد اخذناهم و بدرستی که ما کرفتیم اهل مکه را بالعذاب بعذاب قتل در روز بدر فما استکانوا پس فروتنی نکردند لربهم مر پروردکار خود را وما یتضرعون و تضرع و زاری نمیکردند بلکه همچنان بر سرکشی و نافرمانی بایستادند حتی اذا فتحنا تا چون

ربع

بکشادیم علیهم بر ایشان بابا دری ذا عذاب شدید خداوند عذاب سخت که آن جوع است و شدت او از قتل و اسر بیشترست اذا هم آنجنان ایشان فیه در آن عذاب مبلسون نا امیدان و غمناکان و اندوهگنان و متحیرانند تا حدی که اغنیای ایشان از بی عاطفتی و مرحمت نمینمایند وهو الذی انشا و اوست آنکه بیافرید و پیدا کرد لکم السمع برای شما گوش را تا بشنوید بدان شنودنیها والابصار و دیدها را تا ببینید بآن دیدنیها والافئدة و دلها را تا تفکر نمایید بآن و استدلال نمایید و آن مسموعات و مبصرات بر قدرت فاطر بدایعات و شما قلیلا ما تشکرون اندکی را شکر میکنید اگرچه عمده در شکر گذاری آنست که استعمال کنید این آلات ادراک را در آنچه مؤدی بشناخت خالق آن باشد وهو الذی ذراکم و اوست آنکه بیافرید شما را و منتشر ساخت فی الارض در زمین والیه تحشرون و بسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از تفرق اجزای اعضا وهو الذی یحیی و اوست آنکه زنده میکرداند ویمیت و میمیراند وله اختلاف اللیل والنهار و مر او راست یعنی بامر اوست مخالفت شب و روز در ازدیاد و انتقاص یا تعاقب ایشان مر یکدیگر را افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید که قدرتها همه کائنات را از عدم بوجود آورده و بعث نیز از آن جمله است چه جمله را بعد از مردن زنده خواهیم ساخت پس چرا انکار مینمایید کفار مکه تعقل نکردند بل قالوا بلکه کفتند بی تدبر و تفکر مثل ما قال الاولون مانند آنکه کفته بودند پیشینیان از کفار قالوا کفتند ءاذا متنا آیا چون بمیریم وکنا ترابا و باشیم خاک وعظاما و استخوانهای خالی کهنه ءانا لمبعوثون آیا ما بر انگیخته شدگانیم شروع استفهام بر سبیل انکارست و تکرار برای تاکید آن یعنی چون خاک کردیم حشر و بعث بما چگونه راه یابد لقد وعدنا نحن هر آینه وعده داده شدیم ما وآباؤنا و پدران ما هذا این سخن من قبل پیش از آمدن محمد صلی الله علیه وسلم یعنی ما را بوعده حشر و نشر تخویف کردند و این وعده راست نشد ان هذا نیست این قول الا اساطیر الاولین مگر افسانه پیشینیان و اکاذیب ایشان که در صحائف نوشته اند و کذاشته قل بکو ای محمد مر منکران را که بکویید لمن الارض مر کراست زمین ومن فیها و آنکه در وی است از مخلوقات یعنی مالک و خالق زمین و اهل زمین کیست جواب دهید مرا ان کنتم تعلمون اگر هستید که میدانید سیقولون زود باشد که بکویند در جواب تو که زمین و آنچه در وی است لله مر خدای راست مشرکان مکه معترف بودند بآنکه آفریدگار زمین و اهل وی الله است پس چون ترا چنین جواب دهند قل افلا تذکرون بکو آیا پند نمیکیرید و در نمی یابید که کسی که او قادر باشد بر آفریدن اهل زمین ثانیا نیز از ایجاد و اعاده ایشان عاجز نخواهد بود قل بکو دیگر باره که من رب السموات السبع کیست آفریدگار آسمانهای هفت گانه با عظمت و رفعت و شکل عجیب و هیئت غریب آن ورب العرش العظیم و کیست پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقاتست سیقولون زود باشد که کویند آسمانهای رفیع و عرش عظیم لله مر خدای راست و رب همه اوست قل افلا تتقون بکو آیا پس نمی‌پرهیزید از شرک بنسبت چنین خالق و همه از مخلوقات او او را شریک میسازید قل من بیده بکو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضه اقتدار اوست یعنی بقبضه اقتدار اوست ملکوت کل شیء پادشاهی همه چیزی و در روضه کوید ملکوت و صفت اشیا یا خزائن آن وهو یجیر

واو زینهار دهد و بفریاد رسد و نگاه دارد و ایمن کرداند از عذاب خود هر کرا خواهد وَلَا یُجَارُ عَلَیْهِ و زینهار داده نشود بر وی یعنی
کسی نتواند که کسی را از عذاب ایمن کرداند و در پناه آرد جواب کوئید إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اکر هستید که بدانید سَیَقُولُونَ زود
بود که کویند این صفات که تو کفتی لِلّٰهِ مر خدایراست که مالک ملکوت و مجیر بند کانست قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ پس بکو از کجا فریب یافته
میشوید و چکونه از راه حق برمیکردید و با وجود ظهور نور توحید و تظاهر دلایل بر وحدت ملک مجید طریق حق را کذاشته بکجا میروید
نظم ای کرده نفس و هوا پیشوای راه نه اینست خطا میروی راه روان زان ره دیکر روند پس تو بدین راه کجا میروی منزل مقصود
در بیت جاه نیست پس تو ازین سو بکجا میروی بَلْ أَتَیْنَاهُمْ بِالْحَقِّ بلکه آوردیم بدیشان راستی را از توحید و وعده حشر و نشر وَإِنَّهُمْ
لَکَاذِبُونَ و بدرستی که ایشان دروغ کویانند در آنکه تکذیب این قول میکنند یا در نسبت اتخاذ ولد و شریک بباری تعالی مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ مِنْ وَلَدٍ
فرا نکرفت خدای هیچ فرزندی وَمَا کَانَ مَعَهُ مِنْ إِلٰهٍ و نیست با او هیچ خدای که در الوهیت شریک او بود چه اکر او را شریک باشد در خدایی
بود هر خدایی که از آفریده خدای باید که آفریننده بود پس هر آینه شریک او را مخلوق چند باشد إِذًا آنگاه لَذَهَبَ کُلُّ إِلٰهٍ بِمَا خَلَقَ ببرد هر خدایی که از آفریده
بود و در آن مستقل و متبد باشد پس مخلوق را علایق باید که بدان متمیز باشد مخلوق این خدای از مخلوق آن دیکر و مشاهده میرود
که میان جمیع مخلوقات علامت تمیز نیست پس ثابت شد که با او هیچ خدای نیست وحده لا شریک له و دیکر اکر با او خدای بودی و چنانچه
کفته شد مخلوق خود را جدا کردی و ملک او از ملک این ممتاز شدی هر آینه طرح نزاع و حرب میان ایشان پدید آمدی چنانکه از حال
ملوک دنیا معلوم است. وَلَعَلَا و هر آینه برتری جستندی و غلبه خواستندی بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ برخی از آلهه بر برخی و باجماع
واستقرا معلوم شد که این تحارب و تنازع واقع نیست پس او را شریک نبود سُبْحَانَ اللّٰهِ پاکست خدای عَمَّا یَصِفُونَ از آنچه صفت
میکنند او را بدان یعنی اتخاذ فرزند و انباز عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ اوست دانای پوشیده و آشکارا فَتَعَالٰی پس برتر کشت و برترست
عَمَّا یُشْرِکُونَ از آنچه شریک میکنند برای او پس دل خوشی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از انزال عذاب بر کافران خبر میدهد
و میفرماید که قُلْ بکو ای محمد بطریق دعا رَبِّ إِمَّا تُرِیَنِّی ای پروردکار من اکر بنمایی مرا و نیک شبهه مینمایی مَا یُوعَدُونَ آنچه
وعده داده شده اند کافران از عذاب در دنیا و آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِی ای پروردکار من پس مدار مرا فِی الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ در کروه ستمکاران
یعنی در عذاب قرین ایشان مساز این سخن بجهت تواضع و شکست نفس است یا تنبیه بر آنکه شومی ظلم میتواند بود که بی کناهان نیز بد
و بلا از ظلم ایشان نرسد وَإِنَّا و بدرستی که ما خداوندیم عَلٰی أَنْ نُرِیَکَ بر آنکه بنماییم بتو مَا نَعِدُهُمْ آنچه وعده دادیم ایشان را از
عقوبت لَقَادِرُونَ هر آینه توانا ییم اما تاخیر که در آن میرود بسبب آنست که بعضی از ایشان یا اعقاب ایشان ایمان خواهند
آورد ادْفَعْ بِالَّتِی دفع کن بخصلتی که بهترحال هِیَ أَحْسَنُ آن نیکوترست السَّیِّئَةَ بدی را حضرت عزت حبیب خود را از مکارم
اخلاق با تم و اکمل و اشرف و اجمل ان میفرماید و میکوید دفع کن بآنچه نیکوترست بدی را یعنی بعفو و رحمت اندر کناه مجرمان درکذر به
وجهی که و هی در دین نبود یا دور کن جهل سفیهان را از ایشان بحلم یا باطل ایشان را بحق و سدم را از معاصی یا سرفرو در بطاعات یا دفع کن
شرک مشرک را بکلمه توحید یا بحوسا رمنکر را بامر معروف امام قشیری رحمه الله تعالی فرموده که دفع کن جدال ایشان را باشارت نفسم را

به بشارت قلب یا ظلمت خلایق را بنور حقایق یا حظوظ خود را بحقوق خدای یا طی کن بتیه حوادث را بقدم سلوک در طریق معرفت قدم
نظم چو طی کشت تیه حوادث از اینجا بملک قدم را بکش حمله بحیل در آن قلزم نور شو غوطه زن فروشو از خویشتن ظلمت ظل یکی خواه
یکی دان یکی کو یکی جو سوی الله والله زو دو یا طل نَحْنُ أَعْلَمُ ما دانا تریم بِمَا یَصِفُونَ بآنچه وصف میکنند ترا از شعر و سحر یا بآنچه
در صفت ما میکویند از اتخاذ اولاد و شرکا وَقُلْ رَبِّ و بکوی ای پروردکار من أَعُوذُ بِکَ پناه میکیرم بتو مِنْ هَمَزَاتِ الشَّیَاطِینِ از
وسوسهای دیوان که داعی بضلالت و معصیت است یا از در اندا ختن ایشان مردمانرا بعذیب و غرور در مهالک و مهاوی وَأَعُوذُ
بِکَ رَبِّ و پناه می آرم بتو ای آفریدکار من أَنْ یَحْضُرُونِ از آنکه حاضر شوند نزد من بوقت صلوة یا زمان تلاوة یا از آنکه کرد من
کردند در همه احوال یا از آنکه مرا بنزع رسانند حَتّٰی إِذَا جَاءَ متعلق است بیصفون یعنی کفار پیوسته ترا و مرا بیدی وصف میکنند
تا وقتی که بیاید أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشانرا مرک و بکنار جی خود اثار کند و مرک را معاینه بیند و اثار عذاب مشاهده کند قَالَ
کوید از روی حسرت رَبِّ ارْجِعُونِ ای آفریدکار من باز کردان مرا بدنیا صیغه جمع برای تعظیم مخاطب است امام ثعلبی با جمعی از
مفسران بر آنند که خطاب با ملک الموت و اعوان اوست اول بکلمه رب استغاثه مینمایند از خدای و بکلمه ارجعون رجوع میتمایند بملائکه
که باز کردانید مرا لَعَلِّی أَعْمَلُ شاید بکنم صَالِحًا عملی شایسته فِیمَا تَرَکْتُ در آن چیزی که بکذاشته ام که ایمانست یعنی ایمان
آرم و در دنیا عمل صالح کنم کَلَّا ردع است از طلب رجعت یعنی حاشا که او را باز کردانند إِنَّهَا بدرستی که آن درخواست
او کَلِمَةٌ سخنی است که بواسطه غلبه حسرت بر هُوَ قَائِلُهَا او کوینده آنست وَمِنْ وَرَائِهِمْ و از پس مرکان بَرْزَخٌ
مانعی است میان رجعت و ایشان یعنی قبر در و خواهند بود إِلٰی یَوْمِ یُبْعَثُونَ تا روزی که بر انکیخته شوند از آن فَإِذَا نُفِخَ پس چون
دمیده شود فِی الصُّورِ در صور یعنی نفخه ثانیه باشد که نفخه احیاست و قیامت قایم کردد فَلَا أَنْسَابَ بَیْنَهُمْ پس نسبها نباشد میان
ایشان یَوْمَئِذٍ در آن روز یعنی علق نسب منقطع کردد و هیچ ذی رحمی را بر کسی خود رحم نباشد یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه
یا نبی که امروز تفاخرت میکنند فردا سبب نفع نشود چه در آن روز نسبت صحیح باید نه نسب ان اکرمکم عند الله اتقیکم وَلَا
یَتَسَاءَلُونَ و نپرسند یکدیکر را از نسب یا کسی کسی را نپرسد جهت مشغولی بحال خود و این قبل از محاسبه باشد و بعد از آن
حال یکدیکر بپرسند قال الله تعالی واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فَمَنْ ثَقُلَتْ پس هر که کران مَوَازِینُهُ ترازوهای او باعمال
صالحه چون مؤمنان و جمع کرد میزان را باختلاف موزونات فَأُولٰئِکَ پس آن کروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستکاران از درکات
و رسیدکان بدرجات وَمَنْ خَفَّتْ و هر که سبک باشد مَوَازِینُهُ میزانهای او بجهة آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مرکان و منافقان
فَأُولٰئِکَ الَّذِینَ خَسِرُوا پس آن کروه آنانند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر بباد غفلت بردادند و
استعدادات حصول کمال را بطلب آرزوهای نفس و متابعت شهوات ضایع ساختند و ایشان فِی جَهَنَّمَ در دوزخ خَالِدُونَ
جاوید ماندکانند تَلْفَحُ میسوزد وُجُوهَهُمُ النَّارُ رویهای ایشانرا آتش وَهُمْ فِیهَا و ایشان در آتش کَالِحُونَ ترش
رویان باشند از شدت احتراق زشت رویانند و ابو سعید خدری رضی الله عنه از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در تفسیر این آیة

[illegible] ... اقبل الاستعداد [illegible]

روایت میکند که بریان سازد روی کافران را آتش دوزخ پس برجهد یعنی بالا رود لب زبرین او تا برسد بمیان سرش و فرو افتد لب زیرین او تا برسد بناف وی و در موضعی آورده که مسافت میان شفتین او چهل ذراع بود پس حق سبحانه گوید ایشانرا أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا تُتْلَى عَلَيْكُمْ خوانده میشود بر شما فَكُنْتُمْ بِهَا پس بودید که بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید تا مستحق این عقوبت شدید قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما غَلَبَتْ عَلَيْنَا غالب شد بر ما شِقْوَتُنَا بدبختی ما یعنی شقاوتی که بر ما نوشته بودی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده یا غالب شد گناهان ما که موجب شقاوتست وَكُنَّا قَوْمًا و بودیم ما گروهی ضَالِّينَ گمراهان از طریق حق رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای آفریدگار ما بیرون آر ما را مِنْهَا از آتش دوزخ تا تدارک حال و تلافی کار خود کنیم فَإِنْ عُدْنَا پس اگر باز گردیم بکفر و تکذیب فَإِنَّا ظَالِمُونَ پس بدرستی که ستمکاران باشیم بر نفس خود آخر سخنی که دوزخیان گویند این باشد قَالَ گوید خدای اخْسَئُوا خاموش باشید فِيهَا در دوزخ وَلَا تُكَلِّمُونِ و سخن مگوئید با من در خروج یا در صحت رفع عذاب که شما را بیرون نبریم یا عذاب از شما بر نمیداریم إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ بدرستی که بودند گروهی مِنْ عِبَادِي از بندگان من یعنی درویشان صحابه چون عمار و بلال و خباب و امثال ایشان رضی الله عنهم که پیوسته يَقُولُونَ رَبَّنَا میگفتند ای آفریدگار ما آمَنَّا گرویده ایم بتو فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز ما را وَارْحَمْنَا و ببخش بر ما وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ و تو بهترین بخشندگانی فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ پس فرا گرفتید شما آن درویشانرا سِخْرِيًّا مسخره یعنی کسی که با او سخریت کنند و افسوس دارند مراد آنست که با ایشان استهزا میکردید حَتَّى أَنْسَوْكُمْ تا وقتی که فراموش گردانیدند ایشان یعنی فرط اشتغال شما بسخریه ایشان فراموش ساخت بر شما ذِكْرِي یاد کردن من وَكُنْتُمْ و بودید شما مِنْهُمْ از ایشان تَضْحَكُونَ میخندید بدان روی تکبر و تعظم خود و تحقیر و تذلیل ایشان إِنِّي بدرستی که من جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ جزا میدهیم ایشانرا امروز بِمَا صَبَرُوا بانچه صبر کردند بر ایذا و آزار سخریه شما أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ آنکه بدرستی ایشانند رسیدگان بمراد خود یعنی چنانچه حیات ایشان فوز است بمطلوب قَالَ گوید خدای یا فرشته بامر او کافرانرا كَمْ لَبِثْتُمْ چند درنگ کردید فِي الْأَرْضِ در زمین کافران از روی غفلت و طول امل میگفتند ما همیشه خواهیم بود در دنیا و فانی نخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسند که چند درنگ داشتید عَدَدَ سِنِينَ شمار سالها یعنی چند سال بودید در دنیا زنده بر روی زمین و مرده در قبر قَالُوا گویند لَبِثْنَا يَوْمًا درنگ کردیم روزی أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پاره از روزی که تمام شمرند مدت بس خورد را بسبب یا خلود دوزخ یا از هول آتش فراموش کرده باشند گویند مدت بودن ما در دنیا مقدار روزی یا بعضی از روز بوده و ما پیش از این عدد ایام فَسْئَلِ الْعَادِّينَ پس بپرس ای پرسنده زمانی لبث ما را از شمارندگان یعنی از ملائکه که حفظه اعمال و انفاس ما بوده اند قَالَ گوید خدای إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید در دنیا إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی باضافت بایام آخرت لَوْ أَنَّكُمْ اگر بدرستی که شما كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ هستید که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت اندکست أَفَحَسِبْتُمْ آیا پس پنداشتید شما از فرط غفلت أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ آنکه ما شما را آفریده ایم عَبَثًا ببازی یا از برای بازی وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا و گمان برید آنکه شما بسوی ما لَا تُرْجَعُونَ باز گردانیده نشوید برای مجازات اعمال

یعنی

یعنی شما را برای عبادت آفریده ایم و مکافات کردار شما مقرر کرده ایم در لطائف قشیری مذکورست که عبث مشغولی باشد بچیزی که از یاد حق باز دارد و خدای ما را برای آن نیافرید و بدان امر نکرده شیخ ابوبکر واسطی قدس سره روزی این آیة میخواند فرمود که خلق بعبث نیافرید بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود و از مصنوعات وی بصفات کمالیه او راه برند و گفته اند شما را ببازی نیافریده ایم بلکه برای ظهور نور محمدی صلی الله علیه و سلم آفریدیم چه در ازل مقرر شده بود که آن گوهر تابان از صدف جنس انس بیرون آید پس او اصل است و شما همه فرع وید نظم هفت نه چار که پرداختند خاص پی موکب او ساختند اوست شه و آدمیان جمله خیل اصل وی و جمله عالم طفیل در بحر حقائق آورده که شما را برای آن آفریدیم تا از من سود کنید نه بجهت آنکه من بر شما سود کنم و گویند ملائکه را آفرید تا مظاهر قدرت باشند و آدمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر محبت باشند و در بعضی کتب سماوی هست که ای فرزندان آدم همه اشیا را برای شما آفریدیم و شما را برای خود سر کنت کنزا مخفیا اینجا ظهوری تمام دارد کما اشار الیه المولوی قدس سره نظم ای ظهور تو بکلی نور نور گنج مخفی از تو آمد در ظهور گنج مخفی بد ز پری چاک کرد خاک را تابان تر از افلاک کرد گنج مخفی از تو آمد در ظهور گنج مخفی بد ز پری چاک کرد خاک را تابانتر از افلاک کرد گنج مخفی بد ز پری جوش کرد خاک را سلطان اطلس پوش کرد خویش را نشناخت مسکین آدمی از فزونی آمد و شد در کمی خویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس خویش را بر دلق دوخت ای علامت عقل و تدبیرات و هوش تو چرا خویش را ارزان فروش فَتَعَالَى اللَّهُ پس برترست خدای و بزرگتر از آنکه بعبث بیافریند الْمَلِكُ الْحَقُّ پادشاه برحق لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ آفریدگار عرش بزرگ یا عرشی که کریم است خیرات و برکات از و نازل میشود وَمَنْ يَدْعُ و هرکه بخواند یعنی بپرستد مَعَ اللَّهِ با خدای یعنی إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر لَا بُرْهَانَ هیچ حجتی نیست لَهُ مر پرستنده را بِهِ بپرستش آن اله فَإِنَّمَا حِسَابُهُ پس جز این نیست که حساب عمل آنکس و مکافات کردار عِنْدَ رَبِّهِ نزدیک پروردگار اوست و بقدر استحقاق او را پاداش خواهد داد إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ بدرستی که فلاح نیابند و رستگار نشوند ناگرویدگان وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ و بگو ای پروردگار من بیامرز مرا و است مرا وَارْحَمْ و ببخشای بر من و ایشان برحمت واسعه خود وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ و تو بهترین رحم کنندگانی و در حیز آمده که اول سورة قد افلح و آخر آن گنجی است از گنجهای عرش الهی

سورة النور مدنية بسم الله الرحمن الرحيم

سُورَةٌ این سورة ایست که از عالم قدس أَنْزَلْنَاهَا فرو فرستادیم از او برسالت جبرئیل وَفَرَضْنَاهَا و فرض کردیم بر شما احکامی که در وست وَأَنْزَلْنَا فِيهَا و فرو فرستادیم در و آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن از حدود و احکام لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید شما پند پذیرید و از محارم بپرهیزید و از جمله حکمها اینست الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي زن و مرد زنا کننده چون غیر محصن باشند فَاجْلِدُوا پس بزنید ای ائمه و حکام كُلَّ وَاحِدٍ هر یکی را مِنْهُمَا از ان هر دو مِائَةَ جَلْدَةٍ صد تازیانه این حکم خاص است بانانکه محصن نباشند چه حد محصن رجم است و در شرح طحاوی آمده که شرائط احصان حریت و بلوغ و عقل و اسلام و تزوج بنکاح صحیح مع الدخول و امام شافعی رحمه الله تعالی اسلام شرط نمیکند و غیر محصن را که آزاد باشد باوجود جلد یکسال جدا

فرمایند و امام مالک و امام احمد رحمهما الله تعالی در نفی بکر با امام شافعی رحمه الله تعالی متفق اند چه حدیثی درین باب وارد شده که مائة
جلد و تغریب عام و صاحب کشاف فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم رحمه الله تعالی بعینه آیه منسوخ است وَلَا تَأْخُذْكُم و فرا نگیرد
شما را بِهِمَا بدین دو زنا کننده رَأْفَةٌ مهربانی فِي دِينِ اللَّهِ در فرمان برداری خدای یعنی ببخشایید بریشان و تعطیل
حد مکنید و در ضرب مسامحت منمایید إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ اگر هستید که گرویده اید بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز قیامت چه ایمان
بخدای اقتضای جد و جهد میکند در اقامت حدود او وَلْيَشْهَدْ و باید که حاضر شوند عَذَابَهُمَا در وقت عذاب آن دو تن
یعنی در زمان اقامت حد بریشان طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ گروهی از مؤمنان تا تشهیر ایشان حاصل شود و آن تفضیح مانع گردد از معاودت
باشد از عمل بقول امام مالک و امام شافعی رحمهما الله تعالی از چهار کس که بعدد شهود زنا اند کمتر نباید و بقول ائمه دیگر یک کس کفایت
و قتاده نیز گفته اند و در اسباب نزول از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که ام مهزول که یکی از صواحب رایات بود در مواخیر
نشستی تعیش میکرد که هر که او را بخواهد مؤنت آنکس را بتمام کفایت کند مؤمنی خواست که بدین طمع خام نان خود پخته سازد قصد
نکاح وی کرد حضرت عزت بجهت آنکه مسلمانی بدنام نشود آیه فرستاد که الزَّانِي لَا يَنكِحُ مرد زنا کننده نکاح نکند إِلَّا زَانِيَةً مگر
زن زنا کننده را أَوْ مُشْرِكَةً یا شرک آرنده را چه غالب آنست که مایل بزنا از اهل عفت مجتنب خواهد بود وَالزَّانِيَةُ و زن
پلید کار لَا يَنكِحُهَا در نکاح نیاید او را إِلَّا زَانٍ مگر مرد پلید کار أَوْ مُشْرِكٌ یا شرک آرنده چه جنسیت علت ضم است
و مشاکله سبب الفت نظم هر کس مناسب گهر خود گرفت یار بلبل بباغ رفت و زغن سوی خارزار در بیان آورده
که بقایا از یهود با مشرکان مدینه در بیوت مواخیر نشسته هر یک بر در خانه خود رایتی نصب کردندی و مردم را بخود دعوت نموده
اجرت گرفتندی ضعفه مهاجرین که مسکنی و عشیره نداشتند و از تنگدستی بریشان حال میگذرانیدند داعیه کردند که ایشان را
بنکاح در آورده کرایه نفس ایشان گرفته برعادت اهل جاهلیت معاش گذرانند حق سبحانه منع کرد و فرمود که وَحُرِّمَ
ذَٰلِكَ حرام کرده شد تزوج بزوانی عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان قولی آنست که این حکم در اول اسلام بوده و بآیه
وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ منسوخ شده وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ و آنانکه رمی کنند زنان محصنه را بزنا و مرد محصن نیز درین داخل است
و احصان اینجا حریت است و بلوغ و عقل و اسلام و عفت از زنا و آنانکه مردی یا زنی را که بجمیع این پنج صفت موصوف باشد
بزنا دشنام دهند ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا پس نیایند نزدیک حکام بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ بچهار گواه عدل یعنی چهار مرد آزاد بالغ مسلمان
نیارند بر اثبات آنچه رمی کرده اند بدان فَاجْلِدُوهُمْ پس بزنید ایشان را ثَمَانِينَ جَلْدَةً هشتاد تازیانه و در قذف
کر بعین زنا باشد یا قذف بزنا که عین محصن را بود تعزیر است نه حد و حد قذف از حد زنا و حد شرب اخف است زیرا که حد
زنا بعدد ان ثابت شده چنانچه گذشت و ثبوت حد شرب بقول صحابه است رضی الله عنهم و سبب حد قذف محتمل است مر صدق
را وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ و قبول مکنید از ایشان که قذف کرده اند و گواه نیاورده اند و تازیانه خورده اند شَهَادَةً گواهی در هیچ
حکمی أَبَدًا همیشه یعنی تا آخر عمر و گفته اند تا بوقت توبه وَأُولَٰئِكَ و آن گروه قاذفان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشان فاسقانند

یعنی

یعنی بفسق ایشان حکم کرده شده است إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این قذف و دیگر قذف نکنند وَأَصْلَحُوا و بصلاح
آرند نیت خود را در ترک قذف مسلمانان که اسم فسق از ایشان برخیزد اما رد شهادت بمذهب امام اعظم و امام مالک رحمهما الله تعالی مؤبد
باشد و نزد امام شافعی و احمد رحمهما الله تعالی رد شهادت و تفسیق هر دو باطل میشود فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده
گناه بندگانست رَّحِيمٌ مهربان بر گروه توبه کنندگان آورده اند که بعد از نزول این آیه عاصم بن عدی رضی الله عنه گفت یا رسول
الله شاید مردی از ما بیگانه را با زن خود بیند اگر بطلب گواه مشغول میگردد تا جمع شدن شهود آنکس از حاجت خود فارغ شده رفته
است و اگر چنین گواه سخن میگوید هشتاد تازیانه بیند و اسم فسق و رد شهادت بر این حال چگونه باشد حضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود که ای عاصم خدای چنین حکم فرستاده عاصم از مجلس بیرون آمد ابن عم او عویمر بدو رسیده گفت ای عاصم شریک ابن سحما را بر شکم زن
خود خوله دیدم عاصم گفت واویلاه مبتلا شدیم بدانچه پرسیدیم پس بازگشته صورت حال بعرض سید عالم صلوات الله وسلامه علیه رسانید
حضرت خوله را طلبید و از وی پرسید انکار کرد و آیه لعان نازل شد وَالَّذِينَ يَرْمُونَ و آنانکه رمی کنند بزنا أَزْوَاجَهُمْ زنان خود را وَ
لَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ و نباشد ایشان را گواهان إِلَّا أَنفُسُهُمْ مگر نفسهای ایشان فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ پس واجب است گواهی دادن
یکی از ایشان أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار گواهی بخدای بمضمون آنکه إِنَّهُ بدرستی که او یعنی شوهر لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راست گویان
است در نسبت زنا بدان زن و هر گواهی مؤکد بسوگند بجای یکی از شهود است وَالْخَامِسَةُ و گواهی پنجم أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ آنکه لعنت
خدای بر وی إِن كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ اگر باشد از دروغگویان در این رمی لعان مرد برین گونه است که چهار نوبت گوید گواهی میدهم
بخدای که من راست گویم در آنچه رمی کردم مر این زن را و هر نوبت اشارت بدان زن کند و حکم این لعان آنست که حد قذف از
مرد ساقط شود و میان زن و مرد تفریق کنند فرقه طلاق بقول امام اعظم رحمه الله تعالی و فرقه فسخ بقول امام شافعی رحمه الله تعالی و
حد زنا بر زن ثابت گردد بقول امام شافعی رحمه الله اگر نکول کند از لعان و بمذهب امام اعظم رحمه الله او را حبس کنند وَيَدْرَأُ و
دفع کند و باز دارد عَنْهَا الْعَذَابَ از آن زن حبس را یا حد را أَن تَشْهَدَ آنکه گواهی دهد أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار گواهی
بخدای بمضمون آنکه إِنَّهُ بدرستی که شوهر من لَمِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغگویانست در آنچه رمی کرد مرا بآن وَالْخَامِسَةَ و گواهی
پنجم أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ آنکه خشم خدای عَلَيْهَا بر آن زن إِن كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر باشد مرد از راستگویان
در رمی لعان زن آنست که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای که این مرد دروغگویست در آنچه مرا بدان رمی کرده و نوبت
پنجم گوید خشم خدای بر من اگر راستگوی باشد این مرد در رمی و هر بار اشارت بمرد کند و در بعضی آورده که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از نماز دیگر عویمر و خوله را طلبید و بدین نوع که مذکور شد مرد و زن هر دو گواهی دادند و نزدیک
ذکر لعنت و غضب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمین گفت و تفریق در آن اتفاق کردند و جمعی از مفسران بجای عویمر هلال بن امیه
ذکر کرده اند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه فضل خدای بودی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او وَأَنَّ اللَّهَ و آنکه
خدای تَوَّابٌ قبول کننده توبه است حَكِيمٌ حکم کننده در حدود و احکام هر آینه شما را فضیحت کردی و دروغ گوی را

بعذاب عظیم مبتلا ساختی وگویند اگر نه فضل و رحمت بودی بنا خیز عقوبت شما هلاک میشدید یا اگر نه فضل فرمودی با قامت زواجر
ونهی از فواحش هر آینه نسل منقطع شدی و مردم یکدیگر را هلاک کردندی یا اگر نه خدای بخشیدی بر شما بقبول توبه بر منزل رجا رسانیدی

نظم
گر تو به مددکار گنه کار نبودی ⁂ او را که برحد کرم راه نمودی ⁂ ور تو به نبودی که در فیض کشودی ⁂ زنگ غم از آینه عاصی که زدودی

بعد از این ابتدا در باب قصه افک و برائت ذمه عایشه صدیقه رضی الله عنها و آن حکایتی دور و دراز است و رعایت ادب اقتضاء آن
میکند که بساط اطناب در ایراد جزئیات آن مطوی باشد ولی آن بر سبیل اجمال آنست که سال پنجم از هجرت که غزوه مریسیع اتفاق
افتاد صدیقه در آن سفر همراه بود و در بعضی منازل بخروج از هودج بیرون آمده عقدی از جزع ظفار گم کرد و بطلب آن از منزلگاه
دور شده زمانی مکث افتاد در آن خادمان هودج را بی تفحص ساکن آن بار کرده کوچ فرمودند و عایشه رضی الله عنها باز آمده و منزل
خالی دیده همانجا توقف فرمود تا صفوان بن معطل که بامر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از عقب لشکر آمدی برسید و صدیقه بر شتر او
سوار شده بعسکر همایون ملحق شد و ابن ابی او را بر شتر صفوان دیده سخنی که نه لایق حرم محترم سید عالم باشد بر زبان خباثت نشان راند
و چون بمدینه رسیدند این خبر بعرض رسالت پناه محمدی علیه الصلاة والسلام رسید و عایشه بیمار شده بود و از این معنی خبر نداشت
اما از آن حضرت عدم التفات دریافت اجازت طلبیده بخانه پدر آمد و آنجا بصورت حال اطلاع یافته مرضش روی بازدیاد نهاد و
شب و روز بگریه و زاری اشتغال مینمود

بیت
چشمم ز گریه بسر آبست روز و شب ⁂ جانم ز ناله در تب و تابست روز و شب

و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بتفحص احوال عایشه رضی الله عنها توجه فرموده از امهات مؤمنان و اکابر صحابه تفتیش مینمود
و همه بطهارت ذیل و امانت شهادت میکردند روزی آنحضرت بخانه صدیق در آمد و عایشه را گریان و نالان دید فرمود که ای
عایشه اگر گناهی کرده بخدای باز گرد و آمرزش طلب عایشه از ابوین درخواست که جواب آنحضرت گویند ایشان در آن صدد
نیامدند و صدیقه از غایت دهشت فرمود که دشمنان خبری در افکنده اند و من هرچه گویم کسی باور نکند پس من همان
میگویم که پدر یوسف گفت فصبر جمیل والله المستعان

بیت
صبری کنیم تا کرم او چه میکند ⁂ با این دل شکسته غم او چه میکند

مقارن این حال اثر وحی بر آن حضرت ظاهر شد و آیات براءت نازل گشت إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بدرستی آنانکه آوردند بِالْإِفْكِ دروغ
بزرگ را در شأن عایشه رضی الله عنها عُصْبَةٌ مِنْكُمْ گروهی اند از شما و آن پنج تن بودند عبد الله ابی و زید بن رفاعه
و حسان بن ثابت شاعر و مسطح بن اثاثه پسر خاله صدیق و حمنه بنت جحش خواهر ام المؤمنین زینب رضی الله عنها لَا تَحْسَبُوهُ
مپندارید آن دروغ را شَرًّا لَكُمْ بدی از برای شما مخاطب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و عایشه و صفوان میفرماید
که آن دروغ را نسبت خود بدی مپندارید بَلْ هُوَ بلکه آن خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را بجهت آنکه ثواب عظیم یافتید و در
براءت شما آیتها نازل شد و کرامت و تعظیم شأن شما بر همه کس ظاهر گشت و وعید کلی در بارهٔ دروغ گویان وقوع یافت لِكُلِّ
امْرِئٍ مِنْهُمْ مر هر یکی را از این متکلمان بافک مَا اكْتَسَبَ جزای آن چیزیست که کسب کرده مِنَ الْإِثْمِ از گناه بقدر آنکه خوض
کرده چه بعضی خندیده بودند و بعضی سخنان فاحش گفت و بعضی خاموش شده و منع نکرده وَالَّذِي تَوَلَّى وآنکس که فراگرفت

كِبْرَهُ معظم آن سخن و شیوع آن را مِنْهُمْ از آن جماعت مراد ابن ابی است لعنه الله لَهُ عَذَابٌ مر او راست عذابی عَظِيمٌ بزرگ
در آخرت یا در دنیا بانکه حد قذف خورد و مطرود و مخذول گشت و گویند حسان بود که با خر عمر نابینا شده یا مسطح که دستهای او
شل گشته لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ چرا آنگاه که شنودید این سخن را ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ گمان بردندی مردان و زنان گرویده بِأَنْفُسِهِمْ
بهم دینان خویش خَيْرًا نیکوئی چنانچه بنفسهای خود گمان برند عدول از خطاب بغیبت و از مضمر بمظهر بمبالغه است هم در توبیخ
و اشعار بانکه ایمان مقتضی گمان نیک است باهل ایمان یعنی بایستی که مؤمنان بعد از استماع این دروغ گمان نیک بردندی بعایشه و صفوان
وَقَالُوا و گفتندی چنانکه مردی متیقن که بر حالی مطلع باشد گوید هَذَا این سخن إِفْكٌ مُبِينٌ دروغی روشن است
حق سبحانه و تعالی ازواج پیغمبر را نگاه میدارد از مثل این حالها بتعظیم و تکریم ایشان لَوْلَا جَاءُوا چرا نیاوردند عَلَيْهِ بر این سخن
بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ چهار گواه که گواهی دهند بر آنچه ایشان قذف میکنند بدان فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ پس اکنون که نیاوردند
گواهان چهارگانه فَأُولَئِكَ پس آن گروه عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در حکم او هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان
در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر حکم کاذب نفرمودندی اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت بی
ازواج انبیا ممتنع است و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذب باشند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه افزونی کرم خدای بودی عَلَيْكُمْ
بر شما وَرَحْمَتُهُ و مهربانی او فِي الدُّنْيَا در دنیا بتوفیق توبه وَالْآخِرَةِ و در آخرت بعفو و مغفرت لَمَسَّكُمْ
هر آینه برسیدی شما را فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ در آن چیزی که حد قذف خوض کردید در آن از دروغ بر صدیقه رضی الله عنها عَذَابٌ
عَظِيمٌ عذابی بزرگ که حد قذف و ملامت مردم در جنب آن حقیر بودی و شما را آن عذاب رسیدی إِذْ تَلَقَّوْنَهُ آنگاه
که فرا میگرفتید آن سخن را بِأَلْسِنَتِكُمْ بزبانهای خود که بعضی از بعضی میپرسیدند وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ و میگفتید بدهنهای
خود مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ آن چیز را که بدان علم نداشتید یعنی سخن از روی جهل میگفتید وَتَحْسَبُونَهُ و میپندارید آن چیز را که گفته اید
هَيِّنًا سهل و آسان که هیچ تبعه بران مترتب نباشد وَهُوَ و حال آنکه آن سخن عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای عَظِيمٌ بزرگست
و عقوبت بسیار بران مترتب چه الحاق عار است باهل بیت نبوت و تکذیب قرآن و استخفاف بمنصب رسالت در احقاف مذکور
است که ام ایوب زوجه ابو ایوب انصاری رضی الله عنها با او گفت که شنیده سخنی را که مردم در باب عایشه میگویند ابو ایوب
فرمود که شنوده ام و آن دروغ است چه تو نسبت بآنچه در باب عایشه میگویند روا میداری ام ایوب فرمود لا والله ابو ایوب
فرمود والله که عایشه بهتر از تست پس به نسبت پیغمبر این عمل کجا روا دارد این بهتان عظیم است حق سبحانه فرمود که وَلَوْلَا
إِذْ سَمِعْتُمُوهُ و چرا آنگه چون شنیدید این سخن را قُلْتُمْ میگفتید یعنی چون این سخن استماع کردید چرا نگفتید چون ابو ایوب
رضی الله عنه مَا يَكُونُ لَنَا نمیسزد ما را و نمیرسد أَنْ نَتَكَلَّمَ آنکه سخن گوییم بِهَذَا بدین قول سُبْحَانَكَ پاکست خدای
از آنکه در حرم محترم پیغمبر او قدح توان کرد هَذَا این کلام بُهْتَانٌ عَظِيمٌ افترای بزرگست بر بافته ما يَعِظُكُمُ
اللَّهُ پند میدهد شما را خدای أَنْ تَعُودُوا از آنکه باز گردید لِمِثْلِهِ أَبَدًا بمثل این سخن هرگز یعنی ما دام که زنده

باشید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید گروندگان چه ایمان مانع است از طعن در باره مسلمانان خصوصا امهات مؤمنان وَيُبَيِّنُ اللَّهُ و بیان
میکند و روشن میکند داننده خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتهای که دلالت دارند بمحاسن آداب تا بدان کار کنید و از طریقه ادب انحراف
نورزید وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بطهارت ذیل عائشه حَكِيمٌ حکم کننده ببراءة ذمه او از عیب و عار نظم تا کر بیان
دامنش پاکست از لوث خطا و ز مذمت عیب جلا آلوده از سر تا بپا وجه زیبا کفته است نظم کز ارسد که کند عیب دامن پاک
تو ضحی قطره که بر برک کل چکد پاکیزه إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ بدرستی آنانکه دوست دارند أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ آنکه فاش کردد زشت
نای یعنی نسبت فاحشه فِي الَّذِينَ آمَنُوا در شان آنانکه ایمان آورده اند و خواهند که مردم آنرا در زبان کیرند لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشانرا
عذابی أَلِيمٌ یعنی دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا حد قذف و بدنامی وَالْآخِرَةِ و در آن سرای باتش وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای
میداند شر آنچه خوض کرده اید در آن وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما آنرا نمیدانید وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه فضل خدای بودی بیرون‌آی
عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بمهربانی و پرورد کاری وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ و آنکه خدای مهربانست بر اهل
نصف
دعت مقذوف را ظاهر کرداند رَحِيمٌ بخشاینده است بتوبه جنایت قاذف در کذرانند هر آینه عقوبت کلی بشما فرود
آمدی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که کرویده اید لَا تَتَّبِعُوا پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ کامهای ابلیس یعنی راههای
او را بمعصیت یا وسوسهای او را در قذف عائشه وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ و هرکه پیروی او رد و آثار او را متابعت کند فَإِنَّهُ
يَأْمُرُ پس بدرستی که میفرماید دیو او را بِالْفَحْشَاءِ بکاری که زشت است در عرف عقل وَالْمُنْكَرِ و بعملی که نا پسندیده
در حکم شرع وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه کرم الهی بودی عَلَيْكُمْ بر شما بتوفیق توبه یا تعیین حدی که کفارت کناه است وَرَحْمَتُهُ
و بخشایش او بتطهیر شما مَا زَكَى مِنْكُمْ پاک نکشتی از شما مِنْ أَحَدٍ هیچ یکی أَبَدًا تا آخر دهر از دنس و عیب جویی و
بدکوئی وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي و لیکن خدای پاک سازد بقبول توبه مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست مقالات
مردمان عَلِيمٌ داناست بنیتهای ایشان کویند که صدیق رضی الله عنه سوکند خورده بود که بر پسر خاله خود یعنی مسطح که یکی از مسکینان
یاران او بود نفقه نکند و مطلقا با او نیکوئی ننماید حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که وَلَا يَأْتَلِ و باید که سوکند نخورند أُولُو الْفَضْلِ
خداوندان فضل در دین مِنْكُمْ از شما وَالسَّعَةِ و خداوند دستکاه و توانائی و فراخی در مال مراد ابی بکر صدیق است
رضی الله عنه حق سبحانه فرمود که چنانچه باید که جمیع مردم سوکند نخورند أَنْ يُؤْتُوا بر آنکه ندهند نفقه را أُولِي الْقُرْبَىٰ خویشان
و نزدیکانرا وَالْمَسَاكِينَ و درویشان و محتاجان را وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و مهاجران در راه خدای و مسطح هم خویش است و هم مسکین
و هم مهاجر وَلْيَعْفُوا و باید که عفو کنند جریمه را که از ایشان صادر شده وَلْيَصْفَحُوا و روی بکردانند از انتقام و اغماض
فرمایند أَلَا تُحِبُّونَ آیا دوست نمیدارید أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ آنرا که خدای بیامرزد شما را پس شما نیز از سر کناه دیکران
در کذرید وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است با کمال قدرت بانتقام رَحِيمٌ مهربان بر اصحاب جرایم و آثام شما نیز
متخلق باخلاق وی شوید علما از این آیه استدلال بر فضل صدیق کرده اند صاحب اکتفاف فرموده و به تحقیق ان الفضل المطلق

له و حکیم سنائی قدس سره درین باب فرموده نظم بود چندان کرامت و فضلش که اولو الفضل خواند ذو الفضلش صورت
و سیرتش همه جان بود زان ز چشم عوام پنهان بود و ز شب سال ماه در همه کار ثانی اثنین از همه القاب إِنَّ الَّذِينَ بدرستی
آنانکه يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ رمی میکنند زنان پارسا را الْغَافِلَاتِ بیخبران از آنچه قذف میکنند ایشانرا بدان الْمُؤْمِنَاتِ کرویدکان
بخدای و رسول مراد ازواج پیغمبرند صلی الله علیه و سلم و در وسیط کوید خاصه عائشه مرادست و کفته اند در شان مهاجرات است و بعضی
عام دارند و بر هر تقدیر آنها که قذف چنین جماعتی میکنند لُعِنُوا دور کرده شده اند فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در دنیا از نام نیکو
و در آخرت از رحمت یعنی درین عالم ملعون و مردودند و در آن سرای مبغوض و مطرود وَلَهُمْ عَذَابٌ و مر ایشانراست عذابی
عَظِيمٌ بزرگ بجهت کناه بزرگ و آن عذاب ایشانرا بود يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ در روزی که کواهی دهد بر ایشان أَلْسِنَتُهُمْ
زبانهای ایشان به افک و بهتان یعنی بزبان خود اعتراف کنند وَأَيْدِيهِمْ و کواهی دهد دستهای ایشان وَأَرْجُلُهُمْ و پایهای
ایشان بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه بودند که کسب کردند از جرایم و مآثم يَوْمَئِذٍ آن روز يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ تمام بدهد خدای
ایشانرا دِينَهُمُ الْحَقَّ جزای که سزاوار است بدیشان وَيَعْلَمُونَ و بدانند در آن روز أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ
اوست ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت و قدرت و توانا و عقاب و ثواب الْخَبِيثَاتُ سخنان ناشایسته و ناپاک لِلْخَبِيثِينَ
مر ناپاکانراست یعنی از ایشان ظاهر کردد و بدان تکلم کردند وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ و پلیدان نیز شایسته اند مر سخنان
ایشانرا چه طباع ایشان بدان مائلست از حیثیت خباثت وَالطَّيِّبَاتُ و کلمه پاکیزه لِلطَّيِّبِينَ مر مردمان پاکراست یعنی
از ایشان سر زند وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ و پاکیزکان نیز در خورند سخنان پاکرا کل اناء یترشح بما فیه از کوزه همان
برون تراود که در وست و کفته اند زنان ناپاک برای مردمان ناپاک اند و مردمان ناپاک راغب بدیشان و زنان پاک برای مردمان
پاک‌اند و مردان پاک مایل ایشان و ملخص سخن آنکه در حرم محترم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پاکیزه ترین موجودات محل
پاکیزه چون عائشه صدیقه رضی الله عنها مزد جنسیت سبب الفت و صحبت است و الیه اشار فی المثنوی المعنوی نظم ذره‌ها
کاندر همه ارض و سماست جنس خود را همچو کاه و کهرباست ناریان مر ناریان را جاذب‌اند نوریان مر نوریان را طالب‌اند اهل باطل
باطلان را میکشند اهل حق از اهل حق هم سرخوش‌اند طیبات آمد ز بهر طیبین للخبیثین الخبیثات است هین ذکر فضائل و خصائص صدیقه
رضی الله عنها و عن ابیها در رساله مرات الصفا بر سبیل استقصا سمت ذکر یافته لاجرم اینجا بترجمه آیات اقتصار نمود أُولَٰئِكَ
آن کروه یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و عائشه رضی الله عنها و صفوان رضی الله عنه مُبَرَّءُونَ بیزار شدکان یعنی منزه و
مبرا اند مِمَّا يَقُولُونَ از آنچه میکویند ارباب افک منصب رسالت از آن عالی ترست که ذیل عصمت زوجه طاهره او بلوث چنین
شبهتی آلوده کردد و صفوان مردی پاکیزه و از اولیاء صحابه او را نیز بدین تهمت متهم نتوان داشت لَهُمْ مر ایشانراست
مَغْفِرَةٌ آمرزشی از خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو یعنی بی رنج و بسیار و پایدار مراد نعیم بهشت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای
آنکسانی که کرویده‌اید بخدای و رسول او لَا تَدْخُلُوا در میایید مر زده بُيُوتًا بخانها غَيْرَ بُيُوتِكُمْ جز خانهای خود

که در آن ساکنید یعنی بهیچ خانهٔ بیگانه در میائید حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُوا تا وقتی که خبر کیرید و دستوری طلبید وَتُسَلِّمُوا وسلام کنید عَلَىٰ أَهْلِهَا ط بر اهل آن خانه و در روایت آمده است که بگویید السلام علیکم ءادخل امام ثعلبی آورده که زنی انصاریه بنزد جناب حضرت نبوت مآب آمده بموقف عرض رسانید که ما در خانهای خود بر صفتی می باشیم که نمیخواهم که هیچکس ما را بر آن حال بیند و ناگاه یکی از کسان ما در خانه در می آید و ما را نه بوجهی که شاید می بیند حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد و حکم شد که بخانهٔ کسان بی دستوری در نیائید ذَٰلِكُمْ آن استعلام و استیذان خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شما را از آنکه بی اجازت در آیید و گفته اند کسی که بر عیال خود در می آید باید که بکلمه یا با آوازی یا تنحنحی اعلام کند تا اهل خانه ستر عورات و دفع مکروهات اقدام نمایند و این حکم کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ط شاید که شما پند گیرید فَإِن لَّمْ تَجِدُوا پس اگر نیابید فِيهَا در خانهای غیر خود أَحَدًا یکی را که دستوری خواهید فَلَا تَدْخُلُوهَا پس در منیائید در آن حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ تا وقتی که دستوری دهند شما را یعنی کسی بیدا شود و شما را اجازت دهد چه دخول در خانهٔ خالی بی اذن کسی محل تهمت سرقه است وَإِن قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا و اگر گویند شما را بعد از استیذان که باز گردید فَارْجِعُوا پس باز گردید بی توقف و الحاح مکنید و بر در خانه منشینید که آن مضرت صاحب بیت است هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ آن باز گشتن پاکتر و پسندیده تر است مر شما را وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای بآنچه شما میکنید از استیذانه و ابرام عَلِيمٌ ط داناست و بر آن مکافات خواهد داد بعد از نزول این آیه ابو بکر صدیق رضی الله عنه بعرض رسانید که یا رسول الله در راه شام و عراق اهل تجارت اتفاقی افتد که در خانات و رباط اقامت نمایند و چون کسی در آن مقام مقیم نیست از که دستوری طلبند این آیه فرود آمد که لَّيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی أَن تَدْخُلُوا از آنکه در آیید بی دستوری بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ در خانها که مسکون نیست یعنی کسی در وی اقامت نمیکند بلکه می آیند و میروند چون کاروان سرای و رباط فِيهَا در آن خانها غیر مسکون مَتَاعٌ برخورداری و نفع است لَّكُمْ ط شما را که از سرما و گرما در آن پناه میگیرید و رخوت و اقمشه شما در آن محفوظ میماند وَاللَّهُ يَعْلَمُ وخدای میداند مَا تُبْدُونَ آنچه اظهار میکنید از استیذان وَمَا تَكْتُمُونَ ط و آنچه میپوشید از نیت دخول در خانها بفساد قُل بگوی ای محمد لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مر مردان گرویده را که فرا گیرند و بپوشند مِنْ أَبْصَارِهِمْ دیدهای خود را از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است در زبدة الملوک آورده که تیر زهر آلود ابلیس شیطان را از وجود انسان چشم است زیرا که حواس دیگر در مساکن خود ساکنند و تا چیزی بدیشان نمیرسد با ساندرا که آن مشغول نمیتوانند شد اما دیدهٔ حاسه ایست که از دور و نزدیک ابتلا و اثام را صید میکند نظم این هدف که بتن میرسد از نظر تو به شکن میرسد دیده فرو پوش چو در صدف تا نشوی تیر بلا را هدف و در نفحات از شبلی قدس سره نقل میکند که بگو تا بپوشند دیده سر را از محارم و دیده دل را از ما سوی الله وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ط ونگاه دارند فرجهای خود را از حرام یا بپوشند عورات خود را از مر تا رکبه ذَٰلِكَ آن پوشیدن چشم و محافظت فرج أَزْكَىٰ پاکیزه تر است و سودمندتر لَهُمْ ط مر ایشان را در دنیا و آخرت إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا يَصْنَعُونَ ط بآنچه میکنند از نظر بحلال و حرام و استعمال جوارح در طاعات

واثام وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ وبگو مر زنان گرویده را که از روی عفت يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بپوشند دیدهای خود را و ننگرند بمردان نامحرم وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ ونگاه دارند فرجهای خود را از زنا وَلَا يُبْدِينَ وظاهر نسازند زِينَتَهُنَّ آرایش خود را از پیرایها و جامها و رنگها و جز آن إِلَّا مَا ظَهَرَ مگر آنکه آنچه ظاهر شود مِنْهَا از آن زینت بوقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف ثیاب و کحل در عین و خضاب در کف و گفته اند مراد از زینت مواضع آنست پس مستثنی وجه باشد و کفین وَلْيَضْرِبْنَ و باید که فرو گذارند بِخُمُرِهِنَّ مقنعهای خود را عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ بر گریبانهای خویش یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و بناگوش و گردن و سینهٔ ایشان پوشیده ماند وَلَا يُبْدِينَ و آشکارا نکنند زِينَتَهُنَّ مواضع زینت خود را چون سر و ساعد و سینه و ساق که موضع تاج و دستوانه و گردن بند و خلخال است إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ مگر برای شوهران خویش که تزین برای ایشان است أَوْ آبَائِهِنَّ یا پدران خویش و پدر پدر حکم پدر دارد أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پدران شوهران خویش که ایشان در حکم آباء اند أَوْ أَبْنَائِهِنَّ یا پسران و پسر پسر هر چند باشد در پسر داخل است أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پسران شوهران خود چه ایشان در حکم پسرانند مر زنان را أَوْ إِخْوَانِهِنَّ یا برادران خویش أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ یا پسران برادران خود که حکم برادر دارند یا پسران خواهران خود و اینها جماعتی اند که نکاح زن با ایشان روا نیست و در محارم رضاعی نیز همین حکم ثابت و ذکر اعمام و اخوال نکرد زیرا که ایشان در حکم اخوانند و در انوار فرموده که احوط آنست که مواضع زینت بعم و خال ننمایند که شاید نزد پسران خود تعریف کنند و موجب فتنه کردد أَوْ نِسَائِهِنَّ یا برای زنان اهل دین خویش یعنی مواضع زینت بمؤمنات نمایند و در تبیان آورده که یهودیه و نصرانیه و ثنیه حکم مردان بیگانه دارند و مسلمه را اظهار زینت خفیه برای ایشان روا نیست زیرا که حکم دین میان اهل اسلام و کفر بریده اند و عفائف را نیز از ملاقات فواسق اجتناب باید نمود و بعضی بر آنند که مراد همه زنانند و از ایشان پرهیز نباید کرد أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ یا آنچه مالک شده است آنرا دستهای ایشان یعنی بندگان زنان از آنانکه ملک یمین ایشان باشند از کنیزکان خواه مؤمنه و خواه کافره و بنا بر آنکه ایشان در نسا داخلند اینجا ذکر کرد تا معلوم شود که از امه غیر مسلمه احتراز لازم نیست و گویند مراد همه بندگان از اما و عبید و قول آنست که غلام اگر عفیف باشد نظر او بزن شاید و الا فلا و در اتحاف آورده که ابن المسیب رحمه الله تعالی قد بوده است که مغرور نکرداند شما را النساط او ما ملکت ایمانهن که آن در باب اماست نه عبید و عبید زن حکم مرد اجنبی دارد و جایز نیست نظر او بمولاه و نه بعضی بعضی از مواضع زینت وی أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ یا پی روندان جز خداوندان حاجت بزنان مِنَ الرِّجَالِ از مردان شما یعنی آنها که بجهت طلب خوردنی بخانهای ی آیند و بزنان هیچ حاجتی ندارند یعنی داعیهٔ شهوت بایشان نیست چون پیر سال خورده و عنین یا ابلهی که مطلق از مباشرت خبری ندارند و همت ایشان جز معقود بر طعام نیست و اکثر ائمه حنفی بر آنند که خصی و مجبوب و عنین در حرمت نظر حکم اجانب دارند چه ایشان را ارزو می مباشرت هست غایتش آنکه توانائی بر آن نیست أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ یا طفلان آنانکه لَمْ يَظْهَرُوا مطلع نیستند عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ ط بر عورات زنان یعنی تمیز ندارند و از حال مباشرت با ایشان بی خبرند یا آنکه قادر نیستند بر اتیان زنان یعنی بالغ نشده و بحد شهوت نرسیده اند وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ و

اَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ

تن تنان باینهای خلخال دا خود را بر زمین برقت رفتن لِیُعْلَمَ تا دانسته شود مَا یُخْفِینَ آنچه پنهان میدارند مِنْ زِینَتِهِنَّ آن
پیرایه خود که خلخال است یعنی باید که آواز خلخال خود بگوش مردم نرسانند که موجب موجب مردان به ایشان شود وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ و باز گردید
بخدای جَمِیعًا همه شما أَیُّهَ الْمُؤْمِنُونَ ای گرویدگان لَعَلَّکُمْ شاید شما تُفْلِحُونَ رستگار شوید بتوبه همه را بتوبه
فرمود چه هیچ یک از خطره و جرعه خالی نیستند امام قشیری قدس سره فرموده که محتاج تر بتوبه کسی آنست که خود را محتاج توبه ندانند در
کشف الاسرار آورده که همه را از مطیع و عاصی بتوبه فرمود تا عاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی که ای گنه کاران شما توبه کنید موجب
رسوائی ایشان شدی چون در دنیا ایشان را رسوا نمیخواهد امید است که در عقبی نیز رسوا نکند نظم چو رسوا نکردی بخجلت بر خطا
در آن عالم پیش شاه و گدا در آن عالم هم بر خاص و عام بیامرز و رسوا مکن والسلام وَأَنْکِحُوا الْأَیَامَىٰ و نکاح در آرید بی
زنان و بی شوهران را مِنْکُمْ از شما یعنی مردی را که زن ندارد که خدا ساز بدو و زنی را که بی شوهر است بعقد کسی در آرید
وَالصَّالِحِینَ مِنْ عِبَادِکُمْ و دیگر نکاح کنید نیکان و شایستگان را از بندگان خود وَإِمَائِکُمْ و کنیزکان خود تخصیص صالحات
جهت اهتمام است بشان ایشان وانکه بسبب ترغیب و تزویج در بند عفت باشند إِنْ یَکُونُوا اگر باشند آیامی و صلحا از عباد و اما
فُقَرَاءَ درویشان و تنگدستان یُغْنِهِمُ اللَّهُ غنی کرداند ایشان را خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود بقناعت یا باجتماع روزی
دو یک تن ند وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای فراخ بخشایش است سعت معیشت اوده عَلِیمٌ داناست باستحقاق فقرا بسط بساط
روزی اوکند وَلْیَسْتَعْفِفِ الَّذِینَ و باید که باز ایستند از حرام و عفت ورزند آنانکه لَا یَجِدُونَ نمی یابند نِکَاحًا اسباب
نکاح از مهر و نفقه حَتَّىٰ یُغْنِیَهُمُ اللَّهُ تا وقتی که توانگر کند خدای ایشان را مِنْ فَضْلِهِ از افزونی کرم خود و بیابند اهبه دات
کد خدائی توانند شد وَالَّذِینَ و آنانکه یَبْتَغُونَ الْکِتَابَ طلب میکنند کتابت را مِمَّا مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ از انچه مالک است ایشان را دستهای شما
یعنی انها از بندگان شما که کتابت جویند فَکَاتِبُوهُمْ پس مکاتب سازید ایشان را اس استحبابست و مکاتب آن باشد که خواجه
بنده خود را گوید که ترا مکاتب کردانیدم بر بن مقدار مال پس چون آن بنده آن مقدار مال ادا کند آزاد شود آورده اند که صبیح غلام
حویطب بن عبد العزی از وی مکاتبه طلبید این آیه نازل شد و حق سبحانه فرمود که اگر غلام یا کنیزک شما مکاتبه طلبد ایشان را مکاتب سازید
إِنْ عَلِمْتُمْ اگر دانسته اید فِیهِمْ خَیْرًا در ایشان نیکی و صلاحیت و امانت با قوت اکتساب و قدرت بر ادای مال یا آنکه بجهت
کتابت را از مردم سؤال نکنند چه آن پس مکروه است که بنده بکدائی مال کتابت باز دهد بنده از آن سلمان رضی الله عنه مکاتبه
طلبید سلمان فرمود که مال داری گفت نی گفت ترا قوت کسبی هست گفت نی سلمان گفت پس میخواهی که مرا از اوساخ و ادناس مردم
بخشانی من هرگز ترا مکاتب نسازم وَآتُوهُمْ و بدهید بندگان خود مکاتب را مِنْ مَالِ اللَّهِ یعنی از مال خدای
الَّذِی آتَاکُمْ آنکه بشما داده حویطب مر صبیح را صد دینار مکاتب ساخته بود بعد از استماع این آیه بیست دینار بوی بخشید
امام شافعی و امام احمد رحمهما الله تعالی میگویند و آتوهم خطابست بموالی و واجبست از مال کتابت چیزی بمکاتب بخشیدن امام احمد
رضی الله عنه ربع مال مقدر میکند و امام شافعی رحمه الله تعالی بقولی تفویض برای خواجه میفرماید و امام اعظم و امام مالک رحمهما الله

اینا

اینا واجب نمیدانند و میفرمایند که خطاب و آتوهم راجع بعامه مسلمانانست که اعانت کنند مکاتب را و زکوة بدو دهند تا مال کتابت ادا
کند و کردن خود از طوق بندگی مخلوق بیرون آرد و دید بینی سبب این حبر را که رقبه میگویند و از عقبه عقوبت بدو میتوان گذشت
نظم بشنو از من نکته ای زنده دل ! و ز سبب مهم بنیکی یاد کن ! که بلطف آزاده را بنده ساز ! که باحسان بنده آزاد کن آورده اند
که عبد الله ابی شش کنیزک جمیله داشت ایشان را بزنا اکراه میکرد و بر سبیل تعاطیه چیزی میگرفت معاذه و مسیکه از آنها بایکدیگر
گفتند که اگر این کار که ما میکنیم خیریت خود بسیار کرده ایم و اگر شریست وقت آمد که ترک کنیم پس بجانب نبوت مآب آمده صورت حال بعرض
رسانیدند و آیه آمد که وَلَا تُکْرِهُوا و اکراه مکنید فَتَیَاتِکُمْ کنیزکان خود را عَلَى الْبِغَاءِ بر زنا و پلیدکاری إِنْ أَرَدْنَ اگر
خواهند تَحَصُّنًا باز ایستادن و پرهیزکاری و اگر نخواهند دگر اراده تحصن بمقتضای حال است و اکراه بهمه حال ممنوع پس حق
سبحانه میگوید شما اکراه میکنید لِتَبْتَغُوا تا فرا گیرید عَرَضَ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا مال زندگانی دنیا را از کسب ایشان و فروختن اولاد ایشان
در بیان آورده که زانی بودی که صد شتر برای فرزندی که ازنی بهاد داشت بدادی وَمَنْ یُکْرِهْهُنَّ و هر که اکراه کند کنیزکان را
بر زنا فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای مِنْ بَعْدِ إِکْرَاهِهِنَّ از پس اکراه کردن خواجگان مر ایشان را غَفُورٌ آمرزنده
گناه ایشانست یعنی کنیزان مکرهه رَحِیمٌ مهربان بر ایشان و وزر و وبال آن نیست مکر در کردن اکراه کنندگان وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا
و بتحقیق فرستادیم ما إِلَیْکُمْ بسوی شما آیَاتٍ مُبَیِّنَاتٍ اینهای روشن و توضیح یافت و حفص بکر یا میخوانند یعنی روشن کننده
حلال و حرام و حدود احکام وَمَثَلًا و فرستادیم مثلی مِنَ الَّذِینَ خَلَوْا از امثال آنانکه گذشته اند مِنْ قَبْلِکُمْ از پیش شما یعنی
قصه عجیبه مانند قصه ایشان و آن قصه عائشه رضی الله عنها که مانندگی دارد بقصه مریم رضی الله عنها در وقوع تهمت و بقصه
یوسف در برائت ذمه وَمَوْعِظَةً و فرستادیم پندی در این آیتها لِلْمُتَّقِینَ برای پرهیزکاران بتخصیص متقیان جهت انتفاع
ایشانست بمواعظ و نصایح قرآن اللَّهُ خدای نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نور آسمانها و زمینهاست نورنای است از انبیای حق سبحانه
امام زاهد رحمه الله تعالی فرموده که خدای را نور توان گفت ولی بپارسی روشنی نشاید گفت چه روشنی ضد تاریکی است و خدای
آفریدگار این هر دو ضد است و باید دانست که نور معارف کیفیتی است که باصره اولا او را دریابد بوساطت او تا سائر مبصرات
را ادراک کند چون کیفیت که فائض کردد مثلا از نیر اعظم بر اجرام که محاذی او باشد و بدین معنی اطلاق نور بر حق سبحانه درست نیست چون
خود را بدین نام خوانده از تقدیر مضاف چاره نیست نیا شد و از نیست که صاحب کشاف میگوید که ذو نور السموات والارض اوست خدای
نور آسمان و زمین یا نور اهالی آن هرچه از اجزای عالم معنی در مناظر بلندی و مغاک پستی نوری دارد از ذات پاک حضرت جلّه عطیه فیض
اوست نظم در ظلمت عدم همه بودیم بی خبر ! نور وجود و هستی شد از تو یافتیم ! یا نور مصدر را بمعنی فاعل باید گرفت
چون زید عدل پس مضمون این کلام این بود که منور السموات والارض روشن کننده سماست بملائکه مقربین و نوردهنده زمین بانبیا
و مرسلین یار و شنی بخش انند دلهای ساکنان ارض و سما بانوار معرفت و توحید در تیسیر آورده که آرنده آسمان و زمین است وانکه
امام یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی نور برین وجه آورده که جهان آرا عجود لکشائی مؤید این قول است وانکه امام

واعلم ان النور هاهنا بمعنی المنور
ای الله منور السموات والارض

السیفی رحمه الله تعالی در بیان آرایش ارض و سما میگوید بیاراست سما را بصوامع قدس که اماکن طاعات ملائکه کرام است و زمین را بانبیا و علمای
مؤمنان یا سما را بتسبیح سبحان و تقدیس مقدسات یا زمین را بمساجد است که مواضع عبادات اهل اسلام است یا سما را بشمس و قمر و ستارگان
و زمین را بتلبیهٔ حاجیان و تکبیر غازیان یا سما را به بیت المعمور و زمین را بکعبه و انس السحر و گفته اند مدبر السموات والارض امور
اهالی آسمان و زمین بر وجهی که شاید و باید ساخته بتدبیر او است مدبر امور را که برای او کار کنند و تدبیر او و مهم سازند نور القوم و نور
البلد گویند کما قال الشاعر ع نور القبائل ساکب بن محکم بن بند تقدیر او است که کار همه آسمانیان و زمینیان سازد و مجموع را
بعطیهٔ کل حزب بما لدیهم فرحون نوازد نظم از مهمان خانهٔ احسان تو هر جا همه کس کل حزب بما لدیهم فرحون انیم زهی لطف
عمیم در تبیان آورده که مدلول السموات والارض چه هر دلیلی از دلائل قدرت و بدائع حکمت که در دوائر سپهر برین و مرکز
زمین واقع است دلالتی واضح دارد بر وجود و قدرت و علم و حکمت او ع ففی کل شیء له آیة ع وجود جملهٔ اشیا دلیل قدرت
او است و از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که هادی اهل السموات والارض رهنمای اهل آسمان و زمین است که بهدایت او
بهدایت یعنی خود راه برند و بارشاد او مصالح دین و دنیا بشناسند در لطائف حیمی تفسیری است که امام محمد حیمی رحمه الله تعالی
نوشته اند از خواجه ابو سهل انصاری روح الله روحه نقل میکند که مراد اهل السموات والارض تاریکی موجب ملال و غم و سبب خوف
و وحشت و چون کسی از محنت تاریکی براحت روشنائی رسد فرح و بهجت و نشاط و سرور او بیفزاید اینجا نیز آثار انوار تجلیات
جمال الهی سبب سرور و ابتهاج نامتناهی است نظم چون تو پنهان شوی از من همه تاریکی و کفرم چون تو پیدا شوی بر من همه اسلام
نجات نوی بعضی از علما گویند نور آنست که روشن کرده اند چیزها را تا با حرم ادراک کند و بدان راه یابد پس چون حق سبحانه بیان کرده آیات
از برای ما آنچه در معاش و معاد بکار آید و ما بدو بدان راه برده ایم پس او را نور توان گفت صاحب اتحاف رحمه الله تعالی فرموده
که در زمان ظلمت هیچکس ساکن از متحرک نشناسد و علو از سفل تمیز نکند و قبیح از صبیح باز ندارد و چون رایت نور ظهور نمود حیل
ظلام روی بانهزام آورد موجودات و کیفیات ظاهر کرد و صنوف رنگ و عرض از جوهر متمیز شود مدرکه انسانی دانند که استنادی
این دانش و تمیز بنور کرده اما ادراک نور متحیر باشد چه داند که عالم از نور مملو است و او مخفی ظاهر بدلالات و باطن بالذات
پس حق سبحانه که مایه و دولت ادراک یافته ایم و بمرتبهٔ تمیز اشیا رسیده سزاوار آن باشد که او را نور گویند و نزد محققان نور حقیقی
هستی حق است که همه موجودات بدو ظاهرند و او از همه مخفی و حضرت ولایت رتبت قدس سره در شرح رباعیات فرموده که
هر چه ادراک کنی اول هستی مدرک شود اگر چه از ادراک این ادراک غافل باشی و از غایت ظهور مخفی ماند چنانکه ادراک الوان و
اشکال بواسطهٔ ضیا است که محیط است بانها و شرطست در رویه و با وجود این بیننده در ادراک آنها از ادراک ضیا غافل میشود
و بغیبت ضیا معلوم میکرد که ورای آنها امری دیگر مدرک بوده که ضیا است همچنین نور هستی حقیقی که محیط است بضیا و الوان
و الوان و اشکال و بیننده و بجمیع موجودات ذهنی و خارجی قیوم همه است و ادراک شیء بی ادراک او محال است اگر چه از ادراک
او غافل باشی و این غفلت بواسطهٔ دوام ظهور او است که اگر این نور نیز چون ضیا غائب شدی ظاهر گشتی که در وقت که ادراک

موجودات

موجودات امری دیگر که نور وجود حق است سبحانه نیز مدرک بود نظم هستی که بذات خود هویدا است چو نور ذرات
مکونات از وی یافت ظهور هر چیز که از فروغ او افتد دور در ظلمت نیستی بماند مستور و در رسالهٔ حق الیقین آورده که هستی
خدای تعالی باید از آن همه هستیها است زیرا که او بخود پیدا است و پیدائی سایر هستیها بدو است الله نور السموات والارض
همه اشیای هستی او عدم محض است و پیدا او ادراک همه هستی اوست هم از جانب مدرک و هم از جانب مدرک و هر چه ادراک کنی
نخست هستی مدرک شود اگر چه از ادراک این ادراک غافل باشی و از شدت ظهور مخفی ماند نظم همه عالم بنور اوست پیدا
کجا او گردد از عالم هویدا زهی نادان که او خورشید تابان بنور شمع جوید در بیابان مثل نوره صفت نوری که منسوب بدوست
کمشکوة ماند روزنه ایست در دیواری که نهایت او بخارج راه ندارد چون طاقی فیها مصباح در آن طاق چراغی افروخته
و نیک روشن چنین گویند مشکوة انبوبه ایست از آهن که در وسط قندیل باشد و بدین قول مصباح فتیله باشد در انبوبه المصباح
آن چراغ افروخته فی زجاجة در قندیلی از آبگینه الزجاجة آن آبگینه از غایت صفا و لطافت کأنها کوکب گویا ستاره
ایست دری درخشنده چون زهره و مشتری و آن آبگینه یعنی چراغی که دروست یوقد افروخته شده است در ابتدا من شجرة
مبارکة از روغن درخت با برکت بسیار نفع زیتونة که از زیتونست در زمین مقدس رسته هفتاد پیغمبر دعای
برکت خوانده اند از جمله از ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام لا شرقیة نه جانب شرقست از معموره چون کنگ و دیار چین و ختا
و لا غربیة و نه در طرف غرب از آنجا چون طنجه و طرطوس و ولایت تیروان بلکه منسوب است از اراضی و جبال ولایت شام است
یا نه پیوسته در آفتاب است تا محترق گردد و نه مدام در سایه تا میوه او خام ماند بلکه هم از رعایت تاب آفتاب بهره مند
و هم از حمایت و غایت سایه محفوظ حسن بصری رحمه الله فرموده که اصل این شجره از بهشت بدنیا آورده اند پس از اشجار
این عالم نیست که وصف شرقی و غربی بروا اطلاق توان کرد یکاد زیتها نزدیک است که روغن آن درخت یضیء روشنی
دهد بنفس خود و لو لم تمسسه و اگر چه نرسیده باشد بوی نار آتشی چون در درخشندگی و براقی بمثابه ایست که بی
آتش روشنائی بخشد نور علی نور روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفا و پاکی یار شده با نور چراغ و لطافت زجاجه برات
افزوده در مشکوة که ضابط اشعه و جامع انوار است یهدی الله راه مینماید خدای تعالی لنوره بنور معرفت خود من یشاء
هر کرا میخواهد و یضرب الله الامثال و میزند خدای تعالی مثلها را یعنی معقولات در صور محسوسات بیان میکند للناس برای مردم
تا نزدیک دریابند و مقصود سخن برایشان هویدا گردد والله بکل شیء و خدای تعالی بهمه چیزها از ذاتی معقولات و محسوسات
و حقائق جلیات و خفیات علیم داناست علما را درباب این تمثیل سخن بسیار است علامة العلماء امام فخر الدین رازی قدس
سره در اسرار التنزیل فرموده که مراد نور ایمانست که حق سبحانه و تعالی تشبیه کرده سینه مؤمن را بمشکوة و دل او را در سینه بقندیل
بزجاجه در مشکوة و ایمان را بچراغ افروخته در قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمه اخلاص را بکلمه بشجره مبارکه از تاب
آفتاب خوف و ظلال زوال نجات بهره دارد و نزدیکست که فیض کلمه بی آنکه بر زبان مؤمن گذرد عالم را منور کند چون اقرار آیات

بر زبان جاری شد و قصد چنان بآن پایان گشت نور از نور علی نور بظهور رسید و هم از کلمات امام است طیب الله رمسه که نور ایمان را
بچراغ تشبیه کرد بجهت آنکه در هر خانه که چراغ بود دزد پیرامن آن نگردد همچنین در هر دل که ایمان باشد شیطان را بدان راه نبود یا
آنکه بچراغ داخل خانه روشن شود و از روزنهای خانه پرتوی بر خارج افتد و از آنش روشنی بخشد بهمین منوال نور ایمان
دل را روشن کرده اند و از آنجا شعاع معرفت بروزنهای حواس افتاده انوار طاعات بر اعضا و جوارح پدید آید سیماهم فی وجوههم
مصراع سیمای هر کس از دل او میدهد خبر و تشبیه فرمود دل مؤمن را بآبگینه تا از سنگ ظلم و جفا نشکند که آبگینه شکسته
هرگز بهم نپیوندد و رنجی که دل شکسته زند مرهم نپذیرد **نظم** چون آبگینه این دل مجروح نازکم هرچند پشت شکنی تبرنگ
نشود و گفته اند آن نور نور معرفت در زجاجه دل عارف و مشکوة سینه او افروخته است از برکت زیت شجره وجود مبارک
محمدی صلی الله علیه و سلم که نه شرقی است و نه غربی بلکه مکی است و مکه مرکز عالم و از غایت نزدیکی عارف آن اسرار از تعلیم سید ابرار
مرو را علی نور معلوم توان کرد قولی آنست که آن نور قرآنست قلب مؤمن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصباح و شجره وحی الهی
که نه مخلوق است و نه مختلق نزدیکست که هنوز قرآن ناخوانده دلایل و حجج آن بر مکنان واضح شود پس چون بدان قرائت کند نور علی
نور باشد و در روح الارواح آورده که آن نور محمدیست مشکوة آدم باشد و زجاجه نوح و قندیل ابراهیم که نه بیهودیت مایل است چه
یهود غرب را قبله ساخته اند و نه بنصرانیة چه نصاری روی بشرق آورده اند و مصباح حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم
یا مشکوة ابراهیم است و زجاجه اسمعیل و مصباح حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و شجره شجره نبوت که نه کذب است و نه هزل یا
مشکوة سینه شرح آن حضرتست و زجاجه دل صافی مطهر او و مصباح علم کامل او و شجره خلق شامل او که نه در جانب افراط است و
نه در طرف تقصیر و تفریط بلکه بر طریق اعتدال که خیر الامور اوسطها واقع شده و صراط السوی عبارت از آنست و در عین المعانی
فرموده نور محبت حبیب با نور خلت خلیل نور علی نور است **بیت** پر نور بر نور است مشهور از اینجا فهم کن نور علی نور بر افلاک
متعلقه بآیة النور در جواهر التفسیر ببسطی لایق مذکور است و سطور و الی الله تصیر الامور **فی بیوت اذن الله** تسبیح گوید خدا را در خانهای
که دستوری داد خدای و امر کرد **ان ترفع** آنکه برداشته شود بحرمت بخانه خانها در آن بیوت **و یذکر** و یاد کرده شود **فیها**
اسمه در آن خانها نام او و مراد از بیوت مساجدست که اشرف اماکن و ارفع ساکن از جمیع بقاع است و در آنجا بذکر و نماز اشتغال باید
نمود و از سخن دنیا و کلام ملایعنی محترز باید بود یا بیوت انبیا علیهم السلام یا بیوت مدینه یا حجرات طاهره و بعضی رفع را حمل کنند بر ساختن
و افراشتن بنا چنانچه و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و گویند بیوت عبارت از چهار خانه است که بامر الهی متصدی عمارت آن پیغمبران
بوده اند کعبه معظم که ببنیه خلیل و مدد اسمعیل تمام شد و بیت المقدس که رفع قواعد او در ایام خلافت داود پیغمبر علیه السلام و اتمام آن
بر دست سلیمان علیهما السلام اتفاق افتاد و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت هر دو باشارت حضرت مصطفی صلی ربنا علیه و سلم
بوده **یسبح** تسبیح گفته شود یا نماز گذارند **له** مر خدا را **فیها** در آن بیوت **بالغدو و الآصال** بامداد و شبانگاه **رجال**
مسبحان یا مصلیان مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود **لا تلهیهم** مشغول نمیسازد نمی بازدارد ایشان را **تجارة** بازرگانی

یعنی

یعنی خریدن متاعی که از آن توقع سود باشد **و لا بیع** و نه فروختن انها یعنی داد و ستد و خرید و فروخت ایشان را مانع نبود **عن ذکر**
الله از یاد کرد خدای **و اقام الصلوة** و از بپای داشتن نماز **و ایتاء الزکوة** و از دادن زکوة محققان بر آنند که چون بیع و شری که
اعظم اشتغال دنیوی است ایشان را از ذکر مانع نبود باقی اشتغال بطریق اولی صاحب کشف الاسرار فرموده که ظاهر ایشان با خلق است و
باطن ایشان در شهود اسما و صفات حق و تحقیق این روش خواجگان ماوراء النهر است آورده اند که ملک حسین کرت که والی هراة
بود از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین محمد نقشبند قدس الله سره پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع می
باشد فرمودند که نمی باشد پس گفت که بناء طریقه شما چیست فرمودند که خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق آنچه حق سبحانه
میفرماید لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله اشارت باین مقام است و حضرت حقایق پناهی قدس سره در بیان این طریقه انیقه فرموده اند
نظم سر رشته دولت ای برادر بکف آر وین عمر گرامی بخسارت مگذار دائم همه جا با همه کس در همه کار میدار نهفته
چشم دل جانب یار **یخافون** میترسند این مردان با وجود چنین توجه و استغراق **یوما تتقلب** از روزی که بگردد **فیه**
القلوب در آن روز دلها یعنی از هول متحیر گردد و صفت آن آتش باضطراب متغیر شود **و الابصار** و بگردد دیدها
از هر طرف مینگرد تا به بیند که نامه از کجا بدو می آید **لیجزیهم الله** متعلق است به یخافون یعنی میترسند تا جزا دهد خدای
ایشان را بسبب آن ترس **احسن ما عملوا** نیکوترین جزای آنچه کردند یعنی بهشت موعود **و یزیدهم** و زیاده کند در پاداش
ایشان **من فضله** از فضل خود یعنی وراء جزای موعود ایشان را عطاها کرامت فرماید که هرگز در خاطر ایشان خطور نکرده
باشد **و الله یرزق** و خدای روزی میدهد در دنیا **من یشاء** هر کرا میخواهد **بغیر حساب** بی حساب یعنی بر آن روزی
حساب نکند یا زیاده از آن دهد در جنتی که بحیز شمار در آید **و الذین کفروا** و آنانکه بپوشیدند حق را و نگرویدند بدان **اعمالهم** عملهای
ایشان که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و عتق بنده و اطعام فقرا و امثال آن **کسراب** مانند سرابی است **بقیعة** بزمینی هموار سراب
آنست که شعاع آفتاب در نیم روز بر زمینی مستوی افتد لمعان آن رخشنده در نظر آید چون آبی مواج **یحسبه الظمآن** پندارد او را تشنه
ماء آبی صاف روی بوی آرد **حتی اذا جاءه** تا چون برسد بموضعی که در وی توهم آب کرده **لم یجده شیئا** نیابد آن نظرت و مقصود خود را
چیزی **و وجد الله** و بیابد عقاب خدا را **عنده** نزدیک کردار خویش یا خدا را حساب کننده خود یابد **فوفیه** پس
تمام بدهد خدای او را **حسابه** جزاء کردار او بر وجهی که حساب اقتضا کرده باشد **و الله** و خدای **سریع الحساب** زود حساب
است حساب یکی او را از حساب دیگری باز ندارد تمثیل کرد اعمال کافران را بسراب و او را بتشنه جگر سوخته پس همچنانکه تشنه از سراب
نا امید شده تشنگی زیاده میشود کافران از امید بپاداش اعمال خود چون نیابند حسرت و خیبت افزون گردد **او کظلمات** یا کردار
ایشان باشد چون تاریکیهای متراکمه **فی بحر لجی** در دریای عمیق که دم بدم **یغشیه موج** میپوشد آن دریا را موجی **من فوقه موج**
از بالای آن موج موجی دیگر **من فوقه** از زبر موج ثانی **سحاب** ابری که انوار نجوم را بپوشد **ظلمات** این تاریکیهاست
بعضها فوق بعض بعضی بالای بعضی متراکم شده یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج اول و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر **اذا اخرج** چون بیرون

اگر کسی یَدَهُ دست خود را که اقرب اعضای مرئیه است بخشم لَمْ یَکَدْ یَرَاهَا نزدیک نیست که بیند از ابیان تاکید شدت ظلمات
یعنی دست را نه بیند و نزدیک نیست که بیند وَمَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ و هر که ندارد و مقدر نکرد خدای لَهُ نُوْرًا مر ورا روشنی
در وقت قسمت ازلی فَمَا لَهُ پس نیست مر ورا مِنْ نُوْرٍ هیچ نوری این تمثیلی دیگر است مر عملهای کفار را ظلمات اعمال تیره اوست
و تحرلجی دل او و موج دل او را بپوشد از جهل و شرک و سحاب مهر خذلان بران پس کردار گفتارش ظلمت است و مدخل مخرجش
ظلمت و رجوع او روز قیامت هم بظلمت پس عکس مومن که او را نور علی نور است این باشد ظلمات بعضها فوق بعض نظم مومنان
از شب دور آمدند لاجرم نور علی نور آمدند کافری تاریک دل را انکه زشت حال کارش ظلمت اندر ظلمت است اَلَمْ تَرَ ایا ندیدی
و ندانستی اَنَّ اللّٰهَ انکه خدای یُسَبِّحُ لَهُ تسبیح میگوید مر او را و بپاکی یاد میکند بمقال یا بدلالت حال مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ و هر که در اسمانها
و زمینهاست وَالطَّیْرُ صٰٓفّٰتٍ و مرغان نیز تسبیح گویند او را در حالتی پاک کشاده باشند در هوا وصف کشیده تخصیص طیر بانست که او میان
زمین و آسمانست یاد لایل صنع در و ظاهرتر است چه اجرام ثقیله را که اصلا مایل مرکزند اعطای قوت میل محیط و قدرت وقوف در
هوا و الهام بسط اجنحه بوقت صف کشیدن با انکه در جناح صفت قبض نیز هست برهانی است قاطع بر کمال قدرت صانع کُلٌّ
هر یک از اهل آسمان و زمین یا مرغان یا مجموع قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانسته است صَلَاتَهُ دعای خود را وَتَسْبِیْحَهُ و تنزیه
خود را یا دعا و تسبیح خدای را یا خدای دانسته و بیان همه وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای داناست بِمَا یَفْعَلُوْنَ بانچه میکنند همه از
طاعت و عبادت وَلِلّٰهِ و مر خداراست مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی اسمانها و زمینها چه خالق و فاطر انها اوست وَاِلَی
اللّٰهِ الْمَصِیْرُ و بسوی خداست بازگشت همه اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ ایا نمی بینی انکه خدای یُزْجِیْ سَحَابًا میراند ابرها و بر می انگیزاند
قطعه قطعه ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَیْنَهُ پس تالیف میکند در میان او یعنی انضمام میدهد بعضی از و را با بعضی ثُمَّ یَجْعَلُهُ رُکَامًا پس میگرداند
او را در هم ریخته و بهم بسته فَتَرَی الْوَدْقَ پس می بینی باران را یَخْرُجُ مِنْ خِلٰلِهٖ بیرون می آید از میان آن وَیُنَزِّلُ مِنَ السَّمَآءِ و فرو
میفرستد از ابر مِنْ جِبَالٍ فِیْهَا از کوهها که در وست یعنی از قطعهای ابر بزرگ که مشابه کوهها اند در عظمت مِنْ بَرَدٍ از تگرگ که
در ابر است تگرگ را گفته اند اینجا سما اسمانست نه ابر و در آسمان کوههاست از تگرگ چنانچه در زمین کوههاست از سنگ و حق تعالی
از ان تگرگ نازل میگرداند فَیُصِیْبُ بِهٖ پس میرساند آن تگرگ را مَنْ یَّشَآءُ بکشت و زرع و باغ هر که بخواهد وَیَصْرِفُهٗ
و باز میدارد از ان عَنْ مَّنْ یَّشَآءُ از میوه و محصول هر که بخواهد یَکَادُ سَنَا بَرْقِهٖ نزدیک است که روشنی برق آن ابر یَذْهَبُ بِالْاَبْصَارِ
ببرد دیدها را و بی باید از فرط روشنی و این قوی تر دلیلی است بر کمال قدرت که شعله آتش از میان ابر که بدان بیرون می آید
یُقَلِّبُ اللّٰهُ میگرداند خدای اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز را برفتن و آمدن از پی یکدیگر یا بنقصان یکی و زیادتی دیگری
یا بتغییر ساند احوال ایشان بحرارت و برودت یا بنور و ظلمت اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستی که در انچه مذکور شد لَعِبْرَةً هر آینه
دلالتی و اعتباریست لِاُولِی الْاَبْصَارِ مر خداوندان بصر و بصیرت را وَاللّٰهُ خَلَقَ و خدای بیافرید کُلَّ دَآبَّةٍ هر جنبنده که
در زمینست مِنْ مَّآءٍ از آب که جزو ماده اوست یا از آبی مخصوص یعنی نطفه و این بر سبیل تغلیب بوده چه بعضی حیوانات از نطفه

مخلوق

مخلوق نیستند در تبیان از ابن عیسی نقل میکند که حق سبحانه جوهری آفرید و نظر هیبت بر وی افکند بگداخت و آب گشت بعضی از ان آب
تغلیب فرمود که باتش و از ان جن بیافرید بعضی را تغلیب کرد بباد و از ان ملائکه را مخلوق ساخت پس تغلیب عرق مقدار بیرا بخاک و از ان
آدمی و سایر حیوانات را خلق کرد و اصل همه آبست فَمِنْهُمْ پس از ین جنبندگان مَنْ یَّمْشِیْ هست انچه میرود عَلٰی بَطْنِهٖ
بر شکم خود چون مار و ماهی و سایر هوام وَمِنْهُمْ مَّنْ یَّمْشِیْ و از ایشان هست که میرود عَلٰی رِجْلَیْنِ بر دو پای چون آدمی و مرغ
وَمِنْهُمْ مَّنْ یَّمْشِیْ و از ایشان هست که مشی میکند عَلٰٓی اَرْبَعٍ بر چهار پای چون وحوش و نعم و سبع تقدیم کرد انرا که در قدرت
ابلغ است و آن ماشی باشد بی آلت مشی پس انکه بدو پای رود برانکه قائمه دارد و از حیوانات انکه زیاده از چهار پای دارد
اعتماد او بر قوام اربع بیش نیست یَخْلُقُ اللّٰهُ می آفریند خدای تعالی مَا یَشَآءُ هرچه میخواهد از انچه ذکر و از انچه یاد نفرمود
باختلاف صور و اعضا و هیات و حرکات و قوی و افعال با وجود اتحاد عنصر و صاحب حدیقه فرموده نظم اوست قادر
بهرچه خواهد و خواست ✿ هرچه خواهد کند که حکم او راست ✿ نقش بند برون گلها اوست ✿ نقش دان درون دلها اوست اِنَّ اللّٰهَ
بدرستی که خدای تعالی عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر آفریدن همه چیزها قَدِیْرٌ تواناست پس هرچه خواهد بیافریند لَقَدْ اَنْزَلْنَا
بخدای که فرو فرستادیم اٰیٰتٍ مُّبَیِّنٰتٍ آیتهای روشن کرده و هویدا وَاللّٰهُ یَهْدِیْ و خدای تعالی راه نماید مَنْ یَّشَآءُ
هر کرا خواهد بسبب تمسک در ان اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ براه راست و درست که طریق بهشت است آورده اند که میان بشر منافق
و یهودی خصومت افتاد یهودی گفت بیا تا محاکمه را بحکم محمد بریم و منافق گفت مرافعه بکعب بن اشرف بکنیم حق سبحانه تعالی
آیه فرستاد وَیَقُوْلُوْنَ و میگویند منافقان که ما اٰمَنَّا بِاللّٰهِ گرویده ایم بخدای وَبِالرَّسُوْلِ و بفرستاده او وَاَطَعْنَا
و فرمان برداری کرده ایم هر دو را ثُمَّ یَتَوَلّٰی پس بر میگردند فَرِیْقٌ مِّنْهُمْ گروهی از ایشان و امتناع مینمایند از قبول حکم
مِّنْۢ بَعْدِ ذٰلِکَ از پس اقرار بایمان و اطاعت وَمَآ اُولٰٓئِکَ و نیستند آن گروه بِالْمُؤْمِنِیْنَ گرویدگان مخلص یا ثابت بر ایمان
و گویند میان مرتضی علی رضی الله عنه و مغیرة بن وائل مخاصمه بود در آب و زمینی چند انچه علی رضی الله عنه خواست که او را بنزد
رسول خدای برد صلی الله علیه وسلم مغیره نشد و گفت او برای تو حکم خواهد کرد که عم زاده اوی حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که اقرار
بایمان و فرمان برداری میکنند و از حکم خدای و رسول سر می پیچند و روی می تابند وَاِذَا دُعُوْٓا و چون خوانده میشوند اِلَی اللّٰهِ
بکتاب خدای وَرَسُوْلِهٖ و بحکم رسول او لِیَحْکُمَ تا حکم کند پیغمبر براستی بَیْنَهُمْ میان ایشان اِذَا فَرِیْقٌ انگاه گروهی
مِّنْهُمْ از ایشان که بشر است یا مغیره مُّعْرِضُوْنَ اعراض کنندگانند از محاکمه بنبوت وَاِنْ یَّکُنْ و اگر باشد لَّهُمُ الْحَقُّ مر ایشانرا
حکم یعنی برای ایشان بود یَاْتُوْٓا اِلَیْهِ بیایند بسوی پیغمبر مُذْعِنِیْنَ فرمان برندگان و انقیاد کنندگان یعنی اگر دانند که برای
ایشان حکمی واقع شود فرمان برنده اند و اگر معلوم کنند که حکم بر ایشان خواهد بود سر باز زننده اَفِیْ قُلُوْبِهِمْ ایا در دلهای ایشان
مَّرَضٌ بیماریست یعنی کفر و میل بظلم اَمِ ارْتَابُوْٓا یا در شک افتاده اند در باب پیغمبر با انکه نبوتی مشاهده کرده اند که بروی
اعتماد راستی نمانده اَمْ یَخَافُوْنَ یا میترسند اَنْ یَّحِیْفَ اللّٰهُ انکه حیف کند خدای در نزول حکمی و جور نماید عَلَیْهِمْ بر ایشان

وَرَسُولُهُ ط وحیف کند رسول او در حکومت بَلْ نه جنین است که پیغمبر محل تهمت باشد یا خدای و رسول او حیف کند بلکه اُولٰئِكَ
آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ط ایشان ستمکارانند بر خصوم یا بر نفسهای خود یا با و امتناع از حکم خدا و رسول اِنَّمَا كَانَ جز این نیست
که هست قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ گفتار گرویدگان اِذَا دُعُوا جون خوانده شوند اِلَى اللّٰهِ سوی کتاب خدای وَرَسُولِهِ و بسوی
پیغمبر او لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند میان ایشان بوقت مخاصمات اَنْ يَقُولُوا انکه گویند سَمِعْنَا شنیدیم قرانرا وَاَطَعْنَا ط و
فرمان بردیم امر ترا بهرجه حکم کنی در میان ما حکمی وَاُولٰئِكَ وان گروه که جنین گویند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ط ایشانند رستگاران از دوزخ
سخط یابی و رسیدگان بدرجات رضای سبحانی وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ و هر که فرمان برد خدایرا در فرائض وَرَسُولَهُ و در سنتها
او را در سنتها در هرجه فرمایند وَيَخْشَ اللّٰهَ و بخشد و بترسد از عقاب خدای بر گناهان گذشته وَيَتَّقْهِ و بپرهیزد
از خشم او و معصیت نکند در زمان آینده فَاُولٰئِكَ پس ان گروه هُمُ الْفَائِزُونَ ط ایشانند فوز یابندگان بنعیم مقیم در کشاف
آورده که یکی از ملوک التماس ایتی کرد که عمل بدان کافی باشد و محتاج بایات دیگر نشود علماء زمان برین آیه اتفاق کردند جه
حصول فوز و فلاح جز بفرمان برداری و خشیت و تقوی متصور نیست نظم اینک ره اگر مقصد اقصی طلبی + وانیک عمل
از رضای مولی جوئی وَاَقْسَمُوا و سوگند خوردند بِاللّٰهِ بخدای جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوگند ان خود که در طریق فرمان
برداری جنانند که نی شبهه لَئِنْ اَمَرْتَهُمْ اگر فرمائی ایشانرا به بیرون امدن از دیار و اموال خود لَيَخْرُجُنَّ ط هر اینه
بیرون ایند و لحظه توقف ننمایند قُلْ لَا تُقْسِمُوا بگو قسم یاد مکنید و سوگند بدروغ مخورید طَاعَةٌ مطلوب از شما
فرمان برداری است مَعْرُوفَةٌ ط شناخته شده با خلاص و صدق نیست نه سوگند دروغ بر طاعت نفاقی اِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ
بدرستی که خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ ط بانجه شما میکنید از نفاق و جزان قُلْ بگو اَطِيعُوا اللّٰهَ فرمان برید خدایرا
وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ ط و اطاعت کنید رسول را بصفای طویت فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر روی بگردانید ای مردمان
فَاِنَّمَا عَلَيْهِ جز این نیست که بر پیغمبر است صلی الله علیه وسلم مَا حُمِّلَ انجه بر وحمل کرده اند از تبلیغ و احکام وَ
عَلَيْكُمْ و بر شماست مَا حُمِّلْتُمْ ط انجه بار کرده اند شده ابدا از انقیاد و امتثال وَاِنْ تُطِيعُوهُ و اگر فرمان برید رسول را
در حکم تَهْتَدُوا ط راه یابید براستی وَمَا عَلَى الرَّسُولِ و نیست بر فرستاده بحق اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ط مگر برسانیدن اشکارا و دعوت
واضح و پیغمبر من انجه بر وی بود بجای آورده و انجه کار و بار شماست مانده وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ اٰمَنُوا وعده کرد خدای انانرا
که گرویدند مِنْكُمْ از شما وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکردند کارهای شایسته مراد بقول اشهر نقل او مهاجرند که بعد از هجرت
مدینه در منازل انصار جای کرفتند و قریش با اکثر قبایل عرب که در مکه و یثرب بودند بر محاربت ایشان اتفاق نموده شب
و روز پیغامهای تهدید آمیز و سخنان فتنه انگیز میفرستادند و ما جرای ایشان اکثر اوقات با سلاح باخود داشتندی و روزگاری
بخوف و هراس میگذرانیدندی روزی بایکدیگر گفتند ایا زمانی بر ما در اید که خود را این و مطمئن بینیم و بفراغت بر بساط
سلامت و عافیت نشینیم این آیه نازل گشت و حق سبحانه وعده داد سوگند خورد که لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ هر اینه ایشانرا خلیفه

کرد اند

کرداند فِي الْاَرْضِ در زمین کفار از عرب و عجم كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ همجنانجه خلیفه کرد انیده شدند و حق استخلف نقل معلوم
خواند یعنی همجنانجه خلیفه کرد انید خدای آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان داد تصرف
کردند دران جنانجه ملوک در ممالک خود میکنند و اندک فرصتی رانیز بوعده مومنان وفا فرمود که جزائر عرب و دیار کسری و بلاد روم
بدیشان ارزانی داشت و امید است که جمیع اطراف و اکناف مشارق و مغارب بحکم لیظهره علی الدین کله جون زمین مملو از شرع
نبوی و متابعان احکام ملت مصطفوی در اید نظم دیدم صیت کمال دولت خدام او + عرصه روی زمین را بر نخواهد گرفت + شاه
باز همتش جون بر کشاید بال قدرت + از ثریا تا ثری در زیر پر خواهد گرفت + این ایة دلیل اعجاز قرانست و حجت صحت نبوت
و بر حقیقت خلافت خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین دیگر فرمود وَلَيُمَكِّنَنَّ و هر اینه با قوت و متمکن و ثابت سازد
لَهُمْ برای ایشان دِينَهُمُ دین ایشانرا الَّذِي ارْتَضٰى لَهُمْ ان دینی که پسندیده است مر ایشانرا یعنی دین اسلام
مراد آنست که او را بر همه ادیان غالب کرداند وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ و بدل دهد ایشانرا مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ از پس ترس ایشان
از اعادی اَمْنًا ط ایمنی از ایشان يَعْبُدُونَنِي بپرستند مرا در زمان خلافت لَا يُشْرِكُونَ شریک نسازند بِي شَيْئًا با من
جیزیرا یعنی اختیار و جاه ایشانرا از عبادت و توحید باز ندارد وَمَنْ كَفَرَ و هر که کفران ورزد درین نعمت بَعْدَ ذٰلِكَ بعد
از راست شدن وعده فَاُولٰئِكَ پس آن گروه کافر نعمتان هُمُ الْفَاسِقُونَ ط ایشان کاملانند در فسق ثعلبی رحمه الله تعالی آورده
که قتله ذو النورین رضی الله عنه اول جمعی بودند که کفران این نعمت ورزیدند وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ و بجای دارید نماز بشروطها
وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و بدهید زکوة واجب را وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول را بهرجه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ط
شاید که رحمت کرده شوید لَا تَحْسَبَنَّ مپندار ای محمد الَّذِينَ كَفَرُوا انانرا که نگرویدند مُعْجِزِينَ عاجز کنندگان مر
خدا ایرا از عذاب کردن فِي الْاَرْضِ ط در زمین پیشی گیرندگان برو یعنی نتوانند که بر حق سبحانه پیشی گیرند و عذاب او را
خود فوت کنند وَمَاْوٰهُمُ النَّارُ ط و بازگشت ایشان اتش دوزخ است وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتی است اتش در اسباب نزول
اورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم غلامی انصاری را که مدلج بن عمرو نام داشت بوقت نیم روز بطلب فاروق فرستاد
مدلج بی اجازت درآمد و عمر رضی الله عنه خفته بود و جامه از بعضی اعضای او دور شده و فاروق آنست که بیدار بود باز جه
خود ملاعبه میفرمود از آمدن غلام کراهتی تمام بدل وی راه یافت بر زبان مبارکش جاری شد که جه بودی که حق سبحانه نهی فرمودی
که ابا و ابنا و خدم و حشم ما در مثل این ساعات بی دستوری در خانه ما در نیایند تا بر امور مخفیه مطلع نشوند بعد از انکه بخدمت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم امد این آیه نازل شده بود که يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا ای گروه گرویدگان لِيَسْتَاْذِنْكُمُ باید که دستوری
طلبند از شما الَّذِينَ مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ انانکه مالک ایشانست دستهای شما یعنی بندگان نکو باهمه ایشان از غلام و کنیزک وَالَّذِينَ
لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ و انانکه نیز از کودکان که نه رسیده اند ببلوغ مِنْكُمْ از قوم شما یعنی بندگان و کودکان نارسیده باید که
طلب اذن کنند از شما برای در امدن بخانهای شما ثَلٰثَ مَرّٰتٍ ط سه نوبت در شبانروز مِنْ قَبْلِ صَلٰوةِ الْفَجْرِ یکبار

پیش از نماز بامداد که آدمی از خواب بر میخیزد و جامهٔ خلوت بیرون کرده میخواهد که لباس صحبت بپوشد وَحِينَ تَضَعُونَ و یکبار
هنگام گرمی نیمروز ثِيَابَكُم جامهای خود مِنَ الظَّهِيرَةِ بیان حین است یعنی آن وقت نیمروز است وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ
یکبار پس از نماز خفتن که وقت تجرد است از لباس و درآمدن بمضاجع ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ نگاه دارید این سه وقت عورت
که مر شما راست لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما وَلَا عَلَيْهِمْ و نه بر بندگان و کودکان نارسیده جُنَاحٌ گناهی و بزه در ترک
استیذان بَعْدَهُنَّ پس از این سه وقت طَوَّافُونَ بندگان طواف کنندگانند یعنی درآیندگان عَلَيْكُم بر شما برای
خدمت پس هموار نتوانند که دستوری طلبند بَعْضُكُم درمی‌آیند بعضی از شما عَلَى بَعْضٍ بر بعضی یعنی ممالیک بر
موالی كَذَلِكَ مانند این روشن کردن يُبَيِّنُ اللَّهُ روشن میسازد و بیان میکند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما دلایل
حق و احکام شرع وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمصالح عباد حَكِيمٌ حکم کننده برعایت مراسم آداب نزد بعضی علما حکم این
آیه منسوخ است و بقول جمعی محکم ابن جبیر را پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیه سخن میگویند جواب داد که بخدای که
منسوخ نیست اما مردم در وی تهاون میورزند وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ و چون برسند طفلان مِنْكُمُ الْحُلُمَ از شما بخواب دیدن
یعنی محتلم شوند مراد آنست که بالغ گردند و احتلام روشنتر دلیلی است بر بلوغ فَلْيَسْتَأْذِنُوا پس باید که طلب دستوری
کنند در همه اوقات كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ همچنانکه دستوری میطلبند آنانکه بالغ شدند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی ایشان حکم
سایر مردان دارند در استیذان كَذَلِكَ همچنانکه بیان کرد این حکم را يُبَيِّنُ اللَّهُ مبین میکند خدای لَكُمْ آيَاتِهِ برای
شما آیتهای خود را وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست باحوال شما حَكِيمٌ حکم کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعت نکرار این
دو اسم در اخر دو آیه متعاقب جهت مبالغه و تاکید است وَالْقَوَاعِدُ و نشستگان در خانها و بازماندگان مِنَ النِّسَاءِ از زنان
اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ آنانکه امید ندارند نِكَاحًا نکاح خود را یعنی طمع نمیکنند که کسی ایشان را نکاح کند جهت پیری و عجز فَلَيْسَ
عَلَيْهِنَّ پس نیست بریشان جُنَاحٌ گناهی و بالی أَنْ يَضَعْنَ از آنکه بنهند ثِيَابَهُنَّ جامهای ظاهر را چون چادر
و مرا آنکه بالای مقنعه میپوشند غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ در حالتی که ظاهر کنندگان نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از وضع جا
اظهار سر و گردن و گوش و موی و امثال آن نباشد وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ و آنکه طلب عفت کنند و بپوشند خود را خَيْرٌ لَهُنَّ بهتر است
ایشانرا و دورتر از تهمت وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست مقالات ایشانرا با مردان عَلِيمٌ داناست بمقصود از مقالات ایشان
امام واحدی رحمه الله آورده که تندرستان صحابه با مریض و اعمی مواکله نکردندی با این جماعت از حسانکی ارباب صحت محترز بودندی
از بیم آنکه مبادا که طباع سلیم را از ایشان نفرت آید یا آنکه بعضی از صحابه چون بغزو رفتندی کلیدهای خانه و انبار بدست ارباب عاهات
باز دادندی تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند و ایشان درویشان بتوهم عدم رضای ایشان از آن پرهیز میکردند یا اگر کسی ایشانرا
با دیه که در خانه پدر یا مادر یا اقاریب قریبه وی ترتیب کرده بودند دعوت نمودی اجابت نمیکردند حق سبحانه آیه فرستاد
که لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى نیست بر نابینا حَرَجٌ بزه و تنگی وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ و نه بر لنگ و بالی وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ و نه بر

بیمار

بیمار گناهی وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ و نه بر نفسهای شما و زنی أَنْ تَأْكُلُوا آنکه بخورید شما و اهل و عیال مِنْ بُيُوتِكُمْ از طعامهای خانهای
خود که اهل و عیال شما در آنند و خانهای فرزندان نیز داخل است بحکم این حدیث انت و مالک لابیک و خبر صحیح آنست که پاکترین چیزی که خورند
مرد از کسب اوست و آن ولد من کسبه أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ یا خانهای پدران خود أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ یا خانهای مادران خود أَوْ بُيُوتِ
إِخْوَانِكُمْ یا خانهای برادران خود أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ یا خانهای خوهران خود أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ یا خانهای برادران پدران
خود أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ یا خانهای خوهران پدران خود أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ یا خانهای برادران مادران خود أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ
یا خانهای خوهران مادران خود أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ یا خانهای که مالک شدید شما خزاین آنرا از نقود و امتعه و اطعمه این خطاب با
وکلا و خازنان و گویند مراد خانهٔ بنده است و جز خانهٔ او از آن عبد رضای صاحب بیت در اکل طعام شرط است أَوْ صَدِيقِكُمْ یا
خانهای دوستان خود در آن نیز رضای دوست باید و حقیقت آنست که اگر دوست حقیقی بود انبساط او ازین صورت بیفزاید نقل
است موصلی رحمه الله بدر خانهٔ دوستی آمد و او حاضر نبود کیسه او از جاریه طلبید و دو درم برداشت و باقی بکنیزک باز داد چون
خواجه بخانه رسید و صورت واقعه از جاریه شنید بشکرانهٔ آن انبساط کنیزک را آزاد کرد و بنواخت در نگارستان آورده که نظم
ای دوست بر دوست هر چه داری یاری بجز از بهیج مفروش والله درین قال نظم یاران بجان مضایقه باهم نمیکنند آخر کسی بمال جدائی
چرا کند بسیار جد و جهد بباید تا کسی خود را بادی صفت آشنا کند شرط است بعد یافتن یار آشنا کز بهر او بعهد محبت وفا کند و بر قول
که سبب نزول آیه تنفر صحابه بود از مواکله اهل علل علی بمعنی فی باید گرفت یعنی نیست در مواکله با هر یک از ینها حرجی آورده اند
که در شان بنی لیث بن عمرو از کنانه که تنها طعام خوردن را حرام دانستندی و از صبح تا شام خوان نهاده طلب مهمان کردندی و چون
تلثی از شب بگذشتی و مهمان نرسیدی آنگاه چیزی خوردندی یا در بارهٔ جمعی از انصار که مسکنت بر نفس نهاده جز با مهمان طعام
نخوردندی یا در بیان حال جمعی که از اجتماع بر طعام پرهیز نمودند این آیه آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما گناهی أَنْ تَأْكُلُوا
آنکه بخورید طعام را جَمِيعًا باهم مجتمع شده أَوْ أَشْتَاتًا یا پراکنده فَإِذَا دَخَلْتُمْ پس چون درآیید بُيُوتًا بخانهای که مذکور
شد یا بخانهای خود یا بیوت خالیه یا مساجد فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ پس سلام گویید بر هم دینان خود المؤمنون کنفس واحده و در خانهای
خود بر اهالی خود و در مساجد نیز سلام کنید و گفته اند اگر مسجد یا خانهٔ خالی بود گویید السلام علینا من ربنا و علی عباد الله الصالحین
و بر هر تقدیر سلام باید کرد تَحِيَّةً سلام کردنی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثابت و مشروع از نزدیک خدای مُبَارَكَةً بسیار خیر و با
برکت طَيِّبَةً پاک که نفس مستمع بدان خوش شود كَذَلِكَ همچنانکه بیان سلام فرمود يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای
لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتهای حکمت خود را لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که تعقل کنید در آن و حق و صواب را دریابید إِنَّمَا
الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که گرویدگان کامل الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ آنانند که گرویدند بخدای وَرَسُولِهِ و برسول او از صمیم
دل وَإِذَا كَانُوا و چون باشند مَعَهُ با رسول وی صلی الله علیه و سلم عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ بر کاری جمع آرنده یعنی مهمی که بجمع
ایشان مجتمع باید شد چون جمعات و اعیاد و حروب و مشورت لَمْ يَذْهَبُوا نروند از نزدیک وی حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ تا

اشارة الی ان الرید الصادق لا یکون مستقلا بنفسه فی امر لا یتنفس الا باذن شیخه ... الانفاس ... الصدق ... ابو البرکات

وقتی که دستوری طلبند ازو و او ترتیب اذن ارزانی فرماید انّ الّذین یستأذنونک بدرستی آنانکه دستوری طلبند از تو اولئک الّذین
ان کرده آنانند که از روی صدق یؤمنون میگروند بالله ورسوله بخدای و رسول او و تصدیق مینمایند تعریض بجمعی منافقانست
که در غزوهٔ تبوک بتخلف از جهاد دستوری میجستند و دربارهٔ ایشان نازل شد که انما یستأذنک الذین لا یؤمنون بالله الآیة فاذا استأذنوک
پس چون طلب اذن کنند این مؤمنان مخلص از تو لبعض شأنهم برای اصلاح و اتمام بعضی از کارهای خود فأذن پس دستوری ده
لمن شئت منهم هر کرا خواهی منهم از ایشان که عذر واضح دارند واستغفر وباوجود اجازت طلب آمرزش کن لهم الله برای
ایشان از خدای چه تقدیم امور دنیا بر مهم دین و اگرچه بعذر باشد خالی از خللی نیست و گویا که بخروج از جماعت آثم اند پس برای
ایشان استغفار کن انّ الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است تقصیرات بندگانرا رحیم مهربانست بتخفیف تکلیف از ایشان
لا تجعلوا مدارید و مدانید دعاء الرسول خواندن رسول مر شمارا بینکم میان خود کدعاء بعضکم همچو خواندن بعضی از
شما بعضا یعنی را بعضی قیاس مکنید خواندن رسول را بر خواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد یا در جواب مساهله توانید نمود چه
مبادرت بامر او واجب است و لازم و مراجعت بغیر اذن حرام و نیز یا دعای او را بر شما یا برای شما چون دعای یکدیگر مدانید
که آن دعا بیشک مستجاب است و مقبول حضرت رب الارباب یا ندا کردن شما و خواندن مر رسول را باید که چون ندای یکدیگر
نباشد که بمجرد نام خوانید بلکه باید که از روی تعظیم باشد چنانچه یا رسول الله یا نبی الله چه حضرت عزت همه انبیا را بندای
علامت خطاب کرده و حبیب خود را بندای کرامت نظر یا آدم است یا ابراهیم خطاب یا ایها النبی خطاب محمدست
آورده اند که چون آنحضرت خطبه خواندی منافقان بتنگ آمده یکدیگر را پناه شدندی و از مسجد بیرون رفتندی آیة آمد که قد
یعلم الله الّذین بتحقیق میداند خدای آنانرا که از روی کراهت یتسللون بیرون میروند اندک اندک منکم از میان
شما لواذا در حالت پناه جستن بیکدیگر و پوشیدن هم را فلیحذر الّذین پس باید که بترسند آنانکه یخالفون مخالفت
میکنند و اعراض مینمایند عن امره از فرمان خدای ان تصیبهم از آنکه برسد بدیشان فتنة آزمایشی از حق که
گرفتاری است یا محنتی در نفس و مال و ولد یا تسلط سلطان جائر یا مصر غفلت بر دل یا درد توبه جنید قدس سره فرموده که فتنه
سختی دلست و بیش از آن ناشدن او از معرفت الهی او یصیبهم یا برسد ایشان را عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت
الا انّ لله بدانید بدرستی که مر خدای راست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه ملک اوند
و مالک همه اوست زیرا که خالق همه است قد یعلم بدرستی که میداند ما انتم علیه آنچه شما اید مکلفان بر آنید از موافقت
و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت ویوم یرجعون و میداند روزی را که باز گردانیده شوند منافقان الیه
بسوی جزای او فینبئهم پس خبر دهد ایشان را بما عملوا بآنچه کرده اند از عملهای بد و بران مکافات کند والله
بکل شیء و خدای بهمه چیزها علیم داناست و هیچ چیز بر وی مخفی نماند بیت آنکس که بیافرید پیدا و نهان
چون نشناسد نهان و پیدای جهان

سورة الفرقان بسم الله الرحمن الرحیم

تبارک صاحب

کشف

کشف الاسرار از معانی که مفسران در لفظ تبارک گفته اند سه معنی اختیار فرموده اند اول آنکه برکت از وست و این اشارت بکارسازی
و بنده نوازی حق است دوم آنکه بزرگ و برترست و این بیان صفت سرمدی و نشان عزت ازلی و ابدی اوست سیم آنکه دائم ثابت
است و این عبارت از دوام ذات اوست لم یزل و لا یزال الّذی آنکه نزّل الفرقان فرو فرستاد قرآنرا که جدا کننده است
میان حق و باطل و حلال و حرام علی عبده بر بندهٔ خود یعنی محمد صلی الله علیه وسلم لیکون تا باشد بندهٔ او للعالمین
مر آدمیان و پریانرا نذیرا بیم کننده از عذاب الهی یا باشد قرآن اهل قرنی را در هر زمان ترساننده از موجبات سخط
ربانی الّذی له آنکسی که مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها چه وی منفردست بآفریدن پس او را
رسد تصرف در آن ولم یتخذ و فرا نگرفت ولدا فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاری است ولم یکن له و نیست
مر او را شریک فی الملک انبازی در پادشاهی چنانچه ثنویه و وثنیه گویند یعنی او را پادشاهی نیست هرگز مانندی که قایم مقام او
تواند بود یا شریکی که با او مقاومت تواند وخلق کل شیء و بیافرید همه چیزها را از مواد مخصوصه بهیات مختلفه و اشکال
متنوعه فقدّره پس اندازه کرد آن چیزرا تقدیرا اندازه کردنی یعنی او را مهیا ساخت برای خصایص و افعالی که
ازو میخواست یا تقدیر کرد بقای او را تا وقتی معلوم واتخذوا و گرفتند کافران من دونه بجز خدای آفریدگار آلهة لا یخلقون
خدایان که نیافرینند شیئا چیزی را و قادر نباشند بر خلق هیچ چیز وهم یخلقون و حال آنست که ایشان آفریده شده اند
و هر مخلوقی محتاجست در وجود بخالقی و محتاج خدائی را نشاید پس بتانی که عبدهٔ ایشان میتراشند و بهر وجه که میخواهند
تصویر میکنند چگونه سزای پرستش باشند ولا یملکون و با وجود عجز قیه نمیتوانند و استطاعت ندارند لانفسهم برای
نفسهای خود ضرّا باز داشتن ضرری ولا نفعا و نه جذب نفعی یعنی سودی بخود نمیتوانند رسانید و نه زیانی از
خود باز میتوانند داشت و حال آنکه خدای ضار و نافع باید ولا یملکون و نمیتوانند الهه باطله و قادر نیستند موتا بر میرانیدن
کسی ولا حیوة و نه بر زنده کردن کسی اولا یا بر بقای حیوة او ولا نشورا و نه بعث و حشر او تا بنا و خدای محیی و ممیت
و باعث باید وقال الّذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند ان هذا نیست این فرقان که محمد با آورده الا افک افتریه مگر
دروغی که خود بر بافته است او را واعانه و یاری داده اند او را علیه بر ساختن آن دروغ قوم آخرون گروهی
دیگر چون جبر و یسار و عداس یا فکیهه رومی یعنی ایشان اخبار سابقه بر وی میخوانند و او بعبارت عربی بر ما القا میکند فقد
جاءوا پس بدرستی که آمده اند این قوم ظلما و زورا بستم و دروغ یعنی یاری دهندگان وی و بر این تقدیر این بقیه کلام
کفار باشد واضح آنست که این سخن حضرت خداوندست میفرماید که کفار در این که میگویند قرآن دروغ است و ییدو قومی بر یافته
میشود آمدند بزرگ و ستم و بهتان وقالوا و دیگر گفتند که کلام وی اساطیر الاولین افسانهای پیشینیانست که در کتابها
نوشته اند اکتتبها مینویساند از آنچه خود نمیتواند نوشت فهی پس آن نوشتها تملی علیه املا کرده میشود
بر وی بکرة واصیلا بامداد و شبانگاه یعنی دو طرف روز یا شب و روز آنها را بر وی میخوانند تا یاد میکند چه خود نمیتواند

خوانده و چون حفظ کرد بر ما میخواند و میگوید این وحی است **قل** بگو در سخن ایشان که **انزله الذی** فرستاده است قرآن را
آنکس که نیست شبهه **یعلم السر** میداند پوشیده را **فی السموات والارض** ط در آسمانها و زمین بدان دلیل که این کلام مشتمل است
بر اخبار مغیبات و علم غیب خاصه حق تعالی است و دیگر آنکه همه فصحای شما از آوردن مثل آن عاجز اند و چنین کلام جز از ملک
علام نشاید **انه** بدرستی که او **کان غفورا** هست آمرزنده که پرده کرم بر جرایم بندگان میپوشد **رحیما** ط مهربان که
در عقوبت عاصیان تعجیل نمیکند **وقالوا** و گفتند صنادید چون ابوجهل و عتبه و امیه و عاص و امثال ایشان **مال هذا الرسول**
چیست این پیغمبر را بر سبیل تهکم گفتند چه بوده است این کس را که دعوت رسالت میکند که مثل مردم دیگر **یاکل الطعام**
میخورد طعام **و یمشی** و میرود برای معیشت چون دیگران **فی الاسواق** ط در بازارها اگر دعوی درست باید که
حال او مخالف حال دیگران باشد ایشان بسبب وقوف در مرتبه محسوسات از حال آنحضرت غافل شده پنداشتند که تمیز
رسل از غیر ایشان بامور جسمانی باشد و ندانستند که نبوت منافی بشریت نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب و تجانس که سبب
افاده و استفاده است بحصول پیوندد **بیت** جنس باید تا در آمیزد بجنس :: انس کی گیرد بجنس جز انس العجب مترکان
کنند با نبی که او ملک بودی و اگر ملک نیست **لولا انزل** چرا فرو فرستاده نشد **الیه ملک** بسوی او فرشته **فیکون معه**
تا باشد با وی **نذیرا** بیم کننده و یاری دهنده در انذار **او یلقی الیه** یا آنکه افکنده شود بدو **کنز** گنجی از آسمان تا بدان
مستظهر گشته از تردد در تحصیل معاش مستغنی شود **او تکون له** یا باشد مر او را **جنة یاکل منها** ط بوستانی که بخورد از میوه و محصول
آن و بدان معاش وی بگذرد **وقال الظلمون** و گفتند ظالمان وضع مظهر در موضع مضمر حکم بظلم ایشانست یعنی ستمکاران ازین سخن که
مؤمنانرا گفتند **ان تتبعون** پیروی نمیکنید شما **الا رجلا مسحورا** ط مگر مردی جادو کرده شده را یعنی کسی او را سحر کرده اند
و عقلش پوشیده شده و در تفسیر ماوردی مسحور را بمعنی ساحر میداند یعنی متابعت جادوی میکنید که شما را بسحر میفریبد **انظر**
در نگر ای محمد بدیده بصیرت تا به بینی که معاندان **کیف ضربوا** چگونه زدند **لک الامثال** برای تو مثلها را یعنی گفتند سخنها
ناخوش و تشبیه کردند بمسحور و بوصف مفتری و ملی علیه بستودند **فضلوا** پس گمراه شدند از طریقی که موصل است بمعرفت
انبیا و تمیز ایشان از ما سوی **فلا یستطیعون سبیلا** ط پس توانائی ندارند و نمی یابند راهی بحجت و برهان بر انچه میگویند **تبارک**
الذی بزرگوار است آنکسی که بمحض فضل **ان شاء** اگر خواهد **جعل** بسازد و ببخشد **لک** ترا در دنیا **خیرا**
من ذلک بهتر از گنجی و بوستانی که ایشان میگویند و آنچه باشد **جنات تجری** بوستانها که میرود **من تحتها الانهار** از
زیر درختان آن جویها **ویجعل لک** و بدهد ترا در آن بوستانها **قصورا** ط کوشکهای عالی و مسکنهای رفیع در اسباب نزول
مذکور است که چون مالداران قریش حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که آراسته روضات
جنانست بآیت این آیة نازل شد و درجی از نور پیش آنحضرت نهاده و گفت که پروردگار تو میگوید مفاتیح خزائن دنیا بجاست از آن
بدست تصرف تو بدهیم بی آنکه از کرامت و نعمتی که نامزد تو کرده ام در آخرت مقدار پر پشه کم کرد حضرت فرمود که ای

رضوان

رضوان مرا بدینها حاجت نیست فقر را دوست میدارم و میخواهم که بنده شکور و صبور باشم رضوان گفت اصبت اصاب الله بک نشان
علو همت آنحضرت نه همین است که با وجود تنگدستی و احتیاج گوشه چشم التفات بر خزائن روی زمین نیفکند از ملاحظه باید نمود
که در شب معراج مطلقا نظر بما سوی الله نگشوده و بهیچ چیز از بدائع ملکوت و غرائب عرصه جبروت التفات نفرموده تا عبارت ازان
این آمد که ما زاغ البصر وما طغی **نظم** روزنان امین ریحان آن :: نهاده چشم خود را مهر مازاغ :: نظر چون بر گرفت از نقش کونین :: قدم
زد در حریم قاب قوسین **بل** نه فقر و فاقه و احتیاج تو مانع گشته است از ایمان تو بلکه **کذبوا بالساعة** تکذیب میکنند قیامت را
و داعی ایشان بانکار نبوت تکذیب ساعتست **واعتدنا** و آماده کرده ایم **لمن کذب بالساعة** برای کسی که تکذیب ساعت کند
سعیرا ط آتشی افروخته و گویند سعیر نامی است از نامهای دوزخ **اذا رأتهم** چون به بیند ایشانرا یعنی منکران قیامت را آتش
دوزخ **من مکان بعید** از جای دور که صد ساله و بقولی پانصد ساله بعد بود میان ایشان **سمعوا لها** شنوند مر آتش را **تغیظا**
آوازی چون شدت از خشم **وزفیرا** ط و بانگی چنانچه از درون خشمناکان آید یعنی غریدن بعضی بر آنند که این دیدن و غریدن زبانیه
بود و صاحب انوار فرموده که چون نزدیک ما حیوة مربوط به بنیه نیست ممکن است که حق سبحانه در آتش زندگی خلق کند که به بیند و
خشم گیرد و بغرد **واذا القوا** و چون در انداخته شوند منکران **منها** از دوزخ **مکانا ضیقا** در جای تنگ که موجب زیادتی
کرب باشد و در تیسیر آورده که جهنم بر کافر چنان تنگ باشد که آهن پیکان بر نیزه و ایشانرا در تنگی مکانی بیفکنند **مقرنین**
مقرون کرده دستهای ایشان بگردن ایشان بزنجیر یا هر یک را با شیطان او از جنس بسلسله آتشین بهمدیگر باز بسته **دعوا** بخوانند
بر خود **هنالک** در آن مقام **ثبورا** ط هلاک یعنی تمنی کنند بر خود بهلاک یا گویند یا ثبوراه و این کلمه کسی گوید که آرزومند
هلاک خود باشد در زاد المسیر و بعضی دیگر از تفاسیر مذکور است که اول کسی را که از اهل دوزخ جامه پوشانند ابلیس باشد حله
از آتش در پوشانند و آن را بر پیشانی نهد و از پی میکشد و ذریه او از عقب او فریاد یا ثبوراه بر کشیده میروند حق سبحانه فرماید
که **لا تدعوا الیوم** مخوانید امروز **ثبورا واحدا** یک ثبور **وادعوا** و بخوانید **ثبورا کثیرا** ط ثبور بسیار یعنی یکبار تمنی نیست میکنید
بر خود و تمنی بسیار کنید زیرا که شمار انواع عذاب خواهد بود و هر نوعی را بواسطه شدت ثبوری واقع خواهد شد **قل**
بگو آنانرا که بفقر سرزنش تو میکنند **اذلک** آیا گنج و بوستان دنیا **خیر** بهتر است **ام جنة الخلد التی** یا آن بهشت جاویدی
که **وعد المتقون** ط وعده داده شده اند پرهیزکاران بدخول در آن **کانت** هست در علم خدای **لهم** مر متقیان را آن
بهشت **جزاء** پاداش بر اعمال ایشان **ومصیرا** ط و پایان کشتی که رجوع بدان نمایند در آخرت **لهم فیها** مر ایشانراست در
بهشت **ما یشاءون** آنچه خواهند از نعیم بهشت فراخور استحقاق ایشان چه ضعفاء مؤمنانرا بآرزوی ایشان از مرتبه کمل
نصیبی نخواهد بود بلکه مرادی که مناسب حال خود جویند یابند **خلدین** ط در حالتی که جاوید باشند در بهشت **کان** هست
دخول و خلود ایشان در جنت **علی ربک** بر پروردگار تو **وعدا** وعده **مسئولا** ط خواسته شده یعنی سزاوار آنست که
از خدا درخواهند یا مؤمنان درخواسته اند که ربنا و آتنا ما وعدتنا یا ملائکه برای ایشان درخواست میکنند که ربنا وادخلهم

جنات عدن التي وعدتهم **وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ** و یاد کن روزی را که حشر کنیم وحفص بیا میخواند یعنی خدای حشر کند مشرکانرا **وَمَا يَعْبُدُونَ**
وانرا نیز که میپرستند **مِن دُونِ اللَّهِ** بجز خدای عام است همه معبود انرا از ذوی العقول و غیر ان و گفته اند مراد اصنام اند که خدای
ایشانرا سخن آرد و مخاطب سازد **فَيَقُولُ** پس گوید **ءَأَنتُمْ** ایا شما **أَضْلَلْتُمْ** گمراه کردید **عِبَادِي هَٰؤُلَاءِ** بندگان
مرا این گروه **أَمْ هُمْ** یا ایشان **ضَلُّوا السَّبِيلَ** گم کردند راه را باخلال در نظر صحیح و اعراض از قول مرشد نصیح **قَالُوا** گویند
بتان **سُبْحَانَكَ** پاکی تراست ترا بپاکی یاد میکنیم و منزه میدانیم از شریک و شبیه **مَا كَانَ يَنبَغِي لَنَا** نیست مارا و نسزد و روا نباشد **أَن**
نَّتَّخِذَ انکه فرا گیریم کسی که مارا پرستند **مِن دُونِكَ** بجز تو یعنی ترا نپرستند محض سخن انکه انها که عبادت ترا دوست بدارند
و ما پرستند نرسد مارا که بگیریم ایشانرا **مِنْ أَوْلِيَاءَ** دوستان **وَلَٰكِن مَّتَّعْتَهُمْ** و لیکن تو ایشانرا برخوردار کردانیدی **وَآبَاءَهُمْ**
و پدران ایشانرا باموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سایر نعمتها **حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ** تا فراموش کردند انچه انبیا ایشانرا
بدان دعوت میفرمودند **وَكَانُوا** و بودند در حکم ازلی تو **قَوْمًا بُورًا** گروهی هلاک شده یا تباه گشته پس حضرت عزت
نشانه بت پرستانرا مخاطب ساخته گوید **فَقَدْ كَذَّبُوكُم** پس بدرستی که تکذیب کردند خدایان شما شمارا **بِمَا تَقُولُونَ**
بآنچه میگوئید که شریک خدا اند و ایشان مرا از شریک منزه میدانند **فَمَا تَسْتَطِيعُونَ** پس نمیتوانند معبودان شما **صَرْفًا**
بگردانیدن عذاب از شما **وَلَا نَصْرًا** و نه یاری کردن شما را بنجات و حفص بتا میخواند یعنی شما که مشرکانید نتوانید عذاب
را از خود دفع کردن و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبت برهانیدن **وَمَن يَظْلِم** و هر که ستم کند یعنی شرک آورد **مِّنكُمْ**
از شما ای مکلفان **نُذِقْهُ** بچشانیم او را **عَذَابًا كَبِيرًا** عذابی بزرگ که آتش دوزخ است و خلود دران **وَمَا أَرْسَلْنَا** و نفرستادیم
قَبْلَكَ پیش از تو کسی را **مِنَ الْمُرْسَلِينَ** از پیغمبران **إِلَّا إِنَّهُمْ** مگر پیغمبرانی که ایشان **لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ** هر اینه بخورند طعام
خوردنی **وَيَمْشُونَ** و میروند **فِي الْأَسْوَاقِ** در بازارها بجهت کفایت مهمات خود **وَجَعَلْنَا** و گردانیدیم **بَعْضَكُمْ**
بعضی از شما **لِبَعْضٍ** برای بعضی دیگر **فِتْنَةً** آزمایش همچو آزمایش فقرا باغنیا و پیغمبران بامم ایشان یا مریض بصحیح
و اعمی به بصیر خلاصه سخن انکه دنیا دار ابتلا و امتحانست پس از مخالفت احوال مردمان در جهان نباشد و بایدان می
آزمایم ایشانرا تا اهل صبر و شکر از ارباب جزع و کفران ممتاز گردند آورده اند که ابو جهل و ولید و ایشان هرگاه بلال و عمار
و صهیب و سایر درویشان صحابه را میدیدند با یکدیگر میگفتند ایا اسلام آریم تا همچو ایشان گردیم پس حق سبحانه این آیه
فرستاد و درویشانرا مخاطب ساخته میفرماید که ما این ترتیب را بوضیع و وضیع را بشریف **أَتَصْبِرُونَ** ایا صبر میکنید بر
ابتلا یا جزع مینمائید **وَكَانَ رَبُّكَ** و هست پروردگار تو **بَصِيرًا** بینا بصیر کننده و جزع نماینده

الجزء التاسع عشر من اجزاء الثلثين

وَقَالَ الَّذِينَ و گفتند انانکه **لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا** امید ندارند دیدار مارا یعنی منکر حشر و بعث
اند یا نمیترسند از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه اند که میگفتند **لَوْلَا أُنزِلَ** چرا فرو فرستاده نمیشود **عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ** تا ما
فرشتگان برسالت یا باخبار از صدق محمد صلی الله **أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا** یا چرا نمی بینیم باشکارا پروردگار مارا تا با ما سخن گوید

و بتصدیق

١٩ الجزء التاسع عشر

و بتصدیق و اتباع محمد میفرماید **لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا** بخدای که بزرگی کردند **فِي أَنفُسِهِمْ** در نفسهای خود یعنی تعظم ورزیدند و جرات
نمودند در این حکم **وَعَتَوْ** و در گذشتند از اندازه **عُتُوًّا كَبِيرًا** در گذشتنی بزرگ که بعد از مشاهده معجزات اقتراح
رویة ملائکه و لقای خدا کردند و ایشان اندوهناک شوند **يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ** روزی که به بینند فرشتگانرا وان روز مرگ
باشد یا روز حشر **لَا بُشْرَىٰ** هیچ مژده نیست **يَوْمَئِذٍ** آنروز **لِّلْمُجْرِمِينَ** مر کافرانرا اهل مکه دو چیز طلبیدند لقا ملائکه
و دیدار خدای حق سبحانه خبر داد که ملائکه ببینند و وعید البشری شنوند **وَيَقُولُونَ** و گویند ملائکه مر ایشانرا لقای خدای بر شما
حِجْرًا مَّحْجُورًا حرام و باز داشته شده است و گویند این قول کفار است چون ملائکه بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند
بخدای از لقای ایشان در زاد آورده که چون کفار در شهر حرام کسی را دیدندی که ازو میترسیدندی میگفتند حجرا محجورا تا از شر او
ایمن شدندی اینجا نیز خیال بستند که مگر بدین کلمه از شدت مرگ یا هول قیامت خلاصی خواهند یافت **وَقَدِمْنَا** و قصد کنیم **إِلَىٰ**
مَا عَمِلُوا بسوی آنچه کردند کافران **مِنْ عَمَلٍ** از کردار که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و مهمان داری و
اطعام گرسنگان و اطعام شبانان و اکرام یتیمان و فریادرسی مظلومان و امثال آن **فَجَعَلْنَاهُ** پس گردانیم آن عمل را **هَبَاءً**
مَّنثُورًا مانند ذرهای پراکنده در هوا یا غبار متفرق و یا خاکستر بباد بر داده یعنی حبطه سازیم عملهای ایشانرا زیرا که
شرط قبول این اعمال ایمانست و ایشانرا نبوده **أَصْحَابُ الْجَنَّةِ** جاورانه بهشت **يَوْمَئِذٍ** ان روز یعنی قیامت **خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا**
بهترند از روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان در اخرت به از منازل کافرانست که در دنیا داشتند **وَأَحْسَنُ مَقِيلًا** و نیکوترست
از جهت مکان استراحت است زیرا که در بهشت خواب نباشد **وَيَوْمَ** و یاد کن روزی را که دران **تَشَقَّقُ السَّمَاءُ** بشکافد
آسمانها **بِالْغَمَامِ** بسبب ابری سفید که بالای هفت طبقه آسمانست و غلظ او برابر هفت سموات وان کل تربیت از همه
آسمانها و حق سبحانه امروز او را بقدرت نگاه داشته روز قیامت او را بر آسمانها افکند و بهر آسمانی که رسد آن آسمان شکافته گردد
وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ و فرو فرستاده شوند فرشتگان ازانجا بزمین **تَنزِيلًا** فرو فرستادنی تا روی زمین پرشده مملو گردد
و در موضح آورده که ملائکه هفت صف بگرد عالم در آیند و گویند با بمعنی عن است یعنی آسمان بشکافد از غمام و در شود تا غمام فرود
آید و این آن غمام است که حق سبحانه میفرمود که فی ظلل من الغمام و در عین المعانی آورده که این غمامی است که ظله بنی اسرائیل بود در تیه
الْمُلْكُ پادشاهی **يَوْمَئِذٍ** در انروز **الْحَقُّ** ثابت است **لِلرَّحْمَٰنِ** مر خدای بخشاینده را چه مدعیان زبان طعن دعوی
انا الملکیت در بسته باشند **وَكَانَ** و باشد آنروز **يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ** روزی بر کافران **عَسِيرًا** دشوار از شدت
اهوال **وَيَوْمَ** و یاد کن روزی را که از غایت حسرت **يَعَضُّ الظَّالِمُ** میخاید ظالم **عَلَىٰ يَدَيْهِ** بر دستهای خود یعنی بدندان میگزد
دست را چنانچه متحیران میکنند مراد جنس ظالم است و گفته اند عقبة بن ابی معیط از سفری باز آمده مردمانرا ضیافت میکرد و بسبب
جوار حضرت سید ابرار را صلی الله علیه و سلم طلبیده بود آنحضرت فرمود که تا کلمه شهادت نگوئی از طعام تو نخورم عقبه کلمه بر زبان
راند و این سخن بابی بن خلف که با عقبه دوستی داشت رسیده بنزد وی آمد و گفت مگر از دین برگشته که سخن محمد میشنوی و کلمه

میگوید کفت نی اما عار داشتم که مهمان طعام ما نخورده بیرون رود ابی کفت از تو راضی نشوم تا آب دهن بر روی وی نه اندازی عقبه
بند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد وآنحضرت در دار الندوه در سجده بود وآب دهن حواله روی دلارای وی کرد ودر ترجمه اسباب
نزول آورده که آب دهن او دو شعله آتش جان سوز او کشت وبپای آن حضرت نرسیده بر روی وی بازکردید وهر دو کس دانه را
بسوخت وتا زنده بود که آن داغ نمایان بود القصه حضرت کفت ای عقبه ترا بیرون مکه نبینم مگر که سرترا بشمشیر بردارم ودر غزوه
بدر بحکم حضرت رسالت پناهی بقتل او صادر شد وبر دست مرتضی علی رضی الله عنه کشته کشت واین آیه در شان وی فرود آمد ویعض
انکه آن ظالم روز قیامت بسیار بخاید سرانکشت ندامت صاحب احقاف آورده که چهار هزار بار بخاید اطراف اصابع را تا مرفق
وحق سبحانه دیکر باره دست وی را برویاند دیکر بار بخاید وحسرت خورد. یَقُولُ میکوید یَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ کاشکی فرا میکرفتم
مَعَ الرَّسُولِ یعنی با پیغمبر سَبِيلًا راهی که وی فراکرفته که راه نجات آنست يَا وَيْلَتَىٰ ای وای برمن لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ کاشکی فرا
نمیکرفتم فُلَانًا یعنی ابی را خَلِيلًا دوست واورا نشناختمی لَقَدْ أَضَلَّنِي بدرستی که کمراه کرد مرا وباز داشت عَنِ الذِّكْرِ
از یاد کرد خدای یعنی کلمه شهادت یا موعظه پیغمبر بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي بعد از آنکه آمده بود بمن وَكَانَ الشَّيْطَانُ وهست دیو دور
از رحمت یعنی دوست کمراه کننده که شیطان الانس است لِلْإِنْسَانِ مرادمی را خَذُولًا فرو کذارنده یا ابلیس وسوسه
می کند آدمیان را بمخالفت خدای ورسول وچون در دام هلاک انداخت فرو میکذارد ونفع نمیرساند بلکه ازو تبرا میکند وَقَالَ الرَّسُولُ
وکفت رسول یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم در دنیا یا کوید در آخرت يَا رَبِّ ای آفریدکار من إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا
بدرستی که قوم من کرفتند وساختند هَٰذَا الْقُرْآنَ این قرآن را مَهْجُورًا متروک بهذیان یا فرو کذاشته که بدو ایمان نمی آرند
واز استماع او اعراض میکنند وَكَذَٰلِكَ وهمچنین که این کفره را دشمن تو کردانیدیم جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ کردانیدیم ومقرر ساختیم
مر هر پیغمبر را عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ دشمنی از کافران چون نمرود مر ابراهیم را وفرعون مر موسی را وایشان صبر میکردند تو نیز
صبر فرمای وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وبسنده است پروردکار تو هَادِيًا راه نماینده ترا بطریق شکیبائی وَنَصِيرًا ویاری دهنده بر دشمنان
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وکفتند آنانکه کافر شدند از یهود ونصاری یا مشرکان عرب لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرو فرستاده نمی شود عَلَيْهِ
الْقُرْآنُ بر محمد قرآن جُمْلَةً وَاحِدَةً جمله یکانه یعنی یکبار چنانچه توریة وانجیل كَذَٰلِكَ همچنین فرستادیم پراکنده لِنُثَبِّتَ تا
ثابت کردانیم وقوت دهیم بِهِ باتصال وحی در صحبت فُؤَادَكَ دل ترا یا بتفریق وحی دل ترا بر حفظ آن ممکن کردانیم وَ
رَتَّلْنَاهُ وبر تو خواندیم قرآن را یعنی آیت آیت تَرْتِيلًا خواندنی بمهلت وتانی بی انقطاع بعید این اعتراض مشرکان هیچ حاصل
نداشت چه اعجاز قرآن بانکه پراکنده یا مجموع نازل شود مختلف نشود ودر تفریق فوائد هست یکی سهولت حفظ چه موسی وداود وعیسی
علی نبینا وعلیه السلام که کتاب ایشان بیکبار فرود آمد خواننده ونویسنده بودند آن حضرت امی بود اکر کتاب او یکبار نازل شدی
حفظ آن مشکل بودی ودیکر بنزول آن بحسب وقائع موجب مزید بصیرت میشد وبسبب زیادتی خوض در معنی آن ودیکر آنکه بهر نجمی که فرو
می آید تحدی میشود واعجاز قرآن وعجز ایشان ظاهر میکشت ودیکر نزول جبرئیل علیه السلام آنا فانا موجب تسلی خاطر آنحضرت میشد

ودیکر

ودیکر در قرآن ناسخ ومنسوخ هست وهر آینه ناسخ متاخر از منسوخ باید واجتماع هردو در آیتی واحد نشاید ودیکر آنکه قرآن مشتمل بر
اسئوله واجوبه وجواب در عقب سؤال آید وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ ونمی آرند مشرکان برای تو مثلی یعنی در بیان قدح نبوت وطعن کتاب
تو سخن نیکو بند إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ مکر می آریم برای تو جواب راست ودرست که برهانی ساطع وقول ایشانرا رد کند وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا
ومی آریم آن چیزی را که نیکوتر است از روی بیان الَّذِينَ يُحْشَرُونَ مشرکان آنانند که حشر کرده میشوند عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویهای خود یعنی
روی بر زمین نهاده میروند إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ أُولَٰئِكَ آن کروه شَرٌّ مَكَانًا بدترند از روی مکان
یعنی مکان ایشان بدترست از مکان مؤمنان که در دنیا داشتند وایشان طعنه میزدند که ای الفریقین خیر مقاما واحسن ندیا وَ
أَضَلُّ سَبِيلًا وکج تر ونا صواب ترند از جهت راه چه راه ایشان بمقتضی آتش دوزخ است وَلَقَدْ آتَيْنَا وهر آینه ما
دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را علیه السلام توریه را بعد از غرقه شدن فرعون وَجَعَلْنَا وکردانیدیم پیش از آن مَعَهُ
با او أَخَاهُ هَارُونَ برادرش هارون را وَزِيرًا یار ومدد کار در دعوت واعلاء کلمه فَقُلْنَا اذْهَبَا پس کفتیم بروید
إِلَى الْقَوْمِ بسوی کروه قبط یعنی فرعون واهل او الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را ایشان
بحکم ما رفتند وآن قوم را بحق دعوت کردند وایشان ابا واستکبار نمودند فَدَمَّرْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ایشانرا ونیست کردانیدیم
تَدْمِيرًا هلاک کردنی ونیست کردانیدنی باغراق در دریای قلزم وَقَوْمَ نُوحٍ وکروه نوح را علیه السلام لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ
انهنکام که تکذیب پیغمبران کردند یعنی نوح وآنانکه پیش ازوی بودند چون شیث وادریس علیهم السلام یا همین تکذیب نوح کردند
وتکذیب یک پیغمبر تکذیب همه پیغمبرانست یا مطلقا بعث رسل را انکار نمودند أَغْرَقْنَاهُمْ غرقه ساختیم ایشانرا بطوفان
عذاب وَجَعَلْنَاهُمْ وکردانیدیم قصه ایشانرا لِلنَّاسِ برای مردمان آيَةً نشانه تا ازان عبرت کیرند وَأَعْتَدْنَا
وآماده کردیم لِلظَّالِمِينَ برای ستمکاران عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک وَعَادًا وهلاک کردانیدیم قوم عاد را بتکذیب هود
علیه السلام وَثَمُودَ وکروه ثمود را بتکذیب صالح علیه السلام وَأَصْحَابَ الرَّسِّ واصحاب الرس را ورس نام چاهی است به یمامه
یا بآذربیجان یا بانطاکیه که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را در وی کشتند یا چشمه ونخلستانی بوده از آن بنی اسد یا همان
احدود است که در سوره بروج مذکور خواهد شد وکویند قریه بوده بزمین فلج از ولایت یمن واصحاب رس جمعی از بقایای
ثمود بودند پیغمبری بدیشان مبعوث شد او را بکشتند ودر بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل کوشت او را لخی زدند وعذاب
بدیشان رسید یا جمعی بت پرستان بودند که شعیب علی نبینا وعلیه السلام بدیشان آمد وتکذیب وی نمودند روزی بر حوالی
چاهی که داشتند مجتمع شده بایذاء شعیب علیه السلام مشغول بودند که ناکاه آن چاه در هم افتاد وهمه ایشان با منازل ومواشی بزمین
فرو رفتند یا قومی بودند که شجره صنوبر داشتند وانرا شاه درخت نام نهاده میپرستیدند پیغمبری از نسل یهودا ابن یعقوب
علیهما السلام بدیشان مبعوث شد واو را تکذیب نموده بکشتند ودر چاهی افکندند ابری سیاه برای ایشان سایه افکند واز او صاعقه
بیرون آمده همه را بسوخت یا اهل بیر معطله بودند چنانچه قصه ایشان بکذشت واصح آنست که اصحاب حنظله بن صفوان علی نبینا

وعلیه السلام وچون تکذیب نبی خود کردند حق سبحانه ایشانرا مبتلا کرد بمرغی درازگردن که اجنحهٔ او بهمه الوان ملون بودی
بجهت طول عنق او را عنقا گفتندی وبر سر کوهی که او را رخ یا فتخ گفتندی مقام داشت بیامدی وکودکان ومواشی ایشانرا دز
ربودی وبدین جهت او را مغرب لقب کرده بودند یعنی نرمی برنده ونا پدید کننده روزی دختری نزدیک رسیده ببلوغ
از میان ایشان بربوده وایشان شکایت پیش پیغمبر آورده شرط کردند که اگر شر او مکفی کردد ایمان آرند پیغمبر دعا فرمود که خدایا
این مرغ را بکیر ونسل او بریده کردان دعای پیغمبر بعز اجابت رسیده آن مرغ غایب شد ودیگر از وی اثری وخبری پدید نیامد وجز نام ازو
نشانی نماند وبدین جهت نایاب بدو مثل زدند کما قیل **بیت** منسوخ شد مروت ومعدوم شد وفا ٭ زین هر دو نام ماند چو عنقا و
کیمیا ٭ وصاحب لمعات از نی نشانی عشق برین وجه نشان میدهد **بیت** عشقم که در دو کون مکانم پدید نیست ٭ عنقای مغربم که نشانم پدید
نیست ٭ القصه این قوم بعد از غیبت عنقا در تمرد وعناد افزوده حنظله را شهید کردند وخدای فرمود که اصحاب رس را هلاک
کردیم **وَقُرُونًا** واهل قرنها که بودند **بَيْنَ ذَلِكَ** میان این قبایل عاد وثمود واهل رس **كَثِيرًا** ط قرنهای بسیار که جز خدای
کس ایشانرا ندانند **وَكُلًّا** وهریک از ایشان وامثال ایشان **ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ** ز دیم از برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصهای
پیشینیان با ایشان وحجت کردیم ایشانرا وحجت کرتیم بر ایشان بفرستادن پیغمبران چون نشنودند وبر انکار اصرار کردند عذاب فرستادیم
وَكُلًّا وهمه را **تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا** ط نیست کردیم نیست کردنی **وَلَقَدْ أَتَوْا** وهر آینه آمدند یعنی بگذشتند قریش **عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ**
بر آن دیهی که بارانیده شد بر وی **مَطَرَ السَّوْءِ** ط باران بد یعنی سنگ باران مراد از آن دیه سدوم که شهری بزرگ بود از مؤتفکات و
لوط علی نبینا وعلیه السلام در آنجا نشستی وبعد از انقلاب آن حق سبحانه سنگ بارانید بر اهل آن وکفار قریش بر آن دیار میگذشتند **أَفَلَمْ يَكُونُوا**
آیا نبودند که در مرور وعبور **يَرَوْنَهَا** ج دیدندی از آن بدهای خود واز آثار آن عذاب عبرت گرفتندی **بَلْ كَانُوا** نه آنست که ندیدند
بلکه هستند که از روی کفر **لَا يَرْجُونَ** امید نمیدارند **نُشُورًا** ط بر انگیختن را یعنی بحشر ایمان ندارند **وَإِذَا رَأَوْكَ** وچون ترا ببینند ترا
إِنْ يَتَّخِذُونَكَ فرا نمیگیرند **إِلَّا هُزُوًا** ط مگر مسخره یعنی کسی که با او استهزا کنند واز روی تهکم میگویند **أَهَذَا الَّذِي** آیا این کس آنست
که او را **بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا** ط بر انگیخت خدای وفرستاد پیغمبر **إِنْ كَادَ** بدرستی که نزدیک بود که او بسخن دلفریب وبسیاری جهد در دعوت
واظهار دلایل بر مدعا خود **لَيُضِلُّنَا** کمراه کند وباز دارد ما را **عَنْ آلِهَتِنَا** از پرستش خدایان ما **لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا** اگر نه آن
بودندی که ما صبر کردیم **عَلَيْهَا** ط بر عبادت آنها حضرت عزت در جواب آنها فرمود که **وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ** وزود باشد که بدانند **حِينَ**
يَرَوْنَ الْعَذَابَ آنهنگام که ببینند عذاب را که از اهل ایمان وایشان **مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا** ط کیست کمراه تر ضلال سبیل محمول بر ضلال اهل
آنست آورده اند که مشرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی را میپرستیدند چون سنگی نیکوتر یا کلوخ وچوبی زیباتر دیدندی معبود خود را گذاشته
بپرستش این پرداختندی حق سبحانه فرمود که **أَرَأَيْتَ** آیا دیدی **مَنِ اتَّخَذَ** کسی را که فرا گرفته **إِلَٰهَهُ هَوَاهُ** ط هوای خود را خدای
خود یعنی آرزوی خود میپرستند تقدیم مفعول ثانی بجهت کثرت اهتمام است بدان صاحب تاویلات فرموده که هر که بغیر خدای
چیزی را دوست دارد وبدو وبان ماند واو را پرستد در حقیقت هوای خود را میپرستد زیرا که هوای او او را بر محبت غیر خدای

میدارد وسید حسینی قدس سره در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی را با حوا عقد بستند ابلیس ودنیا نیز بیکدیگر پیوستند وهمچنانکه
از امتزاج آنان یا یکدیگر ذراری وجود گرفت از وصلت اینان با هم هوا متولد شد ودر مهد طبیعت از جوشش اخلاط اربعه تربیت یافته
جمله اوصاف ذمیمه که بان دنیا را رواج ورونق از پیشست از هوا مه دی یابند رسوم وعادات مردوده ومذاهب وادیان
مختلفه همه از نتایج او ظهوری یابد **بیت** غباری که خیزد میان ره اوست ٭ چه گویم که هر بو سنی را چه اوست ٭ قوت علیهٔ او تا
حدیست که لا نکته الهوی اول العبد فی الارض در شان او وارد شده وزبان قرآن در بیان او چنین فرموده که افرایت من اتخذ
الهه هویه گویی که اصل هواست واله باطله همه فرع اویند واز ینجاست که مخالفت هوا سبب وصول بجنة المأوی است **بیت**
سر ز هوا تافتن از سروریست ٭ ترک هوا قوت پیغمبریست **أَفَأَنْتَ تَكُونُ** آیا باشی تو **عَلَيْهِ** بر آنکس که هوا را خدای خود
ساخته **وَكِيلًا** ط نگاهبانی که او را از آن منع کنی این کلمه منسوخ است بآیهٔ قتال **أَمْ تَحْسَبُ** بلکه گمان میبری **أَنَّ أَكْثَرَهُمْ** انکه بسیاری
از مشرکان **يَسْمَعُونَ** میشنوند بگوش هوش **أَوْ يَعْقِلُونَ** ط یا تعقل میکنند بدل مردلایل توحید را بعید انکه عاقل معاند وآنها که ایمان
خواستند آورد خارجند **إِنْ هُمْ** نیستند ایشان **إِلَّا كَالْأَنْعَامِ** مگر مانند چهارپایان در عدم انتفاع به سماع کلام وعدم تدبر در دلایل
قدرت ملک علام **بَلْ هُمْ** بلکه ایشان **أَضَلُّ سَبِيلًا** ط کمراه ترند از انعام چه ایشان انعام متعهد خود میکنند وانعام از عبادت پروردگار
خود ابای نمایند ودیگر چهارپایان طالب آنچیزند که ایشانرا سود دارد ومجتنب از آنچه ایشانرا ضرر رساند ومشرکان از ثواب که
اعظم منافع است میگریزند ودر سیات که موجب اشد مضارست می آویزند **أَلَمْ تَرَ** آیا نمی بینی ونظر نمیکنی **إِلَىٰ رَبِّكَ** بصنع
پروردگار خود که از محض قدرت **كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ** ج چگونه بکشید وبسط کرد سایه را از طلوع صبح تا بر آمدن آفتاب وزمان آن ظل خوش
ازمنه است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع وانقباض نور بصرست وشعاع شمس مسخن ومعرق نور باصره ودر آن محل هردو
منتفی است ولهذا ایکی از نعم بهشتی ظل ممدود خواهد بود **وَلَوْ شَاءَ** واگر خواستی خدای **لَجَعَلَهُ** هر آینه کردانیدی این سایه را **سَاكِنًا** ط
ثابت ودایم یافته بیک منوال **ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ** پس کردانیدیم آفتاب را **عَلَيْهِ** بر شناختن سایه **دَلِيلًا** راه نمای چه سایه
جز با فتاب شناخته نشود **ثُمَّ قَبَضْنَاهُ** پس فرا گرفتیم سایه را **إِلَيْنَا** بسوی خود **قَبْضًا يَسِيرًا** ط فرا گرفتن آسان یعنی اندک
اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع او بجای سایه آوردیم واو را فرا گرفتیم چه اگر بیکبار مقبوض شدی مهمات مردمان که بسایه بازبسته
است معطل ماندی وبرد بعضی مراد ظل شب است یعنی ظلمت شب وضمیر قبضناه راجع بدلیل ومعنی آنست که خدای در شب بسط سایه
زمین کرد وعالم را تاریک ساخت وانرا دایمی نداد بلکه آفتاب طالع ساخته دلیل شناخت او کردانید که تبین الاشیا باضدادها واوقات
روز را دایم نساخت بلکه از دلیل که شمس است قبض کرد باقولی تا باز شب در آمد واین روز ما بر جهت آرامش وآرایش خلق معین
کردانید در عین المعانی آورده که مد ظل اشارت بزمان فترتست که مردم در ظل حیرت بودند وشمس نبوت اسلام که بطلوع جمال سید انام علیه
الصلوة والسلام از افق اکرام طالع کشت واگر آن سایه دایم بردی خلق در تاریکی غفلت مانده بوی وثنی آگاهی نرسیدندی **نظم** گر نه
خورشید جمال یار کشتی رهنمون ٭ از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون ٭ صاحب کشف الاسرار گوید این آیه از روی ظاهر بیان مصطفی

است صلی الله علیه وسلم و بفهم اهل حقیقت اشارتست بقرب وکرامت وی اما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در
سفری بوقت قیلوله زیر درختی فرود آمد یاران بسیار بودند وسایه درخت اندک بود حق سبحانه بقدرت کامله سایه آن درخت را ممدود
کردانید چندانکه همه لشکر اسلام دران سایه بیاسودند واین آیة نازل شد ونشان خصوصیت وقربت آنست که فرمود الم تر الی ربک موسی را
علی نبینا وعلیه السلام بوقت طلب ارنی داغ لن ترانی بر دل نهاد واین حضرت را بی طلب فرمود که فی مرای بینی ودر منزی نکری دیکر چه
خواهی ع فرق است میان آنکه یارش در بر وانکه حقائق بسلیخان مفهوم میشود که مد ظل بسط ظلال نوال عصمت است بر حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم وآفتاب معرفت که از مطلع دل منورش طالع شده دلیل آن و قبض اشارت بسقوط رسوم ووسایط در لمعات مذکور
است که چون آفتاب محبت از مشرق غیب بتافت محبوب سرابرده سایه خود بر صحرای ظهور کشید آنکاه محب را کفت ع اخر بنظری
بسوی ما نکنی الم تر الی ربک کیف مد الظل ودر امتداد او مرا نه بینی ع کز خانه بکل خدا ای ماند هیچ جز قل کل یعمل علی شاکلته ی
اعتبار نکنی که اکر حرکت شخص نباشد سایه متحرک نشود ولو شاء لجعله ساکنا والشمس آفتاب احدیت ما از مطلع عزت بتابد از سایه
اثری نماند چه هر سایه که هست بآفتاب شود آفتابش بحکم ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا درکشد نظم روی صحرا چو همه پرتو
خورشید کرفت نتواند نفسی سایه بآن صحرا شد دقائق حقائق این آیة بسیار است مطالعه بعضی از آن حواله بجواهر التفسیر ود ومنت
الله المعونة والمدد وهو الذی جعل واوانکس است که ساخت لکم اللیل برای شما شب را لباسا پوششی تاریک وآرام میکیرید
والنوم سباتا وخواب را راحتی تا بدان آسایش یابید وجعل النهار وکردانید روز را نشورا برای برخاستن ودر طلب
معیشت پراکنده شدن وکفته اند نوم مشابه موت است ونشور که برانکیخته شدن باشد از خواب مماثلت بعث اموات بعد از مرگ دو
حکم لقمان علیه السلام مذکور است که کما تنام تستیقظ کذلک تموت وتنشر وهو الذی ارسل الریاح واوانکس است که فرستاد بادها را
بشرا بشارت دهندکان بین یدی رحمته پیش از نزول رحمت او که بارانست یعنی وزیدن ایشان غالبا دلالت میکند بر وقوع
مطر وباران آن وانزلنا وفرو فرستادیم من السماء از ابر یا آسمان ماء طهورا آبی پاک پاک کننده لنحیی به تا زنده کنیم
بان آب بلدة میتا شهری مرده را یعنی موضعی که در وقت خشک سالی بوده یا مکانی را که در زمستان خشک وافسرده کشته ونسقیه و
بیاشامانیم آن آب مما خلقنا از آنچه آفریدیم انعاما چهارپایان را واناسی کثیرا ومردمان فراوان از اهل بوادی چه
ارباب قری ومدائن را انهار وینابیع هست که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی اند ولقد صرفناه وبدرستی که مکرر کردانیدیم
ما باران را بینهم میان مردمان در بلدان مختلفه واوقات متغایره بصفتهای متفاوت بعضی را بزرگ قطره وبرخی ریزه یا تکرار کردیم
سخن این باران را در قرآن لیذکروا تا یاد کنند قدرت ما را وتفکر کنند دران نعمت وشکر آن بجای آرند فابی اکثر الناس پس سر باز
زدند بیشتر مردمان وقبول نکردند الا کفورا مکر ناسپاسی وکفران نعمت را ولو شئنا واکر میخواستیم لبعثنا هر آینه بر انکیختیم
فی کل قریة در هر دیهی ومجمعی نذیرا پیغمبری بیم کننده اما بجهت تعظیم شان وعلو مکان تو نبوت را بر تو ختم کردیم وترا بکافه
مسلمانان ومردمان ما روزیات مبعوث ساختیم فلا تطع الکافرین پس فرمان مبر کافران را که ترا بایذاء دعوت میکنند وجاهد

هم وجهاد کن با ایشان به بقرآن یا باسلام یا بشمشیر یا بترک طاعات ایشان جهادا کبیرا جهاد کردنی بزرگ یعنی سخت
وبیان وهو الذی واوست آنکسی که بحکمت شامله مرج البحرین بهم کذاشت دو دریا را یعنی مجاور وملاصق هم ساخت بی آنکه
بهم آمیزند هذا عذب فرات این یک آب شیرین تشنگی نشاننده وهذا ملح اجاج واین دیکر شور بتلخی زننده یعنی بحر فارس وروم
وجعل وبساخت بینهما میان این دو دریا برزخا حاجزی ومانعی از قدرت وحجرا محجورا وحدی مقرری یا کردانید
حرام ونارواکه یکی بر دیکری غلبه کند در لباب کوید عذب فرات چون نهرهای بزرگ است چون نیل وسیحون ودجله وجیحون
وملح اجاج سایر دریاهاست وبرزخ میان اینها بیابانها وشهرهاکه واقع است محققان برآنند که بحرین خوف ورجاست که در
دل مؤمن هیچ یک بر دیکری غلبه ندارد که لو وزن خوف المؤمن ورجاؤه لاعتدلا وبرزخ حمایت الهی وعنایت نامتناهی
وهو الذی خلق واوست آنکسی که بیافرید من الماء بشرا از آب آدم را علیه السلام یعنی آبی که طینت او را بدان تخمیر کرد وآن جزوی
است از مادهٔ او یا خلق کرد آدمی را از آب منی فجعله پس کردانید او را نسبا وصهرا خداوند نژاد وپیوند یعنی انسان را دو قسم
کرد ذکور که نسبت نسب بدیشان بود واناث که مصاهرت با ایشان وجود کیرد وکویند نسب آنست که نکاح او روا نبود وصهر آنکه مناکحه
با او حلال باشد وکان ربک وهست آفریدکار تو قدیرا توانا بر آفریدن بنین وبنات ویعبدون ومیپرستند مشرکان من
دون الله بجز خدای ما لا ینفعهم آنچه ایشان را نفع رساند چون پرستش او کنند ولا یضرهم وزیان نکند اکر او را نه پرستند
مراد بتان اند یا هر معبودی که باشد غیر خدای وکان الکافر وهست ناکرویده علی ربه یا نافرمانی پروردکار خود
ظهیرا هم پشت شیطان ومعاون او وما ارسلناک ونفرستادیم ترا بکافه خلق الا مبشرا مکر مژده دهنده مؤمنان بثواب
الهی ونذیرا وبیم کننده کافران بعقوبت نامتناهی قل ما اسئلکم بکو نمیخواهم شما را علیه بر تبلیغ رسالت من اجر هیچ
مزدی الا من شاء مکر ایمان کسی که خواهد ان یتخذ آنکه فرا کیرد الی ربه بسوی رضای وقرب پروردکار خود سبیلا
راهی یعنی مزد من ایمان وطاعت مؤمنانست زیرا که مرا برابر آن عند الله اجری مقررست وثابت شده که هر پیغمبری را برابر عباد و
صلحاء امت او ثواب خواهد بود وتوکل وتوکل کن در استغناء اجر خود علی الحی الذی بر آن زنده که هرکز لا یموت نمیرد
که متوکل بر زندکان دیکر بموت ایشان ضایع وبی بهره ماند وسبح بحمده وبپاکی یاد کن خدا را از صفات نقصان در حالتی که ستاینده
باشی بر وی باوصاف کمال وکفی به وبسنده است خدای بذنوب عباده بکناهای پوشیده وآشکارای بندکان خود خبیرا دانا
ومطلع برآنها الذی آن خداوندی که بتوانائی بی عجز خلق السموات والارض بیافرید آسمانها وزمینها را وما بینهما وآنچه در میان
ایشانست از ارکان ومولدات فی ستة ایام در مقدار شش شبانروز از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی شد امر او علی العرش
بر عرش مجید که بزرکترین مخلوقاتست الرحمن اوست بزرگ بخشاینده فاسئل به پس بپرس از ذات وصفات او
با یعنی عنه است چنانچه سال سائل بعذاب واقع خبیرا دانائی را یا سؤال کن از خلق واستوا کسی را که دانا بود بآن واذا قیل وچون
کفته شود لهم اسجدوا مر مشرکان را که سجده کنید للرحمن مر خدای بخشاینده را قالوا وما الرحمن کویند کیست رحمن

یعنی اسمی است که مسمی او را نمی شناسیم چه کافران قریش اسم رحمن بر خدای اطلاق نمیکردند پس چون بسجده مامور کشتند گفتند ما رحمن را نمی دانیم أَنَسْجُدُ آیا سجده کنیم یعنی نکنیم لِمَا تَأْمُرُنَا مر آنچیز را که میفرمائی ما را بسجده او وَزَادَهُمْ و زیاده میکند ذکر رحمن یا امر بسجده او مر کافران را نُفُورًا رمیدن از ایمان و دور شدن از او حق این سجده حتم است بقول امام اعظم و حتم بقول امام شافعی رحمهما الله تعالی و در فتوحات این را سجده نفور و انکار میگویند و میفرماید که چون مومن در تاویلات این آیه سجده کند ممتاز کردد از اهل انکار و نفور پس این را سجده امتیاز نیز توان کفت تَبَارَكَ الَّذِي بزرگست آن خدای که بقدرت بر کمال جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بیافرید در آسمان بُرُوجًا برجهای دوازده کانه را یا قصرهای که حقیقت آن جز او نداند وَجَعَلَ فِيهَا و بیافرید در آسمان یا بروج سِرَاجًا چراغی را که آفتابست وَقَمَرًا مُنِيرًا و ماهی روشن یا روشنی بخشنده را وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکسی که بحکمت تام جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ کردانید شب و روز را خِلْفَةً خداوندان اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در صفات و احوال یا خلف از یکدیگر در ذهاب و مجیء و این کردانیدن دلیلی است لِمَنْ أَرَادَ مر آنکسی را که خواهد أَنْ يَذَّكَّرَ آنکه یاد کند بدائع قدرت و صنائع فطرت را در ایجاد لیل و نهار أَوْ أَرَادَ شُكُورًا یا خواهد سپاس داری و شکر کذاری بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب شب و روز از الجمله است وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ و بندکان پرستندکان خدای بزرک رحمت اضافت برای تخصیص و تفضیل در فصول آورده که چنانچه اسم رحمن خاص است بحق سبحانه این عباد نیز خواص بارکاه قرب او بند و این بندکان الَّذِينَ يَمْشُونَ آنانند که میروند عَلَى الْأَرْضِ بر زمین هَوْنًا از روی تواضع با سکینه و وقار میروند بزد یاران و نیکوکاران وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ و چون خطاب کنند مر ایشان را نادانان و سخنی بی ادبانه در افکنند قَالُوا کویند ایشان در جواب سَلَامًا قولی با سلامت یعنی سخن کویند که در آن سالم باشند از مآثم ترک تعرض سفها است و اعراض از مجادله و مکالمه ایشان کما قال المحقق الرومی نظم اکر کویند زراقی و سالوس بکو هستم دو صد چندان بپوس وکر از خشم دشنامی دهندت دعا کن خوش دل و خندان بپوس و چون از معامله ایشان با خلق در صحبت خبر داد از معامله ایشان با حق در خلوت بدین آیه دیکر خبر میدهد که وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ و آنانکه شب می آرند لِرَبِّهِمْ برای پروردکار خود سُجَّدًا سجده کنندکان در روشنی دیکر مراد سجده و قیام تمام است وَقِيَامًا و ایستادکان یعنی آنانند که با وجود اجتهاد در طاعت و اتصاف بخشوع روز و خضوع شب وَالَّذِينَ يَقُولُونَ میکویند از بیم ترسکاری رَبَّنَا اصْرِفْ ای پروردکار ما بکردان عَنَّا از ما عَذَابَ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ را إِنَّ عَذَابَهَا بدرستی که عذاب دوزخ كَانَ غَرَامًا هست دایم و لازم یعنی جاوید نیست إِنَّهَا بتحقیق دوزخ سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا بد آرامکاهی است وَمُقَامًا و بد جای بودنی وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا و ایشان آنانند که چون نفقه کردند لَمْ يُسْرِفُوا اسراف ننمودند و از حد نبردند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند وَلَمْ يَقْتُرُوا و تنگ فرا نکرفتند و بخل نورزیدند یعنی حق الله از مستحق باز نداشتند وَكَانَ و بود اتفاق ایشان بَيْنَ ذَٰلِكَ میان اسراف و اقتار قَوَامًا راست استاده یعنی طریقه اعتدال مرعی داشتند و از طرفین که مذموم است احتراز نمودند بیت وسط را مکن هرکز از کف رها که خیر الامور است اوساطها آورده اند

که بعضی از مشرکان بجناب رسالت ماب آمده کفتند ای محمد ما شرک آورده ایم و خون بناحق بسیار کرده ایم و زنا و فجور از ما صدور یافته اکر این خدای که تو ما را بپرستش او میخوانی آن همه کناهان در میکذرد ما میتوانیم که ایمان آریم آیه آمد وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ و عباد الرحمن آنانند که نخوانند و نپرستند مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیکر را وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي و نکشند آن نفس را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرده است خدای قتل آن نفس یعنی نفس مومن و معاهد إِلَّا بِالْحَقِّ مکر بحق یعنی بموجبات قتل آن ردت و قتل ناحق و سعی در زمین بفساد وَلَا يَزْنُونَ و زنا نکنند چه امهات معاصی این سه کبیره اند و در صحیحین از ابن مسعود رضی الله عنه آورده اند که از رسول خدای پرسیدم که کدام کناه بزرکترست فرمود که آنکه همتای خدای کیری و حال آنکه او ترا بیافریده کفتم پس دیکر کدام کناه فرمود که آنکه فرزند خود را بکشی از ترس آنکه با تو طعام بخورد کفتم پس دیکر کدام کفت آنکه زنا کنی با زن همسایه خود پس تصدیق قول پیغمبر را صلی الله علیه و سلم این آیه آمد که بندکان پسندیده شرک نیارند و قتل بناحق و زنا نکنند وَمَنْ يَفْعَلْ و هر که بکند ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد از کبائر يَلْقَ به بیند أَثَامًا بزه کاری خود کفته اند اثام وادی است در دوزخ که زناکاران را در آنجا عقوبت خواهند کرد یا چیزیست که سیلان میکند از اجسام دوزخیان مثل خون و ریم یا اثام و غی دو چاه هستند در دوزخ برای عذاب جمعی مقرر يُضَاعَفْ دو تو کرده شود لَهُ الْعَذَابُ مر کننده این کارها را عذاب يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَيَخْلُدْ و بد ماند فِيهِ در عذاب مُهَانًا در حالتی که خوار و بی اعتبار باشد إِلَّا مَنْ تَابَ مکر آنکس که توبه کند از شرک وَآمَنَ و بکرود بخدا و رسول وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا و بکند کردنی شایسته یعنی بارکان اسلام عمل نماید فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه يُبَدِّلُ اللَّهُ بدل میکند خدای سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ کناهان ایشان را به نیکوئیها یعنی سوابق معاصی را بتوبه محو میکند و لواحق طاعات بجای آن ثبت نماید یا بدل کند ملکه معصیت را در نفس بملکه طاعت یا توفیق دهد او را باضداد اعمال ماسلف یا در دنیا بدل کند کفر او را بایمان و در آخرت مبدل سازد سیئه او را بحسنه وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده کناه را بتوبه رَحِيمًا مهربان بر ایشان با ثبات توبه در دل ایشان وَمَنْ تَابَ و هر که توبه کند از معاصی مراد غیر شرک و قتل و زنا است یعنی هر که از معاصی دیکر نیز غیر اینها توبه کند و دست باز دارد وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل ستوده یعنی تلافی مافات نماید فَإِنَّهُ يَتُوبُ پس بدرستی که او باز میکردد إِلَى اللَّهِ بثواب خدای مَتَابًا بازکشتنی یا رجوع میکند بحق رجوع وَالَّذِينَ و بندکان حق آنانند لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ حاضر نشوند بعید مشرکان و یهود و نصاری یا ببازیکاه ایشان یا بمجلس غنا یا بصحبت مبتدعان یا کواهی دروغ ندهند وَإِذَا مَرُّوا و چون بکذرند بِاللَّغْوِ بچیزی ناپسند مَرُّوا كِرَامًا بکذرند بردبار و بزرک و پرهیزکاران یا نهی کنندکان از آن وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا و آنانند که چون پند داده شوند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردکار ایشان یعنی مواعظ قران لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا بروی در نیفتادند برانه یعنی نه استادند نزدیک استماع آن صُمًّا کران که نشنوند اسرار آنرا وَعُمْيَانًا و نه کوران که نه بینند انوار آنرا بلکه بکوش هوش شنیدند و بدیده بصیرت جلوات جمال آنرا دیدند حاصل آنکه آیات الهی تغافل نورزیدند وَالَّذِينَ يَقُولُونَ و آنانند که میکویند رَبَّنَا هَبْ لَنَا ای پروردکار ما ببخش ما را مِنْ

أَزْوَاجِنَا ازینان یا وَذُرِّیَّاتِنَا و فرزندان قُرَّةَ أَعْيُنٍ کسی که روشن دیدها بود مراد اهالی و اولاد صالح اند که چون مؤمن اهل و ولد خود را صالح و پاک ببیند بهشت ببیند دل او شاد و چشم او روشن کردد وَاجْعَلْنَا و کردان ما را لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا برای پرهیزکاران پیشوا یعنی ما را چندان پرهیزکاری ده که شایسته امامت متقیان باشیم أُولَٰئِكَ آن کروه که مذکور شدند يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ پاداش داده شوند بغرفه بهشت یعنی بلند ترین موضعی دران و کفته اند غرفه اسمی از اسماء بهشت است و در فصول عبد الوهاب آورده که کوشکها ست بر چهار قائمه نهاده از زر و نقره و لؤلؤ و مرجان و این چنین منازل بدیشان دهند بِمَا صَبَرُوا با آنچه صبر کردند بر مشقت دنیا و ایذاء کفار و تنگ مستلذات با بی فقر و احتیاج با اداء فرائض وَيُلَقَّوْنَ و به بینند یعنی بیابند و حفص یلقون خوانده بتشدید و بر صیغه مجهول یعنی عطا داده شوند فِيهَا در بهشت تَحِيَّةً زندکانی باقی وَسَلَامًا و سلامتی از آفات یا دعای زندکی و سلامت شنوند یا ملائکه بر ایشان تحیت و سلام کویند یا تحیت از ملائکه یابند و سلام از خدای شنوند یا ملائکه بر ایشان تحیت و سلام کویند یا تحیت از ملائکه یابند و سلام از خدای شنوند خَالِدِينَ در حالتی که جاوید باشند فِيهَا در غرفه یا بهشت یعنی نمیرند و بیرون نروند از جنت حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا نیکو قرارکاهی است بهشت وَمُقَامًا و جای بودنی قُلْ بکو ای محمد مر کفار را مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي چه وزن نهد خدای شما را یعنی چه قدر باشد شما را نزد خدای لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ اگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد مر او را چه شرف انسان بشناخت و عبادت است فَقَدْ كَذَّبْتُمْ پس بدرستی که شما تکذیب کردید مرا و تقصیر کردید در عبادت فَسَوْفَ يَكُونُ پس زود باشد تکذیب شما لِزَامًا ملازم شما که ترک نکنید و یا باشد عقوبت تکذیب شما تا وقتی که شما را بدوزخ رساند و آنجا نیز ملازم شما بود و کفته اند مراد قتل روز بدر است والله اعلم

سورة الشعراء بسم الله الرحمن الرحيم طسم

در معارف از قتاده رحمة الله علیه نقل میکند که حرف مقطعه اسامی قرآنند و لهذا در اغلب بعد ازین حروف ذکر قرآن می آید و کویند اسمی است از اسماء الهی یا هر حرف اشارتست باسمی چنانکه طسم بطاهر و سامع و مجید و کفته اند مشیر است بطوبی و سدره و محمد صلی الله علیه و سلم و در بحر آورده که طا اشارت بطیران مرغان هوای وحدتست که طایرند بالله و سین عبارت از سیر روندکان طریق معرفت که سایرند الی الله و میم ایمائی میکند بمشی سالکان سبیل عبودیت که میروند مع الله یا اشارتست بطلب مبتدیان و سرور منتهیان و مشاهده منتهیان صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه قسم یاد میکند بطهارت عز ازلی و سناء جبروت ابدی و مجد جلال سرمدی جواب قسم آنکه تِلْكَ این سوره آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ آیتهای کتاب هویدا است یعنی قرآن که روشن است احکام حلال و حرام او و مبین یعنی پیدا کننده نیز هست یعنی قرآن حق و باطل را ظاهر میکرداند و مقدمات هدایه و نتایج ضلالت را آشکارا میسازد و چون قریش اینچنین کتابی را تکذیب کرده ایمان نیاوردند و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بر ایمان ایشان بغایت حریص بود این صورت بخاطر مبارک وی شاق آمد و حق سبحانه بجهت تسلیه دل مقدس وی آیة فرستاد که لَعَلَّكَ مکر تو بَاخِعٌ نَفْسَكَ هلاک کننده و شکننده نفس خودی را أَلَّا يَكُونُوا یا آنکه نمیشوند ایشان مُؤْمِنِينَ کروندکان

بقران

بقرآن إِنْ نَشَأْ اکر ما خواهیم نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ فرو فرستیم برایشان مِنَ السَّمَاءِ از آسمان آيَةً نشانه از آیات قیامت یا بلیه از بلاهای قاهره و قارعه فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ پس کردد کردنهای ایشان یعنی کردن کشان و بزرکان ایشان شوند لَهَا مر آن آیه را خَاضِعِينَ فروتنان و انقیاد کنندکان وَمَا يَأْتِيهِمْ و نمی آید بدیشان مِنْ ذِكْرٍ هیچ موعظه مِنَ الرَّحْمَٰنِ از خدای بخشاینده مُحْدَثٍ نو فرستاده بوحی یعنی هیچ سورت از قرآن فرو نیاید بعد از دیکری إِلَّا كَانُوا مکر آنکه باشند عَنْهُ مُعْرِضِينَ از آن روی کردانندکان فَقَدْ كَذَّبُوا پس بدرستی که تکذیب کردند مر قرآن را و بر تکذیب خود مصرند فَسَيَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرک یا بوقت بعث یا روز بدر أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ خبرهای آنچه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند و باور نمیداشتند و بعد از اتیان که آن اخبار پشیمانی نفع ندهد نظم امروز بدان مصلحت خویش که فردا نه دانی و پشیمان شوی و سود ندارد أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نکرند مکذبان و نکاه نمیکنند إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین که بمحض قدرت كَمْ أَنْبَتْنَا چند بر رویانیدیم فِيهَا در وی بعد از مردکی و افسردکی او مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی کیاه كَرِيمٍ نیکو و پسندیده و بسیار نفع إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در برویانیدن لَآيَةً هر آینه دلالتی است بر کمال قدرت و حکمت رویاننده وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نیستند بسیاری از ایشان در علم ازلی مُؤْمِنِينَ کرویدکان با وجود مشاهده چنین علامتها وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردکار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب و توانا بانزال بلا بر کافران الرَّحِيمُ مهربان ببسط بساط عطائی برای مؤمنان وَإِذْ نَادَىٰ و یاد کن آنرا که ندا کرد رَبُّكَ مُوسَىٰ پروردکار تو موسی را أَنِ ائْتِ که بیا الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ بکروه ستمکاران قَوْمَ فِرْعَوْنَ یعنی کروه فرعون که برخود ستم کردند بشرک و بر بنی اسرائیل را بجور و بکوی ایشان را أَلَا يَتَّقُونَ آیا نمیترسند یعنی باید که بترسند از عذاب الهی و دست از کفر بدارند و بنی اسرائیل را بکذارند قَالَ رَبِّ کفت موسی که ای پروردکار من إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم أَنْ يُكَذِّبُونِ از آنکه مرا تکذیب کنند و رسالت مرا باور ندارند وَيَضِيقُ صَدْرِي و تنک شود دل من از انفعال تکذیب وَلَا يَنْطَلِقُ و نکشاید لِسَانِي زبان من و عقده یعنی بستکی زبان که دارد زیاده کردد این سخن قبل از زوال حبسه بوده و پیش از دعا در ازاله آن فَأَرْسِلْ پس بفرست جبرئیل را إِلَىٰ هَارُونَ بسوی هارون برادر من و او را شریک من کردان در رسالت تا باعانت او نزد فرعونیان روم وَلَهُمْ عَلَيَّ و مر ایشان را بر من ذَنْبٌ دعوی کناهی است مراد قتل قبطی است و بزعم ایشان میکوید فَأَخَافُ پس میترسم أَنْ يَقْتُلُونِ آنکه مرا بکشند بعوض قبطی پیش از اداء رسالت قَالَ کفت خدای كَلَّا باز ایست ازین کمان که ایشان بر تو دست نیابند فَاذْهَبَا پس بروید تو و برادر تو بِآيَاتِنَا بنشانهای ما یعنی معجزاتی که دلیل قدرت ما و حجت نبوت تو باشد إِنَّا مَعَكُمْ بدرستی که ما با شمائیم مُسْتَمِعُونَ شنونده آن خبر را که میان شما و فرعونیان رود یعنی هر چه شما و ایشان کوئید بر ما پوشیده نیست فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ پس بیائید بفرعون فَقُولَا پس بکوئید إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ما فرستاده پروردکار عالمیانیم أَنْ أَرْسِلْ و سخن اینست که بفرست مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ با ما بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا با ما بزمین شام روند که مسکن آباء ایشان بوده پس موسی علی نبینا و علیه السلام بفرمان ملک علام با برادر بدرکاه فرعون آمد و بعد از یکسال

ملاقات فرعون مبرشد و چون فرعون او را دید بشناخت و بسبیل استنان **قال** گفت ای موسی **الم نربک** نه ترا پروردیم
فینا در میان خویش **ولیدا** در حالتی که طفل بودی نزدیک بولادت **ولبثت** و درنگ کردی **فینا** در میان ما
من عمرک سنین سالها از عمر خود یعنی سی سال با ما گذرانیدی **وفعلت** و کردی **فعلتک التی فعلت** آن کردنی که کردی
یعنی قاتون قبطی را که خباز من بود بکشتی **وانت من الکافرین** و تو از ناسپاسانی مر نعمت مرا که قصد قتل یکی از خواص من کردی
قال فعلتها گفت موسی علیه السلام که کردم آن کردنی **اذا** آنهنگام **وانا من الضالین** و من بودم از غافلان یعنی
آگاه نبودم که مشت زدن من آنکس کشته گردد **ففررت منکم** پس بگریختم از شما **لما خفتکم** آنهنگام که ترسیدم که مرا بکشید
و بمدین رفتم **فوهب لی** پس بخشید مرا **ربی** پروردگار من بوقت رجوع از مدین **حکما** علم و فهم یا نبوت **وجعلنی**
و گردانید مرا **من المرسلین** از فرستادگان خود یعنی داخل کرد در زمره پیغمبرانی که بخلق فرستاده **وتلک نعمة** و آن نعمتی که
تمنها علی منت می نهی بآن بر من **ان عبدت** آنست که بنده کردی **بنی اسرائیل** فرزندان یعقوب را و مرا نیز بندگی
برداشتی و گفته اند اینجا همزه انکار مقدر است تقدیر کلام آنکه آیا نعمتی که بدان بر من منت نهی آنست که بنی اسرائیل را به بندگی
گرفتی یعنی تو ایشان را تعبید نمیکردی مادر من مرا در دریا نمی افکند و قوم من مرا تربیت میکردند و بتو محتاج نمی شدم و
چون فرعون شنیده بود که موسی گفته که انا رسول رب العالمین اسلوب سخن را بگردانید و از روی امتحان **قال فرعون** گفت
فرعون **وما رب العالمین** و چیست و کیست پروردگار عالمیان و چه چیزیست سؤال از ماهیت کرد **قال** گفت موسی در
جواب او **رب السموات والارض** اوست آفریدگار آسمان و زمین **وما بینهما** و آنچه میان ایشانست **ان کنتم** اگر هستید شما **موقنین**
بیگمانان در تحقیق صفات حق موسی علی نبینا و علیه السلام اعراض فرمود از جواب آن ماهیت و تعریف کرد حق را بظاهرترین دلائل
و حکمت و آثار قدرت او **قال** گفت فرعون **لمن حوله** مر آنانرا که گرداگرد او بودند از اشراف قبط و ایشان پانصد تن بودند
زرین هابسته و برکرسیها زرین نشسته **الا تستمعون** آیا نمی شنوید جواب این مرد را که من از حقیقت می پرسیدم کان او میپرسم و او از
افعال او خبر میدهد **قال** گفت موسی دیگر باره **ربکم** خدای من آفریدگار شماست **ورب آبائکم الاولین** و پروردگار
پدران پیشین شما عدول کرد از اظهر آیات با قرب آیات بناظر و وضح آن بر متامل **قال** گفت فرعون مر قوم خود را **ان رسولکم**
بدرستی که فرستاده شما بر سبیل سخریه او را رسول خواند **الذی ارسل الیکم** آنکسی که فرستاده اند بشما **لمجنون** هرآینه
دیوانه است که جواب برمطابق سؤال نمیدهد **قال** گفت موسی **رب المشرق والمغرب** پروردگار عالم آفریدگار مشرق و مغرب است
وما بینهما و آنچه میان مشارق و مغارب میباشد **ان کنتم تعقلون** اگر هستید شما که فهم کنید و دریابید که جواب سؤال شما جز این
وجه نمیتواند بود زیرا که هیچکس را از حقیقت حق سبحانه آگاهی ممکن نیست هرچه در عقل و فهم و وهم و حواس و قیاس گنجد ذات
خداوند سبحانه از آن منزه و مقدس است چه این همه محدثاتند و محدث جز ادراک محدث نتواند کرد **نظم** آنکه او از حدث
برارد دم ٭ چه شناسد که چیست سر قدم ٭ علم را سوی حضرتش ره نیست ٭ عقل نیز از کمالش آگه نیست **قال** گفت فرعون بعد

ازانکه

ازانکه از مناظره درماند **لئن اتخذت** اگر فرا گیری ای موسی **الها** معبودی **غیری** بجز من **لاجعلنک** هرآینه گردانم ترا
من المسجونین از زندانیان آورده اند که سجن فرعون از قتل بدتر بود زیرا که زندانیان را میفرمود تا در حفره عمیق می
انداختند که در آن جا هیچ نمیدیدند و هیچ نمی شنیدند و بیرون نمی آمدند الا مرده موسی علیه السلام چون این سخن شنید **قال** گفت
اولو جئتک آیا این کنی یا مرا و اگر بیایم ترا **بشیء مبین** بچیزی روشن یعنی بیاورم معجزه هویدا **قال فات به** گفت فرعون
که بیار آن چیز را **ان کنت** اگر هستی **من الصادقین** از راست گویان در دعوی خود **فالقی عصاه** پس بینداخت موسی
عصای خود را **فاذا هی** پس آنجا عصا پس افکند **ثعبان مبین** اژدهای بود آشکارا یعنی ثعبانیت او ظاهر بود فرعون آن
مشاهده او بترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت بکردند چنانچه در وقت فرار بیست و پنج هزار کس کشته گشت **ونزع** و
بیرون آورد **یده** دست خود را از گریبان بعد از آنکه گندم گون بفرعون نموده بگریبان درآورده بود **فاذا هی** پس آنجا
دست او **بیضاء** سفید و درخشنده بود **للناظرین** مر نظر کنندگان را گفته اند که شعاع دست مبارک موسی علی نبینا و علیه
السلام بمثابه نور آفتاب دیدها خیره ساختی **قال** گفت فرعون **للملا حوله** مر اشراف قوم را که گرداگرد او بودند **ان**
هذا بدرستی که این مرد **لساحر علیم** جادوئی است و اما فرعون ترسید که کسان وی بموسی علیه السلام ایمان آورند حیله
انگیخت و گفت این جادوی است که در فن سحر مهارتی تمام دارد **یرید ان یخرجکم** میخواهد که بیرون کند شما را **من ارضکم** از زمین
شما یعنی دیار مصر **بسحره** بجادوئی خود **فماذا تامرون** پس هرچه میفرمائید مر شما در کار او بعجزه موسی او را از اوج دعوی
ربوبیت بحضیض مشاورت با قوم افکند تا از رتبه انا ربکم الاعلی تنزل نموده از پرستندگان خود در کار موسی علیه السلام مدد طلبید
قالوا ارجه گفتند حبس کن او را **واخاه** و برادر او را یا در توقف افکن و بقتل ایشان شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان
تا مردم در گمان نیفتند **وابعث** و برانگیز و بفرست **فی المدائن** در شهرها مملکت خود **حاشرین** جمع کنندگان یعنی ایلچیان
روان کن بهر شهری **یاتوک بکل سحار** تا بیارند هرجا که هست جادوئی است **علیم** دانا و برآمده در فن سحر فرعون
ایشان بطلب جادوان فرستاد **فجمع السحرة** پس جمع کرده شدند جادوان **لمیقات یوم** برای هنگام روزی **معلوم** دانسته
شده و وعده داده که یوم الزینة بود **وقیل** و گفته شد یعنی فرعون گفت **للناس** مر مردمان یعنی اهل مصر را **هل انتم** آیا
هستید شما **مجتمعون** فراهم آیندگان یعنی فراهم آئید و جمع شوید **لعلنا** شاید ما همه باتفاق **نتبع السحرة** پی روی
کنیم جادوانرا یعنی متابعت نمائیم در دفع موسی و ید داشان باشیم یا پیروی دین ایشان کنیم **ان کانوا** اگر باشند **هم الغالبین** ایشان
غلبه کنندگان بر موسی و هارون علیهما السلام **فلما جاء السحرة** پس آنهنگام که آمدند جادوان بنزدیک فرعون ایشانرا بار داد و دلنوازی
بسیار کرد ایشان گستاخ شده [illegible] گفتند مر فرعون **ائن لنا** آیا مارا باشد **لاجرا** مزدی از نزدیک تو **ان کنا**
اگر باشیم **نحن الغالبین** ما غلبه کنندگان بسحر بر خصمان تو **قال** گفت فرعون **نعم** آری مزد باشد شما را **وانکم اذا**
و بدرستی که باشید شما آن وقت **لمن المقربین** از جمله نزدیک شدگان بمن یعنی اول کسی که بمن درآید و آخر کسی که بیرون رود شما

قالوا لفرعون

باشند ایشان بدین وعده مستظهر گشته جادوئیها خود را بعید ان معین آوردند و بر ثبت معلوم در برابر حضرت موسی علیه السلام صف
برکشیده گفتند ای موسی اول تو می افکنی جادوئی خود را یا ما بیفکنیم قال لهم موسی گفت موسی علیه السلام مر ایشان را القوا بیفکنید ما
انتم ملقون آنچه شما افکنندگانید مر آن را فالقوا پس بیفکندند حبالهم وعصیهم رسنها و عصاهای مجوف پر سیماب ساخته
خود را که هفتاد هزار رسن و هفتاد هزار عصا بود وقالوا و گفتند بعد از آنکه رسنها و عصاهای بحرارت آفتاب در حرکت آمده
و از مردمان غریو برخواست بعزة فرعون ببزرگی و قوت و غالبیت فرعون انا لنحن الغالبون بدرستی که ما غلبه
کنندگانیم بر موسی و هارون فالقی موسی پس بیفکند موسی بامر الهی عصاه عصای خود را فی الحال اژدها گشت فاذا هی
پس آنجا عصای اژدها شد تلقف فرو میبلعد ما یافکون آنچه تزویر میکردند و بصورت تخیلی مینمودند فالقی السحرة
پس بروی در افکنده شدند ساحران ساجدین سجده کنندگان چه دانستند که انقلاب عصا به ثعبان نه از قبیل سحر است
ازین و صدق قالوا آمنا گفتند گرویدیم برب العالمین بپروردگار عالمیان پس توضیح کرد رب موسی وهارون قید کرد به
موسی وهارون تا دفع توهم ربوبیت فرعون کند و چون فرعون از ایمان سحره خبر یافت ایشان را طلبیده قال آمنتم گفت ایا
تصدیق کردید و بعضی امنتم بر طریق خبر میخوانند یعنی گرویدید له مر موسی را قبل ان آذن پیش از آنکه دستوری دهم
لکم شما را در ایمان بوی انه لکبیرکم بدرستی که او مهتر شماست الذی علمکم السحر آنکه بیاموخت شما را جادوئی
و با یکدیگر اتفاق کردید در هلاک من و فساد ملک من فلسوف تعلمون پس زود بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را بر گرویدن
بخدای موسی پس بیان عقوبت کرد که لاقطعن هر اینه ببرم ایدیکم وارجلکم دستها و پایها شما را من خلاف بخلاف یکدیگر
یعنی هر یک از طرفی یا قطع ایدی و ارجل شما کنم از جهت خلاف که با من کردید ولاصلبنکم اجمعین و هر اینه بر دار کنم همه شما را تا
ببینند و همه مخالفان عبرت گیرند قالوا گفتند جادوان ایمان آورده که لا ضیر هیچ ضرری و رنجی نیست بر ما از تهدید
تو و ما از مرگ نمیترسیم انا الی ربنا بدرستی که ما بثواب پروردگار خود منقلبون بازگردندگانیم انا نطمع بدرستی که ما
طمع میداریم ان یغفر لنا آنکه بپوشد ربنا برای ما پروردگار ما و عفو کند خطایانا گناهان ما را ان کنا برای
آنکه ما بودیم از اهل این محفل اول المؤمنین اول کسی که بخدای آورده اند که فرعون بفرمود تا دست راست و پای چپ آن
مومنان را ببریدند و ایشان را از دارهای بلند در آویختند و حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام برای ایشان میگریست حضرت
عزت حجابها برداشته منازل قرب و مقامات امن ایشان را بنظر وی در آورد تا تسلی یافت نظم جادوان کان
دست و پا در باختند، در فضای قرب موی تاختند، کز برفت آن دست و پا بر جای آن، دست از حق بالهای جاودان،
تا بدان پرها پرواز آمدند، در هوای عشق شه بازآمدند، پس موسی علیه السلام بعد از ین صورت چند سال دیگر
در میان فرعونیان دعوت میکرد و معجزات بدیشان مینمود و روز بروز عناد و فساد ایشان بیشتر میشد تا هلاک ایشان
نزدیک رسید حکم الهی صادر شد که موسی علیه السلام با قوم خود از مصر بیرون رود کما قال وحی واوحینا و وحی کردیم ما

الی موسی بسوی موسی ان اسر بعبادی آنکه ببر بشب بندگان من یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما و هلاک کنده در آنست انکم متبعون
بدرستی که شما از پی در آمده شوید یعنی فرعون و قوم او از پی شما در آیند شما را از بحر بگذرانیم و ایشان را غرقه سازیم در مختار نامه
آورده که موسی علی نبینا و علیه السلام بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایها و زیورها از قبطیان بستانند که عید ما نزدیکست و میخواهیم
که اهالی خود را بدان بیاراییم عاریه کنند و وعده فرمود که فلان شب بها برده بوقت طلوع قمر در فلان موضع جمع شوند ایشان
بدین صورت بتقدیم رسانیدند و چون وقت رحیل شد راه دروازه بر ایشان مشتبه گشت و معلوم فرمودند که یوسف صدیق علی
نبینا و علیه السلام دعا کرده که بنی اسرائیل تا با وی با خود بیرون نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از آن قوم کسی را بمدفن
یوسف علیه السلام اطلاع نبوده موسی علیه السلام بخود ندائی زد که هر که مرا بر صندوق یوسف علیه السلام مطلع کند دانند هر مراد
که خواهد بدهم انتقام قوم عجوزه مسنه بشرط آنکه زن موسی باشد در بهشت او را خبر داد که آن صندوق در قعر دریای نیل است
پس باستخراج آن اشتغال نمودند تا وقت سحر بتوسط السماء رسید مهم ساخته روی براه نهادند و اخبر وقت خروج ایشان بقبطیان
رسید چه پنداشتند که بنی اسرائیل بتهیه اسباب عید در خانهای خود اقامت نموده اند روز دوم برخاستند که از عقب ایشان
روند در خانه هر قبطی یکی از اعزه قوم بمرد و بتعزیت او مشغول شدند و در بیرون فرعون بجمع شدن لشکر امر کرد فارسل
فرعون پس فرستاد فرعون فی المدائن در شهرستانها و بپای تخت نزدیک بود حاشرین جمع کنندگان لشکر را
وگفت ان هؤلاء بدرستی که گروهی بنی اسرائیل لشرذمة قلیلون گروه اندک اند و حال آنکه عدد مردان کاری بنی اسرائیل
که در سن از بیست گذشته و بشصت نرسیده بودند ششصد و هفتاد هزار مرد بود و عدد مجموع قوم از نسا و صبیان و کهول و
شبان هزار هزار و دویست هزار بود که از کثرت اما فرعون ایشان را نسبت با لشکر خود اندک شمرد و گفت ایشان گروه بسیار اندک اند
وانهم و ایشان لنا مارا لغائظون بخشم آرندگانند چه از ما گریخته اند و پیرایهای قوم ما را برده وانا لجمیع و ما
همه یعنی لشکر ما حاذرون سلاح دارانیم و دانندگان مراسم حرب تعریض است بآنکه قوم موسی نه سلاح تمام دارند و نه
بعلم حرب دانا اند فاخرجناهم پس بیرون آوردیم فرعونیان را یعنی داعیه خروج در ایشان پدید آوردیم تا بیرون
آمدند من جنات از بوستانها و عیون و از چشمه سارها و کنوز و از گنجهای زر و نقره و مقام کریم و از
منزلهای نیکو کذلک همچنین کردیم با ایشان واورثناها و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج و جاهای ایشان بنی اسرائیل
مرفرزندان یعقوب را چه قول آنست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمده همه اموال قبطیان را بحیطه تصرف در آوردند
و اصح آنست که در زمان دولت داود و سلیمان علیهما السلام بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جهات قبطیان شدند القصه فرعون
لعین ششصد هزار را بمیمنه نامزد نمود و ششصد هزار در ساقه لشکر مقرر کرد و خود با خلق بی شمار در قلب قرار گرفت
نظم یکی لشکر سراپا غرق جوشن، شده در موج چون دریای آهن، زجوشش دلیران پر کین و خونریز، بقصد مردم تیغها
تیز: فاتبعوهم پس از پی آمدند بنی اسرائیل را مشرقین قصد کنندگان بجهة مشرق که لشکر بنی اسرائیل بر آن صوب

رفته بودند یا داخل شد کان در وقت شرق آفتاب یعنی بهنگام طلوع آفتاب به بنی اسرائیل رسیدند و دران زمان لشکر موسی علیه
السلام بکنار دریای قلزم رسیده بودند بیم عبور میکردند که ناگاه اثر فرعونیان پدید آمد فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ پس آنهنگام که دیدند هر دو
گروه یکدیگر را قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ گفتند یاران موسی إِنَّا لَمُدْرَكُونَ هر آینه ما دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را در خواهند یافت
و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد قَالَ گفت موسی علیه السلام كَلَّا نه چنین است ایشان شما را در نیابند إِنَّ مَعِيَ
بدرستی که با منست بیاری و مدد کاری رَبِّي پروردگار من سَيَهْدِينِ زود راه نماید مرا درین حیرت و طریق نجات
پدید آرد محققان گفتند که موسی علیه السلام در کلام خود معیت را تقدم داشت که ان معی ربی و حضرت پیغمبر ما صلوات الله و سلامه
علیه در قول خود که ان الله معنا معیت را تاخیر فرمود تا بر ضمایر عرفا روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست و این مقام مرید
است و حبیب از حق بخود نظر کرد و این رتبه مرادست مرید را هرچه گویند آن کند و مراد هرچه گوید چنان کنند بیت این یکی
را روی او در روی دوست وان دگر را روی او خود روی اوست نقلست که چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند
حق سبحانه حجابی از غبار میان فریقین پدید آورد چنانچه یکدیگر را نمیدیدند فرعون قوم خود را گفت توقف کنید تا آفتاب ارتفاع
یافته غبار از میان برخیزد و ما بر ایشان رویم که راه مخلص بر ایشان بسته است دریا از پیش و لشکر ما از عقب ایشان کجا توانند
گریخت بجای روی که نه هیچ سو گریزگاه ندارند اما بنی اسرائیل اضطراب بمرتبه رسانیدند که موسی علیه السلام بنالید و وحی در
رسید ما دریا را بحکم تو کردیم او را بگو بشکافد و بر حکم تو رود چنانچه فرمود فَأَوْحَيْنَا پس ما وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ بسوی
موسی أَنِ اضْرِب آنکه بزن بِعَصَاكَ الْبَحْرَ بعصای خود دریای قلزم را موسی علیه السلام بر لب دریا آمده عصا بروی زد و
گفت یا ابا خالد مارا راه ده فَانفَلَقَ پس بشکافت دریا و دوازده راه پدید آمد فَكَانَ پس بود كُلُّ فِرْقٍ هر پاره
جدا شده از هم كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ همچو کوهی بزرگ و در حال باد بر بن ته دریا وزیده و گلها خشک شد و هر سبطی از راهی
بدریا درآمدند وَأَزْلَفْنَا و جمع کردیم ثَمَّ الْآخَرِينَ آنجا دیگران را که قوم فرعون بودند یعنی همه را از عقب بر لب دریای قلزم
کرد آوردیم بر حوالی فرعون و چون بکنار دریا رسید و آن حال مشاهده کرد خواست که سخنهای قوم را فریب دهد گفت ای
قوم چون می بینید که دریا از هیبت من شکافته شده همان بطریق مساده با وی گفت تو خود میدانی که این صورت بدعای
موسی واقع است زنهار بدریا در نیایی که هلاک شوی فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل علیه السلام بر مادیانی نشسته
خود را پیش فرعون بدریا در افکند و فرعون بر اسب ایغری سوار بود بوی مادیان شنیده و عنان تمالک از دست فرعون
بیرون برده روی بدریا نهاد و لشکریان هر فوج از راهی بدریا آمدند و میکائیل علیه السلام بر عقب آن لشکریان آمد و ایشان را
می راند تا تمام لشکر بدریا درآمدند و حکم الهی در رسید که ای دریا حال خود باز رو بحکم الهی آبها بیکبار بهم پیوست و مجموع فرعونیان
غرق شدند و بنی اسرائیل بسلامت عبره کرده بر کنار دریا قرار گرفتند کما قال تعالی وَأَنجَيْنَا مُوسَىٰ و نجات دادیم موسی را
وَمَن مَّعَهُ و هرکه با وی بود أَجْمَعِينَ همه ایشان را ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ پس غرق کردانیدیم دیگران را إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که

در اثناء موسی و قوم او و هلاک فرعون و حزب او لَآيَةً هر آینه علامتیست روشن و دلالتی هویدا بر قدرت الهی وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم و
نبودند بیشتر قوم فرعون مُّؤْمِنِينَ گرویدگان چه از تمامی قبط جز حزبیل که مومن آل فرعون بود کویند کسی ایمان نیاورد و او با حضرت
موسی علیه السلام از مصر بیرون آمده بود وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب و کسی را قدرت غلبه
بر وی نیست الرَّحِيمُ مهربانست عقوبت نکند مگر بعد از الزام حجت وَاتْلُ و بخوان عَلَيْهِمْ بر مشرکان عرب نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ خبر ابراهیم
تا ایشان بدو نسبت درست میکنند و بغیر ندی او متحقق و مستظهر شوند إِذْ قَالَ یاد کن آنرا که گفت ابراهیم لِأَبِيهِ مر پدر را وَ
قَوْمِهِ و قوم خود یعنی اهل بابل را و ایشان پرسید که مَا تَعْبُدُونَ چیست آنچه میپرستید قَالُوا نَعْبُدُ گفتند میپرستیم أَصْنَامًا بتان را
فَنَظَلُّ پس همیشه میباشیم لَهَا مر آنرا عَاكِفِينَ مجاور و ملازم بر عبادت مراد تماثیلهاست که ساخته بودند از انواع فلزات
بر صور مختلفه و بر عبادت آن مداومت میکردند قَالَ گفت ابراهیم که بتان شما هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ آیا میشنوند خواندن شما إِذْ تَدْعُونَ
وقتی که بخوانید ایشان را و خواندن شما را اجابت میکنند أَوْ يَنفَعُونَكُمْ یا سود میرسانند شما را که پرستش ایشان میکنید و روزی میدهند
أَوْ يَضُرُّونَ یا زیان میرسانند بشما اگر اعراض کنید از عبادت ایشان و ایشان را نکوهش نمایید قوم ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام نتوانستند که او را بنعم جواب دهند بهانه تقلید پیش آورده قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا گفتند نی ایشان آنچه گفتی در نیافته ایم اما یافته ایم
آبَاءَنَا پدران خود را که ایشان كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ همچنین میکردند یعنی اینها را پرستش مینمودند و ما از ایشان تبع میکنیم قَالَ گفت
ابراهیم أَفَرَأَيْتُم آیا دیدید و دانستید یعنی بدانید که بهر حال مَّا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ آنچه هستید که میپرستید از ان أَنتُمْ شما وَ
آبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ و پدران دیرینه شما نیز پرستیده اند فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که آن معبودان عَدُوٌّ لِّي دشمنانند مرا
یعنی شما را اگر پرستند کان ایشانید تصویر این کرد در نفس خود بر سبیل تعریض ایشان چه آن در نصیحت از تصریح انفع است
و دشمنی بتان مر عابد خود را ظاهر است چه ضرری که از عبادت ایشان رسد از هیچ دشمن متصور نیست یا معنی آنست که من دشمنم
مر ایشان را چه هر کرا دشمن دارند او نیز دشمن است پس دشمنی خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی من مخالف و معادی
ایشانم إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ لیکن دوست من پروردگار عالمیانست الَّذِي خَلَقَنِي آنکه مرا بیافرید و از عدم بوجود آورد فَهُوَ
يَهْدِينِ پس او راه مینماید مرا براستی در قول و فعل یا بیافرید مرا برای اقامت حق و راه مینماید بدعوت خلق وَالَّذِي هُوَ
و آنکه او يُطْعِمُنِي میخوراند مرا غذایی که قوام اجزای بدن من بآنست وَيَسْقِينِ و میآشاماند شرابی که موجب تسکین عطش
و سبب ترتیب اعضای منست در عین المعانی آورده که مراد طعام الفت و شراب زلفت است صاحب بحر فرموده که طعام عبودیت
که دلها بان زنده بود و شراب ظهور تجلی بصفت ربوبیت که ارواح بان تازه باشد در کشف الاسرار از ذوالنون مصری قدس سره نقل
میکند که این طعام طعام معرفتست و این شراب شراب محبت و این بیت خوانده اند شعر شراب المحبة خیر الشراب و کل شراب
سواه سراب و از خوی کلمات محققان بشنو از اسرار کلام حقایق نظام ع ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی بی ستوان برد
بنظم تا نوالد دمادم زخوان یطعمنی تر ابیاله مدام از شراب یسقینی مرا تو قبله دینی ازان سبب گفتم برهان که الحمد دیکم ولی

دینی وَإِذَا مَرِضْتُ وچون بیمار شوم فَهُوَ يَشْفِينِ پس او مرا شفا دهد از امام صادق رضی الله عنه منقولست که چون بیمار شوم
بگناه مرا شفا دهد بتوبه سلمی قدس سره فرموده که مرض برؤیهٔ اغیار است وشفا بمشاهدهٔ انوار واحد قهار و در بحر آورده که بیماری
بتعلقات کونین است وشفا بقطع تعلق وآن وابسته بجذبهٔ عنایت که چون در رسد سالک را از همه منقطع ساخته بیکی بپیوندد هد
یعنی بشریت تجرید از مرض تعلقش باز رهاند نظم چه کویمت که چه خوب آمدی مسیح صفت ** بیک نفس همه درد مرا دوا کرده ات
مرض تعلقش باز رهاند وَالَّذِي يُمِيتُنِي چه کویمت که چه خوب آمدی مسیح صفت بیک وانکسی که بمیراند مرا در دنیا بوقت انقضاء اجل ثُمَّ
يُحْيِينِ پس زنده کرداند مرا در آخرت برای محاسبه و مجازات امام ثعلبی کفته که بمیراند بعدل و زنده کند بفضل وکفته اند اماته
بمعصیت است واحیا بطاعت یا اماته بجهل است واحیا بعقل یا اماته بطمع است واحیا بورع یا اماته بفراق است واحیا بتلاق
در حقایق سلمی آورده که بمیراند مرا از اوصاف بشریت وزنده سازد باخلاق روحانیت ویا بمیراند از سمات روحانیت وزنده کرداند
بصفات ربانیت وحقیقت آنست که بمیراند مرا از انانیت من وزنده سازد بهویت [illegible] حیات حقیقی عبادت از انست نظم
نخواهم عمر فانی را توئی عمر عزیز من نخواهم جان بی غم را تویی جانم بجان تو وَالَّذِي أَطْمَعُ وانکسی که طمع میدارم أَنْ يَغْفِرَ لِي انکه بیامرزد
مرا خَطِيئَتِي کناه يَوْمَ الدِّينِ روز جزا اسناد کناه بخود با وجود عصمت نبوت جهت کسر نفس است وتعلیم امت ویا
تلخیص آورده که مراد خطایای امت محمد است صلی الله علیه وسلم که حضرت خلیل از ملک جلیل استدعاء غفران آن نموده رَبِّ هَبْ لِي
ای پروردکار من ببخش مرا و عطا کن حُكْمًا حکمی در علم تا بان مستعد خلافت حق و ریاست خلق کردم وَأَلْحِقْنِي ودر رسان
مرا بسبب توفیق کمال در عمل بِالصَّالِحِينَ بشایستکان راه و برگزیدکان درکاه وَاجْعَلْ لِي وکردان از برای من لِسَانَ صِدْقٍ
زبانی راست یعنی ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان پس آمدکان یعنی جاری کن ثنا و نیکنامی را و از من بر زبان کسانی که پس از
من آیند واین دعا بعز اجابت رسیده جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری واهل اسلام ثنای حضرت خلیل الرحمن میکویند و
کفته اند مراد از لسان صدق مرد صادقست و معنی آیه این که ظاهر کن برای تجدید اصل دین من راست کوئی در آخرین امتان و
مراد حضرت رسالت باشد صلی الله علیه وسلم وَاجْعَلْنِي وکردان مرا مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ از وارثان بهشت پرنعمت یعنی مرا ز
از انها دار که در منازل بهشت نزول میکنند وَاغْفِرْ لِأَبِي وبیامرز مر پدر مرا یعنی ایمان روزی کن او را تا آمرزیده شود
إِنَّهُ بدرستی که او كَانَ هست مِنَ الضَّالِّينَ از کمراهان وَلَا تُخْزِنِي و رسوا مساز مرا يَوْمَ يُبْعَثُونَ روزی که بر
انکیخته شوند مردمان از قبرهای خود این دعا تعلیم امتانست والا انبیا را خواری و رسوائی نباشد يَوْمَ لَا يَنْفَعُ روزی
که سود نکند و بکار نیاید مَالٌ خواسته وَلَا بَنُونَ و نه پسران هیچ احدی را إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ مکر کسی را که بیاید بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدلی
خالص از کفر و معصیت چه او مال خود را در راه حق نفقه کرده باشد و فرزندان را براه حق ارشاد نموده رحمه الله آن مال و فرزندان
او را نفع رسانند وکفته اند سلامت قلب اخلاص است در شهادت لا اله الا الله ومحمد رسول الله وقولی آنست که دل سلیم از حب
دنیا کو بید از حسد و خیانت و در تیسیر آورده از بغض اهل بیت و ازواج واصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهم

امام

امام قشیری رحمه الله فرموده که قلب سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدای سلمی روح الله روحه فرموده که در و نه آفات دنیا بجد و
نه مطامع عقبی یا خالی باشد از بدعت و مطمئن بسنت واز سید الطائفه قدس سره منقولست که سلیم مار کزیده بود و مار کزیده را پیوسته
قلق واضطراب است پس بزبان معنی بیان میکند که دل سلیم دال است مدام در مقام جزع و تضرع و زاری از خوف قطیعت یا از شوق
وصلت نظم ز شوق وصل ننالم و کر دستم دهد روزی ز بیم هجر بکویم که تا که در کمین باشد ** همان از کریه خونین و سوز دل
نکر چندین ندانستی که حال عشق بازان را چنین باشد وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ ودر روزی که نزدیک کرده اند شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ
برای پرهیزکاران تا از موقف اثر ابینند و بمشاهدهٔ منازل خود مسرور شوند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ وظاهر ساخته شود دوزخ لِلْغَاوِينَ
برای کمراهان تا در ان نکرند و مقامات خود را ببینند و غم والم ایشان بیفزاید وَقِيلَ لَهُمْ وکویند مر ایشانرا یعنی فرشتکان بحکم حق
سبحانه از ایشان پرسند که أَيْنَ مَا كُنْتُمْ کجا اند آنچه بودید که پیوسته تَعْبُدُونَ میپرستید انرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی کجا اند
خدایان شما که بدیشان امید وار بودید هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ هیچ یاری میدهند شما را بدفع عذاب از شما أَوْ يَنْتَصِرُونَ یا انتقام میکشند
خود را از حلول عقوبت بدیشان فَكُبْكِبُوا پس برو در افکنده شوند فِيهَا در دوزخ هُمْ بتان وَالْغَاوُونَ
و کمراهان یعنی پرستندکان ایشان وَجُنُودُ إِبْلِيسَ و بدوزخ افکنده شوند لشکرهای ابلیس یعنی متابعان وی از جن وانس
أَجْمَعُونَ همه ایشان قَالُوا کویند کافران وَهُمْ فِيهَا وحال آنکه ایشان در دوزخ يَخْتَصِمُونَ دشمنی میکنند
بایکدیکر عبده واصنام مخاصمه میکنند بت پرستان با بتان میکویند تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا بخدای که ما بودیم لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در کمراهی
پیدا و هویدا إِذْ نُسَوِّيكُمْ وقتی که برابر میکردیم شما را در استحقاق عبادت بِرَبِّ الْعَالَمِينَ بپروردکار عالمیان وَمَا أَضَلَّنَا
و کمراه نکردند ما را و بر ضلالت نداشتند إِلَّا الْمُجْرِمُونَ مکر بدان و بدکرداران از مهتران ما یا از دیوان فَمَا لَنَا پس
نیست ما را اکنون مِنْ شَافِعِينَ هیچکس از شفاعت کنندکان چنانچه مؤمنان راهست وَلَا صَدِيقٍ و نه دوستی حَمِيمٍ مهربان
و با شفقت در قوت القلوب آورده که حمیم در اصل همیم بوده که ها را حا بدل کرده اند ازجهت قرب مخرج و همیم ماخوذست از
اهتمام یعنی یاری که در ان وفا اهتمام کند در مهم کافران و شرط دوستی بجای آرد نخواهد بود الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین
انکه کافران از روی تحسر کویند فَلَوْ أَنَّ لَنَا پس کاشکی بودی ما را كَرَّةً بازکشتنی بدنیا فَنَكُونَ تا بودیم ما مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ از باور دارندکان وکرویدکان إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در خبر ابراهیم واحتجاج او با قوم لَآيَةً هر آینه
علامتی است که عقلا بدان عبرت کیرند وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم ابراهیم مُؤْمِنِينَ کرویدکان چه از اهل بابل جز
ز دختر نمرود کسی ایمان نیاورده وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدکار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ او است غلبه کننده بر منکران که سطوت
او مردود نکردد الرَّحِيمُ بخشاینده که توبه بندکان رد نکند وبی احتجاج بریشان عذاب نفرستد كَذَّبَتْ تکذیب
کردند قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ کروه نوح فرستادکان را نوح علیه السلام از رسل کذشته خبر داد و قوم او باور نکردند إِذْ قَالَ
لَهُمْ چون کفت مر ایشانرا أَخُوهُمْ نُوحٌ برادر ایشان نوح مراد اخوت نبی است أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از خدای

که ترک عبادت او میکنید إِنِّي بدرستی که من لَكُمْ مر شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده ام با امانت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید
از خدای و بت میپرستید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در قبول ایمان وَمَا أَسْأَلُكُمْ و نمیخواهم شما را عَلَيْهِ برادای رسالت
مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی إِنْ أَجْرِيَ نیست اجرت رسالت من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر پروردگار عالمیان فَاتَّقُوا اللَّهَ پس
بترسید از عقوبت خدای وَأَطِيعُونِ و فرمان برداری من کنید تکریر امر بتقوی و طاعت جهت تأکید است چه قوم نوح علی
نبینا و علیه السلام بغایت سخت دل و بی آزرم بودند قَالُوا گفتند در جواب نوح علیه السلام أَنُؤْمِنُ لَكَ آیا ایمان آریم
و تصدیق کنیم ترا وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ و حال آنکه پیروی تو کرده اند سفلگان و بی قدران و ایشان بظاهر ترا متابع اند و بباطن
مخالف قَالَ گفت نوح علیه السلام وَمَا عِلْمِي و نیست دانش من رسنده بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه هستند که میکنند یعنی حکم من
بظاهرست ایشان عمل مؤمنان میکنند اما نمیدانم که از روی اخلاص است یا بطریق نفاق إِنْ حِسَابُهُمْ نیست حساب باطنهای
ایشان إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي مگر بر پروردگار من که مطلع است بر آن لَوْ تَشْعُرُونَ اگر دانید که عالم الغیب اوست و پس دانید که من
راست میگویم پس قوم گفتند که این اراذل را از مجلس خود بران تا ما بیاییم و سخن تو بشنویم نوح علیه السلام گفت وَمَا أَنَا و
نیستم من بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ راننده مؤمنان إِنْ أَنَا نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده مُبِينٌ آشکارا یعنی مبعوث شده ام
بدعوت مکلفان خواه اغنیا و خواه فقرا قَالُوا گفتند کافران لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ اگر باز نه ایستی ای نوح از آنچه میگویی یعنی
از دعوت و انذار لَتَكُونَنَّ هر آینه باشی مِنَ الْمَرْجُومِينَ از رندگان یا کشته شدگان بسنگ قَالَ گفت نوح علیه السلام
بعد استماع این سخن و نومیدی از ایمان قوم رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ قَوْمِي بدرستی که گروه من كَذَّبُونِ تکذیب
کردند مرا و بدروغ نسبت دادند فَافْتَحْ پس حکم کن بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ میان من و ایشان فَتْحًا حکم کردنی وَنَجِّنِي و باز رهان
مرا از قصد ایشان وَمَنْ مَعِيَ و هر کرا با من است مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَمَنْ
مَعَهُ و هر که با او بود فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی پر از آدمی و حیوانات و امتعه و ماکولات ثُمَّ أَغْرَقْنَا پس غرقه ساختیم
بَعْدُ الْبَاقِينَ بعد از رهانیدن او دیگر اهل از قوم او إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در صبر او برایذای قوم لَآيَةً هر آینه
دلالتی است برآنکه صبر موجب ظفرست بیت کار تو از صبر نکوتر شود هر که شکیباست مظفر شود وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند
بیشتر قوم نوح علیه السلام مُؤْمِنِينَ گروندگان بخدای و بپیغمبر او بلکه از امت او هشتاد و نه تن ایمان آورده با وی در
کشتی بودند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که خداوند تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست توانا بر عقوبت کافران الرَّحِيمُ مهربان بر تأخیر
عذاب ایشان یا برمؤمنان در حلم و بردباری و احتجاج بر ایشان كَذَّبَتْ بدروغ داشتند عَادٌ الْمُرْسَلِينَ قوم عاد
فرستادگان را و هر که یک پیغمبر را منکر شود همه را منکر شده باشد إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ یاد کن آنکه گفت مر ایشان را هُودٌ
برادر نسبی ایشان هود علیه السلام أَلَا تَتَّقُونَ آیا پرهیز نمیکنید از شرک و از عقاب الهی خائف نمیشوید إِنِّي لَكُمْ بدرستی
که من شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده ام بر هیچی در رسالت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و ترک مخالفت او کنید

واطیعون

أَطِيعُونِ و فرمان برید مرا بدانچه شما را بدان دعوت میکنم وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمیطلبم از شما بر خواندن خود مِنْ أَجْرٍ
مزدی از مال و متاع دنیا إِنْ أَجْرِيَ نیست پاداش من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر آفریدگار عالمیان أَتَبْنُونَ آیا بنا میکنید
بِكُلِّ رِيعٍ بهر موضع بلند آيَةً علامتی برای تماشای آینده و رونده تَعْبَثُونَ بازی
میکنید بان بناها یعنی بناها میسازید و در آن ساکن نمیشوید گوییا که عبث است و گویند بر سر راهها خانها میساختند و در آنجا نشسته
هر که بر ایشان بگذشتی با او بازی کردندی یا مراد کبوترخانهاست وَتَتَّخِذُونَ و فرا میگیرید مَصَانِعَ حوضهای آب یا کوشکهای
محکم یا ابنیه رفیعه لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ گوییا که جاوید خواهید بود در آن وَإِذَا بَطَشْتُمْ و چون سخت میگیرید و حمله میزنید
بَطَشْتُمْ میگیرید بسختی جَبَّارِينَ در حالتی که متکبرانید و سرکشان یعنی بی شفقت و نامهربان یا چون انتقام میکشید انتقام
ستمکارانه میکشید فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و از سطوت جباری که نه لائق شماست بگذارید وَأَطِيعُونِ و مرا
در آنچه میفرمایم فرمان برید که سزای شما جز فرمان نیست وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ و بترسید از خدای که مدد کاری کرد شما را بِمَا
تَعْلَمُونَ بآنچه میدانید از انواع نعمتها أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ امداد کرد شما را بچهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند تا از
ایشان اخذ فواید میکنید وَبَنِينَ و به پسران تا در همه حال یار و مددکار شما اند وَجَنَّاتٍ و بوستانها که از میوه آن
منتفع میشوید وَعُيُونٍ و بچشمهای آب که هم سقیا و شرب و هم زرع بدان بانجام رسد إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم
عَلَيْكُمْ بر شما اگر بر شرک ثابت باشید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزی بزرگ که روز هبوب صرصر است یا روز قیامت
قَالُوا گفتند عادیان در جواب هود علی نبینا و علیه السلام سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسانست بر ما أَوَعَظْتَ یا پند دهی
ما را أَمْ لَمْ تَكُنْ یا نباشی مِنَ الْوَاعِظِينَ از پند دهندگان یعنی ما طریقه خود را از دست ندهیم إِنْ هَٰذَا نیست این کار
که ما بر آنیم از بت پرستی و تجبر و عمارت بناهای مرتفع إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ مگر عادت پیشینیان از ما وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما
بِمُعَذَّبِينَ عذاب کرده شدگان بر این عادتها فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند رسالت هود را علیه السلام
فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ما ایشان را بباد صرصر إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در هلاک قوم عاد لَآيَةً نشانه
است دلالت کننده برآنکه عاقبت اهل تکذیب بعقوبت کشد وَمَا كَانَ و نبودند أَكْثَرُهُمْ بیشتر قوم عاد مُؤْمِنِينَ
گرویدگان چه اندکی از آن قبیله با هود علیه السلام در خط بودند و باقی معرض سخط وَإِنَّ رَبَّكَ و بتحقیق پروردگار تو
لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب که از تعذیب کفار باک ندارد الرَّحِيمُ مهربانست که مؤمنان را از مهلکه عقوبت بیرون
آرد كَذَّبَتْ بدروغ نسبت دادند ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ قبیله ثمود فرستادگان خدای یعنی صالح و انبیاء سابق را علیهم
السلام إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ برادر ایشان از حیثیت قرابت صَالِحٌ صالح بن عبید
علیه السلام أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمیترسید از عذاب خدای که بشرک می آرید إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ بدرستی که من برای
شما فرستاده ام أَمِينٌ مشهور بامانت و راستی فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید و حذر کنید از عذاب خدای وَأَطِيعُونِ

وفرمان بر بید مرا در امر و نهی وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ ونمیطلبم شما را بر تبلیغ که میکنم مِنْ أَجْرٍ هیچ جزائی که بمن دهید و مزد
بدان متهم شوم إِنْ أَجْرِيَ نیست مکافات من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مکر بر خداوند عالمیان أَتُتْرَكُونَ ایا کذاشته خواهید
شد شما یعنی شما را نخواهند کذاشت فِي مَا هَاهُنَا در انچه هستید اینجا یعنی در دنیا از منازل و مساکن آمِنِينَ ایمن از آفات
و سالم از فوات فِي جَنَّاتٍ در بوستانها وَعُيُونٍ و چاهسارها چه قوم ثمود را چشمه و نهر نبوده وَزُرُوعٍ و کشتها
وَنَخْلٍ و خرما ستانهای که طَلْعُهَا هَضِيمٌ شکوفه درختان وی نازک و نرم و لطیف است وَتَنْحِتُونَ و میتراشید برای
مساکن خود مِنَ الْجِبَالِ از کوهها بُيُوتًا خانها فَارِهِينَ در حالتی که ماهرید در تراشیدن سنکها فَاتَّقُوا اللَّهَ
پس بترسید از خدای و امل دور و دراز پیش مکیرید وَأَطِيعُونِ و فرمان پذیر مرا در احکام وَلَا تُطِيعُوا و اطاعت
مکنید أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ فرمان کافران که اسراف کرده اند بر نفس خود یعنی الَّذِينَ يُفْسِدُونَ آنانکه تباهی میکنند فِي الْأَرْضِ در
زمین وَلَا يُصْلِحُونَ و بصلاح نمی آرند کار خود را مراد نه تن اند که قصد هلاک صالح کردند ... قصه ایشان در سورهٔ نمل مذکور
خواهد شد قَالُوا کفتند قوم ثمود در جواب صالح علی نبینا و علیه السلام إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِينَ
از جادو زده شدکانی یعنی ترا بسیار جادوی کرده اند تا عقل تو مغلوب شده مَا أَنْتَ نیستی تو إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا مکر
آدمی مانند ما بصورت بشریت صالح علیه السلام نظر کردند و از حقیقت وی محجوب شده و ندانستند که ایشان و رای
صورت چیزی دیکرست نظم چند صورت بینی ای صورت پرست جان بی معنی است کز صورت برست در کذر
از صورت و معنی نکر زانکه مقصود از صدف باشد کهر و چون قوم ثمود وابسته بودند و صالح را علیه السلام بصورت خود دیدند
بهانه جویان کفتند تو مثل ما بزی دعوی رسالت چرا میکنی و چون ترک تکبیر و در پی دعوی خود فَأْتِ بِآيَةٍ پس بیار
نشانه از خوارق عادات إِنْ كُنْتَ اکر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ از راست کویان در دعوی خویش صالح علیه
السلام فرمود که شما چه میطلبید ایشان اقتراح کردند که ازین سنگ معین ناقه پدید هیأت بیرون آر و چون مدعای ایشان
حاصل شد قَالَ کفت صالح علیه السلام هَٰذِهِ نَاقَةٌ این ناقه ایست که شما میطلبید لَهَا شِرْبٌ مر ورا
نصیبی است از آب وَلَكُمْ و مر شما را شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ آشخور روزی دانسته شده یعنی یک روز آب از آن اوست
و روزی از آن شما در نوبت وی مزاحم وی مشوید وَلَا تَمَسُّوهَا و مس مکنید وی را بِسُوءٍ ببدی یعنی قصد
زدن و کشتن وی مکنید که اکر چنان کنید فَيَأْخُذَكُمْ پس بکیرد شما را عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزی بزرک بزرکی
روز از جهت بزرکی عذاب است در وی فَعَقَرُوهَا پس پی کردند ناقه را فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ پس کشتند پشیمان
نزدیک نزول بلا فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا کرفت ایشان را عذاب موعود یعنی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در اینجا انچه نازل
شد بثمود لَآيَةً دلالتی است بر آنکه کفر بعد از ظهور آیات مقترحه موجب نزول عذابست وَمَا كَانَ و نبودند
أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ پیشتر قوم ثمود کروید کان آورده اند که از همه قبایل ثمود چهار هزار کس ایمان آورده اند و بیست

وان

وَإِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردکار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ دلالتی است بر آنکه کفر بعد از ظهور آیات مقترحه موجب
نزول عذابست الرَّحِيمُ و نبودند کَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ پیشتر قوم ثمود کرویدکان آورده اند که از همه قبایل ثمود چهار هزار کس
ایمان آورده بودند الْمُرْسَلِينَ و بدرستی که آفریدکار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب که مغلوب نشود الرَّحِيمُ مهربان که
بی استحقاق عذاب نکند كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام یعنی اهل مؤتفکات الْمُرْسَلِينَ پیغمبران را چون
ابراهیم و لوط علیهما السلام إِذْ قَالَ لَهُمْ چون کفت مر ایشان را أَخُوهُمْ لُوطٌ برادر ایشان لوط علی نبینا و علیه السلام اینجا مراد اخوت
شفقت است أَلَا تَتَّقُونَ ایا نمی ترسید در ارتکاب معاصی از خدای إِنِّي بتحقیق من لَكُمْ برای شما رَسُولٌ أَمِينٌ
رسولی ام امین در نصیحت یعنی نیکخواه شما ام فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در نصیحت من وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در
قبول موعظت وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمیطلبم شما را بر پندی که میدهم مِنْ أَجْرٍ مزدی تا بر شما کران إِنْ أَجْرِيَ نیست ثواب من
إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مکر بر تربیت کننده عالمیان أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ ایا می آیید بر دان مِنَ الْعَالَمِينَ از ما عدای خود
مراد غربا اند یعنی میل میکنید بمباشرت ایشان وَتَذَرُونَ و میکذارید و دست باز میدارید مَا خَلَقَ انرا که آفریده است
لَكُمْ رَبُّكُمْ برای شما پروردکار شما مِنْ أَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ عَادُونَ کروهی از حد
در کذشتکانید که با وجود ازواج بمباشرت رجال میل میدارید قَالُوا کفتند قوم لوط علیه السلام در جواب وی لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ
يَا لُوطُ اکر باز نه ایستی ای لوط از تقبیح عمل ما و نهی ما از آن لَتَكُونَنَّ هر آینه باشی مِنَ الْمُخْرَجِينَ از بیرون کرده شدکان
از میان ما و اهل مؤتفکه به بدترین حالتی مردم را از دیار خود بیرون کردند قَالَ کفت لوط که إِنِّي بتحقیق من لِعَمَلِكُمْ
مر عمل شما را مِنَ الْقَالِينَ از دشمنان بغایت دشمن پس روی از قوم بکردانیده آغاز مناجات کرد و کفت رَبِّ نَجِّنِي ای
پروردکار من باز رهان مرا وَأَهْلِي و کسان مرا مِمَّا يَعْمَلُونَ از شامت آنچه میکنند فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم
او را وَأَهْلَهُ و اهل بیت او را أَجْمَعِينَ همه ایشان اهل لوط علیه السلام زن وی و دو دختر داماد وی بودند همه رهائی
یافتند إِلَّا عَجُوزًا مکر پیرزنی یعنی زن لوط علیه السلام که داخل بود فِي الْغَابِرِينَ در باقی ماندکان در عذاب آورده اند
که آن زن با لوط علیه السلام بیرون نیامد و کفت راضی ام بهر چه بقوم می رسد ثُمَّ پس دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ هلاک
کردیم دیکران را وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و بباراندیم بر ایشان مَطَرًا بارانی که سنگ بوده یا کبریت و آتش فَسَاءَ پس بدست
مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ باران بیم کرده شدکان که ایمان نیاوردند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در عذاب اهل مؤتفکه لَآيَةً
نشانه ایست بر عقوبت ناقرمانان وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند اکثر آن قوم مُؤْمِنِينَ کرویدکان که جز دو دختر لوط علیه السلام
بقول اصح و دو داماد وی بقول بعضی بحضرت لوط علی نبینا و علیه السلام نکرویده بودند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدکار تو لَهُوَ
الْعَزِيزُ اوست عزیز که هر کز خوار نشود الرَّحِيمُ مهربان که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند كَذَّبَ بدروغ
داشتند أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ یاران ایکه پیغمبران را و ایکه بیشه بوده بقرب مدین در ان بیشه اشجار و اثمار بسیار بود و دمیاطی

او زنده که اصحاب ایکه قوم جذام بودند و جمار دیه داشتند شعب و بدا و عترو و فالس حق سبحانه شعیب را علی نبینا و علیه السلام بدیشان فرستاد

لکم اَمِیْنٌ باامانت که جز صلاح حال شما نخواهم فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بپرهیزید از کفر و تکذیب و بترسید از عذاب خدای وَاَطِیْعُوْنِ ط و فرمان

برید مرا در ترک مناهی وَمَا اَسْئَلُکُمْ و نخواهم عَلَیْهِ بر تبلیغ وحی مِنْ اَجْرٍ پاداشی اِنْ اَجْرِیَ نیست جزای من اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ

مگر بر افرینندهٔ عالمیان اَوْفُوا الْکَیْلَ تمام بدهید پیمانه را وَلَا تَکُوْنُوْا و مباشید مِنَ الْمُخْسِرِیْنَ ط از کاهندگان و زیان رسانندگان

بحقوق مردمان وَزِنُوْا و بسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِیْمِ ط بمیزان راست وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمانرا اَشْیَآءَهُمْ چیزهای

از حقوق ایشان وَلَا تَعْثَوْا و غایت تباهی مجوئید فِی الْاَرْضِ در زمین ایکه بقتل و غارت و قطع طریق مُفْسِدِیْنَ ط در حالتی که قصد

فساد دارید وَاتَّقُوا الَّذِیْ و حذر کنید از عقوبت انکسی که بقدرت خَلَقَکُمْ بیافرید شمارا وَالْجِبِلَّةَ الْاَوَّلِیْنَ ط و گروه پیشینیانرا

قَالُوْا گفتند اهل ایکه اِنَّمَا اَنْتَ جز این نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِیْنَ انجادو کرده شدگانی یعنی از آنها که ایشانرا مرة بعد مرة

جادوئی کرده آند تا حدی که اثر عقل ایشان محو شده یا از آفریدگانی که ایشانرا سحر باشد یعنی میان تهی اند و محتاج بطعام و شراب

وَمَآ اَنْتَ و نیستی تو اِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِّثْلُنَا مانند ما در صفات بشریت پس بچه جهت بر ما تفضیل میکنی و دعوی رسالت

از کجا آورده وَاِنْ نَّظُنُّکَ و بدرستی که ما گمان میبریم ترا لَمِنَ الْکٰذِبِیْنَ ط از دروغ گویان در دعوی خود فَاَسْقِطْ پس فرو

آر و بیفکن یعنی خدای خودرا بگو تا بیفکند عَلَیْنَا بر ما کِسَفًا مِّنَ السَّمَآءِ پارهٔ از آسمان که در و عذابی باشد اِنْ کُنْتَ اگر

هستی مِنَ الصّٰدِقِیْنَ ط از راستگویان که عذابی فرو خواهد آمد قَالَ گفت شعیب علیه السلام رَبِّیْ اَعْلَمُ پروردگار

من داناترست بِمَا تَعْمَلُوْنَ ط بانچه میکنید از عبادت اصنام و احتکار طعام و کم فروشی و سایر معاصی و عذابی که مکافات این

اعمال باشد بشما خواهد رسانید و اگر امهال باشد اهمال نخواهد بود نظم مهلت ده روزهٔ ظالم مبین فتنه به بین دم بدم مشت در

کمین اول حالش همه عیش است و ناز و اخر کارش همه سوز و گداز آورده اند که چون قوم شعیب علیه السلام در انکار و

استکبار از حد تجاوز کردند حق سبحانه هفت شبانروز حرارتی سخت بریشان گماشت بنا بر آنکه آب چاه و چشمهٔ ایشان بجوش آمد

و نفسهای ایشان فرو گرفت بدرون خانه در امدند حرارت زیاده شد روی به بیشه نهادند و هر یک بپای درختی افتاده از

گرما بجند میشدند که ناگاه ابری سیاه در هوا پدید امد و نسیمی خنک از وی وزیدن گرفت اصحاب ایکه خوشدل شده یکدیگر را آواز

دادند که بیایید تا در زیر سایهٔ آن ابر اسائشی کنیم همین که مجموع ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از وی بیرون آمد و

همه را بسوخت جنانچه حق سبحانه فرمود فَکَذَّبُوْهُ پس تکذیب کردند شعیب را علیه السلام فَاَخَذَهُمْ پس فرا گرفت ایشانرا

عَذَابُ یَوْمِ الظُّلَّةِ ط عذاب روز ظله و ظله در لغت عرب سایه بانست و آن ابر سیاه بشکل سایه بان بر زبر سر ایشان بوده و گفته

اند چون حرارت ایشان بنهایت رسید حق سبحانه کوهی را فرمان داد تا از جای خود برخاست و چون سایه بان در هوا بایستاد و

در زیر آن آبهای خنک پدید آمد ایشان پناه بزیر آن کوه آوردند و بریشان فرو افتاده همه را هلاک کرد اِنَّهٗ بدرستی که

عذاب روز ظله کَانَ بود عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ ط عذاب روز بزرگ اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بتحقیق که درین عذاب که از ابر آمد از آتش

کَذَّبَ اَصْحٰبُ لْـَٔیْکَةِ الْمُرْسَلِیْنَ ... اِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَیْبٌ ... اَلَا تَتَّقُوْنَ ... اِنِّیْ لَکُمْ رَسُوْلٌ ...

سوزان بیرون آمد لَاٰیَةً ط هر آینه نشانه ایست بر کمال قدرت منتقم حقیقی وَمَا کَانَ و نبودند اَکْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِیْنَ ط بیشتر اصحاب ایکه

مؤمنان مراد همه ایشانست چه مروی نیست که از اهل ایکه کسی بشعیب علیه السلام گرویده باشد بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان

ایمان آوردند وَاِنَّ رَبَّکَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِیْزُ اوست غالب کننده انتقام برای اعدای ایشان الرَّحِیْمُ ط مهربان

بانبیا و متابعان ایشان این آخر قصص هفت پیغمبرست که بر سبیل اختصار برای تسلیهٔ دل مبارک سید مختار صلی الله علیه و سلم درین

سوره مذکور شد و تهدید مکذبان قریش نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبری کردند معذب شدند و ایشان نیز بر

تکذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید وَاِنَّهٗ و بدرستی که قرآن لَتَنْزِیْلُ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ط فرو فرستادهٔ پروردگار عالمیانست

نَزَلَ فرو فرستاد خدای بِهِ بقرآن الرُّوْحُ الْاَمِیْنُ جبرئیل را عَلٰی قَلْبِکَ بر دل تو یعنی جبرئیل علیه السلام

تلقین کرد ترا و تو فرا گرفتی از وی و در دل خود نگاه داشتی و حفص بتخفیف نزل و رفع جا و نون از روح الامین خواند یعنی

فرود آمد یعنی فرود آمد جبرئیل با قرآن بر دل تو از وی اخذ کردی پس دل تو وعای آن شد و این بمثابه آنست که گویا بر دل

تو فرود آورده لِتَکُوْنَ تا باشی مِنَ الْمُنْذِرِیْنَ از بیم کنندگان مر خلق را بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُّبِیْنٍ ط بزبان عربی هویدا و منذران

بلسان عرب هود و صالح و شعیب و اسمعیل بوده اند علی نبینا و علیه الصلوة و السلام وَاِنَّهٗ و بدرستی که ذکر قرآن یا نعت

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم لَفِیْ زُبُرِ الْاَوَّلِیْنَ ط در کتب پیشینیان بوده در بعضی تفاسیر آورده که مشرکان عرب در بعض

امور خود مشکل بودی رجوع باحبار بنی اسرائیل کردندی و سخن ایشانرا که در ان گفتندی قبول کرده حجت میداشتند حق سبحانه

فرمود که اَوَلَمْ یَکُنْ آیا نیست لَّهُمْ مر مشرکان قریش را اٰیَةً نشانهٔ بر صحت قرآن یا نبوت محمد صلی الله علیه

و سلم اَنْ یَّعْلَمَهٗ آنکه میدانند قرآنرا بصفت او یا پیغمبر را بنعت او عُلَمٰٓؤُا بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ ط دانایان بنی اسرائیل که بر کتب سالفه کشته

اند و شهادت مردم دانا بر چیزی موجب یقین و تحقق آنست وَلَوْ نَزَّلْنٰهُ و اگر ما فرستادیم قرآنرا عَلٰی بَعْضِ الْاَعْجَمِیْنَ بر

برخی از آنها که غیر عرب اند هم بلغت عرب فَقَرَاَهٗ پس بخواندی آن اعجمی قرآنرا عَلَیْهِمْ بریشان بلغت ایشان

و آن دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که اعجمی کلامی عربی که در غایت فصاحت و نهایت بلاغت باشد بخواند مَا کَانُوْا بِهٖ نبودندی

ایشان بدان قرآن منزل مُؤْمِنِیْنَ ط ایمان آورندگان چه گفتندی که عرب را از متابعت عجم عارست یا اگر قرآنرا بر اعجمی بلغت

غیر عربی منزل میساختیم کافران نمیگرویدند که ما فهم نمیکنیم و معنی آن در نمی یابیم کَذٰلِکَ همچنین سَلَکْنٰهُ در آوردیم انکار

و عناد را فِیْ قُلُوْبِ الْمُجْرِمِیْنَ ط در دلهای مشرکان مکه لَا یُؤْمِنُوْنَ بِهٖ نمیگروند بقرآن حَتّٰی یَرَوُا تا وقتی که به بینند الْعَذَابَ

الْاَلِیْمَ ط عذابی دردناک را در دنیا چنانچه امم گذشته دیدند یا در قیامت فَیَاْتِیَهُمْ پس بیاید آن عذاب بدیشان

بَغْتَةً ناگاهان وَّهُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ ط و ایشان ندانند وقت آمدن آنرا فَیَقُوْلُوْا پس گویند هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُوْنَ ط آیا هستیم

ما درنگ داده شدگان یعنی آیا مرا مهلت دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم اَفَبِعَذَابِنَا آیا بعذاب ما یَسْتَعْجِلُوْنَ ط شتاب

میکنند و میگویند امطر علینا حجارة و ائتنا بما تعدنا و حال آنکه در وقت رویت عذاب مهلت میطلبند اَفَرَءَیْتَ آیا دیدی

ودانستی که ما اَفَرَأَیْتَ اِنْ مَتَّعْنَاهُمْ اگر برخورداری دهیم ایشان را سِنِینَ سالها وبندگانی بخشیم ثُمَّ جَاءَهُمْ پس بیاید بدیشان
مَا كَانُوا یُوعَدُونَ آنچه بودند که وعده داده شدند از عذاب مَا اَغْنَىٰ عَنْهُمْ دفع نکند از ایشان عذاب را مَا كَانُوا یُمَتَّعُونَ
آنچه بودند که بدان برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیا ونعیم آن دافع عذاب ومانع عقاب نخواهد بود در کشاف آورده که میمون بن
مهران از زومند لقای شیخ حسن بصری رحمه الله تعالی بوده روزی او را در طواف خانه کعبه دریافت وگفت مرا پندی ده شیخ این
آیه برخواند که ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون میمون گفت لقد وعظت وابلغت پندی دادی وسخن را تمام کردی نظم جهان بی وفایی
است مردم فریب که از دل رباید قرار و شکیب نکرد با کجا هش نکردی اسیر نبخشی بی مالش اندر زحیر که آنرا که مرگ اندر آید زپای
ندامت کند دستگیری نه جاه وَمَا اَهْلَكْنَا وهلاک نکردیم مِنْ قَرْیَةٍ هیچ دیه را اِلَّا لَهَا مگر آنکه اهالی آنرا مُنْذِرُونَ
بیم کنندگان بودند ذِكْرَىٰ از برای پند دادن یعنی اول پیغمبران فرستادیم تا ایشان را بحق دعوت کردند واز عذاب بترسانیدند
وچون تصدیق ننمودند ودر عناد وجحود افزودند مستحق عقوبت گشتند وَمَا كُنَّا ونبودیم ما ظَالِمِینَ ستمکاران که قبل از انذار
کسی را هلاک کنیم در موضح آورده که قریش میگفتند دیوی که رئی نام دارد بنزد محمد علیه السلام می آید وقرآن بر وی میخواند حق
سبحانه نفی سخن ایشان کرده فرموده که وَمَا تَنَزَّلَتْ وفرود نیامدند بِهِ الشَّیَاطِینُ به قرآن دیوان وَمَا یَنْبَغِی لَهُمْ ونشاید ودرست
نبود لَهُمْ مر ایشان را فرود آوردن قرآن وَمَا یَسْتَطِیعُونَ ونتوانند وقادر نباشند بر آنچه شهب وملائکه ایشان را از دفت
آسمان مانع اند اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان عَنِ السَّمْعِ از شنیدن کلام ملائکه لَمَعْزُولُونَ دور کرده شده کانند وپاکنان
رنگان فَلَا تَدْعُ پس مخوان مخاطب آنحضرت است ومراد غیر او هر یک از امت را میگوید مخوان ومپرست مَعَ اللَّهِ با خدا
اِلٰهًا آخَرَ خدای دیگر فَتَكُونَ پس باشی مِنَ الْمُعَذَّبِینَ از عذاب کرده شدکان وَاَنْذِرْ وبیم کن خطاب خاص
بحق آنحضرت است عَشِیرَتَكَ الْاَقْرَبِینَ خویشان نزدیکتر خود را وآنحضرت بعد از نزول این
آیه بکوه صفا برآمده یک یک از ایشان را ندا کرد وچون جمع شدند فرمود که اگر گویم شما را که در زیر این کوه جمعی سوار شده اند مرا تصدیق
میکنید گفتند آری فرمود که من بیم کننده ام شما را از عذاب سخت که در پیش است قوم از استماع این سخن متغیر شده متفرق گشتند
وابولهب با زاروی برخاست وَاخْفِضْ وفرو کن جَنَاحَكَ بال خود را یعنی مهربانی ونرمی اکرام کن لِمَنِ اتَّبَعَكَ مر آنرا که
پیروی تو کرده است مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از گروندگان فَاِنْ عَصَوْكَ پس اگر نافرمانی کنند عشیره تو ومتابعت ننمایند فَقُلْ اِنِّی
پس بگوی که من بَرِیءٌ بیزارم مِمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید مرا بآن مواخذه نخواهند کرد وَتَوَكَّلْ وتوکل کن بر کفایت مهمات
خود عَلَى الْعَزِیزِ بر خداوند غالب که قادر است بر قهر اعدا الرَّحِیمِ مهربان که ترا ناصر است بر نصرت اولیا الَّذِی یَرَاكَ آنکه
می بیند ترا حِینَ تَقُومُ آنهنگام که بر میخیزی بنماز تهجد وتنها میگذاری وَتَقَلُّبَكَ ومی بیند گشتن ترا یعنی تصرف فرمودن
فِی السَّاجِدِینَ در میان نمازگذارندگان بقیام وبرکوع وسجود وقتی که امامت ایشان میکنی اِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ السَّمِیعُ
اوست شنوا بقول تو الْعَلِیمُ دانا به نیت تو هَلْ اُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنم شما را که همواره عَلَىٰ مَنْ بر که از مردمان تَنَزَّلُ الشَّیَاطِینُ

الشَّیَاطِینُ فرود آیند دیوان قبل از بعثت کن فرموده که وابناشد فرود آمدن شیاطین بر محمد صلی الله علیه وسلم بجهت عدم
تناسب وتجانس اینجا بیان میفرماید که تَنَزَّلُ فرود می آیند دیوان عَلَىٰ كُلِّ اَفَّاكٍ بر هر دروغگوی اَثِیمٍ بزه کار یعنی
مثل کاهنان که ایشان یُلْقُونَ السَّمْعَ فرا میدارند گوش را بسخن شیاطین وفرا میگیرند از ایشان اخبار دروغ گویانند ودر انواع
دروغ گویانند ودر انواع فریبنده‌ها ودیگر دروغها بآن اضافه میکنند وَاَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ وبیشتر ایشان هم
فرموده که بعضی اکثر را بکل تفسیر کرده اند یعنی همه ایشان بصفت کذب موصوفند یعنی وَالشُّعَرَاءُ وشاعران مشرک چون ابن
زبعری وجبیره ومسافع وابیه ستعی یَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ پیروی ایشان میکنند سفهاء عرب یعنی رواة ایشان در نشر آن
امام علم الهدی رحمه الله تعالی نقل کرده که دو شاعر در باب حضرت رسالت ومذمت اسلام شعرها گفتند ومشرکان یاد گرفته میخواندند
این آیه در شان ایشان نازل شد اَلَمْ تَرَ اَنَّهُمْ آیا نمی بینی که ایشان فِی كُلِّ وَادٍ در هر وادی از فنون کلام یَهِیمُونَ سرگردان
میشوند چون نسیب وتشبیب وهزل ومطایبه وطعن در انساب ومدح ناستحق وهجو نالایق وافراط در مدح وذم وامثال آن
وَاَنَّهُمْ وآنکه ایشان یَقُولُونَ میگویند مَا لَا یَفْعَلُونَ آنچه نمیکنند یعنی بنسق ناکرده بخود گواهی میدهند وبیغامهای ناداده
بکسی در سلک نظم میکشند واگر کسی تفحص اشعار اهل جاهلیت کند بر بسیاری از این مقوله مطلع شود در تفسیر کواشی آورده
که بعد از نزول این آیه حسان وابن رواحه وجمعی از شعرا صحابه رضی الله عنهم بجناب نبوت پناه آمده بموقف عرض رسانیدند
که حق سبحانه میداند که ما شاعریم وابن رواحه گفت میترسم که بدین وصف بیم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که
مؤمن جهاد میکند بشمشیر خود وبزبان خود وشعری که شما در شان کفار میگوئید بریشان سخت تر است از تیر واین آیه نازل
شد که اِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا شعرا متبوع سفیهان در همه وادی سرگردان اند مگر آنها که ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعملهای
شایسته کردند یعنی پیغمبر را صلوات الله وسلم ستایش فرمودند وبهجو ومذمت کفار اشتغال نمودند وَذَكَرُوا اللَّهَ ویاد کردند
خدا را در اشعار خود كَثِیرًا بسیار یعنی اکثر اشعار ایشان در تحمید وتوحید است وتحریض بر طاعت وتنبیه بر غفلت
وَانْتَصَرُوا وانتقام کشیدند از مشرکان مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا پس از آنکه ستم دیده شده بودند بهجا یعنی هجو ایشان را بریشان رد
کردند وحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حسان را گفت اهج المشرکین فان جبرئیل معک حضرت حقائق پناهی قدس سره در دیباچه دیوان
اول آورده اند که هرچند قادر حکیم جل ذکره در آیه کریمه والشعراء یتبعهم الغاوون شعرا را که سیاحان بحر شعرند جمع ساخته
ونکند لام استغراق در کشیدن اند احته گاه در غرق آب بی حد وغایت غوایت ی اند اند وگاه تشنه لب در وادی حیرت
وضلالت سرگردان میسازد اما بسیاری از ایشان بواسطه صلاح عمل وصدق ایمان در زورق امان الا الذین امنوا وعملوا الصالحات
نشسته اند وبوسیله بادبان وذکروا الله کثیرا بساحل خلاص وناحیت نجات پیوسته ویکی از افاضل گفته است [illegible]
شاعران گرچه غاوی خوانده در قرآن خدای [illegible] هست از ایشان هم بقرآن ظاهر استثنای من وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا وزود
باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بطعن وافترا نسبت پیغمبر بشعر که بعد از موت اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ بکدام مکان باز خواهند
گشت مراد آنست که منقلب ایشان آتش خواهد بود سورة النمل بسم الله الرحمن الرحیم طس

ویشعلم

در لباب التفاسیر از اخفش نقل میکند که حروف مقطعه برای ابتدای کلام و انتهاء کلام است پس دلالت ایشان بر افتتاح و اختتام
سخن باشد چنانچه اینجا طس ختم سورهٔ شعرا و فتح سورهٔ نمل است یا طا اشارتست بطهارت قدس الهی و سین بسناء عز نامتناهی یا بطالب
روندگان راه و سلامت قلوب ایشان از ماسوی الله. **تِلْكَ** این سوره **آيَاتُ الْقُرْآنِ** آیتهای قرآنست **وَكِتَابٍ مُبِينٍ** و
آیتهای کتاب روشن کننده مر احکام حلال و حرام را عطف کتاب بر قرآن عطف احد الصفتین است بر دیگری قرآن بجهت آن گفت
که بخوانند و کتاب باعتبار آنکه مینویسند **هُدًى** و این کتاب راه نماینده است **وَبُشْرَى** و مژده دهنده **لِلْمُؤْمِنِينَ** مر گرویدگانرا
الَّذِينَ آنانکه **يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ** بپای میدارند نماز را بجا و در اوقات آن **وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ** و میدهند زکوة اموال خود را به
مستحقان **وَهُمْ بِالْآخِرَةِ** و حال آنکه ایشان بسرای دیگر **هُمْ** ایشان **يُوقِنُونَ** بیگمان میشوند تکریر ضمیر اشارت
باختصاص ایشانست در تصدیق آخرت **إِنَّ الَّذِينَ** بدرستی آنانکه **لَا يُؤْمِنُونَ** منکر شوند **بِالْآخِرَةِ** بسرای عقبی **زَيَّنَّا**
لَهُمْ آراسته ایم برای ایشان **أَعْمَالَهُمْ** عملهای زشت ایشانرا یعنی مشتهای طبع و محبوب نفس ایشان کردانیده ایم
صاحب فواید آورده که در ایشان امانی و شهوات ترکیب کرده ایم تا کارهای زشت را خوب می بینند و این حکم ختم و طبع دارد
فَهُمْ يَعْمَهُونَ پس ایشان سرگردان میشوند در ضلالت خود **أُولَئِكَ** آن گروه **الَّذِينَ لَهُمْ** آنانند که مر ایشانراست **سُوءُ**
الْعَذَابِ بدی عذاب بد در دنیا چون قتل و اسر در روز بدر **وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ** و ایشان در سرای دیگر **هُمُ الْأَخْسَرُونَ**
ایشانند زیانکارتر بسبب فوت مثوبت و استحقاق عقوبت **وَإِنَّكَ** و بدرستی که تو **لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ** تلقین کرده میشوی قرآنرا
یعنی فرا میگیری بتلقین جبرئیل که می آید بتو **مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ** از نزدیک خداوند راست کار **عَلِيمٍ** دانا **إِذْ قَالَ** یاد کن چون
گفت **مُوسَى لِأَهْلِهِ** موسی بن عمران مر کسانی را که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر و راه گم کرده بود و زنش را مخاض
پدید آمده و سرما دریافته **إِنِّي آنَسْتُ** بدرستی که من دیدم **نَارًا** آتشی از دور و چند **سَآتِيكُمْ** زود باشد که بیارم **مِنْهَا**
بِخَبَرٍ از آن آتش خبری یعنی از کسی که بر سر آن آتش باشد خبر راه بپرسم **أَوْ آتِيكُمْ** یا بیارم برای شما **بِشِهَابٍ قَبَسٍ**
شعلهٔ آتش فرا گرفته **لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ** شاید که شما گرم شوید بدان **فَلَمَّا جَاءَهَا** پس آنهنگام که آمد موسی علیه السلام بنزدیک
آن آتش نوری دید بی احراق افروخته اندر درختی سبز و گویند آتشی بود بحرف چون سایر آتشها و بر هر تقدیر چون موسی
علیه السلام آنجا رسید **نُودِيَ** ندا کرده شد **أَنْ بُورِكَ** بآنکه برکت داده باد **مَنْ فِي النَّارِ** هر که در مکان آتش است
یعنی در بقعهٔ مبارک یا هر که در طلب آتش است یعنی موسی علیه السلام **وَمَنْ حَوْلَهَا** و هر که گرداگرد آتش است یعنی ملائکه
وَسُبْحَانَ اللَّهِ و بگو پاکست خدای **رَبِّ الْعَالَمِينَ** پروردگار عالمیان از تشبیه آورده اند که چون موسی علیه السلام این ندا
شنید گفت ندا کننده کیست بازندا آمد که **يَا مُوسَى إِنَّهُ** ای موسی بدرستی که ندا از شان **أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ** منم خدای
غالب **الْحَكِيمُ** حکم کننده بصواب **وَأَلْقِ عَصَاكَ** و بیفکن عصای خود را موسی علی نبینا و علیه السلام عصا بیفکند فی
الحال ماری شد و آغاز رفتن کرد **فَلَمَّا رَآهَا** پس چون دید موسی عصا را که **تَهْتَزُّ** حرکت میکند باضطراب و هرطرف

میرود

میرود **كَأَنَّهَا جَانٌّ** گوییا که ماریست باریک تیز رو در اول حال چون مار خرد میبود و در آخر اژدها میشد و در تفسیر
امام ابو اللیث آورده رحمه الله تعالی که در وادی مقدس جانّ بوده و بمدد فرعون ثعبان شده و بهر وجه چون موسی علیه
السلام آن صورت مشاهده نمود **وَلَّى** روی بگردانید **مُدْبِرًا** در حالتی که گریزان بود از خوف آن **وَلَمْ يُعَقِّبْ** و باز نگشت
باری دیگر ندا رسید که **يَا مُوسَى لَا تَخَفْ** ای موسی مترس از عصا **إِنِّي لَا يَخَافُ** بدرستی که نمیترسند **لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ** نزدیک
من فرستاده شدگان یعنی ایشانرا نزد من بدی عاقبت نیست تا از آن بترسند و بباید ترسید ستمکار را **إِلَّا مَنْ ظَلَمَ** مگر کسی که ستم
کند **ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا** پس بدل کند و بجای آرد نیکی **بَعْدَ سُوءٍ** بعد از بدی یعنی توبه کند بعد از گناه **فَإِنِّي غَفُورٌ** پس
بدرستی که من آمرزنده ام تائبانرا **رَحِيمٌ** مهربانم بر ایشان **وَأَدْخِلْ يَدَكَ** و درآر دست خود را **فِي جَيْبِكَ** در گریبان
پیراهن خود را بیراهن حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام آستین نداشته پس حکم شد که دست در گریبان کن **تَخْرُجْ** تا بیرون
آید **بَيْضَاءَ** سفید و درخشنده **مِنْ غَيْرِ سُوءٍ** بی علتی یعنی سفیدی او از آفت برص نباشد پس موسی علیه السلام دست
در گریبان برد و درخشان و نورانی بیرون آورد اشارت رسید که این دو آیه را اظهار کن **فِي تِسْعِ آيَاتٍ** در جمله نه آیت
که معجزات تست و برو برسالت **إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ** بسوی فرعون و قوم او **إِنَّهُمْ كَانُوا** بدرستی که ایشان هستند **قَوْمًا**
فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان **فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ** پس چون بیامد بفرعون و قوم او **آيَاتُنَا** دلایل
قدرت ما و براهین رسالت موسی علیه السلام **مُبْصِرَةً** روشن و هویدا **قَالُوا** گفتند فرعونیان **هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ** این
جادویی روشن است یعنی همه کس داند که این سحریست **وَجَحَدُوا بِهَا** و منکر شدند مر آن معجزها را **وَاسْتَيْقَنَتْهَا** و بیگمان بودند
بدان **أَنْفُسُهُمْ** دلهای ایشان یعنی میدانستند که آن آیتها از نزدیک خداوندست و سحر نیست و انکار میکردند **ظُلْمًا** از روی
ستمکاری **وَعُلُوًّا** و برتری و سرکشی **فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ** پس ببین که چگونه بود **عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ** آخر کار تباه کاران که در دنیا
باب غرقه شدند و در عقبی باتش خواهند سوخت **بیت** همه حالت مفسدان ناخوش است، سرانجام اهل فساد آتش است
وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که ما دادیم **دَاوُودَ** داود پیغمبر را **وَسُلَيْمَانَ** و پسر او سلیمانرا **عِلْمًا** دانشی از احکام شرایع ما و دیگر
گفته که علم کیمیا **وَقَالَا** و گفتند بعد از اعطاء علم **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي** ستایش و ثنا آن خدائی را که بسبب دانش **فَضَّلَنَا** افزونی
داد ما را **عَلَى كَثِيرٍ** بر بسیاری **مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ** از بندگان گرویده خود **وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ** و میراث گرفت سلیمان **دَاوُودَ**
از داود نبوت یا علم را گفتند ملک را بآنکه قایم مقام او باشد و پسران دیگر گویند داود را علی نبینا و علیه السلام نوزده پسر بود
و هر یک داعیهٔ ملک داشتند حق سبحانه نامهٔ مهر کرده از آسمان فرستاد و در چند مسئله یاد کرد و فرمود که هر که از اولاد تو این
مسائل را جواب دهد بعد از تو وارث ملک باشد داود علیه السلام فرزندانرا جمع کرده و احبار و اشراف را حاضر کردانیده
مسئلها بر فرزندان عرض فرمود که بگوئید نزدیکترین چیزها کدام است و دورترین اشیا چیست و کدام است آنکه با و
انس بیشترست از او چیست آنکه وحشت از او افزونترست و کدام اند دو قایم و دو مختلف و دو دشمن و کدام کارست که آخر آن

ستوده است و کدام امر است که عاقبت او نکوهیده است اولاد داود علیه السلام از جواب عاجز آمدند سلیمان علیه السلام فرمود اگر
اجازت باشد من جواب بگویم داود علیه السلام ویرا دستوری داد و سلیمان گفت اقرب اشیا بادمی آخرتست و ابعد اشیا انچه میگذرد از
دنیا و انس اشیا جسد انسانست با روح و اوحش اشیا بدن خالی از روح اما قائمان ارض و سما اند و مختلفان لیل و نهار و متباعضان
موت و حیوة و کاری که آخرش محمودست حلم در وقت خشم و کاری که عاقبتش مذموم است حدت در وقت غضب و چون جواب
مسائل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل همه بفضل و کمال سلیمان علیه السلام معترف شدند و داود ملک بدو تسلیم کرد و دیگر
روز وفات فرمود سلیمان علیه السلام بر تخت نشست وَقَالَ و گفت يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان عُلِّمْنَا آموخته شدیم ما
مَنطِقَ الطَّيْرِ گفتار مرغان را مرجماعتی را از طیور او ازنجاست که بنی نوع ایشان ازان فهم معانی و اغراض میکنند و الحمد لله نبیل
علیه السلام آموختند آن بود که فهم میکند مرغان از یکدیگر اورده اند که روزی سلیمان علی نبینا و علیه السلام بلبلی دید بر شاخی
نشسته سر و دم میجنبانید و صدائی میکرد اصحاب خود را گفت میدانید که این بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم سلیمان فرمود
که میگوید منم امروز نیم خرما خورده ام خاک بر سر دنیا و قاخته او از کجا فرمود که میگوید کاشکی این خلائق مخلوق نشدندی و
هم از سلیمان منقولست که ورشان میگوید یعنی کبوتر خانگی برآید برای مردن و بنا کنید برای خراب شدن و طاوس میگوید
هر چه کنی مکافات بیابی و هدهد میگوید که هر که رحم نکند بر وی رحم نکنند و خطاف میگوید یعنی چلاکه نیکی از پیش فرستید تا نزدیک
خدا بیابید و حمامه میگوید سبحان ربی الاعلی ملاء سما به و ارضه و قطا میگوید یعنی اسفرود هر که خاموش کند بسلامت ماند
و طوطی میگوید وای بر کسی که مطلوب و مقصود وی دنیا باشد و باز میگوید سبحان ربی العظیم و بحمده و صرد میگوید استغفار کنید
ای گناهکاران و حداء میگوید کل شیء هالک الا وجهه و هزار دستان میگوید سبحان الله الخلاق الدائم و غراب نفرین میکند بر
عشار و در وسیط باسناد خود نقل میکند از ابن عمر رضی الله عنه که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که خروس در ترنم
خود چه میگوید فرمود که میگوید اذکروا الله یا ایها الغافلون و هم در وسیط از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که چکاوک در نغمه
خود میگوید بار خدایا لعنت کن بر دشمنان محمد و آل وی و سار میگوید خدایا از تو قوت روز بروز میخواهم یا رزاق و دراج میگوید
الرحمن علی العرش استوی العصه دانستن زبان مرغان معجزه سلیمان علیه السلام بود ازان سبب فرمود که منطق الطیر یاد داده
آموختند وَأُوتِينَا و داده شدیم یعنی ما را عطا کردند مِن كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که بدان محتاج بودیم إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این
عطا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ اوافزونی است اشکارا که بر هیچکس مخفی نیست آورده اند که سلیمان را تختی بود که هیچکس را از سلاطین
نبوده در موضعی آورده که بر یمین تخت او دویست هزار کرسی بود برای اکابر انس و بر یسار آن دویست هزار دیگر برای اشراف جن
و بر جانب راست سلیمان علیه السلام سی و پنج منبر نهاده و دانشمندان ادمیان بران نشستندی و بر جانب او همین عدد منبرها
بودی و احبار جنیان بران قرار گرفتندی و مرغان بر زبر ایشان در پرواز بودی و احبار سخن حق گفتندی و جن و انس بدان
گوش کنندی و مرغان بر زبر سر او بپر یکدیگر پیوسته استماع کردندی و سلیمان بر بالای تخت بودی وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ و جمع کرده شد برای سلیمان.

جُنُودُهُ و لشکرهای او مِنَ الْجِنِّ از دیوان وَالْإِنسِ و آدمیان وَالطَّيْرِ و مرغان فَهُمْ پس این لشکر يُوزَعُونَ
رانده شدندی بوقت سیر یعنی بازداشته بودندی تا همه در پیوندند اما راغب در تفسیر خود آورده که با وجود کثرت عدد مهمل
و بی نشان نبودند بلکه ضبط و ربط ایشان بمرتبه بوده که هیچکس از لشکریان از مقر معین خود پیش و پس نتوانستی رفت و در کشاف
و اکثر تفاسیر هست که لشکرگاه او صد فرسخ بوده بیست و پنج فرسخ برای لشکر جن و مثل آن برای انس و مانند آن برای طیر و مانند
آن برای وحش و بجهت وی بساطی بافته بودند یک فرسخ در یک فرسخ و تخت او در میان بساط نهادندی و اشراف و اکابر
بر کرسیها که بر حوالی تخت بود نشستند و باد آن بساط را برداشتی و بر وزیدی بکماهه راه ببردی روزی از ولایت شام بطرف یمن
توجه فرمودی میرفتند حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا تا وقتی که بیامدند عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ بر وادی النمل یعنی از زبران وادی که در حوزه طائف است
در آمدند قَالَتْ نَمْلَةٌ گفت مورچه لنگ که امراء مور بود یا طاحیه یا ملاحیه یا جرمی نام بود و دو بال داشت و در کشف ثعلبی آورده
که برابر خروسی بود در بزرگی و در زاد المسیر بوعلم نجیه گفته و در اعتاف ساوی گرگی و او مهتری مورچان ان وادی بود چون
لشکر سلیمان را علیه السلام دید بر بلندی برآمد و گفت يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ای مورچگان ادْخُلُوا در آیید مَسَاكِنَكُمْ در مسکنهای
خود لَا يَحْطِمَنَّكُمْ باید که در هم نشکنند شما را سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ سلیمان و لشکرهای او مراد از نهی لشکر از حطم نهی مورچگان
از توقف نخستین که عرضه تلف شوند وَهُمْ و لشکریان سلیمان لَا يَشْعُرُونَ ندانند که شما را پامال میسازند آورده اند که باد
این سخن را از سه میل راه که هر میلی سه فرسخ است بسمع سلیمان علی نبینا و علیه السلام رسانید فَتَبَسَّمَ پس تبسم کرد ضَاحِكًا
در حالتی که متعجب بود مِّن قَوْلِهَا از گفتار آن و گویند شادمان و خرم بود بادراک مقاله نمل آورده اند که او را طلبید و گفت ای مورچه
ندانستی که لشکر من ستم نکند گفت ندانستم اما من مهتر این قوم مراعات نصیحت ایشان واجبست گفت لشکر بر هوا بودند چگونه
قوم ترا پامال کردندی جواب داد که غرض من آن نبود که بر زمین شکسته شوند مراد من آن بود که نظر بدیدبه و کبکبه تو کنند
و بنظاره لشکر تو مشغول شده از ذکر خدای باز مانند و در میدان غفلت پامال و خذلان گردند یا مملکت تو ببینند و آرزوی دنیا در
دل ایشان پدید آید و دنیا مبغوضه حق است در کشف الاسرار آورده که سلیمان علیه السلام از وی پرسید که لشکر تو چند است گفت
من چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر یکی چهل هزار نقیب است و زیر دست هر نقیبی چهل هزار مور گفت چرا لشکر خود
را بیرون نیاوری جواب داد که ای نبی الله ما را روی زمین میدادند اختیار نکردیم درین زمین جای کردیم تا بجز خدای کسی حال ما را
نداند انگه گفت ای پیغمبر خدای از عطاهای که الله تعالی ترا داده یکی بگو گفت باد را مرکب ما ساخته اند که غدوها شهر و رواحها
شهر گفت یا سلیمان دانی که این چه معنی دارد یعنی هر چه ترا دادم از مملکت دنیا چون باد دست در آید و بباید و درین معنی گفته
اند نظم نه بر باد رفتی سحرگاه و شام ❊ سریر سلیمان علیه السلام ❊ بآخر ندیدی که بر باد رفت ❊ خنک آنکه با داد و دانش
داد رفت سلیمان علیه السلام بعد از استماع این کلام روی بمناجات ملک علام آورد وَقَالَ و گفت رَبِّ أَوْزِعْنِي ای
پروردگار من ملهم ساز مرا أَنْ أَشْكُرَ با آنکه شکر گویم نِعْمَتَكَ الَّتِي آن نعمت ترا که بمحض کرم أَنْعَمْتَ عَلَيَّ انعام کردی

بمن وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ و بكنم محض انعام فرمودي بر مادر و پدر من چه نعم ايشان نيز راجع بمن بود وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا و بانكه بكنم
كردار شايسته كه بفضل خود تَرْضَاهُ بپسندي آنرا وَأَدْخِلْنِي و درآر مرا بِرَحْمَتِكَ ببخشايش خود فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ در
ميان بندگان ستوده خود به بهشت در بحر الحقائق تشبيه كند وادي نمل را بحواس خمس و از تامل در اين سخن باقي قصه بر سالک سخن
داند كه زبان مرغان هواي عشق بشناسد ظاهر است شعر چون تو بدي ديو سليمان توجه داني زبان مرغان را آورده اند كه در حين
سفر بوادي بي آب رسيدند و وقت نماز درآمد سليمان خواست كه وضو سازد آب نبود و دليل لشكر بر آب هدهد بودي او را طلب
كردند نيافتند و گفته اند سليمان عليه السلام كه بر تخت بود ناگاه فرجه در مظله طيور پديد آمد و آفتاب بر وي افتاد نگاه كرد
موضع هدهد خالي يافت بتفحص درآمد وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ و باز جست مرغان را هدهد در ميان ايشان نبود فَقَالَ پس گفت
مَا لِيَ چيست مرا كه درخيل طير لَا أَرَى الْهُدْهُدَ نمي بينم هدهد را آيا چشم من بر وي نمي افتد أَمْ كَانَ يا هست مِنَ الْغَائِبِينَ
از غايب شدگان ازين مجمع لَأُعَذِّبَنَّهُ هر آينه عذاب كنم او را بجهت تاديب و مصلحت عَذَابًا شَدِيدًا عذاب سخت كه
پرهاي او را بركنم و او را در آفتاب افكنم يا ميان او و جفت او جدائي كنم يا او را با ضد او در قفص محبوس سازم يا از خدمت
خودش برانم أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ يا بكشم او را براي عبرت ديگر مرغان أَوْ لَيَأْتِيَنِّي يا بيايد بمن بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ به حجتي روشن
كه سبب غيبت او چه بوده فَمَكَثَ پس درنگ كرد هدهد غَيْرَ بَعِيدٍ زماني نه دير و دور و باز آمد سليمان عليه السلام
با او معاتبه آغاز كرد فَقَالَ پس گفت هدهد أَحَطتُ مشاهده كردم و رسيدم بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ بانچيزي كه تو مشاهده
نكرده و بدان نرسيده وَجِئْتُكَ و آمدم بتو مِن سَبَإٍ از شهر سبا كه مآب گويند بِنَبَإٍ يَقِينٍ بخبري محقق يعني از سبا خبري
بتو آورده ام و خبر آنست كه در هوا بهدهدي رسيدم كه از آن ولايت بود و با من عظمت پادشاه خود و خوبي هواي آن ديار تقرير
كرد هوس مشاهده آن نموده رفتم و ديدم سليمان عليه السلام پرسيد كه پادشاه ايشان كيست و دين او و رعيت او چيست
هدهد گفت إِنِّي وَجَدتُّ امْرَأَةً بدرستي كه من يافتم زني را بلقيس نام كه از روي اقتدار تَمْلِكُهُمْ پادشاهي ميكند اهل سبا را
وَأُوتِيَتْ و داده شده است آن زن مِن كُلِّ شَيْءٍ از هر چيزي كه پادشاهان را بكار آيد وَلَهَا و مر آن زن را عَرْشٌ عَظِيمٌ
تخت بزرگست بنسبت با او يا با تختهاي سلاطين ديگر آورده اند كه سي گز در سي گز يا هشتاد در هشتاد عرض و سمک آن
تخت بود از زر و نقره ساخته مكلل بجواهر وَجَدتُّهَا يافتم آن زن را وَقَوْمَهَا و گروه او را كه از روي جهل يَسْجُدُونَ
لِلشَّمْسِ سجده ميكنند مر آفتاب را و مي پرستند مِن دُونِ اللَّهِ بجز خداي وَزَيَّنَ و بيار استه است لَهُمُ الشَّيْطَانُ براي
ايشان شيطان أَعْمَالَهُمْ كردارهاي ايشان را از عبادت شمس و ساير اعمال قبيحه فَصَدَّهُمْ پس باز داشته است
ديو مركث ايشان را عَنِ السَّبِيلِ از راه راست فَهُمْ پس ايشان لَا يَهْتَدُونَ راه نمي يابند بطريق حق و شيطان
ايشان را از راه راست باز ميدارد أَلَّا يَسْجُدُوا تا سجده نكنند لِلَّهِ مر خداي را الَّذِي آن خدائي كه بتوانائي يُخْرِجُ الْخَبْءَ
بيرون مي آرد پوشيده را فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمينها يعني قطرات امطار را از آسمان ظاهر ميكند و نباتات

را از زمين اخراج ميكند وَيَعْلَمُ و ميداند مَا تُخْفُونَ آنچه پنهان دارند آفريدگان در دلهاي خود وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشكارا
سازند بزبانهاي خويش و حفص در هردو فعل بخطاب خوانده يعني آنچه شما پنهان و آشكارا كنيد اللَّهُ خداي بحق لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ
هيچ معبودي سزاوار نيست مگر او رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ آفريدگار عرش عظيم است آن عرش كه محيط است بكرسي و كرسي احاطه كرده
مر آسمانها و زمينها را پس عظمت عرش بلقيس نسبت با عظمت اين عرش چه تواند بود ع چه نسبت است سها را با آفتاب
درخشان اين سجده هشتم است بقول امام اعظم و نهم بقول امام شافعي رحمهما الله تعالى و در فتوحات اين را سجده سر خفي ميگويند
و موضع سجود مختلف فيه است بعضي از قرائت و ما يعلنون سجده ميكنند و برخي پس از تلاوت رب العرش العظيم آورده اند
كه چون هدهد سخن خويش را باتمام رسانيد قَالَ گفت سليمان عليه السلام سَنَنظُرُ زود باشد كه در نگريم و تامل كنم كه در اين
سخن أَصَدَقْتَ آيا راست گفتي أَمْ كُنتَ يا بودي مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گويان پس سليمان عليه السلام نامه نوشت
و گفت اذْهَب بِّكِتَابِي هَٰذَا ببر اين نوشته مرا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ پس بيفكن بسوي ايشان ثُمَّ تَوَلَّ پس روي بگردان
عَنْهُمْ از ايشان و بيك گوشه رو و تجسس كن فَانظُرْ پس بدبين كه ايشان ماذا بچه چيز باز ميگردند يعني در جواب
مكتوب بچه نوع با يكديگر رجوع ميكنند و سخن را بر چه قرار ميدهند ارباب قصص بر آنند كه بلقيس دختر شراحيل يا شرحبيل بن
مالك بود و چهل سال پدر شراحيل در ملک يمن پادشاهي كرده بود و او را با جني وصلت افتاد و فارعه جنيه و در عين المعاني
گفته كه بلقه بنت شيصبا را بخواست و بلقيس از وي متولد شد و بعد از پدر ملک را فرو گرفت و خويشان مادر وي از جن مدد كاري
كردند و براي او تختي بزرگ ساختند و او با قوم خود آفتاب پرستيدي چون هدهد خبر او به سليمان علي نبينا و عليه السلام رسانيد
وي نامه نوشت و مهر كرده بهدهد داد تا بديشان برد هدهد نامه در منقار گرفته بيامد و در محلي كه بلقيس بر تخت بود
اركان دولت حاضر بودند بر زبر تخت بپرواز آمد و مردمان در وي مينگريستند نامه را بر تخت افكند و قول اشهر آنست كه بلقيس
در خلوتگاه خود بر پشت تكيه داشت و درها قفل و بسته بودند هدهد از روزنه درآمد و نامه را بر سينه وي افكند بلقيس بر جست
و نامه را برداشته مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعيان حضرت او حاضر شدند و نامه در دست گرفته متوجه ايشان شده قَالَتْ
گفت يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ اي گروه اشراف إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ بدرستي كه افكنده شده است بسوي من كِتَابٌ كَرِيمٌ نوشته بزرگ
نامه را بزرگ گفت باعتبار فرستنده او كه پيغمبر بزرگوار بود يا بسبب آنكه آورنده آن مرغي بود و اين امر غريب ايشانست يا
بجهت آنكه مهر داشت امام قشيري رحمه الله تعالى فرموده كه بزرگي بدان واسطه بود كه در وي طمع ملک نبود بلكه دعوت بمالک
الملک بود و گفته اند چون مضمون نامه نام خداوند تعالى بوده پس آن نامه بزرگترين همه نامها باشد نظم اي نام تو بهترين
سرآغاز بي نام تو نامه كي كنم باز اي آرايش نامها است نامت و آسايش سينها كلامت القصه بلقيس گفت نامه بمن آورده اند
اركان دولت پرسيدند كه از كه آورده اند فرمود كه إِنَّهُ بدرستي كه اين كتاب مِن سُلَيْمَانَ از نزديك سليمانست وَإِنَّهُ
و بدرستي كه مضمون او اينست كه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ برمن بزرگي مكنيد و گردن مكشيد وَأْتُونِي

يرجعون ط

وبیایید بمن مسلمین گردن نهادگان وفرمان برندگان چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند ودیدند که با وجود وجازت الفاظ
دلالت بر معانی بسیار دارد پریشان شدند ومضطرب وبراسیمه گشتند قالت گفت بلقیس یا ایها الملأ ای گروه بزرگان
وایشان سیصد وسیزده بزرگ بودند از ارکان مملکت که هریکی برده هزار کس حکم میکردند بلقیس ایشانرا جمع کرده فرمود که
افتونی فتوی دهید مرا فی امری درکار من وآنچه صلاح وصواب باشد با من بگویید ما کنت نیستم من قاطعة امرا
برنده وفیصل دهنده کاری را حتی تشهدون تا شما نزد من حاضر گردید یعنی بی حضور وبی مشورت شما کاری نمیکنم قالوا
گفتند آن گروه نحن اولوا قوة ما خداوندان قوتیم واولوا بأس شدید وخداوندان کارزار سخت یعنی هم قوت داریم وهم عدت
هم لشکر وهم شجاعت والامر الیک وکار مفوض است برای تو فانظری پس درنگر وببین ماذا تأمرین تا
چه میفرمایی از مقاتله ومصالحه نظم اگر جنگ خواهی نبرد آوریم دل دشمنانرا بدرد آوریم وگر صلح جویی ترا بنده ایم
بتسلیم حکمت سرافکنده ایم چون بلقیس از ایشان دریافت که میل مقاتله دارند نه بسندید وگفت مرا مصلحت جنگ نیست چه خوف
دورویه دارد اگر ایشان غالب آیند دیار واموال ما عرضه تلف میشود کما قال الله تعالی قالت گفت بلقیس ان الملوک
بدرستی که پادشاهان اذا دخلوا قریة چون درآیند بدیهی وشهری که بقهر بگیرند افسدوها تباه سازند آنرا یعنی خراب
کنند وجعلوا وگردانند اعزة اهلها عزیزان اهل آن دیه را اذلة خوار وبی مقدار یعنی غارت کنند واسیر گیرند
وکذلک یفعلون وهمچنین میکنند تأکید قول اول است وانی مرسلة وبدرستی که من فرستنده ام الیهم بسوی
سلیمان وقوم او بهدیة هدیه که مقدمه صلح است فناظرة پس نگرنده ام که از آنجا بم بچه چیز یرجع المرسلون
بازمیگردند فرستادگان من اگر هدیه مرا قبول کند ملک است والا پیغمبر دیگر پیغمبر آورده که پانصد غلام را لباس کنیزان
پوشانید وپانصد جاریه را زی غلامان بیاراست وهزار خشت زرین وتاجی از زر مکلل بدر ویاقوت ومقدار مشک وعنبر
وحقه در و درج ناسفته ومهره جذع کج سفته فرستاد ومنذر بن عمرو را با یکی دیگر از اشراف قوم برفتن مقرر کرد وفرمود
که ای منذر نیکو احتیاط کن اگر بچشم غضب در تو نگرد بترسی که او پادشاه است واگر بتازه رویی وخوشخویی با تو سخن
کند بدانکه پیغمبر است ودلیلی دیگر بر نبوت او آنست که میان غلامان وجواری تمیز کند وگوهر ناسفته را سوراخ سازد و
مهره کج سفته را رشته کشد ایشان هدایا بر داشته متوجه شدند وهدهد کیفیت حال عرضه کرد سلیمان علیه السلام بفرمود
تا دیوان خشتهای زر ونقره ساختند ومیدانی که هفت فرسنگ طول او بود بدانها فرش انداختند ودر رونه سیلیت
منذر مراکب بحری وبری بر جوانب میدان بداشتند وهر یک از آدمیان وپریان ودیوان وسباع ووحوش وهوام جداگانه
صف برکشیدند ومرغان در روی هوا پر در پر بافتند شعر باصد هزاران دیده فلک در هزار قرن مجلس بدان تکلف وخوبی
ندیده بود منذر بکنار میدان رسیده وآن فرش واساس آراسته دیده از هدایای خویش شرمنده شد وچون پیش تخت
سلیمان علیه السلام رسید آنحضرت با روی تازه تبسم کرده وبرا پرسش کرد وفرمود که حقه را بیار که در وی دری ناسفته

ومهره

ومهره کج سفته است پس ارضه فرمود تا دانه عدس را سوراخ کند ودوده را حکم کرد تا رشته در دهان گرفته بر سوراخ آن مهره
بگذشت ورشته در وی کشید وآب طلبیده غلامان وجواری را فرمود که از غبار راه آمده اید روی بشویید مردان آب بر داشته فی الحال روی
شستن آغاز کردند وزنان آب از دستی بر دست دیگر ریختند بدین نکته میان ایشان امتیاز فرمود وهدیه ایشانرا رد کرد چنانچه حق سبحانه
فرمود فلما جاء سلیمان پس آنهنگام که آمد رسول بلقیس بسلیمان وهدیه آورد قال اتمدونن گفت ایا مدد میدهید مرا بمال
نخواسته وحال آنکه مال من از همه کس بیشتر است فما آتانی الله پس آنچه عطا کرد مرا خدای از ملک ونبوت وعلم خیر مما آتاکم بهتر
است از آنچه بشما داده از متاع دنیا بل انتم بلکه شما بهدیتکم تفرحون بهدیه خود شاد میشوید ومی نازید زیرا که جز حیوة
دنیا مطمح نظر همت شما نیست نظم انکه بیرون کند جانب علوی جوهمای دنیا اندر نظر همت او مردار است ارجع ای
رسول باز گرد الیهم بسوی بلقیس وقوم او وبگو تا بیایند واگر نیایند فلنأتینهم بجنود پس هر آینه بیاریم بدیشان لشکرها
که از غایت کثرت وقوت لا قبل لهم طاقت مقاومت نباشد ایشانرا بها بآن لشکرها ولنخرجنهم وهر آینه بیرون
کنیم ایشانرا منها از بلده سبا اذلة درحالتی که بی حرمت وبی عزت باشند وهم صاغرون وایشان خوار شدگان
شوند واسیران منذر باز گشت وتمام احوال باز نمود بلقیس تهیه راه کرده تخت خود را در خانه مضبوط ساخت ونگهبانان
گماشت ودر خانه را قفل کرده کلید بر داشت وبالشکر متوجه بارگاه سلیمان شد دیوان خبر یافته اندیشیدند که چون سلیمان
علیه السلام بلقیس را ببیند با کمال حسن وجمال عقل البته بازدواج او میل کند واو سلیمان را بر اسرار جن اطلاع دهد وکار بر مایه
تنگ آید صلاح آنست که طعنه زنیم بر جمال وکمال او تا عیبها او در دل سلیمان علیه السلام نشسته بدو توجه نکند پس بعضی از اشراف
جن پیش تخت آمده بموقف عرض رسانیدند که عقل بلقیس قصوری تمام دارد وکلام او منهج صواب منحرف میکند وپای او
مانند سم حمار است انگشت ندارد سلیمان علیه السلام در اندیشه افتاد واول خواست که عقل او را امتحان کند قال یا ایها الملأ
گفت ای گروه بزرگان ایکم کدام شما یأتینی بعرشها می آرد تخت بلقیس را قبل ان یأتونی پیش از آنکه بیایند بمن
مسلمین مسلمانان چه هرگاه مسلمان آمدند گرفتن تخت او روا نیست مگر برضای او وغرض آن بود که اورا تغییر دهد
وازو پرسد که سریر تو هست یا نی وجواب از عقل او وقوف یابد قال عفریت گفت دیوی پلیدی ناخوش من
الجن از قوم جن نام او ذکوان یا صخر انا آتیک به من بیارم ترا آنرا قبل ان تقوم پیش از آنکه برخیزی من مقامک
از مقام خود یعنی از مجلس حکومت وچه سلیمان علیه السلام تا نصف النهار بمجلس حکم نشستی وانی علیه وبدرستی که من بر حمل آن
لقوی توانایم امین وامینم بر جواهر او یعنی در آن خیانت نکنم وبامانت بتو رسانم سلیمان علیه السلام فرمود که زودتر
ازین خواهم قال الذی عنده گفت آنکسی که نزدیک او بود علم دانشی من الکتاب از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده
بود واسم اعظم دانسته وآنکس حاضر بوده علیه السلام یا صاحبه ابوالبشیله است ودر تیسیر آورده که بر ضبه ابن ادعاء ارند
که من عنده علم الکتاب بدو ماست وگفته اند حضرت سلیمان بود علیه السلام یا مردی مستجاب الدعوة که او ملیخا کفندی یا ذی

الذین با اسطوع یا ملکی که مؤید سلیمان بوده یا ملکی که دمش مقادیر بدست اوست یا جبرئیل علیه السلام و بر این تقدیر که یکی از ملائکه باشد مراد
از کتاب لوح محفوظ است و اشهر آنست که آصف برخیا که وزیر سلیمان بود گفت أَنَا آتِيكَ بِهِ من بیارم تخت بلقیس را بتو قَبْلَ أَنْ
يَرْتَدَّ پیش از آنکه باز گردد إِلَيْكَ بسوی تو طَرْفُكَ چشم تو یعنی چون در چیزی نگری تا چشم از آن برداری من تخت او را حاضر
کنم ازم سلیمان دستوری داد او بسجده در افتاده گفت یا حی یا قیوم که بعبری اهیا شراهیا باشد و بقول بعضی گفت یا ذا الجلال والاکرام و
بر هر تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس در موضع خود بزمین فرو رفت و طرفة العین را پیش تخت سلیمان از زمین بر آمد و در وسیط
فرموده که حق سبحانه آنجا او را اعدام کرد و نزد سلیمان ایجاد فرمود فَلَمَّا رَآهُ پس آنهنگام که سلیمان دید آن تخت را مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ
قرار یافته نزدیک او قَالَ هَٰذَا گفت این کرامت مِنْ فَضْلِ رَبِّي از فضل آفریدگار منست لِيَبْلُوَنِي تا بیازماید مرا که در
مثل این امور أَأَشْكُرُ آیا شکر میکنم أَمْ أَكْفُرُ یا ناسپاسی پیش می آرم وَمَنْ شَكَرَ و هر که سپاسداری کند نعمت خدا را
فَإِنَّمَا يَشْكُرُ پس جز این نیست که سپاس میدارد لِنَفْسِهِ از برای خود چه شکر موجب دوام نعمت مزید آنست وَمَنْ
كَفَرَ و هر که کفران ورزد فَإِنَّ رَبِّي پس بدرستی که پروردگار من غَنِيٌّ بی نیاز است از شکر گذاری و ناسپاسی
مردمان كَرِيمٌ کرم کننده است با نعام بر مستحقان قَالَ نَكِّرُوا گفت سلیمان علیه السلام بگردانید لَهَا برای بلقیس
عَرْشَهَا تخت او را یعنی هیات و شکل او را تغییر دهید بر آن وجه که اعلاش را باسفل آرید و مقدم را مؤخر سازید یا جواهر را
تبدیل کنید اخضر بجای احمر و ابیض در موضع اصفر وضع کنید نَنْظُرْ تا بنگریم ما که بعد از سوال از وی أَتَهْتَدِي آیا راه می
یابد و میشناسد تخت خود را أَمْ تَكُونُ یا باشد مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ از آنانکه راه نمی یابند بچیزی و نمیشناسند فَلَمَّا جَاءَتْ پس
آنهنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان و تخت او پیش تخت سلیمان نهاده بود قِيلَ گفتند او را أَهَٰكَذَا آیا همچنین است عَرْشُكِ
تخت تو قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ گفت گوئیا که این آنست جزم نکرد که هو هو از جهت آنکه احتمال داشت که تختی باشد مثل تخت او و این
از کمال عقل بود پس گفت وَأُوتِينَا الْعِلْمَ و داده اند ما را علم در کمال قدرت الهی و صحت نبوت سلیمان مِنْ قَبْلِهَا پیش از این
معجزه وَكُنَّا مُسْلِمِينَ و هستیم ما گردن نهادگان حکم ویرا وَصَدَّهَا و باز داشت خدای بلقیس را بعد توفیق مَا كَانَتْ تَعْبُدُ آن
چیزی که بود که میپرستید او را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی آفتاب را إِنَّهَا كَانَتْ بدرستی که بلقیس بود مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ از
گروه کافران آورده اند که سلیمان علی نبینا و علیه السلام جهت امتحان پای وی فرموده بود تا قصری بنا کرده بودند و زمین
آن از آبگینه سفید صافی ساخته و در زیر آن آب در آورده و ماهیان در آنجا افکنده چنانچه صحن آن خانه همه آب مینمود و
سریر سلیمان در میان قصر نهاده بودند و بلقیس را طلبیدند چون بدر کوشک رسید قِيلَ لَهَا گفتند مر او را ادْخُلِي الصَّرْحَ در آی
در ساحت این قصر فَلَمَّا رَأَتْهُ پس چون دید زمین قصر را حَسِبَتْهُ لُجَّةً پنداشت آنرا آب بسیار وَكَشَفَتْ و برکشید
دامن جامه عَنْ سَاقَيْهَا از هر دو ساق خود تا پای در آب نهد سلیمان دید که پای او بپای آدمیان میماند قَالَ ای
بلقیس جامه بر مکش إِنَّهُ بدرستی که آنچه تو آب می پنداری صَرْحٌ مُمَرَّدٌ عرصه ایست ساده و هموار مِنْ قَوَارِيرَ

ان

از آبگینه قَالَتْ رَبِّ گفت بلقیس که ای آفریدگار من إِنِّي ظَلَمْتُ بدرستی که ستم کردم نَفْسِي بر نفس خود بپرستش
آفتاب وَأَسْلَمْتُ و اسلام آوردم مَعَ سُلَيْمَانَ با سلیمان یعنی بر دست او و تسلیم شدم لِلَّهِ مر امر خدا را رَبِّ
الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان و در تزویج سلیمان علیه السلام و مآل کار او سخن بسیار کرده اند و در جواهر التفسیر آنها
مذکور است صاحب تاویلات فرموده که چه مانند است هدهد بقوت مفکره و سبا به تن حسد و سلیمان بدل و بلقیس بنفس
و من عنده علم الکتاب بعقل فعال و عرش بلقیس بطبیعت بدنیه و تطبیق حکایت مفوض بفهم درست بیت آنکس که ز شهر
آشنائیست داند که متاع ما کجائیست وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آئینه ما فرستادیم إِلَىٰ ثَمُودَ بسوی قبیله ثمود أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر
ایشان صالح را أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ بآنکه بپرستید خدا را فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان فَرِيقَانِ دو گروه شدند مؤمن
و کافر يَخْتَصِمُونَ و بجنگ و خصومت در آمدند با یکدیگر و مخاصمه ایشان در سوره اعراف رقم ذکر یافته و چون کافران بوقت
خصومت ملزم شدند گفتند که بیار ای صالح آنچه ما را وعده میکردی از عقوبات قَالَ يَا قَوْمِ گفت صالح ای گروه من لِمَ
تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ چرا شتاب میکنید بنزول عذاب قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از توبه یعنی تاخیر میکنید در آن آورده اند که ثمود
میگفتند که چون عذاب بیوبینیم آنگاه توبه کنیم صالح علی نبینا و علیه السلام فرمود که لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ چرا استغفار نمیکنید
بایمان و توبه از خدای آمرزش نمیطلبید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحم کرده شوید و عذاب فرو نیاید قَالُوا اطَّيَّرْنَا گفتند
فال بد گرفتیم بِكَ بتو وَبِمَنْ مَعَكَ و بهر که با تست از مؤمنان تا تو آغاز دعوت کرده شدائد و محن روی بما آورده و
جدائی در میان ما افتاده قَالَ طَائِرُكُمْ گفت صالح فال شما از خیر و شر عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدا است یعنی سبب محنت شما
مکتوبست نزدیک خدای بحکم ازلی و جنبر و بجهت من تبدیل نگردد نظم قلم به نیک و بدی خلق در ازل رفته است بگفت
و گوی خلائق دگر نخواهد شد بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ تُفْتَنُونَ گروه آزموده شدگانید یعنی شما را می آزمایند بتعاقب دولت
و نکبت و سختی و آسانی وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ و بودند در شهری که صالح علیه السلام میبود از زمین حجر تِسْعَةُ رَهْطٍ نه نفر از اشراف
قوم و اشرار ایشان از جمله قدار بن سالف و مصدع بن دهر که بند نام او مهرج بوده مباشر عقر ناقه بودند يُفْسِدُونَ تباهی
میکردند بکفر و معاصی فِي الْأَرْضِ در زمین حجر وَلَا يُصْلِحُونَ و بصلاح نمی آوردند کار خود را یعنی فسادی داشتند
خالی از صلاح چون بعد از عقر ناقه وعید عذاب شنیدند قَالُوا گفتند با یکدیگر تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ و حال آنکه سوگند
خورده بودند بخدای یعنی بعد از سوگند گفتند لَنُبَيِّتَنَّهُ هر آئینه شبیخون میکنیم بر صالح وَأَهْلَهُ و بر کسان وی و میکشیم
ویرا ثُمَّ لَنَقُولَنَّ پس میگوئیم لِوَلِيِّهِ ولی خون او را یعنی اگر از ما پرسند که صالح را که کشته است گوئیم مَا شَهِدْنَا حاضر
نبودیم ما مَهْلِكَ أَهْلِهِ هلاک کردن کسان او را و حفص بکسر لام خوانند یعنی ما در موضع هلاک ایشان نبودیم پس اهلاک ایشان
چه خبر داشته باشیم وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راست گویانیم وَمَكَرُوا مَكْرًا و مکر کردند ایشان مکر کردنی بدین مواضعه
که صالح را بکشیم و ولی دم او را گوئیم که ما نکرده ایم و حیله کردیم وَمَكَرْنَا مَكْرًا و مکر کردیم مکر کردنی یعنی جزاء مکر بدیشان رسانیم

بانکه مکر ایشان را سبب هلاک ایشان ساختیم وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان اگاه نبودند و شعور نداشتند بان آورده اند که صالح علیه
السلام مسجدی داشت در غاری و شبها آنجا نماز گذاردی ایشان نذر کنند که وعده عذاب ما بعد از سه روز دیگر است
ما پیش از ان کار صالح بسازیم پس اول شب در ان غار آمده در کمین نشستند تا چون صالح در آید بکشندش ناگاه سنگی بر ایشان فرود
آمد و همه را در زیر گرفت و در غار را بپوشید و ایشان در انجا هلاک شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل علیه السلام مردند فَانْظُرْ
كَيْفَ كَانَ پس بنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ سرانجام مکر ایشان أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ بنگر که ما هلاک کردیم این نه تن را در
غار وَقَوْمَهُمْ و باقی قوم ایشان را أَجْمَعِينَ همه بصیحه فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ پس آنست خانهای ایشان در زمین حجر
بنگرید انرا خَاوِيَةً در حالتی که خالی و خراب است بِمَا ظَلَمُوا بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک آوردند إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه با ثمود کردیم لَآيَةً هر آینه عبرتیست لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ مر گروهی را که دانند و بدان متنبه شوند
وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و برهانیدیم آنرا که گرویدند بصالح وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از کفر و معاصی و بدان
سبب نجات یافتند وَلُوطًا و یاد کن لوط بن هاران را علیه السلام إِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ مر قوم خود را أَ
تَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ آیا می آیید بعمل زشت یعنی لواطت وَأَنْتُمْ و حال آنکه شما تُبْصِرُونَ میدانید زشتی انرا یا می بینید
انرا یکدیگر یا اثر انرا یعنی بر طریق اعلان میکنید و ان افحش است أَئِنَّكُمْ آیا شما لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ می آیید بمردان شَهْوَةً
از روی شهوت مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بجز زنان که برای شهوت مخلوقند بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروهی مردمید
که نمیدانند عاقبت فعل انرا خود را فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم لوط إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند با
یکدیگر أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ بیرون کنید کسان لوط را یا لوط را مِنْ قَرْيَتِكُمْ از دیه خود که سدوم است إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان
أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ مردمانند که پاکیزگی میکنند یعنی خود را پاک میدانند و ما را پلید میخوانند فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات
دادیم لوط را وَأَهْلَهُ و کسان او را یعنی دختران او را إِلَّا امْرَأَتَهُ لیکن زن او قَدَّرْنَاهَا قضا کردیم بودن
او را مِنَ الْغَابِرِينَ از باقی ماندگان در عذاب وَأَمْطَرْنَا و بباراندیم عَلَيْهِمْ بر ایشان بعد از زبر و زبر شدن
مؤتفکات مَطَرًا بارانی از سنگ فَسَاءَ پس بد بارانی است مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ باران بیم کرده شدگان که تصدیق
بیم کنندگان نکردند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ گفتیم لوط را علیه السلام که بگو ستایش مر خدای راست بر هلاک کفره وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ
وسلام بر بندگان او الَّذِينَ اصْطَفَىٰ آنانکه برگزیده است ایشان را بعصمت و نگاه داشته از فواحش و نجات داده از عقوبت
وقول اصح آنست که مأمور بحمد حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم که چون حق سبحانه درین سوره قصصهای که دال است
بر کمال قدرت چون قصه موسی و بر اختصاص رسل با آیات کبری چون قصه سلیمان و مشتمل است بر اهلاک اعدا و نصرت
اولیا چون قصه صالح و لوط علی نبینا و علیهم السلام بوی فرستاده و وقوف بر ان نعمتی بزرگست پس ویرا بحمد الهی امر کرد
و بسلام بر بندگان گزیده که انبیا اند یا صحابه کبار آنحضرت رضی الله عنهم یا اهل قرآن یا عامه مؤمنان و گفته اند اهل اسلام اند

کردل

که دل ایشان سالم است از لوث علائق و سر ایشان خالی است از فکر خلائق امروز سلام بواسطه شنوند و فردا بی واسطه خواهند شنید
سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ نظم هر بنده که او گشت مشرف بسلامت ۞ البته شود خاص بتشریف سلامت ۞ لطفی کن و بنواز دلم را بسلامی
زیرا که سلامت همه لطف است و کرامت ۞ آللَّهُ آیا خدای بحق خَيْرٌ بهتر است أَمَّا يُشْرِكُونَ یا آنکه انباز میگیرند مشرکان

الجزء العشرون من اجزاء الثلثين

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ یا آنکس که بقدرت بیافرید آسمان و زمین
را که اصول عالم کون و فسادند وَأَنْزَلَ لَكُمْ و فرو فرستاد برای شما مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مَاءً آبی فَأَنْبَتْنَا پس
برویانیدیم بِهِ بدان آب عدول از غیبت بتکلم برای تاکید اختصاص فعل است بذات او یعنی ما توانیم و بس برویانیدیم بآب
باران حَدَائِقَ بوستانهای دیواری است ذَاتَ بَهْجَةٍ خداوند خوبی و خرمی یعنی آراسته و زیبا مَا كَانَ لَكُمْ نیست و نسزد
شما را أَنْ تُنْبِتُوا آنکه برویانید شَجَرَهَا درختان آن بوستانها را أَإِلَٰهٌ آیا هست یعنی نیست معبودی مَعَ اللَّهِ با
خدای باحق که یاری دهد او را درین افعال زیرا که او متفردست بخلق و تکوین بَلْ هُمْ بلکه مشرکان قَوْمٌ يَعْدِلُونَ گروهی اند
که میل میکنند از راه توحید یا شرک می ارند بخدای و او را عدیل اثبات میکنند أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ آیا عدیل ایشان بهترست یا کسی
که گردانید زمین را قَرَارًا قرارگاه آدمیان و دواب وَجَعَلَ خِلَالَهَا و پیدا کرد در میانهای زمین أَنْهَارًا جویهای آب
وَجَعَلَ لَهَا و بیافرید برای استحکام زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند که در وی معادن متکون کرد و از حضیض او چشمها
منشق کرده وَجَعَلَ و کرد بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ میان دو دریای عذب و مالح یا دو خلیج فارس و روم حَاجِزًا مانعی که با یکدیگر
مختلط نشوند أَإِلَٰهٌ آیا هست خدای یعنی نیست مَعَ اللَّهِ با الله که در آفرینش اشیا مدد او باشد بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه
بیشتر اهل شرک لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند تفرد حق را در آفرینش اشیا لاجرم بشریک قائلند و ایا شریک ناتوان ایشان بهترست أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ
یا کسی که اجابت کند درمانده را إِذَا دَعَاهُ چون بخواند او را مضطر کسی را گویند که او را هیچ وسیله نباشد مگر سبحانه و گفته اند مضطر
کسی است که دل از هستی خود برداشته باشد چون غریق بحر یا گم شده در بیابان بی پایان یا بیمار نا امید از صحت شیخ داود طائی قدس سره
بعیادت بیماری رفته بود بیمار گفت ای شیخ دعا کن برای شفاء من شیخ گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت بدعاء مضطر باز بسته است
زیرا که نیاز او بیشتر باشد و حق سبحانه نیاز بیچارگان را دوست میدارد نظم آن نیاز مریمی بودست و درد ۞ که چنان طفلی
سخن آغاز کرد ۞ هر کجا دردی دوا آنجا رود ۞ هر کجا فقری نوا آنجا رود ۞ پیش حق یک ناله از روی نیاز ۞ به که عمری بی نیاز اندر
نماز ۞ پس چون نیازمند بیچاره دعا کند حق سبحانه اجابت فرماید وَيَكْشِفُ السُّوءَ و بر دارد بدی را یعنی دفع کند از و آنچه او را بد آید
وَيَجْعَلُكُمْ آیا بت بهتر است یا آن خدای که گرداند شما را خُلَفَاءَ الْأَرْضِ خلیفگان در زمین یعنی شما را جانشین پیشینیان
سازد و زمین را از پس ایشان بتصرف شما در آرد أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا خدای دیگر هست با خدای که درین کارها اعانت او کند
یعنی نیست و نشاید قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ اندکی پندی بپذیرید یا خدای را اندک یاد میکنید و گفته مراد قلت عدم است یعنی یاد
نمیکنید مر خدای را و پرستش بتان میکنید آیا ایشان بهترند أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ یا کسی که راه مینماید شما را فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ در تاریکیهای

بیابان و دریا ومن یرسل الریاح و کیست که میفرستد بادها را بشرا مژده دهندگان بین یدی رحمته پیش از رحمت او که باران است
ءاله مع الله آیا باشد خدای دیگر با خدای بحق یعنی نتواند بود تعالی الله پس بزرگ است خدای و برتر عما یشرکون
از آنچه انباز میکنند کافران چه قادر بخالق مقدس باشد از مشارکت عاجز مخلوق و آیا چنان شریکی بهتر باشد امن یبدؤا الخلق
یا آنکه بیافریند خلق را از عدم بوجود آرد ثم یعیده پس باز آرد او را بعد از آنکه بعدم رفته باشد یعنی برانگیزد در قیامت
ومن یرزقکم و آنکه روزی دهد شما را من السماء از آسمان بباران والارض و از زمین به نبات یا باسباب
سماوی و ارضی شما را روزی بخشد ءاله آیا هست خدای مع الله شریک با خدای که این کار را تواند کرد قل هاتوا
بگو بیارید برهانکم حجت خود را بر آنکه کسی غیر الله بر اینها قدرت دارد ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست
گویان در آنکه الهی دیگر هست چه کمال قدرت از لوازم الوهیت است و آن غیر حق را ثابت نیست قل بگوای محمد لا یعلم
نمیداند من فی السموات والارض هرکه در آسمان و زمین است الغیب نا آمده و پوشیده را الا الله لیکن خدای
میداند پس چنانچه بقدرت کامله مخصوص اوست علم شامل نیز بدو اختصاص دارد وما یشعرون و نمی دانند مشرکان ایان یبعثون
که کدام وقت برانگیخته خواهند شد بل ادارک بل بمعنی هل است و در لباب گوید بمعنی ام و بر هر تقدیر استفهام بمعنی نفی باشد یعنی
در هم نرسید و کامل نشد علمهم دانش ایشان فی الآخرة در وقوع آخرت یعنی ندانستند آخرت را کما ینبغی بل هم بلکه
ایشان فی شک در گمانند منها از وقوع آن بل هم منها بلکه ایشان از آخرت عمون نابینا باشند یعنی چشم
و دل ایشان از مشاهده دلایل بعث و حشر پوشیده است وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند بسبب نابینائی دیده بصیرت
ءاذا کنا آیا چون گردیم ما ترابا خاک وآباؤنا و پدران ما نیز خاک شوند ائنا لمخرجون آیا ما بیرون آورده شدگانیم
از گورها یا بیدار شدگان از مضیق فنا و در دل مدکان بسعت حیات لقد وعدنا بدرستی که وعده داده شدیم هذا این
حشر و نشر را نحن وآباؤنا ما و پدران ما من قبل پیش از وعده محمد علیه السلام یعنی همه انبیا این وعده دادند و بتحقیق
ندانجامید ان هذا نیست این وعده الا اساطیر الاولین مگر افسانه پیشینیان یعنی مانند افسانهای که مجرد سخنی است بی حقیقت
قل سیروا بگو بروید فی الارض در زمین اهل تکذیب چون دیار حجر و احقاف و مؤتفکات فانظروا کیف کان پس
بنگرید که چگونه بود عاقبة المجرمین سرانجام گناهکاران ولا تحزن و اندوهناک مشو ای محمد علیهم بر تکذیب و
اعراض مشرکان ولا تکن و مباش فی ضیق در تنگدلی مما یمکرون از آنچه ایشان مکر کنند که تو در پناه عصمت منی و
متکفل نگاه داشت تو منم نظم غم مخور زانکه غمخوارت منم ور همه بد خواهند دارت منم از تو گر اغیار بر تابند روی
این جهان و آن جهان یارت منم ویقولون و میگویند کافران متی هذا الوعد کجاست و کی خواهد بود این عذاب موعود
ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست گویان خطاب پیغمبر و اصحاب اند که پیوسته کفار را بعذاب بیم مینمودند قل
بگو عسی ان یکون شاید آنکه باشد که بحکم الهی ردف لکم پیوندد بشما و از پی درآید شما را بعض الذی برخی از آنچه

تستعجلون

ستار

شتاب میکنید نزول و حلول آن را و آن عذاب روز بدر بود یا قحط و غلا وان ربک و بدرستی که پروردگار تو لذو فضل
خداوند فضل و رحمت است علی الناس بر مردمان که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان بمعاصی ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان لا
یشکرون سپاس داری نمیکنند و حق نعمت تاخیر عذاب را نمیشناسند وان ربک و بتحقیق آفریدگار تو لیعلم هر آینه
میداند ما تکن آنچه پوشند صدورهم دلهای کفار از حقد و حسد بر تو وما یعلنون و آنچه اظهار میکنند از
تکذیب و عداوت تو وما من غائبة و نیست هیچ پوشیده از حوادث و نوازل فی السماء والارض در آسمان و زمین الا فی
کتاب مبین مگر نوشته است در کتابی روشن یعنی لوح ان هذا القرآن بدرستی که این قرآن یقص علی بنی اسرائیل
میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان میکند برای ایشان اکثر الذی بیشتر از چیزی که از جهالت هم فیه ایشان در آن چیز
یختلفون اختلاف میکنند و بخلاف یکدیگر سخن میگویند چون تشبیه یهود و تثلیث نصاری و احوال جسمانی و روحانی و
صفات بهشت و دوزخ و قصه عزیر و عیسی علی نبینا و علیهم السلام وانه و بدرستی که قرآن لهدی رهنمونی است و
رحمة و بخشایشی للمؤمنین مر گرویدگان را که بدو احکام ایشان متنبع اند یدان ان ربک بدرستی که خداوند تو یقضی
بینهم داوری کند میان اهل اختلاف از بنی اسرائیل بحکمه بحکم راست و درست خود وهو العزیز و اوست غالب
که حکم او را رد نتوان کرد العلیم و اوست دانا بحقیقت آنچه حکم میکند فتوکل پس توکل کن علی الله بر خدای و از
دشمنی معاندان باک مدار انک بدرستی که تو علی الحق المبین بر راستی روشن یعنی راه تو راست و کار تو درست
انک بتحقیق که تو لا تسمع الموتی سخن نتوانی شنواند مردگان را یعنی مرده دلان که فهم سخن نمیتوانند کرد ولا
تسمع الصم الدعاء و نتوانی شنوانید کران آواز خواندن اذا ولوا چون برگردند مدبرین پشت بر کرده اند کان یعنی ایشان را
گوش دل گران است و از استماع قرآن اعراض میکنند و روی بگردانند پس مشابه کران باشند در نا شنیدن خصوصا که روی بر کرده و
پشت بداعی خود کند در آن محل استماع او مشکل تر است و رمز و اشارت را نیز نمی بینند که فهم کند وما انت و نیستی تو بهادی
العمی راه نماینده کوران عن ضلالتهم از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نشود الا ببصر بصیرت و ایشان ندارند ان تسمع
نشنوانی تو الا من یؤمن مگر کسی را که بگرود بآیاتنا بسخنان ما یعنی فهم کلام تو نکنند الا گرویدگان فهم مسلمون پس
ایشان گردن نهادگان فرمانند و مخلصان و مخصوصان عالم ایمانند نظم گوش باطن نهاده بر فرمان دیده دل گشاده بر
عرفان زنده از نفحهای گلشن قدس معتکف در فضای معهد انس برده اند رهنمائی لا شیء به قل الله ثم ذرهم پی واذا
وقع القول و چون واقع شود قول یعنی واجب گردد عذاب و سخط رب الارباب علیهم بر ایشان وقت که دست از امر
معروف و نهی منکر باز دارند اخرجنا بیرون آریم لهم برای ایشان دابة من الارض جنبنده از زمین تکلمهم
سخن گوید با ایشان ان الناس آنکه مردمان کانوا هستند که بآیاتنا بسخنان ما از وعد و وعید و حشر و نشر یا
بآیات قدرت و دلایل حکمت لا یوقنون یقین نمی آرند یعنی در آن شک نیستند باید دانست که خروج دابة الارض

نشانه است از علامت قیامت صاحب معتمد آورده که چون زوال دنیا نزدیک رسد حق سبحانه دابه از زمین بیرون آرد چنانچه ناقهٔ
صالح را علی نبینا وعلیه السلام از سنگ بیرون آورد و آن دابه گویا باشد و در حدیث آمده که خروج دابه و طلوع آفتاب از مغرب متعاقب
باشد هر کدام پیش بود آن دیگر بر عقبش ظاهر گردد و از کتب بعضی ائمه چنان معلوم میشود که از اشراط ساعت اول آیات سماوی طلوع
شمس بود از مغرب و اول آیات ارضی خروج دابه و او چهارپای است طول او شصت گز و چهار قائمه دارد و او را زغب باشد و دو
بال دارد و در هیچ روی هیچ هارب از وی فوت نشود و هیچ طالب او را در نیابد روی او چون روی مردم بود اما در غایت روشنی
و درخشندگی و در تفسیر ابن زبیر رضی الله عنه نقل کرده که سر او شبیه سر گاو باشد و در عجائب المعانی آورده که چشم او چون چشم خوک
خواهد بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ او مانند گاو کوهی و لون مثل لون پلنگ و گردنش چون گردن شتر مرغ و سینه اش چون
سینهٔ شیر و پهلویش چون پهلوی بز و دمش چون دنبهٔ قوچ و قوائمش چون قوائم شتر بیرون آید از کوه صفا یا میان صفا و مروه
یا کوه اجیاد یا وادی از اودیهٔ تهامه یا بحر سدوم و در احادیث آمده که از اعظم مساجد یعنی مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب علامات
الساعة آورده که از رکن خانهٔ کعبه پدید آید و بر مردم میگردد ندا و ... میکند و بلند میشود بعد از سه روز ثلث او بیرون
آید یعنی بر آنکه جز سر و گردن از زمین بیرون نیاید و قول اشهر آنست که تمام او بیرون آید و عصای موسی و خاتم سلیمان با وی
دو چشم کافران مالد روی ایشان سیاه شود و کسی نماند در دنیا مگر سفید روی و سیاه روی و مردم یکدیگر را بنام و لقب نخوانند
بلکه سفید روی را ای بهشتی و سیاه روی را ای دوزخی و از ... است که بعضی معنی آیه برین وجه کنند که چون
واقع شود قول ما بتمیز مؤمنان از کافران بیرون آریم دابة الارض را والله اعلم وَيَوْمَ نَحْشُرُ و یاد کن آن روزی را که حشر کنیم مِنْ
كُلِّ أُمَّةٍ از هر امتی فَوْجًا گروهی که رؤسا و اشراف باشند مِمَّنْ يُكَذِّبُ از آنها که تکذیب میکنند بِآيَاتِنَا بآیات کلام
ما یا بدلائل قدرت ما فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته میشوند تا اراذل و اسافل قوم بدیشان رسند حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا تا چون
بیایند بحشرگاه قَالَ أَكَذَّبْتُم بِآيَاتِي گوید خدای آیا بدروغ داشتید آیتهای مرا در اول حال وَلَمْ تُحِيطُوا و احاطه نکردید بِهَا بدان
ایشان عِلْمًا از جهت دانش یعنی در آن تامل نکردید و بکنه آن نرسیدید أَمَّاذَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ یا آن چه چیز بود که شما بودید
که میکردید یعنی چکار کردید بعد از آنکه بخدا و رسول ایمان نیاوردید وَوَقَعَ الْقَوْلُ و واقع شود قول یعنی فرود آید عذاب عَلَيْهِم
بر ایشان بِمَا ظَلَمُوا بسبب آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند فَهُمْ لَا يَنطِقُونَ پس ایشان سخن نگویند بعذرخواهی جهت مشغولی
بعقوبات نامتناهی أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند منکران حشر أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ آنکه ما گردانیدیم شب را تیره لِيَسْكُنُوا فِيهِ تا
آرام گیرند در وی بخواب و استراحت وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا و ساختیم روز را روشن تا در طلب معیشت باشند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در این
تعاقب نور و ظلمت بر وجهی مخصوص لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر بعث و نشور لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که تصدیق
کنند یعنی آنکه قادرست بر ابدال روشنی بتاریکی هر آینه قدرت دارد بر ابدال موت بحیات در مواد ابدان موتی و خواب و بیداری
بین که در روز و شب واقع است استدلال میتوان کرد بر مردگی و زندگی وَيَوْمَ يُنفَخُ و یاد کن روزی را که دمیده شود فِي الصُّورِ

در

زغب موهاست زرد باشد

زغب موشانند باریک چنانچه بچه مرغ می باشد

عصای موسی ... و خاتم سلیمان ...

در صور فَفَزِعَ پس بترسند از هول و هیبت آن مَن فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَمَن فِي الْأَرْضِ و هر که
در زمینهاست ایراد بصیغهٔ ماضی جهت تحقق وقوع است یعنی البته بوقت نفخ صور ترسناک خواهند شد اهل آسمان و زمین إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ
مگر آنکس که خواهد خدای یعنی خزنهٔ بهشت و دوزخ یا شهدا یا اسرافیل که نافخ است یا چهار ملک مقرب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
علیهم السلام یا موسی علیه السلام که او را در طور صعقه بوده در تیسیر گوید که آن ادریس است علیه السلام وَكُلٌّ و همه مردمان
أَتَوْهُ آیند گانند بموقف و حفص اتوه خوانده بصیغهٔ جمع ماضی و معنی مستقبل داند یعنی همه بیایند بعرصه‌گاه دَاخِرِينَ خوار شدگان
وَتَرَى الْجِبَالَ و بینی کوهها را در آن روز تَحْسَبُهَا پنداری آنرا جَامِدَةً برجای ایستاده وَهِيَ و حال آنکه آن جبال تَمُرُّ
میروند و سیر میکنند مَرَّ السَّحَابِ رفتن ابر در سرعت و آن حرکت مدرک نمیشود زیرا که اجرام کبار چون بر سمتی واحد حرکت کنند
حرکت ایشان نیک ظاهر نیست چنانچه در سیر سحاب مشاهده میرود محققی فرموده که اولیا نیز در میان خلق بر حد رسوم واقفند
و خلق از حرکات بواطن ایشان که بیکدم هزار عالم طی کنند خبر ندارند نظم تو مبین این پایها را بر زمین ‫ زانکه بر دل میرود عاشق
بیتین: از ره و منزل ز کوتاه و دراز ‫ دل چه داند کوست مست دلنواز ‫ آن دراز و کوته اوصاف تنست ‫ رفتن ارواح دیگر رفتنست
دست بی پا و بی رو تا قدم الخ آن که تخت جانها از عدم صُنْعَ اللَّهِ بکن ساختن خدای کردنی الَّذِي أَتْقَنَ آن خدای که استوار کرد
كُلَّ شَيْءٍ آفرینش همه چیزها را و بیاراست بر وجهی که شاید إِنَّهُ خَبِيرٌ بدرستی که او داناست بِمَا تَفْعَلُونَ بآنچه
شما میکنید مَن جَاءَ هر که بیاید بِالْحَسَنَةِ به نیکوئی فَلَهُ خَيْرٌ پس او راست جزای به مِّنْهَا از آن زیرا که ده
دهد و باقی ستاند و یکی را هفتصد عوض یابد و اگر حسنه را کلمهٔ شهادت دارند پس مر او را خیری حاصل است از آن کلمه وَهُم
و نیکوئی کنندگان مِّن فَزَعٍ از ترس و هول يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی قیامت آمِنُونَ ایمن اند وَمَن جَاءَ و هر که بیاید
بِالسَّيِّئَةِ ببدی که آن شرک است فَكُبَّتْ پس نگون کرده شود وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان فِي النَّارِ در آتش یعنی
ایشان را نگونسار در دوزخ افکنند هَلْ تُجْزَوْنَ و گویند آیا جزا داده شدید یعنی جزا ندادند شما را إِلَّا مَا كُنتُمْ مگر بآنچه بودید
در دنیا تَعْمَلُونَ میکردید إِنَّمَا أُمِرْتُ جز این نیست که فرموده شده ام من أَنْ أَعْبُدَ بآنکه پرستش کنم رَبَّ هَٰذِهِ الْبَلْدَةِ
خداوند این شهر را که مکه است الَّذِي آن خداوند که بجهت حرمت حَرَّمَهَا حرام کرد این بلد را تا خارهای او را نبرند
و حشیش او را نمیدرونند و صید او را نمی رمانند وَلَهُ و مر خداوند این بلده راست كُلُّ شَيْءٍ همه چیزها یعنی مخلوق و
مملوک وی اند وَأُمِرْتُ و مامور شده‌ام أَنْ أَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ از ایستادگان بر ملة اسلام وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ
و بآنکه تلاوت کنم قرآن را و بر قرائت او مواظبت نمایم تا حقائق آن بر من منکشف گردد فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یابد بسبب متابعت
دین او فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی منافع آن بوی باز میگردد وَمَن
ضَلَّ و هر که گمراه شود بجهت مخالفت در دین او فَقُلْ پس بگوی ای محمد إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من مِنَ
الْمُنذِرِينَ از بیم کنندگانم و بر من جز بلاغ نیست و وبال ضلال دیگری بمن نمیرسد وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگو ثنا و ستایش مر

خدا ازل بمنت نبوت یا بر انچه مرا عطا کرد از علم نافع و عمل صالح سَيُرِيكُمْ زود باشد که بنماید خدای شما را آيَاتِهِ نشانهای
قدرت خود از خروج دابة الارض و غیر آن یا آیات قاهره در دنیا که واقعه بدر است و در آخرت که عذاب ابدی است فَتَعْرِفُونَهَا
پس بشناسید آن آیتها را و لیکن آن شناختن در آن محل شما را نفع نکند وَمَا رَبُّكَ و نیست آفریدگار تو بِغَافِلٍ بی خبر عَمَّا تَعْمَلُونَ
از آنچه میکنند مشرکان و حفص بخطاب خوانند یعنی از آنچه شما میکنید پس تاخیر عذاب ایشان یا شما بنا بر حکمتیست که مر او راست و بس

بیت هرچه آوردی و بردی پیش و پس حکمت آن را اند اند جز تو کس

سورة القصص بسم الله الرحمن الرحيم

طسم امام یافعی قدس سره فرموده که حق سبحانه این حروف را سبب محافظت قرآن کرده از تطرق سمات زیاده و نقصان
حضرت مشار الیه در آیة و انا له لحافظون این حروف است امام قشیری رحمه الله فرموده که طا اشارتست بطهارت نفوس عابدان
از عبادت اغیار و طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر حیات و طهارت ارواح محبان از محبت ما سوی و طهارت اسرار موحدان
از شهود غیر خدا سلمی رحمه الله گوید که سین رمزیست از سر الهی با عاصیان بنجات و با مطیعان بدرجات و با محبان بدوام
مناجات و در بحر حقائق گفته که میم ایمانی است بمنت خالق بر کافه خلائق در قیام بکفایات مهمات بر تدر حاجات و مرامات و گفته
اند حروف ثلثه قسم است بطور سینا و مسکن رتبه و مکه جواب قسم آنکه تِلْكَ این سوره یا این ابیات آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ آیتهای
کتاب روشن است یا روشن کننده طریق احسن نَتْلُوا میخوانیم یعنی میخواند بفرمان ما جبرئیل عَلَيْكَ بر تو مِنْ نَبَإِ مُوسَى وَ
فِرْعَوْنَ یعنی از خبر موسی و فرعون بِالْحَقِّ براستی لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که تصدیق میکنند إِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستی
که فرعون عَلَا برتری جست و تکبر و تجبر کرد فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وَجَعَلَ و گردانید أَهْلَهَا اهل مصر
را از قبطیان و سبطیان شِيَعًا گروه گروه و هر گروهی را بکاری نامزد کرد يَسْتَضْعِفُ و بود که زبون گرفت و عاجز ساخت
طَائِفَةً مِنْهُمْ گروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ میکشت پسران ایشان را که کاهنان گفته بودند که پسری در بنی اسرائیل
بزاید که مملکت ترا بسبب وی زوال رسد در کشاف آورده که نود هزار از پسران بنی اسرائیل بکشتند وَيَسْتَحْيِي و زنده میگذاشت نِسَاءَهُمْ
زنان ایشان را برای خدمت خواتین قبطی إِنَّهُ كَانَ بدرستی که فرعون بود مِنَ الْمُفْسِدِينَ از تباهکاران که جرأت مینمود در قتل
اولاد پیغمبران و آزادان را به بندگی میگرفت وَنُرِيدُ و میخواستیم أَنْ نَمُنَّ که منت نهیم عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا بر آنانکه زبون
گرفته شده بودند و بیچاره گشته فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل بآنکه برهانیم ایشان را از بلا و شدت فرعون
وَنَجْعَلَهُمْ و سازیم ایشان را أَئِمَّةً پیشوایان در امر دین و خوانندگان بخیر و صلاح وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ و گردانیم ایشان را
وارثان اموال و امتعه و املاک فرعونیان وَنُمَكِّنَ و جای دهیم لَهُمْ مر ایشان را فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و شام وَنُرِيَ
و بنمائیم فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ فرعون و وزیر او هامان وَجُنُودَهُمَا و لشکرهای ایشان را مِنْهُمْ از بنی اسرائیل مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ
آنچه بودند که حذر میکردند از آن چون زوال ملک و هلاک ایشان بر دست دشمنان و دیدند این صورت را وقتی که در دریا علامات
غرقه شدن مشاهده کردند و بنی اسرائیل را تفرج کنان بر ساحل دریا بیش[illegible] در آن گرد[illegible] دانستند که بسبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور

شدند و مظلومان بیچارگان بمراد رسیده و غالب و مرادیان گشتند و در یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم [illegible] اشد
من یوم الظالم نظم ای ستمکار بد براندیش از آن روز سیاه که ترا شومی بظلم افکند از چاه بچاه آنکه اکنون بحقارت نگری جانب
وی بشماتت کند اشارت بسوی تو نگاه آورده اند که فرعون قوابل مصر را موکل ساخت بر حوامل بنی اسرائیل و جمعی دیگر را نیز بر ایشان
موکل کرده اند که هر حامله که پسر زاید فی الحال بکشند قابله که بر مادر موسی موکل بود در حین وضع حمل حاضر شد و موسی را علیه السلام
فرا گرفت و در روی او نگریست واله جمال وی گشت و محبتی عظیم از آن مولود در دل او پدید آمد گفت ای زن غم مخور که من سر ترا
فاش نکنم و موکلان را گویم که آن بچه دختری آمد مرده او را در خاک کردیم اما شرط آنست که فرزند ترا هیچکس از اقربا و همسایگان نه بیند
مادر موسی سه ماه یا بیشتر او را پنهان داشت و [illegible] آنست بعد از ولادت جمعی از موکلان خبردار شدند بخانه افکندند و خواهر موسی
او را در تنوری که برای نان پختن آتش کرده بودند افکندند و آن گروه بچه نادیده از آن خانه بیرون رفتند و مادر موسی در تنور
آمده دید که آتش گل[illegible] بود افکندند و آن گروه بچه نادیده از آن خانه بیرون رفتند گلها و ریحان شده و موسی علیه السلام با آن بازی
میکند القصه او را مخفی پرورش میداد و پیوسته ترسان و هراسان میبود بجهت آنکه فرعونیان زیادت از پیش بتفحص و تجسس
مشغول شده بودند درین وقت الهام الهی بوی رسید چنانچه میفرماید که وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم یعنی الهام دادیم و علم الهدی قدس
سره فرموده است که شاید رسولی فرستاده باشد از ملائکه و عبرانیه إِلَى أُمِّ مُوسَى بسوی مادر موسی که از اولاد لاوی بن
یعقوب بود علی نبینا و علیه السلام نام او یوحانذ بنت [illegible] در اول اسم [illegible] بیا مثناة تحت در اول و برهمه
تقدیر الهام دادیم أَنْ أَرْضِعِيهِ آنکه شیر ده و بپرور او را فَإِذَا خِفْتِ پس چون بترسی عَلَيْهِ بر وی و فهم کنی که مردم
دانستند و قصد او خواهند کرد فَأَلْقِيهِ پس بیفکن او را فِي الْيَمِّ در دریا مراد آب نیل است بعد از آنکه او را در صندوق
نهاده باشی با آب نیل افکن وَلَا تَخَافِي و مترس که او ضایع نخواهد شد وَلَا تَحْزَنِي و اندوه مبر در فراق او إِنَّا بدرستی
که ما رَادُّوهُ باز گردانندگانیم او را إِلَيْكِ بسوی تو اندک زمانی را بر وجهی که دلخواه تو باشد وَجَاعِلُوهُ و گردانندگانیم
او را مِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادگان یعنی او را بشرف نبوت ازلی خواهیم داشت و چون مادر موسی علیه السلام دریافت که فرعونیان
در تجسس و تفحص ابنای بنی اسرائیل مبالغه دارند نجاری را فرمود که [illegible] عمران بود که صندوقی پنج شبر در پنج شبر بتراشد و آن
نجار حزبیل بن صبور بود ابن عم فرعون چون صندوق تمام کرد بمادر موسی تسلیم کرد در خاطرش گذشت که این کودکی دارد و میخوا
که در صندوق کرده از موکلان بگریزاند نزد فرعون آمد و خواست که صورت حال باز نماید زبانش بسته شد بخانه خود باز آمد
و خواست که نزد فرعون رود و غمازی کند چشمش نابینا شد دانست که آن مولودی که کاهنان نشان داده اند اینست فی الحال نادیده
بلا و ایمان آورد و مؤمن آل فرعون اوست و مادر موسی صندوق را قیر بیندوده موسی را در وی خوابانید و سر صندوق هم
بقیر محکم ساخته در رود نیل افکند و فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده اهل کهانت گفته بودند که فلان روز در
رود نیل انسانی خرد سال یافته شود و این علت بآب دهن او زایل گردد در آن روز معین فرعون و زن و دختر و محرمات

وی بر کنار رود نیل آمده انتظار نشان موعود میبردند که ناگاه آن صندوق بر روی آب نمودار شد فرعون ملازمان را امر کرد که
آنرا بگیرند و بیارند فَالْتَقَطَهُ پس فرا گرفتند موسی را آلُ فِرْعَوْنَ کسان فرعون لِيَكُونَ تا گردد یا باشد لَهُمْ مر فرعونیان را
عَدُوًّا دشمن مر مردان ایشانرا که بسبب وی غرق شوند وَحَزَنًا و اندوه مر زنان ایشانرا که ایشانرا برده گیرد یعنی عاقبت عداوت
وحزن کرده ایشانرا إِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستی که فرعون وَهَامَانَ وهامان وَجُنُودَهُمَا و لشکرهای ایشان هر دو كَانُوا خَاطِئِينَ
بودند خطاکاران در همه چیز آورده اند که چون سر تابوت کشاده موسی را دیدند محبت او در دل حاضران و ناظران پدید آمد و
فرعون دغدغه کرده که این مولود چگونه از قتل جسته نباد که آن مولود که میگویند این باشد زن فرعون گفت که من از منجمان شنوده ام
که دو ماه شب از آنچه فرعون میترسید نیم خاطر جمع شده است دست از وی فعلا بدار بگذار تا دختر خود را بوی علاج
کنم پس قدری از آب دهن وی بر موضع برص ان دختر مالیدند فی الحال زایل گشت ع آمد طبیب و درد بکلی علاج یافت
وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ و گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت و در عین المعانی آورده
که او عمه موسی بود علیه السلام و بر هر تقدیر گفت یا فرعون قُرَّتُ عَيْنٍ این کودک روشنی چشم من است لِي مرا وَلَكَ
و ترا که بسبب او فرزند ما شفا یافت لَا تَقْتُلُوهُ مکشید او را لفظ جمع برای تعظیم است عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که سود رساند
ما را که امارات یمن و علامات برکت بر جبین مبین او لایح است أَوْ نَتَّخِذَهُ یا فرا گیریم او را وَلَدًا فرزندی که او اهلیت
آن دارد فرعون او را با آسیه بخشید و آسیه بتربیت او مشغول گشت وَهُمْ و حال آنکه ایشان یعنی فرعون و قوم او لَا يَشْعُرُونَ
نمیدانستند که هلاک ایشان در دست اوست وَأَصْبَحَ و گشت فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ دل مادر موسی فَارِغًا خالی از صبر و عقل
یعنی چون بشنید که آن صندوق بدست فرعون افتاده بی صبر و قرار شد إِنْ كَادَتْ بدرستی که نزدیک شد که از اضطراب لَتُبْدِي بِهِ
آشکارا کند قصه موسی را و گوید این فرزند منست مکشید و گویا آنست که چون شنید که او را بفرزندی برداشته اند دل او فارغ
شد از غم و اندوه و نزدیک شد که از غلط شادی ظاهر کند که این پسر منست لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا اگر نه آن بود که ما بند نهادیم عَلَىٰ قَلْبِهَا
بر دل او یعنی بستیم و محکم کردیم دل او بصبر و ثبات و این لطف کردیم لِتَكُونَ تا باشد آن زن مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از باور دارندگان
مر وعده ما را جواب لولا ست هر آینه ظاهر کردی سر مهر خود را وَقَالَتْ و گفت مادر موسی لِأُخْتِهِ مر خواهر او مریم و
اصح آنست که نام او کلثم بود و بعضی شوهر او را غالب بن یوشا گفته اند مادر موسی او را گفت قُصِّيهِ برپی برادر خود برو و
از وی خبری گیر کلثم بدر بارگاه فرعون آمد فَبَصُرَتْ بِهِ پس بدید برادر خود را عَنْ جُنُبٍ از دور در کنار آسیه
وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانستند که او خواهر وی است وَحَرَّمْنَا و حرام کردیم عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ بر موسی شیر دایگان را
مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن خواهر او آورده اند که هشت شبانروز موسی شیر کس نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره شدند
اما موسی علی نبینا و علیه السلام انگشت مسبحه خود را می مکید و شیر پاک بیرون آمده میخورد چون کلثم دانست که آسیه برای
دایه وی مضطربست فَقَالَتْ پس گفت هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ بر اهل خانه که از روی شفقت

یکفلونه

يَكْفُلُونَهُ در پذیرند این کودک را لَكُمْ برای شما وَهُمْ و آن اهل بیت لَهُ نَاصِحُونَ مر طفل را نیک خواهان باشند در
ارضاع و تربیت او تقصیر ننمایند آورده اند که چون هامان این کلمه شنید گفت این زن را بگیرید که او میداند که این از کدام خانواده است
کلثم دریافت گفت من بدین معنی گفتم که وهم للملک ناصحون یعنی نیکخواه فرعونند نه از آن کودک پس ویرا دل داری داده گفتند برو و
آنکس را که گفتی بیار کلثم برفت و مادر را بیاورد و در آن حال موسی بر کنار فرعون بود هر چند دایه آوردند و بوی می
میداشت موسی روی از وی تافت و شیر او نمی ستد چون او را بر کنار مادر نهادند و بوی مادر بمشام وی رسید بوی
متوجه گشته بپستانش فرا گرفت بیت بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید * از یار آشنا سخن آشنا شنید * فرعون گفت تو کیستی
که این رضیع به پستان تو میل کرد گفت من زنی ام خوش بوی و پاکیزه تن و شیر من بغایت پاک و شیرینست هیچ طفلی نزد من نیارند
الا که شیر من قبول کند فرعون بفرمود تا اجرة او مقرر کردند و موسی را بدو سپردند و گفت بخانه خود ببر و هفته یک روز پیش
من آر مادر موسی او را بر گرفته شادمان و خوش دل روی بخانه خود نهاد و وعده الهی راست شد چنانچه فرمود فَرَدَدْنَاهُ
پس باز گردانیدیم موسی را إِلَىٰ أُمِّهِ بسوی مادر او كَيْ تَقَرَّ تا روشن شود عَيْنُهَا چشم او بفرزند وَلَا تَحْزَنَ
و اندوهناک نشود بفراق فرزند وَلِتَعْلَمَ و تا بداند بعلم مشاهده أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ آنکه وعده خدای حَقٌّ راست
است وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر قبطیان لَا يَعْلَمُونَ ربع نمیدانستند وَلَمَّا بَلَغَ و آنهنگام که رسید موسی أَشُدَّهُ
بغایت قوت خود و کمال جوانی که از سی سالگی است تا چهل سالگی وَاسْتَوَىٰ و راست شد و بکمال رسید عقل او در آن
سن مراد اینجا چهل سالگی است یعنی چون بدین سن رسید آتَيْنَاهُ دادیم او را حُكْمًا نبوت وَعِلْمًا و دانش در
دین وَكَذَٰلِكَ و بمانند این که بموسی و مادر او کردیم از لطف و کرم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را که ایتاء
نبوت در اثناء این قصه بیان صدق هر دو وعده است که چنانچه او را بمادر او رسانیدیم نبوت هم دادیم وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ و
در آمد موسی علیه السلام بشهر مصر یا بشهر منف که از ولایت مصر بود یا ببلد حابین بر دو فرسخی مصر یا بعین الشمس از نواحی
مصر و در تفسیر نقاش گفته که باسکندریه و بقول اول اشهرست که بمصر در آمد عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ بر هنگام غفلتی که واقع بود مِنْ
أَهْلِهَا از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که در آن وقت هر کس بمهم خود مشغول اند و گفته اند وقت قیلوله در آمد فَوَجَدَ
پس یافت فِيهَا در آن شهر رَجُلَيْنِ دو مرد که ایشان يَقْتَتِلَانِ خصومت میکردند هَٰذَا این یکی مِنْ شِيعَتِهِ
از پیروان موسی یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری و گفته اند بیخا وَهَٰذَا و آن دیگر مِنْ عَدُوِّهِ از دشمنان او یعنی از قبط
نام او فایتون یا فلیتون و او خباز فرعون بود بنی اسرائیل را تکلیف هیزم کشیدن میکرد چون موسی علیه السلام آنجا رسید فَاسْتَغَاثَهُ
پس فریاد خواست بموسی الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ آنکسی که از گروه او بود عَلَى الَّذِي بر آنکسی که او مِنْ عَدُوِّهِ از دشمنان
او بود یعنی یاری طلبید سبطی از موسی بر دفع قبطی موسی علیه السلام قبطی را گفت دست از وی بدار قبطی سخن موسی را
رد کرد فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ پس مشت زد او را موسی فَقَضَىٰ عَلَيْهِ پس بکشت او را و گفته اند حکم کرد خدای بر وی بمرگ پس

ربع

بمرد وچون موسی علیه السلام بعد از کشتن او قَالَ هَٰذَا گفت این کار مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از عمل کسی است که شیطان او را اغوا کند نه
عمل امثال من إِنَّهُ بدرستی که شیطان عَدُوٌّ دشمنی است مُضِلٌّ گمراه کننده مُبِينٌ هویدا دشمنی او وچون پیغمبران
از نافرمانی خدای تعالی بقصد معصوم‌اند وذلت ایشان نباشد الا از طریق سهو وآن بنسبة رتبهٔ ایشان ذنبی باشد پس حضرت
موسی علیه السلام بطریق مناجات قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود بقتل
قبطی پیش از امر بدان فَاغْفِرْ لِي پس بیامرز مرا فَغَفَرَ لَهُ پس بیامرزید خدای وی را باستغفار وی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ
بدرستی که خدای اوست آمرزنده است مر بندگان را الرَّحِيمُ مهربان است بدیشان قَالَ رَبِّ گفت ای آفریدگار من سوگند میخورم
بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ بانچه انعام کردی بر من بمغفرت وعفو آنکه توبه بکنم فَلَنْ أَكُونَ پس نباشم ظَهِيرًا هم پشت ویار
لِلْمُجْرِمِينَ مر بدکاران را یعنی بظاهرت کسی نکنم که مودی باشد بجرمی وجنایتی همچو معاونت سبطی که مودی شد بقتل قبطی
فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد موسی فِي الْمَدِينَةِ در آن شهر خَائِفًا ترسان وهراسان يَتَرَقَّبُ انتظار میبرد ومترصد
میبود که دم بدم کسی او را طلبد وقصاص جوید فَإِذَا پس ناگاه الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ آنکس که طلب یاری میکرد از وی بِالْأَمْسِ دی
روز يَسْتَصْرِخُهُ باز فریاد میکند ویاری میطلبد بر قبطی دیگر قَالَ لَهُ مُوسَىٰ گفت موسی مر آن اسرائیلی را إِنَّكَ بدرستی
که تو لَغَوِيٌّ مرد گمراهی مُبِينٌ پیدا است گمراهی تو یعنی دی روز بسبب تو کسی شدی فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ پس آن هنگام
که خواست موسی علیه السلام أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ آنکه بگیرد آنکس را که او عَدُوٌّ لَهُمَا دشمن است مر موسی واسرائیلی را وازو
دفع کند سبطی گمان برد که بر او میرود تا او را بزند قَالَ يَا مُوسَىٰ گفت ای موسی أَتُرِيدُ آیا میخواهی أَنْ تَقْتُلَنِي آنکه بکشی
مرا كَمَا قَتَلْتَ همچنانکه بکشتی نَفْسًا بِالْأَمْسِ شخصی را دی روز إِنْ تُرِيدُ نمیخواهی إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشی جَبَّارًا گردن
کشی نامهربانی بی عاقبتی خونریزی فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ ونمیخواهی آنکه باشی مِنَ الْمُصْلِحِينَ از اصلاح
کنندگان میان مردم قبطی که این سخن شنید دانست که ناترس جان را موسی کشته چنین بفرعون رسانید واو با ارکان دولت مشاورت
کرد مهم بقتل موسی قرار گرفت وحزبیل که مومن آل فرعون بود از آن حال آگاه شده متوجه موسی علیه السلام شد وَجَاءَ رَجُلٌ
وآمد مردی یعنی حزبیل مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ از دورتر جای از شهر یعنی از بارگاه فرعون که بیک کناره شهر بود يَسْعَىٰ شتا
میکرد تا بموسی رسید قَالَ يَا مُوسَىٰ گفت ای موسی إِنَّ الْمَلَأَ بدرستی که اشراف قوم يَأْتَمِرُونَ مشاورت میکنند وتدبیر
می انگیزند بِكَ بسبب تو لِيَقْتُلُوكَ تا بکشند ترا بعوض قبطی مقتول فَاخْرُجْ پس بیرون رو از این شهر إِنِّي لَكَ
بدرستی که من مر ترا مِنَ النَّاصِحِينَ از نیکخواهان ومهربانانم فَخَرَجَ پس بیرون رفت در همان دم بی زاد وراحله و
رفیق مِنْهَا از آن شهر خَائِفًا درحالتی که ترسان بود بر نفس خود يَتَرَقَّبُ انتظار میبرد که کسی از پی او در آید قَالَ
رَبِّ گفت ای پروردگار من نَجِّنِي نجات ده مرا وبرهان مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از گروه ستمکاران یعنی فرعون و
کسان او درموضع آمده که جبرئیل علیه السلام آمد وگفت ای موسی متوجه بشهر مدین شو وای را بسر راه آورد موسی علیه

السلام

السلام آمد وگفت ای موسی متوجه بشهر مدین شو وای را بسر راه آورد قدم در آن صوب نهاد وَلَمَّا تَوَجَّهَ وآن هنگام که متوجه شد
تِلْقَاءَ مَدْيَنَ بسوی مدین وآن مدینه بود مسمی باسم بانی او که مدین بن ابراهیم خلیل بوده صلوات الله وسلامه علیه واز مصر تا
آنجا هشت روزه راه است وموسی علیه السلام عبد الله نشست قَالَ گفت عَسَىٰ رَبِّي شاید خدای من أَنْ يَهْدِيَنِي آنکه راه نماید
مرا سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست تا مدین پس موسی علیه السلام هشت شبانروز میرفت وجز گیاه خوردنی نداشت سلمی رحمه
الله فرموده که هیچ شناخته مدین نداشت اما دلش متوجه بحضرت ذو المنن بود ومسالک بیداء مدین را بهمراهی شوق قطع مینمود
نظم غمت تا یار من شد در راه عدم کردم خوش است ای آنکه همراهی چنین باشد وَلَمَّا وَرَدَ وآن هنگام که برسید
مَاءَ مَدْيَنَ باب مدین وآن چاهی بود بر کناره شهر وَجَدَ عَلَيْهِ یافت بر سر آن آب أُمَّةً مِنَ النَّاسِ گروهی را از مردمان که آنجا
جمع شده يَسْقُونَ آب میدهند مواشی خود را وَوَجَدَ ویافت مِنْ دُونِهِمُ از فرود ایشان یعنی در مکانی اسفل از ایشان
امْرَأَتَيْنِ دو زن را تَذُودَانِ که میرانند گوسفندان خود را تا برمهٔ دیگران مختلط نشوند از آنجا که شفقت ذاتی انبیای باشد فرا
پیش رفت وبطریق تلطف پرسید قَالَ گفت موسی مَا خَطْبُكُمَا چیست حال شما وکار شما که گوسفند را از آب خوردن و
اختلاط کردن با دیگر گوسفندان باز میدارید قَالَتَا گفتند لَا نَسْقِي ما آب نمیدهیم گوسفندان خود را حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ تا
وقتی که باز گردانند شبانان رمهای خود را از آب وفضله که از مواشی ایشان بماند ما باغنام خود دهیم زیرا که ما مرد کار نداریم
وَأَبُونَا وپدر ما شَيْخٌ كَبِيرٌ پیری کهن سال بزرگ حال است نمیتواند که بیاید و مارا مدد دهد گفته اند که ایشان دختران
برادرزادهٔ شعیب علیه السلام بودند که او ایشان را تربیت کردی واشهر آنست که دختران شعیب بودند کبری صفورا نام داشت وخوردتر
صفیرا یا صفورا چون موسی علیه السلام بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمده گفت این عجزه را چرا انتظار میدهید
اول گوسفندان ایشان را سیراب کنید تا زودتر بخانهای خود روند ایشان از روی تهکم گفتند ما ایشان را آب نمیدهیم اگر تو میتوانی
بیا آب ده موسی علیه السلام پیش آمده اشارت نظر نزدیک بدو افتاد بترسیدند و بر طرف رفته بنظاره بایستادند
موسی علیه السلام بیامد دلوی که ده تن می کشیدند او تنها با آنکه هشت شبانروز طعام نخورده بود بکشید وگوسفندان
ایشان را سیراب کرد وگفته اند بر چاهی دیگر رفت وسنگی که چهل تن برکندندی از سر چاه تنها برداشت ودلوی که چهل تن
کشیدندی تنها آب کشید فَسَقَىٰ پس آب داد لَهُمَا برای مواشی ایشان را وایشان برفتند ثُمَّ تَوَلَّىٰ پس باز گشت
موسی إِلَى الظِّلِّ بسوی سایه دیواری یا درختی فَقَالَ رَبِّ پس گفت ای خداوند من إِنِّي بدرستی که من
لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ برای آنچه که بفرستی بمن مِنْ خَيْرٍ از نیکو یعنی خوردنی کم وبیش هرچه باشد فَقِيرٌ
محتاجم یا من برای آنچه فرستادی بمن از نیکی ها که مدد کمال دین باشد فقیر شدم در دنیا وسعت عیش وتوانگری که
نزد فرعون داشتم بگذاشتم بیت با فقر بساختم که مرا فقر خوش است گر هیچ ندارم چو تو دارم همه هست اما چون
شعیب درین روز زودتر بخانه باز آمدند وپدر از سبب زودی معاودت پرسید وقصه بتمامی عرض کردند دختر خود را

فرعون تابع وی او را بیارد فجاءته پس آمد بسوی موسی علیه السلام احدیهما یکی از آن دو زن که آن صفورا بود تمشی میرفت
علی استحیاء بطریق شرم داشتن چنانچه ابکار روند قالت ان ابی کفت بدرستی که پدر من یدعوک میخواند ترا لیجزیک تا
پاداش دهد ترا اجر ما سقیت مزد آنکه آب دادی اغنام ما را لنا ط برای ما موسی علی نبینا وعلیه بجهت زیارت شعیب علیه السلام
وتقریب آشنائی باوی اجابت فرمود برای طمع مزد در راه کمی پیشتر بادی آمد وجامه صفورا از بعضی اعضای او برداشته میشد موسی
علیه السلام فرمود که تو از عقب من برای ومرا بسخن دلالت براه میکن فلما جاءه پس آنهنگام که آمد موسی نزدیک شعیب علیه السلام
وقص علیه القصص وخواند بروی و بازگفت قصه خود را وشعیب علیه السلام دانست که او از اهل بیت نبوت است قال لا تخف
نجوت کفت مترس من القوم رهائی یافتی الظالمین ط از گروه ستمکاران یعنی از فرعون وقوم او چه ایشان را بدین
ولایت دست نیست پس فرمود تا طعامی حاضر کردند وموسی علیه السلام از خوردن آن امتناع نمود وفرمود که ما کار آخرت را
بدنیائی نفروشیم یعنی سقی اغنام برای خدا کرده ایم نه برای جزاء شعیب علیه السلام فرمود که این طعام نه مزد کار تست بلکه
عادت ما آنست که هر که بمنزل ما رسد بطریق ضیافت او را خدمت کنیم حال تو مهمانی و ما خبری که رسیده مروت اقتضای آن
میکند که نکنی که مهمانی سخن میزبان قبول کند موسی علیه السلام از آن طعام تناول فرمود در اثنای این حال قالت احدیهما کفت
یکی از آن دو زن و آن صفورا بود یا ابت استاجره ط ای پدر من بمزد کیر موسی را برای شبانی ان خیر من استاجرت بدرستی
که بهترین کسی که بمزد کیری القوی الامین ط مزدوری توانا وامین است تعریض است بآنکه موسی باقوت وامانت جهت آورده اند
که پدر را از وی پرسید که تو امانت وقوت او از کجا معلوم کردی صفورا قصه کشیدن دلو و صورت مرافقت وامر کردن بانکه
از عقب وی رود باز کفت و شعیب بر آن حال اطلاع یافت قال کفت انی ارید من میخواهم ان انکحک آنکه بزنی بتو
دهم احدی ابنتی هاتین یکی را از این دو دختر هر کدام را خواهی علی ان تاجرنی بر آنکه اجارت دهی نفس خود را بمن
یا مزدوری کنی مرا ثمانی حجج ط هشت سال در عین المعانی آورده که در شرایع متقدمه مهر دختران مر پدر را نیز بوده و ایشان
میکرفته اند و در شریعت ما منسوخ شده بدین حکم که واتوا النساء صدقاتهن نحلة وانکه جز منافع مهر تواند بود ممنوع است نزد امام
اعظم بخلاف امام شافعی رحمهما الله وکفته اند معنی آیه اینست که مزد آنکه تزویج میکنم دختر خود را بتو نه صداق آن ده سال فمن
عندک پس آن از نزدیک تست یعنی بطریق تفضل کار کرده باشی و شرط کرم بجای آورده مراعات اوقات واستیفاء اعمال یعنی
تر کاری میفرمایم بر وجهی که آسان باشد و در رنج نیفتی ستجدنی زود باشد که یابی مرا ان شاء الله اکر خواهد خدای من
الصالحین ط از نیکوکاران وشایستکان در حسن معامله ووفا بعهد والتزام آن ام صحبت قال ذلک کفت موسی علیه السلام
که این عهد بینی وبینک میان من ومیان ومیان تو قایم است که هیچکدام خلاف نکنیم ایما الاجلین هر کدام از این دو مدت
که هشت سال وده سال است قضیت بگذارم وبپایان رسانم فلا عدوان علی پس تعدی وافزونی جستن نیست بر من
برعت یعنی اهل مرا از منت بان نباید داشت والله علی ما نقول وخدای بر آنچه میکوییم وشرط میکنیم وکیل کواه است یا بر آنچه

کفت

کفت وشنید میرود کار ساز ماست یعنی کار بوی میسپارم تا بتوفیق او از عهده عهد بیرون آیم بیت کر لطف تو یاری ننماید زنخست
هم عهد شکست وهم بنیاست فلما قضی پس آنهنگام که بگذارد موسی الاجل موسی مدت خود را در خبر است که ایما الاجلین
باتمام رسانید یعنی ده سال شبانی کرد و ده سال دیکر مصاحب شعیب بود و در چهل سالکی باجازت شعیب علیه السلام متوجه مصر
کشت پس چون قدم در راه نهاد وسار باهله وببرد کسانی خود را در شب سرد و تاریک که راه کم کرده بود و زن او را وضع حمل
نزدیک رسیده واغنام از برف وباد ورمه متفرق شده وآن مقدحه آتش نمیجست آنس بدید من جانب الطور از طرف کوه
طور نارا آتشی را قال کفت موسی لاهله امکثوا مر کسان خود را که درنگ کنید در همین مکان که انی بدرستی که من
آنست نارا دیدم آتشی را لعلی آتیکم شاید که بیارم برای شما منها بخبر از آن آتش یعنی از نزدیک کسانی که بر سر آن
آتش اند خبری که راه از کدام طرف است [illegible] او جذوة من النار یا پاره بیارم از آن آتش [illegible] لعلکم تصطلون شاید که شما خود
را کرم سازید بدان فلما اتیها پس چون آمد بدان آتش نودی ندا کرده شده یعنی موسی را ندا کردند من شاطئ
الواد الایمن از کناره رود آن کناره که بر راست موسی بود وآن ندا رسید فی البقعة المبارکة در جایگاه برکت داده
شده من الشجرة از درخت سمره یا عوسج یا عناب ان یا موسی انکه ای موسی انی انا الله بدرستی که منم خدای رب
العالمین ط پروردکار عالمیان موسی در درخت نگاه کرد آتشی سفیدی دود دید و بدل فروغ نکریست شعله آتش شوق
لقای معبود مشاهده نمود از شهود این دو آتش نزدیک بود که شمع وجودش بتمام سوخته کردد نظم هست در من آتشی
روشن نمیدانم که چیست این قدر دانم که همچون شمع بیکام دکن موسی علیه السلام از نداء ان یا موسی سوخته عشق وکداخته
شوق شده در پیش درخت بایستاد واز آن ندا دو مضمون دانست یکی آنکه ای موسی انی انا الله رب العالمین ودیکر وان
الق عصاک ط وآنکه بیفکن عصای خود را موسی عصا بیفکند اخت ماری شد فلما راها پس آنهنگام که دید عصا را که برعت
تهتز حرکت میکند کانها جان کوئیا که او ماریست جهنده که در عرف از آن نیر مار کویند ولی برکشت مدبرا
هزیمت کنان از خوف ولم یعقب ط وباز نکشت بوادی بلکه روی بجانب اهل خود نهاده روان شد ندا رسید که یا موسی اقبل
ای موسی پیش آی ولا تخف ومترس از این مار انک بدرستی که تو من الامنین ط از امان یافتکان اسلک یدک در آر
دست خود را فی جیبک در کریبان جامه خود تخرج بیضاء تا بیرون آید سفید ودرخشنده من غیر سوء از غیر عیبی یعنی
سفیدی او مکروه ومنفر نباشد چون بیاض برص واضمم الیک وجمع کن بسوی خویش جناحک بال خود را یعنی برسینه
نه دست خود را من الرهب از برای ترس تا تسکین یابی یا دست راست زیر بغل چپ در آر چنانکه مردم ترسناک کنند
فذانک پس این دو یعنی عصا وید بیضا برهانان دو حجت وعلامت من ربک از پروردکار تو برسالت تو بفرست
بدین دو معجزه الی فرعون بسوی فرعون وملائه ط وکروه او انهم بدرستی که ایشان کانوا قوما هستند کروهی
فاسقین ط بیرون رفتکان از دائره فرمان قال کفت موسی که ای پروردکار من انی قتلت بدرستی که من کشته ام منهم

نفسا از قبطیان کسی را فاخاف پس میترسم ان یقتلون از آنکه بکشند مرا بقصاص آن واخی هارون و برادر من هارون هو
افصح او فصیح‌تر است منی از من لسانا از جهت زبان آوری و سخن گذاری فارسله پس بفرست او را معی با من
ردءا یاری مددکار یصدقنی تا مرا تصدیق کند در تقریر حجتها و تبیین شبهتها یا تعبیر کند از من کلام مرا انی اخاف بدرستی
که من میترسم ان یکذبون از آنکه مرا تکذیب کنند فرعونیان و زبان من بوقت مناظره مرا یاری نکند قال گفت خدای سنشد عضدک
زود باشد که سخت کنیم بازوی ترا یعنی بیفزاییم نیروی تو باخیک ببرادر تو ونجعل لکما و بدهیم مر شما را سلطانا غلبه و تسلطی
بر اعادی فلا یصلون پس نرسند ایشان الیکما بشما یعنی بر شما استیلا نیابند و دست تغلب ایشان بشما نرسد بزند و بد نفرسد
بایاتنا بدلایل قدرت ما یا آنکه بسبب آیات ما انتما شما هر دو ومن اتبعکما الغالبون و هر که پیروی کند شما را غلبه
کنندگانند نه مغلوب شوندگان زیرا که رایات آیات ما عالی است و امداد و اعانت ما مر انبیا را متواتر و متوالی والله الغالب و
المتعالی فلما جاءهم موسی بایاتنا پس آن هنگام که آورد بدیشان موسی آیتهای ما را یعنی معجزهای بینات روشن و هویدا
قالوا گفتند فرعونیان ما هذا نیست این الا سحر مگر جادوئی مفتری بربافته و ساخته او که دیگری مثل این نکرده
و ماننده ام وما سمعنا و نشنوده ایم بهذا مثل این سحر یعنی که مثل این بوده باشد فی آبائنا الاولین در روزگار پدران
نخستین ما این سخن بجهت آن کنند که در روزگار ایشان و آبای ایشان ساحر بسیار بود وقال موسی و گفت موسی ربی اعلم
پروردگار من داناتر است بمن جاء بالهدی بکسی که آمد براه نمودن از انبیا من عنده از نزد او یعنی او مرا فرستاده و میداند
که محقم و شما مبطلید ومن تکون له و داناست بکسی که باشد مر وی را عاقبة الدار در جهان انه بتحقیق کار آنست که بهیچ وجه
لا یفلح الظالمون فیروز نشوند ستمکاران بحسن عاقبت وقال فرعون و گفت فرعون یا ایها الملأ ای گروه بزرگان
ما علمت ندانسته ام من لکم مر شما را من اله هیچ خدای که او را بپرستید و تعظیم کنید غیری جز من و موسی
گوید خدای دیگر هست که آفریدگار آسمانهاست فاوقد لی پس برافروز آتشی از برای من یا هامان علی الطین ای هامان
بر گل تا ظاهر پخته شود در بناء او را استحکام بود آورده اند که اول کسی که به پختن خشت فرموده فرعون بود که وزیر خود را
گفت خشت پخته بساز فاجعل لی پس بنا کن برای من صرحا کوشکی بلند که مرتفع باشد چون نردبان تا بر سطح
آن روم لعلی اطلع شاید دیده ور شوم الی اله موسی بسوی خدای موسی یعنی بر وی مطلع گردم و ببینم که چنانکه
هست که موسی میگوید وانی و بدرستی که من لاظنه گمان میبرم موسی را من الکاذبین از دروغ گویان فرعون
تصور کرده بود که حق سبحانه جسم و جسمانی است و بر آسمان مکان دارد و ترقی بسوی وی ممکن است و بدین معنی دانا شده
بود که نظم با مکان آفرین مکان چه کند: آسمان کن با سمان چه کند: نه مکان ره برد بدو نه زمان: نه بیان نعت حضرت او
نه عیان: صاحب کشاف آورده که هامان بنا هزار استاد جمع کرد بجز مزدوران و بطخ آجر و پختن گچ و آهک و
تراشیدن چوب و رفع بنا امر نمود و بنای فرمود تا برآورند رفیع محکم که هیچکس پیش از آن بدان مرتبه نساخته بود نظم

سرانجام بسند طالعه بسرای رهنما یعنی خصم بر انجامش بار آخرت یعنی نجات از نیران و دوزخ

چنان بلند بنائی که عقل نتوانست: کمند فکر فکندن بکنگره بامش: در زاد المسیر آورده که چون بنا باتمام رسید فرعون ببالای آن برآمد
و در خیال او آن بود که فلک نزدیک رسیده باشد چون نگریست آسمانها را از بالای صرح همچنان دید که از روی زمین میدید مشغول گشته
بفرمود تا تیری بطرف آسمان انداختند و آن تیر خون آلوده باز گردید فرعون گفت بکشتم خدای موسی را حق تعالی جبرئیل را علیه
السلام فرستاد تا پر خود را بر آن صرح زد و سه پاره ساخت یک قطعه بر لشکرگاه فرود آمد و هزار هزار قبطی کشته شد و قطعه
دیگر در دریا افتاد و دیگری بجانب مغرب رفت و هیچکس از استادان و مزدوران زنده نماند فرعون با وجود این حال
متنبه نگشت و غرور او روی باز دیاد نهاد واستکبر و گردنکشی کردند هو وجنوده فرعون و لشکرهای او فی الارض
در زمین مصر بغیر الحق بی استحقاق و سزاواری وظنوا و گمان بردند انهم آنکه ایشان الینا بسوی مکافات ما
لا یرجعون بازگردیده نخواهند شد بد بعث و نشور فاخذناه پس بگرفتیم او را وجنوده و سپاه او را فنبذناهم پس
در افکندیم ایشان را فی الیم در دریای طبریه تا غرق شدند فانظر کیف کان پس بنگر ای محمد که چگونه بود عاقبة الظالمین
سرانجام ستمکاران یعنی مشرکان و قوم خود را از مثل این وقایع بترسان وجعلناهم و گردانیدیم ایشان را درین جهان ائمة
پیشوایان ضلالت تا با ضلال خود مردمان را یدعون میخوانند الی النار بسوی آتش یعنی بعملهای که موجب دخول در
آتش باشد چون کفر و معصیت ویوم القیمة و در روز رستخیز لا ینصرون یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری عذاب ایشان
باز نخواهند داشت واتبعناهم و از پی در آوردیم ایشان را یعنی بدیشان پیوند دادیم فی هذه الدنیا درین سرای لعنة
لعنت را تا ملائکه و مؤمنان بر ایشان لعنت میکنند ویوم القیمة و روز قیامت هم ایشان من المقبوحین از زشت
رویان باز رانده گانند ولقد آتینا و بدرستی که دادیم موسی الکتاب موسی را توریة من بعد از پس آنکه ما اهلکنا
القرون الاولی هلاک کردیم اهل قرنهای نخستین را چون قوم نوح و هود و صالح و لوط علی نبینا و علیهم السلام بصائر در حالتی
که آن کتاب حکمها و پیغامهای روشن بود یا نورها که دیده بصیرت بگشاید للناس مر بنی اسرائیل را وهدی و راه
نماینده باحکام شرع ورحمة و بخشایشی برای متابعان و عاملان بآن لعلهم شاید ایشان یتذکرون پند پذیرند
وما کنت و نبودی تو ای محمد بجانب الغربی بطرف وادی غربی از ناحیه طور و طور در جهت غرب بوده از مقام موسی علیه
السلام یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی اذ قضینا چون گذاردیم الی موسی الامر بسوی موسی وحی را وما کنت و نبودی تو
من الشاهدین از گواهان بر امر رسالت او بسوی فرعونیان ولکنا ولیکن ما وحی کردیم آن قصه را بتو برای آنکه ما انشأنا بیافریدیم
پس از موسی قرونا قرنهای مختلف گروهی بعد از گروهی فتطاول پس دراز شد علیهم العمر بر ایشان زندگانیها یعنی
مدتهای مدید بر اهل این قرنها گذشت و خبرها از صوب صواب منحرف شد و علوم روی باندراس نهاد پس ما ترا برای
تجدید این اخبار فرستادیم و همه عقلا دانند که اخبار تو مثل این اخبار جز بوحی آمدنی کار نتواند بود وما کنت ثاویا و نبودی تو
مقیم فی اهل مدین در میان اهل مدین که بوسیله جهت تعلم تتلو علیهم بخوانی بر ایشان آیاتنا آیتهای ما را در قصه موسی و شعیب

جنانچه شاکردان بر استادان خوانند یعنی در دید تو نبودی تا این قصها تعلیم کیری **و لکنا** ولیکن ما **کنا مرسلین** هستیم فرستنده
تو و خبر کننده ترا این قصها **و ما کنت بجانب الطور** و نبودی تو حاضر بطرف طور سینا **اذ نادینا** چون ندا کردیم موسی را و تو در بنت
بودادیم و در زاد المسیر از ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند که ندا کو امت حضرت محمد را صلی الله علیه و سلم و بتواخت در کشف
الاسرار فرموده که موسی علی نبینا و علیه السلام کفت الهی در توریة بخوانم صفت و سیرت امتی که بخصال حمیده و خلال ستوده
موصوف و مزین اند ایشان امت کدام پیغمبر خواهند بود خطاب رسید که ایشان امت احمد اند حبیب من موسی علیه السلام آرزو
برد که ایشان را بیند حق سبحانه کفت که اکنون زمان ظهور ایشان نیست اکر خواهی ترا آواز ایشان بشنوانم پس خطاب کرد که یا امت
محمد همه از اصلاب پدران لبیک اللهم لبیک جواب دادند و چون موسی علیه السلام آواز ایشان بشنوانید خواست که بر تحفه باز
کردند فرمود که عطا دادم شما را پیش از آنکه از من بخواهید و بیامرزیدم قبل از آنکه آمرزش طلبید زهی رتبت این امت عالی
همت که با وجود اختصاص ایشان بحضرت رسالت و قرآن برین وجه مژده یافته اند **نظم** حق لطف کرد و داد بما هرچه
بهتر است ٭ وین بهتر از همه است که او بهتر از همه است ٭ و چون ایجنین تزیینی مدامت را بواسطه حضرت رسالت منقبت است
صلوات الله و سلامه علیه لاجرم با او میکوید که تو در طور حاضر نبودی وقتی که امت ترا خواندم **و لکن** ولیکن ترا خبر دادیم **رحمة**
از جهت بخششی که واقع است بر تو **من ربک** از آفریدکار تو و ترا این قصها دادیم و خبر دادیم **لتنذر** تا بیم کنی **قوما ما اتیهم** کروهی
را که نیامده است بدیشان **من نذیر** هیچ بیم کننده **من قبلک** پیش از تو یعنی در ایام فترت که ما بین عیسی و آنحضرت علیهما الصلوة
و السلام بود و اکرچه اسمعیل را علیه السلام بعرب فرستاده بودیم اما از آن مدتی تمادی کذشته بود در زمان آنحضرت را فرستاد
علیهما السلام **لعلهم یتذکرون** شاید که ایشان پند پذیرند **و لولا ان تصیبهم** و اکر نه آن بودی که بدیشان رسیدی **مصیبة**
عقوبتی رسنده **بما قدمت** بسبب آنچه پیش فرستاده است **ایدیهم** دستهای ایشان یعنی عملهای ایشان از ترک و ظلم و
معصیت **فیقولوا** پس کفتندی بوقت حلول عذاب **ربنا** ای پروردکار ما **لولا ارسلت** چرا نفرستادی
الینا بسوی ما **رسولا** فرستاده که پیغام تو بما آوردی **فنتبع آیاتک** پس ما متابعت کردیمی آیتهای ترا و تصدیق
رسول تو نمودیمی **و نکون من المؤمنین** و بودیمی از کرویدکان بتو و برسول تو جواب لولا اول محذوف است یعنی اکر نه آنست
که بوقت نزول عذاب حجت آوردندی که پیغمبر بما نیامد و ما را بحق دعوت نکرد هر آینه عذاب بر ایشان میفرستادیم آورده اند
که رهط قریش در باب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از یهود سوال کردند و ایشان بنبوت وی اقرار نموده نعت و صفت آنحضرت در
توریة خواندند مشرکان انکار از توریت نیز نموده و کفتند اکر او پیغمبر است چرا آن معجزها که موسی را است وی نداد آیه آمد
فلما پس آنهنکام که **جاءهم الحق** آمد بدیشان یعنی بکفار عرب فرستاده راست کوی یعنی محمد صلی الله علیه و سلم **من**
عندنا از نزدیک ما **قالوا** کفتند **لولا اوتی** چرا داده نشد محمد صلی الله علیه و سلم را پیغام درست یعنی قرآن **مثل ما**
اوتی موسی مانند آنچه داده شد بموسی علیه السلام از معجزات یعنی چرا محمد را صلی الله علیه و سلم نیز ید بیضا و عصا ندادند

یا پیغام درست یعنی قرآن

اولم

اولم یکفروا آیا کافر نشدند یعنی شدند ابناء جنس ایشان از مشرکان قبط **بما اوتی موسی** بآنچه دادند موسی را **من قبل** پیش از این
از آیات تسع **قالوا** کفتند قبطیان **سحران** دو جادواند سحر یعنی موسی و هارون **تظاهرا** هم پشت شدند در اظهار خوارق
عادات یا کفتند مشرکان عرب که دو سحر معاون یکدیکر اند یعنی توریة و قرآن **و قالوا** و کفتند قبطیان یا مشرکان مکه **انا بکل**
بدرستی که ما بهر یک ازین سحر یا بجمیع پیغمبران و کتب ایشان **کافرون** ناکرویدکان **قل فأتوا** بکو پس بیارید **بکتاب من**
عند الله کتابی از نزدیک خدای که باشد **هو** آن کتاب **اهدی** راه نمای تر **منهما** ازین دو کتاب که بر من و موسی نازل
شده تا من **اتبعه** پیروی کنم او را **ان کنتم صادقین** اکر هستید شما راست کویان که توریت و قرآن سحر **فان لم یستجیبوا** پس
اکر اجابت نکنند **لک** ترا و کتاب نیارند **فاعلم** پس بدان که **انما یتبعون** جز این نیست که ایشان پیروی میکنند
اهواءهم آرزوهای خود را بی دانشی و حجتی **و من اضل** و کیست کمراه تر **ممن اتبع** از آنکسی که پیروی کند **هویه**
هوای خود را **بغیر هدی** بی راه نمونی و بیان و بصیرتی **من الله** از نزدیک خدای **ان الله** بدرستی که خدای
لا یهدی راه نماید و منزل نمیرساند **القوم الظالمین** کروه ستمکاران را که متابع هوای نفس خودند **و لقد وصلنا** و
بتحقیق پیوند دادیم و در هم پیوستیم **لهم القول** برای ایشان سخن را یعنی از پی در آوردیم دعوت را بحجت و مواعظ را بمواعید
قصص را بامثال و نصائح را یعنی با قرآن پیوسته فرستادیم آیتی بعد از آیتی سورتی بعد از سورتی **لعلهم یتذکرون** تا شاید
ایشان پند پذیر کردند و در و تامل کرده بدو بکروند **الذین آتیناهم الکتاب** آنان را که دادیم کتاب یعنی توریة **من قبله** پیش از قرآن
هم به ایشان بقرآن **یؤمنون** میکروند بقول جمعی مراد مؤمنان از یهود چون ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم و اشهر
آنست که کتاب انجیل باشد و مراد جهل ترسا از حبشه و اهل شام باشند که در مکه بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمده
ایمان آوردند چه این سورة مکی است و ایمان ابن سلام و اصحاب در مدینه بوده مکر کویند که این آیه مدنی است **و اذا یتلی** و چون
خوانده شد قرآن **علیهم** بریشان **قالوا** کویند **آمنا به** ایمان آورده ایم بوی و دانسته که کلام خدا است **انه الحق** بدرستی
که او راست و درست فرو آمده **من ربنا** از نزد آفریدکار ما **انا کنا** بدرستی که ما بودیم **من قبله** پیش از نزول
وی **مسلمین** کردن نهادکان و مخلصان بجهت آنکه در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودیم و حقیقت او را شناخته **اولئک** آن
کروه از اهل کتاب **یؤتون اجرهم** مزد داده شوند **مرتین** دو بار **بما صبروا** بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان بتوریت
یا انجیل و ایمان بقرآن **و یدرؤن** و دفع میکنند **بالحسنة** بسخن نیکو **السیئة** قول قبیح را در معرض آورده که بعد از ایمان ترسایان
ابو جهل و اضراب او ایشان را دشنام میدادند و ایشان در جواب میفرمودند که خدای شما را توفیق دهد و راه نماید یا منافقان و یهود
طعن میکردند بر ابن سلام و اصحاب ایشان و آنان نیز جواب میدادند پس حق سبحانه صفت ایشان میکند که دفع میکنند بد نیکی سخن
قول سفهای **و مما رزقناهم** و از آنچه دادیم ایشان را **ینفقون** نفقه میکنند در راه ما **و اذا سمعوا اللغو** و چون میشنوند سخن بیهوده
را یعنی ستم و تعریض منافقان و کفار **اعرضوا عنه** اعراض مینمایند از آن و خاموش میشوند از تعرض **و قالوا** و میکویند مر

لغو کویند کما نرا لَنَا أَعْمَالُنَا ما راست کردارهای ما از حلم و صلح وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شما را اعمال شما از سفاهت و لغو یا ما را دین ما
و شما را دین شما سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلامت است شما را از ما یعنی لغو شما را بلغو مقابله نمیکنیم و کفته اند سلام تودیع و متارکه است نه تحیت
یعنی ترک شما کردیم لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ نمیجوییم صحبت جاهلان و تخلق باخلاق ایشان چه مصاحبت با اشرار موجب بدنامی دنیا و بد
فرجامی عقبی است بیت از بدان بکریز و با نیکان نشین یار بد زهری بود نه انکبین آورده اند که آنحضرت به ایمان عم خود
ابی طالب بغایت حریص بود بوقت وفات بر بالین وی آمده کفت ای عم مرا بکلمه لا اله الا الله یاری ده تا حجت آرم بدان نزدیک
خدای از برای تو ابوطالب کفت ای برادرزاده من میدانم که تو راست کویی اکر سرزنش پیر زنان قریش نبودی که ابوطالب از
مرک ترسید و کلمه کفت من بکفتمی این کلمه دل ترا شاد میساختم ایة آمد که إِنَّكَ بدرستی که تو ای محمد لَا تَهْدِي قادر نیستی که راه
نمایی بایمان مَنْ أَحْبَبْتَ انرا که دوست میداری هدایت او وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ راه مینماید بایمان هر کرا
میخواهد وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناترست بِالْمُهْتَدِينَ بقبول کنندکان هدایت یعنی مستعد هدایة اند یا انها که حکم ازل بهدایت ایشان صادر کشته
چه اصل در هدایة حکم ازلی است و هدایت لم یزلی بیت هدایت هر کرا داد از بدایت بود همراه باشد تا نهایت آورده اند
که حارث بن عثمان بن نوفل بجناب نبوت آمده کفت ای محمد ما میدانیم که قول تو حق و سخن تو راست و انچه میکویی سبب دولت
ماست در حیات و سبب سعادت ما بعد از وفات اما متابعت تو موجب مخالفت تمام عرب است میترسیم که اکر پیروی تو کنیم
عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند و ما را با قلت انصار مقاومت ایشان نباشد این ایة نازل شد که وَقَالُوا و کفتند یعنی اهل مکه
إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَىٰ اکر پیروی کنیم طریق رشاد را مَعَكَ با تو یعنی ایمان آریم بتو نُتَخَطَّفْ ربوده شویم مِنْ أَرْضِنَا از زمین ما
یعنی عرب ما را از این دیار بربایند و بیرون کنند أَوَلَمْ نُمَكِّنْ ایا ما جای نداده ایم لَهُمْ مر ایشان را حَرَمًا آمِنًا حرمی با امن که
کس بدیشان دست ندارد يُجْبَىٰ کشیده میشود إِلَيْهِ بسوی این حرم ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ میوهای هر چیزی یعنی منافع از هر
نوعی و غرایب از هر ناحیتی بدینجا آورند و روزی دادیم ایشان را در این وادی غیر ذی زرع رِزْقًا روزی دادنی مِنْ
لَدُنَّا از نزدیک ما پس چون مشرک با وجود بت پرستی ایشان را ایمن و مطمئن و مرفه میداریم اکر ایمان دارند چکونه ایشان را
از خوف و تخطف در امان نیاریم وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند این نکته را و درنمی یابند وَكَمْ أَهْلَكْنَا و
بس که هلاک کردیم مِنْ قَرْيَةٍ از اهل دهی که بنا فرمانی بَطِرَتْ کافر شدند مَعِيشَتَهَا در زندکانی خود یعنی بر نعمت طاغی
و باغی شدند چنانچه اهل مکه شده اند و ما ان طاغیان را هلاک کردیم فَتِلْكَ پس آنست مَسَاكِنُهُمْ مسکنهای ایشان خالی و خراب
لَمْ تُسْكَنْ نه نشستند در آن مِنْ بَعْدِهِمْ از پس هلاک ایشان إِلَّا قَلِيلًا مکر اندکی از رهکذریان که روزی یا بعضی از روزی
انجا باشند و برود و باز خالی بکذارند نظم درخانه دنیا چو نشستی برخیز کین خانه بدان خوش است کاینده و رونده وَكُنَّا
نَحْنُ الْوَارِثِينَ و هستیم ما وارث ان مساکن بعد از اهالی ان یعنی مائیم باقی بعد از فنای همه وَمَا كَانَ رَبُّكَ و نیست پروردکار تو مُهْلِكَ
الْقُرَىٰ هلاک کننده اهالی دیهها حَتَّىٰ يَبْعَثَ وقتی که برانکیزند فِي أُمِّهَا در معظم آن دیار و اصل آن بلاد یعنی جری که اهل سواد

اعظم نزدیک کنند و با فهم تر باشند لاجرم انجا برانکیزد رَسُولًا فرستاده که بحکم الهی يَتْلُو عَلَيْهِمْ بخواند بریشان آيَاتِنَا ایتهای ما برای
الزام حجت و قطع معذرت وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ و نیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب سازنده دیهها بعقوبت إِلَّا وَأَهْلُهَا مکر اهالی آن
ظَالِمُونَ ستمکاران باشند بتکذیب رسل و انکار حق وَمَا أُوتِيتُمْ و انچه داده شده بدیشما مِنْ شَيْءٍ از چیزی که اسباب دنیوی
باشد فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس ان برخورداری است و زندکانی این جهان وَزِينَتُهَا و آرایش این سرای که در مدت حیات بی
اعتبار بدان مباهات و افتخار کنید وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و انچه نزدیک خدایست از ثواب ان جهانی و نعمتهای جاودانی خَيْرٌ بهتر است
فی نفسه الاسجه لذت آن خالص از کدورات محنت و مشقت وَأَبْقَىٰ و پاینده تر أَفَلَا تَعْقِلُونَ ایا درنمی یابید و فهم نمیکنید
که بدل میکنید باقی را بفانی و مرغوب را بمرغوب عنه بیت حیف باشد لعل و زر دادن بچنک پس کرفتن در برابر خاک و سنک
در خبر است که علی و حمزه رضی الله عنهما با ابوجهل معارضه بسیار کردند در باب دین و کفته اند عمار یاسر با ولید مغیره مجادله
فرمود این آیة نازل شد که أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ ایا کسی که وعده کردیم او را بجنت در آخرت و بنصرت در دنیا وَعْدًا حَسَنًا وعده
نیکو که در ان خلاف مقصود نیست فَهُوَ لَاقِيهِ پس انکس دریابنده آن موعود است پس بی شبهه یعنی علی و حمزه یا عمار رضی
الله عنهم چنین کس باشد كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مانند کسی که برخورداری دادیم او را مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا از متاع زندکانی دنیا که بهشت
آمیخته محنت است و دولتش مؤدی بنکبت و مالش در صدد زوال و جاهش بر شرف انتقال ثُمَّ هُوَ پس انکس يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخیز مِنَ الْمُحْضَرِينَ از حاضر کرده شدکان باشد برای عذاب یا حساب مراد ازین کس ابوجهل یا ولید مغیره وَيَوْمَ
يُنَادِيهِمْ و یاد کن روزی را که بخواند خدای کافران را فَيَقُولُ پس کوید أَيْنَ شُرَكَائِيَ کجااند شریکان من الَّذِينَ
آنانکه كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ بودید که کمان میبردید که شریک من اند قَالَ الَّذِينَ حَقَّ کویند آنانکه واجب شد عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بریشان
سخن خدای یعنی ایات وعید یا کلمه لاملان جهنم و انان رؤسای ضلالت باشند یاد براین که کویند رَبَّنَا ای آفریدکار ما
هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ این کروه یعنی ضعفا و اتباع آنانند که ما أَغْوَيْنَا کمراه کردیم تَبَرَّأْنَا اکنون بیزاری کردیم إِلَيْكَ بسوی
تو از ایشان و از انچه ایشان اختیار کرده اند از کفر مَا كَانُوا نبودند ایشان که فی الواقع إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ما را پرستند بلکه ایشان
پرستش هوای نفس خود میکردند وَقِيلَ ادْعُوا و کویند کافران را که بخوانید شُرَكَاءَكُمْ انبازان خود را یعنی انانرا که شریک ما ی
ساختید از بتان تا عذاب شما دفع کنند فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند ایشانرا با مید نصرت فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا پس اجابت نکنند لَهُمْ مر
ایشانرا بجهت عجز از اجابت و نصرت وَرَأَوُا الْعَذَابَ و ببینند عذاب را تابعان و متبوعان لَوْ أَنَّهُمْ و تمنا برند که کاشکی ایشان
كَانُوا يَهْتَدُونَ بودندی که راه یافتندی بحیله که عذاب از خود دفع کردندی یا راه یافته بودندی بحق تا از عذاب ایمن شدندی
وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و بیاد دار روزی را که ندا کند حق سبحانه اهل تکذیب را فَيَقُولُ پس کوید مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ چه جواب
دادید فرستادکان را چون شما را دعوت کردند بحق فَعَمِيَتْ پس پوشیده شود عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ بریشان خبرها یعنی انچه با پیغمبران
کفته باشند یا فراموش کنند جنانچه را يَوْمَئِذٍ در ان روز چندانکه بر اندیشند که چه کویند فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ پس ایشان نه پرسند

ایشانرا بیرون کنند و جواب از این کرده اند [illegible] اغْوَيْنَاهُمْ
ایشانرا کما غوینا همچنانکه خود کمراه بودیم [illegible]

از یکدیگر که جواب گوییم بجهت آنکه سایل و مسئول فرو مانده باشند یا از غایت دهشت و حیرت پروای پرسش نکنند فَأَمَّا مَنْ تَابَ
اما آنکس که توبه کند از شرک وَآمَنَ و بگرود بخدای و رسول وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل شایسته فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ پس شاید
بلکه باید که باشد مِنَ الْمُفْلِحِينَ از رستگاران و بوقت سوال از جواب فرو نماند و رستگاری باجابت حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم باز بسته است بیت مزن بی رضای محمد نفس که رستگاری همین است و بس آورده‌اند که صنادید عرب طعنه میزدند
که خدای چرا محمد را برای نبوت اختیار کند بایستی که چنین منصبی عالی به بزرگی از اهل مکه و طائف رسیدی لولا نزل هذا القرآن
علی رجل من القریتین عظیم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که وَرَبُّكَ و پروردگار تو يَخْلُقُ می‌آفریند مَا يَشَاءُ آنچه
میخواهد موجود نماید وَيَخْتَارُ و برمیگزیند هر کرا میخواهد برای رسالت چنانچه حضرت مصطفی را صلی الله علیه وسلم بر
گزید مَا كَانَ نیست و نباشد لَهُمُ الْخِيَرَةُ مر کافرانرا چون ولید مغیره و سایر طاغیان اختیاری در آنکه یعنی ایشانرا
نرسد و نسزد که برای نبوت کسی را برگزینند چه زمام اختیار در قبضهٔ اقتدار قادر مختار است هر کرا خواهد برگزیند هر کرا
خواهد رد کند سُبْحَانَ اللَّهِ پاکی مر خدای راست از آنکه کسی را بالای اختیار او اختیار بود وَتَعَالَىٰ و برترست خدای
عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک وی آرند بت پرستان و شریک وی گیرند وَرَبُّكَ و آفریدگار تو يَعْلَمُ میداند مَا تُكِنُّ آنچه
میپوشد صُدُورُهُمْ سینهای ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند از عداوت پیغمبر و کینهٔ مؤمنان وَمَا يُعْلِنُونَ و میداند آنچه
آشکار میسازند از طعن در نبوت و تکذیب قرآن وَهُوَ اللَّهُ و اوست خدای مستحق پرستش لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی
بسزا نیست إِلَّا هُوَ مگر او لَهُ الْحَمْدُ مر وراست ستایش فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ در این سرای و در آن سرای چه مولی نعم دنیوی
و اخروی اوست وَلَهُ الْحُكْمُ و مر او راست کار گزاری وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بدو باز گردانیده خواهید شد در روز نشور
قُلْ بگوای محمد أَرَأَيْتُمْ چون می‌بینید إِنْ جَعَلَ اللَّهُ اگر گرداند خدای عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ بر شما شب را سَرْمَدًا پاینده
إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت بآنکه آفتاب را تحت الارض بدارد یا بر حوالی افق غایر حرکت دهد مَنْ إِلَٰهٌ کیست
خدای غَيْرُ اللَّهِ بجز خدای بحق که از روی قدرت يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ بیارد برای شما روشنی یعنی روز روشن که در آن
بطلب معایش اشتغال کنید أَفَلَا تَسْمَعُونَ آیا نمیشنوید موعظه را بگوش تدبر و اعتبار قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو چه بینید إِنْ
جَعَلَ اللَّهُ اگر سازد خدای عَلَيْكُمُ النَّهَارَ بر شما روز را سَرْمَدًا باقی و پاینده إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت بآنکه آفتاب
را بر وسط السماء بدارد یا بر مدار فوق الارض حرکت دهد مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ کیست خدای بجز الله که از راه رحمت يَأْتِيكُمْ
بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ بیارد برای شما شبی که آرام گیرید فِيهِ در وی از متاعب اشتغال و اعمال استراحه کنید أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا
نمی‌بینید آثار قدرت را بدیدهٔ تفکر و استبصار وَمِنْ رَحْمَتِهِ و از بخشایش خود جَعَلَ بیافرید لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ برای
شما شب و روز را لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام گیرید در شب وَلِتَبْتَغُوا و تا بجویید در روز مِنْ فَضْلِهِ از روزی خدای که
بفضل خود مقدر کرده وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و شاید که شما سپاس داری کنید خدای را بنعمت روز و شب نظم چرخ را دور

شبانروزی

شبانروزی دهد شب برد روز آورد روزی دهد خلوت شب بهر آن تا جان درویش راز دل گوید بر جانان خویش
روز هم از بهر غوغای عوام تا بدین سان کار گیرد نظام وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و یاد کن روزی را که ندا کند خدای مر بت پرستان را
تکرار این ندا تقریع بعد از تقریع است فَيَقُولُ پس گوید أَيْنَ کجایند شُرَكَائِيَ انبازان من الَّذِينَ آنانکه كُنْتُمْ
تَزْعُمُونَ بودید که گمان میبردید که شریک منند و دروغ میگفتند وَنَزَعْنَا و بیرون آریم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر گروهی شَهِيدًا
گواهی بر گفتار و کردار ایشان یعنی پیغمبرانرا بگواهی آریم فَقُلْنَا هَاتُوا پس گوییم مر امتانرا که بیارید بُرْهَانَكُمْ حجتی که دارید
بر شرک و تکذیب فَعَلِمُوا پس بدانند آنهنگام أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ آنکه راستی با عبادت یا توحید یا حجت مر خدای راست وَضَلَّ
عَنْهُمْ و گم کرد از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که بر می‌بافتند از سخنان باطل یا امید شفاعت که به بتان میداشتند
إِنَّ قَارُونَ بدرستی که قارون كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ بود از قوم موسی علیه السلام ثعلبی گوید که عم زادهٔ موسی بود و گفته اند
وی خواهرزادهٔ موسی بود و اصح آنست که برادر عم موسی بود چه پدر قارون یصهر بن قاهث است و قاهث از اولاد لاوی بن
یعقوب علیه السلام بود و قارون را از غایت خوبی صورت و زیبایی طلعت منور خواندندی و در قرائت توریة اقرأ بنی اسرائیل
بود و یکی از سبعین مختار است و در زمان تنگی و احتیاج مردی متواضع و متخلق بود همین که توانگری روی بوی نهاد حال وی
متغیر گشت فَبَغَىٰ پس ستم کرد و افزونی جست عَلَيْهِمْ بر قوم موسی علیه السلام و خواست که همه در تحت حکم وی باشند
وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم ما او را مِنَ الْكُنُوزِ از گنجها یعنی مالهای گرد کرده مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ آنچه کلیدهای آن یعنی برداشتن
آن لَتَنُوءُ هر آینه گرانی میکرد بِالْعُصْبَةِ بگروهی مردمان أُولِي الْقُوَّةِ خداوندان توانایی عصبه جماعتی باشند تا چهل
و امام قرا گفته که اینجا مراد چهل تن اند که کلیدهای گنجهای وی میکشند و در کشاف مذکور است که شصت استر مفاتیح خزائن او
میکشیدند هر خزینه را مفتاحی بود و هیچ مفتاحی از اصبعی زیاده نبودی و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد و امام ثعلبی
گفته که مراد از مفاتح اوعیهٔ مال است و آن چهارصد هزار بار بود یعنی چهار کرور و چهل هزار انبان بود از زر و نقره إِذْ قَالَ لَهُ
یاد کن چون گفتند که قارون را قَوْمُهُ گروه او یعنی مؤمنان از ایشان بطریق نصیحت گفتند ای قارون لَا تَفْرَحْ شادی مکن
بمال دنیا إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ دوست نمیدارد فرح کنندگان را که دنیا مبغوضهٔ حق است نظم دنیای
دنی چیست سراسر سپنجی انکه هزار کشته در هر قدمی گر دست دهد کرای شادی نکند ور فوت شود نیز نیرزد بغمی وَابْتَغِ
و طلب کن تتمهٔ کلام ناصحانست که قارون را گفتند بجوی و بدست آر فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ در آنچه عطا کرده است ترا خدای الدَّارَ الْآخِرَةَ
سرای دیگر را یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدای و وسیله ساز آنرا در حصول ثواب آنجهانی بیت بدنیا توانی که عقبی
خری بخر جان من ورنه حسرت بری وَلَا تَنْسَ و فراموش مکن نَصِيبَكَ بهرهٔ خود را مِنَ الدُّنْيَا از مال دنیا یعنی نصیب
تو در وقت رحلت ازین جهان کفنی خواهد بود و بس بعد از آن حال پر اندیش و بال و نکال عذاب مشو نظم گر ملک تو شام
تا یمن خواهد بود ور سرحد روم تا ختن خواهد بود آخر چو کزین جهان کنی عزم سفر همراه تو چند گز کفن خواهد بود و گفته اند

وی پسر عم موسی علیه السلام عمران بن قاهث است

فراموش مکن بهرهٔ خود را یعنی بان مقدار از ان مال که ترا کفایت باشد بسنده کن وَأَحْسِنْ و نیکویی نمای با بندگان خدای كَمَا أَحْسَنَ
همچنانکه اللَّهُ نیکویی کرده است خدای و نعمت فرستاده إِلَيْكَ بسوی تو وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ و مجوی تباه کاری به بیداد کری
و تکبر فِي الْأَرْضِ ۖ در زمین إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ دوست نمیدارد افساد کنندگان را که بدنیا تفاخر
و تعظم کنند قَالَ گفت قارون درجواب ایشان إِنَّمَا أُوتِيتُهُ جز این نیست که داده شده ام این مال را یعنی بمن داده اند عَلَىٰ
عِلْمٍ عِنْدِي ۚ بدانشی که نزدیک من است یعنی علم توریة چه من اعلم بنی اسرائیلم بدان یا علم تجارت و دهقنت و سایر مکاسب یا
دانا بوده بگنجهای یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام و ازاین داشته و گفته اند مراد علم کیمیاست که موسی علیه السلام بخواهر خود
آموخته بود و اوی قارون را تعلیم داد أَوَلَمْ يَعْلَمْ آیا ندانست قارون یعنی دانسته بود در توریة خوانده و از مورخان
شنیده أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای قَدْ أَهْلَكَ بدرستی که هلاک کرده است مِنْ قَبْلِهِ پیش از قارون مِنَ الْقُرُونِ از اهل روزگارها
مَنْ هُوَ کسی را که او أَشَدُّ مِنْهُ سخت تر بود از قارون بشدت قُوَّةً از روی توانایی وَأَكْثَرُ جَمْعًا و بیشتر
از روی جمع مال یعنی سخن آنکه چرا قارون بشدت و بطش و کثرت مال مغرور کرده و با وجود آنکه میداند که از قوی تر
و غنی تر را هلاک کرده ام پس از روی تهدید میفرماید وَلَا يُسْأَلُ و پرسیده نخواهند شد عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ از گناهان
خود گناهکاران یعنی مشرکان چه ایشان را بسیمای ایشان خواهند شناخت يعرف المجرمون بسيماهم یا ایشان را سوال استعلام نخواهد
بود چه حق تعالی مطلع است بران یا سوال معاتبه نباشد زیراکه بی حساب بدوزخ خواهند رفت فَخَرَجَ پس بیرون
آمد قارون روز شنبه عَلَىٰ قَوْمِهِ بر قوم خود فِي زِينَتِهِ ۖ با آرایش خود بر استری سفید که زین زرین داشت نشسته
و جامه ارغوانی پوشیده و چهار هزار کس بهمین صفت با وی سوار شده و در کشاف است که نود هزار تن که همه جامه
معصفر داشتند با وی نشستند و مردم پیش از ان رنگ معصفر ندیده بودند و در موضحی آورده که هزار جاریه با وی بودند
با استران سفید با زین زرین و جامه ارغوانی پوشیده موزهای سفید چون قارون بدین زینت دیده بمیان قوم در آمد قَالَ الَّذِينَ
گفتند آنانکه يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا میخواستند زندگانی دنیا را و بدان راغب بودند يَا لَيْتَ لَنَا ای قوم کاشکی بودی ما را
از مال مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ مانند آنچه داده اند قارون را إِنَّهُ بدرستی که او لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ خداوند بهره بزرگست از
دنیا وَقَالَ الَّذِينَ و گفتند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده بودند ایشان را علم باحوال آخرت یا دانا بودند ببرکت قناعت و عزت
توکل چون یوشع و اصحاب او وَيْلَكُمْ وای برشما ای دنیا طلبان ثَوَابُ اللَّهِ پاداش خدای در آخرت خَيْرٌ بهتر است
از مالهای دنیا لِمَنْ آمَنَ مر کسی را که بگرود بخدای و پیغمبر وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کردار شایسته وَلَا يُلَقَّاهَا و تلقین
نخواهند کرد این کلمه که علما گفتند یعنی در دل و زبان نخواهند داد إِلَّا الصَّابِرُونَ مگر صبر کنندگان را که بر طاعت یا از معصیت شکیبا
باشند و گفته اند توفیق ندهند مباشرت اعمال صالحه مگر صابران را نظم اهل صبر از جمله عالم بر ترند صابران از اوج
گردون بگذرند هرکه کارد تخم صبر اندر جهان بدرود محصول عیش جاودان آورده اند که قارون را با موسی و هارون

علیهما

علیهما السلام حسدی و حقدی تمام بود چنانچه روزی بموسی گفت که ترا رسالت بردی و مذبح بهارون رسید من برچی منصبی
چند صبر کنم القصه دایم در پی ایذاء موسی علیه السلام بود تا وقتی که حکم زکوة نازل شد و با آنکه [illegible] مالی باشد داد موسی بفرمان
الهی با وی صلح کرده هزار دینار یک دینار زکوة دهد قارون حساب کرد مبلغی عظیم بر آمد بخل و خست سر راه بر و گرفته جمعی از بنی
اسرائیل را طلبید و گفت هرچه موسی گفت فرمان بردید این زمان میخواهد که مالها از شما بستاند گفتند تو مهتر مائی چه فرمائی گفت
میخواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگر کسی سخن وی نشنود پس زنی فاجره را که در پی بی آورد که نام او سنیرا بود طلبیده
دو همیان زر داد و مقرر کرد که فردا بمحضر خاص و عام اقرار کند که موسی با وی زنا کرده روزی دیگر که موسی علیه السلام
در اثنای امر و نواهی میفرمود که هرکه دزدی کند دستش ببریم و هرکه زنا کند اگر غیر محصن است تازیانه زنیم و محصن را سنگسار
کنیم قارون برخاست که اگر همه تو باشی گفت اگر همه من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان میبرند که تو با فلانه زن زنا کرده موسی
فرمود معاذ الله او را حاضر کنید سنیرا بمجلس در آمد موسی گفت ای زن ترا سوگند دهم بخدای که دریا شکافته گفت یا کلیم الله
من راست بگویم قارون دو همیان زر برشوت بمن داد تا بهم در بارهٔ تو افترا کنم و من با وجود گناه کاریهای و بد کرداریهای
خود چگونه پسندم که بر تو تهمت کنم و اینک دو همیان بعهد قارون با منست بنی اسرائیل همه قارون دیدند و مکر وی بر همه
روشن شد موسی علیه السلام روی بر خاک نهاد از قارون شکایت کرد و خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردم بفرمای هرچه
میخواهی موسی گفت ای قوم من بقارون مبعوثم چنانچه بفرعون بودم هرکه با قارونست گو بر جای قرار گیرد و هرکه با منست گو
یکناره رود کافه بنی اسرائیل از ان محفل کناره کردند الا دو تن که با قارون ماندند و موسی علیه السلام میگفت خذیهم القصه تا زانو
و میان و گردن بزمین فرو رفتند و زاری و استغاثه ایشان در دل موسی اثر نکرد تا زمین ایشان را بتمامی فرو برد و در اکثر
تفاسیر هست که حضرت عزت با موسی علیه السلام خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران او فریاد کردند بفریاد ایشان
نرسیدی و رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یک نوبت مرا خواندندی اجابت میکردم القصه بعد از خسف قارون سفیهای
بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی دعا کرد تا قارون بزمین فرو رود و گنج و اسباب او تصرف نماید موسی علیه السلام درخواست
تا حق سبحانه سرای و گنجهای و خانهای گنج او نیز فرو برد چنانچه فرماید فَخَسَفْنَا پس فرو بردیم بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ قارون
و سرای او را بزمین صاحب لباب فرموده که هر روز قارون مطعون بمقدار قامت خود با خانه و مال و متاع بزمین فرو میرود
و تا نفخ صور را بارض سفلی خواهند رسید نظم گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز خوانده باشی که هم از غیرت درویشانست
فَمَا كَانَ پس نبود لَهُ مر قارون را مِنْ فِئَةٍ هیچ گروهی از یاران که دران وقت يَنْصُرُونَهُ یاری کردندی او را
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَمَا كَانَ و نبود مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ از منع کنندگان عذاب از خود یعنی نه کسی عذاب از وی
باز داشت و نه خود توانست باز داشتن وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا و بامداد کردند آنانکه آرزو میبردند مَكَانَهُ منزلت
و جاه او را بِالْأَمْسِ دی روز یعنی آرزو و بی بند کان کشتند بعد از خسف وی گرایندگان صلاح يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ میگفتند

هریک با دیگری و یک یعنی وی یک باشد و اعلم مخبر است یعنی وای بر تو بدان انکه خدای یَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میکرداند روزی را لِمَنْ یَشَاءُ برای هرکه میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندکان خود نه بکرامتی که مقتضی بسط بود بل بمحض ارادت وَیَقْدِرُ و تنک میسازد بر هرکه میخواهد نه بذلتی که تقاضای قبض کند بلکه مقتضای مشیت لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ اکر نه آن بودی که خدای منت نهاد عَلَیْنَا بر ما و ما را نداد انچه در دنیوی آنچه تمنای ما بود لَخَسَفَ بِنَا هرائینه بزمین فرو برده بودندی مارا و جمعی نقل معلوم میخوانند یعنی خدای ما بزمین فرو بردی وَیْ کَأَنَّهُ وی کلمه تندم است و کان برای تشبیه و در لباب از طبری نقل میکند که مجموع ویکان یعنی الم تعلم و الم تر است یعنی نمیدانی و نمی بینی انکه لَا یُفْلِحُ الْکَافِرُونَ رستکاری نمی یابند از عذاب ناکرویدکان یا کافر نعمتان یا تکذیب کنندکان تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَةُ ان سرای دیکر که شنیده و دانسته مراد بهشت است نَجْعَلُهَا ساختیم انرا لِلَّذِینَ برای آنانکه ایشان لَا یُرِیدُونَ نمیخواهند عُلُوًّا برتری و تکبر فِی الْأَرْضِ در زمین باهل آن وَلَا فَسَادًا و نه تباه کاری و ستم بر مردمان چنانچه قارون خواست وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام نیکو لِلْمُتَّقِینَ مر پرهیزکارانرا صاحب بحر فرموده که سرای بقا مرجماعتی راست از ابداح مقدسه یعنی پاک شده از ادناس صفات نفسانیه که در زمین برتریه طالب علو نباشند چون نفوس فراعنه و جبابره و فساد نجویند یعنی نظر را از عین حضرت بیرا شده التفات بهیچکس و بهیچ نمایند و عالم ملک و ملکوت را بتصرف مالک الملوک باز کذارند تا بملکیت و مالکیت هر تصرفی که در کون و مکان خواهد کند و ایشانرا بران زبان اعتراض نبود ع هرچه خواهی بکن که ملک تراست مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هرکه بیارد خصلتی نیکو یا معرفتی بتوحید ربانی یا طاعتی باخلاص فَلَهُ پس مر و راست خَیْرٌ نیکوتری مِنْهَا از ان خصلت یا طاعت یا معرفت یا هرکه بیارد نیکی در دنیا او را باشد بهتر از ان در آخرت وَمَنْ جَاءَ بِالسَّیِّئَةِ و هرکه بیارد بدی چون شرک و تکذیب فَلَا یُجْزَی الَّذِینَ پس جزا داده نشود آنانکه عَمِلُوا السَّیِّئَاتِ کردند بدیها را إِلَّا مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ مکر مثل ان چیزی که بودند در دنیا که عمل میکردند ظاهر آیه دلیل است بر انکه ثواب حسنه بیشتر از ان خواهد بود و پاداش سیئه بمثل ان و وضع مظهر در موضع مضمر است جهت تهجین حال بدکاران بتکرار اسناد سیئه بدیشان و فائده این انزجار عقلا از ارتکاب سیئات بیت هرچه در شرع و عقل بد باشد نکند هرکه با خرد باشد آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در زمان هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه و ارزوی مولود در باطن مبارکش ظاهر کشت جبرئیل علیه السلام بدین آیه فرود آمد که إِنَّ الَّذِی فَرَضَ بدرستی که انکه فرض کرده است عَلَیْکَ الْقُرْآنَ بر تو به تبلیغ قرآن یا عمل بدان لَرَادُّکَ هرائینه بازکرداننده تست إِلَیٰ مَعَادٍ بجای بازکشت یعنی مکه و کی بند این وعده فتح مکه بوده و نزد بعضی معاد جنت است و در تاویلات کاشی آورده که معاد فنا فی الله است در احدیت ذات و بقا بالله در مقام تحقق بجمیع صفات و بر سالک متبصر اینجا سر منه بداه و الیه یعود روشن میکردد نظم چون انتهی بدایت و انتها ابتدا هم بدو باید که باشد انتهای نوبهایی را که کرد تحقق طلوع جمله را هم سوی او باشد رجوع قُلْ بکوای محمد رَبِّی پروردکار من أَعْلَمُ داناتر است مَنْ جَاءَ بِالْهُدَیٰ بکسی که اورد راه راست یا توحید یا قرآن و این منم

وَمَنْ هُوَ و بانکس که او فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ در کمراهی هویداست چون منکران من وَمَا کُنْتَ تَرْجُو و نبودی تو که امید داشته باشی أَنْ یُلْقَیٰ إِلَیْکَ الْکِتَابُ انکه فرستاده شود بتو قران پس ما نفرستادیم بتو کتاب را إِلَّا رَحْمَةً مکر بجهت بخشایشی مِنْ رَبِّکَ از افریدکار تو بر تو فَلَا تَکُونَنَّ پس مباش ظَهِیرًا هم پشت و یار لِلْکَافِرِینَ مر ناکرویدکانرا یعنی مدارا مکن با ایشان و ملتمس ایشانرا اجابت منمای وَلَا یَصُدُّنَّکَ و باید که کافران بازندارند ترا عَنْ آیَاتِ اللَّهِ از خواندن آیتهای خدا و عمل کردن بدان بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَیْکَ بعد از انکه فرود آمده است بتو وَادْعُ و بخوان خلق را إِلَیٰ رَبِّکَ بسوی عبادت پروردکار خود وَلَا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِینَ و مباش از شرک اورندکان وَلَا تَدْعُ و مخوان مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیکر زیراکه لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدای سزاوار خواندن مکر او مخاطب درین آیات حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و مراد امت اند و فایده خطاب با انحضرت قطع طمع کفار است از موافقت وی با ایشان کُلُّ شَیْءٍ همه چیزی هَالِکٌ فانی است إِلَّا وَجْهَهُ مکر ذات حق سبحانه یا همه عملهای باطل است مکر انکه بان وجه الله طلبند لَهُ الْحُکْمُ مر وراست فرمان وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز کشته خواهید شد برای مکافات نزد بعضی محققان انست که چون موجود حقیقی نیست الا حق سبحانه پس از روی حقیقت ما سوی او فانی باشند صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیه از کلمات حضرت شیخ الاسلام قدس سره نقل میکند که نه از کس بتوان تو بکسی همه از تو بتو پس همه توئی بس ع الا کل شیء ما خلا الله باطل علائق منقطع است و عوایق مرتفع رسوم باطل است و اسباب مضمحل حدود متلاشی و خلائق فانی و حق یکتا و تنها باقی در شرح عوارف مولانا عز الدین محمود کاشی قدس سره مذکور است که نکفت یهلک تا معلوم شود که وجود همه اشیا در وجود او امروز هالک است و حواله مشاهده این حال بفردا در حق محجوبانست یومیزونه بعیدا و نراه قریبا ع باوجود تو ز من نام نشاید که بود

سورة العنکبوت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِیمِ الم

حروف مقطعه جهت تعجیز خلق است تا دانند که کسی را بحقایق این کتاب راه نیست و عقل هیچ کامل از کنه معرفت این کلام آکاه نیست ع خرد عاجز و فهم در وی کم است و در حروف اوایل این سوره کفته اند الف اشارت باسم الله است و لام بلطیف و میم بمجید میفرماید که الله منم روی بطاعت من آر لطیف منم که اخلاص در عبادت قبول کنم مجید منم بزرکی دیکران مسلم مدار أَحَسِبَ النَّاسُ ایا پنداشتند مردمان أَنْ یُتْرَکُوا انکه فرو کذاشته شوند أَنْ یَقُولُوا بانکه کویند آمَنَّا ایمان اوردیم یعنی می پندارند که بمجرد قول آمنا دست از ایشان باز دارند وَهُمْ لَا یُفْتَنُونَ و حال انکه ایشان آزموده نشوند باوامر و نواهی یا مبتلا نکردند در نفس و مال یا امتحان نکند ایشانرا بهجرت و جهاد و امثال آن این آیه در شان جمعی مسلمانانست که در مکه بودند و ایشانرا هجرت از دیار و دار قرار دشوار آمد و مهاجران از مدینه بدیشان پیغام میدادند که اسلام شما مادام که در جوار کفار باشید تمام نیست یعنی بر نیت هجرت بیرون آمدند و مشرکان آکاه شده ایشانرا از راه برکردانیدند حق سبحانه جهت تسلیه ایشان فرستاد که تصور می باید کرد که بی کشاکش بلا دعوی ولا درست نباشد بیت عاشقانرا در دل بسیا

بی باید کشید چون یار وطعنهٔ اغیار هم باید کشید واضح آنست که مهجع مولای عمر بن خطاب رضی الله عنه روز بدر بزخم تیر عمار
حضری بشهید شد و بر لفظ مبارک حضرت رسالت صلوات الله وسلم گذشت که پیش رو شهیدان اهل توحید او خواهد بود
مادر وی بدین از فوات مهجع بسیار جزع و فزع مینمود حق سبحانه آیه فرستاد که بمجرد قول ایمان بی ابتلا و امتحان کاری از پیش
نمیرود ولقد فتنا و بدرستی که ما امتحان کردیم و در رفته اند اختم الذین من قبلهم آنانرا که پیش از این مؤمنان بودند یعنی این
صورت در همه امم واقع بوده و تقدیر دعوی هر یک را بمحک بلا آزموده اند فلیعلمن الله پس ظاهر میکند داند خدای
الذین صدقوا آنانرا که راست گفتند در دعوی ایمان ولیعلمن الکاذبین و متمیز میسازد دروغ گویانرا در دعوی یا مینماید
این هر دو گروه را بخلق یا جزا میدهد ایشانرا با جهه پیدا اند از صدق و کذب ایشان نظم در محبت هر که او دعوی کند
صد هزاران امتحان بر وی نهند گر بود صادق کشد بار جفا ور بود کاذب گریزد از بلا ام حسب الذین بلکه می پندارند
آنانکه یعملون السیئات میکنند بدیها چون کفر و معاصی ان یسبقونا آنکه پیشی گیرند بر ما یعنی ما را عاجز سازند از جزا دادن
بر مساوی ایشان ساء ما یحکمون بد حکمی است آنکه میکنند در تفسیرات مذکور است که ایا می پندارند کافران که بسیآت
خود بر مغفرت و شمول رحمت من سبقت گیرند این حکم ناپسندیده است زیرا که رحمت من سبقت گرفته است بر ذنوب ایشان
که موجب غضب باشد بیت گر گناهت زاعدد بیش است سبقت رحمتی از آن بیش است من کان یرجوا هر که باشد که
امید دارد لقاء الله لقای خدا را در بهشت یا وصول را بثواب الهی و گفته اند هر که ترسد از رسیدن و عرض او بر خدای
گو آماده باش فان اجل الله پس بدرستی که مدتی که خدای مقرر کرده برای لقا یا جزا لآت هر آینه آینده است
وهو السمیع و اوست شنوا مر گفتار بندگانرا العلیم دانا بضمایر و اسرار ایشان ومن جاهد و هر که جهاد
کند با کفار یا با هوای نفس غدار فانما یجاهد پس جز این نیست که جهاد میکند لنفسه برای خود چه ثواب آن عاید
بدوست ان الله بدرستی که خدای لغنی هر آینه بی نیاز است عن العالمین از طاعات و مجاهدات عالمیان
و تکلیف عباد با عبادات جهت صلاح احوال ایشانست والذین آمنوا و آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و کردند کردارها
نیکو لنکفرن هر آینه محو کنیم عنهم از ایشان سیئاتهم بدیهای ایشانرا ولنجزینهم و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا
احسن الذی نیکوتر عملی را آنکه کانوا یعملون بودند که میکردند یعنی توحید را که بهترین عمل ایشانست جزا دهیم و باقی
اعمال با آنکه در فضیلت مساوی آن نیست بر همان قیاس پاداش دهیم ایشانرا بهشت و بیشتر از عمل ایشان یکی را ده و زیاده
تا هفتصد زیرا که ایشان محتاجند و من بی نیاز ع رحیم باشد کریمی چیزی رسد محتاج را آورده اند که چون سعد ابی وقاص
رضی الله عنه بدولت اسلام سرافراز گشت مادرش حمیده بنت ابی سفیان سوگند خورد که از آفتاب بسایه نروم و از طعام
بدان مایه نند کافی مدد یابد تناول نکنم تا تو از دین محمد که اختیار کرده بیزار نشوی سعد صورت حال بعرض حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم رسانید و این آیه نازل شد که ووصینا الانسان و امر کرده ایم آدمی را بوالدیه ببدر و مادر او

حسنا

حسنا نیکوئی یعنی فعلی که محض خوبی باشد وان جاهداک و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ و جدال کنند با تو لتشرک بی تا
شرک آری بمن و انباز گیری ما لیس آنچیزی که نیست لک ترا به بالوهیت او علم دانشی تعبیر کرد از نفی الوهیت
بنفی علم بان یعنی اگر مادر و پدر ترا تکلیف کنند بانکه انباز گیری برای من چیزی را که الوهیت آن ندانی و نفی الواقع الوهیت ثابت
نیست جز مرا فلا تطعهما پس فرمان ایشان مبر که لا طاعة لمخلوق در معصیت خالق روا نیست الی بسوی ماست
مرجعکم بازگشت شما از مؤمن و مشرک و بار و عاق فانبئکم پس بیاگاهانم شما را وقت جزا دادن بما کنتم تعملون
بانچه هستید که میکنید والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند بعد از کفر وعملوا الصالحات و بکردند کارهای شایسته بعد از فساد لندخلنهم
هر آینه داخل گردانیم ایشانرا فی الصالحین در زمره ستودگان یا در آریم در مدخل ایشان که بهشت است ومن الناس و از مردمان
من یقول کسی هست که میگوید آمنا بالله گرویدیم بخدای مراد منافقانند یا قوی ضعیف الایمان که میگفتند ایمان داریم فاذا
اوذی پس چون ایذا کرده شود فی الله در راه خدای بسبب دین یعنی کفره او را عذاب کنند جعل گرداند یعنی
دارد و شمارد فتنة الناس رنج و عذاب مردمانرا کعذاب الله مانند عذاب خدای ولئن جاء و اگر بیاید نصر من ربک یاری
از نزد پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی لیقولن هر آینه گویند انا بدرستی که ما کنا معکم هستیم با شما در دین و ملت پس
ما را در غنیمت شریک سازید اولیس الله آیا نیست خدای باعلم دانا تر از همه دانایان بما فی صدور العالمین بانچه در دلهای
همه عالمیانست از صفای اخلاص و کدورت نفاق ولیعلمن الله و هر آینه بداند خدای الذین آمنوا آنانرا که گرویده اند
بدل ولیعلمن المنافقین و بداند منافقانرا ایشانرا در دنیا متمیز خواهد ساخت بابتلا و امتحان در بلاجه بحث و بلیت جوهر مردان
شناخته شود چنانچه بآتش عیار زر و نقد معلوم گردد نظم بشکل و هیئت ایشان زر مس و ز نهانش توان بیرون ساخت
جوهر مرد اگر نمایان بود از بلا بخواهد جست ور کند در اصل بود پاک صبر خواهد کرد آورده اند که ابو سفیان و امیه بن خلف عمر
خطاب و خباب را رضی الله عنهما گفتند که از دین محمد روی بتابید و طریقه قدیم پدران قریش مگذارید و اگر در قیامت بر دین شما
آیا گناهی باشد ما از این داریم و شما را در دین یاران گناه نگذاریم حق سبحانه فرمود که وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند
للذین آمنوا مر آنانرا که تصدیق کردند اتبعوا سبیلنا پیروی کنید راه ما را یعنی متابع کیش پدران باشید ولنحمل و باید که بر داریم
خطایاکم گناهان شما را در تاویل جزا امرست یعنی اگر متابعت ما کنید ما خطای شما بر داریم وما هم و حال آنست که نیستند
کافران بحاملین بردارندگان من خطایاهم از گناهان مؤمنان من شیء هیچ چیز انهم بدرستی که ایشان لکاذبون
دروغ گویانند در سخن خود که میگویند بار خطای مؤمنان بر داریم و ایشان از حمل آن از اندک و بسیار قادر نخواهند بود بجهت
گرانی بار گناه خود و بار گناه آنان نیز که بسبب ایشان گمراه شده اند کما قال سبحانه ولیحملن اثقالهم و هر آینه بر خواهند داشت در قیامت
بارهای گناهان خود را واثقالا و بارهای گران دیگر را مع اثقالهم با بارهای گران خود یعنی فرو و بال آنرا که گمراه ساخته اند
اضافت آثام و جرایم ایشان خواهند ساخت بی آنکه چیزی از گناه گمراهان کم گردد ولیسألن و هر آینه سوال کرده خواهند شد

تابعان دیشوعان یوم القیمة روز رستخیز عما کانوا یفترون از آنچه هستند که بر می بافتند از اباطیل و حیل که سبب اضلال خلق

میشود و لقد ارسلنا و بدرستی که ما فرستادیم نوحا الی قومه نوح را بسوی قوم او فلبث پس درنگ کرد فیهم در میان

ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق حق الف سنة هزار سال الا خمسین عاما مگر پنجاه سال روایت اشهر آنست که نوح

علی نبینا و علیه الصلوة چهل ساله مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال خلق را بخدای دعوت کرد و بعد از طوفان شصت سال زیست

و در اتحاف از وهب رحمه الله تعالی نقل میکنند که عمر نوح علیه السلام هزار سال بود و چهارصد سال بوده صاحب عین المعانی

فرموده که سیصد و هفتاد ساله مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال بزیست ملک

الموت علیه السلام بوقت قبض روح از وی پرسید که ای دراز ترین پیغمبران از جهت عمر دنیا را چون یافتی فرمود که یافتم

مانند خانه که دو در داشته باشد از یکی درآیند و بدیگری بیرون روند کر عمر تو عمر نوح و لقمان باشد ایراد قصه

نوح علیه السلام جهت تسلیه سید انام است صلی الله علیه و سلم و تنبیه بر کشیدن ایذا و آزار قوم و تهدید مکذبان بذکر طوفان

یعنی نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال جفای قوم کشید و همچنان دعوت میفرمود و کسی تمکین و بد فاخذهم الطوفان پس

بگرفت قوم او را طوفان عذاب وهم ظالمون و ایشان ستمکاران بودند بکفر فانجیناه پس نجات دادیم نوح را و اصحاب

السفینة و یاران کشتی را یعنی هرکه با وی بود از مؤمنان و هرچه در سفینه بود از انواع جانوران و جعلناها و گردانیدیم

کشتی را یا واقعه قوم نوح را آیة دلالتی یا عبرتی للعالمین برای عالمیان تا بدان استدلال کنند و پند گیرند و ابراهیم

و یاد کن ابراهیم را اذ قال چون گفت لقومه مر قوم خود را از اهل بابل اعبدوا الله بپرستید خدا را و اتقوه و بترسید

از عذاب او ذلکم این عبادت و ترس خیر لکم بهتر ست مر شما را از دین و آیینی که دارید ان کنتم تعلمون

اگر هستید که دانید حسن را از قبح و نفع را از ضرر انما تعبدون جز این نیست که میپرستید من دون الله بجز خدای اوثانا بتان را

و تخلقون و می بافید افکا دروغی که از خدا انام میکنید ان الذین تعبدون بدرستی که آنان را که پرستش میکنید

من دون الله بجز خدای لا یملکون نمیتوانند و قدرت ندارند که روزی دهند لکم شما را رزقا روزی

دادنی فابتغوا پس بجوئید عند الله الرزق نزدیک خدای رزق را که او تواناست بر ایصال آن بر وفق آن و اعبدوه و

او را بپرستید بیگانگی و اشکروا له و شکر کنید مر او را که شکر قید نعمت عاجله و صید نعمت آجله است الیه ترجعون

بسوی او بازگردانیده خواهید شد تا اینجا سخن ابراهیم بود صلوات الله و سلامه علیه انگاه حق سبحانه تهدید میکند قریش

را و میفرماید و ان تکذبوا و اگر تکذیب بکنید ای اهل مکه پیغمبر مرا فقد کذب پس بدرستی که تکذیب کرده اند رسل خود را

امم جماعتها من قبلکم پیش از شما چون قوم نوح و هود و صالح علیهم السلام و از تکذیب ایشان مر پیغمبران را ضرری

نرسیده بلکه مضرت آن بدیشان لاحق شده که مستحق عقوبت دنیا و آخرت شده اند پس از تکذیب شما نیز جبیب مرا چه زیان

و ما علی الرسول و نیست بر فرستاده الا البلاغ المبین مگر پیغام رسانیدن آشکارا او پیغام رسانیده و به بیم و امید شما را

دعوت

دعوت کرد و از عقوبات آخرت بترسانیده و شما بعث و نشور را منکر شده اید اولم یروا کیف آیا نظر نمی بینند و حس بغیبت میخوانند

آیا نمی بینند منکران بعث که چگونه یبدئ الله الخلق آشکارا میکند خدای آفریده کان را و از نیست هست میکند ثم یعیده پس باز

ایشان را بعد از موت باز کرداند بحیات ان ذلک بدرستی که ابدا و اعاده علی الله یسیر آسان خدای آسانست قل بگوای محمد

مر این منکران را که از راه تفکر و استدلال سیروا سیر کنید فی الارض در زمین فانظروا کیف پس بنگرید که چگونه بدأ الخلق بیافریده

است خدای خلق را بر اختلاف اشکال و افعال و احوال ثم الله پس خدای ینشئ ظاهر کرداند النشأة الآخرة آفرینش

دیگر را حاصل سخن آنست که چون بدید بدید ستید که خالق همه در ابتدا الله است حجت لازم شود بر شما در اعادت و بضرورت

دانید که آنکه مبدی خلائق است میتواند که معید ایشان باشد ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیزی از ابدا

و اعاده قدیر تواناست بجهت آنکه قدرت صفت ذاتی اوست و ذات او نسبت بهمه ممکنات یکسانست پس چون بر نشأ

اولی قادر است هر آینه از نشأ اخری عاجز نخواهد بود یعذب عذاب کند من یشاء هر کرا خواهد عذاب او

و یرحم من یشاء و ببخشد بر هرکه خواهد بخشش او و الیه تقلبون و بحکم او باز گردیده خواهید شد در روز جزا گفته

اند عذاب کند بخذلان و ببخشاید بتوفیق ایمان در کشف الاسرار آورده که عذابش از روی عدل است و رحمتش از راه فضل

هر کرا خواهد با وی عدل کند و از پیش براند و آنرا که خواهد با وی فضل نماید و بلطف خویش بخواند نظم اگر رانی ز راه عدل

رانی و اگر خوانی ز روی فضل خوانی مرا بارانده و خوانده چکار است اگر خوانی و گر رانی تو دانی در زاد المسیر آورده که

عذاب بر نشت خوئیست و رحمت نخوش خلقی و نزد بعضی عذاب و رحمت میل دنیاست و ترک آن یا بحرص و قناعت یا

بمتابعت بدعت و ملازمت سنت یا بتفرقه خاطر و جمعیت دل امام قشیری قدس سره فرموده که عذاب آنست که بنده را با

او گذارد و رحمت آنکه خود متولی کار او شود ع تا تو بنباشی یار و دوق نکند کار ما و ما انتم و نیستید شما ای مردمان

بمعجزین عاجز کنندکان مر پروردگار خود را از عذاب خود فی الارض در زمین یعنی اگر خواهید از حکم او بگریزید و

در زیر زمین متواری شوید نتوانید شد و لا فی السماء و نه در آسمان یعنی اگر در آسمان باشید هم عاجز کننده نیستید و گفته

اند مراد آنست که و نه هرکه در آسمانست قادر بود بر عاجز کردن خدای و ما لکم و نیست شما را من دون الله از عذاب

خدای من ولی هیچ دوستی که نگاه دارد و لا نصیر و نه یاری که بر صدد دفع آن در آید و الذین کفروا و آنانکه نگرویدند

بآیات الله بآیتهای خدای یعنی بکتب او یا بدلایل وحدت و لقائه و بلقای او یعنی برای آخرت و بعث اولئک آن

گروه یئسوا نا امید شدند من رحمتی از بخشایش من در دنیا یا نا امید خواهند شد در روز قیامت و تعبیر بماضی

جهت تحقق وقوع است و اولئک و آن گروه لهم مر ایشانراست عذاب الیم عذابی دردناک یعنی دایم بسبب کفر

ایشان پس بعد از این معترضات باز ذکر قصه ابراهیم علی نبینا و علیه السلام میکند و میفرماید فما کان پس نبود جواب

قومه جواب قوم ابراهیم علیه السلام بعد از منع ایشان از بت پرستی و بعد از گزیدن الا ان قالوا مگر آنکه گفتند بعضی

ازیشان با بعضی که اقْتُلُوهُ بکشید او را اَوْ حَرِّقُوهُ یا بسوزید او را و اتفاق کردند بر سوختن و او را در آتش انداختند فَاَنْجٰیهُ
اللّٰهُ پس برهانید مر او را خدای مِنَ النَّارِ ؕ از ضرر آتش و آنرا بر وی سرد و با سلامت کردانید اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستی
که درین رهانیدن لَاٰیٰتٍ نشانهای قدرت است از خمود آتش و ترک احراق و رستن گل و ریحان از آن لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ ؕ
برای کروهی که میکروند بنخص از آن و تامل دران تنفع میکیرند وَقَالَ و کفت ابراهیم علیه السلام اِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ جز این نیست که
فرا کرفتید مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای اَوْثَانًا بتان را خدای مَّوَدَّةَ بَیْنِكُمْ برای دوستی میان شما یعنی تا شما بت پرستان
بیکدیکر پیوندید و بر عبادت ایشان اجتماع نمایید فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندکانی دنیا یعنی تا در دنیا باشید آن دوستی ثُمَّ
یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یَکْفُرُ بَعْضُکُمْ بِبَعْضٍ مر بعضی را که تابعان اند وَّیَلْعَنُ بَعْضُکُمْ و لعنت کنند برخی از شما یعنی پیروان و الاذل و اراذل بَعْضًا ز مر برخی را
که پیش روان و اشراف اند وَّمَاْوٰىکُمُ النَّارُ و باز کشت همه شما دوزخ است وَمَا لَکُمْ و نیست شما را دران روز مِّنْ نّٰصِرِیْنَ ؕ یاران
و مدد کاران که خلاص یابید بمدد ایشان از آتش دوزخ و چون حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بسلامت از آتش بیرون آمد
فَاٰمَنَ پس بکروید و تصدیق کرد لَهٗ لُوْطٌ ۘ مر او را لوط علیه السلام که خواهرزاده و بقولی برادرزاده او بود وَقَالَ
و کفت ابراهیم علیه السلام مر او را و ساره را که دختر عم وی بود و بوی ایمان آورده اِنِّیْ مُهَاجِرٌ بدرستی که من هجرت کننده ام
از این قوم اِلٰی رَبِّیْ ؕ بجایی که امر پروردکار منست اِنَّهٗ هُوَ الْعَزِیْزُ بدرستی که او غالب است مرا مغلوب دشمنان
نسازد الْحَکِیْمُ ؕ داناست و بحکمت کار من بیند از ندپس لوط و ساره با وی اتفاق نموده از کوثی که سواد کوفه است بحران
رفتند و از آنجا بولایت شام در آمده ابراهیم بفلسطین نزول فرمود و لوط بموتفکه رفت صاحب کشاف آورده که ابراهیم علیه
السلام در وقت هجرت هفتاد و پنج ساله بود و درهمین سال خدای اسمعیل را علیه السلام بوی داد از هاجر که کنیزک ساره
خاتون بود و چون سن مبارک آنحضرت بصد و دوازده یا بصد و بیست رسید حق سبحانه از ساره وی را فرزندی بخشید چنانچه
میفرماید وَوَهَبْنَا لَهٗۤ و ما بخشیدیم مر او را در سن پیری اِسْحٰقَ فرزندی اسحاق وَیَعْقُوْبَ و نبیره یعقوب وَجَعَلْنَا
و نهادیم فِیْ ذُرِّیَّتِهِ النُّبُوَّةَ در فرزندان او نبوت را یعنی در بنی اسمعیل و بنی اسرائیل وَالْکِتٰبَ و کتابها را یعنی توریة و انجیل
و زبور و فرقان وَاٰتَیْنٰهُ اَجْرَهٗ و دادیم او را مزد هجرت او فِی الدُّنْیَا درین سرای بانکه فرزند دادیم او را در کبر سن
از عجوزه عقیم با دره طیبه از زنان داشتیم و پیغمبری و کتب بدیشان عطا کردیم یا او را مقبول خلق و محبوب دلها ساختیم تا همه
اهل ملل نسبت خود بوی درست میکنند یا حکم کردیم بصلوات بر وی تا آخر دهر یا ورد کوید مزد او در دنیا بقاء ضیافت
اوست یعنی همچنانکه در حال حیوة در مهمان خانه وی بساط دعوت انداخته بود حالا نیز هست و خاص و عام از آن مائده
بهره مند اند وَاِنَّهٗ و بدرستی که او فِی الْاٰخِرَةِ در آن سرای لَمِنَ الصّٰلِحِیْنَ ؕ از جمله شایستکان و پسندیدکانست
وَلُوْطًا و یاد کن لوط را علیه السلام اِذْ قَالَ چون کفت لِقَوْمِهٖۤ مر قوم خود را از اهل موتفکات اِنَّکُمْ ایا شما
لَتَاْتُوْنَ الْفَاحِشَةَ ؗ می آیید بدان کار زشت و حضور آنکم مخفف است یعنی بدرستی که شما بفاحشه می آیید یعنی میکنید کاری که بغایت

زشت

زشت است و بسبب قباحت آن مَا سَبَقَکُمْ پیشی نکرفت بر شما بِهَا بان فاحشه مِنْ اَحَدٍ هیچ یکی مِّنَ الْعٰلَمِیْنَ از عالمیان
جهت آنکه طباع سلیم از این عمل متنفر است و نفوس پاکیزه ازین کار را کاره اَئِنَّکُمْ لَتَاْتُوْنَ الرِّجَالَ ایا شما می آیید بمردان بطریق
مباشرت وَتَقْطَعُوْنَ السَّبِیْلَ ۙ و می برید راه را بر رهکذریان یعنی مال ایشان میکیرید و ایشان را میکشید یا غریبان را بدین عمل اکراه
میکنید و بدین سبب مردم آمد و شد ترک نمی کرده اند و راه بند شده وَتَاْتُوْنَ و می آیید فِیْ نَادِیْکُمُ الْمُنْکَرَ ؕ در مجلس
خود بفعلهای ناشایسته یعنی کارها میکنید که عقلا و ظرفا نیکو نیست چون دشنام دادن و مزاح بفحش و صفیر زدن و سنگریزه
انداختن بر یکدیکر افکندن و مهرها از کمان کروهه بر رهکذریان انداختن و شرب خمر و ضرب اوتار و مزامیر و بتخریه
با مسافران و امثال آن فَمَا کَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهٖۤ جواب قوم وی مر سخن وی را اِلَّآ اَنْ قَالُوا مکر آنکه کفتند
ائْتِنَا بِعَذَابِ اللّٰهِ بیار عذاب خدا را بما اِنْ کُنْتَ اکر هستی تو مِنَ الصّٰدِقِیْنَ ؕ از راست کویان در آنکه
این فعلها قبیح است و بسبب آن عذاب بشما نازل خواهد شد یعنی ما ترک این عمل نخواهیم کرد تو اکر راست میکویی که خدای
هست و تو پیغمبر اویی پس بکو تا عذاب فرستد بما چون لوط علیه السلام از ایشان نومید شد قَالَ کفت از روی
مناجات رَبِّ انْصُرْنِیْ خدایا یاری ده مرا بانزال عذاب عَلَی الْقَوْمِ الْمُفْسِدِیْنَ ؕ بر کروه تباه کاران وَلَمَّا جَآءَتْ و آنهنگام
که آمدند رُسُلُنَآ فرستادکان ما یعنی ملائکه اِبْرٰهِیْمَ بِالْبُشْرٰی بسوی ابراهیم بجهت بشارت بفرزند قَالُوْٓا کفتند اِنَّا
مُهْلِکُوْٓا بدرستی که ما هلاک کنندکانیم اَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْیَةِ ؕ اهل این دیه سدوم را که تکذیب خواهرزاده تو میکنند اِنَّ
اَهْلَهَا بدرستی که اهل این دیه کَانُوْا ظٰلِمِیْنَ ؕ هستند ستمکاران بکفر و انواع منکرات قَالَ کفت ابراهیم علیه السلام
اِنَّ فِیْهَا لُوْطًا ؕ بدرستی که دران دیه لوط است و او از ظالمان نیست قَالُوْا کفتند ملائکه نَحْنُ اَعْلَمُ ما داناتریم بِمَنْ
فِیْهَا ز بهر کس که در وی هست از مؤمن و کافر و ما از حال لوط غافل نیستیم لَنُنَجِّیَنَّهٗ هر آینه او را رهایی خواهیم
داد وَاَهْلَهٗۤ و کسان او را اِلَّا امْرَاَتَهٗ ؗ مکر زن او را که او کَانَتْ باشد مِنَ الْغٰبِرِیْنَ ؕ از باقی ماندکان در
عذاب یا در دیه خواهیم کفت تا لوط از میان قوم بیرون رود با اهل خود و همه کسان او بیرون روند مکر زن او که در میان
قوم بماند و با ایشان هلاک شود وَلَمَّآ اَنْ جَآءَتْ و آنهنگام که آمدند رُسُلُنَا لُوْطًا فرستادکان ما بسوی لوط سِیْٓءَ بِهِمْ
اندوهناک شد بدیشان وَضَاقَ بِهِمْ و تنک شد بسبب ایشان ذَرْعًا ؕ از جهت دل یعنی تنکدل کشت که مبادا که از قوم
او بدیشان رنجی رسد جهت آنکه ایشان متعرض غربا میشدند فرشتکان اثر ملال بر جبین مبارک لوط مشاهده کرده او را
تسلی دادند وَقَالُوْا لَا تَخَفْ و کفتند مترس وَلَا تَحْزَنْ ۠ و اندوه مدار اِنَّا مُنَجُّوْكَ بدرستی که ما رهانندهایم ترا وَاَهْلَكَ
و کسان ترا اِلَّا امْرَاَتَكَ مکر زن ترا که او کَانَتْ مِنَ الْغٰبِرِیْنَ ؕ باشد از پس ماندکان و هلاک شدکان اِنَّا مُنْزِلُوْنَ بدرستی
که ما فرود آرندکانیم عَلٰۤی اَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْیَةِ بر اهل این دیه رِجْزًا عذابی مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان یعنی سنگ باران
بِمَا کَانُوْا بسبب آنکه بودند که پیوسته یَفْسُقُوْنَ ؕ فسق میکردند پس بحکم خدای لوط با اهالی خود خلاص یافت

وکفار مؤتفکه هلاک شدند و شهر خراب شده ایشان عبرت عالمیان گشت چنانچه میفرماید وَلَقَد تَرَكنا و بدرستی که ما بگذاشتیم
مِنها ازان قریه آيَةً بَيِّنَةً نشانهای روشن لِقَومٍ يَعقِلونَ برای گروهی که تعقل کنند و اعتبار گیرند و آن نشانه
آثار دیار خراب ایشانست یا حجاره سجیل که در ان زمین میتوان یافت یا آبهای سیاه که هنوز هست وَإِلىٰ مَديَنَ و فرستادیم
بسوی اهل مدین أَخاهُم شُعَيبًا برادر ایشان شعیب را در نسب فَقالَ پس گفت يا قَومِ اعبُدُوا اللَّهَ ای گروه من
بپرستید خدای را وَارجُوا اليَومَ الآخِرَ و امید دارید ثواب بازپسین را یعنی عملی کنید که بدان ثواب توان داشت یا بترسید
از شدت روز قیامت وَلا تَعثَوا و عیث تباهی مجوئید فِي الأَرضِ در زمین مدین بنقص کیل و وزن مُفسِدينَ
در حالتی که قاصد فساد باشید فَكَذَّبوهُ پس بدروغ داشتند شعیب را و از فساد ممتنع نشدند فَأَخَذَتهُمُ الرَّجفَةُ
پس بگرفت ایشان را زلزله سخت یا صیحه جبرئیل که دلها بدان در تزلزل افتاد فَأَصبَحوا پس بامداد کردند فِي
دارِهِم در سراهای خود جاثِمينَ بزانو در آمدگان و مردگان وَعادًا وَثَمودَ و یاد کن قوم عاد و ثمود
و هلاکت ایشان را وَقَد تَبَيَّنَ لَكُم و بدرستی که روشن شده است هلاکت ایشان مر شما را مِن مَساكِنِهِم از سراهای
ایشان بحجر و یمن که بران میگذرید و آثار عذاب معاینه می بینید وَزَيَّنَ و بیاراست لَهُمُ الشَّيطانُ برای ایشان
دیو سرکش یعنی ابلیس أَعمالَهُم کردارهای ایشان را از کفر و تکذیب فَصَدَّهُم پس باز داشت ایشان را عَنِ
السَّبيلِ از راه راست که انبیا ایشان را بدان میخواندند وَكانوا مُستَبصِرينَ و بودند بینایان یعنی متمکن بودند از
نظر و فکر و ملاحظه بدیده بصیرت اما بدان اشتغال نکردند یا زیرک و باریک بین بودند بر کار خود و سخن پیغمبران
نامعقول پنداشتند وَقارونَ و یاد کن قارون را وَفِرعَونَ وَهامانَ و فرعون و هامان را وَلَقَد جاءَهُم موسىٰ و بدرستی
که آمد بدیشان موسی بِالبَيِّناتِ بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فَاستَكبَروا پس سرکشی کردند فِي الأَرضِ
در زمین مصر و تعظیم ورزیدند وَما كانوا و نبودند سابِقينَ پیشی گیرندگان بر حکم خدای بلکه حکم خدای در ایشان
رسید فَكُلًّا پس همه اینانرا که یاد کرده شد أَخَذنا گرفتیم و عقوبت کردیم بِذَنبِهِ بگناه ایشان فَمِنهُم
پس بعضی از ایشان مَن أَرسَلنا کسی بود که فرستادیم عَلَيهِ حاصِبًا برو بادی سخت که در وی سنگ ریزه بود یعنی قوم لوط وَ
مِنهُم و بعضی از ایشان مَن أَخَذَتهُ الصَّيحَةُ کسی بود که بگرفت وی را عذاب صیحه یعنی چون قوم ثمود و اهل مدین وَمِنهُم و
از ایشان مَن خَسَفنا کسی بود که فرو بردیم بِهِ الأَرضَ او را بزمین چون قارون وَمِنهُم و از ایشان مَن أَغرَقنا
کسی بود که غرقه ساختیم ایشان را در آب چون قوم نوح و فرعونیان وَما كانَ اللَّهُ لِيَظلِمَهُم و نبود خدای که ستم کند بر ایشان
یعنی بی جرم ایشان را عقوبت کند وَلٰكِن كانوا و لیکن بودند که ایشان بجهل با فساد أَنفُسَهُم يَظلِمونَ بر نفسهای خود
ستم میکردند و خود را بکفر و معصیت هدف تیر عذاب میساختند نظم ای که حکم شرع را رد میکنی * راه باطل میروی
بد میکنی * چون تو بد کردی بدی یابی جزا * پس بدینها جمله با خود میکنی مَثَلُ الَّذينَ اتَّخَذوا مثل آنانکه فرا گرفتند مِن دونِ

الله

اللَّهِ بجز خدای أَولِياءَ دوستان یعنی خدایان كَمَثَلِ العَنكَبوتِ مانند عنکبوت که برای خود اتَّخَذَت بَيتًا فرا گیرد خانه
وَإِنَّ أَوهَنَ البُيوتِ و بدرستی که سست ترین خانها لَبَيتُ العَنكَبوتِ خانه عنکبوتست که نه سقف دارد نه دیوار و نه گرما
باز دارد و نه سرما لَو كانوا يَعلَمونَ اگر باشند که دانا گردانند چیزی را هر آینه بدانند که این مثلی است از برای دین ایشان
یعنی چنانچه خانه عنکبوت سست و بی اعتبار است و هیچ چیز را نشاید دین ایشان خوار و بی مقدار است و ازان هیچ نگشاید صاحب
بحر الحقائق فرموده که عنکبوت هرچند بری تند زند ای برای نفس خود میسازد و قیدی بر دست و پای خود می نهد خانه
او محبس اوست اینها نیز که بدون خدا اولیا گیرند یعنی پرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان میل کنند بسلاسل و
اغلال و تتبع بان تقید کنند و بی خلاصی ندارند و عاقبت در مهلک نیران و درکه بعد و حرمان افتاده معاقب و معذب
کردند و بعضی هواهای نفس را در بی اعتباری تشبیه کرده اند کما قیل نظم ان هوا بگذر که بس بی اعتبار افتاده است
رشته دام هوا چون تار بیت عنکبوت إِنَّ اللَّهَ يَعلَمُ بدرستی که خدای میداند ما يَدعونَ آنچه میخوانند یعنی میپرستند مِن
دونِهِ بجز وی مِن شَيءٍ از هر چیزی چون بت و ملک و آدمی و کوکب وَهُوَ العَزيزُ و او غالب است در ملک خود شریک ندارد
الحَكيمُ محکم کار است بحکمت عقوبت مشرکان را تاخیر میکند وَتِلكَ الأَمثالُ و این مثلها نَضرِبُها لِلنّاسِ می آریم و بیان میکنیم برای
مردمان وَما يَعقِلُها و در نمی یابند ثمره و فایده آن را إِلَّا العالِمونَ مگر دانایان که تدبر میکنند در حقائق چیزها خَلَقَ اللَّهُ
بیافرید خدای تعالی السَّماواتِ وَالأَرضَ آسمانها و زمین را بِالحَقِّ برای حق نه برای باطل و بیان حجت إِنَّ في ذٰلِكَ بدرستی
که در این آفریدن لَآيَةً نشانه ایست روشن یا در ضرب الامثال عبرتست لِلمُؤمِنينَ مر گروندگان را الجُزءُ
الحادي والعشرون اتلُ ما أوحِيَ إِلَيكَ بخوان آنچه وحی کرده میشود بتو مِنَ الكِتابِ از قرآن وَأَقِمِ
الصَّلاةَ و بپای دار نماز را إِنَّ الصَّلاةَ بدرستی که نماز تَنهىٰ باز میدارد عَنِ الفَحشاءِ از کارهای که نزد عقل
زشت بود وَالمُنكَرِ و از عملی که بحکم شرع منهی باشد یعنی سبب باز ایستادن باشد از معاصی چه مداومت بر موجب
دوام ذکر و مورث کمال خشیت است و خاصیت بنده را از گناه باز دارد آورده اند که جوانی بود از انصار ملازمت
جماعت نموده با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نماز میکرد و هیچ نوع از فواحش نبود که مرتکب آن نمی شد باشد چون
حکایت حال بموقف عرض رسانیدند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده که ان صلوته ستنهاه زود باشد که نماز او او را
ازان باز دارد اندک زمانی را توفیق توبه یافت و از زهاد صحابه شد در وسیط باسناد خود از انس بن مالک رضی الله عنه
نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده که هر که باز ندارد نماز او را از فحشا و منکر زیاده نشود او را بدان
نماز از حضرت حق سبحانه و تعالی الا دوری صاحب تاویلات آورده که هر یکی را از نفس و تن و دل و سر و روح و خفی نمازی
است باز دارنده نماز تن ناهی است از معاصی و ملاهی و صلوة نفس مانع است از رذائل و علائق و اخلاق ردیه و هیئات
مظلمه و نماز دل باز دارد ظهر از فضول و شغول غفلت و صلوة سر منع نماید التفات بما سوی حضرت را و صلوة روح نهی

٢١ الجزء الحادي والعشرون

کند از استوار بملاحظه اعتبار و صلوة خفی بکذ ارانکه سالک را از شهود اشیه و ظهور را نانیت یعنی بر سقط ظاهر کردد که از روی
حقیقت جز یکی نیست نفی این عالم یا ن بینیت بعالم شرعش **وَلَذِكْرُ اللَّهِ** و هر اینه ذکر خدای **أَكْبَرُ** بزرکتر است از ذکر
همه چیز بر انکه ذکر او طاعتست و ذکر غیر او طاعت نیست یا بزرکتر است از انکه کسی قدر او بشناسد یا بزرکتر از انست
که ذکر دیگر با او معارضه کنند و بقول بعضی که کو بند مراد از ذکر نماز ست معنی این باشد که نماز بزرکتر است از سایر طاعات
یا از ان بزرکتر است که بر صاحب خود موجب عقوبت فحشا و منکر باقی کذارد و محققان بر انند که ذکر خدای بنده را بزرکتر ست
از ذکر بنده مر او را بزرکتر است از ذکر بنده مر خدا را زیرا که ذکر بنده ابخنه است با عراض و ذکر خدای صافی است از کدورات
علل و اعراض باذکر بنده خالی است فناید و شاید و ذکر خدای باقی است زوال بدو راه نیابد ذوالنون مصری قدس سره فرمود
که ذکر او بزرکتر است از انجه که تو او را یاد کنی مکر بعد از انکه او ترا یاد کند سلمی رحمه الله فرمود که ذکر او بزرکتر است
از انجه که تو او را یاد کنی مکر بعد از انکه او ترا یاد کند در ازل شما بهتر است از ذکر شما در بر و قت او را در نفحات انحضرت
شیخ ابو سعید ابو الخیر روح الله روحه نقل میفرماید که ذکر خدا و ند بزرکتر است نه چنانچه تو او را یاد کنی او ترا یاد کند
که ذکر او بزرکتر است ذکر تو بیدا بود تا بکجا بود بیت تو یاد کنی خدا را ذکر او ولی از ذکر خود او یاد کند ترا و لی در خور حرمتش
وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای دانا تر است **مَا تَصْنَعُونَ** انچه میکنید از نماز و غیر ان جزاء شما مناسب عمل خواهد بود **وَلَا تُجَادِلُوا**
و جنک مکنید و بیکار مکنید و جدال منمائید **أَهْلَ الْكِتَابِ** با اهل کتاب یعنی با کسانی که در عهد شما اند یا جزیه قبول کرده اند
إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مکر بخصلتی که ان نیکو تر است یعنی خشونت ایشانرا بخوش خوئی مقابله کنید و غضب ایشانرا بحلم
إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ مکر انانکه ستم کردند از ایشان یعنی عهد بشکستند یا جزیه باز کرفتند و کفته اند ظالمان از اهل
کتاب انها اند که ایشان اثبات فرزند میکنند مر خدا را سبحانه **وَقُولُوا** و بکوئید با ایشان که بصدق تمام **آمَنَّا** ایمان اوردیم
بِالَّذِي أُنْزِلَ با چیزی که فرو فرستاده شده است **إِلَيْنَا** بسوی ما یعنی قران **وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ** و انچه فرستاده اند
بشما یعنی توریت و زبور و انجیل **وَإِلَٰهُنَا** و خدای ما **وَإِلَٰهُكُمْ** و خدای شما **وَاحِدٌ** یکی است **وَنَحْنُ لَهُ** و ما مر او را
مُسْلِمُونَ کردن نهادکانیم و مخلصان و موحدان و شما اتخاذ ارباب میکنید از احبار و رهبان **وَكَذَٰلِكَ** و همچنانکه فرو
فرستادیم بر انبیا کتب خود را **أَنْزَلْنَا** فرو فرستادیم **إِلَيْكَ الْكِتَابَ** بسوی تو قرانرا کتابی موافق با کتب سابقه در اصول
دین **فَالَّذِينَ** پس انانکه **آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ** دادیم ایشانرا علم کتاب متقدمه چون ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم
يُؤْمِنُونَ بِهِ میکروند بقران یا مراد انها اند که پیش از بعثت حضرت صلی الله علیه و سلم و بقران کرویده بوده اند چون
قیس بن ساعده و بحیرای سطیح و ورقه و اضراب ایشان **وَمِنْ هَٰؤُلَاءِ** و از بن کروه عرب **مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ** کس هست که میکرود
بقران یا بمحمد **وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا** و منکر نشوند ابتهای کتاب ما **إِلَّا الْكَافِرُونَ** مکر ناکروید کان از یهود چون کعب بن الاشرف
و معاندان عرب چون ابو جهل و مانند وی **وَمَا كُنْتَ** و نبودی تو که **تَتْلُو** بخوانی **مِنْ قَبْلِهِ** پیش از قران **مِنْ**

کتاب

كِتَابٍ هیچ کتابی از کتب منزله **وَلَا تَخُطُّهُ** و نمی نوشتی کتابی را **بِيَمِينِكَ** بدست راست خود تا کفته شود نفی کتابت یعنی هرکز
نخوانده و مطلقا خط ننوشته که اکر چنانچه خواننده و نویسنده بودی **إِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ** انهنکام در شک افتادندی تباهکاران
و کج روان یعنی مشرکان غریب کفتندی که چون میخواند وی نویسد پس قرانرا از کتب پیشینیان التقاط کرده و بسا بیخ اند یا جهودات
در شک افتادندی که ما در کتب خود خوانده ایم که پیغمبر اخر الزمان امی باشد و این کس قاری و کاتب است و در تیسیر اورده که حفظ و
قرائت فضیلت بوده است مر غیر پیغمبر را و عدم ان معجزه انحضرت بوده و چون معجزه ظاهر شد و درایه او شک و شبهه نماند حضرت
حق سبحانه در اخر عمر این فضیلت نیز ارزانی داشته تا معجزه دیگر باشد و ابن ابی شیبه در مصنف خویش از طریق عون بن عبد الله نقل
میکند که تا مات رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی کتب و قرأ و این صورت منافی قران نیست زیرا که درایة نفی کتابت را مقید ساخته
بزمانی قبل از نزول قران و مذهب انکه وی را امی دانند از اول عمر تا اخر بصواب اقرب است **نظم** بتعلم کر نرسید انکشتش
بود لوح و قلم اندر مشتش از سواد خط اکر دیده بپوشید بکمالش نرسید هیچ شکست بود از نور و خط تیره ظلم نشود نور و ظلم
جمع بهم **بَلْ هُوَ** بلکه قران **آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ** ایتهای روشن است **فِي صُدُورِ الَّذِينَ** در سینه انکه **أُوتُوا الْعِلْمَ** داده شده اند
علم را یعنی مومنان از اهل کتاب یا صحابه کرام که از یاد میکنند تا هیچکس تحریف نتواند کرد و خواندن قران از ظهر القلب خاصه
امت مرحومه است که کتب متقدمه را از اوراق میخوانده اند قولی انست که هو راجع است بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
یعنی محمد و کارهای او و علم بانکه او امی است ایتهای روشن است مر انانرا که دانا اند بکتب الهی و واقف بر صفات و سمات حضرت
رسالت پناهی **وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا** و منکر نشوند مر ایتهای مرا که محمد است و قران **إِلَّا الظَّالِمُونَ** مکر کافران که در ظلم که مکابره
میکنند با وجود وضوح دلایل اعجاز **وَقَالُوا** و کفتند کافران **لَوْلَا أُنْزِلَ** چرا فرو فرستاده نمیشود **عَلَيْهِ** بر محمد
آيَاتٌ نشانها **مِنْ رَبِّهِ** از پیش پروردکار او یعنی معجزه چون ناقه صالح و عصای موسی و مائده عیسی **قُلْ إِنَّمَا**
الْآيَاتُ بکو جز این نیست که ایتهای معجزها **عِنْدَ اللَّهِ** نزدیک خدا است هر کاه که خواهد بر هر که خواهد فرو فرستد
و اظهار ان بقبضه اقتدار و اختیار من نیست **وَإِنَّمَا** بکو جز این نیست که **أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ** بیم کننده ام اشکارا یعنی تخویف
میکنم بلیغی که شما دریابید **أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ** ایا بسنده نیست ایشانرا حجتی هویدا و معجزی واضح **أَنَّا أَنْزَلْنَا** انکه ما فرستادیم
عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرانرا و پیوسته **يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ** خوانده میشود بر ایشان بزبان ایشان و ایشان افصح مردم اند و اسرار
بلاغت و اطوار فصاحت بر ایشان مخفی نیست و تحدی کرده و کوتاه ترین سوره در برابر ایشان از ایشان طلبید و ایشان لشکر میکشند
و مال و جان دریغ باز ندو بمعارضه ان نمی پردازند معجزه روشن تر از این کجا باشد و کفته اند جمعی بحضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم امدند بعضی از سخنان یهود نوشته با خود اورده و مدعا انکه میخواهیم که علم خود را با ان افزون سازیم حضرت
فرمود که همین کمراهی بس قومی را که از انچه نبی ایشان بدیشان اورده رغبت کنند بچیزی که غیر نبی ایشان اورده و این
ایه نازل شد که ایا کفایت نیست ایشانرا قرانی که بر ایشان میخوانند **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستی که درین کتاب **لَرَحْمَةً** هر اینه

تخشعی است و تعنی بر زنک و مرکسی را که تتابعت او کند وذکری و بندی و نصیحتی است لقوم یؤمنون مر کروهی را که تصدیق کنند
قل کفی بالله بکو بسنده است خدای بینی وبینکم میان من و شما شهیدا کواه بر سخن من جه مرا تصدیق میکند بمعجزات
یعلم میداند ما فی السموات والارض انجه در اسمانها و زمینها پس حال من و شما بر وی مخفی نخواهد بود والذین آمنوا و انانکه
کرویدند بالباطل بناحق جون بهود به و نصرانیه یا ایمان اورده اند بمعبودان باطل وکفروا بالله وکافر شدند بخدای
حق اولئک انکروه هم الخاسرون ایشانند زیانکاران که بدل کردند کفر را با ایمان ویستعجلونک و شتاب میکنند
کافران ترا بالعذاب بنزول عذاب جون نضر بن حارث و امثال او ولولا اجل مسمی واکر نه مدتی بودی نام برده
و تعیین برای عذاب هر قومی لجاءهم العذاب هر اینه بیامدی بمستعجلان عذاب موعود ولیأتینهم و نی شک خواهد
آمد آن عذاب بدیشان بغتة ناکهان در دنیا یا بوقت مرک یا در آخرت وهم لا یشعرون و ایشان ندانند امدن انرا
یستعجلونک بالعذاب طلب تعجیل میکنند ترا بحلول عذاب وان جهنم و حال انکه دوزخ لمحیطة بالکافرین فرو کرفته است
و احاطه کرده بناکرویدکان یعنی موجبات جهنم جون کفر و معاصی محیط است بدیشان یا فاعل بمعنی مستقبل بود یعنی احاطه خواهد
کرد بدیشان یوم یغشاهم العذاب یادکن روزی را که فرو کیرد ایشانرا عذاب من فوقهم از زبر سرهای ایشان و
من تحت ارجلهم و از زیر پایهای ایشان ویقول وکوید خدای یا فرشته یا مرهی مرد و زنخیانرا که ذوقوا بجشید
ما کنتم تعملون جزاء انجه بودید که میکردید دنیا دار عمل بود و عقبی دار جزاست هر جه انجا کاشته اید اینجا بدروید بیت
تو تخمی بیفشان که جون بدروی ✿ بمحصول خود شاد و خرم شوی ✿ آورده اند که جمعی مؤمنان در مکه اقامت کرده و از جهة قلت
زاد و کمی استعداد یا بسبب محبت اوطان یا صحبت اخوان هجرت نمیکردند و بترس و هراس پرستش خدای میمودند حق
سبحانه تعالی این آیة فرستاد یا عبادی ای بندکان من الذین آمنوا انانکه کرویده اند از اهل شرک بیکسو روید و صحبت
مؤمنان طلبید واکر در بلدی انسکار اعبادت نتوانید کرد ان ارضی بدرستی که زمین من واسعة کشاده است
هجرت کنید از موضع خوف بمنزل امن فایای پس مرا فاعبدون پرستش نمایید خالصا و اخفا کفته اند نظم
سفر کن جو جایی تو ناخوش بود ✿ کزین جای رفتن بدان تنک نیست ✿ و کر تنک کردد ترا جایکاه ✿ خدای جهانرا جهان تنک نیست ✿
واکر از دوستی اهل و ولد یا بسته بلد شده اید روز مفارقت ضروری خواهد بود که کل نفس هر نفسی ذائقة الموت
جشنده مرکست و مرک از همه جا و همه کس جدا خواهد برید ثم الینا پس بسوی ما ترجعون باز کردیده خواهید
شد و حفص بخطاب میخواند یعنی شما باز کردیده خواهید شد بجزای ما پس بدار الشرک اقامت نباید کرد و روی بکعبه امان
یعنی حضرت پیغمبر اخر الزمان باید آورد والذین آمنوا و انانکه بکرویدند بخدای و پیغمبر وعملوا الصالحات و بکردند عملهای
نیکو یعنی اداء فرایض نمودند لنبوئنهم هر اینه فرود آریم ایشانرا من الجنة از بهشت غرفا بمنزلهای بلند
و غرفهای ارجمند تجری میرود من تحتها الانهار از زیر ان غرفها جویها خالدین درحالتی که جاودان

باشند

باشند فیها در ان غرفها یا بهشت نعم اجر العاملین نیکو مزدی است مر عمل کنندکانرا یعنی مر الذین صبروا انانکه شکیبایی
ورزیدند بر ازار مشرکان و هجرت اوطان وعلی ربهم و بر پروردکار خود نه غیر او یتوکلون توکل میکنند و کار خود
بدو میسپارند مؤمنان مکه که این ایتها شنیده عزیمت هجرت بمدینه نمودند و دغدغه دیکر دست داد که ببلده که ما را در ان
اسباب معیشت مهیا نباشد جکونه توان رفت ایة آمد وکاین من دابة و بسیار از جنبندکان که بهیچ وجه لا تحمل بر نمیدارد
رزقها روزی خود را یعنی طاقت و قوت برداشتن ندارد یا ذخیره نمیکند و ذخیره کنندکان از جانوران ادمی است و
موش و مورجه کفته اند مستعق ذخیره ننهد و فراموش کند در کشاف از بعضی سلف نقل میکند که بلبل را دیدم که خوردنی در زیر
بالهای خود نهان میکرد القصه جانوران بسیارند از وحوش و دواب و طیور و سباع و هوام و حیوانی که ذخیره ننهند و حامل
رزق نشوند الله یرزقها خدای روزی دهد ایشانرا وایاکم و شما را نیز پس از عدم اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه
مکنید نظم هست ز فیض کرم ذو الجلال ✿ مزرعه ارزاق پر آب زلال ✿ شاه و کدا روزی از و میخورند ✿ مور و ملخ قسمت از و میبرند ✿
وهو السمیع و او شنواست مر قول شما را که روزی از کجا خوریم العلیم دانا بانکه شما را روزی از کجا دهد ولئن سألتهم
واکر بپرسی مر اهل مکه را من خلق السموات والارض کیست که بیافرید اسمانها و زمینها وسخر الشمس والقمر و مسخر کرد افتاب و
ماه را لیقولن الله هر اینه کویند خدای جه این همه مسئله در عقول قرار کرفته که واجب است انتهای ممکنات بیکی که واجب
است الوجود باشد و جون ایشان میدانند که خالق ارض و سما اوست فانی یؤفکون پس کجا برکردانیده میشوند از توحید
یعنی جل... روی از راه حق می تابند و بسلوک سبیل باطل میشتابند الله یبسط الرزق خدای میکستراند و فراخ میکرداند
روزی را لمن یشاء برای هر کس که میخواهد من عباده از بندکان خود ویقدر له و تنک میسازد مر انرا که میخواهد
ضمیر عاید بست بغیر مذکور جه تعمیم دال است بران و کفته اند مرجع له و مضیق علیه یکی است یعنی بر هر بنده که خواهد کاهی فراخ
کرداند و کاهی تنک سازد ان الله بدرستی که خدای بکل شیء بهر جیزی از قبض و بسط علیم داناست و مصلحت بندکان
بر وی مخفی نیست ولئن سألتهم واکر بپرسی از مشرکان عرب من نزل که فرو فرستاد من السماء از ابر یا اسمان ماء
آبی فاحیا پس زنده کرد و تازه ساخت به الارض بان آب زمین را من بعد موتها از پس مردکی و افسردکی آن
لیقولن الله هر اینه میکویند خدای معترفند بانکه موجد ممکنات اوست و با وجود این بعضی مخلوقات او را در عبادت
او شریک میسازند قل الحمد لله بکو شکر و سپاس مر خدایرا که از ین ضلالت مرا و متابعان مرا نکاه داشته بل اکثرهم
بلکه بیشتر کافران لا یعقلون درنمی یابند و سخن متناقض میکویند اقرار دارند بخالقیت او و مخلوق او را شریک او میدانند
وما هذه الحیوة الدنیا و نیست این زندکانی دنیا الا لهو مکر مشغولی و بیکاری ولعب و بازی یعنی در سرعت
انقضا و زوال ببازی کودکان میماند که یکجا جمع آیند و ساعتی بدان مبتهج کردند و اندک زمانی را ملول و مانده کشته
متفرق شوند و جه زیبا کفته اند نظم بازیچه است طفل فریب این متاع دهر ✿ بی عقل مردمان که بدان مبتلا شوند ✿

وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ و بدرستی که سرای دیگر لَهِيَ الْحَيَوَانُ ط اوست سرای حیات ابدی یعنی زندگانی جاوید در و خواهد
بود لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ط اگر باشند مردمان که بدانند اختیار نکنند دنیا فانی را بر سرای جاوید و دانی فَإِذَا رَكِبُوا پس چون
نشینند کافران فِي الْفُلْكِ در کشتی و بسبب موج در گرداب اضطراب افتند دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدا را مُخْلِصِينَ
در حالتی که خالص کنندگان باشند لَهُ الدِّينَ ط برای خدای دین خود را در کشف آن شدت پناه بوی برند فَلَمَّا نَجَّاهُمْ
پس آنهنگام که نجات دهد خدای ایشان را از غرق و بیرون آرد بسلامت إِلَى الْبَرِّ بسوی دشت إِذَا هُمْ آنگاه
ایشان يُشْرِكُونَ ۙ شرک آرند یعنی باز کردند بعادت خویش لِيَكْفُرُوا تا کافر شوند بِمَا آتَيْنَاهُمْ بدانچه دادیم ایشان را
از نعمت نجات وَلِيَتَمَتَّعُوا ط و تا برخوردار شوند باجتماع بر عبادت اصنام یا برخورند از زندگانی این جهان
فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ط پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را بوقت عقوبت أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند اهل مکه و
ندانستند أَنَّا جَعَلْنَا آنکه ما کردانیدیم شهر ایشان را حَرَمًا آمِنًا حرمی با ایمنی یعنی اهل آن ایمن اند از قتل و غارت
وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ و حال آنکه ربوده میشوند مردمان مِنْ حَوْلِهِمْ ط از گرداگرد بلاد ایشان یعنی مردمان را میکشند و اسیر میکنند
در حوالی مکه و کسی متعرض ایشان نمیگردد أَفَبِالْبَاطِلِ آیا بباطل که بتانند یا شیاطین يُؤْمِنُونَ میگروند وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ و بنعمت خدای
یعنی بچنین نعمتی که ایمنی است در حرم و ایمنی از خوف يَكْفُرُونَ ط کافر میشوند و دلیل کفران نعمت ایشان شرک است وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست
ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که بربندد و بسازد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی و گمان برد که او را شریک هست أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ
یا تکذیب کند قرآن یا رسول را لَمَّا جَاءَهُ ط آنهنگام که بیاید بدو أَلَيْسَ آیا نیست یعنی هست فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًى
جایگاه و اقامت لِلْكَافِرِينَ ط برای ناگرویدگان را وَالَّذِينَ جَاهَدُوا و آنانکه کوشش نمایند فِينَا در کار ما و اقامت دین
لَنَهْدِيَنَّهُمْ هر آینه راه نماییم ایشان را سُبُلَنَا ط براههای خود وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ط با نیکوکاران
یعنی با مجاهدان بنصرت و اعانت ایراد مجاهد کرد بطریق اطلاق تا شامل باشد جهاد ظاهر و باطن را پس آنانکه جهاد کنند
در راه ما با دشمنان دین و با نفس و هوا بنماییم ایشان را راه وصول بدولت لقا سهل تستری قدس سره فرموده که هر که کوشش
کند در اقامت سنت بنماییم او را سبیل جنت امام قشیری رحمه الله فرموده که آنانکه بیارایند ظاهر خود را بمجاهدات آراسته دهیم
باطن ایشان را بمشاهدات شیخ ابوبکر واسطی روح الله روحه میفرماید که هر که جهد کند برای ما راه دهیم او را بسوی خویش
تحراق رده که هر که کوشش کند در اقامت سنت بنماییم او را سبیل جنت امام قشیری رحمه الله که فرموده که آنانکه بیارایند ظاهر
خود را بمجاهدات آراسته دهیم باطن ایشان را بمشاهدات شیخ ابوبکر واسطی روح الله روحه میفرماید که هر که جهد کند برای
ما راه دهیم او را بسوی خویش در تحراق رده که هر که کوشش نماید در طلب ما بنماییم او را راه دریافت من الا من طلبنی وجدنی
هر که ما را جوید ما را یابد در ترجمه بعضی از کلمات نبوی آورده اند انا المعبود فاطلبنی تجدنی انا المقصود فاطلبنی تجدنی بیت
اگر در جست و جوی من شتابی مراد خود بزودی باز یابی

سورة الروم بسم الله الرحمن الرحیم

الٓمٓ ابوالجوزا رحمه الله از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که حروف مقطعه اشیه ربانی اند هر حرف اشارتست بصفتی
که حق را باید ان تا گویند چنانچه الف از این کلمات اشارتست از الوهیت و لام از لطف و میم از ملک و گفتند الف اشارتست باسم الله
و لام بنام جبرئیل و میم باسم محمد صلی الله علیه و سلم یعنی الله براسطه جبرئیل وحی فرستاد بمحمد صلوات الله و سلامه علیه غُلِبَتِ
الرُّومُ مغلوب شدند رومیان و فارسیان بر ایشان غلبه کردند فِي أَدْنَى الْأَرْضِ در نزدیکترین زمینی که عرب را باشد نسبت
بزمین روم و آن اذرعات و فلسطین بود یا لشکر پایان اذرعات و بصری و آنچنان بود که خسرو پرویز شهربار و فرخان را که دو امیر
و کبیر بودند با لشکر گران فرستاد تا بعضی از ولایت روم بگرفتند و مردم روم منهزم گشتند و در سال نهم بقول اصح از مبعث
پیغمبر صلی الله علیه و سلم این خبر بمکه رسیده کافران شادمان شده از روی شماتت با اهل ایمان گفتند که شما و ترسایان اهل کتابید
و ما و فارسیان امیانیم پس از غلبه فارس بروم تفأل میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم گشت حق سبحانه آیه فرستاد و بیان کرد وَهُمْ
و رومیان مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ از پس مغلوب شدن ایشان سَيَغْلِبُونَ زود باشد که غالب شوند فِي بِضْعِ سِنِينَ ط در اندک
سال که میان سه و نه باشد صدیق بعد از این آیه مژده کفت چشم شما روشن مباد بخدای که اهل روم بر مردم فارس
غالب خواهند شد در بضع سنین ابی بن خلف گفت نه چنین است و ما با تو گرو می بندیم بر ده شتر جوان و مدت سه سال
گرو بستند و صدیق صورت حال بعرض حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه رسانید آنحضرت فرمود که بضع میان ثلاثه
و تسعه است بر و در مال و در مدت بیفزای ابوبکر باز گشت و تا نه سال بر صد شتر مراهنه کردند و ضمان از یکدیگر بستدند
و در روز بدر که مسلمانان بر قریش غالب گشتند خبر غلبه رومیان بر فارسیان رسید و گویند این خبر در روز حدیبیه محقق شد
و صدیق صد شتر از ابی بقول اول و از وارثان بقول الثانی بستد چون ابی در حرب احد کشته شده بود و حضرت رسالت پناه محمدی
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات صدیق را فرمود که صدقه ده القصه این آیه اخبارست از امور کائنه در مستقبل و آن از جمله
اقسام اعجاز قرآنی است لِلَّهِ الْأَمْرُ مر خدای راست حکم و فرمان مِنْ قَبْلُ پیش از غلبه فارس بر روم وَمِنْ بَعْدُ ط و پس از غالب
شدن روم بر فارس یعنی در همه وقت قضای او نافذ است و همه کار در قبضه اقتدار اوست در کشف الاسرار گفته که قبل ازل
است و بعد ابد یعنی امر ازلی و ابدی اوراست که خداوند ازلی و ابدی است وَيَوْمَئِذٍ و آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند
يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ شاد خواهند مؤمنان بِنَصْرِ اللَّهِ ط بیاری کردن خدای مر اهل کتاب را بر قومی که کتاب ندارند چه
در این صورت انقلاب تفال است و ظهور صدق اخبار مؤمنان و بر بردن گرو و ازدیاد یقین صحابه و گفته اند که فرح بآنست
که بعضی اعدای دین بر بعضی غلبه کردند و جمعی را نابود ساختند و آن چنان بود که شهربار و فرخان بر بعضی بلاد روم غالب
گشتند پرویز بغمازی ارباب غرض بر هر دو برادر متغیر گشت و خواست که یکی را بدست دیگری هلاک کند و هر دو بر صورت
حال واقف شده کیفیت بقیصر روم عرضه داشت کردند و دین ترسائی اختیار نموده بمعاونت لشکر روم کشتند و فارسیان را
مغلوب ساختند یعنی از بلاد ایشان بگرفتند يَنْصُرُ یاری میدهد خدای مَنْ يَشَاءُ ط هر کرا میخواهد وَهُوَ الْعَزِيزُ و او

غالب انتقام کشنده از جمیع الرحیم مهربانست غلبه دهد جمعی را بر جمعی وَعْدَ اللّٰهِ وعده کرد خدای غلبه روم با فرح مؤمنان
را وعده کردنی لَا یُخْلِفُ اللّٰهُ خلاف نمیکند خدای وَعْدَهُ وعده خود را چه در وعده خلف ممتنع است بلکه راست میسازد وَلٰکِنَّ
أَکْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُونَ نمیدانند صحت وعده او را یَعْلَمُونَ میدانند ظَاهِرًا چیزهای آشکارا
مِنَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا از زندگانی دنیا یعنی مال و متاع و جاه و دولت او را یا اسباب معائش و تجارات و در تیسیر میگوید مراد
بنا نهادن و زراعت کردن و احیاء انهار و قنوات است که اکثر اهل دنیا قواعد از آن میدانند وَهُمْ و ایشان عَنِ الْآخِرَةِ
از امور آخرت که غایت مقصود است هُمْ غَافِلُونَ ایشان غافلان و بی خبرانند تکریر ضمیر جهت تاکید است أَوَلَمْ یَتَفَکَّرُوا
آیا تفکر نمیکنند فِی أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خویش که مرآت ممکنا تست یعنی هرچه در آفاق هست نمود از آن در نفس میتوان یافت
یا چرا در کار خود تفکر نمینمایند تا از ابتداء خود بر اعاده استدلال کنند مَا خَلَقَ اللّٰهُ نیافرید خدای السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ آسمانها
و زمین را وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان آسمان و زمین است إِلَّا بِالْحَقِّ مگر برای حق یعنی ثواب و عقاب یا بحق یعنی بحکمت بمحض
سخن آنکه آفریدن ارض و سماوات برای بازی نیست بلکه آفریدن جهت استدلال بر توحید است وَأَجَلٍ مُسَمًّی و برای وقت نام برده
که چون آن زمان برسد بنهایت برسند مراد روز قیامت است وَإِنَّ کَثِیرًا و بدرستی که بسیاری مِنَ النَّاسِ از مردمان
یعنی کفره بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بدیدار پروردگار ایشان بعد از بعث که وقت لقاست لَکَافِرُونَ ناگرویدگان و منکرانند
أَوَلَمْ یَسِیرُوا آیا سیر نمیکنند فِی الْأَرْضِ در زمین یعنی بمصارع ثمود و عاد بوقت تجارت فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کَانَ تا به بینند که
چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِینَ عاقبت آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از امم گذشته کَانُوا بودند آن گروه أَشَدَّ
مِنْهُمْ سخت‌تر از اهل مکه قُوَّةً از روی توانائی چون عادیان و ثمودیان و امثال ایشان وَأَثَارُوا الْأَرْضَ و بکردانیدند
زمین را جهت زراعت حبوب و غرس اشجار و استخراج معادن و استنباط آب وَعَمَرُوهَا و عمارت کردند أَکْثَرَ مِمَّا
عَمَرُوهَا بیشتر از آنچه عمارت کردند مکیان که اهل وادی غیر ذی زرع اند یا آنکه عمر ایشان در دنیا بیشتر از اعمار قریش
وَجَاءَتْهُمْ و آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَیِّنَاتِ با نشانهای روشن یا معجزهای هویدا و ایشان بدان
نگرویدند حق سبحانه دمار از دیار روزگار ایشان برآورد فَمَا کَانَ اللّٰهُ لِیَظْلِمَهُمْ پس نیست خدای که ظلم کند بدیشان یعنی بی
ارسال رسل و بی کفر و تکذیب ایشان را هلاک کند وَلٰکِنْ کَانُوا و لیکن بودند که بموجبات عقوبات أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ بر نفسهای
خود ستم میکردند ثُمَّ کَانَ پس هست عَاقِبَةَ الَّذِینَ سرانجام آنانکه أَسَاءُوا بد کردند یعنی کافر شدند السُّوأَیٰ نتیجه
بدتر که عقوبت و عذاب است و گفته‌اند سوء اسم دوزخ است چنانچه حسنی اسم بهشت است یعنی دوزخ عاقبت مشرکان
باشد أَنْ کَذَّبُوا بسبب آنکه تکذیب کردند بِآیَاتِ اللّٰهِ بآیتهای خدای یعنی باور نداشتند قرآن را یا عبرت نگرفتند بدلائل
قدرت وَکَانُوا بِهَا و بودند که بدان آیتها یَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند اللّٰهُ یَبْدَأُ الْخَلْقَ خدای می‌آفریند خلق را از
نطفه ثُمَّ یُعِیدُهُ پس دیگر بار زنده میگرداند و برمی انگیزد بعد از مرگ ثُمَّ إِلَیْهِ پس بسوی جزا و حکم او

ترجعون

تُرْجَعُونَ بازگردانیده میشوند و حفص بتا میخواند بر طریق خطاب وَیَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم شود قیامت یُبْلِسُ
الْمُجْرِمُونَ خاموش شوند مشرکان خاموشی کسی که منقطع باشد از حجت وَلَمْ یَکُنْ لَهُمْ و نباشد مر ایشان را مِنْ شُرَکَائِهِمْ
از انبازان ایشان یعنی از خدایان که شریکان نام نهاده بودند چون ملائکه و اصنام شُفَعَاءُ درخواست کنندگان یعنی ایشان
در دنیا میگفتند که آلهه ما شفیع ما خواهند بود و در آن روز از شفاعت ایشان محروم و نا امید مانند وَکَانُوا و باشند کافران
بِشُرَکَائِهِمْ بدان انبازان کَافِرِینَ ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب نا امید گردند از ایشان بیزار شوند وَیَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ
و روزی که قایم گردد ساعت رستخیز یَوْمَئِذٍ آن هنگام یَتَفَرَّقُونَ پراکنده گردند مردمان و از هم جدا شوند گروهی روی
با علی علیین آرند و جمعی با سفل السافلین افتند یکی بر درجه وصلت و یکی در درکه فرقت از بر سر بیت این در حقیقت
محنت از انواع ثواب و این را اصناف عذاب جمعی اند دولت تلاقی نازان و برخی از آتش فراق گدازان نظم یکی خندان
بصد عزت یکی نالان بصد حسرت یکی در راحت و وصلت یکی در شدت هجران فَأَمَّا الَّذِینَ اما آنانکه آمَنُوا گرویده
باشند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای پسندیده کرده فَهُمْ فِی رَوْضَةٍ پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار و انهار یُحْبَرُونَ
شادمان کرده شده باشند چنان شادمانی که اثر آن بر صحائف وجنات ایشان ظاهر باشد یا مکرم و متنعم باشند یا ایشان را حلی و
حلل بیارایند در احقاف گفته که متوج سازند شان و در بعض المعانی آورده که آواز خوش شنوانند ایشان را و هیچ لذت برابر
سماع نباشد در خبر است که ابکار بهشت تغنی کنند باصواتی که خلایق مثل آن نشنیده باشند و این افضل نعیم بهشت باشد
از ابو درداء پرسیدند که مغنیات بهشت بچه چیز تغنی کنند فرمود که بتسبیح یحیی معاذ رازی را پرسیدند که آوازها کدام دوستداری
فرمود که مزامیر انس فی مقاصیر قدس بالحان تحمید فی ریاض تمجید صاحب کشف الاسرار فرموده که فردا دوستان
خدا در روضات بهشت میان ریاحین انس بشادی و طرب سماع کنند در مقعد صدق عند ملیک مقتدر و فرمان آید
بداود که بدان نغمه دلپذیر و صوت شورانگیز که ترا داده ام زبور بخوان ای موسی توریة تلاوت کن ای عیسی بقرائت انجیل
مشغول شو ای درخت طوبی آواز دلارای بتسبیح ما بگشای ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن امام ثعلبی از اوزاعی نقل میکند که
هیچکس خوش آوازتر از اسرافیل علیه السلام نیست چون آغاز تغنی کند همه فرشتگان از اوراد و اذکار باز مانند حاصل
سخن آنکه شریفترین لذتی بعد از مشاهده انوار تجلی در بهشت سماع خواهد بود و این بجا گفته است آن عزیز در شرح مثنوی
که سماع منادی است که درماندگان بیابان شرک افتاده دنیا را از غربت آباد بهشت نورانی یاد میدهد نظم مؤمنان
گویند که آثار بهشت ❊ نغز گردانید هر آوازی ❊ ما همه اجزای آدم بوده ایم ❊ در بهشت آن لحنها بشنوده ایم ❊ گرچه بر ما ریخت آب
گل شکی ❊ یاد ما آید از آنها اندکی ❊ پس نی و چنگ و رباب و سازها ❊ چیزکی ماند بدان آوازها ❊ عاشقان کین نغمها را بشنوند ❊
جان و بگذارند و سوی گل روند وَأَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا و اما آنها که نگرویده باشند وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا و تکذیب کرده مر آیتهای
ما یعنی قرآن یا دلایل قدرت را وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و لقای آن سرای یعنی حشر و نشر را فَأُولٰئِکَ پس آن گروه فِی

العذاب محضرون ⁂ در عذاب حاضر شده باشند فسبحان الله مصدر است بمعنی امر یعنی تسبیح کنید خدا را یعنی بپاکی یاد کنید با نماز
گزارید حین تمسون هنگامی که بشبانگاهی در آیید مراد نماز شام و خفتن است وحین تصبحون و در هنگامی که بیامداد در آیید
مراد نماز صبح است وله الحمد و مر او راست ستایش فی السموات والارض در آسمانها و زمینها یعنی هر که
در آسمان و زمین است حمد او میگویند وعشیا و دیگر نماز گذارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر وحین تظهرون و هنگامی که در
می آیید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب فرموده که تسبیح رفع صوت است پس اتصال او بصلوة جهریه خالی از تنبیهی نیست
و حمد چون دلالت بر رفع صوت ندارد تخصیص ذکرش بنماز اخفائیه مناسبتی مینماید یخرج الحی بیرون می آرد خدای زنده را
من المیت از مرده چون نخله از نواة و سنبله از حبه و مرغ از بیضه و انسان از نطفه یا مصلح از مفسد و مومن از کافر و عالم
از جاهل ویخرج المیت و بیرون می آرد مرده را من الحی از زنده بعکس آنها که مذکور شد ویحی الارض و زنده
میکند زمین را بگیاه بعد موتها ⁂ پس از مردگی و افسردگی آن وکذلک و مانند این اخراج تخرجون ⁂ بیرون
آورده خواهید شد از قبور ومن آیاته و از نشانهای قدرت خدای ان خلقکم آنست که بیافرید اصل شما
یعنی آدم را من تراب از خاک ثم اذا انتم پس اکنون شما بشر مردمانید تنتشرون ⁂ پراکنده میشوید در
زمین برای تصرف در اسباب معیشت ومن آیاته و از علامات توانائی او ان خلق لکم آنست که بیافرید برای شما
من انفسکم هم از شما یعنی از جنس شما ازواجا زنان لتسکنوا الیها تا میل کنید بحسب جنسیت بدیشان و آرام
گیرید با ایشان چه جنسیت سبب ملائمت و مخالفت واسطه تنافر است نظم بجنس خود کند هر جنس آهنگ ندارد
هیچکس از جنس خود ننگ بجنس خویش دارد میل هر جنس فرشته با فرشته انس با انس وجعل بینکم و ساخت یعنی
پدید آورد میان شما و ازواج شما مودة دوستی ورحمة و مهربانی در موضح آورده که مودت بمجرد تزویج و رحمت
بسبب زادن فرزند یا مودت بر خوردسالان و رحمت بر پیرزالان ان فی ذلک بدرستی که در آفریدن ازواج مشاکل
و مشابه ... لآیات هر آینه دلالتها است لقوم یتفکرون ⁂ مر گروهی را که تفکر کنند و بر حکمت
این صورت مطلع شوند ومن آیاته و از دلالتهای قدرت او خلق السموات والارض آفریدن آسمانها و زمینها است
واختلاف السنتکم و مخالفت زبانهای شما در سخن گفتن چه باز آوازهای پست و بلند و وجه بفصاحت و لکنت یا اختلاف
لغتهای شما از عربی و ترکی و فارسی و هندی و امثال آن در لباب آورده که اصول تمام زبانهای مختلف هفتاد دو است
نوزده در اولاد سام است و هنده در فرزندان حام و سی و شش در بنی یافث والوانکم ⁂ و دیگر اختلاف رنگهای شما
در سفیدی و سرخی و سیاهی و زردی یا در تخطیطات اعضا و هیآت و اشکال آن مطلقا هیچ آدمی در همه چیز مشابه
دیگری نیست حتی توامان که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البته در بعضی از چیزهای مخالف خواهند بود ان فی ذلک
بدرستی که در مخالفت السنه و الوان با آنکه از یک پدر و مادر زاده اند لآیات نشانهای قدرت و حکمت است للعالمین ⁂

مر همه عالمیان را یعنی بر هیچ عاقلی از ملک و انس و جن پوشیده نیست که در این اختلاف حکمتی کلی مندرج است چه اگر بر یک وجه بودی
امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و بسیاری از مهمات معطل ماندی و حفص بکسر لام خوانده یعنی این دلالت مر دانایان راست که در آن
نظر کنند و بغور آن برسند ومن آیاته و از علامات قدرت کامله اوست منامکم خواب کردن شما باللیل والنهار بشب
و روز بجهت استراحت قوی نفسانی و تقویت قوی طبیعی وابتغاؤکم و جستن شما روزی را من فضله ⁂ از بخشش او
یعنی طلب معاش بروز و بشب و گفته اند منام مخصوص بشب است و ابتغا بروز در آیه تقدیم و تاخیر هست بحسب معنی
ان فی ذلک بدرستی که در خواب شب و معیشت روز لآیات دلالتها و عبرتها است لقوم یسمعون ⁂ برای
گروهی که بشنوند بگوش و هوش ومن آیاته و از نشانهای حکمت یریکم البرق آنست که بنماید بشما برق را خوفا
برای ترسانیدن مسافر از صاعقه وطمعا و در طمع افکندن مقیم برای باریدن باران وینزل و فرو میفرستد
من السماء ماء از جهت آسمان یا از ابر آبی را فیحیی پس زنده میگرداند به الارض بدان آب زمین را
تا از گیاه تر و تازه میروید بعد موتها ⁂ پس از افسردگی و پژمردگی ان فی ذلک بدرستی که در برق و باران
لآیات هر آینه علامتها است بر قدرت الهی لقوم یعقلون ⁂ مر گروهی را که تعقل کنند در تکوین حادثات حق
تا بر ایشان ظاهر گردد کمال قدرت صنع در هر حادثه ومن آیاته و از نشانهای توانائی او ان تقوم السماء آنست
که استاده است آسمان بی ستون والارض و زمین بر روی آب بامره ⁂ بفرمان او یعنی بنگاه داشت او مر ایشان را ثم
اذا دعاکم پس چون بخواند شما را اسرافیل بنفخه اخیره دعوة خواندنی بدین نوع که ایها الموتی اخرجوا ای مردگان
بیرون آیید من الارض از زمین اذا انتم آنگاه شما تخرجون ⁂ بیرون آیید از قبرهای خود و خروج از
قبور یکی از آیات قدرت اوست وله و مر او راست من فی السموات والارض ⁂ هر که در آسمانها و زمینهاست همه
مخلوق و مملوک و مربوب وی اند کل له همه مر او را قانتون ⁂ فرمان بردارانند در موت و حیات و بعث
و نشور و در این احوال از حکم او تمرد نمیتوانند نمود وهو و اوست الذی یبدؤ الخلق آنکه اول بار بیافرید خلق را آنگه
بمیراند ثم یعیده پس زنده گرداند او را وهو و باز آوردن اهون آسانتر است علیه ⁂ بر خدای
همچنانکه نخست آفریدن یا اعاده باعتقاد شما آسانتر است از ابتدا چون ابتدا اقرار دارید اعاده را چرا منکر شوید و ابدا و
اعاده نزد قدرت او یکسانست نظم چون قدرت او منزه از نقصانست آوردن خلق و بردنش یکسانست نسبت
بمن تو هر چه دشوار بود در قدرت بکمال او آسانست وله المثل الاعلی و مر او راست صفت برتر و بزرگتر چون
قدرت کامله و حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات فی السموات والارض در آسمانها و زمینها وهو العزیز و
اوست غالب که عاجز نشود از ابدا و امکان و اعاده او الحکیم ⁂ دانا بصواب که افعال او بر مقتضای حکمت باشد ضرب
لکم بیان میکند خدای برای شما مثلا من انفسکم ⁂ مثلی فراگرفته از احوال نفسهای شما هل لکم آیا هست

ربع

شما را ای ازادان هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم از ممالیک شما که ملک یمین اند مِّن شُرَكَاءَ هیچ انبازان فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ در انچه داده ایم شما را از اموال و اسباب فَأَنتُمْ پس شما و ایشان فِيهِ در ان چیز سَوَاءٌ یکسان باشید یعنی چنانچه شما تصرف میکنید در مال و ملک خود ایشان نیز توانند تَخَافُونَهُمْ میترسید از ایشان که در تصرف مستقل شوند كَخِيفَتِكُمْ مثل ترسیدن شما از ازادان أَنفُسَكُمْ ط از نفسهای شما یعنی از شریکان ازاد ملخص سخن انست که ایا ای خواجگان شما بندگان را در مال و ملک خود شریک میسازید یا در تصرف دران و تسلط بران مساوی باشید و از استبداد و استقلال ایشان ترسان شوید در عین المعانی و بعضی از دیگر تفاسیر هست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم این ایة برخواند قریش خواندند کلا و الله لا یکون ذلک ابدا حاشا هرگز این تواند بود انحضرت صلوات الله و سلامه علیه فرمود که شما بندگان را در ملک خود شرکت نمیدهید پس چگونه اندیشید کان را که بندهٔ خدا اند در ملک او شریک میسازید نظم خلق چون بندگان سر در پیش مانده در بند حکم خالق خویش جمله هم بنده اند و هم بندی نرسد بنده را خداوندی كَذَٰلِكَ مانند این تفصیل نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم و بیان میسازیم دلایل وحدت لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ط برای گروهی که عقل خود را در تدبر امثال بکار برند اما جاهلان و ستمکاران از تحقیق این سخنان بی خبرند بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ بلکه پیروی میکنند انانکه ظَلَمُوا ستم کردند بر خود بشرک أَهْوَاءَهُم ارزوهای نفس خود را بِغَيْرِ عِلْمٍ ط بی دانشی فَمَن يَهْدِي پس کیست که راه نماید مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ ط انرا که فرو گذاشت خدای و بسبب خذلان گمراه شد وَمَا لَهُم و نیست مشرکان گمراه را مِّن نَّاصِرِينَ ط یاران و هواداران که از عذاب دوزخیان خلاص دهند فَأَقِمْ وَجْهَكَ پس راست دار ای محمد روی خود را لِلدِّينِ برای عبادت خدای باخالص کردن عمل حَنِيفًا در حالتی که مایل باشی از دینها بدین اسلام و امت خود را بگو که برین وجه اقامت کنند و پیروی کنند همه فِطْرَتَ اللَّهِ دین خدای الَّتِي آن فطرتی را که بحکمت فَطَرَ النَّاسَ بیافرید مردمان را عَلَيْهَا ط بران و گویند مراد از فطرت شناختن صانع است و ان در روز الست همه ادمیان را حاصل شده پس میفرماید که ملازم ان عهد باشید که بران مفطور شده اید لَا تَبْدِيلَ نفی است در صورت نهی یعنی تبدیل مدهید لِخَلْقِ اللَّهِ ط مر خلق خدا را یعنی دینی را که خدای خلق را بدان افرید و میثاق از ایشان گرفت ذَٰلِكَ انست الدِّينُ الْقَيِّمُ دین راست و راه مستقیم وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ ط نمیدانند استقامت دین را بسبب اعوجاج طبع و عدم تدبر مُنِيبِينَ حال است از ضمیر اقم ای محمد روی بدین آر با امت خود در حالتی که بازگردندگانید إِلَيْهِ بسوی حق از عبدالله ابو سعید خراز قدس سره فرمود که انابت رجوع است از حق بحق و منیب او را گویند که جز حق سبحانه او را مرجعی نباشد بیت تو مرجعی همه را من رجوع با که کنم کرم تو در پذیری بکجا روم چکنم وَاتَّقُوهُ و بترسید از و وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را وَلَا تَكُونُوا و مباشید مِنَ الْمُشْرِكِينَ ط از ترک ارندگان بترک نماز سعد ابن الخطاب با انست در تیسیر از محمد بن اسلم طوسی نقل میکند که حدیث بمن رسید که هرچه از من روایت کنند عرض کنید بر کتاب خدای اگر موافق بود قبول کنید پس من این حدیث را که من ترک الصلوة متعمدا

نفذ کفر خواستم که ایتی از قران موافق کنم و بیست و اسی سال تامل کردم تا این آیة یافتم که اقیموا الصلوة و لا تکونوا من المشرکین مِنَ الَّذِينَ مباشید از انانکه فَرَّقُوا دِينَهُمْ جدا کردند و پراکنده ساختند دین خود را وَكَانُوا شِيَعًا و گشتند گروه گروه مراد مشرکانند که دین اسلام را گذاشته یکی بت پرستیده و یکی ملک و یکی ستاره یا یهود و نصاری که هر یک چند فرقه شدند یا خوارج و ابوامامه را در این باب حدیثی مرفوع است یا اهل بدعت كُلُّ حِزْبٍ هر گروهی بِمَا لَدَيْهِمْ بانچه نزدیک ایشانست فَرِحُونَ شادمانان و گمان ایشان انکه حق با ایشانست نظم هر کسی را در خور خویش هست نوعی خوشی دلی در کار خویش میکند اثبات خویش نفی غیر چه امام صومعه چه پیر دیر وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ و چون برسد ادمیان را که بسختی درمانند دَعَوْا بخوانند بزاری رَبَّهُم پروردگار خود را مُّنِيبِينَ إِلَيْهِ بازگشتگان بسوی حق ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُم پس چون بچشاند و بدهد ایشان را خدای مِّنْهُ از نزدیک خود رَحْمَةً آسانی و یا صحت و توانگری و از ان شدت باز رهند إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم انگاه گروهی از ایشان بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ بپروردگار خود شرک اورند یعنی در مقابلهٔ نجات از بلا چنین عملی کنند لِيَكْفُرُوا تا کافر شوند بِمَا آتَيْنَاهُمْ ط بانچه عطا کردیم ایشان را فَتَمَتَّعُوا امر تهدید است یعنی ای کافران برخورید دو سه روزه از نعمتهای دنیوی فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ط پس زود باشد که بدانید سرانجام کار خود که عقوبت اخروی باشد أَمْ أَنزَلْنَا ایا فرستادیم عَلَيْهِمْ بر کافران سُلْطَانًا کتابی و حجتی یا رسولی و سلطان یا فرشته که با او برهانی باشد فَهُوَ فهو پس آن رسول یا ملک يَتَكَلَّمُ که سخن گوید یا آن کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ ط بان چیزی که هستند که بان شرک می آرند یعنی دلیل بود بر اشتراک ایشان وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ و چون بچشانیم مشرکان را رَحْمَةً یعنی از صحت و وسعت و مانند ان فَرِحُوا بِهَا شادمان شوند بان وَإِن تُصِبْهُمْ و اگر برسد بدیشان سَيِّئَةٌ رنجی از مرض و قحط و امثال آن بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بانچه از پیش فرستاده دستهای ایشان إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ط نا امید میشوند و جزع میکنند یعنی نه شکر میگذارند در نعمت و نه صبر دارند در محنت أَوَلَمْ يَرَوْا ایا ندانسته اند أَنَّ اللَّهَ انکه میسازد بر هر که میخواهد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین قبض و بسط لَآيَاتٍ هر اینه دلائل عبرتست لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ط برای گروهی که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض و بسط و شکر گویند در سرا و صبر کنند در ضرا که بناء کار مومن و اساس ایمان برین دو صفتست فَآتِ پس بده ای محمد ذَا الْقُرْبَىٰ خداوند قربت را از بنی هاشم حَقَّهُ حق او را از غنیمت و فی و گفته اند بصورت خطاب با حضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم و همه اهل ایمان در ین داخلند میفرماید که بدهید حق ایشان را یعنی صله رحم کنید باحسان و انعام و توقیر و اکرام و امام اعظم بر وجوب نفقهٔ ذوی الارحام بدین ایة استدلال میکند وَالْمِسْكِينَ و بدهید حق محتاج بیچاره را وَابْنَ السَّبِيلِ ط و راه گذر بسفر ازانچه مقرر شده یعنی وظائف زکوة ذَٰلِكَ این بیان حقوق خَيْرٌ بهتر است از اسکار لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ برای کسانی که میخواهند وَجْهَ اللَّهِ ط لقای خدا را یا رضای او یجویند یا مراد ایشان وجه تقرب است بحق سبحانه نه جهت دیگر از اغراض و اعواض وَأُولَٰئِكَ وان گروه متفقان هُمُ الْمُفْلِحُونَ ط ایشانند رستگاران و نیز و نیکانان وَمَا آتَيْتُم

خدای یبسط الرزق لمن یشاء گشاده میکند روزی بر هر که خواهد و یقدر ط و تنگ میسازد بر هر که خواهد

وآنچه میدهید مِن رِبًا از هدیه و عطیه بتوقع مکافات لِیَرْبُوَ تا بیفزاید مال شما فِي أَمْوَالِ النَّاسِ از مالهای مردمان یعنی هدیه بکسی میدهید و زیاده از آن از او توقع میکنید تا مال شما افزون کردد فَلَا يَرْبُوا پس زیاده نمیشود آن مال عِندَ اللَّهِ نزدیک خدای و برکت از آن بر نمیخیزد یا آنچه میدهید از زیادت حرام در معاملات یعنی سود زر تا زیادتی در مال شود خوارکان آید چنان نمیشود و برکت در آن نمیماند وَمَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ و آنچه میدهید از زکوة مفروضه یا صدقه که در آن دادن تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ میخواهد ثواب خدای فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که زکوة و صدقه لوجه الله دهند نه برای مکافات هُمُ الْمُضْعِفُونَ ایشانند فزونی یابندگان خداوندان ثواب یا بندگان افزونی که یکی را ده یا زیاده یابند اللَّهُ خدای بحق الَّذِي خَلَقَكُمْ آنست که بیافرید شما را و شما نبودید ثُمَّ رَزَقَكُمْ پس روزی داد و میدهد شما را تا مادامی که زنده اید ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس بمیراند شما را بوقت انقضای آجال شما ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس زنده کرداند شما را و برانگیزد در قیامت هَلْ مِن شُرَكَائِكُم آیا هست از یاران شما یعنی آیا از بتان که بزعم شما شریکان خدا اند هست مَّن يَفْعَلُ کسی که بکند مِن ذَٰلِكُم از این خلق و رزق و اماته و احیا مِّن شَيْءٍ هیچ چیز تا بدان سبب او را پرستش توان کرد و چون از هیچکدام این کار نیاید کرد پس ایشان را شریک کردن نشاید سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَىٰ و برترست عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک می آرند بوی ظَهَرَ الْفَسَادُ آشکارا شد تباهی فِي الْبَرِّ در بیابان بخشک سالی و مردن دواب و طواعین وَالْبَحْرِ و در دریا بطوفان و جوشش و غرق شدن سفن بِمَا كَسَبَتْ بسبب آنچه کرده است أَيْدِي النَّاسِ دستهای آدمیان یعنی بشومی معاصی اغلب علما برآنند که مراد از فساد نا آمدن بارانست چه وقتی که باران نبارد در بیابان نبات نروید و در دریای لؤلؤ و جواهر منعقد نشود و صاحب کشاف آورده که چون باران منقطع گردد جانوران آبی نابینا شوند و گفته اند که فساد بر آن بود که قابیل هابیل را بکشت و فساد بحر آنکه جُلَندی کشتیها را غصب کرد و نزد بعضی مراد از فساد است یعنی نتیجه آن ظاهر شد در بیابان با هلاک اهل قری و در دریا باغراق قوم نوح و آل فرعون و بر عم (؟) نمرود و بحضرت ملک قدیر افساد اسباب دنیوی از ادمیان کرد لِيُذِيقَهُم تا بچشاند ایشان را بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا برخی از جزاء آنچه کرده اند چه تمام آن در آخرت خواهد بود لَعَلَّهُمْ شاید ایشان بچشیدن این بعض يَرْجِعُونَ باز گردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت و نزد محققان مراد از بر نفس است و از بحر قلب و شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که هرکه بحر دل او بترک مراقبه فاسد کردد ظاهر شود فساد در بر نفس او امام قشیری رحمه الله آورده است که فساد بر نفس بارتکاب محظورات است و فساد بحر دل باخلاق ذمیمه و وقوف بر رسوم و عادات در حقایق سلمی مذکورست که بر لسان علمای ظاهر است و بحر زبان اهل تحقیق و فساد لسان علما بتأویلات فاسده باشد و فساد لسان عرفا بدعاوی باطله نظیر ما نادیده نشانها میدهد روشنائی را بدان نحو که می نهد از برای مشتری در وصف ماه صد نشان نادیده کوید بهر جاه قُلْ سِيرُوا بگو مشرکانرا که بروید فِي الْأَرْضِ در زمین امم خالیه فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگرید که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ سرانجام آنانکه مِن قَبْلُ پیش از این بودند

کان

كَانَ أَكْثَرُهُم بودند بیشتر ایشان یعنی همه هلاک شدند مُّشْرِكِينَ بشرک اینکه کان فَأَقِمْ پس راست کن وَجْهَكَ همگی خود را لِلدِّينِ الْقَيِّمِ برای کیش راست پا برجای آن جهت دین راست مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُ روزی که نیست باز کردیدن مر او را مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای یعنی خدای آن را باز نکرداند يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ آن روز که جدا شوند مردم بدو راه فریق فی الجنة و فریق فی السعیر مَن كَفَرَ هرکه کافر شد فَعَلَيْهِ پس بروست كُفْرُهُ جزای کفر او که آتش جاویدست وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هرکه بکند کار ستوده فَلِأَنفُسِهِمْ پس برای نفسهای خود يَمْهَدُونَ میگسترند یعنی جایگاه راست میکنند در بهشت و تفرق بندگان روز قیامت واقع است لِيَجْزِيَ تا خدا جزا دهد الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته مِن فَضْلِهِ از بخشش خود که جزا کافرانرا نکرد بجهت آنکه مقصود بالذات مؤمنانند إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ دوست ندارد کافرانرا تا کوید که ایشانرا جمع کند بلکه ایشانرا جدا ساخته بدوزخ فرستد وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت خدای أَن يُرْسِلَ الرِّيَاحَ آنست که میفرستد بادها را یعنی شمال و صبا و جنوب مُبَشِّرَاتٍ مژده دهندگان بباران یا بمزیدات شما رسد وَلِيُذِيقَكُم و تا بچشاند شما را مِّن رَّحْمَتِهِ از نعمتی که تابع بارانست یعنی خصب و رفاهیت وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ و برای آن تا بسبب بادها برود کشتیها در دریا بِأَمْرِهِ بفرمان خدای وَلِتَبْتَغُوا و تا بجوئید در تجارت دریاها مِن فَضْلِهِ روزی که خدای بمحض فضل میدهد لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا شاید که شما شکر کوئید برین نعمتها وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم مِن قَبْلِكَ پیش از تو ای محمد رُسُلًا فرستادگان از آدمیان إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی کروه ایشان فَجَاءُوهُم پس آمدند رسولان ما با قوم خود بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن با احکام هویدا از حلال و حرام یعنی از قوم ایشان بدانها کرویدند و برخی کافر شدند فَانتَقَمْنَا پس ما انتقام کشیدیم مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا از آنکه کافر شدند و ایشانرا هلاک کردیم و یاری کردیم آنانرا که کرویده بوده اند وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا و هست سزاوار بر ما نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ یاری دادن مؤمنان چه ایشان مستحق نصرتند اللَّهُ خداوند بحق الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ آنست که میفرستد بادها را فَتُثِيرُ سَحَابًا پس برانگیزانند بادها ابر را و برهوا برند فَيَبْسُطُهُ پس خدای بگسترانند ابرا یعنی متصل سازد بهم کاهی که بخواهد فِي السَّمَاءِ در جهت آسمان كَيْفَ يَشَاءُ چنانچه خواهد رونده یا استاده وَيَجْعَلُهُ و کرداند ابرا کاهی كِسَفًا پاره پاره هر قطعه در طرفی فَتَرَى الْوَدْقَ پس توی بینی بارانرا که بحکم الهی يَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ خِلَالِهِ از میان ابر هم در وقتی که متراکم و متصل است و هم در وقتی که منقطع و متفرقست فَإِذَا أَصَابَ بِهِ پس چون برساند خدای بارانرا مَن يَشَاءُ در ارض و بلاد هرکه خواهد مِنْ عِبَادِهِ آن بندگان خود إِذَا هُمْ آنگاه ایشان يَسْتَبْشِرُونَ شادمان و خوشدل شوند وَإِن كَانُوا و بدرستی که بودند مِن قَبْلِ أَن يُنَزَّلَ عَلَيْهِم پیش از آنکه فرستاده شود بر ایشان باران مِّن قَبْلِهِ پیش از ظهور سحاب لَمُبْلِسِينَ ناامیدان

نمیدانستم و البته بیا شدم با معرفی جایگاه
از خدای که کسی نخواهد کرد

از باران فانظر پس در نگر الی آثار رحمة الله بنشانهٔ رحمت خدای یعنی باثر مطر تا به بینی که کیف چگونه خدای
یحیی الارض زنده میگرداند زمین را باشجار و اثمار و زرع و نبات بعد موتها پس از مردگی و افسردگی آن
حفص بجمع میخواند یعنی بدین آثار رحمت الهی و بخشایش نامتناهی که زمین مرده را زندگی بخشد ان ذلک بدرستی که آنکه
قادر است بر احیاء زمین بعد از موت لمحیی الموتی هر آینه زنده کننده مردگانست چه احیاء ارض احداث مثل آنست
که در وی بوده از قوی نباتی و احیاء موتی ایجاد آنست که در مواد ایشان بوده از قوی و حس ها و هو و خدای علی
کل شیء بر همه چیز قدیر توانا است چه قدرت او نسبت با جمیع مکونات یکسانست. در حقائق آورده که اثر
رحمت در ظاهر بارانست که زندگی گل بدانست و در باطن ذکر اوست که حیات دل بدوست و در تبیان فرموده که رحمت
نشانهٔ حبهٔ است که زمین دل بدان زندگی می یابد و نزد بعضی محققان اثر رحمت دل باشد که منظر نظر حق است و در
مثنوی معنوی حکایتی مناسب این بحث ایراد فرموده نظم صوفی در باغ از بهر گشاد * صوفیانه روی بر زانو نهاد
پس فرو رفت او بخود اندر نغول * شد ملول از صورت خوابش فضول * که چه خسپی آخر اندر رز نگر * این درختان
بین و آثار خضر * امر حق بشنو که گفته است انظروا * سوی این آثار رحمت آر رو * گفت آثارش دلست ای بوالهوس
آن برون آثار آثارست و بس * باغها و میوه ها اندر دلست * عکس لطف او برین آب و گلست * چون حیات از حق بگیری
روی * پس غنی گردی ز گل در دل روی * ولئن ارسلنا و اگر بفرستیم ما ریحا بادی که مؤذن بهلاک چون دبور
که ریح عذاب است که بر مزرع عادت ایشان وزد فرأوه پس به بینند کشت مصفرا زرد بعد از سبزی
و بهلاکت نزدیک رسیده چنانکه از و نفع نتوان گرفت لظلوا پس هر آینه باشند من بعده یکفرون پس از زردی
زرع که کافر شدندی و ناشکری که الحاح کردند و از رحمت او نا امید نشدندی ای محمد از کافران این طمع مدار که فهم
کنند سخنان ترا و قول تو قبول نمایند فانک پس بدرستی که تو لا تسمع الموتی سخن نمیتوانی شنوانید مردگانرا که
حکم ایشان دارند زیرا که دل ایشان مرده است ولا تسمع الصم و نمیتوانی شنوانید کرانرا الدعاء خواندنرا
اذا ولوا چون برگردند از خواننده مدبرین پشت برکنندگان از متکلم قید تولیه و ادبار برای تاکید حکم است و
استحالت اسماع یعنی اصم مقبل اگرچه نمیشنود اما بسبب حرکات لب و دهان و اشارت سر و دست چیزی در می یابد اما
کری که پشت بر متکلم دارد از آن مقدار دریافت نیز محروم است وما انت و نیستی تو بهادی العمی راه نماینده کوردلان
عن ضلالتهم از گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی بر آنکه توفیق ایمان دهی مر کافرانرا ان تسمع نمیشنوانی مواعظ و نصایح قرآن
الا من یؤمن مگر آنرا که گرویده است بایاتنا بآیات کتاب ما چه ایمان ایشانرا بران میدارد که لفظ قرآن را
فرا گیرند و در معنی آن تدبر نمایند فهم مسلمون پس ایشان گردن نهادگانند مر اوامر و نواهی را الله الذی خدای
مطلق آنست که خلقکم بیافرید شما را من ضعف از چیزی سست یعنی نطفه ثم جعل پس داد شما را من

تقول بر تش نزد بای و بوشش بر دیان کم کنند

بعد ضعف از پس سستی طفولیت قوة توانائی یعنی جوانی و برنائی ثم جعل پس داد من بعد قوة از پس
قوت شباب ضعفا و شیبة سستی و پیری یخلق ما یشاء می آفریند آنچه میخواهد از ضعف و قوت و جوانی و پیری
و هو العلیم و او داناست باحوال بندگان القدیر توانا بر تغییر صفات ایشان و یوم تقوم الساعة و روزی که
قایم شود قیامت و آن در ساعت آخر باشد از ساعات دنیا یقسم المجرمون سوگند خورند کافران مضمون آنکه
ما لبثوا درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبور غیر ساعة جز ساعتی و همه مؤمنان دانند که ایشان دروغ گویند
کذلک مثل این برگشتن از راستی در آخرت کانوا هستند در دنیا با نکار حشر و نشر یؤفکون برگردانیده
میشوند از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتن در این سرای و در آن سرای و قال الذین و بعد از سوگند ایشان
بر عدم لبث در دنیا گویند آنانکه اوتوا العلم داده اند ایشانرا دانش و الایمان و گرویدن یعنی مؤمنان و علما از
ملائکه و انس گویند چرا دروغ میگویید لقد لبثتم بدرستی که درنگ کردید در دنیا و مکث شما مذکور و مسطور است
فی کتاب الله در لوح محفوظ یا در قرآن آنجا که گفت ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یا در علم الهی یا در قضای او یا آنچه
بر شما نوشته اند زمان مکث شما باشد و شاید از معد از در دنیا یا در قبور بوده اید الی یوم البعث تا روز برانگیختن
فهذا یوم البعث پس اینست روز برانگیختن که انکار میکردید ولکنکم کنتم و لیکن بودید شما که از فرط جهل و
عدم تفکر لا تعلمون نمیدانستید که بعث حق است پس کافران آغاز اعتذار کنند و نه برای تدارک ما فات طلب رجوع
کنند بدنیا و اجازت نیابند فیومئذ پس امروز لا ینفع سود نکند الذین ظلموا آنانرا که ستم کردند بر خود
بکفر معذرتهم عذرخواهی ایشان و لا هم و نه ایشان یستعتبون خوانده شوند بچیزی که ازالهٔ عتاب ایشان
کند یعنی نگویند ایشانرا که استرضای خدای کنید زیرا که خدای از ایشان راضی نشود و لقد ضربنا و هر آینه بیان کردیم
للناس برای مردمان فی هذا القرآن در این قرآن من کل مثل از هر مثلی که ایشانرا بکار آید در بیان توحید و حشر و
صدق رسل و لئن جئتهم بآیة و اگر بیاری تو ای محمد بدیشان یعنی منکران و معاندان معجزه که میطلبند لیقولن الذین
کفروا هر آینه گویند آنانکه نگرویدند از فرط عناد و غایت تمرد و فساد ان انتم نیستید شما یعنی پیغمبر و مؤمنان
الا مبطلون مگر تباه کاران و دروغ گویان و بر باطل کاران کذلک همچنین یطبع الله مهر می نهد خدای علی
قلوب الذین بر دلهای آنانکه لا یعلمون نمیدانند و در طلب دانش نیستند فاصبر پس شکیبائی کن ای محمد
بر آزار ایشان ان وعد الله بدرستی که وعدهٔ خدای بنصرت تو و اعلاء کلمه و غالب شدن دین تو حق راستست
و خدای بدان وفا خواهد کرد ولا یستخفنک الذین و ترا سبکبار نکنند آنانکه لا یوقنون بیگمان نمیشوند در امر معاد
یا ترا بران نیارند که تعجیل کنی در دعای عذاب بر ایشان که آن بوقتی معین باز بسته است و چون آن وقت در آید حکم الهی
بظهور رسد نظم تنگدل از دیر وقتی کان حال * که هر کاری بوقتی باز بسته است

سورة اللقمان

بسم الله الرحمن الرحيم الم حروف مقطعه است مبادي سور و مفاتيح كنوز غيب و اسرار ام كفته اند الف اشارتست با نا و لام به لطيف و ميم بمجيد يعني انا الله و لي جميع صفات الكمال و معطي الغفران و الاحسان
تلك اين ايات آيات الكتاب ايتهاي قرآنست الحكيم خداوند حكمت يا محكم كه درو متناقض نباشد يا حاكم
حكم بحلال و حرام كند هدى هدايت و راه نماينده است و رحمة و بخشش از خداي للمحسنين مر نيكو كارانرا الذين آنانكه
يقيمون الصلوة بپاي ميدارند نمازهاي مفروضه و يؤتون الزكوة و ميدهند زكوة واجبه را و هم و ايشان بالآخرة
براي ديگر هم يوقنون ايشان بي كمانند يعني بعث و جزا را تصديق ميكنند اولئك آن كروه كه بدين صفات موسوم
اند على هدى بر راه راستند من ربهم از آفريدكار خود و اولئك و آن كروه هم المفلحون ايشانند رستكاران
و نضر بن حارث را اورده اند كه نضر بن حارث بتجارت بجانب فارس رفته بود و قصه رستم و اسفنديار در مجامع
قريش بمسامع ايشان ميرسانيد كه همه شيفته و فريفته ميشوند و او مي ميزد كه اگر محمد صلى الله عليه و سلم از قصه عاد و ثمود
و عظمت ملك سليمان و داود حديث ميدهد من از سعت مملكت و قوت ملوك عجم سخن ميكنم حق سبحانه آيه فرستاد كه
و من الناس و از مردمان من يشتري كسي هست كه ميخرد لهو الحديث سخن بيهوده و كفته اند سخن غريب
و عجيب و مشغول كننده يعني اختيار ميكند افسانه بي اعتبار را ليضل تا گمراه سازد مردمانرا عن سبيل الله از راه خداي
يعني از دين او يا از دايه كه آن استماع و قرائت قرآنست بغير علم بي دانشي و بي هاني و يتخذها و فرا ميكيرد راه خدا ايات
هزوا افسوس و سخريه اولئك آن كروه لهم عذاب مر ايشانراست عذابي مهين خوار كننده كه سبي و قتل
است در دنيا و عذاب و خزي در عقبي و كفته اند اين آيه در شان آنهاست كه جاريات مغنيه خريدندي و مردمانرا با استماع اصوات
و الحان ايشان از شنيدن سخن حق باز داشتندي و اذا تتلى و چون خوانده شود عليه بر آنكس كه لهو حديث را خريده
و بر گزيده آياتنا ايتهاي كلام ما ولى روي بگرداند مستكبرا در حالتي كه گردن كش و متكبر بود يعني التفات
بان نكند كان لم يسمعها گويا هرگز نشنيده كان في اذنيه كويا در گوش او بهر و قرا گراني است فبشره پس اعلام
كن او را بجاي بشارت بيم ده بعذاب اليم بعذاب دردناك ان الذين آمنوا بدرستي آنانكه گرويده اند بخدا و رسول و
عملوا الصالحات و كردند عملهاي نيكو يعني شايسته لهم مر ايشانراست جنات النعيم بهشتها با نعمت و نازها نعمتهاي
بهشت خالدين فيها در حالتي كه جاويد باشند در آن وعد الله وعده كرده است خداي وعده كردني حقا درست
و راست و هو العزيز و او خداوند غالبست كه هيچكس او را از وفا بوعده مانع نشود الحكيم و راست كار كه هر چه كند
بطريق حكمت بود بيت نه در وعده او بست نقص و خلاف نه در كار او هيچ لاف و گزاف خلق السموات بيافريد آسمانها
را بغير عمد بي ستوني ترونها مي بينيد شما آنرا بر داشته و القى و نهاد في الارض در زمين يعني بيافريد و گردانيد
رواسي كوههاي پايدار بلند ان تميد بكم تا شما را حركت ندهد و مضطرب نسازد چه زمين در روي آب

متحرك بود چون كشتي و بجبال راسيات آرام گرفت در موضح از ضحاك نقل ميكند كه حق سبحانه نوزده كوه را ميخ زمين كرد تا بر جاي بايستاد
از آن جمله كوه قافست و ابو قبيس و جودي و لبنان و سينين و ثبير و طور سينا و غيران و بث فيها و پراكنده كرد در زمين من
كل دابة از هر جنبنده و انزلنا و فرو فرستاديم التفات بتكلم جهت اختصاص فعل است بفاعل يعني غير ما نفرستد و ما
فرستيم من السماء از ابر يا آسمان ماء آبي كه بارانست فانبتنا پس برويانيديم فيها در زمين بان آب من
كل زوج از هر صنف كياهي كريم نيك و بسيار منفعت هذا اين كه مذكور شد از آسمان و زمين و كوه و حيوان و نباتات
خلق الله آفريده خداي اند فاروني پس بنماييد بمن كه در عالم ماذا خلق چه چيز بيافريدند الذين من دونه
آنانكه بدون وي اند مراد بتانند كه كفار ايشانرا شريك حق كنند حق سبحانه ميفرمايد كه اينها همه مخلوق منند اكنون بتان شما آفريده اند
كدام است بل الظالمون بلكه مشركان في ضلال مبين در گمراهي آشكارا اند كه عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش
شريك ميدهند نظم هر كه هست آفريده او بنده است بنده در بند آفريننده است پس كجا بنده كه در بند است لائق
شركت خداوند ست آورده اند كه قصه لقمان حكيم و وصاياي او نزد يهود شهرت عظيم داشت و عرب در مهمي كه رجوع بديشان
كردندي از حكمتهاي لقمان براي ايشان مثل زدندي حق سبحانه از حال وي خبر داد فرمود كه و لقد آتينا و بدرستي كه داديم
لقمان الحكمة لقمان بن باعورا را حكمت كه قول صائب و فعل كامل است يا شناخت توحيد و نفي شرك در احقاف گفته كه اقامت ادله عقليت
در تقرير توحيد و ايمان برسول و نفي شرك و اضافت دلائل سمعيه بآن علما را اختلاف است در نبوت لقمان سدي و عكرمه و شعبي
رحمهم الله تعالى برانند كه پيغمبر بوده و مراد از حكمت درين آيه نبوتست و او خواهرزاده ايوب على نبينا و عليه السلام بوده امام ابو الليث
رحمه الله فرموده كه كنيت او ابو الانعم است و در عين المعاني آورده كه در سال دهم از سلطنت داود عليه السلام متولد شد و تا عهد
يونس عليه السلام عمر يافت و بعضي گويند هزار سال بزيست و اكثر علما برآنند كه پيغمبر نبود بلكه حكيم بود و گويند غلام كسي بوده
و شباني ميكرده يا خياطي يا نجاري كرده و گويند حبشي بوده و در بني اسرائيل قضا يافت بر سيدي و بقول امام سجاوندي از فرزند كان
نوبه بود و مراد اسود اللون غليظ الشفتين روزي بوقت قيلوله جمعي از فرستكان بخاري درآمدند و بر وي سلام كردند
جواب داد و ايشانرا نديد گفتند اي لقمان ما فرستاده كان پروردكاريم ترا خليفه زمين سازيم تا حكم كني ميان مردمان براستي
لقمان جواب داد اگر حكم جزم است از آفريدگار من سمعا و طاعة قبول ميكنم و اميد ميدارم كه مرا توفيق دهد و ياري كند و اگر مرا
مخير ساخته اند عافيت اختيار ميكنم و متعرض فتنه نميشوم و ملائكه را از ين سخن شگفت آمد و حق سبحانه قول او را بپسنديد
و حكمت بر وي افاضه كرد بمثابه كه ده هزار كلمه حكمت از و منقول است كه هر كلمه بعالمي ارزد روزي يكي از عظماي بني اسرائيل
بر وي بگذشت و جمعي نزد وي نشسته و ايستاده استماع كلمه حكمت ميكردند آن بزرك فرمود كه اي لقمان تو آن بنده سياه نيستي كه
شباني رمه فلان ميكردي گفت هستم فرمود چه چيز ترا بدين پايه رسانيد جواب داد كه سه چيز سخن راست گفتن و امانت
نگاه داشتن و ترك مالا يعني كردن و در تفسير امام ثعلبي رحمه الله از حكم لقمان مي آيد كه روزي خواجه وي او را با غلامات

يا پسر خاله ابو وده وز قيس گويد پسر باعور بن ناحور بن تارح بست و تارح پدر ابراهيم على نبينا و عليه الصلوة و السلام و الله اعلم

دیگر بباغ فرستاد تا میوه بیارند غلامان در راه میوها را بخوردند و حواله خوردن آن بلقمان کردند خواجه بروی خشم گرفته
لقمان گفت ایشان میوه را خورده اند و دروغ بر بسته اند خواجه گفت حقیقت این سخن بچه معلوم توان کرد گفت بانکه ما را
آب گرم بخورانی و در صحرا باره بدوانی تا قی کنیم از درون هر که میوه بیرون آید خائن اوست و پیر معنوی قدس سره
در مثنوی این حکایات آورده و دو سه بیت که مشتمل بر نکته است ازان اینجا ثبت افتاده **نظم** گشت ساقی خواجه
از آب حمیم ⁘ مر غلامان را خوردند آن زبیم ⁘ بعد ازان میراندشان در دشتها ⁘ میدویدند آن نفرجت و علا در قی افتادند
ایشان از عنا ⁘ آب می آورد ازیشان میوها ⁘ چونکه لقمان را در آمد قی زناف ⁘ می برآمد از درونش آب صاف ⁘ حکمت لقمان
چو این ماند نمود ⁘ تا چه باشد حکمت رب و دود ⁘ هرچه پنهان باشدت پیدا شود ⁘ هر که او خائن بود رسوا شود ⁘ ذکر
لباب آورده گریزی داود از لقمان پرسید که کیف اصبحت جواب داد که اصبحت فی یدی غیری مراد قبضه فضل و عدل است
داود در این سخن تفکر فرموده نعره زده و بیهوش شد و برخی از حکمت لقمان و کلمات تامات ایشان در جواهر التفسیر تو ان
یافت القصه حق سبحانه فرمود که ما لقمان را حکمت دادیم و گفتیم او را **اَنِ اشْكُرْ لِلّٰهِ** ط انکه شکر گوی خدا را بر نعمت حکمت **وَمَنْ**
يَشْكُرْ و هر که شکر گوید **فَاِنَّمَا يَشْكُرُ** پس جز این نیست که شکر میگوید **لِنَفْسِهٖ** ط برای خود چه نفع شکر که دوام و استحقاق
مزید است بر وی میرسد **وَمَنْ كَفَرَ** و هر که ناسپاسی کند **فَاِنَّ اللّٰهَ** پس بدرستی که خدای **غَنِيٌّ** بی نیاز است
از شکر کسی **حَمِيْدٌ** سزاوار حمد است و اگرچه کسی حمد نگوید با محمود است که همه کائنات بلسان حال و قال حامد حضرت وی
اند **وَاِذْ قَالَ لُقْمٰنُ** و یاد کن چون گفت **لِابْنِهٖ** مر پسر خود را و گفته اند نام او ماشان یا ثاران یا انعم یا شکور بوده **وَ**
هُوَ و لقمان **يَعِظُهٗ** پند میداد او را و میگفت **يٰبُنَيَّ** ای پسرک من تصغیر شفقت و مرحمت است **لَا تُشْرِكْ**
بِاللّٰهِ ط شرک میار با خدای **اِنَّ الشِّرْكَ** بدرستی که شرک آوردن **لَظُلْمٌ عَظِيْمٌ** ط هر آئینه ستمی بزرگ است چه تسویه
مخلوق را با خالق **وَوَصَّيْنَا الْاِنْسَانَ** و وصیت کردیم آدمی را و فرمودیم **بِوَالِدَيْهِ** به نیکوئی پدر و مادر او از موجبات
نیکوئی یکی آنست که **حَمَلَتْهُ** . برداشت فرزند را **اُمُّهٗ** مادر او چند وقت و سست میشد در حمل او **وَهْنًا** سست
شدنی **عَلٰى وَهْنٍ** بر سست شدن یعنی ضعف بالای ضعفی **وَّفِصٰلُهٗ** و بازکردن او را از شیر **فِيْ عَامَيْنِ** در کذشتن دو
سال و در این مدت او را شیر داده و دیگر وصیت کردیم آدمی را **اَنِ اشْكُرْ لِيْ** بانکه شکر گوی مرا **وَلِوَالِدَيْكَ** و مر پدر
و مادر خود را **اِلَيَّ الْمَصِيْرُ** ط بسوی حکم من است بازگشت همه و بر شکر و شرک ایشان را جزا خواهم داد **وَاِنْ جَاهَدٰكَ** و اگر
کوشش کنند مادر و پدر یا تو **عَلٰٓى اَنْ تُشْرِكَ بِيْ** برانکه شریک آری بمن و شریک کیری **مَا لَيْسَ لَكَ** آنچیزی را که نیست ترا
بِهٖ عِلْمٌ با ستحقاق شرکت او دانشی **فَلَا تُطِعْهُمَا** . پس فرمان مبر ایشان را **وَصَاحِبْهُمَا** و مصاحبت کن با ایشان
فِى الدُّنْيَا در زندگانی دنیا **مَعْرُوْفًا** ط مصاحبتی نیکو چنانچه پسندیده شرع باشد و مقتضای کرم بود **وَّاتَّبِعْ** و
پیروی کن در دین **سَبِيْلَ مَنْ اَنَابَ** راه کسی را که برگشته است **اِلَيَّ** ج بمن بتوحید و اخلاص که آن محمد است صلی الله علیه

نصف

وسلم

وسلم با صدیق **ثُمَّ اِلَيَّ** پس بسوی مجازات من است **مَرْجِعُكُمْ** بازگشت شما **فَاُنَبِّئُكُمْ** پس آگاهی خواهم داد شما را
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ط باعمالی که میکردید که مکافات دهم و در شأن نزول این دو آیه در شأن سعد وقاص است چنانچه در سوره عنکبوت
گذشت و ذکر این وصیت در اثنای قصه لقمان مناسب نهی است از شرک در وصیتین آورده اند که مادر سعد سه روز
نان و آب نخورد تا دهن او بچوب بشکافتند و آب در ان ریختند سعد میگفت که اگر او را هفتاد روح باشد و یک یک از
قبض کنند یعنی فرضا اگر هفتاد بار بمیرد از دین اسلام بر نمیگردم پس دیگر باره از وصیت لقمان حق میدهد که فرزند
خود را گفت **يٰبُنَيَّ** ای پسرک من **اِنَّهَآ** بدرستی که آن فعله یعنی کردار بدی را که آدمی را باشد از خیر و شر **اِنْ تَكُ**
اگر باشد در خوردی **مِثْقَالَ حَبَّةٍ** هم سنگ دانه **مِّنْ خَرْدَلٍ** از سپندانه که اصغر حبوبست **فَتَكُنْ** پس باشد آن
فِيْ صَخْرَةٍ در صخره سبز که صماک بند آن در زیر هفتم زمین است **اَوْ فِى السَّمٰوٰتِ** یا آن عمل در آسمانها باشد با وجود
رفعت و وسعت آن در بالای سموات **اَوْ فِى الْاَرْضِ** یا در زمین در مکان پنهان **يَاْتِ بِهَا اللّٰهُ** ط بیارد آنرا خدای از و حاضر
گرداند برای حساب کند **اِنَّ اللّٰهَ لَطِيْفٌ** بدرستی که خدای باریک داننده و علم او بهر خفی احاطه کند **خَبِيْرٌ** ط داناست بمکان
هر چیزی **يٰبُنَيَّ اَقِمِ الصَّلٰوةَ** ای پسرک من بپای دار نماز را تا نفس تو کمال یابد **وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوْفِ** و بفرمای به نیکوئی
وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دار از منکر تا دیگران از تو کامل شوند معروف آنست که موافق شرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف
عقل و نقل بود **وَاصْبِرْ** و شکیبائی کن **عَلٰى مَآ اَصَابَكَ** ط بر آن چیزی که بتو رسد از شدائد خصوصا در امر و نهی **اِنَّ**
ذٰلِكَ بدرستی که آنچه فرموده شد **مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ** ط از واجبات امور است یعنی آنچه قطع کرده است قطع ایجابی **وَلَا تُصَعِّرْ**
و بیکسو میر **خَدَّكَ لِلنَّاسِ** روی خود را یعنی بوجه تکبر روی بمردم متاب بلکه اقبال کن بر ایشان از روی تواضع **وَلَا**
تَمْشِ فِى الْاَرْضِ و مرو در زمین **مَرَحًا** ط برای بازی و افسوس و خودکامی یعنی بخرام مانند جاهلان و دنیاپرستان
اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای دوست نمیدارد **كُلَّ مُخْتَالٍ** هر خرامنده را که چون متکبران رود **فَخُوْرٍ** ط نازش
کننده که با سباب نعم بر مردمان تطاول نماید **وَاقْصِدْ** و میانه باش **فِيْ مَشْيِكَ** در رفتن خود یعنی میان سرعت و بطوء
میر که زود رفتن علامت خفت و سبکساری است و دیر حرکت کردن نشانه تجبر و بزرگواری میانه رو باش
و بطریق تواضع قدم نه **وَاغْضُضْ** و فرو دار و کم کن **مِنْ صَوْتِكَ** ط از آواز خود یعنی فریاد کنند و نعره زننده و دراز
زبان و سخن گوی مباش **اِنَّ اَنْكَرَ الْاَصْوَاتِ** بدرستی که زشت ترین آوازها **لَصَوْتُ الْحَمِيْرِ** ط آواز خرانست یعنی در ارتفاع
صوت فضیلتی نیست چه صوت حمار با وجود رفعت او مکروه طباع و موجب وحشت اسماع است در عین المعانی آورده
که مشرکان عرب بر رفع اصوات تفاخر میکردند بدین آیه رد کرد بدیشان تفاخر ایشان را و حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم آواز نرم را دوست داشتی و جهر صوت را کاره بودی و در انجیل مذکور است که بعزمای بندگان مرا که جهت
بانک مناجات میکنند آوازهای خود را بلند بانک من میشنوم و آنچه در دل ایشانست میدانم و در جواب کسی که گوید

تخصیص انکر به صوت حمار با انکه آواز بعضی حیوانات انکر از صوت اوست جه تواند بود آن کفته اند که آواز او نزد عرب
مثل است در کراهیت سفیان ثوری رحمه الله تعالی فرموده که فریاد او نکفته اند که آواز او ست هر حیوانی تسبیح اوست الا حمار که
صیحه او از رویه شیطان است و در حدیث آمده که اذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان الرجیم فانه رای شیطانا
و در فیه ما فیه از حضرت مولوی قدس سره وجه انکر به صوت حمار چنین نقل کرده اند که در غالب آواز او برای طلب کاه
وجو است یا برای شهوت یا جنگ در آن کوش دیگر صدای که از غلبه بهیمی وسبعی زاید زشترین صداها باشد و از اینجا معلوم
میشود که ندای که از صاحب اخلاق ربانی و ملکی آید خوبترین نداها خواهد بود نظم نغمهای عاشقان پس دلکش است
استماع نغمه ایشان خوش است الم تروا آیا نمی بینید ای مردمان ان الله آنرا که خدای سخر لکم رام ساخت
برای شما ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از آفتاب و ماه تا از روشنی ایشان بهره مند شوید و ستارکان تا بدیشان راه ببرید و
ما فی الارض وآنچه در زمین است از کوه و بیابان و دریا و حیوانات و نباتات و معادن تا از آن انتفاع دارید واسبغ
علیکم و تمام کرد بر شما نعمه ظاهرة وباطنة نعمتی که آشکارا و پوشیده یعنی آنچه دیدنی است و آنچه نادیدنی است یا نعمت
محسوسه و معقوله و حفص نعمه بجمع میخواند و در نعمت ظاهر و باطن علما را سخن بسیار است صاحب تیسیر آورده که در کتاب
بحر العلوم نعمت را بسیصد تفسیر کرده و کفته آنچه مشهور است نعمت ظاهر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و باطن امداد
ملائکه و بقولی نعمت ظاهر و باطن حسن خلق و نیکویی خلق یا اقرار و تصدیق یا نطق و عقل یا وجود نعمت و شهود منعم یا تسویه
اعضا و معرفت و معرفت ملک اعلی یا حفظ قرآن و فهم آن یا نهار و لیل یا صلوة و صوم یا ذکر لسان و فکر جنان یا صحت ابدان
و صحت ادیان یا بصر و بصیرت یا جذب منافع و دفع مضار یا نماء اموال و صفای احوال یا نبوت و ولایت شیخ جمال الدین
ساوجی قدس سره فرموده که نعمت الاولیاء برین سیاق ندی کفته که نعمت ظاهر ایصاف کلها داده شب و باقی وجوه
علمای عرفا در جواهر التفسیر مثبت و مذکور والله الموفق والیه ترجع الامور بیت کو شتی کن ره سوی آن بحر و بس
که ماندران یابی صد تمنای کهر ومن الناس و از مردمان من یجادل کس هست که جدال کند و خصومت ورزد فی الله
در کتاب خدای یعنی نضر بن حارث که میکفت افسانه پیشینیانست و در عیث المعانی آورده که یهودی از حضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم پرسید که خدای تو از چه چیز است فی الحال او را صاعقه کرفت و این آیه آمد که کس بود که مجادله کند در ذات
حق بغیر علم بی دانشی ولا هدی و بی بیانی از نزدیک خدای ولا کتاب منیر و بی کتاب روشن بلکه بمحض تقلید
چنانچه فرمود واذا قیل لهم و چون کویند مر ایشان را که بصدق اتبعوا پیروی کنید ما انزل الله آنچه فرو فرستاده
خدای تعالی یعنی قرآن و بدان بکروید قالوا کویند که بل نتبع بلکه پیروی میکنیم بدان و متابعت میکنیم آنرا ما وجدنا علیه آنچه یافته ایم که یافتیم
بر آن آباءنا پدران خود را یعنی سلوک بطریقت ایشان میکنیم
او لو کان الشیطان آیا اکر چه باشد شیطان که بوسواس و هواجس یدعوهم بخواند ایشان را الی عذاب السعیر بسوی
عذاب دوزخ ایشان همچنین پیروی کنند او را از تقلید دریکذرند ومن یسلم وجهه و هر که خالص سازد دین

یا عمل

با عمل خود یا با اخلاص توجه کند الی الله بدرکاه خدای وهو محسن وحال آنکه او نیکوکار باشد یعنی موحد فقد استمسک
پس هر آینه دست زده باشد بالعروة الوثقی بدست آویز محکم که کلمه شهادتست یا اسلام یا قرآن و کفته اند الحب فی الله والبغض
فی الله و اشهر رعایت طریق سنت وجماعت است والی الله و بحضرت خداوند است عاقبة الامور بازکشت همه کارها
یعنی اهل امور را که خلائقند بازکشت بوی خواهد بود ومن کفر و هر که نکرود و جنک در عروه وثقی نزند فلا یحزنک
پس باید که اندوهکین نسازد ترا کفره ناکرویدن او الینا بسوی ماست مرجعهم بازکشت ایشان
فننبئهم پس آکاه کرد اند خدای ایشانرا بما عملوا بآنچه کرده اند و تنبیه بعقوبت خواهد بود ان الله علیم
بدرستی که خدای داناست بذات الصدور بآنچه در سینهاست از خیر و شر نمتعهم برخوردار دهیم ایشانرا بنعمت
و سرور قلیلا زمانی اندک که زود انقطاع یابد ثم نضطرهم پس بیاریم ایشانرا به بیچارکی یعنی ناچار بیا بندد الی
عذاب غلیظ بسوی عذاب سخت و کران که هرکز سبک نشود ولئن سألتهم واکر بپرسی مرکافرانرا که من خلق
السموات والارض که بیافرید آسمانها و زمینها لیقولن الله هر آینه کویند خدای جه دلائل مانعه از اسناد آفرینش بغیر او
بسیار روشن است قل الحمد لله هر آینه بکوی حمد سپاس مرخدایرا که اعتراف میکنند بآنچه مثبت بطلان اعتقاد ایشانست بل
اکثرهم بلکه بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند بدین اقرار ملزم میشوند لله مرخدایراست ما فی السموات
والارض آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه مخلوق وبنده پس در آسمان و زمین جز او مستحق عبادت نبود ان الله
هو الغنی بدرستی که خدای اوست بی نیاز بذات خود پیش از خلق اشیا الحمید ستوده در صفات خود مثلا ان
نطق قبل از نطق احیا یا غنی است از ستایش ستایش کنندکان بی ستایش ایشان ستوده است بیت ای غنی در ذات خود
از ما سوائی خویشتن خود تو میکویی بجز حمد و ثنای خویشتن در اواخر سورة الکهف کذشت که جهود از اعتراض کردند
بر قرآن که جای میکوید شما را بحکمت چیز بسیار داده ام و جای میفرماید که ولو ان واکر آنکه بودی ما فی الارض آنچه
در زمین است من شجرة اقلام از درختان اقلام قلمها والبحر و دریای محیط با سعت خود مداد شدی
یمده مدد دادی بحر محیط را من بعده پس از فنای آب سبعة ابحر هفت دریاهای دیکر مانند او و
بدان قلمها و بدان آبها مداد شده کتابت کرده شدی ما نفدت پس نرسیدی و بپایان نیامدی کلمات الله
حکم الهی و عجائب صنع پادشاهی یا اسامی آنچه آفریده در دنیا و خواهد آفرید در عقبی یا حکم و فرمان او یا نعمی که در
دارین پایندکان اضافت میکند جهت آنکه قلم و مداد متناهی است و آنچه مذکور شد نامتناهی ان الله عزیز بدرستی
که خدای غالبست در حکم و فرمان بی نهایت خود حکیم داناست که هیچ چیز از علم و حکمت او خارج نیست ما خلقکم
نیست آفریدن شما ای اهل مکه ولا بعثکم ونه برانکیختن شما بعد از مرک الا کنفس واحدة مکر مانند آفریدن
شما ای اهل مکه و برانکیختن یک تن جه حق سبحانه در خلق اشیا بآلات و ادوات و اعانت مدد کاران محتاج نیست بلکه

وما اوتیتم من العلم الا قلیلا و آیه آمد قل لو کان البحر مدادا والله در این سوره نیز برای تاکید آن خبر

بکلمهٔ کن صد هزار عالم ایجاد کند و در بعث اموات بترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرماید بگو برخیزید انگوریها
بیک دعوت او همه خلائق از گورها بیرون آیند ان الله سمیع بدرستی که خدای شنواست همه مسموعات را بصیر بینا
بجمیع مبصرات و همه را بعد رت چنین کس عجز راه نیست **بیت** قدرت بی عجز بدادی بکس قدرت بی عجز تو داری و بس
الم تر ایا ندیدی و ندانستی ان الله انکه خدای یولج اللیل درمی ارد ظلمت شب را فی النهار در
روشنائی روز و این وقتی است که شب در اید و یولج النهار و داخل میکرداند روشنائی روز را فی اللیل در تاریکی
شب زمانی که روز پدید اید یا معاد بر ایشان کم و زیاده میکند و سخر الشمس والقمر رام کرد افتاب و ماه را که سبب منافع خلق اند
کل یجری هریک از نیرین میرود در فلک خود الی اجل مسمی تا زمانی نام بوده که روز قیامت و جریان
ایشان منقطع کردد و ان الله و دانستی اینکه خدای بما تعملون بانچه میکنید خبیر داناست و کنه ازمیشنا سد
ذلک این سعت علم و شمول قدرت بان الله بسبب آنست که خدای هو الحق اوست ثابت در ذات خود
و واجب بوجود و ان ما یدعون و انچه شما میخوانید و حفص بغیبت میخوانند یعنی آنچه مشرکان میخوانند و میپرستند من
دونه الباطل بجز خدای بیهوده و ناحق است و ان الله و دیگر بسبب آنست که خدای هو العلی اوست برتر
یعنی غالب بر همه الکبیر بزرکست که از وی بزرکتر نیست الم تر ایا ندیدی ان الفلک انکه کشتی تجری فی البحر میرود
در دریا بنعمة الله بمنت و احسان او که از بر وی اب نگاه میدارد و باد را برای رفتن او می فرستد لیریکم تا
بنماید شما را من آیاته بعضی دلایل قدرت خود در حرکت کشتی و برخی از عجایب بحر ان فی ذلک بدرستی که در این
کشتی و دریا لایات هر اینه نشانهاست در شمول قدرت و کمال حکمت و وفور نعمت لکل صبار مر هر صبر کننده
را بر بلای او شکور شکر کوینده بر نعماء او و اذا غشیهم و چون فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را و از زبر
ایشان در اید موج کالظلل موج دریا در بزرگی مانند سایه بانها یا مثل کوهها یا ابرها دعوا الله میخوانند خدا را
مخلصین در حالتی که پاک کنند کانندله الدین برای خدا دین خود را چه خوف شده اند از هوا و تقلید را که بنا بر
فطرت اندیشه کرده انده باشد و ایشان را بمقام فطرت اصلی باز برد فلما نجاهم پس انهنگام که برهاند ایشانرا و
برساند بسلامت الی البر بسوی بیابان فمنهم پس بعضی از ایشان مقتصد عدل یعنی راست بر طریق توحید
و بعضی مانند از راه حق یعنی مؤمنان از اهل کشتی ثابت اند بر دعا و بنیاز خود و مشرکان جانب فتکنند و ما یجحد بایاتنا
و انکار نکنند نشانهای قدرت ما را الا کل ختار مگر هر غدر کننده عهد شکننده کفور نا سپاس منعم بر وجه کمال
یا ایها الناس ندا عام است یعنی ای همه مردمان اتقوا ربکم بترسید از عقوبت پروردگار خود یا بپرهیزکنید
از نا شایستها واخشوا و بترسید یوما لا یجزی از روزی که دفع نکند عذاب را و بازندارد والد عن ولده پدر
از پسر خویش و لا مولود و نه فرزندی هو جاز او باز دارنده باشد عن والده از پدر خود شیئا چیزیرا

از عذاب کفته اند این خبر خاص است بکفار چه اولاد و آباء مؤمنان بعضی بعضی را شفاعت کنند ان وعد الله بدرستی که
وعده خدای بثواب و عقاب حق راست و در آن خلاف نخواهد بود فلا تغرنکم پس باید که فریب ندهد
شما را الحیوة الدنیا زندکانی دنیا یعنی بمتاعهای دلفریب و زینتهای آن فریفته نشوید و لا یغرنکم و باید که مغرور نساند
شما را بالله بعفو و کرم خدای یا بمهلت دادن او الغرور شیطان فریبنده یعنی شما را با مل دور و دراز بی دربی
معاصی دلیر کرداند ع این و نکته کنید و فردا توبه تا نا کاه مغرور نشوید که عذر و تعذر المفسد ای باید و کسی پوش
پند بر فتار بیست **نظم** کار امروز بفردا انکذاری نهار روز جوینا بانته کار کن و عذر میار اورده اند که حارث بن
وارث بن عمر محاربی بجناب حضرت رسالت ماب جلالت انتساب صلی الله علیه و سلم آمده کفت ای محمد ساعت قیامت
کی ظهور خواهد و من تخمی بزمین باشیده ام افاضت عبرات غمام درکدام ایام خواهد بود و زن من حامله است تعیین
حمل او را از اشکال ذکور و اناث بر چه وجه است و میدانم که عمل من دی روز چه بود و فردا بکدام شغل اشتغال
خواهیم داشت و لیکن خود را میدانم که کجاست مدفن درکدام بقعهٔ اتفاق خواهد افتاد حق سبحانه آیة فرستاد که بکو این
پنج علم در خزانه مشیت افریدکار من است و کلید اطلاع بر آن بدست هیچ آدمی نداده اند ان الله بدرستی که خدای
عنده نزدیک اوست علم الساعة دانستن قیامت و ینزل الغیث و فرو میفرستد باران را در زمانی و مکانی که مقدر
و مقرر کرده و یعلم و میداند ما فی الارحام انچه در رحمهاست از نر و ماده و تمام و ناقص و ما تدری نفس و
نمیداند هیچ نفسی نیکو کار یا بدکار ماذا تکسب چه چیز کسب کند غدا فردا از خیر و شر و ما تدری نفس و نمیداند
هیچ نفسی که او بای ارض تموت بکدام زمین بمیرد و در کدام وقت ان الله علیم بدرستی که خدای داناست بغیبها و چون
خواهد اشکارا کند خبیر اکاه از غیبها چون خواهد بپرده کرم بپوشد **سورة السجدة بسم الله الرحمن الرحیم**
الم نقلست که مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که هر کتاب خدا را خلاصهٔ بود و خلاصهٔ قران حروف مقطعه
است و در الف لام میم کفته اند که الف از اقصای حلق اید و ان اول مخارج است و این سخن اشارتست بانکه بنده باید که در
مبادی و اواسط و اواخر اقوال و افعال خود بذکر حق سبحانه مستانس باشد تنزیل الکتاب فرو فرستادن کتاب
یعنی قران لا ریب فیه هیچ شک نیست در وی یعنی منزل است بی شبهه من رب العالمین از پروردکار عالمیان آیا تصدیق
میکنند اهل مکه که این از نزدیک خداست ام یقولون افتریه یا میکویند بر بافته است انرا محمد از پیش خود بل نه
چنین است که میکویند بلکه هو الحق ان قران سخن درست و راست فرو د امده من ربک از پروردکار تو
لتنذر قوما تا بیم کنی کروهی را که ما اتیهم نیامده است بایشان من نذیر هیچ بیم کننده من قبلک پیش از تو مراد زمان فترتست و اسمعیل علیه السلام نذیر بوده اهل زمان
خود را و تو نذیر قوم خودی لعلهم شاید که ایشان از بیم کردن تو یهتدون راه یابند اکر من خواهیم الله
الذی خداوندی که خلق السموات والارض آنست که بیافرید اسمانها و زمین را و ما بینهما و انچه میان آسمان

و زمین است فی ستة ایام در مقدار شش روز از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی شد حکم او علی العرش بر عرش که اعظم
مخلوقات است پس بر وی بکند و بدوان راه او مکلایید که در دنیا و عقبی ما لکم نیست شما را من دونه بجز وی من ولی هیچ
دوستی که یاری کند ولا شفیع و نه هیچ درخواست کننده که بدو کاری نماید افلا تتذکرون آیا پند پذیر نمیشوید از مواعظ و
نصائح قرآنی یدبر الامر میساند کار دنیا یعنی حکم میکند بدان و میفرستد ملکی را که موکل است بران من السماء از آسمان
الی الارض بسوی زمین پس ملک می آید و آن کار بجای می آید ثم یعرج پس عروج میکند الیه بسوی آسمان
فی یوم کان در روزی که هست مقداره اندازهٔ او الف سنة هزار سال مما تعدون از آنچه شما
میکنید یعنی فرشته فرو می آید و بالا میرود در روزی که اگر آدمی رود و آید جز هزار سال میسر نشود زیرا که از زمین تا آسمان
پانصد سال راه است پس مقدار نزول و عروج هزار سال بود ذلک آن خداوندی که تدبیر امور میکند عالم الغیب
والشهادة دانای پوشیده و پیدا است یعنی داند امور دینی و اخروی را یا عالم است بآنچه بود و باشد و خواهد بود
العزیز غالب در تقدیر الرحیم مهربانست بر بندگان در تدبیر الذی احسن او آنکس است که نیکو کرد کل
شیء خلقه هر چیز را که بیافرید یعنی بیاراست بر وجهی نیکو مقتضای حکمت نظم کرد فی آنچه در جهان شاید
کرده آن چنانکه می باید ❊ از تو عیبی نگرفت کار همه ❊ که تویی آفریدگار همه ❊ نقش زیبا بلوح خاک از تست ❊ دل دانا و
جان پاک از تست وبدأ و آغاز کرد خلق الانسان آفریدن آدم من طین از گل ثم جعل پس بیافرید نسله
فرزندان او را من سلالة از خلاصه بیرون آورده از صلب من ماء مهین از آب ضعیف خوار یعنی نطفه ثم سواه
پس راست کرد قالب آدم ونفخ فیه و دمید در وی من روحه از روح خویش این اضافت تکریم و تشریف است
وجعل و بساخت لکم برای شما السمع گوش تا بشنوید والابصار و دیدها تا ببینید والافئدة و دلها
تا دریابید قلیلا ما تشکرون اندک سپاس داری میکنید بر چنین نعمتها وقالوا و گفتند منکران بعث چون ابی بن
خلف و امثال او ءاذا ضللنا آیا چون گم شویم فی الارض در زمین یعنی خاک شویم و آمیخته گردیم چنانکه خاک اعضای
ما از زمین متمیز نباشد ءانا آیا ما لفی خلق جدید در آفرینش خواهیم بود این استفهام بر سبیل انکار است یعنی چون
خاک شویم از آفرینش نو با تعلق نخواهد گرفت بل هم نه چنانست که میگویند بلکه ایشان بلقاء ربهم بلقای
پروردگار خود کافرون ناگروندگان اند یعنی با حشر که سرای لقاست ایمان ندارند قل بگوای محمد منکران
بعث را که زود یتوفاکم فرا گیرد شما را ملک الموت فرشتهٔ مرگ که عزرائیل است الذی وکل بکم آنکسی که موکل
کرده و برگماشته شده است بقبض ارواح شما ثم الی ربکم پس بسوی آفریدگار خود ترجعون باز گردانیده شوید
برای حساب و جزا و در کشاف آورده که عزرائیل ارواح را بخواند و جواب دهند پس اعوان خود را بقبض آن فرماید
امام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود آورده که ملک الموت را از ورشت از آتش که بدان روی بر کافران ظاهر کرده

و روح ایشان قبض کند و روئی از ظلمت که بدان روح منافقان فرا گیرد و روئی دارد از رحمت که بدان ...
ارواح مومنان توفی کند و روئی است او را از نور که بدان از ارواح انبیا و صدیقان قبض نماید و اعوان او ملائکه رحمت
و عذاب اند و عجب از آدمی که با وجود چنین حریفی چگونه لاف آسایش میزند نظم آسوده کی بچرکه از صدمت اجل
کس را امان نداده اند برای مهلتی ولو تری و اگر ببینی ای بیننده اذ المجرمون چون مشرکان در روز حشر ناکسوا رؤسهم
نگونسار کنندگان باشند سرهای خود را یعنی از غایت خجالت و ندامت سر در پیش افکنند عند ربهم نزد پروردگار خود
در موقف هر آینه بد بینی کارهای پر هول و در آن حال میگویند ربنا ای آفریدگار ما ابصرنا دیدیم آنچه
وعده کرده بودی وسمعنا و شنیدیم از تو تصدیق پیغمبران یا هول رستخیز دیدیم و آواز صور شنیدیم فارجعنا پس
بازگردان ما را بدنیا نعمل صالحا تا بکنیم کارهای شایسته انا موقنون بدرستی که ما بی گمانانیم برای عقبی زیرا که
مشاهده کردیم و محل شبهه نماند آنکه حق سبحانه میگوید ولو شئنا و اگر میخواستیم لآتینا هر آینه میدادیم در دنیا کل
نفس هر نفسی را هداها ای راه یافتن او بسوی ایمان و عمل صالح ولکن حق القول و لیکن ثابت شده است این حکم
منی از من که لاملأن جهنم هر آینه پر میسازم من دوزخ را من الجنة والناس از کافران دیو و آدمی اجمعین همه
ایشان فذوقوا پس بچشید عذاب را بما نسیتم بسبب آنکه فراموش کردید یعنی فرو گذاشتید لقاء یومکم هذا
دیدن این روز را یعنی ایمان نیاوردید بلقای این روز انا نسیناکم بدرستی که ما نیز ترک کردیم شما را و بگذاشتیم
در عذاب وذوقوا و بچشید عذاب الخلد عذاب جاودانی بما کنتم تعملون با آنچه بودید که عمل میکردید انما یؤمن جز این
نیست که میگروند بآیاتنا بآیتهای ما الذین اذا ذکروا آنانکه چون پند داده شوند بها بآن آیتها خروا در روی
افتند سجدا سجده کنندگان وسبحوا و تنزیه کنند پروردگار خود را از آنچه لائق عظمت و کبریای او نباشد بتسبیحی
مقترن بحمد ربهم بستایش پروردگار ایشان یعنی تنزیه کنند از صفات نالائق و بستایند بصفتهای موافق یا در سجود
گویند سبحان الله وبحمده وهم لا یستکبرون و ایشان سرکشی نکنند از ایمان و طاعت و سجود گویند این سجده نهم است بقول امام
اعظم و دهم بقول شافعی شیخ قدس سره این را سجده تذکر گفته و ساجد باید که متذکر گردد از حین یک که از آن غافل شده و
تصدیق کند دلالت وجود واحد را که آن دلالتها در همه اشیا موجود است ففی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد نظم
همه ذرات از مه تا بماهی ❊ بوحدانیتش داده گواهی ❊ همه اجزای کون از مغز تا پوست ❊ چو وابینی دلیل وحدت اوست ❊
آورده اند که مردانی بعضی از انصار رضی الله عنهم از مسجد سید ابرار صلی الله علیه وسلم دور بودند چون نماز شام را با حضرت
امام علیه الصلوة والسلام ادا کردندی همچنان تا بوقت عشا در مسجد توقف نموده نماز کذاردندی و بمنزلهای خود نرفتندی
تا ادای نماز صبح بجماعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دریافتندی حق سبحانه در شان ایشان فرستاد که تتجافی دور
می شود جنوبهم پهلوهای ایشان عن المضاجع از خوابگاهها یدعون ربهم در آن حال که میخوانند پروردگار خود را

خوفاً از بیم خشم او وطمعاً وبامید بخشش وی ابو الدرداء رضی الله عنه فرموده که آیت در شان جمعی است که نماز عشاء وصبح
را بجماعت گذارند و گفته اند در شان متهجدان است که چون پرده شب فرو گذارند وجهانیان بر بالین غفلت نهند
ایشان پهلو از بستر کرم وفراش نرم تهی کرده بر قدم نیاز بایستند ودر شب دراز با حضرت بی‌نیاز راز گویند از سهیل یمنی
یعنی اویس قرنی قدس سره منقول است که در شبی میگفت هذه لیلة الرکوع ویک رکوع بر میبرد ودر شبی دیگر میفرمود هذه
لیلة السجود ویک سجده بصبح میرسانید گفتند ای اویس چون طاقت طاعت داری که شبها بدین درازی بر یک حال میگذرانی
گفت کجاست شب دراز کاشکی ازل وابد یک شب بودی تا یک سجده باخر بردمی ودران سجده نالهای زار وگریهای
بیشمار کردمی نظم به نیم شب که همه مست خواب خوش باشند: من وخیال تو ونالهای دردآلود: ومما رزقناهم وازانچه
عطا کردیم ایشانرا ینفقون نفقه میکنند در وجوه خیر یعنی شب بر درگاه ما در گدائی وروز در راه ما داد گدایان
میدهند فلا تعلم نفس پس نمیداند هیچ نفسی نه ملک مقرب ونه نبی مرسل ما اخفی آنچه پنهان شده است لهم
برای پهلو تهی کنندگان از مضاجع من قرة اعین از روشنی چشمها یعنی چیزی که بدان چشمها روشن کردد ودر حدیث قدسی
آمده که اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر ومحققان برانند که انسب انست که از ان
نعمت سخن نگویند چه فلا تعلم نفس ولا خطر علی قلب بشر دو گواه اند برانکه دعوی دریافت ان لائق نیست وایشانرا جزا داده
میشوند جزاء جزا دادنی بما کانوا بسبب آنچه بودند که با خلاص نیت وصدق طویت یعملون عمل کردند بزرکی
فرموده که چون عمل پنهان کردندی جزا نیز چیز پنهان نیست تا چنانچه کسی بر طاعت ایشان مطلع نشد کسی نیز بمکافات
ایشان پی نبرد نظم روزی که رسم همه جانان بچمن: بی لاله وگل بینم نه سرو سمن: رازی که میان تو ومن گفته
شود: من دانم وانانه او داند ومن آورده اند که ولید بن عقبه با شیر بیشه مردی در مقام مفاخرت آمده گفت ای علی
سنان من از سنان تو سخت تر است وزبان من از زبان تو تیزتر علی گفت خاموش ای فاسق ترا با من چه نسبت در مساوات
وجدیا و مجادلات حق سبحانه تصدیق علی را آیه فرستاد که افمن کان آیا آنکه هست مؤمنا گرویده بخدا ورسول یعنی
علی باشد کمن کان مانند کسی که هست فاسقاً بیرون رفته از دائره فرمان چون ولید لا یستوون برابر نیستند در
شرف ورتبت ودر جزا ومثوبت اما الذین آمنوا اما آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات وعمل صالح کرده اند
فلهم پس مر ایشانراست جنات المأوی بوستانهای که ماوی حقیقت است وگفته اند جنة المأوی بهشتی است
بر یمین عرش وجای مؤمنان دهد آنرا نزلا در حالتی که پیش کش باشد یعنی ما حضری که برای مهمان آرند ونعم
کلیه بعد از دخول بهشت بدیشان ارزانی دارند بما کانوا یعملون بسبب آنکه بودند که عمل میکردند عملی که مستحق این کرامت
شدند واما الذین فسقوا واما آنانکه بیرون رفتند از راه دین فمأواهم النار پس بازگشت ایشان دوزخ است یعنی بجای
جنة المأوی که مؤمنانرا باشد ایشانرا آتش ماوی دهند کلما هرگاه که ارادوا ان یخرجوا خواهند که بیرون

آیند منها ازان آتش اعیدوا فیها بازگردانیده شوند درانجا آورده اند که آتش در وقت جوشش ایشانرا بالا افکند
تا نزدیک درهای دوزخ رسند وتوقع بیرون آمدن کنند خزنه بگرزها نشیب ایشانرا بزنند وبقعر جهنم افکنند وقیل لهم
وگویند مر ایشانرا از جهت اهانت که ذوقوا بچشید عذاب النار عذاب آتش الذی کنتم به ان عذابی که بودید که بان
تکذبون تکذیب میکردید وباور نمیداشتید ولنذیقنهم وهر اینه بچشانیم اهل مکه را من العذاب الادنی از عذاب
نزدیکتر که خوردتر در دنیا که قتل واسر است یا قحط دون العذاب الاکبر فروتر از عذاب بزرکتر که خلود است لعلهم شاید
که ایشان یعنی جمعی که باقی مانده اند ایشان یرجعون بازگردند براه حق وازکفر توبه کنند در موضح آورده که عذاب خوردتر
جمع حطام است وبزرکتر کسب اثام ونزد جمعی ادنی عذاب قبر است واکبر عذاب دوزخ وابوسلیمان دارانی گوید ادنی
خذلانست وبزرکتر نیرانه و در لباب از تفسیر نقاش نقل کرده که ادنی در غلاء اسعار است واکبر خروج مهدی بشمشیر آبدار
و گفته اند خواری دنیا ونکونساری عقبی یعنی افتادن در گناه ودور افتادن از رحمت قرب الله بیت دور ماندن
از وصال او عذاب اکبر است: آتش سوز فراق از هر عذابی بدتر است ومن اظلم وکیست ستمکارتر ممن ذکر از
کسی که پند داده شود بآیات ربه بآیتهای پروردکار او یعنی قرآن ثم اعرض عنها پس روی بکرداند ازان وتفکر نکند
در آن انا من المجرمین بدرستی که ما از گناهکاران منتقمون انتقام کشنده‌ایم بهلاک وعذاب ولقد آتینا وبتحقیق که ما دادیم
موسی الکتاب موسی را توریة چنانچه دادیم ترا قرآن فلا تکن فی مریة پس مباش در شک من لقائه از دیدن
موسی در وسیط آورده که حق سبحانه وعده داده بود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که پیش ازانکه از دنیا رحلت کنی
موسی را علیه السلام خواهی دید اینجا تاکید همان وعده را میگوید که شک مکن در لقای وی در وقتی که آنحضرت را بمعراج بردند
موسی را در آسمان ششم دید هم بوقت عروج وهم بوقت نزول وجعلناه وکردانیدیم کتاب منزل بموسی هدی
لبنی اسرائیل راه نماینده مر بنی اسرائیل را وجعلنا منهم وکردانیدیم از بنی اسرائیل ائمة یهدون پیشوایان که خلق را راه نمایند
باحکام توریة بامرنا بفرمان ما لما صبروا آنهنگام که صبر کردند بر ایمان یا بر شدائد قوم یا بر ارتکاب طاعت یا از معاصی
وکانوا بآیاتنا وبودند که بآیتهای ما یعنی علاماتی که بموسی داده بودیم یوقنون بیگمان بودند ان ربک بدرستی که
آفریدکار تو هو یفصل او حکم کند بینهم میان مردمان یوم القیامة روز رستخیز فیما کانوا فیه درانچه
چنین که بودند که دران یختلفون اختلاف میکردند از امر دین پس حکم الهی جدا کردند محق را از مبطل وهر یکی را مناسب
او جزا دهند اولم یهد لهم آیا راه ننمود وبیان نکرد برای اهل مکه ازین معنی بتمام که بمکذبان رسید کم اهلکنا چند هلاک کردیم
من قبلهم پیش ازیشان من القرون از اهل قرنها چون قوم عاد وثمود یمشون ومیروند اهل مکه فی مساکنهم
در مسکنهای ایشان وویران میکذرند در سفرهای خود ان فی ذلک بدرستی که در حیث اهلاک ما قرون ماضیه را لآیات
هر آینه عبرتهاست مر اهل ابنده را افلا یسمعون آیا نمی شنوند این سخنانرا یعنی بکوش فهم استماع نمیکنند اولم یروا آیا نمی بینند

ثلثه

ونمی‌دانند انا نسوق الماء آنکه ما آب را میرانیم یعنی باران و سیل را میفرستیم الی الارض الجرز بزمین خالی از گیاه و گفته‌اند اسم
موضعی است در ولایت یمن آب جویها بدان زمین نمی‌رسد حق سبحانه فرمود که ما آب بدان زمین خشک میرانیم فنخرج به پس
بیرون می‌آریم از آن آب زرعا کشت زاری گفته‌اند مراد غلات و اشجار است تاکل منه میخورند از آن زرع انعامهم
چهارپایان ایشان کاه و برگ درخت وانفسهم و میخورند ایشان دانه و میوه افلا یبصرون آیا نمی‌بینند اثر این قدرت را تا
استدلال کنند بر کمال قدرت حق و دانند که آنکه قادر است بر انبات زروع از زمین خشک قدرت دارد بر احیاء مردم بعد
از موت ویقولون و میگویند کفار مکه متی هذا الفتح کی باشد این فتح که مؤمنان میگویند ان الله سیفتح لنا علی المشرکین یعنی کافران
از روی استعجال با اصحاب کنند این فتحی که وعده داده‌اند که خواهد بود زود پیدا نمایید ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان
در وعده خود [illegible] قل بگوای محمد [illegible] یوم الفتح روز فتح بدر یا فتح مکه لا ینفع الذین کفروا سود نخواهد داشت آنها را
که کافر شده‌اند ایمانهم گرویدن ایشان مراد مقتولان روز فتح‌اند که در حال قتل ایمان ایشان را فایده ندارد زیرا که ایمان
یاس بود ولا هم ینظرون و نبینند ایشان که مهلت داده شوند در احراب و عذاب در توقف افتد فاعرض پس روی
بگردان بطریق اهانت عنهم از ایشان تا مدتی معلوم یعنی تا نزول آیة السیف وانتظر و منتظر باش نصرت الهی را
انهم منتظرون بدرستی که ایشان نیز منتظرانند از آنکه غلبه کنند بر تو حق سبحانه ترا غالب گرداند ایشان را که الحق یعلو
ولا یعلی نظم منتظر باش ز الطاف الهی که شود علم دین تو همه روز برافراخته‌تر حرب را ساختگی کن که بود هر روزی
کار احباب تو از روز نساخته‌تر

سورة الاحزاب بسم الله الرحمن الرحیم

در اسباب
نزول مذکور است که ابوسفیان و عکرمه و ابو الاعور بعد از واقعهٔ احد از مکه بمدینه آمده در سرکرده نفاق یعنی وثاق ابن ابی
نزول کردند روز دیگر با جمعی منافقان حاضر شده و از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم امان طلبیده استدعا نمودند که ما را
بلات و منات بازگذار و بگو که بتان روز قیامت شفاعت هست ما نیز ترا بگذاریم تا خدمت خدای خود کنی این سخن حضرت
شاق آمده روی مبارک درهم کشید ابن ابی و ابن قشیر و جد بن قیس گفتند یا رسول الله سخن اشراف عرب را رد مکن که
صلاح کلی در ضمن آنست فاروق رضی الله عنه از صلابت دین دریافته قصد قتل کفره فرمود حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم فرمود که ای عمر ایشان را بجان امان داده‌ام و نقض عهد روا نیست آیة آمد یا ایها النبی ای پیغمبر اتق الله
دایم و ثابت باش بر تقوی یا بترس از خدای در نقض عهد ولا تطع الکافرین و فرمان مبر کافران مکه را چون ابوسفیان
و عکرمه والمنافقین و منافقان را چون ابن ابی و معتب بن قشیر ان الله کان بدرستی که خدای هست علیما دانا بعاقبه
ایشان حکیما حکم کننده بوفاء عهد واتبع و پیروی کن ما یوحی الیک آن چیز را که وحی کرده میشود بتو من ربک
از پروردگار تو چون نهی از طاعت ایشان ان الله بدرستی که خدای کان هست بما تعملون بآنچه میکنید
خبیرا دانا وتوکل علی الله و توکل کن بر خدای یعنی کار خود بوی گذار وکفی بالله و بسنده است خدای وکیلا

کار

کارسازی و نگهبان و کفایت کننده مهمان نظم چون ز ره لطف عنایت کند جمله مهمات کفایت کند آورده‌اند که
ابی معمر جمیل بن اوس مردی لبیب و ادیب بود بارها گفتی که مرا دو دل است که بیکی از آن فهم میکنم زیاده از آنکه محمد فهم میکند
و عرب او را ذو القلبین لقب کرده بودند وقتی که از بدر گریختند بمکه میرفت یکی نعلین در دست و یکی در پا ابوسفیان بدو
رسیده خبر قوم پرسید گفت بعضی مقتول‌اند و برخی منهزم ابوسفیان گفت بنعلین توجه داری که یکی در پاست و دیگری
در دست ابو معمر در نگریست و بر این حال اطلاع یافت گفت ما ظننت الا انهما فی رجلی حق سبحانه او را در دروغ گویی ساخت و
معلوم شد که او را دو دل نیست و درین باب آیة آمد که ما جعل الله نیافرید خدای لرجل مر مردی را من قلبین
[illegible] دو دل فی جوفه در درون او زیرا که قلب معدن روح حیوانی و منبع قوتهاست پس یکی بیش نباید زیرا که
روح حیوانی یکی است و در نظر آورده که منافقان میگفتند آنحضرت دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب خود حق سبحانه
فرمود که دروغ میگویند حق تعالی هیچکس را دو دل نداده وما جعل و نساخته است ازواجکم زنان شما را اللائی
تظاهرون آنان را که ظهار میکنید منهن از ایشان امهاتکم مادران شما یعنی زنی را که میگوید انت علی کظهر
امی مادر نساخته است زیرا که اجتماع زوجیت و امومیت که یکی مقتضی مخدومیت و دیگری سند بر خادمیت است در یک
زن از قبیل محالات میتواند بود وما جعل و نگردانید خدای ادعیاءکم پسرخواندگان شما را ابناءکم پسران
حقیقی شما چه بنوت امری اصلی و دعوت صورتی عارضی است پس باید که بجمع نشوند نزد عرب ظهار طلاق بوده
و پسرخوانده چون فرزند اصلی میراث میبرد حق سبحانه فرمود که چنانکه دو دل در یک درون نمی‌باشد زوجیت و امومیت
در یک زن و فرزندی و پسرخواندگی در یک تن جمع نشود و امومیت آنکه مظاهره را مطلقه و دعی را ابن خوانند ذلکم
قولکم بافواهکم سخنی است که بزبان خویش میگویید و حقیقتی ندارد والله و خدای یقول میگوید الحق سخن
راست را که مطابق واقع است وهو یهدی السبیل و او راه مینماید بطریق حق این آیة برای زید بن حارثه نازل شد که
مردم او را زید بن محمد گفتندی و حال آنکه او مملوک خدیجه بود رضی الله عنها و خدیجه او را بآنحضرت بخشید و آنحضرت او را
آزاد کرده چون فرزند او را پرورش میداد و مردم او را پسر آنحضرت میگفتند حق سبحانه فرمود که ادعوهم بخوانید فرزندان را
و نسبت دهید لآبائهم به پدران ایشان هو این خواندن اقسط راست‌تر است عند الله نزدیک خدای
در صحیح بخاری از ابن عمر رضی الله عنه منقول است که ما نمیگفتیم الا زید بن محمد تا این آیة آمد ما او را زید بن حارثه گفتیم فان
لم تعلموا پس اگر ندانید آباءهم پدران ایشان را که نسبت دهید بآنها فاخوانکم پس ایشان برادران شمااند فی
الدین در دین اسلام پس بگویید یا اخی ومو الیکم و دوستان شمااند در خطاب گویید یا مولای ولیس علیکم و نیست
بر شما جناح گناهی فیما اخطاتم به در آنچه که خطا کردید بآن چون گفتن زید بن محمد ولکن ما تعمدت ولیکن گناهی
است در آنچه قصد کند قلوبکم دلهای شما و کسی را نسبت دهید بغیر پدر او وکان الله و هست خدای غفورا

امر نده اند که خطا کنند رَحِیمًا مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند اَلنَّبِیُّ اَوْلٰی پیغمبر سزاوارتر است بِالْمُؤْمِنِینَ بگرویدگان
مِنْ اَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان در همه کارها چه هرچه فرماید عین صلاح باشد و محض فلاح است بخلاف نفس
که او امر او بسبب شقاوت و موجب غوایت است پس باید که آنحضرت دوستر باشد به بنده از نفس او و در حدیث صحیح آمده
که نگردد هیچ یک از شما مؤمن تا نباشم من دوستر بدو از پدر و فرزند و همه مردمان آورده اند که چون حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بغزوهٔ تبوک عزیمت فرمود همه مسلمانان را بخروج امر کرد بعضی گفتند از پدر و مادر دستوری طلبیم
آیه آمد که اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان پس باید که فرمان او را از همه فرمانها لازمتر شمارند و شناسند و در
عین المعانی آورده که محبت او سزاوارتر است از محبت خود باد یکران . نظم امتا نرا در دو عالم اوست دوست دوستی
با دیگری بر بوی اوست اصل داری فرع گو هرگز مباش تن بمان و جان بگیرای خواجه تاش وَاَزْوَاجُهٗ و زنان او
اُمَّهَاتُهُمْ مادران مؤمنانند یعنی از جهت تحریم و از روی تعظیم چه نکاح ایشان روا نبوده و نسبت وراثت نداشته
اند و در مصحف ابی و قراءة ابن مسعود چنین بوده که وهو اب لهم وازواجه امهاتهم مراد شفقت تمام و رحمت لاکلام است
و چون در صدر اسلام بهجرت و موالات و مواخات میراث میگرفتند حق تعالی نسخ آن حکم را بیفرماید که وَاُولُوا الْاَرْحَامِ و
خویشاوندان بَعْضُهُمْ اَوْلٰی بِبَعْضٍ برخی از ایشان سزاوارترند ببرخی در توارث فِی کِتَابِ اللّٰهِ در لوح محفوظ یا در این
فرستاده از قرآن یعنی آیه مواریث و حکم کرد که اولو الارحام احق اند بمیراث مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از کسی که یعنی انصار وَالْمُهَاجِرِینَ
و از مهاجران که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را با یکدیگر برادری داده اِلَّا اَنْ تَفْعَلُوا مگر آنکه بکنید در زندگی خود اِلٰی
اَوْلِیَائِکُمْ با دوستان خود مَعْرُوفًا نیکوئی یا وصیت کنید برای هر که دوست میدارید کَانَ ذٰلِکَ هست آنچه
ذکر کرده شد از اولویت بعضی و توارث ذوی الارحام فِی الْکِتَابِ در قرآن یا لوح محفوظ مَسْطُورًا نوشته شده
و ثابت گشته وَاِذْ اَخَذْنَا و یاد کن آنرا که فرا گرفتیم مِنَ النَّبِیِّینَ از پیغمبران مِیثَاقَهُمْ پیمان ایشانرا بر آنکه خدای را
پرستند و بعبادت خدای دعوت فرمایند و دیگر یکی را تصدیق کنند و امت را نصیحت کنند یا هر یک بشارت دهند بعهد پیغمبری
که بعد از وی خواهد آمد و این میثاق از پیغمبران در روز الست گرفتند وَمِنْکَ و گرفتیم از تو نیز که خاتم انبیا محمدی
وَمِنْ نُوحٍ وَاِبْرَاهِیمَ وَمُوسٰی وَعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ و تخصیص این پیغمبران برای آنست که اولو العزم بوده اند و تقدیم پیغمبر ما
بر ایشان جهت تعظیم است وَاَخَذْنَا و گرفتیم مِنْهُمْ از پیغمبران مِیثَاقًا غَلِیظًا پیمانی محکم موکد بسوگند لِیَسْأَلَ
الصَّادِقِینَ تا سؤال کند خدای راست گویان یعنی پیغمبران را عَنْ صِدْقِهِمْ از راستی ایشان در سخنی که با قوم گفته اند
یا از تصدیق قوم مر ایشان را وَاَعَدَّ و آماده کرده است خدای لِلْکَافِرِینَ مر ناگرویدگان را عَذَابًا اَلِیمًا
عذابی دردناک یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید اُذْکُرُوا یاد کنید نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ نعمت
خدای را که انعام فرموده بر شما اِذْ جَاءَتْکُمْ چون آمد بشما جُنُودٌ لشکرها چون قریش و غطفان و کنانه

ویهود

و یهود قریظه ده هزار کس فَاَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَیْهِمْ بر ایشان رِیحًا بادی مراد باد صباست وَجُنُودًا
لَمْ تَرَوْهَا و لشکرها که شما ندیدید یعنی ملائکه وَکَانَ اللّٰهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید بَصِیرًا بینا
در این آیه بیان غزوهٔ احزابست و این قصه اجمالا چنان بود که بعد از اجلاء بنی النضیر حیی بن اخطب با جمعی از یهود بمکه رفتند
ابوسفیان و اتباع او بر مقاتلهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عهد بستند و از قریش و احابیش ده هزار کس جمع
کرده عازم مدینه شدند چون حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه رسید با سه هزار کس از مدینه نهضت فرمود
و معسکر همایون در پیش کوه سلع مقرر شد و بوقت مشاورت با اصحاب در بارهٔ محاربه اعادی که بعدد بسیار و
بسلاح آراسته بودند سلمان از وضع خندق که در بلاد عجم می باشد شمه بموقف عرض رسانید و رای حضرت از آن تعریف
قبول ارزانی داشت زمین بر صحابه قسمت کرده بحفر خندق اشارت فرمود صحابه بدان کار اشتغال نمود حضرت نیز
بخود مباشر کشیدن خاک و بالا آوردن آن مغاک می شد و یاران را وعدهٔ ظفر میداد و بکلمات اللهم ان العیش عیش الاخرة
فاغفر للانصار والمهاجره بر زبان معجز نشان میراند در اثنای این حال سنگی در غایت صلابت پدید آمد که بتر و میتین
بر و کارگر نگشت حضرت را خبر کردند و بر سر سنگ آمده میتین بدست مبارک گرفت و بسم الله گویان بر آن سنگ زد و ثلث آن
بشکست و نوری مانند برق از وی بجست و در آن روشنی نظر انور سید انام علیه الصلوة والسلام بر قصرهای شام افتاد گفت
الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند و نوبت دوم که ضرب بدان صخره زد ثلث دیگر شکسته شد و نور دیگر ظاهر گشته ایوان
آنحضرت درآمد و گفت الله اکبر مفاتیح یمن در دست اختیار من نهادند سیم بار تمام سنگ را درهم شکست و نوری که از آن
درخشان شد کوشکهای کسری بر آن حضرت عیان شد و گفت الله اکبر مفاتیح ممالک فارس بقبضهٔ اقتدار من رسید
و منافقان گفتند این مرد خلق را بازی میدهد چه امروز از ترس دشمن خندق میکند و فتح فارس و شام و یمن وعده
میکند القصه بعد از شش روز که مهم خندق سمت اتمام یافت لشکر اعادی رسیدند مالک بن عوف و عیینة بن
حصین با بنی اسد و غطفان و فزاره و یهود از زبر وادی که جهت شرقی مدینه است درآمدند و ابوسفیان با حبش
قریش و کنانه از پایان وادی که طرف غرب است ظاهر شدند و یهود بنی قریظه که با حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
عهد بسته بودند باغوای حیی بن اخطب عهد شکسته مدد کار کفار گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد ایشان
دل ضعفاء اهل اسلام از جای برفت چنانچه حق سبحانه میفرماید اِذْ جَاؤُکُمْ یاد کنید آنگاه که آمدند بشما لشکرها
مِنْ فَوْقِکُمْ از زبر شما یعنی از اعلا وادی وَمِنْ اَسْفَلَ مِنْکُمْ و از زیر شما یعنی اسفل وادی وَاِذْ زَاغَتِ الْاَبْصَارُ
و چون بشکست دیدها در احداق و خیره شد از خوف وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ و برسید دلها بحنجرها از ترس چه شش
از شدت روح منتفخ میگردد و قلب بارتفاع او تا حنجره میرسد وَتَظُنُّونَ و گمان بردید بِاللّٰهِ الظُّنُونَا بخدای
انواع گمانها مخلصان را ظن آنکه حق سبحانه دین خود را غالب گرداند و مؤمنان را نصرت دهد و منافقان را گمان آنکه

لشکر اسلام تا حرب احزاب بنیاد ده مستاصل کردند هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ آنجا آزموده شدند مؤمنان وثابت قدمان از
اهل تزلزل ممتاز کشتند وَزُلْزِلُوا وجنبانیده شدند زِلْزَالًا شَدِيدًا جنبانیدنی سخت یعنی از جای برفتند بمثابه بدو
عزم بسفر ابن السفر بیمودند و ناشکیبایان او راق الفرار عما لا یطاق تکرار میفرمودند بیت آرام ز دل بشد دل از جای
هوش از سر رفت و قوت از پای وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ و یاد کن از آنکه کفتند منافقان چون ابن قشیر وَالَّذِينَ و آنانکه
فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماریست یعنی ضعف اعتقاد مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وعده نداد ما را خدای وَرَسُولُهُ
و پیغمبر فرستاده او در فتح شام و یمن إِلَّا غُرُورًا مکر وعدهٔ بفریب یعنی سختی که مردم را بازی دهد وَإِذْ قَالَتْ و آنرا
نیز یاد کنید که کفتند طَائِفَةٌ مِنْهُمْ کروهی از منافقان چون اوس بن قیطی و ابو عرابه و ابن ابی يَا أَهْلَ يَثْرِبَ ای اهل
یثرب یثرب زمینیست که مدینه طیبه طاهره در ناحیتی از و واقع شده و نهی است که مدینه را یثرب کویند القصه
این منافقان مردم مدینه را کفتند لَا مُقَامَ لَكُمْ جای بودن نیست شما را در لشکرکاه محمد با استادن اینجا چه وجه
دارد فَارْجِعُوا
پس باز کردید بمنزلهای خود که در مدینه دارید یا آنکه اقامت بر دین اسلام وجهی ندارد پس باز کردید رجعت
کنید بدین پدران وا او را بدست دشمن باز دهید وَيَسْتَأْذِنُ و دستوری رجوع میطلبند فَرِيقٌ کروهی مِنْهُمُ
النَّبِيَّ از ایشان پیغمبر را یعنی بنو حارثه و بنو سلمه يَقُولُونَ میکویند إِنَّ بُيُوتَنَا بدرستی که خانهای
ما در مدینه عَوْرَةٌ خالی است و استحکامی ندارد وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ و حال آنکه خانهای ایشان خالی و با خلل نیست
بلکه استحکام تمام دارد إِنْ يُرِيدُونَ نمیخواهند بدین رفتن إِلَّا فِرَارًا مکر کریختن از جنک وَلَوْ دُخِلَتْ و اکر در آمده
شود مدینه یعنی لشکر کفار در آیند و کرد اکرد ایشان فرو کیرند عَلَيْهِمْ بر منافقان و هجوم کنند مِنْ أَقْطَارِهَا
از جوانب آن یعنی بیکبار در مدینه در آیند و کرداکرد ایشان فرو کیرند ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ
را یعنی ایشا نرا دعوت کنند بشرک یا بمقاتله مسلمانان پس خواسته شوند فتنه را یعنی ایشا نرا دعوت کنند بشرک یا بمقاتله
مسلمانان لَآتَوْهَا هر آینه بدهند فتنه را یعنی اجابت کنند سخن ایشا نرا وَمَا تَلَبَّثُوا و درنک نکنند بِهَا باجابت
فتنه إِلَّا يَسِيرًا مکر اندکی بلکه زود مشرک شوند یا محاربه کنند با اهل اسلام وَلَقَدْ كَانُوا و بدرستی که بودند
بنو حارثه و بنو سلمه که از روی انابت عَاهَدُوا اللَّهَ عهد کردند با خدای مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی در روز احد
عهد کرده بودند که هرکز لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ پشت باز نکردانند در کارزارها وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ و هست عهد خدای
مَسْئُولًا پرسیده شده یعنی سؤال خواهند کرد از آن و بر نقض آن و وفا بدان جزا خواهند داد قُلْ بکوای محمد
که بهیچ وجه لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ سود نمیدارد شما را کریختن إِنْ فَرَرْتُمْ اکر بکریزید مِنَ الْمَوْتِ از مرک أَوِ الْقَتْلِ
یا از کشتن چه لابدست هر شخصی را از موت یا قتل در وقت معین که حکم قضا بدان نافذ کردد وَإِذًا و اینهنکام که کریزید

اجابت کرده تا بردیم او از آنکاه داریم
و نیکیهای او برو غنیمت بکنیم

مِنْ قَبْلُ

یعنی اکر مثلا فرار نفع کند و مهم شما در تاخیر افتد لَا تُمَتَّعُونَ برخورده نخواهید شد إِلَّا قَلِيلًا مکر زمانی اندک چه آخر
مدت فنا نوشیدنی است و خرقه فوات پوشیدنی نظم که می بینند قدم اند سرای کون و فساد که باز نمی بسوی عدم
نمی آرد قُلْ بکو مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ کیست که نکاه دارد شما را مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ أَرَادَ اکر خواهد
خدای بِكُمْ سُوءًا بشما بدی و هزیمتی أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً یا خواهد بشما نعمتی و نصرتی آن کیست که منع کند از او وَلَا
يَجِدُونَ لَهُمْ و نمی یابند مردمان برای خویش مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَلِيًّا دوستی که نفع رساند وَلَا نَصِيرًا
و نه یاری که ضرر باز دارد در زاد المسیر آورده که مردی از لشکرکاه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بمدینه رفت
برادر اعیان خود را دید اسباب طرب آماده ساخت و نبیذ و نقل پیش خود نهاده کفت ای برادر تو اینجا در طرب کذرانی و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم بنیزه و شمشیر جولان کند برادر جواب داد که تو بیا و بنشین و ترا و اصحاب ترا بلا فرو کرفته و محمد هرکز از این
ورطه بسلامت بیرون نیاید آن مرد باز کشت و کفت بروم و آنحضرت را از مقالات تو اخبار کنم چون نزدیک حضرت رسید جبرئیل
علیه السلام پیش از وی رسیده این آیت آورده بود که قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ بدرستی که میداند خدای الْمُعَوِّقِينَ باز دارندکان از
نصرت رسول مِنْكُمْ از کروه شما وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ و کویندکان مر برادران خود را که هَلُمَّ إِلَيْنَا بیائید بسوی ما و
کفته اند منافقان مسلمانان را تخویف میکردند یا ابو سفیان یا یهود منافقا نرا میکفتند خود را در معرض هلاک میفکنید و از یاری
محمد باز ایستید منافقان سخن یهود را بقبول تلقی کردند و از جنک پهلو تهی میکردند چنانچه میفرماید وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ و نمی آیند
منافقان بکارزار کفار إِلَّا قَلِيلًا مکر اندکی یا کارزار که ظفر و غنیمت مر شما را باشد فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ و چون بیاید ترس
دشمن رَأَيْتَهُمْ بینی ایشانرا که از غایت بد دلی يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ مینکرند بسوی تو تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ میکردد
چشمهای ایشان در حدقه ایشان چپ و راست كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مانند کسی که پوشیده باشد بروی یعنی غشی آورده باشد
و بیهوش شده مِنَ الْمَوْتِ از سکرات مرک فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ پس چون برود ترسناکی سَلَقُوكُمْ بر رنجانند شما را
و سخنهای سخت کویند بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ بزبانهای تیز زبانی کنند أَشِحَّةً در حالتی که بخیلند عَلَى الْخَيْرِ بر غنیمت
یعنی بوقت غنایم مجادله و مناقشه کنند أُولَئِكَ آن کروه لَمْ يُؤْمِنُوا نکرویده اند فَأَحْبَطَ اللَّهُ پس باطل کرده
است خدای أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان یعنی جهادی که بریا و غرض کرده اند یا ظاهر کرد خدای بطلان عمل
ایشانرا وَكَانَ ذَلِكَ و هست آن اظهار عَلَى اللَّهِ بر خدای يَسِيرًا آسان يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ این کروه پندارند
احزاب یعنی لشکرهای کفار را که ایشان لَمْ يَذْهَبُوا باز نکشته اند یعنی از ترس و بد دلی منافقان بمثابه ایست که با وجود
مشرکان بهزیمت رفته باشند هنوز میپندارند که کرداکرد مدینه فرو کرفته اند و بجنک استاده اند وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ
و اکر بیایند این لشکر نوبتی دیکر يَوَدُّوا دوست میدارند منافقان لَوْ أَنَّهُمْ و تمنا میکنند انکه ایشان بَادُونَ
صحرا نشینان باشند فِي الْأَعْرَابِ در میان عرب بادیه نشین یعنی از بد دلی میخواهند که در مدینه باشند بلکه در بادیه

تلک انبعث بما بسمعه أَشِحَّةً دیجالی که بخیلند بغنایم
بانفسه علانه نه بر نفقه که علیهم

ساکن باشند و شوند یسألون میپرسند آینده و رونده را عن أنبائکم از خبرهای شما و دشمنان و اینکه کدام غالب شد
شما و ایشان ولو کانوا واگر باشند فیکم در میان شما یعنی در مدینه و مقاتله با اعدا دست دهد ما قاتلوا کار زار نکنند
الا قلیلا مگر اندکی لقد کان بدرستی که هست لکم مر شما را ای ترسندگان و بددلان فی رسول الله در افعال پیغمبر
خدای أسوة حسنة اقتدای پسندیده یعنی متابعت او کنید و چنانچه او در حرب ثبات دارد و بر شدائد و محن
صبر میکند شما نیز صبر کنید یا در ذات او برای اقتدا خصلتی نیکوست لمن کان یرجو الله مر آنکسی را که هست که امید میدارد ثواب
خدای یا لقای او را والیوم الآخر و نعیم روز پسین را وذکر الله و مر آنکس را که یاد کرد خدای را کثیرا بسیاری
بدل و زبان در موضح آورده که سید عالم صلی الله علیه و سلم خبر داده بود صحابه را از آمدن احزاب و فرموده که باجتماع
ایشان کار بر شما سخت کردد و عاقبت شما را نصرت بود بدیشان ولما رأی المؤمنون و آنهنگام که بدیدند مؤمنان الأحزاب
لشکرها را در وی خندق که در برابر لشکر اسلام صف برکشیده اند قالوا گفتند هذا اینست ما وعدنا الله آنچه وعده
داده بود خدای ما را که ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یأتکم مثل الذین خلوا من قبلکم ورسوله و آنچه فرموده بود رسول
او که سیشتد الامر باجتماع الاحزاب علیکم وصدق الله ورسوله و راست کفت خدای و رسول او وما زادهم و نیفزود دیدن
احزاب مؤمنان را الا ایمانا مگر باور داشتن مواعید الهی را وتسلیما و کردن نهادن اوامر حضرت رسالت
پناهی را که سعادت دو سرای در آن تسلیم مندرج است **بیت** هر که دارد چو قلم سر بخط احکامش مینویسد بخت ظفرش
شرف برنام او آورده اند که جمعی از صحابه نذر کرده بودند چون حمزه و مصعب بن عثمان و طلحه و انس و غیر ایشان که چون در
حرب کاهی ملازم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم باشند ثبات قدم ورزند و مکر بمقاتله بر بندند و تا شربت شهادت
نچشند آرام نگیرند حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید من المؤمنین از گرویدگان رجال صدقوا مردانی اند که راست کردند
ما عاهدوا الله علیه آنچیزی را که عهد بسته اند با خدای که ثبات بر قتال و مقاتله برای رضای ملک متعال فمنهم
من قضی پس از ایشان کس هست که بگذارد یعنی وفا کرد نحبه یعنی نذر خود و کار زار نموده تا شهید شد چون
حمزه و مصعب و ابنش ومنهم من ینتظر و از ایشان کس هست که انتظار میبرد چون عثمان و طلحه وما بدلوا و تغییر ندادند
عهد را تبدیلا تغییر دادنی و سخن خود را بدل نساختند لیجزی الله تا جزا دهد خدای الصادقین راستکویان
یعنی وفاکنندگان را بصدقهم یعنی بوفای ایشان ویعذب المنافقین و عذاب کند منافقان را ان شاء اگر خواهد که
بر نفاق بمیرند او یتوب یا بازگردد بتوفیق توبه علیهم بر ایشان یعنی ایشان را توبه دهد ان الله کان بدرستی
که خدای هست غفورا آمرزنده آنرا که توبه کند رحیما مهربان مر کسی را که بر توبه میرد در اخبار آمده که احزاب
بیست روز یا بیست و هفت روز بر ظاهر مدینه توقف کردند و روزها بکنار خندق آمدند و از جانبین جنگ تیر و سنگ
شدی و شبها عزم شبیخون کردندی و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سوار شده با جمعی از صحابه بدفع اشتغال

فرمودی روزی عمرو بن عبد ود که شجاع عرب بود و او را با هزار مرد مقابل کردندی با چهار تن دیگر از دلیران لشکر کنار
خندق را کذشته پیش آمدند و مبارز طلبیدند و عمرو بدست مرتضی علی کشته شد و نوفل مسلمانان سنکسار کردند علی رضی الله
عنه میان ایشان بدو نیم زد دل کافران بشکست و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در مسجد دعاء
بر احزاب کرد روز چهارشنبه میان نماز پیشین و دیگر اثر فتح ظاهر شد و حق سبحانه باد صبا را بمددکاری فرستاد **نظم**
باد صبا بیست میان نصرت ترا دیدی چراغ را که کند باد یاوری صبا زلزله در آن لشکر فکند و اسبهای ایشان را گسستن
گرفت و ملائکه فرود آمده طنابهای خیمه ایشان می بریدند ایشان درمانده روی بهزیمت نهادند و بی زحمت قتال
بمنایح نعمت و اقبال ابواب فتح و نصرت کشاده کشت **نظم** بی درد سر نتیجه آمد و شد شب از فتح که مفتاح امان بود برآمد
ورد الله و باز گردانید خدای از مدینه الذین کفروا آنانکه کافر شدند یعنی احزاب بغیظهم با خشم ایشان
یعنی خشمناک برگشتند لم ینالوا خیرا نیافتند غنیمتی و ظفری وکفی الله و کفایت کرد خدای المؤمنین القتال مؤمنان را
بجنگ کردن بسبب باد صبا و ملائکه وکان الله و هست خدای قویا توانا بر احداث هرچه خواهد عزیزا غالب
است بر همه اشیا بعد از فراغ کار احزاب حکم شد که بحرب بنی قریظه روند که عهد شکسته بمددکاری احزاب نموده بودند لشکر
اسلام ایشان را پانزده روز محاصره کردند و کار برایشان تنگ شد بحکم سعد معاذ رضی الله عنه فرود آمدند و سعد حکم
نمود که مردان ایشان را بکشند و زنان و کودکان ایشان را برده گیرند و اموال ایشان بر مسلمانان قسمت کنند حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم فرمود که ای سعد معاذ حکمی کردی که خدای تعالی از بالای هفت آسمان چنین حکم کرده بود حق سبحانه ازین
واقعه خبر میدهد که وأنزل الذین و فرود آورد خدای آنانرا که ظاهروهم یاری دادند احزاب را و هم پشت
ایشان گشتند من أهل الکتاب از اهل تورات یعنی یهود قریظه را فرود آورد من صیاصیهم از قلعهای ایشان
وقذف و افکند فی قلوبهم الرعب در دلهای ایشان ترس و بیم و لشکر فریقا تقتلون گروهی را میکشتند
تا ششصد یا هفتصد تن بکشتند وتأسرون فریقا و برده و اسیر میکردید گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشان وأورثکم
و میراث داد شما را أرضهم زمین ایشان یعنی مزارع و حدائق ودیارهم و سرایهای ایشان یعنی حصون و قلاع
وأموالهم و مالهای ایشان از نقود و امتعه و مواشی وأرضا لم تطئوها و بشما داد زمینی را که نرفته اید در آن یا مالک
آن نبوده اید مراد خیبر است یا ملک فارس و کفته اند هر زمینی که بحوزه اسلام در آید تا قیامت درین داخل است و
کان الله و هست خدای علی کل شیء قدیرا بر همه چیزی توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن بر دلالت
سید عباد **نظم** لشکر عزم ترا فتح و ظفر همراه است لاجرم هر نفس اقلیم دگر میگیرد ارباب سیر آورده اند که در سال
تاسع از هجرت سید عالم صلی الله علیه و سلم از ازواج طاهرات هجرت نمود و سوگند خورد که یکماه با ایشان مخالطت نکند
و سبب آن بود که از وی نفقه و کسوت زیادت از معهود میطلبیدند چون برد یمانی و دق مصری و امثال آن و چیزها طمع

ميكردند كه در نفقه الحرث بنو‌د و اسباب ديگر كه در كتب سير مذكور است و پيغمبر بديشان ملول گشته از ايشان اعتزال نمود بعليه
در مسجد كه خزانه وي بود تربيت فرمود و بعد از بيست و نه روز كه ماه بدان تمام شده بود جبرئيل عليه السلام اين آيه نازل فرمود
آورد كه يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اي پيغمبر قُلْ لِأَزْوَاجِكَ بگوي مر زنان خود را إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اگر هستيد شما كه ميخواهيد الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
زندگاني دنيا يعني تنعم در آن وَزِينَتَهَا و آرايش از آنچه ثياب فاخره و پيرايهاي تكلف فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ پس بيائيد كه بدهم
شما را متعه طلاق چنانچه مطلقه را دهند سوي المهر وَأُسَرِّحْكُنَّ و رها كنم شما را سَرَاحًا جَمِيلًا رها كردن نيكو بي غيبت
نه از روي كراهت وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ و اگر هستيد كه ميخواهيد ثواب خداي را وَرَسُولَهُ و خشنودي رسول وي را وَ
الدَّارَ الْآخِرَةَ و نعيم سراي ديگر را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستي كه خداي أَعَدَّ اماده كرده است لِلْمُحْسِنَاتِ مر زنان
نيكوكار را مِنْكُنَّ از شما يعني انها كه اختيار شق ثاني كنند أَجْرًا عَظِيمًا مزدي بزرگ كه زخارف دنيا در جنب آن محتقر
و مختصر باشد آورده اند كه اول كسي كه از ازواج طاهرات كه خداي و رسول را اختيار فرمود عائشه بود صديقه رضي الله عنها يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ اي
زنان پيغمبر مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ هر كه بيايد از شما بِفَاحِشَةٍ بكار ناپسنديده مُبَيِّنَةٍ پيدا كرده و روشن شده و حفص بكسر
ياخواند يعني فاحشه ظاهر و هويدا كه نافرماني رسول است صلي الله عليه وسلم يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ دو تو كرده شود مر وي را عذاب
ضِعْفَيْنِ دو برابر آنكه زنان ديگر را باشد چه گناه از ايشان زشت تر است وَكَانَ ذَلِكَ و هست اين تضعيف عذاب
عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر خداي آسان الجزء الثاني والعشرون و هر كه مداومت
كند بر طاعت مِنْكُنَّ از شما كه ازواج پيغمبريد و فرمان برد لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مر خداي و رسول او را وَتَعْمَلْ صَالِحًا و بكند
كاري شايسته و پسنديده نُؤْتِهَا بدهيم او را أَجْرَهَا مزد او مَرَّتَيْنِ دو برابر يكبار براي طاعت خداي و
يكبار براي خشنودي پيغمبر وَأَعْتَدْنَا لَهَا و اماده ساختيم براي آن زن رِزْقًا كَرِيمًا روزي نيكو در بهشت زياده بر مزد
او يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ اي زنان پيغمبر لَسْتُنَّ نيستيد شما كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ مانند يكي از زنان امت چه شما را فضل بسيار
است بر سائر نسوان إِنِ اتَّقَيْتُنَّ اگر ميترسيد از خداي و فرمان ميبريد فَلَا تَخْضَعْنَ پس نرمي و فروتني
مكنيد بِالْقَوْلِ در سخن گفتن چون بكسي سخن گوئيد فَيَطْمَعَ الَّذِي انكه طمع كند در شما انكسي كه فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ در دل
او بيماري است يعني نفاق يا دوستي فجور وَقُلْنَ و بگوئيد قَوْلًا مَعْرُوفًا سخني نيكو و پسنديده و دور از ريبت وَقَرْنَ
و آرام گيريد فِي بُيُوتِكُنَّ در خانهاي خويش وَلَا تَبَرَّجْنَ و اظهار پيرايها مكنيد تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى چون اظهار زنان
در ايام جاهليت نخستين كه از جاهليت جهلا گويند و آن از زمان ادريس بوده تا وقت نوح و اصح آنست كه جاهليت
اولي در زمان ابراهيم بوده كه زنان لباسهاي مرواريد بافته پوشيده خود را بر مردان عرض كردندي و جاهليت
اخري ميان عيسي و محمد است و بعضي معني آيه برين وجه كرده اند كه مخراميد در رفتن چون خراميدن اهل جاهليت
اولي وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ و بپاي داريد نماز را كه اصل طاعات بدنيه است وَآتِينَ الزَّكَاةَ و بدهيد زكوة را كه اشرف

عبادات

عبادات است ماليه وَأَطِعْنَ اللَّهَ و فرمان بريد خداي را در همه امور وَرَسُولَهُ و پيغمبر او را در سنن إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز اين
نيست كه خواهد خداي لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ تا ببرد از شما گناه را أَهْلَ الْبَيْتِ اي اهل بيت پيغمبر وَيُطَهِّرَكُمْ و پاك كرداند
شما را از معاصي تَطْهِيرًا پاك كردني صاحب كشاف آورده كه اين آيه دليل است بر آنكه ازواج نبي اهل بيت ويند و در وسيط
از عكرمه نقل ميكند كه مراد از اهل بيت ازواج ويند بدليل خطاب گذشته و آينده و ضمير مذكر در يطهركم بجهت تغليب است
چه پيغمبر صلي الله عليه وسلم در ميان ايشان بوده و در زاد المسير قولي آورده كه عام است مر اولاد و ازواج را و در حقائق از امام
ابو منصور ماتريدي همين نقل ميكند و صاحب عين المعاني فرموده كه ظاهر تنبيه دلالت بر آن دارد كه اهل بيت ازواج باشند
اما از عائشه و ام سلمه و ابو سعيد خدري و انس بن مالك نقل كرده اند كه اهل بيت فاطمه و علي و حسن و حسين اند رضوان
الله عليهم اجمعين و در اسباب نزول آورده كه ام سلمه رضي الله عنها فرموده كه پيغمبر صلي الله عليه وسلم در خانه من بر گليمي كه
بر فراش وي افكنده بودم نشسته بود فاطمه رضي الله عنها درآمد و جهت پدر شهري سباب باگوشت پخته آورد حضرت
فرمود كه اي فاطمه علي و هر دو فرزندت را بخوان تا بر سر خوان يا ما هم كاسه شوند چون طعام خورده شد مصطفي صلي الله عليه
وسلم فضله آن گليم بر ايشان پوشيد و گفت خدايا اينها اهل بيت منند رجس را از ايشان ببر و ايشان را پاكيزه گردان اين آيه
نازل شد و من سر خود در زير گليم كردم كه يا رسول الله من از اهل بيت توام فرمود كه انت علي خير و اين جمعيت را آل العبا
پنج تن اطلاق ميكنند آل العبا رسول الله و ابنته والمرتضي ثم سبطاه اذا اجمعوا و در تيسير و بعضي ديگر از تفاسير نقل ميكند
از انس بن مالك كه پيغمبر صلوات الله و سلامه عليه چون وقت نماز بامداد بدر خانه فاطمه رضي الله عنها بگذشتي گفتي الصلوة
انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا وَاذْكُرْنَ و ياد كنيد اي زنان پيغمبر مَا يُتْلَى انچه خوانده
ميشود بر شما فِي بُيُوتِكُنَّ در خانهاي شما مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از آيات كلام خداي وَالْحِكْمَةِ و از سخنان كه محض حكمت است اين
آيه حث ميكند بر حفظ قرآن و حديث إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستي كه خداي هست لَطِيفًا نيكوكار بشما خَبِيرًا دانا باقوال و
افعال شما و بعد از نزول آيه در باره ازواج طاهرات جمعي زنان مسلمانان گفتند يا رب براي ما هيچ نازل نشد حق سبحانه اين
آيه فرستاد كه إِنَّ الْمُسْلِمِينَ بدرستي كه خداي هست .... نيكوكار بشما مردان كه منقاد حكم خدااند وَالْمُسْلِمَاتِ و زنان
فرمان برنده وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و باور دارندگان از رجال و نسا وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ و ثبات كنندگان بر فرمان از
مردان و زنان وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ و راستگويان در قول و عمل از ذكور و اناث وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ و صبر كنندگان
بر طاعتها يا از معصيتها از هر دو فريق وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ و تواضع كنندگان از مردان و زنان وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ
و صدقه دهندگان از هر دو طائفه وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ و روزه داران براي خدا فرضا يا نفلا از رجال و نسا وَالْحَافِظِينَ
فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ مردان و زنان [illegible] اماده كرده است خداي لَهُمْ مر ايشان را
از ذكور و اناث مَغْفِرَةً امرزش گناهان وَأَجْرًا عَظِيمًا و مزدي بزرگ بر طاعات ايشان آورده اند كه حضرت

رسالت صلی الله علیه و سلم زینب بنت جحش را بجهت زید بن حارثه خواستگاری فرمود و زینب بگمان آنکه برای خود میخواهد
این خطبه را قبول فرمود و چون دانست که برای زید بود ابا کرد چه جمالی زیبا داشت و دختر عمه پیغمبر بود گفت من زنی ازاد کرده
شده ام و برادرش عبد الله بن جحش نیز با با خواهر اتفاق داشت حق سبحانه ایة فرستاد که وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ و نرسد و نشاید
هیچ مردی گرویده را یعنی عبد الله بن جحش را وَلَا مُؤْمِنَةٍ و نه هیچ زنی ایمان آورنده را یعنی زینب را إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ چون حکم
کرد خدای و رسول او أَمْرًا کاری را یعنی نکاح زینب بزید أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ آنکه باشد ایشانرا اختیاری یعنی بر گزینند
مِنْ أَمْرِهِمْ از کار خود چیزی را بلکه واجب بود بریشان که اختیار خود را تابع اختیار خدا و رسول سازند وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ و هرکه عاصی شود و مخالفت کند خدا و رسول او را یا از حکم کتاب و سنت بگذرد فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که گمراه
شود ضَلَالًا مُبِينًا گمراهی هویدا اگر خلاف از روی اعتقاد کند کفر است بعد از نزول آیة زینب و برادر راضی شدند
و آن عقد وجود گرفت و حق تعالی پیغمبر را اعلام کرد که در علم قدیم ما مقرر شده که زینب داخل ازواج طاهرات تو باشد پس میان
زید و زینب ناسازگاری پدید آمد که بنا به زید چند نوبت عزم طلاق زینب کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مانع وی
شد کما قال الله تعالی وَإِذْ تَقُولُ و یاد کن انرا که گفتی لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ مر انکس را که انعام کرده است خدای عَلَيْهِ بروی باسلام
و بتوفیق خدمت و متابعت وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ و تو انعام کرده بپرورده ن و ازاد کرده ن و فرزند خواندن یعنی گفتی زید را که
مستغرق دریا نعمت خدا و رسول است که أَمْسِكْ عَلَيْكَ نگاه دار برای خود زَوْجَكَ زن خود را یعنی زینب وَاتَّقِ
اللَّهَ و بترس از خدای در کار او و از روی ضرر طلاقش مده وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ و پنهان میکردی در نفس خود
مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ انچه خدا پیدا کننده آنست یعنی انرا که زینب داخل ازواج طیبات خواهد بود وَتَخْشَى النَّاسَ و میترسی
از سرزنش مردم که گویند زن پسر را بخواست وَاللَّهُ و خدای أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ سزاوارتر است که از و ترسی در انچه
باید ترسید و معتبر است که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ترسکارتر ترین خلق بوده زیرا که نظم خوف و خشیت
نتیجه علم است ؛ هرکرا علم بیش خشیت بیش ؛ هرکه را خوف شد رفیق رهش ؛ باشد ازجمله رهروان ذریش او رده اند که
زید مر زینب را طلاق داد و بعد از انقضای عدت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم هم او را فرستاد تا خواستگاری کند
زینب را برای وی زید بیامد و قصه بعرض زینب رسانید زینب از غایت شادی سجده شکر ادا کرد و گویند دو رکعت
نماز گذارد و گفت خدایا رسول تو مرا خواستگاری میکند اگر مرا شایسته او میدانی بحال دعای او مستجاب شده آیة
آمد که فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ انهنگام که برسد زید مِنْهَا از زینب وَطَرًا بحاجتی که داشت و در موضح اورده که مراد زید
طلاق زینب بود چون مراد خود از و یافت یعنی طلاقش داد و عدت برآمد زَوَّجْنَاكَهَا ما او را بتو دادیم لِكَيْ لَا يَكُونَ
تا نبا شد بعد از تو عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ بر مؤمنان تنگی با اثمی و وبالی فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ در خواستن زنان پسر خوانده گان
خود را إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا چون برسند بمراد خود از ایشان یعنی طلاق دهند و عدت بگذرد وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست کاری

که

که خدای خواهد مَفْعُولًا بودنی چنانچه بسم زینب رضی الله عنها سید عالم صلی الله علیه و سلم بعد از نزول آیة بخانه زینب
آمد بی دستوری زینب گفت یا رسول الله بی خطبه و گواه حضرت فرمود که الله المزوج و جبرئیل الشاهد و زینب بر سایر زنان
فخر میکرد که الله تعالی مرا تزویج کرده به پیغمبر و متولی تزویج شما اولیاء شما بودند مَا كَانَ نیست عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر مِنْ
حَرَجٍ هیچ و زری و وبالی فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ در انچه تقدیر کرده است خدای لَهُ برای او و این صورت مخصوص او نیست
بلکه سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاد خدای سنتی فِي الَّذِينَ خَلَوْا در انکسانی که گذشتند مِنْ قَبْلُ پیش از محمد مراد انبیاء دیگر
که خدای نفی حرج کرد از ایشان در انچه مباح کرد است مر ایشانرا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست حکم خدای قَدَرًا مَقْدُورًا حکمی گذارده
شد پس صفت آنان میکند که گذشته اند از پیغمبران و میگوید الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ آنانکه بودند که میرسانیدند رِسَالَاتِ اللَّهِ پیغامهای
خدا را بامتان خود وَيَخْشَوْنَهُ و میترسیدند از و وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا و نمی ترسیدند از هیچکس إِلَّا اللَّهَ مگر از خدای وَكَفَى
بِاللَّهِ و بسنده است خدای حَسِيبًا کافی تر بسنده کان یا شمار کننده بندگان و چون شمار بدست اوست باید که ترس
ازان و باشد بعد از واقعه زینب زبان طعن بی دینان دراز شد که این مرد ما را میگوید که زنان پسران بر شما حرام است و
خود میخواهد و زید را با انکه پسر خوانده بود در حکم شرع مثل پسر اصلی میدانستند حق سبحانه ایة فرستاد که مَا كَانَ مُحَمَّدٌ نیست محمد
أَبَا أَحَدٍ پدر هیچکس مِنْ رِجَالِكُمْ از مردان شما و اگرچه پدر طاهر و قاسم و ابراهیم بوده واما ایشان ببلوغ رجال نرسیده
پس او را حقیقة پسر صلبی نیست که میان وی و ان پسر حرمت مصاهرت باشد وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ ولیکن او فرستاده خدا
وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ و مهر پیغمبران یعنی بدو مهر کرده شد در نبوت و پیغمبرانرا بدو ختم کرده اند و خاتم بمعنی آخرین هست یعنی
اوست اخر انبیا بر ظهور هرچند اول ایشان بوده بظهور نور وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بر همه چیز
دانا پس میداند که کیست سزاوار انکه نبوت بدو ختم شود و در عیون الاجوبة اورده که صحف مهر کتابی بمهر اوست حق سبحانه
پیغمبر را مهر گفت تا بداند که تصحیح دعوی محبت الهی جز بمتابعت حضرت رسالت پناهی نتوان کرد ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
و ترف و زینت کو اری کتاب بمهر اوست شرف جمله انبیا نیز بدان حضرتست و شاهد مهر کتاب مهر اوست پس شاهد
در محکمه قیامت او خواهد بود و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا و چون کتاب را مهر کرد ان کتاب در باقی شد چون نبوت بدان
حضرت ست اختتام یافت در نبوت بسته گشت و دیگر چون از همه انبیا بمهر نبوت مخصوص بود بختمیت ایشان نیز اختصاص
یافته وصف المتوج المعنوی نظم بعد ازین خاتم شدست او که بجو ؛ مثل او نبود و نخواهد بود ؛ چونکه در صنعت برد استاد
دست ؛ نی تو گویی ختم صنعت بر تو نیست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید اذْكُرُوا اللَّهَ یاد کنید خدای را
ذِكْرًا كَثِيرًا یاد کردنی بسیار یعنی در غالب اوقات یا بانواع ذکر از تهلیل و تحمید و تکبیر و تمجید وَسَبِّحُوهُ و تسبیح
گوئید او را یا نماز گذارید برای وی بُكْرَةً وَأَصِيلًا بامداد و شبانگاه چه نماز صبح و شام اشق است از بعضی اداء سلمی
رحمه الله فرموده مراد از ذکر کثیر ذکر دل است چه دوام ذکر بدل بود بزبان ممکن نیست و در لطائف قشیری اورده

امر ذکر بکثیر اشارتست بمحبت حق یعنی او را دوست دارید چه مقرر است که من احب شیئا اکثر ذکره نشان دوستی ذکر بسیار
است و دوستی نگذارد که زبان او از ذکر دوست یا دل او از فکر او خالی ماند **نظم** در هیچ مکان نیم ز فکرت خالی ** در
هیچ زمان نیم ز تذکرت غافل **هو الذی یصلی** او است خداوندی که درود میدهد و رحمت میکند **علیکم** بر شما **وملائکته**
و فرشتگان او درود میدهند یعنی آمرزش میطلبند گناهان شما را این درود خدا و ملائکه **لیخرجکم** برای آنکه
تا بیرون آرد شما را **من الظلمات** از تاریکیهای کفر **الی النور** بروشنی ایمان مراد از اخراج ادامت و استقامت است زیرا
مخفی نیست چه در وقت صلوات خدا و ملائکه بر ایشان ایشان در ظلمات نبوده اند و گفته اند اخراج از ظلمت معصیت بنور
طاعت یا از شک بیقین یا از ترک تدبیر بشهود تقدیر و در بحر الحقائق فرموده که از ظلمات بشریت بنور روحانیت
وکان و هست خدای **بالمؤمنین رحیما** بگرویدگان مهربان که خود بر ایشان رحمت میکند و ملائکه را بآمرزش ایشان
میفرماید **تحیتهم** تحیت مؤمنان از خدای **یوم یلقونه** روزی که ببینند او را **سلام** سلامی است که مخبر
باشد بسلامت از همه آفتی و مخافتی و گفته اند ضمیر عاید است بملک الموت کنایت غیر مذکور یعنی روزی که ببینند عزرائیل
را بر ایشان سلام گوید **واعد** و آماده کرده است خدای **لهم** برای مؤمنان با وجود تحیت بر ایشان **اجرا کریما** مزدی
بزرگوار که بهشت و نعیم اوست **یا ایها النبی** ای پیغمبر بدانکه **انا ارسلناک** بدرستی که ما فرستادیم ترا **شاهدا**
گواه بر تصدیق و تکذیب است **ومبشرا** و مژده دهنده برحمت ما **ونذیرا** و بیم کننده از عقوبت ما **وداعیا** و
خواننده **الی الله** بپرستش خدای و اقرار بتوحید او **باذنه** بفرمان او یا بتوفیق و تسهیل **وسراجا منیرا** و چراغی
روشن یا خداوند سراج منیر که قرآنست یعنی تابان از درایات با هدایات او نزده اند که حق سبحانه پیغمبر ما چراغ خواند زیرا که
ضوء چراغ ظلمت را محو کند و نور وجود آنحضرت نیز ظلمت کفر از عرصه جهان نابود ساخت **بیت** چراغ روشن از
نور خدایی ** جهان را داده از ظلمت رهایی ** دیگر هر چه در خانه کم شود بنور چراغ باز توان یافت و حقائق که بر معدوم بود
بنور این چراغ روشن شد به معتقبان انوار معرفت روشن گشت **نظم** از وجانبان انس آشنائی است ** وز نور چشم
جهان افروز روشنائیست ** در کنج مقابر کشاده روز صاحب دلان را مایه داده دیگر چراغ اهل خانه را سبب امن و راحتست و
دزد را واسطه خجلت و عقوبت آنحضرت نیز دوستان را وسیله سلامتست و منکران را موجب حسرت و ندامت و منیرا
تاکید است یعنی تو چراغ نه چون چراغهای دیگر چه آن چراغها گاهی مرده باشد و گاهی افروخته و تو از اول تا آخر روشنی
چراغها ببادی منطفی گردند و هیچ کس ترا مغلوب نتواند ساخت یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره و دیگر
چراغها بشب نور دهند نه بروز و تو شب ظلمت دنیا را بنور طاعت روشنی ساخته و روز قیامت را نیز به برق
شفاعت روشن خواهی ساخت **نظم** شد بدین رخش چراغ اندرون شب ما گشت ز الغالش روز تابان فردا چراغ
افروزند که از آن جحیم عاصیان سوزند ** در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ خواند که وجعلنا سراجا وهاجا

و پیغمبر ما را نیز سراج گفت آن چراغ آسمانست و این چراغ زمین آن چراغ دنیاست و این چراغ دین چراغ منازل فلک است و این
چراغ محافل ملک آن چراغ آب و گل است و این چراغ جان و دل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از خواب
عدم برخاسته بعرصه گاه وجود آمده است **نظم** از ظلمات عدم راه که بردی برون ** گر نشدی نور تو شمع روان همه
و اشارت بهمین معنی فرموده است **نظم** ز اقلیم عدم کی آمدی پیش ره آدم ** چراغ بود بر دستت هم از نور تو
بنشستن **وبشر المؤمنین** و مژده ده مؤمنانرا **بان لهم** با آنکه مر ایشانراست **من الله** از نزدیک خدای **فضلا کبیرا**
بخششی بزرگ زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت لقا که برکت عطائی و تشریف جزائی است **ولا تطع الکافرین والمنافقین** و فرمان
مبر ناگرویدگان و منافقانرا یعنی بر نافرمانی ایشان ثابت باش **ودع** و بگذار و در گذر از **اذیهم** مکافات
رنج ایشان که بتو میرسانند یعنی در صدد انتقام مباش که من ترا از ایشان کفایت کنم **وتوکل علی الله** و توکل کن بر خدای در دفع
ایشان **وکفی بالله** و بسنده است خدای **وکیلا** کارساز همه بر دانان یا نگاهبان یا ضامن مر وعده نصرت و غالبیت
ترا **یا ایها الذین آمنوا** ای کسانی که گرویده اید **اذا نکحتم المؤمنات** چون بزنی خواهید زنان گرویده را **ثم طلقتموهن**
پس رها کنید ایشانرا **من قبل ان تمسوهن** پیش از آنکه مس کنید شافعی میفرماید که مس کنایت از مباشرت است و نزد ابی حنیفه
خلوت صحیح حکم مساس دارد پس چون طلاق دهید زنانرا قبل از دخول یا پیش از خلوت صحیحه **فما لکم** پس نیست شما را
علیهن بر آن مطلقات **من عدة تعتدونها** هیچ عدت که شمارید ایام آنرا **فمتعوهن** پس برخوردار سازید
ایشانرا بچیزی که فرض کرده اید مر آن مطلقه را نصف مهر لازم است و متعه مندوب نزد ابو حنیفه و نزد بعضی واجب است و
اگر مهر مسمی نداد متعه واجب است بقدر مال و بیان **وسرحوهن** و بگذارید ایشانرا **سراحا جمیلا** بگذاشتنی نیکو یعنی
از منازل خود بیرون کنید چون عدت نیست شما را بر ایشان و ضرر بایشان مرسانید **یا ایها النبی** ای پیغمبر **انا احللنا** بدرستی
که ما حلال کرده ایم **لک** برای تو **ازواجک** زنانرا **اللاتی آتیت** آنها که دادی **اجورهن** مهرهای ایشانرا
تقیید احلال باعطا نه جهت آنست که طریق افضل است نه برای توقف حل بر آن **وما ملکت یمینک** و حلال ساخته ایم بر تو آنچه
مالک شده است دست تو یعنی مملوکات **مما افاء الله** از آنچه باز گردانیده خدای **علیک** بر تو از غنایم مشرکان چون
صفیه و ریحانه و امثال ایشان **وبنات عمک** و دختران عم ترا **وبنات عماتک** و دختران عمهای ترا از اولاد عبد المطلب
وبنات خالک و دختران خال تو **وبنات خالاتک** و دختر خالهای تو از اولاد عبد مناف بن زهره **اللاتی هاجرن** آن
زنانی که از مذکورات هجرت کردند **معک** با تو و محتمل است که قید احلال مذکورات بهجرت در حق آنحضرت باشد خاصه
و قول ام هانی رضی الله عنها که مرا رسول خدای خطبه کرد و بعد از آیه من بر وی حرام شدم زیرا که هجرت نکرده بودم مؤید
این قول است **وامرأة مؤمنة** و زنی مؤمنه را **ان وهبت** اگر ببخشد **نفسها للنبی** نفس خود پیغمبر را **ان اراد النبی**
اگر خواهد پیغمبر صلی الله علیه وسلم **ان یستنکحها** آنکه در نکاح آرد او را **خالصة** خالص کرده شده احلال او خالص شده

هبة خالصة وقیل امرأة مؤمنة خالصة وهذا کان للنبی علیه السلام خاصة من غیر عوض دون المؤمنین ١٢

لَكَ مر ترا مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ط بجز مؤمنان یعنی از مخصوصات آنحضرت است که زنی را بمجرد هبه بی مهر نکاح تواند کرد و ابو حنیفه قدس سره فرموده که بلفظ هبه نکاح منعقد میشود اما مهر مثل لازم است و در اتفاق این صورت اختلاف کرده اند و اشهر آنست که هبه واقع نشده ان زینب بنت خزیمه که ام المساکین گویند یا خوله بنت حکیم یا میمونه بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر و در تبیان گفته که ام سهل انصاری اسد و اکر واهبه زینب بوده باشد هبه او واقع است در رمضان سال سیم از هجرت و هشت ماه در حرم بوده و در ربیع الاخر در سال چهارم وفات یافته اما نزد اهل سیر هبه از ام شریک واقع شده و دولت عقد دست نیافته قَدْ عَلِمْنَا بدرستی که ما دانسته ایم که مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ آنچه فرض کرده ایم از شرائط عقد فِي أَزْوَاجِهِمْ در نکاح زنان ایشان یعنی مهر و شهود و نفقه و وجوب قسم و تزویج چهار حره وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ و در داشتن مملوکات ایشان یعنی توسعه ایشان و ما حلال کرده ایم زنان را بر تو بمجرد هبه بی مهر لِكَيْلَا يَكُونَ تا نباشد عَلَيْكَ بر تو حَرَجٌ تنگی وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده مر چیزی را که تحرز از وی دشوار است رَحِيمًا ط مهربان بتوسعه جای که مظنه حرج باشد تُرْجِي یاز پس داری مَنْ تَشَاءُ هر که را خواهی مِنْهُنَّ از ازواج خویش وَتُؤْوِي و جای دهی إِلَيْكَ بسوی خود یعنی با خود داری مَنْ تَشَاءُ ط هر که را خواهی از ایشان در وسیط آورده که وجوب قسم بدین آیه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم ساقط شد و در زاد المسیر گوید که میان همه ازواج عیان سوده رضی الله عنها که نوبت خود را بعائشه بخشیده بود رعایت قسم میفرمود تا آخر عمر صاحب کشاف فرموده که ارجا کرد پنج تن را یعنی سوده و صفیه و جویریه و میمونه و ام حبیبه رضی الله عنهن و رعایت قسم نکرد میان ایشان هر گاه میخواست بر وجهی که میخواست و چهار تن را با خود گرفت عائشه و حفصه و ام سلمه و زینب رضی الله عنهن وَمَنِ ابْتَغَيْتَ و هر کرا خواهی که باز طلبی و دلجوئی کنی مِمَّنْ عَزَلْتَ از آنها که یکرانه رفته از ایشان و ارجا کرده فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ط پس هیچ گناه و تنگ نیست بر تو ذَٰلِكَ آنکه مفوض است را باز طلبی و دور شد کانی را نزدیک خوانی أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ نزدیکتر است بآنکه روشن شود أَعْيُنُهُنَّ چشمهای ایشان وَلَا يَحْزَنَّ و اندوهناک نشوند وَيَرْضَيْنَ و خشنود باشند بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ ط بآنچه دهی ایشان را همه یعنی چون دانستند که آنچه تو میکنی از ارجا و ایوا و تقریب و تبعید بفرمان خداست ملول نشوند و کردن بی نهند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا فِي قُلُوبِكُمْ ط آنچه در دلهای شما است از رغبت و کراهت وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلِيمًا دانا بضمائر بندگان حَلِيمًا ه بردبار که تعجیل نکند بعقوبت بجرمان لَا يَحِلُّ حلال نیستند لَكَ النِّسَاءُ مر ترا زنان مِنْ بَعْدُ از پس این نه زن که در عقد تواند چه نه در حق آنحضرت چون اربعه است در حق امت وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ و حلال نیست آنکه بدل کنی بِهِنَّ بدیشان مِنْ أَزْوَاجٍ از زنان دیگر یعنی یکی را از ایشان طلاق دهی و بجای او دیگری را نکاح کنی وَلَوْ أَعْجَبَكَ و اگر چه بشگفت درآرد ترا حُسْنُهُنَّ خوبی ایشان إِلَّا استثنا از نساست یعنی حلال نیستند بر تو زنان پس از این نه تن که داری مگر مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ ط آنچه مالک شود دست تو یعنی بتصرف تو درآید و ملک تو کرده وَكَانَ اللَّهُ و هست

خدای

از امام اعظم رحمة الله علیه در کتاب اسولیه آورده است که اگر مومنی و متقی و پارسا نامحرم بیند عورات مستورات را پیش وی آمدن جائز است اما پیش فرزندان فاسق آمدن مشروع نیست در خبر است که اخت المؤمنین بی بی فاطمه و ام المؤمنین بی بی عائشه رضی الله تعالی عنهما پیش بعضی صحابه که از اهل صفه بودند آمدندی لیکن پیش فرزندان ابوجهل و ابو الحارث نیامدندی که فاسق و عاصی بوده اند ۱۲ سراج الهدایه ۹

خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها رَقِيبًا ط نگاهبان و کسی را که از سر رقیبی حق آگاه کرد او را از مراقبه چاره نیست مراقبه حق را دانا و بینا دانستن است و در پنهان و آشکارا با دب و حرمت زیستن بیت جو دانستی که حق دانا و بیناست نهان و آشکارا خویش کن راست آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم زینب را بحکم ربانی قبول فرموده ولیمه زینب فرمود و مردم را طلبیده دعوت مستوفی داده چون طعام خورده شد بسخن مشغول گشتند و زینب در گوشه خانه روی بدیوار نشسته بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم میخواست که مردم برونند آخر حق دان مجلس برخواست و برفت و اکثر صحابه برفتند و سه کس مانده همچنان سخن میگفتند حضرت بدر خانه آمد و شرم میداشت که ایشان را عذر خواهد و بعد از انتظار بسیار خلوت شد انس رضی الله عنه گفت که حضرت بخانه زینب در آمد و من هم خواستم که در آیم پرده بر در حجره فرو کذاشت و آیه حجاب نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول لَا تَدْخُلُوا در میایید بُيُوتَ النَّبِيِّ بخانهای پیغمبر إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ مگر آنکه دستوری داده شود یعنی شما را بخوانند إِلَىٰ طَعَامٍ بخوردن طعام انهنگام در آیید غَيْرَ نَاظِرِينَ در حالتی که غیر منتظر باشید یعنی انتظار بنبرید إِنَاهُ رسیدن طعام را چه بوده اند که وقت نگاهمیداشته اند و چون در مطبخ آتش دیدند ظاهر میشده می آمده اند و می نشسته حکم شد که دیگر چنین مکنید وَلَٰكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ و لیکن چون خوانده شوید فَادْخُلُوا پس در آیید فَإِذَا طَعِمْتُمْ پس چون طعام خوردید فَانْتَشِرُوا پراکنده شوید و مکث مکنید وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ و منشینید آرام کرفتگان لِحَدِيثٍ ط برای سخن یکدیگر إِنَّ ذَٰلِكُمْ بدرستی که درنگ شما بعد از طعام و استیناس بکلام كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ هست که میرنجاند پیغمبر را فَيَسْتَحْيِي پس شرم میدارد مِنْكُمْ از شما که گوید بیرون روید وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي و خدای شرم نمیدارد مِنَ الْحَقِّ ط از گفتن راست وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ و چون خواهید زنان پیغمبر را مَتَاعًا رختی از امتعه خانه که بدان نفع گیرید فَاسْأَلُوهُنَّ پس بخواهید از ایشان مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ از پس پرده ذَٰلِكُمْ آن سوال از ورای حجاب أَطْهَرُ پاکیزه تر است و پاک دارنده تر لِقُلُوبِكُمْ مر دلهای شما را وَقُلُوبِهِنَّ ط و دلهای ایشان را از خواطر شیطانیه و هواجس نفسانیه و در اسباب نزول در آیه حجاب روایات دیگر هست وَمَا كَانَ و نرسد و نشاید لَكُمْ مر شما را أَنْ تُؤْذُوا آنکه برنجانید رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدا را و بکنید آنچه وی از آن کاره باشد وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا و نشاید شما را آنکه نکاح کنید أَزْوَاجَهُ زنان او را که مدخول بها باشد مِنْ بَعْدِهِ از پس وفات او یا بعد از آنکه طلاق داده باشد چه ازواج او مادران شما اند و مادر بر فرزند حرام است پس نخواهید ایشان را أَبَدًا ط هرگز إِنَّ ذَٰلِكُمْ بدرستی که در ایذای آنحضرت و نکاح ازواج او رضی الله عنهن كَانَ عِنْدَ اللَّهِ هست نزدیک خدای عَظِيمًا ه گناهی بزرگ زیرا که حرمت آنحضرت لازم است در حیات او و بعد از وفات او بلکه حیات و ممات او در اداء حقوق تعظیم یکسانست چه خلعت خلافت عظمی در حین حیات و لباس شفاعت کبری پس از وفات بر بالای اعلای او دوخته اند نظم قباء سلطنت هر دو کون تشریف ابست که جز بقامت اقبال او نیاید راست آورده اند که یکی از صحابه گفته بود که اگر پیغمبر را وفات

الا الله وملائكته الآية وسئل صلى الله عليه وسلم عن هذه الآية فقال عليه السلام ان الله تعالى وكل بي ملكين فلا اذكر عند عبد مسلم فيصلي علي الا قال ذانك الملكان غفر الله لك وقال الله وملائكته لذينك الملكين آمين ولا اذكر عند عبد مسلم فلا يصلي علي الا قال ذانك الملكان لا يغفر الله لك وقال الله وملائكته لذينك الملكين آمين ١٢ م

رسد مرا عائشه را بخواهم و دیگر بار بخاطر گذشته بود و بزبان نیاورده آیه آمد که ان تبدوا اگر آشکارا کنید شیئا چیزی را
یعنی نکاح بعضی از امهات مؤمنات و بزبان گوئید او تخفوه یا پنهان دارید او را در دل و بزبان نیارید فان الله کان پس
بدرستی که خدای هست بکل شیء بهمه چیزی از سر و علانیه علیما ط دانا و بران شما را جزا خواهد داد در خبر است
که بعد از نزول این آیه حجاب حکم شد که همه زنان پرده فرو گذاشتند آبا و ابنا و اقارب ایشان گفتند یا رسول الله چون
حکم شد که زنان پرده نشین شوند ما را نیز از پس حجاب با ایشان گفت و شنید باید کرد باین آیه نازل شد لا جناح هیچ
گناهی نیست علیهن بر زنان فی آبائهن در نمودن روی بپدران خویش و لا ابنائهن و نه بپسران خویش و لا
اخوانهن و نه ببرادران خویش و لا ابناء اخوانهن و نه بپسران برادران ایشان و لا ابناء اخواتهن و نه بپسران خواهران
ایشان و لا نسائهن و نه بزنان ایشان یعنی مؤمنات و لا ما ملکت ایمانهن و نه بآنچه مالک است ایشان دستهای ایشان یعنی غلامان
و کنیزان و اصح آنست که کنیزان و شمه از این بحث در سوره نور گذشت پس عدول کرد از غیبت بخطاب بجهت تشدید بلا
و تهویل امر و فرمود که ای زنان در پس حجاب قرار گیرید و اتقین الله ط و بترسید از خدای و پرده شرم از پیش بر مدارید
ان الله کان بدرستی که خدای هست علی کل شیء بر همه چیزی از اقوال و افعال شما شهیدا گواه و از هر چه
در ظاهر و باطن گذرد آگاه نظم دیده بپوشید ز نامحرمان دور شوید از رهِ وهم گمان در پس زانوی حیا وقت
خوش بنشینید بصبر و قرار ای عزیز چون از غایت ابتهای گذشته التزام شرایط تعظیم و وظائف تکریم سید عالم صلی الله
علیه و سلم مفهوم میشود ارداف کرد ابتها باینکه بشتاخت بکمال عنایت در باره آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه و نمود
که ان الله بدرستی که خدای و ملائکته و فرشتگان او یصلون درود میفرستند علی النبی ط بر پیغمبر یا ایها
الذین آمنوا ای آنکسانی که بخدای و رسول گرویده اید صلوا علیه صلوات گوئید بر وی و سلموا و سلام گوئید بروی تسلیما ط
سلام گفتنی یا انقیاد کنید امر او را انقیاد کردنی صلوات از حق سبحانه رحمت است و از غیر او طلب رحمت و بنزدیکی معنی اللهم صل
علی محمد اینست که بار خدایا تعظیم کن محمد را صلوات الله و سلامه علیه در دنیا باعلاء دین و اظهار دعوت و اعظام ذکر و ابقاء شریعت و در
آخرت بقبول شفاعت او در شأن امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافه انبیا و مرسلین علیه
و علیهم صلوات الله و الملائکة و الناس اجمعین و جمهور علما بر آنند که امر بصلوات بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین آیه محمول
است بر وجوب اما اختلاف در مقدار واجبست مالک رحمه الله تعالی میگوید در همه عمر یکبار واجبست و زیادت بران مندوب
و مستحب و در بعضی مواضع استحباب آکد است یکی در نماز بعد از تشهد اول بمذهب شافعی و در تشهد اخیر واجبست بمذهب حنفی
و برخی از علماء شافعیه در وقت گفتن و شنیدن نام آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه اختلاف است و بعضی بر آنند که هر بار
درود گفتن واجب بود بعضی گویند که در یک مجلس یکنوبت یا سه نوبت واجب است و بس و فتوی بر آنست که نام آنحضرت در
مجلس هرچند تکرار یابد یکنوبت درود واجبست و باقی سنت و در کیفیت صلوات احادیث متنوعه وارد شده است و فوق

رحمه الله تعالی فرموده که افضل آنست که جمع نماید بیان طرق احادیث مذکوره چه اکثر آن بصحت پیوسته و الفاظ وارده را بتمام بیارند
برین وجه که اللهم صل علی محمد عبدک و نبیک و رسولک النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم و علی
آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید و تفصیل صلوات و اوقات آن و شرائط و آداب که در آن رعایت باید فرمود حواله بمطالعه
رساله تحفة الصلوات است نظم یا سید الانام درود جناب تو ورد زبان ماست مه و سال و صبح و شام نزدیک تو
چه تحفه فرستیم ما بدرود در دست ما همین صلوات است و السلام ان الذین بدرستی آنانکه یؤذون الله میرنجانند
خدا را یعنی ارتکاب میکنند آنچه نزدیک خدای مکروه است از نسبت شریک و زن و فرزند بوی و کلمات کفر و رسوله
و میرنجانند پیغمبر او را قولا که ساحر و شاعر میگویند و فعلا که الم بوی و دندان میرسانند لعنهم الله دور کرد ایشان را
خدای ایشان از رحمت خود فی الدنیا و الآخرة در سرای دنیا و آخرت و اعد لهم و آماده کرده برای ایشان در عقبی
عذابا مهینا ط عذابی خوار کننده و الذین یؤذون المؤمنین و آنانکه میرنجانند مردان مؤمن را چون صفوان سهمی و المؤمنات
و زنان گرویده را چون عائشه بغیر ما اکتسبوا بغیر آنچه کرده اند یعنی بی جنایتی که مستحق ایذا باشد فقد احتملوا پس
هر آینه بر میدارند این موذیان بهتانا دروغی بزرگ را و اثما مبینا ه و گناهی هویدا را یعنی سزاوار عقوبت بهتان
و مستحق عذاب گناه ظاهر میشوند و گفته اند این آیه در شأن منافقان نزول آمده که بکلمات ناملائم مرتضی علی را میرنجانیدند
و در لباب آورده که روزی فاروق رضی الله عنه کنیزکی آراسته را که میل بدکاری داشت ملامت کرد بلکه ادب
نموده منافقان جمع ساختند کنیزک شکایت بخواجه خود برده آن بی ادب سخنان شنیع مشافهه بفاروق گفت و این آیه درباره
او نازل گشت و گفته اند در شان زنانیست که شبها برای طهارت میشدی و دست تعدی در دامن کنیزان رسانیدندی
و سدی میفرماید که دران وقت علامت حرائر آن بود که در روز پوشیده رفتندی و جواری سر برهنه بردندی و چون آن
بدکاران از سر پوشیده کان تحاشی مینمودند لاجرم این آیه آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر قل لازواجک بگوی مر زنان خود را و
بناتک و مر دختران خود را و نساء المؤمنین و زنان مؤمنان را که بوقت بیرون رفتن از خانه یدنین نزدیک
کنند اندو فرو گذارند علیهن بر سرها و بدنهای خویش من جلابیبهن ط چادرها خود را یعنی وجوه و ابدان
خود را بدان بپوشند ذلک آن پوشیدن سرها ادنی نزدیکتر است ان یعرفن بآنکه بشناسند بصلاح و عفت و بآن
متمیز شوند بآزادی فلا یؤذین ط پس ایذا کرده نشوند یعنی زانیان تعرض نکنند ایشان را و کان الله و هست خدای
غفورا آمرزنده گناه گذشته چون توبه کنند رحیما ط مهربان که مصلحت بندگان با ایشان بیان میکند لئن لم ینته المنافقون
اگر باز نه ایستند منافقان از نفاق خود و الذین و آنکه بر طرف نشوند آنانکه فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض
بیماریست یعنی زانیان از قصد زنا و میل بفواحش و المرجفون و اگر ترک نکنند مخبران اراجیف یعنی آنانکه خبرهای بد می
افکنند فی المدینة در مدینه از لشکرهای اسلام و مصائب مؤمنات لنغرینک بهم هر آینه تراین کاریم بر ایشان و مسلط

ساکن و اسکنیم بتك ایشان ثم لا یجاورونك پس همسایگی نکنند با تو فیها در مدینه الا قلیلا مگر زمانی اندکی یعنی زود
از شهر بیرون روند ملعونین رانده گان و دور ماندگان اینما ثقفوا هر جا یافته شوند اخذوا گرفته شوند یعنی
بگیرند ایشان را و قتلوا و کشته شوند یعنی بکشند ایشانرا تقتیلا کشتنی بخواری و زاری سنة الله سنت نهاده است
خدای سنتی فی الذین خلوا در آنانکه گذشته اند من قبل پیش از ایشان یعنی مقرر کرده در امم ماضیه که انبیا بقتل مرکات
حکم کنند و لن تجد و نیابی تو لسنة الله مر سنت خدا را تبدیلا بدل کردنی و تغییر دادنی یسئلك الناس میپرسند
ترا مردمان یعنی کفار بامتحان و استهزا عن الساعة از ساعت رستخیز قل بگو انما علمها جز این نیست که دانستن وقت
قیامت عند الله نزدیک خداست و هیچ ملکی مقرب و پیغمبر مرسل را بر آن اطلاع نداده و ما یدریك و چه چیز ترا دانا کند
بدانستن آن یعنی مطلق عمله ای لعل الساعة شاید آمدن قیامت تکون قریبا باشد نزدیک ان الله بدرستی که خدای
لعن الکافرین براند ناکسان و بدکاران را یعنی منکران حشر و بعث را و دور ساخت از رحمت خود و اعد لهم و آماده کرد
برای ایشان سعیرا عذابی افروخته خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن ابدا تاکید است یعنی
همیشه در آتش معذب مانند لا یجدون نیابند ولیا دوستی که ایشانرا بیرون آرد از دوزخ و لا نصیرا و نه مددکاری
که عذاب از ایشان باز دارد یوم تقلب یاد کن روزی را که گردانیده شود وجوههم رویهای ایشان فی النار
در آتش از جهتی بجهتی یعنی گاهی ایشانرا بر پشت خوابانند و گاهی بر روی درافکنند یقولون و ایشان میگویند یا لیتنا
کاشکی اطعنا الله فرمان میبردیم خدای را و اطعنا الرسولا و فرمان برداری میکردیم پیغمبر را و قالوا ربنا و گویند
اتباع و اراذل قوم که ای پروردگار ما انا اطعنا بدرستی که ما فرمان بردیم سادتنا مهتران قبائل خود را و کبراءنا
و بزرگان و پیشوایان را فاضلونا السبیلا پس گمراه کردند ما را یعنی ما را از راه بیرون بردند بافسون و افسانه فریب دادند
ربنا ای پروردگار ما حکم کن میان ما آتهم بده ایشانرا ضعفین دو برابر من العذاب از عذابی که ما را داده زیرا که
هم ضال بوده اند و هم مضل والعنهم و بران ایشانرا لعنا کبیرا راندنی بزرگ که باز خواندن نباشد و مقرر است
که هر کرا حق سبحانه براند دیگر نتواند که بخواند بیت هر کسرا قهر تو راند که تواند خواندن و آنکه را لطف تو خواند نتواند راندنش
یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده اید لا تکونوا مباشید کالذین مانند آنانکه آذوا موسی برنجانیدند
موسی را یعنی پیغمبر من محمد را مرنجانید چنانچه بنی اسرائیل موسی را علیه السلام برنجانیدند و او را بزنا نسبت کردند
و شمهٔ از آن در قصهٔ قارون گذشت. فبرأه الله پس پاک گردانید او را خدای مما قالوا از آنچه گفتند و نیز گفته اند که رشوت
داده بودند تا در حق وی افترا کند بپاکی وی اعتراف نمود یا آنکه با هارون علیه السلام بکوه طور رفتند و
هارون آنجا وفات کرد گفتند تو بر وی حسد بردی و کشتی حق سبحانه ملائکه را فرمود تا او را از تیه بیرون آورده
میان قوم بنهادند و معلوم شد که غیر مقتول است یا خدای او را زنده گردانید تا به برائت ذمهٔ برادر اقرار کرد یا میگفتند

کردی

قولا سدیدا و هو کلمة لا اله الا الله فانها تصلح الاعمال یصلح لکم الاعمال و یقال سدید الاقوال سدید الاعمال و سدید الاعمال سدید الاحوال ١٢ بحر العلوم

که وی عیبی دارد که تنها غسل میکند روزی جامه بر سنگ نهاده بود و باب درآمد آن جامه با سنگ روان شد و میان قوم درآمد و
موسی علیه السلام از پی او میدوید و بنی اسرائیل دیدند که او را هیچ عیبی نیست و کان و بود موسی علیه السلام عند الله
نزدیک خدای وجیها باجاه و قربت یا مقبول یا مستجاب الدعوة یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای گروه گرویدگان بترسید از
خدای در ارتکاب مکاره و بپرهیزید از ایذاء رسول او و قولوا و بگوئید قولا سدیدا سخنی راست و درست و استوار
و ناراستی مکنید چون افک عایشه و قصه زینب و گفته اند قول سدید کلمه لا اله الا الله است یا سخنی که بآن رضای خدای طلبند و قول
جامع درین باب آنست که قول سدید سخنی است که صدق باشد نه کذب و صواب بود نه خطا و جد باشد نه هزل و خالص
باشد نه ممتزج پس چنین سخن گوئید یصلح تا باصلاح آرد خدای لکم برای شما اعمالکم کردارهای شما را یعنی
از اصلاحیت قبول دهد و بران ثواب بر ترتیب سازد و یغفر لکم و بیامرزد برای شما ذنوبکم گناهان شما و من
یطع الله و هر که فرمان برد خدای را و رسوله و پیغمبر او را در آنچه فرماید فقد فاز پس بدرستی که بر خورد از ثمره و برسد بخیر
و بمرادی خود فوزا عظیما فیروزی بزرگ انا عرضنا الامانة بدرستی که ما عرض کردیم امانت را که
طاعت است یا حدود شرع و در موضح فرموده که نماز است و روزه و حج و جهاد و امانات مردم با نگاه داشت زبان از فضولی و گویند
غسل جنابت و بعضی گفته اند بعرض کرد از علی السموات والارض بر آسمانها و زمین والجبال و کوهها بشرط ثواب و عقاب
وقتی که فهم در ایشان آفریده بود فابین پس سر باز زدند ان یحملنها آنکه بردارند امانت را و اشفقن منها و بترسیدند از آن
و گفتند ما مسخر فرمانیم بی آنچه ما آفریده نه محتاج ثوابیم و نه توانا بر کشیدن عقاب یا بر اهل آسمان که ملائکه اند و بر ساکنان
زمین و جبال که حیوانات بری و بحری اند عرض کرد و ابا کردند از روی مخافت نه از روی مخالفت و حملها الانسان و بر
داشت او را آدمی با ضعف بنیت و ناتوانی انه کان بدرستی که هست انسان ظلوما ستمکار بر نفس خود که ابا نمیکرد
اجرام عظام از حمل آن پهلو تهی کردند او بعجز خود قبول کرد جهولا نادان بعاقبت آن یعنی بعقوبت خیانت اگر واقع شود
و عرض امانت لیعذب الله تا عذاب کند خدای المنافقین والمنافقات مردان و زنان منافق را بتضییع امانت والمشرکین
والمشرکات و عذاب کند مردان و زنان مشرک را بخیانت در امانت و یتوب الله و باز گردد خدای برحمت علی المؤمنین
والمؤمنات بر مردان و زنان مؤمن بجهت حفظ امانت و کان الله و هست خدای غفورا آمرزنده تائبان
رحیما مهربان بر ایشان علمای عرفا را درین آیة سخن بسیار است و از انجمله شمهٔ ایراد کرده میشود جمعی معنی آیة را بر آن
فرود آورده اند که عظمت شان امانت بمرتبه ایست که اگر اعراض کنند برین اجرام عظام و ایشانرا شعور و ادراک باشد از حمل آن
ابا کنند و حق آنست که حق سبحانه این اجرام را ادراک و شعور داد و بدیشان عرض کرد تحقیق و ایشان ابا کردند از خشیت نه
از معصیت و ایشان قبول کردن را همت نه از روی قوت شعر آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعهٔ فال بنام من
دیوانه زدند امام قشیری قدس سره آورده که امانت را بر اینها عرض نمود و بر انسان فرض فرمود اینجا عرض بی دستیار زدند

والجا فرض بود در معرض حمل آمدند شیخ جنید قدس سره فرموده که نظر آدم علیه السلام بر عرض حق بود نه بر امانت لذت عرض
ثقل امانت برد و فراموش کرد انید لاجرم لطف ربانی بزبان عنایت فرموده که بر داشتند از تو و نگاه داشتند از تو چون تو بطوع
بار برداشتی بحق هم از میان همه تو برداشتم و حملناهم فی البر والبحر **نظم** راه او را بدان توانا نمود بار او را بدان توان بر داشت
صاحب انوار آورده که شاید که مراد با مانت عقل و تکلیف باشد و چون سما و ارض و جبال را استعداد حمل آن نبود انسان بنا
خود قبول کرد نیز که ظلوم است بواسطه استیلای قوت غضبی و جهول بجهت غلبه قوت شهوی و فایده عقل آنست که قوتین
را از تعدی نگاه دارد بر طریقه اعتدال ثابت دارد و معظم مقصود از تکالیف تعدیل قوتین است که نتیجه صفتین سبعی
و بهیمی اند پس ظلومی و جهولی علت حمل باشد و گفته اند از شان انسانست ظلم و جهل چنانچه گوئی الماء طهور یعنی از
شان اوست طهارت هم چنین این دو صفت از شان آدمیانست اما چون حامل امانت شدند یعنی ترک ظلم و جهل کردند
و جمعی بر مانده اند یا خود این دو صفت نوع انسانست باعتبار اغلب افراد در احقاف آورده که ظلوم و جهول است نزد خلق
نه نزدیک حق و در تفسیر خواجه پارسا قدس سره مذکور است که حق سبحانه عرض کرد امانت را بر اهل آسمان و زمین و جبال
و ابا کردند از حمل آن بجهت عدم استعداد و چون انسان استعداد حمل آن بود نی مضایقه و مبالغه قبول نمود و او ظلوم است
بر نفس خود که افنا میکند ذات خود را در هویت مطلقه و جهول است که غیر حق را نمیشناسد و بقول لا اله الا الله نفی ماسوی میکند
در فتوحات فرموده که امانت اضافت است یا سماء حسنی که بر همه موجودات عرض کردند و انسان قبول کرد و او ظلوم بود
اگر بر نداشتی و جهول است یعنی عالم زیرا که بنهایت علم بالله اعتراف است بجهل و عجز از معرفت العجز عن ادراک الادراک
ادراک و حضرت شاه انوار در بعضی از رسائل خود امانت را بر خلافت ربانی فرموده آورده و گفت که ظلم و جهل ضد عدل و
علم است اما معنی اذا جاوز شیء حدّه انعکس ضدّه اینجا جلوه دارد ظلوم و جهول صیغه مبالغه است و هرگاه این دو صفت
از حد بتجاوز کردند هر آینه بضد خود مبدل خواهند گشت و در روح الارواح میگوید که ظلوما جهولا اینجا مدح است نه ذم آدم
علیه السلام بار معرفت بر داشت فوق الطاقه بود کفتند ظلم کردی بر نفس خود نه انستی که بار کرانست گفت از غیر حق جاهل
بودم آوانه ظلومی و جهولی او در عالم افتاد و عالمیان از سر این غافل در لوامع آورده که آن بو العجبی که عشق را در عالم بشریت
در مملکت ملکیت نیست که ایشان سایه پرورد لطف و عصمت اند مرد سایه پرورد و محب بی درد را قدر و قیمتی نیست
عشق را طایفه در خورند که صوب الجعل فیها من یفسد فیها سرمایه بازار ایشانست و انه کان ظلوما جهولا پیرایه روزگار
ایشانست **بیت** عاشقی را درد بدنامی خوش است عاشقانرا سوزناکی خوش است آفتاب امانت که از برج
عرض الوهیت بتافت آسمان گفت مرا وصف رفعت تا بسته زمین فریاد بر کشید که مرا نعت بسطت واقع است صدا
از کوه بر آمد که مرا اثبات قدم حاصل است ما تحمل این بار ندارم شاید که آفتی با بار نخورد و این صفتها از ما بستانند آدم
خاکی گفت مراجست کز ما بستانند مردانه پیش آمد و باری که هیاکل افلاک نکشیدند بر دوش نیاز گرفته نعره هل من

مزید

مزید زدند آغاز کرد فرمان شد که ای خاکی دلیری همه قوت از کجا آوردی بزبان حالی او میگفت که بار گران بمد دیار مهربان توان
کشید **نظم** آن بار که از بدن او عرش ابا کرد باقوت تو حامل آن بار توان بود القصه خلعت حمل امانت جز بر قامت
با استقامت انسان که منشور انی جاعل فی الارض خلیفه بر نام او نوشته اند راست نیامد و چون کاری بدین عظمت و بهی
بدین ابهت نامزد او شد جهت دفع چشم زخم حسود از شیاطین که دشمنان دیرینه اند سپند انه کان ظلوما جهولا بر آتش
غیرت افکندند **ع** تا کور شود هر آنکه نتواند دید **سورة السبأ** **بسم الله الرحمن الرحیم**
الحمد لله همه سپاسها و ستایشها مر خدایراست **الذی له** آن خدائی که مر او راست **ما فی السموات** آنچه در آسمانها
ست از وسائط جلایل نعم **وما فی الارض** و آنچه در زمینهاست از روابط دقایق جود و کرم **وله الحمد** و مر او راست
ستایش **فی الآخرة** در آن سرای که از روی تکلیف بلکه از لذت سرور چنانچه گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و الحمد لله الذی
صدقنا وعده و الحمد لله الذی احلنا دار المقامة و گفته اند مجموع اهل آخرت مر او را حمد گویند دوستان او را بفضل ستایند
و دشمنان بعدل ستایش نمایند **وهو الحکیم** و اوست کاردان **الخبیر** دانا باحوال بندگان **یعلم** میداند **ما یلج**
آنچه فرو درود **فی الارض** در زمین چون آب باران **وما یخرج** و آنچه بیرون آید **منها** از زمین
چون نبات یا دانست یا آنچه در زیر زمین باشد چون کنوز و دفائن و اموات و آنچه بر روی زمین آید چون حیوان
و عیون و فلزات **وما ینزل** و میداند آنچه فرود آید **من السماء** از آسمان چون ملائکه و کتب و مقادیر و ارزاق و
امطار **وما یعرج فیها** و آنچه بالا میرود در آسمان چون فرشتگان و نامهای اعمال بندگان و دعوات و کلمات طیبه و ارواح
طاهره و در عرایس البیان آورده که آنکه فرود آید یعنی جبرئیل علیه السلام و آنکه بالا میرود یعنی حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم در شب معراج صاحب کشف الاسرار فرموده که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرو می آید بر دلهای اولیا از
واردات و کشوفات و آنچه بالا رود از انفاس اصفیا در همه اوقات با آنچه فرو می آید الطاف کرم است که از بارگاه قدم
متوجه دلها گشته هر جا که بوی آشنائی آید همانجا نزول میکند ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها و آنچه بالا
میرود ناله تائبانست و آه مفلسان که چون سحرگاه از خلوت خانه سینه ایشان روی بدرگاه رحمت پناه آرد فی الحال رقم
قبول بروی کشند که انین المذنبین احب الی من زجل المسبحین **نظم** غلغل تسبیح شیخ هرچند مقبول است ولیکن آه درد
آلوده رند از قبول دیگر است **وهو الرحیم** و اوست مهربان در انعام در اتمام نعمت **الغفور** پوشنده گناهان بیننده رحمت
وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار یا استهزا که **لا تأتینا الساعة** نمی آید بما قیامت **قل بلی** نه
آنست که شما میگوئید آری **وربی** بحق پروردگار من در لباب گفته که ابو سفیان بلات و عزی سوگند خورده که بعث
و نشور نیست حق سبحانه فرموده که ای محمد تو هم سوگند خور که بحق آفریدگار من که بر شما **لتأتینکم** بیاید بشما قیامت
عالم الغیب صفت پروردگار منست یعنی داننده پوشیدها است **لا یعزب** دور نشود **عنه** از علم او یا پوشیده

فبادرت ای کاموا الدنیا الا انه یهنیا الآخرة
وجعیا وفکنوا وقد اللآخرة فلتلتذوا وسرعوا الراجح

نگردد از وی مِثْقَالُ ذَرَّةٍ همسنگ مورچهٔ خورد یا یک ذرهٔ از ذرات هوا فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه
در زمین وَلَا أَصْغَرُ و نیست خوردتر مِنْ ذَلِكَ از مثقال ذره وَلَا أَكْبَرُ و نه بزرگتر از آن إِلَّا مگر آنکه مکتوبست
فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ و مجموع اینها را در لوح ثبت کرده لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا پاداش دهد
آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای شایسته أُولَئِكَ آن گروه مؤمنان لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست
آمرزش خطیات وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی بی رنج و بی طلب و تعب وَالَّذِينَ سَعَوْا و آنانکه بشتافتند فِي آيَاتِنَا در آیتهای
ما یعنی در ابطال آن سعی نمودند مُعَاجِزِينَ عناد کنندگان یا کوشندگان در تعجیز مردم از آن یا بزعم خود پیشی گیرندگان
بر ما تا عذاب ما از ایشان فوت شود أُولَئِكَ لَهُمْ آن گروه مر ایشانراست عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ از سختی آلم رساننده وَيَرَى الَّذِينَ
و دیگر اثبات اشیا در لوح محفوظ برای آنست تا بدانند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را مراد اصحاب پیغمبر است
صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهم یا مؤمنان اهل کتاب و بر هر تقدیر مراد آنست که اهل علم دانند الَّذِي أُنْزِلَ آن چیزیرا
که فرو فرستاده شده است إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو یعنی قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست
وَيَهْدِي و او یعنی آن منزل راه نماید إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ براه خداوند غالب الْحَمِيدِ ستوده بر نعم رغائب وَقَالَ الَّذِينَ
كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند یعنی انکار بعث بعضی را گفت هَلْ نَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ
بر مردی که خبر میدهد شما را یعنی محمد صلی الله علیه وسلم که میگوید إِذَا مُزِّقْتُمْ چون پاره کرده شوید یعنی متفرق سازند
اجزای شما كُلَّ مُمَزَّقٍ هرپاره ساختنی یعنی اجساد شما ریزه ریزه گردد در خاک إِنَّكُمْ بدرستی که شما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ
در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید گشت کافران با یکدیگر گفتند که مردی چنین خبر میدهد أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ آیا
بربندد بر خدای كَذِبًا دروغی متعمدا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ یا بروی جنونی هست که میگوید چیزی که میدانند بَلِ الَّذِينَ
نه چنین است که میگویند بلکه آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ نمیگروند بدان سرای فِي الْعَذَابِ در عذاب اند بلکه بدان جهان
وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ و در گمراهی دور از صواب بدین جهان و صفت ضلال ببعید از قبیل اسناد مجازیست چه بعد صفت ضال
است أَفَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینید و نمیگویند کافران إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ بسوی آنچه در پیش ایشانست وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس
ایشانست مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ از آسمان و زمین إِنْ نَشَأْ اگر خواهیم نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ فرو بریم ایشانرا بزمین أَوْ نُسْقِطْ
یا فرو افکنیم عَلَيْهِمْ بر ایشان كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ قطعهٔ از آسمان بجهت تکذیب ایشان مر اینهای ما را إِنَّ فِي ذَلِكَ
بدرستی که در نظر باسمان و زمین یا در تامل با تقدار بر خسف و اسقاط لَآيَةً هرآئینه دلالتی و عبرتیست لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ
مر هر بندهٔ رجوع کننده را بحق چه ایشان تفکر کنند بر بینا باشند در دلائل قدرت و دقائق حکمت وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ و هرآئینه
دادیم داود را مِنَّا از نزدیک ما فَضْلًا زیادتی بر سائر مردمان که نبوت بوده یا نبوت با پادشاهی یا حسن
خلق با رعیت یا توفیق عدل در حکم یا بخشایش بر عجزه و ضعفا یا حلاوت مناجات یا علم یا آنکه جناب او ملجا و پناهی

بیت و در بیت المعمور آورده که مراد صوت حسن است هرگاه که داود علی نبینا و علیه السلام بزبور خواندن مشغول گشتی سباع و
وحوش از منازل خود بسرعت آمده استماع آواز دلنواز ش کردندی و طیور از نغمات جانفزایش مضطرب گشته خود را از
هوا بر زمین افکندندی نظم ز صوت دلکش جان تازه گشتی ز بحر انداز و قف نی اند از او گشتی سپهر چنگ پشت از خموش
سان از آن بیحال تر نشنوده آوا و بعضی گفته اند فضل آنست که بعد از این میگوید یَا جِبَالُ گفتیم ما که ای کوهها أَوِّبِي
بازگردانید آواز خود را مَعَهُ با داود در وقت تسبیح یعنی موافقت کنید با وی یا سیر کنید با او هرجا که رود هرگاه که
خواهد و این معجزهٔ داود بود علیه السلام هرگاه خواستی کوه با او روان شد وَالطَّيْرَ و مسخر کردیم وی را مرغان تا در
وقت ذکر با او موافق بودندی و مرغان بر زبر سر وی صف بر کشیده بالحان دلاویز امداد نمودندی و بسیار کس
از مستمعان نغمات تاب نهی کردندی بیت چو کرد مطرب من نغمه پرداز ز شوقش مرغ روح آید بپرواز روزی
فرشته بزیارت داود علیه السلام از خدای تعالی آمد و گفت تو پیغمبر خدا و خلیفه اوئی اولی آنست که طعام تو از کسب تو باشد
داود علیه السلام از خدای تعالی پیشه طلبید و امر شد که زره گری کند و اینها بر وی آسان کرد اینک چنانچه میفرماید وَأَلَنَّا لَهُ
الْحَدِيدَ و نرم کردانیدیم مر او را آهن بی آتش و مطرقه چنانچه در دست او بمثابه موم بودی و در روی هر تصرف
که خواستی کردی و فرمان دادیم أَنِ اعْمَلْ بانکه بساز سَابِغَاتٍ زرههای فراخ دامن کشاده وَقَدِّرْ و اندازه نگاه دار
فِي السَّرْدِ در بافتن آن یعنی حلقهای مساوی در هم افکن تا وضع آن متناسب افتد در سیر آورده که هر روز زرهی
تمام کردی و بشش هزار درم بفروختی چهار هزار تصدق کردی و دو هزار نفقه عیال ساختی و در لباب گوید چون
وفات کرد شش هزار زره در خزانه او بود وَاعْمَلُوا صَالِحًا و دیگر گفتیم ای داود تو با اهل بیت خود عمل کنید صالحا علی
شایسته یعنی خالص از اغراض إِنِّي بدرستی که من بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید بَصِيرٌ بینا ام و لائق آن پاداش
خواهیم داد وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر کرده شد مر سلیمانرا باد غُدُوُّهَا شَهْرٌ رفتن او با مداد یکماهه راه وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ و
شبانگاه نیز ماهه شهری صباح از تدمر بیرون آمد و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شبانگاه را بکابل رفتی و اینجا
بیتوته نمودی وَأَسَلْنَا لَهُ و جاری کردیم برای او عَيْنَ الْقِطْرِ چشمهٔ مس گداخته را تا از معدن بیرون آمدی چون
آب روان و آن موضعی بود از یمن بقرب صنعا در ماهی سه روز سیلان کردی و از آن مس هرچه خواستی ساختند وَمِنَ الْجِنِّ و
رام کرده شد مر او را از دیوان مَنْ يَعْمَلُ کسی که کاری کردی بَيْنَ يَدَيْهِ پیش وی بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان پروردگار
او و مقرر کردیم که وَمَنْ يَزِغْ هر که بگردد و مایل شود مِنْهُمْ از دیوان و سرکشی کند عَنْ أَمْرِنَا از فرمان ما
و از طاعت سلیمان نُذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ از آتش افروخته در عقبی و گویند در دنیا ملکی تازیانه
آتشی در دست داشت مقرر شده بود که موکل باشد بر دیوان و هر که از فرمان سلیمان سرکشید از آن تازیانه را بر وی
زند و او را بسوزد يَعْمَلُونَ لَهُ میکردند برای سلیمان مَا يَشَاءُ آنچه میخواست مِنْ مَحَارِيبَ از غرفهای

خوش و منظرهای دلکش در وسیط آورده که محراب منزلی را گویند که بدرجه بدو باید رفت و گفته اند محاریب ابنیهٔ
مواضع حرب است چون قلعهای بلند و حصارهای ارجمند و دیوان برای سلیمان علیه السلام در ولایت یمن حصنهای
عجیب ساخته بودند چون مرواح و بینون و هنده و هنیده و فلتوم و غمدان و امثال ان **وَتَمَاثِيلَ** و میسا ختند تمثالها
و صورتها ملائکه و انبیا علیهم السلام بر وجهی که مردمان عبادت بر دیدند تا مردمان ان را مشاهده نموده بر همان وجه پرستش
نمایند و در ان زمان اتخاذ تصاویر مباح بوده و در عین آورده که تمثالها از آهن بصورت ادمیان میساختند و حق سبحانه
بوقت محاربه با اعدا روح در ایشان میدمید تا در قتال قوی و صلیب باشند و گفته اند تمثال دو شیر ساخته بودند در زیر
تخت او و مهیات دو کرکس انگیخته بر بالای تخت چون سلیمان علیه السلام خواستی که بتخت براید ان شیران دستهای
خود را بر افراختندی تا پا بر ان نهاده بر بالا رفتی و چون بر ان تخت نشستی کرکسان بالهای خود فرا سایه کردندی
وَجِفَانٍ و میکردند برای وی کاسهای چوبین و عظیم **كَالْجَوَابِ** مانند حوضهای بزرگ **وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ** و
دیگهای بلند بر سه پایه نهاده چون کوههای اورده‌اند طباخ بوده که در یک دیگهای طعام بختندی و هنوز در
بعضی از ولایات شام دیگهای چنین از سنگ تراشیده موجود است **اعْمَلُوا** و گفتیم عمل چنین کنید **آلَ دَاوُودَ** ای
ال داود **شُكْرًا** برای سپاس داری چنین نعمتهای ثابت پنداشته‌اند سرور معده که ال داود علی نبینا و علیه
السلام ساعات لیل و نهار را قسمت کرده بودند و در هر ساعتی یکی از ایشان قایم بود بشکر الهی و عبادت پادشاهی
وَقَلِيلٌ و اندکی **مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ** از بندگان من سپاس دارند شکر انرا گویند که بدل و زبان و جوارح اکثر اوقات مراسم
بشکر گذاری اداکند و داود چون چنین استغراق در شکر خود را از شکر عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتی است مستدعی
شکر دیگر و از ینجا گفته اند الشکور من یری عجزه عن الشکر **نظم** حد شکر حق نداند هیچکس • حیرت آمد حاصل دانا و بس
آن بزرگی گفت با حق در نهان • کای پدید آرنده هر دو جهان • ای منزه از تن و فرزند و جفت • کی توانم شکر نعمتهات گفت
پیک حضرت داد ش از ایزد پیام • گفتش از تو این بود شکر مدام • چون تو در بند این تقدیر بشناختی • شکر نعمتهای ما پرداختی
آورده‌اند که بنای بیت المقدس را داود علیه السلام اغاز کرد و سلیمان علیه السلام در اتمام آن سعی بلیغ بجای آورده هنوز
یکسال کار مانده بود که متقاضی اجل بسلیمان علیه السلام در آمده طلب ودیعت روح نموده سلیمان علیه السلام کسان خود را وصیت
کرد که مرگ مرا فاش مکنید و مرا بعد از مرگ بر عصای من تکیه دهید تا جن از عمل خود باز نمانند و مهم مسجد با تمام
رسد پس چون سلیمان علیه السلام در گذشت بشنید و بر ...ن گذاردند و او را با عصا تکیه دادند دیوان از دور وی را
زنده می‌پنداشتند و همان کار که نامزد ایشان شده بود قیام مینمودند تا بعد از یکسال اسفل عصای او را دابة الارض بخورد
یعنی لینک و او بر زمین افتاد همگنانرا موت او معلوم شد دیوان فی الحال فرار نموده در شعاب جبال و اجواف بوادی
کریختند قال الله تعالی **فَلَمَّا قَضَيْنَا** پس آنهنگام که قضا کردیم **عَلَيْهِ الْمَوْتَ** بر سلیمان مرگ را و او را مرده بر عصا تکیه

دارند

ق ابن عباس رض کانت سبأ علی ثلث فراسخ من صنعاء
وکانت اخصب بلاد الله تخرج المرأة المکتل فتعمل بیدها
وتسیر بین تلک الشجرة فیمتلئ المکتل مما یساقط فیه
من الثمر ١٢ م ٦ نبیل ١٢

۲۸۳

تکیه داده اند **مَا دَلَّهُمْ** دلالت نکرد دیوان را **عَلَى مَوْتِهِ** بر مرگ او **إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ** مگر چوب خواره از زمین بر آمده **تَأْكُلُ**
میخورد **مِنْسَأَتَهُ** عصای او را **فَلَمَّا خَرَّ** پس آنهنگام که بیفتاد سلیمان **تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ** دانستند دیوان **أَنْ لَوْ كَانُوا**
آنکه اگر بودندی که البته **يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ** دانستندی غیب را که ان جن آن بود که غیب میدانند و بر مردم چنین ظاهر
میکردند حق سبحانه میفرماید که اگر ایشان بغیب دانا بودندی **مَا لَبِثُوا** درنگ نکردندی یکسال **فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ** در عذاب
خوار کننده یعنی تکالیف شاقه که ایشان را در عمل عمارت بود **لَقَدْ كَانَ** بدرستی که بود **لِسَبَإٍ** مر اولاد سبا بن یشجب
بن یعقوب بن قحطان را **فِي مَسْكَنِهِمْ** در مسکنهای ایشان **آيَةٌ** علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت کاملهٔ او در مختار
نامه آورده که قبیله‌ای سبا در حوالی آن مآرب از ولایت یمن منزل بود در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزل مجده فرسخ
و قرب ایشان در اعلی وادی بود از چشمهٔ در پایان کوهی کاهی بود که ناصل آب از ولایت شهر پایاب ایشان در اعلی وادی
بود از چشمه ضم شدی و خرابی کردی از بلقیس که والیهٔ ولایت ایشان بود درخواست کردند تا سدی بست در دهانهٔ
دو کوه تا آبهای اصلی و زاید آنجا جمع میشد و سه ثقبه بر ان سد ترتیب کرد تا اول ثقبهٔ اعلی بگشایند و آب بزمین و عمارت
خود برند و چون کم شود وسطی و با آخر سفلی و ایشان بر یمین و یسار منازل خود باغها داشتند مشتمل بر درختان میوه
دار کما قال الله تعالی **جَنَّتَانِ** آنکه در ما کن اهل سبا گفته شد هر بستان بود **عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ** از راست و چپ منازل ایشان
اگرچه در هر طرف باغ بسیار بود اما از تقارب اشجار همه بمثابه یک باغ مینمود **كُلُوا** گفت پیغمبر ایشان که سیزده پیغمبر
بود علیه السلام مر ایشان را گفت بخورید **مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ** از روزی پروردگار خود کثرت میوهٔ ایشان بمثابه بود
که کسی زنبیل بر سر نهادی و بزیر درختان بگذشتی از طرف پر میوه شدی بی انکه دست بان کردندی پس پیغمبر گفت
این نعمتها بخورید **وَاشْكُرُوا لَهُ** و شکر گوئید مر خدا را **بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ** این شهر که خدای شما را در وی روزی میدهد
شهری پاکیزه است هوای تندرست و آب شیرین و خاک پاک **نظم** شهری چو بهشت از نکوئی • چون باغ ارم
بتازه روئی • در اغار بشه و کیک و کژدم نبودی • و شپش در جامها نیفتادی • و هر غریبی که آنجا رسیدی شپش در جامه
او بمردی **وَرَبٌّ غَفُورٌ** و پروردگاری آمرزنده است مر کسی را که توبه کند از ترک
فَأَعْرَضُوا پس ایشان روی بگردانیدند از پیغمبر خود و شکر گذاری ننمودند و در حبیب است که سیزده پیغمبر بایشان
آمد همه را تکذیب کردند تا بعد از آن پیغمبر خود و شکر گذاری ننمودند و در حبیب است که سیزده پیغمبر بسا پیغمبری اخذ
در زمان پادشاه ذی الاذعار بن حبیشان بعد از بعث حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بدیشان امد و او را بسیار رنجانیدند
حق سبحانه موشهای دشتی در زیر بند ایشان پدید آورده بغرمود تا بند را سوراخ کردند و نیم شب که همه در خواب
بودند بند شکسته شد و سیل در آمد منازل و حدائق ایشان غرق گشت و بسیاری مردم و چهارپای هلاک شدند
چنانچه فرمود که چون اعراض کردند **فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ** پس فرستادیم بر ایشان **سَيْلَ الْعَرِمِ** سیل صعب و گفته اند

عرم بند ابست یا نام وادی که آب از وامد یا اسم موش دشت که بند نسوراخ کرد وَبَدَّلْنَاهُمْ و بدل دادیم ایشانرا بِجَنَّتَيْهِمْ
بباغهای ایشان جَنَّتَيْنِ دو باغ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ خداوند میوهای تلخ وَأَثْلٍ و شوره کز و چنین موضعی راجنت گفتن بطریق
مشاکله است وَشَيْءٍ و چیزی مِنْ سِدْرٍ از کنار قَلِيلٍ اندک یعنی دران شوره زارها اندک میوه کنار دادیم تا یاد
کنند از آن میوها فوت شده ذَٰلِكَ این عذاب جَزَيْنَاهُمْ پاداش دادیم ایشانرا بِمَا كَفَرُوا بسبب آنکه کفران
نعمت ورزیدند پس سل کافر شدند وَهَلْ نُجَازِي و آیا عقاب کرده میشود إِلَّا الْكَفُورَ مگر ناسپاس و حفص نجازی خوانند
فعل متکلم معلوم و کفور را منصوب سازد یعنی آیا پاداش میدهیم مگر ناسپاس را جزاء عام است مؤمن و کافر را مجازات
خاصه کفار است آورده اند که بنایای سیا نزد پیغمبر خود آمده گفتند شناختیم پروردگار خود را و پس از این اگر نعمتها از ما
فرماید ناسپاسی نکنیم و عبادتی بجای آریم که هیچ قوم نکرده باشند حق سبحانه دیگر باره درهای نعمت بر ایشان کشوده فرمود که
وَجَعَلْنَا و کرده ایدیم بَيْنَهُمْ میان سبا وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي و میان آن دیهها که یکدم خود بَارَكْنَا برکت دادیم فِيهَا
دران ولایت شام چون فلسطین و اردن و اریحا و ایلیا قُرًى ظَاهِرَةً دیههای متصل آشکارا و متصل بیکدیگر در عیبت
المعاشیکو یدکه از مارب که منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار و هفصد دیه پدید آمد وَقَدَّرْنَا و تقدیر کردیم فِيهَا السَّيْرَ
دران دیهها رفتن مردم را بمقادیر مراحل بیان کردیم و گفتیم سِيرُوا بروید فِيهَا درین دیهها لَيَالِيَ وَأَيَّامًا روزها
و شبها آمِنِينَ امان یافتگان از دشمن و سباع بجهت کثرت خلق یا از جوع و عطش جهت آبادانی مواضعها بقیه سبا
اغنیا تجارت کرده از یمن بشام میرفتند چاشت در دیهی بودند و شام در دیهی توانگر ان بر درویشان حسد آمد که میان
ما و ایشان هیچ فرق نیست بیاده و مفلس این راه را همچنان میروند که سواره و توانگر فَقَالُوا پس گفتند اغنیاء ایشان رَبَّنَا
ای پروردگار ما بَاعِدْ دور کن بَيْنَ أَسْفَارِنَا میان منازل سفرهای ما یعنی بیابانها پدید کن از منزلی تا منزلی تا مردم
بی زاد و راحله سفر نتوانند کرد وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ و ستم کردند بدین دعا بر نفس خود و ما آن دیهها را خراب کردیم فَجَعَلْنَاهُمْ
پس کرده ایدیم اهل سبا را أَحَادِيثَ سخنان یعنی ایشان بنحوی یاد کویند که از آبادانی بخرابی بدل کردند وَمَزَّقْنَاهُمْ و پراکنده
ساختیم كُلَّ مُمَزَّقٍ همه پراکندگی ساختنی تا یکی از بیشان در مارب نماند قبیله غسان از ایشان بشام رفت و قضاعه بمکه و اسد
بحرین و انمار بیثرب و جذام بتهامه ماندند بعمان و این کلمه ضرب المثل شد که تفرقوا ایدی سبا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین
ذکر کردیم لَآيَاتٍ هر آینه عبرتها است لِكُلِّ صَبَّارٍ مر صبر کننده را بر محنتها شَكُورٍ سپاس کوینده بر نعمتها در کشف الاسرار
آورده که اهل سبا در خوشحالی و فراغ بالی بیکبیز رانیدند بسبب بی صبری بر عافیت و ناشکری بر نعمت رسید بدیشان
آنچه رسید نظم ای کرو زعافیت شکوت نکردم لاجرم دستی که در آغوش بود اکنون بدندان میگزم وَلَقَدْ صَدَّقَ و بدرستی
که راست یافت عَلَيْهِمْ بر اهل سبا و اصح آنست که بر همه کافران إِبْلِيسُ ظَنَّهُ ابلیس کمان خود را یعنی کمان برده
بود شیطان که مت بر بنی آدم بسبب غضب و شهوت که در نهاد ایشان نهاده اند دست یابم و ایشانرا بکراهکنم کمان او در

باره اهل غوایت راست شد فَاتَّبَعُوهُ پس پیروی او کردند در شرک و معصیت إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مگر کروهی از مؤمنان که مستثنی اند
وَمَا كَانَ لَهُ و نبوده مر ابلیس را عَلَيْهِمْ بر آنانکه کمان او در ایشان محقق شد مِنْ سُلْطَانٍ تسلطی و استیلائی إِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای
آنکه جدا کنیم مَنْ يُؤْمِنُ کسی را که میکرود بِالْآخِرَةِ بدان سرای مِمَّنْ هُوَ از آنکس که او مِنْهَا فِي شَكٍّ از آخرت
در کمانست تا بدانند اولیا ما اهل ایمان و ارباب کمان را وَرَبُّكَ و آفریدکار تو عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها حَفِيظٌ
نکاه باشت قُلِ بکوای محمد بمشرکی ملیح را که ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ بخوانید آنانرا که کمان برده اید ایشانرا
خدایان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی ملائکه که میپرستید بخوانید تا از ایشان در جذب منافع و دفع مکاره هیچ مددی یابید
یعنی ایشانرا نمی عرض آن فریدکان اختیاری و اقتداری نیست با همه کافرانرا بکو که بخوانید آلهه خود را تا هیچ اجابت میکنند که مطلقا
لَا يَمْلِكُونَ مالک نیستند ایشانرا مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنک مورچه را از چیزی فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین
وَمَا لَهُمْ و نیست بتان یا فرشتگانرا فِيهِمَا در آسمان و زمین مِنْ شِرْكٍ هیچ شرکتی نه در آفریدن و نه در تصرف
کردن وَمَا لَهُ و نیست مر خدای را مِنْهُمْ از ملائکه و اصنام در تقدیر و تدبیر مِنْ ظَهِيرٍ هیچ یاری و مددکاری
وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ و سود نکند شفاعت کس عِنْدَهُ نزدیک خدای یعنی کمان شفاعت که بملائکه یا اصنام دارید محقق
نخواهد شد زیرا که درخواست نفع ندهد إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ مگر کسی را که دستوری داده باشد خدای لَهُ برای او شفاعت
کردن یا مأذون باشد بدرخواست نمودن و در دفع قیامت منتظر باشد هم شافع و هم مشفوع او در ترس و فزع کذرانند تا از
حضرت عزت چه فرمان رسد و این انتظار میبرند حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ تا چون برداشته شد فزع را عَنْ قُلُوبِهِمْ از دلهای ایشان
و دستوری شفاعت دهند قَالُوا کویند بعضی از ایشان بعضی را که مَاذَا قَالَ چه چیز گفت رَبُّكُمْ پروردگار شما در
باب شفاعت قَالُوا الْحَقَّ کویند سخن راست و درست کفت و فرمود که مؤمنانرا شفاعت کنند نه مشرکانرا وَهُوَ الْعَلِيُّ
الْكَبِيرُ و خدای برتر است و بزرکوار ترازانکه پیغمبر و فرشته بی اذن او شفاعت توانند کرد قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ بکو که روزی
میدهد شما را مِنَ السَّمَاوَاتِ از آسمان بباران وَالْأَرْضِ و از زمین بنبات قُلِ اللَّهُ و هم خود بکو روزی دهد
خدای چه آن سؤال را بجز این جوابی نیست و اگر کافران از خوف الزام بزبان نکویند بدل معترفند وَإِنَّا و دیگر بکوی با ایشان
که ما مؤمنان که روزی دهنده را یکی کوییم و پرستش کنیم أَوْ إِيَّاكُمْ یا شما مشرکان که جمادرا که در مراتب امکانیه فروتر از آن
نیست با واجب الوجود شریک سازید لَعَلَىٰ هُدًى بر راه راستیم أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ یا در کمراهی آشکارا قُلْ لَا
تُسْأَلُونَ بکو پرسیده نخواهید شد عَمَّا أَجْرَمْنَا از آنچه ما میکنیم از بدی وَلَا نُسْأَلُ و ما پرسیده نخواهیم شد عَمَّا
تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید قُلْ يَجْمَعُ جمع کند بَيْنَنَا میان ما رَبُّنَا پروردگار ما روز قیامت ثُمَّ يَفْتَحُ پس حکم کند بَيْنَنَا
بِالْحَقِّ میان ما براستی و بحق را بیوستان وصال فرستد و مبطل را بزندان وبال وَهُوَ الْفَتَّاحُ و اوست حکم کننده
در قضایای مشکله الْعَلِيمُ دانا بحکو نکی حکم قُلْ بکو أَرُونِيَ الَّذِينَ بنمایید بمن آنانرا که أَلْحَقْتُمْ بر بسته اید

بِهِ بخدای شُرَكَاءَ ایشان را یعنی بنمائید تا بکدام صفت بتان را شریک سیان بید در عبادت كَلَّا این انبازی درست نیست
بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ بلکه اوست خدای غالب بر همه پس کسی که با او دم شرکت تواند زد الْحَكِيمُ دانا با حکام صواب
و موصوف بحکمت بالغه پس کدام کس را با او رتبه شرکت توان داد نظم وحده لا شریک له صفتش وهو الفرد اصل معد نش
شرک را سوی وحدتش ره نی عقلش از کنه ذاتش آگه نی هست در راه کبریا و جلالش شرک نالایق و شریک محال وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم
ترا إِلَّا كَافَّةً مگر فرستادنی عام و شامل لِلنَّاسِ مر همه مردمان را از احمر و اسود یا نفرستادیم مگر بعامهٔ خلق و این خصا
افضلیت آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه که مبعوث بوده بهمه افراد انسان و جنیان و غیر او هیچکس از انبیا بتمام جن
و انس مبعوث نبوده نظم ترا دادند منشور سعادت و زان پس نوع انسان آفریدند پری را جمله در حبل تو کردند
پس آنگاهی سلیمان آفریدند و گفته اند که کافه برای مبالغه است چون علامه و شاید یعنی نفرستادیم ترا مگر بازدارنده مردمان
از شرک بَشِيرًا مژده دهنده بفضل کسی را که بتوحید اقرار کند وَنَذِيرًا و بیم کننده بعدل آنرا که بشرک اصرار کند وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند فضائل و کمالات ترا و جبلی مرکب ایشانرا بر مخالفت تو میدارد
وَيَقُولُونَ و میگویند از فرط جهالت که مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعدهٔ عذاب یا قیامت را إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما
یعنی رسولان و مؤمنان صَادِقِينَ راست گویان قُلْ لَكُمْ بگو شما را مِيعَادُ يَوْمٍ وعدهٔ روزیست که چون برسد لَا
تَسْتَأْخِرُونَ بازپس نباید عَنْهُ از آن روز سَاعَةً مقدار اندک زمان وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ و پیشی نکیرید اورده اند
که کفار مکه اهل کتاب را از احوال پیغمبر صلی الله علیه وسلم پرسیدند ایشان گفتند ما در کتب خود نعت او خوانده ایم او
پیغمبر برحق است ابوجهل و امثال او گفتند ما بکتاب شما نیز ایمان نداریم و این آیه نازل شد که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گفتند
آنانکه نگرویدند مر اهل کتاب را که لَنْ نُؤْمِنَ ایمان نیاریم بِهَٰذَا الْقُرْآنِ بدین قرآن که محمد فرود می آید وَلَا بِالَّذِي و
نه بدان کتاب نیز که فرود آمده بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی إِذِ الظَّالِمُونَ چون ستمکاران یعنی مشرکان
مَوْقُوفُونَ باز داشتگان باشند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه هر آینه ببینی امری صعب و کاری هول
يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ باز میگرداند برخی از ایشان إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ بسوی برخی دیگر سخن یعنی محاوره میکنند و سخن بر هم میکردانند
يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا میگویند آنانکه زبون گرفتگان بودند یعنی تابعان و پس روان لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که سرکشی میکردند
یعنی پیشوایان و بزرگان لَوْلَا أَنْتُمْ اگر نمیبودید شما یعنی اضلال و اغوای شما نمیبود لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ هر آینه میبودیم
گرویدگان اما شما ما را گمراه کردید و از ایمان باز داشتید قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گویند آنانکه گردن کشی کرده بودند لِلَّذِينَ
اسْتُضْعِفُوا مر آنانرا که در دنیا زبون و بیچاره گرفته بودند أَنَحْنُ آیا ما صَدَدْنَاكُمْ باز داشتیم شما را عَنِ الْهُدَىٰ
از قبول هدایت بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ پس از آنکه آمد بشما بَلْ كُنْتُمْ بلکه شما بودید بنفس خود مُجْرِمِينَ گناه کاران
شرک ارنده کان وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بودند لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که از قبول حق سر میکشیدند

بل

بَلْ نه چنین است که ما بخود کافر شدیم بلکه مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مکر شما در شب و روز باز داشت ما را إِذْ تَأْمُرُونَنَا چون
میفرمودید ما را أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ یا نکه کافر شدیم بخدای وَنَجْعَلَ و فرا گیریم لَهُ أَنْدَادًا مر او را همتایان وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ و
پنهان کردند بعد از گفت و شنید پشیمانی شوند از عمل خود و پنهان دارند پشیمانی را از یکدیگر تا برسرزنش نمانند و بعضی اسرار را
بمعنی اظهار دانند و این لغت از اضداد است یعنی ظاهر کردند پشیمانی لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آنهنگام که ببینند عذاب را وَ
جَعَلْنَا الْأَغْلَالَ و بکنیم غلهای آتشین فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا در گردن آنانکه نگرویدند از تابعان و متبوعان ایراد مستقبل بلفظ
ماضی جهت تحقق وقوع است و وضع مظهر بجای مضمر اشعاریست بموجب اغلال ایشان هَلْ يُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوند مر دمان
یعنی نشوند إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مگر بآنچه باشند که عمل کنند پس تسلیه حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم میگوید وَمَا أَرْسَلْنَا
و نفرستادیم فِي قَرْيَةٍ در هیچ دیهی و شهری مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری إِلَّا قَالَ مگر آنکه گفتند مُتْرَفُوهَا متنعمان
و متکبران آن دیه مر آن پیغمبران را إِنَّا بدرستی که ما بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ بآنچه فرستاده شده اید بآن یعنی بزعم خود
كَافِرُونَ ناگرویدگانیم وَقَالُوا نَحْنُ و دیگر گفتند که ما أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا بیشتریم از جهت اموال و اولاد
یعنی مال و فرزند ما بیش از شماست پس باید که رسالت سزاوار تر باشیم از شما وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُعَذَّبِينَ عذاب
کرده شدگان یعنی خدای ما را عذاب نخواهد کرد زیرا که ما را نعمت کرامت کرده پس بمحنت خواری نخواهد ساخت قُلْ
إِنَّ رَبِّي بگو بدرستی که پروردگار من يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میکند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که
میخواهد از اهل شرک و معصیت بمشیت خود نه برای کرامت او وَيَقْدِرُ و تنگ میکند بر هر که میخواهد بحکمت خود نه
بجهت مذلت او وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند و گمان میبرند که کثرت اموال و اولاد
برای شرف و کرامت است و شاید از روی استدراج بود وَمَا أَمْوَالُكُمْ و نیست مالهای که بشما داده ایم وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه
فرزندانی را که بشما ارزانی داشته ایم بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ بآن خصلتی که نزدیک کرداند شما را عِنْدَنَا نزد ما زُلْفَىٰ
نزدیک کردانیدنی چه تقریب إِلَّا مَنْ آمَنَ باشد و شمار آن نیست پس اموال و اولاد کسی را بحق نزدیک نمیکرداند إِلَّا مَنْ آمَنَ
مگر کسی را که بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عملی که صلاحیت قبول داشته باشد یعنی اموال خود را نفقه کند در راه حق و اولاد
خود را علم دین بیاموزد و در صلاح تربیت نماید فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه لَهُمْ مر ایشانراست جَزَاءُ الضِّعْفِ پاداش
دو تو یعنی زیاده نیاده یکی را ده و بیش تا هفتصد بِمَا عَمِلُوا بسبب آنکه کردند از نیکیها وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ و ایشان در
غرفهای بهشت آمِنُونَ ایمنند از مکاره و آفات و شدائد و مخافات وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ و آنانکه میشتابند و کوشش مینمایند
فِي آيَاتِنَا در ابطال آیهای ما یعنی قرآن و بران زبان طعن میکشایند مُعَاجِزِينَ در حالتی که گمان میبرند که ما را عاجز
خواهند ساخت از انزال آن یا میدم را از پیش رفتن و ایمان آوردن بدان أُولَٰئِكَ آن گروه فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ در عذاب
درد و رنج حاضر آورده شدگان باشند قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو بدرستی که آفریدگار من يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میکند روزی لِمَنْ

يشاء براي هر كه بخواهد من عباده از بندگان مؤمن و مطيع خود بمحض قدرت ويقدر له و تنگ ميكند روزي را براي او
بر وجه حكمت وما انفقتم و آنچه نفقه ميكنيد من شيء از چيزي كه شما راست در راه خداي فهو يخلفه پس خداي
عوض ميدهد او را در دنيا يا ذخيره مي نهد براي او در آخرت و در حديث آمده كه هر بامداد دو فرشته از آسمان نزول مينمايند
يكي ميگويد اللهم اعط للمنفق خلفا خداوندا مر نفقه كننده را عوض ده و ديگري دعا ميكند كه اللهم اعط ممسكا تلفا خداوندا مال ممسك را عوض
تلف ساز نظم بله در ره حق ناموجب عز و شرف كردد ... ته ببري جم اندك زماني را تلف كردد وهو و خداي
خير الرازقين بهترين روزي دهندگانست يعني غير او كه چيزي بكسي ميدهد واسطه ايصال رزق و رازق حقيقي
اوست ويوم يحشرهم جميعا و ياد كن روزي را كه جمع كنيم بتو مليح را از جماعت ثم نقول پس گوييم بروجه سرزنش و لفظ بنا بخواند
يعني خداي همه را حشر كند پس بگويد للملائكة مر فرشتگان را اهؤلاء اياكم آيا اينگروه اند كه شما را كانوا يعبدون
مي بودند كه ميپرستيدند و اين سؤال جهت تقريع مشركانست و قطع طمع ايشانست از شفاعت ملائكه قالوا گويند فرشتگان
سبحانك پاكي تراست از آنكه غير ترا پرستند انت ولينا تويي خداوندا معبود ما و ماخوذ را ... مبدا بهم
بهيچ وجه معبود بيت خود را حواداريم يا توئي دوست ما من دونهم بجز ايشان يعني ما و ايشان را هيچ دوستي نيست و حاشا
پرستش ايشان رضا داده باشيم بل كانوا بلكه بودند كه از جهل و غوايت يعبدون الجن ميپرستيدند ديوان را يعني فرمان
ايشان ميبردند در پرستش آلهه باطله با متمثل ميشدند بصورتها متنوعه و در خيال ايشان مي افكندند كه اينها ملائكه اند
اكثرهم بيشتر آدميان بهم بديوان مؤمنون گرويدگانند يعني متابعت ايشان ميكنند فاليوم پس امروز كه
همه حكمها مر خدايراست لا يملك مالك نميشود بعضكم بعضي از شما لبعض براي بعضي نفعا سودي را ولا
ضرا و نه زياني را يعني معبود باطله را براي عابد خود قوت رسانيدن سود و دفع كردن زيان نيست ونقول و گوييم
للذين ظلموا مر آنكسانرا كه ستم كردند بوضع عبادت در غير موضع آن ذوقوا عذاب النار بچشيد عذاب آتش التي كنتم
بها تكذبون آن آتشي كه بوديد كه بدان تكذيب ميكرديد و دروغ مي پنداشتيد واذا تتلى و چون خوانده شود عليهم
بر كافران آياتنا آيتهاي ما يعني قرآن بينات آيتهاي روشن قالوا گويند ما هذا نيست اين كلام كه
ميخواند اينكس يعني محمد صلى الله عليه وسلم الا رجل يريد مگر مردي كه ميخواهد ان يصدكم آنكه باز دارد شما را عما كان از آنچه
كه بودند كه ميپرستند يعبد آباؤكم ميپرستيدند پدران شما يعني مدعاي او آنست كه شما را از بت پرستي منع كند و
بدين و آييني كه احداث كرده در آرد و تابع خود سازد وقالوا و گفتند ما هذا نيست اين كلام كه ميخواند يعني قرآن الا
افك مگر دروغي مفترى بر بافته و بخداي اضافت كرده وقال الذين كفروا و گفتند آنانكه نگرويدند كفار مكه
للحق مر پيغام راست را لما جاءهم آنهنگام كه آمد بديشان يعني قرآن ان هذا نيست اين الا سحر مبين مگر
سحري آشكارا ايشان اين سخن از كجا ميگويند وما آتيناهم و حال آنكه نداده ايم ايشانرا من كتب از كتابها قبل

فرو فرستاده كه همواره يدرسونها بخوانند آنرا و از آنجا دليل آرند بر بطلان قرآن وما ارسلنا اليهم و نفرستاده ايم بسوي ايشان
قبلك پيش از تو يعني در زمان فترت من نذير هيچ بيم كننده يعني پيغمبري كه ايشانرا بحق دعوت كند و بر تكذيب اين بيم نمايد
وكذب الذين من قبلهم و تكذيب كردند انبيا را آنانكه پيش از ايشان بوده اند وما بلغوا و حال آنكه نرسيده اند معشار ما آتيناهم
بده يكي آنچه ما داده بوديم ايشانرا از فرط قوت و طول عمر و كثرت مال يا نداده بوديم بپيشينيان مر اهل زمان ترا ده يك
آنچه بر بعضي دلالات و اسباب هدايات فكذبوا رسلي پس تكذيب كردند پيشينيان پيغمبران مرا فكيف كان پس چگونه
بود نكير انكار من بر ايشان يعني تا ببينيد بدن من ايشانرا و عذاب كردن بر قوم تو نيز بترسند از مثل اين حالات قل
انما اعظكم بگو جز اين نيست كه پند ميدهم شما را و ميفرمايم بواحدة بيك چيز ان تقوموا و آن چيز آنست كه برخيزيد
از مجلس پيغمبر صلى الله عليه وسلم لله براي خداي و پراكنده شويد مثنى در دو تا يعني يكديگر مشاورت كنيد وفرادى
و يك يك تا از ازدحام خاطر شما شوريده نشود ثم تتفكروا پس تفكر كنيد در امر محمد و از مبدا حال او تا اين غايت اطوار
او را در نظر آريد تا بدانيد كه البته ما بصاحبكم نيست اين يار شما را من جنة هيچ ديوانگي كه او را بر دعوي رسالت
باعث باشد بلكه ميدانستيد كمال عقل او را و برهانه كافي است بر صدق قول او ان هو نيست او الا نذير لكم مگر
بيم كننده مر شما را بين يدي پيش از وقوع عذاب شديد عذابي سخت كه عذاب آخرتست قل ما سألتكم بگو آنچه
ميطلبم شما را من اجر از مزد براي رسالت فهو لكم پس آن مر شما راست يعني هر مزدي كه براي اين رسالت
بخواستم بشما بخشيدم مراد نفي سؤال است يعني هيچ اجري نميخواهم ان اجري نيست مزد دعوت من الا على الله مگر بر
خداي وهو على كل شيء و او بر همه چيزها شهيد گواه است قل ان ربي بگو بدرستي كه پروردگار من يقذف
بالحق مي افكند حق را يعني وحي را القا ميكند بر هر كه خواهد يا سخن راست و درست را منتشر ميسازد در آفاق مراد انتشار
دين اسلام و اظهار احكام آنست علام الغيوب اوست داناي پوشيدها و هيچ چيزي بر وي مخفي نيست قل جاء الحق بگو
آمد سخن راست و درست يعني قرآن يا اسلام يا بعثت پيغمبر وما يبدئ الباطل و پيدا نمي آورد باطل يعني ابليس يا بت چيزي
وما يعيد و باز نميگرداند يعني تا در بعثت بر خلق و بعث قل ان ضللت بگو اگر بلغزيدم از راه حق چنانكه گمان ميبريد
فانما اضل پس جز اين نيست كه ميلغزم على نفسي بر نفس خود يعني وبال آن بر من است وان اهتديت و اگر بر راه
راست روم فبما يوحي پس بسبب آنست كه وحي مي فرستد الي بسوي من ربي پروردگار من كه حق جز توفيق
هدايت وابسته بعنايت او نيست انه سميع بدرستي كه خداي شنواست دعاي بندگان را قريب نزديكست
باميد نيازمندان ولو ترى و اگر ببيني كافرانرا اذ فزعوا چون ترسان شوند نزديك مرگ يا بوقت بعث يا در
روز بدر ببيني امري عجيب يا هول فلا فوت پس نباشد هيچ فوت يعني بگريختن و پناه بحصن دادن عذاب ايشان
فوت نشود واخذوا و گرفته شوند من مكان قريب از جاي نزديك يعني از روي زمين بزير زمين يا از صحراي بدر

بجاه و در بعضی از تفاسیر آمده که این ایه در شان سفیانی و قوم اوست که در اخر الزمان خروج کند و بشکری از شام بجهت تخریب
کعبهٔ معظمه زادها الله ترتیب نماید و آن جمع در بادیه بر جهت فرو روند پس معنی اخذوا من مکان قریب بدین تفسیر آنست
که از تحت اقدام خود ماخوذ کردند و از تمام آن لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت بمکه برود و دیگری که ناجیهٔ جهنی گویند
روی بر قفا کشته خبر قوم بسفیانی رساند **وَقَالُوا** و گویند منزکان مکه یا لشکر سفیانی بر وقت مرگ یا زمانی خسف **آمَنَّا بِهِ** ایمان
آوردیم بخدای یا به پیغمبر یا بحشر یا بالایمان کرد انید بدینها **وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاوُشُ** و از کجا باشد ایشان را بازکشتن و حفص بغیر همز
میخوانند و آن بمعنی تناول است یعنی از کجا بود ایشان را فرا گرفتن ایمان **مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ** از موضع دور که آن عالم اخرتست
و محل تکلیف ایمان دنیاست و نزدیک باس آخرت مشهور شده پس ایمان سود نکند **وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ** و حال آنکه نکرویدند
بخدای یا برسول او یا ببعث **مِنْ قَبْلُ** پیش ازین که در حین تکلیف بودند **وَيَقْذِفُونَ** و می افکنند **بِالْغَيْبِ** بپوشیدگی
سخنان را یعنی بگمان خود سخنان میکنند و برقرآن و رسول طعن میکردند **مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ** از جای دور یعنی دور بودند
از آنچه می کنند و نمیدانستند که چه میگویند **وَحِيلَ** و جدا کرده شد **بَيْنَهُمْ** میان ایشان **وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ** و میان آنچه
آرزو میبردند از قبول ایمان و رجوع بدنیا **كَمَا فُعِلَ** همچنانکه کرده شد همین عمل **بِأَشْيَاعِهِمْ** با شباه ایشان
از کافران گذشته **مِنْ قَبْلُ** پیش ازین یعنی ایمان باس از ایشان نیز قبول نکردند **إِنَّهُمْ** بدرستی که ایشان **كَانُوا**
بودند **فِي شَكٍّ مُرِيبٍ** در کمانی بتهمت افکننده و مضطرب سازنده سورهٔ فاطر **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
الْحَمْدُ ستایش که شایسته ثنای که سزاوار بود **لِلَّهِ** مر خدای را که مراو را ثنا و ستایش است **فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**
نو سازنده و پدید آرنده آسمانها و زمینها **جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ** کردانندهٔ فرشتگان **رُسُلًا** رسولان یعنی فرستادهٔ ایشان
برسالت و انبیا علیهم السلام و گویند رسالات الهی به پیغمبران رسانند بوحی و بیاری لیا بالهام و بمومنان برؤیای صادقه
پس صفت فرشتگان میکند **أُولِي أَجْنِحَةٍ** خداوندان بالها **مَثْنَى** دو دو برای طیران **وَثُلَاثَ** و سه سه **وَرُبَاعَ**
و چهار چهار برای آرایش مراد خصوصیت این اعداد نیست و نفی زیاده بر آن چه در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام
شش صد هزار بال دارد **يَزِيدُ** زیاده میکند خدای **فِي الْخَلْقِ** در آفرینش خود **مَا يَشَاءُ** آنچه میخواهد یعنی در
اجنحهٔ ملائکه می افزاید تا از چهار زیاده بشود میکند خدای ... در آفرینش خود واضح آنست که مراد خلق آدمیان است
و زیاده ایشان یا عقلیه باشد چون فصاحت و علم و کرم یا جسمانیه چون حسن صورت و ملاحت عینین و گفته اند
حظ نیکو ست یا صحبت در دلهای خلق امام قشیری رحمه الله تعالی فرموده که علو همت است یا رضای بتقدیر یا شوق
بمرتبه قرب و در حقایق سلمی آورده که تواضع در اشراف و سخا در اغنیاء و تعفف در فقراء و صدق در مومنان و شوق
در محبان **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای **عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ** بر همه چیز از رسالت ملک و زیادت در خلق **قَدِيرٌ** توانا است
مَا يَفْتَحِ اللَّهُ آنچه بگشاید خدای **لِلنَّاسِ** برای مردمان و فرستد بدیشان **مِنْ رَحْمَةٍ** از بخشایش چون

نعمت و عافیت و صحت و علم و توبه **فَلَا مُمْسِكَ** پس بازگیرنده نیست **لَهَا** مر آن را **وَمَا يُمْسِكْ** و آنچه باز گیرد از مرد مات
از آثار بخشش خود **فَلَا مُرْسِلَ** پس هیچ فرستنده نیست **لَهُ** مر آن را **مِنْ بَعْدِهِ** از پس باز گرفتن آن **وَهُوَ
الْعَزِيزُ** و اوی غالب است در باز گرفتن **الْحَكِيمُ** صواب کار در فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید ارباب فهم
برآنند که از غیب ناجسته و ناخواسته آید و آن دو قسم یکی مواهب صوریه چون رزق نامکتسب و دیگر مطالب معنویه و آن علم لدنی
است نا آموخته باشد و شریعت موافق نا شنیده یا دل آشنا شیخ الاسلام قدس سره فرموده آه ازین علم نا آموخته باشد و معیت
کاه در ان غرقم و کاه در ان سوخته **نظم** دست لطفش نسخهٔ علم حکیم * قلم بر صفحهٔ دل زد رقم * علم اهل دل نه
از مکتب بود * بلکه از تلقین خاص رب بود **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا** ای آدمیان یاد کنید **نِعْمَتَ اللَّهِ** نعمتهای خدا را که
انعام فرموده است **عَلَيْكُمْ** بر شما از ارسال رسل و اد رار رزق **هَلْ مِنْ خَالِقٍ** ایا هست هیچ آفریننده **غَيْرُ
اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ** بجز خدای که روزی دهد شما را **مِنَ السَّمَاءِ** از آسمان بباران **وَالْأَرْضِ** و از زمین بگیاه
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزاوار نیست مگر او **فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ** پس کجا کردانیده میشوید از راه توحید **وَ
إِنْ يُكَذِّبُوكَ** و اگر بدروغ دارند ترا اهل مکه **فَقَدْ كُذِّبَتْ** پس بدرستی که تکذیب کرده شد **رُسُلٌ** فرستادگان
مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو و ایشان صبر کردند تو هم اقتدا کن بدیشان در شکیبا ئی **وَإِلَى اللَّهِ** و بسوی خدای
تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز کردانیده شود همه کارها و ترا بر صبر و ایشان را بر تکذیب جزا دهد **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** ای مردمان
إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعدهٔ خدا در حشر و جزا **حَقٌّ** راست و درو خلف نباشد **فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ** پس
باید که بازی ندهد شما را و نفریبد **الْحَيَاةُ الدُّنْيَا** زندگانی دنیا تا آن آخرت فراموش کنید **وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ** و باید
که فریفته نکند شما را **بِاللَّهِ** بکرم خدای **الْغَرُورُ** شیطان فریبنده یعنی با وجود اصرار بر معصیت از روی
مغفرت در دل شما افکند و اگر چه این ممکن است اما مثابه تناول زهر است بامید دفع طبیعت مر آن را یا معاونت یا ات
بر نکات فرموده که یکی از مکاید ابلیس آنست در توبه یعنی توبه بنده را در تاخیر می افکند که فرصت باقیست عمر
نقد را از دست مده **نظم** امشب همه شب یار می و شاهد باش * چون روز شود توبه کن و زاهد باش *
عاقل باید که بدین فریب از راه نرود و این نکته النرصة تمر مر السحاب غافل نگردد **ع** عذر یافند اقلندی عمر بداد
را که دید **إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ** بدرستی که شیطان مر شما را **عَدُوٌّ** دشمنی است بعد اوت قدیمی مرا **فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا**
پس فرا گیرید شما هم مر او را دشمن و از و حذر نموده در مجامع احوال بدو اعتماد منمایید از بزرگی پرسیدند که چگونه
شیطان را دشمن گیریم گفت از آنچه آرزو مرو ید و متابع نفس خود مشوید و هرچه کنید باید که موافق شرع و مخالف طبع
باشد **إِنَّمَا يَدْعُو** جز این نیست که میخواند شیطان با تباع هوا و میل بدنیا **حِزْبَهُ** گروه خود را یعنی پیروان و محرمات
بر دارنده **لِيَكُونُوا** تا باشند در اخر آخرت با او **مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ** از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ **الَّذِينَ**

كَفَرُوا آنانكه كافر شوند و دعوت شيطان را اجابت كردند لَهُمْ مر ايشانراست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذاب سخت در آخرت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانكه گرويدند و با شيطان مخالفت ورزيدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و كردند عملهاي خالص و پاكيزه لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ايشانراست آمرزش از پس رويدگان ايشان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزدي بزرگ يعني ثواب وافر در بهشت أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ آيا كسي كه آراسته شد براي او سُوءُ عَمَلِهِ زشتي عمل او را فَرَآهُ پس ديد آن عمل زشت را حَسَنًا نيكو يا شد چون كسي كه تميز كند حسن را از قبيح و هريك را ببيند بصفتي كه واقع باشد در موضع آورده كه مراد ابوجهل است يا عاص بن وائل و سوء عمل ايشان شرك و تكذيب است و بعضي گويند كه مراد يهود و نصاري اند و سوء عمل ايشان عناد و مكابره با سيد عالم صلي الله عليه وسلم يا خوارج و سوء عمل ايشان تأويلات باطله فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستي كه خداي يُضِلُّ فرو گذارد و گمراه كند مَنْ يَشَاءُ هركرا خواهد وَيَهْدِي و راه نمايد و توفيق دهد مَنْ يَشَاءُ هركرا خواهد فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ پس بايد كه نرود نفس تو يعني هلاك نشود عَلَيْهِمْ بر گمراهي ايشان حَسَرَاتٍ براي حسرتها متوالي كه ميخوردي و تأسفهاي گوناگون كه داري بر فعلهاي ناخوش ايشان مكن كه هريك از آن مقتضي حسرتست يعني رنج محو بر ايشان و جان در سر كار ايشان مكن إِنَّ اللَّهَ بدرستي كه خداي عَلِيمٌ داناست بِمَا يَصْنَعُونَ بآنچه ميكنند و بر آن ايشانرا جزا خواهد داد وَاللَّهُ و خداي الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ آنست كه فرستاد بادها را يعني شمال و جنوب فَتُثِيرُ سَحَابًا پس برانگيختند ايشان ابر را ايراد ماضي بلفظ مضارع جهت استحضار اين صورت مشتمل بر حكمت فَسُقْنَاهُ پس برانديم ابر را عدول بتكلم جهت اختصاص فعل است يعني ما توانائيم و بس كه برانيم إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ بر زمين مرده و افسرده يعني با جاي آن فَأَحْيَيْنَا پس زنده كرديم بِهِ الْأَرْضَ بآبي كه از ابر نازل شد زمين را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگي و افسردگي او كَذَلِكَ النُّشُورُ همچنين است زنده كردن يعني احياء اموات و برانگيختن اموات در صحت مقدوريت يكسانست مَنْ كَانَ هركه باشد كه براي خود يُرِيدُ الْعِزَّةَ خواهد ارجمندي كو طلب عزت از پرستش خدا كن فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا پس مر خدا راست همه عزتها و بعزة او رسول و مؤمنان متعزز كردند فلله العزة ولرسوله وللمؤمنين عزت در ملازمت اوست و مذلت در مخالفت او بيت عزيزي كه هركه از درش سر بتافت بهر در كه شد هيچ عزت نيافت إِلَيْهِ بسوي رضاي او يا بمحل قبول او يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ بالا ميرود سخنان پاك يا صحائف كه آنها در مكتوبست ميل صعود ميكند وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ و عمل شايسته يَرْفَعُهُ بر ميدارد آنرا و بمحل قبول ميرساند چه مجرد قول بي عمل صالح كه اخلاص است نافع نيست يا كلم الطيب دعاست و عمل صالح صدقه مساكين و در اغلب اجابت دعا بصدقات است يا كلمه دعاي ايمه است و عمل تأمين جماعتيان يا عمل كلم تكبير غزاست و عمل شمشير زدن يا كلم استغفار است و عمل ندم و در همه صورت برداشته و كلم عمل است و بعضي ضمير فاعل را در يرفعه عايد بكلمه طيب داشته كه قول لا اله الا الله است و گويند توحيد بر دارد عمل را چه قبول اعمال بتوحيد است و يك وجه در كشاف آنست كه خداي بر دارد عمل صالح را يعني قدر و مرتبه او را رفيع سازد مراد عمل مؤمن مخلص است

كه هيچ چيز بقيمت آن نيست و كاري كه ريا با آن آميخته باشد از هر چيز خراب تر و بيمقدارتر باشد نظم كرت هيچ اخلاص در بوم نيست از اين دركي چون تو محروم نيست ز رغبت اگر دوربي قيمتست ز ريب اگر خالص بود حرمتست وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ و آنانكه پنهان ميكنند و ميسازند مكرهاي بد را مراد مكرهاي قريش است نسبت با حضرت رسالت صلي الله عليه وسلم و آنچه در دار الندوه انديشيدند در باره ايشان از حبس و قتل و اخراج در سوره انفال گذشت لَهُمْ مر ايشانراست يعني ماكرانراست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذاب سخت در آخرت وَمَكْرُ أُولَئِكَ و مكر آن گروه هُوَ يَبُورُ او كاسد شود و از پيش نرود وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و خداي بيافريد شما را يعني بدر شما را مِنْ تُرَابٍ از خاك ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس شما را از نطفه ثُمَّ جَعَلَكُمْ پس كرد ايشان شما را أَزْوَاجًا صنفها يا مردان و زنان كه مزاوجه كنيد وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى و بار نگيرد يعني آبستن نشود هيچ زني وَلَا تَضَعُ و ننهد آنچه در شكم اوست يعني نزايد إِلَّا بِعِلْمِهِ مگر بدانش خداي يعني حمل و وضع و مدت و زمان هريك معلوم است وَمَا يُعَمَّرُ و زندگاني داده نشود مِنْ مُعَمَّرٍ هيچ دراز عمري وَلَا يُنْقَصُ و كم كرده نشود مِنْ عُمُرِهِ از عمر معمري ديگر يعني كه بعمر اول نرسد مراد آنست كه نيست زيادت عمر و نقصان آن إِلَّا فِي كِتَابٍ مگر در لوح محفوظ يعني درازي و كوتاهي زندگاني مقرر و مقدر شده إِنَّ ذَلِكَ بدرستي كه تقدير طول و قصر عمر عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خداي آسانست وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ و مساوي نيست دو دريا هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ آن آب شيرين گوارنده شَرَابُهُ آشاميدن او وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ و آن ديگر آب شور با تلخي گزاينده وَمِنْ كُلٍّ و از هريك دو دريا تَأْكُلُونَ ميخوريد لَحْمًا طَرِيًّا گوشتي تازه يعني ماهي وَتَسْتَخْرِجُونَ و بيرون مي آريد از دريا شور حِلْيَةً پيرايه از لؤلؤ و مرجان تَلْبَسُونَهَا ميپوشيد يعني ميپوشند زنان شما بعضي بر آنند كه اين ضرب مثل مؤمن و كافر است كه مساوات ميان ايشان صورت نه بندد و وجه يكي از حلاوت ايمان عين عذب و عرفان است و ديگر از مرارت عصيان بحر اجاج كفر و طغيان بيت آن آب حيات آمد و اين نقش سراست اين عين خطا باشد و آن محض ثواب است وَتَرَى الْفُلْكَ و مي بيني كشتيها را فِيهِ در هريك ازين دو دريا مَوَاخِرَ شكافندگان آب و روندگان بدان لِتَبْتَغُوا تا طلب كنيد مِنْ فَضْلِهِ از بخشش خداي يعني ربح تجارت وَلَعَلَّكُمْ و شايد كه شما تَشْكُرُونَ سپاس گوئيد خدا را بر چنان نعمتي يُولِجُ اللَّيْلَ در مي آرد شب را فِي النَّهَارِ در روز يعني مقدار از شب در روز مي افزايد تا زمان روز زيادت ميكند از زمان شب و آن در روز يعني مقدار از شب در روز مي افزايد تا زمان روز زيادت ميكند از زمان شب و آن دو ربيع ربيعي و صيفي است وَيُولِجُ النَّهَارَ و داخل ميكند روز را فِي اللَّيْلِ در شب يعني از ساعات روز بر ساعت شب مي افزايد تا ساعات شب زائد بود از ساعات روز و آن در دو ربيع خريفي و شتوي است وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام كرد آفتاب و ماه را يعني مسخر فرمان خود ساخت كُلٌّ يَجْرِي هريك از اين دو ميرود لِأَجَلٍ مُسَمًّى براي وقت نام برده يعني تا زمان معلوم كه دور خود تمام كند تا روز قيامت كه ازان سير خود باز مانند ذَلِكُمُ اللَّهُ آن خداي كه خالق و فاعل اين اشياست رَبُّكُمْ آفريدگار و پرورندگار شماست

له الملک مر ورا است پادشاهی والذین تدعون و آنها که میخوانید و میپرستید من دونه بجز وی ما یملکون مالک نیستند من قطمیر پوست خستهٔ خرما را پس مالک علی الاطلاق و معبود باستحقاق اوست ان تدعوهم اگر بخوانید آنها که معبودان باطل شما اند یعنی دعا کنند برای جلب نفعی یا دفع ضری لا یسمعوا نمیشنوند دعاءکم خواندن شما زیرا که جمادی اند و جماد را شنوائی نباشد ولو سمعوا و اگر بر سبیل فرض بشنوند ما استجابوا لکم اجابت نکنند شما را و مراد شما ندهند زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع و دفع مکاره و یوم القیمة و روز رستخیز یکفرون بشرککم کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی معترف کردند ببطلان آن شرک که شما آورده اید یا منکر شوند پرستش شما را و گویند ما کنتم ایانا تعبدون و لا ینبئک و خبر نکند از حقیقت کارها هیچ خبر کننده مثل خبیر مانند دانای بحقیقت امور که آن خداوند است سبحانه و تعالی صاحب لباب آورده که اضافت مثل بخدای جائز نیست پس این مثلی است در کلام عرب شائع گشته و استعمال کنند در اخبار بچیزی که سخن او فی نفس الامر معتمد علیه و موثوق به باشد یا ایها الناس ای مردمان انتم الفقراء شما محتاجانید الی الله بخدای یعنی بر وزی او و آمرزش او و خشنودی او و بهشت او والله و خدای هو الغنی او بی نیاز و بی نیاز مطلق خود منعم بر جمیع موجودات الحمید ستوده بر نعمت کامل و فضل شامل و باید دانست که ماهیات ممکنه در وجود محتاجند بفاعل و انتم الفقراء اشارت بآنست و حق سبحانه بکمال ذاتی موقوف است بوجود اعیان ممکنات پس در ایجاد از غنی است کبری مستحق حمد است و ثنا کلمه الحمید بدان ایمای مینماید و از این رباعی بدین معنی توان برد نظم تا حق کرد بجمله اوصاف عیان ٭ واجب آید که ممکنات ابد بیان ٭ ورنه بکمال ذاتی از آدمیان ٭ فرد است و غنی جنانچه خود کرد بیان ان یشأ اگر خواهد خدای یذهبکم ببرد شما را از روی زمین یعنی هلاک کند و یأت بخلق و بیارد و بیافریند بکان جدید نو یعنی قومی که از شما فرمان بردارتر باشند یا گروهی بیارد که کس ندیده و نشنیده بود وما ذلک و نیست بردن شما و آوردن دیگران علی الله بر خدای بعزیز دشوار و لا تزر و بر ندارد وازرة نفسی گرانبار از گناه دیگری را الی حملها بر داشتن یعنی از گناهان وی لا یحمل بر داشته نشود منه شیء از گناه او چیزی یعنی هیچ چیز از گناه داعی بر ندارد ولو کان و اگر چه باشد ذا قربی خداوند خویشی یعنی هر چند گناهکاری خویشان و کسان خود را بخواند و درخواست کند که چیزی از خطیات او بر دارند هیچکس اجابت نکند زیرا که همه بخود درمانده باشند انما تنذر الذین جز این نیست که تو ای محمد صلی الله علیه و سلم بیم کنی آنانرا که یخشون ربهم میترسند از پروردگار خود بالغیب پوشیده یعنی در خلوتها اثر خشیت بر ایشان ظاهر است نه در صحبتها یا عذاب او از ایشان پوشیده است و میترسند از آنچه نادیده اند او اقاموا الصلوة و بپای داشته اند نماز را تخصیص تو بسنده کاشتنا و نماز گزارندگان بانذار از جهت آنست که ایشان بدان منتفع اند ومن تزکی و هر که پاکیزه بود از معاصی فانما یتزکی پس جز این نیست که پاکیزه بود لنفسه برای نفس خود زیرا که نفع آن بدو عاید است والی الله المصیر و بسوی

خدا است بازگشت همه پس پاکیزه کار را بر تزکیهٔ ایشان جزا خواهد داد وما یستوی الاعمی و برابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا گمراه والبصیر و بینا یعنی مومن یا عالم یا راه یافته ولا الظلمات و مساوی نیست تاریکیها یعنی باطل یا معصیت ولا النور و نه روشنائی یعنی حق یا طاعت ولا الظل و مساوی نباشد سایه یعنی ثواب یا بهشت یا راحت ولا الحرور و نه حرور و حرارت یعنی عقاب یا دوزخ یا شدت وما یستوی الاحیاء و مساوی نیست زندگان ولا الاموات و نه مردگان یعنی مومنان برابر نیست با کافران ان الله یسمع بدرستی که خدای میشنواند و فهم میکناند من یشاء هر کرا میخواهد بتوفیق و هدایت وما انت و نیستی تو بمسمع بشنواننده سخن من فی القبور آنرا که در قبرها اند در گورند فی القبور ترشیح تمثیل کنار است باموات ان انت نیستی تو الا نذیر مگر پیغمبری بیم کننده و بر تو همین ابلاغ و انذار است و بس مصرع نیست پیغمبران الا البلاغ انا ارسلناک بدرستی که فرستادیم ترا بالحق بدین حق که اسلام است بشیرا مژده دهنده بمؤمنان بهشت و نذیرا و بیم کننده از عقوبت وان من امة و نبود هیچ کروهی از امم سابقه الا خلا مگر آنکه گذشته فیها در میان ایشان ترسیده از پیغمبران خود را جاءتهم آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران فرستاده بر ایشان بالبینات بحجتهای روشن یا معجزهای هویدا وبالزبر و بنامهای آسمانی چون صحف شیث و ادریس و ابراهیم علی نبینا و علیهم السلام وبالکتاب المنیر و بکتاب روشن کننده یعنی احکام حلال و حرام چون توریة یا انجیل ثم اخذت الذین کفروا پس بعد از تکذیب گرفتم آنانرا که نگرویدند فکیف کان پس چگونه بود نکیر انکار من بدیشان بعقاب و عذاب الم تر آیا نمی بینی ان الله انزل که خدای فرو فرستاد من السماء ماء از آسمان باران آبی فاخرجنا پس بیرون آوردیم عدول بتکلم جهت تخصیص فعلست یعنی ما توانائیم که بیرون آریم به بدان آب ثمرات از میوه ها مختلفا الوانها در حالتی که مختلفست رنگهای او یعنی گوناگونست اصناف آن و گویند مراد اشکال و هیئات است ومن الجبال و از آنچه ما آفریده ایم از کوهها جدد راههای مختلف اللونست و در تفسیر مقدسی آورده که خطوط ملونه بیض سفید ها وحمر مختلف الوانها و سرخها که گوناگونست رنگهای آن در شدت و ضعف یعنی بغایت سرخ و برخی از آن فروتر وغرابیب سود و سیاهها بغایت سیاه ومن الناس و از آدمیان والدواب و از جنبندگان والانعام و از چهارپایان مختلف هست آنچه بود گوناگون الوانه رنگهای او کذلک و مانند اختلاف الوان ثمار و جبال و هر که نداند قدرت خدای را بر آفریدن اشیاء عالم بنوع بتحویل هر چیزی از حالی بحالی چگونه از خدای ترسد انما یخشی الله جز این نیست که میترسند از خدای من عباده العلماء از جمله بندگان او دانایان چه شرط خشیت دانستن و علم بصفات و افعال اوست پس هر که دانش او بیشتر ترس او افزونتر حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله انما فرمود که انا اخشاکم بالله ان الله عزیز بدرستی که خدای غالب است در انتقام کشیدن از کسی که نترسد از وی غفور آمرزنده است مر تائب کار را ان الذین یتلون بدرستی که آنانکه میخوانند یا متابعت میکنند کتاب الله

کتاب خدا اند که قرائت وَأَقَامُوا الصَّلَوٰةَ و بپای داشته اند نماز را بآداب و شرائط آن وَأَنفَقُوا و نفقه کرده اند در راه ما
مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه روزی دادیم ایشان را سِرًّا پنهان از خوف آنکه بریا آمیخته نگردد وَعَلَانِيَةً و آشکارا بطمع آنکه
سبب رغبت دیگران گردد بتصدق یا سر در صدق نه بوده و علانیه در معروضه يَرْجُونَ امید میدارند بر این عملهای
تِجَارَةً لَّن تَبُورَ بازرگانی که کاسد نبود و زیان بدان نرسد بلکه در روز بازار قیامت متاعی اعمال ایشان رواجی تمام یابد
و این عملها کرده اند لِيُوَفِّيَهُمْ تا تمام کرد اند خدای یعنی بتمامی بدیشان رساند أُجُورَهُمْ مزدهای کردار
ایشان را وَيَزِيدَهُم از بخشش خود یعنی بیفزاید بر مزد ایشان و ایشان را نیز شفاعت دهد در باب آورده که شفاعت
ایشان را قبول کند درباره جمعی که واجب شده باشد ایشان را آتش إِنَّهُ بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده است
مکتمان گناه کاران را شَكُورٌ مزد دهنده سپاس داران را وَالَّذِي أَوْحَيْنَا و آنچه وحی کرده ایم ما إِلَيْكَ بسوی تو
مِنَ الْكِتَابِ از قرآن هُوَ الْحَقُّ او راست و درست مُصَدِّقًا موافق لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچه پیش او که پیش از آن
بوده از کتب یعنی متابع عقاید و اصول احکام آنها است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِعِبَادِهِ به بندگان خود لَخَبِيرٌ
داناست ضمایر ایشان را بِيد اند بَصِيرٌ بیناست ظواهر ایشان را می بیند و احوال آنها که تصدیق قرآن و تکذیب آن کنند
بر وی پوشیده نیست آنکه فرمود که ثُمَّ أَوْرَثْنَا ما کتابهای متقدمه بر امم سالفه فرستادیم پس میراث دادیم الْكِتَابَ
قرآن را یعنی تاخیر کردیم آن را تا عطا دهیم آن را الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا آنان را که برگزیده ایم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما یعنی امت حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم عطا را میراث خواند چه میراث مالی باشد که بی تعب و طلب بدست آید همچنین عطیه قرآنی
بی جست و جوی مؤمنان بمحض عنایت ملک منان بدیشان رسید یا بیگانه را در میراث دخلی نیست دشمنان نیز از قرآن
بی بهره اند یا در سهام ورثه از میراث تفاوت هست چون ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و کسی باشد
که تمام برد اینجا نیز بهرهای اهل قرآن متفاوت هر کسی بقدر استحقاق و اندازه استعداد خود از حقایق قرآن بهره مند شوند
ع زین بزم یکی جرعه طلب کرد و یکی جام فَمِنْهُمْ پس بعضی از این بندگان ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ ستمکار است بر نفس خود بتقصیر
در عمل کردن بقرآن وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ و بعضی از ایشان میانه روندگان که عمل کنند بدان در اغلب اوقات وَمِنْهُمْ و از ایشان
سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ پیشی گیرنده است به نیکوئیها که پیوسته عمل نماید با حکام قرآن بِإِذْنِ اللَّهِ بدستوری خدای و بتوفیق او
ذَٰلِكَ این توریث و اصطفا هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ او هست بخشایش بزرگ امیر المؤمنین عمر فاروق میفرماید که از حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم شنودم که درین آیه فرمود که سابق ما پیش رونده پیشی گیرنده است و مقتصد ما نجات یافته است و
ظالم آمرزیده شده و در تفسیر ثعلبی آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم این سه طایفه را تفسیر فرموده و گفته سابق
آنها اند که بی حساب ببهشت روند و مقتصد آنانکه حساب ایشان سبک کنند و ظالم ... که سابق ما اهل جهاد
و مقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل بادیه که نه بجهاد بیند و نه دولت جماعت یابند

و ظالم آنانکه مدت در موقف حساب بمانند و حق سبحانه و تعالی برحمت ... امام

امام ابو اللیث رحمه الله آورده که سابق آنست که قبل از هجرت ایمان آورده و مقتصد آنکه بعد از هجرت و قبل الفتح گرویده و ظالم آنکه
بعد از فتح مکه بدان اسلام درآمده اهل تفسیر و تذکیر وارباب تحقیق و تدقیق درین سه طایفه سخن بسیار گفته اند برای تبرک اینجا
کلمه چند ثبت افتاد بر ترتیب که در قرآن مذکور است یعنی افتتاح بظالم و اختتام بسابق سهل بن عبد الله تستری قدس سره گفته که
آنان جاهل اند و متعلم و عالم و گفته اند طالب دنیا و مایل عقبی و متوجه بمولی یا صاحب کبیره و مرتکب صغیره و مبرا از جرم یا مصر بر
ذنوب و تائب و معاید و ثابت بر توبه از اول تا آخر یا آنکه معاش او بر معاد غلبه کند و آنکه متعلق هر دو باشد و آنکه معاد او
بر معاش اغلب جرید یا پرستنده بر عادت و عابد بخوف و طمع و عبادت کننده مر حق الله یا جنح کننده نزدیک بلا و صبور در بلا
و لذت یابنده از بلا یا آکل حرام و مایل شبهت و خورنده حلال یا مشغول از ذکر و مشغول بذکر و متوجه بمذکور یا مجرم و تائب
و متقی یا غافل و طالب و واجد یا آنکه ظاهر او به از باطن بود و آنکه سر و علانیه او مساوی باشد و آنکه نهان او به از آشکار ابود
یا آنکه اضعاف ستاند و ندهد و آنکه هم ستاند و هم دهد و آنکه دهد و نستاند یا آنکه زیادت از قوت طلبد و آنکه همین جوینده
قوت باشد و آنکه مطلقا قوت طلب نکند امام قشیری قدس سره فرموده که این سه گروه اهل سخا و جود و ایثار ند یا طالبان
نجات و درجات و مناجات در حقایق سلمی آورده که ناظر از خود بخود و نگرنده از خود بآخرت و ناظر از حق بحق صاحب فتوحات روح
الله روحه میگوید که ظالم آنست که پیوسته در خواب غفلت باشد و مقتصد آنکه گاهی بیدار گردد و سابق آنکه همیشه بیدار بود و
در لطایف گفته که ظالم از نعمت بمنعم نگرید و مقتصد از منعم بنعمت و سابق از منعم بمنعم یعنی با مشاهده منعم در ساخته و از و بنعم نپردازد
نظم نعیم هر دو جهان میکند بر ما عرض دل از میانه تمنا ندارد الا دوست حق سبحانه هیچ از ایشان سابقه این
نگرد و این تشریف ارزانی نداشت رقم اصطفا بر صحیفه حال همه کشیده و ابتدا بظالم کرد تا شرمنده نگردند و برحمت بی غایت
امیدوار باشند نظم نباید از من آلوده طاعت خالص ولی برحمت فضلت امید وارم هست و گفته اند تقدیم ظالم از روی
فضل است و تاخیرش از راه عدل و حق سبحانه فضل را از عدل دوست دارد تاخیر سابق جهت آنست تا بثواب که دخول
جنانست اقرب باشد یا جهت آنکه اعتماد بر عمل خود نکند و بطاعت معجب نگردد که عجب آتشی است که چون برافروخته شود
هزار خرمن عبادت بدو سوخته شود نظم ای پسر عجب آتشی عجیب است کرم ساز تنور بولهب است هرجا
شعله از جیب زهره بالعلم و زهد دید بسوخت جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت يَدْخُلُونَهَا در آیند این سه گروه
در آن يُحَلَّوْنَ پیرایه بسته شوند فِيهَا در آن بهشتها مِنْ أَسَاوِرَ از دستوانها که باشد مِن ذَهَبٍ از زر خالص
وَلُؤْلُؤًا و از مروارید صافی در عین المعانی آورده که دستوانه زر و مروارید حلیه ملوک عرب بوده و بدیشان اختصاص
داشته چنانچه تاج پادشاهان عجم وَلِبَاسُهُمْ و پوشش این گروه فِيهَا حَرِيرٌ در بهشت دیبا باشد نه چون دیبای
دنیا یعنی ازرشته و بافته کرم نبوده وَقَالُوا و گویند این جمع چون از حزم دوزخ برهند و بروضه بهشت برسند الْحَمْدُ لِلَّهِ
ستایش و ثنا مر خدای را الَّذِي أَذْهَبَ آن خدای که ببرد عَنَّا الْحَزَنَ از ما اندوه دوزخ را یا خوفی که از رد طاعات داشتیم

بتول آن از ما متدع کردانید و کفته اند مراد مهموم دنیا ست چون بیم موت یا وسوسهٔ ابلیس یا امر معیشت جوع و عطش یا خوف سلطان
یا دغدغهٔ حاسد و یا غصه إِنَّ رَبَّنَا بدرستی که آفریدگار ما لَغَفُورٌ آمرزنده گناهکاران است شَكُورٌ جزا دهنده و سپاس داران
الَّذِي أَحَلَّنَا آن خدایی که فرو آورد ما را دَارَ الْمُقَامَةِ برای اقامت که جنت است و از وی انتقال بموضع دیگر نخواهد بود مِنْ
فَضْلِهِ از بخشش و کرم خود نه بعمل ما لَا يَمَسُّنَا نمیرسد ما را فِيهَا دران سرای اقامت نَصَبٌ رنجی جهت طلب
معیشت و سائر مشقتها که در دنیا بوده وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا و نمیرسد ما را درینجا لُغُوبٌ ماندگی و ملالی چه کلفتی و محنتی نیست دروی
بلکه همه عیش و حضور و فرح و سرور است وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند بخدای و رسول لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ مر ایشانراست
آتش دوزخ لَا يُقْضَى حکم کرده نشود عَلَيْهِمْ بر ایشان بمرگ وقتی که در دوزخ باشند فَيَمُوتُوا تا بمیرند و از عذاب
باز رهند وَلَا يُخَفَّفُ و تخفیف کرده نشود عَنْهُمْ از ایشان مِنْ عَذَابِهَا چیزی از عذاب دوزخ بلکه هرگاه آتش
فرو نشیند زیاده کنند احراق والتهاب او كَذَٰلِكَ مثل این پاداش نَجْزِي جزا میدهیم كُلَّ كَفُورٍ هر ناسپاسی
را که در کفر و کفران بنهایت رسیده وَهُمْ و ایشان یعنی کافران در دین يَصْطَرِخُونَ فریاد میخواهند فِيهَا در دوزخ
و میگویند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَخْرِجْنَا بیرون آر ما را و بدنیا فرست نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم عمل پسندیده
غَيْرَ الَّذِي جز آنکه كُنَّا نَعْمَلُ بودیم که عمل میکردیم چه اکنون عذاب را معاینه دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا شایسته
نبود حق سبحانه فرمود که أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ آیا ما زندگانی ندادیم و عمر دراز نداشتیم شما را مَا يَتَذَكَّرُ آن مقدار که پند
گیرید فِيهِ دران عمر مَنْ تَذَكَّرَ هر کرا خواهد که پند گیرد مراد عمریست که مکلف در وی متمکن باشد از تفکر و تذکر و
کفته اند ما بین بیست و شصت و در زاد المسیر آورده که هفتاد ست که آخر زمان تذکر باشد زیراکه بعد از آن زمان هرم است
مقصود سخن آنکه شما را عمر دادیم برای آنکه متعظ و متنبه گردید وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ و آمد بشما بیم کننده یعنی پیغمبر یا کتاب یا عقل یا
مرگ خویشان و همسایگان کفی بالموت واعظا و اکثر علما برانند مراد از نذیر شیب است چه زمان شیب فرو نشاندن
شعلهٔ حیاتست و موسم پیری زنگ فزاینده آینهٔ ذات نظم ز بس پیری چو زند کوس درد * دل بشود از خوشی
و عیش فرد * در رگ اندام در آید شکست * لرزه کند پای ز سستی چو دست * نوبت سعد از اجل آرد پیام * پشت خم از
مرگ رساند سلام * در توضیح آورده که چون دوزخیان استغاثه کنند و بفریاد آیند و گویند خدایا ما را بدنیا فرست تا عمل
خیر کنیم بمقدار زمان دنیا از اول ابداع تا آخر انقطاع فریاد کنند تا حق سبحانه جواب دهد که نه زندگانی دادم شما را و نذیر
فرستادم بشما گویند بلی زندگانی یافتیم و نذیر را بدیدیم خدای فرماید که فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ فَمَا
لِلظَّالِمِينَ پس نیست ستمکاران یعنی مشرکان را مِنْ نَصِيرٍ هیچ یاری که عذاب از ایشان باز دارد إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ داننده پوشیده است که در آسمان و زمین باشد پس احوال کفار بیند و بحقیقی نخواهد بود
إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بچیزی که مضمرات در سینها هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ اوست آنکسی که

کردانید

کردانید شما را خَلَائِفَ خلیفها فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی شما را بجای پیشینیان متمکن ساخت و ممالک تصرف در زمین بقبضهٔ
اقتدار شما باز داد و این نعمتی بزرگ است فَمَنْ كَفَرَ پس هر که ناسپاسی کند مر این نعمت را کافر شود بمنعم فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ
پس بر وی ست جزاء کفران وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ و افزون نکند ناگرویدگان را كُفْرُهُمْ کفر و شرک ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک
پروردگار ایشان مگر دشمنی سخت یعنی نتیجهٔ کفر ایشان نیست إِلَّا مَقْتًا مگر بغض ربانی که سبب غضب جاودانی همان
تواند بود وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ و افزون نکند ناگرویدگان را كُفْرُهُمْ کفر و شرک ایشان إِلَّا خَسَارًا مگر زیان در آخرت
قُلْ بگو ای محمد أَرَأَيْتُمْ آیا دیدی شُرَكَاءَكُمُ انبازان خود را الَّذِينَ تَدْعُونَ آنانکه میخوانید ایشانرا و میپرستید مِنْ دُونِ
اللَّهِ بجز خدای أَرُونِي بنمایید و خبر کنید مرا که شرکا مَاذَا خَلَقُوا چه چیز آفریده اند مِنَ الْأَرْضِ از زمین و آنچه در
وی است أَمْ لَهُمْ آیا هست ایشانرا شِرْكٌ انبازی فِي السَّمَاوَاتِ در آفریدن آسمانها أَمْ آتَيْنَاهُمْ آیا داده ایم
ایشانرا كِتَابًا کتابی ناطق بآنکه شریک گرفته ایم فَهُمْ پس ایشان عَلَىٰ بَيِّنَتٍ بر حجتهای روشن باشند مِنْهُ
از آن کتاب بَلْ نه چنین است بلکه إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ وعده نمیدهند مشرکان بَعْضُهُمْ برخی از ایشان که روسای اتراقند
بَعْضًا برخی دیگر را که اراذل و اتباع اند بشفاعت بتان إِلَّا غُرُورًا مگر از روی فریب و مکر إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ نگاه میدارد آسمان و زمین را أَنْ تَزُولَا برای آنکه زایل نشوند از اماکن خود ممکن بوده
حال یعنی ناچارست از نگاه دارنده او زده اند که چون یهود و نصاری عزیر و عیسی را علی نبینا وعلیه السلام بفرزندی
حق سبحانه نسبت دادند آسمان و زمین نزدیک بآن رسید که شکافته گردد حق تعالی فرمود که من بقدرت نگاه میدارم
ایشانرا تا زوال نیابند یعنی از جای خود نروند و اگر زایل شوند إِنْ أَمْسَكَهُمَا نگاه ندارد ایشانرا مِنْ أَحَدٍ هیچ یک
مِنْ بَعْدِهِ پس از زوال و بجای نیارد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای هست حَلِيمًا بردبار که بعقوبت یهود و
نصاری تعجیل نمیکند غَفُورًا آمرزنده کسی را که ازین قول رجوع کرده بوحدانیت او قایل شود و بداند که لم یلد و لم
یولد صفت اوست نظم خداوندی که معبودست واحد * نگوید کس که مولودست و والد * کسی کو را نباشد کفو مانند *
بر او نسبت نشاید کرد فرزند * روسای قریش شنوده بودند که اهل کتاب تکذیب رسل خود کرده اند با یکدیگر گفته
اند لعن الله اليهود والنصارى چه دو طایفه بد اند که تکذیب پیغمبران خود اند بخدای که اگر پیغمبر بیامدی ما از ایشان راه
یافته تر بودیمی و بتصدیق او شتافتیمی حق سبحانه و تعالی خبر داد که وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند بخدای جَهْدَ
أَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان خود که لَئِنْ جَاءَهُمْ اگر آید بدیشان نَذِيرٌ پیغمبری بیم کننده لَيَكُونُنَّ هر آینه باشند
أَهْدَىٰ راه یافته تر مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ از یکی از امتان گذشته چون یهود و نصاری و غیر ایشان فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس
آنهنگام که آمد بدیشان نَذِيرٌ بیم کننده یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مَا زَادَهُمْ زیاده نکرد آمدن او ایشانرا
إِلَّا نُفُورًا مگر رمیدن از حق و دور شدن اسْتِكْبَارًا و بزرگ شمردن ایشان را مگر کردن گشتی از عزمات الهی فِي الْأَرْضِ

در زمین **وَمَكْرَ السَّيِّئِ** و آنانکه مکر کردند مکر بد یعنی حیله اندیشیدند در هلاک کردن آن تدبیر **وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ** و باز نگردد مکر بد **إِلَّا بِأَهْلِهِ** مکر با اهل وی یعنی مکری هر مکرکننده بری احاطه کند و اطراف و جوانب وی فرو گیرد و هرچه در باب قصد وی کسی اندیشیده باشد در بارهٔ خود مشاهده نماید و این معنی را در بیت باب قطعه است این دو بیت از آنجا ثبت افتاد **نظم** در باب من ز روی حسد یک دو ناشناس دمها زدند و کورهٔ تن و بر تافتند تا عاقبت انفس همه نیکی بمن رسید و ایشان جزای فعل بد خویش یافتند **فَهَلْ يَنْظُرُونَ** پس آیا انتظار میبرند مکذبان و مکاران یعنی نمی بند و چشم نمی دارند مگر **إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ** مگر سنت الهی را در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب و عقوبت اهل مکر هست **فَلَنْ تَجِدَ** پس نیابی تو **لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا** مر سنت خدا را تبدیلی یعنی عذاب را بثواب بدل نتوان کرد **وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ** و نیابی مر سنت خدای را **تَحْوِيلًا** تحویلی یعنی از مکذبان و ماکران بدیگری حواله نتوان ساخت **أَوَلَمْ يَسِيرُوا** آیا سیر نمیکنند اهل مکه **فِي الْأَرْضِ** در زمین **فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ** تا به بینند راه شام و یمن که چگونه بود **عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** عاقبت آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قوم عاد و ثمود **وَكَانُوا** و بودند ایشان **أَشَدَّ مِنْهُمْ** سخت‌تر از مکیان **قُوَّةً** از روی توانائی و با وجود آن از عذاب رهائی نیافتند و آثار هر قوم در دیار ایشان باقی است **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ** و نیست خدای که عاجز کرداند او را **مِنْ شَيْءٍ** هیچ چیز **فِي السَّمَاوَاتِ** در آسمانها **وَلَا فِي الْأَرْضِ** و نه در زمین پس هرچه خواهد کند و کسی بیرون از حکم او بیشی نکند **إِنَّهُ كَانَ** بدرستی که او هست **عَلِيمًا** دانا باحوال همه اشیا **قَدِيرًا** توانا بتصرف در آنها **وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ** و اگر مواخذه کردی خدای تعالی **النَّاسَ** مردمان را **بِمَا كَسَبُوا** بجزای آنچه کسب میکنند از شرک و معصیت **مَا تَرَكَ** نگذاشتی **عَلَى ظَهْرِهَا** بر پشت زمین **مِنْ دَابَّةٍ** هیچ جنبنده از آدمیان یا از جن و انس و گفته اند که بشامت معاصی بنی آدم هلاک میشوند مگر آنچه در کشتی بود نوح پس در بیت وقت آن اگر ایشان را بگناه عاصیان بگیرد همه نابود شوند **وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ** و لیکن باز پس میدارد ایشان را **إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى** تا وقتی نام برده که زمان هلاک ایشان است **فَإِذَا جَاءَ** پس چون بیاید **أَجَلُهُمْ** وقت هلاک ایشان **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بدرستی که خدای **كَانَ بِعِبَادِهِ** هست به بندگان خود **بَصِيرًا** بینا و میداند که مستحق هلاک کیست و لائق خلاص و نجات کدام است و هر یک را فراخور حال او پاداش دهد **تأویلات** ... آنرا بلوامع رضا بنوازد و بعضی را بنوائب غضب بگدازد کسی را بعضا و تو ... آنست صلاح خلق را که می سازد **سورة یس** بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ **يس** در ینابیع آورده که هر حرفی از حروف مقطعه سریست از خزانهٔ غیب که حبیب خود را صلی الله علیه و سلم بران اطلاع داده بعد از آنکه جبرئیل بدان نازل شده و جز خدا و رسول کسی بران وقوف ندارد و بعضی از علما در یس گفته اند که الله تعالی است و در حقایق فرموده که نامی است از نامهای الهی و گویند اسم سورهٔ است و بحدیث ان الله تعالی قرأ طه و

یس قبل ان خلق السموات والارض بالف عام تائید این قول میکند در تفسیر ماوردی آورده هفت نام حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که در قرآن یاد کرده شده یکی یس است و آنکه اهل بیت را آل یس میگویند تائید این سخن میکند و در کرم یا آل یاسین امام قشیری قدس سره فرموده که یا اشارتست بیوم میثاق و سین عبارتست از سرّ با احباب از اهل اشواق و در بحر الحقائق آورده که قسم است بسرّ نبوت حبیب و بر مطهرات بعضی یا شد که معنی او یا انسان است بلغت طی و در اصل یا انیسین بوده بجهت کثرت ندا بی شطری از او اقتصار نموده اند چنانچه در ایمن الله من الله گویند و در حقیقت آنست که کلام عرب از کلمه بحرفی تعبیر کنند قد قلت لها قفی فقالت لی قاف یعنی وقفت پس میشاید که حرف سین اشارت بکلمه باشد و آن یا انسان که گذشت انسانیت و مخاطب بانسانیت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم باشد که صفت کمال انسانیت مر آنحضرت را ثابتست و میباید که آن کلمه سید باشد یعنی یا سید البشر و حدیث انا سید ولد آدم تقویت این حرف بود و دیگر باید دانست که از میان حروف سین را سویه اعتدالیست هست که میان زبر و بینات او توافق بسیار هست و هیچ حروف دیگر این حال ندارد لاجرم مخصوص بحضرت ختمیه که عدالت حقیقی خواه در طریق توحید و خواه در احکام شرع بدو اختصاص دارد **نظم** تراست مرتبهٔ اعتدال در همه حال که در خصایص توحید اعدل از همه ممکن است ترا در مقام جمع الجمع بدیت فضلت مخصوص افضل از همه و از نفحات کلمات سابقه روایح ریاحین قلب القرآن یس استشمام میتوان نمود **نظم** فدای لشکری داده ز قرآن پس انکه قلب از لشکر یاسین در جامع الاصول از صحیح ترمذی بروایت انس بن مالک نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده لکل شیء قلب و قلب القرآن یس و هر که یس بخواند بنویسند برای وی ثواب ده بار قرائت قرآن و این سوره را معمه گویند که تمامیکرد اند برخواننده خود نیکوئی هر دو سرا و دافعه خوانند که دفع کند از وی همه بدیها و قاضیه نیز نامند که روا کند همه حاجتهای او را آورده اند که کفار مکه گفتند ای محمد تو فرستادهٔ خدای نیستی حق سبحانه فرمود که پس ای سید **وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ** بحق قرآن محکم یا حکم کننده بحق یا خداوند حکمت که **إِنَّكَ** بدرستی که تو بی شک و بی شبهه **لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ** از فرستادگانی بسوی خلق از آن فرستاده که بودند **عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** بر راه راست که توحید است یا تو فرستاده شده بطریق استقامت که راهی است موصل بمقصود **تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ** قرآن فرو فرستادهٔ خدای غالبست و حفص بنصب لام خوانده یعنی فرستاد قرآن را فرستادن خداوند قوی در ملک خود **الرَّحِيمِ** مهربان بر خلق خود و تو از فرستاده شده **لِتُنْذِرَ** تا بیم کنی و بترسانی از عذاب ربانی **قَوْمًا مَا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ** گروهی را که بیم کرده نشده پدران دور ایشان در زمان اسمعیل علیه السلام **فَهُمْ غَافِلُونَ** پس ایشان بی خبرانند **لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ** بدرستی که درست شد قول بعذاب **عَلَى أَكْثَرِهِمْ** بر بیشتر کافران یعنی کلمهٔ لأملأن جهنم من الجنة والناس اجمعین **فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** پس ایشان ایمان نیاورند از آنانکه خدای میداند که ایشان ایمان نمی آرند و بآن شرک کشته شوند چون ابو جهل و اصحاب او **إِنَّا جَعَلْنَا** بدرستی که ما کردیم **فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا** در گردن ایشان غلها **فَهِيَ** پس آن غلها پیوسته **إِلَى الْأَذْقَانِ** زنخدانهای ایشان و تنگ اند که سرها نجنبانند **فَهُمْ مُقْمَحُونَ** پس ایشان سر در هوا ماندگان اند و چشم

نزدیک ایشان ... زمان فطرت یا بیم کنی ایشان را با نکه بیم کرده شده ...

بر هم نهادمان تمثیل کرده شرکا نرا بجمیع که غلها بر کردن داشته اند آورده اند که ابوجهل سوگند خورد که اگر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
در نماز بیند سر مبارک او را بشکند روزی دید که آن حضرت نماز میگذارد سنگی برداشت تا او چسبیده در گردنش باند و این آیة آمد
که ما ایشانرا باز داشتیم چنانچه مغلولان از کار رها باز داشته شوند گویند که قوم بنی مخزوم بست او را بجهد بسیار از کردن او جدا کردند
و مخزومی دیگر گفت که من بروم و بدین سنگ محمد را بکشم چون بنزدیک آن حضرت آمد نابینا شد و این آیة آمد که **وَجَعَلْنَا** و کردانیدیم
مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا در پیش روی ایشان **سَدًّا** دیواری و حجاب **وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا** و از پس ایشان پرده و مانعی **فَأَغْشَيْنَاهُمْ**
پس بپوشیدیم چشمهای ایشانرا **فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ** پس ایشان نمی بینند محققان گویند که سد پیش طول امل است و سد عقب غفلت
از جنایات گذشته و هرکرا دو سد جنبت احاطه کرده باشد هر آینه چشم او پوشیده بود از نظر در دلایل قدرت و نه بیند راه فلاح
و هدایت **وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ** و یکسانست برایشان **أَأَنْذَرْتَهُمْ** بیم کنی ایشانرا **أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ** یا بیم نکنی **لَا يُؤْمِنُونَ** نگروند ایشان که علم
قدیم بقتل و موت ایشان بر کفر حکم کرده **إِنَّمَا تُنْذِرُ** جز این نیست که تو بیم و تهدیدی که فایده بران مترتب باشد **مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ**
کسی را که پیروی قرآن کنند و مواعظ آن بسمع قبول شنوند **وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ** و بترسند از خدای **بِالْغَيْبِ** پوشیده یعنی در نهان
از و ترسند و بنظر خلقان یا از حق ترسند در آنچه غایبست از دی یعنی امور آخرت **فَبَشِّرْهُ** پس مژده ده آن ترسنده را **بِمَغْفِرَةٍ**
بآمرزش گناهان گذشته **وَأَجْرٍ كَرِيمٍ** و مزدی بزرگوار در زمان آینده یعنی بهشت در اسباب نزول آمده که بنی سلمه گفتند یا
رسول الله خانهای ما از مسجد دورست اگر نزدیک مسجد خانه کیریم چگونه باشد این آیة آمد که **إِنَّا نَحْنُ** بدرستی که ما **نُحْيِي الْمَوْتَى**
زنده کردانیم مردگانرا ببعث یا دلهای مرده را بهدایت **وَنَكْتُبُ** و بنویسیم **مَا قَدَّمُوا** آنچه پیش فرستاده اند از اعمال صالحه
و طالحه **وَآثَارَهُمْ** و بنویسیم پی هایعنی نشانهای اقدام ایشانرا که بمسجد می روند مراد آنست که خطوات ایشان مکتب خطیات ایشان
خواهد بود و بعض قدمی رفعی از عنایت بر صحیفه احوال ایشان کشیده خواهد شد **وَكُلَّ شَيْءٍ** و همه چیز هارا **أَحْصَيْنَاهُ** نگاه
داشته و بیان کرده ایم **فِي إِمَامٍ مُبِينٍ** در نسخه که پیشوای روشن است یعنی لوح محفوظ بعد از نزول این آیة حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم فرمود که ای بنی سلمه در منازل خود باشید که ثواب آثار اقدام شمای نویسند در صحیحین مذکورست که بزرگترین
مردمان در بهره صلوة کسی است که دورتر باشد راه آمدن وی بمسجد و بعضی گفته اند که آثار اعم است از آنکه حسنه یا سیئه چون
علم که مردم آموزند یا وقفی که بر مواضع خیر کنند یا صدقه جاریه چون پل و رباط و مسجد یا سیئه چون اشاعة باطل و تاسیس ظلم
حق سبحانه میفرماید تا همه را مینویسند و بوقت مکافات مناسب هر اثری جزا خواهند داد **نظم** از مکافات عمل غافل مشو
گندم از گندم بروید جو ز جو این چنین گفته است پیر معنوی کای برادر آنچه کاری بدروی **وَاضْرِبْ لَهُمْ** و بیان کن برای اهل
مکه **مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ** مثلی اصحاب قریه یعنی اهل انطاکیه **إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ** وقتی که آمدند بدان دیه فرستادگان آورده اند
که حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام قبل از رفع سما شمعون الصفا که خلیفه وی بود بعد از رفع وی دو حواری را که یحیی و تومان
گفتندی یا تاروس و ماروس و ثعلبی گفته که صادق و صدوق ایشانرا با نطاکیه فرستاد تا خلق را بخدای دعوت کنند ایشان

بنزدیک

بنزدیک شهر رسیدند پیری دیدند که گوسفند میچرانید بروی سلام کردند پرسید که چه کسانید گفتند رسولان عیسی ایم و خلق را از بادیه
ضلالت برهنمونی هدایة میخوانیم گفت بر صدق دعوی خود هیچ برهان دارید گفتند آری بیماران را شفا دهیم و ابرص و اکمه را بحال
صحت باز آریم پیر گفت پسری دارم که سالهاست که فرزند من بیمار است و اطبا از علاج او عاجز اند اگر شما درد او را دوا کنید من
بخدای شما بگروم ایشان بر سر بالین وی آمده دعا کردند و صحت کامل یافت **بیت** قدم نهادی و بر هدف دیده جا کردی
ز پیک منیب دل بیمار را دوا کردی بیمار ایمان آورده و او حبیب نجارست که صاحب یاسین گویند و ششصد سال قبل از زمان
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بدو گرویده و یکی از سباق است القصه خبر این دو رسول در انطاکیه فاش شد و بیماربسیار
از برکت ایشان بدولت صحت رسیدند ملک شهر که در معالم التنزیل گوید نام او انطیخس رومی بود و بت می پرستید ندای
حال ایشان خبر یافت و بر مضمون دعوت ایشان که منع بت پرستی و اقرار بوحدانیت الهی بود مطلع شد ایشانرا بزندان
کرد و شمعون از پی ایشان در آمده با خواص ملک آشنایی آغاز نهاد و بسبب دانش و حکمت مقرب پادشاه شد و حق سبحانه از بن
قصه خبر میدهد **إِذْ أَرْسَلْنَا** چون فرستادیم **إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ** بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر یعنی عیسی یا شمعون فرستادند باشد
فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب کردند اهل آن دیه ایشانرا و بزندان باز داشتند **فَعَزَّزْنَا** پس ما غالب کردانیدیم ایشانرا
و حفص بتشدید میخوانند یعنی قوت دادیم **بِثَالِثٍ** بسیم فرستاده که بقول اصح شمعون الصفاست و گفته اند شمعان یا سلوم یا
یونس **فَقَالُوا** پس گفتند این فرستادگان باهل انطاکیه **إِنَّا إِلَيْكُمْ** بدرستی که ما بسوی شما **مُرْسَلُونَ** فرستاده شدگان
از نزد عیسی یا از پیش خلیفه وی **قَالُوا** گفتند مردم آن شهر که **مَا أَنْتُمْ** نیستید شما **إِلَّا بَشَرٌ** مگر آدمی **مِثْلُنَا** مانند
ما در صفات بشریت پس بچه مزیت شما را اختصاص داده اند **وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ** و نفرستاده است خدای **مِنْ شَيْءٍ**
از هیچ چیز از وحی و رسالت **إِنْ أَنْتُمْ** نیستید شما **إِلَّا تَكْذِبُونَ** مگر که دروغ میگویید در دعوی رسالت **قَالُوا** گفتند
پیغمبران که **رَبُّنَا** خدای ما **يَعْلَمُ** میداند **إِنَّا إِلَيْكُمْ** بدرستی که ما **لَمُرْسَلُونَ** بسوی شما فرستادگانیم **وَمَا عَلَيْنَا** و
نیست بر ما **إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ** مگر رسانیدن آشکارا و ما کار خود کردیم و پیغام رسانیدیم اگر شما قبول نکنید عذاب بشما فرود
آید **قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا** گفتند که ما فال بد کرفتیم **بِكُمْ** باًمدن شما که بدین بلده آمده اید باران نیامده و همه مزروعات ما
خشک شد **لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا** اگر باز نه ایستید از دعوی خود **لَنَرْجُمَنَّكُمْ** هر آینه شما را بسنگ بکشیم **وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا** و برسد شما را
از ما **عَذَابٌ أَلِيمٌ** عذاب دردناک **قَالُوا طَائِرُكُمْ** گفتند پیغمبران که فال بد شما **مَعَكُمْ** با شماست یعنی سبب شامت شما عقاید
فاسده و اعمال باطله شما ست **أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ** آیا پند داده میشوید فال بد میگیرید و بقتل تهدید میکنید **بَلْ أَنْتُمْ** بلکه شما **قَوْمٌ**
مُسْرِفُونَ گروهی گذاف کاران و از حد در گذشتگانید آورده اند که شمعون با ملک به بتخانه آمدی و خدای را سجده کردی
و مردم پنداشتندی که او پرستش بت میکند ملک برو اعتماد تمام کرد و در مشورت از وی بهیچ مهم اقدام نکردی روزی شمعون
پرسید که ای ملک شنوده ام که دو کس غریب را بزندان کرده سبب حبس ایشان چیست ملک گفت که ایشان دعوی میکنند که غیر

بتان خدای دیگر هست شمعون از روی تعجب فرمود که بگو تا ایشان را حاضر کنند که کفتار ایشان عجب است ملک امر کرد تا ایشان را
آورده اند و شمعون را دیدند لیس وار بنشستند شمعون پرسید که شما کدام کس را پرستید کفتند آنکه آفریدکار آسمان و زمین است شمعون
کفت خدای شما چه میسازد کفتند نابینا را دیده ور میکرداند شمعون از ملک التماس کرد تا نابینائی را حاضر کردند و فرمود
که خدای خود را بکوئید تا این را بینا سازد ایشان دعا کردند فی الحال بینا شد شمعون کفت ای ملک ما نیز از خدای خود درخواهیم
تا همین کار بکند ملک آهسته کفت ای شمعون تو میدانی که ایشان نمی بینند و نمی شنوند و بر هیچ قدرت ندارند شمعون دیگر
باره کفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد کفتند مرده را زنده میکرداند شمعون کفت اگر خدای شما این کار
بکند ما همه بدو میگرویم پس دختر ملک را که مدتی از مرگ وی برآمده بود یا مردهٔ هفت روزه را زنده کردند و ملک با قوم
ایمان آوردند و برخی دیگر قصد قتل پیغمبران و مؤمنان کردند حبیب نجار را خبر شد که کفار در مقام ایذای اهل ایمانند از منزل
خود متوجه آن صوب شد چنانچه حق سبحانه فرمود **وَجَاءَ** و آمد **مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ** از دورترجای آن شهر **رَجُلٌ**
مردی یعنی حبیب نجار **يَسْعَى** و برد که میشتافت تا برسید **قَالَ يَا قَوْمِ** کفت ای کروه من **اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ** پیروی
کنید فرستادگان را **اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ** پیروی کنید کسانی را که نمی خواهند از شما **أَجْرًا** مزدی بر تبلیغ رسالت **وَهُمْ**
مُهْتَدُونَ و ایشان راه یافتگانند بخیر دو جهان و سرای **الجزو الثالث والعشرون من اجزاء الثلثين وَمَا لِيَ**

الجزو الثالث والعشرون ٢٣

و چیست مرا از روی صدق **لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي** نپرستم آنکسی که بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد **وَإِلَيْهِ** و بسوی حکم و جزای
او **تُرْجَعُونَ** باز کردید خواهید شد روز قیامت اضافت فطرت بخود اظهار شکر است و اضافت بعث بکفار از مبالغه
در تهدید و تخویف **أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ** آیا فرا کیرم بجز خدای **آلِهَةً** خدایانی دیگر یعنی بتان **إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ** اگر خواهد خدای
مرا **بِضُرٍّ** بکزندی یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رساند **لَا تُغْنِ عَنِّي** کفایت نمیکند از من **شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا** درخواست
بتان چیزی را از آن یعنی ایشان از من بلا دفع نکنند **وَلَا يُنْقِذُونِ** و نه رهانند مرا و خلاص نکنند پس اگر من از تو آنچه
ندارد بر نفع و ضرر پرستم و عبادت آنکه قادرست بر رسانیدن نفع و رهانیدن از ضرر دست بدارم **إِنِّي إِذًا** بدرستی که من
آنهنگام **لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ** در کمراهی آشکارا باشم پس چون قوم این سخن شنیدند قصد قتل وی کردند و او روی به پیغمبران
آورده کفت **إِنِّي آمَنْتُ** بدرستی که من بگرویدم **بِرَبِّكُمْ** با فریدکار شما **فَاسْمَعُونِ** پس بشنوید ایمان مرا و بر آن
کواهی دهید و کفته اند این خطاب با قوم کرد و ایشان او را سنگ میزدند تا کشته شد و قبرش در بازار انطاکیه است و قولی آنست
که او را کشتند و خدای تعالی او را زنده کردانید و ببهشت برد و حسن بصری بر آنست که چون قصد وی کردند حق سبحانه او را با سمان
برد و از روی کرامت **قِيلَ** کفتند مر او را که ای حبیب **ادْخُلِ الْجَنَّةَ** درای در بهشت پس چون در بهشت درآمد بیسب
چون **قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي** کفت کاشکی قوم من **يَعْلَمُونَ** دانا شوند **بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي** بآنچه بیامرزید مرا پروردکار من
وَجَعَلَنِي و کردانید مرا **مِنَ الْمُكْرَمِينَ** از نواختگان باکرام قولی آنست که پیغمبران و ملک و مؤمنان کفته شدند و قولی آنست

کر سلامت

کر بسلامت بیرون رفتند و حبیب کشته کشت یا با سمان رفت **وَمَا أَنْزَلْنَا** و نفرستادیم ما **عَلَىٰ قَوْمِهِ** بر قوم حبیب **مِنْ بَعْدِهِ**
پس از رفع یا قتل او **مِنْ جُنْدٍ** هیچ لشکری **مِنَ السَّمَاءِ** از آسمان برای هلاک کافران **وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ** و نیستیم ما فرو
فرستنده لشکری برای هلاک قومی یعنی کفار از آن خوارتر و حقیرتر از آنند که هلاک ایشان را لشکری باید و انزال لشکری
برای هلاک قومی یعنی کفار از آن خوارتر و حقیرتر از آنند که هلاک ایشان را لشکری باید و انزال ملائکه در روز بدر و حنین
برای تعظیم پیغمبر ما بوده صلی الله علیه و سلم نه آنکه لشکر کفار در حسابی بوده باشد **إِنْ كَانَتْ** نبود عقوبت اهل انطاکیه
إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک فریاد که جبرئیل علیه السلام هر دو بازوی شهر ایشان کرفته صیحه زد **فَإِذَا هُمْ** پس
آنجا ایشان **خَامِدُونَ** فرو مردکان بودند یعنی بیک نعره جبرئیل علیه السلام فرو مردند چون آتشی که بیکبار منطفی
شد **يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ** ای دریغا بر بندکان **مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ** نیامد بدیشان هیچ پیغمبری **إِلَّا كَانُوا بِهِ** مگر بودند
کو یا او **يَسْتَهْزِئُونَ** استهزا میکردند **أَلَمْ يَرَوْا** آیا ندیدند و ندانستند که ما **كَمْ أَهْلَكْنَا** چند هلاک کردیم **قَبْلَهُمْ**
پیش از ایشان **مِنَ الْقُرُونِ** از اهل روزکارها **أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ** و مشاهده نکردند آنکه هلاک شدکان بسوی ایشان **لَا يَرْجِعُونَ**
باز نمیکردند یعنی بدنیا معاودت نمیکنند **وَإِنْ كُلٌّ** و نیستند همه ایشان **لَمَّا جَمِيعٌ** مگر بهم جمع شده **لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ**
نزدیک ما حاضر شدکان روز قیامت برای پاداش یعنی آنانرا هلاک کرده ایم از پیشینیان یا این مخالفان تو و آنها بس مانده همه
در عرصکاه حشر بحضرت ما حاضر خواهند شد و مناسب کردار و کفتار خود جزا و سزا خواهند یافت یعنی بعذاب الیم و عقاب
عظیم کرفتار خواهند شد و در مجلس حرمان و مضیق خذلان محبوس آید و مهجور سرمد خواهند کشت ع و زنعیم جنانی محروم
جاودانی **وَآيَةٌ** و نشانه از نشانهای قدرت ما **لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ** مر کافران را زمین مرده است یعنی خشک و بی کیاه که
ما بسبب باران **أَحْيَيْنَاهَا** زنده کردیم آنرا **وَأَخْرَجْنَا** و بیرون آوردیم **مِنْهَا** از وی **حَبًّا** دانه در ق دنی مرادخبو
غان به است **فَمِنْهُ** پس از آن دانه **يَأْكُلُونَ** میخورند **وَجَعَلْنَا** و آفریدیم **فِيهَا** در زمین **جَنَّاتٍ**
بوستانها **مِنْ نَخِيلٍ** از انواع خرما بنان **وَأَعْنَابٍ** و اصناف تاک بنان **وَفَجَّرْنَا** و روان کردیم **فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ** در
زمین از چشمها **لِيَأْكُلُوا** تا بخورند **مِنْ ثَمَرِهِ** از میوه آنچه مذکور شد **وَمَا عَمِلَتْهُ** و آنچه کرده است **أَيْدِيهِمْ**
دستهای ایشان بتدبیر شاب و غیره و حفص ماعملته بخوانده اند و ما را نافیه میداند یعنی بخورند از میوه ها و دستهای شما
آن عمل نکرده است بلکه بمحض قدرت آفریده شده **أَفَلَا يَشْكُرُونَ** آیا شکر نمیکنند بازای این نعمتها و منعم این سخن تنبیه
صاحب بحر الحقائق فرموده که معنی آیه بزبان اهل اشارت آنست که زمین دل را زنده کردیم بباران عنایت و بیرون
آوردیم از آن حب طاعات تا ارواح از آن غذا یابند و ساختیم بوستانها از نخیل اذکار و اعناب اشواق و عیون
حکمت در وی روان کردیم تا از اثمار مکاشفات و مشاهدات تمتع میگیرند و از نتائج اعمالی که کرده اند از صدق نیات
حکایت آیا سپاسداری نمیکنند یعنی سپاس می باید داشت بر نعمت ظاهر و باطن تا موجب مزید آن شود که لئن

شکرتم

شئت شعر لابد نظم رباعی گر شکر کنی زیاده گردد نعمت ور ندل بین ز دغدغه پیش و کمت پس زود بر منزل مقصود رسی
از هیچ شکی اگر بلغزد قدمت **سُبْحَانَ الَّذِي** پاکست آنکه بقدرت کامله **خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا** بیافرید همه صنفها و نوعها **مِمَّا**
تُنْبِتُ الْأَرْضُ از آنچه میرویاند زمین چون اشجار **وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ** و از نفسهای ایشان یعنی از بشر چون ذکور و اناث **وَمِمَّا**
لَا يَعْلَمُونَ و از آنچه نمیدانند از اقسام خلایق **وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ** و علامت دیگر ایشانرا بر قدرت ما شب است که از روی
حکمت **نَسْلَخُ** برکشیم و دور کنیم **مِنْهُ النَّهَارَ** از آن روز را **فَإِذَا هُمْ** پس آنگاه ایشان **مُظْلِمُونَ** در آیند بتا
ریکی **وَالشَّمْسُ تَجْرِي** و آیتی دیگر آفتابست که میرود **لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا** بقرارگاهی که او راهست در صحیحین وارد است که مستقر
آفتاب تحت العرش باشد و گویند مراد از مستقر حد معین است که دور او بدو منتهی شود **ذَلِكَ** آن رفتن او بمستقر
خود **تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ** تقدیر خداوندیست غالب بقدرت خود بر همه مقدورات **الْعَلِيمِ** دانا بهمه معلوم **وَالْقَمَرَ**
قَدَّرْنَاهُ و ماه را تقدیر سیر مقرر کرده ایم یعنی سیر او را **مَنَازِلَ** در منزلهای بیست و هشت گانه از بروج اثنا عشر
که حصهٔ هر برجی از منازل دو منزل و ثلثی باشد و هر روز و شبی منزلی قطع کند و در منازل اجتماعیه نور او مخفی آید
و در منازل استقبالیه مشاهد و بدل بمحاق [illegible] **حَتَّى عَادَ** تا وقتی که گردد **كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ** مانند چوب شاخ بکسال
از خرما بنان که خشک شده باشد و کج گشته بشکل هلال **لَا الشَّمْسُ** نه آفتاب **يَنْبَغِي لَهَا** سزد مر او را و شاید **أَنْ**
تُدْرِكَ الْقَمَرَ آنکه دریابد قمر را در حرکات او چه یکی بر فلک اول است و یکی بر [illegible] چهارم یا نشاید که آفتاب دریابد بدرجه
قمر را در سرعت سیر او چه قمر تمام بروج را در حدود ماهی قطع میکند و آفتاب در سالی پس اگر آفتاب بسرعت چون
ماه باشد فصول سنه از وضع خود بیفتد و خلل بتکوّن نبات و تعیّش حیوان رسد **وَلَا اللَّيْلُ** و نه شب **سَابِقُ النَّهَارِ** پیشی
گیرنده است بر روز بآن معنی که غلبه کند بر روشنی و همه اوقات شب گردد بلکه متعاقب اوست و گفته اند مراد بشب و
روز آیتین ایشانند یعنی آفتاب و ماه و مراد آنست که چنانچه شمس از روی سرعت قمر را درنمی یابد قمر نیز از جهت
ضیا بر آفتاب سبقت نمیکند **وَكُلٌّ** و همه کواکب از نیرین و جز آن **فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ** در فلک بکشایش روند چنانچه ماهی
در آب **وَآيَةٌ لَهُمْ** و نشانه دیگر مر ایشانرا **أَنَّا حَمَلْنَا** آنست که ما برداشتیم **ذُرِّيَّتَهُمْ** پدران ایشانرا یعنی نشانیم **فِي**
الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی پر از مردم و سایر حیوانات یعنی در کشتی نوح علی نبینا و علیه السلام و گفته اند مراد از ذریه
اولاد اند یعنی فرزندان خود را قوت سفر تجارت برخشکی برای ایشان کشتی مقرر فرمودیم **وَخَلَقْنَا لَهُمْ** و بیافریدیم برای
مردمان **مِنْ مِثْلِهِ** مانند کشتی **مَا يَرْكَبُونَ** آنچه سواری میکنند بر آن چون زورق و صندوق و ناو و امثال آن و گفته اند
مراد شتران اند که کشتی بیابانند **وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ** و اگر خواهیم که غرقه سازیم اهل کشتی را **فَلَا صَرِيخَ** پس هیچ فریادرسی
نیست **لَهُمْ** مر ایشانرا که از غرقه شدن نگاه دارد **وَلَا هُمْ** و نه ایشان **يُنْقَذُونَ** رها کرده شوند از غرق **إِلَّا رَحْمَةً**
مگر آنکه ببخشیم بر ایشان **مِنَّا** بخشیدن از نزدیک ما **وَمَتَاعًا** و برخوردار گردانیم ایشانرا ببرخورداری تا

إِلَى حِينٍ تا زمانی که اجل ایشان برسد **وَإِذَا قِيلَ** و چون گفته شود **لَهُمُ اتَّقُوا** مر کافرانرا که بترسید **مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ** از عذابی
که پیش از شما بامم مکذبه رسیده **وَمَا خَلْفَكُمْ** و از عذابی که در عقب شماست یعنی در آخرت و ایمان آرید **لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ** شاید
بر شما به بخشند ایشان اعراض نمایند و در مکابره و عناد افزایند **وَمَا تَأْتِيهِمْ** و نیامد بدیشان **مِنْ آيَةٍ** هیچ آیتی **مِنْ**
آيَاتِ رَبِّهِمْ از آیتهای پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از دلایل وحدت **إِلَّا كَانُوا** مگر باشند **عَنْهَا مُعْرِضِينَ**
از آن روی گردانندگان **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ** و چون گویند مر ایشانرا که بر درویشان و محتاجان **أَنْفِقُوا** نفقه کنید **مِمَّا**
رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه روزی داده است شما را خدای **قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا** گویند آنانکه نگرویده اند بصانع یعنی معطله عرب
لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند یعنی کافران از روی تهکم با مؤمنان گویند **أَنُطْعِمُ** آیا طعام دهیم **مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ**
آنانرا که اگر خدای خواستی **أَطْعَمَهُ** طعام دادی او را یعنی خدای که بزعم شما قادرست بر اطعام خلق بایستی که ایشانرا طعام
دهد چون او طعام نداد ما نیز نمیدهیم **إِنْ أَنْتُمْ** نیستید شمای مؤمنان **إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ** مگر در گمراهی هویدا که ما را
بمخالفت مشیت میفرمایید و این سخن از ایشان خطا بود برای آنکه خدای بعضی مردم را توانگر ساخته و بعضی را درویش
گذاشته و بجهت ابتلا حکم فرموده که اغنیا از مال خدا فقرا را بهره مند گردانند پس مشیت را بهانه ساختن و امر الهی را که
باتفاق فرموده فرو گذاشتن محض خطا و عین جفاست **نظم** درویش را خدا بتوانگر حواله کرد تا کار او بسازد و
فارغ کند دلش از روی بخل گر نشود ملتفت بوی فردا بود ندامت و اندوه حاصلش **وَيَقُولُونَ** و گویند کافران **مَتَى**
کی است **هَذَا الْوَعْدُ** این موعود شما یعنی قیام قیامت و هنگام رستخیز **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** اگر هستید راست گویان **مَا يَنْظُرُونَ**
انتظار نمیبرند ایشان **إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً** مگر یک فریاد **تَأْخُذُهُمْ** بگیرد ایشانرا یعنی نفخه صعقه که بعد از نفخهٔ فزع است
دریابد ایشانرا **وَهُمْ يَخِصِّمُونَ** و حال آنکه ایشان در آن وقت در سودا و معاملهٔ جدال و خصومت باشند و هم دنیا میسازند
که ناگاه اسرافیل علیه السلام بصور در دمد و همه خلق بر جای بمیرند الا ما شاء الله **فَلَا يَسْتَطِيعُونَ** پس نتوانند **تَوْصِيَةً** وصیت
کردن با حاضران **وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ** و نه بسوی اهل ایشان که غایب باشند **يَرْجِعُونَ** باز گردند یعنی مجال آن باز آن بخانه رفتن نداشته
باشند **وَنُفِخَ فِي الصُّورِ** و بعد از چهل سال بدمد در صور دیگر باره **فَإِذَا هُمْ** پس آنگاه ایشان **مِنَ الْأَجْدَاثِ** از گورها
بیرون آمده **إِلَى رَبِّهِمْ** بسوی پروردگار خود **يَنْسِلُونَ** میشتابند و درین چهل سال کفار را عذاب نباشد چون
برانگیخته شوند **قَالُوا يَا وَيْلَنَا** گویند ای وای بر ما **مَنْ بَعَثَنَا** که برانگیخت یعنی که بیدار کرد ما را **مِنْ مَرْقَدِنَا** از خوابگاه ما
ملایکه جواب دهند که **هَذَا** اینست **مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ** آنچه وعده کرده بود خدای از بعث و نشر و شما میگفتید متی هذا
الوعد **وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ** و راست گفتند پیغمبران در باب بعث و جزا آنچه گفتند اما شما باور نکردید **إِنْ كَانَتْ** نبود این
واقعه **إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً** مگر یک بانگ که نفخهٔ اخیره است یعنی بمجرد نفخه زنده شوند **فَإِذَا هُمْ** پس آنگاه ایشان **جَمِيعٌ** همه
[illegible] نفسی [illegible] چیزی بر از جزای کردار خود نه از ثواب ایشان بکاهد نه بعقوبت زیاده از استحقاق در رسانند [illegible]

وَلَا تَحْزَنُونَ و باداش داده نشوید که ای اهل محشر اِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مگر بجزی که بوده اید که میکسب کرده اید از خیر و شر اِنَّ اَصْحٰبَ الْجَنَّةِ بدرستی که اصحاب بهشت اَلْيَوْمَ امروز فِیْ شُغُلٍ در کاری باشند فٰكِهُوْنَ شاد و نازان و میوه خوران و لذت کنندگان و آن کار اقتضاض ابکار است یا سماع یا زیارت یکدیگر یا درصحبت خدای بودن یا مشغولی باشد ایشان را به تنعم و فارغ باشند از تامل در مهم اهل دوزخیان و انواع تعذیبات ایشان یا خدای مشغول کرده اند ایشان را بجیزی که دوراعی کنند آنکسان ایشان که در دوزخ باشند چه یادکرد ایشان موجب تنغیص آن عیش است در بحر الحقائق آورده که کوید که مراد از اصحاب جنت طالبان بهشتند که مقصد ایشان نعیم جنان بود حق سبحانه ایشان را به تنعم مشغول کرده اند و این حال اگرچه نسبت با دوزخیان از جلایل احوال است نسبت با طالبان حق بغایت فرود میماید و از بجا بر اکثر اهل الجنة بلّه بجی توان برد کویند این آیة نزد شبلی قدس سره خواندند شهقه زد بیهوش شد و چون با خود آمد گفت بیچارکان اگر دانند که از که مشغول شده اند فی الحال در ورطه هلاکت افتند در کشف الاسرار شیخ الاسلام انصاری قدس سره نقل میکند که مشغولی بنعمت بهشت از آن عامه مومنانست اما مقربان حضرت از مطالعه شهود و ملاحظه نور وجود یک لحظه بانعیم بهشت نمی پردازند

رباعی رویی که مرا وصل تو در چنگ آید از حال بهشتیان مرا ننگ آید و بی تو بصحرای بهشتم خوانند صحرای بهشت بر دلم تنگ آید هُمْ ایشان یعنی اصحاب الجنة وَاَزْوَاجُهُمْ و زنان ایشان از اهل دنیا یا حور العین فِیْ ظِلٰلٍ در سایهای قصور یعنی در مواضع از حرارت آفتاب دور عَلَى الْاَرَآئِكِ بر تختهای آراسته مُتَّكِـُٔوْنَ تکیه زدگان باشند و اتکا بر تخت دلیل تنعم است لَهُمْ فِيْهَا مر ایشان راست در بهشت فَاكِهَةٌ میوه یعنی انواع ثمره وَلَهُمْ و مر ایشان راست مَّا يَدَّعُوْنَ آنچه خواهند و آرزو برند در لطائف از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که هرچه بهشتی اندیشد از اطعمه و اشربه بی آنکه بر زبان آرد در پیش خود حاضر بیند و مر ایشان را باشد سَلٰمٌ سلام یعنی تحیتی قَوْلًا خطابی واسطه مِّنْ رَّبٍّ رَّحِيْمٍ از پروردگار مهربان در معالم از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان ساطع گردد و چون سر بالا کنند حضرت عزت گوید السلام علیکم یا اهل الجنة **بیت** سلام دوست شنیدن سعادتست و سلامت بوصل یار رسیدن فضیلتست و کرامت وَامْتَازُوا الْيَوْمَ و جدا شوید امروز اَيُّهَا الْمُجْرِمُوْنَ ای مشرکان از موحدان و ای منافقان از مخلصان که شما را بزندان دشمنان میرانند و ایشان را بیوستان دوستان میخوانند اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ آیا عهد نکرده ام با شما و تعریف نموده ام شما را يٰبَنِيْۤ اٰدَمَ ای فرزندان آدم اَنْ لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطٰنَ آنکه مپرستید شیطان را یعنی بیان نیز فرموده شیطان را اِنَّهٗ لَكُمْ بدرستی که او مر شما را عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ دشمنی است آشکارا و عداوت او بایدر شما بر همه کس ظاهر است وَّاَنِ اعْبُدُوْنِیْ و نیز عهد کرده ام که مرا پرستید که وحی شما ام هٰذَا این پرستش من صِرَاطٌ مُّسْتَقِيْمٌ راهی راست بهشت وَلَقَدْ اَضَلَّ و بدرستی که گمراه کرد شیطان مِنْكُمْ از شما ای آدمیان جِبِلًّا كَثِيْرًا خلق بسیار را اَفَلَمْ تَكُوْنُوْا تَعْقِلُوْنَ آیا نیستید شما که تعقل

کنید و خود را در دام فریب او نیفکنید هٰذِهٖ جَهَنَّمُ این دوزخ است الَّتِیْ آن دوزخی که در دنیا كُنْتُمْ تُوْعَدُوْنَ بودید که وعید کرده میشدید بدان اِصْلَوْهَا الْيَوْمَ درآئید بدان امروز بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ بسبب آنکه بوده اید که میپوشیدید حق را و تصدیق انبیا نمیکردید اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ امروز مهر نهیم عَلٰۤى اَفْوَاهِهِمْ بر دهنهای ایشان چون انکار میکنند که مشرک نبوده ایم و تکذیب رسل نکرده ایم و شیطان را نپرستیده ایم وَتُكَلِّمُنَاۤ و سخن گوید با ما اَيْدِيْهِمْ دستهای ایشان وَتَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ و گواهی دهد پاهای ایشان بِمَا كَانُوْا بآنچه بودند در دنیا يَكْسِبُوْنَ کسب میکردند در کشف الاسرار آورده که فرموده که چنانچه جوارح اعدا بر افعال بد ایشان گواهی دهند اعضای اولیا بر طاعات ایشان اقامت شهادت کنند چنانچه در آثار آورده که حق سبحانه بنده مومن را خطاب کند که چه آورده شرم دارد که عبادات و خیرات خود را برشمارد حق سبحانه اعضای وی را بسخن آرد تا هر یک اعمال خود را باز گویند حتی انامل گواهی دهد بر تسبیحات کما ورد فانهن مسئولات مستنطقات وَلَوْ نَشَآءُ و اگر خواهیم در دنیا لَطَمَسْنَا هر آینه ناپدید اکنیم یعنی محو کنیم عَلٰۤى اَعْيُنِهِمْ بر چشمهای ایشان فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ پس پیشی کیرند راهی را که در سلوک او معتادند فَاَنّٰى يُبْصِرُوْنَ پس چگونه بینند آنرا وَلَوْ نَشَآءُ لَمَسَخْنٰهُمْ و اگر خواهیم مسخ کنیم ایشانرا و صورتهای ایشان را متغیر سازیم عَلٰى مَكَانَتِهِمْ برجا بهای ایشان تا همه آنجا افسرده شوند فَمَا اسْتَطَاعُوْا پس نتوانند و قادر نباشند مُضِيًّا بر رفتن از پیش وَّلَا يَرْجِعُوْنَ و باز نگردند و نتوانند باز گشتن از عقب یا بصورت اول باز نروند وَمَنْ نُّعَمِّرْهُ و هر کرا عمر دراز دهیم نُنَكِّسْهُ برگردانیم او را فِی الْخَلْقِ در آفرینش یعنی قوت او را بضعف مبدل کنیم و جوانی او را به پیری اَفَلَا يَعْقِلُوْنَ آیا در نمی یابند که هر که بر تنکیس خلق قادر است بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد بود **ع** نزد قدرت کارها دشوار نیست کفار مکه میگفتند که محمد شاعر است حق سبحانه رد قول ایشان میفرماید که وَمَا عَلَّمْنٰهُ الشِّعْرَ و نیاموختیم ما محمد را شعر وَمَا يَنْۢبَغِیْ لَهٗ و نشاید مر او را شعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبهه بدل قوم درآمدی که قدرت او بر نظم قرآن و افصاح بدان از قوت فطانت است که در شاعری دارد پس حق سبحانه و بر ابهه شعر نیاموخت تا آن شبهه طاری نشود و هرگاه که آنحضرت بیتی بر سبیل تمثیل ادا فرمودی بر زبان مبارکش بر وجهی که از سمت وزن انحراف داشتی جاری شدی چنانچه یکنوبت فرمود که کفی الاسلام و الشیب للمرء ناهیا صدیق اکبر گفت یا رسول الله قایل گفته که کفی الشیب و الاسلام للمرء ناهیا حضرت بهمان وتیرکه نوبت اول خوانده بود در ثانی تکرار فرمود ابوبکر فرمود که اشهد انک رسول الله و ما علمک الشعر و ما ینبغی لک و از کلمات آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنچه موزون واردشده مانند انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب نه بتکلف و قصد بوده اِنْ هُوَ نیست آنچه ما بدو آموختیم اِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی و ارشادی وَّقُرْاٰنٌ مُّبِيْنٌ و کتابی روشن در معانی و حقائق یا روشن کننده احکام و حدود که فرستاده ایم لِّيُنْذِرَ تا بیم کند قرآن یا محمد مَنْ كَانَ حَيًّا هر کرا باشد زنده یعنی عاقل یا فهیم چه غافل و جاهل بمثابه مرده است یا آنرا که مومنست فی علم الله چه حیات ابدی و نجات

بر دی یا بانت و تخصیص انذار بمؤمن جهت انتفاع اوست یه ان ویحق القول و واجب می شود کلمه عذاب علی الکافرین ط بر ناکرویدکان که قرانرا نمیکنند اولم یروا آیا نمی بینند و نمیدانند ایشان انا خلقنا انراکه ما آفریدیم لهم برای ایشان مما عملت ایدینا از انچه کرده ایم و ساختیم بی واسطه و شرکت و وکالت یعنی متفرد بودیم با فرینش آن میان مردمان مثلی است که هرکه کاری تنها کند گوید که من این مهم بدست خود ساخته ام یعنی دیگری مرا در ساختن آن یاری نداده ایجا نیز میفرماید که ما افریدیم برای ایشان بخودی خود بی مشارکتی غیری انعاما چهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند فهم لها پس ایشان مرانرا مالکون ضبط کنندگانند و بتصرف در ان رسندگان وذللناها لهم و نرم کرد انیدیم و رام کردیم انعام برای ایشان فمنها رکوبهم پس بعضی ازان مرکوب ایشانست که بروی سواری کنند چون شتر ومنها یاکلون ط وازانها بعضی آنست که میخورند چون گوسفند ولهم فیها و مر ایشانرا درآن چهارپایان منافع سودها از پشم و موی و پوست ومشارب ط و آشامیدنیها از شیر افلا یشکرون ط آیا شکر نمیگویند نعمت خدایرا که در انعام افریده و رام کرده اند و منافع بزرگ از همه آیات بدیشان رسانید واتخذوا و فرا گرفتند مشرکان من دون الله بجز خدای آلهة خدایان لعلهم تا شاید ایشان ینصرون ط یاری کرده شوند بمدد ایشان و حال آنست که آن بتان لا یستطیعون نمیتوانند نصرهم یاری دادن ایشانرا زیرا که جمادند و ایشانرا شعور و قدرت نیست وهم و بت پرستان لهم مر بتانرا جند محضرون ط سپاهی اند حاضر کرده شده اند که نگاهبان ایشانند یا فردا لشکر ایشانند که با ایشان حاضر شوند در دوزخ فلا یحزنک پس باید که ترا اندوهناک نکند اند قولهم ط سخن ایشان که نسبت با حق سبحانه می گویند از اتخاذ اولاد و شرکا یا در بارهٔ تو میگویند از نسبت بسحر و شعر انا نعلم بدرستی که ما میدانیم ما یسرون آنچه پنهان میدارند از حقد و بغض وما یعلنون ط وآنچه اشکارا میکنند از کلمات کفر و جزا خواهیم داد ایشانرا بدان نظم با آشکارا و پنهان هرچه کنی و کردی جزا دهد بتو دانای آشکار و پنهان آورده اند که عاص بن وائل یا ابوجهل و اشهر آنست که ابی بن خلف قدری استخوان کهنه در دست مالیده بمجلس حضرت رسالت پناه صلوات الله وسلامه علیه آورد و بعضی از صنادید قریش حاضر بودند گفت که این اجزای متفرق و این اعضای متمزق را جمع ساخته دیگر باره زنده کرد اند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که آری ترا که این را بقیامت برانگیزد و ترا زنده کند و بدوزخ برد و این آیه نازل شد اولم یر الانسان آیا ندید و ندانست ابی انا خلقناه انرا که ما افریده ایم اورا من نطفة از آب منی و انرا علقه ساخته و مرتبه مرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده و بیرون آمده و از طفولیت ببزرگی رسیده و سخنگوی و دلیر گشته فاذا هو پس انگاه او خصیم مبین ط جدال کننده است هوید ایعام جدال درآمده وضرب وبزد لنا مثلا برای ما مثلی یعنی امری عجیب آورده و استخوانی کهنه در دست مالید و خاک ساخته بر باد داد ونسی خلقه ط و فراموش کرد آفریدن ما او را قال من یحیی العظام گفت کیست که زنده کند این استخوانها را وهی رمیم ط و حال آنکه ریزیده و پوسیده و تباه گشته باشد بی گوشت و پوست و عروق

واعصاب قل بگوای محمد یحییها الذی زنده کرداند انرا کسی که بقدرت کامل انشاها بیافرید اول مرة نخست بار و از عدم بوجود آورد وهو بکل خلق و او بهمه افریدها علیم ط داناست بتفاصیل مخلوقات را میداند و اجزاء اشخاص را در حال تفرق و تبدد میشناسد و بر جمع و انضمام ان قادرست الذی جعل آن خدای که آفرید و پیدا کرد لکم برای شما من الشجر الاخضر نارا از درخت سبز آتشی فاذا انتم پس آنگاه شما منه ازان درخت توقدون ط می افروزید آتش را در اغلب مواضع از بلاد عرب دو درخت مرخ و عفار شاخ از مرخ بر شاخی از عفار بمالند آتش بیرون می آید حق سبحانه فرمود که آنکه قادر است بر احداث آتش از درخت سبز که در وی مائیت است متضاد با جوهر نار هر آینه قادر است بر احداث آتش از درخت سبز که در وی مائیت است متضاد با جوهر نار هرآینه قادر است بر اعادهٔ طراوت در چیزی که تر و تازه بوده باشد و خشک شده اولیس آیا نیست الذی خلق السموات والارض آنکس که بیافرید آسمانها و زمینها را با بزرگی اجرام ایشان بقادر توانا علی ان یخلق بر آنکه بیافریند مثلهم ط مانند ایشان یا اجسام صغیره و اجرام حقیره بلی آری هست قادر بر آن وهو الخلاق و اوست آفریننده بسیار خلق العلیم ط دانا بکیفیت احوال مخلوقات انما امره جز این نیست که شان او اذا اراد چون خواهد شیئا آفریدن چیزی ان یقول آنست که گوید له مر او را که بحکم ما کن بباش فیکون ط پس بباشد بی درنگ یعنی تمثیل است مر تأثیر قدرت را در مراد او به امر مطاع مر مطیع را در امتثال و بی امتناع و توقف و در تفسیر گفته که مراد ازین سخن سرعت نفاذ امر است در تکوین بر اسرع وجهی که ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه و گویند این کلمه علامتی است که چون ملائکه بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد شد نظم حرف است کاف و نون ز طوامیر صنع او از قاف تا بقاف بدین حرف گشته دال فسبحان الذی پس پاکی و بی عیبی آنکسی راست که بی شبهه بیده بدست اقتدار اوست ملکوت کل شیء پادشاهی همه چیزها والیه ترجعون ط و بدو باز گردیده خواهید شد برای مکافات اعمال وعده دوستانست و وعید دشمنان که اینرا شد بدان العقاب است و آنرا طوبی لهم وحسن ماب

سورة الصافات بسم الله الرحمن الرحیم

والصافات بحق فرشتگان صف برکشنده در مقام عبودیت صفا ۵ صف برکشیدنی فالزاجرات پس رانندگان یعنی شیاطین را از استراق سمع زجرا راندنی فالتالیات پس خوانندگان ذکرا ۵ وحی خدا را بر انبیا حق سبحانه قسم یاد میکند بملائکه که در صف ایستاده میان هوا تا بهرچه فرمان رسد قیام نمایند یا بغازیان که صفهای جهاد برکشند یا بمؤمنان که در صف جماعت باستند یا بعلما که در صف استاده بصفت افاضه قائم باشند یا بمرغان که در جو هوا صف زنند اکثر مراد ملائکه اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب را میرانند و تالیات انند که پیوسته به حمد و تمجید و تسبیح الهی اشتغال دارند و اگر جمع غزا تند زجرات ایشان راندن اسپان باشند یا طرد دشمنان و تالیات ایشان اداء تکبیر و تهلیل و اگر مؤمنانند یا نوازندگان زاجرین دیوانند صفهای نماز تالی قرآنند و اگر اهل علم اند زجر میکنند از کفر و فسق بدلیل و حجت و بر خلق میخوانند احکام شریعت و اگر

مرغانند بگفتن ذکر خداوند انواع آفات را از خود میرانند صاحب تاویلات فرموده که سوگند میخورد بنفوس سالکان طریق
توحید که در موافقت مشاهده صف برکشیده دواعی شیطانی ونوازع شهوات نفسانی را زجر مینمایند ویا انواع ذکر لسانی یا
قلبی یا سری یا روحی بحسب احوال اشتغال مینمایند ودر بحر الحقائق آورده که صافات ارواح اند وزاجرات الهامات
ربانی که زاجرند عوام را از مناهی وخواص را از رویت طاعات واخص را از التفات بکونین وتالیات نفوس ذاکره که بحکم من
احب شیئا اکثر ذکره همواره بیاد حق سبحانه گذرانند رباعی ای یاد توام مونس جان در همه حال ✿ یک دم نکنم بی تو آرام دلم هست
محال ✿ جز فکر وثنای تو ندارم شب وروز ✿ جز نامهٔ حمد تو نخوانم مه وسال آورده اند که کفار مکه بر سبیل تعجب میگفتند
که محمد همه خدایانرا یک خدای آورده است حق سبحانه ذریت ایات قسم یاد کرد ان الهکم بدرستی که خدای شما
در ذات خود لواحد یکی است یگانه ویکتا رب السموات والارض آفریدگار آسمانها وزمینها وما بینهما و پرورندگار
آنچه میان ایشانست ورب المشارق وآفریننده مشارقهای کواکب چه هر کوکبی را مشرقی است که از آنجا طلوع کند یا مراد
مشارق آفتاب است که هر روز بمغربی دیگر مختفی شود وبذکر مشارق اکتفا از ایراد مغارب اکتفا باحد الضدین
انا زینا السماء الدنیا بدرستی که ما بیاراستیم آسمان نزدیکتر را یعنی آنچه بکره زمین اقرب است بزینة الکواکب
باراستن یا ستارگان وحفص باضافت خواند یعنی بیاراستیم آسمان دنیا را باراتش کواکب در کشاف آورده که مراد اشکال
مختلفه ایشانست چون هیات ثریا وبنات النعش وجبار وغیر آن از اشکال جمله ومعشت که بر نفس منطقه وشمال
وجنوبست وحفظا ونگاه داشتیم آسمانرا نگاه داشتنی من کل شیطان از برآمدن هر دیوی مارد ماسرکش ونافرمان
لا یسمعون نمیشنوند یعنی طاقت شنیدن وکوشش فراداشتن ندارند الی الملا الاعلی بسوی سخنان گروه بلند
تر یعنی اشراف ملائکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح وبایکدیگر میگویند ویقذفون وانداخته شوند یعنی بر ایشان
می افکنند شهب را یا رانده میشوند من کل جانب از هر طرفی که قصد صعود بر آسمان میکنند دحورا راندنی ولهم
ومر دیوانراست عذاب واصب عذابی در آخرت یا پیوسته در دنیا وایشانرا قوت استماع کلام ملائکه نیست الا من خطف الخطفة
مگر کسی که در رباید بودن یعنی بدزدی سخنی از فرشته فاتبعه پس از پی او در رسید او را شهاب ثاقب کوکبی
یا آتشی سوزنده ومنجوم را اعتادی سازد یا بسوزد وایشان بجهم منزجر نشده باز قصد فلک کنند آورده اند
که رکانه بن زید وابو الاشدین که منکران حشر وبعث بودند همواره دعوی بطش وقوت میکردند ومیان قریش
از روی تصلف وتکلف علم مباهات می افراختند حق سبحانه وتعالی آیة فرستاد فاستفتهم پس بپرس از مشرکان
مکه که ان آفریدگان اهم اشد آیا ایشان سخت ترند خلقا از روی آفرینش ام من خلقنا یا آنکه ما آفریدیم آنرا
از ملائکه وآسمان وزمین وکواکب ومشارق وشهب انا خلقناهم بدرستی که ما آفریده ایم پدر ایشانرا من طین لازب
از گلی چفسنده پس ماده اصلی ایشان گل است وآن حاصل شود از انضمام جزو مائی با جزو ارضی مراد ازین کلام

اثبات معاد است ورد استحاله ایشان بدانکه اگر استحاله بجهت عدم قابلیت ماده است ماده باقی است وقابل انضمام واگر
بسبب عدم قدرت فاعل است کسی که بر خلق این اشیا که مذکور شد قادر باشد هر آینه بر ضم این اجزا واعاده حیات در آن قادر
خواهد بود چه قدرت صفت ذاتی است که هرگز متغیر نشود ونسبت بهمه مقدورات یکسان بود پس هرگاه که خورشید قدرت
از افق ازلیت طلوع نماید ذرات مقدورات در هوای ابداع در فضای اختراع بجلوه درآیند ع کاینک ز عدم سوی وجود آمدیم
در معالم آورده که کفار حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم چنان بود که هر که قرآن بشنود بدان بگرود ومشرکان نشنیدند وبان
استهزا کردند پیغمبر ازین حال متعجب شده آیة آمد که بل برای قطع کلام است ودر زاد المسیر بمعنی دع داشته یعنی بگذار کلام کفار
را ودست بدار عجبت شگفت داشتی تو از انکار ایشان بقرآن ویسخرون وایشان سخریه میکنند یا از تعجب از تو
که با وجود قدرت الهی چرا انکار بعث میکنند وایشان افسوس میدارند از تعجب تو واذا ذکروا وداب ایشان است که چون
پند داده شوند بچیزی لا یذکرون یاد نکنند ازو وبدان پذیر نشوند واذا رأوا آیة وچون ببینند آیة معجزه که دلیل صدق
مقالتست چون انشقاق یستسخرون یکدیگر را بسخریه میخوانند وقالوا ان هذا وگویند این نیست که ما دیدیم الا سحر مبین
مگر جادوئی هویدا أئذا متنا آیا چون بمیریم ما وکنا ترابا وباشیم خاک وعظاما واستخوانهای بی گوشت وپوست
أئنا لمبعوثون آیا ما برانگیخته نه باشیم أوآباؤنا الاولون پدران پیشین ما قل بگوای محمد نعم آری برانگیخته شوید
باید ازین وانتم داخرون وحال آنکه شما خوار ونیز بعذاب باشید وگاه که قیامت درآید فانما هی پس جز این نیست که آن
زجرة واحدة یک راندن بود یعنی یک نفخه که در دمند فاذا هم پس آنجا ایشان زنده شده واز قبر برآمده ینظرون
مینگرند وقالوا ومیگویند یا ویلنا ای وای بر ما هذا یوم الدین اینست روز حکم یا روز جزا جدا کردن
نیکان از بدان الذی کنتم به آنچنانکه شمایان تکذبون تکذیب میکردید وباور نمیداشتید پس از حق سبحانه فرمان
رسد بملائکه که احشروا الذین ظلموا جمع کنید وبهم آرید آنانرا که بر خود ستم کردند بشرک وازواجهم واشباه ایشانرا یعنی بت
پرست را با بت پرستان وستاره پرست را با ستاره پرستان وعلی هذا یا قرینان ایشانرا از دیوان یا زنان ایشانرا که کافره
بوده اند وگویند مراد از ظلمه ستمکارانند بر خلق بحرب وبخود بگناه وحشر آنست که ایشانرا که کافر بوده اند وگویند مراد از ظلمه
ستمکارانند بر خلق بجور وبخود بگناه وحشر آنست که ایشانرا در موقف بدارند با امثال ایشان چنانچه زانی را با زانی وخمار
را با خمار یا اعوان ایشانرا از ظالمان ومدد کاران بر ظلم در قوة القلوب آورده که یکی از عبد الله مبارک قدس سره پرسید که
من خیاط ظلمه واحیانا برای ظلمه جامه میدوزم آیا من از اعوان ایشانم ابن مبارک فرمود که تو از اعوان نیستی بلکه از ظالمانی اعوان
ظلمه آنها اند که سوزن ورشته بتو میفروشند نظم یا ظالم مباش تا نشوی روبرو ز شمار ایشان واجب است که این
ظلمه را تا بدلیل آنکه میگوید حشر کنید ایشانرا وما کانوا یعبدون وآنچه را که بودند که پرستش میکردند من دون الله
بجز خدای از اصنام وغیر آن یا ابلیس ولشکرش واین عام است اختصاص یافته بآیة ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها

یعبدون فاهدوهم پس بخوانید ظلمه و معبودان ایشان را یاد لالت کنید الی صراط الجحیم براه دوزخ وقفوهم و چون روی
بدوزخ آرند باز دارید ایشان را در موقف یا بر پل انهم مسئولون بدرستی که ایشان پرسیده شدگان خواهند بود یعنی ایشان را از عقاید
و اعمال ایشان خواهند پرسید بجهت زیادتی توبیخ و تقریع و دیگر ایشان را گویند ما لکم لا تناصرون چیست شما را که یاری
نمیدهید یکدیگر را و از حبس موقف خلاص نمیکنید ایشان جواب ندهند و حق سبحانه گوید یا ملائکه که ایشان یکدیگر را نصرت
ندهند بل هم الیوم بلکه ایشان امروز مستسلمون گردن نهادگانند و از روی عجز منقاد شدگان واقبل بعضهم و
در موقف روی آرند بعضی از ایشان علی بعض بر بعضی دیگر یعنی رؤسای قوم و ضعفهٔ ایشان یتساءلون از یکدیگر
میپرسند که این چه حال است که ما را پیش آمده یا سرزنش میکنند یکدیگر را قالوا گویند اتباع رؤسای قوم را که انکم
بدرستی که شما کنتم تأتوننا بودید که در می‌آمدید بما عن الیمین از روی نصیحت و نیکخواهی و یمین بزعم شما یا از قوت
و قهر یا از طریق سوگند یعنی قسم یاد میکردید که دین حق اینست که شما را بدین میخوانیم قالوا گویند رؤسا در جواب
ایشان که نه چنین است بل لم تکونوا بلکه نبودید شما مؤمنین گروندگان یعنی شما بر راه راست نبودید که ما شما را
گمراه کرده باشیم وما کان لنا و نبود ما را علیکم من سلطان بر شما هیچ قوتی و قدرتی که باکراه و اجبار شما را بضلالت دعوت
نموده‌ایم بل کنتم بلکه بودید شما بنفس خود قوما طاغین گروهی از اندازه درگذشتگان فحق علینا پس واجب
شد بر همهٔ ما قول ربنا سخن پروردگار ما که کلمهٔ العذاب است انا لذائقون بدرستی که ما چشندگانیم عذاب را
در این روز فاغویناکم پس شما را دعوت کردیم بگمراهی بجهت آنکه انا کنا غاوین بدرستی که ما بودیم گمراهان خواستیم
که شما نیز مثل ما باشید و در مثل است که جریت سوخته سوخته بیت منکه مستم و خواهم که تو هم مست شوی یا همچو من
سوخته از دست شوی حق سبحانه فرمود فانهم پس بتحقیق تابعان و متبوعان یومئذ آن روز فی العذاب مشترکون در
کشیدن عذاب انباز باشند چنانچه در غوایت شریک بوده‌اند انا کذلک بدرستی که ما همچنین نفعل بالمجرمین میکنیم
با بزهکاران انهم بدرستی که ایشان کانوا اذا قیل لهم هستند که چون ایشان را گویند که بگویید لا اله الا الله یعنی کلمه
توحید بزبان رانید یستکبرون سرکشی مینمایند از گفتار آن یا تکبر میورزند بر داعی خود ~~ویقولون و میگویند که~~
~~بگویید لا اله الا الله یعنی کلمه توحید بر زبان رانید یستکبرون سرکشی مینمایند از گفتار آن یا تکبر میورزند بر داعی خود~~
ویقولون و میگویند ائنا آیا ما لتارکوا آلهتنا ترک کنندگانیم عبادت خدایان خود را لشاعر مجنون برای شاعری
پوشیده عقل یعنی سخن او ترک عبادت اصنام نکنیم کفار حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم بشعر و جنون نسبت میکردند
حق سبحانه میفرماید که بل جاء نه چنین است که ایشان میگویند بلکه آمد محمد بدیشان بالحق براستی و درستی
وصدق المرسلین و تصدیق کرد پیغمبران را که پیش از او بودند انکم بدرستی که شما ای کافران لذائقوا العذاب الالیم
هر آینه چشندگانید مر عذاب دردناک را در دوزخ بسبب شرک و تکذیب وما تجزون و پاداش داده نخواهید شد

الا ما کنتم تعملون مگر جزای آن چیزی را که هستید که عمل کنید الا عباد الله لیکن بندگان خدای المخلصین که
پاک کرده شدگان از آلوات شک و شرک جزای ایشان مضاعف خواهد بود اولئک آن بندگان مخلص لهم مر ایشان راست
رزق معلوم روزیی دانسته شده یعنی ظاهر نه پوشیده یا معلوم است از خصایص او از دوام و بقا و لذت محض
فواکه و آن رزق میوه‌ها از هر گونه تر و خشک وهم مکرمون و ایشان نواختگانند فی جنات النعیم در بهشتهای با
نعمت و ناز علی سرر بر تختهای آراسته متقابلین روی در روی یکدیگر تا بدیدار هم شاد و خرم باشند یطاف
گردانیده میشود علیهم بر ایشان یعنی ساقیان بهشت بر سر ایشان میگردانند بکأس جام من معین از خمر ظاهر شده
(یا جاری شده از چشمها)
بر چشمها بیضاء خمری سفید که بیاض او از شیر بیشتر باشد لذة با لذت و خوش خوار للشاربین مر آشامندگان را
لا فیها نیست در آن شراب غول آفتی و علتی که در خمر دنیا مترتب است چون فساد حال و ذهاب عقل و صداع و
خمار ولا هم عنها و نه اند بهشتیان که از آن شراب ینزفون مست شوند و خرد و فهم ایشان زایل شود وعندهم
و نزدیک ایشان یعنی در منازل ایشان قاصرات الطرف کنیزکان فرو داشته چشم باشند یعنی در غیر شوهران ننگرند عین
فراخ چشمان کانهن گویی که بدرستی ایشان بیض مکنون بیضها پوشیده اند تشبیه میکند حوران را در ملاحت و پاکی
و خوشرنگی به بیضه نعامه چه مقرر است که شترمرغ بیضه را به پر خویش بپوشد تا غبار بر آن ننشیند و بیضهٔ
ایشان سفیدی باشد مخلوط با اندک صفرتی و احسن الوان ابدان نزد عرب آن بوده فاقبل بعضهم پس روی آورند
آن بهشتیان علی بعض بر برخی دیگر یتساءلون میپرسند از احوال دنیا و ماجرای ایشان با دوست و دشمن قال قائل
گوید گوینده منهم از اهل بهشت مر یاران خود را انی بدرستی که من بوقتی که در دنیا بودم کان لی قرین بود
مرا یاری و همنشینی که منکر بعث بود مقاتل گوید که ایشان آن دو برادر بودند که در سورة الکهف ذکر ایشان هست یهودا
مؤمن است و او گوید با بهشتیان که مرا برادری بود قطروس که در دنیا سرزنش کنان یقول میگفت ائنک لمن المصدقین
آیا تو از باور دارندگانی مر حشر را ءاذا متنا آیا چون بمیریم وکنا ترابا و گردیم خاک وعظاما و استخوانهای کهنه
ءانا لمدینون آیا ما پاداش دادگان باشیم یعنی ما را زنده کرده و پاداش دهند قال گوید یهودا مر اهل جنت
را که هل انتم مطلعون آیا شما دیده ورانید یعنی میبینید اهل دوزخ را مراد آنست که به بینید دوزخیان را تا حال برادر معلوم
کنید که در که است و چه نوع عذابی مبتلا شده بهشتیان گویند تو او را نیکو میشناسی تو فرو نگر در دوزخ فاطلع پس
فرو نگرد یهودا فرآه پس ببیند قطروس را فی سواء الجحیم در میان دوزخ قال گوید یهودا با او که ای
قطروس تالله ان کدت بخدای که بتحقیق نزدیک بودی تو از اضلال لتردین هلاک کنی مرا بوسوسه
و از راه ببری ولولا نعمة ربی و اگر نه بخشش پروردگار من بودی که مرا بحق راه نمود و از وسوسهٔ تو نگاه داشت لکنت
هر آینه بودمی من المحضرین از حاضر شدگان با تو در دوزخ پس یهودا با فرشتگان گوید چنانچه برادر را نشنود افما

نَحْنُ بِمَيِّتِينَ آیا ما نیستیم مردگان در بهشت یعنی نه که ما جاوید خواهیم بود و نخواهیم مرد إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى مگر مردن نخستین

در دنیا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ و نیستیم ما از عذاب کرده شدگان فرشتگان گویند بلی هرگز نمی میرید و معذب نشوید گوید إِنَّ هَٰذَا

بدرستی که این نعمت خلود و ایمنی از عذاب لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ او رستکاری بزرگست لِمِثْلِ هَٰذَا از برای مثل این نعمتها فَلْيَعْمَلِ

الْعَامِلُونَ پس باید که عمل کنند عمل کنندگان نه برای مال و جاه دنیا که برشرف زوال و صدد انتقال است رباعی کر بار

کشتی باری مکارید بارئی ور کار کنی برای ور روی بخاک راه خواهی مالید بر خاک ره طرفه سوار بارئی انکه حق سبحانه

میگوید أَذَٰلِكَ آیا آنچه مذکور شد از نعم بهشتیان خَيْرٌ بهتر است نُزُلًا از منزل و ماحضر کش أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ

یا درخت زقوم و آن درختی است در ولایت تهامه که برگهای خرد دارد و میوه او بغایت منتن و تلخ است حق سبحانه

درختی را که میوه آن نزل دوزخیان باشد یا کراهه حق رانند بدین اسم مسمی کرده اند و فرموده که إِنَّا جَعَلْنَاهَا بدرستی که کردانیدیم

درخت زقوم را فِتْنَةً محنت و عذاب لِلظَّالِمِينَ مر ستمکاران را در آخرت یا ابتلا و امتحان مر ایشان را در دنیا چه ایشان

بعد از آنکه شنودند که زقوم درختی است در دوزخ گفتند این چگونه تواند بود و حال آنکه آتش آهن را میگدازد و ندانستند

که آنکه قادر است بر خلق حیوانات آتشی چون سمندر توانا است بر آفریدن شجر در آتش و حفظ آن از احراق در عالم آورده

که ابن الزبعری قریش را گفت محمد ما را میترساند بزقوم بربر و ابن بعبه مسکه و خرما را گویند ابوجهل برخاست و الکا بیت

عرب را بخانه آورد کنیزک خود را گفت زقینا یعنی زقوم ده ما را کنیزک زبد و خرما آورد و ابوجهل گفت بخورید که این زقوم

است که محمد ما را بدان وعده میکند و وعید حق سبحانه آیة فرستاد که زقوم آنست که ایشان گمان میبرند إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ بدرستی

که آن درختی است که بیرون می آید فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ در قعر دوزخ و شاخهای آن بلند بلند شده همه بیایند بکات میرسد

طَلْعُهَا خوشه آن درخت كَأَنَّهُ گوییا که او رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ سرهای دیوان است یعنی در زشتی و هولناکی و گویند شیاطین

مارهاییند پرهولت و گویند سنگهای سیاه بود در حوالی مکه که رؤس الشیاطین میگفتند فَإِنَّهُمْ پس دوزخیان لَآكِلُونَ

مِنْهَا خورندگان اند از آن درخت زقوم فَمَالِئُونَ پس پر کننده اند مِنْهَا الْبُطُونَ از آن شکمها را از غایت جوع یا بخور رانند

ایشان را باکراه ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ پس بدرستی که دوزخیان را عَلَيْهَا بر خوردن آن لَشَوْبًا آمیختنی است مِنْ حَمِيمٍ

از آبی گرم چنان آبی که امعا را پاره پاره کند یعنی چون زقوم بخورند آب حمیم بر بالای آن بدیشان دهند تا با زقوم آمیخته

کردد ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ پس بدرستی که بازگشت ایشان بعد از اکل زقوم و شرب حمیم لَإِلَى الْجَحِيمِ بسوی دوزخ است زیرا

پیش کش ما حاضر بوده إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ یافتند پدران خود را ضَالِّينَ گمراهان فَهُمْ

عَلَىٰ آثَارِهِمْ پس ایشان بر پیهای ایشان يُهْرَعُونَ میشتابند یعنی تقلید ایشان میکنند وَلَقَدْ ضَلَّ و بدرستی

که کمراه شده اند قَبْلَهُمْ پیش از قوم تو أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق

فرستادیم فِيهِمْ در میان ایشان مُنْذِرِينَ بیم کنندگان یعنی پیغمبران که ایشان را از عذاب ما بترسانیده اند

وایشان قبول نکردند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس در نگر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ آخر کار بیم کرده شدگان یعنی عذاب و عقوبت بدیشان

فرود آمد إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ مگر بندگان خدای الْمُخْلَصِينَ پاک کرده شدگان یعنی عذاب و عقوبت که بانذار منتفع کشتند وَلَقَدْ نَادَانَا

نُوحٌ و بتحقیق میخواند ما را نوح و هلاک قوم درخواست و ما اجابت کردیم فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ پس نیک اجابت کنندگانیم ما که غرق

گردانیدیم کفار قوم او را بطوفان وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ و نجات دادیم او را و کسان او را مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ که غرق است یا آزار

قوم وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ و ساختیم فرزندان سه گانه او را هُمُ الْبَاقِينَ ایشان را باقیان از جهت نسل تا قیامت چه در جنب

که اهل سفینه غیر سام و حام و یافث و زنان ایشان کسی نماند و تمام انام از نسل ایشان شد سام پدر عرب و فارس و روم است

و یافث پدر ترک و خزر و سقلاب و حام پدر هند و حبش و زنگیان و نوبه وَتَرَكْنَا و باقی گذاشتیم عَلَيْهِ بر نوح ثنای نیکو

فِي الْآخِرِينَ در میان پسینیان یعنی امت محمد صلی الله علیه و سلم یا ازلیکه اشتم که ایشان آخرین میگویند سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ سلام بر نوح

فِي الْعَالَمِينَ در میان عالمیان قولی آنست که این ابتدای کلامی است و خدای سلام میگوید بر نوح علیه السلام مبنی ما بدلکه

إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي ما همچنین که نوح را جزا دادیم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستی که نوح مِنْ عِبَادِنَا

الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویده ماست ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ پس از دعای نوح غرقه کردانیدیم دیگران را یعنی کافران قوم او را وَإِنَّ

مِنْ شِيعَتِهِ و بدرستی که از پیروان نوح لَإِبْرَاهِيمَ ابراهیم است یعنی در اصول شرع و طریق توحید پیرو او بود و در لباب

از فرا رحمه الله نقل میکند که ضمیر عائد بحضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم کنایت غیر مذکور و ابراهیم صلوات الله علی نبینا

و سلامه علیه اگرچه بصورت سابق بوده اما بمعنی تابع است زیرا که هیچ نبی وانی بفضائل معترف بوده و دین او را ستوده

و بوی دعا گفته که ربنا وابعث فیهم رسولا آیة نظم پس از تو آمد نبی انبیا تو پیش إِذْ جَاءَ رَبَّهُ یاد کن آنرا که ابراهیم

آمد بپروردگار خود را بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدلی پاک از علایق یا خالی از محبت دنیا یا فارغ از محبت اغیار یعنی بیعت نهاده

بدرگاه عزلت یا دلی از متعلقات کونین رسته و از حظ نفس و آرزوی طبع واپرداخته إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ و یاد کن چون

گفت ابراهیم مر پدر خود آزر و گروهی خود را مَاذَا تَعْبُدُونَ این چه چیز است که میپرستید أَئِفْكًا آیا از روی دروغ

آلِهَةً خدایان را دُونَ اللَّهِ جز خدای تُرِيدُونَ میخواهید فَمَا ظَنُّكُمْ پس چیست گمان شما بِرَبِّ الْعَالَمِينَ بپروردگار

عالمیان که شما را عذاب نکند بر آنکه پرستش او که استحقاق عبادت دارد ترک نموده غیر او را میپرستید قوم سخن ابراهیم را علیه

السلام این جواب دادند که فردا عید ماست و بصحرا بیرون خواهیم شد امروز طعامهای نفیس ترتیبی مجمع ما را تماشا کن و

از آنجا با ما به بتخانه آی تا زیب و زینت اصنام و هیات و اشکال ایشان را مشاهده کنی و بیدانیم که بعد از تفرج ایشان زبان

ملامت در خواهی بست و ما را در پرستش ایشان معذور خواهی داشت بیت کوئی که چرا زعاشقی رخ زرد بتم ندیده معذورم

ابراهیم علی نبینا و علیه السلام جواب نداد و فرو رفت در تفکر و یاران وی گفتند که ای ابراهیم بیا تا

بروییم فَنَظَرَ پس در نگریست نَظْرَةً نگریستنی فِي النُّجُومِ در ستارگان و مواقع و اتصالات و انحرافات ایشان

کرد یا در کتاب علم نجوم در ان بود نکریست وچون قوم او علم نجوم میورزیدند هم از علم ایشان با یشان سخن فرمود فَقَالَ پس
کفت إِنِّي سَقِيمٌ بیمارم یعنی استدلال میکنم بانکه مرا طاعون درخواهد یافت ان کروه از طاعون کمان بردند فَتَوَلَّوْا عَنْهُ پس بر
کشتند از و مُدْبِرِينَ روی کردانندکان از خوف آنکه چون طاعون از امراض متعدیه است ناکاه بدیشان سرایت نکند وچون قوم
ابراهیم راکذاشته بصحرا رفتند آنحضرت روی بتخانه نهاد فَرَاغَ پس پنهان بازکشت إِلَىٰ آلِهَتِهِمْ بسوی بتان ایشان بتان را
دید اراسته وخوانهای طعام پیش ایشان نهاده فَقَالَ پس کفت از روی استهزا أَلَا تَأْكُلُونَ ایا نمی خورید این طعامها را
وچون جوابی نشنید از روی تهکم دیکر باره کفت مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ چیست شما را که سخن نمیکویید ومرا جواب نمیدهید فَرَاغَ
عَلَيْهِمْ پس پنهان درآمد بریشان ومیزد بتان را ضَرْبًا زدنی بِالْيَمِينِ بقوتی تمام یا بدست راست یا بسبب سوکند
که خورده بود وفرموده که تالله لاکیدن اصنامکم القصه ابراهیم علیه السلام بتان را پاره پاره کرد چنانچه در سورة انبیا کذشت
وقوم چون از عیدکاه به بتخانه درآمد صورت حال را مشاهده کرده دانستند که کار ابراهیم است فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ پس روی
آوردند بسوی او يَزِفُّونَ شتاب میکردند تا او را کرفته نزد نمرود آوردند وبعد از مباحثه بسیار که شمه از ان سبق
ذکر یافت قَالَ کفت ابراهیم أَتَعْبُدُونَ ایا میپرستید مَا تَنْحِتُونَ انچه میتراشید از سنک وچوب بدست خود
وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وخدای افریده است شما را وَمَا تَعْمَلُونَ وانچه شما میکنید بدستهای خود ودرین ایه دلیل هست برانکه
افعال بندکان مخلوق حضرت پروردکار است وچون ابراهیم علیه السلام ایشانرا الزام کرد قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا بنائی از هیزم پر سازید
آتش دران زنید فَأَلْقُوهُ پس درافکنید او را فِي الْجَحِيمِ در آتش سوزان فَأَرَادُوا پس خواستند نمرودیان
بِهِ با ابراهیم كَيْدًا دستانی وفتنه که او را بسوزند فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ پس کردانیدیم ما ایشانرا زیردست وخوار که
چه آتش ابراهیم بروی کلستان خرم وآن برهان شد برحقیت او وبطلان ایشان وَقَالَ وکفت ابراهیم چون از آتش سلامت
بیرون آمد إِنِّي ذَاهِبٌ بدرستی که من رونده ام إِلَىٰ رَبِّي بجای که پروردکار من فرموده یعنی بزمین شام سَيَهْدِينِ
زود باشد که راه نماید بمقصد من بمصالح دنیا واخرت پس ابراهیم علیه السلام روی بشام نهاد ودر ان راه هاجر بدست
ساره خاتون افتاد واو را بابراهیم بخشید وچون هاجر ملک یمین وی شد دعا کرد رَبِّ هَبْ لِي ای پروردکار من ببخش
مرا فرزندی مِنَ الصَّالِحِينَ از شایستکان وستودکان که معین من باشد برطاعت ومونس من در غربت فَبَشَّرْنَاهُ پس
مژده دادیم او را بِغُلَامٍ حَلِيمٍ بفرزندی بردبار یعنی ببلوغ رسد حلیم بود پس خدای اسمعیل را از هاجر بوی ارزانی
داشت وبحکم سبحانی از زمین شام هاجر وپسر را بمکه آورد واسماعیل انجا نشو ونما یافت وقتی که ابراهیم از شام بدیدن پسر آمده بود
سه شب متوالی در واقعه دید که کفتند که فرزند خود را قربان کن روز عید نحر بود که اسمعیل را همراه داشتند روی بمنی نهاد
فَلَمَّا بَلَغَ پس چون برسید ابراهیم مَعَهُ السَّعْيَ با پسر خود بموضع سعی یعنی میان صفا ومروه وکفته اند مراد مشی است ای
بکوه منی قَالَ کفت ابراهیم يَا بُنَيَّ ای پسرک من تصغیر شفقت است إِنِّي أَرَىٰ بدرستی که من می بینم پیوسته فِي الْمَنَامِ

درخواب

درخواب أَنِّي أَذْبَحُكَ انکه من ترا ذبح میکنم یعنی پیاپی درخواب می بینم که ترا ذبح کن فَانْظُرْ پس درنکر درین کار
مَاذَا تَرَىٰ چه چیزی بینی ورای تو چه تقاضا میکند قَالَ کفت اسمعیل يَا أَبَتِ افْعَلْ ای پدر بکن مَا تُؤْمَرُ انچه
فرموده شدی بدان سَتَجِدُنِي زود باشد که یابی مرا إِنْ شَاءَ اللَّهُ اکر خواهد خدای مِنَ الصَّابِرِينَ از صبر کنندکان بر ذبح
یا بر حکم قضا فَلَمَّا أَسْلَمَا پس انهنکام که کردن نهادند حکم خدایرا ابراهیم بذبح پسر وپسر بذبح سر واقع شد انچه واقع شد وَ
تَلَّهُ وبیفکند ابراهیم پسر را لِلْجَبِينِ بر پیشانی یعنی او را بر نسبت نهاد یا للناس او در معالم اورده که چون ابراهیم
قصد ذبح اسمعیل علیه السلام فرمود کفت ای پدر دست وپای من محکم بر بند تا اضطراب نکنم شاید که جامه مبارک تو خون
آلوده نکند ودمت بدین بی ادبی عاصی وبدنام شوم نظم اکر خونم بریزی غم ندارم زان همی ترسم که ناکه دامن پاکت
شود از خونم الوده دیکر چون بار روی سلام من بمادر دل فکار برسان وپیراهن مرا بدو ده تا بدو او را تسلی باشد
ودیکر روی مرا بر خاک نه تا در وقت تیغ راندن ناکاه نظرت بروی من نیفتد وسلسله مهر پدری در حرکت نیاید
مبادا که در امر الهی تاخیری وتقصیری رود ابراهیم علیه السلام بدل قوی دست وپای پسر بربست وکارد بر حلق وی نهاد
حق سبحانه صحیفه از مس بر شکل حلقه در حلق اسمعیل پدید اورد تا کارد را اثر بدن باز داشت وکفته اند حلق او وی برید
ودرست می شد پس حق سبحانه پیغمبر را بدکه ما عمل ابراهیم را پسندیدیم وَنَادَيْنَاهُ وندا کردیم او را أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ انکه ای
ابراهیم قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا بدرستی که راست کردی خوابی که دیده بودی در وسیط اورده که او درخواب دیده بود که پسر را بکشت
اما اثری خون ندیده بود در بیداری نیز همان صورت سست یافت إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین بیرنج انشدت
نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم نیکوکارانرا إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این کار لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ او ان مایشی است هویدا که بات
مخلص از غیر او متمیز کردد وَفَدَيْنَاهُ وفدا دادیم اسمعیل را بِذِبْحٍ عَظِيمٍ بکبشی عظیم بزرک یعنی فربه وان کبش شاخ دار بود
ودر مراتع بهشت چراقی بوده وکویند ان کبشی بود که هابیل قربان کرد وخدای بذیرفت یا کوسفندی بود از کوه ثبیر فرود
آمده پیش ابراهیم علیه السلام باستاد واشهر انست که جبرئیل علیه السلام از آسمان فرود آورد وقصه قربان با توابع وضمایم
ان بشرح لایق وبسطی موافق در تفسیر جواهر مذکور میکردد وَتَرَكْنَا وباقی کذاشتیم عَلَيْهِ بر ابراهیم ثنای نیک را فِي
الْآخِرِينَ در میان پسینیان یعنی امت اخر الزمان یا انرا باقی کردانیدیم که مردمان میکویند سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ سلام بر ابراهیم
یا ما سلام میکوییم بر و كَذَٰلِكَ همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکارانرا إِنَّهُ بدرستی که ابراهیم مِنْ عِبَادِنَا
الْمُؤْمِنِينَ از بندکان ماست از کرویدکان وَبَشَّرْنَاهُ ومژده دادیم او را بعد از اسمعیل بِإِسْحَاقَ بفرزندی اسحق
نام نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ پیغمبری از شایستکان وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وبرکت دادیم برابراهیم وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وبر پسر او اسحاق از
صلب او انبیای بنی اسرائیل وغیر ان چون ایوب علیه السلام بیرون آوردیم وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا واز فرزندان ایشان
مُحْسِنٌ نیکوکاری است عمل خود بایمان وطاعت وَظَالِمٌ وستمکاری است لِنَفْسِهِ بر نفس خود بکفر ومعصیت

مبین آشکار استم او یعنی از نسل او هم گرویدگان نیکوکار باشند و هم ناگرویدگان ستمکار ولقد مننا و هر آینه منت نهادیم
علی موسی وهارون بر موسی و هارون بنعمت نبوة ونجیناهما و برهانیدیم ایشان را وقومهما و گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل را
من الکرب العظیم از اندوه بزرگ یعنی تغلب قبطیان و ایذا و آزار ایشان ونصرناهم و یاری دادیم هر دو را با قوم ایشان
فکانوا پس بودند هم الغالبین ایشان غلبه کنندگان بر اعادی وآتیناهما و دادیم موسی و هارون را الکتاب
المستبین کتابی پیدا و هویدا وهدیناهما و راه نمودیم هر دو را الصراط المستقیم راهی راست رساننده بمقصود
وترکنا علیهما و باقی گذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو فی الآخرین در میان امتان بازپسین یا آنچه باقی گذاشتیم این بود که
میگویند سلام علی موسی وهارون یا ما میگوییم سلام بر هر دو انا کذلک بدرستی که ما همچنین نجزی المحسنین پاداش
میدهیم نیکوکاران را انهما بدرستی که موسی و هارون من عبادنا المؤمنین از بندگان گرویده مااند وان الیاس و بدرستی
که الیاس بن یاسین یا الیاس بن بشر بن فنحاص بن العیزار بن هارون علیه السلام لمن المرسلین از جمله فرستاده
شدگانست بدعوت خلق اذ قال یاد کن آنرا که گفت لقومه مر گروه خود را الا تتقون آیا نمی‌ترسید از عذاب
الهی اتدعون آیا میپرستید بعلا بعل را بخدائی و آن بتی بود بیست گز بالای او و چهار روی داشت و یک نام
شهری است از شام و چون بعل در وی بود او را بعلبک گفتند و بدین اسم مشهور شد القصه الیاس گفت میخوانید بعل را وتذرون
و میگذارید احسن الخالقین عبادت نیکوترین آفرینندگان را مراد از خالقین مصوران اند الله خدای ربکم
پروردگار شماست ورب آبائکم الاولین و پروردگار پدران پیشین شما پس او را پرستید و بدو شرک میارید حق سبحانه
الیاس را باهل بعلبک فرستاد و ایشان ملکی داشتند اجب نام در اول مسلمان بود و در آخر باغوای زن خود ازبیل بت پرست شد
والیاس علی نبینا و علیه السلام دعا فرمود تا سه سال بقحط مبتلا شدند و بالیاس رجوع نموده تا از آن خلاص خود را
خواستند الیاس فرمود که ایمان باید آورد و بیگانگی حق اقرار باید کرد ایشان متامل شدند الیاس گفت اگر میخواهید که بطلان
و حقیقت دین من و شما معلوم گردد بیائید تا من خدای خود را بخوانم و شما بتان خود را بخوانید هر کدام اجابت کنند
سزای پرستش باشد ایشان بدین رضا دادند بت خود را بیاراسته و ستایش بسیار کرده از وی باران طلبیدند اثر اجابت
ظاهر نشد والیاس دعا فرمود فی الحال باران آمد و قوم او را انکار افزودند فکذبوه پس تکذیب کردند او را فانهم
لمحضرون پس بدرستی که این مکذبان هر آینه حاضر کرده شدگانند در دوزخ الا عباد الله المخلصین مگر بندگان خدای پاک
کرده شدگان از شایسته شرک و نفاق آورده اند که الیاس ملول شد از خدای درخواست که قبل از نزول عذاب او را از
میان قوم بیرون برد فرمان رسید که در فلان روز بفلان موضع رود هر چه بروی ظاهر گردد بر آن سوار شد الیاس در زمان
معین بمکان معین رفت و صورتی شبیه باسبی از آتش پیش وی آمد بر آن سوار شد والیسع را خلیفه خود ساخت و حق
سبحانه او را پر و بال داده شهوات طعام و شراب و وقاع از وی سلب کرد و با فرشتگان پرید و انسی در آمد در صفت اعکنه اند هم

انسی است

انسی است و هم ملکی و هم ارضی و هم سماوی و او موکل است بر بیابانها و خضر بر دریاها و در عرفات با یکدیگر ملاقات
مینمایند و در رمضان باهم در بیت المقدس افطار مینمایند و جمعی از صلحای امت ایشان را می‌بینند وترکنا علیه و بگذاشتیم بر
الیاس فی الآخرین در میان پسینیان ثنا و درود فراوان با آن گذاشتیم که گویند سلام علی الیاسین سلام بر الیاس و گفته
اند الیاسین هم نام اوست چنانچه میکال و میکائیل و سینا و سینین انا کذلک بدرستی که ما همچنین نجزی المحسنین جزا میدهیم
نیکوکاران را انه بدرستی که الیاس من عبادنا المؤمنین از بندگان گرویده ماست ایمان اسمی است جامع مر جمیع کمالات صوری
و معنوی را و نام بندگی تشریف است خاص از برای اهل اختصاص نظم اگر بنده حرف خوانی مرا به از مملکت جاودان
مرا شهان که با تخت فرخنده اند همه بندگان ترا بنده اند وان لوطا لمن المرسلین و بدرستی که لوط بن هاران از پیغمبران
فرستاده شده است اذ نجیناه و یاد کن چون نجات دادیم او را واهله اجمعین و همه اهل بیت او را الا عجوزا مگر
پیر زنی که زن او بود چه او قرار گرفت فی الغابرین در بازماندگان بعذاب و با لوط علیه السلام همراهی نکرد ثم دمرنا
الآخرین پس هلاک کردیم دیگران را از قوم و دیار ایشان زبر و زبر ساختیم وانکم لتمرون و بدرستی که شما ای گروه قریش میگذرید
علیهم بر منازل ایشان وقتی که بتجارت شام میروید مصبحین در وقتی که در آیند در صباح وباللیل و بشب
یعنی بر منازل ایشان گذر دارید روز و شب افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید و اندیشه نمینمائید که عاقبت مکذبان چه بهلاکت
نکشید وان یونس و بدرستی که یونس بن متی علیه السلام لمن المرسلین از جمله فرستادگانست او را حق سبحانه باهل نینوی
از بلاد موصل فرستاد چنانچه در سورة یونس گذشت قوم تکذیب وی کردند و او عذاب طلبید و از میان قوم بیرون
رفت بعد از ظهور عذاب قوم یونس علیه السلام ایمان آوردند و عذاب مرتفع شد یونس علیه السلام از این حال
خبر یافت و او وعده داده بود که عذاب بشما فرود آید پس از آن اندیشه که مردم او را تکذیب نسبت دهند روی بجانب
دریا نهاد اذ ابق یاد کن آنرا که گریخت یونس از قوم خود الی الفلک المشحون بسوی کشتی که مملو بود از مردم و متاع او رده اند
که چون یونس علیه السلام بکنار دریا رسید قومی از تجار کشتی بر آب افکنده سوار شدند یونس نیز با ایشان بکشتی در آمد
چون کشتی بمیان آب رسید بایستاد ملاحان گفتند که بنده گریخته درین کشتی هست که کشتی نمیرود یونس علیه السلام گفت
بنده گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو باشی باشی سیمای آثار مردی و صلاحیت از بشره تو لایح است یونس مبالغه
کرد که گریخته منم و دلیل آن قوم چنان بود که بنده گریخته را بدریا انداختند تا کشتی روان شد چون یونس در آن
باب مبالغه بحد اطناب رسانید و قوم نمی‌شنیدند قرعه کرد که قرعه زنیم فساهم پس قرعه زد با اهل کشتی سه نوبت
فکان من المدحضین پس گشت یونس از قرعه باختگان یعنی هر سه بار قرعه بنام وی برآمد اهل کشتی او را برداشته
قصد کردند که بدریا افکنند حق سبحانه وحی فرستاد بماهی که کراعنکه در آخر دریا باشد تا پیش کشتی آمده دهن باز
کرد ملاحان او را بطرف دیگر بردند ماهی آنجا پدید آمد یونس سر در گلیم کشید و خود را در بحر افکند حق سبحانه و تعالی فالتقمه

الحوت پس فرو برد اورا ماهی وهو ملیم در حالتی که او ملامت کننده بود نفس خود را که چرا انقوم که بحق
فرمان رسید بدان ماهی که من اورا طعمه تو نساخته ام بلکه درون ترا زندان او کرده ایم باید که ترکیب او را هم نزیدد ماهی
در نگاه داشت او همان حال که مادر را بفرزند باشد رعایت مینمود و مرا از آب برداشته میرفت و یونس در درون او نفس
مینمود تا سه روز یا هفت روز یا چهل روز در شکم ماهی بود و آن ماهی هفت دریا را بگشت و حق سبحانه گوشت و پوست
او را تنک ساخته بود چون آبگینه تا یونس علیه السلام عجایب و غرایب بحر را مشاهده کرد و پیوسته بذکر حق تعالی اشتغال داشت
فلولا انه پس اگر نه آنست که یونس کان من المسبحین بود از تسبیح گویندگان در شکم ماهی و میگفت لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین یا اگر نه آنست که پیش از آنکه او بشکم ماهی رود از ذاکران و نمازگذاران بود للبث هر آینه درنگ
کردی فی بطنه در شکم حوت الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند مردمان اما برکت ذکر یونس را در رسید
زود شد خلاص دادیم فنبذناه پس بیفکندیم او را یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از درون خود برون دهد و بیفکند بالعراء
و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود وانبتنا علیه و برویانیدیم بر زبر سر او شجرة
من یقطین درختی از کدو تا بر کهای خود او را سایه کرد در زاد المسیر فرموده که خاصیت برگ یقطین آنست که مگس گرد آن
نگردد حق سبحانه و تعالی برگ یقطین بپوشید از آفت زنبور و حرارت آفتاب ایمن شد و بز کوهی را فرمان داد تا می آمد و پستان
در دهان یونس می نهاد تا وقتی که پوست وی محکم شد و گوشت وی با قرار اصل رفت وارسلناه و فرستادیم او را دیگر باره
الی مائة الف بسوی صد هزار مردم او یزیدون یا زیاده بیست هزار یا هفتاد هزار چون خبر رسیدن یونس
باهل نینوی رسید ملک با تمام قوم باستقبال وی بیرون آمدند فآمنوا پس گرویدند بیونس یعنی بدست وی تجدید
ایمان کردند فمتعناهم پس برخورداری دادیم ایشان را الی حین تا هنگام اجل و بعد از آنکه متقاضی اجل باستیفای ودیعت
روح متوجه گردد نه بدافعت ابطال منع او میراست و نه ببذل اموال دفع او متصور رباعی روزی که اجل دست کشاید
بستیز وز بیم هلاک برکشد خنجر تیز نی وقت جدل بود نه هنگام جدل نه روی مقاومت نه یارای گریز فاستفتهم پس بپرس
از بنی خزاعه و بنی ملیح که ملائکه را دختران خدای میگویند یعنی از وجه قسمت سوال کن الربک البنات آیا مر پروردگار ترا
دختر انند ولهم البنون و مرایشان را پسران ام خلقنا الملائکة یا آفریده ایم فرشتگان را اناثا زنان وهم شاهدون و ایشان
حاضر بودند بوقت آفریدن ما مرایشان را الا انهم بدانکه ایشان من افکهم از دروغ و افترای خود لیقولون میگویند
ولد الله بزاد خدای یعنی بزادند برای او فرزندان وانهم و ایشان در انساب والد به بخدای لکاذبون
هر آینه دروغ گویانند اصطفی البنات آیا برگزید خدای دختران که مکروه طباع شما اند علی البنین بر پسران که ماده افتخار
واستظهار شما ایشانند ما لکم چیست شما را در این قسمت کیف تحکمون چگونه حکم میکنید و نسبت میدهید بخدای
آنکه خود نمی پسندید افلا تذکرون آیا اندیشه نمیکنید که حق سبحانه منزه است از صاحبه و ولد چه ولد از جنس مولود

ی

ی باید و مثل او مشابه و حضرت رب العزة از مثل و شبه مقدس است ام لکم یا مر شما راست در این سخن که ملائکه بنات
الله اند سلطان مبین حجتی روشن یا کتابی فرود آمده از آسمان مشتمل بر اثبات آن فأتوا بکتابکم پس بیارید آن کتاب منزل را
ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در دعوی خود آورده اند که بعضی از بنی خزاعه گفتند که حق سبحانه با جن مصاهره
کرده و بعضی از سروات ایشان اختیار کرده و ملائکه از ایشان متولد شده یا مجوس بر آنند که خدای و شیطان برادرانند حق تعالی
میفرماید که وجعلوا و ساختند بینه میان خدای وبین الجنة و میان پری که دیو از ایشانست نسبا خویشی و نسبتی
ولقد علمت الجنة و بدرستی که میدانند دیوان و پریان که روز قیامت انهم ایشان یعنی قائلان این سخن یا هم ایشان
لمحضرون حاضر کرده شدگان باشند برای عذاب جمعی بر آنند که مراد از جن ملائکه اند چه هر چه از دیده پوشیده بود
عرب او را جن خوانند و ایشان با حق سبحانه و ایشان نسبی ساختند یعنی گفتند دختران ویند و ملائکه میدانند که ایشان را برای
سوال حاضر خواهند کرد و از پرستش کنار مر ایشان را خواهند پرسید و ایشان جواب خواهند داد که بل کانوا یعبدون الجن
چنانچه در سوره سبا سبق ذکر رفت سبحان الله پاکست خدای عما یصفون از آنچه وصف میکنند کافران یعنی نسبت توالد
و ولادت بوی و بیزاری است او را از معاملت کفار و اشرار و تقمه ایشان بدین نوع خدای را وصف میکنند الا عباد الله مگر
بندگان خدای المخلصین پاک شدگان از لوث شکوک و شبهات که ایشان بسزاوار ستایش مینمایند فانکم پس
بتحقیق شما ای کافران وما تعبدون و آنچه پرستید از بتان ما انتم نیستید شما علیه بر آنچه میپرستید بفاتنین
گمراه کنندگان و تباه سازندگان الا من هو مگر آنکس را که او صال الجحیم در آینده است بدوزخ یعنی علم ازلی تعلق
گرفته بر آنکه بی شبهه بدوزخ خواهد رفت و بر آنجا رد قول آنها که ملائکه پرست بودند که اعتراف ملائکه بعبودیت میکند
که ایشان میگویند وما منا و نیست از ما هیچ کس الا له مگر آنکه او را مقام معلوم معینی است در خدمت و عبادت
دانسته شده و مقرر گشته که از آنجا در نمیتوانیم گذشت شیخ ابوبکر وراق قدس سره فرموده که مراد مقامات سنیه است چون
خوف و رجا و محبت و رضا که هر یک از مقربان حظائر ملکوت و مقدسان صوامع جبروت در مقامی از آن تمکن است دارد وانا
لنحن الصافون و بدرستی که ما صف کنندگانیم در اداء طاعت و موقف ملازمت وانا لنحن المسبحون و بدرستی که ما تسبیح گویندگان
در ادای طاعت مرحق او تنزیه کننده از هر چه لائق ذات مقدس وی نباشد در لباب آورده که این کلام پیغمبر
و مؤمنانست که میگویند هر یک از ما قدر اقامت مقام معلوم دائم در بهشت و امروز در صف ایستادگانیم بنماز و پاکی یاد
کنندگان مرحق را و تاکیدات این دو جمله بان ولام و توسیط فصل دلیل است بر مواظبت طاعت و دوام ذکر بی شائبه
قصور و فتور خواه نسبت ملائکه کرام و خواه نسبت سید انام علیه وعلیهم الصلوة والسلام و سائر اهل ایمان از اصحاب عظام
علیهم رضوان الملک العلام وان کانوا و بدرستی که بودند کافران قریش که قبل از بعثت لیقولون میگفتند لو ان عندنا اگر
بودی نزدیک ما ذکرا ذکری یعنی کتابی که سبب پند و نصیحت بودی من الاولین از کتب پیشینیان یعنی اگر ما را نیز کتابی

بودی وحکمی برما منزل شدی **لَكُنَّا** هر آئینه میبودیم **عِبَادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ** بندگان خدای پاک کرده شده از لوث شرک وکفر واهتمام که بدیشان آمد کتابی که اشرف کتب سماوی است **فَكَفَرُوا بِهِ** پس کافر شدند بوی **فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ** پس زود بود که بدانند عاقبت کفر خود را که عقوبت و مغلوبیت است **وَلَقَدْ سَبَقَتْ** و هر آئینه پیشی گرفته است **كَلِمَتُنَا** سخن ما یعنی وعدهٔ نصرت که کرده ایم **لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ** برای بندگان فرستاده شده یعنی پیغمبران و حکم این وعده در لوح محفوظ ثبت است کما قال الله تعالی لاغلبن انا و رسلی **إِنَّهُمْ** بدرستی که پیغمبران **لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ** هر آئینه ایشانند یاری کرده شدگان **وَإِنَّ جُنْدَنَا** و بدرستی که لشکر ما یعنی متابعان انبیا **لَهُمُ الْغَالِبُونَ** هر آئینه ایشانند یاری کرده شدگان غلبه کنندگانند بحجت یا بنصرت در اغلب اوقات و غلبه کفار بر ایشان بر سبیل ندرتست **فَتَوَلَّ عَنْهُمْ** پس روی بگردان ای محمد از ایشان **حَتَّىٰ حِينٍ** تا هنگامی اسیعتال بازمان وعدهٔ نصرت که روز بدرست یا روز فتح مکه **وَأَبْصِرْهُمْ** و به بین حال ایشان را در آن روز **فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ** پس زود باشد که به بینند ایشان در دنیا نصرت ترا و در آخرت علو رتبت ترا آورده اند که چون کفار وعید وابصرهم فسوف یبصرون شنیدند گفتند این کی خواهد بود آیة آمد که **أَفَبِعَذَابِنَا** آیا بعذاب ما **يَسْتَعْجِلُونَ** شتاب میکنند وقت نزول آن می پرسند **فَإِذَا نَزَلَ** پس چون فرود آید آن عذاب **بِسَاحَتِهِمْ** به پیشگاه منزل ایشان **فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ** پس بد باشد صباح بیم کنندگان و بیم کرده شدگان آورده اند که در میان عرب قتل وغارت بسیار بود و هر لشکری که قصد قبیله داشتی شب همه شب روان بودی وقت سحر که زمان خواب گران است بحوالی ایشان در آمدندی و دست بغارت و اسیر و تاراج بر کشاده قوم را مستاصل ساختندی وبدین سبب که اغلب غارت در صباح واقع میشد غارت را صباح نام نهادند و هرچند در وقتی دیگر نوع باشند همان صباح گفتندی درین آیة تشبیه کرد عذاب را بلشکری که ناگاه بر ایشان هجوم خواهد کرد و بدغارتی بر ایشان واقع خواهد شد که آن عذاب استیصال است و مرویست که در آن صباح که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بدین خیبر رسید و قلاع و حصون ایشان را دید فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا انزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین پس حق سبحانه دیگر باره بجهت تاکید مقرر میاید **وَتَوَلَّ** و دیگر بار روی بگردان ای محمد و اعراض کن **عَنْهُمْ** از ایشان **حَتَّىٰ حِينٍ** تا وقتی که آیة السیف نازل شود **وَأَبْصِرْ** و به بین که عذاب بدیشان فرود آید **فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ** پس زود بود که به بینند انواع عقوبتها در دنیا و عقبی **سُبْحَانَ رَبِّكَ** پاکست پروردگار تو **رَبِّ الْعِزَّةِ** خداوند غلبه و عزت و قوت **عَمَّا يَصِفُونَ** از آنچه وصف میکنند ترکان **وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ** و سلام بر فرستاده شدگان **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** و همه ستایشها موحد اثرا که پروردگار عالمیانست درین آیة بندگان را تعلیم تسبیح و تسلیم و تحمید میکند و امام محیی السنة در معالم التنزیل با سناد خود از مرتضی علی رضی الله عنه نقل میکند که هر که دوست میدارد که پیمانه بیما بند مر او را ثواب را به پیمانه تمام باید که آخر کلام او از مجلس این آیة باشد که سبحان ربک رب العزة تا آخر

سورة ص **بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ**

ص ابو روق و قطرب رحمهما الله بر آنند که حروف مقطعه جهت تسکین کفار است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در نماز و غیر آن بجهر تلاوت فرمودی کفار از روی عناد صفیر زدندی و دست بر دست کوفتندی تا آن حضرت غلط افتد حق سبحانه این حروف فرستاد تا ایشان بعد استماع آن متامل و متفکر شده از تغلیط باز می مانند و درین حروف بخصوصیه گفته اند که نام خدای است یا اسم قرآن یا علم سورة یا مفتاح اسم صمد و صانع و صادق الوعد یا اشارتست بصدق الله یا صدق محمد صلی الله علیه وسلم و در احقاف فرموده که اسم محمد است صلی الله علیه وسلم و مرتضی علی رضی الله عنه فرموده که نام بحری است در آسمان صاحب لباب گفته که آن بحریست که عرش خدای بر ویست یاد ریائی است که حق تعالی بدان مردگان را زنده کرداند امام قشیری قدس سره فرموده که قسم یاد میکند بصفای محبت دوستان سلی گفته که بصفای دل عارفان در تاویلات آورده که قسم بصورت محمد است صلی الله علیه وسلم و در بحر الحقائق گوید قسم است بصاد صمدیه او در ازل و بصاد صبوریت او تا ابد و بصاد صانعیت او فیما بینهما **وَالْقُرْآنِ** و بحق قرآن **ذِي الذِّكْرِ** خداوند شرف و عظمت یا شهرت یا مشتمل بر ذکر ما یحتاج الیه جواب قسم این کاینه آینست که کفار بند ارند **بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا** بلکه آنانکه نگرویده اند از قریش **فِي عِزَّةٍ** در سرکشی اند از قول حق **وَشِقَاقٍ** در مخالفت خدای و عداوت رسول **كَمْ أَهْلَكْنَا** چندین که هلاک کردیم **مِنْ قَبْلِهِمْ** پیش از کفار مکه **مِنْ قَرْنٍ** از اهل روزگار یعنی امم گذشته بجهت استکبار و شقاق ایشان **فَنَادَوْا** پس ندا کردند و آواز بلند بر داشتند تا کسی ایشان را بفریاد در رسد **وَلَاتَ** و نیست آن هنگام **حِينَ مَنَاصٍ** هنگام رجوع بگریزگاه در معالم آورده که عادت کفار مکه آن بود که چون در کار زار کار بر ایشان دراز شدی گفتندی مناص مناص یعنی بگریزید حق سبحانه خبر میدهد که هنگام حلول عذاب دیگر مناص خواهند گفت و اینجا جای گریز نخواهد بود **وَعَجِبُوا** و شگفت دارند کافران **أَنْ جَاءَهُمْ** از آنکه آمد بدیشان **مُنْذِرٌ مِنْهُمْ** پیغمبری بیم کننده از جنس ایشان یعنی بشری بصورت ایشان یا از قبیله ایشان **وَقَالَ الْكَافِرُونَ** پس گفته اند ناگرویدگان **هَٰذَا سَاحِرٌ** این مرد جادو است در آنچه از خوارق عادت بما مینماید **كَذَّابٌ** دروغ گویست در دعوی نبوت یا اسناد قرآن بخدای یا اسناد قرآن بخدای چه تیره رائی که انوار لمعات وحی است را از تاریکی سحر اشتباه نکند و چه بی بصیرتی که آثار شعاعات صدق را از ظلمات کذب باز نشناسد و نعم ما قال **نظم** گشته طالع آفتابی اینچنین عالم فروز دیده خفاش لیکن در وی از نور شعاع روز روشن روی گیتی مستنیر تیرگی شب هنوز از دیده وی دور نه آورده اند که بعد از اسلام حمزه و عمر رضی الله عنهما اشراف قریش از روی اضطراب نزد ابوطالب آمدند گفتند ای عبد مناف تو بحشمت و بزرگتر مائی آمده ایم تا میان ما و برادر زاده خود حکم فرمای که یک یک از سفهای قوم ما را می فریبد و دین محدث و آیین نو خود را بر ایشان جلوه میدهد سنگ تفرقه در جمع ما افکنده است و نزدیک بآن رسیده که دست تدارک از طغیان نائره عاجز آید ابوطالب آن حضرت را صلی الله علیه وسلم طلبیده گفت ای محمد قوم تو آمده اند و ایشان را از تو مدعا آنست یکبارگی طریق انحراف موزی و در منافی ایشان تامل نمای حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود ای معشر قریش مطلوب شما از من چه چیز است گفتند آنکه دست از نقض دین ما بداری و سب الهه ما را فرو گذاری تا ما نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم

حضرت فرمود که من هم از شما میطلبم که یک کلمه با من موافق شوید تا مالک عرب شما را مسخر شود و اکابر عجم کمر فرمان بر در پیش شما
بربندند گفتند آن کدام کلمه است سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود لا اله الا الله بیکبار اشراف قریش از آنحضرت اعراض نموده
با یکدیگر گفتند أَجَعَلَ الْآلِهَةَ آیا کرده است محمد صلی الله علیه و سلم خدایان را إِلَٰهًا وَاحِدًا خدای یگانه و یکتا إِنَّ هَٰذَا
بدرستی که یگانگی خدای لَشَيْءٌ عُجَابٌ چیزیست نیک شگفت چه سیصد و شصت بت که ما داریم کار یک شهر مکه راست نمیتوانند
کرد یک خدای که محمد میگوید کار عالم تمام چون سازد وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ و بشتاب برفتند از خانه ابوطالب بزرگان قوم
مِنْهُمْ از جماعت قریش و یکدیگر را میگفتند أَنِ امْشُوا آنکه بروید وَاصْبِرُوا و شکیبائی ورزید عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ
بر پرستش خدایان خود إِنَّ هَٰذَا بدرستی مخالفت محمد صلی الله علیه و سلم با ما لَشَيْءٌ يُرَادُ چیزیست که خواسته اند یعنی از
حوادث زمانست و از وقوع آن چاره نیست یا ترفع و استعلا که مدعا محمدست صلی الله علیه و سلم چیزیست که خواسته میشود یعنی محمد کسی میخواهد
که متبوع و مستعلی باشد مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا نشنوده ایم اینکه میگوید از وحدانیت خدای فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ در ملت بازپسین که دیانته (?)
ایم بدان که خود را یاد ملت عیسی علیه السلام که آخرین مللست چه ایشان بتثلیث قائل اند نه بتوحید إِنْ هَٰذَا نیست این توحید که
او میگوید إِلَّا اخْتِلَاقٌ مگر بربافتنی از نزد وی یعنی دروغیست که خود برمی بافد أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ آیا بروی فرو فرستاده
اند قرآن را مِنْ بَيْنِنَا از میان ما یعنی چرا از جماعت ما وی مخصوص باشد بوحی و بزرگان قوم از آن محروم باشند و ایشان
این سخن از روی حسد گفتند بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بلکه ایشان در گمانند از وحی من بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ بلکه نچشیده اند عذاب
مرا و چون بچشند شک ایشان زائل شود و دانند که هرچه پیغمبر بطریق وحی ادا میکرد حق بود یعنی بوقت نزول عذاب
بر ایشان تصدیق خواهند کرد و فایده نخواهد داد أَمْ عِنْدَهُمْ آیا نزدیک ایشانست خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ گنجهای نعمت پروردگار
تو الْعَزِيزِ پیروزکار غالب که مغلوب نگردد الْوَهَّابِ بخشنده که هرچه بخشد بمستحق آن بخشد یعنی مفاتیح نبوت
بدست کافرانست و بتصرف ایشان نیست تا ببعضی اختصاص دهند بلکه عطائیست از حضرت عزت سبحانه که بفضل خود از آن
دارد بهر که خواهد نظم چون نهال سخن آن الهی هرچه خواهی هر کرا خواهی دهی دیگران را این تصرف کی رواست اختیار این
تصرف با براست (?) أَمْ لَهُمْ آیا مر ایشان راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست و اگر ایشان
مالک این ملکند فَلْيَرْتَقُوا پس باید که بالا روند فِي الْأَسْبَابِ در سببها که بدان بآسمان توانند رسید ... آورده که اسباب
آنست که ملائکه در وقت صعود در فلک باجنحه خود بر آن اعتماد نموده حیران میکنند ملخص سخن آنست که اگر کفار را در ملک آسمان
و زمین اختیاری و اقتداری هست باید که بروند بر آسمان و قرار گیرند و ... بر عالم اشتغال نمایند و وحی از هر که خواهند
بگردانند و بهر که خواهند بدهند و این سخن غایت تهکم است جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ ایشان لشکری اند و چه لشکری اندک ایشانست
بمصارع ایشان در بدر مَهْزُومٌ لشکری شکسته شد مِنَ الْأَحْزَابِ از آنها که لشکر بکشیده و با رسول الله جنگ میکرده اند یکی
از دلایل اعجاز قرآن اینست که خدای خبر داد پیغمبر خود را در مکه که عنقریب لشکر قریش مقتول و مهزوم خواهند شد كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ

تکذیب

تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح مر نوح را علیه السلام وَعَادٌ و قوم عاد هود را علیه السلام وَفِرْعَوْنُ
و فرعون موسی را علیه السلام ذُو الْأَوْتَادِ خداوند میخها صفت فرعونست و مراد ملک ثابت باشد تشبیه کرده ملک او را
بخیمه که اطناب آن باوتاد استحکام یابد و گویند مراد چهار میخ است که دشمنان را بدان تعذیب میفرمود وَثَمُودُ و تکذیب میکردند
ثمود صالح را علیه السلام در نکت العیون آورده که تکذیب قوم صالح علیه السلام مر او را در وقت دعوت ثانی بود چه
اول که صالح قوم را دعوت فرمود همه ایمان آوردند ... برهان طلبیدند و اخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان آورده اند و جمعی تکذیب
نموده اند و بسبب عقر ناقه هلاک شدند وَقَوْمُ لُوطٍ و گروه لوط مر لوط را علیه السلام وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ و اهل بیشه شعیب را
علیه السلام أُولَٰئِكَ الْأَحْزَابُ آن گروه اند حزبها مکذبان و چند مهزوم قریش نیز از ایشان خواهند شد إِنْ كُلٌّ نبود
هیچ یک از ایشان إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ مگر که تکذیب کردند فرستادگان را فَحَقَّ عِقَابِ پس سزاوار شد عقوبت من
بر ایشان و فرود آمد عذاب من بر ایشان وَمَا يَنْظُرُ و چشم نکنند و انتظار نمیبرند هَٰؤُلَاءِ این گروه از قوم تو إِلَّا
صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک صیحه را که نفخه اولی است و همه بدان بمیرند مَا لَهَا نیست مر آن صیحه را مِنْ فَوَاقٍ
هیچ رجوعی یعنی کس نتواند که از آن رد کند و بازگرداند وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند معاندان قریش چون نضر بن حارث و امثال
او که ای پروردگار ما عَجِّلْ لَنَا بشتاب بده ما را قِطَّنَا بهره ما را از عذابی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بدان ما را وعید
میکند یا از روی تعجیل بده یا صحیفه اعمال ما را تا در آن نگریم قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ پیش از روز شمار این استعجال از روی
استهزا میکردند و خاطر عاطر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ملول میشد حق سبحانه فرمود اصْبِرْ شکیبائی کن
عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند این حکم منسوخ بآیة السیف است وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ و یاد کن بنده ما داود را علیه
السلام ذَا الْأَيْدِ خداوند قوت در دین یا در حرب یا در مملکت داری و گفته اند در عبادت نیمه از شبها بعبادت
میگذرانید و روزی روزه میداشت و روزی افطار میکرد إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او بازگردنده بود بما إِنَّا سَخَّرْنَا
الْجِبَالَ بدرستی که ما رام کردیم کوهها را تا با داود علیه السلام هرجا که میخواست سیر میکردند مَعَهُ با او يُسَبِّحْنَ تسبیح
میکردند بِالْعَشِيِّ بشبانگاه وَالْإِشْرَاقِ و بوقت برآمدن آفتاب صاحب کشف الاسرار فرموده که تسبیح سنگها و کوهها
اگرچه بر عقلها پوشیده است از قدرت حق سبحانه بدیع و بعید نیست و تسبیح حصا در دست حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم یکی از شواهد قدرتست یکی از اولیا سنگی را دید که بسان قطرات باران آب از وی میچکید ساعتی توقف نموده بتامل در آن
نگریست سنگی با وی بسخن درآمد که ای ولی خدای چند سال است که خدای مرا آفریده و از بیم سیاست او اشک حسرت
میریزم آن ولی مناجات کرد که خدایا این سنگ را ایمن گردان دعای او بعز اجابت پیوست و مژده امان بآن سنگ
رسید آن ولی بدفعه دیگر باره بدانجا رسید و همان سنگ را دید که از نوبت اول بیشتر میگرید فرمود ای سنگ چون
ایمن شدی این گریه از چیست جواب داد که اول میگریستم از خوف قطعیت و حالا میگریم از شادی امن و سلامت ماورایت (?)

درگاه جنگریست کان نیست شیخ الاسلام قدس سره فرموده که درس دانم کریه دو رود رانند اغم که از حضرت کریم یا از تاق نظر
از سنگ گریه بین و ملکوکان تسبیح است و نکوه نالیه پس بینید ارکان صدا است وَالطَّيْرَ و مسخر کردیم مرغان مَحْشُورَةً
جمع کرده شده ترتیب صف زده بالا زوی کُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ هریک از کوهها و مرغان مر داود را مطیع بودند یا باز کردا
آواز خود را با وی بتسبیح ~~وَشَدَدْنَا و محکم کردیم مُلْكَهُ بادشاهی وی را بدعاء مظلومان با نکردانیده او را ازخود ایام عیب~~
بتسبیح وَشَدَدْنَا و محکم کردیم مُلْكَهُ بادشاهی وی را بدعاء مظلومان یا بوزن او نصیحت کننده یا کوتاه کردن دست ظلمه از
رعیت یا بالقای رعب وی در دل اعادی یا بجا یا بافتن زره و ساختن آلات حرب یا بسیاری لشکر یا بکثرت پاسبان
چه هر شب سی شش هزار مرد پاس خانه وی میداشتند امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که استحکام ملک او بدان بود
که حق سبحانه سلسله از آسمان فرستاد و آن سلسله بالاء محکمه داود علیه السلام بایستاد از خصمین هرکدام برحق بودندی دست ایشان
بسلسله رسیدی و اندیگر برا خذ آن قادر نبودی وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ و دادیم داود را حکمت یعنی تمام علم و کمال عمل وَفَصْلَ الْخِطَابِ
و کلام پاکیزه که مخاطب مقصود خود را بی شبهه از آن دریابد مرتضی علی کرم الله وجهه فصل الخطاب چنین تفسیر کرده که البینة
علی المدعی والیمین علی من انکر و تحقیق کلام خصوم بدین حکم منفصل و منقطع میشود و بباید دانست که قصه داود علی نبینا و علیه
السلام و تزویج زن اوریا اختلاف بسیار است و بعضی مفسران آن قصه را بی وجهی ایراد کرده اند که شرع و عقل از قبول آن اما میکنند
و آنچه بصحت اقرب مینماید آنست که اوریا زنی را خطبه کرده بود و نزدیک بآن رسیده که با وی عقد کند اولیای زن را با وی
خلل شده اتفاق و بوی ندادند و حضرت داود علیه السلام خطبه فرمود تو دند نه بود از نیز خواست در زاد المسیر آورده
که عتاب الهی با وی برای آن بود که بعد از خطبه او بیاورا خطبه کرد و صورت معاتبت در قرآن بتوجه است وَهَلْ أَتَاكَ
و آمد بتو نَبَأُ الْخَصْمِ خبر دو گروهی که خصومت کردند در تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل علیهما السلام در صورت دو خصم
نزد داود علیه السلام آمدند و با هریکی جمعی از ملائکه بودند حضرت داود علیه السلام روزها قسمت فرموده بود روزی
عبادت کردی و روزی حکم فرمودی و روزی وعظ کفتی و روزی بمهمات خانه اشتغال نمودی روزی عبادت
بالاخانه برآمدی و پاسبانان بر حوالی آن استاده مردم را از درآمدن بر وی منع کردندی ملائکه آن روز بصورت انسان
بخانه داود علیه السلام آمدند و بعبادت خانه وی بالا رفتند چنانچه میفرماید إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ یاد کن چون بالا رفتند بسوی
غرفه وی إِذْ دَخَلُوا چون درآمدند عَلَى دَاوُودَ بر داود علیه السلام و ایشان را دید فَفَزِعَ مِنْهُمْ پس بترسید از ایشان چرا که
اجازت از بالای غرفه درآمدند قَالُوا لَا تَخَفْ گفتند مترس ای داود خَصْمَانِ ما دو گروه هیم خصمی یکدیگر بَغَى بَعْضُنَا ستم
کردند بعضی از ما عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر فَاحْكُمْ بَيْنَنَا پس حکم کن میان ما بِالْحَقِّ براستی وَلَا تُشْطِطْ و جور مکن در حکم خود
وَاهْدِنَا و راه نمای ما را إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ براه میانه که آن عدل است و راستی داود علیه السلام فرمود که سخن گوئید یکی از ایشان
اشارت بدیگری کرده با داود گفت إِنَّ هَذَا أَخِي بدرستی که این مرد برادر من است در دین و صحبت لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً

مراورا

تعداد را نود و نه میش است وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ و مرا یک میش فَقَالَ پس گفت أَكْفِلْنِيهَا از ان نصیب من کن و تملیک من کن
وَعَزَّنِي و غلبه کرد بر من فِي الْخِطَابِ در سخن گفتن و یکذاشت که تعلل کنم در آن قَالَ گفت داود علیه السلام که اگر حال بر این
منوال است لَقَدْ ظَلَمَكَ بخدای که ستم کرده است بر تو بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ بخواستن میش تو وجمع کردن آن إِلَى نِعَاجِهِ با میشهای خود
وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیاری مِنَ الْخُلَطَاءِ از شرکاء که مال بهم خلط میکنند لَيَبْغِي هر اینه ستم میکند بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ
بعضی از ایشان بر بعضی و زیاده از حق خود میطلبند إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای
ستوده وَقَلِيلٌ مَا هُمْ و اندکند ایشان در میان شریکان چون داود علیه السلام این سخن بگفت ایشان برخواستند و از نظر وی
غایب شدند داود علیه السلام در تامل افتاد وَظَنَّ دَاوُودُ و گمان برد داود أَنَّمَا فَتَنَّاهُ انکه ما امتحان کردیم او را بدین
حکومت تامتنبه گردد او را دریافت فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ پس طلب آمرزش کرد از پروردگار خود وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ و بیفتاد در سجده
در حالتی که سجده کننده بود و بازگشت بخدای این سجده نزد امام اعظم سجده عزیمت است و میگوید تلاوت وی سجده باید کرد
در نماز و غیر نماز و نزد امام شافعی رحمه الله تعالی از عزایم نیست و از امام احمد حنبل رحمه الله تعالی در یک روایت است و این سجده هم
است بقول امام اعظم رحمه الله تعالی و در فتوحات مکیه این را سجده انابت گفته و فرموده که یقال لها سجدة الشکر فی حضرت الانوار
داود علیه السلام سجد لها شکرا فَغَفَرْنَا لَهُ پس بیامرزیدیم مر داود را ذَلِكَ آنچه از و استغفار کرده بود وَإِنَّ لَهُ
و بدرستی که مر او را عِنْدَنَا نزدیک ما لَزُلْفَى قریب است بعد از مغفرت وَحُسْنَ مَآبٍ و نیکوئی بازگشت در بهشت
و گفتیم مر او را يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ ای داود ما ترا کردانیدیم خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ خلیفه در زمین یعنی رتبه خلافت در روی
زمین بتو ارزانی داشتیم یا ترا خلف انبیاء که پیش از تو بوده اند ساختیم فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ پس حکم کن میان مردمان بِالْحَقِّ
براستی وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهای او را فَيُضِلَّكَ که گمراه گرداند هوا ترا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از
راه خدای یعنی از دلائلی که برای حق نصب کرده است لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مر ایشانراست عذاب سخت بِمَا نَسُوا بسبب آنکه
فراموش کرده اند يَوْمَ الْحِسَابِ روز شمار را و برای آن روز کار نساخته اند در فوائد السلوک آورده که بنکر بادشاهی چه
صعب کاری است و بشهریاری چه کران باری که حضرت داود علی نبینا و علیه السلام با کمال درجه نبوت و جلال مرتبه رسالت
بخلعت عبای چنین امری مامور گردد بخطب اثقال چنین خطابی مخاطب میشود که فاحکم بین الناس میان مردمان حکم کن
بر طریق معدلت و نصفت کن داوری بر منهج عدل و انصاف نمای بر جاده حق نه بر طریق باطل و هوای نفس و متابعت
مراد خویش اختیار مکن تا از مسالک مراضی با کمال کرد اند و در سلسلة الذهب میفرماید نظم نص قرآن شنو که حق فرمود
در مقام خطاب با داود کز ازل خلیفگی دادیم سوی خلق جهان فرستادیم تا دهی ملک و از عدل اساس حکم رانی بعدل بین الناس
هر کرانی ز عدل دست راست از معانی خلیفگی دور است آنکه کین و ستم زده بسبق عقل چون خواندش خلیفه حق وَمَا
خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم ما آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ارض و سما است بَاطِلًا آفریدن بباطل یعنی

یعنی اینها را بعث نیا فریبد ام بلکه برای آنکه اینقدر لال کنند ایشان بر قدرت کامله و حکمت شامله ما **ذَٰلِكَ** آنکه آفریدن اشیاء بی حکمتی باشد ظنّ
الَّذِينَ كَفَرُوا گمان آنست که کافر شدند و با فرینش پی نبردند **فَوَيْلٌ** پس وای **لِّلَّذِينَ كَفَرُوا** مر آنان را که نگرویدند و
بدین نوع گمان بردند **مِنَ النَّارِ** از آتش دوزخ آورده اند که کفار قریش مؤمنان را گفتند که ما را در آخرت برابر شما با پیش از شما
عطا خواهند داد و آیة آمد ام نه چنانست آیا **أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا** آیا میکردانیم آنان را که گرویدند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کارهای ستوده
کردند در جزاء و اعطاء **كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ** مانند تباه کاران در زمین یعنی کافران **أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ** آیا میکردانیم پرهیزکاران را
كَالْفُجَّارِ مانند بدکاران و نابکاران یعنی نمیکردانیم **كِتَابٌ** این کتابی است یعنی قرآن **أَنزَلْنَاهُ** فرو فرستاده ایم **إِلَيْكَ**
بسوی تو **مُبَارَكٌ** برکت داده و بسیار خیر **لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ** تا اندیشه کنند در آیتهای آن کتاب و تفکر نمایند در معانی
و حقایق آن **وَلِيَتَذَكَّرَ** و تا پند پذیرند **أُولُو الْأَلْبَابِ** خداوندان عقول صافیه **وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ** و بخشیدیم مر داود
را علیه السلام **سُلَيْمَانَ** یعنی فرزندی که آن سلیمان است **نِعْمَ الْعَبْدُ** نیکو بنده است سلیمان **إِنَّهُ أَوَّابٌ** بدرستی که او رجوع کننده
بود با خدای در همه احوال آورده اند که سلیمان علی نبینا و علیه السلام با کفار دمشق و نصیبین کارزار کرد و هزار اسب از ایشان
گرفت و گویند داود علیه السلام با عمالقه غزا کرده بود و هزار اسب گرفته بود و همه میراث به سلیمان علیه السلام رسید و
در معالم گوید که اسپان دریائی بودند و بر داشتند و دیوان از بحر برای سلیمان علیه السلام آوردند و بر همه تعذیر سلیمان
علیه السلام خواست که ایشان را تماشا کند بعد از نماز دیگر بعرض آنها مشغول شد تا سلیمان علیه السلام بسبب آن از وردی
که در آخر روز داشت باز ماند و همه را قربان کرد چنانچه حق میفرماید **إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ** یاد کن چون عرض کرده شد بر سلیمان
علی نبینا و علیه السلام **بِالْعَشِيِّ** آخر روز **الصَّافِنَاتُ** اسپان ایستاده بر سه پای و بر کناره سم از نایمه چهارم و این
صفت پسندیده است در اسب **الْجِيَادُ** اسپان تیزرو و از تماشاء ایشان مشغول شده تا ورد او فوت گشت **فَقَالَ**
پس گفت **إِنِّي أَحْبَبْتُ** بدرستی که من برگزیدم **حُبَّ الْخَيْرِ** دوستی مال بسیار یعنی اسپان بحدی که باز ماندم **عَن**
ذِكْرِ رَبِّي از یاد آوردن پروردگار خود یعنی وردی که آخر روز داشتم **حَتَّىٰ تَوَارَتْ** تا وقتی که پوشیده شد
آفتاب **بِالْحِجَابِ** به پرده شب و گفته اند حجاب کوهی سبز است محیط بکره زمین **رُدُّوهَا** باز گردانید اسپان را
عَلَيَّ بر من و چون باز گردانیدند **فَطَفِقَ** پس در ایستاد و می سود شمشیر **مَسْحًا** سودنی
بِالسُّوقِ بساقهای اسپان یعنی میبرید ایشان را **وَالْأَعْنَاقِ** و بگردنهای ایشان یعنی میبرید سرهای ایشان را و در آن
زمان گوشت اسب حلال بوده و آنرا در راه خدای برای قربان ذبح میکردند و بعضی از علما برآنند که مراد از ذکر در این
عصر است که از سلیمان بسبب مطالعه اسپان فوت شد و آفتاب غروب کرد سلیمان علیه السلام باذن خدای تعالی
ملائکه را که موکل بودند بر آفتاب فرمود که رد و ها علی باز گردانید آفتاب را برای من حق سبحانه فرمود تا آفتاب را
باز گردانیدند آفتاب را تا وی اداء کرد و آنکه آفتاب بدعای حضرت پیغمبر ما صلی الله و سلم در صهبای خیبر بعد از غروب

بازگشت

طلوع گشت به جای عصر آمد تا مرتضی علی نماز عصر گذارد نزد محدثان مشهور است و امام طحاوی رحمة الله در آثار خویش آورده که روایت
این حدیث ثقات کنند و از احمد بن صالح نقل کرده اند که اهل علم را سزاوار نیست که تغافل کنند از حفظ این حدیث زیرا که از علامت نبوت است
قطعه که دعوی نیست که تیغ کیان آفتاب بالا کشید از چه مغرب بر آسمان که قرص بدر را سپر کرد خزان چرخ دستش دو نیم کرد
بیک ضرب بنان آورده اند که حضرت واهب العطیات سلیمان را علیه السلام پسری ارزانی فرمود جماعتی از دیوان از ترس آنکه
او نیز چون پدر بر ایشان بالخیره مستخیر دارد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق کردند سلیمان علیه السلام خبر یافته او را بسحاب سپرد
تا او را رضاع و قیام نماید و از شر ایشان ایمن باشد قضا را آن پسر بمرد و او را مرده بر تخت سلیمان علیه السلام افکندند چنانچه حق سبحانه
خبر داد **وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ** و بدرستی که ما آزمودیم و در فتنه افکندیم سلیمان را **وَأَلْقَيْنَا** و انداختیم **عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ** بر تخت او **جَسَدًا**
جسد بی روح سلیمان از آنچه کرده بود نادم شد که پسر را با بر سپرد و توکل بخدای تعالی نکرد پشیمان شد **ثُمَّ أَنَابَ** پس باز گشت به
خدای و بر عالمیان ظاهر شد که توکل بر غیر خدا نباید کرد در لباب آورده که روحی سلیمان بیمار شد بحیثیتی که از غایت ضعف بدن
تهی روح می نمود و او را بر تخت می نشاندند تا بمهمات ملک خلل نه پذیرد [illegible] پس باز گشت بحالت صحت با رادهٔ بیچون و مشهور آنست
که بواسطه ترک ادبی انگشتری مملکت وی بدست صخر جنی افتاد و صخر چهل روز بر تخت سلیمان علیه السلام نشست بازان خاتم بدست
سلیمان علیه السلام آمد بملک باز گشت و از روی نیاز بدعا اشتغال نموده **قَالَ** گفت **رَبِّ اغْفِرْ لِي** ای پروردگار من بیامرز
مرا در آنچه از من صادر شد **وَهَبْ لِي** و ببخش مرا **مُلْكًا لَّا يَنبَغِي** پادشاهی که نسزد و نشاید **لِأَحَدٍ** مر یکی را **مِّن بَعْدِي**
از پس ما نا جنبش ملک معجزه من بود یا کسی از من سلب نتواند کرد چون صخر جنی در بحر آنداخت در حقیقت وقت از آنجا فرموده که مرا ملکی ده
مخصوص تا دیگری طلب هوس آن نکند و در فتنه نیفتد چه در ملک بدان عظمت جز بقوت نبوت از فتنه ایمن نتواند بود **إِنَّكَ**
أَنتَ الْوَهَّابُ بدرستی که تو بخشنده و هرچه خواهی بهر که خواهی دهی امام قشیری رحمه الله فرموده که سلیمان علیه السلام بالهام
الهی دانسته بود که حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم بممالک دنیا التفات نخواهد فرمود بجهت آن بدین دعا جسارت نمود که در
جنب او دنیا و ما فیها پر پشه نمی ارزد و نمی سنجد **بیت** عارفان هرچه ثباتی و بقائی نکند گر همه ملک جهانست بهیچش
نخرند و ازین است که صاحب فتوحات قدس سره فرموده که مراد سلیمان علیه السلام آن بوده که مرا ملکی بخشد که ظهور آن
بالفعل کسی را نسزد چه بالقوه حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم آن ملک حاصل بوده چنانچه در صحیحین مذکور است که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرمود که عفریتی از جن ناگاه بمن درآمد تا نماز بر من قطع کند خدای تعالی مرا قوت داد و ممکن کرد تا
او را بگرفتم و خواستم که بر ستونی از ستونهای مسجد باز بندم تا شما در وی نگرید پس یاد کردم دعای سلیمان را علیه السلام که رب
هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی او را رها کردم تا بی بهره و نا امید باز گشت **فَسَخَّرْنَا** پس رام کردانیدیم **لَهُ الرِّيحَ**
مر سلیمان را باد تا بفرمان وی برود **تَجْرِي** میرود **بِأَمْرِهِ** بفرمان او **رُخَاءً** نرم و خوش **حَيْثُ أَصَابَ** هرجا که
قصد کرده باشد **وَالشَّيَاطِينَ** و مسخر کردیم او را دیوان **كُلَّ بَنَّاءٍ** هر بنا کننده در بنا برای او عمارتهای ساختند **وَغَوَّاصٍ**

دیگران را ساختیم مراورا دیوان دیگر مُقَرَّنِينَ بلهم بسته فِي الْأَصْفَادِ در بندها

وغوص نمایند در بحر تا بجهت یعنی استخراج جواهر کنند وَآخَرِينَ و

یعنی هر کدام از شیاطین که عمله بودند برای وی کار کردند وجمعی دیگر که مرده بودند تمرد در بند کشیدیم تا حاضر ببر دم برسانند پس کفتیم ویرا

که هَذَا این چنین ملکی بتو دادیم عَطَاؤُنَا بخشش ماست بتو فَامْنُنْ پس منت نه بر هر که خواهی واورا از آن محظوظ

کردان أَوْ أَمْسِكْ یا باز دار عطاء خود را از هر که خواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ بی حساب در منت وامساک یعنی تصرف در آن مفوض بمشیت تست

وبدان محاسب نخواهی بود وَإِنَّ لَهُ وبدرستی که سلیمان را عِنْدَنَا نزدیک ما لَزُلْفَى قریب است بقبول طاعات او یا در آخرت

از مقربان درکاه صمدیت خواهد بود با وجود ملکی عظیم که در دنیا داشت وَحُسْنَ مَآبٍ ونیکوست بازکشت یعنی درجات

جنان وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ ویاد کن بنده ما ایوب را إِذْ نَادَى چون بخواند رَبَّهُ آفریدکار خود را أَنِّي بآنکه مرا مَسَّنِيَ

الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ مس میکند شیطان یعنی میرساند بمن رنج وَعَذَابٍ والم وآن چنان بود که ابلیس شماتت میکرد ومر ایوب علی

نبینا وعلیه السلام سرزنش مینمود که چه کند که حق سبحانه فوائد نعم از تو باز کرفت وشدائد المرض تو کماشت وکفته اند وسوسه

میکرد و اتباع او را تحدی که او را از دیار خود بیرون کنند از خوف آنکه مرض سرایت کند در ایشان و بر حی از وجود شکایت

ایوب علیه السلام در سورة انبیا مذکور شد القصه حق تعالی دعاء او را اجابت فرموده جبرئیل را علیه السلام بنزد وی فرستاد

جبرئیل علیه السلام بیامد ومر ورا کفت ارْكُضْ بِرِجْلِكَ حکایت است از اجابت دعاء او که ملک باوی کفته بزن پای خود را

بر زمین ایوب بفرمان روح الامین پای مبارک برزمین زد و چشمه آب از تحت قدم او جوشیدن کرفت یکی کرم ویکی خنک جبرئیل

علیه السلام فرمود هَذَا مُغْتَسَلٌ این چشمه کرم جای غسل کردن است یا آبی است که بدان غسل کنی وآن چشمه دیکر بَارِدٌ وَشَرَابٌ

این سرد است وآشامیدنی پس ایوب علیه السلام در آن چشمه حاره غسل فرمود تن وی از جمیع امراض ظاهری از وی محو شده وآن

چشمه سرد بیاشامید علل باطنی بتمام زایل کشت وکفته اند چشمه یکی بود بوقت خوردن سرد بودی وبوقت غسل کردن کرم وَوَهَبْنَا لَهُ

وبخشیدیم مر اورا یعنی بوی عطا کردیم أَهْلَهُ کسان او را یعنی فرزندان او و بیران نده کردیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان

با ایشان تا اولاد او دو برابر شدند که بودند رَحْمَةً مِنَّا برای بخششی که از ما شد وَذِكْرَى و برای پند کرفتن لِأُولِي

الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقلها تا در بلاها انتظار کشند بنج در درد دنیا و پناه بحق سبحانه برند که حق تعالی رحمت آلهی فرج را

بصبر باز بسته است اصبر فالصبر مفتاح الفرج نظم کلید صبر کسی را که باشد اندر دست هر آینه در کنج مراد بکشاید بشلم ؟

تحت باز وصبرهای که هوای سحر از پی ده روی بنا به آورد اند که در زمان مرض ایوب علی نبینا و علیه السلام زوجه او

رحمت خاتون بمهمی رفته بود دیر مانده ایوب سوکند خورد که او را صد چوب زند چون بنا بر صحت از رحمت ؟

نزد ایوب علیه السلام بحالت تندرستی وجوانی باز آمد خواست تا سوکند خود را راست کند خطاب رسید وَخُذْ بِيَدِكَ و بکیر

بدست خود ضِغْثًا دسته چوب از خس یعنی چوبهای سست وضعیف وخشک که بعدد صد باشد فَاضْرِبْ بِهِ پس بزن

زوجه خود را بدان رسته کیاه وَلَا تَحْنَثْ وحانث مشو در سوکند خود إِنَّا وَجَدْنَاهُ بدرستی که ما یافتیم ایوب را صَابِرًا نِعْمَ

شکیبا را بجهت بشفت وبال وولد وی رسید نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده ایست ایوب إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او رجوع کننده است بدرکاه بکلیه

خود وَاذْكُرْ عِبَادَنَا ویاد کن بندکان ما را إِبْرَاهِيمَ ابراهیم خلیل الرحمن را وَإِسْحَاقَ و پسروی اسحاق را وَيَعْقُوبَ و نبیره

وی یعقوب را أُولِي الْأَيْدِي خداوندان دستها وَالْأَبْصَارِ و دیدها مراد اعمال شریفه وعلوم نافعه است تعبیر کرد بدست

از عمل که اکثر آن بیا شرت ایدی باشد ودیده از معارف که اقوی مبادی آن ابصار است یا مراد از ایدی قوت در طاعت واز

ابصار بصیرت در دین إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بدرستی که ما خالص کردانیدیم ایشان را بِخَالِصَةٍ پاک از شوائب معایب یا بخصلتی خالص

از الغات مثالب که آن ذِكْرَى الدَّارِ یاد کردن سرای آخرتست چه مطمح نظر انبیا جز بغوز لقای حضرت کبریا نیست وآن

در آخرت میسر شود وَإِنَّهُمْ وبدرستی که این پیغمبران عِنْدَنَا نزدیک ما لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ از جمله برکزیدکان

بندکانند وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ ویاد کن اسمعیل ذبیح را وَالْيَسَعَ والیسع بن اخطوب را که خلیفه الیاس بود علیه السلام وباخر

خلعت نبوت یافت وَذَا الْكِفْلِ وخداوندان پایندانی کرش بن ابعث بوده وصد پیغمبر را که از قتل بیکی بخته اند کفیل شده

ودر بیان فرموده که او بسر ایوب است علیه السلام و بعد از پدر مبعوث شد بقوی از شام وحق تعالی او را ذا الکفل

نام نهاد و بعضی او را همان الیسع دانند که از الیاس علیه السلام متکفل که با مردین قیام نماید بر ین تقدیر عطف او بر الیسع

از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف وَكُلٌّ وهمه این نام بردکان بودند مِنَ الْأَخْيَارِ از کزیدکان خلق هَذَا این

خبر ایشان ذِكْرٌ سبب یاد کردنی است مر که محمدی وقوم ترا وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ وبدرستی که مر پرهیزکاران را لَحُسْنَ مَآبٍ

نیکوئی بازکشت وبازکشتی نیکو که آن جَنَّاتِ عَدْنٍ بوستانهای بهشت اقامت مُفَتَّحَةً در حالتی که کشاده باشد

لَهُمُ الْأَبْوَابُ برای ایشان درهای آن بوستانها مُتَّكِئِينَ وایشان تکیه زدکان باشند بر آن تختها فِيهَا در آن باغها

چنانچه شهان برای راحت تکیه زنند يَدْعُونَ میخوانند و میخواهند در آن بوستانها بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ بمیوه بسیار را چه تفکه

برای تلذذ است و تغذی بجهت تحلل واجزا تحلیل نباشد پس از مطاعم بمیوه اکتفا پیشتر کنند وَشَرَابٍ و دیگر خواهند آشامیدنی

بسیار وَعِنْدَهُمْ ونزدیک ایشان باشند قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کوتاه چشمان یعنی زنانی که از غیر شوهر چشم باز کیرند أَتْرَابٌ

همزادان یعنی همه ایشان در یک سن باشند وکفته اند تمام زنان بهشت در سن مساوی ازواج باشند بمجموع سی و سه سال

و بعضی برآنند که مراد از اتراب همزادان یعنی همه ایشان یعنی زنان متساوی باشند در حسن یعنی هیچ یک را بر دیکری فضل

نبود در آن تا طباع بفاضله کشد وآن مفضول متضرر کردد هَذَا کویند ملائکه را که این است مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده

کرده شده بودید بآن لِيَوْمِ الْحِسَابِ در روز شمار پس اهل بهشت از روی بهجت وفرح کویند إِنَّ هَذَا بدرستی که آنچه

عطای بهشتیان از نعمت لَرِزْقُنَا هر آینه روزی ماست که حضرت رزاق بی منت بما ارزانی داشته مَا لَهُ نیست او را

مِنْ نَفَادٍ هیچ کمی وانقطاعی هَذَا اینست آنچه بهشتیان را باشد وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ وبدرستی که مر نا فرمانان بردار را

یعنی کافران است لَشَرَّ مَآبٍ هر آینه بدی بازکشت یعنی بازکشت بد که آن جَهَنَّمَ دوزخ است يَصْلَوْنَهَا در آیند

لذت

در آن دوزخ فَبِئْسَ الْمِهَادُ پس بد آرامگاهی است دوزخ هَٰذَا اینست فَلْيَذُوقُوهُ پس باید که بچشید آنرا حَمِيمٌ آن
آب گرم است در نهایت حرارت که چون پیش لب رسد ویرا بسوزد و پاره شود و چون بخورند رودها بسوزد و پاره شود
وَغَسَّاقٌ و زرداب که دوزخیان را بود بسوزند چنانچه خلایق بسوزانند و گویند غساق چیزی گنده و بلکی ببند
بلغت ترک مثل ریم و خون و مراد اینجا ریم است که از گوشت و پوست دوزخیان و از فرج زانیان سیلان میکند پس
جمع کرده بدیشان بخورانند وَآخَرُ و ایشانرا عذابی دیگر است مِنْ شَكْلِهِ مثل این عذاب که مذکور شد أَزْوَاجٌ
نوعها یعنی این عذاب گوناگونست اما همه متشابه یکدیگرند در تعذیب و آلام آورده اند که چون کفار رؤسا بدوزخ
درایند بتبعه ایشانرا نیز با ایشان درآرند و ملائکه رؤسا را گویند هَٰذَا فَوْجٌ این گروه مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ درایندگانند در دوزخ
برنج و سختی با شما پس ایشان گویند لَا مَرْحَبًا بِهِمْ هیچ مرحبا مباد ایشانرا إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان صَالُو النَّارِ در
ایندگانند بآتش بسبب عملهای خود چنانچه ما درایندهایم مرحبا کلمه ایست که بآن اکرام مهمان کنند رؤسا مر تابعان خود را
نفرین کننده بلا مرحبا و چون تابعان از متبوعان این سخن بشنوند قَالُوا گویند بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما لَا مَرْحَبًا بِكُمْ مرحبا
مباد شما را و شاید که تعریف سؤال است بدیشان أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ شما از پیش داشتید موجبات عذاب را لَنَا برای
ما که ما را اغوا کردید تا بسبب اضلال شما بدوزخ درآمدیم فَبِئْسَ الْقَرَارُ پس بد قرارگاهی است دوزخ آنگه تابعان دیگرباره
قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما مَنْ قَدَّمَ لَنَا هر که قدم فراپیش داشت برای ما هَٰذَا این کفر و ضلال را و
ما را بر آن حق بلغزانید فَزِدْهُ پس زیاده کن او را عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دوباره فِي النَّارِ در آتش دوزخ یعنی آن
مقدار عذاب که دارد او را دو چندان کن گویند حیات و عقارب دوزخ را بدیشان گذارند و کمارند وَقَالُوا و گویند
صنادید قریش در دوزخ مَا لَنَا چیست ما را که امروز لَا نَرَىٰ نمی بینیم رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مردانی را که بوده ایم که میشمردیم
ایشانرا در دنیا مِنَ الْأَشْرَارِ از بدان و مردودان در موضع آورده که چون کفار قریش در دوزخ نگرند و فقراء مسلمانان
چون عمار و صهیب رومی و خباب ارت و بلال را نه بینند گویند أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا و استفهام برای تقریر است یعنی
ما ایشانرا فراگرفتیم مسخرگان و با ایشان استهزا و سخریه کردیم ایشانرا بدوزخ در دنیا ورده اند أَمْ زَاغَتْ یا برده
اند و میل کرده است عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ از ایشان چشمهای ما یعنی ما نمی بینیم ایشانرا در اینجا آورده اند که حق سبحانه آن
گروه فقرا را بفرماید تا بر غرفات بهشت جلوه دهند تا کفار ایشانرا به بینند و حسرت ایشان بیفزاید إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی
که آنچه حکایت کردیم از دوزخیان لَحَقٌّ هر آینه راست و درست تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ جنگ کردن اهل دوزخ
با جای ایشان قُلْ بگو مشرکان مکه را إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من مُنْذِرٌ بیم کننده ام و ترساننده از عذاب
خدای وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ و نیست هیچ خدای سزاوار پرستش إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ مگر خدای یگانه که ذات او شرکت قبول نکند
و کثرت را بوحدت او راه نباشد الْقَهَّارُ قهر کننده هر که بناء امال را بتواصف آجال در هم شکند یا شرکت و کثرت

نی اعتبار کند نفس الامر وجود ندارد و در نظر عارفان مضمحل و متلاشی سازد نظم عین نشن عین جهان نکذاشت وحدتش رسم
این و آن برداشت نکم شود جمله ظلمت بند از تنزل انوار و احد القهار رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه
در میان ایشانست الْعَزِيزُ خدای ندکه غالب بود در عذاب کردن الْغَفَّارُ آمرزگاری که باک ندارد آمرزیدن قُلْ هُوَ بگو
ای رسول بر کنید و آنچه گفتم بشما و بیم کردم از عقوبت دوزخ و درونثبات نَبَأٌ عَظِيمٌ خبری بزرگست بلکه أَنْتُمْ عَنْهُ شما از وی
مُعْرِضُونَ روی گردانندگان از غایت غفلت با آنکه سخن شانی بزرگ دارد و شما از آن اعراض مینمایید آنگه دلیل آورد بر نبی
نبودمی و وحی بمن نیامدی مَا كَانَ لِيَ نبودی مرا مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی بِالْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ بگروهی برترین یعنی ملائکه إِذْ
يَخْتَصِمُونَ آنگاه که گفت و شنود میکردند در شان آدم اتجعل فیها الآیة پس بر نبوت من دلیلی از این روشنتر نیست که قصه ملأ
و آدم بیان میکنم بی وحی که در کتب متقدمه مذکور است بی مطالعه کتابی و بی سماع از استادی إِنْ يُوحَىٰ وحی کرده نمیشود الی
بسوی من إِلَّا أَنَّمَا أَنَا مگر آنکه جز این نیست که من نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام آشکارا یا هویدا کننده موجبات عذاب را إِذْ
قَالَ رَبُّكَ یاد کن چون گفت پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را إِنِّي خَالِقٌ بدرستی که من آفریننده ام بَشَرًا آدمی
را مِنْ طِينٍ از گل مراد آدم است علی نبینا و علیه السلام فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون تمام کنم خلقت او را و قالب او را بجوبت تسکین
بپیرایم وَنَفَخْتُ فِيهِ و بدمم در وی مِنْ رُوحِي از روح خود حق سبحانه و تعالی روح را تشریف و تکریم ساخت بشرف اضافت بذات
خود جهت طهارت و نظافت او و لطف سخن آنکه چون روح بقالب وی در آدم و زنده کردم فَقَعُوا لَهُ پس بیفتید بر وی در افتید بر
وی سَاجِدِينَ سجده کنندگان از جهت تبجیل و تکریم او فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده کردند ملائکه كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ
همه ایشان بتمام مر آدم را بعد از نفخ روح در وی إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که سجده نکرد اسْتَكْبَرَ بزرگ داشت خود را و فرمان
نبرد وَكَانَ و گشت بدان نافرمانی مِنَ الْكَافِرِينَ از ناگرویدگان قَالَ يَا إِبْلِيسُ گفت حق سبحانه ای ابلیس مَا مَنَعَكَ
چه چیز باز داشت ترا أَنْ تَسْجُدَ از آنکه سجده کنی لِمَا خَلَقْتُ مر آن چیزی را که بیافریدم بِيَدَيَّ بدو دست خود ذکر
دست برای تحقیق اضافت خلقت آدم است بحق سبحانه و تعالی یعنی بنفس خود او را آفریدیم بی توسط پدر و مادر و در انوار
آورده که ذکر تثنیه است بر مزید قدرت در آفرینش آدم و بعضی تفاسیر آمده که مراد بید قدرت و ید نعمت و در فتوحات فرموده
که قدرت و نعمت شامل است همه موجودات را پس ید بر تاویل آدم را هیچ شرفی ثابت نشود پس لابد است از آنکه در بیدی
معنی باشد که دلالت کند بر تشریف آدم علیه السلام پس حمله بر تشبیه تثنیه و تثنیه که آدم جامع هر دو صفت است مناسب مینماید
و در بحر الحقائق میگوید که مراد صفتین لطف و قهر است چه این دو صفت بر جمیع صفات الهی مشتمل زیرا که هیچ صفتی نیست که آن
لطف یا از قهر خالی باشد بعضی جلالیه اند و برخی جمالیه تبارک اسم ربک ذی الجلال و الاکرام و هیچ مخلوقی نباشد الا که
مظهر یکی از این دو صفت بود چنانکه ملک مظهر لطف است و شیطان مظهر قهر و آدمی مظهر تجلی صفتین و بدین جامعیت
قابلیت مسجودیت داشته و درین معنی گفته اند نظم آمد آینه جمله کون و لی هیچ آینه نکرده جلی گشته آدم جلاء

این مرآت شد عیان ذات او بجمله صفات مظهری گشت کلی و جامع مر ذات و صفات او را علاج القصه حق سبحانه و تعالی با ابلیس گفت
چرا سجده نکردی مخلوقی را که بدست خود آفریدم أَسْتَكْبَرْتَ آیا تکبر کردی بی استحقاق أَمْ كُنْتَ آیا هستی مِنَ الْعَالِينَ از برترکان که استحقاق
تفوق دارند ابلیس شق ثانی را اختیار کرده قَالَ گفت شیطان در جواب أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ من بهترم از آن مخلوق پس
وجه خیریت بیان میکند که خَلَقْتَنِي بیافریدی مرا مِنْ نَارٍ از آتش و او الطف و نورانیست وَخَلَقْتَهُ و بیافریدی
او را مِنْ طِينٍ از گل که در وی کثافت و ظلمانیت است و در این قیاس خطا کرده و شمه از آن در سوره اعراف مذکور است در
کشف الاسرار فرموده که آتش سبب تفرقه است و خاک سبب وصلت از آتش گسستگی آید و از خاک پیوستن آدم از خاک بود پیوست
تا خلعت ثم اجتبیه یافت ابلیس که از آتش بود بگسست تا بعز مورد فاهبط سرد و گشت روزی شوریده با سلطان العارفین گفت
چه بودی اگر این خاک نیز پاک بودی ابو یزید بانگ بر وی زد که اگر این خاک نبودی آتش عشق افروخته نشدی و سوز سینها
و آب دیدها ظاهر نگشتی اگر خاک نبودی بوی مهر از که شنودی و آشنائی قرب لم یزل که بودی **نظم** ای خاک چه
خوش طینت قابل داری ... کلهای لطیف است که در گل داری ... در مخزن کنت کنزا نقد که بود تسلیم تو کرده اند و در دل
داری قَالَ گفت حق سبحانه مر ابلیس را بعد از دعوی خیریت که فَاخْرُجْ مِنْهَا پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان یا از
صورت ملائکه فَإِنَّكَ رَجِيمٌ پس بدرستی که تو رانده شده از رحمت و دور شده از رتبه کرامت وَإِنَّ عَلَيْكَ و بدرستی
که بر تست لَعْنَتِي راندن و خشم من إِلَى يَوْمِ الدِّينِ تا روز جزا قَالَ رَبِّ گفت ابلیس ای آفریدکار من فَأَنْظِرْنِي پس مهل
مهلت ده و چون براندی إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردمان و غرض ابلیس آن بود که شربت مرگ نچشد قَالَ
فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ گفت خدای بدرستی که تو از مهلت داده شدگانی إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ تا روز وقت معلوم است
یعنی زمان نفخه صور اولی که همه کس بمیرند حتی شیطان رجیم قَالَ فَبِعِزَّتِكَ گفت ابلیس که بغالبیت و قهر تو سوگند که هر آینه
که تو ائیم لَأُغْوِيَنَّهُمْ هر آینه کمراه کردانم اولاد آدم را أَجْمَعِينَ همه ایشان إِلَّا عِبَادَكَ مگر بندکان تو مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ
از ایشان پاک شدکان از الوث شرک و عصیان قَالَ گفت خدای فَالْحَقُّ پس راستی و درستی از منست وَالْحَقَّ
أَقُولُ و درست و راست میگویم لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر سازم دوزخ را مِنْكَ از تو وَمِمَّنْ تَبِعَكَ و از آنها که پیروی
تو میکنند مِنْهُمْ از آدمیان و دیوان أَجْمَعِينَ همه ایشان قُلْ بگوی ای محمد مَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم شما را عَلَيْهِ بر
تبلیغ وحی و ادای رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی وَمَا أَنَا و نیستم من مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ از تکلیف کنندکان یعنی از جمع که به تصنع از خود
چیزی ظاهر کنند که ندارند صاحب کشف آورده که متکلف را سه علامت باشد یکی آنکه نزاع کند با کسی که برتر از وست دوم خواهد
که فرا گیرد آنچه نیابد سوم تعمق ورزد و سیم چیزی گوید که نداند إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی لِلْعَالَمِينَ
مر عالمیان را از جن و انس وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ و هر آینه بدانید خبر قرآن را یعنی آنچه در وست از وعید یا بدانید خبر محمد را
و صدق او معلوم کنید بَعْدَ حِينٍ بعد از هنگامی که آن وقت موت است یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام سوره الزمر

بسم

بسم الله الرحمن الرحیم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن قرآنست
بر محمد صلی الله علیه و سلم مِنَ اللَّهِ از خدا است الْعَزِيزِ خداوند غالب در تدبیر الْحَكِيمِ دانا در تدبیر إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی
که فرو فرستادیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو کتاب را که قرآنست بِالْحَقِّ براستی یا برای بیان و اثبات حق فَاعْبُدِ اللَّهَ پس
بپرست خدا را مُخْلِصًا درحالتی که پاک کننده باشی لَهُ الدِّينَ برای وی دین پرستش خود را مخاطب حضرتست و مراد امت
که مامورند بانکه طاعت خود را از شرک و ریا خالص دارند أَلَا لِلَّهِ بدانید که مر خدا راست الدِّينُ الْخَالِصُ پرستیدن پاک از شرک
یعنی او سزاوار آنست که طاعت او خالص باشد زیرا که متفرد است بصفات الوهیت وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا و آنانکه فرا گرفتند مِنْ
دُونِهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی خدایانی که بسبب او دوست میدارند ایشان را اعم است از ملائکه و اصنام و عزیر
و مسیح مَا نَعْبُدُهُمْ و میگویند نمیپرستیم ایشان را إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا مگر برای آنکه ما را نزدیک گردانند إِلَى اللَّهِ بسوی خدای تعالی زُلْفَى
نزدیک گردانیدنی یعنی درخواست کنند ما را تا بشفاعت ایشان منزلت بزرگ یابیم إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بدرستی که خدای حکم کند بَيْنَهُمْ
میان ایشان فِي مَا هُمْ فِيهِ در آن چیزی که ایشان در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند از معبودان یعنی اهل توحید که ملک را میپرستند
چون بنی ملیح و یکی بت را چون یهود و نصاری و همچنین شمس و نجوم و عجل و حجر و شجر و جن و آتش را میپرستند چون مجوس
و هر یک را ادعا آنکه معبود او حق است و باقی باطل حق سبحانه روز قیامت میان ایشان حکم کند و بطلان هر یک را ظاهر گرداند
إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي بتحقیق که خدای توفیق هدایت ندهد مَنْ هُوَ كَاذِبٌ آنکس را که دروغ گوست و میگوید آلهه ما شفاعت
خواهند کرد كَفَّارٌ ناسپاس که منعم حقیقی را انکار مینماید لَوْ أَرَادَ اللَّهُ اگر خواستی خدای أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا آنکه فرا گیرد
فرزند چنانچه ایشان کمان میبرند لَاصْطَفَى هر آینه اختیار کردی مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه می آفریند مَا يَشَاءُ آنچه خواستی یعنی
خدای عزشانه از اخص و از اکمل که بنونست نه از انقص که بنات اند اما مخلوق مماثل خالق نیست و میان والد و مولود مجانست شرط
است پس او را فرزند نبود سُبْحَانَهُ پاکی مر او راست از اتخاذ ولد هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ اوست خدای یگانه و وحدت ذاتیه
او منافی مماثلت است با ما سوی الْقَهَّارُ قهر کننده یعنی درهم شکننده توهمات و تصورات اهل شرک خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ براستی نه بباطل و نه ببازی بلکه در آفرینش هر یک از آن مخلوقات صد هزار آثار قدرت
و اطوار حکمت تعبیه است تا دیده وران از روی اعتبار ارقام معرفت آفریدکار بر صفحات آن دلایل مطالعه نمایند **شعر**
نوشته است بر اطراف آسمان و زمین خطی که فاعتبروا یا اولی الابصار يُكَوِّرُ اللَّيْلَ درمی آرد شب را عَلَى النَّهَارِ بروز
و بپوشد ظلمت آن نور این را بپوشد وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ و در می آرد روز را عَلَى اللَّيْلِ بر شب و بشعله روشنی تاریکی
این را مختفی میسازد یا در می افزاید از شب بروز و از روز بشب وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را تا سیر
میکنند بر منافع او كُلٌّ يَجْرِي هر یک از ایشان میرود لِأَجَلٍ مُسَمًّى تا زمانی نام برده که منتهی دوران است در سیر هر روزه
و هر ماهه و هر ساله یا تا وقت انقطاع سیر یعنی در قیامت أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ بدانید که خدای غالب است بر همه چیزها

مجموع مکونات مغلوب و مقهور ویند الغفار آمرزنده که سلب این نعمتها نمیکند از آدمیان با وجود وقوع شرکت و معصیت از ایشان
خلقکم بیافرید شما را ای فرزندان آدم من نفس واحدة از تن تنها که آدم است علیه السلام ثم پس حکم کرد شما را
از آنکه جعل منها بیافرید از وی یعنی از جنس او یا از استخوان پهلوی چپ او زوجها زن او را یعنی حوا و گفته اند اول اخراج
ذریه کرد از ظهر او پس حوا را بیافرید وانزل لکم و ابداع و ایجاد کرد برای شما ای فرزندان آدم من الانعام از چهارپایان
ثمانیة ازواج هشت صنف نر و ماده از شتر و گاو و میش و بز تا از ایشان نفع میگیرند بخوردن و پوشش صاحب لباب
آورده که انعام را از بهشت بزمین فرستادیم و وجه انبی است یخلقکم می آفریند شما را فی بطون امهاتکم در شکمهای
مادران شما خلقا من بعد خلق آفریدنی پس از آفریدنی یعنی نطفه را علقه میسازد و از مضغه می کرد اند آنگه عظم عاری
پس استخوانی را پوشیده بلحم پس جسد سوی میکند فی ظلمات ثلث در سه تاریکی که آن ظلمت مشیمه است و ظلمت رحم
و ظلمت بطن ذلکم الله آنکه این فعلها میکند خدای سزاوار پرستش است ربکم آفریدگار شما له الملک مر وراست
پادشاهی مطلق که زوال و فنا بدان راه نیابد لا اله الا هو نیست معبودی سزاوار مگر او فانی تصرفون پس از کجا بر گردانیده
میشوید از راه حق با وجود این دلیلهای روشن ان تکفروا اگر کافر شوید ای اهل مکه فان الله غنی پس بدرستی که
خدای بی نیاز است عنکم از ایمان و پرستش شما ولا یرضی و نمی پسندد و نمیخواهد لعباده الکفر مر بندگان
خود را کفر عدم رضای او بکفر نه برای ضرر است که لاحق شود و بلکه نمی پسندد لحوق ضرر را به بنده وان تشکروا و
اگر سپاس داری کنید بنعمت توحید یا شکر گوئید بر نعمت دعوت محمد صلی الله علیه وسلم یرضه لکم بپسندد آن مر شما
را زیرا که سبب فلاح شماست ولا تزر و بر ندارد وازرة هیچ نفسی بردارنده وزر اخری بار گناه نفس دیگر را
بلکه هر یک بردارنده وزر خود باشد ثم الی ربکم پس بسوی پروردگار شماست مرجعکم بازگشت شما فینبئکم پس
خبر دهد شما را بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل کردید و اخبار از آن محاسبه و مجازات باشد انه بدرستی که او علیم
داناست بذات الصدور بانچه در سینه هاست از نیات و عقاید واذا مس الانسان و چون برسد کافر را که عتبة بن ربیعه است
یا ابو حذیفة بن مغیره ضر سختی چون مرض و فقر و بلا دعا ربه بخواند پروردگار خود را منیبا الیه باز گردنده
بسوی او و فریاد خواهنده از وی و ترک کننده پرستش صنم و خواهش از وی در این حالت شدت ثم اذا خوله پس
چون بدهد خدای تعالی او را نعمة منه نعمتی از نزدیک خود و آن سختی از وی ببرد نسی فراموش کند ما کان یدعوا آنچه را
که بود که میخواند خدا را الیه بکشف و دفع آن من قبل پیش از این نعمت یعنی آن سختی را فراموش کند یا بعد از راحت دست
بدارد از دعا و زاری خود را وجعل لله و کرد اند برای خدای اندادا همتایان یعنی بتان را شریک وی که خدا را [illegible]
و پرستش لیضل تا گمراه کند مردمان را عن سبیله از راه خدای که اسلام است قل بگوی ای محمد مر کافر را
که تمتع بکفرک برخوردار باش بکفر خود قلیلا اندک زمانی در دنیا امر تهدید است یعنی از متعات بهره خواه

امر تهدید است

اشتغال کن انک بدرستی که توئی من اصحاب النار از اهل دوزخی و لذتهای دنیا در جنب شدت عذاب دوزخ بغایت
محقر است پس پیغمبر باید که امن هو آیا این چنین کافر بهتر است یا آنکسی که او قانت فرمان بردار است چون صدیق یا فاروق یا عمار
یا سلمان یا عبد الله مسعود و اشهر آنست که ذی النورین و بر همه تقدیر قانت است یعنی استاده بوظائف عبودیت بندگی و مواظب
بر مراسم آن بکند کی آناء اللیل در ساعتهای شب ساجدا سجده کننده مرخدای را و قائما و استاده در نماز یحذر الآخرة
میترسد از عذاب آن سرای ویرجو و امید میدارد رحمة ربه بخشش آفریدگار خود را یعنی با وجود بسیاری طاعت و التزام
طریق مجاهدت متردد است میان خوف و رجا یعنی زمانی کرد کعبه خوف طواف میکند و ساعتی سوی میدان رجا میپیماید و مرغ
ایمان جز بدین دو بال اقبال در هوای کمال طیران نتواند نمود که لو وزن خوف المؤمن ورجاؤه لاعتدلا نظم گر چه داری
طاعتی از هیبتش ایمن مباش ور کنی کاری نخیف رحمتش دل تنگ باش نیک ترسان شو که قهرش دست بیرون از قیاس باش
پس خوشدل که لطف اوست افزون از شمار قل بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم هل یستوی آیا برابر باشند الذین یعلمون آنانکه
دانند معالم توحید را چون ارباب فضائل بدلائل قدرت و الذین لا یعلمون و آنانکه ندانند خردها خالص از آلودگی وهم
قل بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم یا عبادی ای بندگان من الذین آمنوا آنانکه گرویده اند اتقوا ربکم بترسید از پروردگار
خود و بپرهیزید و علامت تقوی ارتکاب طاعت است و اجتناب از معصیت للذین احسنوا مر آنان راست که نیکویی کردند
بگفتن کلمه شهادت فی هذه الدنیا در این دنیا حسنة مثوبة نیکو در آخرت که بهشت یا آنان راست که احسان
نمودند بالتزام طاعات در دنیا پاداش نیکی که آن صحت است و عافیت یا آنان که متصف شدند با خلاق الهی روشنی دل
است و تازگی روی و ثنای جمیل این جهان یا آنان که عبادت بطریق مشاهده کردند حسنه است در این دنیا که شهود
انوار تجلیات جمالی است و چون بقول بعضی از علما این آیه در شان مهاجران حبشه است چون جعفر بن ابی طالب و اصحاب
او رضی الله عنهم پس احسان را بهجرت تفسیر کرده اند یعنی آنها را که هجرت کردند راحتست از اعدا و نجات از بلای
ایشان وارض الله و زمین خدای تعالی برای هجرت واسعة گشاده است هر کسی را که هجرت کند انما یوفی جز این
نیست که تمام داده میشوند الصابرون صبر کنندگان بر مفارقت اوطان یا بر کوبت غربت یا بر مشقت عبادات یا بر تحمل
اذیات اجرهم مزد خود را بغیر حساب بی شمار یعنی بمرتبه که در شمار نیاید و حساب حساب از احاطه بدان
عاجز باشند و در معالم هست که روز قیامت بلاکشان صابران را بعرصات حاضر آرند نه برای ایشان میزانی نصب کنند
و نه دیوانی وضع نمایند بلکه بر ایشان فرو ریزند من دهای ایشان را بی حساب و کار ایشان بدرجه رسد که اهل عافیت
که در دنیا بالی و سستی نبوده باشند تمنا برند که کاشکی اجساد ایشان را بمقراض پاره پاره ساخته بودندی تا امروز با اهل
بلا در یک سلک آمدندی نظم تو مبین رنج و رنج غم دیدگان کاندر آن رنجند از بگزیدگان هر که را از رنجها غم پشت
لطف باریش داده مرهم پشت آورده اند که کفار مکه حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم میگفتند تراچه بر آن میدارد که احداث

تی دینی و آبای زاکه مخالف روش ماست آخر در یکی ملت بد روجد و سادات قوم خود که همه عبادت لات و عزی میکردند
بترتیب بیمان کیش در آی و بیا سای آیه آمد که قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ بگو بدرستی که من مامور شدم أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ بانکه پرستم خدایرا مُخْلِصًا
لَهُ الدِّينَ پاک کننده مر او را برای او دین را از شرک یعنی موحد باشم و داعی بتوحید وَأُمِرْتُ و فرموده شده ام لِأَنْ
أَكُونَ بانکه باشم أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ اول گردن نهادگان از این امت زیراکه من پیش روی ایشانم در دنیا و آخرت قُلْ
بگو دیگر باره إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصی شوم از پروردگار خود و شرک آورم و دین شما گیرم
عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ از عذاب روزی که بزرگست احوال او و بسیارست اهوال او قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ بگو خدایرا پرستش میکنم مُخْلِصًا
لَهُ که پاک کننده برای او دِينِي کیش خود را از شرک یا خالص سازنده عمل خود را از ریا فَاعْبُدُوا پس بپرستید شما
مَا شِئْتُمْ آنچه خواهید مِنْ دُونِهِ بجز خدای امر تهدید است و تنبیه بر خذلان و حرمان ایشان و بآیة السیف منسوخ شده اند
کم مشرکان بعد از سماع این اجوبه گفتند ای محمد زیان کردی در مخالفت دین پدران خود این آیه نازل شد که قُلْ بگو ای محمد
إِنَّ الْخَاسِرِينَ بدرستی که زیانکاران الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود که گمراه شدند وَ
أَهْلِيهِمْ و زیان کردند کسان خود را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قیامت که ایشان جدا مانند ابن عباس رضی الله عنهما فرموده
که حق سبحانه برای هر انسانی محلی و منزلی و اهلی در بهشت آفریده پس هر که فرمان برد خدای و رسول او را در بهشت در آرند
و منزل و اهل او بدو دهند و هر که نافرمانی کند خدایرا و رسول او را بدوزخ برند و اهل و منزل او را بدیگری دهند که مطیع
باشد پس کافران در قیامت زیانکار باشند در منزل و اهل أَلَا ذَٰلِكَ بدانید که آنست که گفتیم هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ آن زیانکاری هویدا
که بر هیچ کس از اهل موقف پوشیده نماند لَهُمْ مر آن زیانکاران راست مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ سایه بانها
از آتش وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ و از زیر ایشان نیز سایه بانهاست جهت دیگران که در درکه زیر تر از ایشانند و معنی آنست که هر درکه
زیر تر از همه منافقانراست و اینجا مر درکها را مانند کردند از ظل فراش و مهادست و ذکر ظل بطریق مجازست در کلام ذَٰلِكَ آن
عذاب که مذکور شد يُخَوِّفُ اللَّهُ میترساند خدای تعالی بِهِ بدان عِبَادَهُ بندگان خود را تا پرهیز کنند از آنچه که
ایشانرا بدان مبتلا کرده اند چون شرک يَا عِبَادِ ای بندگان من فَاتَّقُونِ پس بترسید از من یعنی متعرض مشوید
موجبات خشم مرا آورده اند که در زمان جاهلیت جمعی موحد انبیا آمدیه کار اقرار کرده چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری
و زید بن عمرو بن نوفل رضی الله عنهم و حق تعالی در شان ایشان میفرماید که وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا و آنکسانی که پرهیز کردند و بیکسو شدند
الطَّاغُوتَ از شیطان یا بتان یا کهنه یعنی از هرچه بدون خدای پرستند ایشان بر طرف شدند أَنْ يَعْبُدُوهَا از آنکه
پرستند او را وَأَنَابُوا و باز گشتند إِلَى اللَّهِ بفرمان خدای بنای و روی دل خود بحق آوردند لَهُمُ الْبُشْرَىٰ مر ایشان راست بشارت
در دنیا بزبان ملائکه بوقت موت و در عقبی بمغفرت گناهان و جنت جاودان و در اسباب نزول آورده که چون صدیق
تصدیق حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مراغول شد شش تن از عشره مبشره چون عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن زید و سعد بن ابی

وقاص

وقاص و عبد الرحمن عوف با او ملاقات کرده از حقیقت اسلام استخبار نمودند و آن سخنانی که او فرموده رایحه صدق استشمام نموده
مسلمان شدند و درباره ایشان نازل شد که فَبَشِّرْ عِبَادِ پس مژده ده بندگان مرا الَّذِينَ آنانکه يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ میشنوند
گفتار ابی بکر را فَيَتَّبِعُونَ پس پیروی مینمایند أَحْسَنَهُ نیکوتر را مراد از احسن نیکوترست چه قول او همه حسن
بوده و گفته اند استماع قول و اتباع احسن آن عمومی دارد و مراد از قول قرآنست و احسن آن محکم باشد در منسوخ و
عزیمت در رخصت در احتفاف آورده که در قرآن مدایح اعدا و مدایح اولیا هست ایشان متابعت احسن مینمایند که مثال طریقه
موسی است علی نبینا و علیه السلام در نسبت فرعون و علی هذا و در لباب آورده که مراد از قول سخنانست که در مجالست
محافل گذرد و این همه گفته که مراد از اولی اهل ملل و احسن همه اسلام باشد اهل دل متابعت احسن از اقوال میکنند در امثال
آنکه خذ ما صفا دع ما کدر بیت قول کسی چون بشنوی در وی تامل کن تمام صاف را بردار و دردی را رها کن والسلام در بحر
الحقائق فرموده که قول اعم است از سخن خدای و ملک و انسان و شیطان و نفس اما انسان حق و باطل و نیک و بد گوید و شیطان بمعا
خواند و نفس بانزوها رغبت کند و ملک بطاعت دعوت نماید و حضرت عزت بحق دعوت خواند و تبتل الیه تبتیلا پس بندگان خاص
آنانند که احسن اقوال را که خطاب رب الارباب است و از زبان رسول صلی الله علیه وسلم استماع نموده اند بی روی کنند أُولَٰئِكَ
آن گروه که تابع سخنان نیکوترند الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ آنانند که راه نمود خدای ایشانرا بمنزل مقصود وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمْ
ایشانند أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقول صافیه از شوائب اوهام و خالیه از عوائد عادت عوام أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ آیا آنکسی که ثابت
شد برو كَلِمَةُ الْعَذَابِ کلمه وعید که مشعرست بعذاب چون لاملان جهنم و هولاء فی النار و لا ابالی باشد چون کسی که واجب
نشده باشد برو این کلمه أَفَأَنْتَ آیا تو ای محمد تُنْقِذُ میرهانی مَنْ فِي النَّارِ آنرا که در دوزخ باشد یعنی آیا میتوانی
که او را مؤمن سازی و از عذاب بازرهانی تاکیدست در انکار یعنی این کار بدست تو نیست که دوزخیانرا بازرهانی
ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که مراد از دوزخیان ابو لهب است و پسر او عتبه لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا لیکن آنانکه بترسیدند رَبَّهُمْ
از عذاب پروردگار خویش و بایمان و طاعت متصف شدند لَهُمْ غُرَفٌ مر ایشانرا غرفها بلند است در بهشت مِنْ فَوْقِهَا از
زبر آن غرفها غُرَفٌ غرفهای دیگر بلند تر مَبْنِيَّةٌ بنا کرده شده یعنی مستحکم مانند بنائی که بر زمین بنا کنند تَجْرِي میرود
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر آن غرفها جویهای بهشت وَعْدَ اللَّهِ وعده کرده است خدای وعده کردنی لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ خلاف
نکند خدای وعده خود را أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از آسمان مَاءً آب یعنی باران
فَسَلَكَهُ پس در آورد آن آب را يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ در چشمها که در زمین است و در کاریزها ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ پس بیرون
می آرد بدان آب زَرْعًا کشت زار مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ مختلف رنگهای او چون گندم و جو و کنجد و امثال آن ثُمَّ يَهِيجُ پس خشک میشود
از تر ربیع بعد از سبزی فَتَرَاهُ پس بینی او را مُصْفَرًّا زرد شده بعد از تر و تازگی و سبزی ثُمَّ يَجْعَلُهُ پس
میگرداند خدای او را حُطَامًا ریزه ریزه و درهم شکسته إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در انزال باران و اخراج گیاه لَذِكْرَىٰ

هرآینه یاد کردنی است لاولی الالباب مر خداوندان عقلها را یا دران پندی است مر خردمندان را که تشبیه نمایند مال دنیا را بدان
کشت تر و تازه و بدان اعتماد ننمایند که اندکی زمانی را از ان طراوت روی بزهول و بیداست حوادث دررو ده شده عرضه تلف
کردد نظم بود مال دنیا چوآن سبزه زار که بس تازه بینی بفصل بهار چو بر وی وزد تند باد خزان یکی برک سبزی نیابی ازان
افمن شرح الله ایا کسی که کشاده کرده است خدای صدره للاسلام سینه او را برای قبول اسلام وانبیاء در فرمان ملک علام ومنا
سید انام باشد چون کسی سینه او را برای قبول حق وقبول اسلام تنکست فهو پس آن کشاده سینه علی نور بر روشنی
معرفت سینه او از برای قبول حق و قبول اسلام من ربه از پروردکار خود تا بر یقین و بصیرت باشد در اسباب نزول
آورده که این ایة درشان مرتضی علی وحمزه است رضی الله عنهما که حق بیاراید دل ایشان را بنور معرفت روشن کرد انید پس در باب
ابولهب وفرزندان او کفت فویل پس شدت عذاب للقاسیة قلوبهم مر سخت دلانراست که دلهای ایشان اعراض
کنند است من ذکر الله از یاد کردن خدای یا خالی از ان اولئک ان کروه غافلان وسنک دلان فی ضلال مبین در کمراهی اشکارا
یعنی ضلالت ایشان بر هرکه اندکی فهمی دارد ظاهر است از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مرویست که علامت شرح صدر و
نشان کشادکی دل بازکشت بدار الخلود یعنی توجه باخرت و پهلو تهی کردن از دار الغرور یعنی پرهیز نمودن از دنیا و ساخ
کردن برای مرک پیش از نزول آن وعزیزی درین معنی فرموده است نظم نشانی ان دل کز فیض اسلام است نورانی توجه
باشد او را سوی دار الملک روحانی ز دنیا روی کردانیدن و فکر اجل کردن که چون مرک اندر اید خوش توان مردن یا سانی
آورده اند که صحابه کرام از حضرت سید انام استدعا نمودند که لو حدثتنا چه شود که برای ما سخن کویند و کام طوطیان ارواح مستمعان
بحدیثی از لب شکر بار شیرین کرداند بیت سرمایه حیات ابد اهل ذوق را در یک حکایت از لب شکر فشان تست اینه آیة آمد
الله نزل خدای فرستاد احسن الحدیث نیکوترین سخن را که هست کتابا متشابها کتابی مانند یکدیکر یعنی قرآن که بعضی از آن
متشابه بعضی است در اعجاز یا در وجوه فصاحت لفظ و صحت معنی یا برخی از ان مصدق برخی دیکر ست و دران تناقض و اختلاف نیست
مثانی دوباره و تثنیه کرده یعنی مشتمل است بر مثنیه و حاجات چون امر و نهی و وعده و وعید و ذکر و رحمت و عذاب و بهشت
و دوزخ و مؤمن و کافر تقشعر منه میلرزاند میلرزد از و یعنی از خوف وعیدی که در وست جلود الذین پوستها بر تنهای
انانکه یخشون ربهم میترسند از پروردکار خود ثم تلین پس نرم میشود و آرام میکیرد جلودهم وقلوبهم پوستها و دلهای
ایشان الی ذکر الله بسوی یاد کردن رحمت و مغفرت خدای والم تنبیه ندمیم سرو فرموده که میلرزد از هیبت آلهی پوست سالکان
میشود از انس بادشاهی و کفته اند تن نرم و آرام میکیرد الی ذکر الله پوستها و دلهای ایشان الی ذکر الله بسوی یاد
کردن رحمت و مغفرت خدای والم تشریف قدس سره فرموده که میلرزد از هیبت الهی و ساکن میشود از انس پادشاهی و کفته اند
لرزه و آرام با ثار قبض و بسط دست دهد یا بسبب استتار و تجلی و در کشف الاسرار آورده که تقشعر جلودهم صفت بندیانست روانست
وتلین جلودهم وقلوبهم صفت نواختکان لطف الله ذلک ان کتاب که قرآن است هدی الله راه نمودن خدا است یعنی ارشادی

است مر خلق را از خدای یهدی به راه مینماید بوی من یشاء هرکرا خواهد ومن یضلل الله و هرکرا فرو کذارد خدای
هرآینه در وادی ضلالت افتد فما له پس نیست مر و را من هاد هیچ راه نماینده که او را از سرکردانی خلاص دهد
افمن یتقی ایا کسی که بر هیزد بوجهه بر روی خود سوء العذاب از بدی و شدت عذاب یعنی زبانه آتش
یوم القیامة روز رستخیز باشد چون کسی که ایمن باشد از عذاب و در راحت کذارند و در وسیط از کلبی نقل میکند که
مراد ابوجهل است که او را بدوزخ برند دستهای بر کردن او بسته و بر روی خود خواهد که از آتش بپرهیزد وقیل
للظالمین و کویند مر ستمکاران را ذوقوا بچشید ستم عذاب ما کنتم تکسبون وبال آنچه بودید که میکردید از تکذیب
پیغمبران کذب الذین تکذیب کردند انانکه بودند من قبلهم پیش از کفار مکه پیغمبران خود را فاتیهم العذاب پس آمد
بدیشان عذاب الهی من حیث لا یشعرون از انجا که نمیدانستند و توقع نداشتند فاذاقهم الله پس بچشانید ایشان را
خدای الخزی خواری و رسوائی فی الحیوة الدنیا در زندکانی دنیا بقتل و سبی و اجلا و مسخ و خسف ولعذاب الاخرة
و هرآینه عذاب سرای دیکر که برای ایشان آماده شده اکبر بزرکتر است از عذاب دنیا چه آن دایم و غیر منقطع
خواهد بود لو کانوا یعلمون اکر هستند که بدانند هرآینه عبرت کیرند و خود را از عذاب باز رهانند ولقد ضربنا و
بدرستی که بیان کردیم للناس برای مردمان یا بجهة اهل مکه فی هذا القرآن درین کتاب که قرانست من کل مثل از
هر مثلی که بکار آید در امر دین لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند باشد وان قران فرستادیم قرانا عربیا قرانی
بلغت عرب غیر ذی عوج نه خداوند کجی یعنی بی عیب و بی خلل و بی تناقض و فقیه ابو اللیث رحمة الله باسناد خود از
ابن عباس رضی الله عنهما آورده که غیر مخلوق و بر هر تقدیر منزل کی دانیده لعلهم یتقون شاید که ایشان بسبب تامل در
معانی آن بپرهیزند از کفر و تکذیب ضرب الله بیان کرد خدای مثلا مثلی برای مشرک و موحد و ان مثل کدام است
رجلا مردی که فیه شرکاء در و انبازان باشند یعنی بنده باشد که چند خواجه در وی شریک باشند متشاکسون شرکاء
بد خوی ناسازکار هر یک او را بکاری فرمایند و هیچکدام با تمام نتوانند رسانید و هیچ یک از و راضی نباشند ورجلا سلما
و مردی باز رسته و مسلم شده از انبازان لرجل برای مردی یعنی غلامی که او را یک خواجه باشد او را حشنود تواند
ساخت هل یستویان ایا مساوی باشند این دو بنده مثلا از روی مانندکی و نه شک نباشد چه یکی بتنازع
خواجکان درمانده باشد و همه از و ناراضی و دیکری از تجاذب شرکا سالم بود و خداوند از و خشنود اول مثل مشرک است
که دل خود را بعبادت هر یک از معبودان خود متفرق ساخته و مستوضع الضیع و پریشان خاطر است و ثانی مثل موحد
که بیکیست و دوست ندارد غیر خدا ایرا و بجز او امید ندارد ع یک یار بسنده کن چو یک دل داری الحمد لله همه ستایشها
مر خدا را که دین بجید او و تدبیر شریک ندارد بل اکثرهم بلکه بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند مالکیت او را علی الاطلاق او را داند
که کفار میکفتند نتربص به ریب المنون چشم میداریم که محمد بمیرد و از وی باز رهیم حق سبحانه فرمود انک بدرستی که تو ای محمد

و کسی در و منازعت بکند هم آنرا این بنده بالکلیه خود متوجه خدمت خواجه شده

مَيِّتٌ مرده خواهی شد وَاِنَّهُمْ و بدرستی که مشرکان مَيِّتُوْنَ ط مردگانند یعنی زود بمیرند پس انتظار ایشان امر مرگ دیگری
با آنکه خود ازین رنگ است تشنیع عیب جویان است ثُمَّ اِنَّكُمْ پس بدرستی که شما ای مؤمنان با کافران يَوْمَ الْقِيٰمَةِ بعد برانگیختن
عِنْدَ رَبِّكُمْ بنزدیک آفریدگار خود تَخْتَصِمُوْنَ ط خصومت کنید در امر دین و حجت شما را باشد بر ایشان و گفته اند مراد اختصام
عام است که بعضی مردمان با بعضی مخاصمت کنند در قضایای دنیوی و هر کس حق خود برسد الجزء
الرابع والعشرین من اجزاء الثلثين فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنْ كَذَبَ از کسی که دروغ گوید عَلَى اللّٰهِ بر خدای
و او را بفرزند و شریک نسبت دهد وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ و دروغ شمرد سخن راست که قرآن است اِذْ جَآءَهٗ ط چون بیامد بوی و گفته
اند مراد ذی الصدق است یعنی محمد صلی الله علیه وسلم چون بوی آید تکذیب کند اَلَيْسَ آیا نیست یعنی هست فِيْ جَهَنَّمَ در
دوزخ مَثْوًى لِّلْكٰفِرِيْنَ ط منزل و مقام ناگرویدگان وَالَّذِيْ جَآءَ و آنکه آمد بِالصِّدْقِ بسخن راست وَصَدَّقَ بِهٖٓ و آنکه راست شمرد آنرا
اُولٰٓئِكَ آن گروه هُمُ الْمُتَّقُوْنَ ط ایشان پرهیزکارانند و گویند جاء بالصدق جبرئیل است که قرآن بیاورد و صدق به محمد علیه السلام
است که تصدیق نمود و بقبول تلقی فرموده و گویند جائی پیغمبر است و مصدق ابوبکر صدیق و در تبیان از مجاهد رضی الله عنه
نقل میکند که مصدق علی است رضی الله عنه و گفته اند همه مؤمنان مصدق اند لَهُمْ مر ایشانراست مَّا يَشَآءُوْنَ آنچه خواهند
و تمنا کنند از نعمت و کرامت عِنْدَ رَبِّهِمْ ط نزدیک پروردگار ایشان ذٰلِكَ آنست جَزٰٓؤُا الْمُحْسِنِيْنَ پاداش نیکوکاران یعنی اهل
تصدیق و حق تعالی ایشانرا پاداش میدهد لِيُكَفِّرَ اللّٰهُ عَنْهُمْ تا محو کند و بپوشد خدای از ایشان اَسْوَاَ الَّذِيْ عَمِلُوْا بدترین آنچه
کرده باشند ذکر اسوأ از برای مبالغه است یعنی هنگام که از بیم شده غیر آن بپوشیدن اولی وَيَجْزِيَهُمْ و پاداش دهد
ایشانرا اَجْرَهُمْ مزد ایشان بِاَحْسَنِ الَّذِيْ نیکوترین آنچه كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ بودند که عمل میکردند که آن ایمانست و گفته اند احسن
اعمال ایشانرا اجر زیاده دهند و مزد باقی عملهای ایشانرا بدان دستور عطا فرمایند اَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ آیا نیست خدای کفایت
کننده عَبْدَهٗ ط بنده خود را یعنی محمد را صلی الله علیه وسلم معنی آنست که کفایت خواهد کرد شر دشمنانرا از وی و نصرت خواهد
داد و بر ایشان غالب خواهد ساخت دین او را بر همه ادیان آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم معایب
آلهه باطله کافران تبلیغ ایشان گفتند چنین مگوی مبادا که خدایان ما ترا رنج رسانند و حال تو بتباهی انجامد حق سبحانه فرمود
که وَيُخَوِّفُوْنَكَ و میترسانند مشرکان ترا بِالَّذِيْنَ بآنکه میپرستند مِنْ دُوْنِهٖ ط بجز خدای وَمَنْ يُّضْلِلِ اللّٰهُ و هر کرا گمراه سازد
خدای تا تخویف کند کسی را با آنکه [illegible] جمادی است لا ینفع ولا یضر فَمَا لَهٗ پس نیست آنرا
ره یافته را مِنْ مُّضِلٍّ ط هیچ گمراه کننده که از راه بیفکند اَلَيْسَ اللّٰهُ آیا نیست یعنی هست خدای بِعَزِيْزٍ غالب غلبه کننده بر
دشمنان ذِي انْتِقَامٍ ط خداوند کینه ستاننده از کافران وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ و اگر تو بپرسی از مشرکان مکه که مَّنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمین را لَيَقُوْلُنَّ اللّٰهُ ط هر آینه گویند خدای چه برهان واضح و دلیل لائح
و بینت هست بر توحید او بجا لغت قُلْ بگوی ای محمد اَفَرَءَيْتُمْ آیا چون می بینید مَّا تَدْعُوْنَ آنرا که میخوانید مِنْ

بغیر معنی مخفی هل هن آیا هستند
آن بتان كاشفات ضره دفع کننده
... اَوْ اَرَادَنِيْ بِرَحْمَةٍ یا اگر خواهد خدای بمن ...

دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای یعنی بتانرا که میپرستید اِنْ اَرَادَنِيَ اللّٰهُ اگر خواهد خدای بمن ... کند ... راحتی و منفعتی هَلْ هُنَّ آیا باشند
آنان مُمْسِكٰتُ رَحْمَتِهٖ ط باز دارندگان مر آن نعمت را از من مقاتل رحمه الله گوید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ایشان این سوال کرد و
ساکت شدند حق تعالی فرمود قُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ ط بگو بسنده است خدای مرا در رسانیدن خیر و باز داشتن شر عَلَيْهِ بروی نه بر غیر
او يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُوْنَ ط توکل میکنند توکل کنندگان و کار خود با وی میگذارند در همه ابواب و احوال ع تو با خدای خود انداز کار
و دل خوش دار قُلْ يٰقَوْمِ اعْمَلُوْا بگوای قوم من عمل کنید عَلٰى مَكَانَتِكُمْ بدان جایها که دارید که آن دعوی توکل اِنِّيْ عَامِلٌ
بدرستی که من عاملم بر حالتی که دارم فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ پس زود باشد که بدانید حال من و حال شما چنانچه در روز بدر بدانند
دانستند که مَنْ يَّاْتِيْهِ آن کس را از ما و شما که بیاید بدو عَذَابٌ يُّخْزِيْهِ عذابی که او را رسوا کرده اند وَيَحِلُّ عَلَيْهِ و فرود
آید بر و عَذَابٌ مُّقِيْمٌ ط عذابی همیشه و پیوسته و خزی یکی دلیل از علیه که یکدیگر بود و حق سبحانه رسوا کرد دشمنان آن
حضرت را صلی الله علیه وسلم در روز بدر که جمعی از ایشان بردست مؤمنان کشته گشتند و گروهی بقید مذلت و سلسله نکبت
گرفتار شدند بیت این سر ما داده و این دستها به بند ه آن کشته خوار ... اِنَّآ اَنْزَلْنَا بدرستی که ما
فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتٰبَ بر تو کتاب را که قرآن است لِلنَّاسِ برای همه مردمان بِالْحَقِّ ج بسبب بیان حق
چه قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشانست فَمَنِ اهْتَدٰى پس هر که راه یابد بقرآن یعنی عمل کند بآنچه در وست
فَلِنَفْسِهٖ ج پس مرو راست فایده آن وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه گردد یعنی از قرآن اعراض نماید فَاِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این
نیست که گمراه میشود عَلَيْهَا ط بر نفس خود یعنی وبال او بر وست وَمَآ اَنْتَ و نیستی تو عَلَيْهِمْ بِوَكِيْلٍ ع بر ایشان
نگاهبان تا نگذاری که در ضلالت افتند یا وکیل ایشان نیستی در اختیار هدی بر ضلالت بلکه بر تو نیست بجز بلاغ و بس اَللّٰهُ
يَتَوَفَّى الْاَنْفُسَ خدای قبض میکند نفسها را حِيْنَ مَوْتِهَا هنگام موت ایشان وَالَّتِيْ لَمْ تَمُتْ و قبض میکند نفسهای
که نمرده است فِيْ مَنَامِهَا ج در خواب او و امام محیی السنة رحمه الله در معالم فرموده که هر آدمی را دو نفس است نفس حیات
و نفس تمیز اما نفس حیات مفارقت میکند از وی نزدیک مرگ و ... با زوال آن نفس حیات زوال می یابد و در احقاق از
حبیب رحمة الله نقل میکند که حق سبحانه جمع میکند میان ارواح احیا و اموات تا با یکدیگر آشنائی را نشان میدهند فَيُمْسِكُ
الَّتِيْ پس نگاه میدارد در انتعام از نفس را که قبل از بیت قَضٰى عَلَيْهَا الْمَوْتَ قضا کرده است بر و مرگ را و رد با بدن
نمیکند وَيُرْسِلُ الْاُخْرٰى و میفرستد دیگر نفوس را که از آن زندگان است با بدان ایشان اِلٰٓى اَجَلٍ مُّسَمًّى ط تا وقت نام برده
که اجل ایشان برسد و نزدیک جمهور مفسران امساک و ارسال مر نفوس راست که در خواب قبض کرده باشد اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ
بدرستی که در توقف نفوس و نگاه داشتن و با بدن فرستادن لَاٰيٰتٍ هر آینه علامتهاست بر کمال قدرت و
نشانها ایست برای حشر و بعث لِّقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُوْنَ ط برای گروهی که تفکر کنند در امر اماتت که مشابه بنوم است و
حیات که ماثلت به یقظه است و در توریة مذکور است که ای فرزندان آدم چنانچه در خواب میروید بمیرید

وچنانچه بید اریشوی برانگیخته شوی وکافران دربت تامل ننمایند ام اتخذوا بلکه فرا گرفته اند من دون الله بجز خدای شفعاء شفیعان که ایشانرا ازخدای درخواست کنند قل اولو کانوا بگوای محمد با کفار بطریق که آیا شفاعت کنند واگرچه باشند که هیچ گونه لا یملکون مالک نشوند شیئا چیزیرا ازشفاعت یعنی نتوانند ولا یعقلون ونداند پرستندگان خود را یعنی توقع شفاعت کنند ازجمادات بتان وحال آنکه ایشان ازقدرت وعلم بی بهره اند قل لله الشفاعة بگوای محمد مرخدای راست شفاعت جمیعا همه ان یعنی حکم او نزد اوست وبی دستوری او کسی شفاعت نتواند که کند له ملک السموات والارض مر وراست بادشاهی آسمانها وزمینها ثم الیه پس بسوی او ترجعون بازگردانید خواهید شد در روز قیامت واذا ذکر الله وچون یاد کرده شود خدای وحده یگانه بی ذکر آلهه ایشان چنانچه گویند لا اله الا الله اشمأزت برمد و نفرت گیرد قلوب الذین دلهای آنانکه لا یؤمنون ممکر ونند بالآخرة بدیگر سرای واذا ذکر الذین وچون یاد کرده شوند آنانکه معبودان ایشانند من دونه بجز خدای اذا هم یستبشرون آنگاه ایشان تازه روی وفرحناک شوند جهة فراموشی ازحق وشغلی بباطل اما کار مؤمن بر عکس اینست از یاد خدای شادمان وبذکر ماسوی غمگین است بیت تا مست شوم دل ازفرح زنده شود از نام تو خنده شود قل اللهم بگو بار خدایا فاطر السموات والارض ای آفریننده آسمانها وزمینها عالم الغیب والشهادة داننده پوشیده وآشکارا انت تحکم تو حکم کنی بین عبادک میان بندگان خود در آخرت فیما کانوا فیه درانچه هستند که دروی یختلفون اختلاف میکنند درامر دین ولو ان للذین ظلموا واگر باشد مرآنانرا که کافر شدند ما فی الارض آنچه در زمین است ازمالها جمیعا همه آن ومثله ومانند آن همه مالها معه بان لافتدوا به هر آینه فدیه دهند بآن یعنی فدا کنند تا خود را بازخرند من سوء العذاب ازشدت عذاب یوم القیمة روز رستخیز وبدا لهم وظاهر شود مرایشانرا من الله ازخدای ما لم یکونوا یحتسبون آنچه نبودند که پندار کردندی یعنی پنداشت ایشان آن بود که بوسیله شفاعت بتان رتبه قربت یابند چون درعقبه عقوبت گرفتار شدند ورای پنداشت ایشان آن بود که بوسیله ~~شفاعت بتان رتبه قربت یابند چون درعقبه عقوبت گرفتار شدند~~ ورای پنداشت ایشان چیزی بدیشان رسیدی یکی از مشایخ بوقت حلول اجل جزع میکرد پرسیدند که سبب جزع چیست فرمود که میترسم چیزی ظاهر کرده که من از ان درحساب نبوده باشم وازابو سفیان ثوری قدس سره منقول است که چون این آیه خواندی گفتی ویل لاهل الریاء نظم پنداشته فرایض که عملهاش نکوست معرفی که بود خلاصه کار است ازوست چون پرده زروی کار بر داشته گشت برخلق عیان شد که نبوده الا پوست وبدا لهم وآشکارا شود مرایشانرا سیئات ما کسبوا عذاب بدیها که کرده اند وحاق بهم وبگردد وبرآید ایشانرا ما کانوا به چیز آنچه بودند که بدان یستهزءون استهزا میکردند ازتخویف الهی وانذار حضرت رسالت پناهی فاذا مس الانسان پس چون برسد کافر را عتبه یا ابوحذیفه است وحکم عام داشته اند مرجمیع کافرانرا یعنی چون کافرانرا برسد ضر سختی وفقری دعانا میخواند مارا ودفع آن ازما درمیخواهد ثم اذا خولناه پس چون ما عطا دادیم او را نعمة بخششی

یعنی مالی ویسری منا ازنزدیک ما بطریق تفضل نه باستحقاق او قال میگوید انما اوتیته جزاین نیست که بمن داده اند این مال را علی علم بدانش ازمن یعنی وجوه کسب وتحصیل آن دانستم ویکیاست وکفایت من حاصل شد یا خدای دانا است که من مستحق این نعمتم بل نه چنین است که میگوید هی فتنة آن نعمت آزمایشی است مروراتا ظاهر گردد که شاکر است یا کافر ولکن اکثرهم ولیکن بسیاری ازایشان لا یعلمون نمیدانند قد قالها بدرستیکه گفتند آن کلمه را الذین من قبلهم آنانکه پیش ازایشان بودند یعنی قارون گفت انما اوتیته علی علم عندی وقوم او پسندیدند فما اغنی پس بازنداشت عنهم ازایشان عذاب ما کانوا یکسبون آنچه بودند که کسب کردند ازمال ومتاع دنیا فاصابهم پس رسید ایشانرا سیئات ما کسبوا وبال بدیها که کرده بودند وبا اموال بزمین فرو رفتند والذین ظلموا وآنانکه ستم کردند وناسپاسی نمودند من هؤلاء ازین گروه مشرکان که درعصر تواند سیصیبهم زود باشد که برسد بدیشان سیئات ما کسبوا باداش بدیها که کرده اند وما هم ونیستند ایشان بمعجزین عاجز کنندگان مارا از تعذیب یا پیشی گیرندگان بر عذاب ما اولم یعلموا آیا ندانستند ان الله آنکه خدای یبسط الرزق گشاده میکرداند روزی را لمن یشاء برای هرکه میخواهد نه برای رفعت قدر او بلکه بمحض مشیت ویقدر وتنگ میکند برهرکه میخواهد نه برای خواری وذل مقدار او بلکه ازروی حکمت ان فی ذلک بدرستیکه دربسط وقبض روزی لآیات هر آینه نشانهاست برکمال قدرت وارادت لقوم یؤمنون برای گروهی که میگروند بخدای واو را روزی دهنده میدانند که هرچه باید دهد وبهرکه دهد مصلحت کلی درضمن آنست نظم هرچه باید بهرکه میشاید تو دهی آنچنانکه باید تو شناسی صلاح کار همه که توئی آفریدگار همه در معالم مذکور است که قومی ازاهل شرک که ارتکاب قتل وزنا بسیار نموده بودند وابواب معاصی بر ملائی بکلید هوای نفس بر روی روزگار خود گشوده بحضرت رسالت علیه السلام عرض کردند که آنچه مارا بدان دعوت میکنی نیکوست وما بشرطی قبول کنیم مارا خبر دهی که گناهان ما آمرزیده شود یا نه آمد که قل یا عبادی بگوای محمد ای بندگان من الذین اسرفوا آنانکه اسراف کرده اند علی انفسهم بر نفسهای خود این آیه امید وارترین آیتی است در قرآن در خبر آمده است که دوست ندارم که دنیا ومافیها مرا باشد بعوض این آیة چه این آیة از دنیا وهرچه در دنیا باشد بهتر است در معالم از ابن مسعود رضی الله عنهما نقل میکند که بمسجدی درآمدی که واعظی ذکر آتش ودوزخ وسلاسل واغلال آن میکند فرمود که ای مذکر چرا تو مید میکردانی مردمانرا بکرمخی او ونمیخوانی که قل یا عبادی الذین اسرفوا تا آخر آیة در فصول آورده که تمام ترجیه در سه چیز است اول لطف خطاب که فرمود یا عبادی ونکفت که یا ایها العصاة دویم رفق در عتاب که گفت اسرفوا ونگفت اخطاؤا سیم تنبیه بر اسباب که فرمود لا تقنطوا نفی است وهرچه حق سبحانه ازان نهی فرموده اثم است ازان باز ایستادن پس قنوط بهیچ وجه روا نیست ع نومید مشو که نومیدی کفر است ان الله بدرستیکه خدای یغفر الذنوب بیامرزد گناهانرا جمیعا همه آنرا واگرچه بسیار باشد بغیر شرک که مطلقا آمرزیده نشود بعضی علما گویند که غفران ذنوب بشرط توبه است وان قید خلاف ظاهر است ودر وسیط باسناد خود آورده از اسماء بنت یزید رضی الله عنها که گفت شنودم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود ان الله یغفر الذنوب جمیعا ولا یبالی انه

بدرستی که خدای هو الغفور اوست آمرزنده گناهان الرحیم مهربان بر بندگان حقایق این آیه و وجوه تاکیدات او در جواهر التفسیر
بسطی لائق بسته‌تر یافته و بیمار آیین بیمارستانی جرم و عصیان از شربت راحت جز در این دار الشفا حاصل نشود و مرکز ایمان بیابان
نفس و هوا از راه طریق نجات جز بدین آیه میسر نگردد نظم ندا رسم هیچکو نه ترسم راه بجز لا تقنطوا من رحمة الله توقعی
که نومیدی میارید ز من لطف و عنایت چشم دارید بدین معنی بی‌امید و ار تیم بخشا از انکه بس امید و ار تیم امید دردمندان روا کن
دل امیدواران شاد کن وانیبوا و باز گردید بطاعت یا بعجز و ضراعت الی ربکم با فریدگار خویش واسلموا له و گردن
نهید امر و را یا اخلاص ورزید در توحید من قبل پیش از انکه ان یاتیکم العذاب بیاید بشما عذاب ثم لا تنصرون پس یاری
کرده نشوید یعنی هیچ کس در دفع عذاب شما را نصرت ندهد واتبعوا و پیروی نمایید احسن نیکوترین ما انزل الیکم آنچه
که فرستاده شده است بشما من ربکم از آفریدگار شما یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت را و ناسخ را از پی روید نه
منسوخ را من قبل ان یاتیکم العذاب پیش از انکه بیاید بشما عذابی بغتة ناگهان یعنی بلا و عقوبت یا مرگ بطریق مفاجات و
انتم لا تشعرون و شما ندانید آمدن او را در مقام تدارک آیید ان تقول نفس پیش از انکه گوید نفسی یا حسرتی ای پشیمانی من
علی ما فرطت بر آنچه تقصیر کردم در فی جنب الله در کار خدای یا در طلب جوار رحمت و قرب حضرت او وان
کنت و بتحقیق کار آن است که بودم لمن الساخرین از افسوس کنندگان بکتاب خدای و بر رسول او و بمومنان و در سلسلة
الذهب در معنی این آیه فرموده نظم روز آخر که کوک مردم خوانند از خواب غفلتش بیدار یا داش آید که در جوار خدای
سالهای ز جرم عصیان را طی کرد هرچه در شصت سال یا هفتاد کرد در دیده و در پیش افتاد یک بیک پیش چشم او دارند
اشکارا بروی او آرند تکنید و الا تا بانگه واحسرتا و اویلا حسرت ان جان او برآرد دود و آنزمان حسرتش ندارد سود او تقول
یا گوید لو ان الله اگر خدای هدانی راه نمودی مرا لکنت هر آینه میبودم من المتقین از پرهیزکاران و بترک معصیت
آلوده نشدم او تقول یا گوید حین ترى العذاب آنهنگام که ببیند عذاب را معاینه لو ان لی ای کاشکی مرا بودی کرة باز
گشتنی بدنیا فاکون تا بعدم و باشم انجا من المحسنین از نیکوکاران و ترسان ببر داران پس گویند او را که گفت مرا راه ننمودند
اگر نه متقی بودمی گویند بلی یعنی ترا ارشاد کردند قد جاءتک بدرستی که آمد بتو آیاتی آیتهای کتاب من قرآن است فکذبت
بها پس تکذیب کردی بآن و از ان در روغ شمردی واستکبرت و تکبر کردی و سرکشیدی از ایمان بدان وکنت من الکافرین و بودی
از ناکرویدگان و یوم القیمة و روز رستخیز ترى الذین کذبوا بینی آنانرا که دروغ گفتند علی الله بر خدای یعنی خدا را
بر اتخاذ ولد و شریک صفت کردند وجوههم مسودة رویهای ایشان سیاه کرده شده پیش از دخول دوزخ و آن علامت دوزخیان
که یعرف المجرمون بسیماهم الیس فی جهنم آیا نیست در دوزخ مثوى للمتکبرین مقام و آرامگاهی متکبران را و گردن کشان که قبول
خدای و رسول نکنند وینجی الله و برهاند خدای تعالی از جهنم الذین اتقوا آنانرا که پرهیزکارند از شرک بمفازتهم بسبب رستگاری
ایشان یعنی باسباب خلاص و فلاح که ایمان و احسان است لا یمسهم السوء نرسد متقیان را هیچ بدی و مکروهی ولا هم یحزنون و نه ایشان

یحزنون اندوهگین شوند الله خالق کل شیء خدای آفریننده همه چیزهاست وهو واو علی کل شیء بر همه چیزی
وکیل خداوند است و متصرف در آن و قایم بحفظ آن له مر او راست مقالید السموات والارض کلیدهای خزاین آسمان و زمین
یعنی مالک امور علوی و سفلی اوست و غیر او را تصرف در آن نیست ممکن نه هیچ آنکه دخل در خزینه‌ها متصور نیست مگر کسی که مفاتیح او بدست
اوست و در خبر است که ذی النورین رضی الله عنه پرسید از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که مقالید سموات و ارض تفسیر کدام
است آنحضرت فرمود که تفسیر آن اینست که لا اله الا الله والله اکبر و سبحان الله و بحمده و استغفر الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم هو الاول والاخر
والظاهر والباطن یحیی و یمیت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر یعنی این کلمات مفاتیح خزاین آسمان و زمین است هر که بدان تکلم کند بنور
نیوض آن خزاین رحمت برسد و گفته‌اند خزاین آسمان باران است و خزاین زمین گیاه و کلید این خزینه‌ها بدست تصرف اوست
هرگاه خواهد باران فرستد و هرچه خواهد از نباتات برویاند والذین کفروا و آنانکه کافر شدند بآیات الله بنشانهای خدای
یعنی دلایل قدرت او یا آیات کتاب اولئک آن گروه هم الخاسرون ایشان زیانکارانند زیرا که مرجع ایشان دوزخ است
آورده‌اند که کفار قریش حضرت رسالت را بدین آبا و اجداد دعوت کردند و حق سبحانه فرمود که قل بگو ای محمد با کفار قریش که
افغیر الله آیا غیر خدای را تامرونی اعبد میفرمایید مرا که پرستش کنم بعد از این همه دلایل ایها الجاهلون ای نادانان و
لقد اوحی و بدرستی که وحی کرده شده است الیک بسوی تو والى الذین من قبلک و بسوی آنانکه پیش از تو بودند از پیغمبران
یعنی بتو و با هر یک از ایشان گفته شده است که لئن اشرکت اگر شرک آری لیحبطن هر آینه تباه شود عملک کردار
تو که در وقت ایمان واقع شده ولتکونن و هر آینه باشی من الخاسرین از زیانکاران که بعد از دولت دین بنکبت شرک مبتلا
کردی بل الله فاعبد پس خدای را پرستش کن وکن من الشاکرین و باش از سپاس داران بر نعمت توحید و عبادت ابن
عباس رضی الله عنهما فرموده که یکی از احبار یهود بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمده گفت یا محمد دانسته که خدای روز
قیامت آسمانها را بر اصبعی نهد و زمین را بر اصبعی و جبال را بر دیگری و آب و خاک را بر دیگری پس حرکت دهد به اصابع خود
و گوید انا الملک و این الملوک آنحضرت از قول او متعجب شده تبسم فرمود و آیه آمد وما قدروا الله و وصف نکردند بحق خدای را و
تعظیم ننموده‌اند حق قدره چنانچه حق قدر وی و تعظیم وی باشد والارض جمیعا و زمین همه آن قبضته بدست گرفته
وی باشد یوم القیمة روز رستخیز والسموات مطویات و آسمانها در پیچیده شود بیمینه بیمین او در معالم از ابن
عمر نقل میکند که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فرمود که حق سبحانه آسمانها را در پیچیده روز قیامت و فرا گیرد بیمین خود
و گوید انا الملک این الجبارون این المتکبرون پس درهم پیچیده را فرا گیرد بشمال انا الملک این الجبارون این المتکبرون معتقد اهل
ایمان در امثال این سخنان تنزیه اوست از تشبیه صاحب بحر الحقایق فرموده که مذهب من در تحقیق این آیه آنست که باز کدام
از اولیاء تراد انهاست زیرا که امثال این کلمات را از متشابهات داشته‌اند بدان ایمان باید آورد و از حقیقت آن سخن نباید
گفت سبحانه پاکست خدای از صفت جواهر و اعراض و اجسام وتعالی و برتر است عما یشرکون از آنچه شرک می‌آرند

و تریک وی بیازند وَنُفِخَ و دمیده شود فِي الصُّورِ در صور نوبت اول بقول آنها که دو نفخه اثبات میکنند و این را نفخهٔ صعق
میگویند که چون دمند فَصَعِقَ پس بیهوش بیفتد و واضح است که بمیرد مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و
هر که در زمین است إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای که حمله عرش اند یا شهدا یا خزنهٔ بهشت و دوزخ ثُمَّ نُفِخَ پس دمیده
شود فِيهِ در صور أُخْرَى نوبتی دیگر و این را نفخهٔ بعث خوانند و بدین نفخه همه مردمان زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس
آنگاه ایشان قِيَامٌ بپای استادگان باشند بکنارهٔ قبور خود يَنْظُرُونَ مینگرند از هر طرف چون بیهوشان یا انتظار میبرند که
با ایشان چه کنند وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ و روشن کرده شود عرصهٔ محشر بِنُورِ رَبِّهَا بنور پروردگار آن یعنی نوری که خدای در آن بیافریند
و گفته اند مراد روشنی عدل است که حقوق خالق و خلایق بدان ظاهر گردد و ظلمت ظلم مندفع شود وَوُضِعَ الْكِتَابُ و بنهاده شود
نوشتها یعنی صحائف اعمال در راست و چپ عمال وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ و آورده شود پیغمبران برای دعوی ابلاغ رسالت وَالشُّهَدَاءِ و
گواهان برای صحت دعوی ایشان مراد امت محمد است صلی الله علیه و سلم و گفته اند شهیدان صحف جمعا در احاضر کنند و فرق
پیغمبران بجهت شرف ایشان وَقُضِيَ و حکم کرده شود بَيْنَهُمْ میان بندگان بِالْحَقِّ براستی و عدل وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و
ایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عقاب وَوُفِّيَتْ و تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَا عَمِلَتْ
جزای آنچه کرده است وَهُوَ و خدای أَعْلَمُ داناتر است بِمَا يَفْعَلُونَ بآنچه ایشان میکنند و جزای مناسب آن خواهد
داد وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا و رانده شوند آنانکه نگرویدند راندنی سخت بقهر و غضب إِلَى جَهَنَّمَ بسوی دوزخ زُمَرًا
گروه گروه یعنی در پی بعضی حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند بدوزخ فُتِحَتْ گشاده شود أَبْوَابُهَا درهای هفتگانهٔ
آن برای در آمدن ایشان وَقَالَ لَهُمْ و گویند مر ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان دوزخ از روی سرزنش أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا
نیامدند بشما رُسُلٌ مِنْكُمْ رسولان از جنس شما که بحق بیامدند يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ میخوانند بر شما آيَاتِ رَبِّكُمْ آیتهای
پروردگار شما را که فرستاده بود وَيُنْذِرُونَكُمْ و بیم کنند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا از دیدن این روز شما قَالُوا
گویند کافران بَلَى آری بما آمدند و ما را بیم کردند وَلَكِنْ حَقَّتْ و لیکن واجب شد كَلِمَةُ الْعَذَابِ سخن خدای یعنی حکم
او بعذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان قِيلَ ادْخُلُوا گفته شود مر ایشان را که در آیید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای دوزخ
خَالِدِينَ فِيهَا و برانند آنانرا که بترسیدند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خود را تندی بلطف و ملائکه یعنی ملائکه شتاب
ایشان را در رفتن إِلَى الْجَنَّةِ بسوی بهشت زُمَرًا گروه گروه بتفاوت مراتب ایشان سوق اهل بهشت بطریق از دواج آب
با مرکب ایشان را برانند چه ستوران سواره ببهشت خواهند برد حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند ببهشت بسعادت تمام و دولت
لا کلام فایز گردند وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا و گشاده باشد درهای آن پیش از رسیدن تا ایشان انتظار نکشند وَقَالَ لَهُمْ و گویند
مر ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان بهشت سَلَامٌ عَلَيْكُمْ درود بر شما باد یا سلامتی و ایمنی لازم حال شما طِبْتُمْ پاک بودید
در دنیا از معاصی یا پاکیزه است شما را مقام و از مرتضی علی منقول است که چون بهشتیان بدر بهشت رسند آنجا درختی ببینند که از زیر

ربع

فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ
پس بد است جای آرامگاه متکبران در دوزخ

والثمانیة لان ابواب الجنة ثمانیة وابواب النار سبعة
وقیل زیادة الواو فی صفة الجنة علامة لزیادة رحمة الله
علی غضبه وعقوبته ۱۲ عمل

آن

آن دو چشمه بیرون می آیند پس در یک چشمه غسل کنند ظاهر ایشان پاکیزه شود و از دیگری بیاشامند باطن ایشان مطهر و منزه
گردد در این محل ملائکه گویند پاک شوید بظاهر و باطن فَادْخُلُوهَا پس در آیید ببهشت خَالِدِينَ جاوید ماندگان در آن وَقَالُوا
و گویند مؤمنان چون ببهشت در آیند الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ثناها و ستایشها مر خدای راست الَّذِي صَدَقَنَا آنکه راست کرد با ما
وَعْدَهُ وعدهٔ خود را بثواب وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ و میراث داد ما را زمین بهشت تا ما از روی تمکن نَتَبَوَّأُ جای
میگیریم مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت حَيْثُ نَشَاءُ هر جا بخواهیم فَنِعْمَ پس نیکوست أَجْرُ الْعَامِلِينَ مزد کار کنندگان یعنی ثواب
فرمان بردگان وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ و بینی ای محمد فرشتگان را وقتی که در مقعد صدق در مرتبهٔ قرب باشی و هر طرف بنگری بینی ملائکه
را حَافِّينَ فرو گرفتگان مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ گرداگرد عرش یعنی طواف کنندگان بجوانب آن يُسَبِّحُونَ تسبیح میگویند بِحَمْدِ
رَبِّهِمْ مقترن بستایش پروردگار ایشان یعنی میگویند که سبحان الله و بحمده بتسبیح نفی ناسزا میکنند از ذات الهی و بحمد اثبات
صفات سزا میکنند و برا وَقُضِيَ و حکم کرده شود بَيْنَهُمْ میان ایشان بِالْحَقِّ براستی یعنی همه کس را بمقام او فرود
آورند وَقِيلَ و گفته شود یعنی ملائکه با مؤمنان الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سپاس و ستایش مر خدای راست که افزاید کار عالمیان است
همچنانچه در ابتداء خلق آسمان و زمین ستایش خود فرموده که الحمد لله الذی خلق السماوات والارض بوقت استقرار اهل
آسمان و زمین در منازل خویش همان ستایش کرد تا دانند که در فاتحه و خاتمه سخن حمد و ثنا اوست بیت در خور
ستایش نبود غیر تو کس هر جا که ثناست مر ترا زیبد و بس سورة المؤمن سورهٔ اول است از حوامیم و در تفسیر
امام ابو اللیث رحمه الله تعالی باسناد مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که خواهد تا چرا کند در روضهای
بهشت باید که حوامیم را بخواند و در حصن حصین از صحیح مستدرک نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده که بمن داده اند
طه و طواسین و حوامیم از الواح موسی علیه السلام و در معالم از ابن مسعود رضی الله عنه نقل میکند که چون در آل حم افتم گوئیا
که افتاده ام در بوستانهای که بر زمین نرم واقع شده و تعجب در آن میکنم و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که لکل شیء لباب
و لباب القرآن حوامیم و بعضی از صحابه رضی الله عنهم و تابعین قدس الله ارواحهم الحوامیم را عرائس القرآن و دیباج القرآن میگفته
اند هذه السورة

بسم الله الرحمن الرحيم ۵ حم

حروف مقطعه یقول بعضی
الله اعلم بمراده بها ۱۲ جلالین

از علما معنی به اند هر حرفی اشارت بکلمه است چنانچه در کلام عرب معهود است [illegible] میکنند بعضی از تمام یس اینجا ها اشارت بحکم
حق است هر که نخطر رد و منع بران کشیده نشود و بیم ابای بلک ای که گرد زوال و فنا گرد سرادقات آن راه نیابد جواب قسم آنکه
تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن قرآن مِنَ اللَّهِ از خدا است الْعَزِيزِ خدای غالب که قادر است بر تنزیل آن الْعَلِيمِ
دانا بآنچه فرستد بر هر کس و در وقت غَافِرِ الذَّنْبِ آمرزنده گناه مر کسی را که بصدق گوید لا اله الا الله محمد رسول الله وَ
قَابِلِ التَّوْبِ و پذیرنده توبه از [illegible] شَدِيدِ الْعِقَابِ سخت عقوبت مر کسی را که سر باز زند از گفتن کلمه ذِي الطَّوْلِ
خداوند نیکوکاری و بخشش و بزرگواری لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ خدای نیست که سزای پرستش باشد مگر او إِلَيْهِ الْمَصِيرُ بسوی

او باز گشت همه بندگان براي مجازات ايشان ما يجادل جدال نكنند و طعنه نزنند في آيات الله در آيتهاي كتاب خداي تعالى بعد از
آنكه تنزيل محقق شد إلا الذين كفروا مگر آنانكه پوشيده اند حق را فلا يغررك پس بايد كه فريب ندهد ترا تقلبهم گرديدن
كافران في البلاد در شهرهاي شام و يمن براي تجارت يعني بدل ميار كه ايشان را مهلتي و فرصتي هست كه عاقبت كار و خاتمهٔ
روزگار ايشان بخسارت و بوار خواهد كشيد كذبت قبلهم تكذيب كردند پيش از قوم تو قوم نوح قوم نوح را عليه السلام
والأحزاب و تكذيب كردند گروهي چند كه سپاه بر رد رسل ميكشيدند من بعدهم از پس قوم نوح تكذيب كردند پيغمبران خود را
چون قوم عاد و ثمود وهمت كل أمة و قصد كردند هر يك گروهي از ايشان برسولهم به پيغمبراني فرستاده بديشان ليأخذوه
تا بگيرند او را و هر ايذايي كه خواهند بدو رسانند وجادلوا و خصومت كردند با پيغمبران خود بالباطل بسخنان بيهوده
خود ليدحضوا تا زايل كردانند و ناچيز كنند به الحق بباطل خود سخن حق را كه متابعت آن واجب بود فأخذتهم پس
گرفتم من ايشان را و هلاك كردم بمكافات آن فكيف كان عقاب پس چگونه بود عقاب و عقوبت من ايشان را وكذلك و
چنانچه واجب شده بود عذاب بر مكذبان امم ماضيه حقت واجب شده بود عذاب بر مكذبان امم ماضيه كلمة ربك
حكم بر وعده كار تو بعذاب و عقاب على الذين كفروا بر آنها كه كافر شدند از قوم تو أنهم بسبب آنكه ايشان أصحاب
النار ملازمان دوزخ اند يعني مستوجب عذاب آن جهاني نيز هستند و اگر قوم تو از عبادت حق روي بگردانند زياني
بملك وي نمي رسند زيرا كه پرستنده و ثنا گوينده او بسيارند از خواص مخلوقات و از جملهٔ ايشان الذين يحملون العرش آنانكه
برميدارند عرش را و حملهٔ عرش اشراف ملائكه اند در كشاف آورده كه حق سبحانه جميع فرشتگان را ميفرمايد تا صبح و شام از روي
اجلال و اكرام بر حملهٔ عرش سلام رسانند يسبحون تسبيح ميگويند تسبيح مقترن بحمد ربهم بستايش پروردگار ايشان
يعني خداي را پاك ميكنند بجامع ثنا از صفات اجلال و اكرام در معالم از شهر بن حوشب نقل ميكند كه حملهٔ عرش هشت اند چهار
ميگويند سبحانك اللهم وبحمدك لك الحمد على حلمك بعد علمك و چهار ديگر ميگويند سبحانك اللهم وبحمدك لك الحمد على عفوك بعد قدرتك و گويا
كه ايشان را نسبت كرم الهي با ذنوب بني آدم اين كلمات ميگويند ويؤمنون به و ميگروند بيرون دگان خود ويستغفرون و
آمرزش ميخواهند هميشه از خداي للذين آمنوا براي آنانكه گرويده اند و ميگويند ربنا اي آفريدگار ما وسعت
كل شيء فرا رسيده است بهمه چيزها رحمة وعلما از روي بخشش و دانش يعني رحمت و علم تو بهمه چيزها
رسيده است فاغفر پس بيامرز للذين تابوا مر آنانرا كه توبه كرده اند و بتو بازگشته واتبعوا و پيروي نموده اند
سبيلك راه ترا كه دين اسلام است وقهم و نگاه دار ايشان را عذاب الجحيم از عذاب آتش ربنا اي پروردگار
ما لطف كن وأدخلهم و در آر پيروان و تابعان دين خود مؤمنان را جنات عدن در بوستانهاي اقامت التي آن
بوستانها كه بمحض فضل وعدتهم وعده داده ايشان را ومن صلح و در آر ايشان در بهشت هر كه شايسته بود از
آبائهم از پدران ايشان وأزواجهم و زنان ايشان وذرياتهم و فرزندان ايشان تا سرور ايشان در بهشت

از ايشان تمام كردد إنك أنت العزيز بدرستي كه تو غالبي و از هيچ مقدوري عاجز نشوي الحكيم دانائي و هرچه كني از حكمتي خالي
نبود وقهم السيئات و باز دار از ايشان بديها يعني معاصي را در دنيا ومن تق السيئات و هر كه باز داري از بديها را يومئذ
امروز در دين جهان فقد رحمته پس بدرستي كه بخشيدي بدو در آخرت وذلك و آنكه داشت تو هو الفوز العظيم
آن فيروزي بزرگست تفرجه صاحب دولت كه امروز در پناه عصمت الهي است فردا در سايهٔ رحمت نامتناهي خواهد بود
و درين باب گفته اند رباعي امروز كسي را كه در آري بپناه فردا بعتاب كي نمي بخشي بگناه وانرا كه رهش نداده بر درگاه
فردا چه كند گر نكند ناله و آه إن الذين كفروا بدرستي آنانكه كافر شده ينادون ندا كرده شوند بزبان فرشتگان
يعني بر ايشان كه كفار بدوزخ در آيند يا نفسهاي خود دشمني آغاز كرده زبان عتاب و ملامت بگشايند كه چرا در زمان اختيار ايمان
نياورديد ملائكه ايشان را ندا كنند و گويند لمقت الله هر آينه دشمني خداي مر شما را بي گمان أكبر بزرگتر است من
مقتكم از دشمني شما أنفسكم مر نفسهاي شما را و خداي شما را دشمن داشت إذ تدعون چون خوانده شويد
إلى الإيمان بسوي گرويدن بخداي و رسول فتكفرون پس شما كافر شديد و نگرويديد قالوا ربنا گويند
كافران كه اي پروردگار ما أمتنا اثنتين بميرانيدي ما را دو بار وأحييتنا اثنتين و زنده گردانيدي دو بار اماته اولى
بوقت انقضاي آجالست در دنيا و احياء اول در قبر و اماته ثانيه هم در قبر و احياء ثاني در بعث و در تبيان گفته كه ذريات آدم
را كه از ظهر او بيرون آورد و ميثاق از ايشان فرا گرفت بميرانيد ان اماتهٔ نخستين آنست و در رحم كه نطفه بودند زنده گردانيد
پس در دنيا بميرانيد و در آخرت زنده گردانيد و بر هر تقدير كافران باماته و احيا اقرار كنند و گويند فاعترفنا پس ما اعتراف
كرديم بذنوبنا بگناهان ما كه انكار و تكذيب بعث بود فهل إلى خروج پس آيا هست بسوي بيرون آمدن ما از دوزخ
من سبيل هيچ راهي يعني طريقه كه بدان سلوك كنيم از دوزخ بيرون رويم و ببهشت برسيم مراد ايشان قبول ايمان و توبه است
فرشتگان ايشان را نا اميد ساخته گويند ذلكم آنچه شما در آنيد از حكم ابدا بأنه بسبب آنست كه در دنيا إذا دعي الله چون
ميخواندند خداي را وحده يكتا و يگانه كفرتم كافر ميشديد بيگانگي او و ميگفتند أجعل الآلهة إلها واحدا وإن يشرك به
و چون شريك او مي كردند بدو يعني شركا بوي اضافت ميكردند تؤمنوا ميگرويديد بشركا فالحكم لله پس كار گذاري مر خداي راست
العلي الكبير هو الذي يريكم خداوندي كه بكمال قدرت مينمايد بشما آياته نشانهاي دال بر وحدت خود وينزل لكم و فرو
ميفرستد براي شما من السماء رزقا از آسمان روزي را چون باران يا ملائكه را بدين آنچه سبب رزق باشد وما يتذكر و پند
پذيرنده نشود يعني عبرت نگيرد بدين آيتها إلا من ينيب مگر كسي كه باز گردد بخداي يعني از معصيت باز گشته روي بطاعت
آرد فادعوا الله پس بپرستيد خداي را مخلصين در حالتي كه پاك سازندگان باشيد له الدين براي او طاعت خود را از
شرك و ريا ولو كره الكافرون و اگر چه كاره باشند كافران اخلاص شما را در توحيد زيرا كه ايشان بغير ايمان كافرند و شما
بدان متعب نشاهد پس ميان شما و ايشان منافرتست و اقوال و افعال شما مرغوب و محبوب ايشان نيست چنانچه گفتار و كردار ايشان

تیز نزد شما مکروه و مبغوض است رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ اوست بر دارندهٔ درجهای بندگان هم در دنیا و هم در عقبی در دنیا بتفاوت طبقات و در عقبی بتباین معرفت و مقامات یا رافع درجات انبیاست درجه آدم را بصفوت بر داشت و نوح را بدعوت و ابراهیم را بخلت و موسی را بقربت و عیسی را بشهادت و محمد را صلوات الله و سلامه بشفاعت سلمی رحمه الله فرموده که درجه هر کی خواهد بر دارد و بمعرفت و شناخت للحقایق و در بحر آمده که بر دارنده درجات محبانست بفنا از محبت و بقا بمحبوبیت عزیزی فرموده است که لا یوجد البقاء الا بالفناء تا شربت فنا ننوشی خلعت بقا نپوشی نظم بنوش در فنا کبقا همی خواهی که زاد راه بقا در دی خرابات است زحال خویش فنا شو در بن رهای عطار که باقی ره عشاق فانی الذات است ذُو الْعَرْشِ خداوند عرش است یعنی خالق و مالک او یا خداوند ملک و سلطانست يُلْقِي الرُّوحَ می افکند وحی را مِنْ أَمْرِهِ بفرمان خود یا میفرستد جبرئیل را علیه السلام عَلَى مَنْ يَشَاءُ بر هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود یعنی رتبهٔ نبوت عطا میکند بهر که میخواهد لِيُنْذِرَ تا بیم کند انکه وحی آمده بر وی مردمانرا يَوْمَ التَّلَاقِ از روز بکدیگر را دیدن یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند با اهل آسمان و زمین یا اولین و آخرین یا معبودان و عابدان یا مظلومان و ظالمان یا هر عاملی ملاقی شود در عمل خود را يَوْمَ هُمْ روزی که ایشان یعنی عباد بَارِزُونَ آشکارا باشند از قبرها بر آمده لَا يَخْفَى پوشیده نشود عَلَى اللَّهِ بر خدای مِنْهُمْ از اعیان و اعمال و احوال بندگان با وجود کثرت ایشان شَيْءٌ چیزی بلکه همه را داند و بر وفق عمل جزا دهد و نداء کند که لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر کراست کار گذاری پادشاهی امروز پس همه بندگان باتفاق یکدیگر جواب دهند لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ مر خدای را که یگانه است در حکم نشکنند معاندان و منازعان ملک چون کتاب را علم ضروری حاصل شده باشد بوحدت الهی در بن جواب باطن ظاهر موافق باشند الْيَوْمَ امروز تُجْزَى پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر کسی را بِمَا كَسَبَتْ جزاء آنچه کرده است لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ ستم نیست امروز نه از ثواب کسی کم کنند و نه بر عقاب کسی افزایند و نه کسی را بگناه کسی بگیرند و نه نیکی را پاداش بدی دهند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمار است بوقت حساب او را شانی از شانی باز ندارد در وسیط آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که خدای تعالی گوید منم پادشاه جزا دهنده ام نشاید هیچ بهشتی را که ببهشت در آید و نه هیچ دوزخی را که بدوزخ شود و نزدیک ایشان مظلمه باشد تا از او قصاص کنم پس این آیه خواند الیوم تجزی تا آخر رباعی در وعده اهل ظلم ظلم خالی عجیب است و ز زبدهٔ ظلم را و بالطف عجیب است از ظلم ببر هین که در روز جزا لا ظلم الیوم کو شمالی عجب است وَأَنْذِرْهُمْ و بیم کن کافران را و بترسان يَوْمَ الْآزِفَةِ از عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت که هر آینه بیاید و هرچه آینده باشد نزدیکست بترسان إِذِ الْقُلُوبُ بترسان ایشانرا چون دلهای ایشان لَدَى الْحَنَاجِرِ نزدیک حلقهای ایشان بود یعنی از فزع از جای رفته و از اماکن خود میل خروج نموده بحلقهای آید و همانجا بماند نه باز توانند گشت تا صاحب ایشان بیاساید و نه بر آید تا خلاص یابد و اصحاب چنین قلوب باشند كَاظِمِينَ غمناک و از غم پر آمدگان مَا لِلظَّالِمِينَ نیست مر ستمکاران را یعنی کافران در آن روز مِنْ حَمِيمٍ

هیچ خویشی مشفق و یار مهربان که عذاب ایشان دفع کند وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ و نه درخواست کنندهٔ که فرمان او برند یعنی شفیعی که شفاعت او بمحل قبول رسد يَعْلَمُ میداند خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ خیانت چشمها یعنی نظر بانچه حرام است یا غمز کردن در اوقات مناجات بعایب مردم یا کذب در رؤیة و عدم رؤیة امام قشیری قدس سره فرموده که خیانت چشمهای محبان آنست که در اوقات مناجات خواب را بیایند آن کذا آنکه چنانچه در زبور آمده که دروغ گوید هر که دعوی محبت من کند و چون شب در آید چشم او بخواب رود و من نام عنی لم نام عنه نظم و اصل آن خواب را با دیده عاشق چکار چشم او چون شمع باشد اشکبار چشمهای عاشقان را خواب نیست یکنفس آن چشمها بی آب نیست وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ و میداند خدای آنچه پوشیده ساخته است سینها یعنی ضمایر و سرایر همه را می شناسد وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ و خدای حکم میکند براستی در جزاء محسن و مسیء وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانرا که میپرستند مشرکان مِنْ دُونِهِ بدون خدای لَا يَقْضُونَ حکم نمیکنند ایشان بِشَيْءٍ بچیزی زیرا که اگر جمادند ایشانرا قدرت برآن نیست و اگر حیوانند مخلوق و مملوک اند و مملوک را قوت حکم و فرمان نیست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوای گفتار بندگان الْبَصِيرُ بینا بکردار ایشان أَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نکنند و سفر ننمایند مشرکان مکه فِي الْأَرْضِ در زمین یمن و شام برای تجارت فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگرند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا سرانجام کار آنها که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از اهل تکذیب چون عاد و ثمود و ارباب مؤتفکه که دیار ایشان ممر تجار قریش است كَانُوا بودند پیشینیان هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً ایشان سخت تر از اینان از جهت نیروی توانائی قدرت و تمکن وَآثَارًا و بیشتر از جهت نشانهای ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین دیار ایشان چون قلعهای بلند و شهرهای بزرگ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت ایشانرا خدای و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بسبب گناهان ایشان یعنی کفر و تکذیب وَمَا كَانَ لَهُمْ و نبود مر ایشانرا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ وَاقٍ هیچ نگاه دارندهٔ که دفع کند از ایشان ذَلِكَ این گرفتن بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ بسبب آن بود که آمدندی بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فَكَفَرُوا پس کافر شدندی بدان و انکار کردندی مر آنانرا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت خدای ایشانرا و معاقب کرد ایشانرا إِنَّهُ قَوِيٌّ بدرستی که خدای توانا و متمکن بر هرچه خواهد شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت بر اهل شرک وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى و بدرستی که ما فرستادیم موسی علیه السلام را بِآيَاتِنَا بمعجزات ما که تسع آیات بود وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و حجتی هویدا گفته اند مراد عصاست و افراد او بذکر جهت تعظیم و تفخیم است یا آیات دعوت بحق سلطان مبین معجزات او یعنی ید و عصا و حجت فرستادیم او را إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و دعوی ربوبیت میکرد وَهَامَانَ و هامان که وزیر او بود وَقَارُونَ و قارون که مقرب و مشیر او بود و ایشانرا بحق دعوت نمود اظهار معجزه فرموده ایشان تکذیب و انکار کردند فَقَالُوا پس گفتند سَاحِرٌ او جادوست که خارق عادت بما مینماید از روی سحر كَذَّابٌ دروغ گویست

دراینکه میکوید که خدای هست و من رسول اویم فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ پس چون آمد بدیشان به پیغام راست و درست مِنْ
عِنْدِنَا از نزدیک ما قَالُوا اقْتُلُوا کفتند بکشید أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا پسران آنانرا که کرویده اند مَعَهُ با موسی علیه
السلام فرعونیان قبل از ولادت موسی فرزند ان بنی اسرائیل میکشتند و بعد از ولادت او دست باز داشته بودند چون
موسی علیه السلام بیامد و دعوت نبوت کرد باز امر کرد فرعون کفتند پسران بنی اسرائیل را بقتل آرید تا دلهای ایشان
بشکند و موسی را یاری ندهند وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ و زنده بکذارید دختران ایشانرا تا خدمت زنان قبط کنند ایشان این
کید کردند وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ و نیست مکر ناکرویدکان به نسبت انبیا و مؤمنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مکر در بیراهی و بیهودکی
یعنی از پیش نرود و باز آنچه بدیشان باز کردد پس فرعون درباره موسی با خواص خود مشورت کرد و کفت او را می
باید کشت کفتند مباد که او سحر کند و باشد که بکشند خود و از آن خلل بتو رسد یا آنکه مردم کویند فرعون با او معارضه
نتوانست کرد و او را بقتل رسانید صلاح در آنست که ساحران را طلبی تا با او معارضه شوند فرعون را این سخن مقبول افتاد
وعید آنست که بعبادت از قتل او بتر سید اما از قوم اظهار تجلد کرد وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي و کفت فرعون بکذارید
مرا تا بخواری أَقْتُلْ مُوسَىٰ بکشم موسی را وَلْيَدْعُ رَبَّهُ و کو که بخواند خدای خود را تا قتل من از وی باز دارد إِنِّي أَخَافُ بدرستی
که من میترسم أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ از آنکه او متغیر سازد کیش شما را و از عبادت من باز دارد أَوْ أَنْ يُظْهِرَ یا آنکه اشکار
کرد بسبب دعوت او فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ در زمین مصر تباهی و در کروهی حفص بضم یا و کسرها و نصب دال میخوانند یعنی موسی
ظاهر کرداند در بلد شما فساد را یعنی چون تا بعان بسیار شوند با شما حرب کنند وَقَالَ مُوسَىٰ و کفت موسی مر قوم خود را
چون این خبر بوی رسید إِنِّي عُذْتُ بدرستی که من پناه کرفتم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ بپروردکار من و پروردکار شما مِنْ كُلِّ
مُتَكَبِّرٍ از هر کردن کشی که بسبب تعظیم لَا يُؤْمِنُ نکرود بِيَوْمِ الْحِسَابِ بروز شمار فرعون را نام نبرد و بوصفی ذکر
کرد که شامل او و اعیان درکاه او بود و چون خبر قتل موسی علیه السلام فاش شد و دوستان اندوهکین و دشمنان شادمان
کشتند وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ و کفت مردی کرویده مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از خویشان فرعون یعنی حزبیل یا شمعان که مدتی بود که
بطریق جزم يَكْتُمُ میپوشید از فرعون و اتباع او إِيمَانَهُ کرویدن خود را کفته اند صد سال بود که ایمان داشت و
میپوشید چون خبر قصد فرعون بموسی شنید کفت أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا آیا میکشید مردی را أَنْ يَقُولَ برای آنکه میکوید رَبِّيَ اللَّهُ
آفریدکار من خدا ایست وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ و حال آنکه او رده است بشما معجزات روشن و استدلال هویدا مِنْ رَبِّكُمْ از
پروردکار شما وَإِنْ يَكُ و اکر باشد كَاذِبًا دروغ کوی فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ پس بر و باشد وبال دروغ او و آن او را
هلاک سازد وَإِنْ يَكُ صَادِقًا و اکر باشد راست کوی يُصِبْكُمْ برسد بشما بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ بعضی از آنچه شما را وعده
میدهد یعنی میکوید عذاب دنیا و آخرت بشما خواهد رسید پس اکر صادق است بعضی از آن موعود که عذاب دنیا باشد
عاجلا بشما رسد إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي بدرستی که خدای راه ننماید یعنی توفیق راه یافتن عنید هد مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کسی را که از حد

در

در کذرنده است در ریختن خون کودکان بیکناه كَذَّابٌ دروغ کوینده است در دعوی خدائی يَا قَوْمِ ای کروه من
لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر شما راست پادشاهی امروز ظَاهِرِينَ درحالتی که غالبانید بر بنی اسرائیل و بر تر از ایشان
فِي الْأَرْضِ در زمین مصر فَمَنْ يَنْصُرُنَا پس کیست که یاری دهد ما را و حمایت کند مِنْ بَأْسِ اللَّهِ از عذاب خدای
إِنْ جَاءَنَا اکر بیاید بما پس قصد موسی مکنید و دست از وی باز دارید قَالَ فِرْعَوْنُ کفت فرعون مر آن مؤمن را
که از قتل موسی نهی کرد و جمعی دیکر را که نزد وی حاضر بودند مَا أُرِيكُمْ ننمودم شما را إِلَّا مَا أَرَىٰ مکر آنچه می بینم
یعنی بشما ننمودم راه صواب در کشتن او عهد یده بودم صلاحی در آن وَمَا أَهْدِيكُمْ و ننمایم شما را إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ
مکر راه راستی خربیل این سخن استماع نمود دیکر باره عرق محبتش در حرکت آمده و بجز ایمان جوشیدن اغاز کرد بتخویف
قوم اشتغال نمود چنانچه حق سبحانه میفرماید وَقَالَ الَّذِي آمَنَ و کفت آنکسی که ایمان آورده بود يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ ای کروه
من بدرستی که من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما بجهت تکذیب موسی و تعرض او مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مثل روزهای لشکرها
که تکذیب کردند مراد روز هلاک است آنکه تفصیل میکند مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ مانند حال کروه نوح علیه السلام که بطوفان
هلاک شدند وَعَادٍ و کروه عاد که بباد صرصر مستاصل کشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود که بیک صیحه مردند وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ و
مانند حال آنانکه از پس ایشان بودند چون اهل مؤتفکه که شهرهای ایشان زیر و زبر کشت و چون اصحاب ایکه که بعذاب
ظله کرفتار شدند وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ و نیست خدای که خواهد ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ستم بر بندکان خود یعنی ایشانرا بیکناه عذاب
نکند پس شما هم ظلم مکنید تا معذب نکردید وَيَا قَوْمِ إِنِّي و ای کروه بدرستی که من أَخَافُ عَلَيْكُمْ میترسم بر شما يَوْمَ
التَّنَادِ عذاب روز یکدیکر را خواندن یعنی روز قیامت که بعضی بعضی میخوانند باستغاثه و همکس بنزدیک کس تبرید
با اهل بهشت و دوزخ یکدیکر را ندا میکنند چنانچه در اعراف کذشت یا بعد از ذبح موت ندا کنند که یا اهل الجنة خلود و
لاموت و یا اهل النار خلود و لاموت یا در آنروز منادی ندا کند که فلان نیکبخت شد هرکز بدبخت نشود و فلان بدبختی
شد که هرکز نیکبخت نباشد يَوْمَ تُوَلُّونَ روزی که بر کردانیده شوید از موقف حساب و بروید مُدْبِرِينَ
باز کشتکان از آنجا بسوی دوزخ مَا لَكُمْ نباشد شما را مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ عَاصِمٍ هیچ نکاه دارنده
که تواند در پناه کرفتن وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا خدا فرو کذارد در ضلالت فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ
هَادٍ هیچ راه نماینده که بمنزل مراد رساند وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ و بدرستی که آمد بشما یوسف بن یعقوب علیهما السلام
مِنْ قَبْلُ پیش از موسی علیه السلام بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای هویدا کفته اند فرعون موسی همان فرعون زمان
یوسف علیه السلام بود و یوسف اسپی قبتی او را که مرده بود بدعا زنده کرد اند و فرعون ایمان بوی آورد و چون
یوسف در کذشت فرعون از دین برکشت و تا زمان موسی عمر یافت پس مؤمن کفتند که یوسف علیه السلام پیش
از این آمد بمعجزات روشن که احیاء فرس تعبیر بود و شهادت طفل بر براءت او و بعضی کفته اند فرعون زمان موسی این

اولاد فرعون یوسف بود و خدای یوسف بن یعقوب را برسالت بوی فرستاد بیست سال در میان ایشان بود بمعجزات
بدیشان نمود بدو نگرویدند پس مؤمن آل فرعون از آن خبر داد که یوسف بشما امد فما زلتم پس همواره بودید
فی شک در گمان مما جاء کم به از انچه اورده بشما از امر دین پس همواره بودید حتی اذا هلک تا انگاه که او درگذشت
قلتم گفتید لن یبعث الله برنخواهد انگیخت من بعده از پس او رسولا فرستاده یعنی حجت سخت این رسول نشنودیم
دیگر نخواهد آمد از پس انکه قول او رد نکیم کذلک همچنین یضل الله خدای گمراه سازد در وادی طغیان من هو مسرف
هر که او از حد تجاوز کننده است در انکار مرتاب شک دارنده در انچه معجزات ثابت شود پس در صفت اهل اسراف و ارتیاب میگوید
الذین یجادلون انانکه جدال میکنند با انبیا فی آیات الله در ابطال ایتهای خدای و دفع آن بغیر سلطان اتیهم بی حجتی و برهانی که بدیشان
آمده باشد کبر بزرگست جدال ایشان مقتا از جهت بغض عند الله نزدیک خدای و عند الذین امنوا و نزدیک انانکه
گرویده اند یعنی خدای سخت دشمن میدارد جدال ایشان را و مؤمنان نیز دشمن آنند کذلک همچنین یطبع الله مهر می نهد
خدای علی کل قلب متکبر بر هر دل شخصی متکبر که سرکشنده از فرمان بندگی جبار سخت کامه که خود را از دیگران برتر
داند و داد پست در انند مواعظه فرعون اندیشه کرد که ناگاه سخن او در مستمعان اثر کند و نیز خود را طلبید و خود را و مردم
را بچیزی دیگر مشغول کردانید وقال فرعون وگفت فرعون یا هامان ابن لی ای هامان بناکن برای من صرحا بنای بلند
لعلی شاید من ابلغ الاسباب برسم بدرها یا راهها اسباب السموات راههای آسمانها یا از آسمانی باسمانی فاطلع پس
دیده ور شوم یعنی بنگرم الی اله موسی بسوی خدای موسی یا مشرف کردم بر احوال او وانی لاظنه و بدرستی که من گمان
میبرم موسی را کاذبا دروغ گوی در دعوی رسالت یا انکه او را خدای هست که آفریدگار آسمانها است پس آغاز ساختن
بنا کردند و موسی علیه السلام بنالید وحی آمد که اندوهگین مشو جه بین که ما با او چه کنیم پس حق تعالی بنا او را بعد از تمام خراب
کردانید چنانچه در سورة قصص گذشت وکذلک و همچنان زین لفرعون اراسته داده شد برای فرعون سوء عمله بدی
کردار او وصد و باز داشته شد عن السبیل از راه راست و طریق صواب وما کید فرعون و نبود مکر فرعون در ساختن
صرح و تلبیس قوم الا فی تباب مگر در تباهی و نیستی وقال الذی امن وگفت انکس که گرویده بود یعنی حزبیل یا قوم اتبعون
ای قوم من پیروی کنید مرا اهدکم تا بنمایم شما را سبیل الرشاد راه راستی و هدایتی یا قوم ای گروه من انما
هذه الحیوة الدنیا جز این نیست که این زندگانی دنیا متاع برخورداریست که زود منقطع گردد یعنی بساط عیش او
باندک فرصتی در نوردند نامه معاشرت را رقم ابطال درکشند نظم بباغ دهر که بس تازه رنگ و خوش بو نیست بیا شنو
که رنج حتان زیب دارد زمان زمان بجهد باد نکبت و ادبار چه رنگ بوست نشانی زباغ نگذارد وان الاخرة و بدرستی که
سرای دیگر هی دار القرار اوست برای ارام که او را زوال و ازو انتقال نیست من عمل سیئة هر که بکند کردار بد فلا یجزی پس
پاداش داده نشود الا مثلها مگر مانند ان و این حکم عدل الهیست ومن عمل صالحا و هر که بکند کرداری شایسته کاران ان من

نصف

ذکر او انثی از مرد و زن وهو مؤمن و حال انکه او مؤمن باشد فاولئک پس ان گروه یدخلون الجنة که اورده شوند
به بهشت و حفص یدخلون بصیغه معلوم خواند یعنی به بهشت درایند یرزقون فیها روزی داده شوند در ان فواکه پاکیزه و
مطاعم لذیذ و مشارب خوش گوار بغیر حساب بی شمار یعنی نه باندازه عمل بلکه به بسیاری از ان زیادت و این روی فضل
ناشناخته است آل فرعون از سخنان حزبیل فهم کردند که ایمان اورده زبان ملامت بگشادند که شرم نداری که از پرستش فرعون
روی بعبادت دیگری اری حزبیل تنبیه نداکرد از روی انتباه تا ایشان را از خواب غفلت بیدار و از مستی شهوت هشیار
شوند پس گفت ویا قوم وای گروه من مالی چیست مرا و چه رسد و چه نسبت که من ادعوکم میخوانم شما را
الی النجاة بسوی رهائی یافتن از عذاب خدای بایمان بدو و متابعت پیغمبر او وتدعوننی و شما میخوانید مرا
بدین خود الی النار بسوی اتش که پرستش فرعون است عمل کردن بان مستوجب تدعوننی میخوانید مرا لاکفر بالله تا کافر شوم بخدای و
اشرک به و برای انکه شریک کردانم بوی ما لیس لی ان چیزی که نیست مرا به بربوبیت آن علم دانشی مراد
از نفی معلوم است یعنی من عیب ازوی خدای میدانم پس دیگر یرا چگونه باوی شریک سازم وانا ادعوکم و حال انکه من
میخوانم شما را الی العزیز بخدای که غالب است یعنی قادر بر عقوبت مشرکان الغفار امرزنده است و محوکننده گناه مؤمنان
لا جرم هراینه انما تدعوننی الیه انچه شما میخوانید مرا بسوی او یعنی پرستش او لیس له دعوة نیست مر او را دعوی یا اجابت
رسیده یعنی سخن او بمرده است و اعتباری ندارد فی الدنیا درین سرای ولا فی الاخرة و نه در ان سرای دیگر وان
مردنا و بدرستی که بازگشت ما همه الی الله بسوی خداست و ما را جزا خواهد داد وان المسرفین و بدرستی
که گزاف کاران و از حد بیرون شدگان در ضلالت و طغیان هم اصحاب النار ایشانند بلازمان اتش دوزخ باز فرعونیان
و برا اغاز تهدید کردند و قصد قتل او کردند او گفت فستذکرون پس زود باشد که یاد خواهید کرد یعنی بوقتی معاینه
عذاب یاد آید شما را ما اقول لکم راستی انچه میگویم شما را وافوض امری و باز میگذارم کار خود را الی الله بخدای یعنی
توکل میکنم تا مرا از شر شما نگاه دارد ان الله بتحقیق خدای بصیر بیناست بالعباد با همه بندگان خود او رده اند
که فرعون بعض مردم را فرمود تا او را بکشند وی که بجنگ روی بکوه نهاده و بنماز مشغول شد حق سبحانه لشکر سباع را برانگیخت تا گرد وی
در آمده اغاز پاسبانی کردند و نتیجه نفویض بوی رسید در کشف الاسرار فرموده که فرعون از خواص خود جمعی
را فرستاد تا او را بیارند و سیاست کنند ایشان بوی رسیدند و نماز وی و نگهبانی وی سباع را مشاهده کرده بترسیدند
و نزد فرعون آمده صورت حال بیان کنند همه را سیاست کرد تا آن سخن فاش نگردد و حق سبحانه از حال حزبیل خبر میدهد
فوقیه الله پس نگاه داشت او را خدای سیئات ما مکروا از بدیها انچه اندیشیدند در باره وی وحاق بال
فرعون و فرو گرفت بکسان فرعون که بقصد او رفته بودند سوء العذاب بدی عذاب که قتل است و گفته اند
مراد بال فرعون همه قبطیانند و سوء العذاب غرق شدن ایشانست و بعضی برانند که سوء العذاب آتش است چه

عذابی بدل ان آورده که النار فلکرفت آل فرعون را سوء العذاب یعنی آتش یعرضون عرض کرده میشوند علیها بر آتش
دوزخ غدوا وعشیا بامداد و شبانگاه در عین الحال فرموده که جای بودن ایشان در دوزخ بدیشان مینماید و ابن مسعود
رضی الله عنه فرموده که ارواح فرعونیان در درون مرغان سیاه است وصبح و شام آتش را بر ایشان عرض میکنند تا قیامت و
یوم تقوم الساعة و در روزی که قایم شود قیامت و ارواح ایشان با بدن ان باز آید فرشتگان ایشان را گویند ادخلوا آل فرعون در
آرید کسان فرعون اشد العذاب در سخت ترین عذابی که عذاب جهنم و حفص بفتح همزه و کسر خا میخواند یعنی خدا امر کند
ملائکه را که در آرید فرعونیان را بعذاب سخت تر از آنچه در آن بودند و اذ یتحاجون و یاد کن چون مکابره و مخاصمه کنند دوزخیان
فی النار در آتش فیقول الضعفاء پس گویند بیچارگان و زبونان قوم للذین استکبروا مر آنان را که سرکش و معظم بودند
یعنی تابعان مر متبوعان را گویند انا کنا لکم بدرستی که ما بودیم مر شما را تبعا پیروان و فرمان برداران در آنچه
ما را دعوت کردید از شرک و تکذیب انبیا یعنی سبب دخول ما در دوزخ شما شدید فهل انتم پس آیا هستید شما
مغنون دفع کنندگان عنا از ما نصیبا من النار بهره از آتش قال الذین استکبروا گویند آنانکه سرکشان بودند که چه جای
این سخن است انا کل فیها بدرستی که ما همه در دوزخیم چگونه از شما عذاب باز داریم و اگر ما را قدرت دفع بودی از
نفس خود باز میداشتیم ان الله بدرستی که خدای قد حکم بتحقیق حکم کرده است بین العباد میان بندگان و هر یک
را بجای که در خورد اوست فرستاده و قال الذین و گویند آنانکه فی النار در آتش اند بعد از آنکه نومید شده شوند از
یکدیگر لخزنة جهنم مر خازنان دوزخ را که برای ما ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را یخفف عنا تا تخفیف کند
و بردارد از ما یوما بمقدار روزی از روزهای دنیا من العذاب از عذاب چیزی تا استراحه کنیم قالوا
گویند خازنان جهنم ایشان را که در دنیا اولم تک تاتیکم آیا نبود که آمدند بشما رسلکم پیغمبران فرستاده بشما بالبینات بحجتها
هویدا و شما را بخدای دعوت کردند قالوا بلی گویند آری آمدند ولی ما تکذیب ایشان کردیم قالوا گویند خازنان که
چون حال برین منوال است فادعوا پس شما خوانید خدا را و تخفیف عذاب طلبید که ما را دستوری نیست برای امثال
شما دعا کردن پس ایشان دعا کنند و باجابت نرسد وما دعاء الکافرین و نیست دعاء کافران الا فی ضلال مگر در
بطلان و ضایع شدن و باجابت نرسیدن انا لننصر بدرستی که ما یاری میدهیم رسلنا پیغمبران خود را والذین آمنوا
و آنان را که گرویده اند فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی هم درین سرای نصرت میکنیم باهلاک دشمنان و نجات ایشان یا بتعاقب
و اگر کشته کردند بانتقام از قاتلان ایشان چنانچه بانتقام یحیی علی نبینا وعلیه السلام هفتاد هزار کشته شوند و
یوم یقوم الاشهاد و یاری خواهیم کرد ایشان را روزی که قایم شوند گواهان یعنی جمعی که اقامت شهادت کنند بر مردمان
و آنها انبیا باشند و ملائکه و امت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم یوم لا ینفع الظالمین روزی که سود نکند ستمکاران را
معذرتهم عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت باطل است و محل قبول ندارد ولهم اللعنة و مر ایشان راست دوری

ان

از رحمت خدای ولهم سوء الدار و مر ایشان راست سرای بد یعنی جهنم ولقد آتینا و بدرستی که دادیم موسی الهدی موسی بن
عمران را راه نمودن بآنچه بدان راه یابند شوند از معجزات و صحف شرایع واورثنا و میراث دادیم بنی اسرائیل الکتاب بنی اسرائیل را
توریة یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان توریة را هدی راه نماینده وذکری و پند دهنده لاولی الالباب مر خداوندان
عقول سلیمه را فاصبر پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار ان وعد الله بدرستی که وعده خدای بنصرت انبیا و هلاک اعدا حق
راست و درست و خلاف بدان راه نیابد و استشهاد کن بحال موسی و فرعون واستغفر و طلب آمرزش نمای لذنبک
بلکه ترک آنچه واقع شده باشد از ترک اولی در وسیط آورده که مقصود از بین امر آنست تا حضرت رسالت را صلی الله علیه
وسلم تعبد نماید خدا را باستغفار جهت مزید درجه و تا سنتی شود بعد از وی مر امت را و حضرت رسالت پناه روزی هفتاد بار
یا بیشتر استغفار میفرموده اند و در تبیان فرموده که معنی آنست که آمرزش طلب مر گناه امت را که بحضرت تو امیدوار اند نظم
گر لب بگشائی از نکوئی حرف ز بر آب ما نگوئی یعنی که بعذر خواهی ما از حالت بی گناهی ما نزدیک خدا کنی شفاعت ما را برهانی
از شناعت وسبح و تسبیح گوی بحمد ربک پیوسته بستایش پروردگار خود بالعشی والابکار بشبانگاه و بامداد یعنی بگوی
سبحان الله وبحمده آورده اند که کفار در باب بعث و قرآن مجادله میکردند که قرآن سخن خدا نیست و بعث محال است خدای
تعالی آیه فرستاد که ان الذین یجادلون بدرستی آنانکه جدال کنند فی آیات الله در بطلان آیتهای خدای و در دفع آن کوشند
بغیر سلطان اتاهم بی حجتی که آمده باشد ایشان را از آسمان یا دلیلی که داشته باشند از ادله عقلی ان فی صدورهم نیست در سینهای
ایشان الا کبر مگر سرکشی از سخن حق یا ارادت سروری و حکومت یا عظمتی موهوم که هرگز ما هم نیستند ایشان ببالغیه
رسنده بدان فاستعذ بالله پس پناه گیر بخدای از شر ایشان انه هو السمیع بدرستی که او شنونده است مر اقوال ایشان را
البصیر بیناست بافعال ایشان لخلق السموات والارض هر آینه آفریدن آسمان و زمین اکبر بزرگترست نزد
شما من خلق الناس از آفریدن آدمیان پس از آنکه قادر باشد بر خلق ارض و سما با وجود عظمت و بسطت آن اولا بی
اصلی و ماده هر آینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیا از ~~ارض و سما با وجود عظمت و بسطت~~ اصلاب اصلی و ماده ولکن اکثر الناس ولیکن
بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند که این آفریدن آسانست قول بعضی مفسران آنست که جدال کننده یهود بودند که حضرت
پیغمبر را گفتند تو صاحب ما نیستی بلکه او ابن یوسف بن مسیح داود است یعنی دجال که سلطنت او بر و بحر را فرا رسد و جویهای
آب با او روان باشد و پادشاهی با باز گردد و او آیتی است از آیتهای خدای تعالی حق سبحانه این آیه نازل کرد یعنی آنانکه
منازعت میکنند در باب خروج دجال و او را آیة الله میدانند در دلهای ایشان کبر است یعنی هوای حکومت و سلطنت که بدان
نخواهند رسید پس تو پناه گیر از شر فتنه دجال و دیگر میکنند که جثه او اعظم است از جثه آدمیان حق تعالی فرمود که آفریدن
ارض و سما از آفریدن او بزرگتر است و بیشتر مردمان نمیدانند که دجال یکی است از مخلوقات من و بباید دانست که او
آدمی است از آدمیان دیگر بغایت بلند تر و بجثه بزرگ کش و یک چشم است و ظهور او یکی از علامات قیامت خواهد بود پیغمبر

ان الذین یجادلون فی آیات الله الایه

صلی الله علیه وسلم ظهور وی بیان کرده است که مردم سه سال پیش از ظهور وی بقحط و غلا مبتلا شوند سال اول آسمان از آنچه بابد ثلثی باز گیرد و زمین از آنچه رویاند ثلثی نگاه دارد و در سال دوم دو ثلث باز گیرد و در سال سیم نه آسمان باران آید و نه از زمین گیاه روید پس دجال بیرون آید با وی سحر و تمویه بسیار باشد و بیشتر خلق متابعت وی کنند الا من عصمه الله و با وی بهشتی و دوزخی باشد و دیوان دارد که متمثل شوند بصور ادمیان پس یکی را گوید اگر بگویم پدر و مادر ترا زنده کنم اقرار کنی بر بوبیت من گوید آری فی الحال دیوان بصورت ادمیان ابوین متشکل شوند او را گویند ای فرزند متابعت وی کن که آن خدای کار تست القصه همه شهرها را بگیرد الا مکه و مدینه که ملائکه آنرا پاسبانی کنند و چون کار بر مؤمنان به تنگ آید حق سبحانه عیسی را علی نبینا و علیه السلام از آسمان فرو فرستد تا دجال را بکشد و لشکر او اغلب یهود باشند بتمامی مستاصل کردند و شمه از نزول عیسی علیه السلام در سوره زخرف مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ و مساوی نیستند نابینا و بینا یعنی غافل و عاقل و جاهل و عالم وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و یکسان نباشند آنانکه گرویده اند و عملهای شایسته کرده اند وَلَا الْمُسِيءُ و نه بدکار یعنی کافر مراد آنست که چنانچه اعمی و بصیر مساوی نیستند در دنیا مؤمن و کافر متساوی نباشند روز قیامت یکی ساکن درجات بود و یکی مقیم درکات قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ اندکی پند پذیرید چون ثابت شد که محسن و مسیئ برابر نیستند در ثواب و عقاب و دنیا دار تکلیف است نه دار جزا پس لابد است از سرای دیگر که در آن پاداش یابند و آن روز قیامت خواهد بود إِنَّ السَّاعَةَ بدرستی که ساعت قیامت لَآتِيَةٌ هرآینه آینده است لَا رَيْبَ فِيهَا شک نیست در آمدن او زیرا که تمام رسل بر وقوع آن وعده داده اند وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر آدمیان لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بقیامت و تصدیق نمیکنند از قصور نظر و الفت با محسوسات وَقَالَ رَبُّكُمُ و گفت پروردگار شما ادْعُونِي بخوانید مرا أَسْتَجِبْ لَكُمْ اجابت کنم شما را یعنی مرا بپرستید تا ثواب دهم اغلب علما درین آیه دعا را بعبادت تفسیر کرده اند و مؤید اینست که خدا میگوید إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ بدرستی آنانکه سرکشی مینمایند عَنْ عِبَادَتِي از پرستش من سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ زود باشد که در آیند بدوزخ و حفص بصیغه معلوم خوانده یعنی بدوزخ در آیند دَاخِرِينَ بیچارگان خوار شدگان و گویند دعا بمعنی استغاثه است یعنی فریاد خواهید بمن در وقت درماندگی تا شما را بفریاد رسم و بقولی جمع مراد از دعا سوال است یعنی بخواهید تا بدهم که خزائن رحمت من مالامال است و کرم من بخشنده آمال کدام گدائی دست نیاز دراز کند که مراد بر کف امید نتهادم و کدام محتاج زبان سوال گشاد که رقعه حاجتش بتوقیع اجابت موشح نساختم

نظم

بر آستان ارادت که سر نهاد شبی که لطف دوست بروی هزار در نگشادت و گفته اند دعا بمعنی ثناست و استجابت بمعنی قبول یعنی مرا ستایش کنید تا بفضل کامل ثنای ناقص شما را قبول کنم یا مراد از دعا توبه است چه تائب خدا را میخواند بوقت رجوع با او و اجابت پذیرفتن توبه باشد که یعنی توبه کنید تا پذیرم

بیت

کر تو بد کنی پذیرم از روی کرم زانکه از مرحمه است در گذرم

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ خدای آنست که بیافرید برای شما شب را تیره و مزاج باد

لتسکنوا

لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا ساکن شوید در وی بجهت ضعف حرکات و سکون حواس وَالنَّهَارَ و بیافرید روز را مُبْصِرًا ظاهر روشن کننده و مزاج حار تا به بینید چیزها را و حرکات شما در اکتساب معاش قوی شود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ هرآینه خداوند بخشش بزرگ و بینا را است عَلَى النَّاسِ بر آدمیان با فریدن لیل و نهار و بالخلق و رزق یا بترتیب امور که قوام مصالح ایشان در نفس و مال بدانست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نمیکنند ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آنکه این کارها کند خدا است رَبُّكُمْ پروردگار شما خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزها لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بجز او نیست فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس چگونه و بچه وجه بر گردانیده میشوید از عبادت او بعبادت غیر او ~~ای تؤفکون پس چگونه و بچه وجه بر گردانیده میشوید از عبادت او بعبادت غیر او~~ كَذَٰلِكَ همچنانکه گردانیده شدند این قوم يُؤْفَكُ الَّذِينَ بر گردانیده میشوند آنانکه كَانُوا هستند که از روی عناد بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ آیتهای خدا را انکار میکنند و از پذیرفتن آن باز می ایستند اللَّهُ الَّذِي آن خدای که جَعَلَ ساخت لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را قَرَارًا موضع آرام تا بروی میروید و می نشینید وَالسَّمَاءَ بِنَاءً و بنا کرد آسمان را بنای برداشته و برافراشته وَصَوَّرَكُمْ و بنگاشت شما را ای آدمیان فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو ساخت صورتهای شما را یعنی قامتهای شما راست و رویهای شما را پاکیزه و اعضای شما را متناسب آفرید وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزها یعنی ماکولات لذیذ و ممیز کرد این روزی شما را از رزق حیوانات در تحر الحقایق فرموده که حسن صورت انسانی در آنست که او مرآت جهان نماست همه حقایق علوی و سفلی و مجموع دقایق صوری و معنوی را جامع است و انوار معرفت ذات و آثار صفات شناخت از آینه حقیقت جامعه او لایح

رباعی

ای صورت تو آینه سر وجود روشن ز رخت پرتو انوار شهود مجموعه هر دو کونی و کس چون تو نیست در مملکت صورت و معنی موجود

ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آنکه چنین تصویر کرد خدا است رَبُّكُمْ آفریدگار شما فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس بزرگ است خدای و بزرگوار است رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان از جن و انس و جز آن هُوَ الْحَيُّ اوست زنده یعنی متفرد بحیات ازلی لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی که سزای عبادت بود مگر او فَادْعُوهُ پس بپرستید او را مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک سازندگان باشید لَهُ الدِّينَ برای او دین خود را از شرک یا طاعت خود را از ریا و بگوئید الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ همه سپاسها و ستایشها مر خدای راست که پروردگار عالمیان است قُلْ بگو ای محمد مر آن مشرکان را که بدین آبا و اجداد خود میخوانند إِنِّي نُهِيتُ بدرستی که منع کرده شده ام أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ از آنکه بپرستم آنانرا تَدْعُونَ که می پرستید شما مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ آنهنگام که بمن آمده است حجج و آیات مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار من وَأُمِرْتُ و مامور شده ام أَنْ أُسْلِمَ بانکه گردن نهم و انقیاد کنم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر آفریدگار جهانیان را هُوَ الَّذِي اوست آنکسی که خَلَقَكُمْ بیافرید پدر شما آدم را مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ پس شما را ای فرزندان وی مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس از علقه که منی بعد از چهل روز بدان شکل بر می آید ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ پس بیرون می آرد هر یک

انکنند

از شما از رحم مادر طفلا کودک ثم پس باقی میدارد شما را لتبلغوا تا برسید اشدکم بغایت قوت خود که شما را
شایست ثم پس از این درجه بالای بروید لتکونوا شیوخا تا گردید پیران ومنکم من یتوفی واز شما کس باشد که بمیراند
شود من قبل پیش از بلوغ اشد یا قبل از شیخوخة ولتبلغوا و بقا میدهد شما را تا برسید اجلا مسمی بمدتی
نام برده شده که وقت موتست ولعلکم تعقلون وشاید که شما تعقل کنید در آفرینش خود وانتقال از درجه بدرجه هو
الذی یحیی اوست آنکه زنده کرداند ویمیت ومیراند فاذا قضی امرا پس چون خواهد وحکم کند کاریرا فانما
یقول پس جز این نیست که گوید له کن مراو را کن که بباش فیکون پس باشد بی مهلتی یعنی تکون او را
احتیاج با آلتی ومعدنی وقصدی وکلفتی نیست نظم فعل او را که عیب وعلت نیست متوقف بهیچ آلت نیست از ختم
کاف وطرف نون هر زمان شکلی آورد بیرون الم تر آیا ننگری الی الذین بسوی آنانکه یجادلون جدال ونزاع
میکنند فی آیات الله در رد آیتهای خدای یعنی جحد قرآن میکنند انی یصرفون چگونه وچون بر گردانیده میشوند از تصدیق
بدان الذین کذبوا جدالان آنانند که تکذیب کردند وتکذیب میکنند بالکتاب بقرآن یا بجنس کتب آسمانی وبما ارسلنا
وآنچه فرستاده ایم به باینچنین رسلنا پیغمبران خود را از احکام وشرایع فسوف یعلمون پس زود بدانند وخامت عاقبت
تکذیب و انکار را اذ الاغلال آنگاه که غلهای آتشین باشد فی اعناقهم در گردنهای ایشان والسلاسل و
زنجیرها در دلها بود یسحبون کشیده میشوند بر رویها بدان زنجیرها تا افکنند ایشانرا فی الحمیم در آب جوشان
که در نهایت حرارت بود ثم فی النار پس آنگاه در آتش یسجرون سوخته وبریان سازند ایشانرا یعنی بانواع
عذاب از آتش دوزخ وآن معذب کردند ثم قیل لهم پس گویند مر ایشانرا این ما کنتم تشرکون کجااند آنانکه بودید
شما که انباز گرفتید ایشانرا من دون الله از غیر خدای قالوا گویند دوزخیان که آن شرکا ضلوا عنا گم شدند از ما
و نمی یابیم ایشانرا ومابد ایشان توقع امداد داشتیم ایشان ما را در بلا بگذاشتند بل لم نکن ندعو بلکه نبودیم که خوانده باشیم من قبل
پیش ازین در دنیا شیئا چیزیرا یعنی بر ما روشن شد که چیزی را نپرستیده ایم بلکه ایشانرا که عبادت میکردیم هیچ نبوده
اند وما ایشانرا چیزی می پنداشتیم کذلک همچنانکه جدالانرا فرو گذاشت یضل الله الکافرین فرو میگذارد خدای کافرانرا
تا راه نیابند بچیزی که از ان منتفع شوند در آخرت پس ایشانرا گویند ذلکم این خذلان شما امروز بعقوبت بما کنتم تفرحون
بسبب آنست که بودید شما که شادی میکردید وفرحانی بودید فی الارض در زمین یعنی در دنیا بغیر الحق بچیزی
که حق نبود یعنی شرک وطغیان وبما کنتم تمرحون وبجهت آنکه بودید شما که نازیدید از خود وبتکبر میخرامیدید ادخلوا درآیید
ابواب جهنم بدرهای هفتگانه دوزخ که برای شما بخش کرده شده است یعنی هر طایفه بدری که درآیید خالدین فیها
جاوید ماندگان در آن فبئس مثوی المتکبرین پس بد آرامگاهی است گردن کشانرا دوزخ فاصبر پس شکیبایی کن ای محمد
بر ایذای قوم ان وعد الله بدرستی که وعده خدای بنصرت اولیا و هلاک اعدا حق درست وراستست وبیشک واقع خواهد

شد روز قیامت وجزاء خود خواهند یافت یعنی بهیچ وجه ایشانرا فرو نخواهند گذاشت وحق سبحانه در دنیا بعضی از عذاب
بحضرت سید الابرار صلی الله علیه وسلم نمود از قتل واسر وقحط وجز آن وباقی عقوبات ایشان در عقبی خواهد بود نظم
دوستانت در دو عالم شاد وخرم می زیند دشمنان در محنت وغم این سرا وآن سرا آورده اند که کفار مکه از روی جدال
اقتراح آیات میکردند چنانچه بحر عبرت واظهار بساطین وتصاعد بر آسمان بخصوص ایشان بر وجهی که در سوره بنی اسرائیل
گذشت حق سبحانه آیة فرستاد ولقد ارسلنا وبتحقیق ما فرستادیم رسلا من قبلک پیغمبرانرا پیش از تو منهم بعضی
از ایشان من قصصنا علیک آنها اند که خوانده ایم قصهای ایشان بر تو که آن بیست وپنج پیغمبرند ومنهم من لم نقصص علیک
وبعضی از ایشان ایشانند که قصه نخوانده ایم علیک بر تو ما نام ایشان دانسته چون الیسع وعزیر وبعضی آنست که نه نام
ایشان دانسته ونه قصه ایشان شنیده چنین گویند که مجموع هشت هزار بوده اند چهار هزار از بنی اسرائیل وچهار هزار از
سایر خلق ومشهور آنست که صد و بیست وچهار هزار پیغمبر بوده اند ودر ایمان بدیشان تعیین عدد ومعرفت ایشان
بانساب واسامی شرط نیست وما کان لرسول ونبود هیچ پیغمبر را ونتوانست ان یاتی بآیة آنکه بیارد که نشانه نبوت
او باشد الا باذن الله مگر بدستوری خدای وبحکم وفرمان یعنی شما از پیغمبر من اقتراح معجزات میکنید واو مستقل
نیست در نمودن آن بی امر من ومن حکمت در عدم وقوع آن می بینم فاذا جاء امر الله پس چون بیاید فرمان خدای
بعذاب مقترحات بعد از وضوح آن قضی حکم کرده شود بالحق براستی یعنی مشرک مبطل معذب گردد ومومن
محق نجات یابد وخسر وزیان کنند هنالک المبطلون آنجا ناراستان ومعاندان که بعد از دیدن معجزه که دلالت
بر نبوت میکند دیگر معجزه میطلبیدند الله خدای حق الذی جعل لکم الانعام آنست که بیافرید برای شما چهارپایان چون
شتر وگاو وگوسفند لترکبوا تا سوار میشوید منها بعضی را از آن چون ابل ومنها تاکلون و بعضی را از آن
میخورید چون غنم وبرخی آنند که قابلیت رکوب واکل دارند چون بقر ولکم ومر شما راست فیها در انعام
منافع منفعت بسیار چون شیر وپشم وجز آن ولتبلغوا وایشانرا آفرید تا برسید علیها بسوار شدن
بران یعنی بر برخی از آن حاجة فی صدورکم بحاجتی که در دلهای شماست از سود ومعامله وعلیها وبر شتران
در خشکی وعلی الفلک وبر کشتیها در دریا تحملون بر داشته میشوید ویریکم ومینماید خدای شما را آیاته
نشانهای قدرت خود فای آیات الله پس کدام آیات را از آیات قدرت یا از دلایل نبوت چون انشقاق قمر
واخبار از غیب تنکرون انکار میکنید افلم یسیروا آیا سیر نکردند فی الارض در زمین عاد وثمود فینظروا
کیف کان تا بنگرند که چگونه بود عاقبة الذین من قبلهم سرانجام آنانکه پیش از ایشان بوده اند کانوا بودند آن امم
پیشین اکثر منهم بیشتر از ایشان از روی عدد واشد قوة وسخت تر از روی توانایی وآثارا فی الارض واثر افزون
تر از جهت بازماندهای ایشان در زمین از کوشکها وقلعها فما اغنی پس دفع نکرد عذاب را عنهم از ایشان

مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ط آنچه بودند که میکردند از جمع مال و سپاه فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ پس آنهنگام که آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات و دلالات فَرِحُوا شاد کشتند بِمَا عِنْدَهُمْ بما آنچه نزدیک ایشان بود مِنَ الْعِلْمِ از دانش بزعم ایشان یعنی جهلی که از اعلم نام نهاده بودند و معتقد عقائد باطله و شبهای بی اعتبار ایشانست و کفته اند مراد علم مکاسب و تجارات است یا علم طبایع و تنجیم که بآن مباهی و مستظهر شده با انبیا و آیات ایشان استهزا میکردند لاجرم حق سبحانه ایشانرا هلاک ساخت وَحَاقَ بِهِمْ و احاطه کرد بایشان مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ط جزاء آنچه بودند که بآن استهزا میکردند فَلَمَّا رَأَوْا پس آنهنگام که بدیدند بَأْسَنَا سختی عذاب ما در دنیا قَالُوا آمَنَّا کفتند ایمان آوردیم بِاللَّهِ وَحْدَهُ بخدای و یکتایی وی وَكَفَرْنَا و کافر شدیم بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ ط بآنچه بودیم شرک آرندکان یعنی کافر شدیم به بتان فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ پس نبود که سود کند ایشانرا إِيمَانُهُمْ کرویدن ایشان لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا ط آنهنگام که دیدند عذاب ما را زیرا که در وقت معاینه عذاب تکلیف مرتفع میشود و ایمان در زمان تکلیف مقبولست نه در وقت یاس سُنَّتَ اللَّهِ سنت نهاد خدای سنت نهادنی الَّتِي قَدْ خَلَتْ آن سنتی که کذشته است فِي عِبَادِهِ ط در بندکان وی از امم ماضیه که ایمان یاس بهیچ وجه قبول نیست وَخَسِرَ و زیانکار شدند هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ ط در آن زمان ناکرویدکان یعنی خسران ایشان بدان وقت ظاهر شد و اکرچه همه عمر در خسارت بودند

سورة حم سجده بسم الله الرحمن الرحيم ۝ حم ۝ اعظم اسما الهی در حروف مقطعه مخفی است و هر کس را استخراج آن قادر نیست و کفته اند حا اشارتست بحکمت و میم بمنت یعنی حق سبحانه را منت است بر مؤمنان به تنزیل حکمت صاحب بحر الحقائق فرموده که حم اشارتست بسری که میان حق تعالی و حبیب اوست و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل بدان پی نبرد حا و میم دو حرف است در وسط اسم رحمن و همین دو حرف در وسط اسم محمد نیز هست صلی الله علیه و سلم پس بر حرمت در اسمین قسم یاد میکند که این قرآن تَنْزِيلٌ فرو فرستاده شده است مِنَ الرَّحْمَنِ از خدای بخشاینده به هدایت نفوس عوام الرَّحِيمِ ط مهربان برعایت قلوب خواص و اضافت تنزیل بدین دو اسم استدلال میتوان کرد برآنکه مصالح دینی و دنیوی وابسته بقرآنست و این فرو فرستاده كِتَابٌ فُصِّلَتْ کتابیست بیان کرده شده آيَاتُهُ آیتهای وی مبین کشته با مر و نهی و وعده و وعید قُرْآنًا عَرَبِيًّا در حالتی که قرآنیست تازی یعنی بلغت عرب تا بسهولت خوانند و فهم کنند و آیات او تفصیل یافته است لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای کروهی که دانند از اهل دانش و شناسند که نزول آن من عند الله است بَشِيرًا مژده دهنده مر آنانرا که بوی عمل کنند وَنَذِيرًا ط و بیم کننده آنانرا که بوی نکرویدند فَأَعْرَضَ پس روی برتافتند از قبول او أَكْثَرُهُمْ بیشترین کافران فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس ایشان نمیشنوند بسمع قبول یعنی نمی پذیرند وَقَالُوا و کفتند اهل شرک که هواره قُلُوبُنَا دلهای ما فِي أَكِنَّةٍ در پوششهاست مِمَّا تَدْعُونَا از فهم آنچه که میخوانی ما را إِلَيْهِ بآن یعنی قرآن در نمی یابیم وَفِي آذَانِنَا و در کوشهای ما وَقْرٌ کرانیست آنچه میخوانی نمی شنویم وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ و میان ما و تو حِجَابٌ پرده ایست که جمال نبوت ترا نمی بینیم یا حجاب

کرمالان ببوستکی بتو منع میکند و در وسیط آورده که ابوجهل جامه را میان خود و میان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرده ساخت و کفت تو از آن جانب و ما ازین طرف فَاعْمَلْ پس عمل کن بر دین خود إِنَّنَا عَامِلُونَ ط که ما نیز عمل کنندکانیم بر کیش خود با آنچه میتوانی در حق ما بکن که ما نیز بدانچه توانیم تقصیر نخواهیم کرد ما و ردی فرموده که تو کاری کن برای آخرت خود که ما برای دنیا خود عمل میکنیم قُلْ بکو ای محمد إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من بَشَرٌ آدمی ام مِثْلُكُمْ مانند شما یعنی از جنس شما نه از ملک و جن که شما سخن ایشان در نیابید و فهم نمیکنید و شما را بچیزی دعوت نمیکنم که سمع را از و کراهت و طبع را نفرت باشد بلکه يُوحَى إِلَيَّ وحی کرده میشود بسوی من أَنَّمَا إِلَهُكُمْ جز این نیست که خدای شما إِلَهٌ وَاحِدٌ خدای ایست یکانه فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ پس توجه کنید بسوی او بتوحید و طاعت و برآن مقیم باشید وَاسْتَغْفِرُوهُ ط و از و آمرزش جویید کناهانرا که بعد از اسلام کنید در موضح آورده که استقامت مساوات افعال و اقوال و احوال است ظاهرا و باطنا یعنی باید که پنهان و آشکارا یکی باشد و چون بمرتبه استقامت رسید استغفار کنید از رویة آنکه رؤیة عمل کناهی بزرک و خطائی عظیم است وَوَيْلٌ و سختی عذاب لِلْمُشْرِكِينَ ط مر شرک آرندکانرا الَّذِينَ آنانکه لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ نمیدهند زکوة یعنی بکلمه لا اله الا الله که زکوة النفس است تکلم نمیشنوند مراد آنست که خود را بتوحید از لوث شرک پاک نمیسازند یا آنکه زکوة مال نمیدهند وجه تخصیص منع زکوة از سایر اوصاف مشرکان آنست که مال محبوب ایشانست و بذل آن سخت تر است از اعمال دیکر پس در ایراد این صفات اشارتست به بخل ایشان و عدم شفقت بر خلق و بخل اعظم رذائل و اکبر مأثم است و کفته اند هر توانکر که او را سخا نبود چون تنی است که جان ندارد یا چون درختی که بر ندهد نظم منع ممسک شجری بی برست خود بد خلق نی سراست بخل که سرمایه ناکامی است در دو جهان موجب بدنامی است وَهُمْ مشرکان بِالْآخِرَةِ بسرای دیکر هُمْ كَافِرُونَ ط ایشان ناکرویدکانند و بدان جهت نفقه نمیکنند که مکافات آن سرا را باور ندارند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه کرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکردند کارهای ستوده لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشانراست مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ ط ناکاسته یا غیر محسوب و در معالم فرموده که این آیة در شان بیماران و عاجزان و ناتوانانست که در حال ضعف و عجز از ادای عبادت باز مانند و حق سبحانه از همان مزد طاعتی که در زمان صحت داشته اند بدیشان میدهد پس غیر ممنون بمعنی غیر مقطوع باشد عبد الله عمر نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که بنده چون بطریقه نیکو باشد از عبادت پس بیمار شود حق سبحانه ملکی را که بروی موکل است کوید بنویس برای او مانند عمل او وقتی که رهایی داشت از بند مرض تا وقتی که او را باز هم با حضرت خود برم قُلْ أَئِنَّكُمْ بکو آیا شما لَتَكْفُرُونَ کافر میشوید و نمیکروید بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ بانکسی که بیافرید زمین را فِي يَوْمَيْنِ در دو روز و از امام ابو اللیث رحمه الله آورده که در روز یکشنبه بیافرید و در روز دوشنبه بکسترانید وَتَجْعَلُونَ لَهُ و میسازید برای وی برابر أَنْدَادًا ط همتایان ذَلِكَ آن خداوندی که زمین را بیافرید رَبُّ الْعَالَمِينَ ط پروردکار عالمیانست وَجَعَلَ

وبیافرید فِیْهَا در زمین رَوَاسِیَ کوههای بلند پاینده مِنْ فَوْقِهَا از زبر زمین تا ناظران دران نگریسته بهره اعتبار بردارند وَبَارَکَ فِیْهَا و برکت کرد در کوهها بآنکه درو منابع و منافع آفرید یا برکت داد زمین را با شجار و زروع و انهار وَقَدَّرَ فِیْهَا و تقدیر کرد در زمین اَقْوَاتَهَا روزیهای اهل زمین یعنی برای اهل هر موضعی از زمین روزی مقرر کرد چون گندم و جو و برنج و خرما و ذرت و امثال اینها کرده فِیْ اَرْبَعَةِ اَیَّامٍ در تتمه چهار روز یعنی در دو روز دیگر سه شنبه و چهارشنبه بود سَوَآءً یکسان شد جواب یکسان شدنی لِلسَّآئِلِیْنَ مر پرسندگان را از آفرینش زمین و هرچه در وی است یعنی جواب سایلان بی زیادت و نقصان کننده شد ثُمَّ اسْتَوٰی پس قصد کرد اِلَی السَّمَآءِ بآفریدن آسمان وَهِیَ دُخَانٌ و حال آنکه او دخانی بود یعنی بخاری بهیئت دخان در تفسیر کشف آورده که چون حق سبحانه آب را بیافرید آتش را برو گماشت تا او را در جوش آورد و از و بخاری مرتفع شد و حق سبحانه آسمان را ازان بیافرید و در عین المعانی فرموده که حق تعالی جوهری سبزی بیافرید و بنظر هیبت دران نگریست بگداخت و روان شد آتش را برو مسلط کرد تا بجوش آمد و کف و بخاری ازو پدید گشت از آن کف زمین و ازان بخار آسمان آفریده شد

نظم

کفی را ضبط سازد کاین فرشی است پس لایق بخاری را برافرازد کاین سقفی است پس زیبا ازان سقفی معلق حسن تصویرش بود ظاهر وزین فرشی مطبق لطف تدبیرش بود پیدا

فَقَالَ پس گفت خدای بعد از آفریدن آسمان لَهَا مر او را وَلِلْاَرْضِ ائْتِیَا و مر زمین را که هر دو بیایید باخرجنا را فرمان برداری طَوْعًا اَوْ کَرْهًا باز سر خواهش و بی رغبتی یعنی اگر خواهید و اگر نه از آمدن چاره ندارید مراد اظهار کمال نفاذ قدرتست نه اثبات طواعیت و کراهیت ایشان و گفته اند آسمان را گفت آفتاب و ماه و ستارگان خود را ظاهر ساز و زمین را امر بود که انهار خود را بشکاف و اثمار خود را بیرون آر قَالَتَا گفتند آسمان و زمین اَتَیْنَا آمدیم با هرچه فرمودی طَآئِعِیْنَ فرمان برداران آورده اند که اول موضع کعبه معظمه زادها الله شرفا از اجزاء زمین سخن گفت پس آنچه در برابر بود از اجزاء آسمان و بدین جهت آن محل کعبه اسلام و قبله انام گشت و چون آسمان آفریده شد ازان بشکافت فَقَضٰهُنَّ پس بپرداخت ازان سَبْعَ سَمٰوٰتٍ هفت آسمان و تمام ساخت امر آنرا در روز پنجشنبه و جمعه وَاَوْحٰی و وحی کرد فِیْ کُلِّ سَمَآءٍ بهر آسمانی اَمْرَهَا فرمان آنرا یعنی اهل او را اعلام فرمود که عبادت بر چه وجه کنید یا مقرر کرد در آسمان هر فلکی و آنچه ازان آید وَزَیَّنَّا السَّمَآءَ الدُّنْیَا و بیاراستیم آسمان نزدیکتر را بِمَصَابِیْحَ بچراغها یعنی ستارگان که چون چراغ رخشان و فروزان در فشان باشند وَحِفْظًا و نگاه داشتیم آسمانرا نگاه داشتنی از آفات یا از شیاطین که دعیه استراق سمع کنند ذٰلِکَ آنچه یاد کرده شد از بدایع آفرینش تَقْدِیْرُ الْعَزِیْزِ آفریدن و اندازه کردن خداوند غالب است که در ملک خود هرچه خواهد کند الْعَلِیْمِ داناکه هرچه سازد از روی حکمت باشد فَاِنْ اَعْرَضُوْا پس اگر روی برگردانند کافران مکه یعنی اعراض کنند از ایمان با وجود این بیان فَقُلْ اَنْذَرْتُکُمْ پس بگو بیم کردم شما را و بترسانیدم صٰعِقَةً از عذابی بیهوش سازنده و هلاک کننده مِّثْلَ صٰعِقَةِ عَادٍ مانند عذاب قوم عاد که باد صرصر بوده وَّثَمُوْدَ و عذاب قوم ثمود یعنی

صیحه جبرئیل علیه السلام تخصیص این دو قوم بجهت آنست که قریش در رحلة الشتاء والصیف بر مواضع این دو گروه گذشته آثار عذاب مشاهده میکردند و ایشان مستحق صاعقه و صیحه شدند اِذْ جَآءَتْهُمُ الرُّسُلُ وقتی که آمدند بدیشان پیغمبران یعنی هود و صالح علی نبینا و علیهما السلام مِنْ بَیْنِ اَیْدِیْهِمْ از پیش روی ایشان وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از همه جهت ایشان بر فق و عنف و نصیحت و فضیحت در آمدند و دعوت کردند اَلَّا تَعْبُدُوْا بآنکه نپرستید اِلَّا اللّٰهَ مگر خدای را قَالُوْا گفتند کافران در جواب ایشان لَوْ شَآءَ رَبُّنَا اگر خدای خواستی که رسول فرستادی لَاَنْزَلَ مَلٰٓئِکَةً هر آینه فرستادی فرشتگان بجای شما فَاِنَّا پس بدرستی که ما بِمَآ اُرْسِلْتُمْ بِهٖ بآنچیزی که فرستاده شده اید بآن بزعم خود کٰفِرُوْنَ ناگرویدگانیم چه شما مانند ما آدمیانید و هیچ فضلی و شرفی نیست شما را بر ما زیرا که دربند صورت انبیا مانده از مشاهده معنی ایشان غافل بودند

نظم

چند صورت بینی ای صورت پرست هرکه معنی دید از صورت برست دیده صورت پرستی را ببند تا شوی از نور معنی بهره مند

آنکه تفصیل قصه ایشان میکند و میگوید فَاَمَّا عَادٌ اما گروه عادیان فَاسْتَکْبَرُوْا پس گردنکشی کردند فِی الْاَرْضِ در زمین احقاف در بلاد یمن بِغَیْرِ الْحَقِّ بناسزا یعنی باستحقاق تکبر ندانستند پس هود علی نبینا و علیه السلام ایشانرا تهدید کرد بعذاب ایشان از روی استکبار التفات بدان نکردند وَقَالُوْا و گفتند مَنْ اَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً کیست سخت تر از ما جهت توانائی عادیان مغرور شدند بقوت و شوکت خود چه مردم جسیم و طویل بودند و سنگ را از کوه بضرب دست بکندندی اَوَلَمْ یَرَوْا آیا نه دانستند آن مغروران شدگان بقوت خود اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای الَّذِیْ خَلَقَهُمْ آن خدائی که بیافریده است ایشانرا هُوَ اَشَدُّ مِنْهُمْ او سخت تر است و بسیار تر است از ایشان قُوَّةً از روی قوت یعنی توانائی دارد بر چیزی که بعضی از آن توانائی نیست وَکَانُوْا و بودند قوم عاد که از روی تعصب بِاٰیٰتِنَا یَجْحَدُوْنَ بآیتهای ما منکر شدند با آنکه میدانستند که حق است فَاَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان رِیْحًا صَرْصَرًا بادی سرد یا با آواز مهیب فِیْٓ اَیَّامٍ نَّحِسَاتٍ در روزهای شوم یعنی در دهه آخر شوال از بامداد روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر که هشت روز و هفت شب بود باشد باد صرصر فرستادیم لِّنُذِیْقَهُمْ تا بچشانیم او را یعنی ایشان را عَذَابَ الْخِزْیِ عذاب رسوائی و خواری فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا یعنی همه را مستاصل سازیم وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای اَخْزٰی سخت تر است از روی رسوائی وَهُمْ لَا یُنْصَرُوْنَ و ایشان یاری داده نشوند در آن روز بدفع عذاب از ایشان وَاَمَّا ثَمُوْدُ و اما گروه ثمود فَهَدَیْنٰهُمْ پس ایشانرا دلالت کردیم براه راست یا راه حق و شر بدیشان نمودیم فَاسْتَحَبُّوا الْعَمٰی پس برگزیدند و اختیار کردند نابینائی یعنی جهل و ضلالت و کفر را عَلَی الْهُدٰی بر علم و هدایت و ایمان فَاَخَذَتْهُمْ پس فرا گرفت ایشانرا صٰعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُوْنِ صاعقه عذاب خوار کننده یعنی صیحه جبرئیل علیه السلام ایشانرا هلاک کرد بِمَا کَانُوْا یَکْسِبُوْنَ بسبب آنچه بودند که کسب کردند از تکذیب صالح علی نبینا و علیه السلام و عقر ناقه وَنَجَّیْنَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و برهانیدیم ازان صاعقه آنانرا که گرویده بودند بصالح علیه السلام وَکَانُوْا یَتَّقُوْنَ و بودند که پرهیز میکردند

از شرک وَيَوْمَ يُحْشَرُ و یاد کن از روزی که حشر کرده شوند أَعْدَاءُ اللَّهِ دشمنان خدای إِلَى النَّارِ بسوی آتش دوزخ یعنی گرد کنند
همه را فَهُمْ يُوزَعُونَ پس رانده شوند بدوزخ با پیشینیان ایشان تا پسینیان برسند آنگاه همه را بدوزخ رانند حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا
تا وقتی که بیایند بآتش شَهِدَ عَلَيْهِمْ گواهی دهد برایشان سَمْعُهُمْ گوشهای ایشان بآنچه شنیده باشند وَأَبْصَارُهُمْ و دیدهای ایشان
بآنچه دیده باشند وَجُلُودُهُمْ و پوستهای یعنی جوارح ایشان و اول عضوی که از ایشان تکلم کند ران چپ و کف دست راست بود گفته
اند فروج ایشان گواهی دهند بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه بودند که عمل میکردند وَقَالُوا و گویند کافران از روی تعجب یا توبیخ
لِجُلُودِهِمْ مر اندامهای خود را لِمَ شَهِدْتُمْ چرا گواهی دادید عَلَيْنَا بر ما که برای شما داوری میکردیم و عذاب از
شما باز میداشتیم قَالُوا گویند اعضای ایشان که ما را سرزنش مکنید که باختیار خود ناطق نشدیم بلکه أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي بسخن
آورد ما را آن خدای که بقدرت کامله أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ بسخن آورده است هرچیز را که سخن گوید وَهُوَ و حال آنکه او خَلَقَكُمْ
بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار و از عدم بوجود آمدید وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردانیده خواهید شد برای جزا
وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ و نبودید شما که پوشیده شوید یعنی مخفی مانید أَنْ يَشْهَدَ از آنکه گواهی دهد عَلَيْكُمْ بر شما سَمْعُكُمْ
گوشهای شما وَلَا أَبْصَارُكُمْ و نه دیدهای شما وَلَا جُلُودُكُمْ و نه اعضای شما یعنی خواستید که پنهان شوید نتوانستید و گمان
نبردید که اجزاء شما بر شما گواهی دهند وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ و لیکن گمان داشتید أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ از آنکه خدای نداند كَثِيرًا مِمَّا
تَعْمَلُونَ بسیاری از آنچه میکنید در زاد المسیر آورده که گفته که کفار میگفتند هرچه آشکارا میکنیم خدای میداند و آنچه پنهان
از ما صادر میشود بدان دانا نیست حق سبحانه میفرماید وَذَلِكُمْ و آن ظن شما ظَنُّكُمُ الَّذِي آن ظنی که در دنیا ظَنَنْتُمْ
گمان میبردید بِرَبِّكُمْ بخدای شما که اعمال پنهان ما را نمیداند أَرْدَاكُمْ هلاک کرد شما را در آخرت فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ
پس گشتید از زیانزدگان فَإِنْ يَصْبِرُوا پس اگر کفار شکیبائی نمایند و اگر جزع کنند فَالنَّارُ پس آتش دوزخ مَثْوًى
لَهُمْ قرارگاه مر ایشانراست وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا و اگر خشنودی حق تعالی جویند فَمَا هُمْ پس نیستند ایشان مِنَ الْمُعْتَبِينَ
از اجابت کرده شدگان در طلب خشنودی حق وَقَيَّضْنَا لَهُمْ و برانگیختیم برای کافران قُرَنَاءَ دوستان و همنشینان
از شیاطین و برایشان مسلط کردیم فَزَيَّنُوا لَهُمْ پس بیاراستند دیوان برای ایشان مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش ایشان است
از زینت دنیا و متابعت نفس و هوا تا در طلب آن ابتلا یافتند ایستادند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه اندر پس ایشان است از امور اخروی
بوعد و وعید تا از آن منکر شدند وَحَقَّ و واجب گشت عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان سخن یعنی کلمه عذاب فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ با
امتان دیگر که گذشته اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان که همین عملی کرده بودند یعنی چنانچه
امم مکذبه را استحقاق عذاب بود این گروه نیز سزاوار عذاب اند در کشف الاسرار آورده که چون خدای به بنده چیزی بدی
خواهد او را رفیق بد و بصاحب فاجر مبتلا کند تا بر مخالفت حضرت تحریص نماید چنانچه شیاطین را همنشین کافران ساخت
و مستحق عذاب گشتند إِنَّهُمْ بدرستی که کافران كَانُوا هستند خَاسِرِينَ زیانزدگان در هردو جهان نظم نقد

معرفت امروز بفلس ز سود آخرت نرود از تهی دست ¤ آورده اند که کفار قریش بیکدیگر را وصیت میکردند که چون محمد قرائت
میخواند او را بنوعی تشویش دهید که غلط کند پس چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم قرآن خواندی جمعی در مقام تحریف
آمده آوازها برداشته سخنان بیهوده گفتندی و صفیر زدندی و دست بر هم کوفتندی و شعرهای ناخوش خواندندی آیة
نازل شد وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویده اند یعنی مشرکان عرب مر یکدیگر را که لَا تَسْمَعُوا مشنوید و گوش
منهید لِهَذَا الْقُرْآنِ مر شنیدن این قرآن که محمد میخواند وَالْغَوْا فِيهِ و سخنان لغو و فحش در افکنید در اثنای
قرائت او یا فریاد کنید در پیش وی لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ شاید شما غلبه کنید بر تلاوت او و از خواندن باز استد فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
پس بچشانیم آنانرا که کافر شدند مراد از این گروه قائلانند یا عامه کافران عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت یعنی بسیار و دائم
وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا بدتر پاداشی أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا بدترین که بودند از روی جهل
و غضب يَعْمَلُونَ عمل میکردند ذَلِكَ آن عقوبت بدتر جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ پاداش دشمنان خداست یعنی
آتش عطف بیان است از جزا لَهُمْ مر کافرانراست فِيهَا در آتش دَارُ الْخُلْدِ سرای جاوید یعنی مقیم مقام ایشان
باشد جَزَاءً پاداش داده شوند پاداش دادنی بِمَا كَانُوا بسبب آنچه که بودند همواره بِآيَاتِنَا بآیات
کلام ما يَجْحَدُونَ انکار میکردند وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گویند آنانکه کافر شدند وقتی که در آتش باشند رَبَّنَا ای
پروردگار ما أَرِنَا الَّذَيْنِ بنمای بما آن دو کس که در دنیا أَضَلَّانَا گمراه کردند ما را مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان
و آدمیان یعنی ابلیس که نافرمانی او پدید آمد و قابیل که خون ناحق او ریخت این دو کس را بما نمای نَجْعَلْهُمَا تا در آریم
ایشانرا تَحْتَ أَقْدَامِنَا در زیر پایهای خود و از ایشان انتقام کشیم لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ تا گردند از فروتنان یعنی
در درک زیرین شوند یا از همه فروتر باشند إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا بدرستی آنانکه گفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار
ما الله است ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس برآن ایستادند صدیق اکبر گفت شرک نیاوردند فاروق فرمود بر امر و نهی ایستادند
و روباه بازی نکردند ذو النورین تفسیر کرد که عملهای خود را خالص و پاکیزه ساختند و مرتضی علی توجیه فرمود که فرائض
ادا نمودند قول حسن بصری آنست که ارتکاب طاعات کردند و از معاصی اجتناب ورزیدند و گفته اند از دنیای فانی اعراض
کردند و بسرای باقی راغب گشتند صاحب کشف الاسرار فرموده که ربنا الله عبارت از توحید اقرار است ثم استقاموا اشارت
بتوحید معرفت توحید اقرار آنست که الله را یکتا گوئی توحید معرفت آنکه او را یکتا شناسی یعنی از همه جهت بوحدت او بنا
گردی یا آنکه در عالم وحدت جهت نیست نظم نی جهت جوئی نگنجد ای فلان صنعتی تنگ گی بیان نی معرفت الشی از سر وحدت
بر فروخت عین واحد هرچه پیش آمد بسوخت تَتَنَزَّلُ فرود آیند عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ برایشان فرشتگان یعنی بر مؤمنان
مستقیم نزدیک مرگ یا بوقت خروج از قبر یا در لحد با آنکه ایشانرا گویند أَلَّا تَخَافُوا مترسید از آنچه که در پیش دارید از امور
اخروی که بر شما آسان خواهد گذشت وَلَا تَحْزَنُوا و اندوه مبرید بر آنچه گذشته اید از اهل و ولد که حق سبحانه کار ایشان

تخویف خواهد ساخت وَأَبْشِرُوا و شاد شوید بِالْجَنَّةِ الَّتِي بآن بهشتی که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ که بودید که بآن وعده داده می‌شوید
بر زبان پیغمبران نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ ما دوستان شما بودیم فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا شما را از آفات نگاه می داشتیم و الهام
راستی میدادیم و بخیر دلالت مینمودیم و معاونت میکردیم وَفِي الْآخِرَةِ ط و دوستان شماییم در آن سرای بتکریم و تعظیم و در خواست
وَلَكُمْ و مر شماراست فِيهَا در آخرت مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ آنچه آرزو کند و خواهد نفسهای شما از لذائذ باز کرامات وَ
لَكُمْ فِيهَا و مر شماراست در عقبی مَا تَدَّعُونَ ط آنچه خواهید نُزُلًا روزی مهیا شده مِنْ غَفُورٍ از خدای آمرزنده
رَحِيمٍ ط مهربان و بخشاینده در لفظ نزل اشعاریست بآنکه آنچه منتهای اهل اقامت نسبت با آنچه ایشان را عطا خواهند
کرد چون ما حضری است نسبت بفوائد کلیه که بجهت ضیافت ترتیب کنند و اینجا گفته اند که نتیجه استقامت نهایت کرامت
چه در روش طریقت درجه از آن عالی تر نیست شیخ ابو علی دقاق قدس سره فرموده که استقامت نگاه داشتن سر است
از ما سوی الله یعنی باید که غیر حق را در خلوتخانه خود راه ندهد و اغیار را در حریم منزل بار نگذارد بیت امروز ما
در دل جز یار نگنجد کاندر حرم سلطان اغیار نگنجد وَمَنْ أَحْسَنُ و کیست نیکوتر قَوْلًا از جهت سخن مِمَّنْ دَعَا از
آنکس که بخواند خلق را إِلَى اللَّهِ بپرستش خدای وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کاری شایسته وَقَالَ و گوید إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ط
بدرستی که من از گردن نهادگانم حکم خدایرا این آیه در شان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که خلق را بخدای دعوت
میکرد امام ابو اللیث رحمه الله تعالی فرموده که مراد علما اند که معالم دین بمردم آموزانند و عمل صالح آنست که هرچه دانند
بدان کار کنند و یا محتسبانند که قواعد امر معروف و نهی منکر را تمهید دهند و عمل صالح ایشان صبر و تحمل است بر آنچه بدیشان
رسانند از مکاره و گفته اند همه ائمه و مشایخ درین داخلند و عایشه رضی الله عنها فرموده که من بینم این آیه را الا در شان مؤذنان صاحب
عین المعانی آورده که چون بلال بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی که کلاغ ندا میکند و نماز میخوانند و سخنان بیهوده میزنند تا
ایشان که دشمنی این آیه نازل شد و بر تقدیری که مؤذنان باشند عمل صالح ایشان آنست که میان اذان و اقامت دو رکعت نماز
بگزارند وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ط و برابر نیست نیکی و بدی در مجازات و مکافات یعنی توحید و ترک مساوی نیستند
یکی موجب رفع درجات است و دیگر سبب هبوط درکات و گفته اند حسنه رفق است و سیئه عنف یا مراد علم و جهل است
و در تفسیر ماوردی و تبیان و عین المعانی مذکور شده که حسنه دوستی آل رسول است صلی الله علیه وسلم و سیئه دشمنی ایشان
ادْفَعْ دفع کن سیئه را بِالَّتِي بآن چیزی که فی نفس الامر هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوتر است یعنی غضب را بحلم تسکین
ده و گناه را بعفو محو کن و از لغو بتغافل درگذر فَإِذَا الَّذِي پس چون چنین کنی آنکس که باشد بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ میان او و تو
عَدَاوَةٌ دشمنی همانا دوست گردد كَأَنَّهُ گوییا او وَلِيٌّ حَمِيمٌ ط دوستی کارساز بود و خویش مهربان در اتحاف
امام اعظم نقل میکند که چون از کسی بمن رساند که مرا بد میگوید من در شان او سخنی نیکو میگویم تا وقتی که حیا می آید از آنکه او
هم نیکی من میگوید وَمَا يُلَقَّاهَا و نیز نهند این خصلت که مقابله بدی است بنیکی إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا مگر آنان که صبر کنند

استقامت

بر

بر مکاره و نفس را از انتقام باز دارند وَمَا يُلَقَّاهَا و عطا نکنند این صفت و عادت إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ط مگر خداوند
بهره بزرگ را یعنی آنرا که بهره مندی تمام داد از ایمان یا از کمال نفس یا از خیر یا اخلاق حسنه و گویند حظ عظیم بهشت است
وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ و اگر برسد بتو مِنَ الشَّيْطَانِ از دیو نَزْغٌ وسوسه به تباهی یعنی اگر وسوسه شیطانی خواهد که ترا
این صفت که مذکور شد در هم شکنند فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ ط پس پناه جوی بخدای از شر او إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ
السَّمِيعُ اوست شنوا استعاذه ترا الْعَلِيمُ ط دانا بنیت تو وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت الهی اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ
شب است و روز که متعاقب یکدیگرند روز بجهت آرایش و شب از برای آسایش وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ط و دیگر آفتاب
و ماه که بسیر متعدد روان اند از ثمره تربیت و نمو آیند لَا تَسْجُدُوا سجده مکنید لِلشَّمْسِ مر آفتاب را وَلَا لِلْقَمَرِ
و نه ماه را که ایشان مخلوقند مانند شما وَاسْجُدُوا لِلَّهِ و سجده آرید مر خدایرا الَّذِي خَلَقَهُنَّ آن خدای که بیافرید شب
و روز و مهر و ماه را إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی یگانگی إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ط مر او را میپرستید چه سجود
اختصاص عبادت است و آن خالق را باید نه مخلوق را شافعی درین محل سجده میکند تا سجده مقترن امر باشد و این روایت
مسروق است از عبد الله مسعود فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن خدای را از آنچه زبان فَالَّذِينَ عِنْدَ
رَبِّكَ پس آنانکه نزدیک پروردگار تو اند از فرشتگان يُسَبِّحُونَ لَهُ نماز میگذارند برای او و تسبیح میگویند مر او را
و میستایند بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز یعنی پیوسته بطاعت او مشغولند وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ ط و ایشان ملول نمیشوند از کثرت
عبادت و بسیاری ستایش و پرستش امام اعظم اینجا سجده میکند چه سخن اینجا تمام شده و این روایت ابن عباس و ابن
عمر است و این سجده یازدهم است باتفاق علما از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجده اجتماع
گفته و فرموده که آخر آیه اولی سجده کنند سجده شرط باشد چه معارضت بقوله تعالی ان کنتم ایاه تعبدون و اگر بعد از آیه دوم
سجود زنند سجده نشاط و محبت بود چه معروف است بدین کلمات که و هم لا یسأمون وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت
او أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ آنست که تو بینی زمین را خَاشِعَةً فرسوده و خشک شده فَإِذَا أَنْزَلْنَا پس چون فرستیم
عَلَيْهَا الْمَاءَ بر آن زمین آب باران را اهْتَزَّتْ بجنبش در آید بجهت رستن نبات از و وَرَبَتْ ط و بر دهد
و افزون گردد بگیاه إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا بدرستی آنکه زمین مرده را زنده کرد لَمُحْيِي الْمَوْتَى ط هر آینه زنده کننده مردگان است
إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بدرستی که او بر همه چیزی قَدِيرٌ توانا بدرستی که آنانکه يُلْحِدُونَ میل میکنند و از نهج استقامت منحرف
میشوند فِي آيَاتِنَا در آیتهای کتاب ما یعنی در وی طعن مینمایند یا تاویل باطل میکنند و از طریق ثواب باز میگردانند لَا
يَخْفَوْنَ پوشیده نمیشوند عَلَيْنَا بر ما یعنی همه را میدانیم و جزای طعن و الحاد با ایشان میرسانیم أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ آیا
کسی که انداخته شود در آتش باتفاق مفسران مراد ابوجهل است یعنی او که قابل سوختن باشد خَيْرٌ بهتر است أَمْ مَنْ
يَأْتِي یا کسی که بیاید آمِنًا ایمن از دوزخ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ط روز رستخیز که آن حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم

همه چیز جهان از لطف و بانه قدیر بر زنده کردن است
او نیست بهمه حبذ در ابواب الحکی ان الذین

صواب

بکنید

و گفته اند حمزه رضی الله عنه یا عمر یا عثمان یا عمار اِعْمَلُوا امر تهدید است کفار را میگوید مَا شِئْتُمْ هرچه بخواهید اِنَّهُ
بدرستی که خدای تعالی بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید بَصِیرٌ بیناست و بران جزا خواهد داد نظم حیله و مکر رها کن
که خدا میداند نقد مغشوش میاور که معامل بیناست اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بتحقیق آنانکه کافر شدند بِالذِّکْرِ بقرآن که بهترین یاد
کردیست لَمَّا جَاءَهُمْ آنهنگام که آمد بدیشان ایشان معاندان و ستیزکاران اند وَاِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَکِتَابٌ عَزِیزٌ هر آینه
کتابی است ارجمند و گرامی نزد خدای یا بسیار نفع یا عدیم النظیر امام قشیری قدس سره فرموده که قرآن عزیز است زیرا که کلام
عزیز است که ملک عزیز برسول عزیز آورده برای امت عزیز با آنکه نامه دوست عزیز بود یک دوست و نامه دوستان
نزد دوستان عزیز باشد بیت زنام و نامه تو یافتم عز و کرامت هزار جان گرامی فدای نامه و نامت لَا یَأْتِیهِ الْبَاطِلُ نیاید
بدان کتاب هیچ باطل مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ از پیش وی وَلَا مِنْ خَلْفِهِ و نه از پس وی یعنی از هیچ جهت باطلی بروی متطرق نشود یا نباید
و نقصان بدو راه نیابد یا در اخبار او از گذشته و آینده دروغی یافت نشود تَنْزِیلٌ او فرستاده شده است مِنْ حَکِیمٍ
از خداوند دانا حَمِیدٍ ستوده مَا یُقَالُ لَکَ گفته نمیشود ترا ای محمد کفار قوم تو اِلَّا مَا قَدْ قِیلَ مگر آنچه گفته شده است یعنی کافران
گفته اند لِلرُّسُلِ مر فرستادگان را مِنْ قَبْلِکَ پیش از تو حضرت عزت تسلی میدهد حبیب خود را که از سخنان کفار اندوهناک
مباش که پیش از تو هر پیغمبری که بود منکران قوم با او همین گفته اند که با تو میگویند اِنَّ رَبَّکَ بدرستی که آفریدگار تو لَذُو
مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزش است مر انبیا و متابعان ایشانرا وَذُو عِقَابٍ اَلِیمٍ و خداوند عقوبت دردناک مر مشرکان
و مکذبانرا آورده اند که کفار تعریض کنند چرا قرآن بلغت عجم فرو نیامد یا چرا بعضی از و عربی نبود و بعضی عجمی تا هردو قوم
از ان بهره برند آیه آمد که وَلَوْ جَعَلْنَاهُ و اگر ما فرستادیم این کتاب را قُرْآنًا اَعْجَمِیًّا قرآنی بغیر لغت عرب لَقَالُوا
هر آینه میگفتند کافران عرب لَوْلَا فُصِّلَتْ چرا پیدا و هویدا نکرده اند آیَاتُهُ آیتهای کتاب را بزبانی که ما فهم کنیم ءَاَعْجَمِیٌّ
آیا کلام عجمی وَعَرَبِیٌّ و مخاطب عربی قُلْ هُوَ بگو این کتاب لِلَّذِینَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند هُدًی راه نماینده است
بحق وَشِفَاءٌ و شفا بخشنده از امراض شک و شبهه وَالَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ و آنانکه نگرویده اند فِی آذَانِهِمْ وَقْرٌ در گوشهای
ایشان گرانی است یعنی تصامم میکنند و بگوش هوش نمی شنوند وَهُوَ و آن کتاب عَلَیْهِمْ عَمًی بر ایشان پوشیده گشت
تا جلوه جمال کمال اعجاز نمی بینند اُولٰئِکَ آن گروه که از شنیدن قرآن و دیدن آن کر و کور اند یُنَادَوْنَ ندا کرده
می شوند مِنْ مَکَانٍ بَعِیدٍ از جای دور یعنی مثل ایشان چون کسی است که او را از مسافت دور و دراز بخوانند نه خواندن را
بشنوند و نه او را بینند پس او را ازان چه نفع رسد نظم نادب اقبال میگوید کای ناقابلان ما بسی نزدیک نزدیک و شما ازان
دور دور وَلَقَدْ آتَیْنَا و بتحقیق ما دادیم مُوسَی الْکِتَابَ موسی را توریت فَاخْتُلِفَ فِیهِ پس اختلاف کردند در ان همچنانچه در قرآن
یعنی بعضی باور داشتند و جمعی تکذیب کردند وَلَوْلَا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است مِنْ رَبِّکَ از پروردگار تو
یعنی وعده قیامت و فصل خصومت در عرصه محشر یا تاخیر عذاب مکذبان لَقُضِیَ هر آینه حکم کرده شدی بَیْنَهُمْ

میان

میان اهل تکذیب و مستاصل شدندی وَاِنَّهُمْ و بدرستی که یهود و ترسایان عرب لَفِی شَکٍّ در گمان اند مِنْهُ از توریه یا قرآن
مُرِیبٍ گمان با اضطراب آورنده مَنْ عَمِلَ هر که بکند صَالِحًا کاری ستوده فَلِنَفْسِهِ پس از برای نفع
اوست یعنی نفع او بدان باز گردد وَمَنْ اَسَاءَ و هر که بکند بدی فَعَلَیْهَا پس [illegible]
بر نفس اوست یعنی ضرر آن بدو باز گردد وَمَا رَبُّکَ بِظَلَّامٍ و نیست آفریدگار تو ستم کننده لِلْعَبِیدِ مر بندگان را که ناکرده
عمل مکافات بدیشان نماید الجزء الخامس والعشرون من اجزاء الثلثین اِلَیْهِ یُرَدُّ بسوی خدای
باز گردانیده شود عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن قیامت یعنی چون سوال کنند علم آن حواله بحضرت وی باید کرد که کسی جز او
نداند وَمَا تَخْرُجُ و بیرون نیاید مِنْ ثَمَرَاتٍ هیچ میوه مِنْ اَکْمَامِهَا از غلافهای خود وَمَا تَحْمِلُ و بار نگیرد مِنْ اُنْثَی
هیچ ماده از انسان و سایر حیوانات وَلَا تَضَعُ و ننهد بار خود را اِلَّا بِعِلْمِهِ مگر بدانش خدای یعنی چنانچه قیامت را
او داند علم ثمار و نتاج نیز خاصه اوست وَیَوْمَ یُنَادِیهِمْ و روزی که بخواند خدای مشرکانرا از روی توبیخ گوید اَیْنَ
شُرَکَائِی کجا اند انبازان من بزعم شما قَالُوا آذَنَّاکَ گویند خداوندا شنوانیدیم ترا و گفتیم مَا مِنَّا نیست از ما
مِنْ شَهِیدٍ هیچ گواهی دهنده بر شرک ایشان چه ما از ایشان تبرا کرده ایم وَضَلَّ و گم شود عَنْهُمْ از مشرکان مَا کَانُوا
یَدْعُونَ آنچه بودند که میپرستیدند مِنْ قَبْلُ پیش از قیامت یعنی بتانرا که در دنیا پرستیدندی در این روز نه
بینند یا از ایشان مدد نیابند وَظَنُّوا و یقین دانند که از عذاب و عقوبت مَا لَهُمْ نیست ایشانرا مِنْ مَحِیصٍ هیچ
گریزگاهی لَا یَسْأَمُ الْاِنْسَانُ ملول نمیشود کافر مِنْ دُعَاءِ الْخَیْرِ از خواهش نیکی در این جهان چون نعمت و صحت و امثال آن
وَاِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ و اگر برسد وی را بدی چون تنگدستی و بیماری فَیَئُوسٌ پس نومید است از راحت قَنُوطٌ امید برنده
از رحمت و یاس و قنوط صفت کافران و گمراهان است وَلَئِنْ اَذَقْنَاهُ و اگر بچشانیم کافر را رَحْمَةً مِنَّا بخشایشی از
نزدیک ما چون تندرستی و توانگری مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ از پس سختی که بدو رسیده باشد لَیَقُولَنَّ هر آینه گوید
هٰذَا لِی این خیر و عافیت برای منست و من مستحق آنم پاینده مرا خواهد بود و زوال نخواهد یافت وَمَا اَظُنُّ السَّاعَةَ و گمان
نمیبرم قیامت را قَائِمَةً برخاسته یعنی حاضر شده و مراد انکار حشر و بعث است وَلَئِنْ رُجِعْتُ و اگر باز گردانند مرا اِلَی رَبِّی
بسوی پروردگار من یعنی اگر بر وجهی که مسلمانان توهم کرده اند که قیامت قائم شود و مرا برانگیزانند اِنَّ لِی بدرستی که مراست
عِنْدَهُ نزدیک خدای لَلْحُسْنَی آنچه نیکوتر باشد یعنی استحقاق من مر نعمت و کرامت را ثابت خواه در دنیا و خواه
در عقبی ع زهی تصور باطل زهی خیال محال امام ثعلبی رحمه الله فرموده از حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما نقل
میکنند که کافر را دو تمنای عجیب است یکی در دنیا که میگوید در قیامت نعیم بهشت مرا خواهد بود و یکی در عقبی که خواهد گفت یا لیتنی
کنت ترابا و هیچ کدام ازین دو متمنی وجود نخواهد گرفت فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا پس خبر کنیم آنانرا که کافر شدند بِمَا عَمِلُوا
بدانچه کرده از کفر و تکذیب و اخبار بعذاب خواهد بود وَلَنُذِیقَنَّهُمْ و هر آینه بچشانیم ایشانرا مِنْ عَذَابٍ غَلِیظٍ از عذاب

درشت و بزرگ وبدیشان رسد عکس آنچه اعتقاد کرده بودند از نعمت وکرامت وَإِذَا أَنْعَمْنَا وچون انعام کنیم و ریعانیت بکشائیم عَلَى
الْإِنْسَانِ برکافران أَعْرَضَ یعنی یکسو داند از شکر وَنَأَى بِجَانِبِهِ ودور شود از راه حق یا خود را بیک طرف کشد از سپاس
داری وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ وچون برسد او را بلا ومحنت فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ پس خداوند دعا بزرگ وبسیار است تشبیه کرده دعا
بزرگ را آنچیزی که پهنا دارد بجهت سعت وکثرت آن قُلْ بگو ای محمد أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا که نفس الامر إِنْ كَانَ اگر باشد
قرآن مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ وکافر شده اید بدان بی تامل در آن مَنْ أَضَلُّ کیست گمراه تر مِمَّنْ هُوَ
از آنکس که او فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ در خلافی باشد دور از خدای یعنی باشد از شما گمراه تر که پیوسته در مقام ستیزه وعناد وانکار
واقسا دید وضع موصول بجای صله شرح حال وتعلیل مزید ضلال ایشانست در تفسیر امام ابو اللیث مذکور است که ابو جهل مر حضرت
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم گفت آیتی بما بنمای وآن حضرت ماه را بدو نیم کرد ابو جهل گفت ای قریش محمد ماه را سحر کرده تا شما باطراف
وجوانب مکه فرستید تا از مردم سوال کنند که این صورت را دیده اند یا نی اگر اهل آفاق مشاهده کرده اند آیه آن حدی است و
اگر نه سحر محمدی است پس رسل بهر طرف فرستاده اند وهمه کس از رویت او خبر داد ابو جهل گفت هذا سحر مستمر این دو
جادو بهمه آفاق رسیده حضرت عزت آیه فرستاده که سَنُرِيهِمْ زود باشد که بنمائیم ایشانرا یعنی کفار قریش را آيَاتِنَا
نشانهای قدرت خود که یکی از آن شق قمر است فِي الْآفَاقِ در کنارهای جهان وَفِي أَنْفُسِهِمْ ودر نفسهای ایشان یعنی مکه
حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ تا روشن شود مر ایشانرا أَنَّهُ الْحَقُّ که رسول ما حق است أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ اما بسنده نیست پروردگار
تو آنکه او أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی شَهِيدٌ گواه است یعنی اگر کفار انکار معجزات تو کنند حضرت آفریدگار گواه تو کافیست
است بعضی برانند که دلایل آفاق اخبار آنحضرت بود از حوادث آتیه ووقایع کائنه چون فتح روم وبعث وفارس وآیات انفسی آنچه
میان اهل مکه واقع شد از قحط وخوف وقتل ومقهوریه در عالم آورده که آفاق وقایع امم ماضیه است که ایشانرا خبر داده اند
وانفسی واقعه روز بدر ودر فصول محمد بن کعب نقل کرده که آفاقی غلبه دین اسلام است بوقت ظهور مهدی وانفسی آنچه بوقت
پیغمبر بود از فتح مکه ووفود وفود اعراب وجمع ضعیف را عاید بادیان دارند یعنی بنمائیم مردم را دلایل آفاقی که هدم بنیان است
وآیات انفسی که هلاک اهل انست یا در آفاق از سنه وامکنه در انفس تفاوت کلی در احوال وامزجه یا آفاقی عجایب مصنوعات از
آسمان وزمین و ستارگان واشجار وانهار واثمار وجز آن وانفسی بدایع حکمت وغرایب صنع که در نفس انسان مودع
در اتحاف آورده که آفاق عالم کبیر است ونفس انسان عالم صغیر هست جمیع آنچه در عالم است مفصل در نشاء انسان عالم کبیر است
وعالم انسان صغیر نظم ای آنکه ترا است ملک اسکندر وجم از حرص مباش در پی نیم درم عالم همه در تست ولیکن از جهل
پنداشته تو خویش را در عالم وتطبیق آیات آفاق وانفسی مناسب این مختصر نیست شمه حقایق این آیه یعنی ملک القادر در تفسیر
جواهر گذارش خواهد یافت أَلَا إِنَّهُمْ بدانید که کافران فِي مِرْيَةٍ در شک اند مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ از لقاء پروردگار خویش که برجوع و بعث
وجزا أَلَا إِنَّهُ بدانید که او بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها مُحِيطٌ فرا رسنده بعلم وقدرت بجمل وتفاصیل اشیا داند

خواهد

کس را مجال چون وچرا نیست

خواهد که در ملک خود بکند توانائی نظم علم بی جهل وقدرت بی عجز خاص مر حضرت الهی راست آنچه بایست در انفس وآفاق کند
از حکم پادشاهی راست سورة الشوری بسم الله الرحمن الرحیم حم عسق حروف مقطعه اشارت
بکوائن وحوادث وفتن ووقایع است وثعلبی از ابن عباس نقل میکند که مرتضی علی کرم الله وجهه فتنها را می شناخت از حم عسق
گفته الله حا حرف است ومیم مملکه وعین عذاب وسین مسخ وقاف قذف وحدیث مرفوع هست که بعد از نزول این حروف
اثر اندوهی از جبین مبین حضرت سید المرسلین ظاهر بود چون سبب پرسیدند فرمود که مرا خبر داده اند بچیزها که بامت من
نازل خواهد شد پس ذکر قذف وخسف وامثال آن کردند تا خروج دجال ونزول عیسی وجوطی آنست که این حروف مبادی اسم حکیم
ومجید وعلیم وسمیع وقدیر است یا اشارت بصفت حلم ومجد وسنا وعلم وقدرت ودر کشف الاسرار آورده اند که این حروف
ایمایست باز عطایا که حق سبحانه بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ارزانی داشته حا حوض مورود ودست یعنی حوض کوثر که تشنه
لبان امت را از آن سیراب کند دانند ومیم ملک ممدود او از مشرق تا مغرب بتصرف امت او درآید وعین عز موجود او که عز همه اشیا
نزد حق سبحانه وتعالی او بوده وسین سنا مشهود او که مرتبه هیچکس بر نعت مرتبه او نرسد وقاف مقام محمود او وشب معراج که
درجه او ادنی است ودر روز قیامت که شفاعت کبری است نظم مقام تو محمود ونامت محمد بدیشان بقای وثنای که
دارد كَذَلِكَ مثل آنچه درین سورة است از معانی يُوحِي إِلَيْكَ وحی میکند پیوسته سوی تو وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ ووحی
کرده است با آنکه پیش از تو بوده اند از رسل اللَّهُ الْعَزِيزُ خدای غالب که هیچکس از انزال وحی او را باز نتواند داشت
الْحَكِيمُ دانا بحال کسی که سزاوار نزول وحی است بر وی لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر وراست آنچه در آسمانها است از غرائب علویات
وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمین است از کوائن سفلیات وَهُوَ الْعَلِيُّ واوست برتر که رفعت شان او راست الْعَظِيمُ بزرگ که عظمت
ورفعت شان او راست وسلطان مر او راست تَكَادُ السَّمَاوَاتُ نزدیک شده آسمانها که از عظمت او يَتَفَطَّرْنَ بشکافند مِنْ
فَوْقِهِنَّ از زبر یکدیگر یعنی تخت آسمان بلندتر بشکافد پس از آن یک یک منشق گردد در کشاف آورده که این حال در
ظهور کبریا وجلال اعظم والزم است چه بالای آسمان اعلی عرش است وکرسی موصوف بملائکه پس ابتدا انفطار از اجلال
برکت است بر آثار عظمت پروردگار وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ وفرشتگان یعنی حمله عرش یا همه ایشان تنزیه میکنند ذات حق
را تنزیهی است مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بحمد پروردگار ایشان تنزیه میکنند ذات حق یعنی تسبیح وحمد با هم میگویند چه یکی نفی
ناسزاست ویکی اثبات سزا وَيَسْتَغْفِرُونَ وآمرزش میطلبند از خدای لِمَنْ فِي الْأَرْضِ برای کسانی که در زمین اند از
مؤمنان أَلَا إِنَّ اللَّهَ بدانید بدرستی که خدای هُوَ الْغَفُورُ اوست آمرزنده گناهکاران بندگان الرَّحِيمُ مهربان
بر ایشان بقبول توبه وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا وآنانکه فرا گرفتند مِنْ دُونِهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی شرکا و
انداد که بدوستی ایشان ایشانرا پرستش میکنند اللَّهُ حَفِيظٌ خدای نگهبانست عَلَيْهِمْ بر اقوال واعمال واحوال ایشان
ومناسب ایشان جزا خواهد داد وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ ونیستی تو ای محمد بر ایشان بِوَكِيلٍ گماشته شده تا محافظت

اعمال ایشان کنی بلکه بر تو دعوت است و تبلیغ احکام و شریعت وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه وحی کردیم بهر پیغمبری بزبان قوم او أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ
وحی کردیم بتو قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت قوم تو که عرب اند لِتُنْذِرَ تا بیم کنی أُمَّ الْقُرَىٰ اهل مادر شهرها را که مکه است
وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که گرداگرد او باشد یعنی جمیع اهالی بلدان را بعضی گفته اند که تمام زمین را از زمین مکه بسط کرده اند پس
اصل همه بلاد اوست و همه بر حوالی وی اند وَتُنْذِرَ و بیم کنی مردمان را يَوْمَ الْجَمْعِ روز جمع یعنی قیامت لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک
نیست در وقوع آن و او را روز جمع گفت که اولین و آخرین در آن روز مجتمع باشند یا جمع کنند ارواح را با اشباح یا اعمال را
با عمال یا هر کسی را با مثل او و بعد از اجتماع دیگر باره ایشانرا متفرق سازند فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ گروهی را در بهشت برند
که مؤمنان و موحدان اند وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ و گروهی را در دوزخ افکنند که منافقان و مشرکان اند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای
لَجَعَلَهُمْ هر آینه گردانیدی همه خلایق را أُمَّةً وَاحِدَةً گروهی یکتا بر راه هدایت یا در طریق ضلالت وَلَٰكِنْ يُدْخِلُ و
لیکن در می آرد مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد براه نمونی و توفیق عبادت فِي رَحْمَتِهِ در بهشت خود وَالظَّالِمُونَ و ستمکاران
یعنی سرگردانان بیابان غوایت و خذلان از اهل کفر و نفاق مَا لَهُمْ نیست مر ایشانرا مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که متولی کار ایشان
گردد وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد أَمِ اتَّخَذُوا بلکه فرا گرفته اند کافران مِنْ دُونِهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ
دوستان مانند اصنام و لاف دوستی ایشان میزنند فَاللَّهُ پس خدای هُوَ الْوَلِيُّ اوست دوستی که دوستان را دستگیری
کند وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ و او زنده کرده اند مردگان را بقدرت نه بتان عاجز ایشان وَهُوَ و خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز
قَدِيرٌ تواناست و اصنام ایشانرا توانائی نیست نظم اوست قادر بحکم کن فیکون ❊ عقل و جمله عاجزند زیرا عجز
را سوی قدرتش ره نیست ❊ عقل زین کارخانه آگه نیست وَمَا اخْتَلَفْتُمْ و آنچه اختلاف میکنید ای مؤمنان فِيهِ در آن
چیز با کافران مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی از امور دین و دنیا فَحُكْمُهُ پس حکم او مفوض است إِلَى اللَّهِ بخدای و او
حکم خواهد کرد در آن روز قیامت ذَٰلِكُمُ آنکس که حکم حق صفت اوست اللَّهُ خدای بحق است رَبِّي پروردگار
و آفریدگار من عَلَيْهِ بر وی نه بر غیر او تَوَكَّلْتُ توکل کرده ام در همه کارها و مهم خود بکلی بوی تفویض نموده
وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و بسوی او باز میگردم در همه احوال فی الحقیقة بنده راجع وی مرجع و مآل نیست فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
آفریننده و پدید آرنده آسمانها و زمینها جَعَلَ لَكُمْ و بیافرید برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ از جنس شما أَزْوَاجًا زنان
وَمِنَ الْأَنْعَامِ و خلق کرد از چهارپایان أَزْوَاجًا صنفهای گوناگون يَذْرَؤُكُمْ بسیار میگرداند شما را فِيهِ در
(بغير اشباع الهمزة للكل ١٢)
تزاوج و تناسل یا درین وجه از خلقت لَيْسَ نیست كَمِثْلِهِ مانند او شَيْءٌ چیزی لفظ مثل در کلام عرب
زائد می باشد مثل قوله تعالى فان امنوا بمثل ما امنتم به یا مثل بمعنی ذات است چنانچه گویند مثلک لا یفعل کذا و درین آیه نشاید
مثل را بر حقیقت داشتن چه مؤدی باشد بتناقض که اثبات مثل و نفی است بیت ذات تو از صورت و پیوند
نیست ❊ تو بکس و کس بتو مانند نیست ❊ وَهُوَ السَّمِيعُ و او شنواست مجموع مسموعات را الْبَصِيرُ بیناست بهمه مبصرات

لَهُ مر او راست مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کلیدها خزائن آسمان و زمین یعنی مفاتیح رزق چه خزینه آسمان مطر است و گنجینه زمین نبات
يَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میکند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد بمقتضای ارادت وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که
میخواهد خدای بر وفق مشیت إِنَّهُ بدرستی که او بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز از دقایق قبض و بسط (استحقاق) عَلِيمٌ داناست شَرَعَ
بیان کرد و هویدا ساخت و برگزید خدای لَكُمْ برای شما مِنَ الدِّينِ از طاعات و عبادات و اصل توحید مَا وَصَّىٰ آنچه
فرموده بود بِهِ بدان چیز نُوحًا نوح بن ملک علیه السلام وَالَّذِي أَوْحَيْنَا و آن چیزی که وحی کردیم إِلَيْكَ بتو
یعنی اصل مشترک از دین که میان نوح و تو بوده وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ و آنچه امر کرده بودیم بدان إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ این پیغمبران
را از اصول دین أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ آنست که اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمانست بآنچه تصدیق آن واجب باشد و فرمان
بر داری احکام خدای وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ و متفرق مشوید در آن یعنی اختلاف مکنید در آن اصل توحید و طاعتست چه در فروع
شرائع اختلافات باشد بحسب ازمنه و اوقات و مصالح عباد كَبُرَ بزرگ است و گران و دشوار عَلَى الْمُشْرِكِينَ بر شرک
آرندگان مَا تَدْعُوهُمْ آنچه میخوانی ایشانرا إِلَيْهِ بسوی آن از توحید و نفی شرک اللَّهُ يَجْتَبِي خدای میکشد و جمع
إِلَيْهِ بسوی آنچه تو میخوانی یا بدین درست و راست مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد یا میگزیند برای دوستی خود یا
بجهت رسالت از که اراده کند وَيَهْدِي و راه نماید بتوفیق و ارشاد إِلَيْهِ بدین حق مَنْ يُنِيبُ هر که باز گردد
بحق و روی آرد بسوی او یعنی هر که از همه اعراض کند و او را خواند حق سبحانه راه راست نماید بدو نظم تخت
از طالبی از جمله بگذرد بدو آورد کز آن حضرت ندا آید که ای سرگشته راه اینک وَمَا تَفَرَّقُوا و پراکنده نشدند امم گذشته چون
عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن یعنی جدا نگشتند از دین إِلَّا مگر مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ از پس از آنکه آمد بدیشان دانش
از اخبار پیغمبران یا از دین برنگشتند یهود و نصاری مگر بعد از آنکه دانستند پیغمبر را از آیات توریه و انجیل یا بعد از علم
بآنکه تفرق ضلال محض است بَغْيًا و این برگشتن از روی ستمکاری و جباری بود که واقع است بَيْنَهُمْ میان ایشان
یا بطلب جاه و ریاست یا بسبب حسدی که بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم داشتند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه کلمه بودی که پیش
وی کرده است یعنی وعده مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو در مهلت دادن ایشان إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا زمانی نام برده که
آخر عمر است یا روز قیامت لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب مبطل و خلاص محق وَإِنَّ الَّذِينَ و
بدرستی آنانکه أُورِثُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب یعنی قرآنرا مِنْ بَعْدِهِمْ از پس امتان گذشته مراد کافران زمان
آنحضرت که قرآن بدیشان دادند و ایشان لَفِي شَكٍّ هر آینه در شکند مِنْهُ از دین یا از قرآن یا از پیغمبر مُرِيبٍ
شکی در تهمت افکنده فَلِذَٰلِكَ پس برای این تفرق که از ایشان واقع شده فَادْعُ پس بخوان خلق را باتفاق
بر ملت اسلام وَاسْتَقِمْ و مستقیم باش بر دعوت كَمَا أُمِرْتَ همچنانکه فرموده شده بآن در بیان آورده که ولید
مغیرة با آنحضرت گفت که از دین و دعوی که داری رجوع کن تا من نصفی از اموال خود بتو دهم و شیبة بن ربیعة وعده کرد

تا اگر بد بت پدر را نخ باز آیی دختر خود را در عقد تو آرم این آیه نازل شد که بر دعوت خود مقیم و در دین و ملت مستقیم باش وَلَا تَتَّبِعْ
و پیروی مکن أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای باطل ایشان وَقُلْ آمَنْتُ و بگو که گرویده‌ام بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه فرستاده است خدای مِنْ
كِتَابٍ از کتاب برعقب و بر انبیا پیش از من یعنی بجمیع کتب منزله ایمان دارم حق سبحانه در همه کتابها بتوحید حکم کرده است وَ
أُمِرْتُ و فرموده شده‌ام لِأَعْدِلَ بآنکه عدل کنم و سویه نگاه دارم بَيْنَكُمْ میان شما یعنی اشراف و اراذل را بحق خوانم
یا در تبلیغ شرایع و حکومات میل نکنم اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ خدای تعالی آفریدگار ما و شما ست لَنَا أَعْمَالُنَا ما راست جزای کردارهای ما
وَلَكُمْ و مر شما راست أَعْمَالُكُمْ پاداش اعمال شما لَا حُجَّةَ هیچ خصومتی نیست بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ میان ما و شما یعنی ظاهر
شد و احتجاج را مجال نماند و اگر کسی خلاف کند از روی عناد و ستمکاری خواهد بود اللَّهُ يَجْمَعُ خدای جمع کند بَيْنَنَا
میان ما بقیامت وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوی اوست بازگشت همه نزد بعضی عدم احتجاج منسوخ است بآیه قتال وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ
و آنانکه از کفار خصومت کنند و جدال ورزند فِي اللَّهِ در دین خدای عز و جل مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ از پس آنکه اجابت کرده اند
لَهُ مر قول خدا را یعنی در روز میثاق اقرار آورده اند بربوبیت یا مراد یهود اند که سخن خدا را اجابت نمودند
در توریت و بمحمد ایمان آورده اند یا آنکه مجادله میکنند پس از آنکه خدای اجابت کرد دعاء رسول خود را باظهار معجزات
دلالت کننده بر صدق او حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ حجة ایشان باطل است عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان چه بعد از ظهور
آیات ابدی حجج خصمان عناد محض است وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ و بر ایشان خشم خدای بسبب مجادله در ابطال دین وَلَهُمْ و مر
ایشان راست بر کفر ایشان عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت که آن آتش دوزخ باشد اللَّهُ خدای الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ آن
کس است که فرو فرستاد کتاب از آسمان بِالْحَقِّ براستی و درستی وَالْمِيزَانَ و منزل کرد اند ترازو را که موزونات
بآن بسنجند تا در باره خرید و فروخت ستم نورزند محققان برآنند که مراد از میزان عدل است در معاملات و از عدل و راستی
بمیزان کنایه کرد که آلت عدالت است و انزال عدل عبارت باشد از فرمودن بدان و در عین المعانی آورده که مراد از میزان محمد
است که قانون عدل بدو تمهید می یابد و انزال او ارسال اوست وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا کرد ترا و چه دانی لَعَلَّ السَّاعَةَ
شاید بود قیام قیامت قَرِيبٌ نزدیک بود امام زاهد فرموده که لعل برای تحقیق است یعنی البته بساعتی که در آن قیامت قایم شود
نزدیک است يَسْتَعْجِلُ شتاب میکنند بِهَا الَّذِينَ بساعت یعنی بآمدن لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا جمعی که ایمان ندارند بآن یعنی استعجال
از روی استهزاء و تکذیب است یا میخواهند که پیغمبر وقتی معین کند تا آن وقت بیاید و قیامت نیاید و ایشان را بدو حجت
بود وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول او مُشْفِقُونَ ترسانند مِنْهَا از قیامت چه نمیدانند
که خدای با ایشان چه کند و محاسبه و مجازات بر چه وجه بود وَيَعْلَمُونَ و میدانند أَنَّهَا الْحَقُّ آنکه آمدن ساعت
راست أَلَا إِنَّ الَّذِينَ بدانید که بتحقیق آنانکه يُمَارُونَ خصومت و جدال مینمایند فِي السَّاعَةِ در آمدن قیامت لَفِي
ضَلَالٍ بَعِيدٍ هر آینه در گمراهی دور از صواب اند اللَّهُ لَطِيفٌ خدای داناست بانیکو کاری بِعِبَادِهِ به بندگان خود

و در فصول آورده که لطیف چهار معنی دارد اول مهربان امام قشیری فرموده که از لطف اوست که پیشتر از کفایت دهد و کمتر از
قوت کار فرماید دوم نوازنده و کدام نوازندگی باشد برابر آنکه بندگان را بخود اضافت فرمود سیوم باریک دان و دوربین خفیات
امور را داند و اسرار صدور بر وی پوشیده نماند چهارم پوشیده کار کسی بر قضا و قدر او راه نبرد و در کار او چه و چون
دخل ندارد نظم کسی زچون و چرا دم نمیتواند زد که نقش کون حوادث ورای چون و چراست چرا بگو که چرا دست بسته
قدرت زچون ملاف که چون نیز پایمال قضاست در موضح آورده که لطیف آنست که غوامض امور را بعلم داند و جرایم جمهور را
بحلم در گذارند در ترجمه رشف فرموده که لطیف آنست که علم شاملش محیط غوامض مصالح بود و حکمت باهره اش مشتمل بر
عوائد منافع باشد در کشف الاسرار آورده معنی لطیف برین وجه آورده که نعمت بقدر خود داد و شکر بقدر بنده خواست درین
آیه نکات بسیار و فواید بیشمار است و حواله اطلاع بمطالعه جواهر التفسیر میرود يَرْزُقُ و روزی میدهد بلطف
خود مَنْ يَشَاءُ هرکرا بخواهد که روزی دهد وَهُوَ الْقَوِيُّ و اوست توانا در لطف و مرحمت الْعَزِيزُ غالب در حکم و ارادت
مَنْ كَانَ يُرِيدُ هرکه باشد که خواهد بعمل خود حَرْثَ الْآخِرَةِ کشت خیر آن سرای یا پاداش او را نَزِدْ لَهُ بیفزاییم مر او را
فِي حَرْثِهِ در زرع خیر یا در ثواب آخرت از ثواب آن جهان بذکر حرث جزا داد و از جهت تمثیل چنانچه کشت دانه
را بی افزاید تا یکی از آن بسیار میشود همچنین عمل مؤمن روز بروز نزد خدای افزون میکند تا حدی که یک ذره برابر کوه
احد شود وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا و هرکه باشد که خواهد بکند از خود نیکی دنیا و سعی کند در حصول متاع آن نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم
او را از دنیا آنچه بقسمت ازلی نصیب او باشد وَمَا لَهُ و نیست مر او را فِي الْآخِرَةِ در آن سرای مِنْ نَصِيبٍ هیچ بهره
مراد کافرانند که همین دنیا خواهند و بس یا منافقانی که در غزوها با مؤمنان اتفاق نمودندی و غرض ایشان غنیمت بودی
و پس درین دو آیه فرمود که هر که دنیا خواهد آنچه تقدیر کرده باشیم بوی دهیم و از نعمت آخرت بی بهره ماند و هر که
آخرت طلبد نصیب خود از دنیا ببرد و در عقبی زیاده از آن زیاده فیض یابد بیت دنیا طلبی بهره دنیات دهند
عقبی طلبی هر دو بیک جا دهند نه چنانست که کافران تصور کرده اند أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ آیا ایشان را انبازانند یعنی
ایشان را دیوان هستند که در معصیت شریک ایشانند شَرَعُوا لَهُمْ نهاده اند برای ایشان یعنی بیاراسته اند در دل ایشان
مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ از کیش جاهلیت آنچه دستوری نداده است و نفرموده بِهِ اللَّهُ بآن خدای هیچکس را مانند
شرک و انکار بعث و عمل برای دنیا و تحریم بحیره و سائبه و امثال آن وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ و اگر نه کلمه راست بودی یعنی قضای
سابق بتاخیر مکافات ایشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شده بودی میان کافر و مؤمن یا میان مشرکان و شرکاء ایشان و هر یک
جزا بسزا یافته بودند اما وعده فصل میان ایشان در قیامت است وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستی که ستمکاران یعنی کافران لَهُمْ
مر ایشانراست در آن روز عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که دایم و بی انقطاع باشد تَرَى الظَّالِمِينَ به بینی مشرکان را در
قیامت مُشْفِقِينَ ترسان و هراسان مِمَّا كَسَبُوا از جزای آنچه ایشان کرده باشند وَهُوَ و وبال اعمال

ایشان واقع بهم ط سنده است بدیشان والذین آمنوا وآنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و عملهای ستوده کردند فی روضات
الجنات ج در مرغزارهای بهشتها اند یعنی خوشترین بقعها و نزهت ترین لهم مر ایشانراست در بهشت ما یشاؤن
آنچه مذکور شد از کرامت بهشتیان هو الفضل الکبیر ط آنست فضل بزرگ که حق سبحانه بر بندگان تفضیل فرموده و در
جنب آن نعیم فانی دنیوی بغایت حقیر و قدر مایه است ذلک آن ثواب که خداوند الذی یبشر الله آنست که مژده
میدهد خدای بدان عباده بندگان خود را الذین آمنوا آنانکه ایمان آورده اند وعملوا الصالحات ط و کارهای شایسته
کرده و تقدیم خبر باین کرامت جهت ازدیاد سرور مؤمنانست و آنکه دانند که عمل ایشان ضایع نیست پس در مراسم
عبودیت اجتهاد نمایند بر وظائف عبادت بیفزایند نظم کار نیکو کن اگر مرد نکو میطلبی که جزا هرچه نکوتر
به نکوکار دهند کار اگر نیست ترا در طمع اجر مباش مزد مزدور بیاندازه که دارد دهند امام ثعلبی از قتاده رحمه الله
نقل میکند که گروهی از مشرکان اجتماع نموده گفتند باید که بکنند که هیچ دریافته اید که محمد بر عملی که مباشر آنست از دعوت
ابلاغ مزدی میخواهد یا نی آیة آمد که قل لا اسألکم بگو نمیخواهم شما را علیه بر رسانیدن پیغام اجرا مزدی
و هیچ پیغمبر نیز برای دعوت مزدی نخواست و در تبیان از ابن عباس نقل فرموده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بمدینه آمد اکابر انصار بخدمت سید اختیار آمده گفتند تو پسر خواهر مایی و در دین همراه مایی و می بینیم که اخراجات تو بسیارست
و مداخل کم اگر فرمایی قدری از اموال خود بطیب نفس و انشراح صدر جمع کرده بیاریم و بخدمت علیه سپاریم تا در حوایج
صرف کنند و خاطر عاطر را از ان ممر فراغتی دست دهد این آیة نازل شد که بگو بر تبلیغ احکام از کسی مزد طمع ندارم الا المودة
لیکن دوستی میطلبم فی القربی در خویشی یعنی قریش باید که مرا دوست دارند بجهت قرابتی که با ایشان دارم و چون بصله
رحم افتخار میکنند و مرا بهیچ بطنی از قریش نیست الا مر رشتهٔ قرابت هست پس باید که مرا یاری دهند بر دشمنان و با من
دشمنی نکنند این معنی بنسبت قول قتاده بسیار واضح است و گفته اند مراد مودت ثابته است در ذوی القربی یعنی مزد رسالت
نمیخواهم لیکن خویشان مرا دوست دارید و از ابن عباس منقولست که صحابه بعد از نزول این آیة گفتند یا رسول الله خویشان
شما که مودت ایشان باید کدام اند فرمود که علی و فاطمه و دو پسر ایشان مراد حسن و حسین اند علیهم ~~السلام~~ و در تفسیر ثعلبی
آورده که خویشان حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بنو هاشم اند و بنو المطلب که خمس برایشان قسمت باید کرد و نزد بعضی مراد
از قربی تقربست بخدای یعنی دوست دارید که تقرب کنید باعمال صالحه ومن یقترف وهرکه کسب کند حسنة نیکی را یعنی
طاعتی و در عین المعانی آورده که حسنه اینجا محبت آل پیغمبرست که هر کرا آن باشد نزد له زیاده کنیم مر او را فیها در آن
حسنة یعنی برای او حسنه حسنا ط نیکویی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است
مر کننده کارها را شکور ط پذیرنده طاعت فرمان برداران ام یقولون افتری بلکه میگویند کافران که بربست محمد و
بربست بلند علی الله کذبا ط بر خدای دروغی بدعوی نبوت یا بنزول قرآن فان یشاء الله پس اگر خواهد خدای

یختم علی قلبک ط مهر نهد بر دل تو اگر افترا کنی و قرآن بر تو فراموش گرداند یا مهر نهد بر دل تو بصبر و شکیبائی تا آزار
و جفای ایشان متضرر نگردی و در حقایق سلمی از سهل بن عبد الله نقل میکند که مهر شوق ازلی و محبت لم یزلی بر دل تو نهد
تا التفات بغیری نکنی و از اجابت و ابای خلق فارغ گردی ویمح الله الباطل و محو میکند خدای ناراستی را ویحق الحق و
اشکار میکند و ثابت میگرداند حق را بکلماته ط بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم قضا که هیچکس دفع آن نتواند کرد انه بدرستی که خدای تعالی علیم
بذات الصدور ط داناست بهرچه در دلهاست یعنی راستی تو و غلط افترای ایشان بتو باو مخفی نیست در
عین المعانی از ابن عباس روایت کرده که بعد از نزول آیة قل لا اسألکم علیه اجرا در خاطر کسی چنین خطور کرده بود که پیغمبر ما را
بدوستی خویشان خود می فرماید تا بعد از وی فرمان ایشان بریم و بر ما حکم کنند جبرائیل آنحضرت را خبر کرد از اهتمام ان جمع بدین
آیة و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم با ایشان گفت و ایشان گفتند یا رسول الله گواهی میدهیم که تو راستگویی و ما ازین اندیشه
توبه کردیم این آیة نازل شد که وهو الذی و او ست آنکسی که بمحض کرم یقبل التوبة قبول میکند توبه را عن عباده از
بندگان خود چون بتوبه باز گردند و از گناهی ندامت ورزند آن بازگشت را در پذیرد ویعفو و فرو گذارد عن السیئات
از بدیهای ایشان یعنی بعد از توبه جریمهای ایشان در گذارند ویعلم ومیداند ما تفعلون ط آنچه کنید بعد از آن از نیکی
و بدی و حفص بتا میخواند یعنی خدای میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه ویستجیب الذین آمنوا و اجابت کند خدای درخواست
آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و کردند عملهای پسندیده ویزیدهم و زیاده کرد اند سؤل ایشانرا من فضله ط
از فضل خود یعنی بدهد ایشانرا آنچه جزایست خواسته اند تشنه باشند از رؤیة و سلام والکافرون و ناگرویدگان
لهم عذاب شدید ط مر ایشانراست عذاب سخت که ذل حجاب و دوام عتاب است و هیچ عتاب بدتر از مذلت حجاب نیست
نظم نه هیچ رنج تو مطلق دلم نتابد روی بجز آنکه بندگی در حجاب خود مانشی اصحاب صفه رضی الله عنهم بفقر و فاقه
میگذرانیدند روزی در خاطر ایشان گذشت که چه باشد که ما توانگر شویم و مال خود بفلان و فلان خیر تصدق کنیم ولو و
اگر بسط الله الرزق بگشادی خدای روزی را لعباده برای بندگان خود و بر ایشان فراخ کردی لبغوا هرآینه
ستم کردندی فی الارض در زمین و باستیلا و استعلا بیرون آمدندی تا تکبر ورزیدندی و فساد کردندی و این
در غالب است چون ذی النورین و عبد الرحمن بن عوف مال دار ترین مردم بودند و هرگز از ایشان بغی و طغیان ظاهر نشد و گفته
اند مال دنیا بمثابه بارانست که بر تمام زمین بارد و از هر قطره از آن گیاهی روید نظم باران که در لطافت طبعش خلاف
نیست در باغ سبزه روید در شوره بوم خس و چون اغلب طباع خلق بجانب هوا و هوس مایل است و پرورش صفات
سبعی و بهیمی بر ایشان غالب و مال دنیا درین ابواب قوی ترین اسبابست پس اگر حق سبحانه و تعالی روزی بر بندگان
فراخ کردی اکثری باغی و یاغی شدندی از حکمت قسمت نمود چنانچه نفرموده ولکن ینزل و لیکن فرو میفرستد روزی را
بقدر باندازه ما یشاء ط آنچه میخواهد برای آنکه میخواهد انه بعباده بدرستی که او ببندگان خود خبیر

داناست وباحوال ایشان بَصِیرٌ بینا یعنی می بیند ومیداند که هرکس راچه باید وچند باید وَهُوَ الَّذِی یُنَزِّلُ الْغَیْثَ واوست انکی
که فرو میفرستد باران را مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا پس ازانکه نومید شوند ازآمدن آن وَیَنْشُرُ رَحْمَتَهُ و میپراکند رحمت خود یعنی باران را منتشر کرد اند
درکوه وبیابان وَهُوَ الْوَلِیُّ واوست دوست مؤمنان وسازنده کار ایشان بفرستادن باران ونشر رحمت واحسان الْحَمِیدُ
ستوده بهمه زبان باستایده سپاس داران وَمِنْ آیَاتِهِ واز دلائل قدرت ونشانهای قدرت او خَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
آفریدن آسمانها و زمینهاست وَمَا بَثَّ وانچه پراکنده کرد فِیهِمَا در آسمان وزمین مِنْ دَابَّةٍ از جنبندگان
یعنی زندگان چون ملائکه وجن وانس وسایر حیوانات وَهُوَ واو یعنی خدای عَلٰی جَمْعِهِمْ بر جمع کردن ایشان در عرصه
محشر اِذَا یَشَاءُ هرگاه خواهد قَدِیرٌ تواناست ومتمکن ازان وعبرا عاجز دران وَمَا اَصَابَکُمْ وهرچه بشما میرسد
ای مؤمنان مِنْ مُصِیبَةٍ از مصیبت وآفتی بمال یا تن یا اهل وعیال فَبِمَا کَسَبَتْ اَیْدِیکُمْ پس بسبب آنست که کسب کرده
دستهای شما یعنی بشامت معاصی است وهرچند بعضای منست اما عقوبت گناهان شماست وَیَعْفُوا وعفو میکند ودر
میگذرد عَنْ کَثِیرٍ از بسیاری گناهان شماست واگر بیگناهی را زیانی رسد موجب زیادتی اجر خواهد بود امام ابی اللیث
در تفسیر خود آورده که مرتضی علی کرم الله وجهه فرمود که امید وارترین آیتی که خدای تعالی بر پیغمبر فرستاد این آیتست
زیرا که خبر داد که بسبب بعضی گناه مصیبت میرسانم وازبسیاری عفو میکنم وروی ازان کریم تر نیست که گناهی که بیکبار عفو کرده باشد دیگر
باره عقوبت کند بران درعقبی وَمَا اَنْتُمْ ونیستید شما ای کافران بِمُعْجِزِینَ عاجز کنندگان خدای را از انتقام یا از عذاب
کردن مستحق فِی الْاَرْضِ در زمین وَمَا لَکُمْ ونیست شما را مِنْ دُونِ اللهِ بجز خدای مِنْ وَلِیٍّ هیچ دوستی که کار سازند
در دنیا وَلَا نَصِیرٍ ونه یاری که عذاب باز دارد در عقبی وَمِنْ آیَاتِهِ الْجَوَارِ واز نشانهای توانائی او کشتیهاء روانست فِی
الْبَحْرِ در دریا کَالْاَعْلَامِ مانند کوهها در عظمت اِنْ یَشَأْ اگر خواهد خدای یُسْکِنِ الرِّیحَ ساکن کرداند
بادی را که سبب رفتن کشتی است وچون آن باد ساکن شود فَیَظْلَلْنَ پس گردند کشتیها رَوَاکِدَ استادگان
عَلٰی ظَهْرِهِ بر پشت آب واهل کشتی در گرداب اضطراب افتند اِنَّ فِی ذٰلِکَ بدرستی که در سخن ریاح واجراء سفاین
لَاٰیَاتٍ هراینه دلالتهاست لِکُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را در کشتی شَکُورٍ سپاس دارنده بوقت خروج از کشتی
اَوْ یُوبِقْهُنَّ یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها یعنی اهالی انرا بِمَا کَسَبُوا بسبب آنچه کردند از معاصی وَیَعْفُ ودر میگذارد
عَنْ کَثِیرٍ از بسیاری گناهان اهل کشتی ونکنه اند نجات میدهد بسیاری را از غرقه شدن پس اگر خواهد خلاص دهد
مؤمنان را واگر خواهد هلاک کند کافران را بانتقام کشیده باشد ازایشان وَیَعْلَمَ الَّذِینَ یُجَادِلُونَ وتا بدانند آنها که خصومت
میکنند فِی آیَاتِنَا در دلائل قدرت ما که در محل نزول بلا مَا لَهُمْ نیست مر ایشان را مِنْ مَحِیصٍ هیچ گریز گاهی
فَمَا اُوتِیتُمْ پس آنچه داده شده اید مِنْ شَیْءٍ از چیزی که تعلق بدین جهان دارد چون مال وفرزند فَمَتَاعُ
الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا پس آن برخورداری زندگانی دنیاست یعنی نماند وابد ازان تمتع میکیرید وَمَا عِنْدَ اللهِ وآنچه نزد یک

خداست

خدا است از ثواب آخرت ونعیم بهشت خَیْرٌ بهتر است وَاَبْقٰی وپاینده تر لِلَّذِینَ آمَنُوا برای آن کسان که گرویدند
وَعَلٰی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ وبرآفریدگار خود توکل میکنند وَالَّذِینَ وبرای آنانکه یَجْتَنِبُونَ پرهیز میکنند وبازکسی میروند کَبَائِرَ الْاِثْمِ
از گناهان بزرگ وَالْفَوَاحِشَ وازکارهای زشت وَاِذَا مَا غَضِبُوا وچون خشم گیرند از سرمان بسبب رنجی وزیانی ویکی
که بدایشان رساند هُمْ یَغْفِرُونَ ایشان در میگذرانند از ان عفو میکنند در لباب آورده که در باره ابو بکر صدیق است که او
را بانفاق تمام مال ملامت کردند وبشتم رسانیدند واو حلم ورزید ومتعرض ایشان نمیکشت نظم مستغرق کار خود چنانم که دگر
پروای ملامت گری کارم نیست وَالَّذِینَ اسْتَجَابُوا وبرای آنانکه اجابت کردند لِرَبِّهِمْ مر پروردگار خود را مراد انصاراند که
حضرت پیغمبر ایشانرا بایمان خواند وفی الحال بطوع ورغبت قبول نمودند وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وبپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند
بشرائط وارکان در اوقات آن وَاَمْرُهُمْ وکار ایشان شُورٰی بامشورتست بَیْنَهُمْ میان ایشان یعنی هر کاری که
کنند بصواب دید یک یکدیگر کنند وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ وازانچه عطا کرده ایم ایشانرا از اموال یُنْفِقُونَ نفقه میکنند در راه خدای وَ
الَّذِینَ وبرای آنانکه اِذَا اَصَابَهُمُ الْبَغْیُ چون برسد ایشانرا ستمی از کافران هُمْ یَنْتَصِرُونَ ایشان اندشمن انتصاف
خود انصاف خود بستانند یعنی ازایشان انتقام کشند زیرا که انتقام از کفار فرض است وجهاد کردن با ایشان لازم وَجَزَاءُ سَیِّئَةٍ
وپاداش کردار بد سَیِّئَةٌ مِثْلُهَا کرداریست مانند آن لفظ سیئه در ثانی با آنکه نه سیئه است بر سبیل ازدواج کلام است چنانچه
فان عاقبتم فعاقبوا فَمَنْ عَفَا پس هرکه عفو کند از ستمکار خود که مسلمان باشد وترک انتقام نماید از وی وَاَصْلَحَ وباصلاح
آرد میانه خود وظالم خود را فَاَجْرُهُ عَلَی اللهِ پس مزد او بر خدای است وعده مبهم دلالت بر شرف وعظمت موعود دارد حسن
بصری رحمه الله تعالی نقل میکند که روز قیامت ندا خواهد رسید که هرکه بر خدای مزدی دارد گو برخیز وبستان برنخیزد مگر کسی که
عفو کرده باشد از مظلمه نظم عفو از گناه سیرت اهل فتوتست بی حلم وعفو کار فتوت تمام نیست بگذر ز جرم خصم وکرم کن
که کنند اند در عفو لذتی است که در انتقام نیست اِنَّهُ بدرستی که خدای لَا یُحِبُّ الظَّالِمِینَ دوست نمیدارد ظالمانرا وستمکارانرا
یعنی کسانی را که ابتدا کنند بستم یا در انتقام از حد درگذرند وَلَمَنِ انْتَصَرَ وهرکه کینه کشد از ظالم بَعْدَ ظُلْمِهِ پس ازانکه بروی ستم
کرده باشند فَاُولٰئِکَ پس آن گروه کینه کشندگان مَا عَلَیْهِمْ نیست بر ایشان مِنْ سَبِیلٍ هیچ راهی بعتاب وملامت با ایشان
راکناهی نیست اِنَّمَا السَّبِیلُ جز این نیست که معاتبه بعتاب ومعاقبه عَلَی الَّذِینَ بر کسانی است که ابتدا یَظْلِمُونَ النَّاسَ ستم کنند
بر مردمان وَیَبْغُونَ فِی الْاَرْضِ وافزونی جویند وازحد درگذرند در زمین بِغَیْرِ الْحَقِّ بی حق وجهی اُولٰئِکَ ان گروه موصوف
بظلم وبغی لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ اَلِیمٌ عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ وَلَمَنْ صَبَرَ وهرکه شکیبائی کند بر آزار
مردمان وَغَفَرَ ودرگذرد از ظلم ایشان وانتقام نکشد اِنَّ ذٰلِکَ بدرستی که این صبر وغفران لَمِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ از بعضی
کارهاست امام زاهد رحمه الله میگوید که از کارهای مردان مردست وهرکس را این قوت نباشد که جفا کشد ووفا کند نظم
فنا خویم وملامت کشیم وخوش باشیم که در طریقت ما کافریست رنجیدن وَمَنْ یُضْلِلِ اللهُ وهر کرا فرو گذارد خدای فَمَا لَهُ

پس نیست مر او را من ولی هیچ دوستی که کارسازی کند من بعده پس از فرو گذاشتن خدای مر او را وتری الظالمین و بینی
تو مر کافران را لما رأوا العذاب آنهنگام که ببینند عذاب یعنی روز قیامت یقولون گویند هل الی مرد ایا هست بسوی
باز گشتن بدنیا من سبیل هیچ راهی یا چاره تا برویم و تدارک مافات کنیم وتریهم و بینی کفار را که در آن روز یعرضون
عرض کرده میشوند علیها بر آتش دوزخ کنایت غیر مذکور است جهة وضوح چه معلوم است که عرض کافران بر
آتش خواهد بود خاشعین در حالتی که فروتنان باشند و حقیران من الذل از خواری و رسوایی ینظرون مینگرند
بسوی آتش من طرف خفی از نگریستن پنهان یعنی بکرانه چشم بدوزخ مینگرند و از هول و هیبت آن زهره ندارند که تمام
ندارند ضحاک فرموده که وقتی که ایشان را بدوزخ ببرند و از هول و هیبت ... که مراد از طرف خفی چشم دل است چه کافران
نابینا محشور خواهند شد پس حال دوزخ بشناسند بدل چنانچه نابینا در دنیا حالات مختلفه مردم فهم میکنند وقال الذین امنوا و
چون ایشان را برین حال ببینند گویند اهل ایمان که ایمان آورده اند یعنی چون زیانکاران ببینند گویند ان الخاسرین بدرستی که زیانکاران
الذین خسروا آنانند که زیان کردند انفسهم در نفسهای خویش واهلیهم و کسان خود یوم القیمة روز قیامت
زیان در نفسها آنست که خود را بعبادت بتان مستوجب آتش دوزخ کردانیدند و زیان در اهالی آنکه دوزخی اند با آنکه ایشان را
از ایمان باز داشتند و اگر بهشتی اند بآنکه از دیدار ایشان محروم ماندند الا ان الظالمین بدانید بدرستی که ستمکاران یعنی مشرکان
فی عذاب مقیم در عذاب پیوسته اند یعنی باقی و بی انقطاع وما کان لهم و نباشد مر این کافران را من اولیاء هیچ دوستان
و مددکاران که بوقت عذاب ینصرونهم یاری کنند ایشان را من دون الله بجز خدای یعنی کسی نتواند که عذاب از ایشان
باز دارد غیر خدای و خدای از ایشان نه باز دارد ومن یضلل الله و هر کرا گمراه سازد خدای فما له من سبیل پس
نیست او را راهی بنجات و نجاح استجیبوا اجابت کنید لربکم پروردگار خود را یعنی در پذیرید آنرا که امر
کرده از ایمان و توحید من قبل ان یأتی پیش از آنکه بیاید یوم لا مرد له روزی که باز کردانیدن نیست مر او را من
الله از نزدیک خدای یعنی بوقوع آن حکم کرده باطل نمیشود مالکم نیست شما را من ملجأ هیچ پناهی و گریزگاهی
یومئذ آن روز وما لکم و نیست شما را من نکیر هیچ انکاری در آنچه کرده اید یعنی عملهای خود را منکر نتوانید شد
چه کرام الکاتبین در صحایف نوشته باشند و اعضا و جوارح شما نیز بر آن گواهی دهند فان اعرضوا پس اگر روی بگردانند
از قبول اجابت و دعوت تو باکی نیست فما ارسلناک پس ما نفرستادیم ترا علیهم بر ایشان حفیظا نگاهبانی که از عمل بد
ایشان را نگاه داری ان علیک نیست بر تو الا البلاغ مگر رسانیدن احکام و تو رسانیده وانا و بدرستی که ما
اذا اذقنا الانسان چون بچشانیم کافر را یعنی بدهیم منا از نزدیک خود رحمة صحت و توانگری فرح بها خوش
شود بدان شادی کند وان تصبهم و اگر برسد ایشان را سیئة بدی چون مرض و فقر و محنت بما قدمت ایدیهم
بانچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال ناشایست فان الانسان پس بدرستی که انسان یعنی کافر کفور

ناسپاس است و ناکس ویده نعمت را و میشاید که مراد از انسان جنس مردمان باشد و اغلب ایشان آنانند که نعمت را فراموش کنند و
محنت را بر یک شمرند ابو منصور ماتریدی رحمه الله تعالی فرموده که کفران مومن آنست که ترک شکر کند لله مر خدای راست
ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها یخلق ما یشاء می آفریند آنچه بخواهد یهب می بخشد لمن یشاء
هر کرا خواهد اناثا دختران بی پسران چون لوط ویهب لمن یشاء و می بخشد هر کرا اراده کند الذکور پسران بی دختران
چون ابراهیم او یزوجهم یا جفت کند اولاد ایشان را ذکرانا واناثا پسران و دختران یعنی هم پسر بخشد و هم دختر چون حضرت
پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم اینجا بمشیت باز بسته نیست چنانکه در دادن دختر تنها و پسر تنها زیرا که آنجا اگر دختر دهد والدین را
داعیه پسر باشد یا پسر دهد ایشان را آرزوی دختر بود پس بمشیت خود باز بست یعنی هرچه خواهم دهم اینجا که از هر دو داد مادر و
پدر را مشتهی نماند که نفی آن باید کرد ویجعل و میکرداند من یشاء هر کرا خواهد عقیما بی فرزند چون یحیی انه علیم
بدرستی که خدا داناست بانچه میدهد قدیر توانا بر آنچه سازد و دانائی او از جهل مقدس و مبرا و توانائی او از عجز منزه
و مبرا نظم علم او بر طرف از شائبه جهل و فتور قدرتش پاک از آلایش نقصان و قصور آورده اند که یهود سید عالم را
صلی الله علیه و سلم گفتند چرا خدای تو بی واسطه با تو سخن نمیکوید یا در تو نمینگری چنانچه با موسی میگفت و موسی او را میدید
حضرت فرمود که موسی سخن حق شنید ولی او را ندید آیت آمد وما کان لبشر و نیست و نشاید مر آدمی را ان یکلمه الله
آنکه سخن کوید خدای با وی مواجهة در دنیا یعنی او را ببیند پس سخن گفتن خدای با بشر نبود الا وحیا مگر بوحی و آن کلامی
است خفی که بسرعت دریابند بطریق الهام یا بالمنام او من وراء حجاب یا سخن کوید با وی از وراء حجاب یعنی آدمی در حجاب بود
چنانچه با موسی سخن گفت و او در پس ده حجاب نور بود و در موضعی آورده که خدای ما با پیغمبر ما سخن گفت از وراء حجابی یعنی حضرت
رسالت میان دو حجاب بود که سخن خدای می شنید حجابی از زر سرخ و حجابی از مروارید سفید و میان هر دو حجاب
هفتاد ساله راه او یرسل رسولا یا خدای فرستد رسول بدان کس از ملائکه فیوحی باذنه پس وحی کند ملک مرسل بمرسل الیه
بدستوری خدای ما یشاء آنچه خواهد خدای انه علی بدرستی که خدای برتر است از صفات مخلوق و غالب است
در ایصال وحی حکیم داناست بتکلم یا بیرون رعی حکمت بر وجهی که باید وکذلک و همچنانکه وحی کردیم به پیغمبران پیش از تو
اوحینا الیک وحی کردیم بسوی تو روحا قرآنرا من امرنا بفرمان ما قرآنرا روح گفت زیرا که دلها بدو زنده کردد چنانچه تنها
بروح حیات می یابد ما کنت تدری نبودی تو که بدانی قبل از وحی ما الکتاب که چه چیز است قرآن یعنی چون قرآن منزل نبود
و ندانستی آنرا یا نوشته ازل در سعادت و شقاوت معلوم تو نبود ولا الایمان و ندانستی دعوت کردن بایمان یا شرایع ایمان
و معالم آن عالم نبودی یا بشناختی اهل ایمان را یعنی معلوم نداشتی که کدام کس با تو ایمان آرد ولکن جعلناه و لیکن کردانیدیم
ما کتاب یا ایمان را نورا نهدی به روشنایی که راه نماییم بدان من نشاء هر کرا خواهیم من عبادنا از بندگان ما چون انرا
قبول کند بطریق دین راه یابند وانک لتهدی و بدرستی که تو بوحی ما میخوانی مردمان را الی صراط مستقیم براهی راست

دعوت از نوع عام است مر خلق را و هدایت از نوع خاص است هر کرا خواهیم و صراط صراط مستقیم دین اسلام است یا راهی که طالب را بس
منزل مقصود رساند صِرَاطِ اللّٰهِ و آن راه خدای است الَّذِي آن خدائی لَهُ که مر او راست مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ آنچه
در آسمانها و زمینهاست أَلَا إِلَى اللّٰهِ بدانید که بسوی خدای تَصِيرُ الْأُمُورُ ط باز گردد کارهای خلائق در آخرت و نزد محققان
بازگشت همه امور در همه اوقات و احوال بحضرت اوست و بارتفاع حجب و وسائط مشاهده این معنی دست دهد بیت صورت
کثرت حجب وحدتست غیبت تا مانع زحضورت دیدهٔ دل باز کشا و به بین تر الی الله تصیر الامور ۵ ۵ سورة الزخرف
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ۵ حٰمٓ حروف مقطعه برای تنبیه و اعلام
است تا سامع را از خواب غفلت برانگیزاند و قول ثعلبی که در لغت قد و است تائید این سخن میکند آنجا که در مورد حروف تهجی
برای تنبیه آید در معرض الانس بحا و میم تنبیه میکند بر استماع کلام عظیم در کشف الاسرار فرموده که حا اشارت بحیات حق است
و میم علک او قسم یاد میکند بحیات بی زوال و ملک بی انتقال خود وَالْكِتٰبِ الْمُبِينِ و بقرآن روشن و هویدا بدلائل اعجاز یا روشن
کننده احکام شرع و اشکار اسازنده طریق هدایت جواب قسم چیست إِنَّا جَعَلْنٰهُ بدرستی که فرستادیم این کتاب را قُرْءٰنًا
عَرَبِيًّا قرآن بلغت عرب لَعَلَّكُمْ تا شاید که شما تازی زبانید تَعْقِلُونَ ط دریابید معانی آنرا یا فهم کنید صحت نبوت
محمد را صلی الله علیه و سلم با آنچه مشاهده کنید در و از آثار فصاحت و سلاست و اطوار بلاغت و جزالت وَإِنَّهُ و بتحقیق که
قرآن فِي أُمِّ الْكِتٰبِ در اصل همه کتب سماوی یعنی در لوح محفوظ که این است از تعیین لَدَيْنَا نزدیک ما لَعَلِيٌّ هر آینه
برتر و بلند است حَكِيمٌ محکم کرده شده که در و تناقض نیست یا ناسخی است که رقم نسخ بر وی کشیده نشود أَفَنَضْرِبُ آیا
باز نهیم یعنی باز داریم عَنْكُمُ الذِّكْرَ از شما قرآنرا صَفْحًا باز داشتنی أَنْ كُنْتُمْ بانکه شما هستید قَوْمًا مُسْرِفِينَ ط گروهی
شرک آرنده کان یعنی بانکه اعراض کنید از قرآن و تکذیب او نمائید ما وحی خود باز نخواهیم داشت بلکه پیاپی خواهیم فرستاد و
الزام حجت را و در تبیان گفته که بسبب شرک شما قرآنرا باسمان نخواهیم برد چه دانسته ایم که زود باشد قومی که بدان بگروند
و باحکام آن عمل کنند وَكَمْ أَرْسَلْنَا و چه بسیار که فرستادیم مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ ط پیغمبران در میان پیشینیان که شرف و زرگ
بودند و کفر ایشان ما را از ارسال رسل منع نکرد وَمَا يَأْتِيهِمْ و نیامد بکفار گذشته مِنْ نَبِيٍّ هیچ فرستاده از نزد ما إِلَّا
كَانُوا بِهِ مگر آنکه بودند معاندان قوم او که باو يَسْتَهْزِءُونَ ط استهزا مینمودند چنانچه جاحدان قریش نسبت بتو میکنند فَأَهْلَكْنَا
پس ما هلاک کردیم بسبب استهزا أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت ترین ایشانرا بَطْشًا از جهت قوت یعنی اقویاء ایشانرا هلاک کردیم
و شدت و شوکت ایشان ما را عاجز نساخت وَمَضٰى و گذشت در قرآن بچندین موضع مَثَلُ الْأَوَّلِينَ وصف و خبر و قصه
پیشینیان که ایشان با پیغمبران چه کردند و با ایشان چه کردیم در ینجا وعده پیغمبر ست بنصرت و وعید اعادی او بعقوبت وَلَئِنْ
سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی تو قوم خود را مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمین را لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ
بیافرید انها را خداوند غالب در حکم و فرمان الْعَلِيمُ ط دانا باحوال بندگان چه آفرینش کار جاهل و عاجز نتواند بود و در ین

آیه اخبار میکند از غایت جهل ایشان که معترف اند آفریننده قوی دانا و عبادت غیر او میکنند پس حق سبحانه در صفت خود میفرماید الَّذِي
جَعَلَ خدای آنست که ساخت لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا بساطی گسترده تا قرارگاه شما باشد وَجَعَلَ لَكُمْ
و بیافرید و ظاهر کرد انید برای شما فِيهَا سُبُلًا در زمین راهها لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ط شاید که شما راه یابید بسلوک برات برای
طرق سوی بلاد و یاری خواهید وَالَّذِي نَزَّلَ و وی آن خدائی است که فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان مَاءً بِقَدَرٍ آبی
باندازه حاجت و مصلحت یعنی نه بسیار که سبب غرق شان یا هلاک شد چون طوفان نوح و نه اندک که سهمات زراعت را کفایت نکند
فَأَنْشَرْنَا بِهِ پس زنده کردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَيْتًا ط جایگاه مرده یعنی پس زمین افسرده خشک شده را باخراج گیاه التفات
بتکلم جهت اختصاص وی است بدین فعل كَذٰلِكَ ر ر مانند این زنده کردن تُخْرَجُونَ ط که بیرون آورده خواهید شد
از قبرها پس از زنده شدن وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ و آن خدای که بیافرید اجناس و اصناف و انواع مخلوقات را كُلَّهَا همه
ان از بی یاری و مددکاری وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت برای شما مِنَ الْفُلْكِ از کشتیها وَالْأَنْعَامِ و از چهار پایان مَا تَرْكَبُونَ
آنچه سوار شوید بران در خشکی و تری لِتَسْتَوُوا تا راست شوید عَلٰى ظُهُورِهِ بر پشتهای آن در سواری ثُمَّ تَذْكُرُوا پس
یاد کنید نِعْمَةَ رَبِّكُمْ نعمت پروردگار خود را إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ چون راست نشسته باشید بر وی وَتَقُولُوا و بگوئید سُبْحٰنَ
الَّذِي سَخَّرَ پاکست آن خدای که رام کردانید و زیر دست ساخت لَنَا برای ما هٰذَا این کشتی و این جانوران تا بمدد رکوب
بدیشان قطع بحر و بر میکنیم وَمَا كُنَّا لَهُ و ما نبودیم مر این رکوب را بقوت خود مُقْرِنِينَ ضبط کنندگان و فرمان بردار ساختگان
وَإِنَّا إِلٰى رَبِّنَا و بدرستی که ما بسوی پروردگار خود لَمُنْقَلِبُونَ ط باز گردندگانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که جنازه گویند
و در آخر مرکبی از مراکب آنست نظم هش دار عنان را زکف دست کشید، رو بر مرکب چو بین نجهان خواهی رفت در خبر
آمده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم پای مبارک در رکاب کردی گفتی بسم الله و چون بر پشت مرکب راست شدی
گفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون و در موضح آورده که راکب باید که الحمد لله گوید
صاحب کشاف آورده که حسین بن علی رضی الله عنهما کسی دید که بر مرکب نشسته و آیه سبحان الذی سخر لنا تا آخر نخواند ایشان فرمودند
شما را آیا بدین فرموده اند لکن گفت یا ابن رسول الله ما را بچه فرموده اند گفت آن تذکروا نعمة ربکم یاد کنید نعمت پروردگار خود را
در وقت سواری اشارتست بانکه از حمد غافل نباید شد وَجَعَلُوا و حکم میکنند کافران و معترف میسازند لَهُ مر خدا را مِنْ
عِبَادِهِ از بندگان او یعنی ملائکه جُزْءًا ط نصیبی یعنی میگویند فرشتگان دختران او بند و این تعجب است از جهل کفار بعد از اقرار
بخالقیت و عزت و علم او برای او اثبات ولد میکنند که ولادت از صفات اجسام است و او خالق جسمها است إِنَّ الْإِنْسٰنَ بدرستی
که کافر لَكَفُورٌ مُبِينٌ ط ناسپاسی است آشکار اکفران نعمت و ولد میکند بحق سبحانه و یکی دیگر از آثار جهالت ایشانست که بنات را اضافت
بحق میکنند و برای خود بنین بخواهند پس حق سبحانه میفرماید که أَمِ اتَّخَذَ آیا فرا گرفته است خدای برای خود مِمَّا يَخْلُقُ از
آنچه می آفریند بَنٰتٍ دختران که اخس و انقص اند وَأَصْفٰكُمْ و شما را بر گزید و خالص کرد بِالْبَنِينَ ط به پسران

که اشرف واکمل اند واین چگونه شاید که فرزند خدای فرزندی باشد از فرزند بنده وَإِذَا بُشِّرَ وچون خبر داده شود أَحَدُهُمْ یکی از مشرکان که اسناد بنات بخدای میکنند از بنی ملیح بِمَا ضَرَبَ بآنچه که بیان زد لِلرَّحْمَٰنِ مَثَلًا برای بخشاینده تشبیه ومانند یعنی دختران اسناد بحق مینمایند وبالحقیقة آن وصف است مر خدا را بمثل زیرا که مانند جهة ولد لابدست که مماثل والد باشد پس ایشان دختران را برای خدای جزب التلذی سازند وچون یکی را خبر دهند کورا دختری متولد شد ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه شده از غایت غم واندوه وَهُوَ كَظِيمٌ واو پرست از کرب وفزع یعنی غم بدل فرو میخورد پس چون دختر را برای خود نمی پسندد بخدای چون روا میدارد أَوَمَن يُنَشَّأُ ایا آنکه بیالد و بزرگ شود وحفص ینشؤ بصیغه مجهول از تنشیه یعنی ایا کسی که پرورده کرده بلا اشباع فِي الْحِلْيَةِ در پیرایه یعنی بناز پرورش یابد وازالت حرب ومیدان داری نباشد وَهُوَ فِي الْخِصَامِ واو در وقت مجادله وسخن گذاری غَيْرُ مُبِينٍ نه اشکار کننده حجت باشد عرب را شجاعت و فصاحت فخر بودی و در اغلب زنان از این دو حلیه عاطل می باشند حق سبحانه فرمود که ایا کسی که چنین باشد خدای او را بفرزندی بکند و دیگر بنات جنس ایشان را بیان میفرماید وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ ونام نهاده اند فرشتگان را الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان عِبَادُ الرَّحْمَٰنِ بندگان خدای إِنَاثًا دختران یعنی ملایکه را که مجاور صوامع عبادت وملازمان بیاکع عبودیت اند ودختران نام مینهند أَشَهِدُوا ایا حاضر بوده اند وندیده خَلْقَهُمْ آفریدن خدای مر ایشان را مشاهده کرده باشند صفت انوثت در ایشان در نعالم آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از ایشان پرسید که شما چه دانید که ملایکه اناث اند گفتند از پدران شنوده ایم وگواهی میدهیم که اباء ما دروغ گوی نبوده اند حق تعالی فرمود که سَتُكْتَبُ زود باشد که نوشته شود شَهَادَتُهُمْ گواهی ایشان وَيُسْأَلُونَ وپرسیده شود روز قیامت از آن وَقَالُوا وگفتند قوم بنی ملیح از خداعه لَوْ شَاءَ الرَّحْمَٰنُ اگر خواستی خدای مَا عَبَدْنَاهُمْ عبادت نمی کردیم ما ملایکه را و این بر سبیل مجادله میگفتند نه از روی اعتقاد بعلیه مشیت حق بر مشیت عباد که از ایمان است لاجرم حق سبحانه فرمود مَا لَهُم نیست ایشان را بِذَٰلِكَ بآنچه میگویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی یعنی این سخن نه از روی دانش میگویند بلکه مشیت را حجت میسازند در تضییع برهان الهی إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا يَخْرُصُونَ مگر دروغ گویان أَمْ آتَيْنَاهُمْ ایا داده ایم ایشان را كِتَابًا مِّن قَبْلِهِ کتابی پیش از قرآن که ناطق بود بصحت قول ایشان فَهُم پس ایشان بِهِ بآن کتاب مُسْتَمْسِكُونَ چنگ در زدگانند که ویدان احتجاج نمایند کان ومعلوم است که ما ایشان را کتابی نداده ایم پیش از قرآن تا حجتی نقلی بیارند وبطریق عقل نیز حجتی ندارند بَلْ قَالُوا بلکه میگویند إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا بدرستی که ما یافته ایم پدران خود را عَلَىٰ أُمَّةٍ بطریقه وسیرتی وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم وما بر پیهای ایشان مُّهْتَدُونَ راه یافتگانیم یعنی مستدل ایشان تقلید پدران نادانست وَكَذَٰلِكَ وهمچنین مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ نفرستادیم پیش از تو فِي قَرْيَةٍ در دهی وقصبتی مِّن نَّذِيرٍ هیچ پیغمبری بیم کننده که ایشان را بعذاب تخویف نموده واز شرک بتوحید دعوت فرموده إِلَّا قَالَ مگر گفتند مُتْرَفُوهَا متنعمان وتوانگران و سروران آن دیه را که إِنَّا وَجَدْنَا بدرستی که ما یافته ایم آبَاءَنَا پدران خود را عَلَىٰ أُمَّةٍ بر کیشی وآیینی وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم وما بر عقب ایشان مُّقْتَدُونَ اقتدا کنندگانیم بدیشان قَالَ بگوای محمد وحفص

در وسیط آورده که ادعا ایشان آن بود که خدای تقدیر کرده است بر ما پرستش ایشان وبدان راضی شده پس ما را بدان عقوبت نخواهد کرد و ایشان دروغ میگفتند زیرا که حق سبحانه وتعالی بکفر هیچ کافر راضی نیستند (صحه) نه چنانست که ایشان میگویند

قال

قال بخوانید یعنی گفت آن پیغمبر أَوَلَوْ جِئْتُكُم ایا متابعت پدران جاهل میکنید واگرچه آورده ام برای شما بِأَهْدَىٰ دینی راستر مِمَّا وَجَدتُّمْ از آنچه یافته اید عَلَيْهِ بران دین آبَاءَكُمْ پدران خود را ایشان در تقلید چنان راسخ بودند که از محض عناد قَالُوا گفتند إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ بدان چیزی که شما فرستاده شده اید بدان كَافِرُونَ ناگرویدگانیم که پس از شامت کار ایشان بمکابره ومعانده کشیده نظم خلق را تقلیدشان بر باد داد که دو صد لعنت بر این تقلید باد کرچه عقلش سوی بالا میرود مرغ تقلید ش به پستی میبرد فَانتَقَمْنَا پس ما انتقام کشیدیم مِنْهُمْ از این معاندان باستیصال ایشان فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ پس در نگر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ سرانجام تکذیب کنندگان در این سخن تسلیه آنحضرت است صلی الله علیه وسلم پس میفرماید که اگر تقلید پدران میکنید باری تقلید ابراهیم علیه السلام کنید که اشرف اباء شماست وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کنید انرا که گفت ابراهیم بعد از بیرون آمدن از غار لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مر پدر وقوم خود را چون دید که بت میپرستیدند إِنَّنِي بَرَاءٌ بدرستی که من بیزارم مِّمَّا تَعْبُدُونَ از آنچه شما میپرستید إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي لیکن آنکسی که بیافرید مرا فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ پس بدرستی که او مرا ثابت دارد بر هدایت وَجَعَلَهَا وساخت ابراهیم کلمه توحید را كَلِمَةً بَاقِيَةً کلمه پاینده فِي عَقِبِهِ در ذریت خود واز این است که همیشه در میان اولاد خلیل الرحمن موحدی بوده وکسی که خلق را بتوحید خوانده وگفته اند مراد از عقب ابراهیم آل محمد است صلی الله علیه وسلم یا امت مرحومه وی وبعضی برانند که خدای کلمه توحید را باقی گذاشت در نسل ابراهیم لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا شاید که کافران از شرک بازگردند وبدین وی در ایند بَلْ مَتَّعْتُ بلکه برخورداری دادم هَٰؤُلَاءِ این گروه را از کفار قریش که معاصر پیغمبرند وَآبَاءَهُمْ وپدران ایشان را بعمر دراز ونعمت بی اندازه حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ تا آمد بدیشان سخن حق ویا دین اسلام وَرَسُولٌ مُّبِينٌ وپیغمبر اشکارا بدلایل معجزات یا بیان کننده توحید بحج وایات وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ وانهنگام که آمد سخن راست ودرست بایستی که بشکر گذاردن این نعمت فرمان بردار کردندی ایشان در انکار افزودند قَالُوا هَٰذَا گفتند این که در آورده یعنی قرآن سِحْرٌ جادوییست وَإِنَّا بِهِ وبدرستی که بدان كَافِرُونَ ناگرویدگانیم وباور نداریم که آن من عند الله است وَقَالُوا ودیگر گفتند لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرستاده نشد هَٰذَا الْقُرْآنُ این قرآن که از سخن خداست عَلَىٰ رَجُلٍ بر مردی مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ از یکی دو دیه که مکه وطائف است عَظِيمٍ مردی بزرگ که صاحب مال وجاه بود از مکه ولید مغیره ویا عتبه بن ربیعه یا اخنس بن شریف واز طایف عروة ثقفی یا حبیب بن عمیر یا کنانه عبد یالیل مدعای کفار این بود که رسالت منصبی بزرگست بایستی که بمرد بزرگ دادندی وبزرگی نزد ایشان منحصر بود بر جمیع زخارف دنیوی ونفاذ امر وکثرت خیل وحشم وندانستند که رسالة رتبه عالیه است واستحقاق آن تحلی باشد بفضائل روحانیت وکمال قدسیه وبا این همه اختصاص باید فضلی از واهب العطیات خاصکان ع تا دوست از آن میان کرا میخواهد لاجرم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که أَهُمْ يَقْسِمُونَ ایا ایشان بخش میکنند رَحْمَتَ رَبِّكَ رحمت پروردگار ترا که نبوت است یعنی ایا مفاتیح رسالت بدست تصرف ایشانست تا بر هر که خواهند در نبوت بکشایند نَحْنُ قَسَمْنَا ما بخش کرده ایم بَيْنَهُم

میان ایشان مَعِيشَتَهُمْ معیشت ایشانرا یعنی آنچه بدان زندگانی کنند فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا درحیات دنیا و ایشان ازند برات و تعییر آن عاجزند پس ازکجا دراس رسالت که اعلی مراتب انسانیت است دخل میتوانند کرد وَرَفَعْنَا و برداشتیم بَعْضَهُمْ بعضی از ایشان یعنی ادمیانرا فَوْقَ بَعْضٍ زبر بعضی دَرَجَاتٍ درجهای در روزی تا یکی توانگرست و دیگری درویش یا در حرمت که یکی آزادست و دیگری بنده یا در فضایل که یکی فاضل است و یکی مفضول و درحقایق سلمی آورده که تفاوت درجات با خلاق حسنه است حق هرکس نیکوتر درجه او بلندتر و این تفاوت برای آن پیدا کردیم لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ تا فرا گیرند بعضی ادمیان بَعْضًا بعضی دیگر سُخْرِيًّا کار کنند یعنی جمعی جمعی را کار فرمایند تا مهم آنان ساخته و معاش ایشان پرداخته کردد یکی بمال معاون دیگری باشد و دیگری باعمال مساعدت دیگری نماید تا این صورت موجب انتظام امور دنیوی شود وَرَحْمَتُ رَبِّكَ و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت خَيْرٌ بهترست مِمَّا يَجْمَعُونَ از آنچه کافران جمع میکنند از حطام دنیا و آنرا سبب بزرگی میدانند وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ و اگر نه آنست که کشتندی ادمیان أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه مجتمع بر حرص باختیار دنیا بر آخرت لَجَعَلْنَا هر آینه کردانیدیم لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَٰنِ برای کسی که منکر و ناگرود بخدای لِبُيُوتِهِمْ مر خانهای ایشانرا سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ سقفها از نقره وَمَعَارِجَ و نردبانها علیها يَظْهَرُونَ بر آنها بر آیند و خود را بما بنمایند وَمَعَارِجَ و مسازم مر خانهای ایشانرا أَبْوَابًا درها وَسُرُرًا عَلَيْهَا و تختها که برآن يَتَّكِئُونَ تکیه کنند از نقره در این آیه اشارتست بحقارت دنیا یعنی دنیا را پیش من قدر و قیمتی نیست و اگر نه آن بودی که مردم بطلب دنیا جمع آن مشغول شدندی چه اکثر طبایع مجبولست بر محبت دنیا و بسبب آن از عبادت و فرمان برداری باز استادندی میل بطرف کفر و ناسپاسی کردندی و اگر نه من سقف خانها و نردبانها و درهای خانها و تختها کافرانرا همه از نقره کردمی وَزُخْرُفًا و باوجود اینها ایشانرا طلاکاری ادمی یا چنان کردمی که اینها از طلا ساختندی وَإِنْ كُلُّ ذَٰلِكَ و نیست همه آنچه یاد کرده شد لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مگر برخورداری زندگانی این سرای یعنی در صدد زوالی و انتقال است وَالْآخِرَةُ و نعمت آخرت و کفته اند بهشت عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو یعنی در حکم او لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکارانراست که از لوث شرک و دنس معاصی احتراز فرموده اند یا از مستلذات فانی و تمتعات این جهانی اجتناب نموده **نظم** هر کس که رخ از متاع دنیا برتافت و از طلب دولت باقی بشتافت آنجا که کمال همتش بود رسید و آنچیز که مقصود دلش بود بیافت وَمَنْ يَعْشُ و هر که چشم بپوشد یعنی اعراض کند عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ از یاد کردن خدای یعنی از احکام حلال و حرام و از عقاب الهی نترسد و برحمت او امیدوار نباشد نُقَيِّضْ بر کماریم لَهُ برو شَيْطَانًا دیوی فَهُوَ پس آن دیو لَهُ قَرِينٌ مر اورا همنشین و دم ساز و مصاحب و همراز بود در دنیا و پیوسته با غوا و وسوسه او اشتغال نماید در نفحات الانس آورده که شیخ ابوالقاسم قصری قدس سره یکی از مشایخ جنید و سنی داشت و قتی که در مسجدی نشسته بود نه ذخیره گفت ای شیخ این مردم را چگونه می بینی گفت بعضی را در خواب و بعضی را بیخواب گفت الخ بر سرهای ایشان نشستی یعنی گفتم می چشمهای مرا بما لید دیدم که بر سر هر کس غرابی نشسته است بعضی را بالها به چشم فرو گذاشته و بعضی را گاهی بر میکند و فرو میگذارد

وکافی

وکافی بالاسبیبود گفتم این چیست گفت نخوانده و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا اینها شیاطین اند بر سرها ایشان نشسته و بر هر یک بند زغفلت او استیلا یافته **نظم** دریغ و درد که با نفس بد قرین شده ام قرین معامله با دیو همنشین شده ام بیارگاه فلک بوده ام قرین ملک زجور نفس جفا پیشه اینچنین شده ام وَإِنَّهُمْ و بدرستی که دیوان لَيَصُدُّونَهُمْ هر آینه باز میدارند قرین خود را عَنِ السَّبِيلِ از راه خدای وَيَحْسَبُونَ و می پندارند کفار بنی آدم أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ آنکه ایشان بسبب متابعت شیاطین راه یافتگانند یا پندارند ایشان آنست که دیوان اهل هدایت اند و در بند ارشاد باشند حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا تا وقتی که بیاید بما آن معرض و قرین او حفص صیغه واحد بخوانند یعنی بیاید بما معرض و قراءة یک اظهر است چه در خبر آمده که معرض و قرین او را در یک سلسله بمحشر آرند و بدوزخ افکنند و در معالم از ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند فرموده که چون کافر از ابر انگیزند و بمحشر کاه آرند دیو که قرین او بوده باشد در دنیا آن ساعت با وی باشد و مفارقت نکند از و تا وقتی که بدوزخ روند الغصه چون بعرصه محشر آیند قَالَ گوید عاصی بر شیطان يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ ای کاشکی میان من و تو بودی بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ دوری میان مشرق و مغرب تغلیب کرده مشرق را و لفظ در موضع آورده که مراد مشرق صیف و شتاست و میان این دو مشرق نیز بعد بسیارست غرض آنکه کافر گوید کاشکی من از تو دور بودی فَبِئْسَ الْقَرِينُ پس بد همنشینی تو کوینده با ایشان کوید وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ و سود نمیدارد شما را در آخرت این آرزو و تمنا إِذْ ظَلَمْتُمْ چون ظلم کردید بر نفسهای خود در دنیا أَنَّكُمْ برای آنکه شما هستید فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ در عذاب دوزخ انباز آن یعنی باید که در عذاب شریک باشید همچنانکه در سبب آن شریک بوده اید و بعضی کفته اند سود نمیدارد شما را آنکه شریک باشید یعنی اشتراک شما در عذاب سبب تخفیف عذاب از هیچکدام نیست آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با ایمان قوم دل بستگی تمام داشت و چند آنچه بشرایط دعوت پیشتر اقامت مینمود عناد و انکار ایشان افزون تر بود حق سبحانه فرمود که أَفَأَنْتَ آیا تو ای محمد تُسْمِعُ الصُّمَّ بشنوانی کوران شنوانی کرانرا یعنی آنانرا که گوش دل کر است سخن حق توانی شنوانید أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ یا قوت آن داری که راه نمائی کورانرا یعنی کوردلانرا طریق حق توانی نمود وَمَنْ كَانَ و آنرا که هست فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا یعنی نتوانی در برهدایت گمراهان بستن پس تعب بر نفس خود منه فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ پس بدرستی که ما از ایشان مُنْتَقِمُونَ انتقام کشنده ایم بعذاب أَوْ نُرِيَنَّكَ یا اگر بنماییم بتو الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ آنچه وعده دادیم ایشانرا از عذاب فَإِنَّا عَلَيْهِمْ پس بتحقیق که ما بر عذاب ایشان مُقْتَدِرُونَ توانائیم یعنی بهر حال معذب خواهند شد در زمان حیوة تو یا بعد از وفات تو فَاسْتَمْسِكْ پس تو چنگ در زن بِالَّذِي أُوحِيَ با چیزی که وحی کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو از آیات و احکام إِنَّكَ بدرستی که تو عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راستی که زود بمنزل تو ان رسید وَإِنَّهُ و بتحقیق که قرآن لَذِكْرٌ لَكَ هر آینه شرفی است و عزتی مر ترا وَلِقَوْمِكَ و مر گروه ترا از قریش و مجاهد گفته که مراد از قوم عام عرب‌اند و شرف ایشان آنست که قرآن بلغت ایشانست و خصوصیتی هست مر قریش را که بزبان ایشانست و عزا خص مر بنی هاشم را سبب ایشان و کفته اند مراد از قوم امت است وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ و زود باشد که پرسیده شوید از این نعمت و قیام سپاس آن

واسأل وبپرس ای محمد من أرسلنا کسانی را که پیش از تو فرستاده‌ایم یعنی احوال ایشان را استفسار کن من قبلك من رسلنا از فرستادگان
ما که ملاقات کرده‌اند یا از رسل گذشته سؤال کن که ما أجعلنا که آیا فرموده‌ایم که من دون الرحمن بجز خدای آلهة يعبدون خدایان
پرستیده شوند یعنی بپرس که هیچ حکم کرده‌ایم بعبادت بتان و در هیچ ملت از ملل ایشان کسی بدون خدا معبود نبود، مراد باین کلام استشهاد
است باجماع انبیا بر توحید در معالم فرموده که شب اسری رسل را نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم جمع کرده‌اند و گفتند
بپرس از ایشان آنحضرت در مضمون سخن شک نیاورد و نپرسید و صاحب عین المعانی آورده که در اثنا را آمده که جبرائیل از میکائیل
پرسید که سید عالم این سؤال کند از انبیا میکائیل فرمود که یقین او از آن کامل‌تر و ایمان او از آن محکم‌تر است که این سؤال کند بیت
آنکه در کشف دارد استقلال کی توجه کند باستدلال ولقد أرسلنا موسى و هر آینه ما فرستادیم موسی را بآياتنا با معجزات که
علامات روشن بود بر نبوت او إلى فرعون وملإيه بسوی فرعون و گروه او فقال پس گفت موسی مر ایشان را إني
رسول رب العالمين بدرستی که من فرستاده پروردگار عالمیانم فلما جاءهم بآياتنا پس آنهنگام آورد بدیشان
نشانهای ما چون عصا و ید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن إذا هم وهمان وقت ایشان منها يضحكون از آن
خنده میکنند یعنی افسوس میکردند و استهزا میکردند و میبردند در او مشاهده و نه تامل در آن وما نريهم من آية و ما ننمودیم
ایشان را هیچ معجزه إلا هي مگر آنکه او أكبر بزرگتر بود من أختها از آن پیشین که مثل و مانند او بود یعنی هر یک مختص بود
بنوعی از اعجاز که بجهت آن خاص مستقل بود بر دیگری مراد وصف همه است بیشترکی وأخذناهم بالعذاب و گرفتیم ایشان را بعذاب
قحط و جراد و قمل و جز آن لعلهم يرجعون شاید که برگردند از کیش باطل و بازآیند بدین حق ایشان بان نگشتند و چون عذاب
را معاینه دیدند در مقام استغاثه درآمدند وقالوا و گفتند با موسی يا أيه الساحر ای مرد دانا جادو یعنی عالم کامل
این ندا از روی تعظیم بود چه سحر پیش ایشان علم بزرگ و صنعتی پسندیده بود یا معنی آنست که ای مقدم در علم سحر و غالب بر
تمام سحره با هوا و موسی را بدین نام بخواندند در این وقت نیز مطابق عادت کنند ای ساحر ادع لنا بخوان برای
ما ربك پروردگار خود را بما عهد بآنچه عهد کرده است یعنی بعهدی که او راهست عندك نزدیک تو وآن
استجابت دعای تست یعنی چون خدای تو هر دعا که میکنی مستجاب میگرداند در کشف عذاب از ما او را بخوان إننا
لمهتدون بدرستی که ما راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب مندفع شود بتو ایمان آریم و راه یابیم فلما كشفنا پس آنهنگام که بردیم
عنهم العذاب از ایشان عذاب را بدعای موسی إذا هم ينكثون همان زمان ایشان بشکستند عهد را و قبعوت
از اجابت دعاء موسی متردد شد که مبادا که مردم بدو بگروند پس قوم خود را جمع کرد چون جمع شدند به بلندی بر آمد
ونادى فرعون وندا کرد فرعون بنفس خود في قومه در میان قوم خود بعد از کشف عذاب از ایشان از روی عظمت
قال گفت يا قوم ای گروه من یعنی قبطیان أليس لي آیا نیست مرا ملك مصر مملکت مصر از اسکندریه
تا حد شام وهذه الأنهار و این جویهای آب نیل تجري من تحتي میرود از زیر تصرف من آب نیل بسیصد و شصت

جوی منقسم بود و چهار جوی بزرگ از آن نهر الملک و نهر طولون و نهر دمیاط و نهر تنیس در باغ او میرفته و از زیر قصرهای او میگذشته
پس او این جویها را خود کرد و گفت در بوستانهای من میرود أفلا تبصرون آیا نمی‌بینید شما عظمت و حشمت مرا و موسی اینها
ندارد أم أنا خير بلکه من بهترم من هذا الذي از اینکسکه در ملک من هو مهين او خوار و بیمقدار است ولا يكاد
يبين و نمیتواند که روشن کند اندیشه خود را یعنی مفهوم بیان کند چه در زبان او بستگی هست آن ملعون دروغ گفت چه حق سبحانه
بدعاء واحلل عقدة من لساني آن گره از زبان او برداشته بود اما بر قوم پوشیده چه مردم پیش از رسالت او را بر این وجه
دیده و دانسته بودند فلولا ألقي عليه پس چرا نیفکنده‌اند بر او أسورة من ذهب دستوانها از زر و سیم و آن چنان بود
که در آن زمان هر کرا مهتری و پیشوایی میدادند دستوانه طلا در دست و طوق زر در گردن وی میکردند فرعون گفت اگر
موسی راست میگوید که بسیادت و ریاست قوم نامزد شده چرا خدای او را دستوانه زرین نداده أو جاء یا چرا نیامده‌اند
معه الملائكة با او فرشتگان مقترنين پیوستگان بدو برای یاری و هواداری او چه هر یکی که بفرستد بجای
جمعی را از خواص خود بخدمت او نامزد میکند تا خیل او بسیار گردد و همه در همه احوال مدد و معین او باشند پس این چگونه باشد
که خدای مرد درویشی بی کس را از پیش خود برسالت فرستد فاستخف پس سبک عقل یافت فرعون بدین مکر قومه
گروه خود را یعنی این فریب در ایشان اثر کرد فأطاعوه پس فرمان وی بردند و یکبارگی دل از متابعت موسی برداشتند إنهم
كانوا بدرستی که ایشان یعنی فرعونیان بودند قوما فاسقين گروهی بیرون رفته از دایره بندگی خدای و فرمان برداری
وی بلکه خارج از طریق عقل که بمال و جاه فانی اعتماد کرده موسی را بنظر حقارت دیدند و ندانستند نظم فرعون وعدا ای ابد
در پیش مرصع تو موسی کلیم الله و جونی شبانی فلما آسفونا پس چون در غضب کردند ما را با افراط در مکابره و اسراف در کبائر
یا بخشم آوردند رسول ما را انتقمنا منهم انتقام کشیدیم از ایشان فأغرقناهم أجمعين پس همه ایشان را غرقه ساختیم در دریا فجعلنا
هم سلفا پس گردانیدیم ایشان را پیش روی کافرانی که بعد از ایشان آیند یعنی پیشروان آینده ساختیم ایشان را تا در استحقاق
عقوبت باعمال ایشان اقتدا کنند ومثلا للآخرين و گردانیدیم ایشان را پندی و عبرتی برای پسینیان که در مقام اعتبار باشند چه
ملاحظه قصه عجیبه از ایشان معتبر را در تقلب احوال کفایت است و از آنجمله آنکه چون فرعون بآب نازش کرد او را هم بآب غرقه
ساختند و بدانچه نازید هم بنیاد او رسید بیت در سرداری که باشدت سرداری: اندر سر آن روی که در سر داری در
اسباب نزول آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با صنادید قریش گفت که هیچ خیر نیست در آنکه او را بدون خدای میپرستند
جمعی گفتند نه که عیسی معبود ترسایانست من دون الله و تو گمان میبری که او بنده صالح است پس در وی هیچ خیر نباشد قریش
از این سخن فریاد برکشیدند و گمان بردند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم ملزم شد آیه آمد ولما ضرب ابن مريم مثلا
و چون زده شد به پسر مریم مثلی إذا قومك آنگاه قوم تو منه يصدون از این مثل فرح کنند و آواز بلند بر داران ندو
قولی در سبب نزول آیة آنست که گفتند عیسی مخلوق است و معبود نصاری پس روا باشد که آلهه ما نیز مخلوق باشند با شیعه

جزء

مبکر دند که چون روایت کرد که عیسی ابن الله باشد چه انشاید که بنات الله باشد و اصح آنست که بعد از نزول آیهٔ انکم وما تعبدون من دون

الله حصب جهنم ابن زبعری گفت که عیسی را نیز یهود و نصاری خدا می‌پرستیدند هرگاه که عیسی در آتش باشد ما و خدایان ما نیز در آتش باشیم

و مؤید این قول است آنچه میفرماید وَقَالُوا و گفتند مشرکان ءَأَلِهَتُنَا خَيْرٌ آیا خدایان ما بهترند أَمْ هُوَ یا عیسی هرگاه که او

حصب جهنم باشد گو ایشان نیز باشند مَا ضَرَبُوهُ لَكَ نزدند آن مثل را برای تو إِلَّا جَدَلًا مگر برای مجادله و خصومت

نه برای تمیز حق از باطل بَلْ هُمْ قَوْمٌ بلکه ایشان در همه امور گروهی اند خَصِمُونَ خصومت کنان و لجاج کنندگان إِنْ هُوَ

نیست عیسی إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا مگر بنده که منت نهاده ایم عَلَيْهِ برو به نبوت و رسالت وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا و گردانیدیم او را

آیتی و امری عجیب لِبَنِي إِسْرَائِيلَ برای بنی اسرائیل یعنی ولادت او بی پدر و قصه ایست در غرابت چون مثل سائر وَلَوْ نَشَاءُ

و اگر خواهیم لَجَعَلْنَا هر آینه سازیم مِنْكُمْ بدل از شما مَلَائِكَةً فرشتگان را یعنی شما را هلاک کنیم و بدل شما ملائکه آریم

که ایشان فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ در زمین در پی در آیند شما را وَإِنَّهُ و بدرستی که عیسی لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ علم است ساعت

را یعنی بدو بدانند نزدیک آمدن قیامت را چه یکی از علامات قیامت نزول عیسی است که بعد از تسلط دجال از آسمان فرود آید

نزدیک منارهٔ بیضا در طرف شرقی دمشق دو جامهٔ رنگین پوشیده باشد و هر دو کف دست خود را بر بالهای فرشته نهاده و چون

مبارکش عرق کرده چون سر در پیش افکند قطرات از رویش فرو ریزد و چون سر بالا کند آن قطرات بر روی وی چون مروارید روان شود

نفس وی بهر کافر که رسد بمیرد و هر جا چشم افکند نفس وی برسد پس در طلب دجال روان گردد و در باب لُدّ که موضعیست

در ولایت شام بدو رسد و او را بکشد و آنگاه یاجوج و ماجوج بیرون آیند و عیسی علیه السلام انشاء او قرب قیامت است فَلَا

تَمْتَرُنَّ پس شک مکنید و جدال منمائید بِهَا بآمدن قیامت وَاتَّبِعُونِ و پیروی کنید شرع رسول مرا هَذَا این است

صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راه راست که کس برو گمراه نشود وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ و باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک صراط

مستقیم بوسوسه خود پس متابعت وی مکنید و قدم از راه مخالفت وی بیرون نهید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او مر شما را عَدُوٌّ

مُبِينٌ دشمنی آشکار است وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى و آنهنگام آمد عیسی بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن یا بآیات انجیل یا بمعجزات واضحه

قَالَ گفت مر بنی اسرائیل را قَدْ جِئْتُكُمْ بدرستی که آمده ام بشما بِالْحِكْمَةِ بشریعت یعنی مشتمل بر حکمت قولی و فعلی وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ

و برای آنکه بیان کنم و روشن گردانم برای شما بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ همه آنچه اختلاف میکنید فِيهِ در آن از امور دین یا احکام توریة

فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عذاب خدای وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در هرچه فرمایم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که

خدای که بحکم او میفرمایم هُوَ رَبِّي او آفریدگار من است وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شما فَاعْبُدُوهُ پس او را بپرستید

به یگانگی هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه راست بی کجی و انحراف فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ پس مختلف شدند قومها

مِنْ بَيْنِهِمْ از میان ترسایان چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه و مرقوسیه و شمعونیه فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا پس

وای بر آنکه ستم کردند از این احزاب مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ از عذاب روزی که دردناک است عذاب او هَلْ يَنْظُرُونَ

ابا

آیا چشم میدارند احزاب یعنی منتظر نیستند إِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً آنکه بیاید بدیشان ناگهان وَهُمْ

لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند آمدن او از سبب غفلت و اشتغال بامور دنیا الْأَخِلَّاءُ دوستان يَوْمَئِذٍ در آن روز

بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند إِلَّا الْمُتَّقِينَ مگر پرهیزکاران از اهل ایمان یعنی کافران که دوستی

ایشان برای معاصی بود بکفر و معصیت با هم دشمن شوند که و یلعن بعضهم بعضا و مؤمنان که محبت ایشان برای خدا بود و

دوستی ایشان بجا باشد تا یکدیگر را شفاعت کنند و در تاویلات کاشفی مذکور است که خلت چهار نوع باشد خلت تامه حقیقت که

محبت روحانیت است و آن مستند بوده بتناسب ارواح و تعارف آن چون محبت انبیا و اولیا و شهدا و اصفیا با یکدیگر دوم

محبت قلبیه و استناد این به تناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله است چون محبت صلحا و ابرار با هم و دوستی امم با انبیا

و ارادت مریدان با مشایخ و این دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا و نه در آخرت و مثمر فوائد و نتایج صوری و

معنوی است سیوم محبت عقلیه که مستند است بتحصیل اسباب معاش و تدبیر مصالح دنیوی چون محبت تجار و صناع و دوستی

خدام و مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا چهارم محبت نفسانیه و استناد آن بلذات حسیه و مشتهیات نفسیه است پس در

قیامت که اسباب این دو نوع از محبت نابود و زایل باشد آن محبت نیز زوال پذیرد بلکه چون ثمری وجود نگیرد و غرض و غایة

محصول نه بینند آن دوستی بدشمنی مبدل شود نظم دوستی کان غرض آمیز شد دوستی دشمنی انگیز شد یعنی

که از هر غرضی گشت پاک راست چو خورشید بود تابناک يَا عِبَادِ منادی در آن روز ندا کند متقیان را که خدای

میفرماید لَا خَوْفٌ ترسکاری نیست عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ بر شما امروز از لقاء مکاره وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ و نه شما اندوهگین

شوید بفوت مقاصد پس صفت منادی میکند الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا بندگان آنانند که ایمان آورده اند بآیتهای کلام ما وَ

كَانُوا مُسْلِمِينَ و بودند گردن نهادگان فرمان خدا را آنگه منادی گوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آئید در بهشت أَنْتُمْ

شما وَأَزْوَاجُكُمْ و زنان مؤمنهٔ شما تُحْبَرُونَ شاد کرده شده باکرامی داشته شده یا آراسته یافته يُطَافُ

عَلَيْهِمْ بگردانند بر بندگان بهشت در آمدگان بِصِحَافٍ بکاسهای پهن مِنْ ذَهَبٍ از زر در آن انواع طعام وَأَكْوَابٍ

و کوزهای بی دسته و بی گوشه پر از اصناف شراب وَفِيهَا و در بهشت بود ایشان را مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ آنچه آرزو

بود نفسها را و بدان خوش برآید وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ و آنچه بنظر خوش آید چشمها را و از آن لذت یابد و در وسیط آورده

که بدین دو کلمه اخبار کرد از جمله نعیم بهشت چه نعیم ریاض جنان یا بحسب نفس است یا بهرهٔ عین در وسیط تمهید است

که اهل نظر میدانند که لذت عین در چه چیز میتواند بود جمعی را که غشاوهٔ اعتزال بر نظر بصیرت ایشان طاری گشته

تا لمعان انوار جمال اکرم ستر و بکم برایشان پوشیده مانده یا ایشان بگویی که و تلذ الاعین عبارت از چیست بر هر صاحب

بصیرتی روشن است که اهل شوق را لذت عین جز مشاهدهٔ جمال محبوب متصور نیست نظم پرده از پیش بر

انداز که تا ما نرا لذت دیده بجز دیدن دیدار تو نیست امام قشیری قدس سره فرموده که لذت دیده از فراخور اشتیاق

عاشق را هرچند شوق بیشتر بود لذت دیدار قوی‌تر باشد واز ذوالنون مصری نقل کرده اند که شوق ثمرهٔ محبت است هر که را
دوستی بیشتر شوق او بدیدار دوست زیاده تر و در زبور آمده که ای داود بهشت من برای مطیعانست و کفایت من جهت
متوکلان و زیادت من نصیب شاکران و انس من بهر طالبان و رحمت من از آن محسنان و مغفرت من برای تائبان و من خاصه
مشتاقانم الا طال شوق الابرار الی لقائی وانا الیهم اشد شوقا **نظم** دلم از شوق تو رخنه است ندانم چون ست در درون شوق
جمالت زبیان بیرون است در دلم شوق تو هر روز فزون میگردد دل شوریده من بین که چه روز افزون است انکه
برای تمامی لذت بهشتیان میفرماید **وَأَنتُمْ فِيهَا** و شما در بهشت **خَالِدُونَ** جاوید باشند کاینده و کمال نعمت دران است
که او را بیم زوال نباشد **وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي** وان بهشتی که امروز **أُورِثْتُمُوهَا** میراث داده شده ابد از ان بهشت
موعود است که نورث من عبادنا من کان تقیا و شما را میراث دادیم **بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ** بانچه بودید که عمل میکردید در
دنیا از انواع طاعات و خیرات جزا را بلفظ میراث ذکر کرد خالص است و باستحقاق بدست آید **لَكُمْ فِيهَا** مر شما راست
در جنت **فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ** میوهٔ بسیار **مِّنْهَا تَأْكُلُونَ** از انها که میخورید پیوسته در معالم فرموده که در حدیث واقع است که
کسی از درخت بهشت میوه باز نکند مگر فی الحال مثل آن انجا از درخت برویند **إِنَّ الْمُجْرِمِينَ** بدرستی که کافران **فِي عَذَابِ**
جَهَنَّمَ خَالِدُونَ در عذاب دوزخ جاوید مانند کاینده **لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ** سست نکنند و میل نکنند عذاب از ایشان **وَهُمْ**
فِيهِ و ایشان در عذاب **مُبْلِسُونَ** نا امیدوارانند از رحمت و نجات و از خفت عقوبات **وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ** و ما ستم
نکردیم برایشان بدین عذاب کردن **وَلَٰكِن كَانُوا** ولیکن بودند **هُمُ الظَّالِمِينَ** ایشان ستمکاران که شرک آوردند
و وضع عبادت کردند در غیر موضع آن **وَنَادَوْا يَا مَالِكُ** و چون امید بیرند از خلاصی ندا کنند خازنان دوزخ را که ای
مالک درخواه از خدای **لِيَقْضِ عَلَيْنَا** تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را **رَبُّكَ** پروردگار تو تا یابان رهیم از کشیدن عذاب
قَالَ گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در تبیان آورده که بعد از چهل روز از روزهای آن سرای که
إِنَّكُم مَّاكِثُونَ بدرستی که شما درنگ کنندگانید در دوزخ نخواهید مرد و نه عذاب بر شما سبک خواهد گشت پس حق
سبحانه بعد از جواب مالک مر ایشان را فرماید **لَقَدْ جِئْنَاكُم بِالْحَقِّ** بدرستی که ما آوردیم بشما یعنی فرستادیم سخن راست و درست
بر زبان پیغمبران **وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ** ولیکن بیشتر شما **لِلْحَقِّ كَارِهُونَ** مر سخن حق را ناخواهان بودند و پسند نکردند
أَمْ أَبْرَمُوا بلکه مبرم کردن کافران و ساختند **أَمْرًا** کاری در رد حق و ابطال آن با کیدی برای پیغمبران **فَإِنَّا**
مُبْرِمُونَ پس بدرستی که ما نیز محکم کنند کانیم کاری را برای مکافات ایشان یعنی در ابطال کید کفار و نصرت انبیا **أَمْ يَحْسَبُونَ**
ایا می پندارند ما کافران کفار **أَنَّا لَا نَسْمَعُ** که ما نمی شنویم **سِرَّهُمْ** سخن پنهانی که در دل خود میگویند **وَنَجْوَاهُم** و آنچه
یاران با یکدیگر مشاورت میکنند **بَلَىٰ** آری میشنویم از **وَرُسُلُنَا** و فرستادگان ما که حفظه اند **لَدَيْهِمْ** نزدیک
ایشانند و موکل بر ایشان **يَكْتُبُونَ** می نویسند آنرا بفرمان ما و بعد از انکه تمامیها بر فرشتگان ما اشکار باشد بر ما که

خداوند

180

خداوند هم چگونه پوشیده ماند **قُلْ** بگوای محمد **إِن كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ** اگر باشد مرخدای را **وَلَدٌ** فرزندی چنانچه گمان میبرند **فَأَنَا**
أَوَّلُ الْعَابِدِينَ پس من اول پرستندگانم مرخدای را یکتا که پس یا بشی که من دانم و چون میدانم که او را فرزند نیست شما اثبات
ولد از کجا میکنید صاحب کشاف در معنی آیة گفته که اگر خدا را فرزندی بودی و برهان صحیح و حجتی روشن ثابت شدی پس اول
تعظیم خدا کنم اگر او را فرزندی بودی هم تعظیم کردی این بر سبیل تمثیل است و با لغه در نفی ولد امام زاهد آورده که روزی
نضر بن حارث لعنه الله در ملائکه خود نشسته بود و اغلب صنادید عرب شده بودند در آیتی از قرآن خوض نموده اغاز استهزا
کردند ولید مغیره را در ان وقت میل با سلام بود و پیوسته ستایش قرآن میکرد گفت ای نضر بقرآن استهزا میکنی بخدای که عنکبوت
محمد حق نضر گفت من نیز حق میگویم محمد میگوید لا اله الا الله من هم میگویم لا اله الا الله اما اضافه میکنم که الملائکه بنات الله این
سخن پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید و آن حضرت اندوهناک شد جبرئیل علیه السلام این آیة فرود آورد و نضر پیش ولید آمده
و این آیة برخواند و گفت خدای محمد مرا تصدیق کرده در این آیة که ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین ولید گفت ای
احمق خدای محمد ترا تکذیب کرده زیرا که ان بمعنی نفی است میگوید نیست و نبود مرخدای را فرزندی انکه فرمود که بگوی که من
اول موحدانم **سُبْحَانَ** پاکست و بی عیب **رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** افریدگار آسمانها و زمینها **رَبِّ الْعَرْشِ** خداوند
عرش **عَمَّا يَصِفُونَ** از آنچه وصف میکنند کافران او را یعنی ذو ولد میگویند **فَذَرْهُمْ** پس بگذار ایشان را **يَخُوضُوا** تا سخن
میکنند در باطل **وَيَلْعَبُوا** و بازی میکنند در دنیا **حَتَّىٰ يُلَاقُوا** تا وقتی که به بینند **يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ** روزی که وعده
کرده شده اند بملاقات آن یعنی روز قیامت **وَهُوَ الَّذِي** و اوست خداوندی که باستحقاق **فِي السَّمَاءِ إِلَٰهٌ** در آسمان
معبود ملائکه است **وَفِي الْأَرْضِ إِلَٰهٌ** و در زمین معبود پرستندگان از جن و انس **وَهُوَ الْحَكِيمُ** و اوست راست کار در تدبیر
الْعَلِيمُ دانا بمصالح ایشان **وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ** و بزرگوار است انکه مر او راست **مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** پادشاهی آسمان
و زمین **وَمَا بَيْنَهُمَا** و آنچه میان آسمان و زمین است یعنی حکم او بر همه اجزاء مکونات روان است **وَعِندَهُ** و نزدیک
اوست **عِلْمُ السَّاعَةِ** دانستن ساعتی که قیامت دران قایم شود **وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ** و بسوی او بازگردیده شود همه
خلائق دران روز کار **وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ** و دران روز مالک نباشند انانکه **يَدْعُونَ** می پرستند کافران ایشان را **مِن**
دُونِهِ بجز خدای **الشَّفَاعَةَ** در خواست کردن یعنی **إِلَّا مَن شَهِدَ** مگر کسی که گواهی داده باشد **بِالْحَقِّ** براستی چون
ملائکه و عیسی و عزیر که ایشان را رتبهٔ شفاعت هست چه ایشان شهادت بحق ادا کرده اند **وَهُمْ يَعْلَمُونَ** و ایشان
میدانند بدل خود انرا که بزبان گواهی داده اند و ایشان شفاعت نکنند الا مومنان کفه کار را **وَلَئِن سَأَلْتَهُم** و اگر بپرسی
تو عابدان را معبود انرا که **مَّنْ خَلَقَهُمْ** که بیافرید ایشان را **لَيَقُولُنَّ اللَّهُ** هر اینه میگویند الله چه از فرط ظهور این جواب
مکابره نمیتوانند کرد **فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ** پس چگونه گردانیده میشوند مشرکان از عبادت او بپرستش غیر او **وَقِيلِهِ** و نزدیک
خدای است دانستن قول رسول صلی الله علیه وسلم آنجا که گفت **يَا رَبِّ** ای پروردگار من **إِنَّ هَٰؤُلَاءِ** بدرستی که این

معبودان کفار را از ملائکه و جن و انس و اصنام
که مشرکان شفاعت امیدوارانند آن روز نتوانند
شفاعت کردن یعنی حم

الفعل مصدر کالقول ۱۲

و فی الحدیث
نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن قیل و قال و عن کثرة السؤال و اضاعة المال
قیل و قال ... ۱۲

کرده یعنی معاندان قریش **قَوْمٌ** که چنین اند که از روی عناد و مکابره **لَا يُؤْمِنُونَ** نمیگروند **فَاصْفَحْ** پس اعراض کن **عَنْهُمْ** از دعوت ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان **وَقُلْ سَلَامٌ** و بگو سلیم و متارکه از شما مطلوب نیست این حکم با آیهٔ سیف منسوخ است **فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ** پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود وقتی که عذاب بر ایشان فرود آید در دنیا به تیغ بدر و در عقبی بدخول در نار

سورة الدخان بسم الله الرحمن الرحيم حٰمٓ امام ابو اللیث در تفسیر خود از امام محمد حکیم ترمذی نقل میکند که حق سبحانه جمیع احکام و قصص را که در سورهٔ مصدره بحروف مقطعه مجمع است آن حروف جمع کرده مجملا و چون از آن انتفا نشد مگر صاحب نبوت و ولایت پس برای تفهیم عوام در جمیع سوره تفصیل داده و گفته اند آن حروف اشارتست بکلمات چنانچه در حم گفته اند که حمیة الحبیب حمایة کردم دوستان خود را از توجه بما سوی و گویند معنی او آنست که حم ای قضی کاری ساخته شده و مهمی پرداخته گشت **وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ** سوگند بکتاب هویدا که قرآن است که مصحف کرم **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ** بدرستی که فرو فرستادیم او را **فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ** در شبی بزرگ و با برکت که شب قدر است و کدام برکت برابر آنکه در آن شب کتاب کریم که سبب منافع دینی و دنیوی و واسطه میان صوری و معنوی است از لوح محفوظ باسمان دنیا شرف نزول ارزانی داشت **إِنَّا كُنَّا** بدرستی که هستیم ما **مُنْذِرِينَ** بیم کننده با نزال قرآن در این شب و جمعی برآنند که لیله مبارکه شب براتست و آن نیمهٔ شعبان باشد و برکت او در نزول ملائکه و اجابت دعوات و فصل اقضیه و تقسیم نعم است **فِيهَا** در این شب **يُفْرَقُ** جدا کرده و فصل داده شود **كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ** هر امری که حکم کرده شده است در همه سال از ارزاق و آجال و شب براة از لیالی فاضله است که بدین امت داده اند و در حدیث آمده که در این شب بیامرزند از گنه کاران بعدد موی که بر گوسفندان بنی کلبست و در این شب آب زمزم مزیاده شود صاحب الکشاف آورده که در خبرست که هر که در این شب صد رکعت نماز بگذارد حق سبحانه صد فرشته فرستد تا با وی باشند سی ملک او را بشارت میدهند ببهشت و سی فرشته دیگر ایمن میسازند از عذاب دوزخ و سی و ده دیگر آفات دنیا از وی باز میدارند و ده ملک دیگر مکاید شیطان دفع کنند از وی و در این شب وظائف نعمت بر بندگان قسمت نمایند **أَمْرًا** فرمودیم فرمودنی بتفصیل قضایا در این شب **مِنْ عِنْدِنَا** از نزدیک ما **إِنَّا كُنَّا** بدرستی که هستیم ما **مُرْسِلِينَ** فرستنده رسل که محمد است **رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ** بخشایشی از پروردگار تو بر خلق چنانچه جای دیگر فرموده و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین نظم در دو عالم بخشش و بخشایش است * خلق را از بخشش آسایش است * خواجه چون در مدح خویش سفت * انما انا رحمة مهداة گفت * یا فرستاده ایم جبرئیل را بقرآن بر حبیب خود یا ملائکه در این شب بسلام مؤمنان **إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ** بدرستی که خدای شنوا است بجمیع سخن بندگان را دانا است بهمه نیتهای ایشان **رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** آفریدگار آسمانها و زمینها **وَمَا بَيْنَهُمَا** و آنچه میان آنها است پس بدانید ای آفریدگان **إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ** اگر هستید شما بیگمانان یعنی طلب کنندگان یقین **لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ** هیچ معبودی مستحق پرستش نیست مگر او **يُحْيِي** زنده میکند **وَيُمِيتُ** و می میراند

یعنی

یعنی او ست موجد موت و حیات **رَبُّكُمْ** اوست پروردگار شما **وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ** و پروردگار پدران نخستین شما **بَلْ هُمْ** کافران بدین سخن موقن نیستند بلکه ایشان **فِي شَكٍّ** در شک اند از قرآن **يَلْعَبُونَ** بازی و استهزا میکنند بآن **فَارْتَقِبْ** پس تو منتظر باش بلای ایشان **يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ** روزی که بیاید آسمان **بِدُخَانٍ مُبِينٍ** بدودی آشکارا عرب شر غالب را دخان گویند پس مراد عذابی است که نازل گردد بمستهزیان در عین المعانی آورده که مراد غباری است که روز فتح مکه مرتفع شده چنانچه هوا را بپوشید و گویند مراد زمان قحط و جوع کافران بود بدعای پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجماعت و شدت بر ایشان مستولی شد تا ملکان مرده را با استخوان میخوردند و دخان عبارت از تیرگی چشم است از جوع چه مرد گرسنه از ضعف بصر میان خود و آسمان بهیئت دخان چیزی میبیند در بیان فرموده در سال قحط بسبب خشکسالی غبار تیره از زمین برانگیخته شود بشکل دود و لهذا سال قحط را سنه الغبرا میگویند وجه تسمیه عام الرماد همین است و قول بعضی آنست که این دخان یکی از علامات قیامت خواهد بود چنانچه در حدیث اشراط الساعة آمده که فذکر الدخان والدجال و آن دودی باشد که از مشرق تا مغرب **يَغْشَى النَّاسَ** فرو گیرد مردمان را و چهل روز بردارد و مؤمنان را از و مثل زکام حالتی واقع شود و اما کافران را بیهوش و سراسیمه سازد و ملائکه ایشان را میگویند **هٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ** اینست عذابی دردناک که حق سبحانه وعده کرده بود ایشان زاری کنان گویند **رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ** ای پروردگار ما بردار از ما این عذاب را **إِنَّا مُؤْمِنُونَ** بدرستی که ما گرویدگانیم بعد از رفع عذاب یعنی چون بلا منکشف گردد ایمان آریم حق سبحانه میفرماید **أَنّٰى** چگونه بود **لَهُمُ الذِّكْرٰى** مر ایشان را پندگرفتن بدین مقدار از عذاب **وَقَدْ جَاءَهُمْ** و حال آنکه آمد بدیشان **رَسُولٌ مُبِينٌ** فرستادهٔ آشکار کننده معجزات و ایشان بدان متذکر نشوند **ثُمَّ تَوَلَّوْا** پس پشت بروی کردند یعنی اعراض نمودند **عَنْهُ** از ایمان بدوی **وَقَالُوا مُعَلَّمٌ** و گفتند او آموخته شده است یعنی جبیر و یسار قرآن بوی می آموزند **مَجْنُونٌ** دیوانه است و دماغ او مخبط شده است و با وجود این همه چون وعده ایمان میدهند **إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابِ** بدرستی که ما بردارنده عذابیم از ایشان **قَلِيلًا** زمانی که یعنی قحط را ببریم بدعای پیغمبر تا آخر اعمار ایشان اما هیچ فایده ندهد **إِنَّكُمْ عَائِدُونَ** بدرستی که شما بازگردندگانید بکفر آورده اند که بوقت قحط ابو سفیان با جمعی از قریش بمدینه آمدند و بجد او رحمت سوگند بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم دادند و آنحضرت دعا فرمود بلای قحط مندفع شد و ایشان همچنان بر کفر راسخ بودند و بقول بعضی که دخان از علامات گیرند مردمان دعا و زاری کنند بهمان حالها که داشته باشند از شرک و فسق **يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرٰى** یاد کن روزی را که بگیریم کافران گرفتن بزرگ یعنی روز قیامت و در تفسیر دمیاطی آورده که مراد از بدر ست که حق سبحانه وعید میکند مشرکان که در آن روز بگیریم شما را بعقوبتی عظیم و آنرا **إِنَّا مُنْتَقِمُونَ** بدرستی که ما انتقام کشنده ایم در آن روز **وَلَقَدْ فَتَنَّا** و بدرستی که ما امتحان کردیم **قَبْلَهُمْ** پیش از کافران مکه **قَوْمَ فِرْعَوْنَ** گروه قبطیان از ملازمان فرعون **وَجَاءَهُمْ** و آمد بر ایشان **رَسُولٌ كَرِيمٌ** پیغمبری بزرگوار در حسب و نسب یعنی موسی بن عمران **أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ** با آنکه ادا کنید یعنی دست باز دارید و بمن سپید

بامن عِبَادَ اللَّهِ ط بندگان خدای یعنی بنی اسرائیل را إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من مر شما را رَسُولٌ أَمِينٌ لا فرستاده ام امین بر وحیی
ومتهم نیستم در نیکوخواهی خلق وَأَنْ لَا تَعْلُوا وآمده ام با آنکه سرکشی نکنید و کبر نیارید عَلَى اللَّهِ ج بخدای و اهانت وحی او ننمایید إِنِّي
آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ بدرستی که من آینده ام بشما بحجتی مُبِينٍ ط روشن بر صدق مدعای خود فرعونیان بعد از استماع این سخن قصد
آزار موسی علیه السلام نمودند فرمود که وَإِنِّي عُذْتُ بدرستی من پناه بردم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ با پروردگار خود و پروردگار شما أَنْ تَرْجُمُونِ ط
از آنکه مرا سنگسار کنید یا بکشید یا دشنام دهید و روی نگهدار من است وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي واگر باور نمیدارید مرا و تصدیق نمی کنید
فَاعْتَزِلُونِ ط پس کرانه کنید از من و میازارید ع مرا خیف نتوانید بد نرسانید ایشان سخن آنحضرت قبول ناکرده اغانت
جفا کردند بدست و زبان فَدَعَا رَبَّهُ پس بخواند موسی پروردگار خود را أَنَّ هَؤُلَاءِ بآنکه این گروه قبط قَوْمٌ مُجْرِمُونَ ط
گروهی اند مصر بر کفر و کبر یعنی ایشان را هلاک کن که مصر کافرانند حق تعالی دعاوی اجابت کرد و گفت فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا پس ببر
بشب بندگان مرا از مصر إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ ط بدرستی که شما در پی آمده شدگانید یعنی شما بروید فرعون و قوم او خبردار شوند
از پی شما در آیند و چون بدریا رسیده باشید عصا بر دریا زنی بشکافد و در وی راهها پدید آید تا بنی اسرائیل بگذرند وَاتْرُكِ
الْبَحْرَ وبگذار دریا را رَهْوًا ط ساکن و آرامیده بر همان وجه که راهها بر وی ظاهر بود یعنی دیگر بار عصا بر وی مزن تا بحال
اول رود و بگذار تا قبطیان بوی در آیند و مترس إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان جُنْدٌ مُغْرَقُونَ لشکری غرق شدگان اند
یعنی همه در آن دریا غرق خواهند شد پس فرعونیان بتمام غرق شدند كَمْ تَرَكُوا چه بسیار بگذاشتند مِنْ جَنَّاتٍ بوستانها
پر درخت وَعُيُونٍ وچشمها و آب روان وَزُرُوعٍ وکشتهای رسیده وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ومنزلهای نیکو آراسته وَنَعْمَةٍ
كَانُوا واسباب تنعم و برخورداری که بودند فِيهَا در آن نعمت فَاكِهِينَ متنعمان و شادی کنان كَذَلِكَ ط کار ما
با مکذبان همچنین است وَأَوْرَثْنَاهَا و میراث دادیم منازل و مواضع ایشان را قَوْمًا آخَرِينَ ط بگروهی دیگر که مستمندان یعنی
بنی اسرائیل فَمَا بَكَتْ پس نگریست عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ بر ایشان آسمان وَالْأَرْضُ ونه هم زمین یعنی از هلاک ایشان کسی را
حساب نبود و در معالم تفسیر آورده که چون مؤمنی بمیرد چهل صباح آسمان و زمین بر وی بگریند و از انس منقول است که حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که بنده نباشد الا مر او را در آسمان دو در بود دری که روزی او از آنجا فرود آید و دری که
عمل او از آنجا بالا رود پس چون وفات کند این دو در از نزول رزق و عروج عمل او محروم مانند بر وی بگریند عطار رحمه الله
گوید که گریه آسمان سرخی اطراف اوست در معالم آورده که چون امام حسین بن علی رضی الله عنهما شهید شد آسمان بر وی بگریست
و گریه آن بود که اطراف او سرخ شد و در این باب کاتبی گفته است نظم این سرخی شفق که بر این چرخ چنبری و ناست هر
شام عکس خون شهیدان کربلاست * کز چرخ خون ببارد از این غصه در خور است * ور خاک خون بگرید از این ماجرا رواست *
وگفته اند که گریه آسمان و زمین همچون گریه آدمیان نیست و بعضی برآنند که علامتی بر ایشان ظاهر شود که دلیل بود بر حزن و اسف
همچون گریه که دال است بر غم و اندوه و بر تقدیر چون فرعونیان را عملی که بآسمان رود نبوده و بر روی زمین هم کاری نیکو

ثلثه

ویقول ما من عبد الا وله فی السماء بابان باب یخرج منه رزقه وباب یدخل منه عمله فاذا مات فقداه وبکیا علیه

نکرده اند آسمان و زمین بر ایشان نگریست وَمَا كَانُوا وبنودند مُنْظَرِينَ ط مهلت دادگان از وقتی بوقتی دیگر وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وهر آینه
برهانیدیم بنی اسرائیل را مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ لا از عذاب خوار کننده که بندگی فرعون بود و قتل ابنا و تعب در عمل عذابی واقع مِنْ
فِرْعَوْنَ ط از فرعون إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا بدرستی که او بود سرکشنده خود را بلند ساخت مِنَ الْمُسْرِفِينَ ط از کافران که متجاوز اند از حد
ایمان وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ وبدرستی که برگزیدیم موسی و مؤمنان بنی اسرائیل را عَلَى عِلْمٍ بر دانشی یعنی دانستیم که ایشان سزاوارند
بدانکه برگزینیم ایشان را عَلَى الْعَالَمِينَ ط بر عالمیان زمان ایشان وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم مر ایشان را مِنَ الْآيَاتِ از نشانهای
قدرت مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ ط آنچه در وی نعمتی آشکارا بود چون شکافتن دریا و انزال من و سلوی إِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستی که
این گروه یعنی کفار قریش لَيَقُولُونَ میگویند إِنْ هِيَ نیست کار و خاتمه حال إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَى مگر مرگ نخستین در دنیا و
بعد از وی حیاتی نیست وَمَا نَحْنُ ونیستیم ما بِمُنْشَرِينَ ط زنده شدگان و برانگیختگان بعد از آن فَأْتُوا بِآبَائِنَا پس بیارید پدران
ما را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ط اگر هستید راستگویان در بعث بعد الموت این سخن از ایشان جهل بود زیرا که نه هر چه جایز بود
وقوع آن از خدای بوقتی خاص لازم بود و چون ظهور آن بهر وقت که دیگری خواهد پس چون وعده بعث در آخرت است اگر در دنیا
واقع نشود کس را بر وی تحکم نرسد أَهُمْ خَيْرٌ آیا قوم قریش بهترند در قوت و شدت و مال و شوکت أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ یا قوم تبع
تبع حمیری که لشکری بردند با عدت و اهبت و در غایت کثرت وَالَّذِينَ وآنان که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ ط پیش از قوم تبع مانند
عاد و ثمود و جز آن چون نگرویدند أَهْلَكْنَاهُمْ ز هلاک کردیم ایشان را إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند ایشان مُجْرِمِينَ ط گروهی
کافران و منکران بعث و حشر و از غرایب اخبار و آثار چنان معلوم میشود که ملکی از حمیر کنیت او ابو کرب و نام او اسعد بن ملکی کرب
با حشم تبع ببابل شرق تا غرب عالم بگشت و حیره را بنا کرد و سمرقند را نیز بقول اشهر او ساخت و روایتی از ابن عباس رضی الله
عنهما هست که او پیغمبر بود و در حدیث آمده است که ندانم که تبع پیغمبر بود یا غیر پیغمبر و از عایشه منقول است که دشنام مدهید
تبع را که اسلام آورده است و لهذا حق سبحانه قوم او را مذمت فرموده نه او را و در معالم التنزیل آورده که وقتی در مدینه پسر او را
بکشتند و او بقصد اهالی آنجا لشکر کرد و دو حبر از بنی قریظه کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیدند و نزدیک وی رفتند و گفتند
این جرأت مکن که مدینه مهاجر پیغمبر آخر الزمان است و تعریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم کردند و او از سر قتل و غارت مدینه
درگذشت و آتش پرست بود بر دست آن حبر مسلمان گشت و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد تغریب از هذیل پیش راه او آمد
گفتند دلالت کنیم ترا بخانه که در وی گنجی است و نقره و مروارید و زبرجد کثرت کجاست کنند در مکه و غرض ایشان آن بود که او قصد
خانه کعبه کند و هلاک کند تبع قصه گنج خانه با احبار در میان آورد گفتند ای ملک نهان آن شریف بقعه ایست بر روی زمین
و هیچکس قصد آن خانه نکند مگر که هلاک شود ترا آنجا باید رفت و تعظیم بجای باید آورد و قربان باید فرمود تبع رفت و خانه کعبه
را جامه پوشانید و شش هزار شتر قربان کرد و از آنجا بیمن توجه فرمود قوم او از حمیر آغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته
ما با تو نمیسازیم تبع دلایل خدای پرستی بر ایشان خواند و ایشان در عناد افزودند گفتند ما با آتش امتحان میکنیم و آتشی بود

در دانت کوجی از کوههای یمن که چون در کس را بر بکذ بکر دعوی بودی بدان آتش در آمد ندی مبطل بسوختی و محق را آفتی نرسیدی القصه احبار با مصاحف خود در آتش خود در رفتند و بسلامت بیرون آمدند و کتبیشان در آمده بتمامی بسوختند و بندار باب سیف تنکرالله ساعیم بنبوت پیوسته کتبع نامه نوشت بحضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه و بنا مولی بیهودی سپرد که اکر حضرت را دریابد بدو رساند والا با ولاد سپس وصیت نماید که بعرض رساند و فرزند پشت و بکم از نسل تنا مولی ابوایوب انصاری بود رضی الله عنه و او نامه را بموقف عرض حضرت رسالت پناه محمد علیه افضل الصلوات واکمل التحیات رسانید و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سه نوبت فرمود که مرحبا لاخ الصالح و از ثعالبی رحمه الله تعالی نقل است که ابو یکرب اسعد حمیری از متابعه ایمان آورده به پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم قبل از بعث آنحضرت بهفتصد سال و در درج الدرر آورده که بدت هزار و بنجاه و سه سال پیش از هجرت که هزار و چهل سال از بعث بوده باشد وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست لَاعِبِينَ ط بازیکنان یعنی بحکمت آفریده ایم نه ببازی مخلوقات را بحکمت کامله بظهور آورده ایم و آن حکمت نزد که ادیان معطل و مهمل کذاریم بی ثواب و عقاب مَا خَلَقْنَاهُمَا و نیافریده ایم اهل ارض و سما را إِلَّا بِالْحَقِّ مکر برای حق که آن مثوبه است بطاعت و عقوبت بر معصیت وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر ترسکان بسبب غفلت و عدم تفکر لَا يَعْلَمُونَ ط نمیدانند که فعل حکیم بحق بود إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستی که روز جدا شدن حق از باطل یا جدائی میان مؤمن و کافر و مطیع و عاصی مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ ۷ هنگام جمع شدن همه ایشانست يَوْمَ لَا يُغْنِي روزی که دفع نکند مَوْلًى دوستی و خویشاوندی عَنْ مَوْلًى از دوست و خویش خود شَيْئًا چیزی از عذاب را سود نرساند کسی کسی را بهیچ چیز وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشند دوستان که یاری کرده شوند از دوستان دیگر إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ ط ولیکن کسی که خدای بر وی بخشود باشد یعنی مؤمنان ایشان یاری کنند مر یکدیگر را بشفاعت إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ بدرستی که خدای غالب است کس را که او عذاب کند کسی یاری نتواند کرد الرَّحِيمُ ط مهربانست بر هر که رحمت کند او را رتبه شفاعت دهد إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ ۷ بدرستی که درختی زقوم یعنی میوه آن طَعَامُ الْأَثِيمِ لا خوردنی کناه کار است یعنی ابو جهل و اتباع وی زقوم چون بخورند كَالْمُهْلِ مانند پس و روی کداخته يَغْلِي فِي الْبُطُونِ بجوشد در شکمهای جوشیدنی كَغَلْيِ الْحَمِيمِ ط مثل جوشیدن آب کرم یعنی پاره پاره کند روده‌های ایشان و بکدازند امعا و احشا را پس حق تعالی زبانیه را کوید خُذُوهُ بکیرید این کنه کار را فَاعْتِلُوهُ پس بکشید ش بعنف و بعجل إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ لا بمیانه دوزخ ثُمَّ صُبُّوا پس آنکاه بریزید فَوْقَ رَأْسِهِ بر زبر سر او مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ ط از عذاب آب تا تمام بدن او بدین آب معذب شود چنانچه درون او از زقوم معذب است و بکویند مر او را که ذُقْ بچش و بکش این عذاب را إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو ارجمندی نزدیک قوم خود الْكَرِيمُ طبذ کرا سبعم خود ابو جهل میکفت که من اعز و اکرم اهل وادیم و در بطحا از من عزیزتر و بزرکتر نیست در این روز حق سبحانه فرماید که او را بکوئید عذاب بکش که تو دعوی میکردی عزیز و کریمی إِنَّ

هذا

هَٰذَا بدرستی که این عذاب مَا كُنْتُمْ آنست که بودید شما بِهِ بان تَمْتَرُونَ ط شک می‌آوردید تا اکنون معاینه دیدید إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران فِي مَقَامٍ أَمِينٍ لا در جایگاه ایمن باشد یعنی مقامی که در آفات و مخافات بنود فِي جَنَّاتٍ در بوستانها وَعُيُونٍ ط و سرچشمها يَلْبَسُونَ می پوشند مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ از حریر جامه نازک و سطبر مُتَقَابِلِينَ ط در حالتی که متقابل باشند در مجالس یکدیگر تا با هم مستأنس باشند در تفسیر سورآبادی آورده که این مقابله بیرون مهمانی باشد در دارالجلال که حق سبحانه همه مؤمنان را بر سر یک خوان بنشاند و همه روی بهای یک بیند كَذَٰلِكَ همچنین بر این حالی باشند بی تغییر و تبدیلی وَزَوَّجْنَاهُمْ و قرین سازیم متقیان را بِحُورٍ بزنان سفید روی عِينٍ ط کشاده چشم و احتمال است در آنکه ایشان زنان دنیا باشند با حور و عین بهشت يَدْعُونَ فِيهَا میخواهند در بهشت بِكُلِّ فَاكِهَةٍ هر میوه که آرزو میکنند آمِنِينَ ط در حالتی که ایمن اند از ضرر یا از انقطاع لَا يَذُوقُونَ نچشند فِيهَا الْمَوْتَ در آخرت مرگ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ ج مکر بعد از مرگ پیشین که در دنیا بچشیدند و چون تصور دیگر مردمان آنست که هر زندگی را مرگی در پی باشد حق سبحانه خبر داد که حیات بهشت را مرگ نیست وَوَقَاهُمْ و نگاه میدارد حق سبحانه بهشتیان را یا ایشان دفع میکند عَذَابَ الْجَحِيمِ عذاب دوزخ فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ط از روی فضل و اکرامی که واقع است از آفریدگار تو ذَٰلِكَ این صرف عذاب و جبوه آیدی در بهشت هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ط آنست رستگاری بزرگ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ پس جز این نیست که ما آسان کردانیدیم قرآن را که فرو فرستادیم بِلِسَانِكَ بلغت تو لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ط تا شاید که قوم تو فهم کنند و پند کیرند و ایشان خود پند نمی‌شنوند فَارْتَقِبْ پس چشم دار چیزی را که بدیشان فرود آید إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ ط بدرستی که ایشان نیز منتظرند تا چه چیز بتو نازل شود اما از آن تو نصرت الهی خواهد بود و از آن ایشان عذاب نامتناهی دوستان را هردم تحفه تازه و دشمنان را هر زمان رنجی بی اندازه نظم تا بعانرا وعده حسن المآب منکرانرا هیبت ذوقوا العذاب

مختصرات اسماء الهی اند چنانچه حا اشارت بحی و حفیظ سورة جاثية بسم الله الرحمن الرحيم ٥ حم ٥ حروف مقطعه مختصرات اسماء الهی اند چنانچه حا اشارت بحی و حفیظ و میم کنایت از ملک و مجید و در لطایف آورده که حا حکمت ازلی است و میم ملکت ابدی و بدین هر دو قسم یاد میکند که تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرود آمدن قرآن مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ از نزدیک خدای است بر همه غالب الْحَكِيمِ ط دانا بترتیب مطالب و تقدیر مواهب إِنَّ فِي السَّمٰوٰتِ بدرستی که در آسمانها از نجوم سیاره و ثابته وَالْأَرْضِ و در زمینها از جبال و اشجار و حیوانات لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ ۴ نشانهاست مر گرویدگان را بر وحدت و قدرت صانع وَفِي خَلْقِكُمْ و در آفریدن شما از نطفه و تغیر آن از حالی بحالی وَمَا يَبُثُّ در آنچه پراکنده میسازد در میان مِنْ دَابَّةٍ از جنبندگان با اختلاف صور و اشکال ایشان آيَاتٌ علامتهای استدلال بر حکمت حضرت ذوالجلال لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ لا مر کروهی را که بیکمان شوند یعنی استدلال کنند بدان آیتها بواسطه استدلال متیقن بشوند وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و در اختلاف شب و روز بالوان و مقادیر وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ و در آنچه فرو فرستاد خدای

کیشتان ستم ترسایان

دارالجلال

عن رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ الجاثية ستر الله عورته وسکن روعته یوم الحساب

مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مِنْ رِزْقٍ از روزی یعنی باران که سبب روزی است فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده کرد بآب
مطر زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از خشکی و پژمردگی آن وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ و در گردانیدن بادها با اختلاف جهات و تفاوت
احوال آيَاتٌ هر آینه دلالتهاست روشن و هویدا بر کمال قدرت الهی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند تِلْكَ این
دلیلها آيَاتُ اللَّهِ دلایل قدرت خداست یا این آیتها آیات قرآن است نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم بر تو بِالْحَقِّ براستی و درستی
فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَ اللَّهِ بعد از سخن خدای که قرآن است وَآيَاتِهِ و دلایل قدرت او يُؤْمِنُونَ ایمان
می آرید حفص بتا میخواند یعنی بکدام سخن میگروند اگر بدین سخن نگروند وَيْلٌ سختی عذاب لِكُلِّ أَفَّاكٍ مر هر دروغ
گوی راست أَثِيمٍ بسیار گناه یعنی نضر بن حارث که يَسْمَعُ می شنود آيَاتِ اللَّهِ آیتهای خدا را که تُتْلَى عَلَيْهِ خوانده
میشود بروی ثُمَّ يُصِرُّ پس اصرار میکنند یعنی اقامت مینماید بر کفر خود مُسْتَكْبِرًا در حالتی که گردن کش است از ایمان
بدان كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا گوییا نشنیده است آنرا یعنی چون قبول نکرده و بدان منتفع نشده و گوییا استماع ننموده فَبَشِّرْهُ پس
خبر ده او را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب دردناک در دوزخ بشارت بطریق تهکم است وَإِذَا عَلِمَ و چون بشنود مِنْ آيَاتِنَا
از آیتهای کتاب ما شَيْئًا چیزی یعنی چون بدو رسد چیزی و داند که از قرآن است اتَّخَذَهَا هُزُوًا فرا گیرد آنرا مسخره
به یعنی بآن افسوس کند و بصورت باز نماید که از حق و صواب دور باشد أُولَئِكَ آن گروه مستهزیان لَهُمْ مر ایشان راست
عَذَابٌ مُهِينٌ عذاب خوار کننده مِنْ وَرَائِهِمْ از پس روی ایشان جَهَنَّمُ دوزخ است چه بدان متوجه اند
یا از پس ایشان چون بعد از مرگ مآل ایشان بدوزخ خواهد بود وَلَا يُغْنِي و دفع نکند عَنْهُمْ از ایشان مَا كَسَبُوا آنچه
کسب کردند از اموال و اولاد شَيْئًا چیزی از عقاب خدای وَلَا مَا اتَّخَذُوا و نه دفع کند از ایشان عذاب را آنچه فرا گرفتند
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان و معبودان وَلَهُمْ و مر ایشان راست عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب بزرگ که
شدت آن از حد بیرون باشد هَذَا این قرآن هُدًى راه نماینده است وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند بِآيَاتِ
رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار ایشان که قرآنست یا دلایل قدرت و حکمت او لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشان راست عذابی مِنْ
رِجْزٍ أَلِيمٌ از سخت ترین عذاب الم رساننده اللَّهُ خدای بحق الَّذِي سَخَّرَ آنست که رام کرد لَكُمُ الْبَحْرَ مر شما را
دریا یعنی سطح او را هموار کردانید تا چیزها متخلل مانند چوبها بر بالای آن بایستد و گفته اند تسخیر او آنست که منع نمیکند
از غوص در و و سیحی بر و لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ تا میرود کشتیها فِيهِ در وی بِأَمْرِهِ بفرمان خدای وَلِتَبْتَغُوا و
تا طلب میکنید مِنْ فَضْلِهِ از فضل خدای انواع فایدها چون تجارت و غواصی و صید ماهی وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا شاید شکر
گویید خدای را بر نعمتها وَسَخَّرَ لَكُمْ و بفرمان کرد و برای شما یعنی بیافرید برای منفعت شما مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها
ست از شمس و قمر و نجوم و مطر وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کوه و دریا و شجر و ثمر جَمِيعًا همه اینها
مِنْهُ از وی است نه از غیر او إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در تسخیر این اشیا لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر قدرت الهی

وعلم و حکمت پادشاهی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای گروهی که تفکر کنند در غرایب صنع و عجایب خلق او که بر صحائف بدایعات ظاهر
و از صحائف مکونات باهر نظم در جمله جهان نغز تا بوست هر ذره گواه قدرت او ست آورده اند که جهجاه غفاری
در شهر مکه فاروق را دشنام داد از آنجا که سطوت عمری بود خواست که او را بگیرد و انتقام کشد آیة آمد قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا
بگوای محمد مر آنکسانرا که گرویده اند که در گذرانید و عفو کنید يَغْفِرُوا عفو فرمایید لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ مر آنانرا که نمیترسند
أَيَّامَ اللَّهِ از روزها هلاک و عذاب عرب از وقایع بایام تعبیر کنند چنانچه یوم بغاث و یوم اعماس پس معنی آیت
آنست که در گذرانید از قومی که تامل نمیکنند در روزهای هلاک کافران و نمیترسند از آن لِيَجْزِيَ تا پاداش دهد خدای
قَوْمًا گروهی را بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه هستند که کسب میکنند از اساءت و مغفرت در کشاف از سعید بن مسیب رحمه الله
نقل میکند که ما در پیش فاروق نشسته بودیم قاری این آیة خواند عمر فرمود که لیجزی عمر بما صنع و گویند سبب نزول آیة قصه
جهجاه غفاری و سنان جهنی است و شمه از آن در سوره منافقون مذکور خواهد شد و بران تقدیر آیة را مدنی باید گفت چه
سوره باتفاق مکی است و در تفسیر ثعلبی آورده مذکور است که بعد از نزول آیة من ذا الذي يقرض الله قرضا فنحاص یهودی
بر سبیل طنز میگفت که خدای مگر محتاج شد که قرض میطلبد این خبر بفاروق رسید برجست و شمشیر برکشید روی بجست و
جوی او نهاد که تا هرجا بیند بقتلش رساند جبرائیل این آیة آورد و رسول خدای صلی الله علیه و سلم بطلب عمر فرستاد چون
حاضر شد گفت ای عمر شمشیر بنه که حق سبحانه بعفو فرموده و آیة بروی بخواند عمر گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق بخلق
فرستاد که دیگر اثر غضب بر روی من نه بینند و در معنا بلکه کناه جهت صفت عفو از من مشاهده نکنند نظم چو بد بینی ز خلق و
در گذاری ترا زیبد طریق بردباری اگر چه دامنت را بید رد خاری توکل باش و دهان پر خنده میدار و گفته اند این حکم بآیة
القتال منسوخ است مَنْ عَمِلَ هر که بکند صَالِحًا کاری شایسته فَلِنَفْسِهِ پس مر نفس او راست ثواب آن عمل
وَمَنْ أَسَاءَ و هر که بکند کاری بد فَعَلَيْهَا پس بروست وزر و وبال آن ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ پس بسوی آفریدگار
خود تُرْجَعُونَ باز گردیده خواهید شد برای یافتن پاداش کردار و گفتار وَلَقَدْ آتَيْنَا و بتحقیق که ما دادیم بَنِي
إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ فرزندان یعقوب را توریة وَالْحُكْمَ و حکم کردن در دین وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری یعنی بعضی را پیغمبر ساختیم
از ایشان و در هیچ قبیله این مقدار پیغمبر نبوده که در میان بنی اسرائیل از زمان یوسف تا زمان عیسی وَرَزَقْنَاهُمْ و روزی
دادیم ایشانرا مِنَ الطَّيِّبَاتِ از چیزهای پاکیزه حلال و گفته مراد من و سلوی است وَفَضَّلْنَاهُمْ و تفضیل دادیم ایشانرا
عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان وَآتَيْنَاهُمْ و عطا دادیم ایشانرا بَيِّنَاتٍ دلیلهای روشن مِنَ الْأَمْرِ از
کار دین و ملت یا معجزهای بیدا یا آیتهای هویدا در کار پیغمبر صلی الله علیه و سلم تا او را بحق شناختند و امر او بر ایشان
محقق شد فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند در کار او إِلَّا مگر مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ پس از آنکه آمد بدیشان دانش
بحقیقت حال یعنی بتحقیق دانستند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن پیغمبریست که در توریت مذکور شده و امر او را پوشیدند بَغْيًا

بینهم ط از روی عداوت وحسدی که در میان ایشان هست إن ربك بدرستی که آفریدگار تو یقضی بینهم حکم کند میان
ایشان یوم القیامة روز رستخیز فیما کانوا فیه درانچه بودند که دران یختلفون ط اختلاف میکردند یعنی در کلمات مبینه
در توریه که مبنی بود از نعت سید کائنات علیه افضل الصلوات والتسلیمات ثم جعلناك پس بعد از بنی اسرائیل ساختیم
ترا یعنی مقرر کردیم سلوک تو علی شریعة براهی روشن من الامر از کار دین فاتبعها پس متابعت کن آن شریعت را و
پیشوای خود ساز وبدان عمل نمای ولا تتبع اهواء الذین ومتابعت مکن آرزوهای آنانکه لا یعلمون ط نمی دانند حقیقت توحید
را یعنی رؤسای قریش که ترا میگویند بدین پدران خود باز گرد انهم لن یغنوا بدرستی که ایشان دفع نکنند عنك از تو
من الله شیئا ط از عذاب خدای چیزی را اگر خواهد بتو وان الظالمین وبدرستی که ستمکاران بعضهم اولیاء بعض ط برخی
از ایشان دوستان برخی دیگرند ودوستی ایشان یکدیگر را بحسب مجانست است وچون ترا با ایشان جنسیت نیست از دوستی
ایشان مرو ومصاحب از جنس خود طلب کن والله وخدای ولی المتقین ط دوست پرهیزکارانست تو هم ایشانرا دوست
دار هذا این متابعت شریعت بصائر للناس بینائیهاست مر مردمانرا یعنی چیزهای روشن که بدان ببینند
راه حق را وهدی وراه نمونی است از ضلالت ورحمة وبخششی از خدای لقوم یوقنون ط مر گروهی را که بیگمان شوند
یعنی از بادیه گمان گذشته طالب سر منزل یقین باشند ودر معالم آورده که بعضی از مشرکان مکه مؤمنانرا گفتند آنچه شما در باب
بعث وحشر میگوئید اگر راست باشد وما را بعالمی دیگر برند آنجا نیز از شما بمال وجاه افزون خواهیم بود چنانچه درین عالم
هستیم آیت آمد ام حسب الذین نه چنین است آیا پنداشته اند آنانکه اجترحوا السیئات که کسب کردند بدیها را چون
کفر ومعصیت ان نجعلهم آنکه گردانیم ایشانرا در آخرت کالذین آمنوا مانند آنها که گرویدند وعملوا الصالحات وکردند
کارهای شایسته یعنی مشرکان درکرامت چون مؤمنان نخواهند بود سواء یکسانست محیاهم زندگانی ایشان
ومماتهم ط ومرگ ایشان در دنیا وآخرت یعنی هرکه بر ایمان میرد بر ایمان زنده خواهد شد وهرکه بر کفر میرد بر کفر
مبعوث خواهد شد گفت ساء ما یحکمون ط بد حکمی است که ایشان میکنند ونتیجه شرک وتوحید را برابر میدارند ع نیست
یکسان لای زهر آمیز با آب حیات وخلق الله السموات والارض وبیافرید خدای آسمان وزمین را بالحق براستی وعدل
ومقتضی عدالت آنست که میان محسن ومسیء وموحد ومشرک تفاوت باشد ولتجزی ودیگر آنکه پاداش داده شود
کل نفس هرکسی بما کسبت بآنچه کرده باشد از خیر وشر وهم وایشان یعنی عمل کنندگان لا یظلمون ط ستم دیده
نشوند یعنی نقص ثواب ابرار وازدیاد عقاب اشرار وقوع نیابد بلکه هرکسی را فراخور عمل او جزا دهد افرایت آیا چون
می بینی من اتخذ آنرا که فرا گرفت الهه هواه خدای خود را هوای خود یعنی هوای خود را از پی رود یا آنکه معبود
خود را بآرزوی خود گیرد یعنی میپرستد چون بتی از وی نیکوتر بیند آنرا بگذارد واین را بخدائی بردارد واضله الله
وگمراه کرد اورا یعنی آنرا که گمراه ساخته ویا فروگذاشته خدای اورا علی علم بر دانشی که حضرت او راهست بعاقبت آنکس

وختم

وختم علی سمعه ومهر بنهاد بر گوش او تا او سخن حق نشنود وقلبه وبر دل او تا تعقل آیات حق نکند وجعل علی بصره ونهاد بر
چشم او غشاوة ط پرده تا بنظر اعتبار ننگرد وجواب شرط آنست که چنین کسی را چگونه هدایت باشد فمن یهدیه پس کیست
که راه نماید این کس را من بعد الله ط از پس آنکه گذاشت خدای مر او را افلا تذکرون ط آیا پند نمیگیرید یعنی پند گیرید ومتنبه
شوید وقالوا وگفتند منکران بعث ما هی نیست زندگانی الا حیاتنا الدنیا مگر زندگانی دنیا که درو نموت ونحیا می میریم
وزنده میشویم یعنی بعضی از ما میمیرند وبعضی می زایند واحتمال دارد که قائلان این سخن مذهب تناسخ داشته باشند ونزد ایشان
آنست که هرکه می میرد روح او بجسد دیگر تعلق میگیرد وهم در دنیا ظهور میکند تا دیگر بار بمیرد ودیگر باز آید وازین شکوک
که بزعم ایشان که پیغمبر است نقل کرده اند که گفت من خود را هزار وهفتصد قالب دیده ام وهم مشرکان گفتند وما یهلکنا وهلاک
نمیکند ما را الا الدهر ط مگر روزگار وکهنگی وپیری وما لهم ونیست کافرانرا بذلك باین که نسبت مرگ بروزگار
میکنند من علم هیچ دانشی که مقلب دهور ومحرک آن حضرت عزت تعالی شانه ودهر را در هیچ کار اختیاری نیست نظم
دهر ترا دهر پناهی ترا حکم ترانه بید وپادشاهی ترانه ونه زمان کار نساز بخود چرخ فلك سر نفراز بخود این همه زمان ترا
بنده اند در ره امر تو شتابنده اند ان هم نیستند ایشان الا یظنون ط مگر گمان برند وبمجرد تقلید بی تمسک بدلیل سخن میگویند
واذا تتلی علیهم وچون خوانده شود بر ایشان آیاتنا آیتهای کتاب ما بینات در حالتی که روشن وواضح الدلالة
باشد در باب بعث ونشر مثل یحییها الذی انشاها اول مرة ومانند ان الذی احیاها لمحیی الموتی ما کان حجتهم نباشد
برهان ایشان الا ان قالوا ائتوا مگر آنکه گویند بیارید بآبائنا پدران ما را ان کنتم صادقین ط اگر هستید راست گویان
در زنده کردن خلق بعد از مرگ برین سخن واین سخن از جهل وعناد میگفتند چه احیاء موتی موقت بوقتی خاص
بر وجهی که مقتضای حکمتست پس اگر بوقت اقتراح وجود نگیرد حمل بر عجز نباید کرد قل الله یحییکم بگو که خداوند زنده
میگرداند شما را در رحم مردمان ثم یمیتکم پس می میراند در دنیا ثم یجمعکم پس جمع کند در قبور الی یوم القیامة
تا روز رستخیز لا ریب فیه هیچ شکی نیست در آمدن آن ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون ط عبدالله
از قلت افکار وقصور انظار ولله ومر خدایراست ملك السموات والارض ط پادشاهی آسمانها وزمینها ویوم تقوم
الساعة وروزی که قائم شود قیامت یومئذ در آن روز یخسر المبطلون ط زیان کنند تباه کاران وزیان ایشان آن
بود که بدوزخ جای کردند وتری وبینی در آن روز کل امة هر گروهی را جاثیة ط بر زانو در آمده وگفته جثو خاصه کفار
است واصح آنست آنکه عام دارند چه همه کس از هیبت آن روز بر زانو در آیند کل امة هرگروهی را تدعی خوانده
شود الی کتابها بنوشتهای ایشان یعنی بصحائف اعمال وایشانرا گویند الیوم تجزون امروز جزا داده خواهید شد ما
کنتم تعملون ط بآنچه بودید که عمل میکردید هذا کتابنا اینست کتاب ما یعنی کتابی که کرام الکاتبین را بنوشتن آن امر
کرده بودیم ینطق سخن گوید یعنی روشن سازد علیکم بر شما عملهای شما را بالحق ط براستی بی زیاده ونقصان

إنا كنا نستنسخ بدرستی که ما نسخه کردیم ما كنتم تعملون آنچه بودید که کردید در عالم آورده که چون ملکین دفتر اعمال انسان
با آسمان برند حق سبحانه تا ثبت سازند در آن نسخه هرچه ثوابی یا عقابی بران مترتب شود و لغو و بیهوده را محو کرده اند وگفته
اند استنساخ از لوح محفوظ است که سال بسال نسخه بنی آدم بملائکه میسپارند فأما الذين آمنوا اما آنانکه گرویده اند بخدا و آنچه نزدیک
اوست وعملوا الصالحات وکردند عملهای شایسته فيدخلهم پس در آرد ایشانرا ربهم پروردگار ایشان في
رحمته در رحمت خود که از جمله آن بهشت ذلك آن ادخال بر رحمت هو الفوز المبين آنست رستگاری بزرگ وأما
الذين كفروا واما آنانکه کافر شده اند ایشانرا گویند أفلم تكن آياتي آیا نبود که آیات من تتلى عليكم خوانده می شد
بر شما یعنی پیغمبران فرستادم تا آیتهای کتب من بر شما میخوانند فاستكبرتم پس تکبر کردید و از ایمان بدو ابا نمودید
وكنتم و بودید قوما مجرمين گروهی شرک آرندگان وإذا قيل وچون گفته می شد نزدیک شما که ای قوم إن
وعد الله حق بدرستی که وعده خدای بحشر و حساب و ثواب و عقاب راست است والساعة لا ريب و قیامت هیچ شک نیست
فيها در آن قلتم ما ندري گفتید ما نمیدانیم که ما الساعة چه چیز است قیامت إن نظن گمان نمیبریم بقیام ساعت
إلا ظنا مگر گمانی از شما یعنی گمان ما آنست که شما نیز گمان دارید بقیامت و یقینی نیست شما را در آن وما نحن بمستيقنين
و ما نیستیم بیگمانان در آن یعنی ما را یقینی نیست بقیام قیامت وبدا لهم و ظاهر شود مر ایشانرا در آخرت سيئات ما عملوا
پاداش بدیها که کرده اند در دنیا وحاق بهم و فرود آید بدیشان ما كانوا به عذاب آنچه بوده اند که بدان
يستهزئون افسوس میداشتند از عقوبات قیامت وقيل اليوم و گویند مر ایشانرا که امروز ننساكم فرو
میگذاریم شما را در آتش بنوعی که فرو میگذارند و دست باز میدارند چیزی فراموش شده را كما نسيتم همچنانچه
شما نیز هست دست باز داشتید و بغفلت فرو گذاشتید لقاء يومكم هذا دیدن این روز شما را و ساختگی نکردید
برای وی ومأواكم النار و جایگاه شما آتش است وما لكم و نیست شما را من ناصرين یاران و مددکاران که خلاصی دهند
شما را از آتش ذلكم فرود آمدن عذاب بشما بأنكم اتخذتم بسبب آنست که شما فرا گرفتید آيات الله آیتها
کتاب خدای یا دلایل قدرت او هزوا مسخره یعنی افسوس میکردید بآن و تفکر نمی کردید در آن وغرتكم الحياة
الدنيا و فریفته بود شما را زندگانی دنیا و بحیات فانی مغرور شده از حیات جاودانی غافل مانده بودید فاليوم
پس امروز لا يخرجون بیرون آورده نخواهند شد منها از آتش دوزخ ولا هم يستعتبون و نه از ایشان
که خشنودی خواسته شود از ایشان یعنی ایشانرا نگویند که عذرخواهی کنید تا از شما خشنود شوند چه خشنودی حق از ایشان
بغایت دور است فلله الحمد پس مر خدایراست همه ثناها و ستایشها رب السماوات آفریدگار آسمانها ورب
الأرض و آفریدگار زمین رب العالمين پرورنده و تربیت کننده عالمیان وله الكبرياء و مر او راست
بزرگواری و عظمت و فرمان گذاری و آثار آن ظاهر است في السماوات والأرض در آسمان و زمین وهو العزيز و اوست

بسم الله الرحمن الرحيم الجزء السادس والعشرين من اجزاء الثلثين غالب بر همه خلق الحكيم و دانا در همه کار
حم امام قشیری قدس سره فرموده که حا اشارت بحکم الهی است و میم کنایت از مجد بادشاهی قسم یاد میکند بحکم کامل و
مجد شامل خود که عذاب نکنم هر کرا ایمان آرد و در لطائف هیمنی مذکور است که حا حمایت اهل توحید باشد و میم مرضاة حق
از ایشان نوع المزید که آن عبارتست از نظر بوجه الله الحمید تنزيل الكتاب فرستادن کتاب بعضی از پی بعضی من الله
العزيز از خداوند قوی غالب الحكيم حکم کننده یا صواب کار در کردار و گفتار رسته از عبث ما خلقنا السماوات
والأرض و نیافریدیم آسمانها و زمینها را وما بينهما و آنچه در میان ایشانست از انواع مخلوقات و اصناف موجودات
إلا بالحق مگر براستی بر وجهی که مقتضی حکمت و عدالتست وأجل مسمى و نیافریدیم ایشانرا مگر باندازه زمانی نام
برده که هر یک را آخر مدت بقا بود یا زمانی که همه بدان منتهی شوند که روز قیامت است والذين كفروا و آنانکه کافر شده اند
باخرت عما أنذروا از آنچه بیم داده شوند و از احوال بعث و اهوال حشر معرضون روی گردانندگانند در آن تفکر کننده
و نه وقوع آنرا مسلم دارنده قل بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم کافرانرا که أرأيتم خبر دهید مرا ما تدعون از آنچه می پرستید من دون الله
بجز خدای چون ملائکه و اصنام و جن و جز آن أروني ماذا خلقوا بنمایید بمن که چه چیز آفریده اند من الأرض از زمین و اجزاء
آن أم لهم شرك آیا مر ایشانرا شرکتی است في السماوات در آفریدن آسمانها و چون ظاهر است که معبودان شما عاجزند و ایشانرا در زمین
و آسمان تصرفی نیست پس چرا در پرستش با من شریک میسازید ائتوني بكتاب بیارید بمن کتابی که بشما آمده باشد من قبل هذا
پیش از آمدن قرآن که در آن فرموده باشد شما را بشرک أو أثارة من علم یا بیارید بقیه از دانش پیشینیان یا روایتی از انبیاء گذشته
که دلالت کند بر استحقاق عبادت ایشان إن كنتم صادقين اگر هستید راست گویان در دعوی خود و چون مشرکان در بحث فرو ماندند
حق سبحانه در باب گمراهی ایشان فرموده که ومن أضل و کیست گمراه تر ممن يدعو از آنکسی که بخواند و بپرستد من
دون الله بجز خدای من لا يستجيب له آنرا که اجابت نکند إلى يوم القيامة تا روز رستخیز یعنی اگر مشرک معبود باطل خود را در
مدت عمر دنیا بخواند از آنجا بت از و ظاهر نشود وهم و بتان عن دعائهم از خواندن بت پرستان مر ایشانرا غافلون
بیخبرانند و چون نمیشنوند دعاء ایشانرا پس چگونه اجابت کنند بد بخت کسی که عبادت خداوند شنونده اجابت کننده دست باز
دارد و روی توجه بجمادی نابینا و ناشنوا آورد بی بهره کسی که چشمه آب حیات بگذارد و روی نهد بسوی ظلمات وإذا حشر
الناس و چون حشر کرده شوند آدمیان كانوا باشند معبودان باطل لهم مر عابدان خود را أعداء دشمنان بر
خلاف آنچه گمان میبردند بدیشان از شفاعت و مددکاری وكانوا و باشند معبودان بعبادتهم بپرستش عابدان
مر ایشانرا كافرين ناگرویدگان یا عابدان باشند بپرستش معبودان منکر چنانکه بتان گویند ایشان ما را نمی پرستیدند کما قال
یوم القیمة یکفرون بشرککم یا بت پرستان گویند بتان را پرستش نکردیم کما قال الله ربنا ما کنا مشرکین وإذا تتلى و چون خوانده
شود علیهم عليهم بر کافران آياتنا آیتهای کتاب ما بينات در حالتی که ظاهر باشند دلایل اعجاز آن قال الذين كفروا

کویند انانکه نکرویده اند للحق مر آن سخن حق را لما جاءهم ان هنکام که آمد بدیشان هذا سحر مبین ط این جادویی است آشکارا

ام یقولون بلکه بهتان بسته میکنند که ان سحر خواندند میکویند افتریه ط بر بسته است محمد قرآن را بر خدای و از خود کفته قل ان

افتریته بکو اکر بر بافته باشم بفرض محال آن معصیتی بغایت بزرک بود و هر آینه بران عقوبت بزرک مترتب شود فلا تملکون

پس شما بفرض محال آن معصیتی بغایت بزرک بود و هر آینه بران عقوبت و عذر شما مالک نتوانید بود لی برای من من الله

شیئا ط از خدای چیزی را یعنی قادر نباشید بر دفع چیزی از عذاب اکر خواهد بر من خواسته باشد پس من چکونه جرأت کنم

و باستظهار کدام مدد کار این کار سازم هو اعلم خدای داناتر است بما تفیضون با آنچه شما خوض میکنید فیه ط در آن

یعنی طعن میزنید بر قرآن و سحر مفتری میکویید کفی به شهیدا بسنده است خدای کواه بینی و بینکم ط میان من و شما برای من

کواهی دهد براستی کلام و تبلیغ احکام و بر شما بکذب و عناد و انکار و افساد وهو الغفور و او آمرزنده است کسی را که از شرک

توبه کند الرحیم ط مهربان است بر کسی که در ایمان راسخ باشد قل ما کنت بکوای محمد من نیستم بدعا من الرسل نو در آمده

از پیغمبران یعنی اول پیغمبر نیستم بشما مبعوث شده پیش از من نیز پیغمبران بوده اند پس نبوت مرا چرا منکر باید وما ادری ما یفعل

و نمیدانم که چه خواهند کرد بی بمن از محنت و راحت با اقامت و هجرت با مقاتله با قوم ولا بکم ط و نه میدانم که بشما چه کنند

از خسف و قذف و رجفه و قتل و اسر و جز آن در معالم آورده که بعد از نزول این آیة مشرکان شادمان شده کفتند کار ما و محمد نیز

نزد خدای یکیست او عاقبت خود نمیداند چنانچه ما نمیدانیم و اکر مبعوث من عند الله بودی بایستی که خدای او را خبر کردی که با او چه

خواهد کرد آیة امد که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر و در اسباب نزول مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم

در خواب دید که هجرت فرموده است به زمینی که در و آب و درخت و نخلستان بوده صحابه بعد از استماع این رؤیا خوشدل

کشتند و چون تعبیر دیر تر واقع میشد و از ایذا مشرکان مر ایشان را از حد تجاوز کرده بود اصحاب بهجرت استعجال مینمودند این آیة نازل

شد که بکو من نمیدانم که من و شما را بهجرت خواهند فرمود یا نی ان اتبع پیروی نمیکنم الا ما یوحی مکر آنچه را که وحی کرده میشود

الی بسوی من و از ان در نمیتوانم کذشت وما انا و نیستم من الا نذیر مکر بیم کننده از عذاب خدای مبین ط

آشکارا بیم کردن من و منع از عواقب امور و خواتیم احوال نی وحی الهی خبر نتوانم داد و نعم من قال نظم که ای دل تا کی فضولی

و بو العجبی از من چه نشان عاقبت میطلبی بر کشته بود خواه و لی خواه نبی در واد دری ما ادری ما یفعل بی قل بکوای خدا ارایتم

خبر دهید مرا که ان کان اکر باشد قرآن من عند الله از نزدیک خدای و کفرتم به و شما کافر شده اید بآن وشهد و کواهی

داده است شاهد من بنی کواهی از بنی اسرائیل یعنی از احبار ایشان چون عبد الله بن سلام و کفته اند یامین بن یامین رضی الله

عنهما علی مثله بر قرآن که نزدیک خدا است فامن پس ایمان آورده است بآن از مسروق رحمه الله منقول است که این شاهد

نه ابن اسلام است و نه غیر او از علماء بنی اسرائیل زیرا که ابن سلام در مدینه بوده و این حم بمکه فرود آمده بلکه

آیة در محاجه ایست که میان رسول صلی الله علیه وسلم و قریش واقع بود و شاهد موسی کلیم است و مثل قرآن توریت و معنی این

آیة

آیة که اکر قرآن از نزد خدای بود شما آن نکرویده بید و موسی علیه السلام کواهی داد بر توریت که او نیز از نزدیک خدا است و بقرآن

ایمان آورده واستکبرتم ط و شما سرکشی کرده اید و بدان نکرویده نه که شما ستمکاران باشید بر خود درین کار ان الله بدرستی که

خدای لا یهدی القوم الظالمین ط راه نمینماید کروه ستمکاران را و در بادیه خذلان فرو میکذارد آورده اند که چون قبایل جهینه

و مزینه و اسلم و غفار بشرف ایمان آورده بنو عامر و غطفان و اشجع اغاز طعن کردند برایشان و این آیة که وقال الذین کفروا

و کفتند انانکه از بنو عامر و امثال ایشان للذین امنوا برای آنانکه ایمان آورده اند از جهینه و احزاب ایشان لو کان خیرا اکر

ایمان خیر بودی و راستی و درستی داشتی ما سبقونا الیه ط پیشی نکرفتندی بر ما و مسارعت نکردندی بسوی او

این اراذل قبائل بلکه ما دران سابق بودی چه رتبه ما از ایشان بزرکتر است و بزرکی و شهرت ما پیشتر یا یهود بعد از اسلام ابن

سلام و اصحاب او رضی الله عنهم کفتند اکر آنچه محمد آورده خوب بودی دیکران نتوانستندی بر ما پیشی کرفتن چه دانش ما

بیش از ایشان است واذ لم یهتدوا و چون راه نیافتند کفار یا یهود به بقرآن یا بآنچه پیغمبر آورده فسیقولون پس بکویند

هذا افک قدیم ط این دروغی کهنه است یعنی پیشینیان نیز مثل این بکفته اند ومن قبله و حال آنکه پیش از قرآن کتاب

موسی یعنی توریت بود که دادیم ما اماما پیشوای اهل دین ورحمة ط و سبب رحمت باور دارنده کان

وهذا کتاب و این قرآن کتابی است مصدق تصدیق کننده مر توریت با جمیع کتب منزله را لسانا عربیا بزبان

تازی لینذر الذین ظلموا تا بیم کنند انرا که ستم کرده بر نفس خود بکفر و معصیت وبشری و قرآن مژده دهنده است

للمحسنین ط مر نیکو کاران را برضوان الهی ان الذین قالوا بدرستی آنانکه کفتند ربنا الله آفریدکار ما خدا است ثم استقاموا

پس باستادند بران و عدول نکردند از ان یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصه علم است و استقامت که منتهی علم است در بحر

الحقائق فرموده که استقامت ورزیدن بجوارح بر تعهد ارکان شریعت و بنفوس بر تادب باداب طریقت و بقلوب بر تصفیه

از تعلقات و بروح بر تجلیه انوار صفات و بسر بر محض توحید و تخلی یقینا از غیر حق و کمال استقامت اینست و بباید دانست

که نهی همراهی استقامت وصول بر منزل کمال فکریست پس باطل و خیال است بغایت محال ع کرامت نیابی مکر ز استقامت

فلا خوف علیهم پس هیچ ترس نیست بر دوستان مستقیم از رسیدن مکروهی بدیشان دران جهان ولا هم یحزنون ط و نیستند

ایشان که اندوهکین شوند از فوت محبوبی درین جهان اولئک ان کروه یعنی اهل ایمان و استقامت اصحاب الجنة ملازمان بهشتند

خالدین فیها جاوید بوده کان دران و پاداش داده شدند جزاء پاداش دادنی بما کانوا یعملون ط بآنچه بودند که عمل میکردند

ووصینا الانسان و فرمودیم آدمی را بوالدیه احسانا ط تا به پدر و مادر نیکی کردن حملته امه بر داشته است آدمی را

مادر او کرها برنج و سختی ووضعته کرها و نهاده یعنی بزاده است او را بمشقت و محنت وحمله و مدت حمل او

وفصاله و زمان از شیر باز کرفتن او ثلثون شهرا ط سی ماه است اکر کسی خواهد که مدت رضاع کامل باشد و ازینجا معلوم

شد که اقل مدت حمل شش ماه بودن ما ان رضاع حولین کاملین بود حتی اذا بلغ تا وقتی که برسد آدمی اشده بکمال قو

خود سی و سه ساله است و گفته اند از هجده تا چهل وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً و برسید بچهل سالگی اکثر مفسران بر انند که این آیه خاص
است بابی بکر رضی الله عنه که شش ماه در شکم مادر بود و دو سال تمام شیر خورد و هجده سال بملازمت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم رسید آنحضرت بیست ساله بود و در سفر و حضر رفیق و قرین او بودی و چون سال آنحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بچهل رسید مبعوث گشت و صدیق رضی الله عنه سی و هشت ساله بود ایمان آورده و چون بچهل رسید قَالَ گفت رَبِّ
ای پروردگار من أَوْزِعْنِي الهام ده مرا و توفیق بخش أَنْ أَشْكُرَ تا شکر کنم نِعْمَتَكَ الَّتِي آن نعمتی را که بکرم عمیم أَنْعَمْتَ
عَلَيَّ انعام کرده بمن که نعمت اسلام است وَعَلَى وَالِدَيَّ و نعمتی را بپدر و مادر من داده که حیات و قدرت و نعمت اسلام
نیز گفته اند چه از مهاجر و انصار کسی که پدر و مادرش هردو بشرف اسلام رسیده باشند غیر صدیق نیست وَأَنْ أَعْمَلَ و
دیگر الهام ده که عمل کنم صَالِحًا تَرْضَاهُ عملی که تو پسندی آنرا و از آن خشنود باشی حق سبحانه دعای وی را مستجاب کرد اند و توفیق
داد که تا نه بنده را که برای دین عذاب میکردند بخرید و آزاد کرد و از جمله آن بلال حبشی است وَأَصْلِحْ لِي و دیگر دعا کرد
برای اولاد خود بدین وجه که بصلاح آر برای من یعنی صلاح را جاری کن از فِي ذُرِّيَّتِي در فرزندان من این دعا نیز بشرف
اجابت رسیده دخترش عائشه بشرف فراش حضرت اشرف رسل صلی الله علیه وسلم مشرف شد و پسرش عبد الرحمن مسلمان
گشت و پسران عبد ابو العتیق نیز بدولت خدمت پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم سر افرازی یافت و در وسیط آورده که از
صحابه چهار مسلمان که جد و پسر و پدر باشند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ندیده بودند مگر ابو قحافه و ابی بکر و عبد الرحمن
و ابو عتیق و بسی از بزرگ از اولاد صدیق در عالم هستند اغلب ایشان بشرف علم و صلاح آراسته إِنِّي بدرستی که من تُبْتُ
إِلَيْكَ بازگشتم بحضرت تو از هرچه رضای تو در آن نیست وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ و من از گردن نهادگانم مر فرمان ترا أُولَئِكَ الَّذِينَ
آن گروه که با مادر و پدر نیکو کرده اند و شکر نعمت بجای آورده نَتَقَبَّلُ قبول کرده شود عَنْهُمْ از ایشان أَحْسَنَ مَا
عَمِلُوا نیکوترین آنچه کرده اند قولی آنست که احسن بمعنی حسن باشد یعنی همه عملهای نیک ایشان را قبول یابد وَنَتَجَاوَزُ
و درگذرانیده شود عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ از گناهان ایشان حفص در هردو فعل بنون مفتوحه میخوانند و بنصب احسن یعنی ما قبول
کنیم طاعات ایشان و درگذرانیم سیئات ایشان و معدود باشند فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ در میان اهل بهشت وَعْدَ الصِّدْقِ و وعده
داد خدای وعده راست در قبول نیکی و تجاوز از بدی الَّذِي كَانُوا آن وعده که بودند که در دنیا يُوعَدُونَ و وعده
داده شدند و آن وعده درین آیتست که وعد الله الذين آمنوا و عملوا الصالحات جنات الآیة وَالَّذِي قَالَ و آنکس که گفت
لِوَالِدَيْهِ مر پدر و مادر خود را وقتی که او را بایمان با آخرت میخواندند أُفٍّ لَكُمَا کراهت و ننگ مر شما را أَتَعِدَانِنِي
آیا وعده مید هید مرا أَنْ أُخْرَجَ آنکه بیرون آورده شوم از قبر یعنی مرا بعد از مرگ بر انگیزند و زنده از قبر بیارند
وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ و بدرستی که بگذشته اند قرنها بسیار مِنْ قَبْلِي پیش از من و یکی باز نیامده اند وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ و پدر
و مادر او استغاثه میکردند بخدای و میگفتند وَيْلَكَ وای بر تو آمِنْ ایمان آر بقیامت إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده

خدای در بعث و حشر حَقٌّ قرار است فَيَقُولُ پس آنکس میگفت مَا هَٰذَا نیست این که شما مرا بدان میخوانید إِلَّا أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ مگر افسانهای پیشینیان و اباطیل و اکاذیبی که نوشته اند چنین گویند این آیت در شان عبد الرحمن ابی بکر فرود آمده
و عائشه این قول را منکرست و صحیح آنست که در باب کافری که در والدین خود عاق بوده نازل گشته أُولَٰئِكَ آن گروه عاق و
منکر الَّذِينَ حَقَّ آنانند که واجب شد عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان کلمه عذاب و باشند فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ با گروهی چند که از گذشته اند
گذشته اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیو و آدمی إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان و آنان كَانُوا
هستند خَاسِرِينَ زیان زدگان وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ و هر یک را از این دو فریق پایها و منزلهاست مِمَّا عَمِلُوا از
جزای آنچه عمل کرده اند پایهای اهل خیر بجانب علو و پایهای ارباب شر بطریق سفل وَلِيُوَفِّيَهُمْ و چنین مقرر کرد
خدای تا تمام کن داند مر ایشان را أَعْمَالَهُمْ جزای عملهای ایشان وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند در ثواب
بنقصان و در عقاب بزیادت وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند کافران عَلَى النَّارِ
بر آتش دوزخ در موضعی آورده که عرض کنند آتش را بر کافران و مواقف ایشان در دوزخ بدیشان نمایند تا الم و حسرت
بیفزاید و ایشان را گویند أَذْهَبْتُمْ ببرده اید و بخورده اید طَيِّبَاتِكُمْ چیزهای لذیذ خود را فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا در زندگانی
دنیا که داشتید وَاسْتَمْتَعْتُمْ و برخورداری یافتید بِهَا بآن لذائذ یعنی استیفای لذت کردید و هیچ برای آخرت نگذاشتید فَالْيَوْمَ
تُجْزَوْنَ پس امروز جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُونِ عذاب خواری و رسوائی را بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ بسبب آنچه
بودید که تکبر میکردید فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ به استحقاق بلکه بر کبر و رزیدید بباطل و بنا وجه وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ
و بسبب آنچه بودید که فسق میکردید یعنی پای از دایره امر بیرون می نهادید و بر خط فرمان نمی نهادید تنبیه است مر طالبان نجات
را که پای از اندازه شرع بیرون ننهند نظم پای از حد و شرع بیرون نهی منه خود را اسیر نفس هوا مکن بی چند
شرع نیست خلاصی زچاه طبع این رشته را از دست رهاییکی مکن وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ و یاد کن برادر عاد را یعنی پیغمبری را که از قبیله عاد
بود و هو مراد حضرت هود است میفرماید که حال او و قوم او با معاندان قریش بگو إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ چون بیم کرد قوم خود را و از عذاب
خدای بترسانید بِالْأَحْقَافِ بموضع احقاف و آن ریگستانی بود نزد حضرموت بولایت یمن و گویند میان عمان و مهره وَ
قَدْ خَلَتِ النُّذُرُ و حال آنکه گذشته بودند پیغمبران بیم کننده مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش هود وَمِنْ خَلْفِهِ و پس او نیز آمده بودند
یعنی هشت پیغمبر بودند بخلق پیش از وی و پس از وی نیز انبیا بودند چون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشان را أَلَّا تَعْبُدُوا
بآنکه مپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدا را که مستحق پرستش اوست إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما عَذَابَ
يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ و پرهول قَالُوا گفتند عادیان که ای هود أَجِئْتَنَا آیا آمده بما لِتَأْفِكَنَا تا بگردانی
ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش بتان ما بتهدید و وعید فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار بما آنچه وعده میکنی از عذاب إِنْ كُنْتَ اگر باشی
تو مِنَ الصَّادِقِينَ از راست گویان در وعده خود قَالَ گفت هود که شتابی مکنید در طلب عذاب إِنَّمَا الْعِلْمُ جز این نیست

نیست که علم بوقت نزول آن عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدایست و مرا دران مدخلی نیست وَاُبَلِّغُکُمْ و بشما میرسانم مَا اُرْسِلْتُ آنچه فرستاده شده
ام بِهٖ بآن و بر من غیر از رسانیدن نیست وَلٰکِنِّیْ اَرٰیکُمْ ولیکن می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُوْنَ گروهی که نادانی میکنید و بنزول و
حلول عذاب تعجیل مینمایید در سورهٔ اعراف گذشت که قیل با جمعی از عادیان بحرم رفته باران طلبیدند سه ابر پدید آمد و منادی ندا
کرد که یکی از آنها اختیار نمایید و ایشان ابر سیاه اختیار کردند تا با ایشان می آمد تا دیار ایشان فَلَمَّا رَاَوْهُ پس آنهنگام که دیدند
آن چیزیرا که موعود بود از عذاب عَارِضًا ابری پهن شده در آسمان مُسْتَقْبِلَ اَوْدِیَتِهِمْ روی نهاده بوادیهای ایشان
قَالُوْا گفتند هٰذَا این ابریست عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا باران دهنده مارا هود فرمود که بَلْ هُوَ این نه ابری باران
دهنده است بلکه او مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهٖ آنچیزیست که تعجیل میکردید بدان رِیْحٌ این بادیست فِیْهَا عَذَابٌ اَلِیْمٌ
درو است عذابی دردناک و باد او بادی است که از غایت تندی تُدَمِّرُ هلاک میکند و نابود میسازد کُلَّ شَیْءٍ همه چیز را
از انفس و اموال و انعام ایشان بِاَمْرِ رَبِّهَا بفرمان پروردگار خود پس آن باد بامداد بغایت تند و سرکشی و پشتهای ریگ
احقاف بر ایشان ریخت هفت شب و هشت روز در زیر آن ماندند پس ریگ از ایشان دور کرد و تنهای ایشانرا بدریا افکند
فَاَصْبَحُوْا پس گشتند بجائی که اگر کسی بدیار ایشان رسیدی لَا یُرٰی دیده نشدی اِلَّا مَسٰکِنُهُمْ مگر جایگاههای ایشان
یعنی همه هلاک شدند و مساکن ایشان خالی ماند کَذٰلِکَ همچنانکه ایشانرا جزا دادیم نَجْزِی پاداش میدهیم الْقَوْمَ
الْمُجْرِمِیْنَ گروه کافران و مکذبانرا وَلَقَدْ مَکَّنّٰهُمْ و بدرستی که ممکن کرده بودیم قوم عادرا فِیْمَا اِنْ مَّکَّنّٰکُمْ در آن چیزی که ممکن
نساختیم شما ای کفار مکه فِیْهِ در آن چیز از قوت و شوکت و بسیاری مال و نفاذ تصرف وَجَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم
مر ایشانرا سَمْعًا گوش تا بشنوند وَّاَبْصَارًا و چشمها تا ببینند وَّاَفْئِدَةً و دلها تا دریابند بگوش سخن حق نشنیدند و بدیده دلائل
در وحدانیت خدا اندیشه نکردند همین که عذاب فرود آمد فَمَا اَغْنٰی پس دفع نکرد عَنْهُمْ از ایشان سَمْعُهُمْ گوش
ایشان وَلَا اَبْصَارُهُمْ و نه دیدهای ایشان وَلَا اَفْئِدَتُهُمْ و نه دلهای ایشان مِّنْ شَیْءٍ چیزی از عذاب خدای اِذْ
کَانُوْا چون بودند که از تقلید و تعصب یَجْحَدُوْنَ بِاٰیٰتِ اللّٰهِ انکار میکردند بآیتهای خدای یا بمعجزات پیغمبران وَ
حَاقَ بِهِمْ و بگرد در آمد ایشانرا مَّا کَانُوْا بِهٖ یَسْتَهْزِءُوْنَ آنچه بودند که بآن استهزا میکردند یعنی عذاب وَلَقَدْ اَهْلَکْنَا و بدرستی
که هلاک کردیم ای اهل مکه مَا حَوْلَکُمْ آنچه گرداگرد شما بوده مِّنَ الْقُرٰی از دیهها چون حجر و مؤتفکه وَصَرَّفْنَا الْاٰیٰتِ و
تکرار کرده بودیم آیتها و حجتها بر اهل قری لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُوْنَ شاید که باز گردند از کفر ایشان باز نگشتند و هلاک شدند فَلَوْلَا
نَصَرَهُمُ پس چرا نصرت نکردند ایشانرا الَّذِیْنَ اتَّخَذُوْا آنانکه فرا گرفته بودند آن هلاک شدگان ایشانرا مِنْ
دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای قُرْبَانًا از بهر تقرب بخدای اٰلِهَةً خدایان یعنی بتان که ایشانرا بخدائی گرفته بودند تا از
جهت تقرب چرا یاری نکردند ایشانرا در وقت عذاب بَلْ ضَلُّوْا بلکه غایب شدند عَنْهُمْ از نصرت ایشان
یعنی ناامید گشتند و بریده شد رجاء ایشان از نصرت بتان وَذٰلِکَ و فرا گرفتن بتان بخدائی برای قربت بخدای اِفْکُهُمْ

دروغ

دروغ ایشانست وَمَا کَانُوْا یَفْتَرُوْنَ و آنچه هستند که بر می بافتند و نسبت میدهند الوهیت را بمخلوقی عاجز و روی از توجه از خالق
قادر میتابند ع رو هر که از تو تافت دگر آبرو نیافت ارباب سیر و آثار رحمهم الله آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد
از مراجعت از طایف ببطن نخله فرود آمد و شب برخاسته تهجد میکرد و قرآنی میخواند جمعی جنیان از نصیبین به یمن میرفتند
آنجا رسیده آواز قرائت شنودند حضرت را بخضرت نمودند و حق سبحانه از آن قصه خبر میدهد که وَاِذْ صَرَفْنَا یاد کن از آنکه بگردانیدیم
و میل دادیم اِلَیْکَ بسوی تو نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ گروهی از جن و ایشان هفت نفر بودند از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیرهٔ موصل
و نامهای ایشان بر وجهی که صاحب عین المعانی تصحیح کرده اینست شاصر ناصر دش مس اربیان احقم گویند نه عدد بوده اند
و زوبعه از ایشان بوده و او پیر ابلیس است و ده و دوازده گفته اند و در لباب آورده که هفتاد تن بودند از بنی اقلیشی و بیرهم
تقدیر یَسْتَمِعُوْنَ الْقُرْاٰنَ می شنوند قرآنرا و گوش میدادند فَلَمَّا حَضَرُوْهُ پس آنهنگام که حاضر شدند نزدیک رسول صلی الله علیه وسلم
قَالُوْا گفتند بعضی مر بعضی را که از روی ادب اَنْصِتُوْا خاموش باشید تا بشنوید در تفاسیر هست که از غایت حرص استماع قرآن
بر زبر یکدیگر می افتادند فَلَمَّا قُضِیَ پس چون گذارده شد قراءة و باتمام رسید ایمان آوردند بآنحضرت و چیزها پرسیدند
و رسول صلی الله علیه وسلم ایشانرا برسالت قوم ایشان نامزد کرداند و ایشان وَلَّوْا باز گشتند اِلٰی قَوْمِهِمْ بسوی قوم خود مُّنْذِرِیْنَ
بیم کنندگان با سلام قَالُوْا یٰقَوْمَنَا گفتند ای گروه ما اِنَّا سَمِعْنَا کِتٰبًا بدرستی که ما شنودیم کتابی را از نزدیک خدای
اُنْزِلَ فرو فرستاده شده مِنْ بَعْدِ مُوْسٰی پس از کتاب موسی مُصَدِّقًا تصدیق کننده لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مر آن چیزیرا که
پیش از وی بوده از کتب یا موافق با آنها گویند از جنیان یهود بودند و از نزول انجیل خبر نداشتند یا اعتبار نمیکرده اند از اینجا
معتقد یهود است از آن جهت گفتند که انزل من بعد موسی یَهْدِیْٓ راه مینماید آن کتاب اِلَی الْحَقِّ بسوی حق یعنی آنچه
درست و راست است از عقاید وَاِلٰی طَرِیْقٍ مُّسْتَقِیْمٍ و بر راهی راست یعنی رساننده بمقصود یٰقَوْمَنَآ اَجِیْبُوْا ای گروه ما اجابت کنید
دَاعِیَ اللّٰهِ خواننده خدای یعنی محمد را وَاٰمِنُوْا بِهٖ و ایمان آرید بدو و تصدیق کنید اخبار او را یَغْفِرْ لَکُمْ تا بیامرزد خدای
شما را مِّنْ ذُنُوْبِکُمْ بعضی از گناهان شما که مظالم بنا شد و گفته اند همه گناهها را وَیُجِرْکُمْ و برهاند شمارا مِّنْ عَذَابٍ اَلِیْمٍ
از عذاب دردناک وَمَنْ لَّا یُجِبْ و هر که اجابت نکند دَاعِیَ اللّٰهِ خواننده را بخدا که حضرت مصطفی است صلی الله علیه وسلم فَلَیْسَ
بِمُعْجِزٍ پس نیست عاجز کننده فِی الْاَرْضِ در زمین یعنی هر که خواننده حق را اجابت نکند عذاب بدو نازل خواهد شد و او
عاجز نتواند ساخت خدایرا از تعذیب خود وَلَیْسَ لَهٗ و نیست مر او را مِنْ دُوْنِهٖٓ اَوْلِیَآءُ بجز خدای دوستان و مددکاران
اُولٰٓئِکَ آن گروه که اجابت نکنند کان فِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ در گمراهی هویدا اند یعنی ضلالتی که بر همه کس واضح شد علما را در حکم مؤمنان
جن اختلاف است بعضی بر آنند که ثواب ایشان همین نجاتست از آتش چنانچه فرمود و یجرکم من عذاب الیم و از سفیان ثوری
رحمه الله تعالی منقول است که ثواب جن آنست که از آتش برهند پس ایشانرا خاک سازند بر منوال بهایم و امام اعظم رحمه الله تعالی
برین رفته و مالک با جمعی بر آنند که ایشانرا بر احسان ثواب هست چنانچه بر اسائت عقاب خواهد بود و از ضحاک منقول است که

ایشان ببهشت در آیند وبخورند وبیاشامند و در تفسیر امام ابو بکر نقاش رحمه الله تعالی حدیثی هست می آورد که ایشان در بهشت در آیند
واز امام نقاش پرسیده اند که ایشان از نعم بهشتی تناول کنند جواب فرموده اند که حق سبحانه ایشانرا تسبیح و ذکر الهام دهد که از آن
چندان لذت یابند که بنی آدم از نعمتهای بهشت در معالم آورده که از حمزة بن حبیب رحمه الله تعالی پرسیدند که مؤمن جن را ثواب
هست فرمود که آری وآیه لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان بخواند و گفت الانسیات للانسان والجنیات للجن و هم در معالم از عمر بن عبد العزیز
رحمه الله تعالی نقل میکند که مؤمنان جن گرداگرد بهشت بر جهاء ربضها خواهند بود نه در بهشت و قاضی در انوار فرموده که اظهر
آنست که جن در توابع تکلیف مانند انس اند والله اعلم أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند وندانستند منکران بعث أَنَّ اللَّهَ الَّذِي آنرا که خدای
بقدرت بی عجز خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمان و زمین را وَلَمْ يَعْيَ و مانده نشد و رنج نرسید او را بِخَلْقِهِنَّ بآفریدن
آنها بِقَادِرٍ تواناست عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بر آنکه زنده کند مرده کانرا چه قدرت ثابت است و نقص وانقطاع بدو راه نیابد محصل
معنی آیه آنست که آیا خدای با قدرت چنین کامل ازلی ابدی بر احیای موتی قادر نیست بَلَىٰ آری هست إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بدرستی
که بر همه چیزها قَدِيرٌ تواناست بی عجز و تعب وَيَوْمَ يُعْرَضُ و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه
نگرویده اند عَلَى النَّارِ بر آتش یعنی آتش دوزخ را عرض کنند واین قلب است که برخلاف مقتضی ظاهر از برای مبالغه و تاکید ایراد
میکند پس ایشانرا گویند أَلَيْسَ هَٰذَا آیا نیست این عذاب بِالْحَقِّ براستی وشما باور نمیکردید قَالُوا بَلَىٰ گویند آری حق است
پس سوگند خورند که وَرَبِّنَا بپروردگار ما که این راست بوده قَالَ گوید خدای یا خازن دوزخ ایشانرا فَذُوقُوا الْعَذَابَ
پس بچشید عذاب بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ بسبب آنچه بودید که کافر میشدید بقیامت و سخن پیغمبران باور نمیداشتید فَاصْبِرْ پس صبر کن
ای محمد بر جفای قوم كَمَا صَبَرَ همچنانکه صبر کرده اند أُولُو الْعَزْمِ خداوندان ثبات وجد مِنَ الرُّسُلِ از پیغمبران و ایشان
اصحاب شرایع اند که تمهید قواعد مراسم اجتهاد بتقدیم رسانیدند و بر معادات معاندان و مجادلات طاغیان واز ایذای منکران
شکیبائی نمودند و ایشان نوح اند و ابراهیم و موسی و عیسی و امام محیی السنة گفته که اولو العزم آنها اند که بر تخصیص ایشان ذکر یافته اند
در دو موضع یکی در اخذ میثاق که واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح الایه دوم در وضع شرع لکم من الدین ما وصی به
نوحا الایة و هفتان اصحاب شرایع اند یا پیغمبرانی که امر شد که فبهدیهم اقتده و در زاد المسیر آورده که همه پیغمبران اولو العزم اند الا
آدم و یونس و سلیمان و گفته اند از عین یونس و پس چه او تعجیل نموده از میان قوم بیرون رفت و حضرت عزت پیغمبر ما را فرمود
ولا تکن کصاحب الحوت یعنی در عدم صبر سبب اینجا نهی میفرماید که شکیبائی ورز وَلَا تَسْتَعْجِل لَّهُمْ وطلب شتاب مکن برای کفار
قریش بنزول عذاب که بیشک در وقت خود نازل خواهد شد كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ گوئیا که ایشان روزی که ببینند مَا يُوعَدُونَ
آنچه وعده داده شده اند از عذاب یعنی چون هول و فزع قیامت مشاهده کنند چنان نمایند ایشانرا که لَمْ يَلْبَثُوا درنگ نکردند
در دنیا إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ مگر ساعتی از روز یعنی کوتاه شمرند بودن خود را در دنیا و غافل از هیبت عقوبات دوزخ
بَلَاغٌ آنچه گفته شد در این سورت از مواعظ کفایت فَهَلْ يُهْلَكُ پس آیا هلاک کرده خواهند شد بعذاب وقتی که

نازل

ربع

نازل شود یعنی نخواهند إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ مگر گروهی بیرون رفتگان از دایره فرمان سورة محمد صلی الله علیه وسلم بسم الله الرحمن الرحیم
الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند وَصَدُّوا وباز داشتند مردمانرا عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی منع کردند از
دخول در اسلام مراد شیاطین قریش اند چون ابو جهل و نحو عتبه با مطعمان بدر روز و ایشان دوازده تن بودند از صنادید عرب
أَضَلَّ باطل کرد خدای أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشانرا که از مکارم میشمردند چون صلة رحم و فک اسیر و حفظ جوار و حسن ضیافت
وَالَّذِينَ وآنانکه آمَنُوا گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته و اطعام طعام و صلة ارحام وَآمَنُوا و گرویدند
بِمَا نُزِّلَ بانچه فرو فرستاده شده است عَلَىٰ مُحَمَّدٍ بر پیغمبری نیک ستوده شده یعنی قرآن وَهُوَ الْحَقُّ و قرآن
راست و درست یا محمد صاحب حق و حقیقت آمده مِن رَّبِّهِمْ از پروردگار ایشان پس آنانکه گرویدند بقرآن یا بمحمد
كَفَّرَ درگذرانید خدای و بپوشید عَنْهُمْ از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ گناهان ایشان وَأَصْلَحَ و بصلاح آورد بَالَهُمْ حال
ایشانرا در دین و دنیا یا اصلاح کند دل ایشانرا تا عاصی نشوند ذَٰلِكَ آن اضلال و اصلاح بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بانست آنانکه
کافر شدند اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ در پی رفتند باطل را یعنی شیطانرا وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه گرویدند اتَّبَعُوا الْحَقَّ پیروی
کردند حق را که قرآنست آمده بدیشان مِن رَّبِّهِمْ از آفریدگار ایشان كَذَٰلِكَ همچنین يَضْرِبُ اللَّهُ بیان میکند خدا
لِلنَّاسِ برای مردمان أَمْثَالَهُمْ مثلهای ایشانرا یعنی احوال فریقین را پیدا میکرداند فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا
پس هنگامی که به بینید ای مؤمنان آنانکه کافر شده اند وقت محاربه فَضَرْبَ الرِّقَابِ پس بزنید گردن ایشانرا زدنی حَتَّىٰ
إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ تا چون بسیار بکشید ایشانرا فَشُدُّوا الْوَثَاقَ پس استوار کنید بند را یعنی بگیرید ایشانرا باسیری و بند
کنید بی عوض وَإِمَّا فِدَاءً یا فدا گیرید از ایشان بدل گرفتنی حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ تا بنهند اهل حرب أَوْزَارَهَا سلاح حرب
را یعنی دین اسلام بهمه جا برسد و حکم قتال نماند وآن نزدیک نزول عیسی خواهد بود چه در خبر آمده که آخر قتال امت من با
دجال است و شافعی و احمد برانند که امام مخیر است میان قتل واسترقاق والمنّ و فدا بمال یا با اسیران مسلمانان و امام اعظم میفرماید
که این حکم منسوخ است یا مخصوص بحرب بدر بوده و حالا قتل معین است یا استرقاق ذَٰلِكَ اینست کار نگاه دارید این کار را وَ
لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ واگر خواهد خدای لَانتَصَرَ مِنْهُمْ هر آینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه کارزار کنید وَلَٰكِن ولیکن امر کرد بجهاد
لِّيَبْلُوَ تا بیازماید بَعْضَكُم بِبَعْضٍ بعضی از شما ببعضی یعنی معامله آزماینده کند مؤمنانرا که بقتال کافر دارید تا جهاد کنند
و ثواب عظیم بیابند و کافرانرا آزمایش کند تا گوشمال بیابند و از کفر باز ایستند وَالَّذِينَ قُتِلُوا وآنانکه کارزار کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای و حفص قُتِلُوا میخواند یعنی کشته شوند فَلَن يُضِلَّ پس خدای ضایع و باطل نکرد أَعْمَالَهُمْ کردارها
ایشانرا سَيَهْدِيهِمْ زود باشد که حق سبحانه راه نماید ایشانرا در دنیا بکارهای صواب و در آخرت بدرجات فوز و نجات وَيُصْلِحُ
بَالَهُمْ و بصلاح آرد کارهای ایشانرا وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ و در آرد ایشانرا به بهشت عَرَّفَهَا لَهُمْ و بدرستی که تعریف کرده باشد
برای ایشان صفت بهشت را تا مشتاق شده باشند جهت تشویق ایشان بجهت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اند

إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ اگر یاری کنید دین خدای و پیغمبر او را يَنْصُرْكُمْ یاری کند شما را تا بر اعدا مظفر گردید وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ و استوار
سازد قدمهای شما را در معرکه جهاد تا منهزم نشوید وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند فَتَعْسًا لَهُمْ خواری و نگونساری و
هلاکت و اندوه و درشتی و نا امیدی مر ایشانراست وَأَضَلَّ و گم و نابود سازد خدای أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشان را ذَلِكَ این خواری
و بطلان عمل ایشان را بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَرِهُوا کراهت داشتند و ناخواهان بودند مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچیزی را که خدای
فرو فرستاده است بر پیغمبر خود از امر بتوحید و قیام باحکام شرع فَأَحْبَطَ پس باطل و ضایع کرد اند حق تعالی أَعْمَالَهُمْ عملهای
ایشان را که از ان حسابی داشتند چون عمارت مسجد الحرام و طواف خانه و مهمانداری و اعانت مظلومان و نوازش یتیمان أَفَلَمْ يَسِيرُوا
آیا سیر نکردند کافران عرب استفهام بمعنی امر است یعنی باید که سفر کنند فِي الْأَرْضِ در زمین سواد بلاد ثمود و عاد است فَيَنْظُرُوا
كَيْفَ كَانَ پس بنگرند که چگونه بوده است عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ عاقبت کار و سرانجام حال آنانکه پیش از ایشان بوده اند
از اهل کفر و تکذیب و عصیان دَمَّرَ اللَّهُ هلاک کرد خدای و عذاب استیصال فرستاد عَلَيْهِمْ بر ایشان وَلِلْكَافِرِينَ و مر
ناگرویدگان را أَمْثَالُهَا مانند آن عقوبات خواهد بود تهدید کفار مکه است ذَلِكَ آن بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا بسبب آنست که بدرستی
خدای دوست آنانست که ایمان آورده اند پس ایشان را یاری کند وَأَنَّ الْكَافِرِينَ و بسبب آنکه ناگرویدگان را لَا مَوْلَى لَهُمْ نیست
هیچ دوستی ایشان را که عذاب از ایشان دفع کند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بفضل خود يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در می آرد آنان را
که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای پاکیزه از ریا و عوض جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند يَتَمَتَّعُونَ برخورداری یابند بمتاع دنیا
وَيَأْكُلُونَ و بخورند كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ همچنانکه میخورند چهارپایان یعنی همت ایشان مصروفست بخوردن و نظر او بر آنکه
بدین محل داشته تا قوت شهوتهای نفسانی در استدلال بقدرت ربانی مدد و معاون بود نه آنکه عمر خود را طفیل خوردن شناسد
و در معنی در هم باکلوا و یتمتعوا مانند چهارپایان جز خوردن و خواب مطمح نظر شان نباشد نعم ما قیل بیت خوردن برای
زیستن و تفکر کردنست تو معتقد که زیستن از بهر خوردنست وَالنَّارُ و آتش دوزخ مَثْوًى مقام و آرامگاه است
لَهُمْ مر کافران را وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ و چند از اهل دیهها که بهر حال هِيَ آن دیه أَشَدُّ قُوَّةً سخت تر بودند از روی
قوت مِنْ قَرْيَتِكَ از اهل دیه تو الَّتِي أَخْرَجَتْكَ آن دیهی که بیرون کردند اهل آن دیه ترا یعنی مکه أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم
اهالی آن دیهها را فَلَا نَاصِرَ پس هیچ یاری دهنده نبود لَهُمْ مر ایشان را که در وقت هلاک بفریاد رسد أَفَمَنْ كَانَ آیا
هر که باشد عَلَى بَيِّنَةٍ بر حجتی روشن مِنْ رَبِّهِ از آفریدگار او چون پیغمبر و مؤمنان كَمَنْ زُيِّنَ باشد مانند کسی که آراسته
اند یعنی شیطان یا نفس او را زینت داده است لَهُ برای او سُوءُ عَمَلِهِ بدی کردار او را از شرک و معصیت وَاتَّبَعُوا و
پیروی کرده اند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را چون ابوجهل و مشرکان مَثَلُ الْجَنَّةِ از جمله آنچه بر تو خوانیم صفت
بهشت الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ آن بهشتی که وعده داده شده اند پرهیزکاران فِيهَا در آن بهشت أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ جویهاست

آنچه یاد کرده از عقاب دشمنان و نصرت دوستان

و عاقل باید که خوردن او برای زیستن باشد یعنی بجهت قوام بدن و تقویه قوای نفسانی طعام خورد

از آبی

از آبی غَيْرِ آسِنٍ غیر متغیر یعنی بوی و طعم او تبه نشود و از حال خود تغیر نپذیرد مانند آبهای دنیا که تغییر پذیر باشند وَأَنْهَارٌ
مِنْ لَبَنٍ و جویهاست از شیر که هرگز لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ نگشته است طعم او از صفت عذوبت یعنی ترش نشده از مدت بطول
زمان مکث وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ و جویهاست از خمر خوش بالذت لِلشَّارِبِينَ مر آشامندگان را که طرب دارد و خماری وَأَنْهَارٌ
و جویهاست مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى از شهد صافی نه صافی کرده با آتش بلکه مصفی آفریده شده از موم و فضلات وَلَهُمْ و مر متقیان راست
فِيهَا در بهشت با وجود این اشربه مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از همه میوهها که خواهند در لون و صفا و بطعم لذیذ و ببوی خوش
وَمَغْفِرَةٌ و مر ایشان راست پوشش گناهان مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار ایشان یعنی پوشد ذنوب ایشان را نه بدان معاتبه کند
و نه بدان معاتبه نماید ارباب اشارت گفته اند که چنانچه انهار اربعه در زمین بهشت بن بر شجره طوبی روانست چهار جوی
نیز در دل عارف در زیر شجره طوبی روانست چهار جوی نیز در دل عارف طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء جاریست از منبع
آب انابت و از ینبوع صدر لبن صفوت و از خمخانه سر خمر محبت و از مجری روح عسل مودت و فی المثنوی المعنوی اب
صبر آب جوی خلد شد جوی شیر خلد مهر تست و ود ذوق طاعت گشت جوی انگبین مستی و شوق تو جوی خمر بین و در بحر الحقایق فرموده
که آب اشارت بحیات دل است و لبن بفطرت اصلیه که بخصوصیت هوا و بعاهت بدعت نگشته و خمر جوشش محبت الهی و
عسل مصفی حلاوت قرب و ثمرات عبادات از کاشفات و مغفرت غفران ذنب وجود وجودک ذنب لا یقاس به ذنب بیت
پندار وجود ما گناهی است عظیم لطفی کن و این گنه ز ما در گذران بعد از ذکر مشتاقان بهشت از حال محنت کشان زندان دوزخ خبر
میدهد و میفرماید که آیا هر که در چنین نعمتی باشد كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ مانند کسی که او جاوید باشد فِي النَّارِ در آتش دوزخ وَسُقُوا
و چشانیده میشوند بجای شربت بهشتیان مَاءً حَمِيمًا آبی در غایت گرمی فَقَطَّعَ پس پاره پاره میکند آن آب أَمْعَاءَهُمْ
رودهای ایشان را آورده اند که چون پیغمبر خطبه خواندی و منافقان را عیب کردی جمعی از اهل نفاق بیرون آمده از مسجد بطریق
استهزا از علماء صحابه می پرسیدند این مرد حالی چه میگفت حق سبحانه از حال ایشان اخبار میفرماید که وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان
یعنی منافقان مَنْ يَسْتَمِعُ آنها اند که گوش فرا میدارند إِلَيْكَ بسوی خطبه تو در روز جمعه و غیر آن حَتَّى إِذَا خَرَجُوا
تا چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو قَالُوا گویند لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مر آنانرا که دانش داده اند از صحابه
چون عبد الله مسعود و ابو الدردا و امثال ایشان رضی الله عنهم و از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که من هم از آنها ام که منافقان
از ایشان میپرسیدند که مَاذَا قَالَ آنِفًا چه گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اکنون یعنی ما هم فهم نکردیم سخن او را و این بر وجه تحقیر
میگفتند أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که بحکم ازل طَبَعَ اللَّهُ مهر نهاده است خدای عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان بنفاق
و شک وَاتَّبَعُوا و در پی رفته اند أَهْوَاءَهُمْ هوای نفس خود را و بجهت آن تهاون میکنند بکلام سید انام وَالَّذِينَ
اهْتَدَوْا و آنانکه راه یافته اند یعنی مؤمنان زَادَهُمْ زیاده میکند از استماع سخن پیغمبر ایشان را هُدًى بصیرت
و یقین وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ و میدهد ایشان را آنچه مدد کند در زیادتی تقوی و دوام بر آن فَهَلْ يَنْظُرُونَ پس آیا انتظار

قلب

مینند منافقان و کافران یعنی منتظر نیستند إلا الساعة مگر قیامت را أن تأتيهم بغتة که بیاید بدیشان ناگهان فقد جاء پس
بدرستی که آمد و ظاهر شد أشراطها علامتهای آن چون مبعث پیغمبر و انشقاق قمر فأنى لهم پس از کجا باشد مر ایشان را
إذا جاءتهم چون آمد ایشان را ذكراهم پند گرفتن ایشان و توبه کردن یعنی چون روز قیامت بیاید تذکر و اتعاظ
هیچ فایده نه دهد فاعلم أنه لا إله إلا الله یعنی چون سعادت موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان دانستی پس ثابت باش
بر دانشی که داری بوحدانیت و دانسته که معبود بحق نیست مگر خدای در حقائق سلمی آورده چون عالمی را گویند اعلم مراد بان
ذکر باشد یعنی یاد کن آنچه دانسته و در موضحی آورده که بدانکه هیچ ثوابی نیست برابر ثواب کسی که گوید لا اله الا الله واستغفر و
آمرزش طلب لذنبك برای ذنب خود (باستغفار) در معالم فرموده که آنحضرت مامور شد بانکه مغفور است تا امت در وی سنت نیکو
اقتدا کنند و در تبیان آورده که مراد آنست که طلب عصمت کند از خدای تا از گناهان نگاه دارد وللمؤمنين والمؤمنات
و آمرزش طلب مر مردان مؤمن و زنان مؤمنه را و این اکرامی است از خدای در باره این امت که پیغمبر ایشان را باستغفار
گناهان ایشان امر کرده و از امام علامه روح الله روحه منقول است که حق سبحانه پیغمبر خود را امر کرد باستغفار امت و خلاف
امر الهی از آنحضرت متصور نیست پس استغفار فرموده باشد و طلب آمرزش کرده و حق تعالی از آن کریم ترست که حبیب خود را
فرماید که از من چیزی طلب و چون طلبد بدو عطا نکند پس معلوم میشود که امت را دولت آمرزش خواهد بود نظم
هر کرا چون تو پیشوا باشد ❊ نا امید از خدا چرا باشد ❊ چون نشان شفاعت کبری ❊ یافت بر نام نامیت طغرا ❊ امتان با گناه کار بسا ❊ بتو
دارند امید وار بسا والله يعلم و خدای میداند متقلبكم جای رفتن و گردیدن شما در دنیا ومثواكم و آرامگاه و مواضع
قرارگاه شما در عقبی یا میداند همه جایی وید در روز و هر جایی باشد در شب ويقول الذين آمنوا و میگویند آنانکه ایمان آورده
بودند بمبالغه میکنند از جهة حرص که بر جهاد دارند لولا نزلت سورة چرا فرو فرستاده نمیشود سورة در باب قتال با کفار
فإذا أنزلت پس چون فرو فرستاده شود سورة محكمة سوره از قرآن روشن که در وی شبهی نبود وذكر و یاد کرده
شود فيها القتال در آن سوره امر بقتال و جهاد رأيت الذين یعنی آنانکه هست في قلوبهم در دلهای ایشان
مرض بیماری شک و نفاق یا سستی در دین ينظرون إليك مینگرند بسوی تو نظر المغشي عليه نظر کسی که ترس آمده باشد
بوی بیهوشی من الموت از غم و اندوه مرگ یعنی ترسان و متحیر و غمناک شوند فأولى لهم پس وای بر ایشان
یاد و ویل مر ایشان راست طاعة کار ایشان فرمان برداری است وقول معروف و سخن نیکو مثل سمعنا و اطعنا فإذا عزم
الأمر پس چون لازم شد امر بقتال و عزم کردند اصحاب جهاد ایشان و بیلا بازنان در خانها نشستند فلو صدقوا الله
پس اگر راست گفتندی با خدای در اظهار حرص بر جهاد لكان هر آینه آن راستی بودی خيرا لهم بهتر مر ایشان را
فهل عسيتم پس آیا شاید و توقع هست از شما ای منافقان إن توليتم اگر شما فرا گیرید امور مردمان یعنی حاکم
خلق شوید أن تفسدوا آنکه فساد کنید في الأرض در زمین و بسبب جاه و تجبر انواع تباهی از شما واقع گردد و

خلاف ووزینده

وتقطعوا أرحامكم و ببرید رحمهای خود را از روی تکبر و تعظم یا از شمای آید اگر اعراض کنید [illegible] باشید از عرب
که با سر امور جاهلیت روید از فساد و قطع رحم و سفک دماء و امثال آن أولئك الذين آن گروه که مفسد و معرض اند لعنهم الله
رانده است خدای ایشان را و دور کرده از رحمت خود فأصمهم پس ایشان را کر کرده تا سخن حق نشنوند وأعمى أبصارهم
و کور ساخته دیدهای ایشان را تا دلایل عبرت و قدرت نه بینند أفلا يتدبرون القرآن آیا چرا تفکر نمیکنند در
قرآن و مواعظ و زواجر آن تا از نافرمانی بگذرند أم على قلوب بلکه در دلهای ایشان است أقفالها قفلهای آن
یعنی چیزی که دلها را بمثابه قفلها باشد مر درها را و آن ختم و طبع الهی است بر آن نظم در که خدا بست بروی عباد ❊
هیچ کلیدش نتواند کشاد ❊ قفل که بر در دلهاش زد ❊ کیست که بردارد و در واکند ❊ در تبیان آورده که یهود صفت حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم در توریة خوانده بودند و صحت نبوت او معلوم کرده و قبل از بعثت صفت آنحضرت بسیار میکنند
و انتظار ظهور او میبردند چون سید عالم صلی الله علیه و سلم مبعوث شد و بمدینه آمد ایشان برگشتند از وی و خدای آیت
فرستاد که إن الذين ارتدوا بدرستی که آنانکه برگشتند على أدبارهم بر ادبار خود یعنی به پس باز شدند و کافر گشتند بمحمد
صلی الله علیه و سلم من بعد ما تبين از پس آنکه روشن بوده لهم الهدى مر ایشان را بیان نبوت آنحضرت و بدلایل
واضحه دانسته بودند الشيطان دیو لعین سول آسان کرد و بیاراست لهم برای ایشان انکار و عناد را وأملى
لهم و خدای مهلت داد ایشان را و تعجیل نفرمود بعقوبت ایشان تا در گناه بیفزایند ذلك این امهال بأنهم
بسبب آنست که گفتند جهودان (للذين) كرهوا مر آنانرا که کراهت داشتند ما نزل الله آنچه خدای فرستاده از قرآن
و احکام دین یعنی منافقان مراد آنست که یهود مر اهل نفاق را گفتند به پنهانی سنطيعكم زود باشد که فرمان بریم شما را
في بعض الأمر در بعضی از کارها یعنی مددکاری کنیم اگر با حضرت حرب کنید والله يعلم و خدای میداند إسرارهم
پنهانیهای ایشان را فكيف پس چگونه باشد حال ایشان إذا توفتهم الملائكة چون قبض کنند جان ایشان را فرشتگان
يضربون میزنند وجوههم بر رویهای ایشان که از حق گردانیده اند وأدبارهم و بر پشتهای ایشان که بر اهل
حق کرده اند ذلك قبض ارواح ایشان بدین وصف بأنهم اتبعوا بسبب آنست که ایشان متابعت کرده اند ما
أسخط الله آن چیزی که خشم آورد خدای را یعنی موجب غضب وی گردد و چون کتمان امر محمد صلی الله علیه و سلم
و معاونت منافقان و مشرکان وكرهوا و بسبب آنست که نخواستند و کاره بودند رضوانه خشنودی خدای یعنی عملی را
که بسبب رضای وی باشد چون اظهار نعت نبوت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اقرار بدو و فرمان برداری او فأحبط
أعمالهم پس باطل کرد عملهای ایشان را أم حسب الذين في قلوبهم بلکه پنداشتند آنانکه در دلهای ایشان مرض
نفاق است یعنی منافقان تصور کردند أن لن يخرج الله آنکه ظاهر نگرداند خدای أضغانهم کینهای ایشان را
که پوشیده ساخته اند در دل از پیغمبر و مؤمنان ولو نشاء و اگر ما خواهیم لأريناكهم هر آینه بنماییم ایشان را یعنی

نالوام

علامتها و نشانها بايد اكنم برايشان فلعرفتهم پس تو بشناسي ايشانرا بسيماهم بعلامتي كه دال باشد بر نفاق ايشان ولتعرفنهم و هراينه بشناسي ايشانرا في لحن القول در كردانيدن سخن از صوب صواب بجهت تعريض و توريت والله يعلم و خداي ميداند اعمالكم كاكردارهاي شمارا و مناسب آن جزا خواهد داد انس بن مالك فرموده كه بعد از نزول اين آية هيچ منافقي نبود كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم اورا بشناخت بسيما و سخن و در تفسير مطالع و عين المعاني از انس رضي الله عنه نقل كرده اند كه در بعضي غزوات نه كس از منافقان شبي در خواب شدند و بامداد كه برخاستند و بر جبهه هر يك نوشته بود كه هذا منافق ولنبلونكم و هراينه ي ازمايد شمارا بامر جهاد و ساير تكاليف شاقه يعني معامله ازمايندكان ميكنيد حتى نعلم المجاهدين تابدانيم مجاهدانرا يعني ظاهر كرد بر خلق جهاد كنندكان منكم از شما والصابرين و صبر كنندكان بر مشقت حرب كما ينبغي ونبلو و تا بيازمايد اخباركم خبرهاي شمارا كه ميكوييد در ايمان يعني تا صدق و كذب آن همه آشكارا شود و حفص در افعال ثلثه بنون ميخواند يعني ما ي ازمايم تا بدانيم و بيازماييم خبرهاي ايشانرا ان الذين كفروا بدرستي انانكه نكرويده اند يعني يهود و قريظه و نضير وصدوا و باز داشتند قوم خودرا عن سبيل الله از راه خداي كه دين اسلام است وشاقوا الرسول و مخالفت كرده اند با رسول من بعد ما تبين از پس انكه روشن كشته بود و ظاهر شده لهم الهدى مرايشانرا راه حق و در توريت خوانده و دانسته بودند لن يضروا الله زيان نتوانند رسانيد خدايرا شيئا چيزي از كفر و حسد ايشان اثر ضرري بدين خداي و پيغمبر او نرسد بلكه سزاي آن شر بديشان عايد كردد وسيحبط اعمالهم و زود باشد كه حبط سازد خداي ثواب اعمال ايشانرا يعني عبادة تهامي كنند يا ايها الذين آمنوا اي انكساني كه ايمان اورده ايد اطيعوا الله فرمان بريد خدايرا درانچه حكم كرده واطيعوا الرسول و فرمان بردار باشيد رسول اورا درانچه فرمايد ولا تبطلوا اعمالكم و باطل و بيهوده مسازيد عملهاي خودرا به ريا و سمعه يا بعجب كه كردار معجب مردود و مذموم است نظم

هر عملي كه عجب بر بافت روي زره قبول برتافت اي كشته بكار خويش مغرور و از دركه قرب مانده مهجور تا چند ز عجب خودنمائي و ز ديد به مني ماي معجب شوي از طريق تلبيس كز عجب نجيه افتاد ابليس ان الذين كفروا بدرستي انانكه نكرويدند يعني قوم قريش واتباع وي منع كردند مردم را عن سبيل الله از سلوك راه حق ثم ماتوا پس بمردند يعني كشته كشتند در روز بدر وهم كفار و حال انكه ناكرويدكان بودند فلن يغفر الله لهم پس نيامرزد خداي مرايشانرا اين آية در شان اهل قليب است اما حكم آن عموم دارد و شامل است هر كرا كه كافر ميرد فلا تهنوا پس سستي مكنيد اي مومنان وتدعوا الى السلم و مخوانيد كافرانرا بصلح يعني طلب صلح مكنيد از ايشان كه نشانه ضعف و تذلل شما بود وانتم الاعلون و حال آنست كه شما برتريد يعني غالبان والله معكم و خداي با شماست بنصرت و عون ولن يتركم و ضايع نكرداند خداي و كم نكرداند اعمالكم از ثواب كردارهاي شما انما الحيوة الدنيا جز اين نيست كه زندكاني دنيا لعب بازيست ناپايدار ولهو و مشغولي بي اعتبار وان

تؤمنوا و اكر بكرويد بخداي و رسول وتتقوا و بپرهيزيد از معصيت و فضولي يؤتكم اجوركم بدهد مزدهاي شمارا در آخرت ولا يسئلكم و نخواهد خداي بر بنده دادن شما اموالكم مالهاي شمارا يا حق سبحانه نخواهد همه مال شمارا بلكه با نفاق اندكي از ان حكم كرده كه عشر است و نصف عشر و ربع عشر ان يسئلكموها اكر بخواهد از شما مالهاي شمارا فيحفكم پس مبالغه كند در خواستن يعني كوید همه را نفقه كنيد تبخلوا شما بخيلي كنيد بدان و ندهيد بخوشدلي و طيب نفس ويخرج و ظاهر ميكرداند خداي بدان خواستن از شما يا بخل شما اضغانكم كينها و كدورتهاي شمارا ها انتم شما هؤلاء اين كروه مخاطبات تدعون خوانده شده ايد و فرموده شده لتنفقوا براي انكه نفقه كنيد في سبيل الله در راه خداي يعني زكوة دهيد يا انكه باسباب جهاد مصروف سازيد فمنكم پس از شما هست من يبخل كسي كه بخيلي ميكند بزكوة يا بنفقة غزو ومن يبخل و هر كه بخل ورزد بانكه بذل واجب است از انفاق فانما يبخل پس جز اين نيست كه بخل ميورزد عن نفسه بر نفس خود كه او از ثواب محروم مي سازد والله الغني و خداي بي نياز است از صدقات و نفقات شما وانتم الفقراء و شما محتاجانيد بانچه نزديك اوست از موائد نعمت و كرامت فوائد پس امروز بكي بدهيد و فردا در عوض آن ده بستانيد چه از خزانه او كم نشود و شما بمرادات و مقاصد خود فايز كرديد وان تتولوا و اكر روي بكردانيد از انچه بر شما فرض كرده اند از انفاق يا اكر اعراض كنيد از اسلام و قبول احكام يستبدل بدل كند قوما غيركم كروهي ديكر جز از شما يعني شمارا هلاك كند و قوم ديكر بيارد ثم لا يكونوا پس نباشند آن قوم امثالكم مانند شما بلكه فرمان بردار باشند و پرهيزكار تر مراد بني كنده و بني نخع اند از يمن و از اهل فارس كه از حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم سوال كردند كه ايشان كدام كروه اند و سلمان فارسي رضي الله عنه در پهلوي آنحضرت نشسته بود دست مبارك بر ران سلمان زد و كفت هذا و قومه و در خبر آمده كه اكر دين معلق شود تا ثريا هرآيينه از اهل فارس مردان از فارسيان و دريابند و در ... لباب آورده كه ابو درداء بعد از قراءة اين آية ميكفت ابشروا يا بني فروخ مراد پارسيانند سورة الفتح بسم الله الرحمن الرحيم

بصحت رسيده كه در سال هشتم از هجرت رسول صلى الله عليه وسلم در واقعه ديد كه با بعضي از اصحاب بزيارت كعبه معظمه زادها الله شرفا رفت و عمره كذارد ياران بعد از استماع اين رؤيا دانستند كه تعبير واقعه در همان سال بظهور خواهد آمد و سيد عالم صلى الله عليه وسلم بكار سازي مشغول شد و در روز دوشنبه غرة ذو القعده اين سال از مدينه بيرون آمده احرام بعمره كرفت و هفتاد شتر جهت هدي با خود برد و اغلب اصحاب اتفاق كردند و چون توجه آنحضرت بجانب مكه رسيده بر منع از سروران زيارت خانه اتفاق نمودند و از مكه بيرون آمده در بلدح لشكرگاه بردند و پيغمبر صلى الله عليه وسلم چون دار شده بحديبيه فرود آمد و از جانب كفار عروة بن مسعود ثقفي نزد پيغمبر صلى الله عليه وسلم آمد تا سبب آمدن آنحضرت معلوم كند و بعد از ان حليس كناني كه مهتر احابيش بود بيامد و معلوم كرد كه آنحضرت داعية حرب ندارد و بزيارت كعبه آمده اما قريش بر حميت جاهليت فرستادند بهيچ وجه راضي نشدند كه حضرت رسالت پناه عليه صلوات الله و اصحاب او رضي الله عنهم بمكه درآيند و پيغمبر عثمان را نزد ايشان فرستاد و ايشان اورا بازكرفتند و خبر قتل او رسيد و بدان سبب بيعة الرضوان واقع شد

جنانچه عنقریب مذکور گردد ان شاء الله العزیز القصه کفار از استماع خبر بیعت متوحش شده سهیل بن عمرو را فرستادند و میان آنحضرت
و اهل مکه صلح واقع شد بران جمله که ده سال میان اهل اسلام و کفار قریش حرب نبود و پنهان و آشکارا یکدیگر و حلفاء یکدیگر
تعرض نرسانند و مسلمانان سال دیگر بیایند و عمره قضا بگذارند و دیگر شرطها نیز واقع شده و اکثر صحابه ازان صلح ملول شدند و آنحضرت
همانجا در حدیبیه بفرمود تا موی مبارک ایشان را تراشیدند و بعضی شتران را قربان فرمود و برخی را بدست ناجیه اسلمی بمکه فرستاده
تا در مروه بکشتند و بر فقرا و مساکین انجا قسمت کردند و از صحابه بعضی حلق و بعضی تقصیر واقع شد و هدی خود را قربان کردند و حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم بیست روز در حدیبیه توقف فرمود و در حین مراجعت شبی ازان شبها این سوره فرود آمد و آنحضرت
صلی الله علیه و سلم فرمود که امشب سوره بر من نازل شده که دوست میدارم آنرا از آنچه آفتاب بران طالع شود پس سوره فتح را بر
یاران خواند و ایشان را تهنیه گفت و اصحاب نبی وی را مبارک باد گفتند إِنَّا فَتَحْنَا بدرستی که ما حکم کردیم لَكَ از برای تو
فَتْحًا مُبِينًا حکمی پیدا و هویدا که آن صلح است با قریش و از حضرت پرسیدند که أفتح هو در جواب فرمود که نعم و نفسی بیده الامان
صلح مقدمه فتوح بسیار بود چه مسلمانان که در مکه ایمان خود پنهان میداشتند آشکارا شده با کفار مجاهده کردند و قرآن بر ایشان
خواندند و بسیار کس مسلمان شدند و سبب فتح مکه همین صلح بود و ازینست که بعضی مفسران برین وجه تفسیر کرده اند که ما بگشائیم
برای تو شهر مکه را بتعبیر ماضی جهت تحقق وقوع است و گفته اند مراد فتح خیبر و فدک است پس از خدای آمرزش طلب لِيَغْفِرَ
لَكَ اللَّهُ تا بیامرزد مر ترا خدای مَا تَقَدَّمَ آنچه گذشته است پیش از وحی مِنْ ذَنْبِكَ از آنچه موجب عتاب تواند
بود وَمَا تَأَخَّرَ و از آنچه مانده است پس از آن یا پیش از فتح و پس از آن یا قبل از نزول این آیه و بعد از ان امام ابو اللیث رحمه
الله فرموده که گناه گذشته ذنب آدم و حوا است و آینده جرایم امت یعنی بیامرزد بدعای گناه آدم و حوا را ببرکت او و هم آمرزد گناه امت را
بشفاعت او سلمی رحمة الله فرموده که ذنب آدم را بوی اضافت کرده چه در وقت زلت در صلب وی بوده و گناه امت را بوی
اسناد فرمود چه پیشرو کاروان ایشانست وَيُتِمَّ و دیگر بفضل عمیم خود تمام کرد نِعْمَتَهُ نعمت خود را عَلَيْكَ بر تو
بفتح بلاد یا باعلای دین یا بانضمام نبوت با ملک یا بقبول شفاعت وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا و بنماید ترا راه راست یعنی ثابت دارد
بران وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ و یاری کند خدای نَصْرًا عَزِيزًا یاری کردنی که در وی عزت و غلبه باشد یعنی تو بان نصرت قاهر و
غالب شوی چون در صلح حدیبیه صحابه خالی از دغدغه و تردد نبودند حق سبحانه فرمود که هُوَ الَّذِي اوست آنکه
أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فرو فرستاد آرامش و سکون فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ در دلهای گرویدگان لِيَزْدَادُوا تا زیادت کنند
إِيمَانًا گرویدنی ایشان یعنی بیفزایند یقین خود را با یقین دیگر یا ایمانی که باصول دین داشتند افزون سازند از اینوع
شرع وَلِلَّهِ و مر خدای راست جُنُودُ السَّمَاوَاتِ لشکرهای آسمانها از ملائکه وَالْأَرْضِ و جنود زمین از مومنان
مجاهد پس ای اهل ایمان جزع نکنید و بنصرت الهی واثق باشید که هرکه لشکر آسمان و زمین در حکم وی بود بکفایت کون
سپاه و جنبانیدن ایشان خود را در وقت غزا با اعدای خود فرو نگذارد نظم نصرت از وطلب که بیدان قدرتش مر جدی

مَعَ إِيمَانِهِمْ

پهلوانی و هیچ پیشه صنوبر نیست وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلِيمًا دانا بمصالح خلق حَكِيمًا صواب کار در آنچه کند و از جمله آنست
که سکینه بدلهای گرویدگان فرستاد لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ تا درآرد مردان و زنان گرویده را بسبب رسوخ در دین و
ثبات در عقیدت جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر منازل یا درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا
جاویدان اندروی وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ و برای آنکه بپوشد از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان یعنی محو کرد اند پیش از دخول
بهشت تا پاک و پاکیزه بروضه رضوان درآیند وَكَانَ ذَلِكَ و هست این وعده مر ایشان را عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در حکم او
فَوْزًا عَظِيمًا رستگاری بزرگ و چه فیروزی عظیم تر از آنکه از مکاره ایمن شوند و بمقاصد نائل گردند وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ
و دیگر برای آنست تا عذاب کند مردان منافق و زنان منافقه را از اهل مدینه وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ و مردان مشرک و زنان
مشرکه را از اهل مکه الظَّانِّينَ بِاللَّهِ گمان برندگان بخدای ظَنَّ السَّوْءِ گمان بد یعنی اسد و غطفان از اهل شرک و بعضی منافقان
گمان میبردند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بحدیبیه میرود کشته خواهد شد یا سالم بمدینه نخواهد آمد و لشکر او منهزم خواهند شد
پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و غانم بمدینه باز آمد و حضرت سبحانه فرمود که عَلَيْهِمْ بر ایشان گمان برندگانست
دَائِرَةُ السَّوْءِ گردش بد یعنی ایشان مغلوب و منکوب خواهند شد وَغَضِبَ اللَّهُ و خشم گرفت خدای عَلَيْهِمْ بر ایشان
وَلَعَنَهُمْ و براند ایشانرا از رحمت خود وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ و آماده کرد برای ایشان دوزخ را وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتی
است دوزخ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست لشکرهای آسمان و زمین یعنی هرکه در آسمانها و زمینها ست
همه مملوک و مقهور وی اند چنانچه لشکریان مر سردار خود را تکرار این سخن جهت وعده مومنانست تا بنصرت الهی مستظهر باشند
و برای وعید مشرکان و منافقان تا از تکذیب ربانی خایف گردند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَزِيزًا غالب در قدرت خود
حَكِيمًا دانا در آنچه فرماید إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا شَاهِدًا گواه بر اقوال و افعال امت تو وَمُبَشِّرًا و
مژده دهنده انانرا که سکینه بدلهای ایشان نازل شده وَنَذِيرًا و بیم کننده مر انانرا که گمان بد برده اند پس تو امت را بگو
که فرستادن و بیم و بشارت من لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ برای آنست که تصدیق کنید مر خدای را وَرَسُولِهِ و مر فرستاده او را وَتُعَزِّرُوهُ
و تقویت دهید دین او را وَتُوَقِّرُوهُ و بزرگ دارید فرمان او را وَتُسَبِّحُوهُ و بپاکی یاد کنید مر او را یا نماز گذارید برای وی
بُكْرَةً وَأَصِيلًا بامداد و شبانگاه و گفته اند ضمیر تعزروه و توقروه عاید بحضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم یعنی او را
نصرت کنید و تعظیم او بجای آرید که تعظیم او بحقیقت تعظیم حق است چه با اصل فرع می باید و در تعظیم حضرت رسالت پناهی تعظیم امر الهی نیز هست و خود
که یارا دارد که شرایط تعظیم او کما ینبغی بجای آرد بیت در حریم سر تعظیم تو کس را راه نیست و ز کمال احتشامت هیچ عقل آگاه نیست
إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ بدرستی که انانکه بیعت کردند با تو در حدیبیه إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ جز این نیست که بیعت کرده اند با خدای
چه مقصود بیعت اوست و برای طلب رضای اوست مراد بیعت رضوانست و ذکر آن بیاید انشاء الله تعالی سلمی رحمه الله تعالی
فرموده که این سخن در مقام جمع است و حق سبحانه مرتبه جمع را برای هیچکس تصریح نکرده الا برای اکمل [illegible]

نصف

چنانکه متابعت و محبت باحق است که ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله

استوار جهت مقام است که من یطع الرسول فقد اطاع الله يَدُ اللّٰهِ قوت خداي بوفا کردن وعدهٔ خود کردن ثواب آخرت با نصرت
پیغمبر خود فَوْقَ اَيْدِيْهِمْ زبر قوتهاي ایشانست در وفا بعهد یا دست دادن پیغمبر در معالم آورده که صحابه رضی الله عنهم بوقت بیعت
دست پیغمبر صلی الله علیه و سلم میگرفتند و ید الله زبر دستهاي ایشان بود در مبایعت فَمَنْ نَكَثَ پس هرکه بشکند عهد را
فَاِنَّمَا يَنْكُثُ پس جز این نیست که میشکند عَلٰى نَفْسِهٖ ط بر نفس خود یعنی ضرر او بنفس او رسد و پس در موضح آورده که سه چیز راجع
باهل آن میشود یکی مکر و لا یحیق المکر السیئ الا باهله دوم ستم انما بغیکم علی انفسکم سیم نقض عهد من نکث فانما ینکث علی نفسه و در باب
عهد و پیمان گفته اند نظم پیمان مشکن که هرکه پیمان بشکست از پای در افتاد و برون رفت از دست انا که درست بود که پیمان
الست نشکست بهیچ حال هر عهد که بست وَمَنْ اَوْفٰى و هرکه وفا کند بِمَا عٰهَدَ بآنچه عهد کرده است عَلَيْهُ اللّٰهَ بر آن
با خداي فَسَيُؤْتِيْهِ اَجْرًا عَظِيْمًا ط پس زود بدهد خداي مر او را مزد بزرگ در آخرت که آن بهشت است آورده اند که چون حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم متوجه مکه بود نیت عمره بعضی اعراب چون اسلم و جهینه و مزینه و غفار و اشجع فرستاد که درین سفر ما را
ملازمت و موافقت کنند ایشان از محاربه قریش ترسیدند و تعلل نمودند تخلف ورزیدند حق سبحانه خبر داد پیغمبر خود را
که چون بمدینه رسي سَيَقُوْلُ لَكَ الْمُخَلَّفُوْنَ زود باشد که بگویند مر ترا باز پس ماندگان مِنَ الْاَعْرَابِ از بادیه نشینان یعنی آنها
که مذکور شد عذر آرند که شَغَلَتْنَآ مشغول کرد ما را اَمْوَالُنَا مالهاي ما که غیری ار پ نداشت و ضایع میشد وَاَهْلُوْنَا و زنان
و فرزندان ما که از یکسی بی مرد و نجی نواحی ماندند فَاسْتَغْفِرْ لَنَا ط پس طلب آمرزش کن براي ما بر آنکه تخلف کردیم و در ملازمت وقت
موافقت ننمودیم يَقُوْلُوْنَ میگویند بِاَلْسِنَتِهِمْ بزبان خود مَا لَيْسَ آنچه نیست فِيْ قُلُوْبِهِمْ ط در دلهاي ایشان یعنی این اعتذار
و استغفار بزبان میکنند و دل ایشان از آن خبر نیست قُلْ بگو در جواب ایشان فَمَنْ يَّمْلِكُ لَكُمْ پس کیست که مالک شود
براي شما یعنی منع کند از شما مِّنَ اللّٰهِ از حکم خدا شَيْئًا چیزی را اِنْ اَرَادَ اگر خواهد خداي بِكُمْ ضَرًّا بشما قصد و
هزیمت و قتل و خللی در مال و اهل یا عقوبتی بر تخلف او اَوْ اَرَادَ بِكُمْ یا اگر خواهد بشما نَفْعًا ط سودي جهت دولت و نصرت
و نگاه داشت اموال و اهالی بَلْ كَانَ اللّٰهُ بلکه هست خداي بِمَا تَعْمَلُوْنَ بآنچه شما میکنید خَبِيْرًا ط دانا و وعید آنکه قصد
شما از تخلف چه بود شما مشغولی مال و فرزند نداشتید بَلْ ظَنَنْتُمْ بلکه گمان میبردید اَنْ لَّنْ يَّنْقَلِبَ الرَّسُوْلُ آنکه باز
نگردد پیغمبر وَالْمُؤْمِنُوْنَ و رجعت نکنند مؤمنان اِلٰٓى اَهْلِيْهِمْ بسوي اهالي خود اَبَدًا هرگز بلکه مشرکان ایشان را
بکشند و مستاصل کنند وَزُيِّنَ ذٰلِكَ و آراسته شد این گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر و اصحاب او را تا متمکن شد
فِيْ قُلُوْبِكُمْ در دلهاي شما وَظَنَنْتُمْ و گمان بردید ظَنَّ السَّوْءِ گمان بد که دین خدا باطل شود و ملت اسلام بر افتد
وَكُنْتُمْ و گشتید شما بدین گمان قَوْمًا بُوْرًا ط کسانی هلاک شدگان بسبب فساد عقیدت و بدي نیت وَمَنْ
لَّمْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ و هرکه نگرود بخداي وَرَسُوْلِهٖ و بفرستاده او و بدل تصدیق حکم خدا و رسول نکند فَاِنَّآ
اَعْتَدْنَا پس ما آماده کرده ایم لِلْكٰفِرِيْنَ مر ناگرویدگان را سَعِيْرًا ط آتش افروخته وَلِلّٰهِ مُلْكُ

السموات

السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ و مر خدا راست پادشاهی آسمانها و زمینها زمام امور ممالک علوي و سفلی در قبضه قدرت اوست يَغْفِرُ
ي آمرزد گناه بزرگ لِمَنْ يَّشَآءُ هرکرا بخواهد وَيُعَذِّبُ و عذاب میکند بگناه خود مَنْ يَّشَآءُ ط هرکرا اراده میکند وَ
كَانَ اللّٰهُ و هست خداي غَفُوْرًا آمرزنده توبه کنندگان رَّحِيْمًا ط مهربان بر ایشان سَيَقُوْلُ الْمُخَلَّفُوْنَ زود باشد
که بگویند باز پس ماندگان از حدیبیه مراد قائلند یعنی همان اعراب خواهند گفت اِذَا انْطَلَقْتُمْ آنگاه که بروید
اِلٰى مَغَانِمَ بسوي غنیمتها مراد بغنائم خیبر است لِتَاْخُذُوْهَا تا فرا گیرید آنرا ذَرُوْنَا بگذارید ما را نَتَّبِعْكُمْ
تا پیروي کنیم شما را درین سفر آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در ذي الحجه سنه ست از حدیبیه باز گشت و در محرم
سنه سبع بغزوهٔ خیبر توجه نمود و حکم شد که هرکه در حدیبیه حاضر بوده بدین غزو برود و غیر ایشان درین جنگ اتفاق
نکنند و چون عزم جزم شد مخلفان گفتند بگذارید ما را تا موافقت کنیم شما را و بخیبر آییم يُرِيْدُوْنَ میخواهند مخلفان
اَنْ يُّبَدِّلُوْا آنکه تغییر دهند كَلٰمَ اللّٰهِ ط سخن خداي یعنی حکم او را که فرموده که غیر اهل حدیبیه بحرب نروند
قُلْ لَّنْ تَتَّبِعُوْنَا ط بگو پیروي نخواهید کرد ما را نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون نیاید كَذٰلِكُمْ قَالَ اللّٰهُ همچنین گفته است
خداي مِنْ قَبْلُ ج پیش از تعبیه شما یا پیش از آمدن ما بمدینه فَسَيَقُوْلُوْنَ پس زود باشد که ایشان گویند خداي
بدین حکم نکرده بَلْ تَحْسُدُوْنَنَا ط بلکه شما حسد میبرید بر ما تا در غنیمت شریک شما نشویم و نه چنین است که مخلفان میگویند
بَلْ كَانُوْا بلکه هستند که لَا يَفْقَهُوْنَ که در نمی یابند اِلَّا قَلِيْلًا ط مگر اندک چیزی را قُلْ لِّلْمُخَلَّفِيْنَ بگو مر این پس ماندگان
را مِنَ الْاَعْرَابِ از اهل بادیه سَتُدْعَوْنَ زود باشد که خوانده شوید اِلٰى قَوْمٍ بحرب گروهی اُولِيْ بَاْسٍ شَدِيْدٍ
خداوندان کارزار سخت که اهل یمامه اند از متابعان مسیلمه کذاب یا قبایل عرب که مرتد شوند بعد از وفات پیغمبر صلی الله
علیه و سلم یا هوازن و غطفان در حیات آنحضرت که بوادي حنین کردند و گفته اند مراد اهل فارس و روم اند ملخص
آنکه شما را مددی محاربی میان نخواهند که شما تُقَاتِلُوْنَهُمْ کارزار کنید با ایشان و بکشید شان اَوْ يُسْلِمُوْنَ ط یا مسلمان
شوند اگر این قوم مشرک یا مرتد اند حکم ایشان قتل است یا اسلام و اگر غیر ایشان اند قتال است یا جزیه و مراد تقدیر اسلام
بمعنی انقیاد باشد فَاِنْ تُطِيْعُوْا پس اگر فرمان برید کسی را که خواننده شماست بقتال آن گروه يُؤْتِكُمُ اللّٰهُ بدهد خداي
شما را اَجْرًا حَسَنًا ط مزدي نیکو که غنیمت است در دنیا و جنت در عقبی وَاِنْ تَتَوَلَّوْا و اگر روی بگردانید و پشت بر
داعی کنید كَمَا تَوَلَّيْتُمْ همچنانکه بخ اعراض کردید مِّنْ قَبْلُ پیش از این از سفر حدیبیه يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند
خداي شما را عَذَابًا اَلِيْمًا ط عذابي دردناک و چون مخلفان این همه وعید واقع شد ضعفا و عجزه از مسلمانان اندیشیدند
که ما بواسطه ضعف و عجز از جهاد تخلف کنیم تا حال ما چه انجامد آیه آمد که لَيْسَ عَلَى الْاَعْمٰى نیست بر نابینا حَرَجٌ
گناهي اگر تخلف نماید وَلَا عَلَى الْاَعْرَجِ حَرَجٌ و نه بر لنگ حرج بزه اگر از جهاد تخلف کند وَلَا عَلَى الْمَرِيْضِ و نه
بر بیماران حَرَجٌ ط تنگی و طاقتی اگر با مجاهدان موافقت نکنند چه اینها معذورند وَمَنْ يُّطِعِ اللّٰهَ و هرکه فرمان برد خداي را وَرَسُوْلَهٗ

وقت ستادهٔ او را در جهاد و غزا يُدْخِلْهُ در آرد خداي او را جَنَّاتٍ به بهشتها الجنان بوستانها كه پيوسته تَجْرِي
ميرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ط از زير مساكن بهشتيان جويها وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر كه اعراض كند از فرمان خدا و رسول يُعَذِّبْهُ
عذاب كند او را خداي عَذَابًا أَلِيمًا ط عذابي كه درد منقطع نگردد و الم آن منتفي نشود و آن عذاب حرمان است چه مخالفت
امر خدا از دولت لقا محجوب و بنافرماني رسول از سعادت شفاعت محروم خواهد ماند نعوذ بالله من الحرمان نظم
مسوز از آتش محرومیم كه هيچ عذاب ز روي سوز الم چون عذاب حرمان نيست آورده اند كه چون حضرت رسالت
پناه صلى الله عليه وسلم بحديبيه نزول فرموده خراش بن اميه را از در آمدن و سخن كفتن منع كردند آنحضرت ثابت
التمرين را فرستاد او را در مكه نگاه داشتند و آوازه قتل او در افتاد و پيغمبر صلى الله عليه وسلم اصحاب را طلبيد و ايشان
بقول اصح هزار و پانصد و بيست تن بودند و بيعت كردند با ايشان با آنكه با قريش قتال كنند و از حرب روي نتابند و در زير
درخت ثمره نشسته بود و در كشاف آورده كه چون حضرت در زير شجره تمره نزول كرفت و شاخي از آن بر پشت مبارك وي
فرود آمد عبد الله معقل كويد من قائم بودم نزد آنحضرت آن شاخ را بدست كرفته از پشت مبارك وي بر داشتم و صحابه
بيعت كردند بر مرك و قتل و آنكه مطلقا نكريزند حضرت رسالت پناه عليه صلوات الله فرموده كه شما امروز بهترين
اهل زمينيد و در معالم از جابر رضي الله عنه نقل كرده كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم فرموده كه بدوزخ نرود يك كس از آنها
كه در تحت الشجرة بيعت كردند و اين را بيعة الرضوان كويند چه حق سبحانه از اين قوم خشنود شد چنانچه ميفرمايد لَقَدْ
رَضِيَ اللَّهُ بتحقيق كه خداي خشنود كشت عَنِ الْمُؤْمِنِينَ از كرويدكان صحابه إِذْ يُبَايِعُونَكَ وقتي كه بيعت كردند
با تو تَحْتَ الشَّجَرَةِ در زير درخت شجره فَعَلِمَ پس بدانست خداي مَا فِي قُلُوبِهِمْ آنچه در دلهاي ايشان
است از اخلاص و وفا و صدق و صفا فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ پس فرو فرستاد آرامش عَلَيْهِمْ بر ايشان وَأَثَابَهُمْ
و پاداش داد ايشان را فَتْحًا قَرِيبًا ط فتحي نزديك كه فتح خيبر است يا مكه يا هجرت وَمَغَانِمَ و ديگر چيزها از ما ايشان را
از فضل خود غنيمتهاي كَثِيرَةً بسيار يعني از خيبر يَأْخُذُونَهَا ط فرا گيرند آن را از رخوت و نقود و ضياع و عقار
وَكَانَ اللَّهُ و هست خداي عَزِيزًا غالب و غلبه دهنده دوستان حَكِيمًا ط حكم كننده بغلبه بر دشمنان وَعَدَكُمُ
اللَّهُ وعده كرد خداي شما را اي امت مَغَانِمَ كَثِيرَةً غنيمتهاي بسيار در بلاد فارس و روم بلكه در اطراف و اكناف
عالم تَأْخُذُونَهَا فرا ميگيريد آن را تا قيامت فَعَجَّلَ پس بتعجيل نقد داد لَكُمْ مر شما را هَذِهِ اين غنيمت
خيبر وَكَفَّ و باز داشت و كوتاه كرد أَيْدِيَ النَّاسِ دستهاي مردمان يعني اهل خيبر و حلفاء ايشان را كه بني
اسد و غطفان بودند عَنْكُمْ ج از شما تا حلفاء يهود در سلسله بجنك نيامدند و ايشان از خوف شما حصاري شدند
تا شما سالم مانديد وَلِتَكُونَ و تا باشد آن غنيمت آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ج نشانه مر مؤمنان را براستي قول پيغمبر صلى
الله عليه وسلم بفتح خيبر با صدق قول الهي در وعده غنائم وَيَهْدِيَكُمْ و براي آنكه بنمايد شما را صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا لا راهي

راست

بمكه فرستاد تا ايشان را اعلام كند
كه آنحضرت بعمره آمده و داعيه حرب
ندارد اهل مكه خراش را

راست كه منهج توكل است و ستوثق بودن بفضل ازلي و باز كذاشتن كار بلطف لم يزلي ارباب سير رحمهم الله تعالى برانند كه چون
حضرت رسول صلى الله عليه وسلم از سفر حديبيه مراجعت نموده بحكم وعدهٔ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا كار ساز خيبريان فرمود
و با هزار و چهارصد تن از مدينه بيرون آمده متوجه قلاع خيبر شده و از منزل صهبا براه مرحب روان شده سحري
بود كه از طريق وادي خرصه ميان قلعهاي خيبر بان در آمد و ايشان بيخبر از قلعهاي بيرون آمده با بيل و تيشه وادوات
زرع روي بجدا و مزارع خود داشتند كه ناگاه لشكر اسلام بمحل ايشان در آمد كفتند والله محمد والخميس و روي بحصارها
نهادند و آنحضرت فرمود كه الله اكبر خربت خيبر انا اذا انزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرين القصه يهود حصاري شدند
دل بر قتال بنهادند و مسلمانان اول با اهل نطاة حرب كردند و آن قلعه كه نطاة بعد از آن حصار شق مفتوح كشت و در
مغازي محمد اسحاق مذكور است كه اول از حصون خيبر حصن ناعم را فتح كردند پس نطاة و شق را و بعد از آن يهود بحصن
صعب بن معاذ متحصن كشتند و بجنك بسياري كرفته شد نر را قمشه و امتعه و اطعمه ايشان بدست مسلمانان افتاد پس
بمحاصره حصار قموص اشتغال فرمودند و حضرت را صلى الله عليه وسلم صداعي طاري شد و بجهت سواري منبوا بسته فرمود
و قلعه بغايت محكم بود و آنجا حرب فراوان وقوع يافت و بالاخره بدست مرتضى علي رضي الله عنه مفتوح كشت و در آن قلعه
مرحب خيبري را كشت و در آهنين از حصار بر كنده سپر خود ساخت و يهود زنهار خواستند و غنائم بسيار بدست صحابه افتاد
و آنجا حضرت را زهر دادند و بره زهر آلوده با وي بسخن آمد يا رسول الله از من مخور كه مرا بزهر آلوده اند نظم ز خوان
معجزاو كمترين طفيلي حديث بره بريان شنو كه ما حضري ست وَأُخْرَىٰ و وعده كرد خداي شما را غنيمتهاي ديگر يا فتح شهرهاي
ديگر كه هنوز لَمْ تَقْدِرُوا كه قادر نشويد عَلَيْهَا بران و نيند ايد ازل قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بدرستي كه احاطه كرده است علم خداي
بِهَا ط مراد غنائم هوزان است يا مد ايف فارس و روم و شام مجاهد ميكويد كه هر فتحي كه تا قيامت اين امت را دست
دهد در بن داخل است وَكَانَ اللَّهُ و هست خداي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چيزها از فتح مدايف و اعطا غنائم قَدِيرًا ط توانا
وَلَوْ قَاتَلَكُمُ و اگر قتال كردندي با شما در حديبيه الَّذِينَ كَفَرُوا آنانكه كافر بودند از اهل مكه و صلح نكردندي لَوَلَّوُا
الْأَدْبَارَ هر آينه بر كردانيدندي پشتها يعني هزيمت كردندي ثُمَّ لَا يَجِدُونَ پس نيافتندي وَلِيًّا كارسازي
كه ايشان را نگاه دارد وَلَا نَصِيرًا ط و نه ياري كه ايشان را مددكاري نمايد سُنَّةَ اللَّهِ بسنت نهاده است خداي سنت نهادني
الَّتِي قَدْ خَلَتْ آن سنتي كه كذاشته است مِنْ قَبْلُ ج پيش از ين در امتان ديگر همه انبيا بر ايشان غالب بوده اند
وَلَنْ تَجِدَ و نيابي تو لِسُنَّةِ اللَّهِ مر سنت خداي را تَبْدِيلًا ط تغيري هر چه در ازل مقرر و معين شد لامحاله كاين
خواهد شد و دست تصرف هيچكس رقم تغيير و تبديل بر صفحات آن نخواهد كشيد نظم تغيير حكم ازلي را نيابد تبديل
بفرمان قضا كار نخواهد در دايره امركم پيش نكنجد با سر قدر چون و چرا كار ندارد آورده اند كه بوقتي كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم
در حديبيه بود هشتاد تن از اهل مكه هنكام نماز صبح از جبل تنعيم فرو تاختند و شبيخون آورده بر ديد تا صحابه را بقتل رسانند ياران

تعالى

رسول صلی الله علیه وسلم غلبه کرده ایشان را بگرفتند و پیش حضرت آوردند و حضرت ایشان را آزاد کرد و آیه نازل شد که وَهُوَ الَّذِي و
اوست آن خداوندی که از محض کرم کَفَّ أَيْدِيَهُمْ باز داشت دستهای کفار مکه را عَنْكُمْ از شما تا صلح کنید وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ و کوتاه
کرد دستهای شما را از ایشان بِبَطْنِ مَكَّةَ در وادی مکه یعنی حدیبیه مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ پس از آنکه ظفر داد شما را و
غالب ساخت عَلَيْهِمْ بر ایشان مراد آن هشتاد سوارند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از
مقاتله با کفار برای فرمان رسول و آنکه دست باز میدارید و میکذارید بجهت تعظیم خانه خدای بَصِيرًا بینا و شما را برآن
جزا خواهد داد هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشانند آنانکه کافر شدند وَصَدُّوكُمْ و باز داشتند شما را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف
مسجد حرام وَالْهَدْيَ و منع کردند اشتران را که برای قربان آورده بودند مَعْكُوفًا در حالتی که باز داشته بود أَنْ
يَبْلُغَ از آنکه برسد مَحِلَّهُ بجای آن مکانی نحریست یعنی با خلاصه معنی آنست که کفار مکه بسبب آنکه شما را منع کردند از عمره
و قربانی را بمحل آن نکذاشتند مستحق قتال و استیصال هستند لیکن ما شما را درین سال از قتال ایشان باز میداریم جهت کروهی که
در مکه هستند وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ و اکر نه بودندی مردمانی که وید وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ و زنان ایمان آورده در مکه که شما
لَمْ تَعْلَمُوهُمْ ندانسته اید ایشان را و آن هفتاد و دو زن و مرد بودند که کتمان ایمان میکردند حق سبحانه فرمود که اکر نبودندی
ایشان در مکه و شما ایشان را نمیدانید با عیان ایشان از آنکه با مشرکان مختلط اند أَنْ تَطَئُوهُمْ بدل است از رجال یعنی اکر نه
آن بودی که مؤمنان هستند و نه آن بودی که شما ایشان را در اثنای قتال پی سپر میکردید یعنی هلاک میکردید فَتُصِيبَكُمْ پس
میرسد شما را مِنْهُمْ از جهت هلاک ایشان مَعَرَّةٌ مکروهی یعنی غنی و اندوهی بقتل مؤمنان با ناوان چون کفارت
و دیت بِغَيْرِ عِلْمٍ متعلق بان تطؤ است یعنی میکشتید ایشان را بی آنکه دانید هر آئینه ما دست شما از ایشان کوتاه نمیکردیم پس
منع کردیم شما را از قتل اهل مکه جهت نکاه داشت ایشان و این برای آنست لِيُدْخِلَ اللَّهُ تا داخل کرداند خدای فِي رَحْمَتِهِ
در بخشش خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد مراد از رحمت توفیق زیادتی خیرانست و کفته اند دین اسلام لَوْ تَزَيَّلُوا اکر
جدا شدندی آن مؤمنان از کافران و در مکه نبودندی لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا هر آئینه عذاب میکردیم آنانرا که کافر شدند
مِنْهُمْ از اهل مکه عَذَابًا أَلِيمًا عذابی مؤلم موجع در آخرت و در دنیا بقتل و سبی إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا یاد کن ای محمد
چون کردند کافران آنانکه نکرویدند فِي قُلُوبِهِمُ در دلهای خود الْحَمِيَّةَ تعصب و تکبر و غیرت را حَمِيَّةَ
الْجَاهِلِيَّةِ حمیت جاهلیت را که بنده را از فرمان برداری باز دارد یعنی با یکدیکر کفتند که محمد را با یاران او در مکه میکذاریم
چه ایشان پدران و برادران ما را کشته اند بلات و عزی که در میان زلما در نیایند چون ایشان عصبیت پیش آوردند
فَأَنْزَلَ اللَّهُ پس فرو فرستاد خدای سَكِينَتَهُ آرام و وقار خود را عَلَى رَسُولِهِ بفرستاده خود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ
و بر مؤمنان تا منازعه نکردند و بصلح راضی شدند و معاودت نمودند و سهیل بن عمرو که باعث صلح نامه بود نکذاشت که
بسم الله الرحمن الرحیم بنویسند و راضی نشد که محمد رسول الله کتابت کنند حق تعالی میفرماید وَأَلْزَمَهُمْ و ثابت

عصبیت یعنی دشمنانکی

داشت خدای مؤمنان را كَلِمَةَ التَّقْوَى بر کلمه تقوی که کلمه شهادتست یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نه پسندیدند یا محمد
رسول الله که بکتابت آن رضا ندادند وَكَانُوا و هستند مؤمنان أَحَقَّ بِهَا سزاوارتر بان کلمه از غیر ایشان وَأَهْلَهَا
و اهل آن و اولی بدان وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزها دانا بعد از رجوع از حدیبیه بعضی از صحابه
کفتند که تعبیر خواب پیغمبر صلی الله علیه وسلم راست نشد و ما طواف خانه نکردیم و حلق و تقصیر بجای نیاوردیم آیت آمد که لَقَدْ
صَدَقَ اللَّهُ هر آئینه راست کرد خدای و محقق ساخت رَسُولَهُ برای فرستادهٔ خود الرُّؤْيَا آن خواب را که دیده بود
بِالْحَقِّ براستی بنا بر حکمتی درین سال تاخیر کرد و در سال آینده لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ هر آئینه در آیید شما بمسجد حرام إِنْ
شَاءَ اللَّهُ چون خواسته است خدای و کفته اند استثنا حکایت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم که در وقت تعبیر رؤیا
فرمود که بمسجد الحرام در آیید آمِنِينَ در محلی که ایمن باشید از اعادی مُحَلِّقِينَ تراشندکان رُءُوسَكُمْ سرهای خود را
وَمُقَصِّرِينَ و چیننده کان موی سر یعنی بعضی بتراشند و بعضی بچینند لَا تَخَافُونَ نترسید از هیچکس فَعَلِمَ پس داند
خدای مَا لَمْ تَعْلَمُوا آنچه شما ندانید از حکمت در تاخیر عمره فَجَعَلَ پس ساخت برای شما یعنی مقدر کرد انید
مِنْ دُونِ ذَلِكَ پیش از این یعنی قبل از دخول در مسجد حرام بجهت عمرهٔ قضا فَتْحًا قَرِيبًا فتح نزدیک که فتح خیبر است
تا دل مؤمنان از اندوه تاخیر عمره خالی شد و بان فتح شادمان کردد هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست آن خداوندی که فرستاده
رَسُولَهُ رسول خود را که محمد است بِالْهُدَى براه نمودن خلق یا بیان احکام وَدِينِ الْحَقِّ و بدین درست که
اسلام است لِيُظْهِرَهُ تا غالب کرداند آن دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها اکر دین حق باشد احکام آنرا منسوخ سازد
و اکر باطل بود بر اندازد و کفته اند هیچ اهل دینی نباشد الا که مقهور و مغلوب مسلمانان شوند و آن بوقت نزول عیسی باشد علیه
السلام وَكَفَى بِاللَّهِ و بسنده است خدای شَهِيدًا کواه بر نبوت تو اکر سهیل میکوید که محمد بن عبد الله نویسید
غم مخور که ما میکویم مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ محمد فرستادهٔ خدای است وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با وی بودند مؤمنان أَشِدَّاءُ
سخت دل و غلیظ اند عَلَى الْكُفَّارِ بر کافران رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ مهربانند و مشفقان میان یکدیکر تَرَاهُمْ می بینی ایشان را
رُكَّعًا رکوع آورندکان سُجَّدًا سجده کنندکان یعنی در اکثر اوقات مشغول بنماز در موضع فرموده که این مناقب
راجع است بهمه صحابه رضی الله عنهم اما در لفظ اما ثبت با اختصاص هریک از خواص اصحاب بمنقبتی خاص والذین معه
مدح صدیق است که بقرب و معیت و اقامت در دار و غار مخصوص بود و اشداء علی الکفار صفت فاروق است چه در
نهایت شدت و غلظت او با اهل شرک و نفاق همه علما را اتفاق است رحماء بینهم نعت ذو النورین است که رافت و حیا و دل نرمی
و وفای وی مشهور است و نزد خالق و خلائق بران صفت و سمات موسوم و موصوف تریهم رکعا سجدا شرح حال مرتضی علی
کنا اکثر اوقات و اغلب آنات او بر وظایف طاعات و عبادات میکذشت تا حدی که هر شب آواز هزار تکبیر احرام از خلوت
وی باسماع خادمان عتبه علیه او میرسید يَبْتَغُونَ میطلبند این بزرکان فَضْلًا مِنَ اللَّهِ فضلی از خدای یعنی زیادتی

ثواب از رنج مجاهدت طلبند و رضوانا و خشنودی حضرت او طلب میکنند سیماهم علامتهای ایشان فی وجوههم در رویهای ایشان ظاهر بود
من اثر السجود از اثر سجود که کثرت در این باب میگوید که آثار نماز در جبین ایشان لایح بود چه روی نمازکنان در نظر اهل دل
خورشید تابنده است من کثرت صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار در نفحات مذکور است که چون ارواح ببرکت قرب الهی صاف شد
انوار موافقت با اشباح ظاهر گردد بیت درویش را گواه بباشد که عاشق است رنگ رخش زرد و ره بین و بدان که هست
ذلک این وصف که مذکور شد مثلهم صفت ایشانست فی التوریة در کتاب موسی علیه السلام یعنی ایشان بدین صفت در توریت
مذکور شده اند ومثلهم فی الانجیل وقف و صفت ایشانست در انجیل یعنی بدین نعت در کتاب عیسی علیه السلام مسطور بند یا صفت ایشان
در توریة و انجیل کزرع مانند کشت است که در اول اخرج شطاه بیرون آرد شاخک خود را یعنی تیغ زند و یک شاخ
بیرون آید فآزره پس قوی کرد اند آن یک شاخ را فاستغلظ پس سطبر شود فاستوی علی سوقه پس بایستد
بر ساقهای خود اول دانه بود و گیاه ضعیف باشد درخت گردد یعجب الزراع بشگفت آرد مزارعان را قوت و سطبری و راستی
درخت او و این مثلی است و تمثیل وی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و یاران که باول دعوت اسلام ضعف بود و هر چند
که بر آمد قوت گرفت و سبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه این تمثیل فرموده لیغیظ تا خشم گیرند بهم الکفار بیاران
پیغمبر کافران امام قشیری رحمه الله تعالی فرموده که آیة در شان اصحاب است پس هر که بر ایشان خشم گیرد و ایشان را دشمن دارد
داخل کفار خواهد آمد وعد الله الذین آمنوا وعده کرد خدای آنان را که گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای
پسندیده و ستوده منهم از ایشان یعنی همه ایشان را وعده فرموده مغفرة آمرزش گناه واجرا عظیما و مزد
بزرگ سورة الحجرات بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا
ای آنکسانی که گرویده اند لا تقدموا پیش مبرید اقوال خود را بین یدی الله ورسوله پیش قول خدای و رسول او یعنی
سخن مگویید و یا تعجیل مکنید در امر و نهی پیش از وحی یا در معنی و تاویل کتاب و سنت پیشی مکنید بر پیغمبر که او بدان داناتر است
واتقوا الله و بترسید از خدای در تقدیم برو در قول و فعل ان الله سمیع بدرستی که خدای شنواست مر اقوال شما را علیم
داناست بافعال شما یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا ترفعوا بلند مکنید اصواتکم آوازهای خود را فوق
صوت النبی بالای آواز پیغمبر ایشان را تعلیم مراسم ادب میدهد یعنی چون سخن گوید آواز خود را بلندتر از آواز وی برمدارید
ولا تجهروا و آشکارا مسازید له بالقول برای او سخن را یعنی آواز بلند ندا مکنید کجهر بعضکم همچون آشکارا
خواندن برخی از شما لبعض مر بعضی را بلکه آواز خود را نرم سازید تا مراعات لوازم ادب کرده باشید و گفته اند او را بنام
و کنیت مخوانید چنانکه یکدیگر را میخوانید بلکه یا نبی الله و یا رسول الله خطاب کنید ان تحبط اعمالکم تا باطل نشود عملهای
شما بسبب این جرأت وانتم لا تشعرون و شما ندانید که عملهای شما حبط شده زیرا که ادب از ارکان گفته اند من ترک الادب رد
عن الباب بصد هزار ساله طاعت ابلیس بیک بی ادبی ضایع شد نظم نگاه دار ادب در طریق عشق کشان که گفته اند

طریقت تمام ادب است آورده اند که ثابت بن قیس رضی الله عنه مرد بلند آواز بود و پیوسته با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بلند
سخن گفتی چون این آیة نازل شد در خانه بنشست و بگریه و زاری مشغول شد خبر بآن حضرت رسیده او را طلبید و گفت چیست حال
تو گفت یا رسول الله در گوش من گرانی هست و من در مجلس شما باواز بلند سخن میگویم ترسیدم که عمل من حبط شده باشد حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که راضی نیستی که زندگانی کنی بخیر و بمیری بخیر یعنی شهید شوی و تو از اهل بهشتی گفت خشنود
شدم بدین بشارت هرگز آواز در حضور شما بر ندارم این آیة آمد ان الذین یغضون بدرستی آنانکه نرم میدارند اصواتهم
آوازهای خود را عند رسول الله نزدیک رسول خدای و بادب و یارانرا هم سخن میگویند اولئک آن گروه الذین امتحن الله آنانند
که امتحان کرده است خدای قلوبهم دلهای ایشان را للتقوی برای قبول تقوی بعد در کشف الاسرار فرموده است که پاکیزه
کرده است حق سبحانه دلهای ایشانرا و امتحان نمودن یعنی پاک کردن است همچنانچه زر را در کوره خلاص نهند تا غشها بسوزد و
طلای خالص بماند گویند این نه از موده است نظم در بوتهٔ امتحان کرم بگدازی منت دارم که پخته ام سازی لهم
مغفرة مر ایشان راست آمرزش گناهان واجر عظیم و مزدی بزرگ بی کران آورده اند که پیغمبر صلی
الله علیه وسلم سریه فرستاد بحی از احیاء بنی العنبر و آن سریه اسیری چند از آن بمدینه آوردند قومی از بنی تمیم چون اقرع بن
حابس و عطارد بن حاجب و زبرقان بن بدر و عیینه ایشان از پی اسیران خود بمدینه آمدند نزدیک به نیم روز بود و حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم استراحت فرموده بود ندا ایشان بدر یک یک حجره از حجرات طاهرات میرفتند که ای محمد بدر آی
تا سماعت اسیران ما بسازی آنحضرت بیدار شد و بیرون آمد و یکی از ایشان حکم ساخت و آنکس حکم کرد که نصفی اسیرانرا فدا کنیم
و نصفی را آزاد کن حضرت همچنان کرد و این آیة آمد که ان الذین ینادونک بدرستی کسانی که ندا میکنند ترا من وراء الحجرات
از بیرون حجرها یا از پس این اکثرهم بیشتر ایشان لا یعقلون در حق انسانیت ندارند و مراعات ادب نمیدانند
ولو انهم و اگر ایشان صبروا صبر کردندی حتی تخرج الیهم تا بیرون آیی تو بسوی ایشان لکان هر آینه بودی
خیرا لهم بهتر مر ایشانرا چه تمام اسیرانرا آزاد کردی والله غفور و خدای آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی
ادبی رحیم مهربانست باهل آداب که تعظیم سید اولوالالباب میکنند چه ادب جاذب رحمت و حرمت جالب نعمت
نظم سرمایه ادب بکف آر که این متاع ارزان که هست سود ابد آید بدست آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه در سال نهم از هجرت ولید عقبه را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشانرا قبض کند و میان ایشان و ولید در جاهلیت
خونی واقع شده بود چون جمعی ولید شنیدند از سر عداوت دیرینه گذشته طرحی مجدد انداختند و مردم بسیار
از روی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند ولید پنداشت که بمقاتله اوی آیند تا رسول نموده نزد پیغمبر صلی الله وسلم آمده
بعرض رسانید که بنی المصطلق مرتد شده اند و قصد قتل من کردند و از دادن زکوة ابا نمودند آنحضرت خالد بن ولید را با جمعی
بسر ایشان فرستاد که بکار ایشان احتیاط تمام بجای آرد و تعجیل ننماید خالد برفت و کسی پنهان روان کرد تا تفتیش احوال

نماید آنکس دید که بانکهای نماز میکویند و نماز بجماعت میکذارند و شعار اسلام از ایشان ظاهر است باز آمده با خالد کفت و خالد بعرض حضرت
رسانید و آیه آمد یا ایها الذین آمنوا ای کروه مؤمنان ان جاءکم اکر آید بشما فاسق دروغ کویی بیرون رفته از فرمان
خدای بنبإ بخبری یعنی خبری بیارد موحش که موجب تألم خاطر باشد فتبینوا پس تفحص کنید و نیکو بنکرید تا
روید ان تصیبوا تا نرسانید مکروهی قوما بکروهی بجهالة بنادانی یعنی کسانی را که ندانید و با ایشان حرب
کنید و حال آنکه ایشان مسلمانان باشند فتصبحوا پس کردید علی ما فعلتم بر آنچه کرده باشید نادمین پشیمانان یعنی بخبر
فاسق تعجیل مکنید در ساختن امور تا وقتی که امارت صدق آن خبر بر شما ظاهر کردد واعلموا ان فیکم و بدانید آنکه در میان شماست
رسول الله فرستاده خدای و تعظیم او اقتضاء آن میکند که سخن دروغ و بیهوده بحضرت او عرض نکنید لو یطیعکم اکر
فرمان برد شما را پیغمبر و برای شما کار کند فی کثیر من الامر در بسیاری از کارها لعنتم هرآینه در رنج افتید و
هلاک شوید ولکن الله ولیکن خدای حبب دوست کردانیده است الیکم الایمان بشما ایمان و توحید وزینه و
بیاراسته است آنرا فی قلوبکم در دلهای شما بنصب ادله و توضیح حجج و براهین وکره و دشمن ساخته و مکروه کردانیده
است الیکم الکفر بسوی شما پوشیدن حق را والفسوق و بیرون رفتن از راه راست والعصیان و نافرمانی کردن
اولئک آن کروه که تحقیق اخبار کنند هم الراشدون ایشانند راه یافتکان بطریق صلاح و آن تزیین ایمان و تنزیه کفر فضلا
برای فضلیست من الله از خدای یعنی فضلی که خدای بشما خواسته ونعمة و نعمتی از حضرت او والله علیم و خدای داناست
بصدق و کذب مخبران حکیم محکم کار است در امور بندکان و از حکمتهای اوست که بتحقیق اخبار میفرماید که از خبرهای
ناراست فتنهای زاید نظم هرکز سخنان شبهه آمیز مکوی وان راست که هست فتنه انکیز مکوی خاموش کن ار چاره
نداری سخنت شوخی مکن و تیغ مشو تیز مکوی آورده اند که میان عبد الله رواحه رضی الله عنه و ابن ابی بحضور حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم مجادله رفت و بدان انجامید که از قوم هریک جماعتی بمدد آمدند و بهم از شتم و شناعت بحرب و ضرب
منجر شد حق سبحانه آیه فرستاد وان طائفتان و اکر دو کروه من المؤمنین از مؤمنان اقتتلوا کارزار کنند با یکدیکر
فاصلحوا پس اصلاح کنید بینهما میان ایشان بنصیحت و دعوت کنید ایشان را بحکم خدای فان بغت پس اکر ستم
کند و از حد بکذرد احدیهما یکی از آن دو طائفه علی الاخری بر آن دیکری و از صلح عدول نماید و بفرمان خدای تن ندهد
فقاتلوا التی تبغی پس قتال کنید با آن کروه که بغی میکنند حتی تفیء تا باز کردند الی امر الله بحکم خدای و کردن کیرند
فان فاءت پس اکر باز کردند آن طائفه باغی براه حق و ترک ستم کرده احکام شرع را انقیاد شوند فاصلحوا بینهما پس اصلاح
کنید میان ایشان بالعدل براستی یعنی میل مکنید بیک طائفه و از راه حق بجانب زینهار بید واقسطوا و داد کنید در همه کارها
ان الله بدرستی که خدای یحب المقسطین دوست میدارد عدل کنندکان را که در قول و فعل رعایت قانون عدالت
کنند چه مدار ارکان ملک و دین بر عدل است نظم عدل را لشکریست جان افزای عدل شاطر است جان آرای عدل کن

زانکه در ولایت دل دری پیغمبری زند عادل انما المؤمنون اخوة جز این نیست که مؤمنان برادرانند بیکدیکر از روی دین
چه همه منتسب اند باصلی واحد که ایمانست فاصلحوا پس صلح آرید بین اخویکم میان برادران شما هرکاه که خلافی
و شقاقی واقع شود تخصیص اخوین بذکر جهت آنست که اقل جمعی که میان ایشان مخالفت افتد دو کس اند پس اکر اینها او بیش و جمع
باشند و ایشان دو برادر بیوندند واتقوا الله و بترسید از عذاب الهی در مخالفت فرمان لعلکم ترحمون شاید که مرحمت
کرده شوید نقلست که جمعی از بنی تمیم استهزا میکردند بدرویشان صحابه چون عمار و خباب و بلال و سلمان و ابو درداء رضی الله عنهم

تتمه

حق سبحانه آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید لا یسخر باید که افسوس نکنند و استخفاف
ننمایند قوم کروهی از شما من قوم از کروهی دیکر عسی ان یکونوا شاید آنکه باشند آنانکه افسوس کرده شده اند
خیرا منهم بهتر از افسوس کنندکان و بعضی از ازواج طاهرات رضی الله عنهن ام سلمه را رضی الله عنها بقصر قامت یا صفیه
را رضی الله عنها بیهودیه عیب میکردند حق سبحانه فرمود ولا نساء و نشاید که استهزا کنند من نساء از زنان عسی ان یکن
شاید باشند آنها استهزا کرده شده اند خیرا منهن بهتر از استهزا کنندکان و ثابت بن قیس رضی الله عنه عیب یکی از
اصحاب کفت از این معنی نهی آمد که ولا تلمزوا و عیب مکنید انفسکم نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه مؤمنان
بمثابه نفس واحد اند که دیکری را عیب کند خود را عیب کرده باشد ع عیب هرکس که کنی هم بتو میکردد بان و ابو مالک
انصاری عبد الله ابی حدرد رضی الله عنهما کفت باعرابی و کفت یا یهودی خدای تعالی حکم کرد که ولا تنابزوا و مخوانید یکدیکر
بالالقاب بلقبهای ناخوش چنانچه جهود یا ترسا که مسلمان شده باشد او را بیهودیت و نصرانیت ملقب میکرداند
یا فاسق یا منافق خوانند بئس الاسم الفسوق بد نامی است کسی را یاد کردن بفسق یعنی جهود و ترسا کفتن بعد
الایمان بعد از دخول او در ایمان ومن لم یتب و هرکه توبه نکند از این سخنها فاولئک پس آن کروه هم الظالمون
ایشانند ستمکاران بر نفس خود که از آن در معرض سخط الهی و عتاب پادشاهی می آیند یا ایها الذین آمنوا ای کروه کرویدکان
اجتنبوا بپرهیزید و یکسو آیید کثیرا بسیاری را من الظن از کمانها ان بعض الظن بدرستی که بعضی از
کمانها اثم بزه است و کناه بر آن مترتب میشود و بباید دانست که کمان چهار قسم است اول مأمور به و آن حسن ظن است
بخدای و بمؤمنان و در خبر آمده که حسن الظن من الایمان دوم حرام و آن کمان بد است بخدای و بمؤمنان سیم مندوب الیه
و آن تحری باشد بامر قبله و بنا نهادن بر غلبه ظن در امور اجتهادیه چهارم مباح و آن ظن است در امور دنیا و مهمات معاش
و درین صورت بدکمانی موجب سلامتی است و انتظام مهام است و از قبیل حزم شمرده اند بیت بدنفس باش بدکمان
باش وز فتنه و مکر در امان باش آورده اند که دو کس از اکابر صحابه رضی الله عنهم در بعضی اسفار سلمان را رضی الله عنه نزد
حضرت پناه علیه صلوات الله فرستاده اند تا برای ایشان طعامی طلبید و حضرت باسامه رضی الله عنه حواله کرد و اسامه کفت که
نزد من هیچ چیز نیست سلمان باز آمد و صورت حال باز کفت ایشان در غیبت وی کفتند سلمان ... دارد که اکر بچاه سمیحه

وکفت موجب اثم

روز دیکر وقت که نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند فرمود که چیست این سرخی کوشت که در میان دندانهای شما می‌بینم کفتند ما کوشت تناول نکرده‌ایم آنحضرت فرمود که کوشت خوردید یعنی کوشت آدمی میکوییم و این آیت نازل شد وَلَا تَجَسَّسُوا و تجسس مکنید چنانچه در کار اسامه بدکمان شدید و تجسس کردید وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ و باید که غیبت نکنند بعضی از شما بَعْضًا بعضی دیکر را چنانچه در باره سلمان کردید و غیبت انست که غایبانه کسی سخن کوید که اکر مواجهه با او کویند او را کاره بود پس تمثیل میفرماید برای زشتی غیبت بدین وجه أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ آیا دوست میدارد یکی از شما أَنْ يَأْكُلَ انرا که بخورد لَحْمَ أَخِيهِ کوشت برادر خود را مَيْتًا در حالتی که مرده بود آن برادر بلکه نفس شما ازان تنفر نماید فَكَرِهْتُمُوهُ پس مکروه دارید اکل او بخورید پس همچنانکه اکل کوشت مرده را کاره هستید باید که غیبت را کاره باشید رباعی انکس که دلت غیبت اندخته است اوانت مردکان غذا ساخته است وانکس که بعیب خلق پرداخته است زانست که عیب خویش نشناخته است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از عقوبت الهی بسبب غیبت کردن إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ بدرستی که خدای پذیرنده توبه است از جمعی که تایب شوند از غیبت کردن رَحِيمٌ مهربانست برانانکه باز کردند از غیبت کردن اورده اند که روز فتح مکه جمعی از طلقا برتنی که بلال رضی الله عنه بر بام بیت الحرام زاده ها الله تعظیما باذان مشغول بود در غیبت وی افتادند و یکی از سخنان ایشان ان بود که ابا محمد هیچکس نیافته که بر بانک کوید بجز این کلاغ سیاه و در نسب او قدح کردند ایة آمد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ بدرستی که ما آفریدیم شما را مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى از مردی و زنی که آدم و حوا اند و چون همه از یک پدر و مادر اید پس بنسب فخر کردن و در نسبی طعنه زدن هیچ وجهی ندارد الناس من جهة التمثال اکفاء ابوهم ادم والام حواء و نعم من قال نظم بنسب آنانکه تفاخر میزنند از ره دانش و انصاف چه دور افتاده اند نسد فخر کسی را بنسب بر دیکر چونکه در اصل زیک آدم و حوا زاده اند وانکه کسی بقبایل و عشایر میدانند باید که داند که تشعب شعوب و بطون برای تعارف است نه برای تفاخر چنانچه میفرماید وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا و کردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعت عظیم منسوب باصل واحد وَقَبَائِلَ و قبایلها منشعب بشعوب لِتَعَارَفُوا تا بشناسید یکدیکر را و ممتاز کردید یعنی دو کس که بنام متحد باشند بقبیله متمیز میشوند چنانچه زید تیمی از زید قریشی و بیاید دانست که شعوب مشتمل باشد بر قبایل چنانچه مثلا خذیمه شعبی است مشتمل بر چند قبیله یکی ازان کنانه و قبیله بر عمائر اشتمال دارد چنانچه قریش عماره ایست از کنانه و بعد از عمائر بطون است چون لوی که بطنی است از قریش و پس ازان افخاذ ست چون هاشم فخذیست از لوی پس عشایر است چون عباس از هاشم بعد ازان فصیله باشد و آن اهل بیت است چون بنی العباس و کفته اند شعوب از قحطان باشد و قبایل از عدنان و قول انست که شعوب از عجم است و قبایل از عرب و بعد ازان فرمود إِنَّ أَكْرَمَكُمْ بدرستی که بزرکترین شما عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای أَتْقَاكُمْ پرهیزکارترین شماست چه بتقوی نفس را تزکیه کمال حاصل کرد و هرکرا تقوی بیشتر تقدم او در رتبه

فضل بشر الشرف بالعلم والادب لا بالاصل والنسب نظم با ادب باش تا بزرک شوی که بزرکی نتیجه ادبست إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست باصل و نسب شما خَبِيرٌ آکاه از علم و ادب شما اورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمده کفتند یا رسول الله تمام عرب نشما جنک نموده‌اند و ما با اهل و عیال آمده‌ایم و اغلب اعراب با تو قتال کردند و ما عنان کشیده دانیم التصه منتی عظیم داشتند بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم با یمان خود حق سبحانه فرمود که قَالَتِ الْأَعْرَابُ کفتند از اهل بادیه از اسد و غطفان که ما آمَنَّا ایمان اورده‌ایم حکم ویده قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا بکو که ایمان نیاورده‌اید چه ایمان اقرار زبانست با تصدیق دل شما را اقرار هست و تصدیق نی پس مکویید که ایمان اورده‌ایم وَلَٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا ولیکن بکویید که اسلام آورده‌ایم مراد اسلام لغویست که عبارت از انقیاد باشد و دخول در سلم و اظهار کلمه انقیاد و سی وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ و در نیامده است ایمان فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما لاجرم دل شما با زبان موافقت ندارد [illegible] وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ و اکر فرمان برید خدای را و فرستاده او را با خلاص و از سر نفاق بکذرید وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ کم نکرداند خدای از مزدکارهای شما مِنْ أَعْمَالِكُمْ چیزی بلکه بتمام و کمال بشما رساند شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای امرزنده است کناهی را که از مطیعان صادر شده رَحِيمٌ مهربانست بتوفیه اجور ایشان إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که کروندکان حقیقی الَّذِينَ آمَنُوا انانند که ایمان اوردند بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدای و رسول او بخلوص دل و صفای نیت ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا پس شک نکردند بدل بعد از اقرار بزبان وَجَاهَدُوا و برای تحقیق ایمان خود جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که بر غازیان نفقه کردند یا برای ایشان سلاح خریدند وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خود که بنا بر حرب کفار شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه رضای خدای أُولَٰئِكَ ان کروه مومنان مجاهد هُمُ الصَّادِقُونَ ایشانند راست کویان در دعوی ایمان بعد از نزول این آیه همان کروه آمده سوکند خوردند که ما مومن صادقیم آیة آمد که قُلْ بکو ایشان را أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ آیا خبر میکنید خدای را بِدِينِكُمْ بکیش خود و بدروغ سوکند میخورید برایمان وَاللَّهُ يَعْلَمُ و حال انست که خدای میداند مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از کواین علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ وانچه در زمین است از حوادث سفلی وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه چیزها عَلِيمٌ داناست و هیچ چیز بر وی پوشیده نبود پس محتاج اعلام و اخبار شما نیست يَمُنُّونَ عَلَيْكَ منت می نهند بر تو أَنْ أَسْلَمُوا بانکه اسلام اورده‌اند قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ بکو منت منهید بر من إِسْلَامَكُمْ باسلام خود بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ بلکه خدای منت مینهد بر شما أَنْ هَدَاكُمْ بانکه راه نمود شما را لِلْإِيمَانِ بایمان إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اکر هستید شما راست کویان در دعوی ایمان إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه شما میکنید از اظهار ایمان و ابطان نفاق

سورة الحديد كتب بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ق حروف مقطعه جهة تفرقه ایست میان کلام منظوم و نثر و امام علم الهدی فرموده که این حروف نشیجای تشبیب انست در نظم راجح ساع بجهة استماع این حروف استدلال میکنند بر انکه کلامی که بعد از وی آید منثور ست نه منظوم پس در ایراد این حروف رد جاهلی است

تشبیب حاصل شعر چه [illegible] با معشوق کفتن

کرد ازان شعر میکنند و ... بر حروف بعینه کنند اندنای است از نامهای خدای یا نام قرآن است یا مفتاح اسم قادر و قدیر و
قهار و قابض و قدوس و قیوم است یا اشارت بکلمه قُضی یعنی بایست ای محمد بر عمل مامور شده امام ابو اللیث رحمه الله تعالی
فرموده که معنی قاف آنست که الله قایم بالقسط و گویند قاف نام کوهی است محیط بکرهٔ زمین که حق سبحانه او را از زبرجد سبز آفریده
و بدان سوگند یاد کرده یا قسم است بقدرت خدای یا بقرب الهی که و نحن اقرب الیه که درین سوره ازان خبر میدهد یا سوگند
بخورد بقرب قلب حبیب خود وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ ط و بحق قرآن بزرگوار که همه آدمیان مبعوث خواهند شد و کافران ببعث نکردند
بَلْ عَجِبُوا بلکه عجب داشتند أَنْ جَاءَهُمْ ازانکه آمد بدیشان مُنْذِرٌ پیغمبری بیم کننده مِنْهُمْ ازایشان فَقَالَ الْكَافِرُونَ
پس گفتند ناگرویدگان وضع ظاهر در موضع ضمیر جهت تقبیح حال ایشانست بکفر هَذَا این بر گزیدن محمد برای رسالت
شَيْءٌ عَجِيبٌ ط چیزی شگفت و کار عجب و دیگر گفتند أَإِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا ط و گردیم خاک ما را بعالم
حیات باز خواهند گردانید و روح ما را با جسد رجعت خواهند کرد ذَلِكَ این رد ما بحیات رَجْعٌ بَعِيدٌ ط بازگشتنی دور است
از عادت و امکان پس حق تعالی رد ایشان کرد گفت قَدْ عَلِمْنَا بدرستی که ما دانسته ایم مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ آنچه کم کرده اند زمین
مِنْهُمْ از گوشت و پوست و استخوان ایشان بعد از مرگ ایشان وَعِنْدَنَا و نزدیک ما كِتَابٌ حَفِيظٌ ط کتابی است نگاه دارنده
مر تفاصیل ایشان را پس آنچه از ایشان خاک شده از اید ایم یا نوشته ایست محفوظ از اندراس و تغیر مشتمل بر عدد و اسامی ایشان
از انبر فراموش نکنم پس اعادهٔ ایشان بعد از فنا بر ما دشوار نباشد و چنان نیست که ایشان میگویند بَلْ كَذَّبُوا بلکه تکذیب
کرده اند و نگرویده بِالْحَقِّ بقرآن راست یا درست یا بمحمد لَمَّا جَاءَهُمْ آنهنگام که آمد بدیشان و معجز نمود و حجت لازم کرد فَهُمْ
فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ ط پس ایشان در کار شوریده اند یعنی بهم بر آمده و با ضطراب آورنده در شان قرآن کاهی او را سحر
میگویند و کاهی شعر و کاهی افسانه و در باره پیغمبر کاهی او را مجنون میخوانند و وقتی کاهن و وقتی مفتری أَفَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نمینگرند
منکران بعث و حشر إِلَى السَّمَاءِ سوی آسمان که واقع است فَوْقَهُمْ زبر ایشان که بمحض قدرت كَيْفَ بَنَيْنَاهَا چگونه بنا کرده ایم
از اطبقه بر زبر طبقه وَزَيَّنَّاهَا و بیاراسته ایم آنرا بستارگان وَمَا لَهَا و نیست آنرا مِنْ فُرُوجٍ ط هیچ شکافها و فرجها
پس آفریدن چیزی بدین همه بزرگی بی ترجه و علی و شکاف و عیبی دلیل است بر کمال قدرت و نهایت دانش و حکمت.
وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا و زمین را باز کشیده ایم و گسترده بر روی آب وَأَلْقَيْنَا فِيهَا و افگنده ایم در وی رَوَاسِيَ کوههای
بلند استوار پای بر جای وَأَنْبَتْنَا فِيهَا و برویانیده ایم در زمین مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هرگونه نباتی بَهِيجٍ ط نیکو و آراسته
و بهجت فزاینده و این همه کرده ایم تَبْصِرَةً از برای بینایی یعنی بنظر اعتبار و استدلال نگریستن وَذِكْرَى و از برای
یاد کردن و پند گرفتن لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ط مر هر بنده باز گردنده را بخدای وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا
از جانب آسمان مَاءً مُبَارَكًا آبی بسیار منفعت فَأَنْبَتْنَا پس برویانیدیم بِهِ بدان آب جَنَّاتٍ بوستانها
مشتمل بر اشجار و اثمار وَحَبَّ الْحَصِيدِ ط و دیگر رسته گردانیدیم بباران دانه را که از ایشان درو کنند که بدان تغذی چون گندم و جو

وارزن

و ارزن و امثال آن وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ و برویانیدیم درختان خرما بلند و بزرگ لَهَا مر آن خرما بنان را طَلْعٌ نَضِيدٌ ط غلاف
خرما در هم رسته مراد تراکم طلع است یا بمیوه بسیار دران و این همه برویانیدیم رِزْقًا لِلْعِبَادِ ط برای روزی مر بندگان را وَأَحْيَيْنَا بِهِ
و زنده گردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَيْتًا ط زمینی مرده افسرده را پس همچنانکه زمین مرده را حیات بخشیدیم كَذَلِكَ الْخُرُوجُ
همچنانست بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن و بعرصه محشر حاضر شدن و اول کسی تامل کند در احیاء دانه که مانند مرده
را در خاک مدفون شد و طعمه او بعد از خفای او دمیدن و سبز شدن حیات اموات پی تواند برد نظم کدام دانه فرو شد
که برنیامد بارت چرا بدانه انسانت این گمان باشد فرو شدن چو بدیدی بر آمدن بنگر غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد
پس برای تسلی دل مبارک پیغمبر صلی الله علیه و سلم که از تکذیب قوم ملول بود از حال مکذبان امم خالیه خبر میدهد و میفرماید كَذَّبَتْ
قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح که بنی شیث و بنی قابیل بودند مر نوح را علیه السلام وَ
أَصْحَابُ الرَّسِّ و اصحاب چاه یا نه یا بئر معطله یا جبل نخ مر نبی خود حنظلة بن صفوان را علیه السلام وَثَمُودُ و قوم ثمود
صالح را علیه السلام وَعَادٌ و قوم عاد هود را علیه السلام وَفِرْعَوْنُ و فرعون مر موسی و هارون را علیهما السلام وَإِخْوَانُ
لُوطٍ و برادران لوط یعنی اصهار او مر لوط را علیه السلام وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ و اصحاب ایکه مر شعیب را علیه السلام وَقَوْمُ تُبَّعٍ
و قوم تبع مر تبع را و در سوره دخان شمه از حکایت وی گذشت و اخبار باقی انبیاء مذکوره هر یک در محل خود مسطور
شده كُلٌّ همه ایشان كَذَّبَ الرُّسُلَ تکذیب ~~باقی انبیا مذکوره~~ کردند همه پیغمبران را زیرا که انبیا مصدق یکدیگرند
پس تکذیب یکی از ایشان تکذیب همه ایشان باشد و چون تکذیب کردند فَحَقَّ وَعِيدِ ط پس لازم شد و فرود آمد بدیشان
وعیدی من یعنی آنچه وعده کرده بودم از عذاب أَفَعَيِينَا آیا ما عاجز شده ایم و رنج یافته بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ ط بآفرینش اول تا نتوانیم
در آفرینش ثانی مشرکان مکه معترف بودند بانکه حق تعالی مبدع خلق است در اول پس میفرماید که کسی قادر بود بر آفرینش چیزی بی ماده
و مددی چه لا تعالی نبود بر اعادهٔ ایشان بجمیع مواد در حیات با آن بی شبهه ما بران قوت داریم بَلْ هُمْ بلکه کافران
فِي لَبْسٍ در شک و شبهه اند بسبب وسواس شیطان مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ط از آفریدن نو یعنی بعث و حشر چه آنرا مخالف عادت
می بینند و در خلق جدید تحقیقا نکتهای نازک و سخنان دقیق لطیف هست و بر بعضی ازان در تفسیر همین آیه در جواهر التفسیر
اطلاع توان یافت وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی که ما آفریده ایم آدمی را وَنَعْلَمُ و میدانیم مَا تُوَسْوِسُ بِهِ آنچیزی که وسوسه
میکند مر ورا بدان نَفْسُهُ ط نفس او از اندیشهای بد وَنَحْنُ أَقْرَبُ و ما نزدیکتریم إِلَيْهِ بانسان مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ط از رگ جان بوی
... و این نزدیکی بعلم و قدرت نه بمکان و مسافت ماوردی فرموده که حبل الورید رگی است متصل بدل و علم
خدای به بنده نزدیکتر است از علم دل وی و گفته اند مراد آنست مجاز وی ازکسی که نزدیکش باشد از حبل الورید بوی صاحب
بحر الحقایق فرموده که حبل الورید اقرب اجزای نفس انسانیت بوی پس درین سخن ایمائی است بانکه حق تعالی ازان اقرب است بوی
پس چنانچه انسان هرگاه خود را طلبد یابد حق را نیز هرگاه کو بدیابد و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب در تو بو رایده است

الامن طلبني وجدني **نظم** نحن اقرب كفت من حبل الوريد تو فكندی بتير فكرت را بعيد ای كمان و تيرها بر ساخته صيد
نزديك و تو دور انداخته و ببايد دانست كه قرب حق بيچون و بيچگونه باشد ای همين كيفيت قربان جانان كه پيوسته است بيندر
نتوان يافت قرب حق را كه از كيفيت مقدس و منزه است چگونه ادراك توان كرد چنانچه در مثنوی معنوی مولوی مذكور است

نظم قرب بيچون است جانت را بتو قرب حق را چون بدانی ای عمو قرب نی بالا و پستی رفتن است قرب حق از قيد
هستی رستن است در كشف الاسرار آورده كه قرب بنده بحق آنست كه قرب موعود در احاديث قدسيه وارد است لا
يزال العبد يتقرب بالنوافل و اين قرب اول باب ايمانست و بعد ازين راه باحسانست و تحقيق يعنی مقام مشاهده كه ان تعبد الله
كانك تراه و قرب حق مر بنده را دو قسم است يكی كافه خلق را بعلم و قدره و هو معكم اينما كنتم و ديگر خواص درگاه را بخصائص بر و شواهد
لطف كه و نحن اقرب اليه اول او را قرب دهد يعنی تا انجا نشن برهاند پس قرب بخشد حتی تا از آب و گلش باز بيدار
هستی موهوم بنده ميكاهد و هستی اصلی زياده ظهور ميكند تا چنانكه در اول خود بود در آخر هم خود باشد علايق منقطع و اسباب مضمحل
و رسوم باطل و حدود متلاشی و اشارت متناهی و عبارت منتفی و حق يكتا بوجود باقی **نظم** موج بحری لمن الملك بر آيد
ناگاه غرقه كند در ان بحر چه درويش چه شاه خرمن هستی موهوم چنان سوزاند آتش عشق كه نی دانه بماند نی كاه
اذ يتلقی المتلقيان ياد كن چون فرا گيرند (دو فرشته فرا گيرنده) اقوال و اعمال مكلفانرا و بنويسند عن اليمين از طرف راست همنشين
و عن الشمال قعيد و از جانب چپ همنشين يعنی اين دو ملك بر راست و چپ بنده نشسته نگهبان وی باشند ما يلفظ بيرون
نه افكند بدهن خود من قول هيچ سخنی يعنی تكلم نشود بچيزی الا لديه مگر نزديك او رقيب نگهبانی عتيد
اماده كه في الحال بنويسد در لباب آورده كه در حكمت ان ای مذكور است كه عجب ميدارم از پسر آدم كه دو ملك بر دند انهای
پيش او نشسته اند زبان او قلم ايشانست و آب دهن او مداد ايشان چگونه ما لا يعنی سخنی گويد و حال آنكه ميگويد و اجيا ميگويد
و در حديث آمده كه من حسن الاسلام المرء تركه ما لا يعنيه **نظم** ابلهی است حرفه زر ريختن حرفه گفتار كن از ريختن مصلحت
نيست زبان زيركام تيغ پسنديده بود در نيام ملكين بدين نوع نگهبانی بنده اند و نيك و بد او در قيد كتاب در می آرند
كه ناگاه اجل بوی برسد وجاءت و بيايد سكرة الموت بيهوشی مرگ بالحق بامر خدای كه درست و راست و گويند
مر او را ذلك اين مرگ است ما كنت منه آنچه بودی تو كه از وی تحيد ميگريختی و ميترسيدی و او را مكروه ميداشتی
و نفخ في الصور و دميده شود در صور نوبت دويم و بدين نفخه مردمان زنده شده از قبرها بر آيند و ملائكه ميگويند
ذلك اين روز است يوم الوعيد روزی كه خلقانرا بدان وعيد ميكردند يعنی ميترسانيدند وجاءت و بيايد
در آن روز بعرصه حشر كل نفس هر كسی معها سائق با او راننده يعنی فرشته كه او را بموقف حساب ميراند
و شهيد و با او گواهی بر اعمال نيك و بد او گواهی ميدهد و او هم فرشته باشد يا جوارح او نه انسانی فرا ميرسد نه
پيش تناهد انكار نتوان چه كسی از حق خطاب نيرسد لقد كنت بدرستی كه بودی تو بدنيا في غفلة در بيخبری

من هذا از ين روز فكشفنا پس برداشتيم عنك از ديده تو غطاءك پوشش جهل و غطا را تا هر چه شنوده بودی
معاينه ببينی فبصرك اليوم پس ديده تو امروز بسبب كشف حجاب ازو حديد تيز است و گفته اند بيناتی اينجا يعنی دانا
است يعنی آنچه بر تو پوشيده بود از احوال بعث و حشر امروز بر تو معلوم و بيدان دانا شدی وقال و گويد قرينه همنشين او
يعنی ملكی كه بر وی موكل بوده هذا ما لدی اينست آنچه نزديك منست عتيد حاضر است يعنی دفتر اعمال او پس خطاب رسد بسائق
و شهيد القيا في جهنم بيفكنيد در دوزخ كل كفار عنيد هر كافری ستيزنده گردن كشی را مناع للخير منع كننده
مر خير را يعنی باز دارنده مال از حقوق مفروضه و گفته اند اين آية در شان وليد مغيره است و مراد از خير دين اسلام و او منع ميكرده
اولاد و اقربای خود را از مسلمانی و بصفت كفر و عناد نيز موصوف بود صفتی ديگرش معتد در گذرنده از حدود الهی
مريب شك آرنده در وحدانيت الذی جعل آنكه گردانيد يعنی شريك ساخت مع الله با خدای بحق الها آخر خدای
ديگر فالقياه پس در افكنيد او را في العذاب الشديد در عذاب سخت جاويدانی و چون خواهند كه او را در دوزخ افكنند
گويد مرا چه گناه است ديو بر من مسلط بود و مرا گمراه كرد آن ديو را حاضر سازند انكار كند قال قرينه گويد همنشين او يعنی آن
ديو كه در دنيا با وی بود ربنا ای پروردگار ما ما اطغيته من بی راه نكردم او را و در راه او از جد در نگذشتم ولكن
كان وليكن بود في ضلال بعيد در گمراهی دور و دراز و از ان باز نگشت قال گويد حق سبحانه لا تختصموا مخاصمت
مكنيد لدی نزديك من كه هيچ فايده بر ين حضرت مترتب نيست وقد قدمت و بدرستی كه پيش فرستادم اليكم بالوعيد
بشما وعيد خود را در كتب خود و بر السنه رسل خود و حالا شما را هيچ حجتی نمانده و هيچ عذر از شما مسموع نيست ما يبدل القول تغيير
داده نشود سخن لدی نزديك من يعنی وعده و وعيدی كه كرده ام تبديل بدان راه نيابد وما انا بظلام للعبيد و من ستم
كننده بر بندگان كه بی استحقاق ايشانرا عذاب كنم يوم نقول ياد كن روزی را كه گويد خدای و حفص بنون ميخواند يعنی گوئيم ما
لجهنم مر دوزخ را هل امتلأت ايا پر شدی يعنی من وعده كرده ام كه پر سازم ترا از كافران جن و انس پر شده يا نه
خدای گويد و تقول (اين هم) و گويد دوزخ هل من مزيد ايا هيچ زيادتی هست اين استفهام بمعنی سؤال است يعنی زياده كن و حق سبحانه
ديگر كافر بوی ميفرستد تا پر شود و قولی آنست كه حتی يضع الجبار قدمه فيها فتقول قط قط **بيت** اين قدم حق را بود كو را كشند
عشق حق خود گمان او كشند و امام زاهد و بعضی ديگر از محققان برانند كه استفهام بمعنی نفی است يعنی لا مزيد پر شدم و زيادتی را گنجايش
نيست وازلفت الجنة و نزديك گردانيده شود بهشت للمتقين برای پرهيزكاران غير بعيد تاكيد است يعنی بهشت
بر ايشان نزديك بود نه دور و اين پيش از ان باشد كه ايشانرا ببهشت برند اول بهشت را بديشان نمايند و منازل و نعيم هر يك
بنظر وی در آرند تا لذت شان بيفزايد پس گويد هذا اينست ما توعدون آنچه وعده داده شده بوديد در دنيا و اين را آماده
كرده ايم لكل اواب برای هر بازگردنده از شرك بتوحيد يا از معصيت بطاعت باز گشته از خلق بحق حفيظ نگاه دارنده حدود
شرع بيا رعايت كند امر و نهی و گفته اند نگه دارنده نفس از معصيت يا محافظت كند عهد ربانی و آنكه باكها اذ... بيب و اوقات

خود یعنی در هر نفسی از حق تعالی داهل و غافل نباشد نظم اگر تو پاس داری پاس انفاس بسلطانی رساندت ازین پاس
ترا یک پند بس در هر دو عالم که بر ناید ز جانت بی خدا دم مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ هر که بترسد از خدای بِالْغَيْبِ به پنهانی و
بپوشیدگی یعنی عمل خود را از خلق پنهان دارد و گفته اند نهان و آشکارا او یکی باشد وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ و بیارد دلی بازگشته
بحق یعنی اقبال کننده بطاعت و بر باز زننده از متابعت نفس پس ازین کس و امثال او را گویند ادْخُلُوهَا در آیید ببهشت
بِسَلَامٍ یا ایمنی و سلامت یا تشریف یافته بسلام خدای و فرشتگان ذَلِكَ این روز يَوْمُ الْخُلُودِ روز بقای جاودانی
است یعنی در وی هرگز مرگ نباشد لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا در بهشت وَلَدَيْنَا و پیش ما مَزِيدٌ زیاده هست از آنچه میخواهند
اکثر بر آنند که مراد از مزید رویت است وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسا کسان که هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان یعنی از قوم
تو مِنْ قَرْنٍ از اهل قرنی که بحسب واقع هُمْ أَشَدُّ ایشان سخت تر بودند مِنْهُمْ از کفار مکه بَطْشًا
از روی قوت چون قوم عاد و ثمود فَنَقَّبُوا پس راه بریدند فِي الْبِلَادِ در شهرها یعنی رفتند بتجارت و سفرها
کردند و مال و سلاح بسیار بدست آوردند هَلْ مِنْ مَحِيصٍ هیچ بود مر ایشان را گریزگاهی یا پناهی از قضای خدای یعنی که حکم
ما نازل شد هیچ چیز دستگیری ایشان نکرد إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در آنچه مذکور شد درین سوره لَذِكْرَىٰ هر آینه
پندی و یادکردیست لِمَنْ كَانَ لَهُ مر کسی را که باشد مر او را قَلْبٌ دلی متفکر در حقایق اخبار یا عقلی بیدار کننده از
خواب غفلت شبلی قدس سره از شبلی روح الله روحه نقل میکند که موعظه قرآن دل بی باید حاضر با خدای که طرفة العینی
غافل نشود أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ یا کسی که القاء سمع کند یعنی گوش فرا دارد و بشنود بطریق اعتبار وَهُوَ شَهِيدٌ و او حاضر باشد
بوقت استماع تا فهم معانی او تواند کرد در لباب آورده که صاحب قلب مؤمن عربیست و شهید مؤمن اهل کتاب که گواهی دارد
در نعت محمد صلی الله علیه و سلم شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که القاء سمع بوقت شنیدن قرآن چنان باید که گویا
از پیغمبر میشنود پس در فهم بالاتر رود و چنان داند که از جبرائیل علیه السلام استماع میکند پس فهم را بلندتر برد و چنان داند
که از خدای میشنود شیخ الاسلام قدس سره فرموده که این سخن تمام است و برآن در قرآن گواهی هست و آن لفظ شهید است و
شهید آن کس باشد که حاضر باشد آنکه بیند و شنود نه از حیث دهنده چه غائب از مخبر میشنود و حاضر از متکلم و از امام جعفر
رضی الله عنه منقول است که تکرار میکردم قرآن را تا وقتی که از متکلم آن شنودم وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و بدرستی که ما
بیافریدیم آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز از یکشنبه تا شنبه وَمَا
مَسَّنَا و نرسید ما را در آفرینش اینها مِنْ لُغُوبٍ هیچ رنجی و ماندگی رد قول یهود است که گفتند روز شنبه استراحت
کرد آورده اند که رنگ حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از استماع فاستراح یوم السبت سرخ شد آیه آمد فَاصْبِرْ پس شکیبایی
کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند یهود یا بر سخن مشرکان در انکار بعث یا با هرچه در بارهٔ تو از ایشان صادر گردد و چون
نسبت بسیر و شر و حزن یا بر آنچه در حق من میگویند از اتخاذ شریک و ولد وَسَبِّحْ و تنزیه کن بِحَمْدِ رَبِّكَ با ستایش پروردگار

تو قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از برآمدن آفتاب که نماز بامدادست وَقَبْلَ الْغُرُوبِ و پیش از فرو شدن وی که نماز پیشین و دیگرست
وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ و در بعضی از شب نماز کن برای او که نماز شام و خفتن است وَأَدْبَارَ السُّجُودِ و نماز کن از پس سجدها امام
زاهد رحمه الله تعالی از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که ادبار السجود دو رکعت است بعد از شام و گفته اند وتر است بعد از عشا
یا نوافل بعد از مکتوبات وَاسْتَمِعْ و گوش فرادار و بشنو يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ روزی که ندا کند نداکننده یعنی اسرافیل علیه السلام
مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ از جای نزدیک بآسمان یعنی صخرهٔ بیت المقدس که از همه زمین بهجده میل نزدیکتر است باسمان و گفته اند
مکان قریب بدان معنی است که آواز بهمه جا برسد و آنچه موضعی دورتر بود و در خبر است که اسرافیل علیه السلام بالای صخره انگشت
در گوش کند و گوید ایتها العظام ای استخوانها پوسیده و ای گوشتها از هم رفته و ای مویهای پریشان شده خدای میفرماید که جمع شوید برای
قضا و جزا يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ روزی که بشنوند صیحه بعث را که نفخهٔ ثانیه است بِالْحَقِّ بآنچیزی که حق است
یعنی بعث و گویند بشنوند کافران که ذَلِكَ این روز يَوْمُ الْخُرُوجِ روز بیرون آمدن است از قبور إِنَّا نَحْنُ بدرستی که
ما نُحْيِي زنده میکنیم مردگان را یعنی نطفهٔ مرده را حیات میدهیم وَنُمِيتُ و میمیرانیم ایشان را در دنیا وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ
بسوی ماست بازگشت ایشان دیگر باره که برای حساب زنده سازیم يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ بیاد روزی را که بشکافد
زمین و دور شود عَنْهُمْ از آدمیان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبرها سِرَاعًا شتابندگان بسوی نداکننده
ذَلِكَ این احیاء ایشان از قبور حَشْرٌ جمع کردن و انگیختن عَلَيْنَا يَسِيرٌ بر ما آسان نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَقُولُونَ
بآنچه میگویند کافران از انکار قیامت و از نسبت در حق من و سخنان مکروه در بارهٔ تو وَمَا أَنْتَ و نیستی تو عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ بر ایشان
مسلطی که بقهر و جبر ایشان را بر ایمان داری فَذَكِّرْ پس پند گوی بِالْقُرْآنِ بمواعظ قرآن مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ کسی را که میترسد
از وعید من چه پند نگیرند بآنها جز ترسکاران سورة الذاريات بسم الله الرحمن الرحيم
وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا حق سبحانه قسم یاد میکند به پراکنده کنندگان یعنی بادها که پراکنده خاک و غبار را پراکندنی و دانه
را از کاه جدا کنند یا ملائکه که برانگیزندگان بادها اند فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا پس بردارندگان بار گران یعنی ابرها که بارات
گران بارند یا ملائکه که ابرها را بردارند فَالْجَارِيَاتِ پس بروندگان يُسْرًا رفتنی با سانی یعنی کشتیها یا کواکب
که در منازل خود جریان دارند فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا پس بخش کنندگان کار یعنی فرشتگان که تقسیم امور امطار و ارزاق و غیر آن
متعلق بدیشان است و گفته اند مراد چهار فرشته معینند که هر یک بعملی نامزد شده اند جبرائیل بوحی و میکائیل برحمت و اسرافیل
بنفخ و عزرائیل بموت حق سبحانه بدین اشیاء عجیب و اشخاص بزرگوار قسم یاد میکند جواب این که إِنَّمَا تُوعَدُونَ جز این نیست
که آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر و نشر و ثواب و عقاب لَصَادِقٌ هر آینه راست و درست پدران هیچ خلافی نیست
وَإِنَّ الدِّينَ و بدرستی که جزا و حساب لَوَاقِعٌ هر آینه بودنی است بیشک و شبهه وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ سوگند که خداوند
شدت و استحکام است یا زینت تمام یا بصورت نیکو و خوش آیند یا خداوند راههاست یعنی طرق کواکب که مسیر ایشان

عياش

است در بنیان از ابن عمر نقل میکنند که مراد آسمان هفتم است وحق تعالی ان سوگند یاد میکند که اِنَّکُمْ بدرستی که شما ای

اهل مکه لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ هرآینه در گفتار مختلفید نسبت با پیغمبر یعنی گاهی شاعرش میگویند و وقتی ساحر و زمانی

کاهن و گاهی مجنون یا قول شما در قرآن مختلف است او را سحر میخوانید وشعر و کهانه و مفتری و اساطیر الاولین يُؤْفَكُ

گردانیده میشود عَنْهُ از ایمان بمحمد یا از قرآن مَنْ أُفِكَ آنکس که گردیده شده است در علم خداوند بحکم قضای

محمد را از ایمان و قرآن یعنی هرکه در علم خدای هست که محروم باشد از ایمان بکتاب و پیغمبر هرآینه محروم است بیت

دلها همه مجروح و جگرها خون شد تا حکم ازل در حق هر کس چون شد قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ لعنت کرده شده اند دروغ گویان

از اصحاب قول مختلفه مراد ازین مردم معتسمانند که بوقت ورود قوافل بر عقبات مکه بنشستندی و هر یک مهم حضرت رسالت

صلی الله علیه وسلم بنوعی دیگر با آینده و رونده بازنمودندی و مردم را از صحبت وی باز داشتندی حق تعالی ایشان را

لعنت کرد و فرمود که الَّذِينَ هُمْ دروغ گویان ایشانند که ایشان فِي غَمْرَةٍ در نجهالت و نهایت غفلت سَاهُونَ

غافلانند از امر و نواهی يَسْأَلُونَ أَيَّانَ میپرسند از پیغمبران و مؤمنان که کی خواهد بود يَوْمُ الدِّينِ روز جزا

که خدای شما سوگند یاد کرده و ان الدین لواقع واین سخن از روی تکذیب و استهزا میکنند حق سبحانه فرمود که جزا واقع

است يَوْمَ هُمْ روزیکه کافران عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ يُفْتَنُونَ سوخته شوند و بدان معذب کردند

و خزنهٔ دوزخ ایشانرا گویند ذُوقُوا بچشید فِتْنَتَكُمْ عذاب خود را هَٰذَا این است الَّذِي كُنتُم بِهِ

آنچه بود دیده شما در دنیا که یا آن یعنی بپرسیدن آن تَسْتَعْجِلُونَ شتاب مینمودید و میگفتید متی هذا الوعد إِنَّ

الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران از شرک و معصیت در آن روز فِي جَنَّاتٍ در بوستانها باشند وَعُيُونٍ

و چشمهای روان یعنی بوستانها که مشتمل باشد بر آبهای جاری آخِذِينَ پذیرندگان و فراگیرندگان مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ

آنچیزرا که بفضل خود عطا کرده است بر ایشان پروردگار ایشان از ثواب اعمال و اقوال إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان

بودند قَبْلَ ذَٰلِكَ پیش از دخول بهشت ای فی الدنیا مُحْسِنِينَ نیکوکاران و فرمان برداران كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ

بودند که اندکی از شب مَا يَهْجَعُونَ خواب کردندی یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی انس رضی الله عنه

فرموده که میان مغرب و عشا بطوع نماز کذاردندی و از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که کم شبی بر ایشان

گذشتی که نماز نگذاردندی در اول یا در اوسط یا در آخر آن و اشهر آنست که خواب نکردندی تا نماز خفتن ادا نفرمودندی

و وقتی انرا دراز کشیدندی وَبِالْأَسْحَارِ و بودند که بسحرها هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ایشان طلب آمرزش میکردندی یعنی

با وجود خواب اندک و طاعت بسیار چون طلیعهٔ سحر ظاهر شدی استغفار کردندی از آن وجه که گویا همه شب

بارتکاب جرایم اشتغال نموده اند این دلیل آنست که بعمل خود معجب نبوده اند و از آن حسابی نداشته بیت طاعت ناقص

من موجب غفران نشود راضیم گر مددی علت عصیان نشود وَفِي أَمْوَالِهِمْ و در مالهای ایشان حَقٌّ نصیبی و

بعضی بود لِّلسَّائِلِ مرخواهنده را وَالْمَحْرُومِ و نیز بهره را محروم مستحق باشد که از کسی چیزی نخواهد و مردم گمان برند که

او توانگر است و صدقه بوی ندهند یا کسی که کشت و زرع او را نقصان رسد یا فقیری که یدخل از بیت المال یا مملوکی که خداوند او را

نفقه ندهد و بر هر تقدیر ایشان در مال خود حق مقرر کرده بودند خواهنده و ناخواهنده را وَفِي الْأَرْضِ و در زمین آيَاتٌ

نشانهاست برای استدلال بر قدرت الهی لِّلْمُوقِنِينَ مر یقین دارندگان را یعنی از آن آیات در روی زمین معادن است که انواع جواهر

از آن استخراج میکنند و نباتات از بقول و حبوب و اشجار و اصناف آن و حیوانات از بهایم و سباع و حشرات و انواع آن و در نفس زمین

اختلاف اجزاء او در کیفیات و خواص و منافع او وَفِي أَنفُسِكُمْ و نشانهاست در نفسهای شما أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا

استفهام بمعنی امر است یعنی بنظر عبرت در نگرید و علامات کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید چه در عالم هیچ چیز نباشد

الا که نمونهٔ از آن در نهاد شما بود و با وجود آن متفردید بهیات حسنه و ترکیبات خوش و منظرهای دلکش و تمکن از افعال

غریبه و استنباط صنایع مختلفه و استجماع کمالات متنوعه در حقایق سلمی مذکور است که هرکه ابن آیتها در نفس خود ببیند و در

صفحهٔ وجود خویش آثار قدرت مطالعه نماید حظ خود را از انسانیت و خلافت ضایع کرده باشد و از زندگانی هیچ بهره نیابد نظم

نظری بسوی خود کن که تو جان دلربائی مفکن بخاک خود را که تو از بلند جائی تو ز چشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی چو در

از صدف برون آکه تو بس گران بهائی وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ و در آسمان است روزی شما یعنی اسباب رزق که باران است یا آنچه قسمت

یافته از رزق شما مکتوب است در لوح در بیان گفته که الواح در آسمان چهارم است وَمَا تُوعَدُونَ و دیگر در آسمان است آنچه شما را

وعده داده اند از ثواب چه بهشت و نعیم آن در آسمان هفتم باشد نزدیک سدرة المنتهی فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ پس به پروردگار

آسمان و زمین سوگند که إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستی که آنچه مذکور شد از امر روزی و ثواب هرآینه راست است مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ

مانند آنکه شما سخن میگوئید یعنی همچنانکه شک نیست که در روزی دادن من (شک نیست شما را در سخن گفتن) هَلْ أَتَاكَ بدرستی که آمد بتو حَدِيثُ

ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ سخن مهمانان ابراهیم علیه السلام و آن یازده فرشته بودند که با هلاک قوم لوط علی نبینا و علیه السلام فرود آمده

بودند و در بیان آورده که چهار ملک بودند جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام الْمُكْرَمِينَ مهمانان گرامی

کرده شده و نزدیک خدای یا نزدیک ابراهیم علی نبینا و علیه السلام که بنفس خود قیام نمود بخدمت ایشان إِذْ دَخَلُوا چون

درآمدند مهمانان عَلَيْهِ بر ابراهیم علیه السلام فَقَالُوا پس گفتند سلام کردیم بر تو سَلَامًا سلام کردنی قَالَ

گفت ابراهیم علیه السلام سَلَامٌ سلام بر شما و شما قَوْمٌ مُّنكَرُونَ گروهی ایدنا شناخته یعنی هرگز چون شما قومی

ندیده ام در صورت و قامت مرا بگوئید که چه کسانید ایشان گفتند مهمانانیم فَرَاغَ پس بازگشت ابراهیم إِلَىٰ أَهْلِهِ بسوی

اهل خود بر وجهی که ایشان ندانستند که کجا میرود فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ پس بیاورد گوساله فربه بریان کرده فَقَرَّبَهُ پس

نزدیک گردانید آنرا إِلَيْهِمْ بر ایشان یعنی در پیش ایشان نهاد و ایشان بدان میل نکردند قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ گفت آیا نمی

خورید از من یعنی بخورید ایشان گفتند نخوریم فَأَوْجَسَ پس در خاطر گرفت مِنْهُمْ از ایشان خِيفَةً ترسی

یعنی دل مبارکش بیم کرد از آنکه مبادا دزدان باشند و قصد وی کنند چه در آن روزگار هر که با کسی دشمنی داشتی طعام وی نخوردی
چون ملائکه از ابراهیم علی نبینا و علیه السلام اثر خوف مشاهده کردند قالوا لا تخف گفتند مترس که فرستادگان خدائیم ابراهیم
علیه السلام نمی‌خورد که چرا پیش ضیف نکرد بدنامت این گوساله را نی کشتم و آن مادر جدا نمیکردم جبرائیل علیه السلام پر مبارک بر آن
گوساله بریان نهاد مانند زنده شد برجست فریاد کنان روی بجانب مادر نهاد ساره رضی الله عنها متعجب بود فرشتگان دیگر
باره آغاز سخن کردند وبشروه و بشارت دادند او را بغلام علیم به پسری دانا یعنی بتولد پسری اسحق نام از ساره
که چون ببلوغ رسد عالم بود فاقبلت امرأته پس روی بخانه نهاد زن او یعنی ساره و در ایستاد فی صرة در فریاد
و گفتن الیا الیا و این کلمه بود در لغت ایشان که بوقت تعاظم امور بر زبان راندندی فصکت پس طپانچه زد
وجهها روی خود را چنانچه زنان در وقت تعجب وقالت و گفت آیا بزاید عجوز عقیم پس زنی نازاینده
قالوا کذلک گفتند فرشتگان که همچنین که بشارت دادیم قال ربک گفته است خدای تو و ما از قول او خبر دادیم
انه هو الحکیم بدرستی که او حکم کننده است بر ولد سزاوار العلیم داناست بعجیبی تو و هر که محکم کار و دانا بود
هر آئینه قادر باشد بر اصلاح تو نظر کسی که بکار تو دانا بود بر اتمام آن هم توانا بود بخیز در هکش رو مکن سوی کسب
مرا دل خویش ازخوی پس چون ابراهیم علیه السلام دانست که ایشان فرشتگانند و فرود آمدن ایشان بدان جمع چون
بکاری عظیم نخواهد بود والله اعلم الجزء السابع والعشرون من اجزاء الثلثین قال گفت
فما خطبکم پس چیست کار بزرگ شما ایها المرسلون ای فرستاده شدگان قالوا گفتند انا ارسلنا بدرستی
که ما فرستاده شده ایم الی قوم مجرمین بهلاک کردن قوم گنهکاران یعنی کافران که سر همه گناهانه کفر است و ما آماده ایم
لنرسل تا فرستیم علیهم برایشان بعد از هلاک ایشان و زیر و زبر کردن ایشان حجارة من طین سنگی از گل یعنی
از خاک سنگ شده به پختن مانند آجر مسومة سنگی نشان کرده شده عند ربک نزدیک پروردگار تو للمسرفین
برای از حد بیرون برندگان در کفر و فجور آورده اند که آن سنگها معلم بود بخطوط سیاه و سفید یا نام هر یک بر سنگی نوشته
که بدان هلاک شود و این سنگها بر ایشان باریده شد بعد از هلاک ایشان واضح آنست که بر جمعی فرود آمد از ایشان که در آن
شهر نبودند و همه بدان سنگ باران هلاک شدند و چون ابراهیم علیه السلام معلوم فرمود که مؤتفکه میروند بهلاک قوم
لوط علیه السلام دل مبارکش بجهت برادر زاده متالم شد که آیا حال او در آن بلا چگونه گذرد گفتند غم مخور که لوط و دختران
او نجات خواهند یافت فاخرجنا پس ما بیرون خواهیم آورد من کان فیها هر کی باشد در دیههای مؤتفکه من
المؤمنین از گروندگان فما وجدنا پس ما نخواهیم یافت فیها در آن قری غیر بیت من المسلمین یعنی یک خانه از
مسلمانان که لوط است علیه السلام و دو دختر او و گفته اند یا یک کس از آن قوم بلوط علیه السلام ایمان آورده بود در مدت
بیست سال وترکنا و بگذاشتیم فیها در آن دیهها آیة علامتی از عذاب للذین برای عبرت آنانکه

الجزء السابع والعشرون

یخافون العذاب الالیم بترسند از عذاب دردناک و آن علامت آبهای سیاه و تقلیب دیار لوط است وفی موسی و در قصه
موسی نیز آیتی است مر بعد کان را اذ ارسلناه چون فرستادیم او را الی فرعون بسوی فرعون بسلطان مبین بحجتی روشن
چون عصا و ید بیضا فتولی برکنه پس برگشت فرعون بقوت خود یعنی بسبب آنچه متقوی بود بآن از خزانه و لشکر اعراض کرد از ایمان
وقال ساحر و گفت موسی جادوگر است بچشم بندی خوارق عادت مینماید او مجنون یا دیوانه است از عاقبت کار
خود نمی‌اندیشد محققان گفته اند طعن وی بر موسی علیه السلام دلیل کمال جهل اوست چه او را بدو چیز متضاد طعن زد و معیوب
است که سحر را عقلی تمام و ذهنی دراک و حذاقتی در فن باید و دیوانگی دلیل زوال عقل است و کمال عقل و زوال آن متضاد اند پس چون
فرعون برگشت از موسی و بر وطعن زد و قوم وی با وی در آن ما متفق بودند فاخذناه پس گرفتیم او را بغضب وجنوده و
لشکر او را فنبذناهم پس بیفگندیم ایشان را فی الیم در دریا یعنی غرقه ساختیم وهو و فرعون ملیم مستحق
ملامت بود یا ملامت کننده خود را که چرا اعراض کردم از موسی و بر وطعن زدم و بدین سبب گفت که آمنت به تا الآیة وفی
عاد و در اهلاک قوم عاد نیز پندی و عبرتیست مر اهل اعتبار را اذ ارسلنا چون فرستادیم علیهم الریح العقیم بر ایشان بادی
بی نفع و بی خیر را یعنی بادی که آبستن نکند درخت را و بر ندارد ابر را ما تذر نگذاشت آن باد من شیء اتت هیچ
چیز را که بگذشت علیه بر آن الا جعلته مگر آنکه کرده است آن چیز را کالرمیم مثل گیاه خشک شده یا استخوان کهنه
پوسیده ریزیده وفی ثمود و در قصه ثمود نیز آیتی است مرخایفان را اذ قیل لهم چون گفته شود مر ایشان را بعد
از تکذیب صالح علیه السلام و عقر ناقه با ایشان که شما تمتعوا برخوردار شوید از زندگانی خود و نفع گیرید از عمر حتی
حین تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز خواهد بود فعتوا پس سرکشیدند عن امر ربهم از فرمان
آفریدگار خود و بدان حال مشغول نگشتند فاخذتهم الصاعقة پس بگرفت ایشان را عذاب هلاک کننده بعد از سه
روز وهم ینظرون و ایشان انتظار میبردند و ملاید از عذاب صیحه جبرئیل است علیه السلام چنانچه پیش از این گذشت فما
استطاعوا پس نتوانستند من قیام برخاستن کنایت بی عجز ایشان یعنی تا در نبودند بقیام که بگریزند و از عذاب
بگریزند یا طاقت آن نداشتند که قیام نمایند باصلاح مهم خود و در دفع عذاب بکوشند وما کانوا منتصرین و نبودند
انتقام کشندگان یا یاری دهندگان یکدیگر را در منع عذاب وقوم نوح و هلاک کردیم قوم نوح را من قبل پیش
از قوم عاد و ثمود انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند قوما فاسقین گروهی بیرون رفتگان از دایره استقامت
بسبب کفر و عصیان والسماء بنیناها و آسمان را بنا کردیم باید بقوت الوهیت و گفته اند بقوتی که بر آفرینش آن
داشتیم وانا لموسعون و ما توانائیم با بی‌بنای آن یا گشاده کننده ایم روزی را بر بندگان چنانچه کشاده ساختیم آسمان را
والارض فرشناها و بگسترده ایم زمین را فنعم الماهدون پس نیک گسترانندگانیم ما ومن کل شیء و از هر چیزی
از اجناس موجودات خلقنا زوجین بیافریدیم دو نوع که یکی مر دو جه دیگری است یا بحسب شکل چون نر و ماده

یا بحسب تضاد چون نور و ظلمت یا بسبب تعاقب چون لیل و نهار یا بطریق مخالفت چون رطب و یابس و همچنین قیاس باید
کرد سما و ارض و سهل و جبال و بر و بحر و شتا و صیف و جن و انس و از صفات چون حلم و غضب و جبن و شجاعت و جود و بخل
و مانند آنست حق و باطل و کفر و ایمان و شقاوت و سعادت و حلاوت و مرارت و سقم و صحت و فقر و غنی و ضحک و بکا و فرح و غم
و موت و حیات و علم و جهل لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ باشد که شما پند پذیر شوید و دانید که وحدانیت و فردانیت صفت من
است زیرا که تعدد از خواص ممکنات است و من واجبم الذات و واجب قابل تعدد و انقسام نیست نظم ذاتش از
قسمت و تعدد پاک وحدت او مقدس از اشراک از عدد دم مزن که او فرد است کی عدد را بدان فرد ره است
احد است و شمار ازو معزول صمد است و نیاز ازو مخذول فَفِرُّوا پس بگریزید رجوع کنید از کفر خود إِلَى اللَّهِ
بتوحید خدای یا از عذاب او بثواب او یا از معصیت او بطاعت او از شیخ سهل تستری قدس سره منقول است که
بگریزید بوی از ما سوای وی و در فصل الخطاب آورده که ای انسانی که بگریخته اید از خلق بسبب تعلق در حق گریزید
بقطع تعلق و سخن امام قشیری رحمه الله تعالی راجع باینست که از وصف خود بوصف حق گریزید بلکه از خود فرار کنید و با حق
قرار گیرید نظم هیچ نزد تو نیامد که از خود نگریخت هیچکس با تو نپیوست که از خود نبرید إِنِّي لَكُمْ بدرستی
که من مر شما را مِنْهُ از عذاب خدای نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام آشکارا یا بیان کننده آنچه از آن حذر باید کرد وَلَا تَجْعَلُوا
و مگیرید و مپرستید مَعَ اللَّهِ با خدای تعالی إِلَهًا آخَرَ معبودی دیگر إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را مِنْهُ از خدای
در عبادت غیر او نَذِيرٌ مُبِينٌ ترساننده ام هویدا و پیدا كَذَلِكَ همچنانکه قوم تو بتو بسحر و جنون نسبت میکنند مَا
أَتَى الَّذِينَ نیامد بآنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا قَالُوا مگر گفتند که او سَاحِرٌ
جادو است أَوْ مَجْنُونٌ یا دیوانه اگر معجزه بدیشان نمود عمل او را سحر خواندند و اگر از بعث و حشر خبر داد قول او را
بسخن اهل جنون تشبیه کردند أَتَوَاصَوْا آیا وصیت کردند پیشینیان مر اینان را بِهِ بدین سخن تا همه همین گفتند این
استفهام بمعنی نفی است یعنی وصیت نکرده اند بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ بلکه ایشان گروهی اند نافرمان و از حد بیرون برندگان
و طغیان ایشان را بدین قول میدارد فَتَوَلَّ پس روی بگردان عَنْهُمْ از مکافات ایشان تا وقتی که مامور شوی بقتال
فَمَا أَنْتَ پس نیستی تو بِمَلُومٍ ملامت زده نزد خدای بسبب اعراض از ایشان در معالم آورده که چون آیه
نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ملول و صحابه غمناک گشتند که مگر وحی منقطع شد و نزول عذاب نزدیک شد باز
آیه آمد که وَذَكِّرْ و پند ده و تذکیر و موعظه فرو مگذار فَإِنَّ الذِّكْرَى پس بدرستی که پند دادن تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ
سود میرساند مؤمنان را یعنی بعناد کافران وجود ایشان دست از تربیت مؤمنان باز مدار و همچنان بر تذکیر خود
ثابت باش که واعظ را فواید بسیار و منافع بی شمار است در فصول آورده که کلام مذکر باید که بر ده چیز مشتمل باشد تا
سامعان را سودمند بود اول نعمت خدا را یاد مردم دهد تا شکر گذاری نمایند دوم ثواب محنت و بلا ذکر کند تا در آن

شکیبائی ورزند سیم عقوبت گناهان برشمرد تا از آن باز ایستند و توبه کنند چهارم مکاید و وساوس شیطان بیان نماید تا
از آن حذر نمایند پنجم فنا و زوال و بی اعتباری دنیا بدیشان روشن گرداند تا دل در آن نه بندند ششم مرگ را پیوسته
یاد کنند تا رفتن را آماده شوند هفتم ذکر قیامت بسیار گوید تا کار آنرا بسازند هشتم درکات دوزخ و انواع عقوبتهای
آنرا بیان کند تا از آن بترسند نهم درجات بهشت و اقسام نعمتهای آنرا بر شمارد تا بدان راغب گردند دهم بنای کلام بر خوف
و رجا نهد یعنی گاهی از عظمت و کبریای و هیبت الهی سخن راند تا ازو بترسند و وقتی از رحمت و مغفرت و مهربانی او تقریر کند
تا بوی امیدوار شوند پس هر موعظه که مشتمل برین سخنان است بسبب منفعت مؤمنان است وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ و
نیافریدم پریان و آدمیان را از اهل ایمان إِلَّا لِيَعْبُدُونِ مگر تا مرا پرستند یا نیافریدم مجموع ایشانرا مگر که امر کنم بعبادت
و همه را بدان امر کردم و ما امروا الا لیعبدوا الله و مجاهد گفته که نیافریدم ایشانرا مگر تا مرا بشناسند و همه او را بشناسند
غایتش اینکه بعضی فرمان میبرند و برخی در عبادت شریک میکنند و دقایق این آیه و حقایق اشارت آن حواله بجواهر التفسیر
است مَا أُرِيدُ نمیخواهم مِنْهُمْ از آفریدگان مِنْ رِزْقٍ هیچ روزی وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ و نمیخواهم که مرا طعام دهند بلکه رزق
و اطعام صفت منست و بس إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای هُوَ الرَّزَّاقُ اوست روزی دهنده نه غیر او ذُو الْقُوَّةِ
خداوند توانائی الْمَتِينُ استوار در قدرت خود در ترجمه کشف در معنی قوی و متین آورده که قدرت قاهرش دلیل
قوت بالغه گشته و شدت قوتش جهت متانت قدرت شده نه در کارسازی متانتش را فتوری و نه در بنده نوازی
قدرتش قصوری نظم رساند رزق بر وجهی که شاید بسازد کارها نوعی که باید بروزی تو اما ترا نوازد برحمت
بیکسان کار سازد فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا بدرستی که مر آنانراست که ستم کردند بر خود بکفر یعنی اهل مکه ذَنُوبًا بهره از عذاب
مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ مانند بهره یاران ایشان از کافران گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید آنچه بدانها رسیده فَلَا
يَسْتَعْجِلُونِ پس باید که شتاب نکنند در طلب آن فَوَيْلٌ پس وای لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که کافر شدند مِنْ يَوْمِهِمُ
از عذاب روز ایشان الَّذِي يُوعَدُونَ آن روزی که بوده اند که وعده داده شده اند یا آن که روز قیامت است یا روز بدر

سورة الطور بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالطُّورِ سوگند بکوه طور
سینا یعنی جبل زبیر که موسی بن عمران علیه السلام بر آن کلام حق سبحانه استماع کرد و گویند مراد مطلق کوه است که اوتاد ارض
اند و منابع منافع وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ و سوگند بکتاب بهم نوشته شده فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ در صحیفه گشاده کرده بر وقت خواندن
مراد بدین کتاب قرآنست یا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده و برین تقدیر رق منشور مجاز بود چه لوح از زمرد سبز است
یا مراد الواح موسی باشد علی نبینا و علیه السلام که در وقت کتابت صریر قلم می شنید یا کتاب توریه که در آن نعت سید عالم
صلی الله علیه وسلم مسطور بوده یا کتابی حفظه یا کتابی که حق سبحانه برای ملایکه نوشته که علم ما کان و ما یکون در آن می خوانند وَ
الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ و بحق خانه آبادان یعنی کعبه و معموری آن بزیارت حاجیان و خدمت مجاوران است یا ضراح که مقابله

خانهٔ کعبه واقع شده در آسمان هفتم و عمارت او بکثرت طواف ملائکه است مراد از وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ و سوگند بسقف بلند برداشته یعنی آسمان که مجموع انوار حکمت و مخزن اسرار قطرت است یا عرش عظیم وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ و سوگند بدریای پر برآمده یعنی بحر محیط یا بحر الحیوان که زیر عرش است و از آن دریا چهل صباح بر قبور خواهند بارانید بعد از نفخهٔ اولی تا مردگان بنفخهٔ ثانی از آن برآیند یا بحر مسجر که مسجر حبهم است و نزد ارباب تحقیق طور نفس است که قلب بران با حق بسجا نه مناجات میکند و کتاب مسطور ایمان است که در رق منشور قلب بقلم رحمت الهی نوشته شده که کتب فی قلوبهم الایمان و بیت معمور سر عارفانست که بنظرات تجلیات سبحانی آبادانی یافته و سقف مرفوع روح رفیع القدر است که سقف خانهٔ دل است و بحر مسجور دلی است با آتش محبت تافته جواب قسم چیست إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستی که عذاب پروردگار تو لَوَاقِعٌ هر آینه بودنی است و نعمت ادنی مَا لَهُ نیست مر آن عذاب را مِنْ دَافِعٍ هیچ دفع کننده بلکه بهمه حال واقع خواهد بود يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ در روزی که بگردد آسمان مَوْرًا گردیدنی یعنی در اضطراب آید آنگاه بشکافد وَتَسِيرُ الْجِبَالُ و روان شوند کوهها یعنی برود در هوا چون هبا سَيْرًا رفتنی فَوَيْلٌ پس سختی عذاب يَوْمَئِذٍ در آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر دروغ کویان را بود که سخن خدا و رسول را بدروغ داشتند الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان فِي خَوْضٍ در شروع کردن با قوال باطله که استهزا بقرآن است و تکذیب نبی و انکار بعث يَلْعَبُونَ بازی میکنند یعنی ارتکاب آن مینمایند از روی غفلت و سخنان بیهوده میگویند يَوْمَ يُدَعُّونَ بترسید از روزی که می افکنند کافران را یعنی میکشند بعنف و قهر إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ بسوی آتش دوزخ دَعًّا کشیدنی آورده اند که دستهای کافران را بر گردنهای ایشان بندند و پیشانیهای ایشان را به پشت پایهای ایشان با زنجیرها بندند و بدوزخ افکنند و گویند هَٰذِهِ النَّارُ الَّتِي این آن آتش است که در دنیا كُنْتُمْ بِهَا بودید که بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و باور نمیداشتید و وحی پیغمبر را سحر می پنداشتید أَفَسِحْرٌ هَٰذَا آیا سحر است این که می بینید أَمْ أَنْتُمْ آیا شما لَا تُبْصِرُونَ نمی بینید اینجا در دنیا میگفتند که ما را چشم بندی کرده اند اصْلَوْهَا در آیید بدوزخ فَاصْبِرُوا پس صبر کنید بر عذاب او أَوْ لَا تَصْبِرُوا یا صبر نکنید و جزع نمایید سَوَاءٌ یکسانست عَلَيْكُمْ بر شما صبر و عدم صبر یعنی فوت پرهیز و مجال گریز ندارید و ابدا معذب خواهید بود إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست که پاداش داده میشوید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه که بودید که عمل میکردید در دنیا إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران از کفر و شرک فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند و چه بوستانها وَنَعِيمٍ و در نعمتها چه نعمتها فَاكِهِينَ شادمان و لذت یابندگان بِمَا آتَاهُمْ بآنچه عطا کرده است ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان از کرامتهای جاودانی وَوَقَاهُمْ و باز نگاه داشته است ایشان را رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب دوزخ و خزنه بهشت پیوسته ایشان را میگویند كُلُوا بخورید از طعامهای بهشت وَاشْرَبُوا و بیاشامید از شرابهای او و خوردنی و آشامیدنی هَنِيئًا گوارنده بی تخمه و تنغیص و این پاداش است مر شما را بِمَا كُنْتُمْ بسبب آنچه بودید که در دنیا

تَعْمَلُونَ عمل میکردید امام زاهد رحمه الله تعالی فرموده که هرچند وعده بکردار بنده است اما از اصل فضل الهی است و کرم بی آنست که مترد کردار ما چه خواهد بود بنظر ندارد فعلیت آن زور بازوست که با عدل بیکردد هم ترازوست بفضل خویش فضلی کن مرا یا رب بعدل خود مکن با فعل من کار مُتَّكِئِينَ تکیه زنندگان یعنی متقیان در بهشت تکیه زده باشند عَلَىٰ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ بر تختهای بافته بزر یا بعضی ببعض پیوسته وَزَوَّجْنَاهُمْ و جفت کرده ایم ایشان را بِحُورٍ بزنان سفید روی عِينٍ گشاده چشم وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول وَاتَّبَعَتْهُمْ و از پی در آمده ایشان را ذُرِّيَّتُهُمْ فرزندان خورد ایشان بِإِيمَانٍ در ایمان یعنی ایمان آبا یا ایمان ذریت روز میثاق أَلْحَقْنَا بِهِمْ در رسانیدیم بایشان ذُرِّيَّتَهُمْ ذریات یعنی فرزندان ایشان را در دخول بهشت در وصول بدرجات ایشان یعنی اگر درجات آبا بلند باشد درجه ذریه را نیز مانند آن بلند کرده اند تا چشم پدران بدان روشن کرده وَمَا أَلَتْنَاهُمْ و ما کم نکنیم پدران را بسبب این الحاق مِنْ عَمَلِهِمْ از ثواب کردار ایشان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز یعنی فرزندان را بدرجهٔ آبا رسانیم بی آنکه نقصانی بثواب کردار ایشان رسد بلکه بفضل و کرم خود او لاد را رفعت درجه ارزانی داریم شیخ الاسلام حسین مروزی از استاد خود احمد بن علی سرخسی رحمهما الله تعالی نقل میکند که ایمان و عمل بر بهشت و درجات بهشت را علت نیست و وعده بهشت در ازای جز ایمان و عمل نیست و وعده بر ایمان و عمل جز بفضل میسر لم یزلی نیست بیت در فضل خدا ببند دل خویش بندم تا فضل نباشد نشود کار تمام كُلُّ امْرِئٍ هر مردی عاقل بالغ مکلف بِمَا كَسَبَ بآنچه کسب کرده باشد رَهِينٌ در گرو بسته روز قیامت یعنی وابسته است بپاداش کردار خود و از آن رهائی ندارد و بعضی دیگر مؤاخذ نیست و زن مکلفه نیز همین حکم دارد وَأَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ و پی افزائیم مر متقیان را یعنی زیاده بر آنچه داده ایم ایشان را بدهیم میوه بهر نوع که خواهند از میوهها وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ و گوشت از آنچه آرزو برند يَتَنَازَعُونَ با یکدیگر یکدیگر را دوستی کنند فِيهَا در بهشت یعنی بهم دهند و از هم بستانند كَأْسًا جامهای مملو از خمر بهشت واضح آنست که اینجا کاس خمر است تسمیهٔ شیء باسم محل یعنی همه را بنوشانند خمری که لَا لَغْوٌ فِيهَا سخنی بیهوده نباشد در آن یعنی در اثنای شرب آن لغو نگویند و مخاصمه نکنند وَلَا تَأْثِيمٌ و نه بزه مند کردند یعنی فعل ایشان صادر نشود که موجب اثم باشد وَيَطُوفُ و طواف کنند عَلَيْهِمْ بر گرد ایشان برای خدمت غِلْمَانٌ لَهُمْ خادمان که ایشان راست بر شکل پسران آفریده شده كَأَنَّهُمْ گوئیا ایشان در صفا و لطافت لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ مروارید پوشیده اند در صدف که دست کسی بدان نرسیده و باد و عرق هوا کسی بدیشان نوزیده و در معالم از قتاده رحمه الله تعالی نقل میکند که کسی گفت یا رسول الله خادم چنین است مخدوم چگونه خواهد بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که فضل مخدوم بر خادم چون فضل ماه بدر بر سایر کواکب و در تبیان آورده که امام حسن بصری رحمه الله فرموده که ذکور اولاد مشرکان غلمان اهل جنت اند و اناث ایشان حور عین و اولاد مؤمنان با پدران خود بهمان هیاتی باشند که در دنیا بوده اند و این نقل غریب است وَأَقْبَلَ و روی

می آورند بَعْضُهُمْ بعضی از بهشتیان و اقبال میکنند عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر يَتَسَاءَلُونَ می پرسند از احوال و اعمال ایشان در
قَالُوا إِنَّا كُنَّا میگویند ایشان بدرستی که ما بودیم قَبْلُ پیش ازین فِي أَهْلِنَا درمیان اهل خود یعنی بودیم در دنیا
مُشْفِقِينَ ترسندگان از عذاب خدای یا از سوء قضا یا از شماتت اعدا یا از عاقبت کار و خاتمت احوال فَمَنَّ اللَّهُ
پس منت نهاد خدای عَلَيْنَا بر ما برحمت یا توفیق عصمت وَوَقَانَا و نگاه داشت ما را عَذَابَ السَّمُومِ از عذاب آتش
که همچو سموم در مسام نفوذ کند و گویند سموم نار جهنم است بدرستی که ما إِنَّا كُنَّا بودیم مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ پیش ازین در دنیا
که میپرستیدیم خدای را و میخواندیم او را و وقایه از دوزخ می طلبیدیم پس وی اجابت کرد ما را إِنَّهُ بدرستی که او هُوَ الْبَرُّ
اوست نیکوکار بر بندگان الرَّحِيمُ مهربان بر ایشان آورده اند که جماعت مقتسمان بعقبات مکه نشسته حضرت رسالت را صلی
الله علیه وسلم نزد وفود قوافل عرب بکهانت و جنون و بسحر منسوب میساختند و آنحضرت اندوهناک میشد آیه آمد فَذَكِّرْ
پس پند ده ای محمد بتذکیر اهل مکه را و ثابت باش بر آن و بسخن مشرکان ملول مباش و حشو فَمَا أَنْتَ پس نیستی تو بِنِعْمَتِ
رَبِّكَ بانعام پروردگار خود یعنی بحمد الله و بنعمته بِكَاهِنٍ کاهنی که خبر میدهد از غیب بی نزول وحی بود وَلَا مَجْنُونٍ
و نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد یا جن او را فرو گرفته أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند شَاعِرٌ او شاعریست نَتَرَبَّصُ
بِهِ انتظار میبریم بوی رَيْبَ الْمَنُونِ حادثه روزگار را یعنی چشم میداریم که بمیرد چنانکه شعرا دیگر مردند یا امید
میداریم که مرگ او چون مرگ پدر او باشد یعنی زود میرد و به پیری نرسد قُلْ تَرَبَّصُوا بگو انتظار برید مرگ مرا فَإِنِّي
مَعَكُمْ پس بدرستی که من با شما مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ از منتظرانم یعنی انتظار هلاک شما میبرم چنانچه شما منتظر هلاک منید أَمْ
تَأْمُرُهُمْ آیا میفرماید ایشان را أَحْلَامُهُمْ عقلهای ایشان بِهَٰذَا باین تناقض که ترا کاهن میگویند و کهانت را فطانت
لازم است و مجنون میخوانند و جنون با خرد جمع نشود و بشعر نسبت میدهند و شاعر را کلامی متسق مخیل باید و آن با جنون
میسر نگردد پس این سخنان نه بمقتضای عقل است أَمْ هُمْ قَوْمٌ بلکه ایشان گروهی اند طَاغُونَ از حد درگذشتگان در
مکابره و عناد أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند تَقَوَّلَهُ بربافته است قرآن را و از خود گفته و چنان نیست که ایشان میگویند
بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ بلکه ایشان از استکبار و حسد نمیگروند فَلْيَأْتُوا پس گو بیارید بِحَدِيثٍ سخنی مِثْلِهِ مانند قرآن إِنْ
كَانُوا اگر هستند صَادِقِينَ راست گویان درآنکه قرآن را از خود میتوان ساخت یعنی اگر قرآن بربافته و ساختنی
است پس ایشان که فصحا و بلغاء عرب اند گو مانند او حدیثی انشا کنید أَمْ خُلِقُوا آیا آفریده شده اند ایشان مِنْ غَيْرِ
شَيْءٍ بی چیزی یعنی بی پدر و مادری مراد آنست که ایشان آدمی اند از آدمیان زاده شده نه جماد که تعقل امور نکنند و
بعضی معنی آیه بدین وجه گفته اند که آیا ایشان مخلوق اند بی خالقی و محال است که محدث بی محدث باشد أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ یا
آنکه ایشان آفرینندگان اند مر خود را و این بغایت ظاهر البطلان است که معدومی وجود نتواند داد چنین را أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ
یا ایشان آفریده اند آسمانها وَالْأَرْضَ و زمین را و نه چنین است بَلْ لَا يُوقِنُونَ بلکه ایشان به یقین در نمی یابند و بر گزیده گمان

میکردند أَمْ عِنْدَهُمْ آیا نزدیک ایشانست خَزَائِنُ رَبِّكَ خزینهای پروردگار تو یعنی خزائن فضل تا نبوت بهر که خواهند دهند
و هر کرا خواهند ازو بستانند یا خزینهای علم تا دانند که این منصب نبوت کیست که میگویند پیغمبری ولید مغیره را باید أَمْ
هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ یا ایشان سرکشان و غالبانند و مسلط شدگان که هرچه خواهند بکنند أَمْ لَهُمْ یا مر ایشان راست
سُلَّمٌ نردبانی که باسمان روند يَسْتَمِعُونَ فِيهِ میشنوند در و کلام ملائکه آنچه از غیب بدانها وحی کرده میشود
و اگر چنینست فَلْيَأْتِ پس باید که بیارد مُسْتَمِعُهُمْ شنونده ایشان که بر آسمان بر آمده و پیغام غیب شنیده
بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن که گواه باشد بر صدق استماع وی أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ آیا مر خدای راست دختران وَلَكُمُ الْبَنُونَ
و مر شما راست پسران درین سخن تسفیه و تجهیل مشرکانست و عیب مدعی گذشته أَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا میخواهی از ایشان
بر تبلیغ رسالت أَجْرًا مزدی تا تاوان زده شوند فَهُمْ پس ایشان مِنْ مَغْرَمٍ از التزام آن تاوان مُثْقَلُونَ
گرانبار شوند و روی از تو بتابند أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ آیا نزدیک ایشانست آنچه غیب در آن مکتوب شده یعنی لوح محفوظ
فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان مینویسند از آنکه خبر پیغمبر در امر قیامت و بعث باطل است یا کتابت میکنند که موت تو
کی خواهد بود و این چنین نیست أَمْ يُرِيدُونَ بلکه میخواهند كَيْدًا مکری و قصدی در باره تو مراد مکریست که در دار
الندوه میکردند نسبت باحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از قتل و حبس و اخراج فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه نگرویده اند
هُمُ الْمَكِيدُونَ ایشانند کید کرده شدگان یعنی سزای مکر و وبال آن کید بدیشان باز گردد و مقتول شوند در بدر أَمْ لَهُمْ
آیا ایشان را هست إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ معبودی جز خدای بحق که عذابی که مکافات مکر ایشان است از ایشان باز دارد سُبْحَانَ
اللَّهِ پاکی مر خدای راست عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک می آرند بوی یا شریک میگیرند برای وی نظم بر ذیل عزتش
ننشیند غبار شرک با وجد تنکی دم شرکت نسازند هر طرح که نکنند بوصفش خیال و وهم دست کمالش آتش
عزت در آن زند معاندان قریش میگفتند مر حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم که فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره از
آسمان بر سر ما فرود آر اگر تو وعده عذاب را راست گوئی حق سبحانه فرمود وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ
پاره از آسمان سَاقِطًا يَقُولُوا فرود آینده بر سر ایشان گویند از فرط عناد و محض استکبار که نه قطعه آسمانست بلکه این سَحَابٌ
مَرْكُومٌ ابریست در هم بسته و با هم چفسیده یعنی با آنکه آثار عذاب به بینند هم از کفر باز نمی ایستند فَذَرْهُمْ پس
دست بدار از ایشان یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز بقتال مامور نیستی و مکافات ایشان را با ما بگذار حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتی
که ببینند معاینه يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ روز خود را که در آن يُصْعَقُونَ هلاک کرده شوند یا بیهوش گردند از نفخه
اولی يَوْمَ لَا يُغْنِي روزی که نفع نکند و باز ندارد عَنْهُمْ از ایشان كَيْدُهُمْ مکر ایشان شَيْئًا چیزی را از
عذاب وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نه ایشان یاری داده شوند یعنی هیچ یاری از ایشان منع نکند عذاب را و مراد از چنین روزی
روز قیامتست و بعضی گویند روز بدر وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا و بدرستی که مر آنانراست که کافر شدند عَذَابًا دُونَ ذَٰلِكَ عذابی

غیر از عذاب آخرت که عذاب قبر است یا مواخذه در دنیا بقتل بدر و بقحط هفت سال وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشترکفار لَا
يَعْلَمُونَ نمیدانند اینرا وَاصْبِرْ وشکیبائی کن لِحُكْمِ رَبِّكَ مرحکم پروردگار خودرا درباره ایشان بمهلت دادن ایشانرا
ومشقت کشیدن از آزار ایشان فَإِنَّكَ پس بدرستی که تو بِأَعْيُنِنَا در نگاه داشت مائی ومائی بینیم ترا ومحافظت ترا مینمائیم
وَسَبِّحْ ونماز گذار بِحَمْدِ رَبِّكَ بفرمان آفریدگار خود حِينَ تَقُومُ وقتی که برخیزی از خواب یا بگوئی سبحانک اللهم وبحمدک
زمانی که قیام کنی برای نماز یا چون از مجلس برخیزی از خواب یا بگوئی سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک
واتوب الیک در حدیث است که چون بوقت قیام از مجلس این کلمات بگوید کفارت باشد هر لغوی ولهوی را که در آن مجلس واقع شده
باشد وَمِنَ اللَّيْلِ ودر بعضی از شب فَسَبِّحْهُ پس نماز گذار برای او که عبادت در شب از ریا دور تر است وبر نفس
سخت تر وَإِدْبَارَ النُّجُومِ ونماز گذار در عقب برگشتن نجوم یعنی بعد از غیبوبت وخفاء ایشان بضوء صبح مراد دو رکعت سنت
است قبل صلوة الفجر وصاحب موضح وجهی دیگر برانند که مراد نماز صبح است سورة النجم بسم الله الرحمن الرحيم
چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دعوت اشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کرده گفتند محمد گمراه شد از دین پدران وخطا کرد
حق سبحانه فرمود که وَالنَّجْمِ بحق ستاره إِذَا هَوَىٰ چون طلوع کند یا غروب نماید مراد همه ستارگانند که راه نمای مسافرانند
در بر وبحر یا کواکبی که بوقت ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزمین نزدیک آمدند یا آنها که رجم میکنند شیاطین را در زمان
استراق سمع ونزد بعضی نجم ثریاست یا زهره یا زحل وگفته اند مراد نجوم قرآنند وهوی بمعنی نزل یعنی سوگند بسوره وآیات قرآنی
چون فرود آید وبقول جمعی نجم گیاهی است که او را ساق نباشد وهوی بمعنی سقط واز امام جعفر صادق رضی الله عنه منقول است که مراد
ستاره وجود محمدیست صلی الله علیه وسلم که فرود آمد از آسمان در شب معراج وذو الالباب گویند که مراد همان حضرت است چون
بالا رفت بمعراج چه از هوا هر دو معنی اخذ میتوان کرد ونزد محققان سوگند یاد کرده بستاره دل مبارک محمد صلی الله علیه وسلم که بر فلک
توحید منقطع شد از ما سوی جواب قسم اینکه مَا ضَلَّ گمراه نشد صَاحِبُكُمْ صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه وآله وسلم وتسمیه صاحب بجهت
آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم مامور بوده بصحبت کافران جهت دعوت ایشان وَمَا غَوَىٰ وخطا نکرد و معتقد ی
هیچ باطلی نشد وَمَا يَنطِقُ وسخن نمیگوید عَنِ الْهَوَىٰ از هوای نفس خود یا بارزوی طبع خود یعنی بباطل تکلم نمیکند واصل
معنی آنست که نطق او بقرآن از هوای او نیست إِنْ هُوَ نیست آنچه بدان ناطق میشود إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ مگر وحیی که فرود
آمده میشود بوی عَلَّمَهُ بیاموزانید ویرا این وحی وآورده بدو شَدِيدُ الْقُوَىٰ فرشته سخت با قوت یعنی جبرائیل علیه
السلام واز قوت او آن بود که شهرستان لوط علیه السلام قطع کرده ببال خود گرفت وبآسمان نزدیک رسانید وبیک صیحه او قوم
ثمود تمامی مردند ذُو مِرَّةٍ خداوند صورت نیکو فَاسْتَوَىٰ پس راست باستاد جبرائیل بآنچه مامور است بدان یعنی
مستقیم شد در کار خود یا باستاد بر صورت اصلی خود وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ واو بکناره بلند تر بود از آسمان یعنی نزدیک مطلع
آفتاب تا پیغمبر او را دید وهیچکس جبرائیل را در صورت اصلی او ندید غیر حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم واو دو نوبت

دیده در نوبت اول که او را بر صورت اصلی او بدید بیهوش شد وچون بخود آمد جبرائیل را یافت نزدیک خود نشسته دستی بر سینه
مبارک وی ودستی بر کتفش نهاده وحق سبحانه از این چنین خبر میدهد که ثُمَّ دَنَا پس نزدیک آمد جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بعد از آنکه او را دیده وبیهوش شده بود فَتَدَلَّىٰ پس سر فرود آورد بجهت سخن گفتن با وی فَكَانَ پس بود مسافت
میان جبرائیل ومحمد صلی الله علیه وسلم قَابَ قَوْسَيْنِ مقدار دو کمان أَوْ أَدْنَىٰ بلکه نزدیکتر از آن فَأَوْحَىٰ پس وحی
ادا کرد جبرائیل وظاهر ساخت إِلَىٰ عَبْدِهِ بسوی بنده خدای که محمد است مَا أَوْحَىٰ آنچه وحی کرد خدای یعنی گفت
با جبرائیل علیه السلام وبقول جمعی از مفسران بعضی ضمایر راجع بحق است وبعضی به پیغمبر بدین نوع که ثم دنی پس نزدیک شد محمد صلی الله علیه و
وسلم بحضرت احدیت یعنی مقرب درگاه الوهیت گشت بمکانت ومنزلت نه بمنزل ومکان فتدلی پس فروتنی کرد یعنی سجده خدمت
اورد بخدا ایرا وچون آن مرتبه بواسطه خدمت یافته بود دیگر باره در وظیفه خدمت بیفزود ودر سجده وعده قرب نیز
هست که اقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون ساجدا فکان قاب قوسین او ادنی کنایه است از تاکید قربت وتعیین محبت
بواسطه تقریب بافهام در صورت تمثیل مؤدی شده چه عادت عظماء عرب آن بوده که چون تاکید عهدی وتوثیق عقدی
خواستندی که نقض بدان راه نیابد هر یک از متعاقدان کمان خود حاضر ساخته با یکدیگر انضمام دادندی وهر دو به یکبار
قبضتین را گرفته و بیکبار کشیده باتفاق یک تیر ازان بینداختی واین صورت از ایشان اشارت بان معنی بودی که موافقت کلی میان
ما تحقق پذیرفت ومصادقت اصلی بر وجهی منعقد یافت که بعد از آن رضای و سخط از دیگر است پس گوئیا درین آیة باعتبار
ان معنی مؤدی شده که محبت وقربت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با حق سبحانه بمثابه تاکید یافت که مقبول رسول مقبول خداوند است و
مردود درگاه خدای تعالی علی هذا القیاس ونزد محققان دنی اشارتست بمکان نفس مقدس است وتدلی بمنزل دل مطهر او
فکان قاب قوسین بمقام روح مطیب او او ادنی بمنزل محبت وروح او در مقام قرب وسر او در مرتبه مشاهدت شیخ ابو الحسن
نوری را قدس سره پرسیدند از معنی این آیة جواب داد جائی که جبرائیل در نگنجد نوری کیست که ازان سخن تواند گفت
نظم
خیمه برون زد زحد وجهات ✿ پرده او شد تتق نور ذات ✿ تیر یکی هستی ازو محو در گشت ✿ پرتو کی پرده
آن نور گشت ✿ کیست کزان پرده شود پرده ساز ✿ زمزمه گوید که ازان پرده باز فاوحی پس وحی کرد خدای الی عبده بنده
خود ما اوحی آنچه وحی کرد یعنی از علما گویند که اولی آنست که تعرض آن وحی نکنیم ودر پرده بگذاریم وبعضی گویند آنچه از آن
وحی در حیزی یا اثری بما رسیده باشد ذکر آن هیچ نقصان ندارد ودران باب روایات بسیار وارد شده ودر جواهر
بسطی تمام یافته اینجا به سه وجه اختصار نموده اول آنکه مضمون وحی این بود که اگر نه آنست که دوست میدارم معاتبه
با امت تو لا انبساط محاسبه ایشان طی میکنم دوم آنکه حق سبحانه فرمود که ای محمد انا وانت وما سوی ذلک خلقته لاجلک
ایشان در جواب فرمودند که یارب انت وانا وما سوی ذلک لاجلک ترکته سیم آنکه امت تو طاعت بجای می آرند وعصیان نیز
میورزند طاعت ایشان برضای منست ومعصیت ایشان بقضای من پس آنچه برضای منست ازیشان صادر شود اگرچه

ای صلوة العشائین

مردود مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم

بمرتبه سر مقدس او وبنفس او ودر مکان خدمت بوده

اندکی و یا قصیر بود قبول کنم زیرا که کریمم و آنچه بمقتضای من از ایشان در وجود آید اگرچه بزرگ و بسیار باشد در گذرانم زیرا که
رحیمم ما کذب الفؤاد دروغ نگفت دل محمد با محمد ما رأى آنچه دید مر او را یعنی بقول اول جبرئیل است علیه السلام و بقول
ثانی حق سبحانه و اکثر صحابه برین‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم خدای تعالی را در شب معراج دید و در معالم آورده که
جمعی بر آنند که حق سبحانه بصر پیغمبر را در دل وی نهاد تا بدیده دل مشاهده نمود **نظم** کلامی سرمدی بی نقل بشنید
خداوند جهان را بی جهت دید در آن دیدن که حیرت حاصلش بود دلش در چشم و چشمش در دلش بود افتمارونه
آیا مجادله میکنید با محمد علی ما یری بر آنچه دید در شب معراج و مجادله ایشان بود که صفت بیت المقدس و چنین کاروانست
میپرسیدند ولقد رآه و بدرستی که دید جبرئیل را بصورت اصلی نزلة اخرى یکبار دیگر عند سدرة المنتهى نزدیک
درخت سدرة المنتهى و آن درختی است که علم خلایق بدان منتهی میشود و اعمال ایشان نیز بدانجا میرسد و بر نمیگذرد
و بتفسیر مشهور معنی آنست که خدا را دید بار دیگر وقتی که خود نزدیک سدره بود و قول ابن عباس رضی الله عنهما مؤید
اینست که فرمود پیغمبر خدا را بدیده دل در شب معراج دو نوبت دیده و در معالم آورده که آن حضرت را صلی الله علیه
وسلم در آن شب عروجها بوده برای درخواست تخفیف نماز و شاید که این رؤیة ثانیه در بعضی عروجها بوده باشد
عندها نزدیک سدره است جنة المأوى بهشتی که آرامگاه متقیان یا ماوی ارواح شهیدان است و پیغمبر دیده
خدای یا جبرئیل را اذ یغشى السدرة آنهنگام که پوشیده بود سدره را ما یغشى آنچه پوشیده بود یعنی ملائکه بسبب
جمع بودند بر آن درخت بر هر برگی ملکی بود و گویند بر حوالی آن تمثالهای طیران میکردند چون پروانهای زرین
یا پوشیده آن نور کبریا بوده ما زاغ البصر میل نکرد چشم محمد یعنی بچپ و راست باز ننگریست وما طغى و در نگذشت
از حدی که مقرر بود نگریستن و بیرون در این آیت ستایش آنحضرت بحسن ادب و علو همت که در آن شب پروا التفات به هیچ
ذره از ذرات کاینات نکرد و دیده دل جز مشاهده جمال بی زوال الهی نگشود **نظم** در دیده کشید کحل مازاغ
بی زاغ نگاه کرد بی باغ می راند براق عرش پروان تا حجله ناز پرده راز بنشست پرده ز پیش دیده برخواست بی
پرده بدید آنچه دل خواست لقد رأى بخدای که دید محمد شب معراج من آیات ربه الکبرى از آیات قدرت
آفریدگار بزرگ یعنی نشانهای بزرگ پرورش را دید چون جبرئیل را با شش هزار پر هر یکی از مشرق تا مغرب و رفرف
اخضر و سدرة المنتهى و عرش عظیم و کرسی و سایر عجایب ملکیه و ملکوتیه افرأیتم اللات والعزى خبر دهید مرا که لات و
عزی و مناة الثالثة الاخرى و مناة سیم دیگر میتوانند کرد بینها که خدای کرده است لات بتی بوده است مر ثقیف را
بطایف یا قریش را بنخله و عزی درختی که غطفان او را میپرستیدند و مناة صخره که هذیل و خزاعه گرد آن طواف
میکرده‌اند یا بتی که بنخله که بنو کعب عبادت مینموده‌اند و معتقد کفار آن بود که در درون هر بتی جنیست و ابن حیان
با ملایکه بنات الله‌اند حق سبحانه فرمود الکم الذکر آیا شما را فرزند نرینه باشد وله الانثى و مر خدا را ماده

تلک

تلک این قسمت اذا آنهنگام که چنین باشد قسمة ضیزى قسمتی بود ناراست و بی اعتبار که چیزی از آن ننگ دارید بخالق
خود نسبت دهید ان هی نیستند این بتان یا عیار الوهیت الا اسماء مگر نامهای چند که یاد کنید سمیتموها نام نهادید
ایشان را انتم وآباؤکم شما و پدران شما یاران و هوای خود یعنی نام الهه برایشان اطلاق کرده اید و از معنی الوهیت
مر ایشان را هیچ نیست ما انزل الله نفرستاده است خدای بها بعبادت ایشان من سلطان هیچ حجتی که چنگ در آن
زده بر خصم مسلط شوید ان یتبعون پیروی نمیکنید در پرستش بتان الا الظن مگر شک و گمان را یعنی توهم آن
کرده‌اند که عمل ایشان حق است وما تهوى الانفس و متابعت نمینمایند مگر آنچه میخواهد نفسهای ایشان یعنی آنچه نفس
طبیعت را تا بعد و آنچه شیطان می آراید در نظر ایشان ولقد جاءهم و هر آینه آمد بدیشان من ربهم الهدى از پروردگار
ایشان کتاب و رسول که سبب هدایت اند ام للانسان آیا هست مر انسان یعنی کافر را ما تمنى آنچه آرزو
برد از شفاعت بتان یا آنکه گوید چرا نبوت بفلان و فلان نداده‌اند فلله الآخرة پس مر خدا راست ملک آخرت
والاولى و مملکت دنیا هرچه خواهد بهر که خواهد دهد و کسی برو حکم نرسد وکم من ملک و بسیاری از فرشتگان
فی السموات در آسمانها که کافران امید دارند بشفاعت ایشان لا تغنی شفاعتهم سود نکند درخواست ایشان شیئا
چیزی را الا من بعد ان یأذن الله مگر بعد از آنکه دستوری دهد خدای در شفاعت لمن یشاء برای هر که خواهد
از ملائکه که ایشان شفاعت نمایند یا برای هر که اراده کند از مردمان که کسان او را شفاعت کنند ویرضى و پسند دهد
آنکس را برای شفیع شدن یا مشفع گشتن ان الذین بدرستی آنانکه لا یؤمنون نمیگروند بالآخرة برای آخرت
لیسمون الملائکة هر آینه نام نهند فرشتگان را تسمیة الانثى نام نهادن مادگان یعنی میگویند بنات الله وما
لهم و نیست ایشان را به بآنچه ایشان را اناث میگویند من علم هیچ دانشی ان یتبعون در پی
نمیروند بدین گفتار الا الظن مگر گمان را وان الظن و بدرستی که گمان لا یغنی سود نمیدارد من
الحق از سخن حق شیئا چیزی یعنی حق را جز بعلم ادراک نتوان کرد و ظن را در معرفت حقایق اعتبار نباشد
فاعرض پس روی بگردان عن من تولى از آن کس که روی بگرداند عن ذکرنا از ذکر ما که قرآن است
ولم یرد و نخواهد بعمل خود الا الحیوة الدنیا مگر زندگانی دنیا را ذلک این دوستی دنیا و اختیار کردن آن
مبلغهم غایت رسیدگی است من العلم از دانش و از آن تجاوز نتوانند نمود بلکه همت ایشان بجمع و ادخار
آن مصروف است و بعضی علما حکم اعراض را بآیة قتال منسوخ دانند ان ربک بدرستی که آفریدگار تو هو اعلم او داناتر
است بمن ضل بکسی که گمراه شد عن سبیله از راه او که دین اسلام است وهو اعلم و او داناتر است بمن
اهتدى بکسی که راه یافته است جزو هر یک را جزا فراخور او خواهد داد ولله و مر خدای راست ما فی السموات
آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه وما فی الارض و آنچه در زمینهاست از مخلوقات سفلیه و او مالک همه است

ربع

وقادر بر جزای ایشان پس قیامت خواهد آورد لیجزی تا جزا دهد الذین اساؤا آنان را که بد کردند یعنی کافر شدند
بما عملوا بعقوبت آنچه کردند یعنی آتش دوزخ ویجزی الذین و پاداش دهد آنان را که احسنوا نیکویی کردند
وبحق قائل شدند بالحسنی بپاداش نیکو که بهشت است الذین محسنان آنانند که ایشان یجتنبون بپرهیز کنند
و با یکسو شوند کبائر الاثم از کبائرهای گناه یعنی گناه کبیره را که در آن باب وعیدی وارد شده و یا برای حدی که
مقرر گشته والفواحش و فاحشهای بزرگ را یعنی زنا بخصوصه که افحش کبائر و اکبر فواحش است الا اللمم لیکن
اگر کسی بکند آنچه اندک و خورد بود یا باشد آن گناه با خاطر اگذرد و از قوت بفعل نیاید مغفور است ان ربک بتحقیق که آمرزگار
تو واسع المغفرة بسیار آمرزش است چنانچه مغفرت او فرا رسد همه گناهان را نظم گر بار گناه ما گرانست نجد
کرم تو نیز کرانست ما را که نه زحد برونست عفو تو زجرم ما فزونست هو اعلم بکم خدای داناتر است باحوال شما اذ
انشاکم چون بیافرید شما را یعنی ابتدای آفرینش شما کرد من الارض از زمین یعنی از خاک و بدرستی آفرید دانست
احوال و اقوال و افعال شما را واذ انتم و آنوقت که شما اجنة خوردان بودید فی بطون امهاتکم در شکمهای مادران
خود عالم بود بکیفیت امور شما فلا تزکوا پس ستایش مکنید انفسکم نفسهای خود را به بیگناهی و بسیار نکوخوبی
اوصاف در لباب آورده که چون کودکی از یهود بمردی گفتندی او صدیق است حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم شنید
فرمود که یهود دروغ میگویند هیچ مولودی نیست در شکم مادر الا که او شقی است یا سعید و این آیه نازل شد که او داناتر
است باحوال شما در مبدا خلقت وقتی که کودک خورد بود در شکم مادر پس خود را ستایش مکنید و قولی آنست که بعضی مردم
میکنند نماز ما روزه ما و حج ما آیه آمد که ستایش میکنید خود را هو اعلم او داناتر است بمن اتقی بکسی که تقوی
ورزد و در عمل خود مخلص بود آورده اند که ولید مغیره در پی حضرت پناه صلوات الله وسلم میرفت و استماع کلام
وی مینمود مشرکان وی را سرزنش کردند که دین پدران را میگذاری و ایشان را بضلالت نسبت میدهی جواب داد که من از
عذاب خدای میترسم یکی از کفار گفت این مقدار از مال بمن ده عذابی اگر متوجه تو شود من بردارم ولید شرط کرد
بعد از آن بعضی مال بداد و بباقی بخل کرد و آیه آمد افرایت الذی آیا دیدی آنکس را که از پی روی حق تولی
بعدی یکی دانید واعطی قلیلا و بداد اندکی از مال خود برای رشوت تحمل عذاب از وی واکدی و باز داشت باقی
را پس جهل و بخل با یکدیگر جمع کرد اعنده آیا نزد یکست علم الغیب دانش چیزهای پوشیده را فهو یری
پس او می بیند یعنی میداند که صاحب او عذاب از وی برخواهد داشت ام لم ینبا آیا خبر کرده نشده است بما
فی صحف موسی بآنچه در صحیفهای موسی است یعنی توریت وابراهیم الذی وفی و در صحف ابراهیم آنکسی که وفا کرد
در تسلیم نفس و ذبح و مال و ولد بخدای وفا کرد بفطرت اسلام که ده چیز است معنی آیه آنست که آیا ولید خبر ندارد
بآنچه در صحیفه ابراهیم و موسی است و آن کدام است الا تزر آنکه بر ندارد وازرة نفسی بردارنده وزر

اخری بار گناهی نفسی دیگر پس او چگونه بار خود بدیگری حواله میکند وان لیس و دیگر آنکه نیست للانسان مر آدمی را الا
ما سعی مگر ثواب آنچه سعی کند یعنی چنانچه کسی را بگناه کسی دیگر نمیگیرند بثواب دیگری نیز مثاب نمیگرداند در تبیان آورده
که این آیه منسوخ است چه در سوره طور مذکور شد که ابنا را بصلاح آبا رفعت درجه کرامت میکنند وان سعیه و آنکه سعی خود
را یعنی عملی که در آن سعی نموده باشد سوف یری زود باشد که ببینند در میزان عدل در روز قیامت ثم یجزیه پس پاداش
دهند مر او را الجزاء الاوفی پاداش تمام از خیر الخیر و از شر الشر وان و آنکه الی ربک المنتهی بسوی پروردگار
تست نهایت همه خلائق و رجوع ایشان وانه و آنکه خدای هو اضحک او بخندانید وابکی و او میگریانید یا شاد
و غمگین میگرداند یا بخندانید اهل بهشت را در بهشت و میگریانید دوزخیان را در دوزخ یا زمین را به نبات خندانت
و ابر را بباران گریان میسازد و بعضی گفته اند که این بوعد و وعید است یا بطاعت و معصیت یا باقبال بر حق و اعراض از و
وانه و آنکه خدای هو امات او میراند و زنده میسازد یعنی قادر بر احیا و اماته اوست و بس یا میراند بوقت اجل
در دنیا و زنده میسازد در قبر یا اوست سازنده اسباب موت و حیات و گفته اند مرده میسازد کافران را بکفر و زنده
میگرداند مومنان را بمعرفت و بقول جمعی اماته و احیا بجهل و علم است یا ببخل و جود یا بعدل و فضل و نزد محققان بهیبت و انس یا
باستتار و تجلی امام قشیری رحمة الله تعالی فرموده که بمیراند نفوس زاهدان را بآثار مجاهدت و زنده کرد اند قلوب عارفان را
بانوار مشاهدات یا هر کرا بمیراند بفنا فی الله رساند جرعه از ساغر بقا بالله چشاند نظم هر کرا از بیداری فانی کنی
پر زگوهرهای روحانی کنی کشتگان را تربت حیوان دهی بعد کشتن جان جاویدان دهی وانه و آنکه در صحف ابراهیم و موسی علیهما
السلام ... خلق الزوجین و آنکه بیافرید از انسان و حیوان نر و ماده الذکر والانثی ... من
نطفة ... اذا تمنی ...
وان علیه و آنکه بر خدای است النشاة الاخری ... وانه و آنکه او است که توانگر کند
وانه هو اغنی واقنی و آنکه هو رب الشعری ...
و دیگر عبور و انیمانیه است و مراد ازین شعری اوست و ابو کبشه که یکی از اجداد مادری پیغمبر ما بود او را میپرستید و با
قریش در عبادت اوثان مخالفت میکرد و قریش آنحضرت را ابن ابی کبشه میگفتند بجهت خلاف با ایشان وانه و آنکه خدای
هلاک کرد عادا الاولی قوم نخستین را که امت هود بودند و قوم ایشان که بنی لقیم میگفتند در وقت هلاک عاد در مکه مقام
داشتند بعد از ایشان ظهور کردند و ایشان را عاد اخری گویند وثمود و هلاک کردیم قوم ثمود را فما ابقی پس باقی نگذاشت
از ایشان کسی را وقوم نوح و هلاک کرد قوم نوح را من قبل پیش از عاد و ثمود انهم کانوا بدرستی که بودند
هم ایشان اظلم ستمکارتر واطغی و از حد بیرون روندهتر در شرک بعد از آنچه نوح را بسیار برنجانیدند
و در نهصد و پنجاه سال اندکی بوی ایمان آوردند والموتفکة و شهرستانهای قوم لوط را اهوی بیفکند بعد از آنکه
جبرائیل برداشته بود یعنی از زبر و زیر کرد فغشیها پس پوشانید آن شهرها را ما غشی آنچه بپوشانید

انعلک ...

واخبار ...

... وانه هو اغنی واقنی ... وانه هو رب الشعری ...

احزی

یعنی سنگهای نشانه‌ها اکه بران باز نمیشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ پس کدام از نعمتهای ایزد کارخود تَتَمَارَىٰ شک می آری و جدال
میکنی مخاطب ولید مغیره است یا هر احدی و نفسی که در نعمت و ذات هست این نعم گفت بجهت آنکه در وی پند ست مر اهل
اعتبار را و انتقام انبیا از اعادی که در ضمن آن هست و آن موجب تسلیه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و سبب تقویت دل
مؤمنانست هَٰذَا این پیغمبر صلی الله علیه و سلم نَذِيرٌ پیغمبر است بیم کننده مِّنَ النُّذُرِ الْأُولَىٰ از جنس پیغمبران گذشته
بهمان سیرت باید که ایشان میفرمودند أَزِفَتِ الْآزِفَةُ نزدیک شد نزدیک شونده یعنی قیامت که موصوف است بقرب
و دنی لَيْسَ لَهَا نیست مر او را یعنی وقت رسیدن او مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای كَاشِفَةٌ نیک ظاهر کننده أَفَمِنْ هَٰذَا الْحَدِيثِ
ایا ازین سخن که قرآنست تَعْجَبُونَ شگفت میدارید وَتَضْحَكُونَ و می خندید باستهزا وَلَا تَبْكُونَ و نمیگریید از
خوف وعیدی که درو است وَأَنتُمْ سَامِدُونَ و شما بازی کنندگانید یا غافلان یا تغنی کنندگان که کفار در وقت تلاوت قرآن
سرود میکنند تا مردم را از استماع آن باز دارند فَاسْجُدُوا پس سجده کنید لِلَّهِ مر خدای را وَاعْبُدُوا و او را بپرستید
نه آلهه باطله را در معالم آورده که اول سوره که فرو آمد و در وی سجده بود این سوره است و حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم بعد از خواندن این آیه سجده کرد و مؤمن و مشرک و جن و انس همه سجده کرده اند این سجده دوازدهم است
از سجدات قرآنی در فتوحات این سجده را سجده عبادت گفته که امر الهی سبحانه و تعالی بذلت و مسکنت متعین است
بوی و جز سالکان طریق عبادت و عبودیت بر منزل سر این سجده نرسند

سورة القمر بسم الله الرحمن الرحیم ٥

کفار قریش از سید عالم صلی الله علیه و سلم معجزه طلبیدند و آنحضرت ماه را برای ایشان بدو نیم کرد بر وجهی که کوه حرا را در
میان هر دو نیمه قمر دیدند در معالم و تبیان مذکور است که شق قمر دو بار واقع شد بمکه و این سوره فرود آمد اقْتَرَبَتِ
السَّاعَةُ نزدیک آمد قیامت وَانشَقَّ الْقَمَرُ و شکافته شد ماه و از علامات قرب قیامت انشقاق قمر است و بدین
وجه در کتب سابقه مذکور بوده امام زاهد رحمه الله تعالی آورده که بیشتر ابوجهل و جهودی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم رسیدند و ابوجهل گفت آیتی بنمای و الا سر تو بشمشیر بپرانم آنحضرت فرمود که چه میخواهی ابوجهل بچپ و راست
نگریست تا چه چیز خواهد که وقوع آن متعذر باشد یهودی گفت که او ساحر است او را بگو که ماه بشکافد که سحر در زمین
مخصوص میشود و ساحر را در آسمان تصرف نیست ابوجهل گفت ای محمد ماه را برای ما بشکاف آنحضرت انگشت سبابه برآورد
و اشارت فرمود که ماه را بشکاف فی الحال بدو نیم شد یک نیمه برجای خود قرار گرفت و یک نیم دیگر بجانب دیگر رفت یاران
گفت بگو تا ملتئم شود اشارت کرد هر دو نیمه بهم پیوستند نظم شق گشت ماه چاره بر لوح سبز چرخ چون خامه
دبیر قضا بنان آن یهودی ایمان آورد و ابوجهل گفت او چشم ما را بسحر بسته است و قمر را منشق با نموده از جماعت
مسافران که از اطراف آفاق برسند سوال کنم تا ایشان دیده اند یا نه چون از آینده و رونده پرسیدند همه جواب دادند
که در لیلة البدر ما ماه را دو نیمه دیدیم با وجود این نگروید و گفت جادوی او بغایت قوی است چنانچه حق سبحانه و تعالی

وَإِن يَرَوْا و اگر ببینند کافران آيَةً نشانه از آثار قدرت ما در اظهار معجزه پیغمبر که دلیل صدق مدعای او
باشد يُعْرِضُوا اعراض کنند از ایمان بدان یا روی بگردانند از تامل در آن وَيَقُولُوا و گویند سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ این جادوئیست
دایم و رونده از زمین تا آسمان وَكَذَّبُوا و تکذیب کردند پیغمبر را وَاتَّبَعُوا و پیروی نمایند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای
خود را یعنی آنچه شیطان در نظر ایشان آراسته باشد از لجاج و عناد وَكُلُّ أَمْرٍ و هر کاری که مقرر شد مُّسْتَقِرٌّ واقع
است یعنی آنچه از شقاوت کافران و سعادت مؤمنان مقرر شده بدیشان خواهد رسید وَلَقَدْ جَاءَهُم و بدرستی که آمد
باهل مکه که در قرآنست مِّنَ الْأَنبَاءِ از خبرهای پیشینیان یا از بیان امور آخرت مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ آنچه در آن بازداشتن بود
از مناهی و منع از تمرد و سرکشی حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ و آن حکمت تمام است رسیده بر حد کمال فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ پس نفع نکند
ایشان را و سود نرسانند بیم کنندگان یعنی پیغمبر و مواعظ قرآنی اگر آیند بدیشان یکی از پس دیگری فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی
بگردان از ایشان تا وقت امر بقتال و منتظر باش جزای ایشان را يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ در آن روز که بخواند خواننده یعنی
اسرافیل علیه السلام ایشان را إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكُرٍ بچیزی صعب و زشت که اهوال قیامتست خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ فرا هم رفته چشمهای
ایشان از هول يَخْرُجُونَ چون بیرون آیند مِنَ الْأَجْدَاثِ از قبرها كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ ملخهای
پراکنده اند یعنی در بسیاری و پراکندگی بهم برمی آیند و از هر طرف حیران و سرگردان میروند مُّهْطِعِينَ شتابکنندگان
إِلَى الدَّاعِ بسوی خواننده یعنی بدان طرف که او انجای ابدی شتابند يَقُولُ الْكَافِرُونَ میگویند ناگرویدگان هَٰذَا
يَوْمٌ عَسِرٌ این روز دشوار است كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ گروهی
نوح بعث و قیامت را فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا پس بدروغ داشتند بنده ما نوح را وَقَالُوا مَجْنُونٌ و گفتند او دیوانه است
وَازْدُجِرَ و باز داشته شده از دعوت خلق یعنی هرگاه که ایشان را بتوحید خواندی او را ایذا کردندی و تهدید
نمودندی و سنگ برو زدندی تا بیهوش شدی و از دعوت باز ماندی فَدَعَا پس باز خواند نوح رَبَّهُ آفریدگار
خود را أَنِّي مَغْلُوبٌ آنکه مغلوب قوم خودم و مقاومت نتوانم کرد با ایشان فَانتَصِرْ پس تو انتقام کش از ایشان
برای من فَفَتَحْنَا پس بگشادیم برای عذاب ایشان أَبْوَابَ السَّمَاءِ درهای آسمان را از طرف مجره بِمَاءٍ مُّنْهَمِرٍ بآبی
ریزان که چهل شبانه روز از آسمان میریخت بر دوام و در آن مدت منقطع نگشت وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ و بشکافتیم در زمین
عُيُونًا چشمهای تا از وی نیز آبها برآمد فَالْتَقَى الْمَاءُ پس ملاقی شدند آب از آسمان و آب زمین بهم عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ
بکاری که قضا شده بود بر ایشان یعنی هلاکت بطوفان وَحَمَلْنَاهُ و برداشتیم نوح را علیه السلام با هر که بدو ایمان داشت
یعنی سوار کردانیدیم ایشان را عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختهای پهنا دار وَدُسُرٍ و خداوند
میخهای مسمارها که کشتی را بدان بند کنند تَجْرِي میرفت آن کشتی بِأَعْيُنِنَا بنگاه داشت ما جَزَاءً برای پاداش
لِّمَن كَانَ كُفِرَ برای کسی که ناگرویده بودند بدو یا ناسپاسی کرده بودند بر نعمت وجود او یعنی نوح علیه السلام

ولقد ترکناها و بدرستی که ما ابقا بگذاشتیم این قصه را آیة نشانهٔ در میان مردمان یا کشتی نوح را در زمین
فردی از جزیره علامتی و عبرتی و در قصص هست که اوایل این امت آن کشتی را دیده اند فهل من مدکر پس هیچ پندگیرنده
هست که از آن عبرت گیرد فکیف کان پس چگونه بود عذابی عقوبتی من در دنیا که همه را بطوفان مبتلا کردیم و
نذر و بیم کردن من قوم را بتبلیغ نوح علیه السلام ولقد یسرنا القرآن و هر آینه ما آسان کردانیدیم قرآن را للذکر برای
یاد کردن احوال امم گذشته فهل من مدکر پس هیچ موعظه شنونده هست که بدان پند گیرد کذبت عاد تکذیب کردند قوم
عاد هود را علیه السلام فکیف کان پس چگونه بود عذابی عذاب کردن من ایشان را بباد صرصر ونذر و ترسانیدن
من ایشان را از وعید قیامت بزبان پیغمبر ایشان انا ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم علیهم بر ایشان ریحا صرصرا بادی
سرد سخت با واز هولناک فی یوم نحس در روز شوم مستمر استحکام یافته شآمت آن و آن روز چهارشنبه
آخرین از ماه صفر تنزع الناس بر میکند آن باد مردمان را کانهم گویا ایشان اعجاز نخل تنهاء درخت خرما اند منقعر
برکنده شده از بیخ و بر تمییز افتاده این خود عذاب دنیا بود فکیف کان پس چگونه بود عذابی عذاب من
ایشان را در آخرت ونذر و وعیدی که ایشان را ببیم کرده ام ولقد یسرنا القرآن و بدرستی که ما آسان ساختیم قرآن را
که بزبان عرب فرستادیم للذکر برای پند گرفتن فهل من مدکر پس آیا هیچ پند گیرنده هست کذبت ثمود
تکذیب کردند قوم ثمود صالح را علی نبینا و علیه السلام بالنذر به بیم کردن و پند دادن پیغمبر ایشان ایشان را فقالوا
پس گفتند ابشرا منا آیا آدمی را از جنس ما واحدا یگانه که هیچ تبع و حشم ندارد نتبعه پیروی کنیم او را و او
را هیچ فضلی نیست بر ما انا اذا بدرستی که ما آنهنگام که متابعت او کنیم باشیم لفی ضلال در گمراهی وسعر و در جنون
ءالقی آیا القا کرده اند الذکر علیه بر وی وحی را من بیننا از میان قوم ما یعنی از قوم عاد او را بنزول وحی اختصاص
داده اند بل هو نه چنین است بلکه او کذاب دروغ گوئی است اشر خود پسند و بینی نده میخواهد که بر ما
ترفع کند حق سبحانه فرمود که سیعلمون غدا زود باشد که بدانند فردا که عذاب برایشان فرود آید یا روز قیامت معلوم
کنند من الکذاب الاشر که کیست دروغ گوی با ستیز چون ثمود تکذیب کردند صالح را علیه السلام و معجزه طلبیدند که از سنگ
ناقه بیرون آر انا مرسلوا الناقة بدرستی که بیرون آرنده ناقه بودیم فتنة لهم برای امتحان ناقه بیرون آرنده ایم مر ایشان را
تا خلق بدرستی که بیرون آرنده ناقه بودیم بدانند که سبب عذاب ایشان چه بود و صالح را گفتیم فارتقبهم نگاهبان ایشان
باش و ببین که با ناقه چه میکنند واصطبر و شکیبائی ورز با آزار قوم ونبئهم و آگاه گردان ایشان را ان الماء بآنکه
آب چاه قسمة بینهم بخش کرده شده است میان ایشان و ناقه روزی از آن ایشان و انعام ایشان و روزی خاص
از آن ناقه کل شرب هر نصیبی از آب محتضر حاضر کرده اند شده است مر صاحب او را یعنی حاضر شود صاحب
در نوبت خود و بهره بر دارد فنادوا پس بخواندند قوم ثمود صاحبهم یار خود را که قدار بن سالف بود برای عقر

ناقه فتعاطی پس بگرفت شمشیر خود را و بر سر راه ناقه کمین نشست فعقر پس پی کرد ناقه را محرک عقر ناقه دو
زن بودند عنیزه و صدوف و سبب آن بعضی مذکور شده صدوف ابن عم خود مصدع بن مهرج را بوصال خود وعده داد و
عنیزه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرد و هر دو بر راه گذر ناقه کمین کردند و چون ناقه از آب بازگشت اول
بمصدع رسید و او تیری افکند که پایها ناقه را بهم دوخت قدار نیز از کمین گاه بیرون آمد و شمشیر ناقه را پی کرد و چون
از پای درآمد او را قطعه قطعه کردند و میان قوم منقسم ساختند و بچه او بکوه صنوبر برآمده سه بانگ کرد و از آنجا باسمان
رفت و گویند او نیز کشته شد و بعد از سه روز عذاب بثمود نازل گشت فکیف کان پس چگونه بود عذابی
عذاب من مر قوم ثمود را ونذر و بیم کردن من برسالت صالح انا ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم علیهم بر
ایشان صیحة واحدة فریاد یکباره یعنی یک صیحه جبرائیل فکانوا پس گشتند از هول آن آواز کهشیم المحتظر
مانند گیاه در هم شکسته که سازنده حایر گوسفندان از آن بر هم نهاده باشد و ریزه ریزه شده ولقد یسرنا القرآن
و بدرستی که آسان ساختیم قرآن را للذکر برای یاد کردن تا بسهولت حفظ میکنند فهل من مدکر پس هیچ یاد کننده
هست مر آن را کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام من وبله بالنذر به بیم کردن و پند دادن وی
مر ایشان را انا ارسلنا علیهم بدرستی که ما فرستادیم بر ایشان حاصبا بادی با ابری سنگ بارنده فهمه را هلاک کردیم
الا آل لوط مگر لوط و دختران وی را نجیناهم برهانیدیم ایشان را از عذاب بسحر که واقع میشد نعمة من
عندنا بانعامی که از نزدیک ما کذلک همچنین که انعام کردیم بر لوط و بنات او نجزی پاداش میدهیم بنعمت
و رحمت من شکر هر که سپاس دارد نعمت را که ارسال رسل و انزال کتب است و بدان ایمان آرد ولقد انذرهم
و بدرستی که ترسانید ایشان را لوط علیه السلام قوم خود را بطشتنا از گرفتن ما بعذاب و هلاک فتماروا پس شک
آوردند بالنذر با آن بیم کردن و ستیزه آغاز نهادند ولقد راودوه و بدرستی که طلبیدند از لوط عن ضیفه از
مهمانان وی که ملائکه بودند یعنی گفتند ایشان را با تسلیم کن و لوط علی نبینا و علیه السلام از آن ابا میکرد و ایشان را پند میداد ایشان
در خانه شکسته در آمدند فطمسنا پس محو کردیم اعینهم چشمهای ایشان را و با روی ایشان هموار کردیم
و در حدیث است که جبرائیل علیه السلام پری حرکت داد بر دیدهای ایشان مالید همه کور شدند و گفتیم مر ایشان را بزبان
ملائکه فذوقوا پس بچشید عذابی عقوبت مرا ونذر و آنچه بیم میکرد شما را لوط بآن ولقد صبحهم و
بدرستی که بامداد کرد بقوم لوط بکرة در اول روز یعنی بوقت صبح آمد بدیشان عذاب مستقر عقوبتی
قرار گرفته یعنی دایم بود و باز نگشت تا ایشان را هلاک کرد و گفتیم با ایشان که فذوقوا عذابی پس بچشید و بکشید عقوبت مرا
ونذر و بیم کردن من یعنی عذابی که بزبان من بیم میکردند شما را ولقد یسرنا القرآن و هر آینه سهل و آسان کردانیدیم
قرآن را مرجمی عربی زبان را للذکر برای فهم کردن معانی آن و دانستن اخبار گذشتگان فهل من مدکر پس هیچ پند شنونده

هست که بدان عبرت گیرند وَلَقَدْ جَاءَ و بدرستی که آمدند آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ بفرعون و قوم او بیم کنندگان یعنی موسی و
هارون علی نبینا و علیه السلام با اشیاء که موسی قبطیان را بدان بیم کرد و آن نه آیة بود كَذَّبُوا تکذیب کردند بِآيَاتِنَا كُلِّهَا
بهمه آن اشیا و بدان نگرویدند فَأَخَذْنَاهُمْ پس گرفتیم ایشان را بعذاب غرق أَخْذَ عَزِيزٍ گرفتن غالبی که مغلوب نگردد
در نگرفتن مُقْتَدِرٍ توانا بر هلاک مزکان أَكُفَّارُكُمْ ایا کافران شما ای گروه عرب خَيْرٌ قوی‌تر و سخت‌تر مِنْ
أُولَئِكُمْ ازین گروه مکذبان که شمرده شد یعنی ایشان از آنان بقوت و عدت و حشمت بهتر و بیشتر نیستند و ایشان را عذاب
ما فرا رسید ایشان را چرا فرا نرسد أَمْ لَكُمْ با آنکه شما راست ای مزکان بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ برائتی در کتابهای سماوی یعنی برائتی
نبشته شد بنام شما که شما را عذاب نخواهد بود أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ ایا میگویند کفار عرب که ما جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ گروهی جمع شده ایم
یاری دهنده یکدیگر را و منع کننده بلاء از یکدیگر سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ زود باشد که هزیمت کرده شود جمع ایشان وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ
و بر گردانیده شود پشتهای ایشان از حرب یعنی هر یک پشت بگردانند از معرکه قتال و فرار نمایند و این صورت واقع شد در
روز بدر پیش این آیة فرود آمد بحضرت رسول صلی الله علیه و سلم یکی از دلائل نبوت و اعجاز قرآن است فاروق اعظم رضی الله
میگوید که چون این آیة فرود آمد بحضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمودم معنی این آیة را نمیدانم که چیست ناگاه در روز
بدر دیدم که آنحضرت زره میپوشید و میگفت سیهزم الجمع دانستم که معنی آیة چه بود و بهمین قتل و اسر و هزیمت ایشان بسنده
نیست بَلِ السَّاعَةُ بلکه روز قیامت مَوْعِدُهُمْ وعده‌گاه عذاب کلی ایشانست وَالسَّاعَةُ و عذاب قیامت أَدْهَى
سخت‌تر و با هول‌تر وَأَمَرُّ و تلخ‌تر و ناخوش‌تر است از عذاب دنیا إِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که مزکان فِي ضَلَالٍ در گمراهی اند
از راه حق در دنیا وَسُعُرٍ و در عناد و مشقت یا آتش سوزان در آخرت يَوْمَ يُسْحَبُونَ روزیکه کشیده شوند
فِي النَّارِ در آتش دوزخ عَلَى وُجُوهِهِمْ بر رویهای خویش یعنی ایشان را بر روی ایشان میکشند و بدوزخ می افکنند
و میگویند ذُوقُوا بچشید مَسَّ سَقَرَ سودن سقر دوزخ یعنی حرارت آتش و الم او را إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بدرستی که ما همه
چیزها را آفریده ایم بِقَدَرٍ باندازه که مقدر و مرتب بمقتضی حکمت یا هرچه آفریده ایم مقدر است و مکتوب در لوح
محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته اجرام از صنف تغییر و سمت تبدل دور است قضی الله امرا و جف القلم نظم
سر بخط لوح ازلی دار و خوش که هرچه رقم رفت بقلم درنکشند وَمَا أَمْرُنَا و نیست فرمودن ما مر چیزی را که تکوین
آن خواهیم إِلَّا وَاحِدَةٌ مگر کلمه واحده که آن کن است یا نیست امر ما بقیام قیامت مگر یک فعل كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ چون نگریستن
بچشم در سرعت و سهولت یعنی اگر خواهیم قیامت را بیکچشم زدن بیاریم وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا و بدرستی که ما هلاک کردیم أَشْيَاعَكُمْ
اشباه و امثال شما را از کافران در زمانها گذشته چنانچه در بین سوره شنیده فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ پند گیرنده
هست که از حال ایشان عبرت گیرد وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ و هر چیزی را که کرده اند کفار گذشته فِي الزُّبُرِ مکتوبست
در لوح محفوظ نیز کتابها گویند و لوح را زبر گفت باعتبار آنکه اصل همه کتابها آنست یا خود همه افعال ایشان نوشته

است

است در نامهای ایشان که بدست حفظه است وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ و هر خوردی و بزرگی از اقوال و افعال که از اولین و آخرین
صادر شده و خواهد شد مُسْتَطَرٌ نوشته شده است و ایشان را بدان جزا خواهند داد إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که
پرهیزکاران و ترسکاران فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند در زمان وَنَهَرٍ و در جویها و چشمها یعنی بوستانها
مشتمل بر اشجار و انهار یعنی نهر بمعنی روشنی و کشادگی است یعنی اهل تقوی در بهشتها باشند و در سعت و ضیا بخلاف
کافران که در ضیقت و ظلمت گرفتار باشند و دیگر متقیان را باشد فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ در مکانی پسندیده که در وی نه لغو باشد و نه
اثم از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقول است که حق سبحانه آن مکان را بصدق وصف کرد پس نه نشیند در وی مگر اهل
صدق سلمی رحمة الله تعالی فرموده که آن مکانی است که حق سبحانه راست کرده اند در آن وعده که با اولیا کرده و دوستان در آن
مقام باشند عِنْدَ مَلِيكٍ نزدیک پادشاهی مُقْتَدِرٍ توانا بر همه چیز صاحب بحر الحقائق قدس سره فرموده که مقعد
صدق مقام وحدت ذاتیه است که در مرتبهٔ عندیة محقق شود در کشف الاسرار آورده که کلمه عند رقم تقریب و تخصیص
دارد یعنی اهل قرب فردا در آن سرا بدان اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه امروز
درین سرا مخصوص بدان بود که أَبِيتُ عِنْدَ رَبِّي و چون رتبه که فردا خاصان بدان نازند امروز پایهٔ ادنی وی بوده
پس از رتبهٔ کار اعلای فردا او که نشانه تواند داد نظم ای محرم سر لا یزالی برآن جمال ذو الجلالی سمات ابیت
عند ربی صاحب دل لاینام قلبی از قرب حضرت الهی هستی بمثابه که خواهی ترخج که عیار تنگ نسنجد در حوصله
خرد نگنجد گم گشته بود عبارت آنجا بلکه نرسد اشارت آنجا سورة الرحمن بسم الله الرحمن الرحیم ۵
چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم کافران را از اسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن را نمیشناسیم این سوره نازل شد
و گفته اند که اهل مکه طعنه میزدند که فلان و فلان قرآن بمحمد تعلیمی میکنند این سوره آمد که الرَّحْمَنُ خداوند
بسیار بخشایش که رحمت او همه چیز را فرا رسید عَلَّمَ الْقُرْآنَ بیاموخت قرآن مر حبیب خود را نه جبریل و یسار یعنی
آسان گردانید مر او را آموختن و دیگران را آموزانیدن خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید جدای جنس آدمیان را عَلَّمَهُ الْبَيَانَ
بیاموخت ایشان را روشن کردن ما فی الضمیر بنطق و کتابت یا خلق کرد آدم را علیه السلام و علم اسما بدو آموخت یا بوجود آورد
محمد را و بیاموزانید وی را بیان آنچه بود و هست و باشد چنانچه مضمون فعلمت علم الاولین و الآخرین ازین معنی خبر
میدهد الشَّمْسُ آفتاب وَالْقَمَرُ و ماه میروند بِحُسْبَانٍ بحساب معلوم یعنی بر وجهی که حق سبحانه مقدر فرموده
سیر ایشان در بروج و منازل و بدان فصول و اوقات شناخته میشود وَالنَّجْمُ و گیاهی که بی‌ساق باشد
یعنی بر روی زمین منبسط بشود چون بعضی از بقول وَالشَّجَرُ و گیاهی که از ساق باشد و بر آن قائم بود یعنی درخت يَسْجُدَانِ
فرمان میبرند خدا را بطبع و طوع چون فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف یا سجود ایشان بدلالت اشارتست
و گفته اند سایه‌های ایشان و قرب بنت چنانچه بر تسبیح ایشان ذکر قال الله تعالی ولکن لا تفقهون تسبیحهم وَالسَّمَاءَ

قال الامام جعفر الصادق رضی الله عنه
ختم سورة الرحمن احدی و عشرين مرة للفتح
و سعة الرزق والغنی ۱۲ اجتناب ع

رفعها و بر داشت رحمان آسمان را بالای زمین به پانصد ساله راه ووضع المیزان و بیافرید یا معتک کرد ائید ترازو را یا الهام داد خلق را بکیفیت اتخاذ ان الا تطغوا برای انکه از حد در نکذرید فی المیزان در ترازو بی نعت داد و ستد یعنی از عدل تجاوز نکنید و براستی معامله بنمایید واقیموا الوزن و بپای دارید سنجیدن را بالقسط بعدل یعنی زبان ترازو را راست کنید ولا تخسروا المیزان و کم مکنید میزان را یعنی کم مپیمائید این همه تاکیدها در ترازو جهت آنست که بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشوید نظم هرچه و هرچیه که با نحو تو کم کند از کیل و ترازو ی تو هست یکایک همه برجای خویشتن روز جزا جمله بیارند پیش با تو نمایند نهان نیست راکم دهی و پیش ستانی بیش والارض وضعها و زمین را بکسترد یا بنهاد بر سطح آب للانام برای دیوان تا برآن قرار کیرند فیها دران زمین فاکهة انواع میوه است والنخل و خرما بنان ذات الاکمام خداوند غلاف یعنی اوعیه خرما چه مادامی منشق نشده در غلاف باشد و تخصیص خرما از فواکه بذکر جهت تفضیل اوست و مشابهتی که بانسان دارد چنانچه در جواهر التفسیر مبین شده والحب و در زمین دانه است ذو العصف خداوند برکی شکوفه دان دانه آن چیزیست که از آن قوت میسازند چون کندم و جو و جز آن و عصف کیاهی است که دانه از و جدا میشود والریحان و در زمین ریحان است یعنی سپرغم که بوی میکند مراد آنست که در زمین شما را نعمتها داده ام بعضی خوردنی و بعضی بوی کردنی فبای آلاء ربکما پس بای آو بیان و پیدا بکدام از نعمتهای آفریدکار خود که مذکور شده تکذبان تکذیب میکنید و انکار مینمایید که از و نیست سی و یکجا درین سوره این کلمات تکرار یافته بجهت انکه این سوره مشتمل است بر ذکر نعم الهی بعد از ذکر هر نعمتی این الفاظ ایراد فرمود تا سامعان و قاریان متنبه شوند بر کثرت نعم و کفته اند تکرار از برای دفع غفلت است و تاکید حجت و تذکیر نعمت و در صحیح حاکم رحمة الله از جابر رضی الله عنه نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم این سوره را تا آخر بر ما خواندند بعد از ان فرمود که مرا چیست که شما را خاموش می بینم هرآینه جن نیکوتر بودند از شما در رد جواب و من هیچ بار نخواندم فبای الاء ربکما تکذبان الا که ایشان کفتند و لا بشیء من نعمک ربنا نکذب فلک الحمد یعنی بانیچ چیز از نعمتهای تو ای پروردکار ما تکذیب نمیکنیم پس ترا است ثنا و ستایش خلق الانسان بیافرید آدم را که پدر انس است من صلصال از کل خشک کالفخار مانند سفال پخته که دست بروی زنی آواز کند وخلق الجان و بیافرید جان را که پدر جن است من مارج از زبانه آتش صافی بی دود من نار از نار یعنی آتش و کفته اند مارج از آتش آنست که زبانه سرخ و سبز و زرد بلند یکدیکر آمیخته کردد بعد از بلندی و تیزی آتش در باب نهم از سفر ثانی فتوحات مذکور است که مارج آتشی است ممتزج بهوا که آنرا هوای مشتعل کویند پس جان مخلوق است از دو عنصر آتش و هوا و آدم آفریده شد از دو عنصر خاک و آب چون آب و خاک بهم ممتزج شود آنرا طین کویند و چون هوا و آتش مختلط کردند آنرا مارج کویند و چنانچه تناسل بشر بالقای آب است در رحم بود فبای الاء ربکما پس بکدام نعمت از نعمتهای پروردکار خود که شما را از کل و مارج آفرید و دولت

حیات انسانی فرمود تکذبان انکار میکنید رب المشرقین آفریدکار دو مشرق است یکی مشرق تابستانی و آفتاب یکی مشرق زمستانی ورب المغربین و آفریدکار دو مغرب صیفی و شتوی مر شمس را و اختلاف مشرقین و مغربین انواع فایده است از اختلاف فصول و حدوث آنچه بهر فصل تعلق دارد بلکه شرق آفتاب موجب طلب معیشت است و غروب سبب راحت فبای الاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردکار شما تکذبان بحودی ورزید و منکر آن میشوید مرج البحرین راه داد دو دریا را یکی تلخ و شورین و یکی شور و تلخ تا با هم می یلتقیان بیکدیکر رسند و آن بحر فارس و روم است که در محیط بیکدیکر ملتقی شوند بینهما میان هردو دریا برزخ مانعی و حاجزی و پرده ایست از قدرت خدا یا از زمین یا از جزائر که بسبب آن لا یبغیان افزونی نمیجویند بر یکدیکر یعنی یا هم نمی آمیزند تا خاصیت هریک باطل نشود یا از حدی که مقرر شده تجاوز نمینمایند تا انچه میان ایشان است غرق نکردد و اکر یکی بر دیکری غلبه کند نفع بر طرف نرود و منافع بسیار بر بر و بحر متفرع است فبای الاء ربکما پس بکدام این نعم آفریدکار شما که مشتمل بر مصالح کلیه است تکذبان انکار میکنید یخرج بیرون می آید منهما اللؤلؤ از این دو دریا یا از بحر ملح مروارید کلان والمرجان و مروارید ریزه و این جوهرهاست که بدان آرایش کنید و آن خرید و فروخت آن فوائد یابید و این نعم ظاهر است فبای الاء ربکما پس شما بکدام از این نعمتهای پروردکار خود تکذبان تکذیب مینمایید و کفته اند مراد بحر آسمان است و بحر زمین است که هر سالی ملتقی میشوند و برزخ حاجزیست که منع میکند دریای آسمان از نزول که دریای زمین را از صعود و از دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته بدهان صدف درمی آید و از آن لآلی منعقد میکردد امام قشیری رحمه الله فرموده که بحرین خوف و رجاست یا قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قدرت بی علت و لؤلؤ احوال صافیه و مرجان لطایف وافیه صاحب کشف الاسرار شرح میکند که بحر خوف و رجا مسلمانانراست و از آن کوهر زهد و ورع بیرون آید و بحر قبض و بسط خواص مؤمنانراست و از آن جواهر فقر و وجد زاید و بحر انس و هیبت انبیا و صدیقانرا بود و از آن کوهر فنا رو نماید تا صاحبش در منزل بقا بیاساید بیت ز قعر بحر فنا کوهر بقا یابی و اکرنه غوطه خوری این کهر کجا یابی وله الجوار المنشات و مر خدای راست رانده کشتیها نورونده و حفص بفتح شین خواند یعنی نو برافراشته آورده فی البحر در دریا کالاعلام مانند کوهها در بلندی و بزرکی و آفریدن کشتی و روان کردن آن در دریا جهت انتفاع بندکان است از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارات و معاملات و این نعمتهای عظیم است فبای الاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردکار خویش تکذبان منکر میشوید کل من علیها هرکس که بر زمین است از ذوالروح فان هالک یعنی سرانجام فانی شوند ویبقی و باقی ماند وجه ربک ذات پروردکار تو ذو الجلال خداوند بزرکی و عظمت والاکرام و خداوند کرامی ساختن بفضل عام و کرم تام هر کرا مستحق آن باشد فبای الاء ربکما پس بکدام نعمتهای آفریدکار شما که شما را بفنا و زوال نفس شما تا آماده شوید و کار بسازید و آنرا آکاه کرد از بقای خود تا رجوع بدو کنید و بغیر او اعتماد ننمایید تکذبان تکذیب میکنید

يسْأَلُهُ . بخواهند او را يعني بطلبند از وي مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر كه در آسمانها و زمينها است حاجتهاي خود را چه همه بدو محتاجند در ذات و صفات خود كُلَّ يَوْمٍ هر روز و هر وقت هُوَ فِي شَأْنٍ او در ساختن و پرداختن كاري است داعي را دعا اجابت كند و سائل را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و غمگين را شادمان كرد اند بيمار را صحيح سازد و قوي را بر توبه دارد و گروهي را بيامرزد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاي پروردگار خود از قبول توبه دارد و گروهي را بيامرزد و اجابت دعا و آمرزش گناه تُكَذِّبَانِ انكار ميكنيد ابن عيينه رحمة الله تعالى فرموده كه سال سر بهر نكار نزديك خداي دو روز است يك روز مدت دنيا و شأن او درين روز امر است و نهي و اعطا و منع و خلق و رزق و اماته و احيا و اعزاز و اذلال دويم روز مدت آخرت و شأن او آن روز حساب و عقاب و جزا و سوال و معاقبه و مثابات و نزد محققان يوم بمعني آن است در تحرير حقائق آورده كه مراد تجلي حق است در هر آني بر حسب تجلي و مناسب استعداد او و تجليات را نهايت نيست نظم
هر دم هوي شان چه نشان است و چه نشان يعني اوصاف كمال چو هند اربابان جلوه حسن ترا غايت و پايان نيست پايه هر زمان جلوه ديگر شود از پرده عيان سَنَفْرُغُ لَكُمْ زود باشد كه حساب كنيم ما شما را فراغ اينجا بمعني قصد محاسبه و مجازات فراغي كه بعد از شغل بود باشد اين كلام بر سبيل تهديد است و وعيد چنانچه كسي مثلا كسي را گويد باش تا با تو پردازم و حال آنكه كوينده هيچ كار نميكند مراد تخويف سامع است اينجا نيز از روي وعيد ميگويد قصد حساب شما خواهم كرد أَيُّهَا الثَّقَلَانِ اي دو گروه بزرگ يعني انس و جن عرب آنچه بزرگ قدر و قيمتي بود ازان ثقل گويد اني تارك فيكم الثقلين و گفته اند ثقل گرانست بار است و جن و انس بتكليف گران بارند يا به بار گناه درمانده فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام ازين نعمتهاي آفريدگار شما كه تهديد است بحساب تا از اعمال بد منزجر شويد و بتعريف خطاب تا بكرم بحد اميد وار باشيد تُكَذِّبَانِ تكذيب ميكنيد يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ اي گروه پريان و آدميان إِنِ اسْتَطَعْتُمْ اگر توانيد أَنْ تَنْفُذُوا اگر بيرون رويد مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ از كنارهاي آسمان و زمين و بگريزيد از قضاي من يا از نزول مرگ فَانْفُذُوا پس بيرون رويد و فرار نماييد لَا تَنْفُذُونَ بيرون نميتوانيد شد إِلَّا بِسُلْطَانٍ مگر بقهر و تسلط و غلبه و شما را اين قوت نيست بلكه هر جا رويد مرگ ملازم شما است و از وقوع آن چاره نداريد و گفته اند روز قيامت ملائكه گرد اگرد اهل محشر صف بر كشند و منادي ندا كند كه اي آدميان و پريان اين عرصه محشر است اگر توانيد كه بيرون رويد بيرون رويد اما نتوانيد رفت مگر بحجت و برهان و شما را تواين است و نه آن فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاي آفريدگار شما كه اخبار كرده كه شما عاجزيد در دنيا و فرو مانده در آخرت تا دانيد كه در هر دو سرا خداي پروردگار شما است اخبار است و روي توجه بدرگاه او آوريد تُكَذِّبَانِ بحديث ميفرستاد يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا فرستاده شود بهر كه مشرك و عاصي باشد از شما شُوَاظٌ زبانه خالص مِنْ نَارٍ از آتش وَنُحَاسٌ و دودهاي سياه يعني يكنوبت زبانه آتش فرستد و يكنوبت دود و گويند نحاس روي گداخته است كه بر سرهاي ايشان فرو ريزند فَلَا تَنْتَصِرَانِ پس نصرت نتوانيد كرد مر يكديگر را و منع نتوانيد كرد مر يكديگر را

نتوانيد كرد عذاب را از خود فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاي پروردگار خود كه بيم كرد شما را بشواظ و نحاس تا باز ايستيد از نافرماني و بپرستش وي اشتغال نماييد تُكَذِّبَانِ تكذيب مينماييد فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ پس چون بشكافد آسمان براي نزول ملائكه فَكَانَتْ پس گردد وَرْدَةً سرخ يعني برنگ گل كَالدِّهَانِ مانند اديم احمر يا مانند روغن زيت كه هر ساعت بلوني ديگر نمايد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعم آفريدگار خويش كه خبر كرد شما را از انشقاق و تلون آسمان تا از شدت آن احوال بوي پناه جويند تُكَذِّبَانِ تكذيب ميكنيد فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَا يُسْأَلُ پرسيده نشود عَنْ ذَنْبِهِ از گناه او إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ آدمي و نه پري يعني ازيشان سوال توبيخ باشد كه چرا كرديد يا كه از علامت بشناسند حاجت سوال نباشد يا بوقت خروج از قبور ازيشان نپرسند و آنچه حق سبحانه فرموده كه لنسألنهم اجمعين در موقف حساب خواهد بود كه همه را سوال كنند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاي پروردگار شما كه از احوال آن روز خبر داد تا در ايمان و تقوي ثابت و راسخ باشيد كه سبب نجات همان است تُكَذِّبَانِ تكذيب ميورزيد يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ شناخته شوند گناهكاران بِسِيمَاهُمْ بعلامت ايشان كه سياهي روي و كبودي چشم است يا آثار غم و اندوه در بشره ايشان فَيُؤْخَذُ پس فرا گرفته شوند بِالنَّوَاصِي بموهاي پيشاني يكبار وَالْأَقْدَامِ و بقدمهاي يكبار يعني موي پيشاني كين يك و بدوزخ كشند و نوبتي پايهاي ايشان گيرند و سرنگون بدوزخ افكنند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاي آفريدگار خويش كه خبر داده شما را از گرفتن و در دوزخ افكندن كفار تا از كفر بپرهيزيد تُكَذِّبَانِ انكار ميكنيد و بعد از اندا ختن مشركان بدوزخ ملائكه ايشان را گويند هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي اين آن دوزخ است كه از روي انكار يُكَذِّبُ تكذيب ميكردند بِهَا الْمُجْرِمُونَ بآن مشركان و ياور نميداشتند يَطُوفُونَ طواف ميكنند بَيْنَهَا ميان دوزخ وَبَيْنَ و ميان آب گرم حَمِيمٍ آنٍ كه بغايت رسيده يعني هر گاه كه از آتش استغاثه كنند ايشان فرياد رسي كنند و در ميان چنين آب اندازند كه پيوندهاي ايشان از يكديگر بگسلد و پيوسته ميان جحيم و حميم باشند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاي پروردگار خود كه آگاه كرد شما را از عذاب دوزخيان تا از كفر پرهيز كرده بايمان متصف شده از ان نجات يابيد تُكَذِّبَانِ تكذيب مينماييد وَلِمَنْ خَافَ و براي كسي كه بترسد مَقَامَ رَبِّهِ از ايستادن پيش خداي جَنَّتَانِ دو بهشت يعني كسي را كه از موقف حساب بترسد و ترك معصيت نمايد او را دو بهشت دهد جنت عدن و جنت نعيم و گويند يكي خائف انس را بود و يكي خائف جن را و در موضع آمده كه دو باغ دهند ايشان را در ميان بهشت كه هر يكي از ايشان صد ساله راه طول و عرض داشته باشد و در ميان هر باغي سراهاي خويش و حوران دلكش بود محمد حكيم قدس سره فرموده كه بهشتي براي خوف الهيت و ديگري براي ترك مناهي يا يكي خاصه خائف است و ديگري براي خدام و متعلقان او فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام ازين نعمتهاي آفريدگار خود كه بشما بهشتها ميدهد براي اداي طاعت و ترك معصيت تكذيب ميكنيد ذَوَاتَا أَفْنَانٍ دو بوستان خداوند شاخها يعني در ان درختان بسيار باشد هر يكي مشتمل بر انواع ميوه

الاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که بهشتهای مشتمل بر اثمار و اشجار به بنده عطا میفرماید تکذبان
انکار میکنید فیهما در این دو باغ عینان دو چشمه تجریان میروند هرجا که بهشتی خواهد در اعالی منازل با اسافل
آن یکی تسنیم و یکی سلسبیل در معالم آورده که یکی از آب صافی و یکی از شراب لذیذ فبای الاء ربکما پس بکدام از این نعمتهای
آفریدگار خویش که چنین چشمها برای راحت و لذت شما روان میکند تکذبان جحود مینمایید فیهما در این
دو جنت من کل فاکهة از هر میوه زوجان دو صنف یکی معروف که دیده باشند در دنیا و دیگری غریب که
کس ندیده و نشنیده باشد فبای الاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که اصناف ثمرات و فواکه به
بنده عطا میفرماید تکذبان منکر میشوید متکئین تکیه کنندگان در بهشتها تکیه کنندگان باشند علی فرش بطائنها
بر فرشها که آسترهای آن من استبرق از دیبای محکم باشد از ابن عباس پرسیدند که بطائنها از دیباست ظهائر آن چه
باشد جواب داد که ظهائر آن از نور و دیگری گفته است که ظهائر از داخل است در این آیه که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم
وجنا الجنتین و میوه درختان این دو بهشت دان نزدیک است که دست قائم و قاعد و مضطجع بدان رسد و گفته اند
که کسی که تکیه دارد و میوه آرزو کند شاخ درخت فرو آید و آن میوه که خواهد که بدهن وی در آید فبای الاء ربکما
پس بکدام از نعمتهای آفریدگار که شما را بر تختها و فرشهای بادشاهانه نشانند و میوهای لذیذ و لطیف دهد تکذبان
انکار میکنید فیهن در قصور و بستانهای این دو بهشت قاصرات الطرف کوتاه چشمانند یعنی حورانند که چشم فرو خوابانند
باشند از نگریستن بغیر شوهران لم یطمثهن نسوده باشد ایشان را انس آدمیان قبلهم پیش از ازواج
ایشان در بهشت ولا جان و نه جنیان یعنی حورانی که برای انس مقررند دست آدمی بدیشان نرسیده باشد و آنانکه
برای جن مقرر شده اند جنی نیز در ایشان تصرف نکرده باشد فبای الاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار
شما که حوران بدین لطائف به بندگان ارزانی داشته تکذبان تکذیب میکنید و باور نمیدارید کانهن گوییا
هستند آن حوران الیاقوت والمرجان یاقوت صافی و مروارید پاکیزه فبای الاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار
شما که حوران بدین صفا و پاکی برای شما آفریده تکذبان تکذیب میکنید و باور نمیدارید هل جزاء الاحسان آیا
جزای نیکی کردن در عمل باشد الا الاحسان مگر نیکویی کردن در ثواب یا جزاء هرکه گوید باخلاص لا اله الا الله و عمل
کند باوامر محمد رسول الله نیست مگر بهشت و حاصل آیه آنست که جزای نیکی نیکی است پس جزا دهند طاعت را درجات و
مکافات کنند شکر را بزیادت و تقوی را بفتح و توبه را بقبول و دعا را باجابت و سوال را بعطا و استغفار را بمغفرت
وخوف دنیا را بامن آخرت و خدمت را بنعمت در بحر حقایق فرموده که نیست جزای فنا فی الله الا بقا بالله نظم هرکه
در ره محبت شد فنا یافت از بحر لقا در یتیما هرکه شمشیر شوقش سر برید میوه ذوق از درخت وصل چید فبای
الاء ربکما یعنی بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که توفیق احسان داد و جزای آن مقرر فرمود تکذبان تکذیب

میکنید

میکنید و انکار مینمایید ومن دونهما و بجز این دو بوستان که مذکور شد یا فروتر از ایشان جنتان دو بوستان دیگر
است گفته اند دو بوستان اول از زر است برای سابقان و این دو بوستان از نقره برای اصحاب الیمین فبای الاء ربکما
پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که این بهشتها نامزد بندگان میکند تکذبان منکر میشوید مدهامتان دو بهشت
سبز از بسیاری سبزی بسیاهی میزنند فبای الاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که جنت و بوستانهای سبز
عطای کند و سبزی موجب روشنی چشم است تکذبان انکار میکنید فیهما در این دو بهشت عینان
دو چشمه باشد نضاختان جوشنده بآب یعنی هرچند از و آب بردارند دیگر بر جوشد فبای الاء ربکما پس
بکدام از نعمتهای آفریننده شما که چنین دو چشمه بسیار آب بشما میدهد تکذبان تکذیب میکنید فیهما فاکهة
در این دو بهشت میوه بسیار بود ونخل و خرمابنان ورمان و اشجار انار تخصیص خرما و انار از میان جهت
تفضیل است زیرا که خرما فاکهه است و غذا و انار میوه است و دوا فبای الاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار
شما که چنین نعمتها به بندگان ارزانی میدارد تکذبان انکار میکنید فیهن در این چهار جنت خیرات حسان
زنان برگزیده باشند نیکورویان یعنی حسن خلق ایشان بحسن خلق آراسته باشد فبای الاء ربکما پس بکدام از
نعمتهای آفریدگار خویش که شما را حوران دهد هر یکی از دیگری نیکوتر تکذبان تکذیب مینمایید حور مقصورات حوران
پنهان شده فی الخیام در خیمها که از در مجوف است و گفته اند مراد خانهاست و بعضی تخصیص کرده اند بحجلات و حجله
خانه بود آراسته برای داماد و عروس فبای الاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین ازواج طیبه
بهشتیان میدهد تکذبان منکر میشوید لم یطمثهن نسوده است مر ایشان را انس هیچ آدمی قبلهم
پیش از شوهران که بدیشان نامزد شده اند ولا جان و نه جنیان دست بدیشان رسانیده اند بلکه همه بکر اند
فبای الاء ربکما پس بکدام از نعمتهای خداوند خویش که ازواج ابکار نامزد اهل ایمان میکند تکذبان
انکار میکنید متکئین اصحاب الیمین تکیه زنندگان باشند علی رفرف خضر بر فرشهای یا بالشهای سبز
وعبقری حسان و بساطهای نیکو در غایت نیکویی فبای الاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما و این
کرامتها که مذکور شد تکذبان تکذیب میکنید تبارک اسم ربک بزرگ است نام پروردگار تو از حیثیت اطلاق
آن اسم بروی پس توان دانست که بزرگی ذات در چه مرتبه خواهد بود و این است که هیچکس از عظمت ذات
او نشان نداده و نتواند داد نظم بر لب بحری چنین واماندهاند تشنه لب هم مبتدی هم منتهی ذی الجلال والاکرام
در ترجمه رشتی معنی این اسم بدین وجه ادا کرده که خداوندی که از صفات آنچه اثبات آن مستلزم کمال است ذات بی
مثالش را ثابت و آنچه سلب آن مقتضی عزت و کبریاست جناب مقدسش از آن منزه و مبراست و گفته محققان بر آنند
که جلال اشارت بصفات قهریه است و اکرام عبارت از اوصاف لطفیه پس نام ذو الجلال والاکرام مؤید این قول است

جامع باشد جمیع صفات الهی را و از اینست که او را اسم اعظم گفته اند و خیر الطوابیان ذو الجلال والاکرام

سورة الواقعة مكیة بسم الله الرحمن الرحیم اذا وقعت الواقعة

یاد کن چون واقع شود یعنی حادث کردد قیامت لیس لوقعتها نیست در واقع شدن آمدن او کاذبة دروغی یا باطلی
وقوع او هیچ دروغی موجود نیست بلکه هرکه ازان خبر میدهد صادق است وانروز خافضة فرو برنده است کروهی را باسفل
السافلین اندر عدل رافعة بر دارنده کروهی را باعلی علیین از راه فضل یا خافض اعدا او اهل شقاق و نفاق است
و رافع اولیا از ارباب اخلاص و وفاق یا فرو میدارد انانرا که در دنیا خود را بر تفع میداشتند و بر می آرد جمعی را که
در دنیا عالم فروتنی کردند اذا رجت الارض یاد کن چون جنبانیده شود زمین رجا جنبانیدنی بران وجه
که هر بنا که بروست منهدم کردد و بست الجبال و رانده شود کوهها بسا راندنی یا شکسته و پاره پاره کردد
فکانت پس باشد هباء غباری که دیده میشود بشعاع آفتاب وقتی که از روزنه در آید منبثا پراکنده
و کنتم و باشید شما ای مکلفان دران وقت ازواجا ثلثة اصناف سه کانه یعنی سه کروه باشید در سه
مرتبه فاصحاب المیمنة پس اصحاب دست راست ما اصحاب المیمنة چه اند اصحاب دست راست تعظیم میکند ایشانرا
چنانچه کوئی فلان قوم برکانند و چه بزرکان و کفته اند درین استفهام معنی تعجب نیز هست و اصحاب یمین انها اند که در
وقت اخراج ذریت از صلب آدم ایشان براست وی بوده اند یا نامهٔ اعمال دران و زیر دست راست ایشان
نهند تا به بهشت روند و ان بیمین عرش است و کفته اند میمنت یعنی یمن و برکت یعنی ایشان میمون و مبارک قدم اند
و اصحاب المشئمة و اصحاب دست چپ ما اصحاب المشئمة چه اند یاران دست چپ و ایشان بوقت اخراج ذریات
در شمال آدم بوده اند یا نامهای اعمال بدست چپ ایشان میدهند یا بدوزخشان برند و دوزخ بر شمال عرش است
و کفته اند مشامه را از تشام کرفته اند و ایشان شوم و نامبارک اند والسابقون و پیشی کیرندکان بر همه اقوام یا پیشی
دوان ببهشت السابقون پیشی کیرندکان اند بایمان چون مؤمن آل فرعون و حبیب نجار و صدیق و مرتضی علی رضی الله عنهم
یا انکه بدو قبله نماز کذارده اند با پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا اهل قرآن یا پیش روان بصف جهاد یا سبقت کیرندکان
بنکیهای اول اولئك المقربون ان کروه اند نزدیک بحضرت و کرامت فی جنات النعیم در بوستانها مشتمل بر انواع نعمت
ثلة من الاولین کروهی بیشتر از پیشینیان یعنی ام انبیاء کذشته و قلیل و اندکی من الاخرین از پسینیان
یعنی امت محمد صلی الله علیه و سلم مضمون سخن آنست که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان این امت اند در بیانات
آورده که مراد جماعتی اند که انبیا را معاینه دیدند و چند امت ایشان رسیده بدیشان کرویدند نه تمام امتان ایشان زیرا که
امت تابع پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم از همه امم بیشتر خواهند بود چنانچه فرمود انا اکثر الناس تبعا یوم القیامة ازان
خبر میدهد و حدیث بریده رضی الله عنه مذکورست که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد ازین امت و
[illegible] سابقان از اولین و آخرین در بهشت باشند علی سرر بر تختها موضونة بافته بزر و مشک

بدر

بد رو یاقوت و زمرد متکئین تکیه زدکان علیها بران تختها متقابلین برابر یکدیکر یعنی روی بروی تا بد یدار هم
مستانس و مسرور باشند یطوف میکردند علیهم بر ایشان برای خدمت ولدان کودکان مخلدون جاوید
مانندکان بر حیات کودکی چه خدمت خوردان زیباتر است از خدمت کبار و کفته اند ساکنان بکوشوار و ابرهای زربت
و این کودکان را خدای آفریده باشد برای خدمت بهشتیان و از سلمان فارسی رضی الله عنه منقول است که ایشان اطفال
مشرکانند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده اند و بر ایشان طواف میکنند باکواب بکوزهای و اباریق و ابریقها و کاس
من معین و جامها از شرابی که روانست در بهشت یا خم پاک صافی چون آب زلال لا یصدعون دردسر نکشند عنها
ازان شراب یعنی آن بی را خمار نباشد و لا ینزفون و نه بی عقل و بی هوش شوند ازان و فاکهة و دیکر بر ایشان
میکردند میوها مما یتخیرون ازانچه اختیار کنند و بر کزینند و لحم طیر و بکوشت مرغان کما لطف مما یشتهون
ازانچه آرزو کنند و برکزینند یعنی بر وجهی که خواهند حاضر شود و بریان و حور و بر سابقان در جنت طواف میکنند
از برای خدمت زنان سفید روی عین کشاده چشمان در صفا و لطافت کامثال اللؤلؤ المکنون مانند مروارید
پوشیده در صدف که غبار بران نه نشسته باشد و دست اغیار بدو نرسیده جزاء پاداش میدهیم ایشانرا پاداشت دادنی
بما کانوا یعملون بسبب آنچه بودند که عمل میکردند در دنیا لا یسمعون نشنوند فیها دران بهشت لغوا
سخنان بیهوده یا بانک و فریاد یا سوکند دروغ و لا تأثیما و نه سخنی که کفتن آن موجب کناه باشد چون غیبت و دشنام الا
قیلا لیکن میشنوند سخنی که آن سلام است سلاما سلاما تکرار این دو لفظ دلیل است بر انکه اهل جنت بر یکدیکر
پیوسته سلام کویند و اصحاب الیمین و اصحاب دست راست ما اصحاب الیمین چه اند اصحاب دست راست یعنی
چه بزرک و کرام اند و ایشان باشند فی سدر در زیر درخت کنار مخضود بی خار بخلاف سدر دنیا آورده اند
که مسلمانان نظر بر وج افکندند و ان وادی است از طایف مشتمل بر درختهای سدر کفتند چه بودی کمارا مثل این بودی
آیة آمد که اهل بهشت را سدر باشد بی خار و طلح منضود و درخت موز بود میوهای از بر هم چیده یعنی از اسفل تا
اعلای درخت همه میوه باشد و ظل ممدود و سایه کشیده یعنی پیوسته که هرکز زایل نکردد مراد از ظل راحت است
و ماء مسکوب و آب ریزان یعنی از جنت عدن و فردوس بر دیکر بوستانهای دیکر و فاکهة کثیرة و میوها بسیار
لا مقطوعة نه بریده شده یعنی درخت منقطع شده بخلاف میوهای دنیا که در فصلی باشد و در فصلی نه و لا ممنوعة
و نه منع کرده شده یعنی از خورنده بهیچ نوع باز ندارند نه چون میوه دنیا که بی بها بدست نیاید و فرش و کسترد نها
مرفوعة برداشته شده بقیمت یا رفیع القدر و بعضی فرش کنایت از زنان مرفوعه یعنی بر تختها بلند نشا
انا بدرستی که ما انشأناهن بیافریدیم ابتدا بی سبب ولادت زنان دنیا را انشاء آفریدنی یعنی بعد
از پیری خلق کنیم ایشانرا خلقی دیکر مراد انست که پیر زنان را جوان سازیم بر یک سن فجعلناهن پس کردانیدیم ایشانرا

أَبْكَارًا دختران دوشیزه یعنی هرگاه که ازواج بنزد ایشان آیند ایشان را بکر یابند عُرُبًا دوست داران و عاشقان شوهران خود باشند یا با غنج و ناز شیرین سخن أَتْرَابًا همزادان همه سی و سه ساله و شوهران نیز بهمین سن درست بیان آورده که صبیه را به بهشت آرند بدین سن رسانند و بشوهر دهند و عجوزه را نیز رد کنند بدین سن اگر شوهر نداشته باشد در دنیا بیعضی اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشد اما شوهر او از اهل بهشت نبود چون امراة فرعون او را بیکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی بود بدیدار زوج باز دارند و اگر زیاده از یک شوهر داشته باشد و همه بهشتی باشند بزوج آخرین نامزد کنند و این زنان را انشا کنیم لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ برای اصحاب دست راست و گویا سائلی میپرسد که کیانند اصحاب الیمین میفرماید که ایشان ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ گروهی اند از پیشینیان وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ و گروهی اند از پسینیان در اسباب نزول آمده که چون آیه وقلیل من الآخرین نزد آمد فاروق گریان شد و گفت یا رسول الله ما بتو گرویدیم و تصدیق کردیم و از ما نجات نیابد مگر اندکی آیه آمد که وثلة من الآخرین حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفت از آدم تا من یک ثلث است و از من تا قیامت یک ثلث و در حدیث آمده که ارجو ان تکونوا نصف اهل الجنة و عن قریب گذشت که اهل بهشت صد و بیست صف باشند و هشتاد از آن امت من خواهند بود و از اینجا معلوم میشود که هیچکس از امت متابعت آنحضرت در دوزخ جاوید نخواهد بود بیت نماند بنند اندر دوزخ اسیر کسی را که باشد چنین دستگیر وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ و اصحاب دست چپ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ چه اند اصحاب دست چپ یعنی چه خوار و بیمقدار اند و در آنروز باشند فِي سَمُومٍ در آتش سوزان یا در بادی گرم که حرارت آن در مسام ایشان نفوذ کند وَحَمِيمٍ و در آب گرم متناهی در حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند بحمیم چنانچه کسی ماندگان در دنیا آب میطلبند و چون در حمیم افتند از حرارت آن تشنه تر شوند پس پناه برند بسایه و از آن سایه خبر میدهد وَظِلٍّ و سایه مِنْ يَحْمُومٍ از دود سیاه گرم و گویند یحموم کوهیست در آتش که دوزخیان در سایه آن پناه میبرند لَا بَارِدٍ خنک نیست مانند سایهای دیگر وَلَا كَرِيمٍ و نه سود رساننده و راحت بخشنده و آن عذاب ایشان از آن جهت است إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَبْلَ ذَٰلِكَ پیش از این در دنیا مُتْرَفِينَ بناز و نعمت پرورده گان و تنعم ایشان بمحرمات بوده و اتباع شهوات وَكَانُوا يُصِرُّونَ و بودند که اصرار مینمودند عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ بر گناه بزرگ که شرک است یعنی بر آن اقامت میکردند یا بر سوگند بدروغ میخوردند بر آنکه حشر نخواهد بود وَكَانُوا يَقُولُونَ و بودند که میگفتند أَئِذَا مِتْنَا ایا وقتی که بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای بی گوشت و پوست أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ایا ما بر انگیختگانیم از قبرها و زنده شدگان تکرار استفهام برای مبالغه است در انکار أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ایا پدران پیشینیان ما نیز مبعوث شوند قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان إِنَّ الْأَوَّلِينَ بدرستی که پیشینیان از آبا شما و غیر آن وَالْآخِرِينَ و

پیشینان

و پسینیان از شما و غیر شما لَمَجْمُوعُونَ هرآینه جمع کرده شدگانند إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ برای وقتی که مقرر شده از روز معلوم که قیامت است یا همه مجموع اند در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم است یا محشور شوندگان بمکانی حساب بازمان حساب در روزی که معلوم است بر خدا ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما أَيُّهَا الضَّالُّونَ ای گمراهان از راه حق الْمُكَذِّبُونَ تکذیب کنندگان مر بعث و نشور را خطاب با هل مکه و امثال ایشان است میگوید که شما فردا لَآكِلُونَ هرآینه خورندگان اید مِنْ شَجَرٍ از درختی مِنْ زَقُّومٍ که آن زقوم است یعنی شما را زنده کنند و از آن درخت بخورانند فَمَالِئُونَ پس پر کنندگان باشید مِنْهَا الْبُطُونَ از میوه آن درخت شکمها را فَشَارِبُونَ پس آشامندگان عَلَيْهِ بر بالای زقوم مِنَ الْحَمِيمِ از آب گرم آورده اند که عذاب جوع بر دوزخیان گمارند تا برسانند شکمها از زقوم پس تشنگی بر ایشان غلبه کند انگه حمیم بر ایشان عرض کنند بسیاری از آن بیاشامند فَشَارِبُونَ پس آشامندگان از حمیم شُرْبَ الْهِيمِ مانند آشامیدن شتران تشنگی زده و بعد نهایت آب نیافته یا مثل زمین ریگستان که هرچند آب خورد از آن بر نیاید یعنی دوزخیان چون انگه حمیم آشامند تشنگی ایشان تسکین نیابد هَٰذَا این ماکول و مشروب نُزُلُهُمْ پیش کش ایشان است يَوْمَ الدِّينِ در روز جزا هیچی ما حضری که برای مهمان آرند و بعد از این در دوزخ انواع ماکول و مشرب خواهد بود ایشان را که شرح شدت و عقوبت آن در بیان نیاید نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ ما آفریدیم شما را در ابتدا و شما بدان اقرار دارید فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ پس چرا باور نمیدارید آفرینش خود را در انتها یعنی بر همه اهل خرد ظاهر است که هرچه بر ابداع توانا است بر اعادت نیز قادر خواهد بود أَفَرَأَيْتُمْ خبر دهید مَا تُمْنُونَ از آبی که میریزید در رحم زنان أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ ایا شمای آفرینید کودکان از آن أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ یا ما یم آفریدگان و شما معترفید بر آنکه خالق منم چه شما را بر آن وجه و بدان نوع که فرزند میطلبید متولد نمیشود بلکه بروفق مشیت و طبق ارادت من می آید نَحْنُ قَدَّرْنَا ما تقدیر کردیم بعد از آفرینش شما تقدیر کردیم بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ میان شما مرگ را و مقدر ساختیم زمان مرگ هر کس وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما پیشی کرفته شده یعنی کسی بحکم ما پیشی نتواند گرفت و از موتی که مقدر شده نتواند گریخت و ما این مرگ مقدر کردیم عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ بر آنکه تبدیل کنیم از شما أَمْثَالَكُمْ کسانی را که مانند شما اند یعنی شما را بمیرانیم و دیگران را بیاریم وَنُنْشِئَكُمْ و پیدا آریم شما را دیگر بار و بشما را فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ در صورتی و هیاتی که نمیدانید امروز یعنی کافران را در وزخ بزشت ترین صورتی و مومنان را نیکوترین هیاتی وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ و بدرستی که دانسته اید شما النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ آفرینش نخستین را که نطفه بوده و علقه شده تا آخر و بدان هم اقرار دارید فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ پس چرا یاد نمیکنید تو آیتی حق را بر نشاة اخری چه هر که بر ابداع قادر است از اعادت عاجز نتواند بود مثنوی آنکه ما را از خلوت نابود میکشد تا بجلوه گاه وجود بار دیگر که از سموم هلاک روح چون شمع میرد و خاک هم تواند با مرکن فیکون کار داز کو بعمد لحد برون افکند أَفَرَأَيْتُمْ خبر دهید مَا تَحْرُثُونَ آنچه کشت میکنید و تخم در زمین می افکنید أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ ایا شما میرویانید آن تخم را أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ

یا مارن یا اندایم حرث فعل عبد است وتدبیر فعل خدا است ودر خبر آمده است که نکوید یکی از شما که زرعت ولیکن کوید حرثت
چه شق ارض والقای بذر در وی از بنده است و رویانیدن از حق سبحانه **لَوْ نَشَاءُ** اگر خواهیم **لَجَعَلْنَاهُ** هر آینه کرد انیم آن چیز را
که کشته اید **حُطَامًا** کیاهی در هم شکسته پیش از رسیدن یا کاهی بی دانه **فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ** پس همه روز باشید از
قضیه و بلیه که شکفت مانید یا بر آنچه از آن اندوهناک شوید یا از جهد و سعی خود پشیمان کردید و میکویید **إِنَّا لَمُغْرَمُونَ** ایا
بلا تاوان زده کانیم و حقیقی انا خواهند بطلب بیع خیر یعنی بد رستی ما غرامت یافتکانیم **بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ** بلکه ما بی بهره کانیم از روزی
أَفَرَأَيْتُمُ خبر باز دهید **الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ** از آبی که شما میاشامید از برای تسکین عطش و زندکی شما بر بار بسته است
أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ ایا شما فرو فرستاده اید آنرا **مِنَ الْمُزْنِ** از ابر سفید **أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ** یا ما فرو فرستنده ایم آب
شیرین لطیف **لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ** اگر خواهیم کردانیم آن آب را **أُجَاجًا** تلخ و شور و نفع از وی منقطع سازیم **فَلَوْلَا
تَشْكُرُونَ** پس چرا شکر نکویید خدا را بر این نعمت **أَفَرَأَيْتُمُ** اخبار کنید **النَّارَ الَّتِي تُورُونَ** از آتشی که بیرون می آرید
أَأَنْتُمْ ایا شما **أَنْشَأْتُمْ** بیافرید اید **شَجَرَتَهَا** درخت آتش را که مرخ و عفار است **أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ** یا ما آفریننده
ایم اهل بوادی شاخی از شجره مرخ کنند که سکو ید بر شاخی از درخت عفار که اینی میخوانند میسایند با مر خدای از میان این
دو شاخ ترک آب از وی بچکد آتش بیرون می اید **نَحْنُ جَعَلْنَاهَا** ما کردانیدیم آتش را **تَذْكِرَةً** یاد کردی چون
ببینند آتش دوزخ یاد کنند یا از آن تبصره ساختیم تا اهل بصیرت دانند که هر که قادر است بر احداث آتش از درخت سبز و تر
با وجود مایی درو که بکیفیت ضد آتش است تعالی شانه قادر بود بر تازه ساختن نهال وجود انسان بعد از خشکی و پژمردکی
آن **وَمَتَاعًا** وما ساختیم آتش را برخوردار یعنی سبب نفع کردیم **لِلْمُقْوِينَ** مر مسافران و مقیما زرا کمنا کرد بذکر
احد الضدین چنانکه مر اسبیل تقیکم الحر **فَسَبِّحْ** پس تسبیح کوی **بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ** بنام پروردکار بزرک تو و او را
بپاکی یاد کن **فَلَا أُقْسِمُ** پس سوکند یاد میکنم **بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ** بمواقع نجوم ترابی یعنی اوقات نزول آن یا مغارب نجوم و ساقط
آن صاحب کشاف فرموده که تخصیص مغارب بجهت آنست که غروب دلیل زوال است و بر وجود اثر استدلال توان کرد
بر وجود موثری که تا نبای تغیر زوال نیست یا بمطلع کواکب یا بمجاری آن و در عین المعانی آورده که مراد مساجد صحابه و منابر ایشانست
که منابه نجوم اند کما قال صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم یا منازل نجوم که بروج اسمانست کما فی قوله تعالی والسماء ذات
البروج یا انتهای نجوم که ما مور برجم شیاطین شدند و آن وقت مولود حضرت رسالت بود صلی الله علیه وسلم و هنگام بعثت
او و امام زاهد رحمة الله تعالی فرموده که مراد نجوم قرآنست و مرتبه آن دل متعدد سید پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر چند دل مطهر او
یکی بود اما نجوم ترتیب بسیار بود هر نجمی را موقعی و قرا امام حمزه و کسائی رحمها الله تعالی که بموقع نجوم خوانده اند مرتیل این
قوله است و تعدد قرآن بر قلب مبارک و جی بعض نزل به الروح الامین علی قلبک ثابت شده **وَإِنَّهُ** و بدرستی که آنچه خدای
بدو سوکند خورد **لَقَسَمٌ** سوکندیست **لَوْ تَعْلَمُونَ** اگر دانید **عَظِيمٌ** بزرک و معین جواب قسم چیست

انه

إِنَّهُ بدرستی که آنچه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر شما میخواند **لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ** هر آینه قرآنیست بزرکوار و بسیار نفع
چه مشتمل است بر اصول علوی که در باب مصالح معاش و معاد بکار آید یا کرامی است نزد خدای و بدانکه و مومنان یا حافظ و قاری
او مکرم و معزز است و این قرآن نوشته است **فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ** در کتاب پوشیده و نکاه داشته شده نزدیک خدای یعنی
در لوح محفوظ **لَا يَمَسُّهُ** نساید لوح را یعنی مطلع نشود بر آنچه در وی بستر **إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ** مکر پاکیزکان یعنی ملائکه که مطهرند
از کدورات اوصاف بدنیه کلبی رحمه الله تعالی میکوید که مراد سفره اند و کرام برره و بعضی ضمیر عاید بقرآن دارند و مراد مصحف
یعنی مس نکنند مصحف را مکر پاک شدکان از احداث ظاهر این نفی است و معنی آن نهی جنب و محدث یا بد که مس مصحف نکنند فقهای
رحمها مالکی و شافعی محدث و حایض و جنب را نجویز نمیکنند حمل مصحف و مس آن و حایض را چنانکه کویند محدث و جنب را
روا است حمل مصحف و مس آن و حایض را نه و نزد امام اعظم نشاید محدث و جنب و حایض و نفسا را مس مصحف مکر بغلاف
منفصل از وی و در زواهد مذکور است که جنب و حایض را بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی جایز است کتابت قرآن وقتی که لوح بر زمین
بوده بر کنار و نزد محمد رحمه الله تعالی بهیچ وجه روا نیست و بعضی مس را حمل بر قرائت کرده اند و از ابن عمر منقول است که
دوست بندم انست که قرآن نخواند کسی مکر آنکه طاهر باشد محمد بن فضل رحمه الله تعالی فرموده که مراد از ین طهارت
توحید است یعنی باید که غیر موحد کسی قرآن نخواند و ابن عباس رضی الله عنهما نهی میکرده از آنکه یهود و نصاری را تمکین دهند
از قرائت قرآن و محققان کفته اند مراد از مس اعتقاد است یعنی معتقد نباشد قرآن را مکر جمعی که پاکیزه شده باشند بدل و نوعی
از لوث خذلان یا علم بدان یا نفس یا تاویل آن نرسند الا اینها که سر ایشان پاک باشد و جنید قدس سره فرموده که پاکی سر
یعنی ما سوی الله است حکیم سنائی روح الله روحه فرموده **شعر** جمال حضرت قرآن نقاب آنکه براندازد که دار الملک معنی
را مجرد بیند از غوغا و در بحر الحقایق آورده که مکاشف نشود با سرار قرآن مکر کسی که پاکیزه کردد از لوث توهم غیر و بغیرت
و برسد بمقام شهود حق در مرایای خلق و شهود خلق در مرایای حق و این معنی میسر نشود جز بفنای شاهد و شهود در
مشهود **بیت** چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف حادث انکلیم **تَنْزِيلٌ** قرآن فرو فرستاده شده است
مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ شمای اهل مکه نا کرویده اید یا مداهنه کنندکان یا منکران **أَفَبِهَٰذَا الْحَدِيثِ** ... **وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ** روزی
یعنی بهره خود را از قرآن **أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ** آنکه تکذیب کنید سر ورا یا میکردانید شکر روزی خود را که نسبت باران با نوا
کنید و این تکذیب سخن خدا است **فَلَوْلَا** پس چرا نه **إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ** چون برسد روح بحنجره کلو
در وقت مرک **وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ** و شما آن هنکام **تَنْظُرُونَ** مینکرید بمیت **وَنَحْنُ أَقْرَبُ** و ما نزدیکتریم **إِلَيْهِ** بدان
محتضر **مِنْكُمْ** از شما **وَلَٰكِنْ لَا تُبْصِرُونَ** و لیکن شما نمی بینید و نمیدانید و آن قرب بعلم و قدرت و تصرف است **فَلَوْلَا**
إِنْ كُنْتُمْ پس چرا نه اکر هستید شما **غَيْرَ مَدِينِينَ** غیر جزا داده شدکان در قیامت **تَرْجِعُونَهَا** باز کردانید
روح را بجسد **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** اکر هستید راست کویان ملخص آیه آنست که اکر شما در انکار حشر و جزا راست میکویید پس

چرا باز نمیگردانید روح را بتن و مینی که بحلق رسیده باشد فَأَمَّا إِنْ كَانَ پس اگر باشد متوفی مِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیک کردانیده
شدگان بدرگاه ربانی یعنی از سابقان بود فَرَوْحٌ پس مر او راست راحت یا رحمت یا آسانی یا خلود از غم یا مغفرت یا فرح و اینها
در قبر بود یا در روز قیامت وَرَيْحَانٌ و روزیی جاودانی یا بوی خوش با تحیت ملائکه یا ریحان مشموم و اینها در بهشت
باشد وَجَنَّتُ نَعِيمٍ و دیگر او راست بوستان پر نعمت وَأَمَّا إِنْ كَانَ اما اگر باشد از وفات کرده مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ از
اصحاب دست راست فَسَلَامٌ لَكَ پس سلامت مر تراست ای کسی که هستی مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ از اصحاب یمین و اشهر آنست
که سلام بر تو ای محمد از اصحاب یمین که برادران تو اند یا آنکه سلامت باد ترا از ایشان یعنی شاد شو که ایشان سالمند از همه
آفتها وَأَمَّا إِنْ كَانَ و اما اگر باشد مرده مِنَ الْمُكَذِّبِينَ از تکذیب کنندگان مرخدای را و رسول را الضَّالِّينَ
گمراهان از طریق حق فَنُزُلٌ پس مر او راست پیش کش در قبر مِنْ حَمِيمٍ از آب گرم کرده در دوزخ یا دود آتش
دوزخ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ و در آوردن روز قیامت در آتش سوزان إِنَّ هَذَا بدرستی که آنچه کفته شد در شان
این سه گروه لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ هر آینه آن حق یقین است یعنی راست و درست و بیگمان فَسَبِّحْ پس تسبیح گوی
بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردگار خویش یعنی تنزیه کن او را بذکر نام خجسته فرجام او از آنچه لایق عظمت و کبریای
او نباشد یا نماز کذار بذکر پروردگار خود قولی آنست که بگوی سبحان ربی العظیم و در خبر آمده که بعد از نزول این آیه حضرت
رسالت پناه علیه صلوات الله فرمود که اجعلوها فی رکوعکم

سورة الحدید بسم الله الرحمن الرحیم

سَبَّحَ لِلَّهِ نماز کذارد و پاکی کرد مرخدای را مَا فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست از ملائکه وَالْأَرْضِ و هر که
در زمین است از مؤمنان و اشهر آنست که تسبیح گفت مرخدای را و بپاکی یاد کرد آنچه در آسمانهاست از ملک و ستاره و مهر و ماه
و جز آن و آنچه در زمین است از حیوان و جماد و نبات و غیر آن پس تسبیح عام باشد فی کل ما خلق الله اما زبان بعض تسبیح گوید
و ظلال بعض سجده برد کما قال الله تعالی و ظلالهم بالغدو و الاصال وَهُوَ الْعَزِيزُ و خدای تعالی غالبست بر هرچه خواهد الْحَكِيمُ
دانا بهرچه نماید لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمان و زمین که موجد آنست و متصرف در آن يُحْيِي زنده
میکند اند وَيُمِيتُ و میمیراند در دنیا وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیز از اماته و احیا قَدِيرٌ تواناست هُوَ الْأَوَّلُ اوست
پیش از همه اشیا اولی او را بی ابتدا [illegible] آخر او آخری بی انتها [illegible] بود تعبود اینچه بلند است و پست بابتدای
این نیز بنا شد که هست وَالظَّاهِرُ آشکار وجود او بکثرت دلایل وَالْبَاطِنُ و پنهان حقیقت ذات او از تعقل هر عاقل
مفسران و مذکران و محققان در این آیه از حد و حصر افزون سخن کرده و بشرحی تمام و بسطی لا کلام در جواهر التفسیر ثبت یافته
اینجا بدو قول اکتفا میرود صاحب کشف الاسرار فرموده که زبان رحمت از روی اشارت میگوید ای آدمی خلق عالم در حق
تو چهار طایفه اند اول گروهی که در اول حال ترا بکار آیند چون پدر و مادر دوم جمعی که در آخر زندگانی دست گیرند چون
اولاد و احفاد سیوم زمره که آشکارا با تو باشند چون دوستان و یاران چهارم فرقه که با تو پنهان معاش کنند چون زنان و کنیزان

رب

رب العالمین نیکو بد اعتقاد بر اینها مکن و کار ساز خود ایشانرا مپندار که اول منم ترا از عدم بوجود آوردم آخر منم بازگشت تو
خواهد بود ظاهر منم صورت تو نیکو بستم و وجهی بیاراستم باطن منم سرایر حقایق در دل تو ودیعت نهادم بیت اول و آخر
تو یکیست حدوث و قدم ظاهر و باطن تو یکی چیست وجود و عدم دوم در بحر الحقایق آورده که اول است در عین آخریت و آخر است در عین
اولیت و بر همین منوال [illegible] ظاهر است در عین باطنیت و باطن است در عین ظاهریت شیخ ابو سعید خراز را پرسیدند که خدا را بچه شناختی
با نکه میان اضداد جمع کرد الا از حیثیت واحده و اعتبار واحد در آن واحد اولی و هم در اول آخری باطنی و هم در آن دم ظاهری بیت
تو محیطی بهمه اند رصفات تو همه پاکی و مستغنی بذات وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او بهمه چیزها داناست اول و آخر نزد علم او مساوی
است و ظاهر و باطن بنسبت دانش او یکسان هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ اوست آنکه بیافرید آسمان و زمین را بقدرت کامله
فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز تا ملائکه مشاهده کنند حدوث انها را چیزی پس از چیزی ثُمَّ اسْتَوَى پس قصد کرد
عَلَى الْعَرْشِ بتدبیر عرش و اجراء امور متعلقه بدو یعنی تفرد التدبیر يَعْلَمُ میداند مَا يَلِجُ آنچه در آید
فِي الْأَرْضِ در زمین چون تخمی بکارند و قطرات باران و گنجها و اموات وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا و میداند آنچه بیرون می آید از زمین
چون نباتات و معدنیات و برخی اند دفائن در دنیا و بعضی کنوز و اموات در آخرت وَمَا يَنْزِلُ و میداند آنچه فرود آید مِنَ
السَّمَاءِ از آسمان چون باران و برف و تگرگ و ملائکه و احکام وَمَا يَعْرُجُ و آنچه بالا رود در آید فِيهَا در آسمان چون
اعمال و دعوات و ملائکه که عملهای بندگان مینویسند وَهُوَ مَعَكُمْ و خدای با شماست بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت
خصوصا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ هرجا که باشید یعنی معیت علم و قدرت بهیچ حال از شما منفک نباشد و این معیت بعقل مفهوم نگردد بلکه ذوقی
آن بکشف دریابد بیت اینجا معیت بی تکیف در میان نی زمان دارد حین زونه مکان وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما
میکنید بَصِيرٌ بیناست و بان جزا خواهد داد لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست حکم کذاری و فرمان روایی در آسمانها
و زمینها تکرار این کلام بجهت آنست که اول تعلق با بدا دارد و ثانی باعاده چنانچه میفرماید وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای تعالی
تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز کردیده شود عواقب کارها يُولِجُ اللَّيْلَ در آرد شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی از زمان
شب در روز افزاید وَيُولِجُ النَّهَارَ و در آرد روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی از زمان روز در شب زیاده کند باختلاف
فصول اربعه وَهُوَ عَلِيمٌ و او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در دلها پوشیده است آمِنُوا بگروید ای کافران
بِاللَّهِ بخدای و او را یکانه دانید وَرَسُولِهِ و بفرستاده او که محمد است صلی الله علیه و سلم و تصدیق وی نمایید وَأَنْفِقُوا
و نفقه کنید مِمَّا جَعَلَكُمْ از مالها که کردانیده است شما را مُسْتَخْلَفِينَ خلفای کذشتگان فِيهِ در آن یعنی از آن مالها که
در دست دیگران بوده و بعد از فوت ایشان بشما رسیده در راه خدا بذل کنید فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه کرویده اند
بخدا و رسول مِنْكُمْ از شما وَأَنْفَقُوا و نفقه کردند مال خود را بزکوة و جهاد و سایر خیرات لَهُمْ مر ایشانراست
أَجْرٌ كَبِيرٌ مزدی بزرگ و ثوابی عظیم که جنت و نعیم است وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ و چیست شما را که ایمان نمی آرید بِاللَّهِ بخدای

او معترف نمیشوید والرسول وحال انکه پیغمبر فرستاده اوست یدعوکم یعنی اند شما را بحجت و برهان لتؤمنوا تا ایمان آرید
بربکم بپروردگار خویش وقد اخذ و بدرستی که فرا گرفت خدای میثاقکم پیمان شما را در روز الست بر اقرار
بربوبیت و نفی شرک ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما مؤمنین باور دارید که آن روز میثاق را هو الذی ینزل او وست
آن خداوندی که فرو فرستد علی عبده بر بندهٔ خود که محمد است صلی الله علیه و سلم آیات بینات آیتهای روشن
یعنی قرآن با معجزات هویدا لیخرجکم تا بیرون آرد شما را خدای بقرآن یا پیغمبر بدعوت من الظلمات از تاریکیهای
کفر الی النور بروشنی ایمان یا از جهل بعلم و از ضلالت بهدایت و از مخالفت بموافقت و در نفحات آورده که از ظلمات
حجاب بنور تجلی وان الله و بدرستی که خدای بکم بشما لرؤف مهربانست که قرآن میفرستد رحیم بخشاینده است
که رسول را بدعوت میفرماید وما لکم و چیست شما را وجه فایده‌ای ببینید وجه عذر دارید ان لا تنفقوا در آنکه نفقه
نکنید مالهای خود را فی سبیل الله در راه خدای ولله وحال آنکه مر خدایراست میراث السموات میراث آسمانها و زمین
بعنی هرچه در آسمان و زمین است بعد از فناء اهالی آن بوی باز خواهد گشت و اوست وارث همه و لیکن خلق در آن تصرف
میکنند و در [illegible] دست بتصرف دیگران گذاشته شده بحق سبحانه باز گردد و در بن کلام ترغیب بنفقه کردن یعنی چون دانستید
که این اموال در دست شما باقی نخواهد ماند باری فرمان خدای در راه او نگاه دارید و برای خود از آن ذخیرهٔ آخرت بر دارید
لا یستوی برابر نیست منکم از شما ای مؤمنان من انفق هرکه نفقه کند من قبل الفتح پیش از فتح مکه که اهل
اسلام بی برگ و نوا اند وقاتل و کارزار کند با دشمنان خدا و رسول باکسی که انفاق نماید و داعیهٔ قتال دارد بعد از فتح چه
در آن وقت مال بسیار خواهد بود و چندان بانفاق و مقاتله احتیاج نخواهد افتاد اولئک آن گروه منفقان و مقاتلان
قبل الفتح اعظم بزرگترند درجة از روی درجه و مرتبه من الذین انفقوا از آنکه نفقه کنند من بعد پس از
فتح وقاتلوا و کارزار کنند وکلا وعد الله الحسنی و همه را که نفقه و قتال میکنند پیش از فتح و پس از آن وعده
کرده است خدای بهشت اما درجات ایشان متفاوت باشد والله و خدای بما تعملون بانچه میکنید از نفقه و قتال
باخلاص یا ریا خبیر داناست اکثر مفسران برآنند که این در شان ابوبکر صدیق است که اول کسی که ایمان آورد و نفقه کرد
و با کفار مخاصمه نمود او بود و اشارت برین معنی در صفت وی گفته اند نظم صاحب قدم مقام تجرید سر دفتر جمله اهل
توحید در جمع مفسران صادق حقا که جزاء بود صادق من ذا الذی کیست آنکسی که او یقرض الله وام دهد خدای را یعنی نفقه
کند مال خود را بامید عوض بآن ماند که قرض میدهد (چه طالب عوض) قرضا حسنا وام دادنی نیکو یعنی بطیب نفس و باخلاص فیضاعفه
تا بیاده کرد الله جزاء قرض او را له برای او یعنی جزاء او را مضاعف سازد وله و مر او را بود اجر کریم مزدی
گرامی که بهشت است یوم تری المؤمنین یاد کن روزی را که بینی مردان گرویده والمؤمنات و زنان مؤمنه را بر صراط
و در آن دم یسعی میرود شتابان نورهم روشنی توحید ایشان بین ایدیهم از پیش ایشان تا با ساحت میکنند

والارض

وبایمانهم

وبایمانهم و از جانبهای راست ایشان تا ایشان را تعریف میکند از ابن مسعود رضی الله عنه منقول است که نوری بهر کس بقدر
عمل وی بود یکی نور او چندانی باشد تا عدن و از آن دیگر برابر کوهی و یکی را بقدر آن نخلی و ادنی نوری آن بود که صاحبش موضع
قدم خود را ببیند باری هیچ مومنی بی نور نباشد و گویند فرشتگان مر ایشان را بشریکم الیوم مژده شما امروز جنات
دخول است در بوستانها که میرسد تجری میرود من تحتها الانهار از زیر منازل و اشجار آن جویها و باشید شما
خالدین فیها جاوید در آن ذلک و این بشری بجهت جاوید هو الفوز العظیم او رستگاری بزرگ است
که از همه اهوال قیامت ایمن شده بلقای ذوالجلال میرسد و دیدار ملک متعالی می بینند ع هذا رجان تقدس ندای دیدار رشت
ابو امامه رضی الله عنه فرمود که مومنان را بصراط نور دهند و کافر و منافق را نی روشنی بگذارند و مؤمنان هرگاه روی باز
پس میکنند همه صراط روشن بینند پس منافقان از ایشان التماس نور کنند و بدیشان نرسد کما قال تعالی یوم یقول
المنافقون یاد کن آن روز را که گویند مردان منافق والمنافقات و زنان منافقه للذین آمنوا مر آنان را که گرویده‌اند
یعنی اهل نور را التماس کنند که شما انظرونا نظر کنید بما نقتبس تا بگیریم روشنی من نورکم از نور شما
چون بما نگرند بلی قیل ارجعوا گفته شود یعنی گویند مؤمنان یا ملائکه منافقان را که باز گردید وراءکم باز پس خویش
یعنی بدنیا روید فالتمسوا نورا پس بجوئید روشنی را که در حشر کسب نور نتوان کرد و از دنیا با خود باید آورد نظم
کار اینجا کن که تشویش است در محشر بسی آب از اینجا بر که در عقبی بسی شور بلاست منافقان فهم آن معنی نکرده بصوب آنکه
نور در عقب ایشان است روی باز پس کنند فضرب پس زده شود یعنی ملائکه بحکم الهی بزنند بینهم میان منافقان
و مؤمنان بسور دیواری بزرگ چون باره شهری له باب مر آن دیوار را دری باشد که مومنان بدان در آیند باطنه
باطن سور یعنی داخل آنکه مؤمنان درونی اند فیه الرحمة در وی رحمت بود زیرا که نزدیک بهشت است
وظاهره و ظاهر سور یعنی خارج او من قبله العذاب از پیش آنکه طرف منافقانست عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخ
است اما منافقان چون باز پس نگرند و نور نه بینند باز متوجه مؤمنان شوند دیواری ببینند میان خود و ایشان حاجز شده آن
دیوار [illegible] مؤمنان مشاهده نمایند که خرامان خرامان متوجه ریاض جنانند ینادونهم بخوانند ایشان را از پس دیوار و گویند
ای مومنان الم نکن آیا نبودیم ما معکم با شما در دنیا بجماعت شما نماز میگذاردیم و بموافقت شما روزه میداشتیم
قالوا بلی گویند مؤمنان بلی که بظاهر با ما بودید ولکنکم و لیکن شما فتنتم انفسکم در فتنه افکندید
نفسهای خود را بسبب نفاق و لذات معاصی چشیدید تا سزاوار عقوبت گشتید وتربصتم و انتظار کشیدید در حق پیغمبر
وارتبتم و شک آوردید در نبوت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم وغرتکم الامانی و بفریفت شما را آرزوهای
شما یعنی املهای دور و دراز در پیش گرفتید حتی جاء امر الله تا وقتی که بیامد فرمان خدای بقبض روح شما و
غرکم بالله و فریب داد شما را بخدای الغرور شیطان فریبنده یاد ننمایید فالیوم پس امروز لا

يُؤْخَذُ فدا كرفته نشود مِنكُم از شما اي منافقان فِدْيَةٌ چيزي كه نداي خود كنيد تا از عذاب برهيد وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا و نه كيرند فدا نيز از آنكه كافر بوده اند مَأْوَاكُمُ النَّارُ جاي شما و ايشان دوزخ بود هِيَ مَوْلَاكُمْ آتش دوزخ اولي تراست بشما وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتي است آتش دوزخ آورده اند كه مؤمنان در مكه كه فقر و فاقه بجدي تمام قواعد طاعت را تمهيد ميكردند بعد از هجرت كه مال بدست آمد و نعمت بر ايشان فراخ شد آثار فتور در وظايف عبادات ظاهر گشت آيه آمد كه أَلَمْ يَأْنِ آيا وقت نيامد لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را كه گرويده اند أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ آنكه بترسد و نرم شود دلهاي ايشان لِذِكْرِ اللَّهِ براي ياد كردن خداي وَمَا نَزَلَ و براي آنچه فرو فرستاده خداي مِنَ الْحَقِّ از كلام حق قولي آنست كه مزاح و مضاحكه در ميان صحابه بسيار شد و اين آيه نازل شد يا صحابه التماس موعظه كردند و اين كلام فرود آمد وجهي كه بند نزول آيه در شان منافقان است ميفرمايد وقت نيامد آنها را كه ايمان آورده اند بزبان كه دل ايشان تن در كار كرده و اخلاص را شعار خود سازند وَلَا يَكُونُوا و نباشند اين مؤمنان كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مانند آنانكه ايشانرا كتاب داده اند مِن قَبْلُ پيش از اين يعني جهت يهود و نصارى نباشند كه ايشانرا توريه و انجيل داده اند فَطَالَ پس دراز شد عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ بر ايشان زمان يعني عمر دراز يافتند و امل دور پيش كرفتند فَقَسَتْ پس سخت شد قُلُوبُهُمْ دلهاي ايشان و در دل خشوع نماند وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ و بسياري از ايشان فَاسِقُونَ خارجند از دين خود و تارك اند مر احكام كتاب خود را از غرط فسق و كفته اند نتيجه سختي دل غفلت است و نشانه نرمي توجه بطاعت. **نظم** دلي كز نور معني نيست روشن *** بخوانش دل كه آن سنگ است و آهن *** تو طي كن كه دل غفلت زنگ دارد *** از آن دل سنگ آهن ننگ دارد اعْلَمُوا بدانيد اي منكران بعث أَنَّ اللَّهَ آنكه خداي يُحْيِي الْأَرْضَ زنده ميكرداند زمين را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگي و افسردگي آن ببهار نو و سبزه زنده خواهد ساخت اموات را قَدْ بَيَّنَّا بدرستي كه روشن كرديم لَكُمُ الْآيَاتِ براي شما نشانهاي قدرت را لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شايد كه شما عقل خود را استدلال بكار بريد إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ بدرستي كه مردان باور دارنده وَالْمُصَّدِّقَاتِ و زنان تصديق كننده كه قول خدا و رسول را راست دانستند و بعضي بتشديد بخوانند يعني مردان و زنان صدقه دهنده وَأَقْرَضُوا اللَّهَ و حال آنكه وام داده اند خداي را قَرْضًا حَسَنًا وام دادن نيكو يعني از اطيب اموال يُضَاعَفُ زيادت كرده شود لَهُمْ مر ايشانرا از ده تا هفتصد زياده وَلَهُمْ و مر ايشانراست أَجْرٌ كَرِيمٌ مزدي كرامي و پاداشي بزرگوار يعني بهشت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانكه گرويده اند بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ بخداي و فرستادگان او و شك نياورده در اخبار و احكام ايشان أُولَئِكَ آن گروه هُمُ الصِّدِّيقُونَ ايشان صديقانند يعني بسيار راست گويان وَالشُّهَدَاءُ و گواهانند روز قيامت عِندَ رَبِّهِمْ نزديك پروردگار خود بر انبيا وام ايشان و بقولي بعضي والشهداء را مبتدا دانند معني آيت آنست كه آنها كه شهيد شده اند در راه حق نزديك وي اند در درجات لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ايشانراست مزد ايشان كه وعده كرديم وَنُورُهُمْ و نور ايشان كه روز حشر با ايشان بود

وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانكه بپوشيدند حق را و انكار نبوت پيغمبران كردند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تكذيب كردند آيتهاي ما كه بر محمد صلى الله عليه و سلم فرو فرستاده ايم أُولَئِكَ آن گروه أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخند اعْلَمُوا بدانيد اي طالبان دنيا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا آنكه زندگاني اين سراي لَعِبٌ بازيچه ايست وَلَهْوٌ و بيهوده رنج كشيدن در طلب متاع او چون لعب كودكان است در بازيهاي بيحاصل **نظم** بازيچه ايست طفل فريب اين متاع دهر *** بي عقل مردمان كه بدان مبتلا شدند وَزِينَةٌ و ديگر آرايش است در طعام خوش گوار و ملابس نيكو و منازل دلكش و مراكب رهوار وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ و مفاخرت كردن ميان يكديگر بنسب عالي يا جاه تمام وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ و مباهات بر بسيار ماليها وَالْأَوْلَادِ و كثرت فرزندان و بدانيد كه اندك زماني را آن بازيچه بر طرف شود و لهو و فرح بغم و ترح مبدل گردد و زوال نشها از هم فرو ريزد و تفاخر و تكاثر چون شراره آتش نابود گردد پس مثل اينها در سرعت زوال و زود انتقال كَمَثَلِ غَيْثٍ همچو باراني است كه بر زمين تشنه بارد و تخمها كه دوست نمود بود و تمام كردد پس اندوه خوش آيد أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بشگفت آرد مزارعان را نَبَاتُهُ آنچه رسته باشد از باران ثُمَّ يَهِيجُ آنگه خشك گردد بيكي از آفات سماوي يا ارضي فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا پس به بيني آنرا كه زرد شده بعد از سبزي ثُمَّ يَكُونُ پس گردد بعد از زردي حُطَامًا درهم شكسته و كوفته و ريزه ريزه شده وَفِي الْآخِرَةِ و در آن سراي عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابي سخت است مر دشمنان خداي را كه همه عمر در طلب دنيا كذرانيده اند و از حق اعراض كرده اند وَمَغْفِرَةٌ و آمرزش مِّنَ اللَّهِ از خداي وَرِضْوَانٌ و خشنودي مر دوستان حق را كه در جست و جوي مولي ترك هر دو سراي كرده اند **نظم** اي طالب دنيا تو بيي منزوري *** وي مايل عقبي تو يكي مزدوري *** وي آنكه زميد هر دو عالم دوري *** تو طالب نوري بلكه عين النوري وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نيست زندگاني دنيا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر متاعي كه بفريبد و باقي نماند و اين متاع غرور نسبت بكسي است كه دنيا را بدست افزار حصول نعيم آخروي نسازد و از مستلذات نفس و هوا بكار آن سراي نپردازد اما اگر صاحب دولتي را مدد توفيق روزكار شده باسباب دنيوي در تحصيل مقاصد عقبي سعي نمايد و آن مراضي رباني بجهد بر دارد نسبت او متاع سرورست نه متاع غرور نعم المال الصالح للرجل الصالح **بيت** مال را كز بهر حق باشي حمول *** نعم مال صالح گفته رسول سَابِقُوا پيشي كيريد و بشتابيد إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ بسوي موجباتي واقع مِّن رَّبِّكُمْ از پروردگار شما و موجب مغفرت توبه است يا استغفار يا اداي فرايض يا روزه يا صدقه يا جهاد يا تكبير اول يا حضور جماعت و بقولي رحمه الله گفته كه وسيلت متابعت حضرت رسالت سنبط است صلى الله عليه و سلم پس حق بجا نه ميفرمايد كه شتاب نماييد بمتابعت او كه سبب آمرزش است وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا و پيشي كيريد در رفتن ببهشتي كه پهناي آن كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ مانند آسمان و زمين است بر طي كه همه را صحايف رقيق سازند و بيكديگر وصل كنند أُعِدَّتْ آماده كرده شده است آن بهشت لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ براي كساني كه گرويده اند بخداي وَرُسُلِهِ و به پيغمبران او ذَٰلِكَ اين كرويدن

یعنی توفیق بران فضل الله فضل خدای است و کرم او یؤتیه میدهد بعنایت خود من یشاء هر کرا بخواهد
والله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرگ است بر مؤمنان هم در دنیا بتوفیق ایمان و هم در آخرت بمغفرت و رضوان
ما اصاب نرسد و نخواهد رسید من مصیبة هیچ رسنده از غم و مصائب فی الارض در زمین چون قحط و گرانی
و نقصان مال و زرع و میوه و حیوان ولا فی انفسکم و نه در نفسهای شما چون بیماری و ضعف و نقص و موت اولاد و عزات
الا فی کتاب مگر آنکه نوشته شده است در لوح محفوظ من قبل ان نبرأها پیش از آنکه بیافرینیم آن مصیبت را یا زمین
را یا نفسهای شما را ان ذلک بدرستی که ثبت مقدرات بر لوح با وجود بسیاری آن علی الله یسیر بر خدای آسان است
در ازل این حکم فرموده و از روی رأفت جهت آنکه در نفس قرار گیرد و دانند که احکام ازلی شده و تغییر نپذیرد که اینها بر
شما نوشته ام لکیلا تأسوا تا شما اندوهگین نشوید و غم نخورید علی ما فاتکم بر آنچه فوت شد از مال و صحت و عافیت
و صحت ولا تفرحوا و شادمان نگردید بما آتاکم بانچه داد مر شما را از متاع دنیا اخبار است بمعنی نهی یعنی از ادبار
دنیا ملول و از اقبال آن مسرور نشوید که نه ابرا قرار است و نه مدار است کرده دهید شادی مکنید و رفوت شود غم مخورید
و از مرتضی علی رضی الله عنه منقول است که هر که بدین آیة کار کند هر آینه فرا گیرد زهد را بهر دو طرف یعنی زاهد تام باشد
و چه زیبا گفته نظم مال اربود و نعمت مشو شاد از آن ور رفت شود مشو فریاد از آن پند بست پسند بهره مکن
یاد از آن تا دینی دینت شود آباد از آن والله لا یحب و خدای دوست ندارد کل مختال فخور هر متکبر را بسبب
دنیا بر دیگر تطاول کند تازنده بدنیا و فخر کننده بدان بر کافران اوراد پس صفت ایشان میکند و میفرماید الذین
یبخلون مختال و فخور آنانند که با وجود دنیا داری و جمیع اسباب آن بخل کنند و مال خود را در راه خدا صرف نمایند
ویأمرون الناس و با وجود بخل خود امر کنند مردمان را بالبخل به بخیلی کردن در بیان آورده که بقول جمعی مراد ازین آیة
یهود اند که بخل کردند بدانچه نزدیک ایشان بود از علم بصفات و احوال حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و آنرا بپوشیدند
و دیگران را بکتمان آن امر فرمودند ومن یتول و هر که روی بگرداند از انفاق مال از ایمان بمحمد صلوات الله وسلامه علیه فان
الله پس بدرستی که خدای هو الغنی اوست بی نیاز از وی و از انفاق او الحمید ستوده در ذات و
صفات که اعراض و تولی اعدای دین او را ضرر نکند لقد ارسلنا بدرستی که فرستادیم رسلنا فرستادگان خود یعنی
ملائکه را به پیغمبران بالبینات بحجتهای روشن که معجزاتست یا بزهیهای واضح وانزلنا و فرو فرستادیم معهم
الکتاب با ایشان کتابهای که متضمن مصالح دینی و دنیاوی بود والمیزان و منزل کردانیدیم با ایشان ترازو را
لیقوم الناس تا قایم شوند مردمان بالقسط بعدل یعنی تسویه حقوق کنند بدان میان یکدیگر بوقت معاملات و
انزال میزان در زمان نوح علی نبینا و علیه السلام بوده و گفته اند مراد انزال اوست و امر بساختن آن وانزلنا الحدید و فرستادیم
آهن را با آدم علیه السلام ما وردی فرموده که چون آدم علیه السلام از بهشت بدنیا آمد سه وصله از آهن با وی همراه
[margin] وگفته مراد اسباب انزال است

بود انبور و پتک و سندان در معالم آورده که خدای جهان جز با برکت از آسمان بزمین فرستاده آب و آتش و نمک و آهن فیه
در آهن باس شدید کارزار سخت است یعنی آلتها که در کارزار بکار آید از وی سازند خواه برای دفع دشمن چون سنان نیزه
و شمشیر و پیکان و خنجر و امثال آن و خواه برای حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و جز آن ومنافع للناس و در آهن سودها
است مردمان را چه قوام صناعات و حرف با آهن بسته است و هیچ حرفت نیست که آهن در وی دخل ندارد و نفع کلی خود آنست که کفار
از ترس شمشیر مسلمانان هراسانند و اهل اسلام در اکثر بلاد از ایشان ایمن پس حق سبحانه آهن فرستاده و با اعدای دین منهج
کرده و ترازو فرستاده تا معاملات و نفقه بر نهج راستی فیصل یابد و کتاب منزل کرد تا بدانند تا حق از باطل متمیز شود ولیعلم الله
تا به بیند خدای من ینصره آنکس که یاری دین او میکند ورسله و نصرت میدهد فرستادگان او را باستعمال اسلحه در جهاد
کفار مراد مؤمن است که یاری دهد پیغمبر را بالغیب بپوشیده یعنی وقتی که پیغمبر حاضر نباشد چه منافقان در حضور پیغمبر
صلی الله علیه وسلم مدد کاری مینمودند در غیبت یاری و هواداری نبودند ان الله قوی بدرستی که خدای تواناست بر اهلاک
دشمنان عزیز غالب است بر همه بحکم فرمان ولقد ارسلنا و بتحقیق ما فرستادیم نوحا نوح نجی را بنی بابل
وابرهیم و ابراهیم خلیل را بشرو دیار وجعلنا و ودیعت نهادیم فی ذریتهما در فرزندان ایشان النبوة پیغمبری
والکتاب و وحی کردیم بر ایشان کتابی که نامه دار ایشان بود فمنهم پس بعضی از آنها که انبیا بدیشان آمد مهتد
راه یافتگان اند یعنی ایمان آورده بکتاب و نبی وکثیر منهم و بسیاری از ایشان فاسقون بیرون رفتگانند از طریق
حق یعنی تکذیب کنند کتب و رسل ثم قفینا پس از پی در آوردیم علی آثارهم بر عقب نوح و ابراهیم و امم ایشان
برسلنا فرستادگان خود چنانچه بعد از نوح هود و صالح را علیهم السلام و پس از ابراهیم و اسحاق و یعقوب و یوسف را علیهم
السلام وقفینا و از پی در آوردیم این رسل را و تمام کردیم انبیا بنی اسرائیل را بعیسی ابن مریم بعیسی پسر مریم وآتیناه
الانجیل و عطا کردیم مر و را کتابی انجیل وجعلنا و افکندیم فی قلوب الذین اتبعوه در دلهای آنانکه پیروی کردند عیسی را
رأفة ورحمة مهربانی و بخشایش بر یکدیگر یعنی متابعان عیسی و خواص او بر یکدیگر مشفق و مهربان کردانیدیم ورهبانیة
و ایشان بنیاد کردند طریق رهبانیت را از پیش خود ابتدعوها نو در آوردند آنرا ما کتبناها ما فرض نکرده بودیم آنرا علیهم
بر ایشان و آنچنان بود که بعضی از امت عیسی علیه السلام بعد از رفع وی دست از احکام انجیل باز داشتند کافر شدند و بعضی بر ایمان
دین مانده از میان ایشان بکوهها بیرون رفتند و مشقتهای کلی و ریاضتهای عظیم از ترک مطعم و مشرب و لباس و نکاح اختیار نمودند
و بر ایشان فرض نبود الا ابتغاء رضوان الله لیکن بطلب خشنودی خدای رهبانیت پیش گرفتند فما رعوها پس رعایت
نکردند و نگاه نداشتند آنرا حق رعایتها چنانچه سزاوار نگاهداشت آن بود بلکه بتثلیث قایل گشتند و انکار محمد را صلی الله علیه
وسلم متلبس شدند و اندکی از ایشان از منهج متابعت مسیح انحراف نموده حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم دریافتند و بدولت اسلام
و شرف متابعت سید انام سرافراز شدند و حق سبحانه درباره ایشان میفرماید فآتینا الذین آمنوا منهم پس دادیم آنانرا که گرویدند

منهم از جملت رهبانان یعنی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اجرهم مزد ایشان که ثواب بسیار و کرامت بیشمار است وکثیر منهم وبسیاری ازیشان فاسقون بیرون امده اند از ایمان پس اهل کتاب را میکوید یا ایها الذین امنوا ای کسانی که ایمان اورده اید برسولان کذشته اتقوا الله بترسید از عذاب خدای وامنوا وبکروید برسوله بفرستاده او یعنی محمد صلی الله علیه وسلم یؤتکم تا بدهد شما را کفلین دو بهره من رحمته از بخشایش خود یکی برای ایمان بسایر انبیا ویجعل لکم وبدهد ومقرر کند از برای شما نورا تمشون به روشنی که بدان بعد بکذرید بر صراط ویغفر لکم وبیامرزد شما را والله غفور وخدای امرزنده است مومنان را رحیم مهربان بر ایشان اورده که یابید دو بهره از رحمت جمعی اهل کتاب ایمان اورده اند ناکس وبدکان ایشان بر کرویدکان حسد بردند ایة نازل شد که خدای ایشان را دو بخشش از رحمت وتوبه ومغفرت می بخشد لئلا یعلم اهل الکتاب تا بدانند اهل کتاب که نجیب من نکرویدند الا یقدرون بدرستی که قادر نشوند وتوانایی نیابند علی شیء بهیچ چیز من فضل الله از فضل خدای یعنی از کرامتها که برای ایشان مذکور شد هیچ چیز نیابند وبدایشان نرسند وان الفضل وبدرستی که فضل یعنی انعام ثواب وجزا بید الله بدست قدرت خداست یؤتیه عطا کند او را من یشاء هر کرا خواهد والله وخدای ذو الفضل العظیم خداوند فضل بزرکست یعنی نعمتی تمام که خواص وعام را فرا رسیده نظم فیض کرم رسانده از شرق تا بغرب خوان نعم نهاده از قاف تا بقاف هستند پیش ملک زوال تو بهره مند دارند نیک وبد بعطای تو اعتراف

الجزو الثامن والعشرون من اجزاء الثلثین سورة المجادلة بسم الله الرحمن الرحیم

اورده اند که روزی اوس بن صامت رضی الله عنه میل بخوله بنت ثعلبه که زوجة او بوده نموده خوله از ان استماع امتناع کرد واوس او را کفت انت علی کظهر امی واین را اظهار میکویند در جاهلیت طلاق بوده خوله بجناب نبوت مآب امده در باب استفتا نمود رسول خدای صلی الله علیه وسلم فرموده که تو بروی حرام شدی کفت یا رسول الله وی مرا طلاق نکرد کفت کمان میبرم که تو بروی حرام شدی خوله از جهت اطفال وخوردی ایشان ومفارقت انس دیرینه بغایت غمناک شده دیکر باره سخن پیغمبر صلی الله علیه وسلم باز کردانید همان جواب شنید روی نیاز باسمان کرده کفت اللهم انی اشکو الیک فی الحال ایة امد که قد سمع الله بتحقیق شنوده خدای قول التی تجادلک سخن ان زن که جدال کرد باتو فی زوجها در کار شوهر خود وتشتکی ونالهٔ کرد وشکایت خود برد الی الله بخدای والله یسمع وخدای بشنود تحاورکما باسخ دادن وسخن باز کردانیدن شما هر دو یعنی تو میکفتی بر وحرام شدی واو میکفت مرا طلاق نداده ان الله سمیع بدرستی که خدای شنواست اقوال بندکان را بصیر بیناست باحوال ایشان الذین یظاهرون انانکه ظهار کنند منکم از شما مردان من نسائهم از زنان خود وکویند پشت تو بر من چون پشت مادر منست ما هن نیستند ان زنان ایشان امهاتهم مادران ایشان یعنی بکفتن این کلمه زن کسی مادر او نشود ان امهاتهم نیستند مادران ایشان فی

الحقیقة الا اللائی ولدنهم مکر انزنان که بزادند ایشانرا وازواج نبی صلی الله علیه وسلم ومرضعات حکم مادر دارند وانهم لیقولون وبدرستی که مردان میکویند منکرا من القول ناشناخته ونادانسته سخنی وزورا ودروغی چه زن را چه مادر نباشد وان الله لعفو وبدرستی که خدای عفو کننده مرکناه توبه کنندکان را ازین قول غفور امرزنده مرایشانرا بایجاب کفارت وظهار تشبیه زوجه است یا انچه تعبیر کنند بان ازو چه تا تشبیه جزئی شایع ازو بعضوی که حرام باشد نظر مردم بدو از اعضای محارم او خواه نسبی وخواه رضاعی چنانچه کوید پشت تو بر من چون ظهر مادر منست یا سر تو یا نصف تو چون ظهر یا بطن یا فخذ یار اب خواهر یا عمه یا خاله منست وعلی هذا شوهر بدین کلمات مظاهر میشود والذین یظاهرون وانانکه مظاهر کنند من نسائهم از زنان خود ثم یعودون پس بازکردند لما قالوا به نقض انچه کفته اند یعنی عزم کنند بر وطی ان بمذهب امام اعظم یا امساک کنند مر او را بر زوجیت در عقب ظهار واکرچه لحظه باشد با امکان طلاق واین قول شافعی است رحمة الله یا وطی کنند بمذهب امام مالک ونزد یک وی عود بوطی باشد وبس وبر هر تقدیر کفارت باید داد وبیان کفارت اینست که چون کسی ظهار کند وعزم نماید بوطی او یا نکاه دارد بر زوجیت یا وطی کند فتحریر رقبة پس بروست ازاد کردن بنده خواه مومنه چه ذمیه وخواه خورد وخواه بزرک بقول امام اعظم امام شافعی کوید رقبه مومنه ازاد باید کرد من قبل ان یتماسا پیش از انکه مظاهر ومظاهر عنها مس کنند یکدیکر را وتمتع کیرند از هم وبعضی برانند که مس کنایت از جماع است وجماع مظاهره عنها حرام بود پیش از کفارت ذلکم این حکم که بکفارت مامور شدید ان توعظون به پند داده میشوید بان تا باز ایستید از تلفظ بچنین الفاظ والله بما تعملون وخدای بانچه شما میکنید خبیر داناست وپوشیده نمی ماند بر او فمن لم یجد بس هر که نیابد بنده یا بنده دارد وبخدمت او محتاج است یا او را ثمن بنده هست وبنفقه احتیاج دارد نقل کند بر روزه واین قول شافعی است وبمالک الزام اعتاق بنده میکند ونزد امام اعظم اکر بنده دارد ازادی باید کرد هرچند بخدمت او محتاج بود یا اکر ثمن بنده دارد وبنفقه محتاج است فصیام شهرین متتابعین پس بروست روزه دو ماه پی در پی که در میان ان افطار نکنند بی عذری واکر افطار کند یا ان مرض بود واکر عذری بدارد بد ان خلاف است واین روزه باید من قبل ان یتماسا پیش از انکه با یکدیکر رسند بمباشرت فمن لم یستطع پس هر که نتواند روزه داشتن فاطعام ستین مسکینا پس بروست طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نیم صاع از کندم وصاعی از سایر حبوب غاذیه وبمذهب امام شافعی از طعام باید داد ذلک این بیان تمام ظاهر شد یا این احکام مقرر کشت لتؤمنوا بالله تا تصدیق کنید مر خدای را ورسوله وپیغمبر او را بقبول اوامر ونواهی وتلک واین حکمها حدود الله حدهای خداست که ازان در نتوان کذشت وللکافرین ومر ناکرویدکان را که فرمان قبول نکنند عذاب الیم عذاب دردناکست در اخرت ان الذین بدرستی انانکه یحادون الله ورسوله مخالفت ودشمنی میکنند با خدای ورسول او یعنی از حدود

امر و نهی خدا و پیغامبر اند کبتوا خوار و نگونسار شوند کما کبت الذین همچنانکه خوار و ذلیل و رسوا شدند آنانکه من
قبلهم پیش از ایشان بودند از کفار مکذبه و قد انزلنا و بتحقیق فرستادیم ما آیات بینات آیتهای روشن
یعنی قرآن و معجزهای دلالت کننده بر صدق حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و للکافرین و مر کافران راست
بعد وقتی و زمانی عذاب مهین عذاب خوار کننده و رسوا سازنده و کنند اندر اینجا نیست چنین عذابی
در آخرت یوم یبعثهم الله یاد کن روزی را که برانگیزد حق سبحانه ایشان را از قبور جمیعا همه ایشان را
که یکی غیر مبعوث نماند فینبئهم پس خبر دهد ایشان را بما عملوا بانچه کرده باشند احصیه الله نگاه داشته
باشد خدای عمل ایشان را و نسوه و فراموش و ایشان فراموش کرده باشند و الله علی کل شیء و خدای بر همه چیز
از اعمال و اقوال و احوال بندگان شهید گواه است و مناسب آن مکافات خواهد فرمود و کسی که گواهی او را در تواند
کرد نظم حاکم از حکم دم نزند کن گواه نیست حاکم که خود گواه. بر در قصه مشکل است در کشاف آورده که روزی ربیعه
بن عمرو و حبیب برادر او با صفوان بن امیه حدیث میکردند یکی گفت ایا خدای میداند آنچه ما میگوئیم دیگری گفت
بعضی داند و بعضی را نداند ثالث گفت اگر بعضی را داند همه میداند زیرا که ما بین ندارد این دانستن آیت آمد الم تر
ان الله ایا نمیدانی ازانکه خدای یعلم ما فی السموات میداند آنچه در آسمانها است از نجوم و ملائکه و ارواح
و ما فی الارض و آنچه در زمین است از معادن و نباتات و حیوانات ما یکون من نجوی ثلثة نباشد از سه تن رازی
گویند با هم الا هو رابعهم مگر خدای چهارم ایشانست بعلم یعنی چهار میکند ایشان را از حیثیت آنکه نیز او ایشانست اطلاع
دارد بر سخن ایشان و لا خمسة و نه پنج راز گوی باشند الا هو سادسهم مگر او ششم ایشانست بدانش و ینست
یعنی ایشان را شش ساخته و لا ادنی من ذلک و نه کمتر باشد از سه عدد و لا اکثر و نه بیشتر از پنج تن الا هو معهم
مگر او با ایشانست بعلم اینما کانوا هرجا که باشند در اقطار سموات یا در نواحی زمین چه علم او با شیا قرب مکانی
نیست تا باختلاف امکنه تفاوت کند نظم این معیت در نیابد عقل و هوش زین معیت دم مزن بنشین خموش
قرب حق با بنده دوربست از قیاس برتر قیاس خودمنه از الیاس ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشان را بما عملوا
بانچه کرده اند در دنیا از برای تفضیح و تشهیر ایشان یوم القیمة روز رستخیز ان الله بکل شیء علیم بدرستی که خدای
بر همه چیز از کنار رها و کرد رها داناست و نسبت علم او به همه معلومات یکسانست حالات اهل آسمانرا چنان
داند که حالات زمین را علم او بخفیات امور بر آن وجه احاطه کند که بجلیات آن نظم نهان و آشکارا نزد وی یکسانست
بی علت نه این را زودتر بینی نه آن را دیرتر دانی در تفسیر امام زاهد رحمه الله تعالی آورده که جهودان و منافقان
عادت بود که چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم سریه فرستادی و خبر ایشان دیرتر آمدی بر سر راه مؤمنان باز دیگر
ایشان بنشستندی و با یکدیگر راز گفتندی و بگوشه چشم بدیشان که دران سریه کس داشتندی نگاه کردندی رمزی

بغمز میان آوردندی مؤمنان را گمان افتادی که مگر آن لشکر را کاری افتاده یا غایب اندوهناک شدندی این خبر بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید و ایشانرا نهی کرد دو سه روزی اجابت کردند و دیگر بهمان منوال تناجی آغاز نهادند آیت
آمد الم تر ایا نمی بینی و ننگری الی الذین بسوی آنانکه نهوا باز داشته شده اند عن النجوی از راز
گفتن با یکدیگر یعنی ایشانرا نهی کرده اند ثم یعودون پس باز میگردند لما نهوا عنه بدانچه
چیزی که نهی کرده شده بودند از آن و یتناجون راز میگویند از روی ستیزه بالاثم بانچه ایشانرا اثم
میاید از غیبت مؤمنان و العدوان و به بیداد هر اهل ایمان و اندوهناک ساختن ایشان و معصیت الرسول و
بنافرمانی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و باز ناداشتن کلام ایشان در معالم آورده که یهود نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم
وارد آمده گفتند السام علیک حضرت فرمود و علیکم و عائشه بشنود و گفت السام علیکم و لعنکم الله و غضب الله علیکم
آنحضرت فرمود که آهسته باش و نرم خوئی کن عائشه فرمود که یا رسول الله مگر نشنیدی که چه گفتند حضرت فرمود که
مگر تو نشنیدی که چه گفتم رد کردم سخن ایشان را بر ایشان و کلام من در باره ایشان مستجابست نه از ایشان در باره من
حق سبحانه آیت فرستاد که و اذا جاءوک و چون بیایند جهودان بسوی تو حیوک تحیت گویند ترا بما لم یحیک
با چیزی که تحیت نگفت ترا به الله بآن خدای یعنی خدای ترا نگفت و سلام علی عباده الذین اصطفی و ایشان میگویند
السام علیک بلغت یهود مرگ است یا قتل بشمشیر و یقولون و میگویند یهود فی انفسهم در میان یکدیگر لولا
یعذبنا الله چرا عذاب نمیکند خدای ما را بما نقول بانچه میگوئیم نسبت با پیغمبر او یعنی وی اگر نبی بودی
بایستی که بدین اهانت که بدو میرسانیم خدای ما را عذاب کردی حسبهم جهنم بس است ایشانرا دوزخ از برای
عذاب یصلونها در آیند بدان فبئس المصیر پس بد جایگاهی است دوزخ یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که
اذا تناجیتم چون راز گوئید با یکدیگر فلا تتناجوا پس راز مگوئید بالاثم بگناه و العدوان و بیداد و
معصیت الرسول و بنافرمانی رسول چنانچه منافقان و جهودان میکنند و تناجوا و راز گوئید بالبر بنیکو کاری
و التقوی و بپرهیزکاری و ترسکاری و اتقوا الله و بترسید از خدای در هر کاری که کنید الذی آنخدائی که
شما الیه تحشرون بسوی او جمع کرده خواهید شد و شمار بر کردارها جزا خواهد داد انما النجوی جز این نیست که
راز گفتن با ثم و عدوان من الشیطان از وسوسه شیطان است که در چشم وی آراید و بدان میدارد لیحزن الذین آمنوا
تا اندوهگین گرداند مؤمنان را و لیس بضارهم شیئا و نیست شیطان بتناجی او ضرر رساننده مؤمنان را بچیزی الا باذن
الله مگر بدستوری خدای یعنی بمشیت و قضای وی و علی الله و بر خدای و نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون
باید که توکل کنند مؤمنان و مهم خود با حق گذارند و از راز گفتن جهودان و منافقان حسابی برندارند که کارداری ایشانرا معطلی
و اختیار ایشانرا اعتباری نیست نظم دگر با سخن خصم تند گوی مگوی که اهل مجلس ما را از آن حسابی نیست جز اهل

بدر مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند وبعضی از اصحاب که ذاکر پیغمبر فرو گرفته بودند ایشانرا سلام کرده در بیان
مسجد بر پای استادند وکس ایشانرا جای نداد حضرت فرمود قم یا فلان وفلان وفلان ایشانرا برخاستند وجای با اهل
بدر کذاشتند منافقان مجال یافته درین باب آغاز کنایت وشکایت کردند آیه آمد یا أیها الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده
اذا قیل لکم چون گفته شود شمارا که جای فراخ کنید فی المجالس در مجلسها چون مجالس ذکر وتلاوت ونماز
فافسحوا پس جای کشاده کنید یکدیگر را یفسح الله لکم تا کشاده کند خدای مر شمارا در قبر یا در بهشت یا سعت بد
یا دلهای شمارا منشرح کرداند بازاله تضایق وتزاحم واذا قیل وچون گفته شود مر شمارا انشزوا که برخیزید
بر تر روید فانشزوا پس برخیزید در موضح آورده که جمعی در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم می نشستند چون
یکی را از ایشان بجهی بیرون طلبیدندی نخواستی که برخیزد این آیه آمد نازل شد ودر تفسیر ماوردی مذکورست که
چون گویند برخیزید بنماز جمعه یعنی ندا در دهند بشتابید یرفع الله تا بر دارد خدای تعالی درجها در بهشت
الذین آمنوا منکم آنانرا که گرویده اند از شما والذین اوتوا العلم وبرمیدارد آنانرا که داده شده علم یا ایمان درجات درجها
بالای درجات مومنانی که نه علم باشند زیرا که مومن عالم افضل است از مومن بی علم ودر کشف الاسرار آورده که از ابن
معروف رحمه الله مرویست که اوزاعی را رحمه الله در خواب دیدم گفتم مرا خبری ده از عملی که بهشت اعمال است تا
بدان تقرب کنم گفت هیچ درجه بلند تر از درجه علما ندیدم واز آن گذشته درجه اندوهناکان این خواب موافق آیه است
وعلمای دینرا درجات بلند است هم در دنیا بمرتبه وشرف وراثت انبیا علیهم السلام وهم در عقبی بفضل وقدرت
وقدر وموافقت با اصفیا از ابن مسعود رضی الله عنه منقول است که مومن عالم را برتر دارند درجهای بالاعین عالم که میان هر دو
درجه مقدار دویدن اسب تیز رو باشد شصت سال ودر حدیث ابی دارد مذکورست که فضل عالم بر عابد چون فضل ماه است
در شب که بدر باشد بر سایر کواکب مصابیح الانام بکل نقص هم العلماء ابناء الکلام والنعم ماقال نظم رفعت آدمی بعلم بود
هر کرا علم بیش رفعت بیش قیمتی هر کسی بدانش اوست سان افزون بعلم قیمت خویش والله بما تعملون وخدای بانچه شما
میکنید خبیر داناست درین بیم وامید ووعده ووعیدست آورده اند که مردمان بسیار تردد میکردند بحضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم ورازها با پیغمبر میگفتند وچیزها از هر نوع میپرسیدند تا مهم بدان مرتبه رسید که آنحضرت بتنگ آمد این آیه
آمد نازل شد یا أیها الذین آمنوا ای گروه مومنان اذا ناجیتم الرسول چون خواهید که راز گوئید با رسول فقدموا پس پیش
فرستید یعنی بدهید بین یدی نجواکم پیش از راز گفتن خود صدقة صدقه بمستحقان ذلک این صدقه دادن
قبل از نجوی خیر لکم بهترست مر شمارا زیرا که طاعت بیفزاید واطهر وپاکیزه تر برای آنکه گناهان محو کردد
فان لم تجدوا پس اگر نیابید چیزی که صدقه دهید فان الله غفور پس خدای آمرزنده است مر کسی را که
گناه کند یعنی بی صدقه راز گوید رحیم مهربانست بنده را تکلیف مالا یطاق ننماید در حیثیت که این منع ده شبانروز

زیرسیدی بعد از آن این منسوخ شد
قاامام زاهد رحمة الله علیه فرموده
که این حکم نازل شد وجزم

برداشت ومرتضی علی کرم الله وجهه دیناری از زر داشت آنرا باده درم کرد وهر روز یک درم صدقه دادی وبا رسول
صلی الله علیه وسلم راز گفتی وچیزها مرتضی علی رضی الله عنه کس بدان کار نکرد واین بجمله مناقب اوست وگویند این حکم
یکساعت از روز بیش نبود ومرتضی علی کرم الله وجهه این کار کرد پس آیه آمد أأشفقتم ایا بترسیدید ودشوار آمد
شمارا أن تقدموا آنکه به پیش بدهید بین یدی نجواکم پیش از راز گفتن صدقات فاذ لم تفعلوا پس چون
نکردید این کار را وتاب الله علیکم وباز گشت خدای بشما بتوبه یعنی درگذرانید از شما فاقیموا الصلوة پس بپای
دارید نماز فرض پنجه را وآتوا الزکوة وبدهید زکوة واجبه را واطیعوا الله ورسوله وفرمان برید خدای ورسول
اورا در همه حال که اینها تدارک وتلافی آن کند والله خبیر وخدای داناست بما تعملون بآنچه شما میکنید در
خبر آنست که عبد الله بن ابی منافق بود با رسول خدا نشست وخاست کردی وسخنان آنحضرت بایهود نقل کردی روزی حضرت
صلی الله علیه وسلم در حجره بود از حجرات طاهرات وجمعی از صحابه آنجا بودند فرمود که حالی در آید بر شما مردی که دل
او دل سرکش متکبر بود وبنظر شیطان ناظر باشد ناگاه ابن ابی درآمد وسوگند خورد ویاران خود را آورد تا سوگند خوردند
که ما هرگز این بی ادبی نکرده ایم این آیه نازل شد ألم تر ایا نمی نگری الی الذین تولوا بسوی آنان یعنی منافقان
که دوست گرفتند قوما غضب الله گروهی را که خشم گرفته است خدای علیهم بر ایشان یعنی یهود ما هم
نیستند منافقان منکم از شما که مومنانید ولا منهم ونه ایشان که جهودانند ویحلفون وسوگند میخورند
علی الکذب بدروغ بدعوی اسلام واحترام سید انام وهم یعلمون وایشان میدانند که دروغ میگویند أعد الله
لهم آماده کرده است خدای برایشان عذابا شدیدا عذابی سخت در دنیا بخواری ورسوائی ودر آخرت
باتش دوزخ انهم بدرستی که ایشان ساء بدست ما کانوا یعملون آنچه هستند که میکنند وبران اصرار مینمایند
اتخذوا ایمانهم فرا گرفتند سوگندانی که میخورند جنة سپری یعنی پناهی که خون ومال ایشان در امان ماند
فصدوا پس باز داشتند مردمانرا بر تقی ایمن خود عن سبیل الله از راه خدای بفتنه انگیزی وسخت
چینی یا ایشان ابد دل میسازند تا انجهاد منعا قد کن دند فلهم پس مر ایشانراست عذاب عذابی مهین
خوار کننده لن تغنی دفع نکند عنهم از ایشان روز قیامت اموالهم خواستهای ایشان ولا اولاد
هم ونه فرزندان ایشان من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را اولئک گروه منافقان اصحاب
النار ملازمان دوزخ اند هم فیها ایشان در آن خالدون جاوید مانندگان منافقین نیز در حلو دنار
حکم کافر دارند بلکه درکه ایشان زیرتر خواهد بود وعذاب ایشان سخت تر یوم یبعثهم الله جمیعا یاد کن
این روز را که برانگیزد خدای همه منافقانرا از قبر ایشان فیحلفون له پس سوگند خورند برای جزا
بر اسلام واخلاص خود کما یحلفون لکم همچنانکه سوگند میخورند برای شما ویحسبون وایشان روزی پندارند

در آمد حضرت فرمود که تو چرا مرا
دشنام میدهی وفلان وفلان
را از اصحاب تو این نقل م

ایهم. آنکه ایشان علی شیء بر چیزی اند و کاری میکنند که سود کند مخوانند و خدای میفرماید الا انهم بدانید
بدرستی که ایشان هم الکاذبون ایشانند دروغ گویان و دروغ ایشان بغایتی رسیده که با دانای نهان و آشکار
نیز دروغ میگویند استحوذ مستولی شده و غلبه کرد علیهم الشیطان بر ایشان دیو و بوسوسه میل داد
ایشانرا بمعاصی فانسیهم پس فراموش کردانید بر ایشان ذکر الله یاد کردن خدای تا نه بدل کنند و
نه بزبان اولئک آن گروه فراموش کاران حزب الشیطان لشکر دیوند و متابع الا ان حزب الشیطان بدانید
بدرستی که سپاه دیو هم الخاسرون ایشانند زیانکاران که نعیم مؤبد از دست دادند و در عذاب مخلد افتادند
ان الذین بدرستی آنانکه یحادون الله ورسوله خلاف کنند خدای و رسول او را اولئک آن گروه مخالفان
فی الاذلین در جماعت خوارترانند و با ایشان یعنی در دنیا بخواری قتل و سبی گرفتار شدند و بعضی بسوای سیاه روی
بی اعتبار کتب الله نوشته خدای در لوح محفوظ و حکم کرده که بهمه حال لاغلبن هر آینه غالب شوم انا
ورسلی من و فرستادکان من و غلبه رسل آنکه مامور به حرب اند بتیغ و حجت اعادیست و آنکه مامور به حرب
نیستند بدلیل و حجت ان الله قوی بدرستی که خدای تعالی تواناست بر نصرت انبیا عزیز غالبست در حکمی که خواهد
و کسی بر منع آن قادر نباشد بیت حکمی که آن ز بارگه کبریا بود کس را در آن مجال تصرف کجا بود حق سبحانه و تعالی بعد
از ذکر منافقان و دوستی ایشان با دشمنان خدای تعالی صفت مخلصان میکند که مطلقا با هیچ دشمن دوستی نکنند و اگر
چند قرابت قریبه واقع باشد چنانچه میفرمود لا تجد قوما یؤمنون نیابی و نشاید که بیابی گروهی را که میگروند
بالله والیوم الآخر بخدای و بروز باز پسین که ایشان یوادون مودت ورزند و دوست دارند من
حاد الله ورسوله هر کرا خلاف کند با خدای و رسول او یعنی مؤمنان کافران و منافقان را دوست ندارند
ولو کانوا و اگرچه باشند مخالفان خدا و رسول آباءهم پدران ایشان چون ابو عبیده جراح که پدر
خود عبد الله جراح را در روز احد بکشت او ابناءهم یا پسران ایشان چون ابو بکر صدیق که پسر خود را بمبارزت طلبید
و پیغمبر صلی الله علیه و سلم نگذاشت که بحرب وی رود او اخوانهم یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر عبید
را بروز احد بقتل رسانید او عشیرتهم یا خویشان ایشان چون فاروق که خال خود عاصی بن هشام را قتل کرد
و چون مرتضی علی کرم الله وجهه و حمزه و ابو عبیده رضی الله عنهم که اقربای خود را چون عتبه و شیبه و ولید در جنگ
بدر بکشتند اولئک آن گروه که با دشمنان خدای دوستی نکنند کتب نوشته است خدای تعالی یعنی ثابت کرده فی
قلوبهم الایمان در دلهای ایشان ایمان را جمع کرده انرا یا لوازم آن از اخلاص و استقامت وایدهم و تقویت
کرده است ایشانرا بروح بروحی یا بنصرتی یا بنور هدایتی منه از نزدیک خود و گویند مدد داده است
ایشانرا بجبرئیل یا بقران ویدخلهم و در آرد ایشانرا در عرصه جنات تجری در بهشتی که جریان دارد من

تحتها

تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها از آب و شیر و خمر و عسل خالدین فیها جاوید بودگان باشند در آن
رضی الله خشنود شد خدای عنهم از ایشان بطاعتی که در دنیا کردند ورضوا عنه و خشنود شدند
از خدای ایشان بکرامتی که وعده کرده است ایشانرا در عقبی اولئک آن گروه حزب الله لشکر خدای و ناصر دین
ویند الا ان حزب الله بدانید که سپاه خدای هم المفلحون ایشان رستگارانند امام ثعلبی از جرجانی رحمه
الله نقل میکند و جرجانی از مشایخ خود شنیده که داود علی نبینا و علیه السلام از حق سبحانه پرسید که حزب تو کیست خطاب آمد
که الغاضة ابصارهم والسلیمة اکفهم والنقیة قلوبهم اولئک حزبی وحول عرشی هر کرا چشم از محارم فرو بسته بود و دست او
از آزار خلق و اخذ حرام کوتاه باشد و دل خود را از ما سوی الله پاکیزه کرده اند از جمله حزب الله است و در این باب گفته اند نظم
از هرچه ناروا است بپوشید دیده ها به بند وانهرچه ناپسند بود دست باز دار لوح دل از غبار تعلق بشوی پاک تا باشدت [illegible]
اهل قبول یار بشنو نصیحتی ز محب خوای عزیز تا آید بدینی و عقبی ترا بکار سورة الحشر بسم الله الرحمن الرحیم
سبح لله تسبیح کفت و بپاکی ستایش کرد مر خدایرا که مستحق ثناست ما فی السموات وما فی الارض آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینها
است وهو العزیز و او غلبه کننده است بر همه در حکم و فرمان الحکیم صواب کار و راست کردار آورده اند که حضرت
رسالت پناه علیه صلوات الله در سال چهارم از هجرت با جمعی از خواص جهت دیت دو عامری که در عهد پیغمبر صلی الله علیه
و سلم بودند و عمرو بن امیة ضمری رضی الله عنه ایشانرا کشته بود بمنازل یهود بنی النضیر رفت در تحت که پشت بدیوار خانه
ایشان نهاده بود سنگی بر بام بردند تا بر آن حضرت افکنند فی الحال جبرئیل علیه السلام حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم
خبردار کردانید و آنحضرت بمدینه باز آمد و کس بدیشان فرستاد که چون غدر شما ظاهر شد از دیار من بیرون روید و ده
روز ایشانرا امان داد ایشان بتهیه سفر اشتغال کردند و ابن ابی پیش ایشان کسی فرستاد که از دیار خود مروید و بقلاع خود
متحصن باشید که من با دو هزار کس از قوم معاون شماییم یهود بسخن آن منافق مغرور شده یاغی کشتند و چون بدان حضرت
رسید با جمعی بسر ایشان رفت و بیست و یک روز ایشانرا محاصره کرد و ایشان جلا قبول کردند بواسطه ترس و بیمی که خدای در دل ایشان
افکند و چون قبول نمودند حضرت فرمود بشرط آنکه اسلحه خود را بگذارید و از متاع و اموال که دواب شما بر تواند گرفت با خود ببرید
برین وجه قرار یافت و حق سبحانه آیة فرستاد هو الذی اوست آن خداوندی که از روی اذلال اخرج الذین کفروا بیرون
کردانانرا که بگرویده اند من اهل الکتاب از اهل توریت یعنی بنی النضیر را من دیارهم از سراها و منزلهای ایشان که در زمین
مدینه داشتند لاول الحشر در اول راندن ایشان از جزیره عرب و حشر ثانی ایشان از خیبر خواهد بود یا اول حشری مردمانرا
بشام هست چه در آخر زمان آتشی از جانب مشرق بیاید و مردم را بزمین شام راند و آنجا قیامت قائم کردد و آن حشر دوم است
و چون بنی النضیر قبل از سائر مردمان بشام محشور شدند پس خروج ایشان در اول حشر باشد ما ظننتم شما کمان نداشتید
ای مؤمنان ان یخرجوا آنکه بیرون روند در بنی النضیر از مدینه بجهت بسیاری مردم و مدد و شجاعت و شوکت وظنوا

جلا: از خانه بیرون کردن

أَنَّهُم وگمان بردند انکه ایشان را مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُم منع کننده و بازدارنده است حصارهای استوار ایشان مِنَ اللّٰهِ
از فرود آمدن قضای خدای بر ایشان فَأَتٰهُمُ اللّٰهُ پس بیامد بدیشان عذاب خدای مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا از
انجا که گمان نبردند وَقَذَفَ وبیفکند خدای تعالی فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلهای ایشان ترس و بیم تا دل بر جلا نهادند
وچون جلا حکم شد يُخْرِبُونَ خراب میکنند بُيُوتَهُمْ خانهای خود را بِأَيْدِيهِمْ بدستهای خود وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ
وبدستهای مؤمنان یعنی نقض عهد کردند تا خانهای ایشان بدست مؤمنان خراب شد پس کانه که خود بدست خود خراب
کردند در خبر است که چون بنی [?] دل بر جلا نهادند ودانستند که منازل ایشان بدست مؤمنان خواهد افتاد خانها را می کندند وهرچه
ایشان را خوش می امد از درها وچوبها وسنگهای تراشیده ازمحل آن بر کنده می خواستند که با خود ببرند پس شش صد
شتر بار کرده خود را برآراستند واظهار جلادت نموده دفها میزدند وسرود گویان از بازار مدینه گذشتند بعضی بولایت
شام رفتند وجمعی بخیبر فَاعْتَبِرُوا پس عبرت گیرید يَا أُولِي الْأَبْصَارِ ای خداوندان دیدها یعنی ببینید احوال ایشان
وازان عبرت بردارید وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللّٰهُ واگر نه آنست که خدای نوشته در لوح حکم کرده عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ بر ایشان
بیرون شدن از خان ومان لَعَذَّبَهُمْ هرآینه عذاب میکرد ایشان را فِي الدُّنْيَا درین سرای بکشتن وبرده کردن
وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ ومر ایشان راست با وجود جلا در ان سرای عَذَابُ النَّارِ عذاب آتش دوزخ ذٰلِكَ این عذابها
بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ دشمنی کردند با خدای و رسول ومخالفت ورزیدند وَمَنْ يُشَاقِّ
اللّٰهَ وهرکه دشمن دارد خدای را فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت مر او را و امثال او را
آورده اند که در زمان محاصره حکم شد تا خرمابنان ایشان را قطع کنند عبدالله بن [?] و عبدالله سلام وابو لیلی مازنی رضی الله عنهما
بدان سهم مامور گشتند ابو لیلی اجود تمر میبرید و میگفت بدین دل منافقان را میشکنم و ابن عبدالله اخس آنرا قطع میکرد و میگفت
که خدای تعالی این نخلها بدست مسلمانان باز دهد پس آنچه بهتر است برای ایشان میگذارم حق سبحانه آیة فرستاد که مَا
قَطَعْتُمْ آنچه ببرید مِنْ لِينَةٍ از خرمابنان أَوْ تَرَكْتُمُوهَا یا بگذاشتید آنرا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا استاده بر اصلهای
خود فَبِإِذْنِ اللّٰهِ پس بامر خدا است وبه پسند وی برای آنکه شما را یاری دهد وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ وبرای آنکه خوار
کرداند جهودانرا که بیرون رفتند از دایره فرمان آورده اند که چون بنی النضیر را جلا کردند پنجاه زره و پنجاه خود
وسیصد وچهل شمشیر از ایشان باز ماند واموال وعقار ایشان جمله فی شد یعنی تمام خاصه پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم پس
آن حضرت از سلیح همچنین هرکس خواست بداد و عقارات را بعضی بمردم بخشید و اکثر روایات ناطق است که انرا
تخمیس نساخت و امام اعظم برین رفته وحق سبحانه درین باب میفرماید وَمَا أَفَاءَ اللّٰهُ وآنچه باز گردانید خدای عَلَىٰ
رَسُولِهِ بر فرستاده خود مِنْهُمْ از مال وملک ایشان یعنی غنیمت بوی ارزانی داشت فَمَا أَوْجَفْتُمْ پس نتاختید
عَلَيْهِ بر تحصیل آن مِنْ خَيْلٍ هیچ اسپی وَلَا رِكَابٍ و نه شتری یعنی پیاده بدین حصار آمدید و پیاده بی جنگی

ربع

واقع نشد که شما را کلفتی رسیده باشد و بشما تعب و کار زار این قلعه را فتح نکردید وَلٰكِنَّ اللّٰهَ ولیکن خدای بعزت خود يُسَلِّطُ رُسُلَهُ
مسلط ومستولی میسازد پیغمبران خود را عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هرکه میخواهد وَاللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وخدای بر همه چیزها از غالب ساختن
پیغمبران و مغلوب دشمنان قَدِيرٌ توانا است گاهی بسبب ظاهر چون قتال و جدال ایشان را غلبه میدهد وگاهی بسبب پنهان چون
القاء ترس وبیم در دل ایشان بی آنکه مَا أَفَاءَ اللّٰهُ آنچه باز گردانید خدای عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ از اموال اهل قری
اهل دیهها وشهرها که بحرب گرفته نشود فَلِلّٰهِ پس مر خدای راست وَلِلرَّسُولِ ومر پیغمبر او را وَلِذِي الْقُرْبَىٰ ومر
خداوندان قرابت را بنسبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وَالْيَتَامَىٰ ومر یتیمان را وَالْمَسَاكِينِ ومر محتاجان را وَابْنِ السَّبِيلِ ودرویشان
وراه گذریان را که بی مال باشند علما برانند که فی خاصه پیغمبر بوده صلی الله علیه وسلم وقسمت آن تعلق بوی داشته و در زمان حیات خود
نفقه سنه اهل وعیال ازان میفرموده اند و باقی بر وجهی که حق بوده قسمت مینموده و بعد از وفات ایشان بعضی از علما حمل بر ظاهر آیة
کرده بشش بخش منقسم سازند وسهم که نامزد حق سبحانه است بعمارت کعبه و سایر مساجد صرف کنند و جمعی گویند نام خدای جهت [?]
برای تعظیم است وانرا بر پنج سهم قسمت کنند و در سهم رسول صلی الله علیه وسلم اختلاف کرده اند بعضی گویند مصرف آن امام است و بعضی
بر خی بمصالح مسلمانان صرف باید کرد و بقولی جمعی در سد ثغور و سلاح مجاهدان بکار باید برد و در معالم آورده که اهل جاهلیت چون
غنیمت گرفتندی مهتر ایشان ربعی برداشتی و از ما بقیت نیز برای خود تحفه اختیار کردی و انرا صفی گفتندی و باقی را با قوم گذاشتی
و توانگران قوم در قسمت آن بر درویشان حیف کردندی جمعی از رؤسای اهل ایمان در غنایم بنی النضیر همین خیال بسته گفتند یا
رسول الله شما ربع غنیمت را بردارید وصفی وبگذارید تا ما بقیه را قسمت نمایم حق سبحانه آنرا خاصه پیغمبر کرد اینده و قسمت آنرا بوجهی که مذکور
شد مقرر ساخت وفرمود که حکم فی پیدا کردیم كَيْ لَا يَكُونَ تا نباشد آن دُولَةً گردان دست بدست بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ میان
توانگران مِنْكُمْ از شما که زیاده از حق خود برداند و فقرا را اندک دهند یا محروم سازند چنانچه در جاهلیت بوده وَمَا
آتَاكُمُ الرَّسُولُ وآنچه بدهد شما را پیغمبر در فی و غنیمت فَخُذُوهُ پس فرا گیرید او را که حق شماست وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ وآنچه نهی کند
شما را ازان مثل غلول فَانْتَهُوا پس باز ایستید ازان محققان برانند که حکم این کلمات عام است ومعنی وی آنکه هرچه امر فرماید
پیغمبر بدان ان را فرا گیرید و فرمان برید و هرچه نهی کند ازان باز ایستید که امر و نهی او حق است هرکه مرتکب امر او گردد نجات یابد
و هرکه از نهی او اجتناب ننماید در ورطه هلاکت افتد نظم انکس که شد متابع رای تو شد نجات وانکو خلاف امر تو ورزید شد
هلاک وَاتَّقُوا اللّٰهَ وبترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول او إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت
مر مخالفان فرمان پیغمبر را لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ وقسمت فی برای یتیمان ومسکینان وابناء سبیل و درویشان الَّذِينَ أُخْرِجُوا
انانکه بیرون کرده شده اند مِنْ دِيَارِهِمْ از سراهای ایشان که در مکه داشتند وَأَمْوَالِهِمْ ودور افتاده اند از مالهای خود
يَبْتَغُونَ میطلبند فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ بخشش وبخشایش از خداوند خود وَرِضْوَانًا وخشنودی حضرت او یعنی
هجرت ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی نبوده بلکه طالب رحمت ورضای حق بوده اند و بدوستی خدا و رسول ترک دیار و اموال

نمی دهند وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ و یاری میکنند دین خدا را بتن و مال خود وَرَسُولَهُ ۚ و نصرت مینمایند پیغمبر او را بیاری و همراهی
أُولَٰئِكَ آن گروه مهاجران هُمُ الصَّادِقُونَ ۚ ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول و هم بفعل وَالَّذِينَ و دیگری
برای آنانکه تَبَوَّءُوا الدَّارَ جای گرفتند در سرای هجرت وَالْإِيمَانَ و در دار ایمان یعنی مدینه در تفسیر امام ابی بکر نقاش
هست که ایمان نام مدینه است و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم او را این نام نهاد پس معنی این باشد که اقامت نمودند در مدینه
مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از هجرت مهاجران مراد انصارند که در دیار خود ایمان آورده اند و بدو سال پیش از قدوم حضرت رسالت
منقبت صلی الله مساجد ساختند يُحِبُّونَ دوستی میدارند مَنْ هَاجَرَ هر کرا هجرت کند إِلَيْهِمْ بسوی دیار ایشان
و او را جای دهند و بمال خود مساعدت نمایند وَلَا يَجِدُونَ و نیابند فِي صُدُورِهِمْ در دلهای خود حَاجَةً حسدی و
حقدی و دغدغه مِمَّا أُوتُوا از آنچه عطا داده شوند ایشان مراد آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم انصار
را طلبید و ذکر اعانت و امداد و احسان و اسعاد که نسبت با مهاجران کرده بودند تقریر نمود پس گفت ای انصار اگر میخواهید که اموال
بنی النضیر را میان همه شما تقسیم کنیم و طائفه مهاجر بر قرار سابق در منازل شما ساکن باشند و اگر میخواهید این مال را خاصه بمهاجران
دهیم و ایشان از منازل شما بیرون آمده بکار خود مشغول شوند سعد بن الربیع رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله خاطر
ما آن میخواهد که اموال بمهاجران قسمت فرمائی و ایشان همچنان در خانهای ما باشند که ما بر ایشان ایثار کنیم و بین کت در منازل ایشان حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم ایشان را دعا گفت و حق سبحانه در شان ایشان میفرماید که وَيُؤْثِرُونَ و ایثار میکنند و تقدیم مینمایند
مهاجران را عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خویش یعنی از خود باز میگیرند و بدیشان میدهند وَلَوْ كَانَ بِهِمْ و اگر چه هست
ایشانرا خَصَاصَةٌ ۚ حاجت بآنچه ایثار مینمایند در اسباب نزول از ابن عمر نقل کرده که سر بریانی برای یکی از صحابه آوردند
از ایدر و بخانهٔ دیگری که او محتاج تر بود فرستاد و او بر دیگری ایثار نمود همچنین نه تن بر یکدیگر ایثار کردند و این آیه
در شان آن درویشان توانگر دل نازل شد حکما بر آنند که از آن شش خصلت که جود مشتمل است بر آن صفت ایثار اکمل و افضل
است و ایثار آنست که کسی محتاج باشد بچیزی و دیگری را مستحق آن بیند از خود باز گیرد و بوی بخشد نظم کریم کامل از آن
می شناسم اندرین دوران که گر نان رسد از آسیای چرخ دوران نشئه زاستغنای همت با وجود گرسنگی نخورد وا گیرد و
سازد نثار بی نوایان نشئه وَمَنْ يُوقَ و هر که نگاه داشته شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس او یعنی منع کند نفس را از حب
مال و بغض انفاق فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۚ ایشانند رستگاران با ظفر و نیل بانگاه بثنای عاجل
در دنیا و ثواب آجل در آخرت وَالَّذِينَ جَاءُوا و آنانکه آمدند و می آیند مِنْ بَعْدِهِمْ پس از مهاجر و انصار مراد تابعان
صحابه اند تا روز قیامت يَقُولُونَ میگویند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز ما را وَلِإِخْوَانِنَا و مر برادران
ما را در دین الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ آنکه پیشی کرفتند بر ما با ایمان وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا و منه در دلهای ما غِلًّا کینه و
حقدی و حسدی لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده اند یعنی از ما یعنی به پیغمبر صلی الله علیه و سلم رَبَّنَا ای آفریدگار ما

إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ۚ بدرستی که تو مهربانی دعای ما مستجاب کن بخشنده ما را برحمت خود در زمرهٔ سابقان داخل کردان
گفته اند هر کرا کینهٔ یکی از اصحاب رضی الله عنهم در دل باشد از اهل این آیه نیست صاحب انوار آورده که حق سبحانه مؤمنانرا بر سه
مرتبه قسمت کرده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بسادگی دل و پاکی طینت هر که بدین صفت نبود از اقسام مؤمنان
خارج افتد أَلَمْ تَرَ آیا نگاه نکردهٔ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا بسوی آنانکه نفاق میورزند و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر میکنند
یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه و احزاب ایشان که به بنی النضیر پیغام فرستادند که ما با شما موافقیم و در حربی که با محمد میکنید
معاونت تمام خواهیم نمود و اتفاق ما با شما موافقت کنیم آیه آمد که ای محمد در حال منافقان نگر که ایشان يَقُولُونَ میگویند
لِإِخْوَانِهِمُ مر برادران خود یعنی اشباه و امثال خود را که اخوان الکفر اند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
از اهل کتاب یعنی نوبت که غم مخورید لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ اگر بیرون کرده شوید شما از دیار خویش لَنَخْرُجَنَّ هر آینه
بیرون آییم ما مَعَكُمْ با شما از روی دوستی و مصاحبت وَلَا نُطِيعُ و فرمان نبریم فِيكُمْ در باب ایذا و اضرار شما
أَحَدًا یکی را که محمد است یا هیچکس را از مسلمانان در خلاف شما اطاعت نکنیم أَبَدًا همیشه وَإِنْ قُوتِلْتُمْ و اگر کارزار
کرده شوید یعنی مسلمانان با شما قتال کنند لَنَنْصُرَنَّكُمْ هر آینه ما یاری کنیم شما را وَاللَّهُ يَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد
که إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان یعنی منافقان لَكَاذِبُونَ ۚ دروغ گویانند لَئِنْ أُخْرِجُوا اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه
لَا يَخْرُجُونَ بیرون نمیروند منافقان مَعَهُمْ ۚ با ایشان و موافقت نمیکنند وَلَئِنْ قُوتِلُوا و اگر کارزار کنند با ایشان
لَا يَنْصُرُونَهُمْ ۚ منافقان یاری نمیدهند ایشانرا وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ و اگر بفرض یاری دهند اهل نفاق یهود را بعد از نقض
~~ایشان بنی النضیر یاری کرده نمیتوانند چون تا طرات ایشان منهزم شدند ایشان چگونه منصور کردند~~ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ هر آینه
شما کر مؤمنانید لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً سخت ترید از جهت ترس فِي صُدُورِهِمْ در دلهای ایشان مِنَ اللَّهِ ۚ از خدای
یعنی منافقان از شما بیشتر میترسند که از خدای ذَٰلِكَ آن خوف و خشیت از شما مر ایشانرا بِأَنَّهُمْ بسبب آنست
که ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ۚ گروهی اند که نمیدانند عظمت خدای جل سلطانه و اگر نه با یستی که از وی ترسیدندی لَا يُقَاتِلُونَكُمْ
کارزار نمیکنند با شما جَمِيعًا همه ایشان یعنی جهود و منافق إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ مگر در دیهای استوار کرده بخندق
و برج و باره أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ ۚ یا از پس دیوارها استوار کرده بسنگ و تیر یعنی ایشانرا قوت آنکه روی باروی با شما محاربه توانند کرد
نیست و این نه از ضعف و بد دلی ایشانست بلکه بَأْسُهُمْ کارزار ایشان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر چون حرب میکنند
شَدِيدٌ ۚ سخت است اما در شجاع که با خدا و رسول حرب کند بد دل و ترسان گردد پس ایشان بسبب ترسی که خدای
در دلهای ایشان افکند طاقت مقاتله در مواجهه و مقابله ندارند تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا تو پنداری جهود و منافقان را مجتمع
و متفق در رای و تدبیر وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ۚ و حال آنکه دلهای ایشان پراکنده و پریشانست زیرا که عقاید و مقاصد ایشان
مختلف افتاده ذَٰلِكَ آن وصفهای بد که ایشانراست بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان درانست پس ستد ایشانست

تا صدیث کر اگر با شما ما غالب شوند شما را
از این دیار اخراج کنند ما نیز هم

یعنی بسبب آنکه که مغلوب شوند یعنی اگر یاری دهند بعد از نقض عهد و مغلوب شوند
بسبب آنکه بنی النضیر یاری کرده نتوانند چون ترسیدند و منهزم شدند
ایشان چگونه منصور کردند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ پس یاری کرده نشوند

قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ گروهی اند که تعقل نمیکنند و درنمی یابند آن چیزی را که صلاح ایشان در آنست پس مثل ایشان كَمَثَلِ الَّذِينَ
همچو مثل آنها است که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان قَرِيبًا بزمانی نزدیک ذَاقُوا بچشیدند وَبَالَ أَمْرِهِمْ بدی
عاقبت کار خود یعنی شر معصیت را مراد بنی قینقاع اند که ایشان را جلا کردند از مدینه یا اهل بدر که عرضهٔ هلاک گشتند
وَلَهُمْ مر ایشان را با وجود خواری دنیا عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک است در آخرت و مثل منافقان در فریب
دادن جهودان و وعدهٔ نصرت بایشان کردن كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ همچو مثل شیطان است إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ چون گفت کافر
را که بر لفظ خود ثابت باش که من یار و هوادار توام فَلَمَّا كَفَرَ پس چون بر آن ثبات ورزید و نهال شرک در زمین
دل او استحکام یافت قَالَ گفت شیطان إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ بدرستی که من بیزارم از تو إِنِّي بدرستی که من أَخَافُ اللَّهَ
رَبَّ الْعَالَمِينَ میترسم از خدای پروردگار عالمیان مراد از شیطان ابلیس است و از انسان ابوجهل لعین و در آن وقت که
ابوجهل ببدر متوجه بود از قبیله کنانه توهم داشت ابلیس بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه بود برآمده گفت ای
ابوالحکم که من یار توام و چون ببدر رسیدند ابلیس دید که ملائکه بمدد اهل اسلام نازل میشوند بگریخت و گفت من از شما
بیزارم و در سورهٔ انفال این قصه مذکور شده و بعضی برانند که مراد از شیطان ابیض است پر ابلیس و انسان زاهد برصیصای
و ابیض او را بی کند اشتو در آخر بیزاری کرد از وی این حکایت بر سبیل اجمال آنست که برصیصا خدای تعالی را هفتاد سال
عبادت کرده و دیوان در کار او عاجز شدند ابیض مهم اغوا و اضلال وی را بذمه خود گرفته بیامد بصورت آدمی و در صومعه
او بریاضت مشغول شد و زاهد از شدت مجاهدت او متعجب مانده مرید او گشت ابیض عزیمت رفتن کرد و کلمه چند
شفای مرض و عافیت اهل بلا بوی آموخت پس بشهر آمد شخصی را خنق کرد و باز بصورت طبیبی ظاهر گشت اهل او را
گفت که علاج او جز بدعای برصیصا میسر نیست آن کس را بدر صومعه برصیصا آوردند برصیصا دعا کرد بعد دید شیطان
ابیض نام دست از وی بازگرفت و شفا یافت القصه ابیض مردمان را ببلا مبتلا میساخت و برصیصا ارشاد مینمود و بکلمات
او صحت میگذاشت تا دختر ملکی را متعرض شد و او را بصومعهٔ زاهد آوردند و دعا کرد و ابیض او را بگذاشت صحت یافت
و دختر را بزاهد بردند و او زاهد را وسوسه کرد تا با او بفاحشه اقدام نمود او را حمل ماند و از خوف فضیحت او را بکشت
و ابیض برادران او را از آن مطلع ساخت زاهد را گرفته بدار کردند و ابیض بهمان صورت اول خود را بوی ظاهر کرده
گفت مرا سجده کن تا ترا خلاص کنم زاهد وی را سجده کرد و ابیض از وی بیزاری نمود و آن بی سعادت بعد از آن همه عبادت
بورطهٔ شقاوت ابدی گرفتار گشت نظم غافل مشو که مرکب مردان مرد را / در سنگلاخ وسوسه پیها بریده اند / نومید
مباش که رندان باده نوش / ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا پس هست آخر کار آن شیطان و انسان
أَنَّهُمَا آنکه ایشان هر دو فِي النَّارِ در آتش دوزخ باشند خَالِدَيْنِ فِيهَا جاوید ماندگان در آن وَذَلِكَ و خلود
در آتش جَزَاءُ الظَّالِمِينَ پاداش کافران است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید اتَّقُوا اللَّهَ بترسید

از

از عذاب خدای و باید و بازگردید وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ و باید که بنگرد هر نفسی و به بیند مَا قَدَّمَتْ آنچیزی را که پیش فرستاد
لِغَدٍ برای فردا قیامت از اعمال معاصی و سیئات فرستاده توبه کند و پشیمان شود وَاتَّقُوا اللَّهَ و بپرهیزید از
نهی سطوت الهی تکریر امر بتقوی برای تاکید است یا اول در اداء واجبات است بقرینهٔ اقتران بعمل و ثانی در ترک
محارم بدلیل آنکه مقرون بوعید است إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای تعالی داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید و در کشف الاسرار آورده
که اول اشارتست باصل تقوی دوم بکمال آن یا اول تقوی عوام است و آن پرهیز کردن باشد از محرمات و دوم تقوی
خاص و آن اجتناب بود از هرچه ماورای حق است سبحانه و تعالی بیت اصل تقوی که زاد این راه است: ترک مجموع ما
سوی الله است وَلَا تَكُونُوا و مباشید ای مؤمنان كَالَّذِينَ مانند آنانکه نَسُوا اللَّهَ بگذاشتند امر خدا را
چون یهود و منافقان و اهل شرک فَأَنْسَاهُمْ پس خدای تعالی فراموش گردانید بر ایشان أَنْفُسَهُمْ نفسهای ایشان را
تا برای آن تقدیم آن چیزی نکردند و گفته اند در توفیق روی بر ایشان در بست و سهل عبد الله قدس سره فرموده که بوقت
گناه از خدای تعالی فراموش کردند خدای تعالی نیز توبه بر ایشان فراموش ساخت أُولَئِكَ آن گروه هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند
بیرون رفتگان از راه فرمان برداری لَا يَسْتَوِي برابر نیستند نزدیک خدای أَصْحَابُ النَّارِ یاران دوزخ که نفس خود را
ساخته مستحق نار شوند وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ و اهل بهشت که در استکمال نفس کوشیده تا اهلیت جنت حاصل کردند أَصْحَابُ
الْجَنَّةِ یاران بهشت یعنی ساکنان او هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جحیم باز رسته و در نعیم
مقیم پیوسته لَوْ أَنْزَلْنَا اگر میفرستادیم هَذَا الْقُرْآنَ این قرآن را عَلَى جَبَلٍ بر کوهی و آن کوه را فهم و ادراک
میدادیم لَرَأَيْتَهُ هر آینه دیدی او را خَاشِعًا ترسنده و فرمان برنده مُتَصَدِّعًا شکافته و
از هم ریخته مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ از ترس خدای و از هیبت وعیدی که در وی هست یعنی کوهی با بزرگی و سختی اگر تنزیل فهم
کردی بترسیدی و گردن نهادی و از چشم چشمها روان کردی و دلهای سنگین کافران از آن متاثر نمیشود مصراع ای دل سنگین تو یکذره سوهان
کوری نیست وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ و این مثلها نَضْرِبُهَا بیان میکنیم لِلنَّاسِ برای تنبیه مؤمنان لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ شاید
که اندیشه کنند در آن و بهره بردارند از آن هُوَ اللَّهُ آنکه قرآن فرو فرستاد خداست الَّذِي آن خدایی که
لَا إِلَهَ نیست معبودی مستحق عبادت إِلَّا هُوَ مگر او عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای پوشیده و آشکارای
کنند عالم بمعدوم و موجود یا بحیات و موت یا بر [illegible] واحد یا بدنیا و آخرت یا بآنچه هست و خواهد بود هُوَ الرَّحْمَنُ
اوست بزرگ بخشش که رحمت عامهٔ سابقهٔ او احاطه جمیع خلق نموده در دنیا الرَّحِيمُ بسیار بخشاینده که
رحمت خاصهٔ او بمؤمنان رسد در آخرت بعفو و مغفرت و رؤیت و رضوان هُوَ اللَّهُ اوست خدای الَّذِي
آن خدایی که بهیچ وجه لَا إِلَهَ نیست خدای سزای پرستش إِلَّا هُوَ مگر وی الْمَلِكُ پادشاهی که جلال
ذاتش از وجه احتیاج معری است و کمال صفاتش باستغنای مطلق مقرون الْقُدُّوسُ پاک از شوائب مناقص

ومعایب ومبرا از نقص آفات ونوایب السَّلَامُ سالم از عیوب وعلل وبری از ضعف وعجز وخلل الْمُؤْمِنُ ایمن کننده

مؤمنان از عقوبت نیران یا داعی خلق بایمان وامان یا مصدق رسل باظهار معجزه وبرهان الْمُهَيْمِنُ گواه است بر هرچه خلق

کنند یا نگهبان اشیا یا قایم بعدل یا مطلع بر خفایا حکم کننده بحق وگفته اند اسمی است از اسماء الهی که تاویل آن غیر خدا نداند الْعَزِيزُ

غالب در حکم یا بخشنده عزت الْجَبَّارُ بزرگوار یا شکننده کامها یا باصلاح آرنده کارهای درهم شکسته الْمُتَكَبِّرُ مستحق

کبریا وعظمت سُبْحَانَ اللَّهِ پاکست خدای عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک میسازند باوی چه واجب الوجود ترکیب قبول

قبول نکند هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ اوست خدای آفریننده یعنی تقدیر کننده خلق بر وفق مشیت ومقتضای حکمت الْبَارِئُ

آفریدگار یعنی ظاهر کننده اعیان وآورنده آن از عدم بوجود الْمُصَوِّرُ بخشنده صورت مر مخلوقات را لَهُ

الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ مر او راست نامهای نیکو که در شرع وعقل پسندیده ومستحسن باشد يُسَبِّحُ لَهُ بپاکی یاد میکنند مر او را مَا

فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه هستند در آسمانها وزمین واز همه نقایص منزه میدانند وَهُوَ الْعَزِيزُ واوست عزیز در ملک

خود که مغلوب ومقهور نگردد الْحَكِيمُ صواب کار در کردار وگفتار خود که هرچه کند وگوید بر وجه حکمت بود در

عین المعانی آورده که ابو هریره حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم را از اسم اعظم پرسید جواب داد که علیک بآخر سورة الحشر

دیگر بار پرسید همین جواب شنید دقایق حقایق این آسما وحفظ بنده از هراسی بر سبیل تفصیل در جواهر التفسیر باید

طلبید ومن الله الاعانة والتایید سورة الممتحنة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در سال هشتم از هجرت که بطریق اخفا عزیمت مکه داشت خاطب بن ابی بلتعه رضی الله که از مهاجران بود

عنه مکتوبی بقریش نوشته از آن عزم اعلام نمود جبرائیل علیه السلام آنحضرت را خبر نمود و مرتضی علی و زبیر ومقداد

رضی الله عنهم حکم شد تا بروضه خاخ روند ومکتوب را از ساره که مولاة ابی عمرو بن الضیفی بود بستده بخدمت آوردند

حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله خاطب را طلبید فرمود که این چه بود داشت گفت یا رسول الله بخدا سوگند که مؤمنم

بخدا ورسول واز دین برنگشته ام اما حلیفم قریشم از نسب ایشان وهیچکس در مکه ندارم که حمایت اهل وعیال من نماید

بخلاف سایر مهاجران که آنجا اقربا دارند خواستم که مرا حقی بر ایشان ثابت کرده تا بملاحظه آن محافظت مردم من کنند حضرت

فرمود که ای یاران خاطب با شما راست گفت وفا روق در غضب شد گفت یا رسول الله مرا امر کن تا گردن این منافق را

بزنم پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت ای عمر او را مسجان که او از اهل بدر است وحق سبحانه بدریان را نداده که اعملوا ما شئتم

فقد غفرت لکم انگه این آیه نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید

عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ دشمن مرا واعادی خود را أَوْلِيَاءَ دوستان تُلْقُونَ میرسانید والقا میکنید إِلَيْهِمْ

بسوی دشمنان من وشما اخبار حبیب مرا بِالْمَوَدَّةِ بسبب دوستی که دارید یا طرح محبت می افکنید وَقَدْ كَفَرُوا وحال

آنست که دشمنان کافر شده اند بِمَا جَاءَكُمْ باچیزی که آمده است بشما مِنَ الْحَقِّ از سخن راست که قرآنست

است

ایت یا کار درست که دین اسلام است یا تن او ارشاد بعث که پیغمبر است يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ بیرون میکنند پیغمبر را از مکه وَإِيَّاكُمْ

وشما را نیز اخراج مینمایند أَنْ تُؤْمِنُوا برای آنکه شما میگروید بِاللَّهِ رَبِّكُمْ بخدای که آفریدگار شما است وایشان

بسبب ایمان شما را از دیار شما بیرون میکنند پس ایشان را بدوستی مگیرید إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا اگر نفستید که بیرون

آمده اید از وطنهای خود فِي سَبِيلِي از بهر جهاد در راه من وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي وبرای خشنودی من

تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ راز میگوئید یعنی سخنان سر بدیشان میفرستید بِالْمَوَدَّةِ بدوستی در لباس نصیحت وَ

أَنَا أَعْلَمُ ومن دانا ترم از شما بِمَا أَخْفَيْتُمْ بآنچه پنهان میکنید از مودت اعدا وَمَا أَعْلَنْتُمْ وبدانچه ظاهر

میسازید از اعتذار وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ وهر که بکند این کار یعنی فرا گیرد از ایشان دوستان یا القاء خبر کند بدیشان

فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که گم کرده است سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست را إِنْ يَثْقَفُوكُمْ اگر بیابند شما

را کافران مکه یعنی بر شما قادر گردند وظفر یابند شما را اسیر سازند يَكُونُوا باشند لَكُمْ أَعْدَاءً مر شما را

دشمنان یعنی الفای محبت نماید ند هند وایشان دشمنی آشکار کنند وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ وبگشایند بسوی شما أَيْدِيَهُمْ

دستهای خود را بزدن وکشتن وَأَلْسِنَتَهُمْ وبگشایند دستهای خود را بزدن وکشتن زبانهای خود را

بشما بِالسُّوءِ ببدی یعنی دشنام وفحش وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ ودوست دارند که کافر شوید چنانچه ایشان

هستند لَنْ تَنْفَعَكُمْ سود نخواهد داشت شما را أَرْحَامُكُمْ خویشان شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ ونه فرزندان

شما یعنی امروز موالات با مشرکان بسبب مال وفرزند وخویش وپیوند مکنید وایشان نفع نخواهند رسانید بشما يَوْمَ

الْقِيَامَةِ روز رستخیز يَفْصِلُ جدا کند خدای در آن روز بَيْنَكُمْ میان شما واولاد واقربا یعنی کافر

را بدوزخ فرستد ومؤمنان را ببهشت برد وَاللَّهُ وخدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید از دوستی و

دشمنی بَصِيرٌ بیناست وبر آن جزا خواهد داد قَدْ كَانَتْ بدرستی که هست لَكُمْ مر شما را ای

مؤمنان أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ سنتی نیکو که بدان اقتدا باید کرد فِي إِبْرَاهِيمَ در سخنان ابراهیم علیه السلام وَالَّذِينَ

مَعَهُ وآنانکه باوی بوده اند از اهل ایمان إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ یاد کنید چون ابراهیم ومؤمنان قوم او گفتند مر کروه

خود را از مشرکان که ما از خانه دوستی مجوئید إِنَّا بُرَآءُ بدرستی که ما بیزاریم مِنْكُمْ از شما که بت پرستید وَمِمَّا

تَعْبُدُونَ ودیگر بیزاریم از آنچه میپرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای كَفَرْنَا بِكُمْ کافر شدیم بدین

شما یعنی بدین شما وَبَدَا وآشکار شد بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ میان ما وشما الْعَدَاوَةُ دشمنی بدل وَالْبَغْضَاءُ ودشمنی

بدست یعنی محاربه أَبَدًا همیشه یعنی پیوسته دشمنی قایم خواهد بود میان ما بدست ودل حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا تا وقتی که

ایمان آرید بِاللَّهِ وَحْدَهُ بخدای یگانه ویکتا یعنی بیکتائی او یگروید وحق سبحانه پند میدهد مؤمنان را که در تبرا از اهل

ترک اقتدا با ابراهیم کنید إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ مگر دادن سخن ابراهیم که گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود را که بوعده استغفار

که باتو کرده ام و بوعده ایمان که تو بامن کرده لاستغفرن لک هرآینه آمرزش خواهم خواست برای تو وما
املک لک وما لک نیستم ای پدر برای تو یعنی نمیتوانم که دفع کنم از تو من الله از عذاب خدای من شیء هیچ
چیز اگر بخدای باز نگردی خلاصه سخن آنست که اقتدا باید کرد بحضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام در بیزاری از کافران نه
در طلب آمرزش از برای ایشان که آن صورت از وی بسبب وعده واقع شده وچون خلیل و اصحاب او بیزاری کردند از قوم
کفته ربنا ای پروردگار ما علیک توکلنا بر تو توکل کردیم و اعتماد بر کرم خالق نمودیم والیک انبنا وبسوی تو
بازگشتیم والیک المصیر وبسوی تست بازگشت همه در آخرت قولی آنست که این دعا تتمه قول ابراهیم علیه السلام نیست بلکم
حق سبحانه وتعالی مؤمنان این امت را بعد از نهی موالات کفار امر میفرماید که چون قطع علاقه مودت با دشمنان کردید بگوئید خدا
از ایشان بریدیم و بلطف تو پیوند کردیم نظم سوی تو کردیم روی همه دل بتو بستیم از همه باز آمدیم و با تو نشستیم
هرچه نه پیوند یار بود بریدیم هرچه نه پیمان دوست بود شکستیم ربنا ای آفریدگار ما لا تجعلنا مگردان ما را
فتنة محل بر کماشتن للذین کفروا برای آنانکه کافر شدند یعنی ایشان را بر ما مکمار و مسلط مگردان و بدست ایشان
ما را عذاب مکن واغفر لنا وبیامرز ما را ربنا ای پروردگار ما انک انت العزیز بدرستی که تو غالبی
در حکم پس شر ایشان را دفع کن الحکیم دانائی در کار خود پس ما را بیامرز لقد کان بدرستی که هست لکم
مر شما را فیهم در ابراهیم علیه السلام وقوم او اسوة حسنة خصلتی نیکو که پیروی کنید این تکرار از برای
تاکید است در اقتدا با ابراهیم علیه السلام یا در اول اقتدا است باقوال او و در ثانی با فعال او واین اقتدا ثبت لمن
کان یرجوا الله مر کسی را که باشد که امید دارد رضای خدای والیوم الاخر و پاداش روز قیامت یا بترسد
از خدای و روز باز پسین ومن یتول وهرکه روی بگرداند از فرمان و دوستی کند با دشمنان فان الله هو الغنی
پس بدرستی که خدای بی نیاز است از وی و از نصرت کردن وی مر دین او را چه خود ناصر دین خود است الحمید ستوده است
بی ستایش خلق آورده اند که بعد از نزول این آیه مؤمنان قطع دوستی کردند از کسان خود که مشرک بودند در مکه حق سبحانه
فرمود عسی الله ان یجعل شاید آنکه خدای پیدا کند بینکم میان شما وبین الذین ومیان آنانکه عادیتم
دشمن داشتید منهم از کفار مکه مودة دوستی و یاری و آنچنان بود که ابی سفیان و سهل بن عمرو و حکیم بن
حزام و غیر ایشان از صنادید حرب که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند و کسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد
والله قدیر و خدای توانا است بر آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند والله غفور و خدای آمرزنده است کسی
را که موالاة کرده با ایشان قبل از نهی رحیم مهربان بر آنکه بعد از نهی قطع مودت کردند آورده اند که قوم خزاعه را
با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عهد و پیمان بودند هرگز قصد مسلمانان نکردند و دشمنان دین را یاری ندادند حق
سبحانه در باره ایشان فرمود لا ینهیکم الله نهی نمیکند خدای شما را ای مؤمنان عن الذین از آنکه ایشان

لم یقاتلوکم کارزار نکرده اند با شما فی الدین در کار دین و ملت ولم یخرجوکم و بیرون نکردند شما را من
دیارکم از سراهای و منزلهای شما یعنی خزاعه که در مقاتله و اخراج شما دخل ننموده اند یا مراد زنان و کودکانند که ایشان
در قتل و اخراج شما چندان مدخلی نیست میفرماید که خدای باز نمیدارد شما را ان تبروهم از آنکه نیکوئی کنید با ایشان
وتقسطوا الیهم یا عدل نمائید قسطی و بهره برای ایشان ان الله یحب المقسطین بدرستی که خدای دوست دارد عدل
کنندگان را انما ینهیکم الله جز این نیست که حق سبحانه نهی میکند شما را عن الذین قاتلوکم از آنکه کارزار کردند
با شما فی الدین در دین خدای واخرجوکم و بیرون کردند شما را من دیارکم از سراهای شما و
ظاهروا ومعاونت کردند و هم پشت شدند با اعادی علی اخراجکم بر بیرون کردن شما یعنی مشرکان مکه که
بعضی در صدد حرب آمدند و برخی که سعی اخراج کردند و جمعی که یار ساعیان بودند باز میدارد خدای شما را ان تولوهم
از آنکه دوستی کنید با ایشان ومن یتولهم وهرکه دوست دارد ایشان را فاولئک پس آن گروه دوست
دارندگان هم الظالمون ایشان ستمکاران اند که وضع دوستی در غیر موضع کرده چه دوستی با خدای میباید و با دوستان
خدای میشاید که از دوستی دیگران هیچ نگشاید نظم بگسل ز دوستان دغا باز حیله ساز یاری طلب که طالب
نفس وفا بود آورده اند که چون حدیبیه صلح واقع شد یکی از شروط آن بود که هر مسلمانان از مکه بمدینه رود آنحضرت او را
بکفار باز فرستد و اگر از مدینه مسلمانی روی بر تافته جانب مکه شتابد قریش او را باز نگذارند هنوز آنحضرت در حدیبیه
بود که جماعت مؤمنان از مکه گریخته بملازمت آمدند از جمله سبیعه اسلمیه و در عقب شوهر او مسافر مخزومی رسید و گفت
شرط صلح برین وجه بوده که هرکه از ما بتو آید باز دهی جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله شرط بر مردان واقع شده نه
بر زنان و در روایتی که مؤمنان را زنان باز دهید واین آیه نازل شد یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان اذا جاءکم
المؤمنات چون بیایند بشما زنان گرویده مهاجرات هجرت کننده از دار کفر بایمان فامتحنوهن پس بیازمائید
ایشان را بآنکه سوگند دهید که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگری سبب آمدن نشده و بهیچ غرض از
اغراض دنیوی وابسته نیستند بلکه خاص برای خدا و رسول و تدین بدین اسلام آمدند الله اعلم خدای داناتر است
بایمانهن بکیفیت ایمان ایشان که مطلع است بر سرایر و ضمایر اما چون حکم شرع بظاهر است ایشان را سوگند دهید فان
علمتموهن مؤمنات پس اگر دانستید ایشان را بغلبه ظن که مؤمنه اند فلا ترجعوهن پس باز مگردانید ایشان را الی الکفار
بسوی شوهران کافر گرویده ایشان لاهن نه ایشان یعنی این زنان حل لهم حلال اند مر آن کافران را ولاهم
ونه آن کافران یحلون لهن حلال میشوند مر این زنان را چه تباین دارین جدائی افکنده است میان ایشان وآتوهم
و باز دهید شوهران ایشان را ما انفقوا آنچه خرج کرده اند از مهر پس حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم سبیعه را سوگند داده و آنچه مسافر از مهر بدو داده بود بکفر نه باز گشت و آیه آمد که ولا جناح علیکم و هیچ بزه و اثمی

نیست بر شما أن تنكحوهن اگر بخواهید این زنان مهاجره را إذا آتيتموهن چون بدهید ایشان را أجورهن مزدهای
یعنی مهرهای ایشان پس تا روی او را بخواست و دیگر آیه آمد ولا تمسكوا و چنگ در مزنید بعصم الكوافر بعصمتهای
یعنی عقدهای زنان کافره یعنی نکاح ایشان را باقی مگذارید بلکه طلاق دهید اگر ایمان نیارند پس اصحاب هر زنی کافره که در نکاح
داشتند طلاق دادند و حکم شد واسألوا و بخواهید از آنکس که آن زن را بخواهد از کافران و باید که بخواهند کافران از شما ما
أنفقتم آنچه خرج کرده اید از مهر او برف وليسألوا و باید که کافران بخواهند از شما ما أنفقتم آنچه خرج کرده
اید آن مهاجر بعد وليسألوا و باید که کافران بخواهند از شما ما أنفقوا آنچه خرج کرده اند از مهر ازواج مهاجرات
خود یعنی چون عصمت زوجیت منقطع شد میان مؤمنات و کافر و میان کافره و مؤمن پس هر یک باید که رد کنند مهری را که
بصاحب خود داده اند ذلكم آنچه ذکر کرده شد حكم الله فرمان خداست يحكم حکم میکند خدای بآن بينكم
میان شما والله عليم و خدای داناست بمصالح شما حكيم حکم کند بآنچه محض حکمتست بعد از نزول آیه مؤمنان
اداء مهور مهاجرات کردند بازواج ایشان و کفار از اداء مهور مرتدات ابا نمودند آیه آمد که وإن فاتكم و اگر فوت
شود ای مؤمنان از شما شيء من أزواجكم یکی از زنان شما إلى الكفار بسوی کفار یعنی بدار الحرب پیوندد و مهر او بدست
شما نیاید فعاقبتم پس غنیمت گیرید یعنی غزا کنید و عاقبت شما را ظفر بود و مال بدست آید فآتوا الذين ذهبت
پس بدهید آنان را که رفته اند أزواجهم زنان ایشان بدار الکفر و مهر نیافته اند مثل ما أنفقوا مانند آنچه نفقه
کرده اند از مهر آن زن در معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که شش تن از زنان مؤمنان مرتد شده بودند
کفار رفتند و حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه مهر ایشان از غنیمت بشوهران ایشان داد واتقوا الله و بترسید از
عذاب خدای الذي أنتم آن خدایی که شما به مؤمنون بدان گرویده اید حکم این آیات تا بقای عهد باقی بود
چون عهد مرتفع گشت این احکام منسوخ شده آورده اند که بعد فتح مکه چون سید عالم صلی الله علیه وسلم از بیعت رجال فارغ
گشت زنان نیز بمبایعه میل کردند آیه آمد يا أيها النبي ای خبر کننده ای بلند قدر إذا جاءك المؤمنات چون
بیایند بتو زنان گرویده یعنی بیعت کردن را يبايعنك بیعت کنند با تو على أن لا يشركن بر آنکه شرک نیارند و شریک
نگیرند بالله شيئا بخدای چیزی را ولا يسرقن و دزدی نکنند ولا يزنين و زنا نکنند ولا يقتلن
و نکشند أولادهن فرزندان خود را چنانچه در خاک زنده میکردند یا قصد بچه که در شکم دارند نکنند و او را اسقاط نکنند
ولا يأتين و نیایند ببهتان بدروغی که از روی جعل يفترينه بر بافته اند آن را بين أيديهن وأرجلهن میان
دستهای و پایهای یعنی فرزند حرام زاده نیارند و بدروغ بر شوهران نه بندند و در دست و پای خود آورده
بپرورند ولا يعصينك و عاصی نشوند در تو في معروف در آنچه بفرمایی از نیکویی که ترک نوحه کردن و روی
خراشیدن و موی کندن و چون بدین شرط بیعت کنند فبايعهن پس بیعت کن با ایشان عایشه فرموده که بیعت پیغمبر

صلی

صلی الله علیه وسلم با زنان بسخن بود و دست آنحضرت دست هیچ زنی را نسود و قولی آنست که زنان دست در قدح آب فرو بردند
بعد از آن حضرت دست مبارک خود در آب برد و گفته اند امیه خواهر خدیجه رضی الله عنها فرمود تا بیعت زنان فرا گرفت
واستغفر لهن الله وطلب آمرزش کن از برای زنان مبایعه از خدای إن الله غفور بتحقیق خدای آمرزنده گناهان کسانی
است که بتوحید بیعت کنند رحيم مهربانست که توفیق توبه و ایمان داده بزرگی فرموده که مردم میگویند که رحمت
موقوف است بر ایمان تا بنده ایمان نیارد مستحق رحمت نشود و من میگویم ایمان موقوف است برحمت یعنی تا رحمت خود
توفیق نه بخشد کسی بایمان نرسد ع توفیق عزیز است بهر کس ندهند بعضی درویشان مسلمانان بجهت جر منفعت
با جهودان دوستی میکردند و خبر اهل اسلام بدیشان میگفتند آیه آمد يا أيها الذين آمنوا ای گروه مؤمنان لا تتولوا
دوستی مکنید قوما غضب الله عليهم با گروهی که خشم گرفت خدای بر ایشان قد يئسوا هر آینه که نومید شده اند
یهود من الآخرة از ثواب آخرت چون دانسته اند که بسبب عناد در کتمان نعت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
ایشان را هیچ نوع حظی از مثوبات اخروی نخواهد بود لاجرم نا امید ندارند كما يئس الكفار همچنانکه نومید شده اند
کافران من أصحاب القبور از اهل گورها یعنی از رجوع ایشان بدنیا یا یهود نومید شده اند از ثواب عقبی همچون کافران
مرده که بعیان حال خود را دانسته اند و از نعیم آن جهانی بکلی قطع امید کرده سورة الصف بسم الله الرحمن الرحيم
سبح لله پاکی و نفی عیب کرد مر خدای را ما في السماوات هر که در آسمانهاست از علویات وما في الأرض و آنچه
در زمینهاست از سفلیات وهو العزيز و او غالب است که حکم او بهیچ وجه مردود نگردد الحكيم درست
کار که خلل بافعال او راه نیابد در تیسیر آورده که اصحاب کرام رضی الله عنهم گفتند ایا کدام عمل بجا آریم که ما را از حضرت عزت
برسانیده بروضه جنان و تحف روح و ریحان رساند حق سبحانه آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم
من عذاب الیم حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فرمود که ای قوم آمد آنچه میجستید یعنی عملی که بنده را از سجن سجین
برهانی بخشد و با علیین فرود آرد ایمان و جهادست صحابه از نوبت کراهت داشتند آیه آمد يا أيها الذين آمنوا ای
کسانی که ایمان آورده اید لم تقولون چرا میگویید ما لا تفعلون آنچیزی را که نمیکنید كبر بزرگست مقتا
از روی خشم عند الله نزدیک خدای أن تقولوا آنکه بگویید ما لا تفعلون آنچه نخواهید کرد و نزد علما آیه
عام است و شامل یعنی هر که سخنی گوید و نکند درین عتاب داخل است و آن علما نیز که خلق را بعمل حسن فرمایند و خود ترک
نمایند این خطاب متوجه خواهد بود أتأمرون الناس بالبر وتنسون أنفسكم و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم دیده در شب
معراج که لبهای چنین کسان بمقراض آتشین میبریده اند نظم از من بگوی عالم تفسیر گوی را گر در عمل نکوشی
نادان مفسری باری درخت علم ندانم بجز عمل با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری إن الله بدرستی که خدای يحب الذين
يقاتلون دوست دارد آنان را که کارزار کنند في سبيله در راه وی صفا صف زده برابر خصم كأنهم

گویا ایشان در استحکام بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ بناهای اند ریخته از ارزیز کنایه است از ثبات قدم ایشان در معرکه حرب و با یکدیگر باز چسپیدن وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کن از آنکه گفت موسی لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی با بنی اسرائیل گفت يَا قَوْمِ ای قوم من لِمَ تُؤْذُونَنِي چرا میرنجانید مرا بنا شنودن فرمان من وَقَدْ تَعْلَمُونَ و براستی میدانید أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ انکه من فرستاده خدایم إِلَيْكُمْ بسوی شما و برسالت خود از معجزه ظاهر و اقامت شهادت کرده ام و شما را معلوم شده و شبهه نمانده و رسول باید که محترم و مکرم باشد پس شما فرمان برید ایشان بر همان ضلالت و جهالت خود ثابت بودند سخن کلیم الله علی نبینا و علیه السلام نشنودند فَلَمَّا زَاغُوا پس آنهنگام که بکشتند بنی اسرائیل از قبول فرمان موسی علیه السلام أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بگردانید خدای دلهای ایشان را از نصفت یعنی موقع شک ساخت وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ راه نمیناید بشناخت خود بسوی گناه کاران از دایره فرمان وَإِذْ قَالَ و یاد کن از آنکه گفت عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عیسی پسر مریم قوم خود را که يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ بدرستی که من فرستاده خدایم إِلَيْكُمْ بسوی شما بحجت و برهان مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده ام لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آنچه پیش من است مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب توریت یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده ام که آن از نزدیک خداست وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده ام بِرَسُولٍ يَأْتِي بفرستاده که آید بدین کامل و شرع شامل مِنْ بَعْدِي از پس من اسْمُهُ أَحْمَدُ نام او احمد صلی الله علیه و سلم یعنی ستاینده تر و ترجمه کلام عیسی علی نبینا و علیه السلام بر این وجه است که انی ذاهب الی ربکم والفارقلیطا جاء و معنی فارقلیطا احمد است صلی الله علیه و سلم و در بیان آورده که اسم آنحضرت بربانی منحمنا ست و معنی آنکه بستد خدای بشا او را بعد از مسیح فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آنهنگام که آمد عیسی علیه السلام بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن چون احیا موتی و ابراء اکمه و ابرص قَالُوا گفتند پشت بنی اسرائیل هَٰذَا این او مینماید سِحْرٌ مُبِينٌ جادوئیست آشکارا یعنی بر هیچکس پوشیده نیست که او سحر میکند وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که بر بندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و آیتهای او را سحر داند بعضی علما بر آنند که نضر بن حارث گفت که روز قیامت لات و عزی مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدای و او شفاعت ایشان قبول خواهد فرمود این آیة آمد که کیست ظالم تر از کسی که دروغ بر خدای بندد بقبول شفاعت بتان در باره کفار وَهُوَ يُدْعَىٰ و حال آنکه آن مفتری خوانده میشود یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم او را میخواند إِلَى الْإِسْلَامِ بسوی دین اسلام که مشتمل است بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در دنیا و عقبی وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه نمینماید بر سمکاری الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران را در کتاب آورده که چند روز وحی بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم نیامد کعب بن اشرف گفت ای ده شادی ای گروه یهود که خدای محمد نور او را فرو نشانید و کار او بانجام خواهد رسید این سخن بجناب رسالت مآب عرض کردند و غبار ملال بر آیینه دل

بی‌غل مبارک آنحضرت نشست جبرئیل علیه السلام بجهت دفع آن آیة آورد که يُرِيدُونَ میخواهند یهود لِيُطْفِئُوا تا فرو نشانند نُورَ اللَّهِ نور خدای را بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهای خود بگفتار ناپسندیده و سخنان بی ادبانه وَاللَّهُ مُتِمُّ و خدای تمام کننده است نُورِهِ نور دین و شرع سید المرسلین را تا قیام قیامت وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگرچه کراهت دارند کافران از اتمام آن هیچ ارادت خفاش که عین مؤثر است در نابودن آفتاب بیت
شب پرک خواهد نور آفتاب تا بد نبیند دیده او مرز و بوم
دست قدرت هر صباح شمع مهر بر فروزد کوری چشم خفاش شوم
هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست آن خداوندی که فرستاد رَسُولَهُ پیغمبر خود را بِالْهُدَىٰ بچیزی که سبب هدایت است یعنی قرآن وَدِينِ الْحَقِّ و کیش راست که ملت حنفیه است لِيُظْهِرَهُ تا غالب گرداند این دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه کیش و ملتی بوقت نزول عیسی علیه السلام که همه اهل زمین دین اسلام قبول کنند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و اگرچه کاره‌اند مشرکان اظهار دین محمدی را که مشتمل است بر اثبات توحید و ابطال شرک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلَىٰ تِجَارَةٍ بر بازرگانی تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ که باز رهاند شما را از عذاب أَلِيمٍ دردناک پس بیان تجارت میکند که تُؤْمِنُونَ خبر است بمعنی امر یعنی ایمان آرید مراد آنست که ثابت باشید بر ایمانی که دارید بِاللَّهِ بخدای وَرَسُولِهِ و بفرستاده او وَتُجَاهِدُونَ و جهاد نمایید با کافران فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تعالی بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود که زاد و راحله و سلاح بجا آورید وَأَنْفُسِكُمْ و بنفسهای خود که متعرض قتل و حرب شوید ذَٰلِكُمْ آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از معاملات مرتجه إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که دانید طریق تجارت حقیقی را بزرگی فرموده است که اصل معامله درین تجارت آنست که عین حق را بدهی و حق بستانی در نفحات از شیخ عبد الله تستری قدس سره نقل میکند که پیرزنی بوی آمد و گفت سبوی روغن داشتم که سرمایه بود از خانه بیرون آوردم بیفتاد و بشکست و سرمایه من ضایع شد گفت ای زن تو سرمایه خود آن ساز که ترا بدر نیست والله که پدر ترا هیچ نیست در دنیا و آخرت عبد الله شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سودی تمام آن بودی که پدر رش هم نبودی و اشارت بمرتبه فناست و در باختن سود و مایه در باختن شوق لتا رباعی تا چند ببازار خودی پست شوی بشتاب که انجام فناست شوی از مایه سودی دو جهان دست بشوی سودی تو همان بس که تهی دست شوی پس ایمان آرید و جهاد کنید يَغْفِرْ لَكُمْ بیامرزد خدای مر شما را ذُنُوبَكُمْ گناهان که کرده اید شما در دنیا وَيُدْخِلْكُمْ و در آرد شما را در عقبی جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و بمسکنهای پاکیزه که واقع باشد فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانهای جاویدی که در آن اقامت است ذَٰلِكَ آن مغفرت و ادخال بهشت الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری است

بند يک واخرى تحبونها مر شمارا است نعمتى ديگر در دنيا که او را دوست ميداريد نصر من الله نصرتي از خداى بر قريش و فتح قريب و فتح نزديک که فتح مکه است يا فتح فارس و روم ابن عطا قدس سره فرموده که نصرت توحيد است و فتح نظر بجمال ملک مجيد و نزد محققان فتح قريب فتح باب دل است بشرق از مقامات نفس و غنائم اين فتح معارف يقينيه باشد و همه مؤمنان در اين مرتبه شرکتست کما قال و بشر المؤمنين و بشارت ده اي محمد مؤمنان را بنصرت در دنيا و بجنت در آخرت يا ايها الذين آمنوا اي گروه مؤمنان مخاطب جماعتي اند از انصار که در ليلة عقبه ثانيه بيعت کردند و ايشان هفتاد تن بودند يا خطاب عام است جميع مؤمنان را ميفرمايد کونوا باشيد انصار الله نصرت کنندگان دين خداى و رسول او و تقدير کلام چنين است که اي محمد طلب نصرت کن از قوم خود کما قال همچنانکه طلب نصرت فرمود و گفت عيسى بن مريم للحواريين عيسى پسر مريم مر حواريان را که خواص او بودند و در دين او بهمه کس سبقت داشتند که من انصاري کيستند ياران و نصرت کنندگان من متوجه شده بامن الى الله بسوى نصرت خداى يا کيانند اعوان من در دعوت خلق بخداى قال الحواريون گفت حواريان که در اين راه نحن انصار الله مائيم ناصران دين خداى و في الواقع نصرت کردند دين عيسى را على نبينا و عليه السلام بعد از رفع وي و خلق را بخداى دعوت نمودند فامنت پس ايمان آوردند بسبب دعوت ايشان طائفة من بني اسرائيل گروهي از فرزندان يعقوب بعيسى و او را بنده و رسول خداى دانستند وکفرت طائفة و کافر شدند گروهي ديگر و او را پسر خداى گفتند و چون حضرت رسالت پناه عليه صلوات الله مبعوث شد موافق همان مؤمنان گفت عيسى عبد الله و رسوله آن گروه تقويت يافتند و حق سبحانه فرمودند فايدنا الذين آمنوا پس قوت داديم و غالب کردانيديم آنانکه گرويدند بعيسى برسالت و عبوديت او على عدوهم بر دشمنان او که قائل بودند بالوهيت او فاصبحوا پس گشتند مؤمنان ظاهرين غلبه کنندگان بر کافران سورة الجمعة

بسم الله الرحمن الرحيم يسبح بپاکي ياد ميکند و تنزيه مينمايد لله مر خداى را ما في السموات آنچه در آسمانهاست بدائع علوى و ما في الارض و آنچه در زمينهاست از کوائن سفلى الملک پادشاهي که ملک اوست دائم و بي زوال القدوس پاک از سمت عيب و صفت اختلال العزيز ارجمندي که مثل ندارد الحکيم حکم کننده که راستي بجاي آرد هو الذي بعث اوست آنکه برانگيخت في الاميين در ميان اميان مراد قوم عرب اند که اکثر ايشان خوانند و نويسنده نبودند رسولا منهم فرستاده از جمله ايشان يعني آن سيد که ناخواندن و نانوشتن يکي از نعمت وي باشد و گفته اند اميه آنحضرت بجهت آنست که در کتب متقدمه برين وجه مذکور بوده که خاتم انبيا امي باشد و از جمله در کتاب شعيا عليه السلام مذکور است که اني ابعث اميا في الاميين واختم به النبيين و در اميه آنحضرت صلى الله عليه و سلم نکتهاست اينجا بسه بيت اختصار ميرود نظم فيض ام الکتاب پرورد شد لقب امي خدا ازان کرد شد لوح تعليم ناگرفته بنشت همه زاسرار لوح داده خبر خط او بست انس و جان بس کن نخواندست

خط ازان چه خطر پس صفت نبي امي ميکند که يتلوا عليهم ميخواند برايشان آياته ايتهاى کلام خدا يرا باآنکه امي است مثل ايشان ويزکيهم و پاک ميسازد ايشان را از دنس کفر و خبث عقايد و رداءت اخلاق ويعلمهم الکتاب و مي آموزد ايشان را از قرآن والحکمة و احکام شريعت وان کانوا و بدرستي که بودند اين گروه که حالا قرآن خوانان و پاکان و دانشمندان من قبل پيش از بعثت محمد صلى الله عليه و سلم لفي ضلال مبين در گمراهي هويدا که ان شرک بود و تتبع دين جاهليت وآخرين و ديگر مبعوث ساخت در ميان ديگران منهم از مؤمنان ايشان لما يلحقوا بهم نرسيده اند بانانکه سابقانند اما لاحق خواهند شد مراد تابعين اند و از معالم بايراد حديثي صحيح متفق عليه معلوم ميشود که اينها عجم اند و اصح اقوال انست که هر که باسلام درآمده و در مي ايد بعد از وفات حضرت رسالت صلى الله عليه و سلم در اين آخرين داخل اند وهو العزيز و خداي غالبست در امر بعثت هر کرا خواهد برسالت فرستد الحکيم خداوند حکمت در اختيار هر پيغمبري براي هر امتي ذلک اين نبوت يا بعثت فضل الله افزوني کرم خدائيست يؤتيه ميدهد انرا من يشاء هر کرا ميخواهد والله ذو الفضل العظيم و خداى خداوند فضل بزرگ است که نعم دنيا و آخرت در جنب آن محقر و مختصر مينمايد مثل الذين حملوا التورية مثل آنانکه تحميل کرده شده اند توريه را يعني حکم شد که بار تکليف احکام توريه را بر دارند ثم لم يحملوها پس بر نداشتند آن بار را و بمجرد خواندن توريه قناعت نموده بدانچه در وي بود کار نکردند کمثل الحمار همچو مثل درازگوش است که يحمل بر دارد اسفارا کتابها از علم يعني ريخ ميبرد در حمل آن و ازان نفعي ندارد همچنين يهود که توريت ميخوانند و بدان منتفع نميشوند نظم گفت اين دو سه اسفار باشد علم کان نبود ز هو بئس بد مثليست کرده شده مثل القوم مثل قوم يهود الذين کذبوا آنانکه تکذيب کردند بآيات الله بحجتهاي خدا که دليل بود بر نبوت محمد والله لا يهدي و خداى راه فلاح ننمايد القوم الظالمين گروه ستمکاران که بعناد بحق بر نفس خود ظلم کرده اند با وجود اين مکر ميکنند نحن ابناء الله و احباؤه و لاف ميزنند که لن يدخل الجنة الا من کان هودا قل بگوي اي محمد يا ايها الذين هادوا اي گروه که دين يهوديه داريد ان زعمتم اگر گمان ميبريد انکم اولياء لله که شما دوستانيد مر خداى را من دون الناس بيرون مردمان از عرب و عجم که گرويده اند فتمنوا الموت پس آرزو بريد مرگ را ان کنتم صادقين اگر هستيد راست گويان در انکه شمائيد دوستان خداى تا برسيد بکرامتي که حق بيهانه براي دوستان خود مقرر فرموده ولا يتمنونه ابدا و حال آنست که يهود تمنا نکنند مرگ را هرگز بما قدمت ايديهم بسبب آنچه از پيش فرستاده است دستهاي ايشان يعني بواسطه عملها که کرده اند چون تحريف احکام توريت و صفت مصطفي صلى الله عليه و سلم ميدانند که بعد از مرگ بدان کردار معذب خواهند شد والله عليم و خداى داناست بالظالمين بستمکاران بر نفس خود قل ان الموت الذي بگو اي محمد با يهود بدرستي که آن مرگ که شما تفرون منه ميگريزيد از وي و تمنا نميبريد

الله

مشهور است بسم که هر بلا جشنيد چندين چشيده اند ديگر باقيان چشند

وان وقوع آنکه اهیت بید ارید فانه ملاقیکم پس بتحقیق در رسیده است او بشما یعنی بکیرید شما را ونزیت آن بخشید ثم تردون پس باز کرد انیده شوید الی عالم الغیب والشهادة بسوی دانای اشکارا ونهان فینبئکم پس خبر دهد شما را بما کنتم تعملون باینچه هستید که عمل میکنید ومناسب کردار جزا یابید یا ایها الذین امنوا ای کسانی که کرویده اید باحکام شرع اذا نودی للصلوة چون ندا داده شود برای نماز من یوم الجمعة در روز جمعه فاسعوا پس بشتابید الی ذکر الله بسوی یاد کرد خدای که نماز است وخطبه یعنی رغبت کنید بدان وسعی نمایید در ان وذروا البیع وبکذارید خرید وفروخت را بقول صحیح بمذهب امام اعظم انست که موجب سعی وترک تجارات ومبایعت اذان اول است در روز ادینه که مؤذن سعدیا شند ذلکم ان سعی وترک بیع خیر لکم بهترست شما را از معامله زیرا که دران نفع باقی اخروی باشد وان بهترست از سود فانی دنیا ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید نفع وضرر او وتمیز میکنید میان خیر وشر فاذا قضیت الصلوة پس چون کذارده شد نماز جمعه فانتشروا پس پراکنده شوید فی الارض در زمین برای تجارت وتصرف در باب احتیاج خود اما باحت یعنی اگر خواهید بعد از نماز در پی مهمات خود روید وابتغوا وبجویید من فضل الله از فضل خدای یعنی روزی خدای مراد بهیا اسباب معاش است وگفته اند اشارهم درز منیت مسجد است جهت رفتن بمجلس علما ومذکران وبقولی مراد عیادت بیمارانست وحضور جنازه وزیارت مؤمنان وطلب علم وامثال اینها که جستن میا من فضل الهی بدینها تواند بود واذکروا الله ویاد کنید خدا را کثیرا بسیار یعنی در مجامع احوال بذکر او اشتغال کنید نه همین بوقت نماز لعلکم تفلحون شاید که رستکار شوید وبخیر دوسرای برسید که ذکر وی موجب جمعیت ظاهر وباطن وسبب نجات دنیا وآخرتست رباعی از ذکر خدا مباش یکدم غافل کز ذکر بود خیر دو عالم حاصل ذکرست که اهل شوق در همه وقت آسایش دل باشد وارامش دل آورده اند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند ناکاه کاروان دحیه کلبی رضی الله عنه از جانب شام رسید با طعام بسیار وبدان وقت در مدینه تنگی بود وکاروان چون بسلامت رسید طبل شادی زدندی او از طبل باسماع حضار مجلس رسیده جهت بیع طعام از مسجد بیرون آمده متوجه کاروان شدند وعنلکه از دوازده تن که جوان ازایشان خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین کسی نمانده حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر میرفتند درپی یکدیگر تا کسی مطلق در مسجد نمی بود از بن وادی آتش بسوی شما روان میکشت ومقارن همین حال این آیه نزول اجلال یافت واذا راوا وچون به بینند تجارة بازرکانی یعنی کاروان بازرکانی او لهوا ویا بشنوند او از طبلی که جهت رسیدن کاروان میزنند انفضوا متفرق کردند از مجلس وبروند الیها بسوی آن تجارت تا پیش کیرند بر یکدیگر بجهت بدین طعام وترکوک وبکذارند ترا قائما ایستاده بر منبر قل ما عند الله بکو آنچه نزدیک خداست از ثواب نماز واستماع خطبه وملازم مجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم خیر بهترست وسودمندتر من اللهو از استماع لهو ومن التجارة واز نفع تجارت چه فواید مثوبات حقیقی است ومنافع مبادلات منحصر

والله خیر الرازقین وخدای بهترین روزی دهندگان است یعنی آنانکه وسایط ایصال رزقند زیراکه وقت باشد که بخیلی کنند وشاید نیز که مصلحت وقت ندانند نقلست که یکی از خلفاء بهلول بغداد را گفت بیا تا روزی همه روزه تو مقرر کنم تا دلت متعلق نباشد بهلول جواب داد که چنین میکردم اگر در تو چند عیب نبودی اول آنکه تو ندانی که مرا چه باید دویم نشناسی که مرا کی باید سیم معلوم نداری که مرا چند باید وخدای تعالی کافل رزق منست این همه میداند واز روی حکمت کامله بمن میرساند وشاید که برمن غضب کنی وآن از من باز گیری حق سبحانه بکناه از من روزی باز نمیدارد نظم خدائی که او ساخت از نیست هست بعصیان در رزق برکس نه بست از وخواه روزی که بخشنده اوست برآرنده کار هر بنده اوست سورة المنافقون

بسم الله الرحمن الرحیم در سال پنجم از هجرت که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از غزوه مریسیع مراجعت نمود بر سر چاهی که میان سنان بن وبر جهنی که حلیف عمر بن عوف بود از خزرج ومیان جهجاه بن غفاری که اجیر فاروق بود منازعت شد وهم بدان انجامید که میان مهاجر وانصار فتنه قایم کردد ابن ابی دران محل سخنان ناشایست گفت از جمله آنکه مهاجران را هیچ مدهید تا از مدینه بروند واز هم پراکنده شوند ودیگر آنکه چون باز کردیم از آنکه عزیزترست بیرون خواهد کرد آنرا که خوارترست وزید بن الارقم بمجلس سامی حضرت خیر الانام آمده از بن صورت اخبار نموده وآنحضرت اصغا فرموده جهت تسکین فتنه در کرمکاه رحلت بکوچ کردن امر فرمودند واسید بن حضیر رضی الله عنه سبب پرسیده مضمون حال معلوم فرموده در شنبه خاطر عاطر حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله سامی جمیله بتقدیم رسانید وچون با بن ابی رسیده بخدمت آنحضرت آمد ودر نفی آن جنس سوگند ان خورد ومردم زبان ملامت کشاده زید بن ارقم رضی الله عنه تخبید دروغ متهم ساختند حق سبحانه تصدیق قول او را این سوره نازل کردانید که اذا جاءک المنافقون چون بیایند نزدیک تو منافقان یعنی ابن ابی واصحاب او قالوا نشهد گویند گواهی میدهیم که انک لرسول الله بدرستی که فرستاده خدایی یعنی ما نیز بنسیم ودل رسالت ترا معتقدیم والله یعلم وخدای میداند انک بدرستی که تو لرسوله هر آینه فرستاده اویی واو ترا فرستاده والله یشهد ان المنافقین وخدای گواهی میدهد که بدرستی منافقان لکاذبون دروغ گویانند در گواهی خود بجهت آنکه اعتقاد ایشان موافق گفتار ایشان نیست پس شهادت ایشان برانکه دل ما معتقد رسالت تست دروغ باشد وگفته اند مراد از شهادت قسم است یعنی سوگند بدروغ خوردند اتخذوا ایمانهم فرا گرفتند منافقان سوگندان خود را جنة سپری یعنی وقایه که بران از قتل وسبی ایمن باشند فصدوا پس باز میدارند مردم را بالقاء شبهات عن سبیل الله از دین خدای یا خود اعراض میکنند از جهاد در راه خدای انهم بدرستی که ایشان ساء بد عملی است ما کانوا یعملون آنچه هستند که میکنند از سوگند دروغ واعراض از حق ذلک این حکم ببدترین اعمال ایشان بانهم امنوا بسبب آنست که ایشان ایمان آوردند بزبان ثم کفروا پس کافر شدند بدلها کنند بظاهر با مؤمنان که ما با شماییم ودر خلوت باز وسای خود بکلمات کفر ناطق کشتند فطبع پس مهر نهاده شده علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهم لا یفقهون پس ایشان

یاد کردند بر اعتقاد رسالت تو وخدا میداند که سوگند

در نمی یابند صحت ایمان وحقیقت او اورده اند که ابن ابی واصحاب او مردم جسیم ونیکو هیئت وشیرین سخن وفصیح بودند
وجمعی دیگر از منافقان نزدیک بهمین صورت بودند وچون بمجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم امدندی انحضرت شگفت داشتی
از اقوال واشکال ایشان حق سبحانه وتعالی فرستاد که وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ وچون به بینی منافقانرا تُعْجِبُكَ بشگفت اردترا
أَجْسَامُهُمْ ط جسمهای ایشان از تری وتازگی وَإِنْ يَقُولُوا وچون سخن گویند تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ ط گوش کنی تو مر سخنان
ایشانرا وسوگند ایشان باور کنی وحال انکه در عدم عقل وقلت تدبر كَأَنَّهُمْ گوئیا ایشان خُشُبٌ چوبهای خشک
شده اند مُسَنَّدَةٌ ط بدیوار باز نهاده یعنی اشباح اند خالی از علم ونظر يَحْسَبُونَ می پندارند وگمان میبرند كُلَّ
صَيْحَةٍ هر فریادی که بر اید وهر اوازی که در مدینه بر کشند که ان صیحه وصدا واقع است عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی بدد لی
وبد گمانی ونرس ایشان بمرتبه ایست که هر اوازی که بشنوند پندارند که نفاق ایشان بر پیغمبر ومؤمنان ظاهر شده ورسوا
خواهند شد هُمُ الْعَدُوُّ ایشان دشمنان اند ترا وهمه مؤمنانرا فَاحْذَرْهُمْ ط پس حذر کن از مکر وغائله ایشان وبر ایشان
ایمن مباش قَاتَلَهُمُ اللَّهُ هلاک کرداند خدای ایشانرا یا لعنت کناد بر ایشان أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ط چگونه برگردانیده میشوند از طریق
حق در یعالم اورده که بعد از نزول این ایات قوم ابن ابی وی را گفتند این ایتها در شان تو نازل شده برو نزدیک رسول خدای
صلی الله علیه وسلم تا برای تو امرزش طلبد آن منافق گردن تاب داد وگفت مرا گفتند ایمان آر اوردم تکلیف کرد بلکه زکوة
مال بده دادم همین مانده است که محمد را سجده می باید کرد ایة امد وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا وچون گویند منافقانرا که بیا بیند
باعتذار يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ تا امرزش طلبد برای شما رَسُولُ اللَّهِ فرستاده خدای لَوَّوْا به پیچند رُءُوسَهُمْ
سرهای خود را یعنی روی بگردانند وگردن به پیچند چنانچه کسی انکار کند روی بتابد وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وتو بینی ایشانرا
که اعراض میکنند از رفتن بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ط وایشان گردن کشانند سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست
بر ایشان أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ که امرزش خواهی ایشانرا أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ ط یا امرزش نخواهی برای ایشان لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ط
نیامرزد خدای ایشانرا بجهت رسوخ ایشان در نفاق إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ط فلاح
نمی نماید گروهی بیرون رفتگانرا از دایره صلاح هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ ایشان انانند که میگویند انصار را که شما لَا تُنْفِقُوا نفقه
مکنید عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ بر کسانی که نزدیک رسول خدا اند از فقراء مهاجران حَتَّىٰ يَنْفَضُّوا ط تا متفرق کردند غلامان
بنند خواجگان وپران پدران پیوندند منافقان انصار را از انفاق بر مهاجران منع میکنند وَلِلَّهِ وحال انکه مر خدایراست
خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خزانهای روزی در اسمان وزمین ومفتاح او بدست قدرت اوست هر کرا خواهد روزی دهد
وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ ولیکن منافقان لَا يَفْقَهُونَ ط که بدانند رزاق علی الاطلاق حق سبحانه است نه ادمیان نظم خواجه
پندارد که روزی ای دهد لاجرم بر نیست وآن منت نهد زان سببها او یکی شد پس اگر کم شود حسبند اسباب دگر حکم روزی
بر سببها منبدنی سببها نیز روزی میدهد يَقُولُونَ میگویند اهل نفاق مراد ابن ابی است لَئِنْ رَجَعْنَا اگر باز گردیم ما

ازین سفر إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی مدینه لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ ط هر اینه بیرون کنند عزیز ترانرا از مدینه خوار ترانرا مراد اش
از اعزه نفس اخص او بود واز ذلیلش از ان لفظ دیگر اشرف واجل همه مخلوقات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات وَلِلَّهِ
الْعِزَّةُ ومر خدایراست عزت قدرت وربوبیت وَلِرَسُولِهِ ومر رسول اورا عزت نبوت وشفاعت وَلِلْمُؤْمِنِينَ
ومر گروید گانرا عزت ایمان وطاعت وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ ولیکن منافقان حقیقت عزت را لَا يَعْلَمُونَ ط نمیدانند نقلست که
چون سپاه نصرت پناه نبوی بوادی عقیق رسیدند پسر ابن ابی که عبد الله نام داشت ومؤمن مخلص بود بسر راه توقف نمود
تا پدرش برسید شتر اورا بخوابانید وپای بر دست شتر نهاد وگفت بخدا سوگند که ترا نگذارم که بمدینه در ایی تا وقتی که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم ترا اذن فرماید وبدانی که اذل تویی واعز اوست وچون مرکب حضرت رسالت منقبت برسید برانحال اطلاع
یافته ابن ابی را اجازت در امدن داد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروید گان لَا تُلْهِكُمْ مشغول نکرداند شمارا
أَمْوَالُكُمْ خواستهای شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ ونه فرزندان شما عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ط از یاد کرد خدای چه مقتضای
ایمان انست که دوستی خدا غالب بود بر دوستی همه اشیا تا حدی که اگر تمام نوال دنیا ومجموع نعم اخرت بروی عرض کنند
بنظر قبول در هیچکس ام ننگرد نظم چشم دل از نعیم دو عالم به بسته ام مقصود ما ز دنیی وعقبی تویی بس وَمَنْ
يَفْعَلْ ذَٰلِكَ وهر که بکند ان کار را یعنی بمال وفرزندان از یاد حق باز ماند فَأُولَٰئِكَ پس ان گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ط ایشان
زیانکارانند که بحقیقه فانی باز مانند از نعیم باقی وَأَنْفِقُوا ونفقه کنید یعنی حقوق واجبه اخراج نمایید مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ از انچه
روزی دادیم شمارا و ذخیره اخرت سازید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از انکه بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ بیکی از شما اسباب
مرگ فَيَقُولَ رَبِّ پس گوید انکس که ای افریدگار من لَوْلَا أَخَّرْتَنِي چرا باز پس نیفکنی یعنی چه شود که تاخیر کنی
موت را إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ ط تا زمانی نزدیک فَأَصَّدَّقَ پس تصدق کنم وزکوة ادا نمایم وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ وباشم از نیک
مردان وشایستگان وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ وخدای باز پس نیفکند نَفْسًا هیچکس را از مرگ إِذَا جَاءَ چون بیاید
برسد أَجَلُهَا ط وقت رفتن وی یعنی چون عمر باخر رسید چیزی بران نیفزاید واز ان کم نکند وَاللَّهُ خَبِيرٌ وخدای
داناست بِمَا تَعْمَلُونَ ط بانچه میکنند ادمیان وحفظ بخطاب میخوانند یعنی بانچه همه شما میکنید از خیر وشر سورة
التغابن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ط يُسَبِّحُ بپاکی وپاکیزگی ستایش
مینماید لِلَّهِ مر خدایرا مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در اسمانهاست از روحانیات وَمَا فِي الْأَرْضِ ط وآنچه در زمین است از
جسمانیات لَهُ الْمُلْكُ مر اوراست پادشاهی ارض وسما وانچه مابین اسمان وزمین است وَلَهُ الْحَمْدُ ز ومر اوراست
ستایش بر نعمت افرینش وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ واو بر همه چیزها قَدِيرٌ ط تواناست هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ اوانکس
است که بیافرید شمارا ای ادمیان فَمِنْكُمْ پس بعضی از شما كَافِرٌ ناگرونده است بخالقیت او چون دهریان
وطبیعیان وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ ط وبعضی از شما باور دارنده است افریدگار را چون اهل اسلام وایمان وَاللَّهُ وخدای

بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بآنچه میکنید بیناست و معامله با بندگان بحسب اعمال ایشان خواهد کرد خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ بیافرید
آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ یعنی یا بحکمت بالغه یا بکلمه کن یا برای بیان حق یعنی آنها دلایل وحدانیت اند و حق بدان
ظاهر میشود وَصَوَّرَكُمْ و بنگاشت شما را فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو کرد صورتهای شما را بامتداد قامت و اعتدال
خلقت امام قشیری رحمه الله فرموده که ظاهر شما را بیاراست بکمال قدرت و باطن را حلی کرد بجمال قربت و نزد محققان
حقیقت انسان آنست که او را بصفوة اوصاف کاینات آراسته کرده اند و بخلاصه خصایص بدایع شرف اختصاص
بخشیده تا نمودار جمیع موجودات باشد از علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری
نظم بدرون تست مصری که توئی شکرستانش ❊ چه غم است اگر ز بیرون مددی شکر نداری ❊ شده غلام صورت
بمثال بت پرستان ❊ تو چو یوسفی ولیکن سوی خود نظر نداری ❊ بخدا جمال خود را اگر آینه به بینی ❊ بت خویشتن هم تو باشی
بکسی گذر نداری ❊ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوی اوست بازگشت همه يَعْلَمُ میداند بعلم کامله مَا فِي السَّمٰوٰتِ آنچه
در آسمانها از اصناف مکونات وَالْأَرْضِ و آنچه در زمینست از انواع مخترعات وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ و خدای داناست
بِذَاتِ الصُّدُورِ بدانچه در سینها است از خواطر و افکار أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما ای اهل مکه نَبَؤُا الَّذِينَ
كَفَرُوا خبر آنانکه کافر شدند مِنْ قَبْلُ پیش از شما چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه
و جز آن فَذَاقُوا پس بچشیدند وَبَالَ أَمْرِهِمْ عقوبت کار خود یعنی ضرر کفر را در دنیا بغرق و ریح
صرصر و صیحه و عذاب یوم الظله وَلَهُمْ و مر ایشانراست در آخرت عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک بی انقطاع
ذٰلِكَ این عتاب و عذاب مر ایشانرا بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ بسبب آنست که بودند که آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ
پیغمبران فرستاده بر ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فَقَالُوا پس ایشان گفتند
أَبَشَرٌ آیا آدمیان مثل ما يَهْدُونَنَا راه نمایند ما را تعجب کردند از آنکه حق سبحانه وحی بآدمی فرستد فَكَفَرُوا
پس کافر شدند برسل وَتَوَلَّوْا و روی بگردانیدند از تدبر در بیناتی که با ایشان بود پس خدای ایشانرا
هلاک کرد وَاسْتَغْنَى اللَّهُ و بی نیازی دارد خدای از ایمان خلق وَاللَّهُ غَنِيٌّ و خدای بی نیاز است از عبادت
از بندگان حَمِيدٌ ستوده بی ستایش حامد زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا گمان بردند آنانکه کافر شدند أَنْ
لَنْ يُبْعَثُوا آنکه برانگیخته نخواهند شد قُلْ بَلَىٰ بگو آری برانگیخته خواهید شد وَرَبِّي و سوگند بپروردگار
من لَتُبْعَثُنَّ که هر آینه شما مبعوث کرده شوید در قیامت ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ پس خبر داده شوید بِمَا عَمِلْتُمْ
بآنچه کرده اید در دنیا و اخبار بمحاسبه و مجازات باشد وَذٰلِكَ و برانگیختن و جزا دادن عَلَى اللَّهِ بر خدای
يَسِيرٌ سهل و آسانست فَآمِنُوا بِاللَّهِ پس ایمان آرید و بگروید بخدای وَرَسُولِهِ و بفرستاده او محمد صلی الله
علیه و سلم وَالنُّورِ الَّذِي و بآن روشنی که أَنْزَلْنَا فرستادیم بر محمد صلوات الله و سلامه علیه مراد قرآنست و از آن

وَمَا تُعْلِنُونَ و میداند آنچه پنهان میکنید
وَاللَّهُ عَلِيمٌ و آنچه آشکارا میکنید

تر بکنند که ظاهر است در اعجاز بینش و مظهر حقایق احکام حلال و حرام است وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما میکنید
از اقرار و انکار خَبِيرٌ داناست يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ یاد کنید روزی را که جمع کند خدای شما را لِيَوْمِ الْجَمْعِ برای آنچه
در روز جمع است از حساب و جزا یا قیامت را روز جمع گفت که در آن روز اولین و آخرین از آدمیان مجتمع باشند
یا انبیا و امم یا ظالم و مظلوم یا اهل هدی و ضلالت یا بهشتی و دوزخی و اشهر آنست که ملایکه جن و انس ذٰلِكَ
آن روز يَوْمُ التَّغَابُنِ روز زیان زده شدن است پس چون مؤمن مقام کافر در بهشت بمیراث گیرد و کافر را در دوزخ
بمقام وی در آرند غبن ظاهر شود و گفته اند که زیانکاران دو گفته اند که کافر غبن خود را به بیند بترک ایمان و مؤمن
زیان خود را دریابد بتقصیر در احسان بارونی زیان جستن است هر کسی سودی طلبد و زیان دیگری وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ
و هر که بگرود بخدای وَيَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کاری شایسته يُكَفِّرْ بپوشد خدای عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ از وی بدیهای
وی را یعنی عفو نماید وَيُدْخِلْهُ و درآرد او را جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر
قصور یا اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن أَبَدًا همیشه تاکید است در
خلود ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن عفو گناه و در آوردن ببهشت رستگاری بزرگ است وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند
بوحدانیت خدای وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآنست یا معجزاتی را که بر دست پیغمبر ظاهر کردیم
أُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ آن گروه ملازمان دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا باقی ماندگان در آن یعنی نمیرند وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
و بد جایی بازگشت است دوزخ مَا أَصَابَ نرسد هیچکس مِنْ مُصِيبَةٍ هیچ مصیبتی از شدت و مرض و مرگ
اهل و ولد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بقضای خدای یعنی علم وی بهمه مصایب محیط است و اگر خواهد امید کار از آن
سالم دارد اما برای صلاح بندگان و ابتلای ایشان بصبر و ازدیاد ثواب و تطهیر از گناه مصیبت بایشان میرساند
وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر که تصدیق میکند مر خدای را و میداند که مصیبت بمشیت و ارادت اوست يَهْدِ قَلْبَهُ راه نماید
دل او را بصبر و ثبات یعنی چون داند که آن بلا مراد الله است بجان قبول میکند و از وقوع آن اضطراب نمینماید
بزرگان گفته اند که بلا آینه جمال مبلی است پس آینه را بجهت مشاهده نور جمال او دوست باید داشت نظم
هر چه از دست تو آید خوش بود ❊ که همه دریای پر آتش بود ❊ زخم کز دست تو می آید برون ❊ کو برون از سینه ات
جوی خون ❊ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها عَلِيمٌ داناست صابر و شاکی را میداند وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان
برید خدای را در فرض وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و اطاعت کنید رسول را در سنت فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی بگردانید
از طاعت پیغمبر او را چه زیان فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا پس جز این نیست که بر فرستاده ما الْبَلَاغُ الْمُبِينُ رسانیدن
پیدا و هویدا و او تبلیغ رسالت کرده شما را و وظیفه ابلاغ بجا آورد اللَّهُ خدای اوست مستحق عبادت
لَا إِلٰهَ هیچ معبودی سزا نیست إِلَّا هُوَ مگر او وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

ثلثه

بیت

باید که توکل کنند مؤمنان چه ایمان اقتضای میکند که کار خود بحق واگذارند و در کفایت مهمات تکیه بر کرم وی کنند از ابن
عباس رضی الله عنهما منقول است که بعد از هجرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم جمعی مسلمانان از مکه داعیه مهاجرت بمدینه
داشتند اما زنان و فرزندان بتضرع و زاری و ناله و گریه و بی قراری ایشانرا منع میکردند و ایشان نیز از غایت محبت
و شفقت بدیشان وامانده بودند حق تعالی در بارهٔ ایشان فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِنَّ
مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بدرستی که بعضی از زنان شما وَأَوْلَادِكُمْ و فرزندان شما که مانع میشوند از هجرت عَدُوًّا لَكُمْ
دشمنانند مر شما را فَاحْذَرُوهُمْ ط پس از ایشان حذر کنید و بگریه و ناله ایشان فریفته شده ترک هجرت
منمایید این آیه بدیشان رسیده هجرت کردند و چون یاران مهاجر را دیدند هریک در احکام دین تفقهی کامل و دانائی
فاضل شده قصد عقوبت زن و فرزند کردند که بجهت ایشان از علم و فضل بی بهره مانده‌ایم و بدین سبب از ایشان
نفقه باز گرفتند و مراسم مرحمت فرو گذاشتند حق سبحانه فرمود وَإِنْ تَعْفُوا و اگر عفو کنید از جرائم که کرده‌اند
وَتَصْفَحُوا و در گذرانید وَتَغْفِرُوا و بپوشید ایذا و عذر ایشان بپذیرید فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای
غَفُورٌ رَحِيمٌ ط آمرزنده است و مهربان با شما همان معامله کند إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ جز این نیست که مالهای شما
وَأَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ ط آزمایش‌اند تا ظاهر گردد که کدام از شما حق را بر ایشان ایثار میکند
و کدام دل در مال و ولد بسته از محبت الهی کرانه میگیرد وَاللَّهُ و خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست أَجْرٌ
عَظِيمٌ ط مزدی بزرگ مر کسی را که محبت او مر خدا و رسول را غالب باشد بر محبت مال و فرزند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید
از عذاب خدای و بپرهیزید از موجبات آن مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید این آیه ناسخ آن حکم است که اتقوا الله حق تقاته در
کشف الاسرار آورده که یک آیه اشارت میکند بواجب امر و در دیگری بواجب حق واجب امر بیاید و واجب حق را رقم
نسخ برکشید زیرا که حق سبحانه بنده را که مطالبه کند بواجب امر کند تا فعل وی در دائره عفو داخل تواند شد و اگر او را بواجب
حق بگیرد طاعت هزار ساله و معصیت هزار ساله آنجا یک رنگ دارد **بیت** بی نیازی بین و استغنا نگر خواه مطرب باش
و خواهی نوحه گر وَاسْمَعُوا و بشنوید سخن خدا را وَأَطِيعُوا و فرمان برید او را وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید خَيْرًا بهتر را
یعنی هرچه نیکوتر بود در راه حق بدهید لِأَنْفُسِكُمْ ط برای نفسهای خود چه فواید آن بوی میرسد وَمَنْ يُوقَ و هر که نگاه
داشته شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس خود یعنی حق خدای را امساک نکند و در راه وی بذل نماید فَأُولَئِكَ پس آن گروه
ایشان هُمُ الْمُفْلِحُونَ ط ایشان رستگارانند در دنیا از مخوفات و در عقبی از عقوبات إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ اگر قرض دهید خدای را
یعنی صرف کنید مال را در آنچه فرماید قَرْضًا حَسَنًا قرض مقرون باخلاص یا صدقه دهید از طیب نفس يُضَاعِفْهُ زیاده
گرداند خدای آنرا که داده‌اید لَكُمْ برای شما یکی را ده تا هفتصد تا هزار و چهارصد تا بغیر حساب وَيَغْفِرْ لَكُمْ ط
و بیامرزد گناهان شمارا که از پی بوده باشد از امساک و ترک انفاق وَاللَّهُ شَكُورٌ و خدای جزا دهنده بسپاس داران

عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل میدهد حَلِيمٌ ط بردبار است بعقوبت ممسکان و بخیلان تعجیل نمیکند عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای
نهان و آشکار است میداند آنچه ظاهر میکنند از تصدق و آنچه پنهان دارند در دلها از ریا و اخلاص الْعَزِيزُ غالب است
انتقام تواند کشید از کسی که صدقه او خالص نبود الْحَكِيمُ ط حکم کننده بکرامت آنها که از روی صدق نمایند

سورة الطلاق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آورده‌اند عبد الله بن عمر زن
خود را در حالت حیض طلاق داده حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود تا رجوع کند و نگاه دارد تا از حیض پاک شود اگر خواهد
طلاق دهد و درین باب آیه آمد يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر بکرامت خود را که شما إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ چون خواهید که طلاق
دهید زنان خود بعضی را که صغیره و آیسه و حامله نباشند فَطَلِّقُوهُنَّ پس طلاق دهید لِعِدَّتِهِنَّ در عدت
ایشان یعنی در طهری بی جماع که شمار توان کرد آنرا از عدت و این طلاق سنی است چه زن بعد از طلاق بعدت درمی‌آید و
طلاق بدعی آنست که در حالت حیض یا طهری که در آن مجامعت واقع شده باشد وقوع یابد چه آن ایام را از عدت حساب
نتوان کرد و زن در آن محل نه معتده باشد و نه ذات بعل و عدد طلاق نزد امام شافعی اعتبار ندارد و نزد امام اعظم و امام
مالک معتبر است پس اگر در طهری مباشرت سه طلاق دهند بمذهب امام شافعی سنی است وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ ط و شمار کنید
ای مردمان عدت زنان که ایشان از ضبط عاجزند یا از احصای غافل وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ ج و بترسید از خدای که پروردگار
شما است و طلاق سنت دهید و بعد از طلاق لَا تُخْرِجُوهُنَّ بیرون مکنید زنان مطلقه را مِنْ بُيُوتِهِنَّ از خانهای
ایشان که بوقت زناشوهری بوده‌اند تا وقتی که عدت منقضی گردد وَلَا يَخْرُجْنَ و زنان نیز که بیرون نیایند پس ایشانرا
اخراج مکنید إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ ط بعملی زشت هویدا کرده شده و حفص بکسر یا خواند یعنی کردار
ناخوش که روشن کننده حال زنان بود در بدکرداری مراد معصیتی است که در وی حدی باشد چون زنا و سرقه که برای اقامت
حد ایشانرا بیرون باید آورد یا آنکه بفحش و سفاهت اهل آن خانه را ایذا کند و در آن حال اخراج ایشان حلال است چه آن
حکم نشوز دارد در اسقاط حق ایشان وَتِلْكَ و این حکمها که مذکور شد حُدُودُ اللَّهِ ط اندازهای خداست که مقرر فرموده
وَمَنْ يَتَعَدَّ و هر که درگذرد حُدُودَ اللَّهِ از حدهای خدای فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ط پس بدرستی که ستم کرده باشد بر نفس خود
و خود را مستحق عقوبت ساخته لَا تَدْرِي نمیدانی تو ای طلاق دهنده یا نمیداند هیچ نفسی لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ شاید خدای
نو گرداند بَعْدَ ذَلِكَ پس ازین طلاق أَمْرًا ط کاری را یعنی شاید مرد را پشیمان کند یا دوستی زن در دل وی پدید آرد
تا رجوع نماید فَإِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان أَجَلَهُنَّ بمدت خود یعنی بزمان آخر عدت فَأَمْسِكُوهُنَّ پس
نگاه دارید ایشانرا یعنی رجعت کنید با ایشان و امساک نمایید بِمَعْرُوفٍ به نیکوئی که حسن معاشرت و لطف نفقت و
دیگر باره طلاق ندهید جهت اضرار بدیشان أَوْ فَارِقُوهُنَّ یا جدا شوید از ایشان و بگذارید بِمَعْرُوفٍ به نیکوئی
یعنی اجر حق طلاق از متعه و صداق ادا کنید وَأَشْهِدُوا و گواه گیرید ذَوَيْ عَدْلٍ دو خداوند عدل را مِنْكُمْ از شما

مسلمانان که فاسق نباشند بر رجعت و این امر ندب است و امام شافعی گوید واجب است وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ و اقامت شهادت
کنید ای گواهان بوقت حاجت لِلَّهِ ط برای طلب ثواب و رضای خدا ذَٰلِكُمْ این اشهاد و اقامت شهادت يُوعَظُ بِهِ
پند داده میشود بدو مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ هرکه هست که بگروید بِاللَّهِ بخدای و بآنچه وی فرموده وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ط
و بروز رستخیز و هرچه بدو متعلق است وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هرکه بترسد از خدای و مرتکب مناهی نشود يَجْعَلْ لَهُ گرداند
و پدید آرد خدای برای او مَخْرَجًا بیرون شدی یعنی خلاص یابد از اندوه دنیا و آخرت با هرکه بیرهیزد از حرام خدای
بروی برساند از وجه حلال وَيَرْزُقْهُ و روزی دهد ویرا مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ط از آنجا که گمان نبرد و در شمار نیارد
یعنی بخاطرش نگذرد نظم از سببها بگذر و تقوی طلب تا خدا روزی رساند بی سبب حق زجای نخشدت
رزق حلال تا گمان نباشد در گناه و در خیال سبب نزول این آنست که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر کردند و وی
نزد یک پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد گفت یا رسول الله پسرم بدست کفار گرفتار شد و مادرش جزع بسیار میکند و با این همه
تنگی فاقه بنهایت رسید و بیم آن شد که زندگی نتواند بود قدرت نیست انحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که تقوی پیش گیر
و شکیبا باش و تو و مادرش بسیار بگویید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عوف با زن خود بقول پیغمبر صلی الله علیه و سلم
کار کردند اندک فرصتی پسر عوف از قید اهل شرک خلاص یافته و چهار هزار گوسفند ایشان را رانده بسلامت
بمدینه آمد و این آیة نازل شد که هرکه تقوی ورزد روزی حلال یابد وَمَنْ يَتَوَكَّلْ و هرکه توکل کند عَلَى اللَّهِ بر
خدای و کار خود بدو گذارد فَهُوَ حَسْبُهُ ط پس خدای بسنده است او را در کفایت مهم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
بَالِغُ أَمْرِهِ ط رساننده است کار خود را بهرجا که خواهد یعنی آنچه مراد حق سبحانه باشد از وی فوت نشود قَدْ
جَعَلَ اللَّهُ بدرستی که کرده است خدای و پیدا کرده لِكُلِّ شَيْءٍ برای هر چیزی از فقر و غنا قَدْرًا ط اندازه
که از آن در نگذرد یا مقداری از زمان که پس و پیش نیفتد ابو ذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده که حضرت رسالت
پناه صلوات الله علیه فرمود که من آیتی میدانم که اگر مردمان از آن فراگیرند یعنی بر آن کار کنند همه ایشان را کفایت باشد
پس آیة ومن یتق الله یجعل له مخرجا خواند و چند نوبت اعاده فرمود بنای این آیة بر تقوی و توکل است تقوی نخه
بوستان قربت و آن ریته معیت حق ببوید که ان الله مع الذین اتقوا و توکل رایحه گلزار کفایت و از آن بوی ریحان
محبت دمد که ان الله یحب المتوکلین و ولی این دو صفت قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد نظم سلوک راه معنی را تو کل
باید و تقوی توکل مرکب راه است و تقوی توشه ره ذروقتی که حکم عدت مطلقات فرود آمد که یتربصن بانفسهن
ثلثة قروء اصحاب پرسیدند که عدت زنان که حائض نشوند چیست آیة آمد که وَاللَّائِي يَئِسْنَ و آن زنانی که نومید
گشته باشند مِنَ الْمَحِيضِ از حیض بسبب پیری مِنْ نِسَائِكُمْ از جفت زنان شما إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر بشک افتاده
اید در حکم ایشان یعنی نمیدانید فَعِدَّتُهُنَّ پس زمان عدت ایشان ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ سه ماه است وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ

و عدت آنانکه حائض نشده اند از صغر سن همچنین بر سه ماه مقرر است وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ و خداوندان بار یعنی زنان
حامله أَجَلُهُنَّ منتهای زمان عدت ایشان أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ط آنست که بنهند بار خود را خواه مطلقه خواه متوفی
عنها زوجها وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هرکه بترسد از خدای و رعایت احکام حقوق وی بکند يَجْعَلْ لَهُ پدید کرداند
خدای فرمان متقی را مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا از کار او آسانی یعنی کار او را تسهیل سازد ذَٰلِكَ این که گفته شد أَمْرُ اللَّهِ حکم
خدا است أَنْزَلَهُ که فرستاده است آن را از لوح محفوظ إِلَيْكُمْ ط بسوی شما وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هرکه بپرهیزد از عذاب
خدای و فرمان او برد يُكَفِّرْ بپوشد خدای عَنْهُ از و سَيِّئَاتِهِ بدیهای ویرا یعنی عفو کند وَيُعْظِمْ
و بزرگ سازد لَهُ برای او أَجْرًا مزد یعنی او را مزد زیادت دهد أَسْكِنُوهُنَّ ساکن کنید زنان
طلاق داده را مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ از آنجا که شما ساکنید مِنْ وُجْدِكُمْ از وسع خود و طاقت خود یعنی مسکن ایشان ط
بقدر طاقت و توانائی خویش سازید وَلَا تُضَارُّوهُنَّ و رنج مرسانید مطلقات را در مسکن و نفقه لِتُضَيِّقُوا برای
آنکه تنگ کرده باشید عَلَيْهِنَّ ط بر ایشان مساکن ایشان و خروج ضرورت شود ایشان را وَإِنْ كُنَّ و اگر باشند طلاق
داده گان أُولَاتِ حَمْلٍ خداوند بار یعنی حامله باشند فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ پس نفقه کنید بریشان حَتَّىٰ يَضَعْنَ
تا وقتی که بنهند حَمْلَهُنَّ ج بار خود را و از عدت بیرون آیند فَإِنْ أَرْضَعْنَ پس اگر شیر دهند این زنان بعد
از انقطاع علاقه نکاح لَكُمْ مر فرزندان شما را فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ ج مزدهای ایشان
بر شیر دادن وَأْتَمِرُوا و مشورت کنید بَيْنَكُمْ میان دیگر در کار فرزند بِمَعْرُوفٍ ط به نیکوئی در باب ارضاع
واجره آن وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ و اگر دشواری کنید و مضائقه نماید پدر و مادر در رضاع و مزد آن فَسَتُرْضِعُ لا و اگر دشواری
کنید و مضائقه نماید پدر و مادر در رضاع و مزد آن یعنی شوهر از اجرة ابا کند یا زن شیر ندهد فَسَتُرْضِعُ پس شیر دادن
خواهد لَهُ برای فرزند أُخْرَىٰ ط زنی دیگر یعنی مرد دایه کند او را برای رضیع خود و مادر را باکراه و اجبار نفرماید
لِيُنْفِقْ باید که نفقه دهد ذُو سَعَةٍ خداوند فراخی و توانگری مِنْ سَعَتِهِ ط از غنای خود یعنی بقدر توانائی خویش
بر مطلقه نفقه کند وَمَنْ قُدِرَ و هرکه تنگ کرده شده است عَلَيْهِ رِزْقُهُ بر وی روزی او یعنی فقیر و تنگدست است فَلْيُنْفِقْ
پس باید که نفقه کند مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ ط از آنچه خدای داده است او را لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ تکلیف نکند خدای نَفْسًا هیچ تنی را
إِلَّا مَا آتَاهَا ط مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید سَيَجْعَلُ اللَّهُ زود باشد که پدید آرد خدای
بَعْدَ عُسْرٍ بعد از دشواری و تنگدستی يُسْرًا ط آسانی و توانگری وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ و بسا اهل دیهی که از روی جهل
و عناد عَتَتْ سر باز زدند و اعراض کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا از فرمان پروردگار خویش وَرُسُلِهِ و از سخن
پیغمبران او فَحَاسَبْنَاهَا پس حساب خواهیم کرد ایشان را در قیامت حِسَابًا شَدِيدًا حسابی سخت که در وی استقصا و مناقشه
باشد وَعَذَّبْنَاهَا و عذاب کردیم ایشان را در دنیا عَذَابًا نُكْرًا ط عذابی درشت و با هول یا عذاب کنیم ایشان را در دوزخ

رستخیز بعد از حساب فَذَاقَتْ پس بچشید ند اهل آن دیه وَبَالَ أَمْرِهَا عقوبت کار خود را وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا و بود
عاقبت کار ایشان خُسْرًا زیانکاری و کدام زیان از ان بدتر که از جنت جاوید و لقای الهی محروم شوند و بزندان
وعذاب الیم درمانند أَعَدَّ اللَّهُ اماده کرده است خدای لَهُمْ برای ترکان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت و درد
سانی فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عذاب خدای يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقل الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند
قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ بتحقیق فرستاده است خدای إِلَيْكُمْ ذِكْرًا بشما پندی یا شرفی که قرانست فروفرستاده بشما رَسُولًا
فرستاده او که محمد است صلی الله علیه و سلم قرانرا شرف گفت زیراکه شرف دنیا و کرامت عقبی وابسته است بخواندن او و
عمل کردن بدو و گفته اند ذکر قرانست و فرستاده جبرئیل و بقولی رسول بدل است از ذکر و ذکر همان رسول است
یعنی ذاکر و اشهر انست که سخن بر ذکر تمام شده و رسولا منصوب بمحذوفی است تقدیر ش اینکه متابعت کنید و رسول را
که بر بسته يَتْلُو میخواند عَلَيْكُمْ بر شما آيَاتِ اللَّهِ آیتهای قرانرا مُبَيِّنَاتٍ روشن کرده شده و حفص بکسر
یا میخواند یعنی روشن کننده وحق بیجا ند ذکر و رسول فرستاده لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا تا بیرون آرد خدا یا قران یا رسول آنانکه
گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکی ضلالت إِلَى النُّورِ بروشنی هدایت
یا از باطل بحق و از جهل بعلم وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر که بگرود بخدای و تصدیق کند ویرا وَيَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کار ستوده
پاک یعنی خالص از شوب ریا و تصنع و غرض يُدْخِلْهُ درآرد او را خدای جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانها که جریان دارد
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر مساکن آن جویها خَالِدِينَ جاوید باشند کاشند فِيهَا در بهشت أَبَدًا همیشه
بی زوال و انتقال قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ بتحقیق که نیکو اماده کرده است خدای در بهشت لَهُ برای مومنان عامل رِزْقًا
روزی و جه روزی اللَّهُ خدای بحق الَّذِي خَلَقَ آنست که بیافرید سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان بر بالای بعضی
وَمِنَ الْأَرْضِ و بیافرید از زمین مِثْلَهُنَّ مانند آسمانها یعنی بعضی در تحت بعضی و بعضی مثلهن را حمل بر عدد کرده
اند یعنی زمین را هفت اند يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ فرود می آید فرمان خدای و قضای او بَيْنَهُنَّ میان آسمانها و زمینها یعنی
نافذ است حکم او در آسمان و زمین و او راه در هر طبقه از طبقات ارض و سما امریست و خلقی و همه را بیافرید لِتَعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ تا بدانید انکه خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر آفریدن همه چیزها قَدِيرٌ تواناست وَأَنَّ اللَّهَ و فرمان خود
بهمه جاری ساخت تا معلوم کنید انکه خدای قَدْ أَحَاطَ بدرستی که فرا رسیده است بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا بهمه چیز
دانا از روی علم یعنی قدرت او محیط است بهمه اشیا و از موجودات علمی و غیبی هیچ چیز از دایره علم و قدرت وی خارج
نیست نظم رمزی است ز رقد رتش کن نیکو نباد انشاء او یکی است بیرون ز دو عین ذو غیب و شهادت دو نیم ره
نتوان یافت از دائره قدرت و علمش بیرون • سورة التحریم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
نقلست که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم شربت عسل دوست داشتی و وقتی زینب رضی الله عنها مقداری عسل داشت

و هنگام آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخانه او آمدی زینب شربت شربت فرمودی و آنحضرت را در خانه وی بجهت آن توقفی
بیشتر واقع شدی آن حال بر بعضی از ازواج طاهرات گران آمد عائشه و حفصه اتفاق نموده مقرر کردند که آنحضرت بعد از آنکه
آشامیدن شربت عسل در خانه وی نزد هر کدام از ما در آید گوییم از تو بوی مغافیر میشنویم و مغافیر صمغ درختی است
که عرفط خوانند و رایحه کریهه دارد و آن حضرت بوی خوش دوست میداشت و از رائحه ناخوش بحترز بود پس آنحضرت
روزی که شربت آشامیده بود نزد اهل هر کدام آمد گفتند یا رسول الله از شما بوی مغافیر می آید و ایشان در جواب فرمودند
مغافیر نخورده ام اما در خانه زینب شربت عسل آشامیده ام گفتند زنبور آن عسل از شکوفه عرفط چریده بود ند امام
زاهد رحمه الله تعالی آورده که چون این صورت مکرر واقع شد گفت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود حَرَّمْتُ الْعَسَلَ علی
نفسی فو الله لا اکله ابدا و این سوگند از بهر آن خورد تا دیگر کس ویرا از آن عسل نیازارد ایة آمد يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر
لِمَ تُحَرِّمُ چرا حرام میکنی مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ آنچه حلال کرده است خدای مر ترا یعنی عسل و روایت اشهر آنست که در
روز نوبت حفصه در خانه وی رفتی وقتی باجازت آنحضرت بدیدن پدر رفته بود ماریه قبطیه را طلبید و بخدمت خود
سرافراز گردانید حفصه بر آن مطلع شده اظهار ملال کرد و حضرت فرمود که راضی نیستی که او را بر خود حرام کردانم گفت هستم
یا رسول الله فرمود که این سخن نزد تو امانت باید که با کسی نگویی او قبول کرد و چون حضرت از خانه بیرون آمد فی الحال حفصه
این سخن را با عائشه در میان نهاد و مژده داد که یاری از قبطیه خلاص یافتم و چون آنحضرت بخانه عائشه آمد این حکایت
بکنایت رمزی باز گفت و این آیة نازل شد که چرا حرام میکنی آنچه خدای بر تو حلال ساخته یعنی ماریه و سوگند میخوری
تَبْتَغِي میطلبی بدان تحریم مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ خشنودی زنان خود وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است مر سوگند
خوردن ترا رَحِيمٌ مهربان که کفارت سوگند مقرر کرد قَدْ فَرَضَ اللَّهُ بدرستی که مقرر کرده است خدای و بیان کرده
لَكُمْ برای شما تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ فرو گشادن سوگندهای شما را بکفارت یعنی آنچه سوگند به بند د بکفارت
توان گشاد و بیان آن در سوره مایده است وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ و خدای دوست شماست و متوطی کار شما و رساننده برای شما
هر چه صلاح شما در انست وَهُوَ الْعَلِيمُ و او داناست بمصلحت بندگان الْحَكِيمُ صواب کار در هر چه کوید و کند بنت
ایشان وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ و یاد کنید ای مومنان چون راز گفت و پنهان ساخت پیغمبر إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ بسوی بعضی از زنان
خود یعنی حفصه حَدِيثًا سخنی را که تحریم ماریه است یا عسل یا ذکر خلافت شیخین بعد از آن که با حفصه بر گفته بود
و او با عائشه اشکارا کرد فَلَمَّا نَبَّأَتْ پس انهنگام که خبر کرد مر عائشه را بِهِ بان حدیث وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ و اشکارا
گردانید خدای پیغمبر خود را و مطلع ساخت عَلَيْهِ بر اظهار آن سخن از حفصه عَرَّفَ شناسا کردانید
پیغمبر صلی الله علیه و سلم حفصه را و حرف داد بَعْضَهُ بعضی از آن یعنی بدان سخنان با تو گفتم و تو این قدر از آن
ظاهر ساختی یعنی قصه تحریم ماریه وَأَعْرَضَ و اعراض کرد رسول صلی الله علیه و سلم عَنْ بَعْضٍ از بعضی دیگر یعنی

خلافت شیخین مراد است که آنحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم استقصا نفرمود از روی کرم و بانکه حفصه همه سخنان
سر آنحضرت را اظهار کرده بود باز وی وی نیاورد فَلَمَّا نَبَّأَهَا پس آنهنگام که خبر داد پیغمبر صلی الله علیه وسلم حفصه را
بِهِ بآنچه خدای او را بران اطلاع داده بود قَالَتْ گفت حفصه مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا ط که خبر داد باین که من راز تو
آشکارا کردم قَالَ گفت رسول صلی الله علیه وسلم نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ خبر داد مرا خداوند دانا بخفیات ضمایر
الْخَبِيرُ ه خبر دار از مکنونات سرایر إِنْ تَتُوبَا اگر توبه کنید ای حفصه و عایشه و باز گردید إِلَى اللَّهِ سوی
خدای و در آزار دل مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم هم پشت نشوید شما را بهتر باشد فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا ط پس بدرستی
که بگشته است دلهای شما از صواب که محافظت سر پیغمبر صلی الله علیه وسلم نمیکنید وَإِنْ تَظَاهَرَا و اگر هم پشت شوید
عَلَيْهِ بر آزردن دل مبارک وی فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای هُوَ مَوْلَاهُ او یار و مددکار پیغمبرست
و بر اخرت کنید وَجِبْرِيلُ و جبرئیل رفیق او است مددکار وی بجای آرد وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ ط و شایستگان از مومنان
اتباع و اعیان وی اند و مراد همه صحابه اند یا بتوکی صدیق و فاروق که پدر عایشه و حفصه اند و معاون آنحضرت که رضای
او بر رضای فرزندان خود ایثار کنند و مجاهد کننده که صالح المؤمنین مرتضی علی است وَالْمَلَائِكَةُ و تمامی فرشتگان آسمان
و زمین بَعْدَ ذَلِكَ با وجود اینکه خدا و جبرئیل و صحابه یار اویند ظَهِيرٌ ط معاون و هم پشتند در یاری وی
عَسَى رَبُّهُ شاید پروردگار او إِنْ طَلَّقَكُنَّ اگر او طلاق دهد مر شما را تخویف از واجب است یعنی اگر بعض
طلاق دهد شاید أَنْ يُبْدِلَهُ آنکه بدل دهد خدای أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ زنان بهتر از شما این اخبار است از
قدرت نه آنکه چه خدای میدانست که طلاق نخواهد داد پس تعریف آن زنان میکند که مُسْلِمَاتٍ اقرار کنندگان
بوحدانیت یا گردن نهندگان بامر مُؤْمِنَاتٍ باور دارندگان یا اخلاص آرندگان قَانِتَاتٍ نماز گذارندگان یا
فرمان برداران تَائِبَاتٍ باز گشتگان از گناه یا رجوع کنندگان بدرگاه الله عَابِدَاتٍ پرستندگان یا تضرع کنندگان
سَائِحَاتٍ هجرت کنندگان یا روزه داران ثَيِّبَاتٍ شوهر دیدگان وَأَبْكَارًا ط و دختران بکر ابن عباس رضی الله
عنهما فرموده که ثیبه آسیه زن فرعونست و بکر مریم مادر عیسی که حق سبحانه وعده فرموده که هر دو را در بهشت بحباله
ازواج حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درآرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان قُوا أَنْفُسَكُمْ نگاه دارید
نفسهای خود را بترک معاصی وَأَهْلِيكُمْ و اهالی و فرزندان خود را بموعظه و نصیحت نَارًا از آتشی وَقُودُهَا آتش
که آتش انگیزان مردمان باشند یعنی کفار جن و انس وَالْحِجَارَةُ و سنگ کبریت که در حرارت می افزاید یا بتان
سنگین که کفار میپرستند یا گنجهای زر و سیم احبار و رهبان که اصل و منشاء آن سنگ است نظم زر و سیم اند سنگ
زرد و سفید اندرین اندرین سنگها بند امید دل از سنگ سخت می باید که ز سنگیش راحت افزاید دل ازین سنگ اگر
تو برنگنی سر حرمت بسی بسنگ زنی عَلَيْهَا بر آن آتش مَلَائِكَةٌ فرشتگان یعنی موکلانند بر وی زبانیه

غِلَاظٌ درشت سخنان شِدَادٌ سخت کاران و توانایان که دوزخی را با ایشان قوت ستیز و با جنگ ایشان مجال گریز
نباشد لَا يَعْصُونَ اللَّهَ نافرمانی نکنند خدا را مَا أَمَرَهُمْ در آنچه فرماید ایشانرا یعنی بر شهوت فریفته نشوند تا
مخالفت باید کرد وَيَفْعَلُونَ و میکنند مَا يُؤْمَرُونَ ط آنچه فرموده می شوند بدان در تبیان آورده که الله الذی یانیه بعذاب
کافران مر اهل الله اند اهل بهشت بنعیم جنان پس چون زبانیه کافران را بکناره دوزخ آرند ایشان آغاز اعتذار کرده داعیه خلاصی
نمایند حق سبحانه فرماید با ملائکه گوینده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا ای کسانی که کافر شده اید لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ ط عذر نگوئید امروز
که عذر مقبول نیست و فایده نخواهد داد إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست که پاداش داده می شوید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ط اخبار بد
کرده شما بود که عمل میکردید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنها که گرویده اید تُوبُوا إِلَى اللَّهِ باز گردید بخدای تَوْبَةً
نَصُوحًا ط باز گشت خالص یعنی توبه کنید و بر سر گناه مروید معاذ بن جبل رضی الله عنه فرمود که توبه نصوح آنست که
تائب عود نکند بمعصیت چنانچه شیر عود نمیکند به پستان شیخ حسن بصری رحمه الله تعالی گفته که توبه نصوح دو رکن دارد اول
ندامت بر گناه گذشته دویم عزیمت بر ترک در آینده نظم توبه چون باشد پشیمان آمدن بر در حق توبه سلمان آمدن خدمت
از سر گرفتن با نیاز با حقیقت روی کردن از مجاز عَسَى رَبُّكُمْ پروردگار شما چون توبه کنید شاید أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ آنکه
در گذراند از شما سَيِّئَاتِكُمْ گناهان شما وَيُدْخِلَكُمْ و در آرد شما را جَنَّاتٍ به بوستانها که میرود تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان و قصور آن جویها در آوردن کی باشد يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ روزی که
خجل نکند خدای پیغمبر را یعنی قبول او را عذر اسکند و نه شفاعت او را درباره عاصیان مردود سازد وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ رسول
شان دانا را نیز که ایمان آورده اند بار وی یعنی خواست ایشان نیز درباره یاران ایشان قبول کند نُورُهُمْ نور ایشان
یعنی نوری که خدای بمومنان عطا کرده يَسْعَى می شتابد و میرود بَيْنَ أَيْدِيهِمْ در پیش ایشان وَبِأَيْمَانِهِمْ و بجانب
راست ایشان وقتی که بر صراط گذرند و در آن محل که نور منافقان فرو میرود يَقُولُونَ رَبَّنَا گویند مومنان ای آفریدگار ما
أَتْمِمْ لَنَا تمام گردان بما نُورَنَا روشنی ما را یعنی باقی دار تا بسلامت بر صراط بگذریم وَاغْفِرْ لَنَا ج و بیامرز ما را یعنی
ظلمت گناه پاک کن إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بدرستی که تو بر همه چیزها از اتمام انوار و مغفرت اوزار قَدِيرٌ ط توانائی
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند قدر جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنَافِقِينَ و با منافقان
بوعید وَاغْلُظْ و درشتی بکار بر عَلَيْهِمْ بریشان یعنی بر هر دو گروه وَمَأْوَاهُمْ و مقام باز گشت کافران و منافقان
اگر ایمان نیارند و مخلص نشوند جَهَنَّمُ ط دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ط و بد باز گشتی است دوزخ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا بیان
کرد خدای مثلی لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنانکه کافر شدند امْرَأَتَ نُوحٍ و آن مثل زن نوح است علیه السلام که واعله نام داشت
وَامْرَأَتَ لُوطٍ ط و زن لوط علیه السلام واهله گفتندی كَانَتَا بودند این دو زن تَحْتَ عَبْدَيْنِ در زیر حکم
دو بنده مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما صَالِحَيْنِ شایستگان فَخَانَتَاهُمَا پس خیانت کردند آن بنده را بنفاق زن

نوح علیه السلام قوم را گفتی که وی دیوانه است و زن لوط علی نبینا و علیه السلام قوم را از مهمانان لوط خبر داده کردی فلم
یغنیا پس دفع نکردند دو پیغمبر عنهما از این دو زن من الله شیئا از عذاب خدای چیزی پس زن نوح غرقه
شد بطوفان و بر سر زن لوط سنگ بارید وقیل ادخلا النار و گفته خواهد شد روز قیامت و اهله و واعله را درآیید بدوزخ
مع الداخلین با درآیندگان دیگر از کافران حاصل این مثل آنست که کفار معاقب میشوند و نسبتی که میان ایشان و
پیغمبر است با وجود کفر هیچ فایده نمیدهد وضرب الله مثلا و بیان کرد خدای مثلی للذین امنوا برای آنانکه گرویده اند
امرات فرعون و آن مثل زن فرعون است یعنی آسیه بنت مزاحم اذ قالت چون گفت رب ابن لی عندک ای آفریدگار
من بنا کن برای من نزدیک خود بیتا خانه فی الجنة در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای ده آورده اند که چون
آسیه ایمان آورد فرعون بفرمود تا او را چهار میخ کرده در آفتاب بیفکنند حق سبحانه ملائکه را فرمود تا بکردی بر وی در
آمده بپا لبهای خود او را سایه کردند و فرعون امر کرد تا سنگ بزرگ آوردند و حکم شد که بر سینه وی نهند آسیه دعا کرد
که خدایا مرا خانه ده در جنت ونجنی و برهان مرا من فرعون از نفس خبیث فرعون وعمله و آن کردار او
یعنی از عذاب او که مرا میکند ونجنی من القوم الظلمین و نجات ده مرا از گروه ظالمان که قبطیانند و تابعان فرعون
حق سبحانه دعاوی مستجاب کرده حجاب از پیش وی برداشت و خانه وی بوی نمود و روح وی قبض کرد و سنگ بر جسد
وی نهادند که روح نداشت و در اکثر تفاسیر هست که حق سبحانه وی را باسمان برد بجسد وی و حالا در بهشت است و حاصل
این مثل آنست که با وجود ایمان اتصال او با اهل کفر او را هیچ ضرر نکرد و مثل زده خدای برای ازواج طاهره حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم و سایر مومنات ومریم ابنت عمران و مریم دختر عمران التی احصنت آن زن که نگاه داشت فرجها دامن
خود را از حرام و فاحشه فنفخنا پس در دمیدیم فیه در گریبان جامه او من روحنا از روحی که آفریده
بودیم وصدقت و باور داشت مریم و گرویده بکلمات ربها بسخنان پروردگار خود یعنی بصحف منزله قبل از انجیل
یا بوعدها که جبرئیل علیه السلام از خدای بوی آورد که اهب لک غلاما زکیا وکتبه و کتاب خدای یعنی انجیل یا با آنچه
خدای نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی و بر وی و حفص بجمع میخواند و مراد تمام کتب الهی است وکانت و بود
مریم من القنتین از فرمانبرداران یاد او میکنند کان برو طائفت عبادات و تذکیر برای تغلیب است و اشعار
با آنکه طاعت مریم کم از طاعت مردان کامل نبوده و در خبر آمده که بسیاری از مردان کامل بکمال رسیدند و از زنان کامل نشد
مگر مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون الجزء التاسع والعشرون من اجزاء الثلثین سورة الملک بسم الله الرحمن الرحیم
تبارک بزرگ و برتر است و ثابت بر دوام الذی بیده الملک آنکس که بدست قدرت اوست پادشاهی و تصرف
در امور ملک یعنی هرچه خواهد کند وهو علی کل شیء و او بر همه چیزها که خواهد قدیر تواناست الذی خلق
الموت آن خداوندی که بیافرید مرگ را والحیوة و زندگی را مراد موت آدمیانست در دنیا و حیات ایشان

در

خ

الجزء التاسع والعشرون

٥٠٧

در آخرت و گفته اند مرگ را آفرید و زندگی را مراد موت آدمیانست در دنیا و حیات بصورت کبش املح و او بصفه چنین رسید الایمرد
و حیات را خلق کرد بصورت مادیانی ابلق و او بهیچ چیز مرور نکند و رایحه او بهیچ چیز نرسید الا زنده شود و بقولی مراد از موت و حیات
است یعنی دنیا و آخرت را بیافرید لیبلوکم تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزماینده کان کند تا ظاهر شود که دار تکلیف
ایکم کدام از شما احسن نیکوترند عملا از جهت عمل یعنی اخلص کدام بیشتر است و در خبر آمده که کدام بیشترند
از روی عقل و پرهیزکارترند از محارم و شتابنده تر در فرمان برداری و گفته اند کدام یاد کننده ترند مرگ را و ترسان تر از و کار
سازنده تر برای او وهو العزیز و خدای غالب است در ملک خود ترسنده کانرا ایمن سازد الغفور آمرزنده است
خطیات ایشان را یوشد الذی خلق آن خدائی که بیافرید سبع سموت هفت آسمانرا طباقا طبقه طبقه یکی
بر بالای دیگر در معالم آورده که آسمان دنیا موجی است محکم شده و دوم مرمر سفید سیم آهن است چهارم زمرد است پنجم
نقره ششم زر است هفتم یاقوت سرخ است ماتری نه بینی تو ای بیننده فی خلق الرحمن در آفریدن خدای مر آسمانرا من
تفوت هیچ خللی و اختلالی و تناقض و عیبی و اعوجاج فارجع البصر پس باز گردان چشم را بسوی آسمان باز را تا
هل تری هیچ می بینی من فطور شکاف و نقصانی ثم ارجع البصر پس دیگر باره بگردان دیده را کرتین کرتی بعد
از کرتی تا هیچ عیبی یابی یعنی اگر بیک نگریستن معلوم نکردی نکرار کن نگریستن را ینقلب باز گردد الیک البصر بسوی تو
چشم تو خاسئا دور از یافتن عیب وهو حسیر و او مانده بود از نگریستن باسمان از کثرت مراجعت بجهت آنکه هرچند
ی نگرد عیبی نمی یابد ولقد زینا و بدرستی که بیاراستیم السماء الدنیا آسمان نزدیک را یعنی آسمانی که نزدیکتر است بزمین از آتش
دادیم بمصابیح بچراغها یعنی بستارگانی که بشبها چون چراغ درخشانند وجعلنها و گردانیدیم ستارگانرا رجوما للشیطین
رانند کان مردیوان افروختن که بجهت استراق قصد آسمان کنند واعتدنا و آماده ساخته ایم لهم برای دیوان بعد از
سوختن ایشان بشهب در دنیا عذاب السعیر عذاب آتشی افروخته در عقبی وللذین کفروا و مر آنانراست که کافر شدند
از دیوان و غیر ایشان بربهم بافرید کار ایشان عذاب جهنم عذاب دوزخ وبئس المصیر و بد جای بازگشتی
است دوزخ اذا القوا چون در افکنده شوند کافران فیها در جهنم سمعوا لها بشنوند از دوزخ شهیقا
مانند آواز درازگوشی که انکر الاصوات است یعنی چون کفار را بدوزخ در آرند دوزخ بفریاد آید وهی تفور و او بجوش
ایشانرا برآرد و غور و بپیچد چنانکه گوشت در دیگ جوشان تکاد تمیز نزدیکست که پاره پاره شود دوزخ من
الغیظ از خشم کافران کلما القی هرگاه که افکند شوند فیها در دوزخ فوج گروهی از اهل شرک
سالهم سوال کنند ایشانرا خزنتها خازنان دوزخ از روی سرزنش الم یاتکم آیا نیامد بشما نذیر
بیم کننده یعنی پیغمبری بشما مبعوث نشد که شما را بخدای خواند و از عذاب بترساند قالوا بلی گویند آری قد جاءنا
بدرستی که آمد بما نذیر پیغمبری بیم کننده فکذبنا پس تکذیب کردیم قول وی را وقلنا و گفتیم مر فرستاده کانرا

روی عن کعب ... سماء الدنیا موج مکفوف والثانیة مرمرة بیضاء والثالثة حدید والرابعة صفر و قیل نحاس والخامسة فضة والسادسة ذهب والسابعة یاقوتة حمراء ... ربیع

کر بهیچ وجه مَا نَزَّلَ اللّٰهُ فرو نفرستاده است خدای مِنْ شَیْءٍ هیچ چیزی از آنچه شما میگوئید از وعد و وعید و امر
و نهی و مانند آن إِنْ أَنتُمْ نیستید ای رسولان إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ مگر در خطائی بزرگ که با وجود دست بشریت دعوی
نبوت میکنید وَقَالُوا و گویند کافران که در دنیا لَوْ كُنَّا اگر میبودیم ما که نَسْمَعُ بشنودیم سخن پیغمبران
را بی حث و تفتیش چه از معجزات ایشان علامات بر صفحات احوال ایشان ظاهر بود أَوْ نَعْقِلُ یا تعقل میکردیم در معانی
کلام ایشان و تفکر مینمودیم در انوار حکمت که از اقوال و افعال ایشان معاینه مینمود مَا كُنَّا نمیبودیم امروز فِي أَصْحَابِ
السَّعِيرِ در ملازمان دوزخ فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ پس اقرار کنند و معترف شوند بگناه خویش و در آن وقت اعتراف
سود ندارد فَسُحْقًا پس دوری باد از رحمت مر لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ مر ملازمان دوزخ را إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ
بدرستی آنانکه میترسند رَبَّهُم از عذاب پروردگار خود بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی آثار خوف را از خلق
بپوشند و بخلوتها فغان و ناله و گریه کنند و در معین المعانی آورده که مراد از غیب دل است که پوشیده از خلق و پیدا بر خدای
یعنی بدل ترسان و ترسکاران باشند لَهُم مَّغْفِرَةٌ مر ایشانرا آمرزش گناهان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزد بزرگ که بهشت است
و گفته اند ایمنی از شدائد و مکاره یعنی مزد ترسندگان امان باشد از هرچه میترسند نظم لا تخافی مژده ترسندگانرا
هر که میترسد مبارک بنده است خوف و خشیت خاص دانایان بود هر که دانا نیست کی ترسان بود ترسکاری رستگاری
آورد هر که درد آرد عوض درمان برد آورده اند که کفار قریش بسهولت عیش مغرور گشته در باب حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و سلم سخنان گفتندی و چون چند نوبت جبرئیل از آن پرده از روی گفتار ایشان برداشته شد با یکدیگر تدبیر
کردند و رای ایشان بر آن قرار گرفت که دیگر سخن آهسته گویند تا خدای نشنود و او را از آن آگاه نکند آیت آمد
وَأَسِرُّوا و پنهان سازید قَوْلَكُمْ سخن گفتن خود را در باره پیغمبر أَوِ اجْهَرُوا بِهِ یا آشکارا کنید مر آنرا
یعنی هر دو نزد یک او یکسانست إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهاست قبل از آنکه
بزبان گذرد پس کسی که بضمائر واقف است اگر تعبیر از آن بسته کنند یا بجهر بر و پوشیده نخواهد بود أَلَا يَعْلَمُ آیا
نداند آنچه در دلهاست مَنْ خَلَقَ آنکسی که دلها را آفرید وَهُوَ اللَّطِيفُ و اوست دانا بر بواطن اشیا و حقائق
آن الْخَبِيرُ آگاه از ظواهر هر موجود و دقائق آن هُوَ الَّذِي جَعَلَ اوست خداوندی که گردانید لَكُمُ الْأَرْضَ
برای شما زمین را ذَلُولًا نرم و منقاد تا آسان باشد سیر شما بر آن فَامْشُوا پس بروید فِي مَنَاكِبِهَا در اطراف
و جوانب زمین وَكُلُوا و بخورید مِن رِّزْقِهِ از روزی خدای که برای شما مقرر و مقدر کرده وَإِلَيْهِ النُّشُورُ و بسوی
اوست بازگشت شما پس شکر گذاری و سپاس داری او بجا آرید أَأَمِنتُم آیا ایمن شدید ای کافران مَن فِي السَّمَاءِ
از آنکس که در آسمانست بزعم شما یعنی حق سبحانه یا از ملک موکل بر عذاب که جبرئیل است علیه السلام ملخص سخن
آنست که ایمن شدید أَن يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ از آنکه خدای با جبرئیل علیه السلام بفرمان عظیم وی فرو برد شما را بزمین

فَإِذَا هِيَ تَمُورُ پس آنگاه زمین پس از فرو رفتن شما بوی میجنبد و در اضطراب گیرد بشما از زیر زیر افکند أَمْ أَمِنتُم
آیا ایمن شدید مَن فِي السَّمَاءِ از آنکه در آسمانست عرش او یعنی خدای یا مقام او یعنی جبرئیل أَن يُرْسِلَ آنکه فرو فرستد
عَلَيْكُمْ بر شما حَاصِبًا سنگ ریزه چنانچه بر قوم لوط علیه السلام فَسَتَعْلَمُونَ پس بدانید بعد از مشاهده عذاب
كَيْفَ نَذِيرِ که چگونه بود بیم کردن من و آن دانستن شما را سود نکند وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ و بدرستی که تکذیب کردند
آنانکه بودند مِن قَبْلِهِمْ پیش از کفار این زمان یعنی مکذبان امم ماضیه و بشامت تکذیب هلاک گشتند فَكَيْفَ كَانَ
پس چگونه بود بر ایشان نَكِيرِ عقوبت من با شما را مر بر ایشان بانزال عذاب أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمیدانند و تفکر
إِلَى الطَّيْرِ بسوی مرغان فَوْقَهُمْ زبر ایشان در هوا صَافَّاتٍ صفها بر کشیده میگشایند بالهای خود را
وَيَقْبِضْنَ و فراهم میگیرند بعد از بسط مَا يُمْسِكُهُنَّ نگاه نمیدارد ایشانرا در هوا بخلاف طبع یا در حال قبض و بسط
إِلَّا الرَّحْمَٰنُ مگر خدای بزرگ بخشایش که هر یک از انواع طیور شکلی و هیئاتی و صورتی و طبعی خاص داده و
اسباب طیران و جولان در هوا مهیا ساخته إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بدرستی که خدای بهمه چیزها بَصِيرٌ بیناست
أَمَّنْ آیا کیست که تو آن گفت هَٰذَا الَّذِي این آنکس است که از روی حمایت هُوَ جُندٌ او مدد کار است و
تاید لشکر لَّكُمْ مر شما را يَنصُرُكُم یاری میدهد مِّن دُونِ الرَّحْمَٰنِ بجز خدای از عذاب و خشم وی
إِنِ الْكَافِرُونَ نیستند ناگرویدگان إِلَّا فِي غُرُورٍ مگر در فریب شیطان که میگوید عذاب بشما فرود نخواهد آمد
أَمَّنْ هَٰذَا الَّذِي آیا کیست که اشارت توان کرد بدو که این آنکس است که بمحض عنایت يَرْزُقُكُمْ روزی میدهد شما را
إِنْ أَمْسَكَ اگر باز گیرد خدای رِزْقَهُ روزی خود از شما یا مساک مطر یا ابطال اسباب که حصول و وصول
رزق را وسایط و وسائلند یعنی اگر خدای وظیفه رزق از شما باز دارد آن کیست که شما را روزی تواند داد و کفار
میدانند که خالق و رازق اوست و کفر ایشان نه از جهل است بَل لَّجُّوا بلکه ستیزه کردند و در ایستادند فِي عُتُوٍّ در عناد
و سرکشی وَنُفُورٍ و رمیدگی از حق و نفرت از راستی أَفَمَن يَمْشِي آیا آنکس که میرود مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ سرفرو افکنده بر
روی خود یعنی نگونسار میرود و پس و پیش و راست و چپ خود نمی بیند او را أَهْدَىٰ راه یابنده تر است أَمَّن
يَمْشِي یا آنکس که میرود سَوِيًّا راست ایستاده و همه اطراف خود را مشاهده میکند عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بر راه راست
رساننده بمقصد و مقصود این مثلیست برای کافر گمراه که در پندار یک غوایت حیران و سرگردان میرود و مؤمن راه
یابنده که بر طریق حق از روی بصیرت سلوک میکند رباعی فرق است میان آنکه از روی یقین با دیده بینا رود و آنکه
ره دید نیابد که دو چشم بسته کسی هر گوشه همی رود بظن و تخمین قُلْ بگو مر کافران که خدای که شما را بدعوت
میکنم هُوَ الَّذِي او آنکس است که بقدرت کامله أَنشَأَكُمْ بیافرید شما را وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ و بداد شما را شنوائی تا سخنان
حق بشنوید وَالْأَبْصَارَ و دیدها تا دلایل قدرت و بدائع نظرت مشاهده کنید وَالْأَفْئِدَةَ و دلها تا در معانی کلمات الهی

و در انواع مصنوعات بادشاهی تفکر و تامل نمایند شما بسیار ستوریک وی بینید و لیکن قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ اندکی شکر میکو بیند
مر این نعمتها را قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ بکو خدای آن خدایی است که بعد از افریدن شما را پراکنده ساخت فِي الْأَرْضِ در
زمین هر یک را منزلی و مکانی و راهی و کاری داد تا نعید کنید و فرمان برداری نمایید وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و بسوی او باز کردید
خواهید شد تا جزای کفتار و کردار خود بیابید وَيَقُولُونَ و کویند مشرکان مر پیغمبر و یاران او را مَتَىٰ کی باشد
هَٰذَا الْوَعْدُ این وعده حشر یا نتیجه جزا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اکر هستید شما راست کویان قُلْ بکوای محمد در
جواب ایشان إِنَّمَا الْعِلْمُ جز این نیست که دانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن او عِندَ اللَّهِ نزدیک خدایست و غیر
او برآن اطلاع ندارد وَإِنَّمَا أَنَا و جز این نیست که من نَذِيرٌ بیم کننده ام مُّبِينٌ آشکارا یعنی بآمدن قیامت شما را
بیم میکنم اما بیان او دانستم فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آنهنگام که ببینند موعود را که قیامت زُلْفَةً نزدیک بجزء سِيئَتْ
بد کن دد و زشت شود وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا رویهای آنانکه کافر شدند یعنی اثر غم و اندوه بر جهل ایشان بید اکردد
وَقِيلَ و کفته شود یعنی خزنه دوزخ ایشانرا کویند هَٰذَا الَّذِي كُنتُم این آنست که بود یدکه شما بوسته بِهِ
تَدَّعُونَ برآن تمنا میکردید و در طلب او استعجال مینمودید امام زاهد رحمه الله تعالی فرموده که همواره کافران آرزو
مرک پیغمبر میکردند و تمنای هلاک وی میداشتند حق سبحانه حبیب خود را صلوات الله وسلامه علیه فرمود که قُلْ
أَرَأَيْتُمْ بکو خبر کنید مرا إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ اکر هلاک کرداند خدای مرا وَمَن مَّعِيَ و آنانکه با منند از مؤمنان
أَوْ رَحِمَنَا یا بخشد برما و اجل ما را در تاخیر افکند فَمَن پس کیست آنکه او يُجِيرُ الْكَافِرِينَ زینهار دهد
کافران را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک یعنی مرک ما شما را سود ندارد و حیات ما دفع عذاب از شما نکند مرادانست
که نه نجات دهنده شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست پس انتظار مرک دیکران بردن چه فایده دهد قُلْ
بکو آنکه ایمان بدو سبب نجاتست هُوَ الرَّحْمَٰنُ اوست خدای بزرک بخشاینده آمَنَّا بِهِ کرویده ایم بوی وَعَلَيْهِ و بر
نه بر غیر او تَوَكَّلْنَا توکل کرده ایم و کار خود بدو باز کذاشته فَسَتَعْلَمُونَ پس زود بود که بدانید یعنی بعد از
مشاهده عذاب معلوم کنید فی نفس الامر مَنْ هُوَ کیست از ما و شما آنکه او فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در کمراهی هویداست
قُلْ أَرَأَيْتُمْ بکو خبر دهید إِنْ أَصْبَحَ اکر کردد مَاؤُكُمْ آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب بیر میمون حضرمی
غَوْرًا فرو رفته بزمین چنانچه دست و دلو بدان نرسد فَمَن پس کیست آنکه يَأْتِيكُم بِمَاءٍ بیارد برای شما که
آبی مَّعِينٍ جاری یا ظاهر چنانچه کس بیند در آثار آمده که بعد از تلاوت این آیة باید کفت که الله رب العالمین در
تفسیر زاهدی مذکورست که زندیقی شنید که معلمی شاکرد خود را تلقین میکرد که نفت یا تیکم بماء معین او جواب داد بالمعول
والمعین یعنی میتین و مرد کار آن مین آب را باز آرند شبانه شد هاتفی آواز داد که اینک آب چشمه چشم تو غایب شد
بکو تا بمعول و معین باز آرند نظم فلسفی منطقی مستهان میکذشت از سوی مکتب از زمان چون که بشنید آیة او از

سورة القلم

نا پسند کفت از آب را ما بیارند ما بنخم بیل و تبری تیز آب را ایم از پستی زبر شب خفته و دید او یک شیر مرد زد طپانچ
هر دو چشمش کور کرد کفت هان زین جشمه ای شقی با تبر نور بیار ار صادقی زود برجست و دو چشمش کور دید نور فایض
از دو چشمش ناپدید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ن

اما حروف مقطعه دلالت بران دارد بقا نون حساب و قوطی بعضی آنست که غایت ملک این امت از شما از توان دانست
هر کس بدان نرسد و بیهود بعضی از آن کرنشد و برخی فرع کذاشتند و بر ایشان مشتبه شد چنانچه مر آل عمران کذشت و بعضی
علما از مفاتیح اسماء الهی دانند چنانچه در حرف نون کفته اند که مفتاح اسم نور و ناصر است و در معالم کوید آخرست از حروف
الرحمن و کویند اسم سورة است یا دوحی است از نور یا نام نهری است در بهشت یا قسم است بنصرت حق سبحانه مؤمنان را و اشهر
آنست که نون ماهی است و مراد بان جنس باشد یا ماهی که زمین بر پشت اوست و او را لیوثا کویند یا بهموت و در وسیط باسناد
خود از ابی هریرة رضی الله عنه نقل کرده که وی کفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که اول چیزی که خدای بیافرید
قلم بود پس نون را بیافرید قلم بر دپس نون را بیافرید و آن دواتست و قلم از آن دوات نوشت آنچه بود و باشد و بر بن تقدیر
حق سبحانه یاد کرد بدوات وَالْقَلَمِ و بقلم اعلی که آن نوشت و طول او ما بین السماء و الارض و کویند قلم است که بدان کتابت
کنند و فواید آن در مصالح دین و دنیا بسیار است وَمَا يَسْطُرُونَ و دیکر سوکند خورد بانچه می نویسند حفظه یا از احکام وحی یا آنچه
ایشان از نمایند در تبیان از ابن هیصم نقل فرموده که نون دهن است و قلم زبان و ما یسطرون آنچه حفظه بر بنده وی نویسند حق تعالی
بدین اینها سوکند خورده جواب قسم اینست که مَا أَنتَ نیستی تو ای محمد صلی الله علیه وسلم بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بنکاه داشت
پروردکار خود بِمَجْنُونٍ دیوانه جواب ولید مغیره است که آنحضرت را میکفت معلم مجنون و در بحر الحقایق آورده که کلمه
نون اشارتست بعلم اجمالی مندرج در احدیت ذات جعبه و قلم منبسط بعلم تفصیلی ثابت در احدیت و با نجه قلم کریم
او از دوات قدیم نوشته یعنی حروف الهیه مجرده علویه و کلمات ربانیه مرکبه سفلیه جوابش اینکه تو بنعت بر وجه کار خود
مستور نیستی یعنی بر تو پوشیده اند اسرار ازل و ابد وَإِنَّ لَكَ و بدرستی که مر ترا لَأَجْرًا مزدی و ثوابی است بر کشیدن
بار نبوت غَيْرَ مَمْنُونٍ منت نانهاده یعنی حق سبحانه بی واسطه کسی که از و منت باید داشت بتو عطا کرده یا غیر مقطوع
یعنی مزد بر دوام که هرکز انقطاع بدان راه نیابد وَإِنَّكَ و بدرستی که تو لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ بر دین بزرک که اسلام است
یا بر خوی بزرک که نحوی آنکس را نبوده چه از قوم خود تحمل میکنی انجه کسی را قوت تحمل آن نیست و کفته اند مراد ادب قرآن
است که حق سبحانه بوی ارزانی داشته از عائشه رضی الله عنها سوال کردند از خلق رسول صلی الله علیه وسلم حکایت کی آن فرمود
که خلق آنحضرت قرآن بود و فی سلسلة الذهب نظم بود دم بحر مکرمت هم کان کوهر شرف بود خلقه القرآن وصف خلق کسی
که قرآن است خلق را بعت او جه امکان است محمد حکیم تد سره فرموده که هیچ خلقی بزرکتر از خلق محمدی نبوده چه او شیء
خود را باز داشت و خود را کلی با حق کذاشت امام قشیری قدس سره کفته اند که نه از بلا منحرف شد و نه از عطا منصرف کشته

و گفته اند او را هیچ مقصد و مقصودی جز خدای نبود و شمه از حقائق اخلاق آنحضرت صلی الله علیه وسلم در رساله مرآت الصفا
المصطفی مذکور شده و در جواهر التفسیر نیز مسطور است فَسَتُبْصِرُ پس زود باشد که بینی ای محمد صلی الله علیه وسلم
وَيُبْصِرُونَ و به بینند معاندان تو از اهل مکه یعنی بدان وقت که عذاب نازل شود بر ایشان معلوم کردد بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ
بکدام است از شما فتنه و بلا یا در کدام کروه است از شما دیوانه یعنی بدانند که دیوانه توئی یا ایشان إِنَّ رَبَّكَ بدرستی
که آفریدکار تو هُوَ أَعْلَمُ او داناتر است بِمَنْ ضَلَّ بکسی که کمراه شد عَنْ سَبِيلِهِ از راه که او راست و چنان
کسی فی الحقیقة دیوانه بود وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناتر بود بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان بکمال عقل که مؤمنانند فَلَا تُطِعِ
الْمُكَذِّبِينَ پس فرمان مبر تکذیب کنندکان یعنی مشرکان مکه را که بدین ایادعوت مینمایند وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ دوست میدا[رند]
که تو نرمی کنی و بر دین تو طعنه نزنند وَلَا تُطِعْ و فرمان برداری منمای كُلَّ حَلَّافٍ هر سوکند خواره را بدروغ که
ابوجهل است یا اسود بن عبد یغوث یا اخنس بن شریق و اظهر همین است که سوکند بدروغ بسیار خوردی
مَهِينٍ سست رای یا خوار و بیمقدار هَمَّازٍ عیب کننده در عقب مردم یا طعنه زننده در روی ایشان
مَشَّاءٍ رونده بِنَمِيمٍ بسخن چینی میان مردم یا غمز کننده مَنَّاعٍ باز دارنده لِلْخَيْرِ مر خیر را یا منع
کننده از ایمان و احسان مُعْتَدٍ ستم کننده از حد درکذرنده أَثِيمٍ بسیار کناه یا زناکار عُتُلٍّ سخت روی
درشت خوی بَعْدَ ذَلِكَ پس ازین عیبها زَنِيمٍ حرام زاده که پدر او معلوم نباشد آورده اند که ولید هیجده ساله
بود که مغیره دعوی کرد که پدر اویم و او را بخود کرفت و در تفسیر امام زاهد رحمه الله تعالی مذکور است که چون رسول خدای
صلی الله علیه وسلم این آیه را در انجمن قریش بر ولید خواند بهر عیبی که رسید در خود یافت مکر حرام زادکی باخود کفت
من سید قریشم پدرم مغیره معروف است و میدانم که محمد دروغ نکوید چکونه این مهر را بر مرا آرم شمشیر کشید و نزد
مادر آمد القصه بتهدید بسیار از و اقرار کشید که پدر تو در قصه زنان جرأتی نداشت و او را برادر زادکان بودند چشم
بر میراث وی نهاده مرا بیمناک آمد غلام فلان آوردم و تو فرزند اوئی و دلیل روشن بر صدق قول آن زن شدت
خصومت ولید است و سینه او با آنحضرت و درین باب کفته اند نظم جرم کنه مدعی از فعل مادر است کو را عطای
مادر او خاکسار کند أَنْ كَانَ آیا برای آنکه هست و حفص بکر همزه خوانند یعنی نیز بجهت آنکه او هست
ذَا مَالٍ خداوند مال وَبَنِينَ و خداوند پسران چنین کس را فرمان مبری إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ چون خوانده شود
بر او آيَاتُنَا آیتهای کلام ما قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ کوید این افسانهای پیشینیانست سَنَسِمُهُ زود باشد که علامت کنیم
بداغ عَلَى الْخُرْطُومِ بر بینی او یعنی سیاه روی سازیم او را یا عیب او را اشکارا سازیم که نتوانند پوشانید و در انوار
آورده که روز بدر بینی او زخمی رسید و اثر آن باقی ماند إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ بدرستی که ما آزمودیم اهل مکه را بقحط و زوال
نعمت كَمَا بَلَوْنَا همچنانکه آزموده بودیم أَصْحَابَ الْجَنَّةِ اهل باغ ضروان را بنزدیک میوه آورده اند که در نواحی صنعا از

یعنی با ایشان در سخن نرمی کنی ///
فَيُدْهِنُونَ تا ایشان نیز چرب زبانی کنند و دروغ

ولایت

ولایت یمن مردی صالحی را باغی بود و در روز میوه چیدن درویشان را بخواندی و بساطی در زیر درخت بیفکندی و هر
میوه که دست و داس بدان نرسیدی یا باد از درخت بیفکندی یا بر طرف بساط بیفتادی بدرویشان دادی و ده یک
از حاصل نیز بدرویشان دادی و قسمت کردی چون آن عزیز وفات کرد پسران کفتند مال اندک است و عیال بسیار اکر ما
چنان کنیم که پدر ما میکرد معیشت بر ما تنک کردد صباحی که درویشان خبر نیابند برویم بمیوه چیدن و بدین سوکند خوردند
جناب حق سبحانه و تعالی میفرماید إِذْ أَقْسَمُوا یاد کن چون سوکند خوردند وارثان باغ که پنهان از درویشان لَيَصْرِمُنَّهَا ببرند
میوهای انرا مُصْبِحِينَ در حالتی که داخل باشند در وقت صباح یعنی بامداد بکاه پس چنین سوکند خوردند وَلَا
يَسْتَثْنُونَ و استثنا نکردند یعنی نکفتند ان شاء الله در شبی که این نیت کردند و بخفتند قضاء الهی نازل شد فَطَافَ
عَلَيْهَا پس بیامد بباغ طَائِفٌ بلائی طواف کننده مِنْ رَبِّكَ از امر پروردکار تو وَهُمْ نَائِمُونَ و ایشان
یعنی پسران خفتکان بودند فَأَصْبَحَتْ پس کشت باغ ایشان بآن بلا كَالصَّرِيمِ مانند باغی که میوه آن چیده و بریده
باشد بر وجهی که هیچ باقی نماند ایشان ازین حال غافل از خواب درآمدند فَتَنَادَوْا پس ندا کردند یکدیکر را
مُصْبِحِينَ در آمدکان در صباح یعنی در وقت صبح بخواندند یکدیکر را و کفتند أَنِ اغْدُوا آنکه بامداد بیرون
آیید عَلَى حَرْثِكُمْ بسوی درودن کشت خود یعنی شما آنچه کشته اید إِنْ كُنْتُمْ اکر هستید شما صَارِمِينَ برندکان
میوه و آن باغ مشتمل بود بر خرماینا پس داسها برداشته روی بباغ نهادند فَانْطَلَقُوا پس برفتند بجانب باغ
وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ و ایشان سخن نرم و آهسته میکفتند تا کسی نشنود و مضمون سخن أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ آنکه در
نیاید امروز عَلَيْكُمْ بر شما یعنی در باغ شما مِسْكِينٌ درویشی تا بهره نکیرد و از حصه ما کم نکردد وَغَدَوْا
و بامداد برفتند عَلَى حَرْدٍ بر قصد و منع مساکین قَادِرِينَ توانایان بر اعتقاد خود بچیدن و بریدن میوه
فَلَمَّا رَأَوْهَا پس آنهنکام که دیدند باغ را بخلاف آنچه کذاشته بودند قَالُوا کفتند با یکدیکر إِنَّا لَضَالُّونَ
بدرستی که کم کرده ایم راه باغ خود را چه باغ ما درختان پر میوه بود و این باغ از میوه تهی است بعضی از ایشان تامل کردند
و دانستند بنشان در و دیوار که آن باغ ایشانست کفتند بَلْ نَحْنُ ماراه کم نکردیم بلکه ما مَحْرُومُونَ بی بهرکانیم
از میوها و محصول این باغ بجهت منع فقرا و ترک استثنا قَالَ أَوْسَطُهُمْ کفت فاضلتر ایشان از روی عقل یا بزرکتر
یعنی یا صایب تر برای که أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ آیا نکفتم مر شما را در وقت لَوْلَا تُسَبِّحُونَ چرا یاد نکنید خدا را به بزرکی و نیکوئی
ان شاء الله قَالُوا کفتند سُبْحَانَ رَبِّنَا پاکست خدای ما از آنکه در فرستادن این بلا بر ما ستم کرده باشد إِنَّا كُنَّا
بدرستی که بودیم ما ظَالِمِينَ ستمکاران بر خود بمنع درویشان فَأَقْبَلَ پس روی آوردند بَعْضُهُمْ بعضی
از ایشان عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیکر يَتَلَاوَمُونَ ملامت میکردند این انرا میکفت تو چنین اندیشیدی و او عذر
او را که تو چنین رای زدی بود القصه بکناه خود اعتراف نمودند و از روی بیان قَالُوا کفتند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما

إِنَّا كُنَّا بدرستی که هستیم ما طَاغِينَ انجد بندگان در کنه کاری که استثنا نکردیم و درویشان را محروم ساختیم
عَسَىٰ رَبُّنَا شاید پروردگار ما یعنی از کرم او امید میداریم أَنْ يُبْدِلَنَا آنکه بدل دهد ما را خَيْرًا بهتر مِنْهَا
از آن باغ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا بدرستی که ما بسوی طاعت پروردگار خود رَاغِبُونَ رغبت کنندگانیم بعد توبه و طلب
عفو حق سبحانه ایشان بخشود و باغ بهترک حیوان نام بدیشان ارزانی فرمود در معالم گوید ابن مسعود گفت که آن باغ دیده
بود که در آن باغ خوشه انگور دیدیم برابر مردی سیاه بر پای استاده محققان گویند هر که بپلا مبتلا گردد و مال و منال و
عرصه تلف شود او نامل نماید و داند که باستحقاق او بود نازل شد پس بگناه اعتراف نموده بحضرت عزت بازگشت کند
بهشتی خوشتر از آنچه از وی باز ستانده باشد بدو دهد چنانچه بوستان حیوان بعوض باغ ضروان و ببر روی قدس
سر از بن معنی خبر میدهد آنجا که میفرماید نظم از آن خم شکست و سرکه بریخت منکه نگنم که این زیانم کرد صد خم شهد
صافی از پی آن عوضم داد شاد مانم کرد كَذَٰلِكَ همچنین است الْعَذَابُ عذاب کردن خدای در دنیا وَلَعَذَابُ
الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای أَكْبَرُ بزرگتر است از این جهة این عذاب زوال یابد و آن ابد الآباد باقی
ماند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند مردمان که بدانند هر آینه از موجبات عذاب بپرهیزند إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستی
مر پرهیزکاران راست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد آفریدگار ایشان یعنی در آخرت یا در جوار قدس جَنَّاتِ النَّعِيمِ بوستانها
با نعمت که تدارک کنند این جنت و نعمت که مسلمانان میگویند موجود نیست و اگر فرض باشد ما را پیشتر خواهند داد چنانچه در
دنیا از مسلمانان خوشحالتریم در رعیتی نیز بهمان منوال خواهد بود و حق سبحانه رد سخن ایشان میفرماید أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ آیا با
خواهیم کرد انبد مسلمانان را كَالْمُجْرِمِينَ مانند مشرکان در حصول نجات و وصول بدرجات مَا لَكُمْ چیست شما را ای
کافران كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید بتسویه یا تفضیل اهل شرک بر اهل توحید این التفات از روی تعجب راه
استبعاد است أَمْ لَكُمْ آیا مر شما راست كِتَابٌ نوشته نازل شده از آسمان که شما فِيهِ در آن کتاب که
تَدْرُسُونَ میخوانید این را که کفار در جزا برابر مسلمانان باشند إِنَّ لَكُمْ فِيهِ بدرستی که شماراست در آن کتاب
لَمَا تَخَيَّرُونَ آنچه خواهید که برگزینید و آرزو برید أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ آیا مر شما راست عهدها و پیمانهای مؤکد
عَلَيْنَا بر ما که خداوندیم بَالِغَةٌ رسیده بنهایت تاکید و ثابت شده إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز إِنَّ
لَكُمْ مر شماراست در آن عهد لَمَا تَحْكُمُونَ آنکه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت آن سرای سَلْهُمْ بپرس
ای محمد مر کافران را أَيُّهُمْ کدام ایشان بِذَٰلِكَ بآن حکم زَعِيمٌ پایندانست که در آخرت از عهده بیرون آید
أَمْ لَهُمْ یا ایشان را شُرَكَاءُ انبازانند درین قول یا هستند مر ایشان را که شریک مذهب ایشانند فَلْيَأْتُوا پس گو
بیایند بِشُرَكَائِهِمْ بشریکان خود یعنی ایشان را بیارید بمدد خود إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ اگر هستند راست گویان در آنکه جنات
نعیم بدیشان خواهد رسید يَوْمَ يُكْشَفُ بیارید در روزی که برداشته شود پرده عَنْ سَاقٍ از کار پر هول

وامری

وامری صعب و مهمی سخت یا برهنه کرده و نموده شود ساق عرش یا تجلی کند حق سبحانه وَيُدْعَوْنَ و خوانده شوند مردمان
إِلَى السُّجُودِ بسجده کردن مرخدا را در لباب از ابن موسی اشعری نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود
که حق سبحانه و تعالی در آن روز نور عظیم بنماید و خلق بسجده درافتند و در معالم از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت
کرده است که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فرمود که کشف کند پروردگار ما از ساق خود و سجده کنند مر او را هر مؤمنی و
مؤمنه و باقی مانند آنانکه در دنیا سجده بریا و سمعه کرده باشند پس سرای خواهد که سجده کند پشت او یکپاره شود و نتواند قدرت خم
هست که پشت کافران و منافق چون سرون گاو یک مهره شود فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند سجده کردن خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ
فروتن بود چشمهای ایشان یعنی خداوند ابصار سر در پیش افکنده و شرمنده باشند تَرْهَقُهُمْ فرو گیرد ایشان را ذِلَّةٌ
خواری و نگونساری وَقَدْ كَانُوا و بدرستی که بودند در دنیا که يُدْعَوْنَ خوانده میشدند إِلَى السُّجُودِ بسجده کردن
مرخدا را وَهُمْ سَالِمُونَ و ایشان تندرست بودند و قادر بر آن چون فرصت فوت کردند در آن روز حسرت و ندامت
بهره ندارند نظم مده فرصت از دست گر بایدت که گوی سعادت ز میدان بری که فرصت عزیزست و چون فوت شد
بسی دست حسرت بدندان بری فَذَرْنِي پس بگذار مرا وَمَنْ يُكَذِّبُ و آنکه تکذیب میکند بِهَٰذَا الْحَدِيثِ بدین سخن
که قرآنست یا بحدیث بعث و حشر درین آیه تسلیه حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم و تهدید مکذبان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ
زود بود که بگیریم ایشان را درجه درجه یعنی عذاب بر ایشان نزدیک کردانیم پایه پایه مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از جاکه
ایشان ندانند یعنی هر بار که خطائی کنند ایشان را عطائی دهیم و ایشان آنرا تفضیل پندارند وَأُمْلِي لَهُمْ و مهلت دهیم ایشان
در دنیا تا عزیز شوند آنگاه بگیریم إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ بدرستی که عقوبت من محکم است بهر چیزی دفع نشود و گرفتن من
سخت است کسی را از طاقت نباشد أَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا میطلبی ایشان را أَجْرًا مزدی بر دعوت و ارشاد فَهُمْ پس
ایشان مِنْ مَغْرَمٍ از تاوان مزدی یعنی از غرامت آن اجر مُثْقَلُونَ گران بارانند و بدان سبب روی از تو میگردانند
أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ یا نزدیک ایشانست در لوح محفوظ که مغیبات در آنست فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان مینویسند از آنجا
آنچه حکم میکنند در تسویت مؤمن و کافر فَاصْبِرْ پس شکیبا باش لِحُكْمِ رَبِّكَ مر حکم آفریدگار خود را بر تبلیغ وحی
تحمل آزار کفار وَلَا تَكُنْ و مباش در دلتنگی و شتاب زدگی كَصَاحِبِ الْحُوتِ مانند صاحب ماهی یعنی یونس علیه السلام که
صبر نکرد بر ایذای قوم و بیفرمان از میان ایشان برفت تا بشکم ماهی محبوس گشت إِذْ نَادَىٰ یاد کن وقتی که بخواند پروردگار
خود را در شکم حوت و گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین وَهُوَ مَكْظُومٌ و او پر آمده بود از خشم و اندوه لَوْ
لَا أَنْ تَدَارَكَهُ اگر نه آنست که دریافت او را نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ رحمتی از نزد پروردگار او بقبول توبه لَنُبِذَ هر آینه
افکنده شدی بِالْعَرَاءِ بصحرای خالی از گیاه وَهُوَ مَذْمُومٌ و او ملامت کرده شده بودی فَاجْتَبَاهُ پس برگزید
او را رَبُّهُ آفریدگار او بنبوت و رسالت و القای وحی فَجَعَلَهُ پس کرد اینک او را مِنَ الصَّالِحِينَ از

بستودکان یعنی پیغمبران گفته اند این آیة وقتی فرود آمد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم میخواست که بر ثقیف دعای بد کند حق سبحانه
فرمود که صبر کن وآن دعا در توقف دار که کارها بصبر نیکو شود **نظم** کارها از صبر گردد دل پسند حزم آن کن صبر باشد بهره
مند چون در افتادی بکن داب حرج صبر کن الصبر مفتاح الفرج آورده اند که کوتاه نظران قریش از قبیله بنی اسد جمعی را که
بحسد وچشم بد شهرتی داشتند اختیار کرده بمواعید بسیار مستظهر ساختند تا بر جمال سید عالم را صلی الله علیه و
سلم بان سبب عین الکمال از ساحت عالم محو سازند حق سبحانه برای عصمت وی از چشم بدان این آیة فرستاد وَإِن يَكَادُ
الَّذِينَ كَفَرُوا ونزدیک است که آنانکه کافر شدند لَيُزْلِقُونَكَ تا بلغزانند وبیفکنند وهلاک کنند ترا بِأَبْصَارِهِمْ
بچشمهای خویش لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ آنهنگام که شنیدند قرآنرا که میخواندی وَيَقُولُونَ ومیگفتند إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ که این مرد
دیوانه است یعنی با او جنی است که او را تعلیم میدهد وَمَا هُوَ وحال آنکه نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی لِلْعَالَمِينَ
مر عالمیانرا یا نیست محمد صلی الله علیه وسلم مگر شرف عالمیان **بیت** ای شرف جمله عالم ز تو نی روشنی دیده عالم
ز تو نی امام حسن بصری رحمة الله تعالی علیه فرموده که دوای چشم زخم نیست مگر این آیة

سورة الحاقة

بسم الله الرحمن الرحيم الْحَاقَّةُ حالتی که حق است وقوع آن
یا ساعتی که سزاوارست ثبوت آن مَا الْحَاقَّةُ چه حالتی است وچه ساعتی وَمَا أَدْرَاكَ وچه چیز دانا کرد اند ترا که
مَا الْحَاقَّةُ چه چیزست ساعتی که در واقع شود مکافات عملها مراد روز قیامت است وحاقه یکی از اسماء اوست
كَذَّبَتْ تکذیب کردند ثَمُودُ وَعَادٌ قبیلهٔ ثمود وعاد بِالْقَارِعَةِ بروز قیامت که کوبنده ودرهم شکننده مردم
فَأَمَّا ثَمُودُ اما قبیلهٔ ثمود فَأُهْلِكُوا پس هلاک شدند بِالطَّاغِيَةِ بسبب طغیان خود یا بصیحت درگذرنده
ایشان چون ... سالف واصحاب آن که ناقه را پی کردند یا بصیحه از حد درگذشته که کسی مثل آن نشنیده بود یعنی صیحه
جبرئیل علیه السلام وَأَمَّا عَادٌ واما قبیلهٔ عاد فَأُهْلِكُوا پس هلاک شدند بِرِيحٍ صَرْصَرٍ ببادی سخت سرد عَاتِيَةٍ
از حد درگذشته یعنی سرباز زننده از فرمان خازنان در خبر است که ذره از باد وقطره از آب وباد طغیان کردند وخزنه
را تمکین نبودند ودر تفسیر هست که ملائکه باد دبور را ضبط نتوانستند کرد سَخَّرَهَا مسخر کرد آن بادرا عَلَيْهِمْ بر قوم
عاد سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ وهشت روز از صبح وقت چهارشنبه تا وقت غروب چهارشنبه
دیگر حُسُومًا روزها وشبها متوالی یا شوم بر عاد پس فَتَرَى الْقَوْمَ پس تو میدیدی قوم عاد را اگر حاضر بودی
فِيهَا دران اوقات صَرْعَى مردگان سرنگون افتاده كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان از عظم اجسام أَعْجَازُ نَخْلٍ بیخهای
درخت خرما اند خَاوِيَةٍ بر زمین افتاده یا خالی شده وکاواک گشته فَهَلْ تَرَى لَهُمْ پس هیچ می بینی ایشانرا
مِنْ بَاقِيَةٍ کسی باقی مانده یعنی همه مستاصل شدند ویکی از ایشان نماند **نظم** مقررست که بودند در زمانه
بسی ز شهان تخت نشین خسروان شاه نشان چو عاصفات قضا از مهب قهر وزید شدند خاک وازان خاک نیز نیست

ربع

انهنگام که طغیان کرد آب یعنی از حد درگذشت بوقت طوفان حَمَلْنَاكُمْ

نشان وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وآمد فرعون وَمَنْ قَبْلَهُ وآمدند آنها که پیش از وی بودند وَالْمُؤْتَفِكَاتُ واهل دیههای مؤتفکه
بِالْخَاطِئَةِ بگناه یعنی شرک فَعَصَوْا پس عاصی شدند هر قومی رَسُولَ رَبِّهِمْ فرستادهٔ پروردگار خود را فَأَخَذَهُمْ
پس بگرفت خدای ایشانرا أَخْذَةً رَابِيَةً گرفتن سخت وزیادت بر عذاب امم دیگر إِنَّا بدرستی که ما لَمَّا طَغَى الْمَاءُ
برداشتیم پدران شما را فِي الْجَارِيَةِ در کشتی رونده بر آب یعنی سفینه نوح علیه السلام لِنَجْعَلَهَا تا گردانیم آن کشتی
لَكُمْ برای شما تَذْكِرَةً پندی وعبرتی در نجات مؤمنان وهلاک کافران وَتَعِيَهَا ونگاه دارد این پندرا أُذُنٌ
وَاعِيَةٌ گوشی نگاه دارنده که نفع گیرد بانچه شنود ودر حدیث آمده که حضرت رسالت پناه صلوات الله وسلامه علیه بمرتضی
علی کرم الله وجهه گفت من از خدای درخواستم که گرداند گوش ترا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ ای علی پس علی کرم الله وجهه گفت بعد
از آن هیچ چیزرا فراموش نکردم **نظم** گرچه ناصح را بود صد داعیه پند را اذنی بباید واعیه گر نبودی گوشهای واعیه
وحی ناوردی ز گردون یک منادی فَإِذَا نُفِخَ پس چون دمیده شود فِي الصُّورِ در صور نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ یک دمیدن
که نفخهٔ صعقه است وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وبرداشته شود زمین وَالْجِبَالُ وکوهها از اماکن خود بمجرد قدرت کامله یا بتوسط
زلزله وبادهای سخت فَدُكَّتَا پس درهم شکسته شوند زمین وکوه دَكَّةً وَاحِدَةً یک شکستنی وهمانند هبا گردند
فَيَوْمَئِذٍ پس آنهنگام وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ واقع شود واقع شونده یعنی قائم گردد وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ وبشکافد آسمان از
طرف مجره فَهِيَ پس آسمان يَوْمَئِذٍ دران روز وَاهِيَةٌ سست وضعیف بود پس از قوت واستواری
وَالْمَلَكُ وفرشتگان عَلَى أَرْجَائِهَا بر کنارهای آسمان باشند تا امر خدای در رسد وفرود آیند وَيَحْمِلُ وبر دارند
عَرْشَ رَبِّكَ عرش پروردگار ترا فَوْقَهُمْ بر زبر ملائکه که بر اطراف آسمان اند يَوْمَئِذٍ آنروز ثَمَانِيَةٌ
هشت ملک وامروز حاملان عرش چهار اند ودر معالم آورده که در آنروز حمله عرش چهار باشند بر صورت بزکوهی
از سمهای ایشان تا زانوهای آن مقدار بود که از آسمانی تا آسمانی وگفته اند هشت صنف از ملائکه بردارند که ایشانرا نداند
الا خدای يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ دران روز عرض کرده شوید بر خدای از برای محاسبه لَا تَخْفَى پنهان نماند بر خدای
مِنْكُمْ از کردار وگفتار شما خَافِيَةٌ پوشیده که هست یعنی خدای بر خفایای شما مطلع است بر عرض وحساب
نه برای اطلاع است بران بلکه برای عدل است وافشای احوال بر خلائق فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس اما آنانکه داده شود كِتَابَهُ
نوشتهٔ عمل او بِيَمِينِهِ بدست راست او فَيَقُولُ پس گوید از روی سرور هَاؤُمُ اقْرَءُوا بیایید بخوانید
كِتَابِيَهْ کتاب مرا که درینجا عملیست که من اظهار آن شرم دارم ودر تبیان آورده که این کتابی دیگرست بغیر کتاب
الاعمال که نوشته در وی بشارت جنت است وبس چه کتاب حفظ میان بنده وخدای وی است وکسی از آن نه بیند ونخواند پس
صاحب آن کتاب میگوید إِنِّي ظَنَنْتُ بدرستی که من یقین داشتم أَنِّي مُلَاقٍ که من بینندهام حِسَابِيَهْ حساب
خودرا یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد ازان آماده شدم فَهُوَ پس آنکس فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ در زندگانی

باشند پسندیده صافی از کدورت و معتدل بحرارت و حموضت فِی جَنَّةٍ عَالِیَةٍ در بهشتی بلند قُطُوفُهَا دَانِیَةٌ میوه آن نزدیک گذشت تا هم قاعد و مضطجع بری رسد و رضوان ایشان را گوید کُلُوا بخورید اینها وَاشْرَبُوا وبیاشامید از شربتها هَنِیئًا خوردنی و آشامیدنی گوارنده بِمَا أَسْلَفْتُمْ بسبب آنچه عمل کردید فِی الْأَیَّامِ الْخَالِیَةِ در روزهای گذشته یعنی در دنیا یا بواسطه آنکه روزه داشتند در روزهای گرم وَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ واما آن کسی که دهند مر کِتَابَهُ بِشِمَالِهِ نامهٔ او را بدست چپ او و بدیهای خویش بیند فَیَقُولُ پس گوید از روی ندامت یَا لَیْتَنِی ای کاشکی لَمْ أُوتَ داده نشدی یعنی بمن ندادندی کِتَابِیَهْ کتاب مرا و من ندیدی تا بر ملا فضیحت نشدی وَلَمْ أَدْرِ و کاشکی ندانستمی امروز مَا حِسَابِیَهْ چیست حساب من چه حاصلی نیست مرا جز عذاب و شدت یَا لَیْتَهَا کاشکی مرتکی که مردم بدان در دنیا کَانَتِ الْقَاضِیَةَ بودی مرگ حکم کننده بفنای ابد تا بعد از آن زنده نشدی مَا أَغْنَى دفع نکرد عَنِّی از من عذاب را مَالِیَهْ آنچه بود مرا از مال و متاع هَلَکَ عَنِّی گم گشت از من سُلْطَانِیَهْ تسلط من بر مردم و فرمان گذاری یا حجتی که در دنیا جنگ در آن زده بودم پس خطاب در رسد مر زبانیه را که خُذُوهُ پس بگیرید این کس را فَغُلُّوهُ پس در غل کشید وی را یعنی دست او بر گردن او بندید ثُمَّ الْجَحِیمَ پس در آتش بزرگ صَلُّوهُ در افکنید او را ثُمَّ فِی سِلْسِلَةٍ پس آنگاه او را در زنجیر از آتش ذَرْعُهَا که آن سَبْعُونَ ذِرَاعًا هفتاد گز بذراع ملک هر ذراعی هفتاد باع است هر باعی از کوفه تا مکه فَاسْلُکُوهُ پس در آرید او را یعنی بر جسد او بپیچید محکم تا حرکت نتواند کرد کعب بن الاحبار رضی الله عنه گفت که اگر همهٔ آهن که در دنیاست جمع کنند بوزن یک حلقه از آن زنجیر نیست و اگر حلقه از آن زنجیر بر کوههای عالم نهند چون ارزیز بگدازد إِنَّهُ بدرستی که این کس کَانَ لَا یُؤْمِنُ بود که ایمان نمی آورد بِاللَّهِ الْعَظِیمِ بخدای بزرگوار وَلَا یَحُضُّ و بر نمی انگیخت خود را یعنی رغبت نکرد و حرص نداشت عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْکِینِ طعام دادن درویش فَلَیْسَ پس نیست لَهُ الْیَوْمَ مر او را امروز هَاهُنَا حَمِیمٌ اینجا خویشی حمایت کند وَلَا طَعَامٌ و نیست او را خوردنی إِلَّا مِنْ غِسْلِینٍ مگر از غسالهٔ دوزخیان یعنی زرداب و ریمی که از تنهای ایشان میرود لَا یَأْکُلُهُ نخورند غسلین را إِلَّا الْخَاطِئُونَ مگر کناهکاران و سرهمه گناهان شرکست فَلَا پس نه چنانست که کافران میگویند که قرآن بربافته و ساخته محمد است صلی الله علیه وسلم أُقْسِمُ سوگند میخورم بِمَا تُبْصِرُونَ بآنچه میبینید از مشهودات وَمَا لَا تُبْصِرُونَ و بآنچه نمی بینید از مغیبات یا بآنچه در روی زمین و زیر زمینست یا باجسام و ارواح یا بانس و جن یا بکعبه و بیت المعمور یا به بروز محمد یا بتبلیغ محمد و نزول جبرئیل یا با ثار رسالت و خبیئه مرو انوار ولایت و جواب قسم اینکه إِنَّهُ بدرستی که قرآن لَقَوْلُ رَسُولٍ هر آینه خواندن رسول است کَرِیمٍ بزرگوار نزد خدای که محمد است صلی الله علیه وسلم و گفته‌اند جبرئیل علیه السلام وَمَا هُوَ و نیست قرآن بِقَوْلِ شَاعِرٍ سخن شاعر چنانچه ابوجهل میگوید قَلِیلًا مَا تُؤْمِنُونَ اندکی

تصدیق

تصدیق میکنید مراد عدم تصدیق است وَلَا بِقَوْلِ کَاهِنٍ و نیست قرآن سخن کاهن چنانچه عقبة بن ابی معیط گمان میبرد قَلِیلًا مَا تَذَکَّرُونَ اندکی پند میگیرید یعنی متذکر نمیشوید تَنْزِیلٌ قرآن نفرستاده ایست مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ از پروردگار عالمیان وَلَوْ تَقَوَّلَ و اگر افترا کند محمد چنانچه زعم شماست و بدروغ بر بندد عَلَیْنَا بر ما بَعْضَ الْأَقَاوِیلِ بعضی سخنان را لَأَخَذْنَا هر آینه بگیریم ما مِنْهُ بِالْیَمِینِ از وقوت و توانائی را ثُمَّ لَقَطَعْنَا پس ببریم مِنْهُ الْوَتِینَ از وی رگ دل او را یعنی هلاک سازیمش فَمَا مِنْکُمْ پس نیست از شما مِنْ أَحَدٍ هیچ کس یعنی نیستید شما عَنْهُ حَاجِزِینَ از وی دفع کنندگان آن هلاک را وَإِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَتَذْکِرَةٌ هر آینه پندیست لِلْمُتَّقِینَ مر پرهیزکاران را چه ایشان بدان منتفع اند وَإِنَّا لَنَعْلَمُ و بدرستی که ما میدانیم أَنَّ مِنْکُمْ آنکه بعضی از شما مُکَذِّبِینَ تکذیب کنندگان مر قول انرا وَإِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَحَسْرَةٌ هر آینه سبب حسرتست عَلَى الْکَافِرِینَ مر کافران را روز قیامت که ثواب اهل قرآن را مشاهده کنند وَإِنَّهُ و بتحقیق که قرآن لَحَقُّ الْیَقِینِ درستست بی گمان که از نزد حق سبحانه منزل شده فَسَبِّحْ پس تسبیح کن بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ بنام پروردگار خود یعنی تنزیه نمای او را از صفات ناسزای و بثناهای بزرگ یاد کن

سورة المعارج بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِیمِ

آورده اند که نضر بن حارث بر در مسجد ایستاده گفت خدایا اگر محمد بر حق است و آنچه میگوید از نزد یکست پس تو سنگی بباران بر سر ما یا ما را بعذابی الیم مبتلا کن آیة آمد که سَأَلَ سَائِلٌ درخواست خواهنده بِعَذَابٍ وَاقِعٍ عذابی را که بود نیست لِلْکَافِرِینَ برای کافران که قتل بدر است در دنیا یا عذاب الیم در آخرت سائل ابوجهل بود که گفت فاسقط علینا کسفا من السماء و قولی هست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درخواست و استعجال نمود بعذاب ایشان و بر هر تقدیر لَیْسَ لَهُ نیست مر آن عذاب را دَافِعٌ دفع کننده که باز دارد آنرا مِنَ اللَّهِ از جهت خدای چه اراده ازلیه بدان تعلق گرفته و مراد او مدفوع نگردد پس در صفت الله میگوید ذِی الْمَعَارِجِ خداوند درجهای بلند یعنی عرفها بهشت که برای دوستان خود مهیا کرده یا مصاعدی که برای صعود کلمات طیبات مقرر فرموده تَعْرُجُ الْمَلَائِکَةُ بالا میروند فرشتگان وَالرُّوحُ و جبرئیل علیه السلام یا قومی که اعظم اند از ملائکه إِلَیْهِ ~~بسوی امر خدا یعنی بموضعی که خدای حکم~~
~~فِی یَوْمٍ کَانَ در روزی که هست مِقْدَارُهُ اندازهٔ او خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ بپنجاه هزار سال از سالهای~~
قومی که اعظم اند از ملائکه إِلَیْهِ بسوی امر خدای یعنی بموضعی که خدای فرماید فِی یَوْمٍ کَانَ در روزی که هست مِقْدَارُهُ اندازهٔ او خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ بپنجاه هزار سال از سالهای دنیا یعنی یکی از بنی آدم خواهد که سیر کند از دنیا تا آنجا که محل امر ملائکه است و ایشان یک روز میروند او بدین مقدار سال تواند رفت و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که مراد روز قیامت است که بر کافر بر بن درازی خواهد گذشت و گفته اند در عرصه گاه قیامت پنجاه موطن و موقف خواهد بود و خلائق را در هر موقفی هزار سال باز دارند و میان آن مواقف درجواهر النسب بازجست و در

250

کافرا

فتوحات آورده که هر ساعتی را از اسماء الهی روزی است خاص که تعلق بدو دارد و مقدار دو روز از ایشان مکور است یوم الدین
که هزار سال است و بیان ایام اسما و سنین آید به و مرحد به در مطاوی این اوراق نگنجد ع هر سخن وقتی و هر نکته
مکانی دارد، فاصبر پس شکیبائی کن بر تکذیب مکذبان صبراً جمیلاً شکیبائی کردن نکو یعنی بی قلق و جزع و شکایت
انهم بدرستی که کافران یرونه می‌بینند روز قیامت را بعیداً دور از امکان یعنی میگویند بعث و نخواهد
بود چنانچه در عرف میگویند که وقوع فلان کار دور است یعنی محال مینما بد و نریه و ما میدانیم قیامت را قریباً نزدیک
بر وقوع یوم تکون السماء روزی که گردد آسمان کالمهل مانند فلزی که گداخته باشند در وی زیب یعنی فلک یگداخته
و تکون الجبال و گردد کوهها کالعهن مانند پشم رنگین زده شده یعنی سست شود و ریزه و لا یسئل حمیم
و بپرسیده نشود هیچ خویشی حمیماً از گناه خویش خود یعنی هرکس را از کس ذرا او سوال کنند یبصرونهم بینا کرده
نشوند ایشان بخویشان خود یعنی هرکس خویش خود را بشناسد و باحوال بینا کرده شود و داند که هریک بعمل خود مؤاخذند
یود المجرم دوست دارد و آرزو برد کافر لو یفتدی آنکه فدیه دهد من عذاب یومئذ از عذاب آن روز
ببنیه به پسران خود یعنی فدا کند بعوض خود پسران را که عزیزترین خلقانا بودند بنزد وی تا ایشان عذاب کنند و وی
خلاص یابد وصاحبته و فدا دهد زن خود را که یار و همدم او بوده و اخیه و برادران خود را که هم پشت و مددکار
او است و فصیلته التی تؤویه و خویشان خود را که جای داده اند او را در دنیا نزد خود یعنی پناه‌گاه وی بوده اند و من
فی الارض و دوست دارد که فدا دهد هرکه در زمین است جمیعاً همه ایشان را یعنی همه خلائق را خواهد که فدا
دهد ثم ینجیه پس برهاند او را آن فدا دادن کلا حاشا نرهد از عذاب انها بدرستی که
آتش دوزخ که مجرم از و فدا امید دهد لظی زبانه است خاص نزاعة کشنده است للشوی مر
دست و پای مشرکان یعنی پوست سر ایشان را از صد ساله و دویست سال راه یعنی زبانه میزند و کافر را جذب کند چنانچه
مغناطیس آهن را جذب کند تدعوا میخواند آن آتش یعنی میکشد بازبانه او میخواند و در معالم آورده که آتش بزبان
فصیح بنام و لقب میخواند من ادبر کسی را که پشت بحق کرده است و تولی و روی بگردانید از فرمان الهی و جمع و
کرد کرده است مال دنیا را فاوعی پس در بار دانی کرده و نگاه داشته و حق خدای ادا نکرده ان الانسان
بدرستی که آدمی خلق آفریده شده است هلوعاً حریص بر مال فانی و بخیل از اداء حقوق ربانی در لباب نقل
از مقاتل میکند که هلوع جانوریست در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا از گیاه خالی میکند یعنی همه حشائش او میخورد
و آب هفت دریای آشامد و در گرما و سرما صبر ندارد و هر شب در اندیشه آنست که فردا چه خواهد خورد پس حق سبحانه
و تعالی آدمی را در بی‌صبری و اندیشه روزی بدین دابه تشبیه میکند نظم جانوری را که بجز آدمی است * معده چو
پر شد سیر غنی است آدمی است ز سیری بود * بر سر سیری غم روزی خورد * خورده همه عمر چه پیش و کم * روزی

هر

هر روزه نخوران کرم و تنه حرص و املش همچنان هیچ غم نیست بجز فکر نان اذا مسه الشر چون برسد او را ضرری جزوعاً جزع
کننده بود و فریاد زننده و اذا مسه الخیر چون برسد او را نیکی مثل صحت و توانگری منوعاً منع کننده بود نفس خود را از
طاعت و مال را از نفقه در راه حق و همه آدمیان برین منوال مخلوق شده اند الا المصلین مگر نمازگذارند الذین هم
آنانکه ایشان علی صلاتهم بر نماز خود دائمون پیوسته اند یعنی بهیچ شغل از آن باز نمانند و کم نکنند در وقت ادای صلوة
ساکن شوند و نجنب و راست التفات ننمایند والذین فی اموالهم و آنانکه در مالهای ایشان حق معلوم حقی است دانسته شده
مثل زکوة مقرر و صدقات موظفه للسائل برای درویش خواهنده والمحروم و برای محتاجی که نخواهد والذین
یصدقون و آنانکه تصدیق کرده اند بیوم الدین بوقوع روز جزا و نشانه تصدیق قیامت اشتغال است بطاعت و عبادت
والذین هم و آنانکه ایشان من عذاب ربهم از عذاب آفریدگار خویش مشفقون ترسانند و علامت ترس الهی اجتناب است
از ملاهی و مناهی ان عذاب ربهم بدرستی که عذاب پروردگار ایشان غیر مأمون مأمون نیست یعنی از آن ایمن نتوان
بود که البته بعاصیان خواهد رسید والذین هم و آنانکه ایشان لفروجهم مر فرجهای خود را حافظون نگاه دارندگانند
الا علی ازواجهم مگر بر زنان خود او ما ملکت یا بر آنکه مالک شده است ایمانهم دستهای ایشان یعنی کنیزکان
که بملک الیمین در ایشان تصرف توان کرد فانهم پس بدرستی که ایشان غیر ملومین ملامت کردگان نیستند بر ترک حفظ
فروج نسبت بزنان و کنیزکان خود فمن ابتغی پس هرکه طلب کند بجهت منکحی وراء ذلک جز این که گفته فاولئک پس
آن گروه هم العادون ایشانند در گذرندگان از حد ... وطی ذکران و بهایم و بقول بعضی استمناء بالید نیز داخل عدد است
والذین هم و آنانکه ایشان لاماناتهم مر امانتهای خود را وعهدهم و پیمانهای خویش را راعون رعایت کنندگانند
خواه امانت حق و خلق و خواه پیمان آفریدگار و آفریدگان که همه نگاه داشتنی و ملاحظه امانت گذاردن و وفاداری در وی نکوئی
نظم اگر میباید از آتش امانت * فرو مگذار قانون امانت * بهر عهدی که می‌بندی وفا کن * رسوم حق گذاری را ادا کن *
والذین هم و آنانکه ایشان بشهاداتهم بگواهی خود قائمون ایستاده اند یعنی اقامت شهادت میکنند در آنچه میدانند از
حقوق عباد الله و حقیقت شهادات بجمیع مبحوث جهة تنوع اقسام آن والذین هم و آنانکه ایشان علی صلاتهم بر نمازهای خویش
یحافظون محافظت میکنند یعنی باداب و شرائط قیام مینمایند و تکرار ذکر صلوة در مفتتح و مختتم این آیات دلیل فضل و شرف
این عبادتست بر سایر عبادات و گفته اند دوام تعلق بنفس دارد و محافظت بنوافل اولئک آن گروه که بدین صفتها
موصوفند فی جنات در بوستانها اند روز قیامت مکرمون گرامی داده شدگان بثواب ابدی و جزای سرمدی بعد
از نزول این آیه مشرکان که داکرد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم حلقه زدند و استهزا کنان گفتند اگر محمد میدیدا
بوستانهای عقبی ما نیز طمع میداریم که پیش از ایشان یابیم آیه آمد که فمال الذین کفروا پس چیست و چه بوده است مر
آنانرا که نگرویده اند و از این صفتها که مذکور شد بی بهره مانده اند قبلک ... بسوی تو مهطعین شتابندگان

استمناء

عن اليمين از جانب راست وعن الشمال وازطرف چپ عزين گروه گروه حلقه زده کان ايطمع ايا طمع دارد
كل امرئ هر مردي منهم از ايشان ان يدخل انكه در آورده شود با مؤمنان جنة نعيم در بوستانهاي با نعمت يعني هر كدام
داعيه است كه بي نقد ايمان درجها ازان روضات جنان دخل دهند كلا نه چنين است و كافر را در بهشت راه
نيست انا خلقناهم بدرستي كه ما آفريديم ايشان را مما يعلمون از آنچه ميدانند نطفه آلوده كه از آن هيچ نوع با عالم قدس مناسبتي
نيست پس اگر كسي از لوث كدورات انساني صافي نگردد و باخلاق ملكي متخلق نشود استعداد دخول جنت نخواهد داشت
فلا پس نه چنان است كه كفار ميگويند اقسم سوگند ميخورم برب المشارق بپروردگار مشرقها كه آفتاب دارد كه هر روز
بنقطه ديگر غروب ميكند و گفته اند مراد مشارق و مغارب نجوم است چه هر يك از ايشان را محل غروب و غروب از دائره افق
نقطه ديگرست و بر هر تقدير حق سبحانه قسم ياد ميكند انا لقادرون بدرستي كه ما توانائيم على ان نبدل برانكه بدل كنيم يعني
اين مشركان را هلاك سازيم و بدل آريم از ايشان خلقي خيرا منهم بهتر از ايشان و فرمان بردارتر وما نحن بمسبوقين و نيستيم
ما مسبوق شده يعني كسي بر ما پيشي نتواند گرفت اگر اراده امري كنيم و مغلوب نتواند ساخت در اظهار آن فذرهم پس
دست بدار ايشان را يخوضوا تا شروع كنند در باطلها ويلعبوا و ببازي مشغول شوند در دنيا حتى يلاقوا تا وقتي
كه ملاقات كنند يومهم روز خود را الذي يوعدون آن روزي كه وعده داده شده اند بدان كه بگذرست يا قيامت
حكم اين آية باية قتال رقم نسخ يافته يوم يخرجون روزي كه بيرون ايند ايشان من الاجداث از گورها سراعا
شتابندگان باجابت دعوت اسرافيل كانهم گوئيا ايشان الى نصب بسوي علمي بر پاي كرده يوفضون مي شتابند
چنانچه سپاه پراكنده كه علم خود قائم بينند و بجانب وي شتاب كنان روند خاشعة فروتن و ذليل ابصارهم
ديدهاي ايشان يعني خداوند ديدها سر در پيش افكنده ترهقهم بپوشند ايشان را يعني فرو گيرد ذلة خواري
ذلك اينست اليوم الذي آن روزي كه در دنيا كانوا يوعدون بودند كه بدان ايشان وعده كرده مي شدند

سورة النوح بسم الله الرحمن الرحيم انا ارسلنا نوحا بدرستي كه ما فرستاديم
نوح را عليه السلام الى قومه بسوي گروه او از آل قبائل ان انذر بانكه بيم كن قومك گروه خود را و بترسان
من قبل ان ياتيهم پيش از آنكه بيايد بديشان عذاب اليم عذاب دردناك كه طوفان است يا عذاب آخرت
قال گفت نوح عليه السلام يا قوم اي گروه من اني لكم بدرستي كه من شما را نذير مبين بيم كننده ام
آشكارا بيم كننده من مي سازم شما را ان اعبدوا الله انكه بپرستيد خدا را بيگانگي واتقوه و بترسيد از عقوبات
يا بپرهيزيد از نافرماني او واطيعون و فرمان بريد مرا در هر چه فرمايم و نهي كنم يغفر لكم تا بيامرزد
خداي شما را من ذنوبكم بعضي از گناهان شما كه قبل از اسلام مرتكب آن شده باشيد ويؤخركم و باز پس دارد
شما را از عقوبات و مهلكات يعني زنده دارد شما را الى اجل مسمى تا وقتي كه نام برده كه مدت زندگاني منقضي شود ان

طالع بخر شي بدل الى فتان وبجاي ان تشنق اما آفتاب مشرق و مغرب دارد بنقطه دارد و آسكرا

اجل الله بدرستي كه مدتي كه خداي تقدير كرده اذا جاء چون بيايد بر وجهي كه مقدر و مقرر نموده لا يؤخر
باز پس افكنده نشود و صاحب آن اجل را مهلت نبود ربا عي روزي كه اجل در آيد از پيش و پست يک لحظه نيست كه مهلت
ندهد يكنفست يا ري نرسد درآن دم از هيچكست برباد شود جمله هوا و هوسه لو كنتم اگر هستيد شما كه بفكر و نظر
تعلمون بدانيد چيزي پس اين را بدانيد كه در اجل تاخير و امهال نيست القصه نوح عليه السلام بعد از انكه
نهصد و پنجاه سال قوم را دعوت كرد و ايشان سركشي نموده و عناد ورزيده در آزار و ايذاء او مبالغه ميكردند و بدعاء از خود راضي نبود تا وقتي
كه نوح عليه السلام بتنگ آمد قال رب گفت اي پروردگار من اني دعوت قومي بدرستي كه من خواندم قوم خود را بطاعت
و عبادت تو ليلا ونهارا شب و روز يعني پيوسته دعوت كردم فلم يزدهم پس نيفزود ايشان را دعائي خواندن
و دعا كردن مرا الا فرارا مگر گريختن و رميدن از ايمان و طاعت واني و بدرستي كه من كلما دعوتهم هر گاه
كه خواندم ايشان را بتوحيد و عبادت لتغفر لهم تا بيامرزي تو مر ايشان را بقبول آن جعلوا در آوردند اصابعهم
انگشتهاي خود را في آذانهم در گوشهاي خود و رهگذر مسامع را از استماع دعوت بر بستند واستغشوا و بسر در
كشيدند ثيابهم جامهاي خود تا مرا نه بينند واصروا و اصرار كردند بر كفر و معصيت واستكبروا و سركشي كردند
از متابعت من استكبارا سركشي كردني بزرگ ثم اني پس بدرستي كه من باوجود اصرار و استكبار دعوتهم
دعوت كردم ايشان را جهارا آشكارا در محافل ايشان ثم اني پس بتحقيق اعلنت لهم آشكارا كردم مر بعضي
از ايشان را يعني با شكارا آن از برداشتم و تكرار كردم دعوت را واسررت لهم و پنهان گفتم مر بعضي ديگر از ايشان را
اسرارا راز گفتني يعني بهر وجه كه توانستم طريق دعوت فرو نگذاشتم و در مجالس و خلوات سر و علانيه ايشان را
بحق خواندم و چون تمادي تو باران از ايشان باز گرفت و زنان ايشان را عقيم ساخت و ايشان رجوع بمن كردند فقلت
استغفروا پس گفتم كه آمرزش طلبيد ربكم از پروردگار خود يعني توبه كنيد از كفر انه كان بدرستي
كه خداي هست غفارا آمرزنده تو به كنند كان و چون شما تو به كنيد يرسل السماء بفرستد ابر را عليكم بر شما
مدرارا بارنده پي در پي ويمددكم و مدد دهد شما را باموال بمالها وبنين و پسران يعني بسيار كرداند
اموال و اولاد ويجعل لكم و بدهد شما را جنات بوستانهاي مشتمل بر ميوها ويجعل لكم و
بدهد جاري كند براي شما انهارا جويهاي آب مالكم لا ترجون چيست شما را كه اميد نداريد يعني نميترسيد
لله مر خداي را وقارا عظمت و بزرگواري مراد آنست كه اعتقاد نميكنيد بزرگي او تا بترسيد از نافرماني
او يا چيست كه از عظمت او نميترسيد وقد خلقكم و حال آنكه بيافريده است شما را اطوارا گونه گونه مختلف در خلق
و خلق يا از طوري نطفه بعلقه برده و از آنجا بمضغه تا آخر و اين دليل است بر قدرت كامل و حكمت شامل الم تروا كيف
آيا نمي بينيد كه چگونه خلق الله بيافريد خداي سبع سموات هفت آسمان را طباقا طبقه بالاي طبقه وجعل

وعن الحسن رضي الله عنه ان رجلا شكى اليه الجدب فقال استغفر الله وآخر شكى اليه الفقر وآخر قلة النسل وآخر قلة ريع ارضه فامرهم كلهم بالاستغفار فقال له الربيع بن صبيح اتاك رجال يشكون ابوابا ويسالونك انواعا فامرتهم كلهم بالاستغفار فتلا الآية ...

القمر وکردانید ماه را فیهن در یکی از ایشان نورا روشن و در بعضی تفاسیر هست که جرم قمر در آسمان دنیاست
و نور می تابد در آسمانها چنانچه بر زمین می تابد و آنها را روشن میسازد وجعل الشمس وکردانید آفتاب را سراجا چراغ اهل
زمین تا چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی میراند آفتاب تیرکی شب را از عرصهٔ زمین محو میکرداند و حضرت رسول را صلی الله علیه
وسلم بجهت آن چراغ کفت که نور او تاریکی کفر و نفاق را از عرصهٔ عالم زایل کردانید نظم چراغ چشم دل و چشم چراغ جان
رسول الله که شمع ملت است از پرتو احکام او رخشان درین ظلمت سرا کر نه چراغ افروختی شرعش کجا کس را خلاصی بودی
از تاریکی طغیان والله انبتکم وخدای برویانید شما را یعنی نهال وجود پدر شما آدم را من الارض از زمین برکشت آدم را
از خاک نباتا رستنی و چون پدر شما را از خاک آفرید پس ما همه از خاک مخلوق باشیم ثم یعیدکم پس باز خواهد برد شما را فیها
یعنی در قبر ویخرجکم و بیرون آرد شما را از قبر اخراجا بیرون آوردنی از برای حساب و جزا والله جعل وخدای کردانید
لکم الارض برای شما زمین را بساطا مانند فراشی کسترده که آرام در وی توانید کرفت لتسلکوا تا بروید منها
از زمین سبلا فجاجا راههای کشاده بعد از این مواعظ و نصایح عوام قوم نوح علیه السلام شامل شدند و خواص و روسای ایشان را
اضلال و اغوا نمودند تا آنچه بودند بدتر وجفاکارتر کشته در عصیان و عناد افزودند قال نوح کفت نوح علیه السلام بعد از
مشاهدهٔ این حال که رب ای پروردکار من انهم بدرستی که ایشان یعنی عامه امتان عصونی عاصی شدند در من
واتبعوا و پیروی کردند من لم یزده آنرا که زیاده نکرد مر او را ماله وولده مال او و فرزندان او الا خسارا مکر زیانکاری
و کمراهی یعنی زیان زده بودند و متابعت کردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و فرزند ومکروا ومکر کردند بزرکان قوم
مکرا کبارا مکری بزرک که سفلی و ادنی را بحیله جانب خود کشیدند و بر ایذای من تحریض کردند وقالوا لا تذرن وکفتند
دست باز مدارید آلهتکم از عبادت خدایان خود ولا تذرن ودا ومکذارید ود را و آن صنمی بود بصورت مرد
ولا سواعا ونه سواع را و آن بصورت زن بود ولا یغوث ونه یغوث را و آن بصورت اسپی بوده ویعوق ونسرا ونه
نسر را و آن بصورت کرکس بوده و مشهور آنست که اینها آسامی پنج مرد صالح است که میان آدم و نوح علیه السلام بودند و مردم بدیشان
اعتقاد تمام داشتند بعد از مرک بصورت ایشان از چوب و سنک پیکرها ساختند و بتعظیم آن مینمودند و بمرور زمان به پرستش ایشان
مشغول کشتند و بعد از طوفان ابلیس لعین آن بتان را بیرون آورد و دعوت بپرستش ایشان مشغول کشتند و بعد از طوفان ابلیس
لعین آن بتان را بیرون آورد و دعوت بپرستش ایشان کرد قبیله بنی کلب داشتند در دومة الجندل و سواع قبیلهٔ هذیل بود
بر ساحل بحر و یغوث را مذحج و بنی عطیف و بنی مراد اختیار کردند و یعوق در میان همدان افتاد و نسر معبود اهل حمیر بود
آل ذی الکلاع القصه نوح علی نبینا و علیه السلام باحق سبحانه مناجات کرد که خدایا آکابر قوم اصاغر را کفتند که دست از این بتان
باز مدارید وقد اضلوا و حال آنکه کمراه کردند رؤسای قوم با این بتان کثیرا بسیاری را از ضعفه و آدمی و لا
تزد الظالمین و نیفزای بار خدایا مر ستمکاران را الا ضلالا مکر هلاکت و عذاب مما خطیئاتهم از برای کناهان قوم نوح

اغرقوا

اغرقوا غرقه شدند بطوفان فادخلوا نارا پس درآورده شدند باتشی یعنی در عذاب کننده اند در آخرت فلم یجدوا لهم پس
نیافتند برای خود از آنها که بخدای کرفته بودند من دون الله بجز خدای انصارا یاری کنندکان که عذاب طوفان از ایشان
باز دارند آورده اند که حق سبحانه حضرت نوح علیه السلام را خبر داده که دیکر از قوم تو کسی ایمان نخواهد آورد و از ایشان فرزندی
که ایمان آرد متولد نخواهد شد پس نوح علیه السلام مناجات کرد وقال نوح رب وکفت نوح ای آفریدکار من لا تذر علی الارض
مکذار بر روی زمین من الکافرین از ناکرویدکان دیارا دور کننده یعنی کسی که آید و رود و مراد هلاک عام است یعنی هیچ
کافر را زنده مکذار انک ان تذرهم بدرستی که اکر تو بکذاری ایشان را یضلوا عبادک کمراه کنند بندکان ترا یعنی خواهند که مؤمنان
اضلال نمایند ولا یلدوا و نزایند الا فاجرا مکر بدکننده کفارا ناسپاسی یعنی چون بالغ شوند نیز کافر باشند
رب اغفر لی ای پروردکار من بیامرز مرا ولوالدی و مر پدر و مادر مرا که نوح علیه السلام که لمک بن متوشلخ بود
و مادرش با شهرانوال شمخا بنت انوش بود و هر دو مؤمن بوده اند لاجرم درخواست نمود که ایشان را بیامرزد ولمن دخل و مر
کسی را که درآید بیتی بخانه و منزل یا بکشتی یا بمسجد من مؤمنا در حالتی که مؤمن بود وللمؤمنین والمؤمنات و بیامرز مردان
و زنان کرویده که باشند تا قیامت وکفته اند مراد این امت مرحومه اند از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که همچنانکه
دعای نوح علیه السلام در بارهٔ کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان نیز بمعز اجابت رسیده و دیکر دعا نموده که ولا تزد
الظالمین و نیفزای ستمکاران یعنی کافران را الا تبارا مکر هلاک بیحتی سورة الجن بسم الله الرحمن الرحیم
قبل ازین مذکور شد که کروهی جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت پناه رسیده و استماع قرآن نموده ایمان آورده اند
منکوید که آنحضرت سورة اقرأ میخواند و ایشان نه تن بودند یا هفت یا سه از اهل حران و چهار از نصیبین و صاحب کشاف آورده
از شیصبان بودند و ایشان اعظم و اکبر قبایل جن اند و عامه لشکر ابلیس از ایشان است و آن کروه که ایمان آوردند بمیان خود رفته
انواع سخنان کفتند و حق سبحانه درین سوره از آن خبر داد که قل بکوای محمد اوحی الی وحی کرده شد بمن انه استمع انکه
شنیدند قرآن را در بطن نخله نفر کروهی اند که میان سه تن بودند من الجن از کروه جن فقالوا پس کفتند
چون بمیان قوم خود عجب که با کلام بشر نماند و کسی بر انشاء مثل آن قدرت ندارد یهدی راه مینماید الی الرشد براستی سوی
وصول و صلاح دین و دنیا فامنا به پس کرویدیم بان ولن نشرک و هرکز شرک نیاریم و انباز نکیریم بربنا بپروردکار
ما احدا یکی را از اصنام و ابالسه و غیر آن چنانچه پیشتر کروی آورده ایم وانه تعالی و بدرستی که بزرکست جد ربنا ملک
آفریدکار ما یا برترست عظمت و جلال او از مجانست یا مخلوقات ما اتخذ فرا نکرفت صاحبة زنی چنانچه بعضی از بنی ملیح
کویند ولا ولدا و نه فرزندی چنانچه یهود و نصاری اعتقاد کنند وانه کان و بدرستی که هست یقول که میکوید
سفیهنا جاهل و نادان ما یعنی ابلیس علی الله بر خدای شططا سخنی دور که نسبت صاحبه و ولد است بوی
وانا ظننا و ما پنداشتیم ان لن تقول الانس انکه نکویند آدمیان والجن و جنیان علی الله کذبا بر خدای دروغی لاجرم

انا سمعنا قرآنا عجبا شنیدیم قرآنی را که عجب ... بنی جن ...

نصف

هرچه بخدای برسته **وَأَنَّهُ كَانَ** وید رستی که بودند **رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ** مردان از آدمیان که در بعضی اماکنه **يَعُوذُونَ** پناه
کرفتندی **بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ** بمردان از جنیان والجنیان بود که چون کسی به بیابان هولناک رسیدی کفتی پناه می برم بسید این
وادی از شر صفهای قوم او اعتقاد آن او آن بود که استعاذ از شخص سالم و مامون یا ند و اهد تکه در موطن ها اند کنندی اعوذ
بسید هذا الوادی من شر سفهاء قومه **فَزَادُوهُمْ** پس بیفزودند آدمیان مر جنیان را بسبب این استعاذه **رَهَقًا** کبر
و سرکشی و جهل تا کفتند که بر ملک ما بس به است که آدمیان بما پناه می برند **وَأَنَّهُمْ** وبدرستی که آدمیان یعنی کفار ایشان **ظَنُّوا**
کمان بردند **كَمَا ظَنَنتُمْ** همچنانچه شما کمان برده ای جن **أَن لَّن يَبْعَثَ اللَّهُ** انکه بر نه انکیزد خدای **أَحَدًا** یکی را از مردکان
برای حساب جزا **وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ** و بدرستی که ما مس کردیم آسمان را و برای استراق سمع بار رفتیم و خواستیم که بوی در آیم
فَوَجَدْنَاهَا پس یافتیم آسمان را **مُلِئَتْ** پر کرده شده **حَرَسًا شَدِيدًا** از پاسبانان توانائی محکم یعنی ملائکه که منع جن
نامزد شده اند **وَشُهُبًا** و از ستارکان درخشنده آتش فشان که جهت رجم دیوان معین کشت **وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ** و بدرستی که ما
بودیم که می نشستیم **مِنْهَا** از آسمان **مَقَاعِدَ** در نشستنگاهها **لِلسَّمْعِ** برای شنیدن اخبار آسمانی یعنی قبل از بعث پیغمبر صلی
الله علیه وسلم بر آسمانها می رفتیم و در مقاعد خالی از حرس و شهب **فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ** پس هر که از حق طلب شنیدن میکند اکنون
يَجِدْ لَهُ می یابد برای خود **شِهَابًا** ستاره روشن آتش بار **رَّصَدًا** نکاه دارنده و مترصد ایستاده یعنی برای
سوختن وی **وَأَنَّا لَا نَدْرِي** و بدرستی که ما عید انیم **أَشَرٌّ أُرِيدَ** آیا بدی خواسته شده است از حراست آسمان و باز داشتن
از آن **بِمَن فِي الْأَرْضِ** بکسانی که در زمین اند از آدمیان **أَمْ أَرَادَ بِهِمْ** یا خواسته است بدیشان **رَبُّهُمْ** آفریدکار
ایشان **رَشَدًا** خیری و صلاحی **وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ** و بدرستی که از جنس ما شایستکانند هستند یعنی مومنان نیکوکار سابق در جن
وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَ و از ما فروتر از این هستند یعنی میانه روان **كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا** و ما هستیم خداوندان طریقهای و مذهبهای
متفرقه و مختلفه و در معالم از امام حسن بصری رحمه الله تعالی نقل کرده که چنانچه در میان انس اهل مذاهب مختلفه هستند چون
قدریه و مرجیه و رافضیه و بعض ایشان در میان جنی نیز هستند **وَأَنَّا ظَنَنَّا** و بدرستی که ما بدانستیم **أَن لَّن نُّعْجِزَ اللَّهَ** انکه عاجز
نمی توانیم ساخت خدا را هرجا که باشیم **فِي الْأَرْضِ** در زمین یعنی اگر با کاری خواهد ما او را در آن عاجز نسازیم **وَلَن نُّعْجِزَهُ هَرَبًا**
از روی کریختن باطراف آفاق یا حوالی کوه قاف **وَأَنَّا** و بدرستی که ما **لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ** آنهنگام که شنیدیم قرآن که هدایت عالمیان
است **آمَنَّا بِهِ** کرویدیم بوی یا بآنکس که از وی شنیدیم یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مقرر است که هیچ پیغمبر بجن مبعوث نبود الا
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و مقرر است که انس و جن را دعوت او فرا رسیده و خوان تبلیغ او در نظر خاص و عام کشیده
نظم داخل اند در دعوت او جن و انس تا قیامت امت هر نوع جنس اوست سلطان و طفیل او همه اوست شاهنشاه
و خیل او همه **فَمَن يُؤْمِن** پس هر که بکرود **بِرَبِّهِ** با فریدکار خود **فَلَا يَخَافُ** پس او نترسد **بَخْسًا** از نقصان
در جزای او **وَلَا رَهَقًا** و نه از ستم بروی و نه از رسیدن عیب بدو **وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ** و بدرستی که از جنس ما مسلمانانند

کروید

کسی که براه پیغمبر صلی الله علیه وسلم و متدین بدین اسلام **وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ** و از ما بیداد کردانند برخود که شرک آرند و فرمان حق
نبرند **فَمَنْ أَسْلَمَ** پس هر که کردن نهد امر خدا را همچنانکه ما کرده ایم **فَأُولَٰئِكَ** پس آن کروه که کردن نهادکان **تَحَرَّوْا** قصد
کرده اند **رَشَدًا** راه راست را و از آن راه بمقصد خواهند رسید **وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ** و اما ستمکاران **فَكَانُوا** پس باشند **لِجَهَنَّمَ**
مر آتش دوزخ را **حَطَبًا** هیمه که بدیشان افروخته شود چنانچه بکفار انس افروخته می شود و دیکر وحی کرده اند بمن
که اکر مستقیم شوند اهل مکه **وَأَن لَّوِ اسْتَقَامُوا** بر راه راست یعنی ایمان آرند **عَلَى الطَّرِيقَةِ** هر آینه بدهیم ایشان را **لَأَسْقَيْنَاهُم**
آب بسیار بعد از قحط و تنک سالی یعنی روزی بدیشان فراخ کردانیم یا اکر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشان را نعمت بسیار
ارزانی داریم یعنی ان و عبد آخرت امان دهیم و این بزرکترو بسیار تر نعمتی است و جمعی اعم کرفته اند یعنی اکر جن و انس مستقیم باشند
بر اسلام ایشان را بسعت معیشت سر افراز کردانیم **لِّنَفْتِنَهُمْ** تا بیازمائیم ایشان را **فِيهِ** در نعمت کافی که بوظائف شکر
چگونه قیام می نمایند **وَمَن يُعْرِضْ** و هر که اعراض کند **عَن ذِكْرِ رَبِّهِ** از یاد کردن نعمت پروردکار خود و سپاسی نکند **يَسْلُكْهُ**
در آرد او را خدای **عَذَابًا صَعَدًا** در عذاب سخت که فرح و راحت در وی نبود **وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ** و دیکر وحی بمن آمده که مسجدها
لِلَّهِ مر خدا را است و خاص است بدو **فَلَا تَدْعُوا** پس مخوانید در وی **مَعَ اللَّهِ** با خدای **أَحَدًا** یکی را چنانچه یهود
و نصاری در کنایس و صوامع خود عزیر و مسیح را علیهما السلام بالوهیت یاد میکنند و چنانچه ترکان در حوالی بیت الحرام میکفتند
لبیک لا شریک لک هو لک کفت اند مراد از این مساجد تمام روی زمین است که مسجد سید المرسلین است صلی الله علیه وسلم کقوله جعلت
لی الارض مسجدا پس در هیچ بقعه با یاد خدای یاد دیکری نکو نباشد **بیت** دل را نخلد از یاد خدا شاد مکن با یاد وی ای
کسی نه که یاد مکن **وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ** و بدرستی که آنهنگام که برخاست **عَبْدُ اللَّهِ** بنده خدای یعنی محمد صلی الله علیه وسلم در بطن
نخله **يَدْعُوهُ** میخواند خدا را و نماز میکذارد و چون قرآت او میشنودند **كَادُوا يَكُونُونَ** نزدیک بود که باشند **عَلَيْهِ لِبَدًا**
بر وی جنیان از غایت ازدحام و در آنکه حق سبحانه پیغمبر خود را عبد الله کفته نکتها بسیار است و در اثار آمده که آنحضرت را
هیچ نام از این خوشتر نیامده چه بشرط عبادت و عبودیت بر وجهی که آنحضرت قیام نموده هیچکس را قوت اقامت آن
نبود لاجرم در وقت عروج آنحضرت بمنازل ملکی باین اسم مذکور شده که سبحان الذی اسری بعبده و بهنکام نزول قرآن
از مدارج فلکی او را بهمین نام یاد میکند که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده **نظم** از بنده شعار بندکی دوست که جمله
بندکان کزین اوست دارند زبند کیش راه کانداره ندیده هیچ شاه کنار که مر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم کفتند عجب کاری
پیش کرفته و در بر رکی معلکه شروع نموده از این مهم بر کردد و از این امر رجوع کند تا ما ترا پناه کنیم و حمایت کنیم آیة آمد که
قُلْ بکو با مشرکان که بهر حال **إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي** جز این نیست که میخوانم یعنی میپرستم پروردکار خود را **وَلَا أُشْرِكُ بِهِ** و با وی شریک
نمیکنم بوی **أَحَدًا** یکی را **قُلْ إِنِّي** بکو بدرستی من **لَا أَمْلِكُ** مالک نیستم **لَكُمْ** برای شما **ضَرًّا** دفع ضرری را
وَلَا رَشَدًا و نه رسانیدن خیر و صلاحی را یعنی من بنده ام و کار بنده پرستش پروردکار است **قُلْ إِنِّي لَن يُجِيرَنِي** بکو

بدرستی که من تو را نتوانند هیچ کس پناه نکند مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای أَحَدٌ یکی یعنی اگر خدای بمن خواست باشد عذاب
کسی مرا حمایت نتواند کرد وَلَنْ أَجِدَ و نه یابم هرگز مِنْ دُونِهِ بجز وی مُلْتَحَدًا پناهی که روی بدان آرم إِلَّا بَلَاغًا لیکن
میرسانم بشما رسانیدنی که کار منست شما را مِنَ اللّٰهِ از نزد خدای وَرِسَالَاتِهِ و میرسانم پیغامهای فرستاده وی
وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ و هر که نافرمانی کند خدا را در پرستش او وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در اسعی فَإِنَّ لَهُ پس بدرستی
که مر او راست نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاوید آن باشند در آن أَبَدًا همیشه بی خلاصی از آن و امروز کافران
ترا ضعیف و بی یار میدانند و در تو خاصی میشوند حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا تا وقتی که به بینند مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده اند
در دنیا شد واقعه بدر یا در آخرت فَسَيَعْلَمُونَ پس زود بدانند چون عذاب موعود به بینند که از کیست مومنست
یا کافر مَنْ أَضْعَفُ کیست ضعیف تر نَاصِرًا از جهت یار وَأَقَلُّ عَدَدًا و کیست کمتر از روی عدد و معلوم شود که تا
که قوی تر است و پشتی و یار که ضعیف تر است و کمتر کتار بود از نزول این آیه کفتند ایا دین موعود کی خواهد بود آیت آمد که
قُلْ بگو آنچه وعده کرده اند راست و درست لیکن وقت آن بر من مخفی است إِنْ أَدْرِي نمیدانم أَقَرِيبٌ آیا نزدیکست
مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده اید از عذاب أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي یا مقرر کرده است خدای من مر او را أَمَدًا زمانی
دور عَالِمُ الْغَيْبِ اوست داننده پوشیدها فَلَا يُظْهِرُ پس آشکارا نسازد و مطلع نکرداند عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا بر غیب
که مخصوص است بعلم او یکی را إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مگر آنکه پسندد مِنْ رَسُولٍ از فرستاده خود که او را بر بعضی از آن
اطلاع دهد تا معجزه وی بود و مراد ازین رسول محمد است صلی الله علیه و سلم فَإِنَّهُ يَسْلُكُ پس بدرستی که در می آرد خدا
یعنی میسازد مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی آن رسول پسندیده وَمِنْ خَلْفِهِ و از عقب وی رَصَدًا نگهبانان
از ملائکه که وی را پاس میدارند لِيَعْلَمَ تا بداند أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا آنکه برسانیدند جبرئیل و میکائیل که بوقت نزول
وحی با وی باشند رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ فرستادهای پروردگار خود بی تغییر و تبدیل وَأَحَاطَ و فرا گرفته است
علم خدای و شامل شد بِمَا لَدَيْهِمْ با نچه نزدیک رسل و ملائکه است وَأَحْصَىٰ و شمرده است كُلَّ شَيْءٍ همه چیزها را
عَدَدًا از روی عدد تا آنکه قطرهای باران و برگ درختان و امثال آن مراد کمال علم است و احاطه بجمیع معلومات
یعنی هیچ معلومی مطلقا از دائره علم او خارج نیست بیت هر چه دانستنی است در دو جهان نیست از علم شامل تو
پنهان
سورة المزمل بسم الله الرحمن الرحيم
آورده اند که
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در مبداء بعثت غار کذارد و بگلیم خود را بپوشید و داشتی و ازخدیجه رضی الله عنها
منقول است که آن شب جادر بپوشیده چهار درع [illegible] بالای ما بود و نصفی رسول صلی الله علیه و سلم بپوشیده و بسجده
و کفته اند زمل یعنی حمل است یعنی ای بردارنده بار نبوت قُمِ اللَّيْلَ برخیز شب یعنی بنماز إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از
شب قیام لیل در ابتدای اسلام فرض بوده و میان معاد بیرون بوده اند چنانچه حق سبحانه فرموده که شب بنماز برخیز

پوشیدی و با وی نماز ادا کردی حق سبحانه وی خطاب کرد که یا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ای گلیم در خود [illegible]

مگر اندکی که آن نِصْفَهُ نیمه شب است أَوِ انْقُصْ یا کم کن مِنْهُ از نیمه شب قَلِيلًا اندکی تا بثلث باز آید و از بن کمتر نشاید
أَوْ زِدْ یا زیادت کن عَلَيْهِ بر نیمه شب تا بثلثان رسد و غایت این باشد وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ و بتانی و تمرد بخوان قرآن را
یا روشن کن حروف آنرا بوقت تلاوت تَرْتِيلًا روشن کردنی چنانچه سامع شماره آنرا تواند کرد و از مرتضی علی کرم الله
وجهه نقل کرده اند که ترتیل حفظ وقوف است و ادای حروف إِنَّا سَنُلْقِي بدرستی که ما زود باشد که وحی کنیم و منزل کردانیم
عَلَيْكَ بر تو قَوْلًا ثَقِيلًا سخنی گران یعنی کلامی مشتمل بر تکلیف شاقه که گران باشد حمل آن بر مکلفان یا گران بود از جهت امر و نهی
و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام یا ثقیل بود ادای آن و آن وحی بود که آن سرور آواز درای صدا شنیدی و از مجرد
صوتی اعتماد به مخارج تمیز کرفتن حروف و کلمات از طریق معتاد خارج میشود و ازین جهت در آن حال ثقل تمام بسید انام علیه الصلوة
والسلام میرسید چنانچه از عائشه منقول است که در روزی که سرما بغایت سرد بودی میدیدم که وحی برو فرود می آید و از جبین
مبینش قطرات عرق میچکید و در حین نزول وحی بر آنحضرت بدین نوع که مذکور شد اگر بر شتر سوار بودی دست و پای شتر
خم گشتی و اگر تکیه بر ران یکی از یاران داشتی خوف شکستن آن بردی و در بعضی محل مروی کلبی گفت بر این وحی بسا کلمه بعجت
جنب براقش ورزد و در بحر الحقائق آورده که قرآن در نفس خود متصل است کما قال الله تعالی کتاب فصلت آیاته و نسبت با جمیع کتب
منزله سماویه صورت اجمالی دارد چه مصدق و مطابق همه است که مصدقا لما بین یدیه پس ثقل قرآن اشارتست بجمعیت وی
میان صورت اجمالیه و تفصیلیه چه جامع امرین اثقل و اشرف و اکمل و اعظم خواهد بود و کشنده جنبت باری جز صاحب جامعیت
نتواند نظم حمل چنین باری بمقدار رستمست کار کسی نیست که این کار رستمست کس نتواند ز دل اینجا نیست قوت این کار تو دار و بس
إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ بدرستی که ساعت شب یا عبادتی که ناشی شود یعنی با قیام هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا آن سخت تر است از جهت رنج و
کلفت چه ترک خواب و راحت بر نفس بغایت شاق است یا پیشترین از روی فراغت دل چه در روز دلها بصرف درباب
معیشت مشغول باشد و در شب از خواطر کوناکون فارغ شد و متوجه بمحراب عبادت تواند شد نظم خاموش شد عالم
بشب تا جست باشی در طلب زیرا که باکی عربده تشویش خلوتخانه شد وَأَقْوَمُ و راست تر است قِيلًا از جهت
مقال یعنی خواندن قرآن در آن بصواب نزدیکتر است که دل فارغ باشد و زبان با دل موافقت نماید بزبان میخواند و بدل تفکر میکند
و ناشئة الليل کفته اند میان مغرب و عشاست یا ما بعد عشا تا صبح و بقول عائشه ناشئه آن بود که از خواب برخیزند إِنَّ لَكَ
بدرستی که مر تراست فِي النَّهَارِ در روز سَبْحًا طَوِيلًا آمد در شبها توجه یاد ادای تهجد اولی وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام
پروردگار خود را با سماحتی او را بخوان وَتَبَتَّلْ و ببر و بشو از خلق و توجه کن إِلَيْهِ بسوی او بعبادت تَبْتِيلًا
بریدنی کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ماسوی الله مجرد ساز و بهیچ روی بدو آر بیت دل در او بند و ز عیش بگسل
هر چه جز اوست برون کن از دل رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ بدل است از ربک یعنی یاد کن نام پروردگار خود را که خداوند مشرق
و مغرب است لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت إِلَّا هُوَ مگر وی فَاتَّخِذْهُ پس فرا گیر او را وَكِيلًا

کارسازخود وسهایت بان کذار وَاصْبِرْ وصبر کن عَلَى مَا يَقُولُونَ بر انجه میکویند کفار ومکذبان از خرافات وهذیانات وَاهْجُرْهُمْ وبیزار شو ازیشان هَجْرًا جَمِيلًا بریدنی نیکو یعنی درمقام انتقام میاش وصحبت ازیشان بازکیر حکم این آیة بآیة قتال منسوخ است

وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ وبکذار مرا با مکذبان أُولِي النَّعْمَةِ خداوندان تنعم یعنی کاررصنادید قریش یامن کذار وَمَهِّلْهُمْ ومهلت ده ایشانرا قَلِيلًا مهلتی اندک یعنی اندک زمانی مهلت دهیم ایشانرا بر تکذیب امام زاهد رحمه الله تعالی آورده که میان نزول این آیة وحرب بدر که هلاکت سروران عرب بود مدتی اندک بود وقتی إِنَّ لَدَيْنَا بدرستی که نزدیک ماست در اخرت

برای دشمنان دین أَنْكَالًا بندهای کران که بدان مقید شوند وَجَحِيمًا وآتش بزرک افروخته که درانرا بسوزند وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وخوردنی با صفت در کلو کرفتن یعنی در حلق کیرند چون ضریع وزقوم وَعَذَابًا أَلِيمًا وعذابی دردناک عیران بیشما که کنه انرا نتوان شناخت مکر خدای درلباب آورده که بعد از نزول این آیة حضرت رسالت صلی الله علیه

وسلم بیهوش بیفتاد واین وعدها راست شود يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ روزی که بلرزه درآید زمین وَالْجِبَالُ وبجنبند کوههای سخت چون ریک روان شود از هیبت آن روز إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما اهل مکه رَسُولًا پیغمبری یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم شَاهِدًا عَلَيْكُمْ کواه بر اقوال وافعال شما یعنی در قیامت کواهی دهد بر اجابت دعوت او وامتناع از آن كَمَا أَرْسَلْنَا همچنانچه فرستادیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا بسوی فرعون رسولی یعنی موسی علیه السلام فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ پس عاصی شد فرعون در آن پیغمبر واجابت دعوت او نکرد فَأَخَذْنَاهُ پس کرفتیم اورا أَخْذًا وَبِيلًا کرفتنی سخت یعنی باب غرق کردیم واورا آب یا تش بردیم تهدید کفار قریش درین آیة منسوخ است فَكَيْفَ تَتَّقُونَ پس چکونه نکاه دارید ای ترکان نفسهای خودرا إِنْ كَفَرْتُمْ اکر باشید بکفر خود يَوْمًا ازعذاب روزی که هول آن يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ کرداند کودکانرا شِيبًا پیران یعنی موی سرایشانرا سفید ساند ومراد کثرت هموم وغموم است چه بسیاری اندوه آدمی را زود پیر کرداند وی شاید که مبالغه باشد در درازی آن روز السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ آسمان شکافته شود بسختی وهیبت آن روز كَانَ وَعْدُهُ هست وعده خدای بجد وثبت این وقایع ووقوع این حوادث مَفْعُولًا بودنی إِنَّ هَٰذِهِ بدرستی که اینها تَذْكِرَةٌ پندی وعبرتی است فَمَنْ شَاءَ پس هرکه خواهد اتَّخَذَ فراکیرد إِلَىٰ رَبِّهِ بقرب آمرزید کارخود سَبِيلًا راهی بدین موعظه آورده اند که بعد از نزول آیة قم اللیل الا قلیلا حضرت رسالت پناه صلوات الله وصحابه رضی الله عنهم برخاستندی وچون معادیر نصف وکم وبیش ازان مشتبه بود از خوف آنکه محافظت قدر واجب مرعی نباشد تا روزه نمازکذاردندی تا بجدی که قدم مبارک الحضرت صلی الله علیه وسلم ورم کرد وبخافت برجسد همایون نقش غالب شد وشکرانه نداء اما هذا فقد شقی ربه درانکند بدحق سبحانه بعد از یکسال آن بار کران از مؤمنان برداشته آیة فرستاد که إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردکار تو يَعْلَمُ میداند أَنَّكَ تَقُومُ انکه تو برمیخیزی در شب برای نماز أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ کمتر از دوحصه از آنکه شب وَنِصْفَهُ ونماز میکذاری

وکوهها كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مانند تلی از ریک مَهِيلًا روان شده یعنی ...

ینمه

نیمه شب وَثُلُثَهُ وسه یکی از وی وَطَائِفَةٌ وبرخی حبر تند بهمین منوال کروهی مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ ازانکه با تو اند از اصحاب تو وَاللَّهُ وخدای يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ اندازه میکند شب وروزرا ومیداند مقادیر ساعات آن وعلم او محیط است بر آن عَلِمَ داند خدای أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ آنکه طاقت ندارید نکه داشتن اوقات اورا نکاه نمیتوانید داشت فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس بازکشت بشما بعفو وتخفیف ورخصت فرمود درترک قیام مقدر فَاقْرَءُوا پس بخوانید مَا تَيَسَّرَ آنچه آسان بود مِنَ الْقُرْآنِ از قرآن مراد آنست که بکذارید آنچه میسر شود شمارا از نماز شب عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ داند خدای آنکه باشد مِنْكُمْ از شما مَرْضَىٰ بیماران وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ ودیکران که سفرکنند فِي الْأَرْضِ در زمین يَبْتَغُونَ میطلبند مِنْ فَضْلِ اللَّهِ ازفضل وکرم خدای یعنی تجارت مینمایند ووجوه حلال کسب میکنند وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ ودیکران که کارزار میکنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ درراه خدای وبیماران واهل سفر وتجار ومجاهدان رنج زنید درنماز شب وضبط مقادیر آن لاجرم از شما تخفیف فرمود فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ پس بخوانید آنچه میسر شود مِنْهُ از قرآن درنماز واین امر بر سبیل فرضیت است وکفته اند قرآن بخوانید در غیر نماز واین امر بطریق ندب واستحباب است ودر مقدار انچه خواندن آن مندوب باشد اختلاف کرده اند واین سه آیة است یا صد یا دویست یا ختم در هر ماهی ودر حدیث عبد الله عمرو رضی الله عنهما هست که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله ویرا فرمود که قرآن بخوان در ماهی کفت یا رسول الله در خود قوتی بیابم یعنی زود ترمیتوانم که بخوانم فرمود که بخوان در بیست روز کفت قوت زیادت هست فرمود بخوان در هفت روز وبرین زیاده مکن وصاحب معالم باسناد خود از انس بن مالک رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که هرکه در روزی وشبی پنجاه آیة بخواند اورا از غافلان ننویسند واکر صد آیة تلاوت کند از فرمان برداران نویسند واکر دویست آیة خواند قرآن خصمی نکند باوی روز قیامت واکر بپانصد آیة اشتغال کند بنویسند برای او قنطاری از مزد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وبپای دارید نماز مفروضه را وَآتُوا الزَّكَاةَ وبدهید زکوة واجبه را وَأَقْرِضُوا اللَّهَ وقرض دهید خدا قَرْضًا حَسَنًا قرض نیکو اشارتست بانفاقات مستحبه درطریق خیر ویا نفقت جز بسیار بازاء آن وَمَا تُقَدِّمُوا وانچه پیش فرستید لِأَنْفُسِكُمْ برای نفسهای خود مِنْ خَيْرٍ از نیکی تَجِدُوهُ بیابید آنرا عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای هُوَ خَيْرًا او بهتر وَأَعْظَمَ وبزرک تر أَجْرًا از روی مزد یعنی ثواب آن زیاده یابید یکی را ده تا هفتصد وازان بیش وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وطلب آمرزش کنید از خدای در همه احوال إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزکار است بندکانرا رَحِيمٌ مهربان بریشان

سورة المدثر بسم الله الرحمن الرحيم

جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه از حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه نقل میکند که در زمان فترت وحی براهی میرفتم ناکاه آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم که همان ملک که در غار حرا بمن آمده بود برکرسی نشسته است میان زمین واسمان از سطوت هیبت وعظمت هیکل او خوفی برمن طاری شد بخانه بازکشتم وکفتم مرا بپوشانید جامها برمن پوشانیدند ومن درانداندیشه آن حال بودم

آنحضرت نزد بجلال عمر نزول وحی ترسناک شد که یا ایها المدثر ای جامه در بر کشیده که ننه اند مرا ددثار نبوت است یعنی ای لباس
رسالت در بر افکنده قم برخیز از خوابگاه خویش با قیام بنای یا دای مراسم نبوت فانذر پس بیم کن خلق را از عذاب
خدای اگر عنایت او را پرستند وربک فکبر و پروردگار خود را تعظیم کن وثیابک فطهر و جامهای خود را پاک ساز از
الواث یا کوتاه کن بخلاف صنادید عرب تا اوید علامات بود بر ترک عادات ایشان و مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که کوتاه
کن جامه را فانه اتقی و انقی و ابقی و گفته اند پاک کن نفس خود را از انچه نشاید و نباید و در نفحات از شیخ ابو الحسن علی الشاذلی
مغربی قدس الله سره العزیز نقل میکند که حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم مرا گفت ای علی طهر ثیابک عن
الدنس تحظ بمدد الله فی کل نفس یعنی پاکیزه کن از جامهای خود را از چرک تا بهره مند کرده شوی بمدد و تائید خدای در
هر نفسی گفتم یا رسول الله ثیاب من کدام است فرمود که حق سبحانه بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبت و خلعت
معرفت و خلعت ایمان و خلعت توحید و خلعت [اسلام] هر که خدا را دوست دارد بر وی آسان شود هر چیزی و هر که خدا را بشناسد
بداند خرد بوی نزرگ نیاید هیچ چیز را و هر که بخدای ایمان آرد ایمن گردد از هر چیزی و هر که باسلام متصف بود در خدا عاصی نشود
واگر عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند قبول افتد پس شیخ رحمه الله گوید ازینجا دانستم که معنی قول خدا ثیابک
فطهر نظم در تو پوشید لطف یزدانی خلعتی از صفات روحانی دارش از لوث خشم و شهوت دور تا بیابی کمال شوی
شهود والرجز فاهجر و از همه گناهان کناره کن یعنی بهمین نفری که هستی باش ولا تمنن و عطا منه تستکثر تا بیشتر
بستانی یا منت منه بر خدای بعمل خود تا از آن بسیار شمری یا مردم را منه بر سان با دای رسالت تا طلب بسیاری مزدکنی از ایشان
ولربک و از برای رضای پروردگار خود فاصبر و صبر کن یا در رنج و بر اوامر قضا برای خدا صابر باش فاذا نقر پس
چون دمیده شود فی الناقور در صور یعنی نفخه ثانیه فذلک یومئذ پس آن دمیدن یوم عسیر در آن روز دشوارست
روز دشوار علی الکافرین بر ناگرویدگان غیر یسیر نه آسان بر ایشان اگرچه هول و هیبت و شدت در آن روز عام
بود اما حق سبحانه بکرم دشواری از مؤمنان بردارد و با کافران بماند و در حساب با ایشان مناقشت کنند و روی ایشان
سیاه کرده نامهای اعمال بدست چپ ایشان دهند آورده اند که ولید مغیره لعنه الله از حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله
فواتح سوره حم تنزیل شنید بمیان قوم باز آمد و گفت بخدای که حالی از محمد کلامی شنیدم که سخن انس و جن نیست مرورا حلاوتی
و عذوبتی هست که هیچکس را بنا نشده و بر وی طراوت و تازگی است که هیچ حدیث را نبود اعلی این نهال اقبال مثمر ثمرات
سعادات کلیه است و اسعد این شجره طیبه بعروق فضائل محکم سمت استحکام تمام پذیرفته و این کلام غالب آید و مغلوب نگردد
و از بلندی به پستی نه گراید قریش بعد از استماع این سخن گمان بردند که ولید ایمان آورده پس ابوجهل او را بانواع سخنان
در حمیت جاهلیت آورد تا قرآن را سحر گفت و این سخن بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسیده بغایت ملول گشت و حق سبحانه آیه فرستاد که
ذرنی بگذار مرا ومن خلقت و آنکه آفریدم او را وحیدا تنها بی مال و ولد و انصار و اعوان قولی آنست که او را وحید

الذم

قوله بعضی خلعت اسلام
و هر که خدا را بشناسد
چیز خورد در نظر وی آید همه

الوم کنندی یعنی یگانه ایشان وجعلت له و دادم مرو را مالا ممدودا مالی کشیده یعنی بسیار آورده اند که نزد او نقد و هفتاد
هزار دینار بود و میان مکه و طائف شتر و اسب و گوسفند بسیار داشت و بساتین واسعه و عبید و اماء افزون از شمار بنی آمد وبنین
شهودا و دادم او را پسران حاضر با او در مکه یعنی برای اکتساب وجه معاش محتاج سفر بودندی و پیوسته با پدر در محافل
حاضر شدندی آورده اند که او را ده پسر بود از آن جمله خالد و عماره و هشام رضی الله عنهم ایمان آوردند ومهدت له و بگستردم
برای او بساط جاه و ریاست تمهیدا گستردنی تا ریحانه قریش لقب یافت یا بساختم کارهای او را ساختنی تمام ثم
یطمع پس طمع میدارد ان ازید آنکه زیاده کنم عطیات خود را بر وی کلا نکنم چنین و نعم خود را بر وی افزون
نسازم انه کان بدرستی که او هست لایاتنا مر آیتهای کلام ما عنیدا منکر و در آن ستیزه کننده و بسحر نسبت دهنده
و در اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول این آیه مال و جاه وی رو بنقصان نهاد و فرزندان از وی برگشتند و بعضی مردند
و او محتاج و رسوا و هلاک شد سارهقه زود باشد که در رسانم او را صعودا بصعود و آن کوهی است از آتش که هفتاد
سال بالا او را بصعود و آن صخره ایست ملسا بر دوزخ که بر بالای آن نتوان رفت پس او را بزنجیرهای آتش کشند از پیش بکشند
و از عقب گرزهای آتشین میزنند تا بر انجا میرود و این وعید عظیم برای ولید بلید حق است انه فکر بدرستی که او فکر کرد
که چه طعنه زند بر قرآن وقدر و اندازه با خود راست کرد که چه گوید قبل از این سخن ذکر یافت که او تعریف قرآن کرد و
چون قریش او را ملامت کردند گفت شما محمد را مجنون میگویید و بیغمبر میدانید که عقل او کامل است و دیوانه بر وی درست نیست و خیال
می بندید که او کاهن است و امارت کهانت از وی ظاهر نشود و کمان میبرید که کذابست و هرگز بکذب متهم نبوده و میبندارید که او شاعر
است و سخن او بشعر نمی ماند کفتند تو فکر کن که او را چه توان گفت و سخن او را بچه چیز نسبت توان داد ولید فکر کرد و با خود خیال
بست فقتل پس لعنت کرده باد کیف قدر چگونه تقدیر کرد ثم قتل کیف قدر پس ملعون باد چگونه اندازه کرد
ثم نظر پس نظر کرد در امر قرآن کرتی دیگر ثم عبس پس روی ترش کرد که موجب طعنی نیافت در آن یا در حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم نگریست و روی ترش کرد وبسر و پیشانی درهم کشید بطریق کراهت یا تحیر ثم ادبر پس روی
بگردانید از حق یا از پیغمبر واستکبر و گردن کشی کرد از متابعت او فقال پس گفت ان هذا نیست این که محمد
میگوید الا سحر یؤثر مگر جادوئی که بتعلیم گرفته شود از سحره ان هذا نیست این الا قول البشر مگر سخن آدمی یعنی ابا فکیهه
و جبیر و یسار سأصلیه زود باشد که در آرم ولید را سقر در درکه بحیم از دوزخ که مسمی بسقر است وما ادراک ما سقر
و چه چیز دانا کرد ترا که چیست سقر لا تبقی آتشی که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و عظام هیچ در دوزخی
بلکه همه را بسوزاند و باز حق سبحانه نو سازد جزای او را ولا تذر و دست باز ندارد و دیگر باره تا بسوزد لواحة آتشی
سیاه کننده مر البشر مر پوست کافران را علیها بر آن آتش تسعة عشر نوزده ملک یا نوزده صف از ایشان موکل دنبال
از براء بن عازب رضی الله عنه روایت کرده که گروهی از یهود سوال کردند مر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از خزنه دوزخ

دو بار باصابع یدین اشارت نمود و در کرت دوم ابهام یمنی را امساک کرد و این آیة تصدیق قول آنحضرت نازل شد و یهود را مسلم
داشتند که این سخن مطابق قول توریت است و در تخصیص این عدد مفسران و مذکران تکلفات کرده اند از جمله آنکه ستة اکثر
احاد ست و عشر اقل عشرات پس این عدد جامع بود میان اکثر قلیل و اقل کثیر و بواقی وجوه در جواهر التفسیر مذکور است در اخبار
آمده که بعد از نزول این آیة ابوجهل گفت زبانیه نوزده بیش نیستند ایا ده تن از شما یکی از ایشانرا دفع نتوانند کرد ابو الاشد بن کلدة
الجمحی گفت من هفده را کفایت کنم ده را به پشت و هفت را بشکم شما دو ی باقی را کفایت کنید و روایتی هست که گفت من در پیش شما
بر صراط بروم و ده بدست راست نه را بچپ دفع کنم و بگذریم بسلامت و به بهشت در آیم آیة آمد وَمَا جَعَلْنَا و نگردانیدیم
أَصْحَابَ النَّارِ خازنان دوزخ را إِلَّا مَلَائِكَةً مگر فرشتگان که قوی ترین خلق الله اند در معالم آورده که رئیس خزنه دوزخ
مالک است و با او هجده تن اند چشمهاء ایشان چون برق رخشنده و انیاب ایشان چون حصارها بلندی مستحکم زبانه آتش
از دهن ایشان بیرون می آید و میان دو دوش ایشان مسافت سی یکساله باشد یکی از ایشان بیک دفعه هفتاد هزار کافر
را در هر کنج اندازد دوزخ که خواهد بیفکند و ذکر این ملائکه بجهت دفع سخن کلدة الجمحی است یعنی او میگوید که من هفده را کفایت
میکنم و نمیداند که ایشان آدمی نه اند بلکه فرشتگانند و تمام آدمیان طاقت دیدار یک فرشته ندارند تا بمقاومت چه رسد وَمَا
جَعَلْنَا و نساخته ایم عِدَّتَهُمْ شماره ایشان را که نوزده اند إِلَّا فِتْنَةً مگر عددی اندک که سبب فتنه باشد
لِلَّذِينَ كَفَرُوا مگر آنانرا که کافر شده اند یعنی استهزا کنند و استبعاد نمایند که نوزده چگونه بر تعذیب اهل عذاب خواهند
کرد لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ و تا بیگمان شوند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب را چه قرآن یابند که مصدق توریة است
وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا و تا بیفزاید آنانرا که گرویده اند إِيمَانًا گرویدنی بدین سخن با سبب تصدیق اهل کتاب وَلَا
يَرْتَابَ الَّذِينَ و تا شک نیارند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ عطا کرده شده اند بتوریة وَالْمُؤْمِنُونَ و گرویدگان
از اهل اسلام در آن عدد وَلِيَقُولَ الَّذِينَ و تا بگویند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری شک
و نفاقست وَالْكَافِرُونَ و بگویند نا گرویدگان که مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز خواسته است خدای بِهَذَا مَثَلًا
بدین عدد که عجیب است بمثل و مثل كَذَلِكَ همچنین يُضِلُّ اللَّهُ در ضلالت فرو میگذارد خدای مَنْ يَشَاءُ هر کرا
خواهد وَيَهْدِي و راه مینماید مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد و راه مینماید آورده اند که ابوجهل گفت ای معشر قریش
حالا محمد نوزده یار و مددکار پیش ندارد حق سبحانه فرمود که وَمَا يَعْلَمُ و نمیداند جُنُودَ رَبِّكَ لشکرهای پروردگار
ترا از ملائکه که مدد و معاون پیغمبر اند إِلَّا هُوَ مگر هو که عالم است بهمه معلومات وَمَا هِيَ و نیست سقر یا عده
خزنه یا این سورة إِلَّا ذِكْرَى مگر پندی لِلْبَشَرِ برای مردمان كَلَّا نه چنین است که کسی انکار سقر تواند کرد
وَالْقَمَرِ و سوگند بماه که معرفت اوقات و اجال بوی باز بسته وَاللَّيْلِ و بحرمت شب إِذْ أَدْبَرَ چون بازگردد از عقب
روز و حفص إذ بی الف خوانده و ادبر بصیغه ماضی از ادبار یعنی چون برود از پس روز وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ و سوگند بصبح چون

روشن کرد اند عالم را إِنَّهَا بدرستی که درکه سقر لَإِحْدَى الْكُبَرِ یکی از درکات بزرگ دوزخ است نَذِيرًا گردانیدیم او را بیمی
که بدان بیم کنند و در لباب آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میفرماید که قسم نذیر را بر چنین بیم کنند لِلْبَشَرِ مر آدمیان را
تا بتو پند گرفته از گناه بپرهیزند لِمَنْ شَاءَ بدل است از بشر یعنی ترا نذیری و بقولی او یعنی دوزخ نذیر است مر آنکس را که خواهد
مِنْكُمْ از شما أَنْ يَتَقَدَّمَ آنکه پیش رود در خیر و طاعت أَوْ يَتَأَخَّرَ یا باز ایستد در شر و معصیت یعنی طوف
را پند دهند. است كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی بِمَا كَسَبَتْ بآنچه کرده است از کردار خود رَهِينَةٌ در گرو ست یعنی در دوزخ
گرفتار است و محبوس بدان إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ مگر اصحاب دست راست که ایشان مرتهن نیستند بگناه خود در آنکه جه کفا
ایشان امروز بدو شده است و گفته اند اهل یمین اینجا اطفال مؤمنانند یا ملائکه فِي جَنَّاتٍ در بوستانها یعنی در بهشت بر غرفها
باشند ناظر در دوزخ يَتَسَاءَلُونَ میپرسند عَنِ الْمُجْرِمِينَ از احوال مشرکان و میگویند مَا سَلَكَكُمْ چه چیز در آورد شما را فِي سَقَرَ
در دوزخ قَالُوا ایشان گویند در جواب لَمْ نَكُ نبودیم ما در دنیا مِنَ الْمُصَلِّينَ از نماز گذارندگان یعنی بفرضیت
آن اعتقاد نداشتیم وَلَمْ نَكُ و نبودیم که بمال زکوة نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ طعام دهیم درویشانرا وَكُنَّا نَخُوضُ و بودیم که شروع می
کردیم در شان محمد و بغیبت وی مشغول میشدیم مَعَ الْخَائِضِينَ با شروع کنندگان در آن وَكُنَّا نُكَذِّبُ و بودیم که تکذیب میکردیم
بِيَوْمِ الدِّينِ بروز جزا و باور نمیداشتیم حَتَّى تا وقتی که أَتَانَا الْيَقِينُ آمد بما مرگ و مقدمات او و برهان حال بدیدیم
فَمَا تَنْفَعُهُمْ پس سود نکند ایشانرا شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ شفاعت همه شفیعان بتقدیری که اگر ایشان را شفاعت کنند و آن
خود محال است فَمَا لَهُمْ پس چیست مر ایشانرا که پیوسته عَنِ التَّذْكِرَةِ از قرآن یا مواعظ آن مُعْرِضِينَ در حالتی اعراض
کنندگانند كَأَنَّهُمْ گوئیا ایشان حُمُرٌ خران وحشی اند مُسْتَنْفِرَةٌ رمندگان که فَرَّتْ گریخته باشند مِنْ قَسْوَرَةٍ از
شیر یا صیاد یا ریسمان دام یا مردم تیرانداز یا آوازهای مختلف چنانچه گورخران ازینها میگریزند ایشان از استماع قرآن میگریزند
زیرا که گوش سخن نشنود و دل پند نپذیرد کما اشار الیه فی المثنوی المعنوی نظم از کجا این قوم پیغام از کجا
جان کجا باشد رجا فهمهای کهنه کوته نظر صد خیال بد در آرد در فکر راز جز با رازدان انباز نیست راز اندر گوش
منکر راز نیست از کلبی منقول است که مشرکان گفتند یا محمد بما رسیده است که هر که در بنی اسرائیل گناهی کردی بامداد آن صحیفه
یافتی گناه او و کفارت در روی نبشته برای ما مثل آن چیز بیار تا بگرویم بتو ایمان نداریم تا بنام هر یک از ما کتابی نیاری از آسمان
و در روی مکتوب باشد که این نامه است از خدای بفلان کس باید که متابعت محمد کند آیة آمد که ایشان گریزانند از استماع کلام ما
بدو نمیگروند بَلْ يُرِيدُ بلکه میخواهند كُلُّ امْرِئٍ هر مردی مِنْهُمْ از ایشان أَنْ يُؤْتَى آنکه داده شود صُحُفًا
نامهای مُنَشَّرَةً سرکشاده و نبی منقول رانی نوشته که ای فلان پی روی کن محمد را كَلَّا ندهند ایشانرا این
صحیفها و اگر بدهند هم نگروند پس اعراض نه برای امتناع ایشان صحیفه است بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ بلکه ایشان نمیترسند
از عذاب آخرت كَلَّا حقا که نیست آنکه ایشان در باب قرآن میگویند که سحر است یا قول بشر إِنَّهُ بدرستی که قرآن

تذکرة بند ست و یاد کردی فمن شاء ذکره پس هر که خواهد که بند گیرد بدو و ما یذکرون و یاد نکنند او را الا ان یشاء الله
مگر آنکه خدا خواهد که بند گیرد بدو هو اهل التقوی و یاد نکنند او را اوست سزاوار آنکه ازو ترسند و اهل المغفرة و سزاوار آمرزیدن
ترسندگان سورة القیامة بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم لا نافیه است در
فعل قسم برای تاکید بود معنی اینست که هر آئینه سوگند میخورم بیوم القیمة بروز رستخیز و لا اقسم و سوگند یاد میکنم
بالنفس اللوامة بنفس ملامت کننده مراد نفس متقیه است که نفس متقی را ملامت کند بر تقصیر طاعت یا نفسی که خود را
ملامت کند پیوسته در تقصیرات و اگرچه اجتهاد او بسیار بود در عبادات یا نفس مطمئنه که همیشه لائم است مر نفس اماره را
جواب قسم آنکه برانگیخته خواهید شد آورده اند که عدی بن ربیعه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از احوال قیامت پرسید و بعد
از اخبار آن حضرت که فرموده گفت اگر آن روز را معاینه ببینم باور نکنم این استخوانها پوسیده متفرقه با هم مجتمع شوند آیة آمد
ایحسب الانسان آیا پندارد آدمی یعنی عدی ان لن نجمع نخواهیم کرد عظامه استخوانهای پراکنده او را
بلی آری جمع کنیم پس باید که داند ما را قادرین توانا علی ان نسوی بر آنکه راست کنیم بنانه
سرهای انگشتان او را با وجود صغر و لطافت او جمع کنیم تا با استخوانهای بزرگ چه رسد بل یرید الانسان بلکه میخواهد عدی
یا جنس آدمی لیفجر آنکه دروغ گوید امامه با آنچه او را در پیش است از بعث و حساب یسئل میپرسد با ستهزا که ایان
کی خواهد بود یوم القیمة روز رستخیز فاذا برق البصر پس چون خیره شود چشم و خسف القمر و تیره گردد ماه
و جمع الشمس و القمر و جمع کرده شوند آفتاب و ماه یعنی ایشان را با یکدیگر مجتمع ساخته در دریا افکنند یقول الانسان میگوید آدمی
یعنی کافر مکذب یومئذ در آن روز این المفر کجاست جای گریختن کلا نیست معنی لا وزر پناه گاهی نباشد
کافر را الی ربک بسوی پروردگار تست یومئذ المستقر در آن روز قرارگاه خلق بمشیت خود مقرر هر کسی از بهشت
و دوزخ معین کند ینبؤ الانسان خبر کرده شود آدمی را یومئذ در آن روز آدمی بما قدم با آنچه فرستاده است از
اعمال و اخر و با آنچه باز پس داشته است از اقوال شیخ الاسلام قدس سره فرموده که گناه از پیش فرستی بجرات و مال از پس
بگذاری بحسرت گناه را توبه نیست کن تا باز ماند و مال را بصدقه پیش فرست تا بماند نظم گر فرستی ز پیش به باشد که حسرت
ز پس بگذاری بل الانسان بلکه آدمی علی نفسه بر نفس خود بصیرة حجت بصیرتست یعنی بیناست بحال خود و گواه
است بر افعال و اقوال خود و لو القی و اگرچه القا کنند معاذیره عذرهای خود را یعنی هرچند بر گناه عذر بگوید و براه
معذور است دوزخ آن چاره اندیشد هم گواه گناه خود خواهد بود و عذرهای دروغی و حیلهای باطل حق در او نخواهد
داشت نظم چه چند بها عذر انگیزی و چند بر حیلها سازی چو میدانی که میدانی و میدانی که میدانم ابن عباس رضی
الله عنهما فرموده که چون جبرئیل علیه السلام وحی بر سید انام علیه الصلوة و السلام خواندی و آنحضرت بزبان با وی میخواندی تا نیک
نگاه دارد آیة آمد لا تحرک به بجنبان بقرآن لسانک زبان خود را قبل از اتمام وحی لتعجل به تا تعجیل کنی بحفظ یا اخذ

ان

ان علینا بدرستی که بر ماست جمعه گرد آوردن آن در دل تو تا یاد گیری و قرآنه و بر ماست اثبات قرائت آن بر زبان تو
فاذا قرأناه پس چون بخوانیم از زبان جبرئیل علیه السلام بر تو فاتبع پس پیروی کن قرآنه خواندن آن و تامل کن ما فی
در آن ثم ان علینا پس بدرستی که بر ماست بیانه روشن کردن آنچه مشکل باشد از آن بر تو کلا نه چنانست
ای آدمی که گمان برده اید در امر عقبی بل تحبون العاجلة بلکه دوست میدارید شما شتابنده کنید و تذرون الآخرة و دست میدارید ابد
آخرت پاینده را و کار عکس میباید وجوه رویها یومئذ در آن روز که قیامت ناضرة تازه و تابان باشند یعنی وجوه
انبیا و اولیا و مؤمنان الی ربها بخداوند خود ناظرة نگرنده از روی عیان در جواب ابن عباس رضی الله عنهما گفت که
حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فرموده که فروترین اهل بهشت آنکس است که نظر کند باغها و نعمتها و زنان و خدمتکاران
خود و تا هزار ساله راه آنرا ببیند و گرامی ترین نزد خدای کسی است که نظر کند بوجه الهی بامداد و شبانگاه یعنی بعد از آن پس این
آیة بخواند که وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة آورده اند که اوراد هریک از اوتاد این کلمات است که اللهم انی اسالک النظر الی لقاء وجهک
الکریم نظم هر کس بهشت آرزوی دارد و عاشق جز آرزوی دیدن دیدار ندارد ووجوه یومئذ و رویهای آنروز
باسرة ترش و تاریک باشند یعنی رویهای منافقان و مشرکان تظن گمان برند ترای عجایب یعنی بداند یا گمان برد آن
نفس یعنی یقین بشناسد ان یفعل آنکه رسیده خواهد شد بها بدو فاقرة بلائی و رنجی که مهرهای پشت
بشکند کنایت است از نزول عذاب عظیم بدو و بقول اصح آن بلای حجابست از رویت رب الارباب ع که از فراق بتر در جهان
بلائی نیست کلا نه چنانست که دل بدنیا توان نهاد و از آخرت غافل توان شد اذا بلغت چون برسد روح
التراقی با استخوانهای سینه و گردن و قیل و گفته شود یعنی کسان محتضر با هم که کیست من راق افسون کننده
و شفا دهنده و ظن و یقین کند محتضر انه الفراق آنچه بدو نازل شد بسبب جدائی است از دنیا و ملاذ آن والتفت
الساق و به پیچد ساق محتضر بالساق بساق او یعنی پایهای او از هول مرگ درهم پیچد و حرکت در آن نماند یا جمع شود
شدت موت بشدت آخرت الی ربک بسوی جزای پروردگار تو یومئذ المساق امروز باز گشت همه کس
را اغلب مفسران برآنند که ابوجهل لعین را شدت معادات با سید المرسلین صلی الله علیه وسلم واقع بود و در شان او نازل شد
فلا صدق پس تصدیق نکرد ابوجهل قرآن را صدقه نداد از آنچه واجب مال وی بود و لا صلی و پیش وی نمود
پیغمبر را یا نماز نگذارد برای خدای ولکن کذب و لیکن تکذیب کرد نبی را و تولی و برگشت از راه حق ثم ذهب
پس بازگشت الی اهله بسوی کسان خود یتمطی میخرامید از روی افتخار که مت جنبت و جنبت کاری کرده ام
یعنی تکذیب و تولی اولی لک فاولی سزاوار است مر ترا ای ابا جهل مرگ سخت ثم اولی پس سزاوار است ترا عذاب
الیم در قبر لک پس نیک سزاست ترا هول قیامت فاولی پس بغایت سزاست ترا خلود در دوزخ آورده اند که بعد
از نزول این آیة حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ابوجهل را در بطحا دید و جامه اش را گرفته گفت اولی لک فاولی ابوجهل گفت

مرا ایشان سالی ای محمد و نزد بعضی علما اولی بمعنی وبل است حق سبحانه جهار کرت برای تاکید ابوجهل را گفت ای وای بر تو **ایحسب الانسان** ایا می پندارد انسان **ان یترک** انکه فرو گذاشته شود **سدی** مهمل و معطل و ضائع که بدنیا مکلف و بعقبی مبعوث نگردد **الم یک نطفة** ایا نبوده است ادمی قطرۀ آبی **من منی یمنی** از منی ریخته شده در رحم **ثم کان علقة** پس بوده است خون بسته **فخلق** پس خدای بیافرید اعضای و اجزای او را **فسوی** پس راست کرد صورت او و روح در وی دمید **فجعل منه** پس کرد از منی **الزوجین** دو صنف **الذکر والانثی** نر و ماده **الیس ذلک** ایا نیست آنکه چنین آفریند **بقادر** توانا **علی ان یحیی الموتی** بر آنکه زنده کند مردگان را و در خبر آمده است که در آخر این سوره باید گفت بلی و در روایت دیگر سبحانک اللهم بلی و شیخ ... سبحان ربی الاعلی

سورة الدهر

بسم الله الرحمن الرحیم هل اتی ایا آمد استفهام تقریر است یعنی بدرستی که آمد **علی الانسان** بر آدم علیه السلام **حین** هنگامی **من الدهر** از زمانی که در آن **لم یکن** نبود **شیئا مذکورا** چیزی یاد کرده شده یعنی چهل سال میان مکه و طائف افتاده بود قبل از نفخ روح و کسی با نشانیت او یاد نمیکرد چون نطفه و عناصر و غیر آن که نام او چیست و غایت خلقت او چه خواهد بود و این معنی معلوم نداشتند که استاد قدرت ... مفاتیح الغیب باشد و در اقصی مراتب ظهور و مرتبۀ خلافت کبری را شاید و عین مقصودات و منتهای غایات او بود همه نهایتها با وجود او آشکارا شود **نظم** شد ظهور او بکلی نور نور ... کنج مخفی از وی آمد در ظهور ... کنج مخفی بود زیری چاک کرد ... خاک را تا با نتر از افلاک کرد ... کنج مخفی بود زیری جوش کرد ... خاک را سلطان اطلس پوش کرد **انا خلقنا الانسان** بدرستی که آفریدیم انسان را که اولاد ویند **من نطفة** از آبی اندک که منی است و چون هر یک از منی مرد و زن مختلف الاجزاست در رقت و قوام و خاصیت الجرم نطفه را با آنکه مفرد است بجمع صفت کند و بفرموده که **امشاج** آمیختها یا مراد الوان است که منی مرد سفید و از آن زن زرد است و هر دو بعد از اجتماع سبز میشوند یا امشاج بمعنی اطوار است یعنی نطفه علقه شود پس مضغه گردد تا آخر خلقت و بر هر تقدیر انسان را خلق کردیم و بیازمودیم **نبتلیه** ... **فجعلناه** پس کردانیدیم او را **سمیعا** شنوا **بصیرا** بینا تا متمکن شود از مشاهده دلائل و استماع آیات **انا** بدرستی که ما **هدیناه السبیل** راه نمودیم او را راست بنصب ادلۀ قدرت و انزال آیات تا باشند **اما شاکرا** یا سپاس دارنده یعنی مؤمن سعید **واما کفورا** یا ناسپاس یعنی کافر شقی **انا اعتدنا** بدرستی که ما آماده کردیم **للکافرین** برای ناکسان **سلاسل** زنجیرها که بدان ایشان را بند و زنجیر کنند **واغلالا** و غلها که بر گردن ایشان نهند **وسعیرا** و آتشی افروخته که پیوسته بدان سوزند **ان الابرار** بدرستی که نیکوکاران یعنی مؤمنان صادق نعمات بر **یشربون** بیاشامند در آخرت **من کاس** از جام خمری که باشد **مزاجها** آمیختگی آن **کافورا** کافور یعنی از آن کافور خوشبو ... بیامیزند تا خنک و سفید و خوشبوی گردد و گفته اند این است در بهشت خوشبوی و سفید و بجهت مشابهت او با کافور

او را بدین نام خوانند و مؤید این قول است که بدل از کافور داده که **عینا** یعنی از چشمه ایست **یشرب** ... می آشامند **بها** از آن **عباد الله** بندگان خدای **یفجرونها** میرانند آن چشمه را هر جا که میخواهند **تفجیرا** راندنی آسان جمهور مفسران بر آنند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بخانه علی کرم الله وجهه آمد و حسن و حسین رضی الله عنهما بیمار بودند علی و فاطمه رضی الله عنهما گفت نذری کنید تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر کردند که سه روز روزه گیرند حق سبحانه سبطین را رضی الله عنهما شفا بخشید و ایشان روزه گرفتند و مقدار جو قرض گرفته یا بمزد کار بستده و آرد کرده نان پختند و بانگ شام که خواستند که افطار نمایند مسکینی بدر خانه آمد و آواز داد که یا اهل البیت بیت النبوة مسکینی ام از مسلمانان مرا طعام دهید تا حق سبحانه از موائد بهشت شما را عوض بدهد امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه نصیب خود بدان مسکین داد و سائر اهل بیت موافقت کردند و با آب خالص روزه گشاده شب گذرانیدند و دیگر روز روزه گرفتند و بوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد و سوال کرد و تمام طعامی که بود ایشان فرمودند و شب سیم اسیری بر وقت ایشان رسید و خورش بنهایت دادند حق سبحانه این آیه فرستاد که **یوفون** و فا مینمایند **بالنذر** بنذری که در طاعت کنند **ویخافون** و میترسند **یوما** از روزی که **کان** هست **شره** بدی یعنی محنت و شدت او **مستطیرا** فاش و آشکارا در رسیده بهمه **ویطعمون الطعام** و میدهند خوردنی را **علی حبه** بر دوستی خدای یا بر حب طعام یعنی با وجودی که محتاجند بدان طعام و آن را دوست میدارند ایشان میخورانند **مسکینا** درویش **ویتیما** و خورد سال بی پدر **واسیرا** و اسیری را که گرفتار کرده اند و در حجت است که اسیری بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آوردند او را ببعضی مسلمانان سپردند تا او را نیک نگاه دارند و ... و بعضی علما بر آنند که مراد اهل فقر که در حق او ... کرده باشند و مملوک از عبید و اما ... دارند یعنی با ایشان احسان باید نمود و این مطعمان ... بزبان حال میگویند **انما نطعمکم** جز این نیست که میخورانیم شما را این طعامها **لوجه الله** برای طلب رضا لقاء خدا **لا نرید** نمیخواهیم **منکم جزاء** از شما پاداشی و مکافاتی **ولا شکورا** و نه سپاسی و آزادی چه در احسان منت نهادن و توقع جزا کردن از ثواب بکاهد **نظم** هر چه دهی بیده و منت منه ... منت و منزلت که در احسان بود ... جزا موجب نقصان بود **انا نخاف** بدرستی که ما میترسیم **من ربنا** از آفریدگار ما **یوما عبوسا** از عذاب روز ترشی یعنی روزی که روها ترش کرده از شدت اهوال **قمطریرا** روزی سخت و کرم از امام حسن بصری رحمه الله تعالی پرسیدند که قمطریر چیست فرمود که سبحان الله چه سخت تر است از اسم خود **فوقاهم الله** پس نگاه دارد خدای ایشان را **شر ذلک الیوم** از بدی و رنج و هول آن روز **ولقاهم** و پیش آرد ایشان را **نضرة** تازگی و خوب روئی **وسرورا** و شادی و فرح در دل **وجزاهم** و پاداش دهد ایشان را **بما صبروا** بسبب آنکه صبر کردند بر طاعت و از معصیت یا بر ایثار طعام **جنة** بوستانی که از میوه آن خورند **وحریرا** و جامه ابریشم بهشت که بپوشند **متکئین** در حالی که تکیه زدگان باشند **فیها** در بهشت **علی الارائک**

بر تختهای آراسته لا یرون فیها نه بینند در بهشت شمسا آفتاب را ولا زمهریرا و نه سرما مراد آنست که هوای معتدل بود
و در زمستان و تابستان نباشد از شدت حر و برد متاذی نگردد ودانیة و نزدیک باشد ایشان را بهشتی دیگر که نزدیک
بود علیهم بر ایشان ظلالها سایهای درختان آن وذللت و رام کرده باشد قطوفها میوه آن تذلیلا
رام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوها هر کسی چیند و را منع نکنند ویطاف علیهم و گردانیده شود بر ایشان بآنیة من فضة
جامهای خرد را از سیم واکواب و جامهای بزرگ که کانت باشد قواریرا مانند آبگینها قواریرا من فضة
آبگینه از سیم یعنی اوانی و اکواب از نقره باشد در صفای آبگینه از خارج داخل او توان دید قدروها اندازه کرده باشند
ساقیان آن ظرفها را فراخور سیرابی بهشتیان تقدیرا اندازه کردنی یعنی هر کس را فراخور حوصله او جای بید هند که بدان
سیراب شود و در آن ظرف زیادت و نقصان نبود ویسقون و آشامیده شوند فیها در بهشت کاسا کاسه خمری
باشد که کان مزاجها زنجبیلا آمیزش او زنجبیل یعنی بیامیزند آن شراب بزنجبیل بهشت چه زنجبیل طرب آرنده و لذت
بخشنده است عینا فیها و آن زنجبیل چشمه ایست در بهشت تسمی سلسبیلا نام نهاده شده بسلسبیل و آن
منعان بود و روان هرجا که بهشتی خواهد تواند برد و گویند که ایشان در حلق رود زود بگوارد ویطوف علیهم و طواف کند بر ایشان
ولدان مخلدون پسران که شوا ایشان را جاوید مانده بحال طفولیت اذا رایتهم چون بینی ایشان را ای بیننده حسبتهم پنداری
از صفای لون و درخشنده گی چهرهٔ ایشان را لؤلؤا منثورا مروارید افشانده شده از صدف یعنی تر و تازه که هیچ دست
کس بدان نرسیده است و در رسی نو واید آری و قصور بید) شده واذا رایت و چون بنگری و نظر کنی ثم آنجا
یعنی در بهشت رایت نعیما ببینی نعمتها که در وصف نگنجد وملکا کبیرا و ملکی بزرگ که زوال بدو راه نیابد و در خبر آمده که
فروترکسی از اهل بهشت که نظر کند در ملک او هزار ساله راه ببیند و منتهای مملکت خود را مشاهده کند چنانچه مبدا آنرا ملاحظه
بیناید و بقولی ملکی کبیر نفاذ مشیت است که هرچه خواهد میسر گردد یا استیذان ملائکه بوقت در آمدن بر ایشان و در تفسیر آورده
که نعیم راحت اشباح است و ملک کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظه دارست و ملک کبیر مشاهده دیدار و دار نی دید از هیچ کار نیاید
بجار غم الدار ع زاهدان نبید بس بهی بند و ما بدار دوست عالیهم زبر بهشتیان یعنی لباس زبرین ایشان ثیاب
سندس جامهای دیبا بزرگ و نازک خضر سبزست واستبرق و دیباهای محکم سطبر وحلوا و پیرایه بسته
شوند اساور من فضة بدستوانها از نقره و این مخالفت آن نیست که یحلون فیها من اساور من ذهب چه جمع و معاقبت
ممکن است وسقیهم و بیاشاماند ایشان را ربهم پروردگار ایشان شرابا طهورا شرابی پاک از ادناس و انجاس
پاک کننده از غل و غش و عنادند رحمه الله تعالی گوید طهور چشمه ایست بر در بهشت هرکه از آن بیاشامد در دل او حقد
بکله هیچ صفتی بد و نماند و گفته اند پاک کند دل او را از میل بما سوی الله تا التذاذ یابد بلقاء او و باقی ماند ببقاء و البقاء فی اللقاء
تمام العطایا و بیاید دانست که جوی کوثر در بهشت خاصهٔ حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم و دیگران در کوثر خواهند آمد

ان شاء الله تعالی و چهار جوی ذکر از آن متقیان است آب و شیر و خمر و عسل و شمه از آنها در سورهٔ محمد صلی الله علیه وسلم
مرقوم رقم بیان شده و دو چشمه از آن اهل خشیت است فیهما عینان تجریان و دو چشمه از آن اصحاب یمین فیهما عینان نضاختان
و این چهار چشمه در سورهٔ الرحمن جل ذکره آمد و ذکر شراب رحیق که از آن ابرار است و چشمه تسنیم از آن مقربان و این هر دو در
سورهٔ مطففین مذکور شد و دو چشمه از آن اهل بیت است کافور و زنجبیل که آنرا سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز از آن ایشانست
و محققان از شراب شهود گویند که مرآت دل نو شده بلوامع انوار قدم روشن ساخته پذیرای عکوس نقوش اند و ابدا کرده اند
وقت و حال ایشان چنان صافی نشاند که مطلقا اقتداء نشنته و شوائب غیریت در مشایع وحدت فانند و رنگ دوگانگی مبدل
کرده اند جام و مدام را یک رنگ سازند نظم همه جام است و نیست گوئی می یا مدام است و نیست گوئی جام عارف گفته است که
اگر فردا بنم نشینانه دار القرار را بی از آنکه حور و شراب طهور خواهند چشانند امروز باده نوشانند چنانکه افتتاح را نقد
از آن نصیبی تمام داده اند نظم از سقیهم ربهم بین جمله ابرارست تو زجام لی مع الله معنی و پنج و چهارست تن چو سایه
بر زمین و جان پاک عاشقان در بهشتی عدن تجری تحتها الانهارست ابلد گویند ان هذا بدرستی که این که اشتهانه کان
لکم جزاء مر شما را پاداشت کردار شما وکان سعیکم و هست سعی شما در حین مشکورا پسندیده و لایق
مکافات انا نحن بدرستی که ما نحن نزلنا فرو فرستادیم علیک القرآن بر تو قرآن را تنزیلا فرو فرستادنی
بتدریج سورهٔ بعد از سورهٔ و آیتی پس آیتی بر مقتضای حکمت فاصبر پس صبر کن لحکم ربک بر حکم پروردگار خود در تاخیر
فرمود از تبلیغ رسالت یا برای حکم او بنصرت تو و هلاک معاندان تو ولا تطع و فرمان مبر منهم از ایشان آثما گناه کار
که ترا بازخواند چون عتبه که گفت از دعوت خود باز ایست تا دختری خود را بتو دهم او کفورا یا ناسپاسی را که ترا بکفر دعوت
کند چون ولید مغیره که گفت بدین آباء رجوع کن تا ترا توانگر سازم واذکر اسم ربک و یاد کن نام پروردگار خود را بکرة
بامداد واصیلا و شبانگاه یعنی پیوسته بذکر باش ومن اللیل و در بعضی از شب فاسجد له پس سجده کن مر او را
یعنی نماز گذار بعضی گفته اند بکرة وقت نماز بامداد است و اصیل متناول باید وقت ظهر و عصر را و بعضی از شب مراد مغرب و
عشاست پس معنی چنین بود که بر پنج نماز مداومت نمای وسبحه و نماز گذار برای خدای لیلا طویلا شب دراز یعنی
بتهجد اشتغال نمای ان هؤلاء بدرستی که این گروه یعنی کفار یحبون العاجلة دوست میدارند سرای شتابنده یعنی
دنیا را ویذرون وراءهم و گذاشته اند یعنی انداخته اند از پس پشت یوما ثقیلا روز گران را که قیامتست بر عمل نکنند
و برای او عمل نمیکنند نحن خلقناهم ما بیافریدیم ایشان را از آبی ست وشددنا و محکم کردیم اسرهم اعضای ایشان
یعنی مفاصل ایشان را از آبی ست ~~واذا شئنا بحکم کردیم بدلنا اندیشه ایشان را یعنی مفاصل ایشان را با عصاب~~
بر هم بستیم واذا شئنا و چون خواهیم بدلنا بدل کنیم ایشان را امثالهم بامثال ایشان در خلقت تبدیلا بدل کردنی
یعنی ایشان را بمیرانیم و بدل کنیم بغیر ایشان از بندگان فرمانبردار ان هذه بدرستی که این سوره تذکرة پندی و موعظه

برا

ایت یا نعامت اهل بیت رضی الله عنهم در بذل وایثار عبرت مؤمنان تا بمثل ایشان عمل کنند وازمثل این جزاها بهره یابند فمن
شاء اتخذ پس هرکه خواهد فرا کیرد الی ربه بسوی پروردکار خود سبیلا راهی بخیر وطاعت کو فرا کیر وما
تشاؤن ونخواهید شما هیچ راهی الا ان یشاء الله مکر آنکه خدای خواهد شمارا ان الله کان بدرستی که خدای هست علیما
دانا باستعداد واستحقاق هرکس حکیما صواب کار نخواهد چیزی مکر بمقتضای حکمت خود یدخل درآرد من
یشاء هرکرا خواهد فی رحمته در بخشش خود که بهشت است ونعیم یا در بهشت بفضل وکرم خود والظالمین وستمکاران
یعنی مشرکان را اعد لهم اماده کرده است برای ایشان عذابا الیما عذابی دردناک در ایشم سورة المرسلات

بسم الله الرحمن الرحیم والمرسلات سوکند بفرشتکان فرستاده
شده عرفا به نیکوئی یعنی بامر ونهی با ایات قران فرستاده شده بمحمد صلی الله علیه وسلم به نیکوئی یا بادهای وزیده
شده پی در پی فالعاصفات پس سوکند بملائکه که سخت وزود روند عصفا سخت رفتنی در امتثال امر الهی یا
ایات کلام که برنده کان ومحو کنند کان احکام اند یعنی ناسخ شرایع وادیان متقدمه یا بادهای جهنده بسختی جهت عذاب قوی
والناشرات وسوکند بفرشتکان که نشر کنند کانند شرایع وکتب را یعنی ظاهر کنند نشرا ظاهر کردنی یا ایتهای قران
که آثار هدایت منتشر سازند برای خاص وعوام یا بادهای نرم جهنده جهت راحت جمع فالفارقات پس سوکند بملائکه
که جدا کنند کانند مرحق وباطل را از یکدیکر فرقا جدا کردنی یا ایات که جدا کرده اند حیثیات شریار یا ریاح که پراکنده سازند
ابرهارا فالملقیات پس بفرشتکان که افکنند کانند به پیغمبران ذکرا وحی را یا ایات کلام را که القاء ذکر حق کنند در
میان عالمیان یا بادها که سبب ذکر میشوند جهت مشاهده غریب اثار موجب ذکر حق است واستدلال بر قدرت وی والقای
ذکر عذرا برای عذر محقان است او نذرا ویا جهت بیم کردن مبطلان وجواب قسم این باشد که انما توعدون چیزی
که آنچه وعده داده شده اند بدان از آمدن قیامت وما یتعلق به لواقع هر آینه بودنی است فاذا النجوم پس
آنکاه که ستارکان طمست محو کرده شوند یعنی نور ایشان ببرند واذا السماء وانکاه که آسمان فرجت شکافته کردد
واذا الجبال وانکاه که کوهها نسفت پراکنده شوند از اماکن خود واذا الرسل وانکاه که پیغمبران اقتت جمع کرده
شوند بمیقات که معین کرده باشد ازبرای کواهی دادن بر امتان پس کویند که لای یوم برای کدام روز اجلت واپس
داشته شده بود این چیزها یعنی طمس نجوم وشق اسمان وقلع جبال پس جواب کوید که لیوم الفصل برای روز جدا
کردن که امروز است وجدا کردن میان مؤمن وکافر ومطیع وعاصی در مکافات یا روز حکم کردن میان خلق وما ادریک و
چه چیز دانا کرد ترا یعنی تو چه دانی ما یوم الفصل چیست روز فصل چه کند انرا نتوان دانست ویل یومئذ وای
ان روز للمکذبین مر انها که تکذیب ان روز کنند الم نهلک الاولین ایا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح وعاد
وثمود ثم نتبعهم الاخرین پس از پی در ایم بهلاکت پسینیان را که مانند ایشانند چون کفار مکه کذلک نفعل

بمثل

مثل این کار میکنیم بالمجرمین بهمه کناه کاران ویل یومئذ یکروهی بزرک در ان روز للمکذبین مر تکذیب کنند کان
این وعید راست الم نخلقکم ایا نیافریدیم شمارا من ماء مهین از آبی خوار بعد از ان فجعلناه پس نکاه داشتیم
ان آب را فی قرار مکین در قرارکاهی استوار که رحم است الی قدر تا مقداری معلوم دانسته شده که زمان ولادت
فقدرنا پس توانا بودیم برافرینش شما فنعم القادرون پس نیک توانا ایم ما ویل یومئذ نزدیک بلائی انروز
للمکذبین مر باورنا دارندکان این قدرت راست الم نجعل الارض ایا نکردانیم مانمیت را کفاتا پوشنده
وجمع کننده احیاء وامواتا مر زندکان ومردکان را یعنی احیارا بر پشت خود دارد واموات را به درون خود دارد وجعلنا
وبیافریدیم فیها در زمین رواسی کوههای استوار وپای برجای شامخات بلند وسرافراز واسقیناکم و
بیاشامانیدیم شمارا ماء فراتا آبی شیرین بسبب آفریدن عیون ومنابع در زمین ویل یومئذ وادی جهنم روز
رستخیز للمکذبین مر تکذیب کنند کان راست که با مثال این روز اعتراف نکنند وملک با ایشان در انروز کویند انطلقوا بروید
الی ما کنتم به بسوی آنچه بودید که بدان تکذبون تکذیب میکردید یعنی آتش دوزخ وعذاب در ان انطلقوا
الی ظل بروید بسوی سایه ذی ثلاث شعب خداوند سه شاخ لا ظلیل نه سایه خنک ومدام که در وی راحت
باشد ولا یغنی ودفع نکند از دوزخی من اللهب از حرارت زبانه آتش چنین کویند سایه دوزخ است که از بزرکی
وبسیاری منشعب میشود بشعبها وهر شعبه بطرفی میرود ودر معالم آورده که دودی از دوزخ بیرون آید از وی سه شعبه
منشعب کردد یکی نوری وآن بر مؤمنان سایه افکند ویکی دخان وان بر منافقان متوقف کردد ویکی زبانه خالص وان بالای کافران
بایستد ودر لباب آورده که هر سه شعبه دخان جهنم باشند یکی بر فرق کافر قرار کیرد ویکی بر یمین وی ودیکری بر یسار وی
ومؤدی بدین عذاب فوق واهمه است در دماغ وغضب وشهوت بر یمین ویسار وهرکه خواهد که فردا از ان دخان که ظل
ذی ثلاث من بجوم اشارت بدانست ایمن کردد امروز بر عقل متمسک شده از تیرکی صفت بهیمی وسبعی بباید کذشت نظم
خشم وشهوت حذر کن که اندو دران چشم ودل تیره کردد غضب چون درآید برود عقل بیرون هوا چون شود چیره جان تیره
کردد انها بدرستی که دوزخ ترمی بشرر می افکند در ان روز شرارها هر شراره کالقصر مانند کوشکی عظیم کانه
کوییا که ان شرر جمالت صفر شتران زردرنک اند که آتش وبعضی کویند صفر یعنی سیاه است وجون آتش دوزخ سیاه است
ان نیز سیاه باشد وتشبیه شراره بقصر جهت عظمت است وبه شتران زرد وسیاه جهت لون وکثرت وتتابع و
اختلاط وسرعت حرکت ویل یومئذ ومشقت بسیار انروز للمکذبین مر دروغ زن دارنده است که صفت دوزخ وشراره انرا
باور ندارند هذا این روز یوم لا ینطقون روزی است که کافران سخن نکویند یعنی در بعضی مواقف یا ناطق شوند بحجت
بر خدای ولا یؤذن لهم ودستوری نه دهند مر ایشانرا فیعتذرون تا عذرخواهی کنند که عذر ایشان سود ندارد ویل یومئذ
کرب واندوه انروز للمکذبین مر انان راست که تکذیب کنند این چیزهارا هذا یوم الفصل این روز جدا کردن است

مبانی حق و مبطل جمعناکم جمع کردیم شما را ای مکذبان این امت والاولین و پیشینیان را که تکذیب رسل گذشته کردند فان کان
لکم کید پس اگر هست مر شما را کیدی و حیله چنانچه در دنیا نسبت مؤمنان بکار میبردید فکیدون پس پیش برید
با من تقریع است مر ایشان را و اظهار عجز ایشان یعنی حیله با خدای پیش نرود و بکید شما عذاب از خود دفع نتوانید
کرد نظم بمکر و حیله عذاب خدای رد نشود تا نیاید ز اخلاص و ناله سحرگاهی خندید بیک آه ملک هر دو جهان از این
معامله غافل مشو که حیف خوری ویل یومئذ غم و غصه آن روز للمکذبین مر مکذبان راست که بحیله از عذاب نرهند
ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از شرک و عصیان فی ظلال در سایها درختان بهشت باشند و عیون و
بکنار چشمهای آب و فواکه و در میان میوها مما یشتهون از آنچه آرزو کنند و ملائکه ایشان را میگویند کلوا بخورید
از این نعمات واشربوا و بیاشامید از این آبها هنیئا خوردنی و آشامیدنی گوارنده بما کنتم تعملون بسبب آنچه
بودید که عمل میکردید در دنیا انا کذلک بدرستی که ما چنین نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکاران را ویل یومئذ حیل تبیح
و دم آن روز للمکذبین مر اهل تکذیب راست که بنعیم بهشتی نگروند کلوا بخورید ای مکذبان از نعیم فانی دنیا را
وتمتعوا و برخوردار شوید قلیلا زمانی اندک انکم مجرمون بدرستی که شما مجرمانید و عاقبت ایشان
عذاب الیم است ویل یومئذ وای آن روز للمکذبین مر مکذبان را از عذاب الیم واذا قیل لهم ارکعوا و چون گفته شود
مر ایشان را که نماز گذارید لا یرکعون نگذارند نماز مراد آنست که مسلمان نشوند که اعظم ارکان اسلام بعد از شهادتین نماز است
ویل یومئذ تعذیب آن روز للمکذبین مر دروغ زنان راست که بشرف اسلام نمیرسند فبای حدیث پس بکدام سخن
بعده پس از قرآن یؤمنون میگروند اگر بقرآن نگروند که معجزیست مشتمل بر حجج اصح و معانی لایح و در خبر آمده
که بعد از خواندن این آیه باید گفت آمنا بالله

الجزء الثلاثون

بسم الله الرحمن الرحیم

چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دعوت
آشکارا کرد و قرآن بر خلق خواند و بروز قیامت بیم نمود کفار در نبوت آنحضرت و نزول قرآن بحث و توقع بعث اختلاف
کردند و از آن یکدیگر را میپرسیدند یا از پیغمبر و مؤمنان بر سبیل استهزا میپرسیدند چنانچه حق تعالی فرمود عم یتساءلون از
چه چیز میپرسند کافران عن النبا از خبر العظیم بزرگ یعنی قرآن الذی هم آن چیزی که ایشان فیه
در آن چیز مختلفون اختلاف کنند کافران یعنی اول بسحر و شعر و کهانت بد معتقد مختلف و مفتری و اساطیر و بکوید بعضی
نبا عظیم نبوت آنحضرت است که میگویند ایا او پیغمبر هست یا نی و ساحر است یا شاعر یا مجنون و بعضی بر آنند که آن بعث است و در آن
مختلف بودند چی میگفتند قیامت هست و بتان ما را شفاعت خواهند کرد هؤلاء شفعاؤنا عند الله و برخی مطلقا او را منکر بودند ان هی الا
حیاتنا الدنیا و گروهی شک داشتند در وقوع و لا وقوع آن بلهم فی شک منها کلا سیعلمون حقا که بدانند نزدیک که آنچه در آن اختلاف
میکردند حق است ثم کلا سیعلمون پس زود بود که بدانند روز قیامت بطلان قول و خبث عقیده خود را الم نجعل الارض

ایا

آیا نساخته ایم زمین را مهادا فرشی گسترده تا قرارگاه شما بود والجبال و نگردانیده ایم کوهها را اوتادا میخهای زمین
تا بدانها استوار باشد وخلقناکم و بیافریده ایم شما را ازواجا از هر گونه نر و ماده تا نسل شما باقی ماند یا خلق کرده ایم گونه
گونه سیاه و سفید و زرد وجعلنا و گردانیده ایم نومکم خواب شما را سباتا راحت بدنهای شما یعنی خواب
قطع حس و حرکت کند تا قوتهای حیوانی بیاسایند و ماندگی از ایشان زایل شود وجعلنا اللیل و ساخته ایم شب را لباسا
پوششی تا بظلمت همه چیز را بپوشاند تا در خلوات خود از لذات مکالمه یا محاضره یا مشاهده هر یک فراخور استعداد خود برخوردار
باشند شیخ الاسلام قدس الله سره فرمود که مثنوی شب پرده روندگان راه است شب روندان را بیدار از سحرگاه است اللیل للعاشقین
ستر یا لیت اوقاتنا تدوم چون در دل شب خیال او یار منست من بنده شب که روز بازار منست وجعلنا النهار و گردانیده ایم
روز را معاشا وقت طلب معیشت تا بتحصیل آن جست و جوی کنند وبنینا و بنا کردیم فوقکم زبر سر شما سبعا شدادا هفت
آسمان سخت یعنی محکم و استوار که در وی فرجه و شکافی که نشان خلل و زوال باشد نیست وجعلنا و بیافریدیم در آسمان
سراجا چراغی وهاجا افروخته و تابان یعنی آفتاب وانزلنا و فرو فرستادیم من المعصرات از ابرهای فشارنده
ماء آبی ثجاجا ریزان لنخرج به تا بیرون آریم بدان آب حبا دانه که قوت را شاید چون گندم و جو و
نباتا و رستنی که علف را شاید چون کاه و گیاه و گفته اند یعنی ایم اندر یا دروان زمین گیاه وجنات و درختان
بوستانها الفافا درهم پیچیده یعنی بسیار و بیکدیگر نزدیک ان یوم الفصل بدرستی که روز حکم گذاری یعنی روز رستخیز کان
هست در حکم خدای میقاتا وقتی مقرر برای محاسبه خلایق و مجازات ایشان یوم ینفخ روزی که دمیده شود فی الصور در
صور نفخه ثانیه فتاتون پس بیایید شما افواجا گروه گروه از قبرهای خود بعرصه گاه محشر امام ثعلبی رحمه الله آورده
که حضرت را صلی الله علیه وسلم از افواج پرسیدند فرمود که حشر کرده شوند ده صنف از امت من بعضی بر صورت بوزینگان و بعضی بر
هیات خوکان و برخی نگونساران که ایشان را بر روی بدوزخ میکشند و بعضی نابینایان و بعضی کران و گنگان و بعضی میخایند زبانها
خود را و آن بر سینهای ایشان افتاده باشد و ریم از دهنهای ایشان سیلان میکند و اهل محشر را از آن کراهت باشد و بعضی دست و پای
بریده باشند و بعضی از دارهای آتشین آویخته و بعضی را گندی باشد بدتر از مردار و بعضی را جبهها پوشانیده باشد از قطران
چغسیده بپوستهای ایشان اما بوزینگان سخن چینان باشند و خوکان حرام خوران و نگونساران خورندگان ربا و کوران جور کنندگان
در حکم و گنگان و کران آنها که باعمال خود معجب بوده اند و زبان خایندگان علما که کردار ایشان مخالف گفتار ایشان بوده است و دست
و پای بریدگان ایذا کنندگان همسایگان و آویختگان از دار غمازان و سعایت کنندگان بسلاطین و آنها که گند عظیم دارند متابعان
شهوات و بازدارندگان حق خدای تعالی و پوشیدگان جبها متکبران اهل تکبر و نازش وفتحت السماء و شکافته شود آسمان
فکانت پس باشد از بسیاری شکاف ابوابا درها یعنی خداوند درها از کثرت فرجها گوییا که تمام او
درست وسیرت الجبال و رانده شوند کوهها در هوا فکانت سرابا پس باشند مثل سراب یعنی نمایش کرده شده

باشد اما بسبب نفیت اجزا بر حقیقت جبلیه باقی نماند إِنَّ جَهَنَّمَ بدرستی که دوزخ كَانَتْ باشد مِرْصَادًا کذرکاهی خلق یعنی
همه را بر وی کذر باید کرد یا کمین کاهی که زبانیه در وی مترصد استاده باشند برای تعذیب کافران و ایشان نتوانند کریخت یا موضع
رصدی که خزنه دوزخ انتظار کافران میبرند و خزنه بهشت نکاه بانی مؤمنان میکنند تا در وقت مرور بر صراط از تعرض آتش
محروس باشند و این جهنم باشد لِلطَّاغِينَ مر کافران را که از حد در کذشته اند مَآبًا بازکشت یعنی آرام جای و قرارکاه
لَابِثِينَ فِيهَا درنک کنندکان دران أَحْقَابًا روزکارها دراز در معالم از مجاهد رحمه الله تعالی نقل میکند که این
احقاب که حق سبحانه ذکر کرده چهل و سه حقبه است هر حقبی هفتاد خریف و هر خریفی هفتصد سال هر سالی
سیصد و شصت روز هر روزی هزار سال در موضح آورده که مراد آن نیست که برای عذاب کافران تعیین مدت کرده باشند
بلکه معنی آنست که هر حقبی که میکذرد حقبی دیکر از پی او در می آید تا ابد الابدین لَا يَذُوقُونَ فِيهَا در لطائف میکوید که حقب هشتاد
سال است و بعضی کویند هزده سال نمی چشند در دوزخ یعنی نمی یابند بَرْدًا خنکی هوا که بدان راحت یابند و حرارت دوزخ
از ایشان باز دارد و کفته اند برد خواب است یعنی ایشان را در جهنم خواب نیست تا آسایش یابند وَلَا شَرَابًا و نمی آشامند شرابی
إِلَّا حَمِيمًا مکر حمیمی و آن آبی است که چون نزدیک روی آرند کوشت روی دران ریزد و چون بخورند امعا و احشا پاره
پاره شود وَغَسَّاقًا و ریمی که از ریشهای ایشان سیلان کند یا اشکهایی که از حسرت می بارند یا زمهریری که بدان معذب
کردند جَزَاءً پاداش داده میشوند پاداشی وِفَاقًا موافق کردار خود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند لَا يَرْجُونَ که نمی ترسیدند
حِسَابًا از حساب آخرت یا امیدوار نبودند بثواب آن سرای وَكَذَّبُوا و تکذیب میکردند بِآيَاتِنَا با نشانهای ما که
انبیا بدیشان نمودند كِذَّابًا تکذیب کردنی وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی از اعمال بندکان از طاعت و معصیت و غیر آن أَحْصَيْنَاهُ
شمرده ایم از این یعنی نکاه داشته ایم و نوشته ایم كِتَابًا نوشتنی و خواهیم کفت مر کافران را فَذُوقُوا پس بچشید عذاب
دوزخ فَلَنْ نَزِيدَكُمْ پس نمی افزاییم شما را هیچ إِلَّا عَذَابًا مکر عذابی بربالای عذابی و در خبر آمده که این آیه سختترین آیات
قرآن است بر دوزخیان إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستی که مر پرهیزکاران راست مَفَازًا رستکاری از عذاب یا جای فوز
و ظفر که آن حَدَائِقَ باغهاست دروی درختان میوه دار وَأَعْنَابًا و درختان انکور تخصیص جهت تفضیل است
وَكَوَاعِبَ و ایشان راست دختران نار پستان أَتْرَابًا همزادان در تیسیر زاهدی آورده که زنان شانزده ساله باشند
و مردان سی و سه ساله و در اغلب تفاسیر هست که همه اهل بهشت از زنان و مردان سی و سه ساله خواهند بود وَكَأْسًا
و مر ایشان راست جامها دِهَاقًا پر از شراب یا کاسهای پی در پی لَا يَسْمَعُونَ نشنوند فِيهَا دران بهشت لَغْوًا
سخنان بیهوده و باطل وَلَا كِذَّابًا و نه دروغی و کفته اند نشنوند در شراب خمر بهشت سخن عبث و دروغ بخلاف
شارابان خمر دنیا که در مجالس ایشان هذیان و عربده و خلاف و جدال بسیار بود جَزَاءً جزا داده ایشان را جزا دادنی
مِنْ رَبِّكَ از پروردکار تو بمقتضای وعدهٔ خود عَطَاءً عطا کرده ایشان را از فضل خویش عطایی کردنی حِسَابًا

وافی و کافی پسندیده یا بر حساب اعمال ایشان رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدکار آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست
الرَّحْمَٰنِ بزرک بخشایش لَا يَمْلِكُونَ مالک نباشند اهل آسمان و زمین مِنْهُ از خدای خِطَابًا سخن کفتن را یعنی قادر
نباشند بر آنکه با وی سخن کویند مکر بدستوری یا بر آنکه خطاب کنند با خدای و اعتراض نمایند بر ثواب و عقاب او زیرا که همه
مملوک اند و مملوک نتواند بود که مالکی کند يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ روزی که بایستد روح وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا و بایستند فرشتکان صف زدکان و روح ملکی است
موکل بر ارواح و در معالم کفته که مخلوقی از وی بزرکتر نیست روز قیامت وی تنها صفی باشد و تمامی ملائکه با کثرت عدد و عظمت
جثه صفی و او در بزرکی برابر همه بود و در عین المعانی از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده که مقام روح آسمان چهارم است
و هر روز دوازده هزار تسبیح میکوید و از هر تسبیح او ملکی مخلوق میکردد و کفته اند روح طائفه اند بشکل آدمیان و نه از ایشان
فردا ازیشان صفی باشند و ملائکه صفی و کویند روح جبرئیل است علیه السلام که پیش فرشتکان صف برکشد لَا يَتَكَلَّمُونَ
سخن نکویند در باب شفاعت إِلَّا مَنْ أَذِنَ مکر کسی که دستوری دهد لَهُ الرَّحْمَٰنُ مر او را خدای که شفاعت کند یا شفاعت
نکنند مر کسی را که خدای اذن کند در شفاعت او وَقَالَ و کفته باشد او در دنیا صَوَابًا کلمهٔ توحید یعنی جز مؤمن را شفاعت
نکنند ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ آن روز روزی است بودنی البته خواهد بود فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ پس آنکس که خواهد فرا کیرد إِلَىٰ
رَبِّهِ بسوی پروردکار خود مَآبًا بازکشتی بایمان و طاعت إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ بدرستی که ما بیم کردیم شما را و ترسانیدیم
عَذَابًا قَرِيبًا از عذاب نزدیک که عذاب آخرتست و قرب بجهت تحقق اوست يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ روزی که بنکرد آدمی
مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ در آنچه پیش فرستاده باشد دو دست او یعنی باز یابد کردارهای خود را از خیر و شر وَيَقُولُ
الْكَافِرُ و کوید ناکرویده در آن روز يَا لَيْتَنِي ای کاشکی من كُنْتُ تُرَابًا بودمی خاک یعنی هم که آفریده نشدمی یا اصلا
خاک بودمی و مرا زنده نکردندی تا این نامه بمن دادندی و کفته اند بعد از حشر وحوش که ایشان را خاک سازند کافر این تمنا
کند و قولی آنست که مراد از این کافر ابلیس است وی آدم را عیب میکرد که از خاک آفریده شده و خود را بستود که من از آتش
مخلوقم چون در آن روز کرامت آدم و فرزندان او مؤمن مشاهده نماید و عذاب و شدت خود ببیند آرزو برد که کاشکی من از خاک
بودمی و نسبت با آدم داشتمی ای درویش این همه دیدی و ظن کنی که خاک را ست هیچ طبقه از طبقات مخلوق را این نظر
خاک را حاصل نیست دید ابلیس کند انکارش از حسود خسیس ماند غافل از نور باطن او نشد آکه ز سر کاینات او بهر کنجی که هست
در دل خاک این صدا داده اند در افلاک که بجز خاک نیست مظهر کل خاک شو خاک تا بیابی کل

سورة النازعات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالنَّازِعَاتِ سوکند بکشندکان غَرْقًا بقوت
و شدت یعنی ملائکه که جانهای کافران بسختی نزع کنند وَالنَّاشِطَاتِ و بکشندکان بنرمی و آسانی ارواح مؤمنان را نَشْطًا
بیرون بردنی بنرمی وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا و بملائکه شناه کننده شناه کنند کردنی یعنی آمد شد نمایند در رفتن و شتافتن
در ان چنانچه اهل سباحت فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا پس سوکند بملائکه تدبیر کننده اند أَمْرًا کار دنیا را یعنی جبرئیل که موکل

است بر پاح و جنود و اسرافیل که نازل است با مور اقضیه و قبض ارواح میکائیل که باران و گیاه متعلق بدوست و عزرائیل که قابض ارواح
شان اوست و گفته اند مقسم بجوم است که شتابان میروند از مشرق بمغرب و روند اند از برجی ببرجی و سیاحت میکنند در فلک و بر هم
پیشی میگیرند در سیر و مدبرانند امری را که بدیشان باز بسته است باذن الله چون اختلاف فصول با ایشان غزاتند که عنان کشیده
روند از دار اسلام و تسبیح نمایند در رفتن و سبقت کنند در صف جهاد و ند بیر یابد بدیشان کار فتح و ظفر یا نفوس فاضله که منتزع
شوند از شهوات و نشاط کنان بعالم قدس رفته در مراتب ارتفاع سیاحت نمایند و بحصول کمالات سبقت فرمایند تا مکمل شده مکمل
مکمل و مدبر امور ارشاد کردند و بر هر تقدیر جواب اینست که شما مبعوث و محاسب خواهید شد **یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ** یاد کن آن روز
را که بجنبید جنبیده یعنی بلرزند کوه و زمین از هیبت آن کما قال یوم ترجف الارض والجبال و آن بوقت نفخه اولی بود که همه بلرزند
و بندکان از هول بمیرند **تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ** از پی در آید از آن پس در آیند یعنی نفخه ثانیه که خلق زنده شوند **قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ** دلها
آنروز **وَاجِفَةٌ** ترسان و لرزان بود **أَبْصَارُهَا** دیدها خداوندان دلها **خَاشِعَةٌ** فرو خوابانیده باشند
يَقُولُونَ میگویند منکران بعث امروز در دنیا **أَئِنَّا لَمَرْدُودُونَ** آیا باز کرده شده کانیم **فِي الْحَافِرَةِ** بحالت اولی
یعنی آیا ما را بعد از مرگ بهمان حیات که داشتیم رد خواهند کرد **أَئِذَا كُنَّا** آیا چون کردیم ما **عِظَامًا نَخِرَةً** استخوانهای کهنه
و نزدیک بخاک شدن ما را مبعوث کرد اند **قَالُوا** پس کفتند از روی استهزا که اگر چنین باشد **تِلْكَ إِذًا** آن بازکشتن
آنگاه **كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ** بازکشتنی باشد با زیان یعنی اگر ما را رجوعی باشد بحشر پس ما زیانکار باشیم چه بسبب تکذیب
آن کرده ایم حق سبحانه میفرماید که دشوار مکیرید امر قیامت را **فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ** پس جز این نیست که آن یک نعره است
یعنی یک دمیدن اسرافیل که همه خلایق بدان زنده شوند **فَإِذَا هُمْ** پس ناگاه ایشان **بِالسَّاهِرَةِ** بر روی زمین سفید
هموار باشند یعنی بزمین محشر آیند بعد از آنکه در زیر زمین بوده باشند و گفته اند ساهره نام زمینی است که نزدیک بیت المقدس
در حوالی جبله از تجاکه محشر آنجا بود خدای تعالی آنرا کشاده کرده اند چندانکه خواهد و گویند زمین ساهره را خدای بیافریند
از نقره خام و طول و عرض آن چندین برابر زمین دنیا بود **هَلْ أَتَاكَ** آیا شنید یعنی آمد **حَدِيثُ مُوسَىٰ** سخن موسی
کلیم تا تسلی دل تو در آن بر تکذیب قوم و حبس فرمای از وعده مؤمنان و وعید کافران **إِذْ نَادَاهُ** یاد کن چون بخواند
موسی را **رَبُّهُ** پروردگار او **بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى** بوادی پاکیزه شده یعنی طوی و آن نام وادی است یا یعنی مرتین
است یعنی دو بار پاکیزه شده یا دو بار ندا کرده گفت **اذْهَبْ** برو برسالت **إِلَىٰ فِرْعَوْنَ** بسوی فرعون **إِنَّهُ طَغَىٰ**
بدرستی که او از حد در گذشته است در تکبر **فَقُلْ** پس بگو مر او را که ای طاغی **هَلْ لَكَ** هیچ هست ترا میل و رغبتی
إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ بسوی آنکه پاک شوی از کفر و عصیان **وَأَهْدِيَكَ** و هیچ بخواهی که راه نمایم ترا **إِلَىٰ رَبِّكَ** بشناخت
آن **فَتَخْشَىٰ** پس بترسی از عقاب او و خدا رنای از کشتی و نافرمانی موسی علیه السلام بحکم خدای نزد فرعون
رفت و تبلیغ رسالت کرد و او معجزه طلبید **فَأَرَاهُ** پس بنمود او را موسی علیه السلام **الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ** معجزه بزرکتر که

قلب

قلب عصا بود بحیه **فَكَذَّبَ** پس تکذیب کرد فرعون موسی را **وَعَصَىٰ** و عاصی شد در خدای یعنی چون دید که عصا اژدها شد
گفت این نزد خدا نیست بلکه سحر موسی است **ثُمَّ أَدْبَرَ** پس پشت بر موسی کرد یعنی روی از وی بگردانید **يَسْعَىٰ** پس بشتافت
در کریختن **فَحَشَرَ** پس جمع کرد قوم خود را **فَنَادَىٰ** پس ندا کرد مر ایشان را بنفس خود **فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ** پس گفت منم
پروردگار برتر شما یعنی اصنام که بر صورت منند همه خدایانند و من از همه برترم امام قشیری قدس سره در لطائف آورده که
ابلیس این سخن شنید گفت مرا طاقت این کلام نیست من دعوی انا خیر منه کردم بر آدم این همه بلا بمن رسید اکنون تا فی بینی
تا کار او بکجا رسد **فَأَخَذَهُ اللَّهُ** پس گرفت او را خدای **نَكَالَ الْآخِرَةِ** بعقوبت آخرت که سوختن است **وَالْأُولَىٰ** و بعذاب دنیا
که غرق شدن است یا بنکال دو کلمه او را مواخذه ساخت کلمه اول این سخن و کلمه آخر آنکه گفت ما علمت لکم من اله غیری و میان
این دو کلمه چهل سال بوده شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره فرموده که وقتی مرا حالی کرم شد تا بتربت حسین منصور حلاج
رفتم چون مراقبه کردم روح او را در مقام علیین یافتم از علیین مناجات کردم خدایا این چه حالست که فرعون انا ربکم گفت و حسین منصور
انا الحق هر دو یک دعوی کردند و حسین منصور در علیین و ارواح فرعون در سجین بسر من ندا رسید که فرعون بخود بینی افتاده
همه خود را دید و ما را کم کرد و حسین همه ما را دید و خود را کم کرد پس در میان ایشان فرق بسیار است **وَفِي الْمَثْنَوِيِّ** گفت فرعون
انا الحق گشت پست گفت منصور انا الحق و برست آن انا را رحمة الله ای محب وان انا را لعنة الله در عقب زانکه او سنگ سیه بد این
عقیق آن عدو نور بود وین عشق آن انا هو بود در سرای فضول نی ز رای اتحاد و از حلول **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً** بدرستی که در گرفتن
فرعون هر آئینه پندی است و اعتباری **لِمَنْ يَخْشَىٰ** مر کسی را که از شان او آن باشد که بترسید تا از نافرمانی مجتنب شده مر بر
خط امر نهد **أَأَنْتُمْ أَشَدُّ** آیا ای منکران بعث **أَشَدُّ** سختر و دشوارترید **خَلْقًا** از روی آفرینش **أَمِ السَّمَاءُ** یا آسمان
با آن همه عظمت **بَنَاهَا** بنا کرد آنرا بعنوان زیر سر شما **رَفَعَ** بر داشت **سَمْكَهَا** سقف او را یعنی مقدار ارتفاع او از زمین
بلند ساخت **فَسَوَّاهَا** پس او را است کرد بی تفاوت و فطور **وَأَغْطَشَ** و تاریک کرد آنرا **لَيْلَهَا** شب او را **وَأَخْرَجَ**
و بیرون آورد **ضُحَاهَا** روز او را اضافه شب و روز باسمان جهت آنست که حدوث او بسبب اوست امام زاهد رحمه الله
فرموده که روز و شب دنیا باسمان پیدا کرد بسبب آفرینش آفتاب و ماه برای **وَالْأَرْضَ** و زمین را **بَعْدَ ذَٰلِكَ** بعد از آفرینش
آسمان **دَحَاهَا** بکسترد و مبسوط کرد اند جمهور علما بر آنند که آفرینش زمین پیش از خلق آسمان است و کستردن آن بعد از آن
أَخْرَجَ مِنْهَا بیرون آورد کیاه زار ها و چراکاههای او را **وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا** و کوههای محکم و پایدار ساخت و کوهها زمین
و انبات کوهها و انهار آبها و ظهور چراگاهها **مَتَاعًا لَكُمْ** از برای برخورداری است شما را **وَلِأَنْعَامِكُمْ** و مر چهارپایان
شما را **فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ** پس چون بیاید بلیه بزرگتر و یا هولناک همه بلاهای رستخیز یا شدت آن ساعتی است
که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت ببهشت رسانند جواب اذا محذوف است تقدیرش آنکه واقع شود آنچه واقع شدنی
يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ روزی که یاد آرد انسان **مَا سَعَىٰ** آنچه سعی کرده باشد در عمل او یعنی همه را نوشته بدست او دهند

قلب

با ابطال امر او و گفته ترسید از اژدها
و پشت کرد اینده بشتافت

بیست و دو آیه است کیستند ... **سورة عبس** ... مکیه است

تابخواند بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ وظاهر کرده آید شود دوزخ لِمَنْ يَرَىٰ مر کسی را که بیند یعنی آشکارا شود بروجهی که هرکه اهل رویة باشد
بیند فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ پس هرکه از حد برده باشد و نکو ویده وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا و بر گزیده زندگانی دنیا را یعنی از سلوک سبیل آخرت
فراموش کرده کار او نساخت فَإِنَّ الْجَحِيمَ پس بدرستی که دوزخ هِيَ الْمَأْوَىٰ آن جای اوست وَأَمَّا مَنْ خَافَ اما هرکس
که ترسیده باشد مَقَامَ رَبِّهِ از ایستادن نزد پروردگار خود یعنی در موقف عتاب و عرض وَنَهَى النَّفْسَ و نهی کرده باشد
و باز داشته نفس خود را عَنِ الْهَوَىٰ از آرزوی او یعنی از تمنای حرام و ناشایست فَإِنَّ الْجَنَّةَ بدرستی که بهشت هِيَ
الْمَأْوَىٰ آن آرام جای اوست در فصول آورده که این آیه در شان کسی است که قصد معصیتی کند در خلوت و بر آن قادر بود خلاف
نفس نموده از خدای بترسد و از آن عمل دست باز دارد نظم کر نفسی نفس بزبان ست کفش بیان رکه بهشت آن ست
نفس کشد هر نفسی سوی بیست هر که خلاف نفس کند نفس ندیر ست يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ السَّاعَةِ از روز
رستخیز و میگویند أَيَّانَ مُرْسَاهَا کی باشد اقامت آن و در چه زمان بیاید فِيمَ أَنْتَ در چه چیزی تو مِنْ ذِكْرَاهَا از یاد کردن
آن عائشه صدیقه رضی الله عنها نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میخواست که وقت آن از خدای بپرسد حق سبحانه
نمود یعنی ترا زدانستن قیامت برچه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست زیرا که سپس إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی پروردگار تست
مُنْتَهَاهَا منتهای علم قیامت یعنی کسی را جز خداوند هیچ اطلاع بر آن خاصه حضرت اوست إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست
که تو مُنْذِرُ بیم کننده مَنْ يَخْشَاهَا هرکرا خشیت بود هیچ اطلاع بر آن خاصه حضرت اوست كَأَنَّهُمْ جز این نیست که
بترسد از قیامت يَوْمَ يَرَوْنَهَا گوئیا کفار مکه لَمْ يَلْبَثُوا روزی که ببینند قیامت را که از آمدن آن میترسند
درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر إِلَّا عَشِيَّةً مگر شبانگاهی أَوْ ضُحَاهَا یا چاشت آن روزی که عشیه آن مذکور شد یعنی از
هول آن روز زندگانی خود را فراموش کنند و چنان پندارند که نبوده اند در دنیا مگر چاشتگاهی و شبانگاهی سورة الاعمى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ آورده اند که عبد الله بن ام مکتوم رضی الله عنه
بمجلس پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و آنحضرت بدعوت صنادید قریش مشغول بود ابن ام مکتوم بجهت عمی آن حال را نداشت
و سخن بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم قطع کرد آنحضرت از قطع کلام ملول شده روی مبارک ترش کرد و از و اعراض نمود جبرئیل
علیه السلام آیة آورد که عَبَسَ ترش کرد روی خود را وَتَوَلَّىٰ و روی بگردانید أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ بآنکه آمد بسوی آن نابینا
یعنی عبد الله ذکر اعمی اشعار است بعذر او در قطع کلام بر سید انام علیه الصلوة و السلام وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز ترا دانا کرد
لَعَلَّهُ شاید ابن ام مکتوم يَزَّكَّىٰ پاک شود از آثام أَوْ يَذَّكَّرُ یا پند گیرد فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَىٰ پس سود دارد او را پند
دادن تو أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ اما آنکس که توانگری دارد یعنی بی نیازی میکند از ایمان فَأَنْتَ پس تو لَهُ برای او
تَصَدَّىٰ تعرض میکنی یعنی بروی اقبال میکنی از بهر حرص ایمان او وَمَا عَلَيْكَ و نیست بر تو و زر و بالی أَلَّا يَزَّكَّىٰ
در آنکه مستغنی پاک نشود باسلام چه بر تو بلاغ است و بس وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ و اما آنکه می آید بسوی تو يَسْعَىٰ میشتابد در

در طلب تعلم یعنی ابن مکتوم وَهُوَ يَخْشَىٰ و او میترسد از خدای یا از آزار کفار بسبب آمدن نزد تو فَأَنْتَ عَنْهُ پس تو از و تَلَهَّىٰ
مشغول میشوی منقول است که جبرئیل علیه السلام که این آیات میخواند و بشره مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم متغیر میشد در کتاب
آورده که یکساعت نرگس دیده آن سرو جویبار رسالت بی آب و تاب شد بمثابه که میخواست و راه عیدیده و نزدیک بود
که روی مبارکش دیوار معای مکه را مشرف سازد امام زاهد رحمه الله تعالی فرموده که سید عالم صلی الله علیه و سلم از عقب عبد الله
رفت و او را بایمان کرده اند و بمسجد باز آورد و رداء خود بگسترانید و بر آن نشاند و بعد از آن هرگاه که و برا دیدی کرامی داشتی
گفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی و دو بار او را در مدینه خلیفه کرد وقتی که تو بغزو میرفت و بباید دانست که این صورت آنحضرت
رسالت پناه خطا نبود چه وی بحکم اجتهاد این عمل بجا آورد و کراهت او از سوء ادب ابن ام مکتوم بود که سخن بروی قطع کرد لیکن
معذور بود بسبب عمی كَلَّا إِنَّهَا حقا که این آیات قرآنی تَذْكِرَةٌ پند است مر خلق را فَمَنْ شَاءَ پس هرکه خواهد
ذَكَرَهُ یاد کند از او یاد آن متعظ گردد و آن آیتها ثبت کرده شده است فِي صُحُفٍ در صحیفها مُكَرَّمَةٍ گرامی شده
نزد خدای مَرْفُوعَةٍ برداشته و بلند قدر مُطَهَّرَةٍ پاکیزه از همه عیبها بِأَيْدِي سَفَرَةٍ در دست نویسندگان
یعنی فرشتگان که از لوح محفوظ انتساخ کردند كِرَامٍ بندگان نزدیک خدای یا کریمان و مهربانان بر مومنان که استغفار
میکنند مر ایشان را بَرَرَةٍ نیکان قُتِلَ الْإِنْسَانُ لعنت کرده باد انسان یعنی کافر و قول بعضی است که مراد عتبة بن ابی لهب
است که اول داماد پیغمبر بود صلی الله علیه و سلم با آنحضرت دختر آنحضرت را طلاق داد و گفت کفرت برب النجم اذا هوی و حضرت
رسالت پناه صلوات الله علیه و سلم او را نفرین کرد اللهم سلط علیه کلبا من کلابک و اندک وقتی نگذشت که شیر سر او را برکند
و درین باب حسان بن ثابت قصیده دارد القصه حق سبحانه او را لعنت کرده میگوید مَا أَكْفَرَهُ چه کافر نعمت خلق است
هیچ نمی اندیشد که خدای تعالی مِنْ أَيِّ شَيْءٍ از چه چیز خَلَقَهُ بیافریده او را مِنْ نُطْفَةٍ از قطره آب منی خَلَقَهُ
بیافرید او را فَقَدَّرَهُ پس اندازه او پدید کرد از اعضا و اشکال و هیات در بطن مادر ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ پس راه
بیرون آمدن آسان کرد او را تا متولد شد و نشو و نما یافت تا برسید ثُمَّ أَمَاتَهُ پس بمیرانید او را بوقت انتهای عمر
فَأَقْبَرَهُ پس بخاک در آورد او را تا هیچ مردار بر سر راهها نیفکند ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ پس چون خواهد خدای زنده کرد او
او را وقت نشور باز بسته بمشیت اوست كَلَّا لَمَّا يَقْضِ حقا که نگذارد انسان و ادا نکرد مَا أَمَرَهُ آنچه خدای فرمود
او را یعنی کافر بعهد میثاق وفا نموده و امر ایمان و طاعت را کردن شاد و گفته اند مراد همه ادمیان اند و هرگز هیچ آدمی از ادای
حقوق او امر الهی کما ینبغی بیرون نیامده قطعه بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ پس باید که نظر کند انسان إِلَىٰ طَعَامِهِ بخوردنی خود
بچشم عبرت و به بیند که بچه وجه احداث کرده می شود أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ بآنکه ما ریختیم آب را از ابر صَبًّا ریختنی
ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ پس بشکافتیم زمین را شَقًّا شکافتنی فَأَنْبَتْنَا پس برویانیدیم فِيهَا در زمین

حَبًّا دانه که قوت توان کرد چون حنطه و شعیر و امثال آن وَعِنَبًا و تاک انگور وَقَضْبًا و سپست در رخت یعنی اشجار این مکان تر
و بستانها وَفَاكِهَةً و میوهای تر وَأَبًّا و میوهای خشک یا چراگاه این همه کردیم مَتَاعًا لَكُمْ برای برخورداری شما وَلِأَنْعَامِكُمْ
و برای تمتع چهارپایان شما فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ پس چون بیاید آواز کر کننده یعنی صیحه که هر که بشنود کر گردد مراد نفخه ثانیه است جواب
آنکه به بینند اهوال و شدائد بسیار يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ روزی که بگریزد مرد مِنْ أَخِيهِ از برادر خود با وجود مواسات و مهربانی
وَأُمِّهِ و از مادر خود با وجود کثرت حقوقی که او راست وَأَبِيهِ و از پدر خود با وفور شفقت و عاطفت که از و دیده
وَصَاحِبَتِهِ و از زن خود با آنکه مونس روزگار او بوده وَبَنِيهِ و از فرزندان با خیال استظهار بدیشان لِكُلِّ امْرِئٍ
هر مردی را مِنْهُمْ از اهل قیامت يَوْمَئِذٍ آن روز شَأْنٌ يُغْنِيهِ کاری است که مشغول سازد او را از مهم دیگران
در باب مشغولی قیامت شیخ فرید الدین عطار قدس الله سره حکایتی منظوم است نظم کشتیی آورد و دریا شکست
تخته از ان جمله بر بالا نشست گربه و موشی بر آن تخته بماند کار شان با یکدگر ناپخته ماند نی ز گربه موش را روی گریز
نی بموش آن گربه را چنگال تیز هر دو شان از هول دریای عجب در تحیر باز مانده خشک لب در قیامت نیز این غوغا بود
یعنی الخلق نی و خصم نابود وُجُوهٌ بسیار رویها باشد يَوْمَئِذٍ آن روز مُسْفِرَةٌ تابان و درخشان ضَاحِكَةٌ خندان
مُسْتَبْشِرَةٌ فرحناک و شاد از سبب نجات از نیران و وصول به روضه جنان وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ و بسیار رویها باشد آن روز عَلَيْهَا
غَبَرَةٌ بر ان غبار و تیرگی تَرْهَقُهَا فرو گیرد ان را قَتَرَةٌ تاریکی و سیاهی از نکال و عصیان و مناهی أُولَئِكَ آن
گروه که روی سیاه و گرد آلوده دارند هُمُ الْكَفَرَةُ ایشانند کافران الْفَجَرَةُ دروغ گویان و نابکاران سورة التكوير

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ابن عمر رضی الله عنهما از رسول خدای صلی الله علیه و سلم
نقل کرده که هر که دوست دارد آنکه بنگرد در روز قیامت یعنی معاینه ببیند احوال آن روز را پس باید که بخواند اذا الشمس كورت
إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ چون آفتاب در هم پیچیده شود یعنی انبساط نور آن بسطح افلاک آفاق زایل گردد مراد آنست که بی نور
شود وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ و آنگاه که ستارگان تیره شوند وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ و آنگاه که کوهها از اماکن خود منقطع شده رونده شوند
وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ و چون ناقهای ده ماهه از حمل ایشان گذشته و بزادن نزدیک شده و آن نفیس ترین مال عرب است
فرو گذاشته شود یعنی کسی را پروای راعی و مراعات او نماند وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ و آنگاه که جانوران وحشی جمع کرده
شوند و بیکدیگر مختلط گشته متعادیان از جهت اضطراب بیکدیگر نپردازند وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ و آنگاه که دریاها آمیخته کرده اند تلخ با شیرین
تا همه یک دریا شود یا دریا خشک سازند یا گرم کنند و بتفتانند در فتوحات مذکور است که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما هرگاه
دریا را بدیدی گفتی یا بحر متی تعود نارا وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ و آنگاه که نفسها را جفت کرده اند یعنی هر کس را با مثل او جفت صالح
را با صالح و طالح را با طالح یا نفوس مؤمن را با حور عین جفت کنند و کافران با شیاطین یا ارواح را با ابدان وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ و آنگاه
که دختری زنده در خاک کرده باشند سُئِلَتْ پرسیده شود یعنی از روی قتله را سوال کنند بِأَيِّ ذَنْبٍ بکدام گناه قُتِلَتْ

کشته

کشته شده است عادت اکثر عرب در جاهلیت آن بود که دختران از خوف درویشی یا از جهت خوف عار بدیشان زنده
دفن می‌کردندی حق سبحانه تعالی فرمود که از قتله او سوال کنند و قولی آنکه از وی پرسند که چرا کشته شدی و فایده این سوال آنکه
آن دختر جواب دهد که مرا بی جرمی کشته اند تا قاتل وی مخذول گردد وَإِذَا الصُّحُفُ و آنگاه که نامهای اعمال که بوقت مرگ
بندگان طی کرده باشند نُشِرَتْ باز گشاده شود وَإِذَا السَّمَاءُ و آنگاه که آسمان كُشِطَتْ بر کنده شود و در هم پیچیده
وَإِذَا الْجَحِيمُ و آنگاه که دوزخ سُعِّرَتْ افروخته کرده یعنی بغضب خدای تافته شود بیشتر از پیشتر وَإِذَا
الْجَنَّةُ و آنگاه که بهشت أُزْلِفَتْ نزدیک کرده شود بدوستان خدای عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر تنی مَا
أَحْضَرَتْ آنچه حاضر ساخته باشد از اعمال خیر و شر تا آدمی این دو آینده حال که مذکور شد شش بر مبت دنیا و شش
بر مبت محشر مشاهد بکنند بدانند که چه کرده است و آنگاه که بدانند یعنی ببینند که با هر چیزی کرامتی و عطائی است و با هر
شری ملامتی و عتابی هر نیکی حسرت خورد که چرا زیادت نکردم و بر بدی اندوه کشد که چرا بساط آن قدم و آن حسرت
و اندوه هیچ فایده ندهد ترک امروز نظم برو امروز فرصت غنیمت شمار که فردا آنکه است نیاید بکار بکوش ای توانا
که فرمان بری که در ناتوانی بسی غم خوری فَلَا أُقْسِمُ پس سوگند میخورم بِالْخُنَّسِ بستارگان پنهان شونده
در روز الْجَوَارِ الْكُنَّسِ روندگان در مغارب خویش پنهان شوندگان در شعاع آفتاب در کشف الاسرار آورده
که مراد خمسه متحیره اند یعنی زحل و مریخ و مشتری و زهره و عطارد خنوس ایشان رجوع است و کنوس ایشان
استقامت و گفته اند خنس گاو کوهی است و کنس آهو وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ و سوگند بشب آنگاه که پیش آید و جهان
تاریک کند یا باز پس رود و ظلمت زایل شود این کلمه از اضداد است وَالصُّبْحِ و سوگند بصبح إِذَا تَنَفَّسَ
آنگاه که دم زند یعنی طلوع کند و تنفس او مبداء طلوع اوست جواب قسم چیست إِنَّهُ بدرستی که قرآن لَقَوْلُ رَسُولٍ
هر آینه خواندن فرستاده است كَرِيمٍ بزرگوار نزد خدای یعنی جبرئیل علیه السلام و در تبیان آورده که مراد
محمد است صلی الله علیه و سلم و بقول اول ذِي قُوَّةٍ صفت جبرئیل باشد یعنی او خداوند قوت باشد در قلعه
مؤتفکات و صیحه ثمود عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ نزدیک خداوند عرش مَكِينٍ با جاه و منزلت مُطَاعٍ فرمان برده شده
در میان ملائکه یعنی هر چه گوید فرمان برند ثَمَّ أَمِينٍ در آسمانها با امانت در وحی کذا و اگر مراد محمد باشد
صلی الله علیه و سلم پس او صاحب قوت در طاعت و نزد خداوند رو بمکانت است و مطاع یعنی مستجاب الدعوة
و امین بر اسرار غیب وَمَا صَاحِبُكُمْ و نیست صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه و سلم بِمَجْنُونٍ دیوانه چنانچه شما گمان
میبرید وَلَقَدْ رَآهُ و بدرستی که دید پیغمبر جبرئیل را بصورت اصلی او بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ بافق روشن یعنی مطلع
آفتاب وَمَا هُوَ و نیست پیغمبر علیه السلام عَلَى الْغَيْبِ بر خبرهای پوشیده و آنچه بوحی بدو رسید بِضَنِينٍ
بخیل که شما را تعلیم ندهد و از شما بپوشد وَمَا هُوَ و نیست قرآن بِقَوْلِ شَيْطَانٍ سخن دیو رَجِيمٍ رانده شده

فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ پس کجا میروید و بچه سخنی بدین راستی و درستی چرا از و اعراض میکنید إِنْ هُوَ نیست این قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی لِّلْعَالَمِينَ مر عالمیان را با نسبت محمد صلی الله علیه و سلم مکن شرف عالم لِمَن شَاءَ بدل است از عالمیان یعنی قرآن موعظه است مر کسی را که خواهد مِنكُمْ از شما أَن يَسْتَقِيمَ آنکه مستقیم شود در راه خدای و پیروی حق کند و در اسباب نزول آورده که ابو جهل این آیه شنید گفت چون این کار با راست و وابسته بخواهش ماست اگر خواهیم مستقیم شویم و اگر نخواهیم نشویم آیه آمد که وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید شما استقامت و هدایت را إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان مشیت شما را شیخ ابو بکر واسطی قدس سره فرموده که حق سبحانه تو را در همه وصفها عاجز ساخته است که نخواهی مگر بمشیت او و نکنی مگر بقوت او و فرمان نبری مگر بفضل او و عاصی نشوی مگر بخذلان او پس توجه داری و بکدام فعل می نازی و حال آنکه ترا هیچ نیست **بیت** ز سر تا پا همه هیچیم در هیچ چه با چه سرهمه هیچیم در هیچ

سورة الانفطار بسم الله الرحمن الرحيم

إِذَا السَّمَاءُ انفَطَرَتْ آنگاه که آسمان شکافته شود وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انتَثَرَتْ و آنگاه که کواکب فرو ریزند در تبیان آورده که کواکب بمثال قنادیل معلقه از پیش طاق فلک بسلاسل نور آویخته اند و آن سلاسل بدست ملائکه اند چون اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست ایشان بیفتد و کواکب بر زمین ریزند وَإِذَا الْبِحَارُ و آنگاه که دریاها فُجِّرَتْ روان کرده شود یعنی از بعضی راه در بعضی گشایند و همه یک دریا گردد وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ و آنگاه که گورها زیر و زبر کرده شود یعنی خاکهارا بشورانند تا مدفونات وی از اموات و غیر آن ظاهر کردد و در آن وقت بدانند عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ آنچه باز پس گذاشته از نیک عهد یا توبه و گفته اند داند هر تنی که چه کرده است باول عمر و آخر آنکه خطاب رسد بکافر که يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ ای آدمی مَا غَرَّكَ چه چیز ترا بفریفت تا کافر شدی بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ بخداوند بزرگ خود و گفته اند که نزول آیه در شان ابو الاشدین است که حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم آزرد و عقوبتی بدو نرسید اینجا میگوید چه چیز ترا غره کرد اینکه از عذاب خدای ایمن شدی و او بامهال الهی مغرور شد بود جمعی از علما برآنند که این خطاب عام است مراد میان را معنی آنکه ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخته تا عاصی شدی در خدای و دلیر گشتی در نافرمانی شیخ منصور عمار رحمه الله تعالی فرموده اگر خدای از من این سوال کند گویم غرنی کرمک در معالم التنزیل گوید که اهل اشارت میگویند ایراد اسم کریم درین محل از همه اسما گویا بجهت تلقین است بنده را تا گوید غرنی کرمک **نظم** جز تو دادی مژده لا تقنطوا من جرا ترسم ز عصیان و عیبی چون تو هر شکسته را سازی درست پس خطا ها برامید عفو تست الَّذِي خَلَقَكَ آن خداوندی که بیافرید ترا و هیچ نبودی فَسَوَّاكَ پس راست کرد اعضا و اجزای ترا فَعَدَلَكَ پس بکمال دانید ترا از خلقت غیر تو از حیوانات و ممیز ساخت بخلقتی که مفارق خلقت ایشانست فِي أَيِّ صُورَةٍ در هر صورتی مَّا شَاءَ که خواست

رکبک

رَكَّبَكَ ترکیب کرد ترا و در هم پیوست كَلَّا نیست چنانچه گمان میبرید که قیامت نباشد بَلْ تُكَذِّبُونَ بلکه شما تکذیب میکنید بِالدِّينِ روز جزا را از روی عناد وَإِنَّ عَلَيْكُمْ و بدرستی که بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما لَحَافِظِينَ نگاهبانانند از ملائکه كِرَامًا بزرگان نزد خدای عز و جل كَاتِبِينَ نویسندگان نزد خدای عز و جل نوشتن اعمال و اقوال شما را يَعْلَمُونَ میدانند مَا تَفْعَلُونَ آنچه میکنید از نیک و بد و از روی دانش مینویسند إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستی که نیکوکاران و فرمانبرداران لَفِي نَعِيمٍ در بهشتند وَإِنَّ الْفُجَّارَ و بدرستی که دروغ گویان و منکران حشر لَفِي جَحِيمٍ در دوزخ اند يَصْلَوْنَهَا در آیند بدوزخ يَوْمَ الدِّينِ روز حساب یعنی قیامت وَمَا هُمْ و نیستند فجار عَنْهَا از دوزخ بِغَائِبِينَ گم شدگان یعنی جاوید باشند و بیرون نیایند وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا یعنی چه دانی تو مَا يَوْمُ الدِّينِ که چیست روز حساب و جزا ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ پس توچه دانی مَا يَوْمُ الدِّينِ که چیست روز شمار بمبالغه جهت تعظیم شان او رفته است یعنی کنه او را هر کس در نیابد يَوْمَ لَا تَمْلِكُ روزی که مالک نشود نَفْسٌ هیچ نفسی لِّنَفْسٍ برای هیچ نفسی شَيْئًا چیزی را از منفعت یعنی هیچ کس نتواند که بقوت و قدرت خود نفعی یا ضرری بکسی رساند وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ و حکم و فرمان آن روز مر خدای راست شفاعت دهد آنرا که خواهد در حق آنکه خواهد

سورة المطففين بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتندی حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه از مکه هجرت نموده متوجه مدینه شد در اثنای طریق این سوره نازل گشت که وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ وای مر کاهندگان در کیل و وزن گویند در مدینه مردی بود که او را ابو جهینه گفتندی دو صاع داشت یکی که بدان کیل بدیدندی و یکی خورد بودی بدان وحق بیع ته دیشان او فرستاد الَّذِينَ آنانکه إِذَا اكْتَالُوا چون بستانند به پیمانه عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ از مردمان برای خود تمام بستانند وَإِذَا كَالُوهُمْ و چون بپیمایند برای ایشان أَو وَّزَنُوهُمْ یا بسنجند حقوق ایشان را يُخْسِرُونَ بکاهانند و زیان بدیشان برسانند در فصول سبعیه آورده اند که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را بقعر دوزخ در آورده میان دو کوه از آتش بنشانند و گویند کیلهما و زن بهما او رابی سنجد و میسنجد **نظم** تو کم دهی و بیش ستانی بکار و وزن روزی بود که از کم و بیشت خبر کنند أَلَا يَظُنُّ آیا یقین ندارند و یقین ندارند أُولَٰئِكَ آن گروه بیش ستانان کم فروش أَنَّهُم آنکه ایشان مَّبْعُوثُونَ برانگیختگانند لِيَوْمٍ عَظِيمٍ مر روزی بزرگ را يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ روزی که بپای ایستند مردمان لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر حکم آفریدگار عالمیان را یعنی از پای ننشینند تا فرمان نرسد و آن در مقام هیبت باشد که اهل عرصات تفصیلها ایستاده باشند و کسی را زهره سخن نباشد تا حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم شفاعت کند و خلق را از مقام هیبت بموقف محاسبه آرند و این شفاعت کبری باشد كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ حقا که نامه اعمال کافران لَفِي سِجِّينٍ هر آینه در سجین بود و آن

شما رہا ئیم جہت تعظیم شان روز جزا ... که او را در نیابد

صحیفه است محیف بد زیر دوزخ پوشیده جان کافران و نامهٔ اعمال ایشان در آن بود از کعب الاحبار رضی الله عنه مرویست که
کتاب فاجران باسمان برند از قبول آن ابا کنند بزمین باز آرند قبول ننمایند بزیر هفتم زمین برند و در سجین که موضع ابلیس و لشکر اوست
بنهند وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ و چه دانی تو که چیست سجین یعنی جای با هول و هیبت و کتاب فجار كِتَابٌ مَرْقُومٌ کتابی است نوشته و علامت
کرده بعلامتی که هر که ببیند داند که در آن خیر نیست وَيْلٌ کلمه ایست جامع همه بدیها یعنی عذاب و عقاب و شدت و
محنت يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ آنروز مکذبان راست الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ آنانکه تکذیب کرده‌اند بِيَوْمِ الدِّينِ بروز جزا را باور نداشته
اند وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ و تکذیب نکند آنروز را إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ مگر هر ستمکاری از حد درگذشته أَثِيمٍ بزه کاری باک
إِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود عَلَيْهِ بروی آيَاتُنَا آیتهای کلام ما قَالَ گوید از فرط جهل و اعراض از حق
که این کلام أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ افسانهای پیشینیانست كَلَّا نه چنانست که میگوید بَلْ رَانَ بلکه غشاوه و زنگ غرور و
غفلت پوشانیده است عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان یا زنگار انکار بر آن نهاده مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بوده‌اند که میکردند
از آثام و معاصی یعنی بشامت سیئات دلهای ایشان زنگ خورده و بیحاصل شده و در خبر آمده است که هر گاه بنده گناهی کند
نقطه سیاهی در دل او پدید آید تا بجای رسد که همه دل او سیاه کرده كَلَّا إِنَّهُمْ حقا که ایشان عَن رَّبِّهِمْ از کرامت
و رحمت واسع اوست که از دیدار او بد کار خود يَوْمَئِذٍ آنروز لَمَحْجُوبُونَ در پرده شدگان باشند یعنی از آن ممنوع
و مهجور و محروم و محجوب شوند از امام مالک رحمه الله تعالی معنی این آیة پرسیدند فرمودند که حق سبحانه محجوب سازد
اعدای خود را تا دیدار وی نه بیند و تجلی کند برای اولیای خود تا ببینند وی را و بر سند امام شافعی رحمه الله تعالی فرموده که
لمحجوبون در شان کفار وارد شده دلالت میکند برانکه مؤمنان از دولت دیدار محروم نخواهند بود و دوستان محجوب نخواهند شد
که انگاه میان دوست و دشمن فرق نماند نظم کوئی ببهشت سهانی است بی دیدن میر یاران چه باشد چه دشمن و دوست
را حجابست بس فرق در ان چه باشد ثُمَّ إِنَّهُمْ پس بدرستی که تکذیب کنندگان لَصَالُو الْجَحِيمِ درآیندگانند بدوزخ
ثُمَّ يُقَالُ پس گفته شود یعنی زبانیه ایشانرا گویند هَٰذَا این عذاب الَّذِي كُنتُم بِهِ آن عذابی است که بودید
شما که بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ حقا و بدرستی که کتاب اعمال نیکوکاران لَفِي عِلِّيِّينَ
در علیین باشد بر آسمان هفتم در زیر عرش و گویند آن قائمهٔ تختی بود و گفته‌اند سدرة المنتهی است وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا
ساخت ترا تا بدانی که مَا عِلِّيُّونَ چه چیزیست علیون یعنی محلی است بلند و با مکانت و کتاب ابرار كِتَابٌ مَرْقُومٌ کتابی است
مسطور و مرسوم بعلامتی که هر که مشاهده کند داند که در همه خیریست يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ حاضر میشوند آن کتاب را ملائکه
مقرب که ساکنان علیین اند یعنی باستقبال آن میروند و نگاه میدارند و روز قیامت بدان گواهی خواهند داد إِنَّ الْأَبْرَارَ
بدرستی که نیکان و پاکان لَفِي نَعِيمٍ در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته يَنظُرُونَ مینگرند بچیزها که از آن
شادمان و فرحناک میگردند یا بکفار نظر میکنند در دوزخ و عذاب ایشان مشاهده مینمایند تَعْرِفُ بشناسی ترای

٢ از عرش

نکرنده

نگرنده فِي وُجُوهِهِمْ در روهای ایشان نَضْرَةَ النَّعِيمِ تازگی نعمتهای بهشت و طراوت لذتهای آن يُسْقَوْنَ آشامیده
می شوند یعنی بدیشان آشامانند مِن رَّحِيقٍ از شراب خالص سفید خوشبوی مَّخْتُومٍ مهر کرده آنیه او خِتَامُهُ
مهر او بجای گل مِسْكٌ مشک است و گفته‌اند ختم آشامیدن او بر آنچه مشک است و مهر بجهت آن کنند تا دست کسی
بدان نرسد و ابرار خود مهر آن بردارند وَفِي ذَٰلِكَ و در آن شراب فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ باید که رغبت کنند رغبت کنندگان
یعنی عمل بجای آرند که سبب استحقاق شراب آن کردند وَمِزَاجُهُ و آمیختگی رحیق مِن تَسْنِيمٍ از آب چشمهٔ تسنیم است
در تبیان از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما نقل کرده که تسنیم اسم آبی است که از تحت عرش ببهشت میریزد و آن اشرف
اشربهٔ بهشت است عَيْنًا يَشْرَبُ اعنی چشمه که بیاشامانند بِهَا الْمُقَرَّبُونَ از آن چشمه نزدیک شدگان بارگاه عنایت
یعنی ایشان صرف آن بنوشند و ممزوج با برار دهند صاحب انوار نقل نموده که چون مقربان مشغول بما سوی نشده‌اند یعنی
محبت حق را بمحبت غیر حق نیامیخته اند شراب ایشان صرف است و آنانکه اینها که محبت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان
ممزوج باید نظم ما شراب عشق میخواهیم بی دردی و غم صاف نوشان دیگر و دردی نوشان دیگر اند و در [illegible]
[illegible] آورده که رحیق اشارتست بشراب خالص اند که در ان خمار کونین و آوانی مختوم وی قلوب اولیا و اصفیا که
ختام او مشک محبت است و تسنیم اعلی مراتب محبت است یعنی محبت ذاتیه و مقربان فنا فی الله و بقا بالله اند و تا کسی بیساط
قرب در مجلس انس و ریاض قدس از دست ساقی رضا جرعهٔ از این شراب ناب نچشند بوئی از شراب سبحانی بمشام
جان وی نرسد نظم سرمایه ذوق دو جهان مستی عشق است آنها که از این می نچشیدند چه دانند آورده اند که صنادید
قریش هرگاه فقرای صحابه را چون عمار و خباب و بلال و صهیب رضی الله عنهم و امثال ایشانرا بدیدندی سخریه و استهزا
کردندی آیة آمد که إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا بدرستی آنانکه شرک آورده‌اند كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا هستند از آنانکه گرویده‌اند
يَضْحَكُونَ میخندیدند وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ و چون بگذرند بمؤمنان يَتَغَامَزُونَ غمز میکنند بچشمها یعنی اشارتها مینمایند و در کشاف
آورده که روزی مرتضی علی کرم الله وجهه با نفری از مسلمانان میگذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها
کرده طریق استهزا پیش آورده و نزد یاران خود رفته گفتند راس الاصلع [illegible] اصلع بود یعنی علی کرم الله وجهه و بدین
سخن بسیار بخندیدند و هنوز امیر به مسجد پیغمبر صلی الله علیه و سلم نرسیده بود که این آیتها فرود آمد که مجرمان و منافقان
بر مؤمنان میخندیدند و بچشم و ابرو غمز میکنند وَإِذَا انقَلَبُوا و چون باز میگردند إِلَىٰ أَهْلِهِمُ بسوی کسان خود انقَلَبُوا باز
میگردند فَكِهِينَ شادمان و خرم بدانچه کرده‌اند وَإِذَا رَأَوْهُمْ و چون به بینند کافران و منافقان مؤمنان را قَالُوا
میگویند با یکدیگر إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که این گروه که متابعان محمد اند لَضَالُّونَ هر آینه گمراهانند وَمَا أُرْسِلُوا و حال آنکه
فرو فرستاده نشده‌اند اهل کفر و نفاق عَلَيْهِمْ بر مؤمنان حَافِظِينَ نگاهبانان تا گواهی دهند بر ضلالت و هدایت
ایشان فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا پس روز قیامت آنانکه گرویده‌اند مِنَ الْكُفَّارِ از حال کافران يَضْحَكُونَ میخندند

٢ با ایشان

عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته بجواهر يَنظُرُونَ مينگرند بدیشان که در دوزخ بچه نوع معذب و در سلاسل و اغلال چگونه مقید اند در آنان رآمد که دری از بهشت بکشایند و دوزخیان را گویند بیایید ببهشت ایشان بتعجیل تمام بطرف بهشت روان شوند چون بدان در رسند خزنه فی الحال در ببندند وی ایشان در بند ند و ایشان سموم و مغموم بدوزخ باز کردند و مومنان از بن حال خندان شوند هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ آیا جزا داده شدند کافران مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ از عملها که بودند در دنیا که میکردند از سخریه و استهزا یعنی برای دل مومنان دشمنان ایشان را پاداش دادم تا بعوض خنده کافران بریشان امروز میخندند بر حال پریشان ایشان

سورة انشقت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ

انگاه که آسمان شکافته شود جهت نزول ملائکه وَأَذِنَتْ و بشنود و فرمان برد لِرَبِّهَا مربی و پروردگار خود را وَحُقَّتْ و سزاوار شده است آسمان بانقیاد با نقیاد امر خدای وَإِذَا الْأَرْضُ و انگاه که زمین مُدَّتْ کشیده شود یعنی کوهها و بناها را از میان بردارند و او را پهن کنند وَأَلْقَتْ و بیرون افکند مَا فِيهَا آنچه درون و پست از گنجها و اموات وَتَخَلَّتْ و خالی شود از همه وَأَذِنَتْ و فرمان برد لِرَبِّهَا مرحکم افریدگار خود را وَحُقَّتْ و او را سزاوار باشد استماع حکم باری جواب اذا آنست که به بیند انسان ثواب و عقاب را يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ ای آدمی إِنَّكَ كَادِحٌ بدرستی که تو کار کننده برنج و سعی نمایند إِلَىٰ رَبِّكَ برای جزای پروردگار خود كَدْحًا کار کردنی بجد و جهد فَمُلَاقِيهِ پس تو ملاقات کننده عمل خود یعنی پاداش انرا فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس اما آنکه داده شود كِتَابَهُ نوشته اعمال او بِيَمِينِهِ بدست راست او فَسَوْفَ يُحَاسَبُ پس زود که حساب کرده شود حِسَابًا يَسِيرًا حسابی آسان بی مناقشه و مضایقه وَيَنقَلِبُ و باز گردد إِلَىٰ أَهْلِهِ بسوی کسان خود یعنی بگروه مومنان یا بقبیله خود از اهل اسلام یا بزنان خود از حور العین مَسْرُورًا شادمان بسبب انچه یافته باشد از خیر و کرامت وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ و اما آنکه داده شود نوشته اعمال او وَرَاءَ ظَهْرِهِ و از پس پشت او بدست چپ او و انچنان بود که دست راست او را بر گردن او بندند و دست چپ او را پس پشت و از ان طرف نامه در دست وی دهند و چنین کس فَسَوْفَ يَدْعُو زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند ثُبُورًا هلاکت را یا گوید وا ثبوراه این کلمه هم طلب هلاکت است وَيَصْلَىٰ و در اید سَعِيرًا باتش افروخته إِنَّهُ كَانَ بدرستی که این کس بوده است فِي أَهْلِهِ درمیان کسان خود در دنیا مَسْرُورًا شادان و نازان بمال فانی و جاه ناپاید ار إِنَّهُ ظَنَّ بدرستی که او گمان برده است أَن لَّن يَحُورَ انکه باز نگردد بخدای یعنی او را بعث و حشر و نشر نبوده بَلَىٰ آری او را باز گشت خواهد بود إِنَّ رَبَّهُ بدرستی که خدای او كَانَ هست بِهِ باعمال خود بَصِيرًا بینا پس او را فرو نخواهد گذاشت بلکه بحشر خواهد آورد و جزای کردار او بدو خواهد رسانید فَلَا أُقْسِمُ پس سوگند میخورم بِالشَّفَقِ بشفق و آن حمرتیست که بعد از غروب افتاب در افق مغرب دیده شود و عیونیت آن علامت وقت عشاست بقول امام مالک و امام شافعی و امام احمد و صاحبین رحمهم الله تعالی

اما امام اعظم رحمه الله تعالی فرموده که آن بیاضی است که بر عقب او حمره باید و جمعی برانند که آن بیاض اصل غایب نمیشود بلکه مترددست از افق تا افق وَاللَّيْلِ و سوگند بشب وَمَا وَسَقَ و آنچه جمع کند و بپوشد یعنی قسم بهرچه تاریکی شب آنرا فرو پوشد وَالْقَمَرِ و سوگند بماه إِذَا اتَّسَقَ انگاه که کامل گردد و بمرتبه بدریه برسد لَتَرْكَبُنَّ که هر اینه شما برسید و ملاقی شوید طَبَقًا حالی را عَن طَبَقٍ بعد از حالی که مطابق وی باشد در شدت ؟ مراد مرگست و شدائد قیامت و مواطن اهوال آن یکی بعد از دیگری دیده شود و در تفسیر زاهدی اورده که مراد بخطاب بنی آدم است از حالی بحالی پس از نطفه بعلقه و از ان بمضغه و عظم و خلق آخر جنین و ولید و رضیع و صبی و غلام و شاب و کهل و شیخ تا آخر احوال فَمَا لَهُمْ پس چیست اهل دنیا را که با وجود این حالها لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمیآرند بخدای و روز جزا وَإِذَا قُرِئَ و چون خوانده میشود عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ بریشان قرآن لَا يَسْجُدُونَ سجده نمیکنند برای تلاوت او و بعضی از علما اینجا سجده میکنند و جمعی در آخر سوره و ابوهریره رضی الله عنه اینجا سجده کردی و گفتی از پیغمبر ابوالقاسم صلی الله علیه و سلم اینجا سجده کرده ام این سجده سیزدهم است از سجدات قرآن و صاحب فتوحات این را سجده جمع گفته که بعد از استماع قرآنست و قرآن جامع باشد مر صفات تنزیه و تقدیس را و سجده ناکردن کفار از جهت تقصیر دلیل و انقطاع حجت است بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه کافر شدند يُكَذِّبُونَ تکذیب میکنند مر قرآن را و تدبر نمینمایند در آیات آن وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا يُوعُونَ بانچه نگاه میدارند در دل خود از کفر و میپوشند از کینه مومنان فَبَشِّرْهُم پس خبر کن ایشان را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب درد ناک و ایراد بشارت برای تهکم است إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا لیکن آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای ستوده لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشان راست مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ ناکاسته و نابریده و منت ناننهاده

سورة البروج بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ سوگند باسمان خداوند برجها مراد اثنا عشر است یا منازل قمر یا درها سموات وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ و سوگند بروز وعده داده شده یعنی قیامت وَشَاهِدٍ و سوگند بگواهی که الله است همه را میبیند و میداند وَمَشْهُودٍ و سوگند بگواهی داده بر وی که بنده است و بقولی شاهد پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و مشهود امت وی اند و مشهود ایم دیگر یا شاهد حفظه اند و مشهود بنی آدم یا شاهد اعضا اند و مشهود آدمی و شاهد و مشهود بقولی با قوال دیگر یا حجر الاسود است و حجاج یا عرفه و احضار آن مقام یا روز نحر و ذبح کنندگان یا جمعه و نمازگزارندگان در وی یا آدم علیه السلام و ذریه او و یا عیسی علیه السلام و امت او یا ایام و لیالی و عمل کنندگان در ایشان و بر همه تقدیر جواب قسم این است قُتِلَ بدرستی که هلاک شدند و ملعون گشتند أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ خداوندان شکافها در زمین و ایشان پیت بستان بودند از اصحاب ذونواس یمنی و در زمان او ساحری بود که ملک و شعبده که پیدا ملک بران بودی چون بسن شیخوخت رسید بعرض ملک رسانید که پیر شده ام و ضعف کلی بقوت من راه یافته

کفر آخر ه

باشاهد امت وی الذم

نظم دیده از نظر مشغول تیره شود گوش وقت سماع خیره شود نه زبان را مجال گویایی نه تن خسته را توانایی

صلاح در آن است که جوانی اصیل عاقل تیز فهم بمن سپاری تا آنچه دانسته ام بوی آموزم و بعد از من خلق با شد که امور ملکی بوی منتظم تواند بود ملک را پسند بود اتفاقا در ولایت منوال که مدعا داشت پسری بوی سپرد و ساحر از روی اهتمام بتعلیم وی بر داخت روزی آن پسر بدیر راهبی رسید و بر احوال وی اطلاع یافته طریق رهبانیت را پسندید و بدین راهب متدین شد و خدای پرست گشت روزها بهانه آنکه از ساحر تعلیم کیرد بیامدی و با راهب صحبت داشتی تا مردی عاقل عامل مستجاب الدعوة گشت قضا را روزی از نزد راهب بیرون آمد بخانه خود میرفت اژدها بر راه آمده بود و ممر مردم فرو بسته و خلق از هر طرف حیران مانده بودند آن جوان پیش آمد و اسم اعظم خوانده دست بر پشت اژدها مالید و کفت از راه بر کرد و بمنزل خود باز رو اژدها برفت و خبر این جوان در شهر افتاد وقتی دیکر شیری بر سر راه آمد و جوان سخن در کوش وی کفت و او نیز از راه دور شد ارباب حاجت روی بدان جوان آورده اند و بدعای او مرادات حاصل میشد تا حاجب ملک نابینا شده بود نزد وی آمده استدعای دعا نمود جوان کفت اکر متابعت من کنی و سر مرا پوشیده داری چشم ترا روشن سازم حاجب عهد کرد و جوان او را کلمه شهادت تلقین فرمود و دعا کرد تا چشم وی روشن شد حاجب با چشم روشن نزد یک ملک آمد و از روی تعجب کفت چشم تو چکونه نیکو شد کفت مرا خدای صحت بخشید کفت خدای تو کیست جواب داد که الله الذی لا اله الا هو ملک بطریق حیله کفت این تلقین از که آموختی نام من بده بکر حاجب از شفقتی که بر اسلام ملک داشت قصه جوان در میان آورد ملک او را طلبید و بر عقیده او اطلاع یافت و چندانچه جد و جهد نمودند جوان باز نکشت و حکم شد که جوان را بدریا غرقه کردانند و بر کشتی نشانده بردند و او دعا کرد همه غرق شدند و او بسلامت باز کشت خبر بملک رسید که کشتی غرق شد و او را بر کوهی برند و بیایان اندازند چون بر کوه رسیدند دعا کرد و بادی بر آمد و همه کلان را از کوه در افکند و وی سالم بماند ملک بفرمود تا در آتش افکنند القصه دیکران بسوختند و او را ضرری نرسید پس از دار در آویختند و تیر باران کردند هیچ تیر بروی کارکر نشد جوان کفت ای ملک بکو بنام خدای که این همه اثار قدرت او مشاهده کردی **بیت** مبدع هر چیز که بود و هست مخترع هر چه وجود بست هست ملک عناد ورزید و کفت میخواهم الاقتل تو چون کفت اکر مراد تو اینست تیری بر کمان نه و بکو بنام خدای این غلام و بیفکن تا مرا هلاک کنی ملک چنان کرد و تیر بر جوان آمد شربت شهادت چشید و حضار آن مجمع همه بیکبار کفتند امنا برب هذا الغلام ملک در غضب شد و بفرمود تا چند جا زمین را کو کندند و در هر کوی آتش بر افروختند و بر کنارهٔ کوها نشسته هر کرا می آوردند میپرسیدند اکر بخدای کروید میسوختند حق سبحانه ایشانرا میکوید اصحاب الاخدود یعنی اصحاب چه حفرها در زمین **النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ** خداوندان آتش با هیمه یعنی افروخته بهیزم **إِذْ هُمْ عَلَيْهَا** چون

ایشان

ایشان بودند بر کنارهٔ آتش **قُعُودٌ** نشستکان **وَهُمْ** و ملک و اصحاب او **عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ** بر آنچه میکنند **بِالْمُؤْمِنِينَ** از مؤمنان بکشتن و بر آتش سوختن **شُهُودٌ** حاضران و مشاهده کنندکان **وَمَا نَقَمُوا** و انکار نکردند اصحاب اخدود **مِنْهُمْ** از مؤمنان چیزی را **إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا** مکر آنکه ایمان میکرویدند **بِاللَّهِ الْعَزِيزِ** بخدای غلبه کننده که از عقاب او باید ترسید **الْحَمِيدِ** ستوده که برحمت او امید وار باید بود **الَّذِي لَهُ** آن خدای که مر او راست **مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** پادشاهی آسمانها و زمینها **وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ** و خدای بر همه چیزها از افعال و اقوال مؤمن و کافر **شَهِيدٌ** کواه است **إِنَّ الَّذِينَ** بدرستی آنانکه **فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ** در فتنه افکندند مردان و زنان کرویده را یعنی عذاب کردند بآتش **ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا** پس باز نکشتند بخدای و توبه نکردند **فَلَهُمْ** پس مر ایشانراست **عَذَابُ جَهَنَّمَ** عذاب دوزخ **وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ** و مر ایشانراست عذاب آتش سوزان آورده اند که همان آتش از اخدود ارتفاع کرفت بعد از چهل ذراع و احاطه کرد بدیشان و همه را بسوختند **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا** بدرستی آنانکه بکرویدند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند کارهای شایسته **لَهُمْ** مر ایشانراست **جَنَّاتٌ تَجْرِي** بوستانها که میرود **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** از زیر اشجار یا مساکن ایشان جویها **ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ** آنست رستکاری بزرک دنیا و ما فیها در جنب آن خورد و مختصر **إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ** بدرستی که کرفتن و انتقام کردن تو **لَشَدِيدٌ** سخت است که از ان بعذاب کرفت کفت هر که ترا برنجانید **إِنَّهُ** بدرستی که خدای **هُوَ يُبْدِئُ** او آشکار اکند بطش خود را بکافران در دنیا **وَيُعِيدُ** و باز کرداند ان بدیشان در آخرت و این نشانهٔ عدل است **وَهُوَ الْغَفُورُ** و اوست آمرزنده آنکه توبه کند **الْوَدُودُ** دوست مر آنرا که فرمان برد و این علامت فضل است بعدل بکذارند و ناپرستانرا و بفضل بنوازد و برافرازد دوستانرا فضل او دلهای غم خواران عدل او سینه سوز جباران **ذُو الْعَرْشِ** خداوند عرش یا مالک ملک **الْمَجِيدُ** بزرکوار در ذات و صفات **فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ** کننده آنچه خواهد **هَلْ أَتَاكَ** آیا آمد بتو **حَدِيثُ الْجُنُودِ** سخن لشکرها یعنی بر سبیل تسلی تو بتو فرستادیم حدیث جنود کفره که بر انبیا بیرون آمدند **فِرْعَوْنَ** فرعون و قوم او **وَثَمُودَ** و قبیلهٔ ثمود داری این سخنان منزل شد و منکران قبول نکردند **بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا** بلکه آنانکه نکرویدند **فِي تَكْذِيبٍ** در ناباور داشتن آن **وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ** و خدای از وراء ایشان **مُحِيطٌ** عالم است بدیشان یعنی قدرت او بر ایشان مشتمل است و از وی فوت نتوانند شد و چنانچه که کمان میبردند در حق قرآن که سحر و شعر و کهانت **بَلْ هُوَ** بلکه او **قُرْآنٌ مَجِيدٌ** قرآن شریف و بزرک است نوشته شده **فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ** در لوح محفوظ است از تغییر و تحریف در معالم آورده که لوح از یکدانه در سفید است طول او از آسمان تا زمین و عرض آن از مشرق تا مغرب و کنارهای او یاقوت و او در کنار فرشته است پیش عرش

سورة الطارق ... بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که شبی رسول خدای صلی الله علیه و سلم نشسته بود با عم خود ابو طالب نا کاه ستاره بید رخشید و شعلهٔ آتش عظیم از وی ظاهر شد

ابوطالب بترسید و گفت این جه چیز است حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که این ستاره ایست که دیو را از
اسمان میراند و نشانه ایست از قدرت الهی فی الحال جبرئیل علیه السلام نازل شد بدین سورت والسماء وسوگند
بحق اسمان والطارق و کوکبی بیدا شوند در شب وما ادرىك وجه جیز ترا دانا کرد تا بدانکه ما الطارق چیست طارق
النجم الثاقب ستاره درخشنده فرود ان چون شعله اتش جواب قسم جیست ان کل نفس هیچ نفسی لما علیها
حافظ الا که بر وی بینی است نگهبان که قول و عمل او را نگاه میدارد و احصا مینماید فلینظر الانسان پس باید
که نظر کند ادمی یعنی کسی که شک بعث و حشر است باید که در نگرد که در اصل ایجاد مم خلق انجه چیز افریده
شده خلق من ماء مخلوق گشته است از ابی دافق ریخته شده در رحم یخرج اجی که بیرون می آید
من بین الصلب از میان پشت مردان والترائب واستخوانها سینه زنان انه بدرستی که خدای علی
رجعه بر باز کردانیدن آن آب بصلبی که از ان بیرون آمده لقادر توانا ست یا بر بعث و اعاده انسان
بعد از موت تا درست یوم تبلى السرائر روزی که اشکارا کرده شود نهانها یعنی ظاهر کنند مخفیات ضمائر
را تا طیب از خبیث متمیز گردد یا دراثنا اعمال را عرض کنند چون روزه و غسل جنابت و وضوء که کسی
بران اطلاع ندارد و ادمی بعمل او قایل بوده و نکرده با پرده بر دارند ان کردارهای پنهانی و رسوائی بران
مترتب گردد **نظم** کی پسند زروی کارها پرده دارند آن کیست که رسوای دو عالم نشود و دران وقت که
پوشیدها پیدا شود فما له پس نیست انسان را من قوة هیچ توانائی در نفس او تا از عذاب خود را باز دارد
ولا ناصر و نه یاری که بعد دکار او مندفع و مرتفع گردد والسماء ذات الرجع وسوگند با سمان با بارانی والارض ذات
الصدع و بزمین با شکاف که ازان نبات و آب بیرون آید انه بدرستی که قرآن لقول فصل هر اینه
سخنی است درست و راست جدا کننده میان حق و باطل وما هو بالهزل و نیست او بازی و باطل و فسوس و سخن
انهم بدرستی که معاندان قریش یکیدون کیدا مکر میکنند مکر کردنی در دار الندوه جهت پیغمبر
این خبر سبق نزول است بر فعل یعنی حق سبحانه خبر داد که کتاب این مکر خواهند کرد واکید کیدا و جزا دهیم
مکر ایشان را با ستدراج جزای مناسب آن فمهل الکافرین پس مهلت ده کافران را یعنی تعجیل مکن در طلب هلاک
ایشان امهلهم فرو گذار ایشان را رویدا اندک زمانی یعنی بروز بدر همه هلاک خواهند شد حکم امهال
منسوخ است بایة قتال **سورة الاعلی** بسم الله الرحمن الرحیم سبح اسم ربک الاعلی
تنزیه کن نام پروردگار خود را که برتر است از الحاد دران و اطلاق آن بر غیر حق سبحانه و گویند اسم صله است
یعنی انکه بپاکی بستائی پروردگار خود را و از هر صفتی که نشاید او را تنزیه کن یا بگو سبحان ربی الاعلی در خبر
است که چون این ایة نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اجعلوها فی سجودکم الذی خلق

بگردانید این ایه را در سجده خود

آن

آن خدای که بیافرید همه چیزها فسوى و راست کرد خلق هر یک را بانکه عطا فرمود انچه او را در کار بود
یا بیافرید آدمی را و راست کرد اعضا و اجزای او را بر قانون حکمت والذی قدر و آن خدای که تقدیر کرد روزیها
فهدی پس راه نمود بطریق اکتساب آن یا مقدر ساخت منافع را و هدایت فرموده باستخراج آنها یا مقدر کرد
مدت مکث مولود در رحم و او را راه نمود به بیرون آمدن والذی اخرج المرعی و آن خداوندی که بیرون آورد از زمین
گیاه چراگاه را یعنی برویانید چیزی را که چهارپایان بچرند فجعله پس ساخت آن گیاه رشته را بعد از سبزی او
غثاء خشک و پژمرده احوى سیاه و تیره محققان از مضمون این آیه فهم کرده اند که متمتعات دنیا اگرچه اول
تازه و سیراب و خرم نماید اما اندک وقتی را بسبب هبوب باد خزان حوادث تیره و بی طراوت خواهد بود **نظم**
اگرچه خرم و تازه است گلشن دنیا ولی بنکبت باد خزان حوادث تیره و بی طراوت خواهد بود نبی ارند اورده اند
که چون جبرئیل علیه السلام آیتی یا سورتی از قرآن نازل شدی و بخواندی حضرت رسالت پناه همان خواندن
را آغاز فرمودی و هنوز جبرئیل علیه السلام باخر نارسیده آن حضرت از اول تلاوت کردی بسبب آنکه مبادا
فراموش کند حق سبحانه آیة فرستاد که سنقرئك زود باشد که بر تو آرزانی داشته ایم یا آنکه تو ای تا حفظ
این سورة و ایات نشانه دیگر باشد بر رسالت تو درین آیه بشارت مر آنحضرت را که هرچه بر تو خوانیم فراموش
نخواهی کرد الا ما شاء الله مگر آنچه خدا خواهد که فراموش کنی بر انچه که تلاوت آن منسوخ کردن و حق سبحانه از صحف
وصدور محو کند انه یعلم الجهر بدرستی که خدای داند اشکار از احوال خلق وما یخفى و آنچه پنهانست از طوایف
ایشان ونیسرک و اسان کردانیم و توفیق دهیم ترا للیسری برای سلوک طریقه اسان در حفظ وحی یا راه نمایم
ترا بشریعت آسان فذکر پس پند ده بقران ان نفعت الذکرى اگر سود کند پند دادن مومنان را و گفته اند
اگر سود کند و اگر نکند یعنی تو پند دادن فرو مگذار اگر کسی بدان منتفع شود و اگر نشود **نظم** من آنچه
شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال سیذکر زود باشد که پند گیرد من یخشى کسی که بترسد
از خدای ویتجنبها الاشقى و پهلو تهی کند از موعظه بد بخت ترین یعنی کافر که از فاسق اشقی است الذی
انکه یصلى النار الکبرى درآید باتش بزرگتر یعنی آتش درکه جهنم که آن از آتش دیگر تیزتر و سوزنده تر است و در
حدیث آمده که این آتش شما یعنی آتش درکه جهنم که آن از آتش دنیا جزئیست از هفتاد جزء آتش جهنم و گفته
اند نار کبری در طبقه سفلی است که جای الفرعون و منافقان و منکران مائده عیسی علیه السلام باشد و نار صغری
در طبقه علیا که جای گنه کاران امت مصطفاست صلی الله علیه وسلم ثم لا یموت پس آن بد بخت نمیرد
فیها دران نار کبری تا بیاساید ولا یحیی و نه زنده باشد زندگی که ازان راحت یابد قد افلح بدرستی
که رستگاری یافت من تزکى انکه پاک شد از کفر و معصیت وذکر اسم ربه و یاد کرد نام پروردگار خود را بدل

و زبان فصلی پس نماز گذارد که شعار اسلام است یا نماز بشد کسی که طهارت کرد و تکبیر احرام گفت و نماز پنجگانه
ادا کرد یا کسی که زکوة فطر داد و تکبیر عید گفت و نماز عید کرد بل تؤثرون بلکه شما برگزینید الحیوة الدنیا زندگانی
دنیا الخطاب با اهل شقاوت است که بدنیا مشغول شده کار آخرت نسازند والآخرة خیر و آخرت بهتر است
وابقی و پاینده تر ان هذا بدرستی که این سخن لفی الصحف الاولی در صحیفهای پیشین است یعنی کتب پیشین
که قبل از قرآن نازل شده صحف ابراهیم در صحیفهای ابراهیم که بیست است وموسی و در صحف موسی یعنی الواح
سورة الغاشیة بسم الله الرحمن الرحیم هل اتیک بدرستی که آمد بتو حدیث الغاشیة خبر پوشنده
که قیامت است و او بپوشد خلائق را با اهوال یعنی هیبت آن همه کس را فرا گیرد وجوه یومئذ رویها
آن روز خاشعة ترسناک بود و خوار یعنی اهل آن رویها ذلیل باشند و فی معذ ان عاملة عمل کنند لا بد
ناصبة رنج کشنده در آن عمل یعنی دوزخیان عملی کنند از آن رنج بدیشان رسد مثل کشیدن سلسلهای آتشین
و خوض نمودن در آتش صعود و هبوط بر عقبات دوزخ تصلی در آورده شوند نارا حامیة در آتشی
بنهایت گرمی رسیده و چون خشم بیخ ناخواند یعنی در آید بدان آتش تسقی آشامیده شوند یعنی بر ثبت غلبه
آتش افروده شده این آب را بجوشانند لیس لهم نیست مر دوزخیان را طعام خوردنی الا ضریع مگر ضریع
و آن گیاهی است خارناک چون تر باشد شبرق گویند و چهار پایان خورند و چون خشک شود ضریع خوانند و هیچ
دابه گرد آن نگردد و در آخرت شجره ناریه بود بشکل آن آورده اند که ابوجهل چون این آیه بشنید گفت چه شد
ضریع ما را فربه خواهد کرد چنانچه شتران ما را آیه آمد لا یسمن فربه نکند ضریع دوزخ کسی را ولا یغنی و دفع
نمیکند من جوع گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی ازین دو امر است و هیچ کدام ازو دست ندهد وجوه یومئذ رویها
در آن روز ناعمة تازه باشد از نعمت بر رویها یعنی ارباب وجوه متنعم و تربیه یافته باشند لسعیها مر عمل خود را
راضیة پسند کنند یعنی بپسندند کارهایی که کرده باشند و راضی باشند شوند از عمل خود چون ثواب آن ببینند
فی جنة عالیة در بهشت بلند قدر باشند لا تسمع نشنوند خداوندان وجوه یا تو نشنوی ای مخاطب فیها
در آن بهشت عالی لاغیة بیهوده چه کلام بهشتیان همه ذکر و حکمت باشد فیها در آن بهشت عین
جاریة چشمه روان بود که آب آن منقطع نگردد فیها سرر در آنجا تختهای مرفوعة بلند بود اشند از زر و مکلل بزبرجد
و در و یاقوت در معالم گفته که مرفوع باشد در هوا و چون صاحبش خواهد که بروی نشیند بزمین آید و چون برو
قرار گیرد باز مرتفع گشته بموضع خود رود واکواب و در آن جنت کوزهها بود بی دسته و لوله موضوعة نهاده
شده پیش بهشتیان ونمارق و بالشها مصفوفة نهاده پهلوی دیگر وزرابی و فرشها مبثوثة گسترده اما
زاهد رحمه الله تعالی فرموده که چون کفار این نظر متوجه شنیدند با یکدیگر گفتند این خود نشاید و اگر واقع است

پس بلال و خباب و امثال ایشان را کار ابتدا پس وقتی باید تا بر بالای آن تخت بلند روند و بسی مشقت باید تا از آن بلندی فرود آیند آیه آمد
افلا ینظرون آیا نمی نگرند ایشان الی الابل بسوی شتر که بقدرت ما کیف خلقت چگونه آفریده شده است یعنی با آن همه بلندی
و بزرگی بر شتر مسخر کودکی میشود تا برو بر آید و فرود آید پس چرا از تخت بهشت متعجب میشوند که در زمان بهشتی باشد و گفته
اند شتر دال است بر کمال قدرت و حسن تدبیر چه بزرگست باد کلانی برتابد و منقاد است همه را فرمان برد و قانع است از همه گیاهها
بخورد و متحمل است در تشنگی شکیبائی ده ورزد و بدین جهت است که بیابانی بی آب قطع کند و هر چه مطلوب است از حیوان مثل نسل
و حمل و شیر و لحم و مرکوب همه از و حاصل است بیت رومی قدس سره فرموده نظم برخوان افلا ینظرون تا قدرت ما بینی
یک شتر بنگر تا صنع خدا بینی در خار خورد قانع در بار کشی راضی اگرچه همی در لعل صفا بینی در تبیان آورده که مخاطب هر بند و اکثر
ایشان اعراب بودند و مال ایشان شتر است و هر طرف که می نگرند جز آسمان و زمین و کوه نمی بینند لاجرم بعد از ذکر شتر میفرماید والی
السماء آیا نمی نگرند باسمان که بحکمت ما کیف رفعت چگونه برداشته شده است بی ستونی والی الجبال و آیا نظر نمی کنند بکوهها
بقدرت ما کیف نصبت چگونه نهاده شده است بر زمین و مستحکم گشته والی الارض کیف و نمی نگرند بزمین که چگونه پهن شده
است تا جای آرام خلق باشد فذکر پس پند بگوی ایشان را بعد از نظر در دلائل قدرت انما انت مذکر جز این نیست
که تو پند دهنده لست علیهم نیستی تو بر ایشان بمصیطر مسلط تا اکراه کنی بر ایمان و آیه قتال این را نسخ کرده الا من
تولی لیکن هر که روی بگرداند بعد از تذکیر وکفر و نگرود و حق را بپوشد فیعذبه الله پس عذاب کند خدا
او را العذاب الاکبر عذاب بزرگتر یعنی عذاب آخرت چه در دنیا بقحط و قتل و اسر معذب بودند ان الینا بدرستی
که بسوی ماست یعنی بجزای ما ایابهم بازگشت ایشان ثم ان علینا حسابهم پس بتحقیق بر ماست شمار ایشان در محشر سورة الفجر
بسم الله الرحمن الرحیم والفجر سوگند بصبح که وقت مناجات دوستان است
یا بنماز صبح که آرام جان بیدلان است و بقولی مراد روز اول محرم است که سال از و منفجر شد یا اول ذی الحجه که لیالی عشر متصل
بدوست یا بامداد آدینه که حج مسکینان است یا صباح روز عرفه که وظائف دعا و نیاز حاجیان در آنست یا سفیده دم روز عید
است یا اول روز قیامت و در تبیان گوید اشارتست با نفجار آب از اصابع مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و گفته اند
انفجار میاه از عیون و منابع یا انفجار ناقه از صخره صالح علی نبینا و علیه السلام یا انفجار آب از حجر موسی علیه الصلوة والسلام
یا انفجار مطر از سحاب یا روان شدن اشک ندامت از دیده عاصیان ولیال عشر و سوگند بده شب یعنی ذی الحجه که عشر
در آنست یا دهه اول محرم که عاشورا از آنست یا دهه آخر رمضان که شب قدر در وی است یا دهه میان شعبان که شب
برات در وست والشفع والوتر و سوگند بجفت و طاق مراد شفع تضاد اوصاف خلق است چون ذل و عز و قدرت و عجز و علم
و جهل و قوت و ضعف و موت و حیات و از وتر انفراد صفات الهی چون عزت بی ذل و قدرت بی عجز و علم بی جهل و قوت بی
ضعف و حیات بی موت یا شفع خلق که ومن کل شیء خلقنا زوجین و وتر خالق که قل هو الله احد و بقولی جمیع جفت و طاق عناصر

و افلاک با بروج و سیارات یا انهار صبح و شام یا درجات جنان و درکات نیران یا روز نحر و عرفه یا مسجد مکه و مدینه و مسجد اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ و سوگند بشب آنگاه که بگذرد یعنی شب تدرو در غیث الکمال اورده آوردند که شب مزدلفه واضح آنست که عام کیرند هَلْ فِي ذَٰلِكَ آیا هست در این سوگند که یاد کردیم قَسَمٌ سوگندی بسنده لِذِي حِجْرٍ مر خداوندان عقل را تا اعتبار کنند و انکه سوگند بهست محقق و مو کد و جواب شب این که عذاب خواهیم کرد مکذبان را أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ آیا ندانی و ندانستی که چه کرد رَبُّكَ پروردگار تو بِعَادٍ بقوم عاد إِرَمَ یعنی ابن عاد اولی را عاد ارم میگفتند و ارم نام جد ایشانست چه عاد پسر عوص بود و او پسر ارم و ارم پسر سام بن نوح علیه السلام و گفته اند که ارم نام بلده ایشانست و بر این تقدیر مراد اهل ارم باشد پس عاد با نرا صفت میکند که ذَاتِ الْعِمَادِ خداوند قامتهای بزرگ یا اهل خیمها و خرگاهها الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ آن قبیله که آفریده نشد مِثْلُهَا مانند ایشان در درازی قد و بزرگی جسد فِي الْبِلَادِ در شهرها و اشهر آنست که ارم نام بلده عادیانست و ذات العماد صفت اوست یعنی شهری خداوند بناهای بزرگست چنان بنائی که مثل آن در همه بلاد نبوده و قصه بر سبیل اجمال آنست که عبد الله بن قلابه بطلب شتری گم شده در صحاری عدن میگشت در بیابانی بشهری رسید که باره محکم داشت و بر حوالی آن قصور بسیار بود عبد الله باید آنکه کسی را بیند و احوال شتر خود را پرسد بدر حصار آمد و دری دید هر در مرصع مکلل بجواهر قیمتی و هیچکس را آنجا نیافت متحیر شد و چون بشهر درآمد حیرتش بیفزود چه قصرها دید بر ستونهای زبرجد و شکوفها از سیم با خود گفت هذه جنة التی وعد المتقون مصراع این چه منزل چه بهشت این چه مقام است اینجا پس قدری از ان جواهر برداشت و در پشت بسته بیمن باز آمد و مردمان آن گوهرها در دست او بدیدند و حمل بر یافتن گنجی کرده و قصه وی در زبانها افتاد تا حدی که حال او را با وی به که در آن وقت حاکم شام بود انها کردند معاویه وی را طلبیده و تمام حکایت از اول تا آخر استماع فرمود پس او را در مجلس بنشانید و کعب الاحبار را طلبیده پرسید که در دنیا شهری هست که بنای آن از زر و نقره باشد و درختان او مکلل بجواهر کعب گفت آری شهریست که حق سبحانه او را در قرآن یاد کرده که لم یخلق مثلها فی البلاد بیت شهری

چو بهشت از نکوئی جون قصر فلک بتازه روئی

و آنرا شداد بن عاد ساخته و وی پادشاه عظیم قدر بود و نهصد سال عمر داشته و طول و قامت مردی از ایشان چهارصد گز بود و در تحقیق است اقصر دو ازده گز بود و اطول صد گز بود و وسط هفتاد گز هرچه در عالم زری و جوهری بود همه را جمع کرد و صد قهرمان با هر یکی هزار نوکر فرستاد تا شهر ارم را بساختند و سیصد سال باتمام رسید و ده سالی دیگر بتهیه اسباب اشتغال نموده امرا و ملوک عالم را جمع کرده از دار السلطنة خود بتماشای آن شهر متوجه شد یک منزله راه میان وی و آن بنا مانده بود حق سبحانه ملکی را فرستاد تا صیحه بر ایشان زد همه بمردند و آن شهر از نظر مردم پنهان شده شد و خوانده ام که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالای سرخ رنگ سپید چشم که بر زنخ او خالی و بر گردن او علامتی باشد بطلب شتری بدانجا رسد و او را بیند پس باز نگریست و ابن قلابه را دید

٧ و ارم

گفت هو و الله ذلک الرجل وَثَمُودَ و دیگر چه کرد خدای تو بقوم ثمود الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ آنانکه میبریدند سنگ های را برای ماوی خود بِالْوَادِ بوادی قری وَفِرْعَوْنَ و چه کرد بفرعون ذِي الْأَوْتَادِ خداوند ملک قوی و لشکر بسیار یا صاحب اوتاد که در دست و پای ایشان با میخ میکوفتند یا بطریق جهار میخ بعذاب میفرمودند الَّذِينَ آنانکه این سه گروه که بجهل و غوایت طَغَوْا از حد بگذشتند فِي الْبِلَادِ در شهرها که حاکم بودند فَأَكْثَرُوا پس بسیار کرده بودند فِيهَا الْفَسَادَ در آن شهرها تباهی را که آن خلاف بود با حق و ستمکاری بر خلق فَصَبَّ پس بریخت عَلَيْهِمْ بر ایشان رَبُّكَ آفریدگار تو سَوْطَ عَذَابٍ نوعی از عذاب چون ضرب تازیانه را سخت ترین عذابها میدانستند هرگونه از عذاب را نیز سوط میگفتند حق سبحانه بتاویل کلام ایشان عذابهای خود را سوط گفت و گفته اند درین کلمه اشعاریست بانکه عذاب دنیاوی ایشان بنسبت عذاب آخرت چون نسبت ضرب تازیانه است بتعذیب شدید إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو لَبِالْمِرْصَادِ خداوند گذرگاه است یعنی جنانچه فوت نشود چیزی از انکسی که در مرصاد با نشسته و مترصد گذرگاهست هیچ چیز فوت نشود از حق سبحانه چه هرچه همه را می بیند و میشنود و بر همه پوشیده نیست نظم

هم نهان دا دند وهم آنچه نهان تر باشد
یعلم السر واخفی صفت حضرت اوست

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ اما آدمی یعنی ابی بن خلف إِذَا مَا ابْتَلَاهُ چون مبتلا کند مر او را رَبُّهُ پروردگار او یعنی آزمایش کند بتوانگری و نیکو حالی فَأَكْرَمَهُ پس گرامی کند بجاه و اقتدار وَنَعَّمَهُ و نعمت دهد و معیشت بر وی فراخ کرداند و اسباب کار وی بسازد فَيَقُولُ پس گوید رَبِّي أَكْرَمَنِ پروردگار من مرا بزرگ داشت و با من این کرامت کرد وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ و اما چون او را بیازماید بدرویشی و سختی فَقَدَرَ پس تنگ سازد عَلَيْهِ رِزْقَهُ بر وی روزی او فَيَقُولُ رَبِّي پس گوید از فقیر کافر من أَهَانَنِ خوار کرد مرا کافر کثرت خود را بتوانگری داند و اهانت خود را بدرویشی و این قصور نظر و قلت فهم است چه آسایش درویش بیحد و آرام درویشان فزون از عدد بیت ای دل اگر بدیده تحقیق بنگری درویشی اختیار کنی بر توانگری كَلَّا نه چنانست که گمان برده ابتلای کافران بلکه کرامت بطاعت و مذلت بمعصیت ان اکرمکم عند الله اتقیکم و بدانید که من نه شما را بغنی و تنگدستی اهانت میکنم بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ بلکه اهانت شما بدانست که گرامی نمیدارید یتیم را و نفقه نمید هید وَلَا تَحَاضُّونَ و تحریض نمیکنید یکدیگر را عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ بدادن طعام بدرویش وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ و میخورید مال میراث را أَكْلًا لَمًّا خوردنی بسیار یعنی جمع میکنید میان حلال و حرام و زنان و کودکان را میراث نمیدهید و بهرهای ایشان را میخورید وَتُحِبُّونَ الْمَالَ و دوست میدارید مال را حُبًّا جَمًّا دوستی داشتنی با حرص و بسیار كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ حقا که چون شکسته شود زمین دَكًّا دَكًّا شکستنی بعد از شکستنی یعنی پاره پاره کرده وَجَاءَ رَبُّكَ و بیاید آیات قدرت و آثار هیبت پروردگار تو یعنی ظاهر شود وَالْمَلَكُ و بیایند فرشتگان بدرجه مختلف صَفًّا صَفًّا یعنی از پس صفی بحسب منازل و مراتب

خورد و در تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله تعالی مذکور است که اهل آسمانها علی حده صفی باشند **وجیء یومئذ بجهنم** و آورده شود آن روز جهنم و در خبر است که هفتاد هزار زمام باشد مر دوزخ را و هفتاد هزار فرشته بر هر زمامی جمع شده باشند میکشند و دوزخ از خشم بجوشد و بخروشد تا بعرصات آید و بر جیب عرش پدید آید و در آن محل هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسل نماند الا که از هول و هیبت بزانو درآید و نزدیک امّة جاثیة و میگوید یا رب نفسی نفسی و حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم میگوید یا رب امتی امتی و جهنم میگوید مالی و مالک یا محمد تا بامن و مرا با تو چه کار حق سبحانه مرا بر تو حرام کرده است **یومئذ** آن روز **یتذکر الانسان** یاد کند انسان گناهان خود را یا پند گیرد و آگاه شود از قباحت اعمال خویش **وانی** و کجا باشد **له الذکری** مر او را منفعت یاد کردن یا پند گرفتن چه محل تذکیر دنیا باشد نه عقبی و چون بند بیند که پند گرفتن سود ندارد از روی حسرت **یقول** گوید **یا لیتنی** ای کاشکی **قدمت** پیش میفرستادم عملی چیزی **لحیاتی** برای زندگانی من درین عالم **فیومئذ** پس آن روز **لا یعذب** عذاب نکند کسی را **عذابه** مثل عذاب خدای **احد** هیچ یک از مردمان **ولا یوثق** و بند نکند بسلاسل و اغلال هیچکس را **وثاقه** مانند بند کردن خدای **احد** هیچ یک یعنی کسی نادر نبود به بند کردن و مقید ساختن کسی در آن روز که فرمان مر خدای را باشد و گویند خدای در دنیا نه یک مرد مؤمن **یا ایتها النفس المطمئنة** ای نفس آرام گرفته بذکر من که شاکر بودی در نعمت و صابر بودی در محنت **ارجعی** بازگردید نزد **الی ربک** بسوی موعد پروردگار خود **راضیة** در حالتی که پسند کنند آنچه بتو داده اند **مرضیة** پسندیده نزدیک خدای و چون روز قیامت شود گویند **فادخلی فی عبادی** پس درآی در زمره بندگان شایسته من **وادخلی جنتی** و درآی در بهشت من بانتمه مقربان

سورة البلد **بسم الله الرحمن الرحيم** **لا اقسم** سوگند میخورم **بهذا البلد** بدین شهر یعنی مکه **وانت حل** و حال آنکه تو فرود آمده **بهذا البلد** بدین شهر یا آنکه مکه موضع امن است و مثابه خلق و محل حج و مکان بیت الحرام است قسم بر آن مقید ساخت بحلول حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در و تا معلوم شود که شرف مکان بمکین است

نظم ای کعبه را زیمن قدوم تو صد شرف وی مروه را ز مقدم پاک تو صد صفا بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ یثرب زخاک پای تو بارونق و بها و گفته اند تو حلالی بدین شهر که یعنی هرچه خواهی از قتال و آنچه بدیگر آن حرام است یکساعت بر تو حلال خواهد بود و این وعده است بفتح مکه و قتل یعنی در وان قبیل سبق نزول حکم است بر فعل **و والد** و سوگند بپدید یعنی آدم یا ابراهیم علیه السلام **وما ولد** و آنچه زاده است یعنی ذریه یا محمد صلی الله علیه وسلم و گفته اند والد محمد است صلوات الله وسلامه علیه وما ولد امت او حق سبحانه قسم یاد میکند بحبیب خود و بامت او جواب قسم این که **لقد خلقنا الانسان** بدرستی که آفریده ایم آدمی را **فی کبد** در سختی و رنج یعنی آنچه بوقت ولادت و رضاع و نظام معاش و حیات و موت بدو میرسد یا خلق کرد ابن الاشد را در غایت قوت وای

ای فی ظلم و ضلال یعنی به اتباع الهوی والنفس [illegible]

خبار

[illegible]

خیابان بودی که آدمی زیر پای نهادی و ده تن او را بکشیدندی ادیم پاره شدی و از زیر پای او بیرون نیامدی و او دعوی کردی که کسی را بر من دست نیست و پیوسته پیغمبر را صلی الله علیه وسلم جفا کردی حق سبحانه فرمود که **ایحسب** آیا می پندارد این ابو الاشدین **ان لن یقدر** آنکه قادر نشود **علیه احد** بر وی کسی که از وی انتقام پیغمبر بکشد **یقول** میگوید ضایع کردم در عداوت پیغمبر **مالا لبدا** مالی بسیار چه رشوت بمردم دادی تا پیغمبر را بیازارند **اهلکت** **ایحسب** آیا می پندارد **ان لم یره** آنکه ندیده است او را **احد** یکی در وقت نفقه کردن تا از وی سؤال کند که چرا چنین میکنی یعنی خدای وی را دیده و بر آن نفقه مجازات خواهد فرمود **الم نجعل له** آیا ما نداده ایم او را **عینین** دو چشم که بدان بیند **ولسانا** و زبانی که بدان سخن میگوید **وشفتین** و دو لب که او را بپوشاند و بر نطق و اکل و شرب معاونت مینماید **وهدیناه النجدین** و نمودیم وی را راه پستان تا بعد از ولادت دلالت جسته بشیر خوردن اشتغال نمود یا او را نمودیم راه حق و باطل بانزال کتاب و ارسال رسل **فلا اقتحم العقبة** پس نگذشت از عقبه یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس و هوا عقبه مثل است تنبیه کرد مجاهده را با نفس و شیطان بر فتن کسی که بتعب و تکلف بر عقبه بالا رود و ملخص سخن آنست که چرا مالی که در عداوت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نفقه کرد در اقتحام عقبه نکند **وما ادریک** و چه دانی تو که **ما العقبة** چیست عقبه یعنی سبب گذشتن بر آن **فک رقبة** رهانیدن گردنی از بند بندگی یعنی مدد کردن در مکاتبت **او اطعام** یا خورانیدن طعام **فی یوم ذی مسغبة** در روزی با گرسنگی یعنی در وقتی که طعام با دشواری یابند او را بخورانند **یتیما ذا مقربة** یتیمی را که قرابت باشد یعنی با طعم خویشی دارد **او مسکینا** یا مسکینی را که **ذا متربة** خداوند خاک بود یعنی پهلو بخاک نهاده باشد و این کنایت از احتیاج و تنگدستی و درماندگی و انجمن کس عیال شدانست یا وام دار یا بیمار بیچاره **ثم کان** پس باشد این آزاد کننده یا طعام دهنده **من الذین آمنوا** از آنانکه ایمان آورده اند با غیبی بدر آن دیار چه قبول همه خیرات بشرط ایمان است **وتواصوا** و وصیت کرده اند یکدیگر را **بالصبر** بشکیبائی بر طاعت یا از معصیت یا در نصرت دین الهی بر انواع مشقت **وتواصوا** و وصیت نموده اند **بالمرحمة** ببخشایش و مهربانی بر بندگان خدای **اولئک** این گروه مؤمنان صاحب میمنت اند **اصحاب المیمنة** اصحاب دست راستند که از جانب عرش به بهشت روند یا خداوند یمن و برکت اند **والذین کفروا بآیاتنا** و آنانکه کافر شده اند بنشانهای ما یعنی بدلائل نصب کرده بر حق از کتاب و حجت **هم اصحاب المشأمة** ایشان اصحاب دست چپ اند که ایشان از جانب دست چپ عرش بدوزخ برند یا ایشان اهل شآمت و نکبت اند **علیهم** بر ایشانست در دوزخ **نار موصدة** آتشی در بسته یعنی سر آن در که که در آنجا معذب باشند بطبق آتش پوشیده شود و مضبوط سازند که نه بیرون آیند از آن و نه درون آید از این پس و ناید

سورة والشمس **بسم الله الرحمن الرحيم** **والشمس** و سوگند

بآفتاب وضحیها ، و تابش وی چون بلند کردد و بموضع چاشت رسد والقمر و بماه اذا تلیها ، چون از پی رود آفتاب را یعنی پس از آن غروب کند در لیلة الهلال یا طلوع او بالی غروب شمس باشد در لیلة البدر والنهار و سوکند بروز اذا جلیها ، چون روشن سازد زمین را یا بنداید زنک و تیکی را والیل و بشب اذا یغشیها ، چون بپوشاند آفاق را یا خورشید را یعنی ضوء او را والسماء و سوکند باسمان وما بنیها ، وکسی که او را بنا کرده است والارض و زمین وما طحیها ، وکسی که او را کسترده است ونفس و سوکند بنفس آدم علیه السلام وما سویها ، وکسی که او را تسویه اعضای او فرموده است فالهمها پس الهام داد وی اعلام فرمود مر آن نفس را فجورها دروغ و ناپاکی وی باکی او وتقویها ، و پرهیزکاری و نیکوکاری و فرمان برداری او را یعنی بیان کرده و تعلیم داده و روشن ساخته جواب سوکند چیست قد افلح بدرستی که رستکار شد من زکیها ، هرکه پاک کرد نفس خود را از اوناس رذایل یا نشو و نما داد او را بانواع اجناس فضائل وقد خاب و بدرستی که بی بهره ماند من دسیها هرکه کم کرد نفس خود را بفسق و جهالت یا کم ساخت قدر و منزلت او را بمعصیت و ضلالت و ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نزدیک تلاوت این آیه میفرمودی که اللهم آت نفسی تقویها و زکیها انت خیر من زکیها انت ولیها و مولیها محققان بر آنند که تزکیه نفس موجب تصفیه دل است هرکاه که نفس از شوب هوا پاک شود فی الحال دل از لوث تعلق بما سوی مصفی کردد کذبت ثمود تکذیب کردند قبیله ثمود بطغویها بسبب طغیان خود مر صالح را علیه السلام اذ انبعث وقتی که برخاست اشقیها ، بدبخت ترین قبیله که قدار بن سالف بود یا جمعی بعقر ناقه و قصد آن فقال لهم پس کفت مر ایشان را رسول الله فرستاده خدای یعنی صالح علی نبینا و علیه السلام ناقة الله دست بدارید ناقه خدا را وسقیها و کردمیکدید مشرب او را یعنی آبی که بی اشامد در نوبت خود تا عذاب بشما فرو دنیاید فکذبوه پس تکذیب کردند صالح را علیه السلام در نزول عذاب فعقروها ، پس پی کردند ناقه را فدمدم پس هلاکت بکبارکی فرستاد علیهم بر ایشان ربهم پروردکار ایشان بذنبهم بسبب کناه ایشان فسویها ، پس یکسان کرد آن دمدمه را بر همه تا صغار و کبار ایشان بمردند ولا یخاف و نترسید خدای عقبیها عاقبت هلاک را یعنی همه را هلاک کرد و نترسید از تبعه آن چه کسی را بر وی دست نیست و تبعات را بر وی راه نی

سورة واللیل بسم الله الرحمن الرحیم

والیل اذا یغشی ، سوکند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش والنهار و سوکند بروز اذا تجلی ، چون آشکار شود و ظلمت شب را زائل کرداند وما خلق و سوکند بکسی که بیافرید الذکر والانثی ، نر و ماده یعنی آدم و حوا علیهما السلام یا مذکر و مؤنث را از جمیع حیوانات جواب قسم اینست

ان سعیکم بدرستی که جزاء سعی شما در کارها لشتی هر آینه پراکنده است یعنی مختلفه و پاداش آن مختلف و متغایر باشد فاما من اعطی پس اما هر که بداد مال خود را در راه خدای واتقی و بپرهیزد از شرک و کبائر وصدق بالحسنی و تصدیق نمود کلمه نیکوتر را که لا اله الا الله محمد رسول الله است یا وعده عوض را که وما انفقتم من شیء فهو یخلفه اغلب مفسران بر آنند که این سوره یعنی در شان سیرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه نازل شد و برخی کفته اند در صفت امیة بن خلف یا ابو جهل نزول آمده در کشف الاسرار آورده است که درباره دو کس است زید بقانست از اهل ضلالت یعنی ابو جهل و در فاتحه سوره که قسم یاد میکند اشارتست بظلمت یکی و نور انیت دیکری یعنی در شب ضلالت کسی را آن کمراهی نبود که ابو جهل شقی را و در روز دعوت هیچکس را آن نور هدایت ظاهر نشد که ابو بکر تقی را رضی الله عنه

نظم

ای روشن دلان صدیق اعظم که شد اقلیم تصدیق مسلم ز مهرش روز دین را روشنائی بدو اهل یقین را آشنائی

آورده اند که امیة بن خلف بلال را رضی الله عنه که بنده او بود بانواع آزارها عذاب میکرد تا از دین برکردد و هر زمان آتش محبت در باطن او افروخته تر بود

بیت

آنجا که منتهای کمال ارادتست هرچند جور بیش محبت زیادتست

روزی صدیق دید که امیه او را بر خاک کرم افکنده بود و سنکهای تفتیده بر سینه وی نهاده و او در آن حال احد احد میکفت ابو بکر رضی الله عنه دل بروی بسوخت و کفت ای امیه ولی بر این دوست خدا از چند عذاب میکنی امیه کفت یا ابا بکر اکر دلت بر وی میسوزد او را از من بخر کفت چند میفروشی کفت عوض میکنم او را به نسطاس رومی و او غلامی بود از آن صدیق و ده هزار دینار استعداد داشت و صدیق او را کفته بود که اکر ایمان آری آن مال که تو داری بتو بخشم نسطاس مسلمان نمی شد و دل صدیق از او ملول بود چون این کلمه از امیه بشنید غنیمت شمرده نسطاس را با تمام استعداد او بداد و بلال را بستد و فی الحال بامید ثواب اخروی آزاد کرد و حق سبحانه این سوره فرستاد و از سیرت صدیق خبر داد و فرمود که هر که مال نفقه کرد و پاداش آن تصدیق نمود فسنیسره پس زود باشد که با سانی و راحت دهیم وی را للیسری برای طریقه نیکو که سبب آسانی و راحت باشد یعنی عملی که او را ببهشت رساند که یسر روح در وست واما من بخل و اما کسی که بخل کرد بمال خود یا بکفتن کلمه توحید واستغنی و بی نیاز دید خود را از ثواب خدای و بدین سبب بی حیات رغبت نمود وکذب بالحسنی و تکذیب کرد خصلت نیکوتر را که توحید است یا دین اسلام یا وعده حق را باور نداشت فسنیسره پس مهیا کرد انیم او را للعسری برای صفتی که موجب شرارت و محنت بود یعنی کردار که او را بدوزخ برد وما یغنی و دفع نمیکند عنه از عذاب ماله مال او را که بدان بخل کرد اذا تردی چون بمیرد یا بسر در آید یعنی بیفتد در قعر یا در قعر دوزخ ان علینا بدرستی که بر ماست للهدی ، بیان کردن حق و باطل و وعد و وعید وان لنا و بدرستی که ماراست للآخرة آن سرای عقبی و این سرای پیشین که دنیاست و چون مالک هر دو ملک مائیم هرچه خواهیم بهر که خواهیم عطا نمائیم فانذرتکم پس بیم میکنم شما را ای اهل مکه نارا تلظی آتشی که زبانه زند لا یصلیها نیاید در وی بطریق لزوم و دوام الا الاشقی ، مکر بدبخت تر یعنی امیه یا ابو جهل الذی کذب آنکسی که تکذیب کرد پیغمبر را وتولی و روی بکردانید از ایمان و طاعت

ونزود بود كه دور كرده شود از آن آتش الاتقى پرهيزكارتر يعني ابا بكر الذي يؤتي ماله آنكه ميدهد مال خود را
يتزكى ط ميجويد بدان پاكي و نيك نامي كافران ميگفتند كه بلال حقي داشت در ذمه ابو بكر كه او را بخريد و آزاد كرد حق سبحانه رد
سخن ايشان فرمود كه وما لاحد ونبود هيچكس را عنده نزديك ابو بكر من نعمة تجزى منتي كه مكافات كرده شود الا
ابتغاء وجه ربه الاعلى ط ليكن اين كار كرد براي طلب رضاي پروردگار اعلى كه برتر و بزرگتر است ولسوف يرضى ط و زود
باشد كه خشنود گردد و برسد بثوابي كه موعود است

سورة الضحى بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند كه چند روز جبرئيل عليه السلام بحضرت رسالت پناه عليه صلوات الله نيامد و نزول وحي واقع نشد كافران
زبان طعن بگشادند كه خداي محمد او را فرو گذاشت و دشمن گرفت حق سبحانه رد سخن ايشان را قسم ياد كرد كه والضحى سوگند
بچاشتگاه كه آفتاب در ان وقت ارتفاع يافته و نور روي منتشر گشته و گفته اند ضحى وقتي بود كه خداي بدان وقت با موسى على نبينا
وعليه السلام سخن گفت و سحره فرعون در ان وقت خدا را سجده كردند و بقولي مراد رب الضحى است يا صلوة الضحى والليل
اذا سجى وسوگند بشب انگاه كه تاريك شود و اشيا را بظلمت بپوشد امام قشيري رحمه الله تعالى فرموده كه قسم بشب معراج
است صاحب كشف الاسرار قدس سره گفته مراد از روز و شب كشف و حجابست كه نشانه نسيم لطف و سموم قهر بود و علامت
انوار جمال و آثار جلال يا اشارتست بروشني روي مصطفى و كنايتست از سياهي موي وي صلى الله عليه وسلم بيت
و الضحى رمزي ز روي همچو ماه مصطفى است معني والليل گيسوي سياه مصطفى است حق سبحانه بدينها كه مذكور شد قسم ياد ميكند
ما ودعك فرو نگذاشته است ترا ربك پروردگار تو وما قلى ط و دشمن نگرفته ابن عباس رضي الله عنهما فرموده
كه انحضرت را صلى الله عليه وسلم بشارت دادند بفتحي كه امت او را در دنيا خواهد بود اكثر بلاد بحيزه تسخير ايشان خواهد آمد
وانحضرت بدان مژده مسرور گشت و آيه آمد كه وللآخرة و سراي ديگر يعني كرامتي كه حق سبحانه در سراي عقبى بتو ارزاني خواهد
داشت و آن هزار قصر است در بهشت از مرواريد سپيد و خاك آن مشك اذفر و در هر كوشكي از خدم و حور و نعيم ما ينبغي و آنچه لائق آن
بود خير لك بهتر است ترا من الاولى ط از كرامت نخستين كه فتح بلادست باينهايت ابرين بهترست از بدايت چه ساعت
بساعت بدرجه رفعت متصاعد و بذروه كمال مترقي است ولسوف يعطيك و زود باشد كه عطا دهد ترا ربك
اندك كار دين مرتبه شفاعت درباره گناهكاران امت فترضى ط پس تو خشنود شوي يعني چندان عطا ارزاني دارد كه گويي بس
است و من راضي شدم امام محمد باقر رضي الله عنه در كوفه فرمود كه اي اهل عراق شما ميگوييد كه اميدوارترين آيتي از قرآن
اينست كه لا تقنطوا من رحمة الله و ما اهل بيت برانيم كه اميد در آيه ولسوف يعطيك ربك فترضى بيشترست چه حضرت رسالت
صلى الله عليه وسلم راضي نشود كه يكي از امت وي در دوزخ باشد نظم نماند بدوزخ كسي در گرو كه دارد چنين سيدي
پيشرو عطاي شفاعت چنانش دهند كه امت تمامي ز دوزخ رهند و در معالم از ابن عباس رضي الله عنهما نقل كرده كه
حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم فرمود كه پيغمبر سيدم پروردگار خود را پرسيدني و دوست ميدارم اگر نپرسيدمي گفتم الهي

الهي سلمان

سليمان را عليه السلام ملك عظيم دادي و فلان را اين و آن عطا دادي حق سبحانه گفت اي محمد الم يجدك آيا نيافت
پروردگار ترا يتيما كودكي بي پدر فآوى پس جاي داد ترا در كنف جد و عم تو و در بحر الحقائق آورده اند
كه ترا دري يتيم يافت و در صدف نبوت جاي داد نظم پس غواص كرم در تنگ درياي قدم غوطه زد تا بكف آورد
چنين دريتيم يا ديد ترا گوهر يكانه كه قابليت از همه كائنات متفرد بودي و قطع علاقه از ما سوي موجد ترا متمكن
ساخت در حضرت احديت جمع كه مقام خاص تست ووجدك ويافت ترا خداي تو ضالا راه گم كرده بود در وادي
مكه وقتي كه حليمه دايه ترا آورده بود تا بجد و مادر تو بسپارد فهدى پس راه نمود ترا بانكه جدت را بسر تو رسانيد يا
در راه شام وقتي كه با ميسره بتجارت رفته بودي و شتر ترا از راه منحرف شد جبرئيل عليه السلام بفرستاد تا بنام شتر گرفته يا راه
آورد در حقائق سلمي رحمه الله تعالى مذكورست كه ترا يافت دوستي مستغرق در بحر معرفت و محبت پر توست نهاد و مقام قرب
رسانيد ووجدك عائلا ويافت ترا درويش و عيال دار فاغنى ط پس توانگر ساخت بمال خديجه يا بانكه بتجارت كردي
يا بغنايم كه از كفار گرفتي در حقائق السلمي آمده كه فقير بودي بمشاهده خلق ترا غني كرد بانكه مكاشفه انوار جمال خود
فاما اليتيم پس اما يتيم را فلا تقهر ط قهر مكن و قدر ايشان بشناس كه تو هم يتيمي چشيده واما السائل واما سائل را
فلا تنهر ط ~~قهر مكن و قدر ايشان بشناس كه غربتي بيتيمي چشيده واما بنعمة ربك واما سائل را فحدث~~ بانگ مزن و محروم
مسان كه درد بي نوائي و تنگدستي كشيده واما بنعمة ربك و اما بنعمت پروردگار خود كه نبوتست فحدث ط حديث كن
يعني احكام آن بخلق رسان كه تحدث بنعم شكر نعم است صاحب نفحات قدس سره فرموده است كه نعمت چيزي است
محبوب بالذات و منعم در اغلب مشكل ميباشد پس حق سبحانه حبيب خود را صلى الله عليه وسلم فرمود كه از نعمت من سخن
گوي كه خلق محتاجند و محتاج چون ذكر نعم شنود ديد و ميل كند او را دوست دارد پس جهت تحديث نعمت من خلق را دوست
من گرداني و من ايشان را دوست ميدارم

بسم الله الرحمن الرحيم الم نشرح

آيا ما گشاده نكرديم لك براي تو صدرك سينه ترا مناجات حق و دعوت خلق و غم است در وي گنجد يا
آيا دل ترا گنجائش نداديم كه هر چه از اسرار وحي بتو وارد شود تحمل تواند كرد و گفته اند شرح صدر اشارتست بانچه
در اخبار آمده از شكافتن سينه انحضرت صلى الله عليه وسلم و چنان معلوم شد كه شق صدر انحضرت صلى الله عليه وسلم
متعدد بوده يكي در زمان طفوليت در قبيله بني سعد نوبت اولي كه حليمه مرضعه انحضرت صلى الله عليه وسلم متعدد ديده
و برابر ده يا در نوبت ثانيه و قولي هست كه در سال ششم يا يازدهم از بعثت نبي ديگر اين صورت بوقوع پيوسته و
در حديث آمده كه شب معراج جبرئيل عليه السلام مرا بكنيه داد و از بالاي سينه تا ناف مرا بشكافت و ميكائيل طشتي آب زمزم
آوردند و درون سينه و عروق حلق بدان آب بشستند و جبرئيل دل مرا بيرون آورده بشكافت و بشست و در آن طشتي از طلا
مملو از حكمت و ايمان آوردند و دل مرا از آن پر ساختند بلفظ خود از آن بنهادند و قولي هست كه جاثي از بن بر گرده چنانچه

از راحت و لذت از آنها بزودی در عروق و مفاصل خود می یابم **نظم** دلم خزینهٔ اسرار بود و دست قضا: درش ببست و
کلیدش بدلستان داد: وَوَضَعْنَا و برگرفتیم عَنْكَ از تو وِزْرَكَ بار گران ترا الَّذِي أَنْقَضَ آن باری که گران ساخت
ظَهْرَكَ پشت ترا که اندوه کفار بود و اصرار ایشان بر کفر و تعرض آنحضرت و گفته اند مراد غم امتست که بد انکار باربودی
از این کرمتم و شفاعت ترا دربارهٔ ایشان قبول فرمودیم وَرَفَعْنَا لَكَ و برداشتیم برای اظهار قدر تو ذِكْرَكَ ط ذکر ترا
به نبوت و رسالت و خاتمیت یا بانکه نام ترا قرین نام خود ساختیم در اذان و اقامت و تشهد و خطبه تا چون مرا یاد کنند
ترا یاد کنند یا خود بر تو صلوات فرستادیم و دیگران را امر کردیم بدین و […] قدس سره فرموده که
رفعت ذکر اشارت بدانست که همه انبیا بر حوالی عرش جولان مینمودند و طائر همت آنحضرت بالای عرش پرواز میکرد
نظم سیمرغ فهم هیچکس از انبیا نرفت: آنجا که تو ببال کرامت پریده: هر یک بقدر رخش بجائی رسیده اند: آنجا که جای
نیست تو آنجا رسیده: ای محمد صلی الله علیه وسلم فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا بدرستی که با دشواریهای دنیا آسانی است در آخرت إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ
بدرستی که با دشواریها که در مکه هست يُسْرًا آسانی بود در مدینه و در موضح آورده که با عسری که در مدینه باشد یسری
است در بهشت فَإِذَا فَرَغْتَ پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت فَانْصَبْ پس رنج کش در مراسم عبادت یا چون
فارغ گردی از نماز جهد کن در دعا یا چون از گذاردن احکام فراغت یابی باستغفار اوزار امت مشغول شو در بعضی […]
از فتوحات می آرد که شیخ ما ابو مدین مغربی قدس سره در تاویل این آیه فرموده که چون فارغ شوی از مشاهدهٔ اکوان
نصب کن دل خود را برای مشاهدهٔ جمال رحمن وَإِلَىٰ رَبِّكَ و بدعای پروردگار خود فَارْغَبْ ط رغبت کن در همه وقت
هرچه خواهی از او بخواه که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات جز حضرت او نیست و سخن تو بدرگاه قرب مقبول
است و دعوت طیبات تو در محل قبول **بیت** چو مقصود کونین مکان بود درست: خدا میدهد آنچه مقصود تست: سورة
التين […] بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَالتِّينِ سوگند یاد میکند بانجیر
وَالزَّيْتُونِ و بزیتون در انوار آورده که تخصیص این دو میوه جهت آنست که انجیر میوه پاکست و فی نفسه غذای لطیف سریع الهضم
و دوای شریف کثیر النفع ملین الطبع محلل بلغم مطهر کلیتین دافع ریگ مثانه مفتح سده جگر و سپرز و مسمن بدن و در
خبر آمده که او بواسیر را قطع کند و نقرس را نافع بود و زیتون میوه است و نان خورش و دوا و روغنی دارد بسیار نفع
و گفته اند مراد از تین و زیتون منبت ایشانست و آن دو کوه است در ارض مقدسه یکی طور زیتا و دیگری کوه سینا که
هر یک معبدی یکی از انبیا بوده یا دو مسجد در دمشق و بیت المقدس و در معالم فرموده که تین مسجد اصحاب کهف است
و زیتون مسجد ایلیا و در تبیان گفته که جبل جودی و جبل بیت المقدس است که حق سبحانه بدان قسم یاد میکند وَطُورِ سِينِينَ
و سوگند بطور سینا یعنی زیرا که محل مناجات حضرت کلیم الله علیه صلوات الله بود وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ و قسم بدین
شهر امان دهنده یعنی مکه که مولد مبارک حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم و در بحر حقائق آمده که تین بیان اشارت

قسم

قسم است بشجرهٔ تینیهٔ قلبیه که ثمر […] است و شجرهٔ زیتونیهٔ مبارکهٔ سریه که روشنی بخش مصباح دل است و طور سینین
روح متعلی بتجلی الهی متجلی است و بلد امین خفی که محل امن و امان است از هجوم آفات تعلقات اکوان و جواب قسم این است که لَقَدْ
خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ بدرستی که ما آفریدیم آدمی را فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ در نیکوترین آراستنی یعنی مخصوص گردانیدیم از میان
حیوانات بانتصاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و استخراج خواص مکونات با خلق ساختیم او را مظهر اتم
و اکمل و مجلی اعم و اشمل تا حامل امانت الهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود ثُمَّ رَدَدْنَاهُ پس باز گردانیدیم او را أَسْفَلَ
سَافِلِينَ بزیرترین همه فروتران یعنی عالم طبیعت تا بنده گردانیدیم بوی آثار ظهور و اظهار و اطوار شعور و اشعار
او چون دقائق حقائق این آیه در جواهر التفسیر بسطی دلپذیر سمت تحریر یافته اطلاع بر آن حواله بمطالعه آنست و گفته
اند معنی آیه آنست که آفریدیم انسان را در نیکوترین صورتی و او را باز بردیم پس خرافت که ارذل عمر است و در آن وقت هیچ
کار نتواند کرد و کسی را در آن سن هیچ مزدی نباشد إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند
عملهای ستوده باشند فَلَهُمْ پس مر ایشانراست أَجْرٌ مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ ط نابریده و کم نشده یعنی همچنانکه
در جوانی و صحت مزد عبادت ایشان می نوشتند در پیری و ضعف نیز با آنکه عمل نمیکنند بهمان دستور مزد ایشان ثابت
فَمَا يُكَذِّبُكَ پس چه چیز ترا بر تکذیب میدارد ای مکذب بَعْدُ پس از ظهور دلائل تا منکر شوی بِالدِّينِ
بر […] و جزا و حساب أَلَيْسَ اللهُ آیا نیست خدای بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ ط حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست و در خبر آمده
که هر که بخواند الیس الله باحکم الحاکمین باید که بگوید و انا علی ذلک من الشاهدین سورة العلق بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
جمهور علما برآنند که اول چیزی که از قرآن نازل شد پنج آیه است از اول این سوره و بیان این حال بر سبیل اجمال آنکه حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم در غار حرا تکیه داشت تا بر بالای کوهی ایستاده بود ناگاه جبرئیل علیه السلام بروی ظاهر
شد و گفت ای محمد ترا بتو فرستاده الله و تو رسول خدائی بدین امت آنگه گفت بخوان فرمود که ما انا بقاری جبرئیل وی را
بگرفت و بیفشرد و بگذاشت این آیه بخواند بخوان […] طاقت شد پس بگذاشت و گفت بخوان همان جواب
داد که ما انا بقاری دیگر باره بگرفت و بیفشرد و بگذاشت پس گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق و قولی آنست که جبرئیل علیه
السلام از زیر پر خود نامهٔ حریر بهشت که بدر و یاقوت منسوج بود بیرون آورده نزد آن سرور نهاد و گفت بخوان
فرمود که من خواننده نیستم و درین نامه نیز چیزی نوشته نمی بینم و جبرئیل علیه السلام او را بخود ضم کرد و بیفشرد چنانچه
نزدیک بود که بیهوش گردد تا سه نوبت این صورت واقع شد آنگاه وی را بگذاشت این آیه بخواند اقْرَأْ بخوان قرآن را
در وقتی که افتتاح کننده باشی بِاسْمِ رَبِّكَ بنام پروردگار خود الَّذِي خَلَقَ ط آن خدائی که بیافرید همه چیز را
یا خلق کرد آدم را از خاک خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید آدمیانرا مِنْ عَلَقٍ ط از خونهای بسته اقْرَأْ بخوان تکرار
از برای مبالغه است وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ و پروردگار تو بزرگتر است از همه بزرگان و کرم او زیاده از همه کریمان الَّذِي

عَلَّمَ آن خدای که بیاموخت مردمانرا نوشتن بِالْقَلَمِ بقلم تا علم را بخط قید کنند و دین را بنامه آگاهی دهند در تبیان آورده که حق سبحانه آدم را علی نبینا و علیه السلام تعلیم داد و اشهر آنست که اول کسی که خط نوشت ادریس بود علیه السلام عَلَّمَ الْإِنْسَانَ بیاموخت خدای آدمی را مَا لَمْ يَعْلَمْ آنچه نمیدانست یا محمد را صلی الله علیه و سلم تعلیم داد از احکام شریعت آنچه بدان دانا نبود كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ حقا بدرستی که آدمی یعنی ابوجهل لَيَطْغَىٰ هر آینه از حد میبرد و گردنکشی میکند أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَىٰ اینکه می‌بیند خود را که بی‌نیاز شده است یعنی توانگر و چرا کسی بسبب مال طاغی شود و عبادت حق فرو گذارد إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ بدرستی که بسوی آفریدگار تست الرُّجْعَىٰ بازگشت همه در آخرت و آنجا اعمال بکار آید نه اموال نظم توانگری بمال است نزد اهل کمال که مال تا لب گور است بعد از آن اعمال آورده اند که ابوجهل گفت اگر به بینم محمد را در سجده هر آینه تپسپرم گردن او بقدم خود روزی آنحضرت نماز میگذارد او را خبر کردند بشتاب جانب آنحضرت روان شد و بنزدیک رسیده باز گشت رنگ از روی رفته و لرزه بر اعضای افتاده گفتند ترا چه رسید گفت میان خود و محمد خندقی دیدم از آتش و اژدهای دهن باز کرده و مرغان پر هیبت در پرها فته این خبر بحضرت رسیده فرمود که اگر نزدیکتر آمدی ملائکه بربودندی از وی عضو عضوی او را این آیه نازل شد که أَرَأَيْتَ آیا دیدی الَّذِي يَنْهَىٰ آنکه باز میدارد عَبْدًا بندهٔ کامله را که محمد است صلی الله علیه و سلم إِذَا صَلَّىٰ بوقتی که نماز میگذارد أَرَأَيْتَ آیا دیدی إِنْ كَانَ اگر باشد بنده یعنی آن نمازگزار عَلَى الْهُدَىٰ بر راه راست أَوْ أَمَرَ یا بفرماید خلق را بِالتَّقْوَىٰ به پرهیزکاری او را بان توان داشت از آن أَرَأَيْتَ تکرار جهت تاکید است آیا دیدی إِنْ كَذَّبَ اگر تکذیب کند ابوجهل ترا یا سخن حق را باطل دانا وَتَوَلَّىٰ و روی بگرداند از ایمان و برگردد از طریق نماز بدارک که مستحق چه نوع باشد از عذاب أَلَمْ يَعْلَمْ آیا ندانسته است ابوجهل یعنی دانا نیست بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ بآنکه از روی تحقیق خدای بیند قصه او و این نکات گفته اند که در کلمه ان الله یری هم وعده مندرج است و هم وعید ای زاهد پرستش نمای که ترا می بیند ای فاسق توبه کن که ترا می بیند ای مرائی اخلاص ورز که ترا می بیند ای در خلوت قصد گناه کرده هشدار که ترا می بیند درویشی بعد از گناهی توبه کرده بود و بیوسته میگریست گفتند چه میگریی که خدای عفو است گفت آری هرچند عفو کند خجلت او را که میدیده از خود چگونه دفع کنم نظم کیرم که تو از سرگنه در گذری زان شرم که دیدی که چه کردم چکنم آورده اند که نوبتی دیگر که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نماز میگذارد ابوجهل لعین برسید و گفت ای محمد نه ترا نهی کرده ام از نماز آنحضرت او را تهدید بسیار کرد و وعیدها فرمود ابوجهل گفت مرا میترسانی و حال آنکه مجلس من آراسته‌تر است و اهل مجلس من بیشتر آیه نازل شد كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ حقا که اگر ابوجهل باز نه ایستد از ایذای محمد صلی الله علیه و سلم لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ بکشیم او را موی پیشانی وی و بنخ کشیمش نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ پیشانی دروغگوی خَاطِئَةٍ خطا کار وصف ناصیه بتکذیب و خطا و

استاد بجای ایشان مراد صاحب ناصیه است فَلْيَدْعُ گو بخوان ابوجهل نَادِيَهُ اهل مجلس خود را سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ زود بود که ما بخوانیم زبانیه دوزخ را برای بردن او بجهنم كَلَّا نه آنست سخن که او گوید لَا تُطِعْهُ فرمان مبر او را پس ترک نماز یعنی بر مخالفت او ثابت باش وَاسْجُدْ و سجده کن بر دوام خدای را وَاقْتَرِبْ و نزدیک شو بحضرت احدیت در حدیث آمده که وقتی که بنده بپروردگار خود اقرب باشد که در سجده بود این سجده ها جهار دهم است و در فتوحات این را سجده طلب قرب گفته

سورة القدر بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مر صحابه را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای جهاد کرده اصحاب متعجب شده گفتند ما با این عمرهای کوتاه چنین دولتی چگونه توانیم رسید حق سبحانه و تعالی این سوره فرستاد إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرستادیم قرآن را و ضمیر کنایه غیر مذکور دلالت میکند بر شهرت او میکند یعنی از بزرگی و شرف مستغنی است از تصریح بآن و دیگر انزال از لوح اسناد فرمود در وقتی متبرک چنانکه گفت فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ در شب قدر یعنی ابتدای نزول آن در آن شب بوده یا تمام قرآن در آن شب از لوح محفوظ بآسمان دنیا آمده و در بیت العزة بسفره سپرده اند و روح الامین در بیست و سه سال آیه آیه و سوره سوره بحسب مصالح بدنیا آورده وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ چیست شب قدر یعنی شب با عزت و شرف که هر که در وی طاعت کند عزیز و شرف گردد یا عملی که در وی واقع شود نزدیک خدای با قدر بود و گفته اند قدر بمعنی حکم است یعنی در وی تفصیل کند هر کاری مشحون بحکمت که نصف آن بود وله بنود یا بمعنی تنگی است که زمین در آن شب بر ملائکه تنگ شود از بسیاری که ایشان بزمین آیند لَيْلَةُ الْقَدْرِ شب قدر خَيْرٌ بهتر است مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل در آن جهاد کرده هر کسی را که دریابد و بطاعت بگذراند و شب قدر بقول اما اعظم دایر است در سال و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که من آن شب را در ربیع الاول و در شعبان و بیشتر در رمضان یافته ام و اغلب علما بر آنند که در ماه رمضان است و در دهه آخر در شبهای وتر اللیل و از آن است اصحاب امام شافعی بیست و یکم و بیست و سیم را اختیار کنند و حنفیه بیست و هفتم را که عدد حروف لیلة القدر که سه بار تکرار یافته و کلمه هی از کلمات این سوره بیست و هفتم است فی الجمله قول احسن را تا ئید میکند و حکمت در اخفاء شب قدر تعظیم همه شبهاست و احیاء آن بعبادت بیت ای خواجه چه جوئی ز شب قدر نشانی هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ فرود آیند فرشتگان بزمین یا بآسمان دنیا وَالرُّوحُ و جبرئیل با ایشان فِيهَا درین شب و قولی آنست که با ملائکه فرود آید ملکی عظیم که روح نام اوست یا صنفی از ایشان که روح گویند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی علیه السلام بموافقت ملائکه و در بعضی خواجه پارسا قدس سره نقل کرده است که روح پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم فرود آید و در نصاب آورده که جبرئیل علیه السلام با فرشتگان که ایشانرا ساکنان علوه آشنائی گفت فرود آیند و بخانهای مؤمنان در روند و چیزی که سوی منازل مصافحه کنند و علامت مصافحه

جبرئیل اشتغال بجلد و رقت قلب و اشک چشم بود و برای شرف این شب است که ملائکه و روح بزمین اید **باذن ربهم**
بفرمان آفریدگار ایشان **من کل امر** از بهر کاری نیک که حق سبحانه که قضا فرموده است یا بهر کاری از خیر و برکت **سلام**
سلامت از همه آفات **هی** شب قدر **حتی مطلع الفجر** تا دمیدن صبح اسرار علما و عرفا در این سوره بسیار است
و در حواشی شد از ان ذکر و الله تعلی الله ترجع الامور **سورة البینة بسم الله الرحمن الرحیم**

لم یکن الذین کفروا نبوده اند آنانکه کافر شدند **من اهل الکتاب** از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری **والمشرکین**
و از مشرکان عرب **منفکین** باز ایستادگان از کفر **حتی تأتیهم البینة** تا انکاه که بدیشان آمد حجتی روشن **رسول**
من الله فرستاده از خدای که محمد است صلی الله علیه وسلم **یتلوا** میخواند برامت خود **صحفا مطهرة** صحیفهای
پاکیزه از کذب و بهتان یعنی قرآن و انرا صحف گفت برای تعظیم یا انکه جامع اسرار جمیع صحف است **فیها** در ان صحیفها
کتب قیمة نوشتهای راست و درست یعنی احکام و مواعظ مقصود از این ایات انست که اهل کتاب و مشرکات
بر دین و ایین خود بودند تا پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیامد و ایشانرا بایمان خواند یعنی بعد ترغیب بدولت ایمان رسیدند
وما تفرق الذین و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان محمد صلی الله علیه وسلم آنانکه **اوتوا الکتاب** داده شدند
کتاب را **الا من بعد ما جاءتهم** مگر از پس آنکه بدیشان آمد **البینة** پیغمبری یعنی پیش از بعثت آنحضرت همه
متفق بودند بر تصدیق وی بعد از انکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند و بعضی کافر شدند
وما امروا و امر کرده نشدند اهل کتاب **الا لیعبدوا الله** مگر انکه پرستش کنند خدای را **مخلصین** پاک کنندگان
له الدین برای خدا کیش خود را یعنی از شک و الحاد پاکیزه باشند **حنفاء** میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام
ویقیموا الصلوة و در نگاه دارند یا انکه بگذارند نماز مفروضه را در اوقات آن **ویؤتوا الزکوة** و بدهند زکوة
واجبه را بمحل وی **وذلک** و آنچه مامور شده اند بدان **دین القیمة** دین و ملت درست است **ان الذین کفروا** بدرستی
انانکه نگرویده اند **من اهل الکتاب** از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری **والمشرکین** و از مشرکان یعنی بت پرستان
فی نار جهنم در آتش دوزخ باشند روز قیامت **خالدین فیها** جاوید اند در ان **اولئک** آن گروه **هم**
شر البریة ایشان بدترین همه آفریدگانند **ان الذین آمنوا** بدرستی انانکه بگرویدند **وعملوا الصالحات**
و کردند عملهای پاک و ستوده **اولئک هم** آن گروه ایشانند **خیر البریة** بهترین همه آفریدگان **جزاؤهم** باداش
ایشان که خیر خلیقه اند **عند ربهم** نزدیک پروردگار ایشان **جنات عدن** بوستانهای اقامت **تجری** میرود
من تحتها الانهار از زیر اشجار ان جویها چه بوستانهایی آب روان نشاید **خالدین** پایندگان اند ایشان
فیها در ان بهشتها **ابدا** همیشه تاکید خلود است **رضی الله** خشنود باشد خدای **عنهم** از ایشان و طاعتهای

ایشان در پذیرد **ورضوا** و خشنود باشند ایشان **عنه** از خدای بدادن ثواب بی حساب بدیشان و ایشانرا
عیشهای سادات و غایة الغایات یعنی دولت لقا که مطلب اعلی و مقصد اقصی باشد رسانیدن **نظم** دارند همه کس
از مرادی و مطلبی مقصود ماند نیاز عقبی لقای تست **ذلک** انچه مذکور شد از جهت جنت و رضوان **لمن خشی**
برای انکسی که بترسد **ربه** از عقوبت پروردگار خود و موجبات مثوبات اشتغال نماید **سورة الزلزلة بسم الله الرحمن الرحیم**
اذا زلزلت الارض چون جنبانیده شود زمین **زلزالها** جنبانیدنی که مقدر است نزد یک نفخه اولی یا ثانیه و بدان
درهم شکسته شود **واخرجت الارض** و بیرون آرد زمین **اثقالها** بارهای گران خود را که اجساد اموات و دفاین کنوز ست
یعنی برانند اندرون خود و بیرون افکند **وقال الانسان** و گوید انسان یعنی کافر و گفته است عام است یعنی همه آدمیان
بعد از مشاهده این حال گویند **ما لها** چیست زمین را که بی شبه او را خویش اشکار میکند **یومئذ** انروز **تحدث** سخن
گوید زمین بزبان حال واضح انست که خدای ویرا بسخن آرد تا بگوید **اخبارها** خبرهای خود را از جنبیدن و بیرون آوردن
مدفونات یا از عملها که بروی صادر شده است از اعمال **بان ربک** بسبب انکه پروردگار تو **اوحی لها** امر کند مر او را
و دستوری دهد که خبر دهد از عملهای مردمان که بروی واقع بوده **یومئذ** آن روز **یصدر الناس** باز بیرون آیند مردمان
از موقف حساب **اشتاتا** پراکندگان یعنی گروه گروه پراکنده یعنی بدست راست و بعضی بدست چپ **لیروا** تا نموده
شوند **اعمالهم** جزای کردارهای خود را اسباب نزول آورده که دو کس بودند یکی سایل بکسوت و لقمه نمی نواخت
و میگفت این اندک است چیزی بسیار حقیر باید کرد تا برای مزد دهند و دیگری گناه خرد را خوار میداشت و میگفت مرا بدین نظر
مواخذ نخواهد کرد بلکه بکبائر عذاب خواهد کرد حق سبحانه در شان این دو کس آیه فرستاد که **فمن یعمل** پس هر که عمل کند
مثقال ذرة هم سنگ مورچه خورد **خیرا** نیکی **یره** ببیند پاداش انرا **ومن یعمل** و هر که بکند **مثقال ذرة** بوزن
نمل ضعیف **شرا** بدی **یره** ببیند مکافات انرا ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که هیچ مومنی و کافری نباشد که
بکند در دنیا خیری یا شری مگر که خدای بنماید عمل ویرا بوی در قیامت اما سیأت مومن را بیامرزد و حسنات او را مزید
دهد و حسنات کافر را رد کند و بسیأت معذب سازد ابن مسعود رضی الله عنه فرمود که محکم ترین آیتی در قران اینست و
پیغمبر صلی الله علیه وسلم انرا جامعه فاذه گفتی و در عین المعانی آورده که صعصعة بن ناجیه که جد فرزدق بود رضی الله عنهما نزد
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله آنچه بر تو فرود می آید بر من بخوان حضرت این آیه بروی خواند
گفت حسبی حسبی گفت همین بسنده است چون کسی دانست که درا تا عرصه کبری از ذره و حبه و نقیر و قطمیر خواهند
پرسید و هیچکس نه فرق کند اشتی نخواهد بود هر اینه امروز محاسبه خود خواهد پرداخت و نکته حاسبوا قبل ان تحاسبوا نصب
العین خاطر خود خواهد ساخت **نظم** حساب کار خود کن امروز که فرصت هست تحریر بنگر تا جهانست حاصل تو
اگر بنود نیکی نکوی تو انکی خویش باش ورت بغیر بدی نیست وای بر دل تو **سورة العادیات بسم الله الرحمن الرحیم**

جامع زاده یعنی برانکه راجع کتب

حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم منذر بن عمرو انصاری را رضی الله عنه با خیلی از صحابه بقبیله بنی کنانه فرستاد و فرموده
که فلان روز بوقت صبح باید که بدیشان رسید و غارت کنید و فلان روز باز آیید ایشان جفا کردند و در محل باز امدن بسبب
عبور برآبی بزرگ توقفی افتاد منافقان زبان دراز کرده با یکدیگر میگفتند که تمام آن سریه در دریا به بلیه هلاک شدند و کسی که
خبر ایشان برساند نمانده این سخن بمؤمنان رسیده اند و غمناک شدند حق سبحانه برای خوش دلی اهل ایمان از حال آن
سپاه بفرستاد این سوره خبر داد که وَالْعَادِيَاتِ سوگند با سپان دونده که بوقت دویدن نفس زنند ضَبْحًا نفس
زدنی با واز که نه صهیل بود فَالْمُورِيَاتِ پس بیرون ارندگان آتش از سنگ بسمهای خویش یعنی بسم و بسنگ زنند بسم
آتش زنند قَدْحًا آتش زدنی فَالْمُغِيرَاتِ پس قسم بغارت کنندگان صُبْحًا در وقت صبح مراد رکیبان ایشانند
فَأَثَرْنَ پس برانگیختند اسپان بِهِ بوقت سپیده دم نَقْعًا غباری در کنار آن قبیله فَوَسَطْنَ پس بمیان
در آمدند بِهِ بدان وقت جَمْعًا گروهی را از دشمنان دین إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که انسان مراد ابن ابی منافق
است یا جمیع خود ازچه فیما در میان مردم می افکنند یا مطلق انسان لِرَبِّهِ مر پروردگار خود را لَكَنُودٌ ناسپاس
است و گویند ایه در شان ابوحاجب است امام ابو اللیث رحمه الله تعالی آورده که سه نفر از عرب در یک عصر یگانه بودند
هر یک در صفتی اشعث در طمع و ابوحاجب در بخل و حاتم در سخاوت حق سبحانه قسم یاد میکند که ابوحاجب بخیل است و اندک
خیر گفته اند کنود آن باشد که محنت بر شمارد و از نعمت خیر یاد نیارد و در حدیث ابی امامه رضی الله عنه هست که تنها
خورد و عطا ندهد و بنده را بزند وَإِنَّهُ و بدرستی که خدای عَلَىٰ ذَٰلِكَ بر بخل و کفران او لَشَهِيدٌ هر اینه گواه است
یا انسان بر کنود خود گواه است بجهت ظهور اثر آن ازو وَإِنَّهُ و بدرستی که انسان لِحُبِّ الْخَيْرِ برای دوستی مال لَشَدِيدٌ
سخت است یعنی بخل وی بغایت رسیده شیخ الاسلام قدس سره فرموده که اگر مال را دوست میداری بده تا باز بتو دهند
و برای وارث منه که داغ حسرت بر دل تو نهند نظم مال همان به که بیاران دهی گر بدهی به که بجا کش نهی زر زنی منفعت است
ای حکیم تجه نهادی فه چه سفالی وجه سیم أَفَلَا يَعْلَمُ ایا نمیداند انسان که إِذَا بُعْثِرَ چون ظاهر کرده و بیرون آورده شود مَا فِي الْقُبُورِ
آنچه در گورهاست یعنی اموات وَحُصِّلَ و حاصل کرده شود یعنی حاضر کرده شود مَا فِي الصُّدُورِ آنچه در سینهاست یعنی در میان آرند
خیر و شر از همه سازند جواب اذا آنست که پاداش خواهند داد إِنَّ رَبَّهُمْ بدرستی که آفریدگار ایشان بِهِمْ با قول و افعال ایشان
يَوْمَئِذٍ آن روز لَخَبِيرٌ داناست و بجزا دادن تواناست

سورة القارعة بسم الله الرحمن الرحيم

الْقَارِعَةُ روز کوبنده مَا الْقَارِعَةُ چیست کوبنده وَمَا أَدْرَاكَ وچه چیز ترا دانا کرد انید تا بدانی که مَا الْقَارِعَةُ چیست کوبنده
مراد روز قیامت است که بکوبد دلها را بهول و هیبت يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ روزی که بکوبد دلها را بهول و هیبت كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ
روزیکه باشند مردمان از شدت و سختی [illegible] مانند پروانه پراکنده یا چون غوغای ملخ که بهم برمی آیند و پامال همدیگر می شوند
حال میشوند وَتَكُونُ الْجِبَالُ و گردد کوهها از هول این روز [illegible] مانند پشم رنگین زده شده بکمان نداف یعنی کوهها

در تفرق اجزاء و نظاره شان مشابه پشم رنگین زده باشد بکمان چه رنگین پشم را سست کند و در زدن زود متفرق و منتشر گردد فَأَمَّا مَنْ
ثَقُلَتْ پس اما آنکه روز محشر گران باشد مَوَازِينُهُ ترازوهای عمل او یعنی معیار انواع حسنات او راجح بود فَهُوَ پس او
فِي عِيشَةٍ در زندگانی باشد رَاضِيَةٍ پسندیده وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ واما آنکه سبک بود مَوَازِينُهُ ترازوهای کردار او
بانکه حسنه ندارد یا راجح آید سیأت او فَأُمُّهُ پس جای او هَاوِيَةٌ هاویه است و آن درکه باشد زبرترین همه درکهای
وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا مَا هِيَهْ چیست هاویه نَارٌ حَامِيَةٌ آتشی بغایت رسیده در سوزش

سورة التكاثر بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر تفاخر
کردند بکثرت مردم قبیله و مردم بنی عبد مناف بیشتر آمدند بنی سهم گفتند که بسیار مردم ما در جاهلیت کشته شدند بیایید تا مرده
و زنده را شمار بکنیم چون بدین نوع شمردند قوم بنی سهم بیشتر آمدند پس خانواده حق سبحانه این ایه فرستاد أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ
مشغول کرد شما را تفخر کردن به بسیاری قوم حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ تا حدی که آمدید بگورستانها و عدد کاهل شمار کردید و گفته اند
معنی این است که مشغول شدید بتکاثر اموال و اولاد و مستغرق امور معیشتی گشتید تا انگاه که بمردید و امدید بگورها كَلَّا نه
چنین باید که هست عاقل مصروف دنیا شود و از آخرت فراموش کند که اجل ناگاه بوی فرود اید و بند امید سود ندارد رباعی
روزی که اجل کند شبیخون البته بباید از جهان رفت که دل بنود اسپ دنیا آسان زه آنجهان نتوان رفت سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد
که بدانید عاقبت تفاخر و تکاثر را یعنی بوقت مرگ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ پس حقا که زود بدانید خطا رای خود را بوقت نشور كَلَّا
نه چنان باید که بزنده و مرده مباهات کنید لَوْ تَعْلَمُونَ اگر بدانید که چه در پیش دارید عِلْمَ الْيَقِينِ دانستنی درست بی گمان
هر اینه شما را باز دارد از تفاخر و تکاثر لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ بخدای که بخواهید دید دوزخ را اول از دور یکه بیرون نیاید
ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا پس هر اینه بخواهید دید او را عَيْنَ الْيَقِينِ دیدنی بچشم یقین وقتی که بوی در آیید ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ پس
هر اینه پرسیده شوید يَوْمَئِذٍ آن روز بوقت محاسبه عَنِ النَّعِيمِ از نعمتهای که بدان مشغول شدید از عبادت و خطاب
مخصوص است بهر که دنیا او را از دین باز داشتی و گفته اند خطاب کفارند و اصح آنست که اعم دارند چه همه کس را از شکر نعمی کرده
سوال خواهند کرد و بعضی نعیم را تخصیص کرده اند با آب سرد یا رطب یا سایه خنک یا لذت نوم یا شکم سیر یا اعتدال خلق یا اسلام یا تخفیف
شرایع یا قرآن و اشهر آنست که صحت و فراغ چه در حدیث آمده که دو نعمت است که بسیار مردمان در آن مغبون اند و زبان زده
یعنی صحت و فراغت و در بعض التفاسیر آورده که نعیم محمد است صلی الله علیه وسلم و همه را از وی عرف و علت و اتباع سنت او خواهند
پرسید نظم چه نعمتی است بزرگ از خدا که بر ثقلین سپاس داری این نعمت است فرض العین

سورة العصر بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که ابوالاسد بن مصدق را رضی الله عنه گفت زیان کردی ای ابا بکر که دین پدران بگذاشتی و از عبادت بتان دست باز
داشتی جواب داد که زیانکار نباشد انکه سخن خدا و رسول را شنود و عمل خیر بجا آرد زیانکار آنست که بت پرستد و متابعت
شیطان کند حق سبحانه موافق صدیق را این سوره فرستاد که وَالْعَصْرِ سوگند بخدای روزگار یا بروزگار که شریف است

بسیار یا بنماز دیگر یا بعصر هر پیغمبری یا بعصر برای محمد که فاضلترین همه عصرهاست جواب قسم اِنَّ الْاِنْسَانَ بدرستی که این
الانسان یا ابوجهل یا همه آدمیان لَفِیْ خُسْرٍ هر آینه در زیانند بسبب صرف اعمار در مطالب ناپاینده نظم [illegible] مده بس ده. نقل
عنبر عمر [illegible] که پس زیان کنی [illegible] ضایع کنند کان عمر در زیانکاری اند اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مگر آنانکه گرویدند
وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردارهای پسندیده کرده وَتَوَاصَوْا و وصیت کردند یکدیگر بر طاعت یا از معصیت و بعضی از مفسران گویند
لفی خسر کنایتست از احوال ابوجهل و آمنوا اشارتی میکند بصفت صدیق رضی الله عنه و عملوا الصالحات اشارتست بکردار فاروق و
تواصوا بالحق مخبرست از کنایت ذی النورین و تواصوا بالصبر حالی است از سیرت مرتضی علی کرم الله وجهه بِالْحَقِّ سورة الهمزة
بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که اخنس بن شریف غیبت رسول صلی الله علیه وسلم میکرد در
حضور و ابد مغیره غیبت او در حضرت میکرد حق سبحانه و تعالی درباره ایشان فرستاد که وَیْلٌ وای لِکُلِّ هُمَزَةٍ مر هر عیب کننده
لُمَزَةٍ غیبت کننده را یا کسی را که طعنه زننده بود و بدست و چشم اشارت کننده اَلَّذِیْ جَمَعَ آنکسی که گرد کرد مَالًا مالی وَعَدَّدَهُ
و شمرد آنرا با شمار از نگاه داشت یَحْسَبُ اَنَّ مَالَهُ می پندارد آنکه مال جمع کرده او اَخْلَدَهُ او را جاوید خواهد ساخت در دنیا کَلَّا
نه چنانست که او می پندارد لَیُنْبَذَنَّ هر آینه انداخته شود فِی الْحُطَمَةِ در حطمه و آن نام درکه ایست که هرچه درو [illegible] شود
فی الحال شکسته و سوخته کرده وَمَا اَدْرٰکَ و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی مَا الْحُطَمَةُ چیست حطمه نَارُ اللّٰهِ الْمُوْقَدَةُ آتشی خدای
برفروخته شده یعنی خدای از این برفروخته و هرچه حق برافروزد هیچکس نتواند که فرو نشاند بیت [illegible]
هر آنکس پف کند ریشش بسوزد اَلَّتِیْ تَطَّلِعُ آن آتشی که برآید و غالب شود عَلَی الْاَفْئِدَةِ بدلها و بیان آن در اید و تخصیص آن
آتش بدل کاتش جهت آنست که دل او محل عقاید ناشایسته و منشأ اخلاق ناباشته است اِنَّهَا بدرستی که آن آتش یعنی [illegible] عَلَیْهِمْ
بر کافران مُؤْصَدَةٌ فرو بسته شده است فِیْ عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ ستونهای دراز یعنی درها در بسته اند و ستونها بران زده و محکم ساخته
که هرکس نتواند کشاد و این اشارت ببقا و خلود ایشانست در آتش صاحب کشف الاسرار آورده فرموده که آتش که بدل راه یابد
آتشی عجیب است حسین منصور قدس سره که آتش نار الله الموقدة در باطن مانده تا تمام سوخته شد ناگاه [illegible]
انا الحق بیرون جست و در آن سوخته افتاد. اکنون سوخته باید که از سوزش ما خبر دهد نظم ای شمع بیا منی و تو را یکدم
کاحوال دل سوخته هم سوخته داند سورة الفیل بسم الله الرحمن الرحیم درکتب سیر [illegible]
معتبر مذکورست که ابرهه صباح که از قبل نجاشی رحمه الله تعالی والی یمن بود در موسم حج دید که مردمان از اطراف و جوانب متوجه مکه
میشوند معلوم کرد که مقصد ایشان زیارت خانه کعبه است عرق حسد در حرکت آمده داعیه کرد که در مقابله آن خانها [illegible]
و وجوه حجاج را بدان صرف کرداند پس در صنعا از رخام ملون کلیسای ساخت قلیس نام و در و دیوار آن را بزر و جواهر مرصع
و مزین کردانید و طوایف خلق را در ولایت یمن بطواف آن تکلیف نمود و این صورت اگرچه بر قریش شاق بود اما جز شکیبائی
چاره نداشتند یکی از بنی کنانه بدین [illegible] خانه مشغول شده رتبه مجاورت یافت و شبی آن بیت مخدرت را حدث آلوده ساخته

فرار نمود این خبر در آفاق و اقطار منتشر گشت و طباع مردم از اطراف آن متنفر شد ابرهه از این حال متأثر گشته لشکری جمع
کرد با فیلان قوی پیکر مهیب منظر بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه شد و فیل محمودی را که بعظمت جثه گرد با فیلان
مشابه کوه پاره بود بیت بهیکل قوی راست چون کوه قاف چو شیر غریت چابک اندر مصاف باخود برد و بحوالی مکه
معظمه آمد. مواشی قریش را غارت کرد و اکابر مکه [illegible] متحصن شدند و ابرهه از اول روز لشکری بنشاندند و پیل را از
برانگیخته روی بمکه نهاد پیل محمود روی از دیوار شهر مکه بگرداند متوجه لشکرگاه شد و هرچند پیل بانان کوشیدند که روی
او بجانب شهر کنند میسر نشد و پیلان دیگر بجهت اعراض او از خانه پیش نمیرفتند ابرهه درین حال فرو مانده و جماعت قریش
از بالای جبال نظر بر گماشته که آیا حال بر چه منوال گذرد که ناگاه از کنار دریا چون جوق مرغان سیاه با گردنهای سبز پدید
آمدند و حمله آورده بران لشکر سنگ باران کردند و بیک نفس همه قوم ابرهه مستاصل شدند کما قال الله تعالی اَلَمْ تَرَ کَیْفَ آیا
ندانستی که چگونه فَعَلَ رَبُّکَ کرد پروردگار تو بِاَصْحٰبِ الْفِیْلِ بخداوندان پیل یعنی ابرهه و لشکریان او اَلَمْ یَجْعَلْ آیا نساخت
و نیفکند کَیْدَهُمْ مکر ایشان را که تخریب کعبه داشتند فِیْ تَضْلِیْلٍ در تباهی و بطلان وَاَرْسَلَ و فرستاد عَلَیْهِمْ
بر ایشان از طرف ساحل دریای هند طَیْرًا مرغان اَبَابِیْلَ گروه گروه منقارهای ایشان چون منقارهای مرغ [illegible]
تَرْمِیْهِمْ می افکندند آن لشکر را بِحِجَارَةٍ مِّنْ سِجِّیْلٍ بسنگی از سنگ گل یعنی گلی سنگ شده فَجَعَلَهُمْ پس ساخت خدای
ایشان را بدان سنگها کَعَصْفٍ چون برگ کاه مَّاْکُوْلٍ خورده شده یعنی خورده در ریگ افتاده و نابود کرد. کنایت است
از استیصال ایشان آورده اند که هر مرغ سه سنگ داشت یکی در منقار بود و دو در پنجها و بر هر عضوی که از بدن کافر میزدند
از جانب دیگر بیرون رفتندی و بر هر سنگی نام یکی از آن سنگ دلان که نیت خرابی خانه داشتند نوشته بود ابرهه تنها
بهزیمت رفته خود را پیش نجاشی رسانید و از مکه تا حبشه مرغی که آن سنگ بنام ابرهه موسوم بود و برای هلاک او مقرر کرده
در منقار داشت ملازم وی بود و در بارگاه نجاشی بالای سر ابرهه پرواز میکرد چون ابرهه صورت حال بعرض رسانید
نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چندین بسیار زنان را هلاک ساختند ابرهه را درین حال نظر بران
مرغ افتاده گفت ای ملک یکی از آن مرغان اینست همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بر سرش افکند و هم در نظر نجاشی هلاک
شد و این صورت [illegible] دل صحیفه نجاشی منقش گشت نظم نوشته خامه تعجب بر جریده دهر خطی که
فاعتبروا یا اولی الابصار سورة الفیل بسم الله الرحمن الرحیم امام زاهد رحمه الله تعالی
آورده که قریش را برای تجارت دو سفر بود در زمستان بیمن رفتندی و تابستان بشام و مردم ایشان را اهل حرم گفتندی
و حرمت داشتندی و قریش [illegible] روایت [illegible] کنانه است و هر کس که از عرب نسب او بنضر منتهی میشود قریشی است
و بعضی از علماء انساب بر آنند که قریش [illegible] فهر بن مالک است [illegible] پس حق سبحانه برای اثبات نعمت بر ایشان
این سوره فرستاد و گفت شکر نعمتها کنید و متعجب شوید لِاِیْلٰفِ قُرَیْشٍ برای پیوستن قریش بیکدیگر اِیْلٰفِهِمْ بپیوستن

ایشان را رحلة الشتاء در سفر زمستان والصیف و تابستان و برای عبادت ایشان مراصنام را یعنی محل تعجب است که من ایشان را این نعمت و حرمت داده ام و ایشان از پرستش بتان مشغول شده اند فلیعبدوا پس باید که بپرستند رب هذا البیت خداوند این خانه معظمه را که تعظیم ایشان بسبب آنست الذی اطعمهم آن خداوندی که طعام داد ایشان را بدین دو رحلت و سیر کرد من جوع از گرسنگی وآمنهم وایمن کرد ایشان بجهت این حرم محترم من خوف از ترس آنها که در حوالی مکه اند و یکدیگر را میکشند و غارت کنند سورة الماعون بسم الله الرحمن الرحیم مفسران برانند که بتمه اول این سورة در شان عاص وائل و بعض اخیر در باره منافقان آورده اند که ابوجهل لعین تکذیب قیامت کردی و هر گاه که وصی یتیمی بود او را بوقت طلب طعمه و کسوت اموال خود بزدی و براندی و بیوسته مردمان را از انفاق باز داشتی حق سبحانه فرمود که ارایت ایا دیدی تو و دانستی الذی یکذب آنکسی را که تکذیب میکند بالدین بروز جزا و باور نمیدارد یعنی ابوجهل فذلک الذی پس او آنکس است که بعنف و ستم یدع الیتیم دفع میکند یتیم را و میرانند و گفته اند ابو سفیان بار ولید شتری کشته بود و بخش میکرد یتیمی ازو نصیبی طلبید او را بعصا بزد حق سبحانه مذمت او میکند که میرند یتیم را ولا یحض و تحریص نمیکند و ترغیب نمینماید اهل خود را علی طعام المسکین بر طعام دادن درویش و محتاج یعنی نه خود میدهد و نه کسی را میفرماید بلکه از احسان منع میکند بنظم چون ز کرم سفله بود بیکران منع کند از کرم دیگران سفله نخواهد که کریمی کند با کرمش گر کند او دمکسی را بحال پس در شان منافقان میگوید فویل پس سختی عذاب للمصلین برای نماز گذارندگان از منافقان یعنی ابن ابی و اصحاب او الذین هم آنانکه ایشان عن صلوتهم از نماز خود ساهون بی خبرانند و غافلند یعنی از آن حساب نگیرند و چون بحضور مردم نگذارند مراد آنست که اهل نفاق در خلوت بروای نماز ندارند و چون بصحبت رسند بشرط و آداب میگذارند بیت کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم گذاری دراز الذینهم آنانکه ایشان یراؤن ریا میکنند در کرد از خود با مینمایند مردم ویمنعون الماعون و باز میدارند مال زکوة را یعنی نمیدهند و گفته اند ماعون متاع خانه است که مردمان یدان یکدیگر را معونت کنند چون دیگ و کاسه و تبر و دلو و قول آنست که مراد از ماعون سه چیز است که منع آن نشاید آب و آتش و نمک سورة الکوثر بسم الله الرحمن الرحیم در معالم آورده که عاص بن وائل با پیغمبر صلی الله علیه و سلم نزدیک باب بنی سهم ملاقات کردند و زمانی با هم سخن کردند حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بیرون رفت و عاص بمسجد در آمد جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که با که سخن میکردی گفت با این ابتر و عادت عرب آن بودی که هر کرا پسر نبودی او را ابتر گفتندی یعنی از وی عقب نخواهد ماند و در آن ایام پسر آنحضرت طاهر نام که از خدیجه [متولد شده بود] در گذشته بود چون این سخن بحضرت صلی الله علیه و سلم رسید دل مبارک شکسته آمد و چنانکه شد حق سبحانه برای تسلیه دل آنحضرت و تسلی خاطر مبارک کتاب فرستاد که انا اعطیناک الکوثر بدرستی ما عطا کردیم ترا بسیاری این لفظ بر وزن فوعل است از کثرت یعنی عطا کردیم ترا

خیری بسیار و فرزند بسیار و علم و عمل بسیار و در بعض المعانی آورده که بسیاری امت و گفته اند کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان و هواداران و اشهر آنست که کوثر جوئی است در بهشت و در احادیث معراجیه آمده که بالای هفتم آسمان جوئی دیدم و بر لب آن جوئی خانها بود از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چیست فرمود که این جوی کوثر است که حق سبحانه بتو عطا کرده و در معالم التنزیل از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم نقل کرده اند که گفت کوثر جوئیست در بهشت کنارها او از زر است و مجری او بر در و یاقوت و خاک او مشک خوشبوی تر از مشک و سفیدتر از برف و حدیثی دیگر هست که حوض منست یعنی حوض کوثر مسیره یکماهه راه است آب او سفیدتر از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای آن مانند ستارگان هر که از آن حوض آبی خورد هرگز تشنه نشود صاحب تاویلات فرموده که کوثر معرفت کثرت است بوحدت و شهود وحدت در عین کثرت و این نهریست در بوستان معرفت که هر که از آن سیراب شد ابدالآباد تشنگی جهالت ایمن است و این معنی خاصه حضرت رسالت و اکمل اولیاء امت اوست فصل پس نماز گذار لربک برای پروردگار خود خالص از برای رضای او وانحر و بکش قربان کن برای وی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان میکنند یا دست راست بر چپ نه در نماز نزدیک نحر و آن موضع قلاده است از سینه و گفته اند مراد نماز عید است و قربان کردن ان شانئک بدرستی که دشمن تو یعنی عاص هو الابتر اوست دم بریده و منقطع از خیر و نیکی نسل و ذریه اما تو از ذریه بسیار و حسن صیت و اصحاب و اتباع و فضل بی شمار تا قیامت باقی خواهد بود بیت آثار تند از تو باشد متصل حصر حیا یعنی تو بجا اصل و نجل سورة الکافرون بسم الله الرحمن الرحیم گروهی از قریش چون ابوجهل و عاص و ولید و امیه و اسود بن عبد المطلب و حارث بن عدی یغام فرستادند به پیغمبر صلی الله علیه و سلم که تو یکسال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال عبادت خدای تو بجا آریم پیغام بدان حضرت رسید و منتظر بود تا جبرئیل علیه السلام نازل شد و این سوره فرود آورد که قل بگو یا ایها الکافرون ای کافران مراد همان جماعت که مذکور شد و خدای دانست که ایشان ایمان ندارند لاجرم گفت با ایشان بگو لا اعبد نخواهم پرستید ما تعبدون آنچه شما میپرستید و نبیند شما عابدون پرستندگان در حال ما اعبد آنرا که میپرستم و لا انا عابد و نیستم پرستنده در حال ما عبدتم آنچه شما پرستش میکنید و لا انتم و نباشید شما عابدون پرستندگان در استقبال ما اعبد آنرا که من پرستش میکنم لکم دینکم مر شما راست کیش شما که بران معتقد اید و دست بازنخواهید داشت ولی دین و مرا دین و آئین من که ترا بخواهم گذاشت یا شما راست جزای کردار شما و مراست پاداش اعمال من و دین بمعنی عادت نیز هست و این آیه بآیة السیف منسوخ شده ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که در قرآن سوره نیست بر شیطان سخت تر و صعب تر از این سوره زیرا که توحید محض است و ثواب خواندن او برابر ربع قرآن باشد سورة النصر بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء چون بیاید نصر الله والفتح یاری کردن خدای یعنی ظفر دادن تو و فتح مکه یا فتح سائر بلدان امت ورایت الناس و ببینی مردمانرا که در می آیند فی دین الله در دین خدای که اسلام است افواجا گروه گروه و در سال

نزول این سورة تتابع وفود بود جون بنی اسد وتنار و بنی مره و بنی البکا و بنی الهلال و بکی و تجیب و دارم وغیر ایشان از اخاق
الطاف بخدمت آمدند نزد آنحضرت و بشرف اسلام مشرف میشوند **فَسَبِّحْ** پس تنزیه کن خدا را تنزیهی مقترن **بِحَمْدِ رَبِّكَ**
بستایش پروردگار تو یعنی بگو سبحان الله وبحمده، از عائشه رضی الله عنها منقولست که بعد از نزول این سوره ندیدم که پیغمبر صلی
الله علیه وسلم نماز گذاردی الا که گفتی سبحان الله وبحمده اللهم اغفرلی وگفته اند نماز کن یا مر خدای **وَاسْتَغْفِرْهُ** وامرزش طلب
از او یعنی برای هضم نفس و استقصار عمل وگفته اند نماز کن یا مر خدای ~~واستغفر~~ وامرزش طلب از او یعنی برای هضم نفس و
استقصار عمل وگفته اند استغفار کن برای گناهان امت خود **إِنَّهُ كَانَ** بدرستی که خدای هست **تَوَّابًا** قبول کننده
توبه از مستغفران اکثر علما بر آنند که نزول این سورة قبل از فتح مکه بوده ودرین سورة خبر وفات رسول است صلی الله علیه
وسلم ودر وقت نازل شد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم برخواند عباس رضی الله عنه بگریست وچون آنحضرت پرسید که چرا میگریی
عباس رضی الله عنه جواب داد که از وفات تو حضرت فرمود که چنان است که تو گفتی وسید عالم صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این
سورة دو سال بزیست و آخر سورة که بتمام فرود آمده اینست وصحابه این سورة را تودیع می کنند ودر کشاف آورده که چون این
سوره فرود آمد رسول خدا فاطمه را رضی الله عنها طلبید وگفت ای دختر خبر وفات من دادند **نظم** نامه رسید از آن
جهان بهر مراجعت بیم عزم رجوع میکنم رخت بچرخ میبرم فاطمه بگریست و آنحضرت فرمود که مگری که تو اول کسی باشی از
اهل من که بمن رسی **سورة تبت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** چون آیه وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ
نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بکوه صفا بر آمده ندا کرد که یا صباحاه رؤساء قریش نزدوی جمع آمدند فرمود
که اگر من شما را خبر کنم با آنکه در پای این کوه جمعی آمدند بداعیه آنکه بر شما شبیخون کرده است بقتل و غارت بکشایند مراد از آن
تصدیق میکنید یا نی گفتند چرا نکنیم و تو پیش ما بدروغ متهم نشده حضرت فرمود که انی نذیر لکم بین یدیه عذاب شدید ابو لهب
برخاست وگفت هلاکت باد ترا برای این خواندی ودر روایت هست که بدو دست سنگی برداشت که بر آن حضرت افکند در همان
حال حق سبحانه این آیه فرستاد که **تَبَّتْ** هلاک و نابود باد **يَدَا أَبِي لَهَبٍ** هر دو دست ابی لهب که سنگ برداشت
خواست که بحبیب من زند ابی لهب عم رسول بود وعبد العزی نام داشت وبواسطه بسیاری معادات او با رسول صلی الله علیه
وسلم بدو تعریض واقع شد و بعضی معنی آیه برین وجه کنند که ناچیز باد دنیا و آخرت او **وَتَبَّ** وهلاک شد وچیز گشت
حضرت بعد از دعا آورده اند که ابی لهب این سخن شنید وگفت اگر آنچه برادر زاده من گوید حق است مال و فرزند فدا کنم و
خلاص یابم رد قول او را آیه آمد **مَا أَغْنَى عَنْهُ** دفع نکند از و خاصیت آتش بشرب را **مَالُهُ** خواسته او **وَمَا كَسَبَ** وآنرا
که کسب کرده است یعنی فرزند او عتبه یا مراد مکسوب اوست از ارباح تجارت ومنافع معاملات **سَيَصْلَى** زود باشد
که در آید **نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ** با آتشی با زبانه یعنی شعله زننده که آتش دوزخ است **وَامْرَأَتُهُ** وزن او ام جمیل بنت حرب
خواهر ابو سفیان نیز با او در آید **حَمَّالَةَ الْحَطَبِ** بردارنده هیمه وکشنده هیزم و اینچنان بود که ام جمیل در عداوت رسول

صلی الله علیه وسلم خانه داشت روزها پشتهای خار و دسته های خسک جمع کردی و شب او دی و بر سر راه پیغمبر صلی الله علیه
وسلم بریختی تا خار در پای آنحضرت آویزد یاد بر پاش خلد و آنحضرت که بنماز بیرون آمدی آنها را از سر راه دور کردی و بطریق ملایمت
گفتی این چه نوع همسایگی است که با من میکنید **بیت** می بریختند در ره تو خارها همه چون گل شکفته بود رخ دلستان تو
وگفته اند هیزم کشی عبارتست از سخن چینی که آتش خصومت میان دو کس بر می افروزد **نظم** میان دو کس جنگ چون
آتش است سخن چین بد بخت هیزم کش است کنند این و آن خوش دگر باره دل وی اندر میان خاکسار و خجل میان دو کس
آتش افروختن نه عقلست خود در میان سوختن وام جمیل این خصلت داشت یا حامل حطب جهنم بود که بجهت معادات
رسول صلی الله علیه وسلم بار گناه مردم برداشتی وگویند تا نفس الاسفل هیزم میکشید برای خود جنانچه رسم زنان عرب است
روزی پشته هیزم در پشت داشت مانده شد رسن هیزم در گردن آن را بر سنگی نهاد تا بیاساید ملکی بیامد وآن پشته را در پس
پشت او از سنگ فرو کشید و رسن در گردنش بمانده خفه شد و بدوزخ رفت حق سبحانه خبر داد **فِي جِيدِهَا** در گردن
او **حَبْلٌ** رسنی **مِنْ مَسَدٍ** از لیف خرما که هیزم بدان بر بسته بود وگویند مرا سلسله حدید دوزخ است که روز قیامت در
گردن وی بسته بدوزخ کشند **سورة الاخلاص بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** جمعی از قریش
گفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم صفت از برای ما آن خدا را که بپرستش او دعوت میکنی ودر عالم آورده که گروهی از یهود گفتند یا ابا القاسم
وصف کن خدا را تا بتو ایمان آریم چه در توریة صفت او وارد شده و در انشاء ایم بگو چه چیز است و چه بخورد و چه می آشامد
و از که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت این سورة نازل شد که **قُلْ** بگو ای محمد که او کیست که از و می پرسید **هُوَ اللَّهُ**
اوست خدای **أَحَدٌ** یگانه منزه ذات ومنفرد بصفات **اللَّهُ الصَّمَدُ** خدای که بی نیازست از همه واوست پناه نیازمندان
نه خورد و نیاشامد و پاینده است که فانی نشود ماوردی آورده که هرچه خواهد کند ودر بعض التفاسیر از امام علی بن موسی الرضا
رضی الله عنه نقل کرده که صمد آنست که عقلها از اطلاع بر کیفیت او نا امید باشند **بیت** کما لش دوی هر اندیشه بیست
خود را پشت آرای اندیشه بشکست **لَمْ يَلِدْ** نزاد کسی را رد یهود است که گفتند عزیر پسر اوست **وَلَمْ يُولَدْ** وزاده نشد از کسی
رد نصاری است که گویند عیسی خدا است **وَلَمْ يَكُنْ** ونیست ونبوده **لَهُ** مر ورا **كُفُوًا أَحَدٌ** هیچکس ردیجی س وشرکا
عرب که گفتند او را کفو هست شیخ علی رودباری قدس سره فرموده که شرک در ایشست بر عدد و تقلب وعلت معلول و تشکل
وضد حق سبحانه و نفی عدد وکثرت کرد ذات خود که هو الله احد ونفی تقلب و تنقص فرمود که الله الصمد وعلت معلول را
نفی ساخته که لم یلد ولم یولد واشکال و اضداد مرتفع کرد انید بلم یکن له کفوا احد واز یت جهت است که ارباب اخلاص میگویند
محققان گفته اند که توحید بنفی وجود مماثل در ماهیة ومکافی در کثرت منصور تواند بود ومماثل در ماهیة ومکافی در قوت یا
متاخر باشد و در رتبت بمثابه معلول مثل ولد یا متقدم در آن بمنزله علت مثل والد یا معیت دارد بمثابه مقارن مثل کفو پس
تمهید قاعده توحید کرده بقل هو الله احد تنوع یافت بلم یلد که مقتضی نفی صنف اول است ولم یولد اقتضای نفی صنف دوم میکند

ولم یکن له کفوا احد منتفی نفی سیم است تمام شد و امام جمال الدین ساجی رحمه الله تعالی فرموده که معطله گویند عالم را
صانع نیست و قول الله بر ایشان که هست او را نام و صفت نیست و بعضی ثنویان اند که شریک دارد مشبهه را اعتقاد آنست که خلق
مانند یهود و ترسایان گویند او را فرزند هست و معتقد معتزله آنست که کفو دارد چون بنده که من گفت هو از تعطیل
بیزار شد چون گفت الله از کفر با زنادقه بیزار شد چون گفت احد از روش ثنویه بیزاری نمود چون بیزاری الله الصمد از
مذهب مشبهه دور شد چون لم یلد ولم یولد خواند از یهود و ترسا بیزاری کرد و چون ولم یکن له کفوا احد گفت از معتقد معتزله
تبرا فرمود و بعضی گفته اند که اسرار این کلمه هو بعضی کبرد و ارواح اند ذکر الله ارتیاح یابد دلها الله بنور احد محفوظ شود عقل از
سر الله الصمد نصیب یابد نفس از نتیجه لم یلد منتفع گردد شخص از معنی لم یکن له کفوا احد بمراد رسد و گفته اند کلمه قل
والهاست لفظ الله بهره دانش و لطائف نام احد حظ محبانست کنار الله الصمد نصیب عارفانست الفاظ لم یلد ولم یولد قسط
عاقلانست و کلمات لم یکن له کفوا احد از ان عاشقان مؤمنانست هر کس بسوی هو رسید واله است هر که الله را داند عالم است هر که
احدیت یابد محب است هر که صمدیت بشناسد عارفست هر که لم یلد ولم یولد اعتقاد کند عاقل است هر که ولم یکن له کفوا احد
را تصدیق نماید مؤمن است و هر که این همه معانی را جمع کند موحد خالص است و بعضی از حقائق این سوره در جواهر التفسیر بیان
توان یافت

سورة الفلق بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که کودکی از یهود خدمت
رسول صلی الله علیه وسلم مشغول بود دختران لبید اعصم او را بمبالغه بسیار از مشاطه راس آنحضرت و دندانه چند از شانه وی بستدند
و بنام آنحضرت بر رسنی سحر کرده در چاه ذروان بزیر سنگی نهادند و جبرئیل علیه السلام سید انام را خبر کرد و پیغمبر صلوات الله
وسلامه علیه علی المرتضی کرم الله وجهه را فرستاد تا آن رسن بیاورد یازده گره بر آنجا زده بود حق سبحانه معوذتین را که یازده
آیه است و جبرئیل قرائت فرمود هر آیتی عقده از ان رسن بگشوده و عقبه بن عامر از حضرت رسالت پناه محمدی علیه افضل الصلوة
واکمل التحیات روایت کرد که ما تعوذ المتعوذون بمثل المعوذتین قل اعوذ بگو پناه میگیرم برب الفلق بآفریدگار صبح و گفته
اند فلق چیزیست که شکافته شود چون حبه و نواه جهت رستن نبات و مانند سنگ و زمین جهت بیرون آمدن آب و بعضی گفته اند وادیست در
دوزخ و بهشت بر بحه اوند آن پناه باید گرفت من شر ما خلق از بدی آنچه آفریده است از موجودات انس و جن و سباع و
بهائم و هوام ومن شر غاسق و از شر شب تاریک اذا وقب آنجی در آید ظلمت او و بعضی چیزها را از آفات آفتاب چون غروب
کند یا ماه چون در آید یا ثریا چون ساقط گردد که آن محل کثرت اسقام است و طلوع آن وقت قلت امراض و آلام ومن شر النفاثات
و از شر دمندگان یعنی زنان که کلمات سحر میگویند و میدمند فی العقد در گرهها مراد دختران لبید اند ومن شر حاسد و از
بدی حاسد اذا حسد چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن عمل کند چه اگر بپوشد ضرر آن جز بوی عاید نیست مراد
یهود اند که بر حضرت ما صلوات الله وسلامه علیه حسد داشتند و ختم کردن قرآن باین سوره را الحمد که بر ترتیب صحف است از ابن
عباس رضی الله عنهما فرمود که اگر در عالم از شر حسد چیز بدتری ختم این سوره را بدان کردی و اول خطیئتی که در آسمان واقع

شد حسد ابلیس بود بآدم علیه السلام و نخست گناهی که بر زمین صادر گشت حسد قابیل بود بر هابیل نظم حسد آتشی دان
که چون بر فروخت حسود لعین را همان لحظه سوخت که نقم نصیب حسد همه دین بسوخت حسد کی گذارد که حق بین شود

سورة الناس بسم الله الرحمن الرحیم

قل اعوذ بگو پناه میگیرم برب الناس بپروردگار
آدمیان ملک الناس پادشاه مردمان اله الناس معبود ایشان من شر الوسواس از شر وسوسه کننده الخناس
نهان شونده و پس کیا دخل کنند عادت شیطانست چون بنده خدای را یاد کند وی پس رود چون از ذکر غافل باشد بوسوسه
آید الذی یوسوس آنکسی که وسوسه میکند فی صدور الناس در سینهای مردمان من الجنة والناس از جنیان و آدمیان
یعنی شیاطین الانس والجن در لباب آورده که درین سوره پنج جا لفظ ناس واقع شده و معنی آن مکرر نیست مراد باول اطفالند و
بربوبیت دال است برایشان و بثانی جوانان و لفظ ملک که بقهر و سیاست دلیل است شیخ باشد یا نه و بثالث پیران و اسم اله که مبنی
است از طاعت و عبادت شایسته پیران و برابع صالحان که وسواس مولع است باغوای ایشان و بخامس مفسدان و عطف او بر
معوذ منه دلالت میکند برآن و محققان برآنند که عدد پنج که مراتب کلیه که از حضرات خواسته منحصر در وی است دلالت برنهایت و تمامی
دارد و بدین جهت اول دایره که بند و دوران او اشارتست که هر چند او را در نفس ضرب کنند و حاصل را بآن در ضرب
نمایند الی غیر النهایه همان پنج بصورت اصلی خود باز آید و در نهایت آن عدد خود را بنماید چون بیست و پنج صد و بیست و پنج و علی هذا
والحاصل مکونات که انسانست حد وی بکشد بپنج منقطع شده به پنج عضو منتهی میشود راس و یدین و رجلین و اطراف هر یک از انها
به پنج انتها یافته و در یدین و رجلین با عداد اصابع ظاهر است و در راس که بطرف علاقه پنجه دارد ظاهرش پنج
حس ظاهری و باطنش پنج حس دیگر [illegible] و موید این قول است آنکه در معوذه ثانیه که سوره [illegible] بدان منتهی میگردد پنج
لفظ ناس تکرار یافته و درین عدد اسرار بسیار مندرج است و بیان شطری از آن در جواهر التفسیر سمت تحریر یافته و الله اعلم
[illegible] افتتاح کلام الهی بحرف با و اختتام بحرف سین سر عظیمست چه این هر دو حرف بس باشد و عرب گوید بسک
حسبک بس معنی چنین باشد که حسبک من الکونین ما اعطینا بین الحرفین و از نوادر اتفاقات آنست این دو حرف در لغت پارسی
معنی بس آید یعنی بسنده و حکیم سنایی قدس سره اشارتی بدین معنی نموده آنجا که فرموده نظم اول و آخر قرآن ز چه
با و سین آمد یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس حسبنا الله و کفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله منتهی وله الحمد فی الاولی والآخرة
والصلوة والسلام علی حبیبه المصطفی و علی آله نتایج اسرار [illegible] الی انوار التقی والسلام علی [illegible]

رباعی باتمام این نامه ... خلیار قلبه صفیا در تاریخ اتمام آن رباعی انشا فرموده و ابتدا آن در آخر ایام ماه شعبان بود و هو هذا

نوشت وانجام سخن باین اتمال نوشت کنیم ... روز تاریخ نویس بی محال دوم ز شهر شوال نوشت بغایت رسید و بنهایت انتها

کتاب تنبیه مواهب علیه از جمله تصنیفات حضرت ولایت منزلت ... مولانا و سیدنا

و محمدونا سلطان ممالک الفضائل برهان مسالک الفواضل

العالم بالاصول والفروع الجامع بین المنقول والمشروع کمال

الحق والحقیقة والتقوی والدین الحسین الواعظ الکاشفی

قدس الله سره الزکیة وافاض علی تربته

المراحم الربانیة تمت بعون الله تعالی

وحسن توفیقه اللهم اغفر لکاتبها

ولمستکتبها ولمن نظر فیها

ودعا لهم بحرمة

النبی آخر

الزمان

تم

این کتاب دو ملکی حاجی ... وارث ... محمد خریده گردیده

و مبلغ چهل روپیه تاریخ ۲۰

ماه ... سنه ۱۲۵۵ اگر کسی دعوا کند

باطل است.

8263

تمت تمام شد این کتاب تنبیه الحسینی بعون الله تعالی و توفیقه بید المفتقر الی الله سبحانه و تعالی اسمه محمد صدیق ولد مولانا ...

قصبه ... بکنه ... سرکار ... وطلب الکرمه سیادت مآب ...

نقابت پناه میان سید شعیب ولد مرحوم ... سید مراد ... تعالی ... قرطاس و شنگرف ...

شد همه از خود داد و هر چه ... مقرر بود ... که محمد صدیق کاتب ... شد

... از جمیع مکروهات دینی و دنیوی نگاه دارد ... که ... این کتاب ...

بیستم از ماه جمادی الآخر سنه ۱۰۶۱